قد انتقل الى بالمبايعة الصحيحة الشرعية في دار السلطنة اصفهان صانها الله
عن حوادث الزمان العبد المفتقر الى ... ابو ... محمود
حفظهما ... [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

حمدی که باقلام اشجار و مداد بحار بر صفحات لیل و نهار شرح شطری از آن توان نگاشتن سزاوار فایض الانوار یست که عنقای بلند
بارگاه جلالش بقدم عجز لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک طی اوادی ثنای لا متناهی بالش بوده و بلند
وشکری که طومار امکان گنجایش برخی از آن نداشته باشد مالک الرقابی را رواست که خسروان با ابهت و جلال و
سلاطین باشوکت و اقبال جبین عبودیت و الحیا بر آستان کالش سوده زبان باعتراف اللهم مالک
الملک توتی الملک من تشاء گشوده اند کریمی که از محض فضل ازلی و عنایت لم یزلی مهیات ممکنات را از بطن
عدم بشمشیر قیومیت بسرای جود و ساحت ظهور رسانیده و بنی نوع انسان را بتشریف و لقد کرمنا بنی آدم
مشرف ساخته منشور عزتشان را بطغرای علم الانسان ما لم یعلم موشح گردانیده ذو الجلالی که مقیمان حریم احدیت
و ساکنان سرادقات صمدیت را از بیان عجز و قصور جز نوای سبحانک ما عرفناک حق معرفتک گشوده و صدر
نشینان ایوان جبروت و بار یافتگان رواق لاهوت از تسبیح و تحمید غیر سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
نبوده حکیمی که حیرت زدگان وادی تکلیف را گاهی بنوای نغم زدای نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم
امیدوار ساخته و گاهی بتازیانهٔ و ان عذابی هو العذاب الالیم امید نفس کش لشان را هموار گردانیده
شعاع خورشید عزتش بر ابصار ارباب عرفان غبار حیرت بیخته و شهباز عقل در پرواز اولین پایهٔ قصر توصیف صدر
نشینان رواق قربش پر و بال ریخته داغ بندگیش زیب چهرهٔ عزت و رفعت و محبت مقربان درگاهش موجب
فیروزی دنیا و آخرت **شعر** نیست جولان زعزتش و هم :: تنگ میدان زکنه وصفش فهم ::

پاک

پاک زانها که غافلان گفتند :: پاکتر زانچه عاقلان گفتند :: و درود بی انتها و صلوات بی عد و احصا نثار بارگاه شهباز
بلند پرواز فضای سبحان الذی اسری مسند نشین ایوان دنا فتدلی محرم حریم فاوحی الی عبده ما
اوحی مشرف بتشریف و لسوف یعطیک ربک فترضی سلطان سریر نبوت و رسالت مهر سپهر فتوت
و جلالت عالم علوم ازل و ابد خازن اسرار ملک احد بلند قدری که خیل انبیا مقدمة الجیش عسکر هدایت او بند و
ملایکهٔ سبع طباق در ربقهٔ تسخیر و اطاعت او سلطانی که کریم ذو الجلال رقیع منشورش را بطغرای و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین موشح ساخته و فرمان عزتش را بخاتم و لکن رسول الله و خاتم النبیین
مزین گردانیده و اگر نه در رهٔ ایجاد بشارت معراج او در گوش افلاک خوانده چرا پوشیده در وجد و اهتزازاست
و اگر نه حرفی از دیوان اقتدارش بر جبین ارضین نوشته چرا همیشه باسکون و مسپار است رفیع قدری که عرش
اعلی نخستین پایهٔ معراج قدر اوست و سدرة المنتهی پست ترین منزل خندلیبان گلشن نعت او رشته اندیشه از کنگرهٔ قصر توصیفش
نارسا و متاع دعای زینت صلوات بر او و بر آل اخیارش در بازار قبول روا **شعر** ای واقف از حقیقت اشیا بهر لباس ::
نفس ترا عقول مجرد بود حواس :: بیرون ز روشنای خورشید شرع تو :: گردد برنگ شبره پروانهٔ قیاس ::
و صلوات نامیات و التحیات زاکیات بر آل اطهار و اهل بیت اخیارش که سورهٔ کریمهٔ هل اتی سطری است از کتابه
ملش طاق ایوان جلالشان و جفر جامع علوم ما کان و ما یکون حرفی چند از مصحف علم و کمالشان خازنان علوم ربانی
و دو قفان اسرار الهی شهسوار میدان شجاعت و شموس فلک امامت و خلافت زهی مقربان بارگاه احدیت که حجر
بنور ولایتشان ملکوتیین ملاء اعلی را سلوک طریق سموات میسر نشده و گروه رسل و انبیا را بدون حرم برتو لایشان
حلل سعادات در بر نه خصوصا شهسوار عرصهٔ ولایت و مسند نشین ایوان خلافت سلطان ممالک جود و باعث ایجاد دهر
موجود اورنگ نشین مسند من کنت مولاه فعلی مولاه معنی آیه کریمهٔ ید الله مظهر قدرت ربانی مخزن
اسرار فرقانی قبلة العارفین و امام المتقین و یعسوب الموحدین و قاید الغر المحجلین اسد الله الغالب و سیف الله
الضارب و شهاب الله الثاقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و علیهم اما بعد مستنبط الاحکام
من متون الاخبار و الاحادیث المأثورة عن الائمة الاطهار **و بعد** خار شکسته مستمد فیوض قدسی محمد تقی بن علی
الملقب بالمجلسی بر ضمایر صافیه و خواطر زاکیه سالکان شوارع نجات و متعطشان مناهل سعادات چنین تقریر و تصویر
مینماید که از پرتو اشراق حدیث معتبر که از مشرق امامت و ولایت درخشیده و جویبار سندش بچهر مزاج حقایق

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه ما دامت المغارب للمشارق متصل گردید که اذا اراد الله
عزّ و جلّ برعیّة خیرًا جعل لها سلطانًا رحیمًا و قیّض له وزیرًا عادلًا بس روشن و لایح است که
چون اراده کریم لایزال جلّ شانه و عظم سلطانه بمقتضای حکمتهای ناشناسی بصلاح و خیریت و رفاه و امنیت
جمعی از عباد تعلق گیرد تاج سروری ایشان بر تارک فرمان فرمایی نهد که مطمح نظر اندیشش جز صلاح حال عباد و بلاد
نباشد و از خلعت خاصهٔ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ تشریف صاحبقرانی بر قامت شهریاری درست کند که
نصب العین خاطر خورشید ناظرش بسط بساط رافت و عدالت و خفض جناح ترحم و مکرمت بوده باشد
و زمام حل و عقد مصالح دولت و رتق و فتق امور مملکت او در کف کفایت وزرای نصفت شعار و خوانین عدالت آثار
سپارد و مصداق این مقال و مصدق این حال احوال خیر مآل سکنان ایران جنت نشان است که تا اهل این دیار در ظل ظلیل رافت
و عدالت و حصن حصین شوکت و بسالت شهریار عادل کامل باذل گردون بارگاه ملایک سپاه جمشید حشمت فریدون
سیرت سکندر شان دارا دربان گلدستهٔ گلستان مصطفوی نوبادهٔ بوستان مرتضوی ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و رسالت
غصن دوحهٔ امامت و ولایت ابر فیاض سخا بحر مواج عطا مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دایره جهانبانی رافع لوای دین
دولت موسس اساس ملک و ملت قطب فلک ساقه ار مرکز آسمان عدالت و وقار محیی مراسم ملت و دین مروج
مذهب ائمهٔ طاهرین در اطاعت غرای مصطفوی از عالمیان ممتاز و بسعادت بر افراشتن لوای الای طریقت
مرتضوی سرافراز صفای جبینش از صبح صادق باج خواه و نور ضمیر انورش بالاتشین شعاع خورشید و ماه سریر عرش
منازل فرقدهای دولتش دوش با دوش اثر گرد لکد الشی توتیای دیدهٔ خورشید برکت خدمت رای منیرش روی
صبح سفید صیت عدلش اطراف جهان در حراست مظلومان و صرصر قهرش مزارع آمال ستم پیشگان را برق سوزان
از نسیم گلشن سخایش خاطر ارباب حاجت گلستان و از شمیم بوستان عطایش جیب آرزو لبالب نسرین و ریحان
چنانچه جوهر اتش با شجاعت حیدر کرار نسبت کرده تیغ آتشبارش با ذوالفقار از یک جویبار آب خورده برق شمشیرش
آتش خرمن حیات اعدای این دین مبین منجه لوایش صفای ملت بیضای سید المرسلین صوح وبار ارباب دارالش صداع
نخوت سرکران را صندل پیشانی نهیب دورباش پاسبانش خمار پندار زیاده سرا از سر پریشان آستان جلالش سجده گاه
خسروان با تخت و دیهیم ساحت عظمت و اقبالش پناه سروران هفت اقلیم حریم سرادق حشمتش جلوه گاه طاووس
خوش غنج و دلال سلطنت و شهریاری در و بام رواق عزتش معشش همای ابهت و کامکاری کرهٔ خاک نقطه از دلو

حلم و وقارش فلک اثیر شرری از سطوت آتشبارش عالی نسبی که چون خود را خیابان نسب عالی قدرش که از اقمته از
کرت شموس اضیای جلالت شعار و اقمار اوصیای عالمقدار و نجوم سلاطین فلک اقتدار گلشن جریت در نظر
آورد برای پاس مردمک است بردیده نهد و برای تعظیم جبین بر زمین ساید و زبان بتلاوت این گوهر گشاید شعر
از ملوک گذشته تا آدم نسب اینچنین که دارد یاد خورشید در هنگام طلوع نزد جبین انورش از بیخ شعاع پشت
پشت تسلیم بر زمین سپارد و وقت غروب با کیه ازو دامن صبح او دست اطاعت بر زمین میگذارد صرصر قهرش
اگر بر زمین وزد بر چهره محیط جای کرد و اگر بر محیط وزد بر دامن گردون سرابی نماید آب و هوای بوستان
عدلش حوی ضعیف تو از نگردیم گرپشه با عقاب ستیزد و مگس با شهباز در پیاویزد پنجهٔ شیر رنجه زور بازوی
مور است و قصهٔ علو همت پیل از پشه دار باب غلطهای شهور با شعاع خورشید ضمیر انورش آفتاب جهان تاب از
شرم انظار او در نقاب زرتار مستور گردیده رخ نمی نماید و ماه چهار ده شبه روشنی خویش التکلفا انسته
پرده کیست کلفها از چهره نمی کشاید صیت قهرش هر زمان از چهرهٔ اعدای دولت قاهره رنگین کبوتری بسوی قابض
ارواح فرستاده مضمون مکتوب با کمر مرغ روحم منتظر فرمان ایمای کوشاروی تیغش ایستاده مرغ فطنتش از
جراز مزارع قدس نچیند و شهباز فطرتش جز در فضای الهام شکار نه پسندید زبا نهار ابا ثنایش بطلی است
گر مور در میان گنجد و دیدها را با غبار رباد حمایش الفتی است که ترازوی اندیشه سنجد خلوت نشینان صوامع ربانیت
مفتاح خزاین فیض یافته اند و معتکفان مساجد عبادت بجز استدعای دوام دولت ابد قرین حرزی ورد
زبان نساخته باریافتگان مجلس اقدسش لسان سند نشینان محافل قدس مرات ضمیر خویش بصیقل مهر ظل الهی
از زنگ حسد و کین پرداخته و بمصداق کریمهٔ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ
هر یک بر تبهٔ خویش ساخته حسد را چه یارا که هنگامه شوری سازد و کین را چه قدرت که طرح فتنه اندازد در شرع
حلمش سیاست جز بایمای حاجت و اشاره چین جبین روا نیست و تیغ انتقام و کین کشیدن جز برای دفع اعدا
دین وقت بجا نه در گلشن سامعه اش عرض نیاز ضعیفان بر نغمه خوش لبان خوش الحان مقدم نشین و در نظر قدسی منظرش
رضای خاطر حق شناسان بصد دلربای دلبران چین دلهای روشن ضمیران قندیل اسرار ولایش و سیمهای
پاک طینتان مشکوة انوار دعایش از حلاوت گفتارش کام آرزوها شیرین و از انفعال کف گهربارش سحاب را
عرق بر جبین در زمان مدحش زبان لسان شجر وادی ایمن شعله نور و سینا از فور تجلیات لی در پی لموز جیل طور

ساحت ضمیر منیرش انوار تجلیات ربانی و عرصهٔ خاطر قدسی مناظرش مهبط واردات سبحانی اعنی السلطان الاعظم
والخاقان الاکرم مالک رقاب العرب والعجم سمی جدّه الامیر الاعدل الاکرم محرز ممالک الدنیا
مظهر کلمات الله العلیا باسط بساط الامن والامان رافع رایات العدل والاحسان السلطان
بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو المظفر ابو المکارم والمعالی خزینة
عباس الحسینی الموسوی الصفوی الصاحب قران بهادر خان شعر شاه خورشید منزلت عباس
پاسبان جهان و مرشد ناس آسمان سبز کرده جاش ابر فرش دو درخور کاسش مدحش مثنوای سرمها
مشرلش پادشاه مشرمها خصم روبصفت کرفتارش شیر حق یار و حق نگهدارش سبق طرز اوکاه
ازارسطو کرفت و اسکندر لازالت ذوق المعالی مرفوعة منصورة و آیات مدحته مذکورة
مشهورة بفراغ بال و رفاه حال در مهد سلامت و فرش استراحت آرمیده و علی الخصوص طبقهٔ علیهٔ علما
دین مبین که بیمامن توجهات شاهنشاهی و عنایات بی غایات ظل اللهی در ترویج شریعت غرا و بیضا موده
پیوسته در عرق سعی غوطه خورده و از بحر اندیشه جواهر حقایق و لالی دقایق برآورده اند و از الجمله بهره
این بی بضاعت کردید آنست که چون علم اخبار اهل بیت رسالت که مشکات علوم ربانی و مخزن حکم و اسرار
فرقانی اند اشرف علوم حقیقیه و ارفع سعادات ابدیه است و بجهت استیلای سلاطین جور و ائمه ضلال این علم شریف
متروک و منسوخ کردیده بود و سلف صالحان رضوان الله علیهم از جهت متوجه حل مشکلات و تبیین معضلات کما ینبغی
نکردیده بودند و این فقیر برهنمونی هدایت بی غایت یهدی الله لنوره من یشاء بذل جهد خویشتن در احیا
مراسم و تبیین معالم آن بحوبی نمودم که اکنون بحمد الله ناسخ جمیع علوم کردیده و اکثر علما زمان متوجه ترویج و تحصیل
کردیده اند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و بسیاری از اخبار
که هیچ یک از علما الی یومنا هذا پیرامون حلش نکردیده بودند و پرده خفا از رخش نکشیده بودند و حل اشکال و تفصیل اجمالش
از خزانهٔ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء نام زد این کم نام کردیده بود و چون تحریر آن حین الحیوان زندکانی یاد ایل
حیا بان بشر هفتم رسیده ضعف و ناتوانی بر اکثر قوی بدنیه مستولی کردیده بود در اندیشیدم که مبادا بعد از انقضا
حیات مستعار خورشید این علم حقایق انوار در سحاب جهل مستور و بر مثال سابق متروک و مهجور کردد بنا برین متوجه
شرح اخبار و کشف استار از وجوه آثار آل اطهار سلام الله علیهم کردیدم کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه را که

ازسواد

ازسواد لیالی متنش صبح صادق حقایق لامع است و از بیاض صبح حاشیه اش خورشید معارف لایح و از میان
کتب حدیث باجماع کثرت فواید و حسن اختصار ممتاز است عنوان ساختم و اکثر اخبار مشکله کتب دیگر را بعبارات مذکور ساختم و در
غایت وضوح مشروح کردانیدم و بحمد الله بمساعدت توفیقات یزدانی و اقبال حضرت صاحبقرانی بر وجه کمال با تمام
رسیده و مقبول طبایع خواص و عوام کردید و چون امر است مقرر که نهال هنر هرچند برومند باشد بی آفتاب مکرمت
سپهر اقتداری و بی سحاب مرحمت شهریاری سر باوج رفعت نمیساید و شهرت تمام و قبول کما ینبغی فوا نام را نمیشاید
و شهرتش موجب ازدیاد دعاگویی دوام دولت قاهره و نظام سلطنت باهره میکردید لهذا تحفهٔ مجلس سامی شاهی
و هدیهٔ انجمن عامرهٔ ظل اللهی کردانیده و بحمد الله تعالی نظیر قصهٔ سلیمان و مور و خلیفه و آب شور بظهور آمد مقبول
طبع اشرف ملازمان آستان کیوان پاسبان کردیده سده تبارک و تعالی علی رؤس سایر اهل الفضل
ظلال جلاله بحق محمد و آله و چون پیوسته شیمهٔ پادشاهان دین پناه و دین که سایهٔ مرحمت جهان آفرین اند آنست که جمیع
برایا و عموم رعایا را کنفس واحده اخذ نموده صلاح هر یک را حسب المقدور منظور نظر اشرف داشته در خور
قابلیتش بهره وافی و نصیب کافی برسانند و اکثر ساکنان این دیار را التکلم بلغت فارسی واقع میشود و هر یک از ایشان را
تتبع و التعلم لغت عرب ممکن نیست و بسبب این بسیاری از این کروه از مطالعهٔ کتب حدیث و شرح مذکور بی بهره بودند
بنابرین خورشید فرمان قضا جریان حکم نافذ واجب الاذعان از افق شهریاری جهانداری ساطع و لامع کردید
که این فقیر کتاب مسطور را بالفارسی ترجمه نمایم و در ترجمهٔ آن این طریق مسلوک باشد که اولا حل تحت اللفظ عبارت
حدیث نموده و بعد از طی آن اختلافی که علما سلف را درین باب شده مشروحا بنویسم و بعد از آن انچه این فقیر را
در آن مسئله بخاطر فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم و چون غرض کلی انتفاع عموم خلایق است فارسی
آن را قریب بفهم اراد نموده متوجه عبارات مغلق و استعارات مشکل نکردم از ورود فرمان واجب الاذعان
مضمون انی القی الی کتاب کریم را از زبان حال شنیدم و حسب الامر اعلی متوجه انعاد فرمان و الانسان کردیدم
و چون از برکات توجهات سلطانی و عنایات اعلی حضرت خاقانی این شغل کرامی که مورث ازدیاد دعاگویی و ثنا خوانی
نواب اشرف اعلی است سرانجام کردیدم آن را بلوامع صاحبقرانی نامیدم امید که این نام و این کتاب الی یوم
القیام با دولت ابد قرین مقرون بوده باشد بمحمد و آله الطاهرین از فضل واهب بی زوال و کریم لایزال
رجا واثق و امل صادق است که این شرح نیز باتمام رسیده مقبول طبع اشرف کردد انه علی کل شیء قدیر

وبالاجابة جدير. وچون ذکر بعضی از امور قبل از شروع در مقصود ضرور بود مقدمه رقم کرده و مقدمه را مشتمل بر دوازده
فایده گردانیدم به آنکه چون غرض از تألیف این کتاب اول رضای الهی بود و بسیار خایف بودم و بسیاری
از فضلا مبالغه مینمودند تا عاقبت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و حضرت امیر المؤمنین و سیده
نساء اهل الجنة اجمعین و سیدی شباب اهل الجنة اجمعین و سید الساجدین صلوات الله علیهم اجمعین را در واقعه
طولی دیدم در حالتی که بیماری عظیم روی داده بود و اطبا مایوس شده بودند ببرکت این واقعه شفا یافتم و
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چیزی چند عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آنجمله برنج طلا که
کباب بود و هر لذتی که تصور کرده بودم در آن بود و بهر کس که میدادم چیزی کم نمیشد و من بحضار مجلس میگفتم
که من مکرر بشما میگفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه میخورند عوض آن بهم میرسد و میوه کرامت
فرمودند شبیه بهندوانه و از آن نیز میخوردم و صد هزار مزه داشت با ایشان میگفتم و میدادم و ایشان تعجب مینمودند
و تصدیق مینمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از آن جدا میشد بشکل جوارش و چون
داب بنده است که در هر مرتبه که در واقعه بخدمت یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم میرسم مداحی ایشان که بیان
حال بجواب این تصوف میکنم و ایشان تصدیق میفرمایند درین واقعه نیز عرض مینمودم که توی که مظهر کمالات الهی و توی که مقصود
از خلق کونین آنحضرت تصدیق میفرمودند بعد از آن عرض نمودم که یا رسول الله اقرب طرق بجناب قدس الهی کدام است
فرمودند که آنچه میدانی عرض نمودم که بکدام طریق بروم فرمودند که بهمین راهی که میروی و شفقت بسیاری از این
شش معصوم نسبت به بنده خودشان واقع شد و بعد از صحت شروع در روضة المتقین شد و باندک زمانی باتمام
رسید و بعد از این شرح شروع شد و تا غایت که قریب بیک سال است با اشغال بسیار قریب بچهل هزار بیت نوشته
شد و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده است امید از فضل الهی دارد که همه تمام شود و از فواید این
دو شرح این است که هر که داشته باشد و عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده و چون اکثر مطالب نحوی
واضح میشود که جای شبهه نمیماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود همه را تصحیح شد
بدون آنکه اظهار غلط از کسی کنیم چون دغدغه خبث میشود و نقد رجال و اسانید حدیث نحوی شده است که اغلاط
غالطین ظاهر شده است بی تتمیه تا کسی نهایت تجوز و تتبع نداشته باشد و کرده باشد نمی یابد که من چه کرده‌ام
و غرض از ذکر این حاشیه آنست که اخوان دین و خلان الیقین زود برود در مقام بحث و اعتراض در بنده

دهو

و سهو و نسیان از لوازم بشریت الا من عصمه الله تعالی اگر بعد از تامل بر سهوی مطلع شوند مستدعی آنست که قلم عفو بر آن
کشیده اصلاح فرمایند و بر همه کس الا من شذ ظاهر است که این بنده عمر عزیز را که صرف این علم نمودم و حال چنان است
که هر که سوادی داشته باشد بر همه احادیث اطلاع بهم تواند رسانید و در واقعه دیده‌ام که جهان گیر خواهد شد و چنان
خواهد شد که در بلاد اهل اسلام منتشر شود که این شکسته را یاد کنند بدعای خیری حیا و میتا و من خود لاشیئم
و هر چه از من واقع شده است همه از فضل الهی است والحمد لله رب العالمین و این استعارات دیباچه از دیگر است

فایده اولی در فضیلت علم و علما است و آن زیاده از آنست که در مختصرات گنجد و لیکن
اشاره مجملی از آن میشود خداوند عالمیان میفرماید که یرفع الله الذین آمنوا والذین اوتوا العلم درجات
یعنی الله تعالی بلند میفرماید درجات و مراتب آن جماعتی را که ایمان آورده‌اند و آن جماعتی را که ایشان را بفضل
خود علم کرامت نموده است و درین آیه ایمای لطیف است که ایمان بجنبه او و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم کار بنده است
و اعطای علوم از تفضل الهی است تا کرامت فرماید دیگر فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوا الالباب یعنی آیا مساوی‌اند دانایان و نادانان نه این معنی را می
یابند مگر عقلا پس هر که عاقل است میداند که علم بهتر است از جهل و غیر اینها از آیات کثیره و در روایات صحیحه وارد شده
از حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله که فرمودند که زیادتی عالمان بر عابدان مثل زیادتی ماه شب چهارده است
بر باقی ستارگان و در روایتی صحیح وارد شده است از آنحضرت که فرمودند که افضلیت علما بر عباد چون
افضلیت آفتاب است بر کواکب و افضلیت عباد بر سایر الناس چون افضلیت ماه است بر سایر ستارگان و در
حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه که فرمودند که عالمی که مردم از علم او
منتفع شوند بهتر است نزد حق سبحانه و تعالی از هفتاد هزار عابد و در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله وسلامه علیه پرسیدند که هرگاه دو کس باشند یکی از ایشان فقیه باشد و راوی احادیث
و دیگری بعبادت الهی مشغول باشد و راوی حدیث کدام یک از ایشان بهتر اند حضرت فرمودند که شخصی که روایت
حدیث بسیار کرده باشد و علوم آن را تحصیل نموده باشد بهتر است از هزار عابدی که فقه و روایت نداشته باشد
و جمع میان این دو حدیث آنست که مراد از اول عالمی است که مردمان از علم او منتفع شوند و از دوم جمعی که از
علوم ایشان کسی منتفع نشود چنانکه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که یک عالم

بهتر از هزار عابد و هزار زاهد است و عالمی که از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و انتفاع بر دو قسم است
اول بدرس گفتن طلبه و موعظه عوام و نوشتن تصانیف و امثال اینهاست دوم آنست که بعلم خود عمل نماید
که در حضور دین او سبب زیادتی علم و تقوی و صلاح میشود بلکه شنیدن کمالات او سبب زیادتی ربط ایشان
میشود بجناب قدس الهی بلکه وجود ایشان سبب بقای عالم است مثل اولیاء الله که علمای ربانی اند و عالم
بوجود ایشان قایم است چنانکه در بیان ایشان خواهد شد دیگر روایت از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله که فرمودند که خداوندا رحم کن خلیفهای مرا خداوندا ببخشا خلفای مرا خداوندا ببخشا تا بیان مرا صحابه
گفتند که یا رسول الله خلفای تو کیستند حضرت فرمودند که مراد من ازین خلفا جمعی اند که احادیث مرا بخلق برسانند
و سنت مرا آشکار میکنند و بامت من تعلیم مینمایند دیگر منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که آنحضرت فرمودند که چون فردای قیامت همه خلایق را در یکصحرا جمع نماید و اعمال خلایق را بمیزان
در آورند پس بسنجند خونهای شهدا را با مرکبهای علما پس زیادتی کند مرکب علما بر خون شهدا جمعی ذکر کرده اند
که چون شهدا در طلب اعلاء دین جانهای خود در باختند تا برتبه شهادت فایز شدند همچنین علما در دین
جانهای خود را فدا کردند و در ترویج دین مبین مجاهدان سعی نمودند در اظهار اسلام تیغ و سنان و علما
مجاهده مینمودند در تحقیق ایمان بدلایل و براهین از جهت مداد علما زیادتی میکند بر دماء شهدا چنانکه زیادتی دارد
ایمان بر اسلام و بعبارت اخری کار مجاهدان این ساختن ظاهر حق است باظهار کلمتین چنانکه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور شده ام که با مردم جهاد کنم
تا ایشان اقرار کنند بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و چون ایشان این کلمه را گویند
محفوظ میگردد خون ایشان و مال ایشان و علما مجاهده مینمایند بدلایل و براهین تا منور سازند دلهای مومنانرا بنور
ایمان و ایقان و در حدیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی
خیر بنده میخواهد و اراده میخواهد که بر عالمیان تفضیل دهد او را عالم میگرداند بعلوم دینیه و دیگر آن حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که خیر و خوبی نیست در کسی از اصحاب ما که علوم دینی را یاد نگیرد و چون شیعه ما عالم نباشد اگر
ضرور شود او را بسید بعلمای سنیان خواهد نمود و بنادانی هلاک خواهد شد و آن حضرت صلوات الله فرمودند که صحبت
کند در حالی که اطاعت او کنند و از علم او منتفع شوند یا در مجلسی که یاد گیرد و حفظ نماید علم را بعمل آن دیگر فرمودند که

علمای شیعیان ما مرزداران و نگهبانان و پرهیزکاران حصارهای دینند و اوصیای پیغمبران بهترین عالمیانند
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که همه کمالات در تعلیم علوم دینیه است و در صبر بر بلاها
و در عقل معاش است که اسراف نکند بر خود و عیال خود تنگ نگیرد بلکه وسط را رعایت نماید و در حدیث صحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که عالم باش یا متعلم باش یا دوستدار
ایشان باش و مبادا که دشمن ایشان شوی که بسبب دشمنی ایشان هلاک خواهی شد و در روایت معتبره
وارد شده است از حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیهما که فرمودند که طلب
علم کنید و بخوانید علم را که خواندن علم حسنه ایست اعظم حسنات و درس گفتن آن بمنزله تسبیح و تنزیه
کردن حق سبحانه و تعالی است و بحث نمودن در مطالب آن جهاد فی سبیل الله است و یاد دادن آن بنادانان
تصدق نمودنست بهترین تصدقات و علم سبب قرب بجناب اقدس الهی زیرا که از علم دانسته میشود حلال
و حرام الهی و علم علما را ببهشت می برد و علم است که مونسست در وحشتها و مصاحبست در تنهاییها و شمشیر
برانیست بر سر دشمنان و زینت است در میان دوستان و حق سبحانه و تعالی بسبب علم جمعی را بلند مرتبه
میگرداند و ایشانرا مقتدای خلایق میسازد که همه کس رشک میبرند بر ایشان و بر کردار ایشان و عالمیان
منور میشوند از انوار ایشان و فرشتگان همگی دوستداران ایشانند و خود را بواسطه تبرک با ایشان
میمالند و در حالت صلوات از جهت ایشان طلب مغفرت می نمایند بدرستیکه زندگی دلها بعلم است و بینایی
بصیرتها بعلم است و قوت بدنها در عبادات بعلم است علم است که عالم را بمرتبه مقربان میرساند در دنیا
و عقبی و از اهل همنشینی اخیار فایز میگرداند بعلم بندگی و عبادت الهی میتوان کرد بعلم خداوند عالمیان شناخته
میشود و یگانگی او پرستش کرده میشود و بعلم صله رحم و رعایت خویشاوندان کرده میشود بعلم حلال و حرام دانسته
میشود علم پیشوای عمل و عقل است و هر دو تابع علم اند خداوند عالمیان توفیق علم کرامت میکند سعادتمندان را و محروم
میگرداند از علم شقاوت کیشان را و در خبر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که ساعتی که عالمی تکیه
کند بر فراش خود که مطالعه نماید بهتر است از عبادت کردن عابدی هفتاد سال و در حدیث صحیح وارد
شده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که وجود یک عالم دینی دشوارتر است از عبادت
هزار عابد و در خبر کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون روز قیامت

حق سبحانه و تعالی زنده گرداند عالم و عابد را بعد از آن عابد را که بهشت خرام و بعالم فرماید که بایست و شفاعت کن
مردمانرا چون ایشانرا هدایت نموده در دار دنیا و ایضاً آنحضرت فرمودند که یک عالم بهتر است از هزار عابد
و هزار زاهد و فرمودند که یک رکعت نمازی که عالم بکند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بکند و ظاهرا
مراد ازین عابد عابدیست که فی الجمله واجبات خود را از علما اخذ نموده مشغول عبادت شده باشد و اگر
نه عبادت او کالعدم است بلکه سبب عذاب او خواهد بود اگر بروجه مطلوب نباشد چنانکه در حدیث کالصحیح
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایتست که هر که عمل کند بی علم افساد او بیش از اصلاح اوست
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که عمل کننده بی بصیرت که امام خود را نداند یا حکم او را
نداند مثل کسی است که بی راه رود هر چند تند تر رود از مطلوب دور تر میشود و فرمودند که حق سبحانه
و تعالی هیچ عمل را قبول نمیکند بدون معرفت و معرفت بی عمل نیز بیفایده است پس هر گاه عارف شود معرفت
او او را راه نمائی میکند بعمل و اگر عمل کند معرفت ندارد بدرستیکه ایمان بعضی از بعضی است یعنی اعتقادات
با عمل است و هیچ یک بدون دیگری تمام نمیشود و احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم وارد شده است که اگر کسی یک امام را از ائمه معصومین علیهم السلام نشناسد هر چند عبادت بسیار کند همه مردود است
چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و آیات و احادیث در فضیلت علم و علما زیاده از حد و حصر است برین اختصار شد

فایده دوم در وجوب طلب علم است قال الله تبارک و تعالی فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون یعنی سؤال کنید از اهل علم اگر ندانید و در اخبار متواتره وارد شده است از ائمه معصومین
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین که مراد از اهل ذکر ائمه طاهرین اند بدو عنوان اول آنکه مراد از ذکر حضرت سید
المرسلین است زیرا که ذکر در لغت بمعنی شرف آمده است و شرف عالمیان بوجود شریف اوست بلکه باعث
ایجاد خلایق وجود مقدس آنحضرتست چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی فرمود که
یا محمد اگر تو نمیبودی من آسمانها را نمی آفریدم و اهل آنحضرتند و عنوان دوم آنکه مراد از ذکر قرآنست و اهل
بیت حضرت سید الانبیا اهل قرآنند چنانکه خواهد آمد و علی ای حال ظاهر شد که جاهلان مامورند بطلب علوم
دیگر قال الله تبارک و تعالی فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین
و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون ترجمه‌اش اینست که چرا از میان هر جمعی

بکر

کثیر طایفه قلیل از ایشان بیرون نمیروند تا تعلم نمایند دینرا علوم دینی را و چون برگردند بقوم خود ایشانرا از عذاب
الهی بترسانند شاید که بسبب این تخویف قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی با آنکه عمل کنند باوامر الهی و اجتناب
نمایند از نواهی الهی و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آن
حضرت فرمود که تفقه و تعلم کنید علوم دینیه را زیرا که اگر شما شیعیان تفقه نکنید و علوم دینیه را یاد نگیرید
مانند اعرابیان بادیه‌نشین خواهید بود چه فایده توطن در شهرها تعلم علوم دینیه است با آنکه چون حق سبحانه و
تعالی بادیه‌نشینان را فرموده است که ایشان کافرتر و منافق ترند از دیگر کفار بسبب ترک مهاجرت
و سزاوارترند بجهل باحکام دین فی الحقیقه مذمت ایشان بواسطه جهل است پس هر گاه اهل شهر ترک تعلم نمایند بمنزله
ایشان خواهند بود بلکه بدتر چون بر ایشان آسانتر است و بر اعراب مشکل تر بعد از آن حضرت استشهاد
فرمودند بقول باری تعالی فلولا نفر تا آخر آیه که ترجمه‌اش گذشت و احادیث متکثره از حضرت سید ابرار
صلوات الله علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که طلب علم واجبست بر هر مرد مسلمانی و هر زن
مسلمانی بدرستیکه حق سبحانه و تعالی دوست میدارد طلب کاران علم را و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که طلب علم فریضه‌ایست از فرایض الهی و در حدیث صحیح از آنحضرت
وارد شده است که فرمودند که من دوست میدارم که جمعی موکل باشند بر اصحاب من و تازیانه بر سر ایشان
زنند و ایشانرا بضرب تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینیه تا همگی تعلم نموده عالم شوند و در حدیث کالصحیح منقولست
از حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه که آن حضرت فرمودند که ای گروه آدمیان بدانید که تمامی دین
در طلب علم است و در عمل العلم بدرستی که طلب علم بر شما واجبتر است از طلب مال زیرا که مال را قسمت کرده اند
و از برای شما ضامن شده اند که بشما برسانند و قسمت را خداوند عادل فرموده است و او ضامن شده است
و البته بضمان خود وفا میکند بلکه محالست که وفا نکند و علم را نزد جمعی سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان
طلب کنید پس البته طلب کنید علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومین اند در زمان حضور و در زمان غیبت
ایشان احادیث و اخبار ایشان تتبع است و متابعت آنها متابعت ایشانست چنانکه مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی و منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که تعلم کنید و تفقه
کنید در علوم دینیه و نباشید اعرابی بادیه‌نشین بدرستیکه هر کس از شما که تعلم و تفقه نمیکند در علوم

دیده حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر شفقت و مرحمت بسوی او نمیکند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمیفرماید و بخوبی او را در آن روز یاد نمیکنند و روایتست که شخصی بخدمت آن حضرت عرض نمود که فدای تو گردم مردی هست که شیعه است ولیکن در خانه خود نشسته مشغول عبادتست و با کسی آشنایی نمیکند پس حضرت فرمودند که این شخص چگونه علوم دینی را یاد میگیرد و حال آنکه وجوب تعلّم آن از آیات و اخبار نیز درین باب بسیار است با آنها اختصار رشد **فایدهٔ سیم** علومی است که تعلّم آن لازم است با شخص قال الله تعالی فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ یعنی بدان که نیست خداوندی بجز الله تعالی و علما ازین آیه استدلال نموده‌اند بر وجوب معرفة الله و معرفت وحدانیت الهی چون امر از برای وجوبست سیما اوامر قرآن سیما درین امر که بحسب ظاهر کسی خلاف کرده است درین و بحسب ظاهر اگرچه خطاب بحضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله ولیکن امت باجماع مامورند در آن امر بمتابعت آن حضرت و محتمل است که خطاب عام بوده باشد نسبت بهر کس که صلاحیت خطاب داشته باشد از مسلمانان و کافر و مرد و زن بغیر از صبی و مجنون که ایشان اهل خطاب نیستند و محتمل است که امر باشد بدانستن وحدت الهی از قول حق سبحانه و تعالی چون آیات و دلایل وجود الله تعالی اظهر من الشمس است و حق سبحانه و تعالی آنرا ظاهر ساخته است در آیات بسیار پس هرگاه انبیا و اوصیای موید بمعجزات بسیار خبر دهند از جناب اقدس او بوحدت بر او با آنکه نزد همه عقلا ظاهر است قبح کذب و استحالت آن بر جناب اقدس الهی پس اخبار الهی کافیست از جهت علم بوحدانیت او و احتیاج بدلیل دیگر نیست اگرچه دلایل بر آن بسیار است ولیکن سیاق آیه بر بعضی دلالت میکند مثل بسیاری از آیات که دلالت میکند بر معرفة الله و معرفة النبی و الائمه صلوات الله علیهم و شکی نیست در آنکه بهترین علوم این علم است و دلایل این معارف همگی در قرآن و اخبار از ائمه اطهار سلام الله علیهم بوقف حد و حصر است و این علم مسمی است بعلم کلام و ظاهر احتیاج بکتب متکلمین نیست بلکه آیات و اخبار کافیست دیگر علم تفسیر قرآن مجید است و مبتدی را ناچار است از علم لغت عرب و علم نحو و صرف از جهت معرفت آیات ظاهر الدلاله آن و اکثر مشکلات قرآنست که محتاج بتفسیر است و دانستن آن منحصر است در علم حدیث دیگر علم فقه است و آن تعلق است بافعال مکلفین از واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات و مباحات و احکام و دانستن آن نزد این فقیر منحصر است در قرآن و حدیث و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز بحدیث حاصل میشود پس بنا برین علم منحصر است در علم

باحادیث

باحادیث منقوله از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و روایت کرده‌اند خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله که روزی آن حضرت داخل مسجد شدند دیدند که جمعی بر دور شخصی بر آمده‌اند حضرت فرمودند که چه چیز است گفتند علامه است حضرت فرمود که چه علم را خوب میداند و از چه جهت او را علامه میگویند اصحاب گفتند که این مرد اعلم است از همه مردمان بنسبهای عربان و وقایعی که در میان عرب بوده است و احوال روزهایی که در زمان جاهلیت حوادث در آن واقع شده است و اشعار عرب را میداند و علم عربیت را انسب میداند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که این علمی است که اگر کسی نداند باو ضرری نمیرسد از ندانستن آن و اگر کسی داند نفعی باو عاید نمیشود از دانستن آن پس حضرت فرمودند که علمی که بکار می آید و علم است سه علم است اول آیتی است محکمه که ظاهر الدلاله باشد یا معلوم الدلاله علی الخلافی که خواه آمده یا فریضه ایست عادله که حکم آن منسوخ نشده باشد و باقی باشد یا سنتی است قایمه که حکمش باقی باشد از جهت امت و غیر از این علوم هرچه هست فضل است یعنی زیادتیست که بکار نمی آید و جمعی گفته‌اند که مراد حضرت از فریضه عادله اصول دین است که حکم او در هیچ ملتی منسوخ نشده است و نخواهد شد و مراد از سنت قایمه فروع دین است که از قول رسول خدا و ائمه هدی ظاهر شده است و مراد از فضل فضیلت است یعنی سبب کمال است اگرچه واجب و سنت نیست ولیکن اظهر بحسب یافت این نسخه یعنی اولیست دیگر روایتست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که علومی که مردمان را در کار است چهار علم است اول آنکه خداوند خود را بشناسی و داخل است در آن معرفت صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او بنحوی که رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بر آن ساخته‌اند علم دوم آنکه بدانی نعمتهای الهی را از ایجاد و تربیت و ارزاق و اولاد و ازواج و سایر نعم ظاهره و از ارسال رسل و انزال کتب و هدایات و توفیقات و غیر اینها از نعمتهای باطنی تا در مقام شکر آنها در آیی علم سیم آنکه بدانی چه خواسته‌اند از تو از فعل واجبات و مندوبات و ترک مکروهات و محرمات علم چهارم آنکه بدانی که چه چیز ترا از دین بیرون می برد و آن انواع رده است بالعیاذ مثل انکار حق سبحانه و تعالی یا شک در وجود او یا در علم او و سایر صفات کمالیه او و یا باثبات صفات نقص و یا بانکار نبی یا یکی از ائمه اثنا عشر یا شک در امامت ایشان یا عصمت ایشان و یا بانکار یکی از ضروریات دین مثل صلوة و زکات و صوم و حج یا حلال دانستن شراب و قمار و امثال اینها یا انکار حدوث

عالم و معاد جسمانی و حشر و نشر و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امثال اینها و محتمل است که مشتمل کتاب بر چیزی بود
باشد چنانکه بعضی از اخبار دلالت بران میکند و متکفل این کلام علوم قرآن و حدیث اطهار اند عالمیان شده بود
وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است و
آن قرآنست بحسب اخبار بسیار و دیگر فرموده است که لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ و تا تو بیان کنی
از جهت خلایق آنچه نازل شده است در قران پس ظاهر شد که جمیع علوم در قران هست اما بیان آن مخصوص بحضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت تمام را بحضرت امیر المؤمنین بیان فرموده چنانکه خواهد آمد و همچنین
امیر المؤمنین بفرزندان خود وصیت بدست داده تا بحضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و حضرت
رسول خدا و ائمه هدی رسانیدند بخلایق آنچه ایشان در کار بود تا روز قیامت ولیکن چون صحابه حضرت سید
المرسلین بعد از حضرت اکثر میل بدنیا کردند و حق را دانسته ترک کردند و فرا را بر آنحضرت بستند
بواسطه مطالب فاسده دنیوی و احادیث متواتره نقل نموده اند سنیان از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله در آنکه حضرت فرمود که بیشتر امت من بعد از من مرتد خواهند شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
در خطاب صحابه أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی اگر محمد صلی الله علیه و آله بمیرد یا کشته شود
برخواهید گشت بکفر و تفصیل این آیه انشاء الله در تفسیر قران بیان خواهد شد و در صحیح بخاری و مسلم که
سنیان هر دو را بمنزله قران میدانند بلکه مقدم میدارند بر قران در بسیاری از مواضع روایت
نموده اند از ابوهریره عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ
خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ فَقَالَ إِلَى النَّارِ وَاللهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ
قَالَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى ثُمَّ إِلَى زُمْرَةٍ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ
مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا
عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ ترجمه اش اینست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی بر من منکشف گردانید عالم ملک و ملکوت و گذشته و آینده را دیدم
دران عالم که من بر کنار حوض کوثر ایستاده باشم که ناگاه جمعی متوجه من شوند و من ایشانرا بشناسم که از اصحاب
منند شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید بایشان که بیایید من گویم که بکجا ای شخص گوید که بجهنم والله

من گویم که ایشان چه کرده اند آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر شدند و از کفری که بیرون آمده بودند باز
بان کفر رفتند پس طایفه دیگر را ببینم که می آیند تا آنکه ایشانرا بشناسم شخصی از میان من و ایشان بیرون
رود و گوید که بیایید من گویم که بکجا گوید بآتش دوزخ والله من گویم که ایشان چه کرده اند گوید که ایشان از
عقب خویش بکفر اصلی برگشتند پس نمی بینم که از صحابه کسی نجات یابد مگر مانند شتر واپس مانده از گله شتران
و این اثیر که از معظم علمای اهل سنت است گفته است که معنی حدیث آنست که ناجی از صحابه قلیلی خواهند بود
و قریب باین مضمون را روایت کرده اند در مبحث حوض از عبد الله بن مسعود بچند طریق و از حذیفة بن الیمان
و از عبد الله بن عمر و از عبد الله بن عباس و از انس بن مالک و از سهل بن سعد بچند طریق و از ابو سعید خدری
و از ابو هریره بچهار سند دیگر و از ابوذر و از عقبه و از اسماء بنت ابی بکر و از ام سلمه و از عایشه و غیر ایشان بطرق
بسیار و میتوان گفت که در هیچ بابی باین مقدار حدیث نقل نکرده اند که در این باب نقل نموده اند و اکثر این اخبار
منقولست که صحابه متوجه من شوند و ایشانرا منع کنند و نگذارند که نزد من آیند و ایشانرا بجهنم برند و من گویم
اینها صحابه های منند خطاب رسد که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها کردند مرتد شدند و بکفر اصلی برگشتند
پس من گویم که من بیزارم از ایشان دور از ایشان و ایشان از من و ظاهر است که ارتداد ایشان بسبب مخالفت
نصوص جلیه بود بر امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دیگر خاصه و عامه روایت نموده اند از آنحضرت
بطرق متکثره که عنقریب امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک
و بطرق متکثره روایت نموده اند عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مثل و ایشان
اهل بیت من مانند مثل کشتی نوحست چنانکه هر کس با نوح بکشتی رفت نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک
شد همچنین هر کس بعد از من تمسک باهل بیت من جوید ناجی است و هر که مخالفت ایشان کند هالک است و از اهل
جهنم و غیر اینها از اخبار متواتره در مذمت صحابه در صحاح سته مذکور است و مع هذا کل اهل سنت همه صحابه را عادل
میدانند بلکه هر کس که یکبار آنحضرت را دیده باشد عادل میدانند و خبر او را در صحاح خود می آورند والحمد لله رب
العالمین که بطلان مذهب ایشان بمرتبه نیست که بر ذی عقلی مخفی باشد ولیکن چون بر مذهب باطل بر آمده اند
حب مذهبها مانع است از قبول حق و اعمی و اصم بودن مجربست پس بنابرین ما تمسک جستیم بجمعی که باتفاق همه عادل
و ثقه اند بلکه مقتدای عالمند بگفته خدای تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله مثل امیر المؤمنین و امام حسن و امام

حسین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم و سنیان روایت کرده‌اند در صحاح خود از عایشه و ام سلمه و غیر ایشان که آیه إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا در شان ایشان نازل شده است و در همه کتب احادیث و تفاسیر ایشان مسطور است و بعد از ایشان متابعت باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده‌ایم که باتفاق سنیان هر یک از ایشان افضل و اصلح و اتقی اهل زمان خود بوده‌اند و بیشتر ایشان در صحاح خود از ائمه ما روایت کرده‌اند با آنکه در صحاح سته ایشان احادیث بسیار نقل نموده‌اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرموده که لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة و در روایتی دیگر لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش و در روایتی دیگر لا یزال هذا الامر عزیزا الی اثنی عشر خلیفة و امثال این عبارات و بخاری در بابی ذکر کرده است و در جزو اخر و مسلم در مسند روایت نموده است این اخبار را و ابو داود در مسند خود با سانید مختلفه روایت نموده است و ترجمه این عبارات اینست که همیشه این دین اسلام عزیز و منیع خواهد بود و دست ملحدین از ابطال و افساد او در نخواهد آمد تا آنکه دوازده خلیفه من در این دین باشند و همیشه این دین بر پا خواهد بود تا روز قیامت و خواهند بود خلیفه من بر شما دوازده خلیفه از قریش و اکثر سنیان چون علاجی ندارند قائلند که مراد از ایشان ائمه اثنا عشراند و با جمعی از فضلاء این زمان ایشان این فقیر را مباحثات واقع شد و از ایشان استفسار نمودم که این خلفای دوازده کدامند ایشان گفتند که همین دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربع را بگوییم ایشان چهار اند و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس بگوییم ایشان اضعاف این عدداند و چون کسی ایشان را خلیفه خدا و رسول خدا تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده و الحمد لله جمعی از ایشان بشرف ایمان مشرف شدند وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و اکثر علمای متقدمین ما روایت نموده‌اند از طرق عامه در ذکر ائمه اثنی عشر مجملا و مفصلا با اسامی ایشان زیاده از حد و حصر است و آنچه از طریق شیعه از ثقات و عدول روایت شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت صاحب الامر با ضعاف مضاعفه متواتر است و همچنین نص هر یک دیگری نص متواتر است با معجزات متواتره از هر یک بعد از دعوی امامت و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد

انشاءالله

انشاء الله کتابی نوشته خواهد شد که پاره از آنها در آنجا ذکر کنیم و ما التوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم و مخفی نماند که آنچه ما از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت میکنیم اکثر آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا است صلوات الله علیهم و از باقی ائمه کمتر است بنا بر تقیه ایشان از سلاطین زمان از بنی امیه و بنی عباس لعنهم الله پس حدیثی که از حضرت امام رضا روایت کنیم واسطه شش معصوم است تا حضرت سید المرسلین و لهذا احمد حنبل که می‌شنید حدیث امام رضا صلوات الله علیه را تعبیر نموده که خبر داد مرا صادق صدیق پدرم موسی بن جعفر و او روایت نموده است از صادق صدیق جعفر بن محمد الصادق و او از پدرش صادق صدیق محمد بن علی باقر علوم الانبیاء و المرسلین از صادق صدیق علی بن الحسین زین العابدین از صادق صدیق سید الشهداء الحسین بن علی سید شباب اهل الجنة اجمعین از پدرش صدیق اکبر امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب از برادرش سید الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خداوند عالمیان میگفته که اسعوط المجانین یعنی این سند دیوانگان را عاقل میکند و با خبر میسازد که از این جماعت حدیث می باید شنید از جمعی که باتفاق فریقین خائن و فاسق‌اند فرا گرفته‌اند چون ابو هریره و عبد الله بن عمر و انس و عایشه که تفصیل کفر و فسق ایشان را در کتب خود ذکر کرده‌اند و اکثر احادیث اهل سنت از این چهار کس منقول است و پاره از احوال ایشان خواهد آمد در این شرح ان شاء الله تعالی پس هر گاه حدیثی یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم رسید برسول خدا رسیده است بلکه بجناب اقدس الهی رسیده است و قول ایشان قول حق سبحانه و تعالی است چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که ایشان اجتهاد نمیکرده‌اند و صاحب رای نبوده‌اند بلکه هر چه فرموده‌اند از حق سبحانه و تعالی فرموده‌اند و لهذا اکثر اخبار ما که بهر یک از ایشان میرسد با بای خود نسبت نمیدهند و سند را برسول خدا صلی الله علیه و آله متصل نمیسازند مگر آنکه در مجلس ایشان سنی حاضر باشد یا راوی از اهل سنت باشد چون بسیاری از علماء اهل سنت در مجلس ایشان حاضر میشده‌اند و از ایشان احادیث روایت میکرده‌اند از آنجمله مالک بن انس که یکی از علماء چهار مذهب است کتابی علیحده تصنیف نموده است در اخباری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده است و علماء ما از و روایت نموده‌اند آن کتاب را و صدوق از اخبار او روایت نموده است در کتاب امالی و غیره و لیکن از زمان ائمه هدی صلوات الله علیهم رعایت

سند لازم است و علما رجال کتب رجال تصنیف نموده‌اند و احوال راویان را در آن کتب ذکر کرده‌اند دیگر از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس از امت من حفظ کند چهل حدیث را از احادیثی که بآن احتیاج دارند
در امر دین ایشان حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند در روز قیامت فقیه عالم و در زمره علما و فقها باشد و در روایتی
دیگر از آنحضرت منقول است که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند در امر دینش از جهت رضای الهی و تحصیل ثواب اخروی
حق سبحانه و تعالی او را حشر کند فقیه عالم و در روایتی دیگر حشر کنند او را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان
و نیکو رفیقانند ایشان و در روایت معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که هر که حفظ کند چهل حدیث از احادیث اهل البیت را در حلال و حرام حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کرداند
فقیه عالم و او را عذاب نکند و بطریقی دیگر نیز وارد شده است از عامه و خاصه و همچنین اخبار بسیار از ائمه اطهار
سلام الله علیهم وارد شده است که بشناسید مرتبه مردم را بقدر روایات ایشان از کما و کیفا و از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که راحت دهید نفوس خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه نفوس را کلال و ماندگی
حاصل میشود چنانکه بدنها را و از آن جمله است اشعار حکیم سنائی و مولانا **فایده چهارم**
در بیان علوم اهل بیت حضرت سید المرسلین است صلوات الله علیهم از آن جمله علم بکتاب الله است که مخصوص ایشانست
چنانکه در اخبار متواتره از عامه و خاصه وارد شده است و مسلم در صحیح خود باسناد روایت نموده است از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت در غدیر خم در میان مکه و مدینه خطبه بلیغ فرمودند و حمد و ثنای الهی بجا
آوردند و موعظه و نصیحت بسیار فرمودند و از عذاب الهی تخویف نمودند پس فرمودند که ای مردمان من بشر
که من نیز مثل سایر مردمانم در عدم بقای در دنیا و عنقریب است که رسول حق سبحانه و تعالی بمن خواهد آمد و من اجابت
او خواهم نمود و از این دنیا بدار القرار خواهم رفت و من در میان شما دو چیز میگذارم اول کتاب حق سبحانه و تعالی است
که در وی است هدایت و نور پس عمل کنید بکتاب حق سبحانه و تعالی و تمسک جوئید بآن و دوم اهل بیت منند
شما را از عذاب الهی میترسانم در امر اهل بیت خود شما را تذکیر مینمایم بعقوبات الهی از مخالفت ایشان و عذابهای
الهی بشما وعده میدهم اگر مخالفت ایشان نمائید الی آخر الخبر بطوله و در مرتبه مبالغه نمودن در امر متابعت اهل بیت و دیگر
در امر قرآن دلیل است بر آنکه متابعت ایشان اهم است و این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود که یکی از صحاح سته است
بنا بر مذهب اکثر ایشان و اجماع اهل سنت است بر عدالت او روایت نموده است از زید بن ارقم و از ابو سعید خدری

و از زید بن ثابت و همچنین ثعلبی که از اعظم محدثین و مفسرین ایشانست در تفسیر خود روایت نموده است در آیه واعتصموا
بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا از ابو سعید خدری و همچنین روایت نموده است ابن مغازلی از ابو سعید خدری
نقل نموده‌اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که الا ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا ماذا تخلفونی فیهما یعنی بدرستی که خداوند عالمیان علیم خبیر مرا خبر
داده است که کتاب خدا و اهل بیت من از یکدیگر جدا نمیشوند تا هر دو در حوض کوثر بر من وارد شوند پس تامل نمائید و نظر کنید که
بعد از من چگونه با ایشان سر خواهید کرد و ابو داود سجستانی و ترمذی هر دو در صحیحهای خود که از جمله صحاح ستست ایشان
و معتمد علیه ایشانست و از زید بن ارقم روایت کرده‌اند با این زیادتی و ظاهر شد که مسلم از روی عناد این زیادتی را انداخته
با زیادتی من کنت مولاه فعلی مولاه با آنکه دیگران از مسلم روایت کرده‌اند مجموع حدیث غدیر را از زید بن ارقم روایت
مسلم و بخاری که عنادشان مشتهر است در اصل روایت نکرده است لهذا طاعنین علماء ایشان بخاری را بیشتر اعتماد میکنند
و بعد از آن چهار کتب دیگر را که آنها سجستانی و ترمذی و نسائی اند و در ششم خلافست که مسند احمد است یا موطای
مالک و بهر دو تقدیر هر دو را اعتماد میکنند چون اجماع بر امامت هر دو کرده‌اند و آنچه متقدمان علمای ما روایت نموده‌اند
باحادیث فوق تواتر اضعاف مضاعف است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین خطبه ثقلین را در حجة الوداع در عرفات
خواندند و در مسجد خیف و منی خواندند و ابو بکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولای حذیفه و جمعی دیگر فهمیدند که غرض
حضرت نص بر امامت علی بن ابی طالبست همگی بکعبه رفتند و هم سوگند شدند که سعی نمایند در ازاله این معنی و حق سبحانه
و تعالی آیات فرستاد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را طلبید و آیات را بر ایشان خواند ایشان قسمها یاد کردند
که چنین نکرده‌ایم و تکذیب حق سبحانه و تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله کردند تا آنکه آیه یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک در راه مدینه در منزل اول نازل شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجبرئیل فرمودند که امت
من تازه عهدند باسلام و قدیم العهدند در عداوت امیر المؤمنین چون اکثر خویشان ایشان بدست آنحضرت کشته
شده است میترسم مرا بکشند و همگی کافر شوند در منزل دوم تتمه آیه نازل شد که وان لم تفعل فما بلغت رسالته
یعنی اگر این رسالت را نرسانی هر رسالتی که رسانیده عبث میشود چون امامت از اصول دین است مثل نبوت باز
حضرت ایستادند فرمودند و عرض نمودند مطلب اول را و فرمودند که اگر غرض الهی کشته شدن من است سهل است صد
هزار جان فدای دوست در منزل سیم که غدیر خم است نزدیک جحفه که محل رابغ میگویند جبرئیل آمد و بشارت و الله

یعصمک من الناس آورد و در بسیاری از روایات است که جبرئیل مجموع این آیه در همین موضع آورد و جمیع ستوا گرد منها
که مضمون آن را دریافته و منزل پیش کرده باشد و آیه را درین منزل پس حضرت امر فرمودند که در میان آن صحرا فرود آ
و زیر چند درخت از خار مغیلان رفتند و منبری از پالانهای شتران ساختند و حضرت بر آن منبر بر آمد و خطبه که قریب
به وجه است ادا فرمودند و احادیث متواتره غدیر خم مشتمل است بر زیادتی و نقصان بسیار چون بجهت یک راوی
حفظ همه نبود و لیکن همه اخبار متفق اند در آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که أَلَسْتُ أَوْلَى
بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ یعنی آیا من اولی
نیستم بشما از نفسهای شما چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ یعنی نبی واجب الاطاعه
شما است که می باید همه جان خود را فدا کنید همگی گفتند بلی یا رسول الله پس فرمودند که هر که من واجب الاطاعه و مولای او بوده ام
پس علی واجب الاطاعه و مولای اوست خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد
و نصرت ده هر که علی را نصرت دهد و فرو گذار هر که علی را فرو گذارد و لعنت کن هر که ستم کند بر علی پس عمر بن
الخطاب برخواست و گفت به به ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و آن حضرت حکایت
ثقلین را نیز درین ضمن مذکور ساختند و از عامه احمد بن حنبل در مسند خود این مضمون را روایت کرده است از
سعد وقاص و مسلم روایت کرده است از زید بن ارقم و ثعلبی روایت کرده است از عبد الله عباس و از جعفر
بن محمد و از براء بن عازب و از سفیان بن عیینه باسانید بسیار و از صحاح سته ابو داود سجستانی و ترمذی هر دو روایت نموده اند
از زید بن ارقم و از سعید بن وهب از پنج کس یا شش کس از اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بچهار سند دیگر
روایت کرده اند از ابو اسحق از براء و از ابو لیلی و ابو عامر از زید بن ارقم و از ابن وهب از پنج کس و از بریده اسلمی
بچهار سند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با و گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ
و ابن مغازلی شافعی روایت کرده است حدیث غدیر را طولانی بچهار ده سند از اصحاب آن حضرت صلی الله
و در کتاب منفرد در ذکر غدیر خم روایت نموده است به پانصد سند از صد و پنج کس از اصحاب آن حضرت و
محمد بن جریر صاحب تاریخ در کتاب ولایت روایت نموده است این حدیث را بهفتاد و پنج سند و ابن
عقده حافظ روایت نموده است بصد و پنج سند و شیخ زین الدین رحمه الله روایت نموده در کتاب خود
از پانصد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و همه اخبار متفق اند در عبارت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ

فعلی

فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ بعضی ذکر کرده اند مفصلا و بعضی مجملا و در بسیاری از اخبار مفصله ایشان حکایت ثقلین هست و آنکه حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ و چون این عبارت متواتر شده معنی آن هست که کتاب
خدا و اهل بیت از یکدیگر جدا نمیشوند و ظاهر است که مراد حضرت این نیست که الفاظ قرآن نزد اهل بیت است چه
این معنی خصوصیتی با ایشان نداشت بلکه مراد حضرت آنست که تفسیر قرآن نزد اهل بیت است و لیس غیر اهل بیت معنی
قرآن را بجز الله و از حقایق قرآن خبر ندارند و مراد از اهل بیت ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم با اخبار متواتره از حضرت
سید المرسلین و ائمه طاهرین و ذکر آن از طرق عامه بطول می انجامد و چون این معنی در اکثر تفاسیر و احادیث سنیان
هست مشغول نشدم بذکر آن و اخبار متواتره از طرق اهل البیت سلام الله علیهم وارد شده است که جمیع علوم در قرآن
هست و عقول همه کس با آن نمیرسد و بغیر از ائمه معصومین کسی دیگر بآن راه نیافته است و سنیان و شیعیان
همگی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت نموده اند باسانید بسیار که آن حضرت فرمودند که أَنَا مَدِينَةُ
الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا و دیگر فرمود که أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا یعنی من شهرستان علوم الهی ام
و علی در آن شهرستان است پس علوم آنحضرت نتوان رسید الا باکتساب از آنحضرت چنانکه عامه از ابن عباس
بطرق بسیار نقل کرده اند و در تتمه این حدیث وَلَنْ تُؤْتَى الْمَدِينَةُ إِلَّا مِنَ الْبَابِ یعنی داخل شهرستان نتوان
شد هرگز مگر از در آن و منقول است که در اوایل سلطنت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه اسمعیل انار الله برهانه
مولانا حسین کاشفی از هرات به دار المؤمنین سبزوار آمد و سبزواریان دغدغه داشتند در تشیع مولانا کسی را مقرر
ساختند که در اثنای موعظه تفتیش مذهب او کند اتفاقا گفت که جبرئیل بر حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله دوازده
هزار مرتبه نازل شد آن سبزواری سؤال نمود که بر حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه چند مرتبه
نازل شد مولانا در بدیهه گفت بیست و چهار هزار مرتبه و این حدیث را خواند و گفت هر گاه علی باب مدینه علم رسول باشد
جبرئیل در دخول و خروج هر دو بر علی وارد شده باشد سبزواریان را خاطر جمع شد که مولانا از مذهب آبای خود بر گشته است
دیگر متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله در مرض موت
مرا تعلیم نمود هزار باب از علم که گشوده میشود از هر دری از آن هزار باب و ظاهر آنست که هزار هزار از علم
بوده باشد و بر تقدیری که هزار هزار مسئله بوده باشد خلافی نیست بین الفریقین که هیچ کس از علما هزار یک آنرا
نداشته باشد و این مجموع در یکسر گوشی آن حضرت حاصل شد صلوات الله علیهما دیگر متواتر است از باب مدینة العلم

صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وآله هزار کلمه تعلیم من نمود که مفتوح میشود از هر کلمه هزار کلمه
دیگر فرمودند که آن حضرت بیاد داده مرا هزار حرف که مفتوح میشود از هر حرفی هزار حرف دیگر و در اخبار مستفیضه وارد شده است
که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه وآله فرمودند که یا علی چون من فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و بنشان و هر چه خواهی
از من بپرس که هر چه بپرسی جواب خواهم گفت و ان شاء الله در مبحث غسل میت نیز خواهد آمد و احادیث متواتره وارد
شده است که جمیع این علوم و غیر اینها از علوم انبیا که همگی را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله میدانست با ائمه معصومین
صلوات الله علیهم رسیده و الشان همه میدانستند و در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که از اعظم مقربان
الهی است و از همه فرشتگان عظیمتر و داناتر است و با اولو العزم انبیا می بوده با ائمه معصومین می بوده و نزد ایشان
می بوده و باین اعتبار ائمه را محدَّث بفتح دال می نامند چون روح القدس با ایشان حدیث میگوید و در حدیث است که
عقل کل باشد یا عقل اول که حکما بآن قائلند و باز در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه وتعالی در شب قدر ملائکه
و روح را میفرستد بخدمت ائمه مطهرین سلام الله علیهم و مقدرات آن سال را از ارزاق و آجال و بلاها و نعمتها و الحکم
میشود تا سال دیگر بخدمت ایشان عرض میکنند و در اخبار مستفیضه وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی را صلوات الله
علیهم معراج روحانی واقع میشود بعرش مجید و چون مراجعت مینمایند علوم بسیار از آن را حاصل کرده اند و در اخبار
صحیحه متواتره وارد شده است که هر شب و هر روز اعمال جمیع امت را از خیر و شر عرض مینمایند بر حضرات سید
المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم چنانکه حق سبحانه وتعالی از روی تهدید فرموده است وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ
عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی بگو یا محمد که هر چه میخواهید بکنید که اعمال شما را الله تعالی می بیند و رسول او و مؤمنان
که ائمه معصومین اند می بینند در حین عرض بایشان و در اخبار متواتره وارد شده است که آفاق آثار بر ایشان منکشف میشود علوم الهیه
و در اخبار متواتره وارد شده است که احوال هر کس بعنوان مکاشفه میدانند و میدانند که شیعه است یا سنی بهشتی است یا دوزخی
و اسامی هر یک را میدانند و نزد ایشان است کتاب اسمای شیعه و غیر ایشان چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله میدانست
و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که آن حضرت که در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد
همه چیز حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و بر همه عالم شدم بعلوم حضوری و جمعی کثیر از آن کتاب اسامی خود را یافتند و آن کتاب
عظیمی است مسمی بناموس و در اخبار متواتره وارد شده است که اسمای اعظم الهی هفتاد و سه اسم است یکی از آنها مخصوص
ذات مقدس الهی است و هفتاد و دو اسم دیگر را بحضرت سید المرسلین و ائمه معصومین داده اند آصف برخیا یک اسم

بلغ

میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت و حضرت عیسی را از آنها دو اسم داده بودند
که مرده زنده میکرد و کور مادرزاد و ابرص را شفا میداد و حضرت موسی را چهار اسم عطا نموده بودند
و حضرت ابراهیم را شش اسم داده بودند و حضرت نوح را هشت اسم داده بودند و حضرت آدم را بیست و پنج
اسم داده بودند و ائمه هدی را هفتاد و دو اسم داده بودند ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا دیگر
در اخبار متواتره وارد شده است که نزد ائمه هدی صلوات الله علیهم بود کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
که حضرت سید المرسلین فرموده بودند و حضرت سید الوصیین نوشته بود بخط مبارک خود و جمعی کثیر آن کتاب را
دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم و غیر ایشان و ایشان روایت کرده اند که آن کتاب بضخامت ران شتری بود
و مسمی بود بجامعه و در آن جامعه مسطور است هر حلال و هر حرامی و هر حکمی حتی آنکه بدن کسی را خراشی ارش آن چند است دیگر
نزد ایشان است جفر جامع و علما و عامه نقل کرده اند که علم آن نزد اهل البیت است و الحال در میان ماست بیست
و هشت جزو است هر جزوی بیست و هشت صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه در طول و بیست و هشت خانه در عرض و در
هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و جمعی که مدعی اند که خبر از علم آن داریم کاذبند مکرر آزموده ایم که محل اسرار علوم اهل
بیت اند سلام الله علیهم و ایشان مأمورند بستر آن دیگر مصحف فاطمه است و آن کتابی است که حضرت امیر المؤمنین نوشته
از املای جبرئیل چون بعد از وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه بسیار غمگین بودند و چون مجرب است که قصص
و حکایات فی الجمله دفع اندوه و حزن مینماید حق سبحانه وتعالی جبرئیل را فرستاد از برای تسلی او و آن حضرت جبرئیل
میگفت و حضرت فاطمه می شنید و حضرت امیر المؤمنین می نوشت و در آن مسطور است احوال ما بعد حضرت سید المرسلین
تا انقضای دنیا و مشهور آنست که حروف آن حروف نورانیه است که مفتتح سور قرآنیه است صاحب کشاف و
غیر آن در فضایل آن بخشان نقل کرده اند مجموع آن در چهارده حرف است صراط علی حق نمسکه یعنی راه
علی راه حق است و بآن تمسک جسته ایم و این کتاب نیز مرموز است مثل جفر جامع بهمان آنکه چهارده جزو است و هر جزوی
چهارده صفحه و هر صفحه چهارده خانه طولاً و عرضاً و هر خانه چهار حرف و مسمی است بجفر ابیض و الحال مشهور است از جفر جامع و جفر
ابیض محض شهرتست نه در حدیثی دیده ام و نه از عالمی بعنوان جزم شنیده ام و این حقیر بسیار دوران گشتم و در صغر سن که
علمای آن زمان رفتم کسی دعوی علم آن نکرد مگر شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله که گفت من نسخه الجفر دارم از آنکه شیخها
تا اگر گفت من قواعد علامه را از جفر جامع استخراج میتوانم کرد بمن عرض کردم که با آن عنوان میدانید که کل کلمات آن

درین جزو است و چون جمع کنند فواید میشود در جواب فرمودند که ایمنی رهم کیس مع انه بعنوان ذکر مبدء انام و سعی انبیا نمودم
نفرموده اند والله تعالی اعلم و شک نیست که اگر جمعی مطلع باشند عالم بجمیع آن شبهه یا آنکه معلوم نیست که این دو کتاب جفر
جامع و جفر ابیض باشند بلکه اظهر آنست که هر دو نزد ائمه معصومین است لفظا و معنی و الله تعالی اعلم و انواع علوم ائمه
معصومین سلام الله علیهم اجمعین از حد حصر متجاوز است آنچه را نقل نموده اند در اخبار احصا نمیتوان نمود و آنچه را نقل نموده اند
نزد آنچه نقل نموده اند مثل نسبت قطره است بدریا و از آنجمله علم الهام است که اعظم علوم ایشانست و لیکن جماعتی این
علم را تجویز میکنند نسبت به بایزید و ابراهیم ادهم و حسن بصری امثال ایشان و انکار مینمایند در ائمه معصومین صلوات الله
علیهم با آنکه خود نقل کرده اند که صوفیه منسوب با یشانند و ابو یزید بسطامی که اعظم ایشانست این مرتبه را از سقای خانه امام
جعفر صادق صلوات الله علیه یافت و معروف کرخی از دربانی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما یافت
و هر که تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید بتذکرة الاولیاء شیخ عطار و شواهد النبوة مولانا جامی بلکه روضة الصفا و حبیب السیر
و سایر کتب تواریخ ایشان مشحونست از معجزات و کرامات اهل البیت سلام الله علیهم و بعضی از انواع علوم ایشان در
اثنای اخبار این کتاب خواهد آمد مجملا و مفصلا ان شاء الله تعالی **فایدهٔ پنجم** در وجوب رجوع است در همه
علوم بائمه معصومین صلوات الله علیهم قال الله تبارک و تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید و اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که اهل ذکر ایشانند
و اشاره بآن شد سابقا و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم یعنی اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت نمایید سید المرسلین را و فرمان برداری کنید صاحبان حکم را و باتفاق
امت مراد ازین ائمه معصومین اند یا پادشاهان و عقل کافی است در تمیز چه ظاهر است که محال است که حق سبحانه و تعالی
امر فرماید خلایق را بمتابعت مثل یزید ملعون و ولید کافر و حجاج اکفر کفار و امثال این جماعت از خلفای بنی امیه و بنی عباس
و غیر ایشان بلکه محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید باطاعت غیر معصوم و باتفاق غیر ائمه اثنی عشر معصوم
نبوده اند و جمیع خلفای اثنی عشر را خلیفه میدانند باحادیثی که در جمیع صحاح سته وارد شده است در خلافت ایشان
و بآن اشاره شد پس واجب باشد اطاعت ایشان با آنکه اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است
که اولوا الامر ایشانند و این اخبار را انشاء الله تعالی با آیات و اخباری که در شان ائمه هدی است در کتب متفرقه ذکر
کرده ام و بعضی از مجتمعا نیز ذکر خواهم نمود و درین کتاب اشاره بآن میشود و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا ایها

الذین

الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بخدا و رسول از الله تعالی بترسید
و با صادقان باشید یعنی دست از متابعت ایشان ندارید و رتبه صدق را افعال و اقوال و اطوار رتبه مقربان درگاه
الهی است چنانکه کتابی دران کتاب تصنیف نموده است و آنچه او ذکر کرده است و غیر آن محالست وجود آن در غیر ائمه معصومین
و احادیث مستفیضه وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومین اند که حافظان شریعت سید المرسلین اند
و اخبار در وجوب متابعت ایشان نیز متواتر است دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که انما ولیکم الله
و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی نیست ولی
شما و صاحب و واجب الاطاعه شما مگر حق سبحانه و تعالی و رسولش سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و کسانی که بپای
میدارند نماز را و زکات میدهند در حالت رکوع و باتفاق مفسران شیعه و سنی این آیه در شان حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نازل شده است و اخبار متواتره از خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امامت آنحضرت
نازل شده است و ذکر آن اخبار سبب طول میشود و مجملش آنست که سایلی سؤال نمود از صحابه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در نماز بود اشاره نمود بسایل بانگشتری خود و سایل آمد و انگشتری را از دست حضرت بیرون آورد و این
آیه نازل شد و صاحب کشاف و سایر مفسران عامه ذکر نموده اند که ایراد آن بلفظ جمع بواسطه تعظیم است و
بواسطه آنکه دیگران نیز درین فعل متابعت آنحضرت نمایند و در احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور است
که سایل از ملایکه بود و بر هر یک از ائمه معصومین نازل شد و سؤال کرد در حالت رکوع و ایشان در حالت رکوع
تصدق نمودند و ابن المغازلی شافعی این خبر را از عبد الله عباس و ابوذر غفاری روایت کرده است که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که خداوندا حضرت موسی از تو طلب نمود
خلیفه و وزیری هارون را خلیفه و وزیر او گردانیدی من نیز از تو میطلبم که علی بن ابی طالب را خلیفه و وزیر من
گردانی حضرت تمام نکرده بود دعا را که جبرئیل آمد و این آیه را آورد و موید این است خبر متواتر نزد عامه که در
صحاح سته هر یک و نزد خاصه که حضرت سید المرسلین بامیر المؤمنین صلوات الله علیهما فرمودند که یا علی تو از
من بمنزلهٔ هرونی از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر میبود هر آینه تو خواهی بود جمیع رتبه هرون
از جهت آن حضرت مقرر ساختند بغیر از رتبه نبوت و اعظم رتبه او خلافت حضرت موسی بود و بنابر صحیح خود که از صحاح
ستهاست خبر خاتم و نزول آیه را از عبد الله بن سلام روایت نموده است و بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

وعبدالله عباس و غیر ایشان روایت نموده و ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبدالله روایت نموده است که این آیه در شان
امیر المؤمنین نازل شد و بعد از تصدق کردن خاتم و نزد شیعه شهرت این از الشمس است پس بنا و دلالت آیات و اخبار درین باب
زیاده از حد و حصر است و غرض مجرد اشاره بود بآن **فائده ششم** در اوصاف علمای دینی است که از ایشان
اخذ علم توان نمود بدانکه چون ظاهر شد و اخبار متواتره وارد شده است که مشهور است اخذ علوم دینیه از اهل بیت
حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم و روایات متواتره وارد شده است در مذمت آرا و مقاییس اجتهادات
باطله که ذکر آنها موجب ملال است چون این رساله محل آن نیست و بعضی از آنها در روضه المتقین یاد کرده‌ام و درین
شک نیست که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا زمان غیبت کبری مدار شیعه بر این بود
که اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار سلام الله علیهم می‌شنیدند و بشهرهای خود رفته نقل می‌نمودند و شیعیان با آن عمل
میکردند و چون ائمه جور که سلاطین آن اوقات بودند غالب بودند و با آنکه بعضی از آن سلاطین شیعه بودند چون منصور
و هرون و مامون بواسطه زوال ملک خود اظهار نمیکردند مذهب خود را و بر وفق اقوال بعضی از علمای آنوقت که ایشان را
اولوالامر و واجب الاتباع میدانستند عمل می‌نمودند و اگر کسی مخالفت آن میکرد امر بقتل آن می‌نمودند چنانکه صاحب
کشاف در تفسیر آیه لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ گفته است که این آیه دلیل است بر آنکه فاسق صلاحیت امامت
ندارد و چگونه صلاحیت امامت داشته باشد کسی که اگر قاضی باشد و فاسق باشد حکمش باطل است و اگر گواهی فاسق
باشد گواهیش مردود است و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پیشنمازی نمی‌تواند کرد و همیشه ابو
حنیفه پنهان فتوی میداد که واجبست نصرت زید بن علی بن الحسین صلوات الله علیهما و زید را امام میدانست و
میگفت واجبست بیرون رفتن با او و خروج نمودن بر این دزد متغلب که نام امامت بر خود بسته است مثل دوانیقی
که منصور باشد و امثال او و زنی آمد نزد ابوحنیفه که تو فتوی دادی که پسرم با محمد و ابرهیم خروج نمود و کشته شد
ابوحنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابوحنیفه در باب این ائمه جور میگفت که اگر اینها مسجدی بنا کنند و مرا امر
کنند که آجر آنرا بشمارم نشمارم و از ابن عیینه منقولست که میگفت که حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمیکند و چگونه
جایز است که ظالم را امام کنند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم را نصب کنند مثل مشهور میشود
که هر که گرگ را شبان گوسفند کند ظلم بر گوسفند کرده است عبارت کشاف تمام شد اما زمخشری بیچاره خبر ندارد که اینها بر
وارد است در خلافت ثلثه و ظلمهای ایشان در زمان خلافت ایشان بسیار است و هر سه کافر بودند و غرض الهی

الز

آنست که هر که یکوقتی ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت ندارد چنانکه بیضاوی در تفسیرش ذکر کرده است که آیه دلالت
میکند بر آنکه پیغمبران می‌باید معصوم باشند و امامان می‌باید که معصوم باشند بعد از امامت و بر او بحث کرده‌اند که دلالت
نمیکند هرچه در خواسته در امامت همان است تا عاقبت منصور ابوحنیفه را گرفته در حبس کرد و او را در زندان کشت
و همین معنی باعث اعتبار او شد بنابرین ائمه هدی صلوات الله علیهم از تمام تقیه مینمودند غالبا ولیکن اصحاب ایشان
از حد حصر متجاوز بودند و مذهب ایشان ظاهر شده و تقیه را نیز میکردند تا آنکه زمان ظهور ایشان منقضی شد و غیبت
کبری حضرت صاحب الامر واقع شد دیگر کسی نماند که با او رجوع کنند و اخباری که از حضرات شنیده بودند در
کتب ایشان بود رجوع بآنها مینمودند و باخبار متواتره عمل مینمودند و سواد را طرح مینمودند تا آنکه بواسطه غلبه سلاطین جور
و سوختن کتب ایشان و آب ریختن آنها بسیاری از آنها از دست رفت و کتبی که در میان ایشان ماند اکثر اخبار
آنها از حد تواتر ساقط شد و مذاهب عامه نیز بسیار شد و این تمیز از دست رفت که نمیدانند کدام خبر از روی تقیه است
و کدام موافق حق و دیگر اموری که ذکر آن لایق نیست اختلافات در میان شیعه بهم رسید و هر یک بموجب یافت خود از
قرآن و حدیث عمل مینمودند و مقلدان متابعت ایشان میکردند تا آنکه بحال تحریر قبل ازین فاضل متبحر مولانا محمد امین
استرابادی رحمة الله علیه مشغول مطالعه اخبار ائمه معصومین صلی الله علیهم شد و مذمت آرا و مقاییس مطالعه نمود و طریقه
اصحاب حضرات ائمه معصومین را دانست فواید مدنیه را نوشته باین بلاد فرستاد اکثر اهل نجف و عتبات عالیات
طریقه او را استحسان نمودند و رجوع باخبار نمودند والحق اکثر آنچه مولانا محمد امین گفته است حق است مجملا طریق این ضعیف وسطی است
مابین افراط و تفریط و آن طریق را در روضه المتقین مرحوم ساختم بتدریج انشاء الله درین شرح نیز مجملا یاد خواهم نمود مجملش
آنست که از عالمی که عارف شده باشد بطریقه مرضیه اهل البیت سلام الله علیهم بکثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین
الاخبار ایشان تواند نمود و عادل باشد بلکه تارک دنیا عمل بفتوای او میتوان کرد و دیگر واجبست تمامی را عمل بفتوای او کردن
و در هر صورت عمل بقول او نکرده‌اند بلکه عمل بقول الله و قول رسول الله و قول الائمه المعصومین صلوات الله علیهم کرده‌اند و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در تفسیر آیه إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
ترجمه‌اش اینست که نمی‌ترسند از حق سبحانه و تعالی از جمله بندگان او مگر علما و ظاهر این آیه است که خشیت لازم علم است و تعریض
بسیاق آیه اگرچه من حیث اللفظ حصر خشیت است در علما و همین شرف ایشان را بس است لیکن معنی اول اظهر است و حضرت
فرمودند که مراد از علما درین آیه جمعی اند که بعلم خود عمل مینمایند و فعل ایشان مصدق قول ایشانست و کسی که فعلش تصدیق

تواضع نکند او عالم نیست و از تفسیر حضرت نیز ظاهر شد که خشیت لازم علم است و خشیت حقیقی آنست که بعلم خود عمل کند
نه از باب خشیت جمعی که گریه کنند و بهمان عمل فسق اکتفا کنند و در حدیث صحیح از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمود طلب کنید علم را و با علم زینت خود نمایید حلم و بردباری و وقار را که همیشه ملازم آن باشد یا تن با رام باشد
و از جا بزودی بدر نیاید و تواضع کنند بآنکسی که علم را بیاد ایشان میدهد و تواضع کنید با شاگردانی که از ایشان علم اخذ میکنند
و مباشید عالمان جبار متکبر که تکبر باطل شما رونق علم حق شما را ضایع میکرداند بلکه ظاهر شد کسی که حق تعالی شما را بر باطل نطق
حتی این شما را بر هم میزند و از مرتبه کمال می اندازد و خوار می نماید و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که راویان
کنند کان کتاب بسیارند و رعایت کنندگان کمند چه بسیار کسی که نقل احادیث دارد و لفظ و معنی آنرا درست میکند و بسی عمل بآن
نمیکند بآن علم هم نمیکرده است آنرا ضایع کرده است پس علماء حقیقی غم عمل دارند و اهتمام ایشان در عمل است و جاهلان هم
غم اینند که حدیث را حفظ کنند کاری بعمل ندارند یکی رعایت حیات امر خود میکند و دیگری رعایت هلاک مسرعی خود و بواسطه
همین است که در میانه ایشان ربطی نیست هر چند همراه و در یکجا باشند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند ای طالب
علم علم را فضایل بسیار است که از لوازم اوست پس علم مانند آدمی است که سر او تواضع است با خدا و خلق و چشم علم بیزاری از حسد
حسد عالم و گوش علم فهمیدنست و زبان علم راستگوئیست و حفظ علم تفحص است و دل علم نیت را خالص نمودنست
از برای خدا و عقل علم همه چیز و همه کار را شناختن است و دست علم رحمت است و پای علم زیارت علماست و همت علم سلامتی
دنیا و آخرتست و حکمت علم ورع و پرهیزکاریست و قرارگاه علم نجات است و کشاننده علم عافیت است و مرکب علم
وفا بعهد خدا و خلق است و سلاح علم نرم سخن گفتن است و شمشیر علم رضا بقضاست و کمان علم مدارا با دشمنان است
و لشکر علم بحث کردنست با علما و مال علم ادبست و ذخیره علم اجتناب است از گناهان و توشه علم نیکی است و رفیق علم محبت اخلاق
نیکی با خلایق نمودنست و ماوای آن آب با همه کس صلح نمودنست و دلیل علم هدایت نمودن خلایق است و رفیق علم
محبت خوبانست و دیگر منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه فرمودند که میخواهید شما را خبر دهم از فقیه و عالم حقیقی آن کسی است که آن قدر از خدا آیات الهی مردم را بترساند که ایشان
ناامید شوند از رحمت الهی و آن قدر از رحمت الهی نقل کند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی بلکه چنان کند که حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید یاد فرموده است و هر دو را با هم قرین ساخته است اگر آیه رحمتی بیان فرموده است در عقب آن آیه عذابی
یاد کرده است و علامت دیگر از علامات عالم آنست که رخصت بعوام را در مخالفت الهی ندهد بعلم خود عمل نکند پس اگر از عالم

صغیره

صغیره صادر شود سبک میدانند کبیره دیگران میشود و اگر از ایشان بگروهی فسق آید دیگران جرات بر آن فوق آن خواهند کرد گناهان
جاهل و گردن ایشان خواهد بود بلکه از گناهان جاهل چیزی کم شود و علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن
بر ندارد و با آنکه متوجه دنیا و زینت آن شود یا مخالفت الهی کند صغیره یا کبیره یا آنکه ترک قرآن کند بالکلیه و متوجه احادیث
شود چنانکه مدار جمعی کثیر در این زمان بر این بوده است و الحال نیز هست بلکه هر حدیثی که مخالف کتاب الله است
با احادیث بسیار از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین فرموده اند که بتحقیق که خیر و خوبی نیست در
علمی که از روی فهمیدن نباشد و غور در حقایق و معانی آن نکنند و همچنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تدبر
و تفکر در معانی آن نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بآن و نهی کرده است از عدم تدبر در آن و از
حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که هر یک از آیات قرآنی گنجیست از گنجهای رحمانی باید که چون سر خزینه را
بگشائی نظر با آنچه در آن خزینه است بکنی و آنچه ممکن است از جواهر حقایق بر داری و نیز فرموده اند که خیر و خوبی نیست در
عبادتی که از روی تفکر و حضور دل نباشد و در روایتی دیگر از آنحضرت منقولست که خیر نیست در عبادتی که از روی
تفکر و حضور دل نباشد بی علم باشد و خیری نیست در حجی که در آن ورع و پرهیزکاری از محرمات الهی نباشد و دیگر روایتست
صحیح از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که علامت فقه و علم و حلم و بردباری خاموشیست از سخنان
بی فایده پس عالمی که این دو صفت نداشته باشد عالم نیست و دیگر روایتست از سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حواریان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که ما با که همنشینی کنیم حضرت فرمودند که با کسی همنشینی کنید که چون
او را ببینید خدا را یاد کنید و چون او سخن گوید علم شما زیاده شود و عمل او شما را راغب گرداند در آخرت حاصل آنست که
با عالمی همنشینی باید نمود که همیشه بیاد خدا باشد و هر چه گوید از خدا گوید و هر چه کند از برای حق سبحانه و تعالی کند و اینها
اوصاف علماء ربانی است که اولیا الله و دوستان حق سبحانه و تعالی اند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه و آله وارد شده است که هر که خدا را شناسد و بزرگواری او را بداند منع میکند دهان خود را از سخنانی که عبث باشد و شکم
خود را از خوردن زیاده بر قوت لایموت و تعب می اندازد خود را بروزه روز و عبادت شب گفتند یا رسول الله این
جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند که اولیا الله جمعی اند که چون ساکت در خاموشی بیاد الهی اند و چون سخن میگویند سخنان
ایشان حکمت الهی است که بر ایشان فایض میشود و چون راه میروند راه رفتن ایشان برکتست از جهت خلایق اگر نه
اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یکچشم

بدون از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی پس ظاهر شد که همنشینی با امثال ایشان اجتناب می باید کرد و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وارد شده است که همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرت است و در حدیث معتبر وارد شده است
که لقمان به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر مجلسها را اختیار کن و ببین که با که همنشینی میکنی پس اگر ببینی جمعی را که بیاد خدا اند و سخن
خدا میگویند با ایشان بنشین اگر تو عالمی علم تو بتو نفع میدهد که تذکر ایشان میکنی و اگر جاهل باشی ایشان ترا تعلیم
میکنند و شاید که حق سبحانه و تعالی رحمتی با ایشان فرستد و ترا نیز فراگیرد رحمت و اگر ببینی که بیاد خدا نیستند
با ایشان منشین که اگر عالمی علم تو بتو نفع نمیدهد اگر نتوانی ایشان را هدایت نمودن و اگر جاهلی جهالت زیاده میشود و ممکن است
که حق سبحانه و تعالی عقوبتی با ایشان فرستد و ترا نیز فراگیرد پس ظاهر شد که همنشینی با علماء صالح باید کرد و هیچ شک
نیست که همنشینی موثر است دیگر باسانید مکثره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم منقولست که طالبان
علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات ایشان را بشناسی تا متابعت خوبان ایشان کنی و از بدان ایشان دور
باشی اول طایفه اند که طلب علم میکنند از جهت آنکه بحث بهم رسانند که با دیگران مجادله توانند نمود و فایق توانند شد
دوم طایفه اند که طلب علم میکنند بواسطه اعتبار دنیوی و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه و فریب تحصیل آن
کنند سیم گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی و عمل نمودن بآن و اما صفات و علامات ایشان آنست
که طایفه اول کار ایشان ایذای مؤمنانست مجادله و اگر مجلسی باشد که جمعی در آنجا باشند سخن درآمیزند و ذکر کمالات
علمی خود میکنند که فلان عالم چنین بحث دارم و چندین تصنیف کرده ام و نظیر خود ندارم و علم و بردباری که ندارد و در مجالس
نقل میکند که فلان طالب علم با من درشتی کرد و گذرانیدم با آنکه قدرت بر ضرب و قتل او داشتم شاید که از امثال خود شخصی را
بسخن درآورد و با او بحث کند و هر چند داند که حق بجانب اوست مجادله کند و درشتی کند که تو نمیفهمی ترا کجا قابلیت آنست
که با من بحث کنی من فلان فاضل و فلان عالم را الزام داده ام و امثال این از اقوال و افعال مخالف دعوای علم دارد
اگرچه اظهار خشوع و حلم میکند اما در واقع از حق سبحانه و تعالی شرم ندارد و کار ذلت پس حضرت نفرین فرموده اند او را که حق سبحانه
و تعالی او را خوار و زار کند که کمر نه بندد یاد و حقه شود و اما طایفه دوم چون غرض ایشان تحصیل مال و جاهست چون باهل دنیا
میرسند تملق و تواضع با ایشان میکنند که ایشان را فریبند و چون بامثال خود از فضلا و طلبه میرسند با ایشان نهایت
تکبر میکنند و سیما اگر عیاذا بالله یک کتاب بیشتر از او خوانده باشد با آنکه اگر هیچ نخوانده باشد با ایشان تواضع میکنند و
با علما تکبر میکنند پس او رشوه یا شیرینهای اغنیا را میخورد و دین خود را بر باد میدهد پس حق سبحانه و تعالی چشم بصیرت او را کور

کرداند

گرداند و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان از جماعت نماند و اما طایفه سیم همیشه غمگین اند و آه حسرت دارند شبها
بیدار اند از جهت بندگی که تحت الحنک بر کلاه عبادت بسته و در ظلمت شبهای تار بعبادت الهی بر پای خواسته همیشه
بندگی میکنند و نهایت خوف دارند که مبادا شرایط آن بعمل آورده باشند و مقبول درگاه الهی بوده باشد و خداوند خود را میخوانند با نهایت
خوف از آخرت و عاقبت و همگی متوجه احوال خود شده اند و از همه کس داننده و با اهل زمان خود آشنا شده بیدار اند که مصاحبت
ایشان ضرر است بلکه از معتمدترین برادران مومن خود وحشت دارند چه هر چند خوب باشند ساعتی که با ایشان می نشینند از
عبادت می مانند قطع نظر از لوازم آن صحبت که غالبا مشتمل است بر معاصی بسیار پس حق سبحانه و تعالی قوتها او را زیاده گرداند
در عبادت و طاعت و روز قیامت او را امان دهد از عذاب خویش باید که حذر باشند خلعه و جایزه دیگر منقولست
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که عالم حقیقی آن کسی است که ترک دنیا کرده باشد و رو بآخرت داشته باشد
و پیرو شرع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
هرگاه ببینید که عالمی دنیا را دوست میدارد او را در دین خود متهم دانید و علوم از او اخذ منمائید که هر که چیزی را دوست
میدارد سعی در تحصیل او مینماید و غم دین خود و دیگران ندارد و دین خود را بدنیا میدهد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی
وحی فرمود بحضرت داود علی نبینا و علیه السلم که میان من و خود عالمی را که فریفته دنیا باشد واسطه مکن که او ترا از
راه محبت من باز میدارد و امثال این علما راه زنان بندگان منند و کمترین عقوبتی که ایشان را میکنم آنست که حلاوت
مناجات خود را از دلهای ایشان برمیدارم و در حدیث صحیح از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه مرویست که در جهنم
آسیایی هست که آن خورد میکند سرهای علمای فاجر را و قاریان فاسق را و جباران ظالم را و وزیران خاین را و منقولست
که یکی از علمای فاسق با پسران پادشاه بخدمت شاه عالم آفتاب اولیا مقتدای این صفی الاصفیا که از وی گشت مشهور اردبیل
و رجالش گشت پر نور اردبیل آمد چون حضرت شیخ صفی علیه الرحمة او را با آن وضع ناخوش دید همین حدیث را برو
خواند آن فاسق در جواب گفت که سر مارا الحمد لله آسیابان خواهند داد حضرت شیخ بالبدیهه فرمودند که آسیابان
حصه خود را خورد تر میکند و از حضرت سید المرسلین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما منقولست که هر که غرضش از
طلب علم این باشد که فخر کند بآن بر علما یا جدل کند بسبب آن با امثال خود از بی خردان یا روی مردم را بسوی خود کند پس جای
خود را در جهنم مهیا کند که جای او اینجاست بدرستیکه ریاست سزاوار نیست مگر اهل آنرا و آنهایی اند که خواهند آنرا و اگر
کسی امیر الهی گشته اند برای نفس و هوا متصف باشند بشرایط آن و از این خبر و غیر این از اخبار بسیار ظاهر میشود که باید غرض از

طلب علوم رضای آلهی بوده باشد نه مطالب باطله دنیوی اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که هر که غرض
او از تحصیل علم حدیث مال وجاه دنیوی بوده باشد او را در آخرت بهره از رحمت آلهی نباشد و هر که را غرض رضای
آلهی باشد حق سبحانه وتعالی او را عطا کند دنیا و آخرت و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بر منبر
فرمودند که ای مردمان هرگاه عالم شوید بعلم خود عمل نمائید مانند جاهلیت که هرگز از جهل خلاصی نداشته باشد بلکه حجت آلهی بر این
عالم عظیم تر وتمام تر است از آن جاهل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که هفتاد گناه جاهل را می آمرزند
پیش از آنکه یک گناه عالم را بیامرزند و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایتست که علما دو طایفه اند یکی عالمی است
که بعلم خود عمل نماید و او را نجات ابدیست دیگر عالمی است که بعلم خود عمل ننماید و او هالک است و بدرستیکه اهل جهنم در رنج اند
از گند این عالم و از اهل جهنم ندامت و حسرت کسی بیشتر است که او شخصی را بحق سبحانه وتعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده اطاعت
آلهی کرده باشد و حق سبحانه وتعالی او را به بهشت برد و آن عالم را که بعلم خود عمل ننموده باشد بجهنم برد بسبب ترک عمل و متابعت
هواهای نفسانی و دور اندیشی دنیا اما متابعت آرزوهای نفسانی و دور اندیشی دنیا اما متابعت آرزوهای نفسانی پس آدمی را
از حق باز میدارد و اما طول امل پس آخرت را از خاطر آدمی میبرد و حق سبحانه وتعالی علماء بی عمل را تشبیه بسگ و حمار فرموده نعوذ بالله
منه و آیات و اخبار در مدح علماء با عمل و مذمت علماء بی عمل بسیار است باین اکتفا شد در مقدمه

فائدۀ هفتم

در بیان اختلاف اخبار و جمع میان آنها بدانکه چون ائمه ما را گذشته که بواسطه تقیه از سلاطین جور اخبار بعنوان تقیه از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم صادر شده و گاه هست که بواسطه قلت تدبر در روایت یا عدم حفظ ایشان یا بواسطه فسق ایشان اخبار مختلفه وارد شده است
و وجوه دیگر که گذشت امه در مواضع اختلافات بیان خواهد شد بدانکه محدثان ما دو طایفه اند بعضی برآنند که هر خبر صحیحی که بایشان رسید عمل میکنند
و اگر دو خبر مختلف باشد میگویند که مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد بواسطه اخباری که از ائمه معصومین بایشان رسیده است
که بایهما اخذت من باب التسلیم وسعک یعنی بهر یک از این دو خبر مختلف که عمل نمائی از باب تسلیم جایز است ترا
یعنی بمقام طاعت و فرمان برداری آنست که هر چه بفرمایند سخن شنو باشی و کاری نداشته باشی که چرا مختلف گفته اند چون
وجوه اختلاف بسیار است بسا باشد که تو چیزی را سبب اختلاف نمائی که چنان نباشد و در این صورت افترا بر ایشان بسته باشی
و وجوه دیگر که ظاهر خواهد شد و از این طایفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه و طایفه دیگر میگویند که از
حضرات ائمه معصومین در جمع بین الاخبار اخباری دیگر وارد شده است پس باید که میان این اخبار نیز جمع کنیم پس عمل
بتخییر در صورتیست که از هیچ وجه جمع نتوان کرد و چون کلینی قائل بتخییر است در بعضی جا نیز بتخییر قائل است از آنجمله منقولست در حدیث

موثق

موثق که علما آنرا قبول نموده اند و عمل بآن کرده اند بواسطه مؤیداتی که این خبر را بوده و جزم بصدور این خبر از معصوم صلوات الله
علیه ایشان را حاصل شده است و ارباب حدیث این خبر را همگی در کتب خود ذکر کرده اند و کلینی و ابن بابویه حکم بصحت آن کرده اند
عمر بن حنظله که او گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه در میان دو کس از شیعیان منازعه باشد
در دینی یا میراثی و محاکمه را بسلاطین جور برند یا بقاضیان بغیر حق برند آیا حلالست حضرت فرمودند که هر کس محاکمه بسوی ایشان برد
در امر حقی یا باطلی چنانست که محاکمه بطاغوت برده باشد یعنی بشیطان و هر چه بحکم ایشان از خصم بگیرد حرام است
و اگر چه حق او ثابت باشد چون بحکم باطل گرفته است حق او نمیشود و حال آنکه حق سبحانه وتعالی فرموده است که کافر شوند
بطاغوت در آنجا که فرموده است یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی اراده دارند
که محاکمه خود را بطاغوت برند و حال آنکه مامورند که بآن کافر شوند یعنی رجوع بایشان نکنند و اعتقاد بایشان نداشته باشند
و مراد از طاغوت در آیه حکام جور اند راوی میگوید که من گفتم پس ایشان چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند بشخصی از شیعیان
شما که روایت کرده باشد حدیث ما را و نظر کرده باشد در حلال و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را پس باید که
راضی شوند که او حاکم ایشان باشد که من هر که بآن وصف بوده باشد بر شما حاکم کردم و هرگاه چنین شخصی میانه ایشان
حکم کند حکم او را محکوم علیه قبول نکند پس چنانست که حکم آلهی را سبک شمرده باشد و رد حکم کرده است و کسی که حکم ما را رد
کند حکم آلهی را رد کرده است و او در مرتبه شرک بحق سبحانه وتعالی است و مانند مشرکانست راوی گوید که گفتم که اگر
هر یک از ایشان اختیار نماید شخصی را از اصحاب ما و هر یک راضی بیکی از ایشان شوند و حکم ایشان مختلف باشد باعتبار حدیث
مختلف که بایشان رسیده باشد یا حدیث را هر یک معنی غیر معنی دیگری میفهمد چکنند حضرت فرمود که حکم آن معتبر است که آن
که عادلتر باشد و فقیه تر و راست گوتر باشد در حدیث و پرهیزکارتر باشد و التفات نمیکنند بحکم دیگری راوی
گوید که گفتم اگر هر دو عادل باشند و علما هر دو را خوب دانند و هیچیک را بر دیگری زیادتی نباشد چکنند حضرت فرمود
که نظر کنند در آن دو روایتی که بایشان رسیده است و بآن حکم کرده اند هر یک که مجمع علیه باشد که اصحاب بآن اعتقاد
دارند و بآن عمل میکنند عمل بآن نمایند و بآن حکم کنند و آنچه نادر است و مشهور نیست نزد علمای شما او را ترک نمایند و
ظاهر مراد از مجمع علیه متواتر است پس آنکه مجمع علیه است شکی نیست در آن و امور احکام بر سه قسم است یک قسم آنست که
ظاهر است حقیقت آن و واجبست که آنرا متابعت نمایند و قسمی است که ظاهر است بطلان آن و واجبست که از آن اجتناب
نمایند و قسمی است که از هیچ طرف ظاهر نیست علم آنرا بخدا و رسول رد می باید کرد و میباید گفت که خدا و رسول بهتر میدانند

دانستیم چنانکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حلال ظاهر است و حرام ظاهر است و شبهات در میانه هر دو
هست که حلیت و حرمت آن ظاهر نیست پس کسی که ترک نماید شبهات را از محرمات نجات یافته است بی دغدغه چه ممکن
که در واقع حرام بوده باشد و هر که بشبهات عمل نماید بآنکه مثلا بگوید که اصل اباحت است تا حرمت ظاهر شود و امثال این
اجتهادات که از روی نفس نموده باشد مرتکب محرمات خواهد شد چه ظاهر است که همه شبهات در واقع نادر است
که حلال باشد پس داخل شده است در بسیاری از محرمات و نداند و هلاک شده است راوی گوید که گفتم پس اگر هر دو
خبر از شما مشهور باشد و هر دو را ثقات یعنی عدول ضابط روایت نموده باشند از شما چه کنند حضرت فرمود
که نظر کنند در آن هر یک از این دو خبر که حکم او موافق حکم کتاب است و سنت متیقن نبوی باشد و مخالف سنیان باشد بآن عمل کنند
و هر چه حکم او مخالف کتاب و سنت و موافق عامه باشد ترک کنند گفتم فدای تو گردم اگر این دو فقیه این دو حکم را موافق فهم خود
از کتاب و سنت یافته باشند ولیکن یکی از این دو خبر موافق عامه باشد و دیگری مخالف ایشان بکدام یک از اینها عمل نماییم حضرت
فرمود که حق در آن طرفی است که مخالف عامه است بآن عمل نمایند گفتم فدای تو گردم اگر هر دو خبر موافق ایشان باشد و علمای سنیان
نیز مختلف بوده باشند چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند در آنچه حاکمان و قاضیان ایشان بآن میل بیشتر دارند ترک کنند و بدیگری
عمل کنند گفتم اگر حاکمان ایشان نیز مختلف باشند حضرت فرمود که در این صورت تأخیر کن هر دو را و عمل بهیچ یک از آنها مکن تا ملاقات
نمایی امامت را زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در هلاکها و چون این خبر در حقوق الناس است
توقف اولی است و اگر حقوق الله باشد دور نیست که مخیر باشد و دور نیست که مراد حضرت از تأخیر آن باشد که جزم باحد
الطرفین نکنند بلکه بتخییر قایل شوند و در حدیث کالصحیح روایت نموده اند از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که او سؤال کرد از حضرت که هرگاه دو کس از شیعه دو خبر روایت کنند که مخالف باشد یکی امر کند و یکی نهی چه کنند حضرت فرمود که
تأخیر کنند تا کسی برسد که حق را بگوید و بر او موسع است تا ملاقات نماید آن کس را و ظاهر توسعه تخییر است و روایت
کرده اند صدوق و ثقات محمد بن یعقوب الکلینی و محمد بن علی بن بابویه قمی رضی الله عنهما باسناد صحیح نزد ایشان از سلیم بن
قیس هلالی که گفتم بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که من از سلمان و مقداد و ابوذر شنیده ام از تفسیر قرآن و
احادیث که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکنند بر خلاف آنچه در دست مردمان است و از شما هر چه
میشنوم موافق روایات سلمان و مقداد و ابوذر است و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست سنیان است شما میگویید
همه بر خلاف آنند و میفرمایید که همه باطل است آیا این مردمان عمدا بر رسول خدا دروغ می بندند و برایهای خود تفسیر

پس حضرت متوجه من شد و فرمود که چون پرسیدی جواب را بشنو بدرستی که در دستهای مردمان حق است و باطل است
و راست است و دروغ است و ناسخ است که حکمش باقی است و منسوخ است که حکمش زایل است و عام است و خاص است
که خاص تخصیص آن عام نموده و محکم واضح الدلاله است و متشابه مخفی الدلاله است و حفظ است که درست بخاطر دارند و وهم
است که صحیح بخاطر ایشان نمانده است و تحقیق که در زمان حضرت سید المرسلین بر آنحضرت صلی الله علیه و آله دروغ
بستند تا آنکه خطبه خواند و فرمود که ای گروه مردمان دروغ بر من بسیار بستند پس کسی که عمدا دروغ بر من بندد جای خود را
در جهنم مهیا کند باز بعد از آنکه این خطبه نمود دروغ بر آنحضرت بستند و بدرستی که حدیثی که بشما میرسد از چهار کس است که
پنجم ندارند یکی منافقی است که اظهار ایمان میکند و احکام ظاهر مسلمانان را بجا آورد از نماز و زکات و حج و در واقع کافر است
هم چنین شخصی گناه نمیداند دروغ بستن بر آنحضرت را و پروا ندارد که دروغ به بندد و مطالب دنیوی او حاصل گردد پس اگر
مردمان بدانند که او منافق است و کذاب قبول خبر او نخواهند کرد و تصدیق او نخواهند نمود ولیکن مردمان میگویند که او با رسول خدا
صحبت داشته است و حضرت را دیده است و احادیث از آنحضرت شنیده است و از او اخذ مینمایند تفسیر و حدیث و حال او را
نمیدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی خبر داده حضرت سید المرسلین را بآنچه خبر داد از نفاق ایشان و کفر ایشان
و فرمود که چون منافقان را می بینی خوش می آید ترا بدنهای ایشان و جسم و جمال ایشان و اگر سخن میگویند گوش میدهی بسخنان ایشان زیرا
میشنوی پس هرگاه آنحضرت ایشان را نشناسد دیگری چون شناسد ایشان را پس همین منافقان ماندند بعد از آنحضرت و تقرب جستند بامامان
ضلالت و پیشوایان که میخوانند مردمان را باتش جهنم بآنکه دروغها بر حجت ایشان بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند پس
آن پیشوایان این منافقان را حکومتها دادند و بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند و بسبب ایشان دنیا را خوردند و جمع نمودند و بدرستی که مردمان
تابع پادشاهان دنیا اند مگر کسی که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد پس این یکی از چهار کس است و اکثر آن زمان ازین فرقه بودند چنانکه
گذشت و اگر منافق نمی بودند مثل امیر المؤمنین را نمی گذاشتند که متابعت آن جماعت نمایند دوم شخصی است که از حضرت سید المرسلین صلعم
شنیده است و خوب حفظ نکرده است لفظ آنرا و فهمیده و غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آنحضرت نبسته است پس آنرا در دست
دارد و بآن عمل میکند و روایت میکند و میگوید که از رسول خدا شنیده ام پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هرآینه از او
روایت نخواهند کرد و اگر خود بداند که غلط کرده است روایت نخواهد کرد سیم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمی را شنیده است
که آنحضرت بآن امر کرده است بعد از آن حضرت از آن نهی نمود و دیگر امر نمود و حکم اول منسوخ شد و او نمیداند یا حضرت اول نهی
نمود و دیگر امر نمود و او مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منسوخ را دارد و بآن عمل میکند و از ناسخ خبر ندارد و اگر میداند که

این حکم منسوخ است هر آینه ترک آن می‌شود و اگر مسلمانان می‌دانستند که این حکم منسوخ است با آن عمل نمی‌کردند چهارم کسی است که دروغ بر حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله نبسته است هرگز و دشمن کذب است از ترس حق سبحانه و تعالی و به واسطه تعظیم حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و فراموش نکرده است بلکه هرچه را شنیده است به عنوانی که شنیده است حفظ کرده است و چنانکه شنیده است نقل می‌کند
و زیاد و کم نمی‌کند و ناسخ و منسوخ را می‌داند و به ناسخ عمل می‌کند و منسوخ را ترک می‌کند پس به درستی که همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ هست
در اوامر آنحضرت نیز هست و همچنین خاص و عام و محکم و متشابه در هر دو هست و بسیار بود که سخن آنحضرت دو وجه داشت و ایشان
نمی‌فهمیدند که کلام عام بود یا کلام خاص بود و بسیار بود که جاهلان نمی‌دانستند که چگونه جمع باید کرد و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده
بود که وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی هرچه را پیغمبر شما آورد از اوامر با آن
عمل کنید و هرچه شما را از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید پس امر آنحضرت نیز مثل قرآن واجب الاتباع بود و هرچه در قرآن است از
ناسخ و منسوخ و عام و خاص در کلام آنحضرت نیز بود پس کسی که ابهام امر مشتبه است بر او مشتبه می‌شد و نمی‌فهمید مراد خدا و رسول را و چنین
نبود که همه چنین باشند که هرچه از آنحضرت بشنوند بفهمند بسیار بود که می‌پرسیدند و حضرت جواب می‌فرمود و ایشان به واسطه
عدم قابلیت نمی‌فهمیدند و به واسطه حیا مرتبه دیگر نمی‌پرسیدند تا آنکه دوست می‌داشتند که اعرابی یا بیرونی بیاید و بپرسد همین سؤال
ایشان را تا ایشان مرتبه دیگر بشنوند و بفهمند و شاید که حضرت به واسطه ایشان واضح‌تر بفرماید یا ایشان مکرر بپرسند چون
آنجماعت رعایت حیا می‌کردند تا برکت آن جماعت ایشان بفهمند و من هر روز یکمرتبه بر آنحضرت داخل می‌شدم و هر شب یکمرتبه
داخل می‌شدم و آنحضرت با من خلوت می‌کرد و بیگانگان را بیرون می‌کرد و هرچه می‌خواستم می‌پرسیدم و همه اصحاب رسول خدا
صلی الله علیه و آله می‌دانند که اینچنین با من می‌کرد با دیگری نمی‌کرد و بیشتر آن بود که حضرت بخانه من می‌آمد و چون من بخانه آنحضرت می‌رفتم خلوت
می‌کرد با من و زنان از آنخانه دیگر بیرون می‌فرستاد و غیر من کسی با آنحضرت نمی‌ماند و چون بخانه من می‌آمد کسی را بیرون نمی‌کرد و چون همه
محرم اسرار آنحضرت بودند و هرچه می‌پرسیدم جواب می‌فرمود و چون من خاموش می‌شدم آنحضرت سر می‌کرد و می‌فرمود
پس نازل نشد آیتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه آنرا بر من خواند و من می‌نوشتم بخط خود و تعلیم من می‌نمود تأویل آن
آیه را و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا و خاص آنرا و عام آنرا و دعا کرد از جناب اقدس
الهی که بفهمم و حفظ کنم پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد آنحضرت و نوشته باشم از او بعد از آنکه
که این دعا کرد و نگذاشت آنحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی با و تعلیم نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه بوده
و آنچه خواهد بود و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران سابق فرستاده بود از طاعت و معصیت مگر آنکه همه را تعلیم

می‌نمود و همه را حفظ نمودم و یک حرف از آنها فراموش نکردم پس آنحضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خداوند پر کردن
این دل را از علم و فهم و حکمت و نور ایمان پس گفتم که یا رسول الله از آن روزی که دعا کردی از جهت من آن دعا را چیزی فراموش
نکردم آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را
که چیزی بر تو پوشیده بماند و این حدیث و هرچه کلینی و ابن بابویه روایت نموده‌اند از سلیم همه در کتاب سلیم هست
و آن نزد ما هست و عبارات این کتاب و مطالبش علامت و دلیل صحت آن است قطع نظر از اسانید معتبره آن و همین حدیث
بس است در بیان سبب اختلافی که در اخبار واقع شده است و اخبار در این باب بسیار است و همه را در روضه ذکر کرده‌ایم
و این رساله گنجایش بیشتر از این ندارد **فائدهٔ هشتم** در اجازه است جمعی واجب می‌دانند در نقل حدیث که راوی
اجازه داشته باشد یکی از هفت فرد آن **اول** آنست که شیخ حدیث را بر شاگرد خود بخواند و این بهترین انواع اجازه است
دوم در حدیث صحیح وارد شده است که عبدالله بن سنان بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که جمعی به نزد من
می‌آیند و حدیث شما را از من می‌شنوند و من دلگیر می‌شوم و قوت ندارم که همه را بر ایشان بخوانم به واسطه کثرت مشاغلی که او را بود و
خوف که از خلفای عباسی بود و حضرت فرمود که پس بر ایشان بخوان حدیثی از اول کتاب و حدیثی از وسط کتاب و حدیثی از آخر آن
و این حدیث دلالت بر اولویت اول می‌کند و با اضطرار این مرتبه دوم رایج است و اجازه قرائت شیخ است **سیم** آنکه
حدیث را شاگرد بر استاد بخواند و بعضی این اجازه را مقدم می‌دانند بر اول و ثانی و بعضی بر ثانی فقط و احوط آنست که چون
حدیث را بر استاد بخوانند و کتاب تمام شود استاد هر حدیث را از کتاب به ترتیب مذکور بخواند تا هر دو قسم اجازه را
داشته باشد و این سیم مسمی است بقرائت بر شیخ **چهارم** شنیدن بر شیخ است با آنکه دیگری بخواند و این شخص بشنود و این نیز
به ثبت و بعد از مرتبه سیم است قریب به آن **پنجم** مناوله است با آنکه شیخ کتابی به شاگرد بدهد و بگوید که احادیث این کتاب را
یا این کتاب را از من روایت کن بلکه اگر بگوید که از من روایت کن هرگاه دانم که کتاب از روایات اوست جایز است از او
روایت نمودن چنانکه منقول است از احمد بن عمر موثقه که من بحضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما
عرض نمودم که اگر شخصی از استادان من کتابی بمن بدهد و نگوید که این کتاب را از من روایت کن جایز است مرا که از او روایت
کنم حضرت فرمود که اگر دانی که کتاب از اوست یعنی از روایات اوست از او روایت کن **ششم** اجازه است یعنی
اخص آنکه شیخ بشاگرد بگوید که اجازه دادم که فلان کتاب را از من روایت کنی و اشعاری به این نوع اجازه دارد آنچه منقولست از مفضل بن
عمر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که هرچه از ما می‌شنوی بنویس علم خود را میان برادران خود منتشر ساز و در وقت مردن

وصیت کن که کتابهای ترا ایراث بپسران تو دهند که عنقریب خواهد شد که از تقیه نتوانند خواندن بر استاد و ایشان نخواهد گرفت
مگر کتب خود شان اگرچه احتمال مناوله و وجاده دارد هفتم وجاده است باینکه بدانیم که این کتاب بخط فلان شخص است نقل کنیم
که بخط فلان شیخ این حدیث را دیده ام و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که حفظ کنید کتابهای احادیث خود را که عنقریب محتاج بآنها خواهید شد و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست
که راوی آن بحضرت عرض نمود که فدای تو گردم بدرستیکه مشایخ ما از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما روایت نموده اند و چون تقیه شدید بود کتب خود در اصفهان ساختند و کتابها را از ایشان روایت ننمودند چون ایشان
مردند بما رسید حضرت فرمود که نقل کنید آن کتابها را که همه حق است این خبرها با خبرها که سابق گذشت شعار است که عمل
بکتاب میتوان کرد و هرگاه دانیم که کتاب از مصنف است و این بالفعل کتب حدیث الیوم مثل چهار کتاب بتواتر بما رسیده است که کتاب
کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است و کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف ابن بابویه قمی است و کتاب تهذیب و کتاب استبصار
تصنیف شیخ طوسی است پس احتیاج باجازه نباشد ولیکن احوط آنست که بدون اجازه یکی از جهات اجازه بلکه شش اول
نقل حدیث نکنند بنابرین بعضی از اجازات خود را ذکر میکنیم تا هر که این کتاب را بخواند و نقل کند باین اجازات و اسناد روایت کند چنانکه
از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که چون حدیثی را نقل کنید سلسله آن را بکسی که او بشما روایت کرده است پس اگر
راست باشد ثوابش از برای شماست و اگر دروغ است گناهش بر اوست و بر هر حالی شما راست گفته اید که فلانی گفته است و اگر
نسبت دهید بیالاتر شاید آن شخص دروغ گفته باشد شما نیز دروغ گو خواهید بود و اگر بگوئید که آن شخص دیگر روایت کرده
یا شما از جمعی روایت کنید که معلوم باشد که شما آنها را ندیده اید دروغ گفته اید ولیکن چون احتمال دروغ دارد اولی آنست که از اول که
شنیده اید روایت کنید اما اگر شنیده باشید تدلیس است و نه موم مثل آنکه شخصی زمان شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله را دریافته باشد
و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است آن تدلیس است اما اگر بگوید که از شیخ شنیده ام و نشنیده
باشد این دروغ صریح است نعوذ بالله منه و این نوع نقل مسمی است بکذب مفترع چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که زنهار دور باشید از کذب مفترع گفتند یا ابن رسول الله کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که آنست که
شخصی خبری نقل کند بتو از شخصی و تو آن شخص را از میان بیندازی و بگوئی که فلانی چنین گفته است و در لغت افتراع بکارت بردن است
گویا که بکارت دروغ را اول تو بردی اما سند احادیث این کتاب و غیر این از کتب احادیث و کتب رجال و کتب فقه و
تفسیر و قرائت و غیر آن از کتابهای که از جماعت مزبوره است با ایشان اجازه آنها دارند که بنده محمد تقی بن مجلسی
دارم از جمعی متجاوز از پنجاه ولیکن نقل میکنیم در اینجا آنچه سندش عالیتر است و قوی تر از آنجمله خبر داده مرا بجمیع کتب احادیث
و غیر آن شیخ العلماء و الفضلاء شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی
الهمدانی از پدرش از شیخ علمائنا المتاخرین شیخ زین الدین از شیخ اوعلامه فهامه مروج المذهب شیخ الطایفه شیخ نور الدین
علی بن عبد العالی رح و خبر داده مرا بکتب احادیث شیخ العلماء و استاد الفضلاء الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم مولانا عبد الله بن
الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی ره و عن جماعة من الفضلاء منهم
الشیخ بهاء الدین محمد و العلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ العلامة الفهامة الشیخ عبد العالی
عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی ره و عن جماعة من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف و ابن عمتی الشیخ عبد الله
بن جابر العاملی و خالی مولانا محمد قاسم جمیعا عن شیخ علماء الزمان فی زمانه الشریف جدی مولانا درویش محمد الاصفهانی
النطنزی العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی رضی الله تعالی عنهم عن الشیخ الاجل العلامة نور الدین علی بن هلال الجزایری
عن جمال العارفین و شیخ المتالهین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ نور الدین علی بن احمد الخازنی عن شیخ علمائنا المحققین السعید الشهید محمد بن
مکی العاملی ره و عن الشیخ نور الدین علی العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد ابن عم الشهید عن الشیخ الاجل ضیاء الدین علی عن الشهید رحمهم الله
تعالی رح و عن الشیخ شمس الدین عن الشیخ العلامة علی بن طی عن الشیخ شمس الدین الفرجی عن السید نجم الدین الحسن بن
ایوب بن الاعرج عن الشهید عن جماعة کثیرة من الفضلاء منهم فخر المحققین ابو طالب محمد بن العلامة الحسن بن یوسف بن المطهر
و السید العلامة تاج الدین محمد بن القسم بن معیة الحسنی الدیباجی و السید الاعظم احمد بن زهرة الحلبی و السید الافضل نجم الدین
مهنا بن سنان المدنی و الشیخ العلامة مولانا قطب الدین محمد الرازی صاحب شرح المطالع و الشمسیة و الشیخ العالم الفاضل
رضی الدین علی المزیدی و الشیخ العلامة سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی عن ابیه و جماعة کثیرة من الفضلاء منهم شیخ المحققین
ابی القاسم جعفر بن الحسن الحلی و السیدین الاجلین الاعظمین رضی الدین ابی القاسم علی و جمال الدین ابی الفضایل احمد ابنی
موسی بن جعفر بن الطاوس الحسنیین و الوزیر السعید سلطان العلماء و المحققین خواجه نصیر الدین محمد بن محمد الطوسی عن الشیخ الاجل الاعظم
نجیب الدین محمد بن نما الحلی و الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی و الشیخ سدید الدین شاذان بن جبرئیل القمی عن
الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن الشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی بکتبه و عن شیخنا المفید محمد بن محمد بن النعمان عن الصدوق
رئیس المحدثین محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی بکتبه سیما من لا یحضره الفقیه و عن الدوریستی عن ابیه عن الصدوق و عن المفید
عن الشیخ الاجل جعفر بن محمد بن قولویه عن ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی الرازی بکتابه الکافی و عن ابن ادریس عن الشیخ

العالم محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی و عن ابن نما عن ابی الفرج عن السید
فضل الله الحسنی عن السید ابی الصمصام ذی الفقار بن معبد الحسنی عن الشیخ الطایفه والنجاشی کتبهما و غیر این اجازات که شیخ بعضی از
آنها در روضه ذکر کرده‌ام و تمام این اجازات کبیره شیخ علی رحمه الله تعالی و اجازه کبیره شیخ شهید و اجازه کبیره علامه و سید ابن
ابن طاوس علیه الرحمه و احمد رضی الله عنهما و شیخ منتجب الدین خواهند یافت و انقل حدیث پس سهل نیست که اگر همان لفظ نقل
کنند بهتر است سیما برای کسانی که عربی نفهمند چنانکه در اخبار صحیحه متواتره از طرق خاصه و عامه که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله در حجة الوداع در منی در مسجد خیف خطبه ادا فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بر حکایات ثقلین که از پیش گذشت
و بعد از آن فرمودند نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقالَتی فَوَعاها ثُمَّ بَلَّغَها اِلی مَنْ لَمْ یَسْمَعْها فَرُبَّ حامِلِ
فِقْهٍ غَیْرُ فَقیهٍ وَ رُبَّ حامِلِ فِقْهٍ اِلی مَنْ هُوَ اَفْقَهُ مِنْهُ یعنی حق سبحانه و تعالی خوش رو و خوشحال گرداند و
... اعالی گرداند بنده که بشنود سخن مرا و همان را حفظ نماید و برساند بکسی که آن را نشنیده باشد پس بسیار کسی باشد که
حامل و بردارنده علم بوده باشد ولیکن عالم نبوده باشد و بسیار کسی که حامل علم بوده باشد بسوی کسی که از او اعلم بوده باشد
پس ظاهر شد که نقل حدیث بهمان عبارتی که از حضرات شنیده اند بهتر است بدلیلی که حضرت فرمودند که گاه باشد که راوی نفهمد
اصلا مراد حضرت را و چون همان عبارت را عالم میشنود میفهمد و گاه باشد که مطلب حضرت را فهمیده باشد و حضرت را از آن
عبارت مطالب بسیار بوده باشد هرگاه همان عبارت را نقل نماید بکسی که از او اعلمند ایشان معانی دیگر فهمند و همچنین هر چند
داناترند معانی بهتر میفهمند و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که گاه هست که سخنان ما هفتاد محمل دارد و مثل
قران حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَفَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ یعنی بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و ازین آیه استفاده
فهمیده اند که علم الهی عین ذات الهی است و اگر نه میبایست که فوق او عالم باشد و چون غیر الهی هر کس بوده باشد ذی علم است
و علم ایشان غیر ذات ایشانست بالاتر از ایشان عالم هست تا بمرتبه حضرت سید المرسلین و بالاتر از حق سبحانه و تعالی
وازین حدیث استدلال کرده اند که مرتبه عالم بالاتر است از مرتبه محدث و هر چند فضیلت بیشتر است بیشتر میفهمند و لیکن فضیلت
فهم قران و حدیث بیشتر از جانب حق سبحانه و تعالی است و بعد از فضیلتهای ... ربط بسیاری بکلام ایشان
بسبب کثرت تتبع می‌آید وَذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ و اگر سخنان ایشان را معنی گوید اولی آنست که الفاظ
ایشان بکمال خود باشد و ترجمه کند که از تحت اللفظ جمعی از عقلا ادراک معانی او برند چنانکه غالبا این ضعیف مراعات این معنی
مینماید اگرچه بسبب این معنی میگاید عبارت را ... و دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه وارد شده است که اَعْرِبوا حَدیثَنا فَاِنّا قَوْمٌ فُصَحاءُ یعنی نقل کلام ما بلغت عربی بکنید که ما جمعی ایم فصیحان و فصاحت
در لغت عرب بیشتر است و اکثر برآنند که اعراب کنید موافق علم نحو مبادا جاهلی برخلاف اعراب بخواند و از فصاحت
بیندازد یا معنیش آنست که بعربی و اعراب ضبط نمائید در خواندن و نوشتن بخوبی که ما گفته ایم که چون ما بلاغت بر نحو
کمال داریم سخنان ما را وجوه بسیار است هر کس بحسب قابلیت خود خواهد فهمید و لهذا سنت است بلکه واجب است کتابت
احادیث اهل البیت مثل قران مجید مضبوط باشد الکلام الهی چنانکه در اخبار سابقه امر بکتابت وارد شده بود و ایضا
در حدیث معتبر بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده بود که بنویسید احادیث ما را بدرستیکه تا
ننویسید حفظ نمیتوانید کردن یا محفوظ نمیماند لفظا و معنی و ایضا بطریق معتبر از آن حضرت منقول است که دل اعتماد بر کتابت
میکند یعنی خود و دیگران که دیده اند که در وقت شنیدن نوشته است خاطر جمع میشود و احتمال اگرچه هست که منسوب سهو خاطر
شما بسبب نوشتن جمع میشود و حفظ نخواهید نمود با آنکه حفظ مطلوب تر است چنانکه گذشت یا معنی اول اظهر است باعتبار
جمع بین الاخبار با آنکه نوشتن نیز نوعی از حفظ است بلکه از نوشته بهتر حفظ میتوان نمود کما هو المجرب لهذا بهترین
انواع حدیث املاست که شیخ بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد و لهذا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمودند
و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه می نوشتند و لیکن نسبت باکثر مردمان بهتر آنست که در کتابهای ایشان محفوظ بوده
باشد و اول مقابله کتاب خود با کتاب شیخ کند بلکه خود از روی کتاب شیخ بنویسند و بعد از آن شیخ بر ایشان بخواند چون
بسیاری از عرب و عجم در وقت خواندن اشتباه میکنند بعضی از حروف را بدیگری مثل ضاد و ظا و طا و تا و امثال اینها
بلکه احوط آنست که کتب حدیث را بخط واضح بنویسند که اشتباه نشود و بین السطور فراخ باشد چنانکه از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه منقول است و انقل حدیث بالمعنی میتوان کرد و الا فلا چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که از
فضلای اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما است منقولست که بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که من حدیث از شما میشنوم و زیاد و کم میکنم آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر همان معنی را
بعبارات زیاد و کم نقل کنی باکی نیست و داود بن فرقد نیز از آن حضرت سؤال نمود و همین جواب شنید و چون ایشان از فضلا بودند
با ایشان تجویز نمودند و اشاره فرمودند که ترکش اولی است ... فرمودند که باکی نیست و همین معنی ... دارد که این برخلاف
اولی و مکروه نیست اما جایز است بوجهی که از پیش گذشت و بسبب ... موثق کالصحیح از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سوال کردم در تفسیر این آیه که اَلَّذینَ یَسْتَمِعونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعونَ اَحْسَنَهُ یعنی یا محمد بشارت ده بنده

آنجماعتی را که میشنوند سخن را و متابعت میکنند احسن آنرا یعنی او را حضرت فرمودند که مراد آنست که حدیثی را که بشنوند
همان عبارت نقل نمایند و زیاد و کم در عبارت نکنند و اشعاری دارد بجواز نقل بالمعنی از لفظ احسن و اما اگر حدیثی را که
از معصومی شنیده باشد از معصوم دیگر نقل نماید ظاهرا قصوری نداشته چون قول همه قول الله است چنانکه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست بطرق متکثره که فرمود که حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدرم حدیث جد من است
و حدیث جدم حدیث حضرت امام حسین است و حدیث امام حسین حدیث امام حسن است و حدیث امام حسن حدیث امیر
المومنین است صلوات الله علیهم و حدیث امیر المومنین حدیث رسول الله است صلی الله علیه و آله و حدیث رسول الله قول
حق سبحانه و تعالی است و ابو بصیر بحضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که گاه هست حدیثی از شما میشنوم از پدر شما
روایت میکنم یا برعکس آیا جایز است حضرت فرمود که مساویست هر دو یکسانست چون علم من علم او کی است ولیکن از
پدرم نقل کنی بهتر است و ظاهرا وجه بهتر بودن آنست که بصدق اقربست چون یا از حضرت شنیده است که هرچه من روایت
میکنم از پدرم گفته است و از جهت عصمت محالست که نباز ایشان بخلاف علم کسی از حضرت نشنیده است مگر با آن وجه که مجوز
بنابرین تجویز فرموده و اکثر محدثین که احادیث از بزرگان بسیار شنیده اند میگویند حدثنا و حدثنا صدق او بعد غیره باشد و صدق
بسیار مشکل است و بدون تکرار و احتیاط و مداومت و تقوای بسیار حاصل نمیشود چنانکه روایت نموده است عمرو بن ابی
المقدام که اول مرتبه که بر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه داخل شدم حضرت فرمودند که اول صدق را یاد گیرید و بعد از آن
حدیث بشنوید و عبارات و ادا ها و مقامات سبب اختلاف معانی میشود می باید که همه را رعایت کنند مثلا اگر شخصی قرآن خواند
و حرف فرعون را در قرآن بخواند که انا ربکم الاعلی کافر نمیشود چون نقل کفر او کرده است پس اگر کسی از و نقل کند که او
گفت این عبارت را البته ظاهر است گفته است و تکفیر او کرده است ولیکن بر ناقل واجبست که بگوید از زبان فرعون نقل کرد
و بر مستمع لازم است که فی الحال حکم بکفر او نکند چنانکه نقل کرده اند که روزی ابو یزید بسطامی در مقام تعجب این آیه را میخواند که
مخلوق با صد هزاران احتیاج بخالق میگوید چنین کلمه کند شخصی از و شنیده نزد یک شیخ خود رفت که بایزید چنین کفری گفت
آن شیخ گفت شاید بایزید عبارت قرآن را خوانده باشد از روی تعجب و منقولست در حدیث صحیح از ابو کهمش که من سلام
عبد الله بن ابی یعفور که از بزرگان اصحابست بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت
جواب سلام او دادند و فرمودند که چون بعبد الله برسی سلام ما را باو برسان و بگو باو که نظر کن که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه نزد حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه قرب و منزلتی که بهم رسانید از چه جهت بهم رسانید تو او را اطاعت

کن

کن و از دست مده بدرستیکه حضرت آن مرتبه را بصدق حدیث و ادای امانت یافت و از جمله ادای امانت است آنکه هرچه شنیده
باشند بی زیاد و کم نقل نمایند چنانکه خواهد آمد انشاء الله و لهذا حق سبحانه و تعالی ائمه معصومین را وصف نموده بصادقین
و فرموده که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و امر فرموده خلایق را که با ایشان باشند که صادقند و مقرر است نزد
اهل لسان که تعلیق حکم بوصفی مشعر است بر علیت آن وصف پس از اینجا ظاهر میشود که با غیر صادق مجالست نباید نمود چنانکه اخبار
بسیار در منع از مجالست کاذبین وارد شده است و در اخبار بسیار وارد شده است که مردم را بنماز بسیار و سایر
عبادات بسیار نباید که بسیار است که معتاد شده اند و بحسب عادت آنها را بجای می آورند ایشان را امتحان نمایید در صدق
حدیث و ادای امانت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مجلسی که بنشینم با عالمی که ثقه و معتمد باشد
نزد من بهتر است از عبادت یک ساله **فایده دهم** در تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آنست منقولست در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که هر که
رود براهی بواسطه طلب علم حق سبحانه و تعالی او را ببرد براه بهشت یا آنکه راه طلب علم راه بهشت است و بدرستی که فرشتگان
بالهای خود را میگسترانند از جهت طالبان علم از جهت رضا و خوشنودی ایشان بعلم و طلب آن و بدرستی که استغفار
میکنند از جهت طالبان علم هر که در آسمان و هر که در زمین است از ملایکه و جن بلکه حیوانات حتی ماهیان دریا و فضیلت
طالب علم بر عابد مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و تحقیق که پیغمبران
اشرفی و شاهی نگذاشته بلکه علوم را میراث داده اند پس هر که بهره از علوم داشته باشد نصیب عظیم یافته است زیرا که
رتبه میراث بردن ایشان رتبه فرزندی یا خویشی معنویست اگرچه یک مسئله بوده باشد و اگر وارد شده است از گسترانیدن بالها
مشهور است که از جهت آنست که بالهای ایشان اقدامهای طلبه علوم مشرف گردد یا آنکه تواضع ملایکه خود را بر خاک انداختن است
از جهت ایشان یا نازل شدن در مجلس ایشان و اگر طلبه تواضع ایشان را بچشم ظاهر نبینند بچشم یقین می بینند از گفته حضرت
سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و اگر در این حدیث وارد شده است که پیغمبران دینار و درهم میراث نداده
بحسب ظاهر منافات با آیات و احادیث دیگر دارد که از ایشان میراث ماند پس چنین تاویل میکنیم که میراثی که بهتر عالم
رسید علم بود یا آنکه عمده میراث ایشان علم بود و باقی چیزها در جنب علم عدم بود یا آنکه دینار و درهم نگذاشتند که ایشان را
ضرورتی در نگاه داشتن آن نبود و چیزهایی که از لوازم بشریت بود مثل خانه و لوازم خانه گذاشتند دیگر در حدیث صحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که شخصی که تعلیم علم میکند ثواب متعلم را دارد و با زیادتی با آنکه از ثواب متعلم

چیزی کم شود پس باید که علم یاد گیرید از حاملان علم و برادران مؤمن خود یاد دهید چنانچه که علما یاد شما داده‌اند شما نیز یاد مردمان
دهید و دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که یاد دهد علم هدایتی را او را هست ثواب
هر که بآن علم عمل نماید تا روز قیامت بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را او را هست عقاب
بکسی بیاموزد به تنهایی گناه هر که بآن عمل کند تا روز قیامت در گردن او خواهد بود بی آنکه از گناه ایشان چیزی کم شود
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که تعلیم خیری کند هر کس بآن عمل کند او را ثواب
ایشان بوده باشد راوی گفت که اگر آن شخص دوم بکسی دیگر یاد دهد اول از ثواب سیم بهره دارد چنانچه دوم دارد حضرت
فرمود که اگر دست بدست بجمیع عالمیان رسد اول از ثواب همه بهره دارد و همچنین دوم از ثواب باقی راوی گفت که اگر
اول بمیرد همان ثواب او را خواهد بود حضرت فرمودند که اگرچه بمیرد مجملا تا روز قیامت این ثواب از جهت او خواهد بود
و در حدیث معتبر از طرق خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین و از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند
که هر که علم یاد گیرد از جهت رضای الهی و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله و یاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را
در آسمانها بزرگی یاد میکنند که تعلیم نموده و عمل بعلم خود نموده و تعلیم نموده لله و هیچ درجه نیست که رتبه ازین بالاتر
نباشد بلکه رتبه انبیاست و این جا حدیث که منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که علمای امت من
مثل پیغمبران بنی اسرائیل‌اند و از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقولست که آنحضرت فرمودند
که اگر مردم میدانستند که چه ثواب عظیم در طلب علوم و تعلیم است هر آینه طلب مینمودند و اگرچه جانها فدا بایست کرد
و اگر همه دریاهای موجب قطع بایست نمودن چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم کنید
اگرچه عالم در چین باشد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت دانیال علیه السلام که دشمن‌ترین
بندگان من بنزد من نادانی است که حق علم را نداند و متابعت ایشان ننماید و دوسترین بندگان من نزد من پرهیزگاری است
که طالب ثواب عظیم بوده باشد یا آنکه ملازمت علما نماید و متابعت نماید علمای با علم را و علوم ایشان را بدیگران برساند
یا از ایشان قبول نماید یا آنکه بدان عمل کند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در
کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که باملاء حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله است خواندم که
حق سبحانه و تعالی بر جاهلان واجب نگردانید که طلب علم کنند تا بر علما واجب ساخت که تعلیم علوم نمایند و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که زکات علم آنست که به بندگان حق سبحانه و تعالی یاد دهند و حضرت فرموده که

باید در تعلیم علوم هر کس نیز با تو یکسان باشند و ترجیح بعضی بر بعضی بواسطه دنیا نکنی و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه وارد است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هلاک عالمیان بواسطه آنست که نمی‌پرسند و سبب پرسیدن چیست
میروند و در حدیث صحیح از آنحضرت وارد است که جایز نیست مردمان را بغیر از آنکه بپرسند و تعلم کنند و امام خود را بدانند
و چون امام خود را دانستند هر چه بفرماید باید که بآن عمل نمایند اگرچه تقیه باشد و برخلاف حق چون تقیه نیز حق است و ثواب
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین وارد شده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که گفتگوی علوم کردن دلهای مرده را
زنده میگرداند هرگاه سعی نمایند در آنکه بدانند که گفته من است و چون بحق رسند بآن عمل نمایند و از آنحضرت منقولست که مذاکره
نمایید علوم را و با یکدیگر ملاقات نمایید و حدیث نقل کنید که حدیث زنگ را از دلها میزداید چنانچه شمشیر را با آهن
میزدایند و صاف میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که آنحضرت فرمودند که
مذاکره علم نیز که درس خواندنست در ثواب با درس خواندن بمنزله نماز مقبولست و منقولست که آنحضرت فرمودند که حق سبحانه
و تعالی رحمت کند بنده را که علم را زنده کند پرسیدند که زنده کردن علم چه چیز است حضرت فرمودند که آنست که مذاکره نمایید
علم را با اهل دین و پرهیزکاری یعنی علمای صالح و متقی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اف باد مسلمانی را که در هر جمعه خود را مشغول بامر دین خود نکند و سؤال
از امر دین نکند و تعهد مسایل خود نکند یعنی اقلا جمعه بجمعه سعی باید کرد و دیگر منقولست که حضرت فرمودند که این علوم دینی بر
قفلی است و کلید آن سؤالست و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست پرسیدند که شخصی آبله داشت و جنب
شد جمعی با و گفتند که غسل کن پس غسل کرد و مرد حضرت فرمود که ایشان که این فتوی دادند او را کشتند و گناه او در
گردن ایشانست چرا سؤال نکردند از عالمی بدرستیکه شفای مرض جهل سؤالست و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلوات الله
علیه و آله منقولست که هر عالمی از علمای شیعه اگر جاهلی را هدایت نماید و عالم گرداند او را از شیعه فردای قیامت با خود
بود در اعلی مراتب با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که هر کس از شیعیان ما که عالم بوده باشد بشریعت ما و بیرون آورد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل و داخل گرداند
در نور علمی که از ما باو رسیده است فردای قیامت تاجی از نور بر سر او گذارند که جمیع عرصات قیامت از نور آن
منور گردد و حله در وی پوشانند که جمیع دنیا و ما فیها برابری نمیکند برشته از رشتهای آن پس او را ندا
کرامت فرمایند که جمیع متعلمان خود را بهشت برد و همچنین متعلمان متعلمان از ایشان را اگرچه بکیمیه تعلیم کرده باشند ایشان را

با یک شبهه ایشان را مرتفع ساخته باشند و از حضرت صدیقه فاطمه زهرا صلوات الله علیها منقولست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرموده که علمای شیعه ما در حشر خواهند شد و ایشان را بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلعتهای نورانی
کرامت خواهند فرمود تا آنکه بعضی را صد هزار خلعت خواهند داد و پس از آن بار علما را اضعاف آن خلعتهای
کرامت خواهند داد و پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرموده که یک رشته از آن خلعتها بهتر است هزار هزار مرتبه از
کل دنیا و ما فیها و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست که فضیلت علما که تربیت شیعیان ما میکنند و هدایت
ایشان بنور علم بر کسانی که رعایت احوال یتیمان بی پدر میکنند مثل فضیلت آفتابست بر ستارها و آنکه حضرت سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را ترغیب فرموده است در رعایت احوال یتیمان
چون پدر ندارند پس هر که ایشان را محافظت نماید حق سبحانه و تعالی او را محافظت نماید و هر که ایشان را گرامی دارد حق سبحانه
و تعالی او را گرامی دارد و هر که دستی بر سر یتیمی کشد از روی مهربانی حق سبحانه و تعالی بعدد هر موی که دست او بر آن گذشته
شده است قصری کرامت فرماید از دنیا فراخ تر و در آن قصرها بوده باشد از نعمتها هر چه نفوس ایشان آرزو خواهد و آنچه
چشمهای ایشان از آن لذت یابد و ابد الآباد در آن نعمتها باشند و از حضرت امام حسین صلوات الله علیه مرویست که
هر که یکی از شیعیان ما را که دستش از ما بریده و بسبب تقیه هدایت کند بعلوم و ارشاد نماید بمسائل خداوند عالمیان
فرماید که ای بنده من بر بنده من کرم کردی بعلم من سزاوارترم بکرم ای فرشتگان این بنده مرا بعدد هر حرفی
که تعلیم این بنده کرده است در بهشتهای من هزار هزار قصر بدهید اضافه کنید با آنها از نعمتها آنچه مناسب این قصرها باشد
و از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام
که یا موسی محبت مرا در دل بندگان من در آور و ایشان را دوست من گردان یعنی نزد ایشان را دوست دارم حضرت موسی
عرض نمود که خداوندا چگونه محبت ترا در دل ایشان جای دهم خطاب رسید یا موسی بیاد آور ایشان را نعمتهای ظاهری
و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت من در دل ایشان جا کند پس ثواب خود قسم که اگر بنده گریخته را به درگاه من آوری
یا گم شده از رحمتهای مرا بمن آشنا سازی از برای تو بهتر است از صد سال عبادت که روزها روزه باشی و شبها بر پا
ایستاده عبادت من کنی حضرت موسی گفت خداوندا بنده گریخته کدام است فرمود که بنده که عصیان و مخالفت من میکند و
گردنکشی میکند از بندگی من گفت خداوندا گم شده از درگاه تو کدام است حق سبحانه و تعالی فرمود که آن کسی که واجبات شریعت
دین را نداند و طریقت بندگی جاهل باشد و راه رضای مرا نداند تو او را ادب نمائی و تعلیم کنی که او را چه اعتقاد می باید

الحس

داشتن و چه می باید کردن پس حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه و آله فرمود که ای علما بشارت باد شما را بثوابی که
اعظم ثوابهاست و بجزائی که کامل ترین جزاهاست و از حضرت باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه منقولست که عالم
بمنزله شخصی است که در تاریکی شمعی در دست داشته باشد هر کس از نور شمع او روشنی می یابد او را دعا میکند همچنین عالم
شمع علم در دست دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلمان زایل میگرداند پس هر حیرانی که از نور علم او مستفید شده
از حیرت نجات یافته باشد و هر جاهلی که بسبب چراغ علوم او از جهالت خلاصی یافته باشد از آتش دوزخ آزاد شده
و بعدد هر موی که بر تن این آزاد کرده های از آتش جهنم بوده باشد خداوند عالمیان ثواب هزار قنطار آن عالم کرامت
میفرماید که تصدق کرده باشد و قنطار مال بسیار است بعضی گفته اند پوست گاوی پر زر است و ثواب صد هزار رکعت
نماز ... که در حطیم نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن مشرفه است و در ابواب حج فضل حطیم مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که علمای شیعه ما بمنزله جمعی اند که مرابطه می نمایند در سرحد
و محافظت مینمایند بلاد اسلام را از شر کفار همچنین علما شیعه محافظت این مسکین میکنند از شر شیاطین جن و انس
که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند پس هر کس از علماء دین در دفع مخالفان کوشد خواه بمباحثه و خواه بابطال
دلایل متعلمان خواه بتصنیف کتابها در رد ایشان ثوابش بهتر است از کسی که با رومیان و اوزبکان و کرجیان
جنگ کند هزار هزار مرتبه زیرا که علما دفع شر از دین ایشان میکنند و مجاهدان و مرابطان دفع ضرر از بدنهای ایشان
میکنند و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که وجود هزار عابد زیرا که همت عابد در خلاصی خودست

اجر وجود یک عالم بهتر است از

و بس و همت عالم در خلاصی خود است و غلامان و کنیزکان آلی تمام و از اهمیت که او بهتر است از هزار عابد بلکه هزار
هزار عابد و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقولست که فردای قیامت بعابد میگویند تو نیکو مردی
بودی همین غم خود داشتی و غم دیگران نداشتی داخل بهشت شو و چون عالم کسی است که خیر او بر مردمان جاری بود و ضعیفان شیعه را
از شر دشمنان محافظت نموده و بسبب تعلیم علوم نعمتهای جنان را از جهت ایشان تحصیل نموده و رضای الهی را از جهت ایشان حاصل
نموده با او میگویند که ای کسی که رعایت احوال شیعیان کرده که یتیمان آل البیت اند و بسبب شقیا از خدمت معصوم که والد
حقیقی است دور افتاده و یتیم شده بوده و هدایت دوستان ایشان کرده بایست و شفاعت کن هر که را از تو تعلم علوم کرده است
پس شفاعت کند فئامی را و فئامی را تا ده فئام و فئامی صد هزار نفس است و اینها جماعتی باشند که از او استفاده
علوم کرده باشند یا از شاگردان او یا از شاگردان شاگردان او تعلم نموده باشند تا روز قیامت پس نظر کنید که تفاوت

از کیاست تا بکی و از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که هر جماعتی که رعایت یتیمان آل محمد که شیعیان اند السلام
و از امام خود که دور افتاده اند و در جهالت متحیر شده اند و اسیر شیاطین جن و انس شده اند بکنند
ایشان را از شر شیاطین خلاصی دهند و از حیرت جهل و از علم رسانند و وسوسهای شیاطین را از ایشان دفع نمایند
و براهین قاطعه الهی و سنن ائمه معصومین که بایشان رسیده دفع شبه مخالفان بکنند فضیلت ایشان بر عابدان زیادتی
دارد بمراتب از بلندی آسمان بر زمین و از بلندی عرش و کرسی و حجابهای بر آسمان اول و فضل ایشان بر عباد مثل فضیلت ماه
چهارده است بر مخفی ترین ستارگان و از حضرت امام علی بن محمد النقی الهادی صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
اگر نه آنست که بعد از غیبت قائم آل محمد صلوات الله علیه جمعی از علمای شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند بحق
سبحانه و تعالی و راه حق را بایشان نمایند و دفع شر مخالفان از ایشان بکنند هر آینه جمعی که خلاصی دهند شیعیان
ما را از دامهای شیاطین هر آینه نماند احدی مگر آنکه مرتد شود و از دین الهی برگردد و لیکن علما دلهای ضعفاء العقول را بحق
راه نمایی میکنند چنانکه کشتی بان مهار کشتی را دارد این طایفه از علما نزد حق سبحانه و تعالی از همه کس فاضل ترند و از حضرت امام
زکی حسن عسکری صلوات الله علیه مرویست که فردای قیامت علمای شیعه را که راه نماینده کان شیعه و دوستان ما اند
در صحرای محشر حاضر شوند و بر سر هر یک تاجی نورانی بوده باشد که نور آن تاجها سیصد هزار ساله راه را منور کرده اند
و جمعی که در دار دنیا از انوار علوم بهره مند شده اند چنانکه در شیعه از آن نور زده بمراتب عالیه در جوار استادان خود در جوار
ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین جا کرده اند و هر دشمنی از دشمنان اهل البیت که شعاع آن نور بر ایشان تابد چشمهای
ایشان کور شود و گوشهای ایشان کر و زبانهای ایشان لال و زبانیه دوزخ ایشان را در میان جهنم در آورند و احادیث
در فضایل علما زیاده از حد و حصر است انشاء الله در تفسیر قرآن در ضمن آیات فضل علما مبین خواهد شد و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که از حقوق عالم آنست که بسیار از و سؤال نکنی و جامه اش را نگیری با برام که رها نمید هم تا در پس جا
کوی مشلا و هرگاه برو داخل شوی و جمعی نزد او باشند بر همه سلام کنی و او را بخصوص سلام تحیت با کنی متوجه او شده او را دعا کنی و
در برابر عالم بنشین و پشت سر او منشین و در مجلس او چشمک مزن اگرچه بر دیگران باشد چون عمر بدست ابادا تو هم کنند
که اشاره بعیب او میکنی بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف ادبست و بسیار مگو فلانی چنین گفته است و فلانی چنین
گفته است برخلاف گفته او و ملول مشو از طول صحبت او که عالم بمنزله درخت خرماست که در زیر او نشسته باشی که کی بادی
بیاید و خرمای بریزاند و همچنین منتظر باش که لمعه ای از جهت رحمت الهی بود در خاطر عالم افتد که بسخن در آید و ثواب عالم نزد

حق سبحانه و تعالی بیشتر است از کسی که روزها روزه باشد و شبها بقیام و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند و انشاء الله
تعالی در باب حقوق خواهد آمد حقوق عالم و حقوق متعلم **فایدهٔ دهم** در مذمت اجتهاد و آراء باطله است بسبب آنکه
نیست در آنکه حضرت سید الانبیاء و المرسلین عقل کل بود و حق سبحانه و تعالی حقایق ملک و ملکوت را بر آنحضرت منکشف
ساخته بود و اگر از آنحضرت سؤال مینمودند از اصول دین و فروع دین حضرت منتظر وحی الهی بود تا آنکه یهودان و نصاری
از آن حضرت مثل سایر انبیا سؤال نمودند از نسبت پروردگار که از اصول دین است حضرت سه روز جواب نفرمودند تا جبرئیل
سورهٔ قل هو الله احد را آورد و بر همه عقلا ظاهر است که متبحران فضلا از تدبیر خانهٔ خود عاجزاند و هر روز اغلاط
بسیار میکنند پس این عقول ضعیفه چه دانند مراد الهی را که خواهند باین عقول اجتهاد و قیاس و استحسان را بکار فرمایند
مع هذا سنیان در صحاح خود اخبار در مذمت قیاس نقل کرده اند و شیعیان در مذمت هر یک اخبار متواتره از رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت نموده اند بلکه بسیاری از آیات و اخبار دلالت میکنند بر آنکه هر چه را علم نداشته
باشند باین فتوی نتوان دادن قال الله تعالی أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ یعنی آیا میگوئید بر حق
سبحانه و تعالی آنچه را بآن علم نیست و إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
یعنی آن جماعتی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می بندند رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و مکرر
فرموده است که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا یعنی کیست ظالم تر از آن کسی که دروغ بر حق سبحانه و
تعالی بندد و مذمت گمان فرموده است در آیات بسیار و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد است که فرمودند که حلال محمد حلالست تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا روز قیامت خلاف آن
نمیشود و شرعی دیگر نخواهد بود پس حضرت فرمودند که هر بدعتی که کردند سنتی را ترک کردند و آن بدعتهای است که
مخالفان در دین آن حضرت وضع کردند بسبب آنکه اول مرتبه دست از حضرت امیر المؤمنین که خلیفه رب العالمین بود
کشیدند چنانچه اکثر ایشان روایت کرده اند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و اهل
البیت بتجهیز و تعزیه مبتلا شدند منافقانی که در کعبه هم سوگند شده بودند حدیثی وضع کردند که هر یک این حدیث را نقل
کنیم شما از برای او گواهی بدهید که راست میگوید ما نیز از رسول خدا شنیده ایم و آن این بود که حضرت رسالت فرموده است که
ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخرت را اختیار نموده است از برای ما نه دنیا را و جمع نمیشود نبوت و امامت در یک
خانه بعد حضرت را که گذاشته بسقیفه بنی ساعده رفتند و در فکر بودند که کرا امام کنند انصار با خبر شدند ایشان نیز بسقیفه

وگفتند که اگر گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل میکنید امام و خلیفه علی بن ابی طالب است والا از ما امیری باشد و از شما امیری و سعد
بن عباده چهار را آورده که ما با این بیعت میکنیم و شما با هر که میخواهید بیعت کنید تا عاقبت یکی از مهاجران این حدیث را خواند
که حضرت فرموده که امرا از قریش خواهند بود تا آنکه ابوبکر بر منبر رفت و گفت ای انصار وزارت از شما خواهد بود و انصار
در آنکه نشسته و ابوبکر دست دراز کرد بسوی عمر که من با تو بیعت میکنم و عمر دست دراز کرد با ابو عبیده جراح که من با تو
بیعت میکنم و دیگران بغیر یاد آمده که ابو عبیده چه قابلیت دارد تا آنکه عمر دست ابوبکر را گرفت و بیعت کرد و منافقان
مهاجران با او در آن روز بیعت کردند و پاره از انصار و شروع کردند در ترغیب و تهدید حتی آنکه ابوسفیان لعنه الله آمد
که ابن ابی قحافه کی قابل ریاست است بر ما که بزرگان قریشیم در همان شب از جهت آنکه پسر او یزید حکومت شام را مقرر ساختند
و همچنین جمعی را ترغیب و جمعی را تهدید بیعت فرمودند و حضرت امیر المؤمنین با اهل بیت صلوات الله علیهم مشغول تعزیه و گریه
و زاری بودند تا آنکه آنحضرت در روز دوشنبه وفات کرده بود در روز سه‌شنبه یا چهارشنبه علی الخلاف دفن
نمودند و ایشان در فکر امارت بودند و حضرت امیر المؤمنین را ناصری که بود بنی هاشم بودند و آنها نیز قلیل بودند و بعضی
مستضعف مثل عباس و عقیل تا آنکه چون حضرت را دفن کردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمسجد آمدند و
اکثر در آنجا حاضر بودند و حجتها بر ایشان تمام کردند و حکایت روز غدیر و سایر نصوص امامت خود را بیان فرمودند
یکی از انصار برخاست و گفت یا علی اگر در روز اول می‌آمدی و اینها را میفرمودی او کسی از تو تخلف نمیشدند ولیکن
اکثر بیعت کردند با ابوبکر و الحال علاجی نیست پس حضرت فرمود که اگر بیعت معتبر است مرا نشده است که همه در
حضور سید المرسلین بامر خداوند عالمیان با من بیعت کردید و حضرت فرمود که همگی بر من سلام کردید بامارت مؤمنان
که السلام علیک یا امیر المؤمنین آنها چه شد فردای قیامت جواب خدا را چگونه خواهید داد و همگی منافقان با عمر شمشیرها
بسته ایستاده بودند که اگر بنی هاشم زور آورند همه را بقتل رسانند و سخنان بسیار گذشت در میان ایشان که در
احادیث و تواریخ و کتب سنیان مسطور است و چون آن حضرت حجت الهی را بر ایشان تمام کردند و دانستند که نفعی
نمیکنند بامر خدا و رسول بخانه بازگشته متوجه جمع قرآن گردیدند و روز بیرون نیامدند و جمع قرآن بر نحوی که نازل شده بود
فرمودند و قرآن را بیرون آوردند و فرمودند که من عهد کرده بودم با خداوند عالمیان بفرموده حضرت سید المرسلین که
ردا بر دوش نیندازم تا قرآن را چنانکه نازل شده است جمع کنم ایشان در جواب گفتند که ما را احتیاج بجمع تو نیست
ما چهار کس از انصار را نشانیده‌ایم که قرآن را جمع کنند حضرت فرمودند که نخواهید دید این قرآن را تا قایم آل محمد ظهور کند

متوجه

متوجه عبادت شدند و آن دو صحیفه باز ماندگان از بیعت را که در خانه‌های خود مخفی شده بودند تفحص و تجسس نمودند و هر کس
بیعت نمیکرد بضرب و تهدید قتل بیعت از ایشان میگرفتند تا شش ماه بعد از آن بروایات بخاری و مسلم متوجه بنی هاشم
شدند که بیعت بگیرند تا آنکه اجتماع عظیم نمودند و آتش و هیمه آوردند که خانه حضرت را با اهل البیت بسوزانند و قنفذ مولای
عمر را که از همه نواصب دشمن‌تر و در درشتی خوی و زشت رویی از سایر مردمان آن ملعون شبیه‌تر بود مقرر ساختند از
جهت سوختن و حضرت فاطمه به پشت در آمد که یا ابن الخطاب خانه مرا میسوزانی آن ملعون در را بر شکم آن صدیقه زد
و قنفذ حضرت را از پشت در دور کرد و ابوبکر گریخته که کار باینجا رسید بر وفق مصلحت فرستاد و عمر را طلبید
و حضرت فاطمه صلوات الله علیها اسقاط نمودند محسن نامی که در شکم آن حضرت بود و حضرت رسول او را محسن نامیده بود
چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از اسقاط و ضرب دو سه روزی بیمار بود
و بجوار رحمت ایزدی پیوسته بخاری روایت نموده است و در شش جا از صحیح که تا فاطمه زنده بود صحابه رعایت خاطر
علی مینمودند و چون فاطمه رفت دانست که ایشان تا قتل او اهمه نه بعد از شش ماه بیعت نمود با ابوبکر اگر شش ماه
و بیعت را غلط روایت کرده است ولیکن روایت کرده است که حضرت فاطمه با ابوبکر سخن نگفت و با او در غضب بود تا
که از دنیا رفت و شب آنحضرت را دفن نمودند که مبادا ابوبکر بر او نماز کند و همین بخاری و در همه صحاح سته است که
این را نیز از حضرت سید المرسلین روایت نموده‌اند که فاطمه پاره تن من است هر که او را آزار کند آزار من کرده است
و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و خداوند عالمیان فرموده است که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ
اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا یعنی بتحقیق که آنجماعتی که آزار میرسانند خدا را و رسول او را
لعنت کرده است ایشان را حق سبحانه و تعالی مهیا ساخته است از جهت ایشان عذابی خوار کننده ایشان در جهنم و آن اخبار
این اخبار را در مفصلات و تفسیر قرآن مجید یاد خواهیم کرد اگر چه در اکثر کتب ایشان هست متفرق چون اینها کردند دست از
کتاب خدا و اهل بیت کشیدند با آنکه احکام الهی نزد اهل البیت بود و هر روز حوادث واقع میشد اجتماع مینمودند و فکرهای
خود را بر هم میسپردند و پاره بقیاس و پاره باستحسان کارها میکردند و چون این امر شنیع خلافت را بهم رسانیدند
عمار باطل و وجوه از برای کرده‌های ایشان پیدا کردند جمعی این حدیث را وضع کردند که حضرت فرمود که لا تجتمع امتی علی الخطأ
با آنکه اگر مراد کل امت است در مدت شش ماه بقول ایشان بنی هاشم و ابوذر و سلمان و مقداد و جمعی کثیر داخل نبودند
پس امامت ابوبکر در آن شش ماه باطل بود و اگر بعضی امت مراد است بیعت با مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح

نیز کردند و با یزید پلید و ولید کافر قبول ایشان بیعت کردند و علی ای حال ظاهر است که این حدیث از آنحضرت نیست و چون مخالفان علما را اهل سنت دیدند که اجماع صورتی ندارد گفتند بیعت یککس کافیست چنانکه فخر رازی و مولانا سعد الدین و امیر سید شریف و غیر ایشان ذکر کرده اند و این پایه شنیعتر از اولست پس بنا برین قائلند که هر منافقی که با منافقی بیعت کند متابعت او واجبست و اگر کل معصومین مخالفت ایشان کنند همه را می باید کشت و چون سنیان این اجماع را بهم رسانیدند شیعیان بواسطه رد بر ایشان گفتند اجماع حق است وقتی که معصوم دران اجماع باشد و ایشان نیز در برابر سنیان بر مطالب خود نقل اجماعات نمودند و گفتند که معصوم در اجماع داخل است با آنکه در واقع قول معصوم حجتست و اتفاق دیگران بیفایده است و خلافی نیست نزد شیعه که اگر همه مجتهدان شیعه اتفاق نمایند بر امری اتفاق ایشان حجت نیست و اگر معصوم تنها گوید قول آن حضرت حجت است پس اجماع صورتی ندارد و همچنین دلایل عقلی ظنی پس نماند مگر کتاب حق سبحانه و تعالی است و سنت حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از آنحضرت سؤالی نمود حضرت جوابی فرمودند دیگر سؤالی کرد و گفت رای شما چیست حضرت فرمودند که نزد ما رای نمی باشد هرچه میگوییم سخن رسول خدا است صلی الله علیه و آله و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که قیاس در شرع نمی باشد نمی بینی که زن حایض قضای روزه میکند بعد از پاک شدن و قضای نماز نمیکند با آنکه مقتضای قیاس ایشان آنست که برعکس باشد زیرا که نماز اشرف از روزه است و هرگاه قیاس کنند دین برهم میخورد و در حدیث حسن از ابو بصیر منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بما چیزها وارد میشود که در کتاب خدا و سنت نیست پس جایز است که فکر کنیم و بعقل خود جواب گوییم حضرت فرمود که نه اگر در واقع تو موافق حق باشد ثواب نداری و اگر مخالف حق باشد دروغ بر حق سبحانه و تعالی بسته و در اخبار بسیار وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم ابوحنیفه را لعن نموده اند بواسطه عمل بقیاس و احادیث عدم جواز عمل بقیاس متواتر است و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که فتوی دهد مردمان را بدون علم و بدون هدایت لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و در گردن اوست گناه هر کس که بفتوای او عمل نماید و ظاهرا مراد از هدایت اخبار ائمه اطهار است و محتملست که عطف تفسیری باشد که هر دو یک معنی داشته باشد و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن بن الحجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که دوری کن از دو خصلت که هر که هلاک شده است و مستحق عقوبات الهی شده است از این دو صفت شده است زنهار که فتوی برای خود مده و چیزی که علم بآن نداشته باشی اعتقاد مکن و عمل

وایضا

وایضا در حدیث حسن وارد شده است که حضرت بمفضل بن یزید فرمود که ترا نهی میکنم از دو خصلت که بسیاری از مردان هلاک شده اند از جهت آن یکی اعتقاد کنی باطل را دویم آنکه فتوی دهی مردمان را بآنچه ندانی و در حدیث موثق کالصحیح وارد از محمد بن طیار که عرض نمود بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعضی از خطبهای پدرش را تا بجایی رسید که شک داشت حضرت فرمود که بس کن و خاموش باش شما را جایز نیست در آنچه بر شما وارد شود و علم بآن نداشته باشید مگر گفتن و حفظ خود نمودن از عمل بآن و بامر هدی نقل کردن تا ایشان شما را بگویند آنچه حق باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی هرچه را ندانید از اهل ذکر که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم سؤال کنید و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که توقف نمودن نزد شبهات و آنچه حکم آن یا معنی آن مشتبه باشد بهتر است از آنکه خود را در مهلکه اندازید و بی علم جواب آن بگویید یا بآن عمل نمایید حدیثی که خوب حفظ کرده باشید روایت کردن آن اولیست از احادیث معتبره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی از بندگان خود دو چیز طلبیده است یکی آنکه هرچه ندانند نگویند و دویم آنچه را ندانند و عقل ایشان بآن نرسد رد نکنند شاید حق باشد اما اولی را درین که خدا فرموده است اما دویم را درین آیه که أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتاب خود که نگویند بر خدا مگر حق را که میدانند و اما دویم را درین آیه که مذمت فرموده است جمعی را که چیزی را ندانند تکذیب آن کنند و فرموده است که بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه آن جماعت تکذیب نمودند چیزی را که علم ایشان بآن نرسید و هنوز بایشان نرسیده است تأویل آن و این بلائیست عظیم علمای قوم را که غالب ایشان برین دو صفتند بنابر آنکه عادت نموده اند که بعقل ناقص خود حکم کنند همیشه و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حق حق سبحانه و تعالی بر بندگان آنست که هرچه را دانند بگویند و هرچه را ندانند دران توقف نمایند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه از شما چیزی پرسند که ندانید بگویید که نمیدانم نگویید که الله تعالی بهتر میداند که ازین گفتن سایل بشک می افتد و متوهم میشود که شما میدانید ولیکن حق سبحانه و تعالی بهتر میداند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که اگر از عالمی چیزی پرسند و نداند بگوید الله اعلم و غیر عالم چنین نگوید و مراد ظاهر آنست که الله اعلم میگوید احتیاطا و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که بیکی از فضلای اصحاب خود فرمود که آنچه عالم باشید آن

بگوئید و هرچه را ندانید بگوئید الله اعلم بدرستیکه بسیار باشد که شخصی تفسیر آیه کند بنادانی و از درجات خود پست شود
و بیفتد بزیر در مثل مسافت آسمان تا زمین و کسی که ازین قدر راه بیفتد زنش بخواهد ماند البته و در حدیث معتبر روایت است از
ابن شبرمه که یکی از قاضیان اهل سنت است و تردد بخدمت حضرت بسیار میکرد گفت هر مرتبه که بخاطرم میرسد حدیثی را
که از جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده‌ام نزدیکست دلم پاره پاره شود و او فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم
از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ابن شبرمه گفت که قسم میخورم بخدا که نه او دروغ بر جدش بسته و نه جدش بر
جدش بر رسول خدا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس کند هالک است و دیگران را نیز
هلاک کرده است و هر که فتوی دهد و ناسخ را از منسوخ فرق نکرده باشد و همچنین محکم را از متشابه خود هالک است و دیگران
نیز هلاک نموده بجهنم میبرد و در حدیث کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که آن حضرت
خطبه فرموده و نسبه(?) نمودند که ای گروه مردمان بدانید که ابتدای فتنه‌ها که در دین اسلام واقع شده هواهای نفسانی بود
که متابعت آن نمودند و احکام شرعی چند بود که بدعت کردند برخلاف کتاب الله تعالی جماعتی متابعت جمعی کردند پس
اگر اگر باطل محض خالص و بطلان مخفی نمی‌ماند ولیکن پاره از حق را با باطل جمع نمودند و سبب اغوای مردمان شدند و شیطان
مسلط شد بر دوستان خود و نجات یافتند جمعی که توفیق الهی رفیق ایشان شد و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر
وقت که بدعتی بهم رسد بعد از من که بسبب آن ضرر باسلام و ایمان و دین رسد حق سبحانه و تعالی ولی از اولیا
و از اهل بیت من مقرر ساخته است که موکل بوده باشد بحفظ دین و دفع کند آن بدعت را از دین و سعی کند بالهام
الهی و آشکار کند حق را و منور سازد آنرا ببرهان و رد کند کید مکاران را و از جانب ضعفاء العقول رد شبهه
بنه(?) خاطر بکند پس عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت و فکر کنید که این جماعت کیستند و توکل بر حق سبحانه و تعالی کنید
تا شما را بینا کند بحق و اهل حق و ظاهرش آنست که مراد ازین خبر معصومین اند و ممکن است که تعمیم کند بنحوی که شامل علمای شیعه
نیز باشد چون علوم ایشان علوم اهل بیت است صلوات الله علیهم و در اخبار صحیح وارد شده است از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی مذمت یهود و نصاری میفرماید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی ایشان علمای خود را و زهاد خود را خدایان خود کردند و عبادت خدا و نه خود
نکردند حضرات فرمودند که والله که این علما و زهاد کسی را بعبادت خود نخوانده‌اند و کسی ایشان را نپرستیده که بحسب ظاهر

ولیک

ولیکن اگر ایشان حکمی میکردند برخلاف حکم الهی همه متابعت ایشان میکردند و اگر حرام را حلال میکردند و حلال را حرام
ایشان اطاعت مینمودند حق سبحانه و تعالی این معنی را فرموده که کفر است چون اقوال علما را مقدم داشتند بر قول الهی و حضرات
این آیه بواسطه سنیان یاد فرموده‌اند که مراد ایشان برین بوده است چنانکه در آیه و احادیث متواتره ایشان وارد
شده است که جماعتی از مسجد الحرام دور باشند حج تمتع کنند و چون حج تمتع در زمان جاهلیت نبود و عمر میخواست که
مخالف زمان جاهلیت چیزی واقع شود در مقام معارضه در آمد در حج وداع و جمعی کثیر با عمر موافقت کردند و حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل آمده است و این آیه را آورده است که فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ و جواب
حضرت گفت که خدا فرموده است وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ و همه سنیان بر متابعت عمر اند و بر مخالفت خدا و
رسول صلی الله علیه و آله و انشاء الله بهر آیه که علمای سنیان مخالفت صریح نموده‌اند قول الهی اینجا ظاهر خواهد شد و اگرچه
ظاهر این اخبار مذمت علما است ولیکن تهدید است هر خاصه را از متابعت ایشان در همین معنی و بعضی کرده‌اند آنچه کرده‌اند و
انشاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد و روایات بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که
هر بدعتی ضلالتست و هر ضلالتی راه جهنم است نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة **فایدهٔ یازدهم** در اصطلاحات
حدیث است بدانکه خبر و حدیث عبارتست از قول رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا حکایت فعل ایشان یا
تقریر ایشان یا آنکه در حضور ایشان کسی سخنی گفته باشد یا کاری کرده باشد و ایشان دانسته باشند و آن شخص را از آن
منع نکرده باشند و خبر و حدیث یک معنی دارد و آن بر دو قسم است اول خبر متواتر و آن خبریست که اینقدر کس آنرا روایت
کرده باشند که از اخبار ایشان علم بهم رسد پس گاه باشد که از قول هزار نفس علم بهم رسد مثل شهادت روستائیان
از جهت ارباب در آب و زمین و گاه باشد از گفته سه مرد متدین که خبر دهند که فلان شخص را دیدیم علم حاصل شود و مدار این
بر علم است نه بر عدد و این خبر حجت است باجماع و خلافی در وجوب عمل باین خبر نیست مگر آنکه متواتر شود که حضرات خلاف
آنرا نیز گفته‌اند و یکی از اینها تقیه خواهد بود و درین صورت جمع خواهیم نمود بیکی از وجوهی که گذشت چنانکه در قرآن آنچه
مخالف یکدیگر است و یکی ناسخ است و دیگری منسوخ و امثال آن که خواهد آمد دویم خبر محفوف بقرینه است که از خارج
خبر قرائن بوده باشد آنقدر که علم بهم رسد مثل آنکه شخصی از خود از شخصی گفته باشد و کسی دیگر بر آن مطلع نبوده باشد
مردی ثقه از جانب او بیاید و کتابتی سربمهر بیاورد و چون کتابت را باز کنند جمیع آنچه او گفته باشد در کتابت نوشته
و خط و مهر او را شناسد بسیار است که از امثال این خبر باین تقریب علم حاصل میشود و ازین باب هرگاه شخصی از

جانب پادشاهی بحکومت ولایتی رود و حکم پادشاه را داشته باشد با خلعت پادشاه هیچکس شک نمیکند که این شخص از جانب
پادشاه آمده است و ازین بابت اکثر در احادیث سابقه گذشت که همین که دانسته که کتاب از شیخ ثقه است بآن عمل میتوان کرد و
ازین بابت کتبی که درین اوقات ظاهر میشود از کتب قدمای شیعه مثل کتب ابن بابویه و کلینی اگر مربوط باشد بسخنان او و کتب خصوصا
هرگاه کتابی مسند رسد پس از قسم میآورند که تاریخ کتابتش تاریخ زمان او یا قریب بزمان او باشد مثل کتاب امالی که در آن خطوط
جمعی از علما هست مثل کتاب معانی الاخبار صدوق که مجلد بسیار است که از قرائن علم بهم میرسد و ظاهرا این خبر نیز عمل واجب باشد
چنانکه اکثر علما بآن قائلند سیم خبر واحد است و آن خبریست که علم از آن حاصل نشود خواه خبر دهنده بآن یکی باشد
یا هزار کس و اگر کسی یا بیشتر خبری را نقل کنند و از آن خبر ظنی متاخم علم و قریب بآن حاصل گردد این خبر را مستفیض
میگویند و از افراد خبر واحد است و جمعی که خبر واحد را حجت نمیدانند بعضی از ایشان این نوع را حجت میدانند و غیر این را
حجت نمیدانند و جمعی هم را حجت نمیدانند بآیات و اخباری که نهی نموده‌اند از متابعت غیر علم و از متابعت ظن و اظهر آنست
که عمل بخبر واحد میتوان کرد چون بعد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم از زمان غیبت زیاده از دویست سال برین بود و همیشه اکثر
از اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خبری که با ایشان نقل می‌نمودند عمل بآن مینمودند و هرگز ملاحظه تواتر یا آحاد نمینمودند
و حضرات ائمه هدی امر میکردند شیعیان خود را باخذ احادیث از ایشان و بعمل بآن اگر چه خبر از ایشان متواتر و محفوف
بقرائن و مستفیض و خبر واحد بود ایشان فرق نمیکردند در میان آنها مگر در وقت ضرورت که معارضی بهم میرسید و بسیاری
از اصحاب را رجوع به بسیاری از اصحاب که داشته‌اند و نهایت مرتبه ایشان توثیق است بفضل علم و رساله درین باب نوشته‌ام مشتمل بر
اخبار متواتره که دلالت میکند بر حجیت خبر واحد و ظواهر آیات نیز دلالت دارد مثل آیه فلولا نفر چنانکه گذشت و آیه ان
جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا یعنی اگر فاسقی خبری بسوی شما بیاورد تامل کنید و بآن خبر عمل کنید تا ظاهر شود صدق آن
مفهومش اینست که اگر غیر فاسق یا عادل خبری بیاورد تامل نکنید و بآن عمل کنید با آنکه اخباری که درین چهار کتاب است این شیخ
عظیم الشأن در کتب معتبره نقل نموده‌اند که بعضی از آن کتب را بر حضرات ائمه هدی عرض نموده‌اند و ایشان تحسین فرموده‌اند
و بعضی از حضرات حکم بحجیت آنها نموده‌اند و تفصیلش در دیباچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و ایضا خبر واحد منقسم میشود بچهار قسم
نزد علما و بعضی از متاخرین ولیکن اکثر متقدمین حکم بصحت جمیع نموده‌اند چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب ظاهر میشود بلکه از کتب صدوق
ظاهر میشود که حدیث غیر صحیح را در کتابهای خود نقل ننموده است و ظاهر صحت نزد قدما آنست که معلوم بوده باشد که حضرات
معصومین فرموده‌اند و این علم ایشان را میسر بوده است بواسطه کتب بسیار که از اصحاب ائمه بایشان رسیده بود لهذا

بز

مقید به سند نشده‌اند و تجربه کردم که بسیاری از اخبار که کلینی رحمه الله مرسل روایت کرده است صدوق رحمه الله و غیر او آنرا
مسند بطرق صحیحه روایت کرده‌اند و از کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی رحمه الله نیز ظاهر است که او نیز چنین اخبار را
از کتابهای معتمد روایت نموده است و همچنین ظاهر است که در ازمنه قدما کتابهای بوده است که ثقات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم از حضرات روایت کرده بودند و لیکن هر روز آنچه میشنیدند در کتاب خودی نوشته‌اند و آن کتب
نزد علما مضبوط بود و لیکن اخبار آنها منتشر بود جمعی دیگر از فضلای اصحاب ائمه صلوات الله علیهم مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان
بن یحیی و حماد بن عیسی و بزنطی آن کتب را مرتب ساخته کتابها تصنیف نمودند بترتیب کتب فقهی و روایات مثل زراره
و محمد بن مسلم و برید و فضیل و لیث و امثال ایشان را در کتب خود نقل مینمودند معاصران ایشان ملاحظه اصول یا فروع مینمودند
هر کتابی که اصلا غلط در آن نبود و روات آنها در نهایت عدالت و فضیلت بودند بلکه مدایح ایشان و کتابهای ایشان را از
حضرات شنیده بودند از میان چندین هزار کتاب چهارصد کتاب را اعتبار نمودند و اجماع بر عمل باین کتب واقع شده
فضلای ثلثه رضی الله عنهم اکثر بلکه همه آنچه نقل نموده‌اند درین کتب اربعه از آن چهارصد اصل نقل نموده‌اند و بسیار ظاهر است
فرق میان کسی که از کسی نقل کند یا از کتاب کسی نقل کند چون از کتابی که نقل کند حجتی شده بوده‌اند که رجوع بآن کتاب
کرده‌اند اگر نبوده است و اگر کذاب و وضاع حدیثی میبوده‌اند چنین کتابی را مطلقا اعتبار نمیکرده‌اند بواسطه یک کذبی
که ممکن است سهوا از او واقع شده باشد یا دیگری آن خبر را عمدا از کتاب او انداخته باشند و بنا برین است که علما
نیز اعتبار کرده‌اند کتب لغت متاخرین را مثل صحاح و قاموس هر چند کافر و فاسق بوده‌اند بمحض آنکه چون ایشان اهل فن
و اگر دروغی در کتاب ایشان میبود فضلای اهل لغت آنرا اعتبار نمیکرده‌اند پس اگر این هر سه فاضل خبری نقل کنند از شخصی
گاه باشد که علم بهم رسد و گاه باشد که ظن قریب بعلم بهم رسد اما اگر هر سه خبر را از کتاب حسین بن سعید روایت کنند و
هر سه موافق نقل نمایند ما را علم بهم میرسد که ایشان در وقع از حسین بن سعید نقل نموده‌اند پس بنا برین ممکن است وجود اخبار
متواتره درین کتب اربعه با آنکه الحمد لله رب العالمین کتبی دیگر از علما هست که موید آن اخبار متواتر شده مثل کتاب
محاسن برقی و قرب الاسناد حمیری و بصایر الدرجات صفار و غیر اینها از کتب و در روضه اشاره بهم شده است در
ضمن تا بینه اخبار را موافق اصطلاح متاخرین از زمان علامه و اوکه بالاتر حدیث بر چهار وجه است که قایل دارد و تقسیمات دیگر
در کتب عامه هست و بعضی از خاصه متابعت ایشان کرده‌اند و چون فایده بر آن مترتب میشود ذکر نکردیم آنها را اول
صحیح و آن خبریست که راویان آن خبر تا معصوم همه امامی مذهب باشند و عادل باشند که گناه کبیره نکنند و اصرار بر صغیره

نداشته باشد و مروت داشته باشند که از ایشان چیزی صادر نشود که دلالت بر خفت عقل ایشان کند و معهذا ثقه و معتمد
باشند یا که کثیر السهو والنسیان نباشند و ظاهر خبر ابن حنظله که گذشت دلالتی برین دارد و نزد متاخرین این خبر حجت است
مگر اگر معارضی داشته باشد دویم خبر حسن است و آن خبریست که رجال سند همه ایشان را مدح نموده باشند بدون
توثیق یا بعضی را مدح کرده باشند و باقی را توثیق همین که یک ممدوح بدون توثیق در سند هست حدیث را حسن
میگویند هر چند باقی ثقه باشند سیم موثق و گاهی قوی نیز میگویند و آن خبریست که همه را توثیق کرده باشند و
همه یا یکی از ایشان بد مذهب باشد یا که سنی یا زیدی یا فطحی یا واقفی یا کیسانی باشند چهارم خبریست که ممدوح داشته
باشد یا بیشتر و یک موثق بد مذهب داشته باشد یا بیشتر و این قسم خبر نامی ندارد و لیکن در میان اصحاب خلافست که حسن
بهتر است یا موثق جمعی که حسن را بهتر میدانستند این خبر را موثق می باید بنامند و اگر موثق را بهتر میدانستند می باید
که این را حسن بنامند چون حدیث تابع اخس حالست چنانکه در منطق نتیجه تابع اخس مقدمتین است پنجم
ضعیف است و آن خبریست که یکی از آن چهار خبر نباشد یا که یکی از راویان خبر را تضعیف نموده باشند یا فسق یا مجهول
الحال باشد یا مرسل باشد یا که در میانه شخصی انداخته باشند یا گفته باشند عن رجل یا عمن حدثنا یا عمن رواه یا مرفوع
باشد یا که راوی گفته باشد رفعه الی الصادق صلوات الله علیه یعنی بحضرت رسانیده و رجال سند را گفته و در حکم
من جهت که آنها گذشته یا راوی بگوید که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و الحق اینم که راوی حضرت را ندیده است و اما این فقیر
فرقی میکند در میان این اخبار که هر چه در آن فاسقی باشد ضعیف میشمارم و الا مجهول می نامم و هیچ دغدغه نیست که مرتبه
اول پست تر است و محتمل است که این مجهول الحال ثقه باشد خصوصا وقتی که بگویند عن رجل من اصحابنا خصوصا وقتی
که بگویند عن جماعة من اصحابنا خصوصا هر گاه این عبارات را جماعتی بگویند که روایت نمیکنند مگر از ثقه یا ارسال نمیکنند مگر
از ثقه مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و بزنطی که جمعی نقل اجماع نموده اند که مراسیل این جماعت مثل مسانید
ایشانست یا که جمعی از اصحاب که اجماع نموده اند اصحاب بر تصحیح ما یصح عنهم مثل زراره بن اعین شیبانی و محمد بن مسلم ثقفی
و برید بن معویه عجلی و لیث المرادی ابو بصیر و فضیل بن یسار البصری و معروف بن خربوذ المکی و ابو بصیر یحیی بن القاسم
الاسدی و عبدالله بن مسکان و جمیل بن دراج و حماد بن عثمان و صفوان بن یحیی و ابان بن عثمان و عبدالله بن بکیر و حماد بن
عیسی و فضالة بن ایوب و محمد بن ابی عمیر و حماد بن عیسی و احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و حسن بن محبوب و حسن بن علی
بن فضال و ظاهرش آنست که هر حدیثی که صحیح باشد طریق آن با ایشان صحیح است و حال ما بعد آن را نظر نمیکنند

چون

چون جماعت تا چیزی نزد ایشان یقین نبوده است در کتاب خود داخل نمیکرده اند پس اگر ما به ایشان ضعیف یا مرسل
بوده باشد ضرر ندارد و چون جماعت علم بآن ضرور داشته اند بتواتر یا غیر آن از اسباب علم ولیکن چون بعضی از متاخرین
در چنین حدیثی تأمل دارند بنا بر مثال این را بسیار اگر صحیح می نامم از جهت موافقت ایشان و همچنین است احادیث
مرسل محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی بلکه جمیع احادیث ایشان که در کافی و من لا یحضره است همه را صحیح میتوان
گفت چون شهادت این دو شیخ بزرگوار کمتر از شهادت اصحاب رجال نیست یقینا بلکه بهتر است از جهت آنکه ایشان که
صحیح میگویند معنی آن اینست که یقین حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرموده اند بوجوهی که ایشان را یقین حاصل
شده است و متاخران که صحیح میگویند معنی آن اینست که جماعتی که روایت کرده اند ثقه بوده اند و محتمل است کذب
و سهو هر یک و غرض بنده از این ضبط باصطلاح متاخرین اینست که چون اکثر مردم بآن مانوس شده اند تا لغت
ایشان سبب اعتماد ایشان میشود و با اگر در وقت تعارض حدیث فایده دارد چنانکه در حدیث عمر بن حنظله گذشت
و آنچه مجهول الحالست او را قوی نامیده ام چنانکه شهید اول علیه الرحمه نیز کرده است و بآن معنی اول اشاره نیز نموده است
که حکم بصحت حدیثی کرده است از حسن بن محبوب عن بعض اصحابنا و گفته است که حسن چون اجماع بر او هست
ارسال او ضرر ندارد و همچنین اشاره باین معنی کرده است در اوایل ذکری و بسیار است که علامه و غیر او حکم بصحت
حدیث میکنند برخلاف این اصطلاح از جهت عمل اصحاب بر آن و اگر حدیث بمعصوم نرسد آن حدیث را موقوف میگویند
و اکثر اوقات اشتباه میشود برای کسی که تتبع نداشته باشد و واقع موقوف نیست و اگر در آخر حدیث سالته باشد این حدیث را
مضمر میگویند که معلوم نیست که سؤال از معصوم است یا غیر معصوم و اکثر اوقات این معنی نیز مشتبه میشود بر کسی که
تتبع نکرده است و وجه هر دو آنست که بسیار است که زراره در کتاب خود اولا ذکر میکند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
از من چنین فرمود و بسیاری از اخبار را نقل میکند و نام حضرت را نمیبرد بسبب آنکه اول نام آنحضرت را برده است و محدثان
که از کتاب او برداشته اند بهمان عنوان در کتاب خود نقل نموده اند بنا بر آنکه نزد ایشان ظاهر بوده است و نمیدانستند
که بر جماعتی مخفی خواهد ماند و همچنین در اول کتاب سماعه ذکر کرده است که سالت اباعبدالله علیه السلام و باقی را گفته است
و سالته و یا بواسطه تقیه و این سبب اشتباه شده است و بسیاری از چیزها بر جمعی مشتبه شده است که انشاء الله رفع
آنها خواهد شد چنانکه در رموز ذکر شده است و در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله دیگر مسند و طریق جماعتست
که از جمعی که حدیث را از ایشان بمعنعن روایت میکنند یا که میگویند اخبرنا فلان عن فلان یا قالوا حدثنا

میکنند وگاه است غایب و علیل و غریم و حجت و زینه بر آنحضرت اطلاق میکنند و انشاء الله در مواضع خود هر یک بیان
خواهد شد و آنچه از اصطلاحات حدیث استماع ایشان او بود در اینجا مذکور شد انشاء الله باقی اصطلاحات در اثنای
نقل احادیث مذکور خواهد شد **فایدهٔ دوازدهم** بدانکه علم بهترین عبادات است و چنانکه در همه عبادات نیت
قربت ضرور است همچنین در طلب علم می باید که غرض رضای الهی بوده باشد و نیات باطله سبب آنست که حق
سبحانه و تعالی توفیق نمیدهد او را و افاضه نفرماید علوم را و خوبی و بدی علما بیشتر است و چنانکه علمای ربانی
وارثان پیغمبرانند علمای بد بدترین خلایق اند و اتباع و اعوان شیاطین اند در اغوای خلایق و در اخبار صحیحه از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که دو طایفه اند از امت من که اگر ایشان خوب شوند
امت من خوب خواهند بود و اگر ایشان بد باشند امت من متابعت ایشان نموده بد خواهند شد و آن دو طایفه امرا
و علما اند و مجرب است که اگر پادشاهان خوب باشند عالمیان همه بصفون الناس علی دین ملوکهم مایل بخوبی میشوند
و همچنین علما بلکه حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که خوبی ایشان بحسب واقع موثر است در نفوس خلایق و
هرچند که این دو طایفه در خوبی بکوشند هرچند خلایق از خوبی ایشان حسنه بهشته باشند خلایق در مقام
خوبی و صلاح در می آیند و همچنین در بدی و بحسب احادیث متعدده ایشان در جمیع ثوابهای اهل عالم شریک
خواهند بود و همچنانکه در عقابها نیز شریکند و در احادیث صحیحه وارد شده است که لا عمل الا بنیة یعنی هیچ عملی بی نیت
عمل نیست و در حکم عدم است پس لازم است بر طالب علم که اول تصفیهٔ نیت بریاضات و مجاهدات بکند و آن
نیت را صفی بلکه بدون مجاهدات عظیمه حاصل نمیگردد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین یعنی آنجماعتی که در راه ما مجاهده مینمایند با نفس و شیطان بریاضات البته
راههای خود را بایشان خواهیم نمود و بدرستی که حق سبحانه و تعالی با نیکوکاران است و این جهاد اکبر است چنانکه از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بروایات معتبره وارد شده است که فرمودند که رجوع کردیم از جهاد اصغر بجهاد اکبر پرسیدند که یا رسول
جهاد اکبر کدام است فرمودند که جهاد نفس است و فرمودند که دشمن ترین دشمنها نفس اماره است و حق سبحانه و تعالی فرموده است
که قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی رستگاری یافت کسی که تزکیهٔ نفس نمود و آنرا پاک کرد
از صفات ذمیمه مثل کبر و ریا و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه و زیانکار شد کسی که نفس خود را در شهوتها گذاشت و عیبهای
خود را پوشانید و در احادیث معتبره از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که

که اگر استاد بر کسی کتاب حدیث را خوانده است راوی میگوید حدثنی و اگر بر جماعتی خوانده است که راوی با ایشان بوده است
راوی میگوید حدثنا و اگر شاگرد بر استاد خوانده است و کسی دیگر شریک او نبوده است میگوید اخبرنی و اگر دیگری با
او بوده است میگوید اخبرنا و اگر دیگری خوانده است و او شنیده است میگوید قرئت علی فلان یعنی من از او شنیدم در حینی
که بر او میخواندند و اگر حدیث را باجازه از او داشته باشد میگوید اخبرنا اجازة و اگر بخط شیخ دیده باشد گاهی میگوید
که اخبرنا وجادة و گاهی میگوید که وجدت بخط فلان یعنی یافتم بخط فلانی یا رایته فی کتاب فلان یعنی در کتاب شیخ
فلانی این حدیث را دیدم و اگر بهمین حدیث عمل میکنند مگر آنکه کتاب متواتر باشد از آن شخص مثل کتب اربعه از مشایخ
ثلثه دیگر بدانکه اجازهٔ حدیث باصطلاح علما آنست که تواند گفت که این کتاب از فلان است یکی از جهت وجهی که سابق
مذکور شد و تمام آن معنی دارد که نزد عوام مشهور است که جایز باشد او را نقل حدیث نمودن یا عمل بحدیث کردن بلکه
شیخ شهید علیه الرحمه نقل کرده است که سید محمد بن معیه حسنی سیاحی را ادراک نمودم و او اجازهٔ حدیث داد مرا و
فرزندان مرا و هر کرا که ادراک کرده باشد مرا از حیات او و اگر طفلی که قبل از وفات او متولد شده باشد از و نقل
تواند نمود که من حدیث را روایت میکنم از سید محمد و آنچه مشهور است انشاء الله باقی نزد عوام مراد از اجازه بتصدیق
اجتهاد است دیگر بدانکه در اخبار شیعه امیر المؤمنین را اطلاق میکنند بر غیر حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و چون روایت
از حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما در است کنیت ایشان نادر است بدانکه کنیت حضرت امام حسن ابو
محمد است و کنیت حضرت امام حسین صلوات الله علیه ابو عبد الله است بر ایشان اطلاق میکنند نام ایشان از آنکه میگویند و حضرت
امام زین العابدین را همیشه باسم یاد میکنند و حضرت امام محمد باقر را غالبا بکنیت اطلاق میکنند و آن ابو جعفر است و ابو جعفر
بر امام محمد تقی نیز اطلاق میکنند و گاهی ابو جعفر ثانی میگویند و در اطلاق تمیز آن از راویان میشود و ابو عبد الله بر حضرت
امام جعفر صادق اطلاق میکنند و ابو الحسن کنیت سه معصوم است امام موسی کاظم صلوات الله علیه و امام رضا صلوات الله علیه و امام
علی نقی صلوات الله علیه و بر ایشان اطلاق میکنند و گاهی ابو الحسن اول و ثانی و ثالث میگویند بواسطه تمیز و بیشتر از راویان معلوم
میشود و عبد صالح و ابو ابراهیم را بر حضرت کاظم صلوات الله علیه بیشتر اطلاق میکنند و عالم که گویند مراد معصوم است خصوص
امام و اما هادی و فقیه را بیشتر بر امام علی نقی صلوات الله علیه اطلاق میکنند و گاه است که فقیه را بر امام حسن عسکری
و صاحب الامر صلوات الله علیهما اطلاق میکنند و بیشتر رجل را بر امام حسن عسکری صلوات الله علیه اطلاق میکنند و ابو محمد کنیت
آن حضرت است و جواد را بر حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه اطلاق میکنند و صاحب ناحیه را بر حضرت صاحب الامر

برانه

ازیشان پرسیدند که احسان کدام است فرمودند که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می‌بینی و اگر
تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند پس ظاهر شد که مجامع احسان سبب اینست راههای قربت بجناب قدس الهی و اعظم
راههای اخلاص است در نیات و از جهت اینست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که همه مردمان
هالکند الا علما همه علما هالکند الا عاملان و همه عاملان هالکند مگر آنکه علم و عمل ایشان خالص باشد از جهت رضای
الهی و آیات و اخبار درین باب زیاده از حد و حصر است انشاء الله بعضی از آنها نیز مذکور خواهد شد و چون ظاهر است
که اخلاص ضرورست پس اخلاص مقتضی آنست که از معلوم آنچه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل
آنست طلب نماید و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی اعرفست باحوال بندگان از ایشان باحوال خود و پیغمبران
بخلایق فرستاد که ایشان را هدایت نمایند بچیزی که صلاح ایشان در آنست از علم و عمل و منع کنند ایشان را
از آنچه فساد ایشان در آنست از علم و عمل و شکی نیست که پیغمبر ما بهترین پیغمبرانست و اوصیا او بهترین اوصیاء
پیغمبرانست بلکه بحسب اخبار متواتره از طرق اهل البیت آنست که ایشان بهتر از جمیع انبیا اند بعد از رتبه حضرت سید
المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان بخلق رسانیدند آنچه در کار است ایشان را از علوم دینیه و معارف یقینیه
پس بر همه عالمیان لازم است که متابعت ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند و ایشان که نگذاشتند چیزی را
که ضرور باشد مردمان را مگر آنکه آنرا بیان فرموده اند و در معرفت حق سبحانه و تعالی در قرآن بیان شده است
در آیات بسیار که هر ذره از ذرات موجودات دلیل هستی اوست چه بر همه عقلا ظاهر است که اگر جمیع آدمیان
که زمین مکونا شنه خواهند که پشه را از کتم عدم موجود گردانند قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند آنچه را که حق
سبحانه و تعالی در خلق او کرده نمیتوانند یافت مثل آنکه او را بصورت فیل آفریده است و زیادتی داده است او را
بر فیل بدو پر و او را بر فیل مسلط گردانیده است که اگر بر هجوم آورند آنرا هلاک میکنند و از جهت فیل را دو گوش بزرگ
داده است که پشه را از خود دفع نماید و خرطوم آنرا مانند خرطوم فیل ساخته است بلکه قوی تر با آنکه جثه او از خوردی
بمرتبه ایست که نمیتوان دیدن چنان کرده است که با آن آسمان و زمین را می‌بیند و با او دراکی داده است که در
شب تار می‌بیند و میفهمد که در کجا خرطوم او فرو میرود و کجا خون بیشتر دارد و با نهایت حرصی که دارد از جوع همین که
بانجا رسید سر خرطوم که مشتمل است بر سمی بر آن موضع گذاشت و آن زهر آن عضو را سست نمود خرطوم خود را
فرو برد و خون بدن را می‌مکد و نهایت ملاحظه میکند که مبادا دستی در دفع او دراز شود همین که حرکتی از دست دهد

فی الحال بپرد و غالب اوقات انتظار خواب آدمی میکشد چون می‌یابد که در وقت خواب مطلبش بهتر بفعل می‌آید و با اگر
اگر جمعی باشند در حضور آن شخص نمیفهمند که بخواب رفت یا نه پشه میفهمد که چه وقت او بخواب میرود و بعد از آن بخاطر جمع مقداری
که غذای اوست مانند حجام کشیده و میپرد و جای چند ساکن میشود که بنی آدم بر او دست نیابند چون می‌فهمد که چون عجز
با ایشان بسیار است ایشان در دفع او میکوشند و با این حالی که در احتیاط دارد در تسبیح و تحمید خداوند خود مشغولست
و فواید وجودش بسیار است از آنجمله خونهای زیادتی را از بدن آدمی میکشد تا دفع بیماریها شود لهذا در جایی که پشه
بسیار است بیماری کمتر است فایده دیگر آنکه بندگان الهی ضعف خود را مشاهده نمایند که از دفع اضعف حیوانات
از خود عاجزند و با این پشه‌هایی که خورند یاد کنند نیشهای مارها و عقربهای جهنم را و بوجود او و بدایع صنع و قدرتی
که در وجود او داده است استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده او و بر آنکه خالق آدمی باید
مشابهتی بمخلوق نداشته باشد بهیچ وجه و معهذا در طرفة العینی صد هزاران هزار از آن می‌آفریند و بر نمرودی که دعوی
الوهیت میکند با صد هزاران هزار لشکر او مسلط گردانیده در طرفة العینی همه را هلاک میگرداند تا عظمت و جلال خود را
با ضعف مخلوقات بر عالمیان ظاهر سازد و همچنین اگر بنده فکر کند در هر ذره از ذرات می‌یابد که دلیل وجود
اوست و هرگز عاقلی باور نمیکند که خانه بی بنا ساخته شود یا کشتی بی کشتیبان براه رود و نزد همه عقلا ظاهر است که همگی
گردانش مقتضی نیست چون تواند که چیزی را وجود دهد **شعر** ذات نایافته از هستی بخش ؛؛ چون تواند که شود هستی بخش ؛؛
مجملا چون حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را میداند ارشاد ایشان بامثال این براهین نموده است نه براهین دور و تسلسل
و نه براهین تطبیق و تضایف که عالمی را بضلالت در آورده و از خداوند خود دور ساخته بسبب متابعت یونانیان بلکه حق
سبحانه و تعالی مقرر ساخته که چون بندگان او او را بآیات آفاق و انفس شناسند و مشغول عبادت او شوند درهای
معرفت خود بر روی ایشان بگشاید تا بمرتبه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین برسند و نور یقین را در دلهای ایشان
می‌اندازد چنانکه منقولست در خبر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و سلامه علیه که روزی حضرت سید الانبیاء
و المرسلین از نماز صبح فارغ شدند نظر فرمودند بجانب جوانی که در مسجد سر بزیر انداخته است از غایت بیداری
شب و رنگش زرد شده و بدن او ضعیف و نحیف گشته از کثرت عبادت و چشمها فرو رفته از بسیاری ریاضت حضرت
فرمودند که ای حارثه چه حال داری در جواب گفت که الحمد لله صاحب یقین شده ام حضرت فرمودند هر چیز را دلیلی و علامتی
چه دلیل داری که دلالت بر یقین تو کند در جواب گفت که یقین من باعث شده است که از سبب غم آخرت شده است و غم دنیا را

از دل من برده شبهای مرا بیداری و روزهای مرا گرسنگی و تشنگی داشته است و چنان شده است که گویا می‌بینم
که قیامت برپا شده است و عرش را بر پای داشته‌اند از جهت حساب خلایق و همه خلایق محشور شده‌اند در آن صحرا
از جهت حساب و من در میان ایشانم و چنان می‌بینم که جماعتی در نعیم جنت بر تختهای خود تکیه کرده‌اند و چنان می
بینم که اهل جهنم را عذاب میکنند و ایشان فریاد میکنند و صدای ایشان در گوش منست پس حضرت رو با صحاب
کرده فرمودند که این بنده ایست بر حالی که هستی باش و ترک این مکن پس حارثه گفت یا رسول الله چون دنیا بر من تنگ شده است
و اشتیاق با آن عالم زیاده شده است از حق سبحانه و تعالی طلب کن مرا شهادت روزی فرماید حضرت دعا کردند و در ان
چند روز غزوه پیش آمد و در ان جنگ بجوار رحمت ایزدی پیوست و از این باب اخبار بسیار است حاصل آنکه امثال
این یقین بجز از عبادت راه ندارد کما قال الله تعالی وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى یعنی آن جماعتی که هدایت
می‌یابند بکردن اعمال صالح حق سبحانه و تعالی زیاده میگرداند هدایات ایشان از حقایق و علوم الهیه و معارف یقینیه و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج خداوند عالمیان فرمود که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند
چنانست که با من محاربه نموده است و بندگان مقرب من نمیشوند بچیزی که محبوب‌تر باشد نزد من از ادای واجبات و
بتحقیق که نزدیک میشود بنده بمن بکردن مستحبات عبادات از ذکر و فکر و امر قربات تا آنکه محبوب من میشود و چون محبوب من
شد بمن میشنود و بمن می‌بیند و بمن میگوید و بمن حرکت میکند اگر دعا کند اجابت میکنم دعای او را و اگر سوال کند عطا میکنم هر چه
خواهد حاصل که همه وقت با منست و مع الله میشود و این رتبه نهایت قرب بالله است که بمرتبه عیان فایز میگردند و نمی‌توان ادراک
این معنی کردن تا حاصل نشود و در احادیث بسیار واقع شده است که معرفة الله فطریست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا یعنی حق سبحانه و تعالی همه آدمیان را بر فطرت اسلام آفریده است و همه را نور
معرفت کرامت کرده یعنی که نمی‌دانی که خداوند خود را شناختی یا آنکه جزم داری که خداوندی داری که موجب
از لوازم عقل است چنانکه عقل بتدریج کامل میشود تا حین بلوغ همچنین معرفت حق سبحانه و تعالی چون دلایل
وجود خود را ظاهر ساخته است و این یک معنی است از معانی مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ یعنی همین که آدمی
خود را شناخت بعقل خداوند خود را البته میشناسد معنی دیگر آنکه همچنانکه آدمی علم بوجود خود بهم رسانید خواهد دانست که البته او را
موجدی هست چه محالست که خود بخود بهم رسند و چه ظاهر است که مادر و پدر در ایجاد ایشان دخل ندارند بسیار است
که فرزند میخواهند و نمیشود و بسیار است که نمیخواهند و میشود پسر میخواهند دختر میشود دختر میخواهند پسر میشود سالی

بر ذلک مما لا یحصی معنی دیگر آنست که هر که تفکر کند در غرایب صنع و بدایع حکمت که حق سبحانه و تعالی در خلق انسان
فرموده و او را انموذج عالم کبیر کرده است از مجردات و مادیات روح که از عالم قدس است باین بدن مربوط کرده است
و عقل که از عالم جبروتست وزیر او کرده و حواس باطن و حواس ظاهر را از خدمتکاران او کرده‌اند و او را قوت
نطق کرامت کرده که ما فی الضمیر خود را ظاهر کند بعبارات فصیحه و قوت حافظه خزینه دار او ساخته که صد هزار
از علوم و حقایق را از جهت او حفظ نماید و قوت مدرکه را پیک او کرده که هر چه خواهد از مجهولات باندک زمانی از جهت
او معلوم گرداند و همچنین سایر قوی و آلات که او را کرامت نموده که در مجلدات بسیار نگنجد و صد هزاران از علما که فکرها
کرده‌اند بعشر عشیر آن نرسیده‌اند چنانکه باب حکمت رب العالمین فرموده است فیما نقل عنه دَوَاؤُكَ فِيكَ وَمَا تَشْعُرُ
وَدَاؤُكَ مِنْكَ وَمَا تُبْصِرُ وَتَحْسَبُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ وَأَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ
بِأَحْرُفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ یعنی دوای دردهای تو در تست و تو شعوری نداری و دردهای تو هم از تست و تو نمی بینی
و تو می‌پنداری که این جسم خوردی و حال آنکه پنهانست در تو عالمی که از همه عوالم الهی بزرگتر است که آن روح
و عقل است و توئی کتاب ظاهر کننده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي
كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تر و خشکی نیست یعنی مجرد و مادی یا جمیع کونات مگر آنکه همه در کتاب مبین هست پس حضرت
فرموده که حرفهای کتاب تو ظاهر میسازد علم و قدرت و حکمت و اراده و سایر کمالات الهیه را چون انسان را
جامعیت کرامت کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی بزودی می‌نماییم بایشان باندک تفکری دلایل ذات و صفات خود را در عالم آفاق
و انفس ایشان تا بر ایشان ظاهر شود که حق خداوند عالمیانست و باقی همه باطل است أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ
بَاطِلٌ پس هر که خود را شناخت باین عنوان خداوند خود را البته خواهد شناخت بصفات جمال و جلال شعر
نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست معنی دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی انسان را مظهر صفات
کمالیه خود ساخته است از علم و قدرت و امثال آن و اگر اینها را نمیداشت نمی‌فهمید علم و قدرت و سایر کمالات الهی را
چنانکه در خبر است که حق سبحانه و تعالی بحضرت داود فرمود که من گنجی بودم مخفی خلق را آفریدم تا شناخته شوم
و چون ظاهر شد که رتبه انسانی رتبه ایست که از همه رتبه‌ها حتی از رتبه ملایک بالاتر است بحسب قابلیت و استعدادات
عظیمه که او را کرامت کرده‌اند تا بمرتبه‌ای برسد که در آینه روح او جلوه گر میشود صفات کمالیه الهی و علم او علم الهی

میشود و کفر او کفر الهی حق سبحانه و تعالی میشود، قدرت او قدرت قادر مطلق جل و علا میشود و هرگاه باین رتبه رسید و
خود را شناخت بزرگی حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت با صفات کمالیه و جلالیه و نعم ما قال **شعر**
در جستن جام جم جهان پیمودم ۰ روزی ننشستم و شبی نغنودم ۰ ز استاد چو وصف جام جم بشنودم ۰ خود جام جهان نمای جم من بودم ۰
و آیات و احادیث درین باب بسیار است معنی دیگر آنکه چون آدمی علم بوجود خود دارد و آدمی نفس ناطقه است نه این
بدن معهود المینه که سیاه است یا سفید دراز است یا پهن بدن بزرگست یا کوچک بلکه بهیچ یک ازین صفات
موصوف نیست چون مجرد است و تعلقی باین بدن دارد مثل تعلق عاشق بمعشوق پس وجود نفس معلوم او هست و حقیقت
آن معلوم او نیست همچنین میداند بالبدیهه وجود واجب الوجود را و حقیقتش را دانستن محالست و بعبارت اخری
اگر تو نفس خود را توانی شناختن خدای خود را بشناس و نعم ما قال الحکیم الغزنوی **شعر** بجز از شکر کس شناخت نیست
ذات او وهم و توان دانست ۰ ای شده از نهاد خود عاجز ۰ کی شناسی خدای را هرگز ۰ چون تو در نفس خود زبون باشی ۰
عارف کردگار چون باشی ۰ وانکه عمی که مادری دارد ۰ لیک چون او بوصف درنارد ۰ ذات او در آمد ره ادراک ۰
عقل را جان و دل بران در گه ۰ نه بزرگیش هست ز افزونی ۰ ذات او برتر از چندی و چونی ۰ با مکان آفرین مکان چه کند ۰
آسمان گر آسمان چکند ۰ عقل رهبر ولیک تا در او ۰ فضل او مر ترا برد بر او ۰ عقل عقلست و جان جانست او ۰
زانچه زان برتر است آنست او ۰ با تقاضای نفس و عقل و حواس ۰ کی توان بود کردگار شناس ۰ معنی دیگر آنکه هر که نفس خود را شناخت
بعزت خداوند خود را می شناسد بعزت و هر که خود را شناخت بفقر و احتیاج خداوند خود را بغنی و عدم احتیاج
هر که خود را شناخت بفنا و عدم خداوند خود را شناخت ببقا و قدم و علی هذا القیاس از صفات متضاده و جمیع این
معانی حق است و می تواند بود که همه مراد حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه باشد اگر کسی تفکر کند ازین معانی بمعانی دیگر
راه میبرد چنانکه جمعی از طالبان معرفت الهی شبی ازین نکته معنی این حدیث را استفسار نمودند تا قریب بصبح مذکور میشد
از معانی و بعضی شمرده بودند هفتاد معنی گفته بودم والله تعالی العالم دیگر در معرفت لازم است که بداند که صفات ذاتیه
الهی عین ذات اوست چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است باین معنی که ذات مخلوق غیر صفات ایشانست
و نفس ناطقه عالم نیست و عالم میشود و آنچه بعلم میدانیم حق سبحانه و تعالی بذات میداند و بسی کس لازم نیست که بداند
چگونه میداند چون علم عین ذاتست و دانستن ذات از محالاتست باخبار متواتره و اتفاق عقلا همچنین صفاتی که عین ذاتند
دانستن آنها نیز از محالاتست و می باید بداند که علم الهی بجمیع مکونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست بآنها

بعد از وجود ایشان و چنین است که بعلم او چیزی نیفزاید بعد از وجود و علم او احاطه کرده است همه اشیا موجود
و معدوم را و قدرت او نیز محیط است بهمه اشیا و بداند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرک است باین معنی که مسموعات
و مبصرات و مدرکات همه نزد او ظاهر است و عالم است بهمه اشیا و حیات الهی عبارتست از وجود او تعالی شانه
که عین ذات اوست بلکه ذات مقدس او محض وجود است و وجوب وجود او بمعنی آنکه وجود است نه معنی زاید بر آن
و اراده الهی بنابر احادیث صحیحه کثیره عبارتست از تعلق قدرت الهی بایجاد اشیا و باین معنی از صفات فعل است نه از
صفات ذات و نه باین معنی است که چیزی در نفس ذات حادث شود چنانکه در مخلوق می باشد و کلام الهی عبارتست از
خلق حروف در هوا و غیر آن از اجسام و می باید بداند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست و جسم چیزیست که طول و عرض
و عمق داشته باشد و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه کثیف باشد مانند زمین محتاج است بجا
و مکان و جهت و غیر آن و هر محتاجی ممکن است و با وجوب وجود منافات دارد و همچنین عرض نیست و در مکان نیست
و در جهت نیست و غیر اینها چون اینها مستلزم احتیاج است و محالست که او را توان دید در دنیا و عقبی
چون تا چیزی جسم کثیف نباشد و در جهتی نباشد دیده نمی شود و اینها همه مستلزم احتیاج است و آن مستلزم
امکان و برین مضامین احادیث متواتره وارد شده است با دله و آیات بسیار که همه مذکور خواهد شد انشاء الله
و چون انبیا مؤید بمعجزات همه خبر داده اند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذاتست و بهیچ وجه تعدد و تکثر در ذات
مقدس او نیست در دلالت وحدت کافیست و در وصیت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد است
که اگر خدای دیگر میبود هر آینه کتاب و پیغمبر میفرستاد و چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجب است و بعثت
انبیا و ارسال رسل لطف است پس عدم اینها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک میکند و بر این
بسیار رهبر یکی ازین مطالب نیست که محتاج است بمقدمات بسیار بر اینها اکتفا نموده شد و می باید که اعتقاد
بوجود انبیا داشته باشد مجملا و همچنین بکتابهای ایشان مجملا که حق سبحانه و تعالی بر بسیاری از انبیا کتابها فرستاده
خصوصا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و واجبست که بداند پیغمبری آن حضرت را و آنکه معصوم است از صغایر
و کبایر و سهو و نسیان و آنکه آن حضرت خاتم پیغمبرانست چون آن حضرت دعوی نبوت فرمود و بر طبق دعوی
خود معجزات بسیار نمود و از آنچه در احادیث مذکور است زیاده از هزار معجزه است و بهترین آن معجزات قرآنست که
جمیع فصحای عرب عاجز شدند از سوره در برابر او و بجا آورده جنگ را بر معارضه اختیار نمودند با آنکه هر یک در تمام

بخطبه مطولی داشته و وجوه اعجاز بسیار است **اول** فصاحت الفاظش با آنکه خطب حضرت امیر المومنین بمرتبه ایست
که جمیع فصحای عرب و بلغای عجم معترفند که بشر مثل آن ادا نمی تواند نمود اگر آیه از قران بجنبه بوده باشد مانند
یاقوتیست که بر لوح طلای سوار کرده باشند **دویم** تواین اسلوبش که بر وجهی است که جمیع فصحا از آن عاجز بوده اند
نه پیش از آنحضرت و نه بعد از و کسی را دست نداد شبیه آن **سیم** اخبار از مغیباتش از اخبار انبیاء گذشته که از اهل
کتاب اخبار که بشکل آن از آنحضرت می پرسیدند و جواب ایشان را بر وجهی میداد که در کتب الٰهیه بود و سبب
اسلام ایشان میشد با آنکه نزد عالمی تردد نکرده بود و درسی نخوانده بود **چهارم** اخبار از مغیبات آینده مثل
مثل سوره انا اعطیناک الکوثر که نازل شد از جهت آنکه آنحضرت را کفار قریش ابتر می گفتند بسبب آنکه فرزندان
ذکور آن حضرت فوت شدند و در کتب انبیای سابق بود که اولاد او بسیار خواهند بود و حضرت از گفته ایشان
غمگین شد حق سبحانه و تعالی بشارت فرمود بکثرت اولاد و اتباع و ملک و علمای امت و فرمود که ان شانئک
هو الابتر یعنی دشمنان تو ابتر و بی نسل خواهند بود و چنان شد که عالم از فرزندان آن حضرت پر شد
با آنکه بی نهایت از ایشان شهید کردند و اثری از بنی امیه و بنی عباس و بنی ابی جهل و بنی الولید و غیر ایشان
نماند و ملک آن حضرت مشرق و مغرب را احاطه نمود و علمای امت آن حضرت از ائمه معصومین و اولاد و اتباع
ایشان بی نهایت شدند و اخبار از مغیباتی که در قرآنست از آنچه عقول خلایق بآن نرسد بسیار است و آنچه
ائمه معصومین از قرآن بوقوع آن خبر داده اند و واقع شده و خواهد شد بسیار از آنجمله حکایت فتح مکه و سایر
فتوح که سوره فتح مشتمل است بران و غلبه روم که در سوره روم است و کشف اسرار منافقان که در بسیاری
از سورهاست و اخبار از آنکه دین آنحضرت بر همه ادیان غالب خواهد شد و بسیاری از مفسران ذکر کرده اند **پنجم** اشتمال
قرآنست بر علوم اولین و آخرین و با آنکه زیاده از صد هزار تفسیر نوشته اند و هر یک بقدر قابلیت خود از آن حقایق
یافته اند صد هزار یک آنرا نیافته اند و آنچه برین حقیر واقع شد این بود که در اوایل طلب علوم مشغول کتب تفسیر بودم
و مجمع البیان و کشاف و تفسیر قاضی با بسیاری از تفاسیر در نظر بود و مطالعه میکردم با ریاضات شاقه و میخواستم
که از حقایق قرآنی بهره یابم در اثنای شبی در خواب دیدم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را در واقعه
دیدم که نشسته است تنها و من در خدمت ایستاده ام بخاطر رسید که خوب تفکر نمایم در کمالات آنحضرت هر چند ملاحظه
می نمودم انوار آنحضرت در ترقی بود بمرتبه که عالم را فرو گرفت و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم بخاطر رسید

که

که چون در خبر وارد شده است که کان خلقه القرآن باید تفکر در معانی قرآن کنم شروع نمودم و در تدبر در آیه که بآن
رسیده بودم شروع شد در کشف حقایق آن آیه و هر چند تفکر مینمودم بیشتر ظاهر میشد تا آنکه علوم لا تحصی و لا تعد
یکبار رو فرو ریخت که اگر مدت عمر شرح شمه از آن کنم نتوانم و همچنین هر آیه را که ملاحظه می نمودم فایض میشد علوم بیحد
و بعزت حق سبحانه و تعالی که اغراق نکرده ام بلکه مجملا ازین جهت اعجاز قرآن اوضح من الشمس است با آنکه حضرت امی بود
و همین اعجاز کافیست که حضرت امیر المومنین و سایر ائمه معصومین نزد کسی تعلم ننمودند بغیر از آنحضرت و علوم ایشان را
حصر نتوان نمود و همه را از فیض مستفیض ساخته اند از قرآن و اخبار متواتره وارد است در آنکه قرآن مشتمل است بر علوم
اولین و آخرین و علم آن نزد ائمه اهل بیت بود و سنیان نیز در آن خلافی ندارند مگر خوارج علیهم اللعنة اگر چه خوارج نیز
اعلم میدانستند **ششم** اشتمال قرآنست بر شریعت مقدسه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که اگر عالم بآن عمل
نمایند هر آینه احوال ایشان منتظم باشد و الحق که این اقوای معجزاتست نزد عقلای منصفین و هر که تدبر نماید در هر حکمی از احکام
شرعی عقل حکم میکند که چنین می باید و انشاء الله پاره از آن مذکور خواهد شد **هفتم** خواص سور و آیات قرآنست از آنجمله آیة
الکرسی تنها معجزه ایست از جهت محافظت نفس و مال و عرض و دین قطع نظر از اشتمال او بر معارف الٰهیه و همچنین سوره حمد و توحید
الٰهی که بسیار بیماریرا که اطبای حاذق عاجز شده بودند و محتضر بودند هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته است و این معنی
بر اکثر اهل اصفهان ظاهر است و همچنین آیات دیگر بواسطه مطالب دیگر بلکه اعتقاد بنده آنست که هر آیه از قرآن معجز است بوجوه بسیار
هشتم آنکه هر چند بیشتر خوانند رغبت بآن بیشتر میشود و ایمان مومنی در زیادتی میشود و علم علما در وفور بخلاف سایر کتب که اگر دو
بار بخوانند ملال حاصل میشود و وجوه اعجاز قرآن بسیار است نزد اهل ایمان و سایر معجزات آن حضرت که از هزار متجاوز است
شق قمر است که در قرآن متواتر است و اگر نمی بود لااقل کفاری که مسلمان شده بودند بشک می افتادند و آنچه نقل میکردند منافقان
که غلط است آنکه نقل کرده اند شکوک عمر بن الخطاب را که در جنگ حدیبیه با حضرت سید المرسلین در مجادله آمد که تو گفتی که لتدخلن
المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین یعنی البته داخل خواهید شد در مسجد الحرام اگر خدا خواهد
ایمن از دشمنان سر ها تراشیده و تقصیر نموده اخذ کرده و چون صلح نمودند که برگردند و سال دیگر کفار مکه را خالی کنند و حضرت با
اصحاب داخل شده سه روز در مکه باشند عمر برخاست که من شک در نبوت تو نداشتم و الحال صاحب شک شدم تو گفتی که داخل
خواهیم شد و نشدیم حضرت فرمودند که من نگفتم که امسال داخل خواهید شد گفتم که داخل خواهید شد انشاء الله سال دیگر داخل خواهید
شد و نزد ابوبکر رفت و همین سخن را گفت و همین جواب شنید اگر شق قمر نبود مثل عمر میگفت که غلط است دیگر خبر دادن

حضرت امیرالمؤمنین را که عنقریب قتال خواهی کرد با ناکثان که با تو بیعت کنند و بیعت خود را بشکنند و با جابران و مارقین و این
خبر در کتب عامه و خاصه متواتر است و آن حضرت که از قتال مارقین که خوارج نهروان بودند برگشتند شهید شدند و دیگر خبر
شهادت امیرالمؤمنین را که در شب نوزدهم ماه رمضان چهلم از هجرت واقع خواهد شد و همیشه حضرت پیغمبر میفرمودند و همین
خبر را هم از آن حضرت روایت نموده‌اند متواتر و همچنین خبر شهادت حضرت امام حسین و خبر صلح حضرت امام حسن و خبر
ملاقات جابر انصاری حضرت امام محمد باقر را و خبر شهادت حضرت امام رضا در خراسان و دفن آن حضرت در آنجا
و خبر امامت ائمه اثنی عشر و خبر پادشاهی بنی امیه هزار ماه در سوره انا انزلناه و خبر امارت فرزندان عباس
و شهادت ائمه بر دست ایشان که همه اینها متواتر است و دیگر اخبار که اکثر آنها در این کتاب مذکور خواهد شد و دیگر
مرده زنده کردن آن حضرت و اطعام قلیل خلق کثیر را طعام نمودن و امثال اینها بسیار واقع شد و دیگر ناله ستون حنانه
و دیگر سخن گفتن سنگ و ریگ و شهادت دادن بر نبوت آن حضرت و این نیز بسیار واقع شد و دیگر آب از میان انگشتان
آن حضرت برآمدن و جمعی کثیر از آن سیراب شدن و دیگر ذراع گوسفند زهرآلوده بسخن درآمدن و دیگر سوسمار بسخن در
آمدن و شهادت بر نبوت آن حضرت دادن و سایر معجزات که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد و دیگر معجزات حضرات ائمه معصومین
هر یکی که از حد حصر بیرونست همچنانکه دلیل امامت ایشانست دلیل نبوت سید المرسلین نیز هست و دیگر کرامات اولیا
هر یکی از صد هزاران هزار ولی که در اعصار و امصار بوده‌اند و کراماتی که در این عصر از بسیاری از مردم ظاهر شده
همه دلیل حقیت مذهب آن حضرتست و چون این مقام گنجایش بیش از این نداشت بر این اختصار شد و دیگر ایها الاخ
فی الله بر تو باد که ملاحظه حق هر که بر تو باشد و زنهار که نظر بکثرت نکنی که کثرت کفار بیش از مسلمانانست و کثرت مخالفان
بیشتر از شیعیانست و فساق بیشتر از صلحا اند و جهال اکثر از علما اند و علمای باطل بیش از علمای حقه‌اند و در قرآن مجید حق سبحانه
و تعالی در بسیار جا مدح قلت فرموده است و در بسیار آیه مذمت کثرت و چون بسیاری از علما شبهات کرده‌اند و در روضة المتقین
حق را بیان کرده‌ام بر وجهی که رفع شبهها شده است و امید دارم که هر کسی انصاف دهد که جهاد عظیم باشد و امیدواریم که همه جهادها
و سعیهایی که از جهت رضای الهی نموده‌اند مثاب بوده باشند و چون در این شرح حسب الامر الاعلی فرموده‌اند که مذهب علما را
نقل کنم و بعد از آن آنچه بخاطر این ضعیف رسیده باشد بیان نمایم علاجی ندارم و لابد ذکر آنها خواهم نمود و اشاره
باغلاط خواهم کرد استدعا از اخوان مؤمنین آنست که برین جنس مواخذه ننمایند و هفوات این شکسته را بنظر شفقت اصلاح
نمایند فلیس المعصوم الا من عصمه الله من اشباه و اضرابه و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت یا تبرک میجویم در افتتاح کتاب یا در تألیف آن
باسم واجب الوجود بالذات که مستجمع جمیع کمالاتست و بخشنده است در دنیا و عقبی نعمتهای ظاهره بر همه عالمیان از مؤمنان
و کافران و مهربانست بر مؤمنان در دنیا بتوفیقات و هدایات و در آخرت بادخال ایشان در بهشت و رفع
درجات بدانکه حق سبحانه و تعالی چون کتاب خود را افتتاح به بسم الله نمود ارشاد نموده است ایشان را که در ابتدای
کتب خود بلکه جمیع افعال خود افتتاح آن نمایند و در خبر مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده
که هر امری که اهتمامی بشان او باشد و در آن امر ابتدا به بسم الله یا باسم الله نکنند آن امر عاقبت ندارد و بانجام
نمیرسد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که ترک مکن بسم الله الرحمن الرحیم را و اگر بعد از آن
شعری باشد یعنی در نوشتن یا اعم از نوشتن یا خواندن یا در همه کارها حتی در خواندن شعر که مذموم است
و از آنحضرت منقولست که این آیه اعظم آیات قرآنست و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست
که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم در اول کارش خداوند عالمیان میفرماید که بنده من ابتدا بنام من کرد
مرا بر من لازم است که تمام کنم کارهای او را و مبارک گردانم جمیع احوال او را و از حضرت امام ابی الحسن علی
بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت است که بسم الله الرحمن الرحیم اقربست باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی
آن و اکثر صریح نفرموده که اسم اعظم هست یا نیست حق سبحانه و تعالی را حکمتی است که همه کس نداند مگر مقربان او مبادا جمعی
بندگان از دیگری که از شخصی بهم رسانند باسم اعظم آن شخص را هلاک کنند و گاه باشد که ایشان سبب این باشد که از همه جا
منقطع گردند چنانکه شب قدر و ساعت استجابت دعا و اولیاء الله مخفی اند و الله تعالی اعلم و از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله منقولست که چون معلم بکودک میگوید بگو بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عالمیان براتی مینویسد از جهت کودک
و براتی از جهت مادر و پدر او و براتی از جهت معلم او که همه را از آتش دوزخ آزاد نمودم و در احادیث صحیحه از حضرت
سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم وارد شده است که فرموده‌اند در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم که با بها
و حسن ذاتی الهی است و سین سنا و رفعت الهی است و میم ملک و پادشاهی الهی است و الله یعنی خداوند آفریننده
هر چیزی و رحمن یعنی بخشنده بر جمیع خلایق و رحیم یعنی بخشاینده بر مؤمنان و بس و در روایتی وارد شده است
که میم مجد و عظمت الهی است و در حدیث کالصحیح است که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما پرسیدند که
بسم الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آنست که داغ بندگی بر جبین روح خود میگذارم از جهت حق سبحانه و

که تا زنده باشم بنده باشم و بنده کی کنم و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت است که از آنحضرت
پرسیدند از بسم الله الرحمن الرحیم حضرت فرمودند که با بهاء و خوبیهای الهی است و سین سناء و بلندی مرتبگی الهی است و میم ملک
و سلطنت الهی است و الف الله آلاء و نعمای الهی است و لام آن لازم و واجب گردانیده است بر خلایق که ائمه معصومین را
دوست دارند و ایشان را امام خود دانند و ها هوان و خواری است مر مخالفان محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم و رحمن
بخشنده است بر جمیع عالمیان و رحیم بخشنده است بر مومنان و بس و در حدیث کالصحیح منقول است که شخصی از حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه پرسید و گفت یا امیر المومنین خبر ده مرا از معنی بسم الله الرحمن الرحیم پس حضرت فرمودند
که الله اعظم اسماء الهی است و آن اسمیست که غیر حق سبحانه و تعالی را بآن اسم نتوان خواندن و کسی غیر خود را باین اسم مسمی
نکرده است آن شخص گفت که الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آن اینست که در همه حوایج و شداید پناه باو میبرد
هر مخلوقی وقتی که امید او از جمیع خلایق بریده شود و وسیلهای او از غیر حق سبحانه و تعالی گسسته شود پس گویا حق
سبحانه و تعالی میفرماید که چون ابتدا کنید بهر کاری از صغیر و عظیم بگویید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت میجوییم
و یاوری میخواهیم درین کار و هر کارها از خداوندی که سزاوار نیست بندگی کردن بغیر آن خداوندی که فریاد رس
بیچارگان است هرگاه باو استغاثه نمایند و اجابت کننده دعا است هر وقت که او را بخوانند رحمانی است که روزی
خود را مبسوط گردانیده بر ما بندگان رحیم است بر ما در دین و دنیای و آخرت ما خداوندیست سبک و آسان گردانیده
تحمل این بار را بر ما که بسهولت بجا آوریم و باز رحمت کرده است بما بانکه ما را جدا ساخته است از دشمنان او پس حضرت
فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کرا کار مهمی پیش آید و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم از روی اخلاص
و حضور قلب البته حق سبحانه و تعالی حاجت او را در دنیا برمی آورد و یا ذخیره میکرداند مطلوب او را نزد خود تا در
روز قیامت باو رساند و آنچه نزد حق سبحانه و تعالی میماند بهتر و باقی تر است از جهت مومنان از آنچه در دنیا بایشان
میرسد و اخبار بسیار در فضیلت بسم الله وارد شده است و همچنین در معانی و حقایق آن علما در باء بسم الله
دو احتمال داده اند یکی آنکه با بمعنی طلب و مقارنه باشد و درین صورت معنی اش آنست که از روی یمن و تبرک ابتدا
میکنم بنام الهی که کاری که مقرون بنام آن نباشد آن کار مبارک نیست و دویم آنکه بمعنی استعانت باشد که تا بنده
بداند که هیچ عملی از اعمال خیر بالمطلقا بی استعانت باسم الهی از بنده صادر نمیشود و یا عاقبت ندارد و احادیث از
ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر هر دو معنی وارد شده است و بنای این دو معنی بر مسئله خلق اعمال است چون معتزله را

گمان آنست که بنده در اعمال خود مستقل است معنی اول را اختیار کرده اند و اشاعره چون افعال را از حق سبحانه و تعالی
میدانند معنی ثانی را اختیار نموده اند و چون شیعه را اعتقاد آنست که هر دو مذهب باطل است بلکه فعل از بنده است
ولی توفیق الهی از بنده صادر می شود معنی ثانی بمذهب ایشان انسب است و دیگر خلافیست که مراد از اسم الله لفظ الله
یا مطلق اسماء الهی است یا معنی که ذات الهی باشد اکثر اخبار دلالت بران دارد که بعض استعانت باسماء
الهی میجوید در بسمله و بعضی دلالت بر لفظ دارد باآنکه اسماء الفاظ نیز تاثیرات دارند بلکه حروف اسماء نیز موثرند چنانکه گذشت که با
بهاء و حسن الهی است و سین سناء و رفعت الهی است و اخبار دیگر وارد شده است که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله سوال کرد از تفسیر ابجد پس حضرت فرمودند که الف آلاء و نعمای الهی است و حرفی از اسمای الهی است و با بهجت
و کمالات الهی است و جیم جنت الهی است و جمال و جلال الهی است و جمال صفات ثبوتیه و جلال صفات سلبیه است که
گذشت و دال دین الهی است و اما هوز پس ها هاویه است که درک اسفل است و جای منافقان است پس وای
بر کسی که در هاویه افتد و اما واو پس ویل است اهل جهنم را یعنی وای بر ایشان یا چاهیست عمیق که قعرش هزار
ساله راه است و اما زا پس آن زاویه و گوشه ایست در جهنم پناه بخدا از شر آن زاویه و اما حا حطی پس آن حطوط
و افتادن گناهان است از استغفار کنندگان در شب قدر و آمدن جبرئیل است با فرشتگان در شب قدر تا طلوع
صبح و اما طا پس طوبی است و آن نام درختیست در بهشت و مانند آفتاب در خانه شیعیان شاخها کشیده است و در
هر شاخی از آن میوها و نعمتها است که نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد امثال آن
نعمتها و آن درخت را حق سبحانه و تعالی بید قدرت خود آفریده است و آنرا جا داده است که در شان شیعیان
و مراتب ایشان را و بهشتیان که در خلوت خانهای خود نشسته باشند آنرا از بیرون ببینند که شاخهای آن درخت
آویخته است و هر قسم زینتی از پوششها و زینه آلات که خواهد و هر قسم میوه که خواهند از آن درخت بچینند و این درخت
ثمره شجره محبت اهل البیت است سلام الله علیهم پس طوبی از ایشانست و حسن مآب که مرجع نیکو است مخصوص شیعیان ایشانست
و اما یا پس اشاره بید قدرت و تسلط الهی است بر خلایق حضرت فرمودند که حاشا که حق سبحانه و تعالی دست داشته باشد
چنانکه بعضی از کفار او را جسم میدانند بلکه ید او عبارتست از قدرت او یا نعمت او که فایض است بر خلایق و اما کلمن پس کاف
عبارتست از کلام الهی که آنچه فرموده است تبدیل نتوان کرد آنرا بغیر آن و پناهی نیست از خداوند تعالی مگر و اما لام پس
عبارتست از المام نزول اهل بهشت بر یکدیگر از جهت زیارت و تحیت و سلام و ملامت کردن اهل جهنم است یکدیگر را

در میان خود و اما میم پس عبارتست از ملک و پادشاهی الهی که آن را زوال نیست و دوامی که بران فنا راه ندارد و اما نون پس آنست که
حق سبحانه و تعالی فرموده است که ن والقلم و ما یسطرون پس قلم قلمی است از نور و نون دواتی است و امر کسی آن نیز از آن است
که در لوح محفوظ نوشته میشود و ملائکه مقربان بران گواهند و شهادت الهی کافی است و لیکن بواسطه اتمام حجت بر معاندان
ملائکه را گواه کرده است و اما صاد سعفص پس عبارتست از صاعی بصاعی یعنی بکیل بکیل یعنی هر چه یکی از خیر و شر ما را
جزای تو خواهند داد و حق سبحانه و تعالی ظلم بر بندگان نخواهد و اما قرشت یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می‌راند و در روز
قیامت محشور میگرداند و در میان ایشان بعدالت حکم خواهد فرمود و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست
که چون حضرت عیسی متولد شد هر روز آن مقدار ترقی میفرمود که دیگران در دو ماه ترقی نمایند تا آنکه هفت ماهه شد حضرت
مریم او را نزد معلم برد و چون برابر معلم نشست معلم گفت که بگو بسم الله الرحمن الرحیم حضرت گفتند پس معلم گفت که
بگو ابجد پس عیسی سر بالا کرد و گفت میدانی ابجد چه معنی دارد معلم خواست که او را بزند معلم گفت که مرا چه میزنی اگر میدانی
بگو و اگر نه از من بپرس تا تفسیرش را بیان کنم معلم گفت بیان کن پس حضرت عیسی علیه السلام فرمودند که الف آلاء و نعمای
الهی است و با بهجت و حسن ذاتی الهی است و جیم جلال و صفات کمالیه الهی است و دال دین الهی است هوز ها هول جهنم است
واو ویل است از جهت اهل دوزخ و زا زفیر و فریاد اهل جهنم است حطی انداختن گناهان است از توبه کاران کلمن
کلام الهی است که مبدل نمیشود سعفص جزا است که هر چه یکی هم آن را جزا خواهد یافت از خیر و شر قرشت خلایق را می‌راند
و حشر میفرماید در قیامت معلم بمریم گفت که دست پسرت را بگیر و ببر که احتیاج بمعلم ندارد و چنین بود حکایت حضرت
صاحب الامر بلکه جمیع ائمه صلوات الله علیهم در حال صغر و در حدیث معتبر از جمیع دیگر از اهل بیت جمیعا حضرت امام
حسین صلوات الله علیه منقولست که یهودی نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیر المومنین حاضر بودند
یهودی پرسید که چه فایده است در حروف هجا پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود
که یا علی جواب او را بده و حضرت دعا فرمود که خداوندا علی را توفیق کرامت فرما که جواب او بدهد و درست جواب بده پس حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که هر حرفی از حروف هجا اسمی است از اسمای حق سبحانه و تعالی پس الف الله
لا اله الا هو الحی القیوم است یعنی خداوند عالمیان خداوندیست که بغیر از او خداوندی نیست زنده است که همیشه بوده است
و هست و خواهد بود و قیومی است که واجب الوجود بالذات است و قوام وجود و ثبات خلایق باو است اما با
یعنی باقیست بعد از فنای خلایق و اما تا پس تواب است یعنی توفیق دهنده توبه و قبول کننده توبه تایبانست

و اما ثا ثابت است و قایم بذات خود که ثابت دارنده مومنانست بقول ثابت ایمان در حیات و ممات ایشان و اما
جیم پس جل ثناؤه یعنی ثنای او از آن اعظم است که خلق توانند گفت و تقدست اسماؤه و اسمای او از آن مقدس است که
کسی بغیر او تواند رسید یا شباهتی باشد اسمای او را با اسمای مخلوقات هر چند بحسب لفظ بر غیر او اطلاق کنند
و اما حا پس اشاره است بحقیقت و ثبات و دوام الهی و اشاره است باسم حی که زنده است بذات و باسم حلیم که بردبار است
از بندگان و زود انتقام نمیگیرد بر گناهان ایشان و اما خا پس خبیر است و عالم است بآنچه بندگان میکنند از ا
و اما دال پس دیان دین است یعنی این حق را او قرار داده است با ثواب دهنده است نیکوکاران متدین را
با جزا دهنده است بندگان را بر خیر و شر ایشان و اما ذال پس اشاره است بر ذو الجلال والاکرام یعنی او راست
جلال و عظمت و از اوست اکرام و احسان نه از غیر او و جمعی گفته اند که جلال صفات تنزیهیه و جلالیه است و اکرام صفات
ثبوتیه ذاتیه که عین ذات است و اما را پس رؤف مهربانست با بندگان و اما زا پس زین المعبودین است یعنی کسانی را
که بندگی میکنند بسبب عبادت ایشان نزد جناب قدس او زینت میدهد او را با ایشان من حیث الذات و الصفات
الجمالیه والجلالیه یا آنکه چیزهایی را که می‌پرستند کمال باطل آنکه خدا است می‌پرستند و اگر نه چه احتمال داشت که کسی
غیر حق سبحانه و تعالی را بپرستد هر چند در ان پرستیدن کافرانه چون بزرگی خدای را ندانسته اند و اما سین پس
اشاره است بآنکه سمیع و بصیر عالم است بآنچه بندگان میگویند و میبینند یا آنکه میگشاید سمیع است و اجابت کننده
دعوات داعیانست و بصیر است که اگر نخوانند و نطلبند بار بحسب استعدادات و قابلیات و استحقاقات هر چه
باید میدهد و اما شین پس شاکر است بندگان مومن خود را با آنکه ثوابهای عظیم میدهد بایشان بر طاعتی اندک بجای یا دهند
با جزای شکر شاکران با ایشان بر وجه اتم و اکمل کرامت میفرماید و اما صاد پس صادقست در وعده‌هایی که بمطیعان
کرده است و فوق آن را میدهد و وعیدی که بکافران کرده است از عذاب ابدی خلاف آن نخواهد فرمود و اما ضاد پس
اشاره است بضار نافع یعنی ضررهایی که بخلق میرساند همه نفع است یا ضرر و نفع میرساند بحسب حکمت و مصلحت و اما طا پس
عبارتست از طاهر مطهر یعنی پاکست از هر چه لایق ذات مقدس او نیست و پاک کننده مومنانست از صفات رذیله
و اعمال قبیحه بتوبه و تفضل و پاک کننده کافرانست از لوث شرک و کفر بتوفیق ایمان و اسلام و اما ظا پس ظاهر مظهر است
یعنی وجود او ظاهر است بآیات غیر متناهی و هر ذره از ذرات وجود دلیل هستی و علم و قدرت و حیات و اراده
و رحمت و جود و کرم خود گردانیده است و ظاهر گرداننده است اشیا را و از کتم عدم به ایره وجود در آورده است

نا دلالت کنند بر وجود او و صفات او یا تسبیح و تحمید و عبادت او کنند چنانکه فرموده است که وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ یعنی نیست چیزی مگر آنکه بتسبیح و تحمید الهی مشغول است و لیکن شما نمیفهمید تسبیح ایشان را
و اما عین یعنی عالم است باحوال افعال بندگانش و اما غین پس او غیاث و فریادرس محتاجان و بیچارگانست از همه
خلایق و هر که استغاثه کند بدرگاه او خواه مومن و خواه کافر بفریاد او میرسد و اما فا پس فالق و شکافنده دانها
و تخمهاست که از و میرویاند نباتات و اشجار را و اما قاف پس قادر است بر همه ممکنات و خلایق و اما کاف پس کافی
و کفایت کننده مهمات خلایق است و او را کفوی و نظیری نیست و او را پدر و فرزند نیست چنانکه نصاری میگویند
و اما لام پس لطیف است و لطفها و شفقتهای او بر بندگان عظیم است یا قدرت و علم او احاطه نموده است اشیا را
و اما میم پس مالک الملک است و هر که را میخواهد پادشاهی میدهد و از هر که میخواهد باز میگیرد و اما نون پس نور و روشن
کننده آسمانهاست بکواکب و از نور عرش او همه را بنور وجود منور گردانیده و از نور عرش عظمت و جلال او هدایت کننده
اهل آسمانهاست بنور معرفت که اکتساب نموده اند از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین که نور عرش اعظم الهی اند صلوات الله
علیهم و اما واو پس واحدی است که هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات و صفات او نیست و صفات او عین ذات اوست
و محل حوادث نیست که خوشحال شود یا آزرده یا حرکت داشته باشد یا سکون زیرا که اینها از صفات جسمانیات است
پس هرجا که واقع شده است رضا و غضب الهی است از ثواب یا عقاب صحیح نیست واجب الوجود که همه ممکنات روی احتیاج
بسوی او دارند و اما ها پس او هدایت کننده خلایق است بخیر و سعادتهای دنیا بکتابها و توفیقات و تاییدات و اما
لام الف پس اشاره است بلا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست خداوندی بجز الله تعالی حال آنکه یگانه است در
ذات و صفات و او را درین معنی شریکی نیست و این کلمه ایست که هر که او را از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود
و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی نگاه دارد و اما یا پس اشاره است بآنکه دست قدرت و نعمت الهی گشوده است
بر خلایق پس حق پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه تمام فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که
یا علی آنچه گفتی حق سبحانه و تعالی بآن راضی بود و قول اوست پس یهودی مسلمان شد و در حدیث صحیح از حضرت ابی
الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نیز وارد شده است که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید تا خلایق توانند
کتابت کردن و ما فی الضمیر خود را از علوم و حقایق در آن درج کردن حروف معجم بود و از آبای بزرگوار خود بمن
رسیده است از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهم که الف آلای الهی است و با بهجت الهی است و تا تمام شدن

دولت قایم آل محمد صلوات الله علیهم و ثا ثواب مومنانست بر اعمال صالحه ایشان و جیم جمال و جلال الهی است و حا حلم الهی است
و ذال از ذو الجلالست و را از رووف رحیم است و زا زلزلهای قیامت و سین سنای الهی است و شین شهادت است
از ما شاء الله ما شاء و اراده یعنی حق سبحانه و تعالی هر چه را خواست و اراده نمود و شما نمی توانید خلاف مشیت الهی کاری
کردن و صاد از صدق صادق الهی است در آنکه مومنان را بر صراط بگذراند چون برق جهنده و نگاه داشتن ظالمانست
در صراط بواسطه عقوبت و ضاد ضلال و گمراهی مخالفان محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم و فی
و طا طوبی است از جهت مومنان و بازگشت خوب است ایشان را و ظا ظن خوب مومنانست بحق سبحانه و تعالی و ظن بد کافرانست
بحق جل و علا و عین از عالمست و غین از غنی است و فا فوج در راه بجهنم است و قاف قرآنست که بر حق سبحانه و تعالی است
که جمع کند و حفظ کند آنرا از جهت خلایق و کاف از کافی است و لام از لغو کافرانست در دروغهای که بر حق سبحانه
و تعالی بسته اند یعنی باطل است و نقاهی ندارد و میم ملک الهی است روزی که پادشاهی بجز او نباشد و فرماید حق سبحانه
و تعالی که امروز پادشاهی از کیست پس ارواح پیغمبران و ائمه هدی گویند که پادشاهی از یگانه قهاریست که همه را
بر آید پس حق سبحانه و تعالی فرماید که امروز همه را جزا خواهم نمود و جزا خواهم داد هر نفسی را آنچه کرده است از
خیر و شر و کسی ظلم نخواهند کرد چون حساب کننده خداوند است و بزودی حساب خلایق خواهد کرد و با هر یک سخن
گوید چنانکه هر کس را خیال این باشد که همین با او سخن میکند پس و نون نوال و عطای الهی است با مومنان و نکال و
عذاب الهی است با کافران و واو ویل است مر عاصیان را و ها هوان و خواری ایشان است و لام الف لا اله الا الله است
که کلمه اخلاص است و هر که این کلمه را از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و یا ید و دست قدرت و نعمت الهی است
که عالمیان را فرا گرفته است و منزه است از آنکه جسم باشد پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی این قرآن را
باین حروف فرستاده که بنه اوست بر زبان عرب و فرمود که اگر جمع شوند آدمیان و جن همه و خواهند که قرآنی مثل
این قرآن بیاورند نمی توانند آورد و اگر چه همه ایشان را مدد نمایند و همین آیه از معجزات قرآنست که حق سبحانه و تعالی
خبر داده که نمی توانند و نتوانستند با آنکه حکمای فصیح کافر بودند و در مقام رد اسلام بودند و نتوانستند که یک سوره
بیاورند و آنکه درین اخبار مذکور شده بحسب ظاهر مخالفتی هست در واقع مخالفتی نیست زیرا که می تواند بود که هر حرفی
اشاره بچند اسم بوده باشد و در هر حدیثی اشاره بانها کرده باشند و چون علم حروف علمی است عظیم و جمعی
کثیر از صوفیه کتابها در آن تصنیف کرده اند خواستم که شمه‌ای از آن نصوص اهل البیت باشد با آنکه بنای قرآن

و دعوات و احادیث بر مهمات و بر عالمیان ظاهر شود که اهل کتاب علوم اهل البیت است پس قیاس باید کرد با آن باقی
علوم ایشان را و آنچه مذکور شد بر سبیل اختصار علوم و حقایق بسیار است جهت بیان نکردیم تا موجب ملال نشود و
بر سبیل اجمال اشاره ببعضی از آنها شد که جمعی که اهلیت دارند بفهمند دیگر بر پسند چنانکه این راه گشوده شد
در تفسیر من عرف نفسه دیگر همچنانکه افتتاح کتب ببسمله مطلوب است چنانکه گذشت همچنین مطلوب است که در هر
کاری بسیار در تالیف و تصنیف کتب افتتاح بحمد الهی نمایند چنانکه مفتتح کتاب الهی بعد از بسمله حمد است که بیا
گرفته کان را تعلیم میفرماید که در افتتاح جمیع کارها بعد از بسمله حمد الهی بجا آورید تا آن مبارک باشد و با تمام
رسد و همچنین حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در خطب افتتاح بحمد الهی می نموده اند
چنانکه در خطب متواتره منقول است الحمد در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که محبوب ترین اعمال حمد الهی است و در حدیث مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وارد است که هر امری که اهتمامی بشان او باشد و افتتاح آن بحمد الهی ننمایند آن امر عاقبت ندارد
و با تمام نرسد بنا بر این مصنف گفت که اَللّٰهُمَّ اِنّی اَحْمَدُکَ وَ اَشْکُرُکَ یعنی خداوندا ترا حمد میکنم و ترا شکر
میکنم اصل اللهم یا الله است حرف ندا را حذف نموده اند و میم را بعوض آن آورده اند و اختیار این اسم از جهت آنست
که اسم اعظم اسمای الهی است و اگر بعنوان ندا او را یاد کنند بهتر است سیما هر گاه ندا از بنده خود کم باشد و اسمه
السبت به دعاها باعتبار جامعیتی که او راست چون اسم ذاتی است که مستجمع جمیع کمالات است پس اگر از او بواسطه طلب رزق
بخوانند بمنزله یا رزاق است و اگر بواسطه مغفرت بخوانند بمنزله یا غفور است و اگر بواسطه دفع دشمن بخوانند بمنزله یا منتقم است
و علی هذا القیاس و چون از جهت نیز اسم اعظم الهی میدانند پس دعا کردن با آن اولی است و مناسبت دعا در مقام
استعانت بجناب اقدس الهی در حمد و شکر و غیر آن از آنچه بعد از این مذکور خواهد شد و حمد ثنا است بزبان بر صفات
کمال اختیاری و شکر کاریست باز از نعمت که دلالت کند بر تعظیم منعم اعم از آنکه بزبان باشد یا بدل باشد یا باعضا
و جوارح باشد پس جمیع اعتقادات و عبادات شکر میتواند بود پس اگر آنها را بواسطه شکر نعمتها بجا آورند صحیح است
بنا بر مذهب جمعی از علما و احوط آنست که از جهت محض فرموده الهی بجا آورند و شکر کامل آنست که بنده جمیع نعمتها
داده های الهی را صرف نماید در آنچه از جهت آن داده است و تفصیل آن در باب حقوق خواهد آمد انشاء الله تعالی
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر گاه حق سبحانه و تعالی انعام فرماید

نعمتی

نعمتی بر بنده خواه اندک و خواه بسیار و آن بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت بجا آورده است و در حدیث کالصحیح از
آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی بر بنده انعام فرماید و بنده بدل بداند که آن
نعمت از حق سبحانه و تعالی است و حمد الهی را بر زبان جاری سازد هنوز کلام او تمام نشده باشد که حق سبحانه و تعالی امر
فرماید بفرشتگان که نعمت او را زیاده کنند و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شکر هر
نعمتی هر چند آن نعمت عظیم باشد آنست که حق سبحانه و تعالی را بر آن حمد کنی بلکه از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که همین که بداند که آن نعمت از حق سبحانه و تعالی باو رسیده است شکر آن نعمت کرده است و فرموده که شکر نعمت اجتناب
از محرمات است و تمامی شکر این است که بگوید الحمد لله رب العالمین و اخبار در امر بحمد و شکر و فضایل آن بسیار است و معنی
الحمد لله آنست که جمیع ثناها مخصوص حق سبحانه و تعالی است چون جمیع کمالات مخصوص اوست و اگر بندگان را کمالی باشد
از حیثیت علم یا عمل آن نیز بعطا و توفیق اوست و بهترین حمدها و شکرها اعتراف بعجز از ادای حمد و شکر است چنانکه
سید عالمیان صلی الله علیه و آله فرمود که خدایا من احصا نمیتوانم کرد ثنای ترا تو چنانی که خود ثنای خود کرده و در حدیث
معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که خداوند عالمیان وحی نمود بحضرت موسی که یا موسی
مرا شکر کن چنانکه حق شکر منست حضرت موسی گفت الهی چگونه من حق شکر ترا بجا آورم که شکری هم از نعمتهای تست آن نیز
محتاج بشکر دیگر است وحی خطاب رسید که یا موسی چون دانستی که عاجزی از شکر من حق شکر مرا بجا آوردی و منقولست
که این خطاب بحضرت داود علیه السلام شد داود گفت الهی چگونه حق شکر ترا بجا آورم و حال آنکه اعضا و جوارحی که بآن شکر
میکنم از نعمتهای تست و شکر آن لازمی باید کرد و همچنین شکر شکر را الی غیر النهایه خطاب رسید که این شکر از تو راضی شدم پس
محتمل است که اشاره که شکر باشد مثل آنکه شکر بر رضای الهی داشته باشد که شکر تو میکنم با آنکه میدانم نعمتهای ترا بر خود و یا میدانم
که شکر تو بجا نمیتوانم آورد و این را تو شکر نامیده و وجه آنکه بخطبه علیا اگر ده است اینست که دلالت بر تجدد کند که دعا
میگوید که چون کمالات تو غیر متناهی است و همچنین نعمتهای تو آنا فآنا حمد و شکر تو بجا می آورم اگر چه تاسی بقرآن و خطب
نمود بلفظ الحمد لله انسب بود چون دلالت بر دوام و ثبات میکند یا عموم الفاظ و اشعاری بر عجز داشت که حمد او را
با و گذاشته بود و نعم ما قال شعر آنجا که کمال کبریای تو بود ٭ عالم نمی از بحر عطای تو بود ٭ ما را چه حد حمد و ثنای تو بود
هم حمد و ثنای تو ثنای تو بود ٭ وَ اُؤْمِنُ بِکَ یعنی اعتقاد بوحدانیت تو دارم و اظهار ایمان خود با امر تو میکنم یا اذعان باو دارم
ایمان بعبادت و طاعت تو میگوئیم و این عبارت در خطب منقول است بنا بر این را ذکر نمود و در اکثر خطب

بلفظ جمع است بعنوان مؤمن یک و همچنین عبارات با جمع و جمع بهتر است از جهت آنکه ایمان و توکل و عبادت خود را با دیگران
منضم میسازد تا شاید مقبول شود و وجه افراد میتواند بود که این باشد که افعال من قابل آن نیست که با افعال دیگران
منضم سازم مباد احتشام من از آنها نیز مردود گردد و ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور داشتن و در
اصطلاح عبارتست که از تصدیق بوجود حق سبحانه و تعالی و تصدیق بوحدانیت او و تصدیق بصفات ثبوتیه
و سلبیه و التصدیق بنبوت سید المرسلین و بهرچه آورده است و از جناب الهی بخلق رسانیده است و
از آنجمله است تصدیق بامامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم و سایر اعتقاداتی که گذشت در فواید دوازدهم
و شک نیست که این اعتقادات در کار است در جزویت اعمال فعلیه و ذکر خلاف است اخبار متواتره از رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که ایمان اقرار است بزبان و اعتقاد است بجنان و
عمل است بارکان و امثال این خبر و بسیاری از آیات نیز بر این معنی دلالت ظاهری دارد و لیکن اکثر متکلمین
علما همه را تأویل نموده اند باینکه ایمان کامل آنست که بدون مطلق مخالفت الهی نکند و فایده درین ظاهر میشود که فاسقی که اعتقاد او
صحیح باشد جایز است او را مؤمن گفتن یا نه و حق آنست که ایمان مشترک لفظیست بر همه اطلاق میکنند گاهی مؤمن میگویند
و مطلق اثنا عشری میخواهند و گاه مؤمن میگویند و کسی را میخواهند که مرتکب کبایر نشود و گاه مؤمن میگویند و کسی را میخواهند
که صغیره و کبیره نکند و گاه هست اطلاق میکنند بر منافقانی که بظاهر مسلمان باشند و اگرچه در واقع کافر باشند و همه
این اطلاقات در قرآن مجید و اخبار بسیار واقع شده است وَالتَّوَكُّلَ عَلَيْكَ یعنی توکل میکنیم بر تو و در جمیع امور
اعتماد بر تو دارم و کارهای خود را بتو میگذارم که بفضل خود همه را کفایت نمائی باینکه در اعمال توفیقم روزی کنی که آنچه
خوب باشد بجا آورم و آنچه بد باشد ترک نمایم و در امر معاش آنچه مرا ضرورست برسانی و نگذاری که دشمنان بر
من مسلط شوند و فی الحقیقه بامر حق سبحانه و تعالی همه را با و میگذاریم چون امر بتوکل فرموده است در آیات بسیار و
اخبار بیشمار از آنجمله حق سبحانه و تعالی فرموده است وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی باید که مؤمنان توکل بر خداوند کنند
دیگر فرموده است که اگر ایمان دارید توکل بر خداوند کنید و فرموده است که هر که توکل بر خداوند کند پس خدا او را بس است و در
حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که اول مراتب کمال اسلام است بعد از آن ایمانست
بعد از آن تقوی است بعد از آن یقین است و یقین بسیار کم است پس راوی پرسید که یقین کدام است حضرت
فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی است و تسلیم و گردن نهادنست فرمانهای الهی را و راضی بودنست بقضاهای

کسی که اقرار ظاهری از روی زبان نموده

الهی و تفویض جمیع امور است بحق سبحانه و تعالی و ظاهر آنست که تفویض آنست که یقین در نهایت کمال بوده باشد چنانکه مؤمن
آل فرعون در وقتی که گریخت از فرعون گفت تفویض مینمایم کار خود را بخدا پس حق سبحانه و تعالی او را از شر فرعون و لشکر
او حفظ نمود و بحسب ظاهر توکل است از حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که
حضرت سید المرسلین در سفری بودند که جماعتی از سواران با آن حضرت رسیدند و سلام کردند حضرت فرمودند
که شما کیستید گفتند مؤمنانیم یا رسول الله حضرت فرمود که حقیقت ایمان شما چیست و چه دلیل بر آن دارید گفتند دلیلش
آنکه راضیم بقضای الهی و گردن نهاده ایم امر الهی را و تفویض امور خود با او کرده ایم پس حضرت فرمود که این جماعت علمایند
و حکیمند و نزدیکست رتبه ایشان برتبه پیغمبران اگر درین معنی صادقید پس بنا مکنید آنچه را در آن ساکن نخواهید شد و
جمع مکنید آنچه را نخواهید خورد و بترسید از خداوندی که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و در حدیث کالصحیح از امام
موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست در تفسیر توکل که مراتب توکل بسیار است یکمرتبه آنست که در جمیع چیزها توکل
بر او کنی و هرچه بر سر تو آورد از بلا و محنت راضی باشی و بدانی که هرچه خیر تست بر سر تو آورده و بدانی که حکم حکم او است
پس توکل بر او کنی و تفویض امور خود با او کنی و با او واگذاری و در همه امور اعتماد بر الهی و دیگر منقولست باسانید متکثره
معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب منزله فرموده است که بحق عزت
و جلال و بزرگواری و بلندی مرتبه که بر عرش عظمت دارم قسم میخورم که هر بنده که امید از غیر من داشته باشد قطع نمایم
امید او را و او را لباس خواری بپوشانم و او را خوار گردانم نزد عالمیان و از قرب خود او را دور سازم و او را بدرد
هجران خویش مبتلا سازم آیا این بنده در دفع و رفع این شداید و محنتها امید از غیر من دارد و حال آنکه سختیها
و رفع آن بید قدرت منست آیا این بنده امید دفع از غیر من دارد و در خانه دیگری غیر در من میکوبد و حال آنکه کلید همه
ابواب بدست منست و درگاه رحمت من باز است از جهت دعای من که در مصیبتی روی بدو بدرگاه من آمد که من
رفع مصیبت او نکردم و که این بنده کار بزرگی داشت و بدرگاه من آمد که کار او را نساختم اگر تاخیری در رسیدن ایشان
بمطلوب شود چون مصلحت ایشان است و مطلوب ایشان را برای ایشان حفظ نموده ام که در وقت بهتر با ایشان رسانم چرا بحفظ من
راضی نیستند و من آسمانها را پر کرده ام از فرشتگان که ملال ندارند از تسبیح و تقدیس من و ایشان را امر کرده ام که در
بر روی بندگان من نه بندند و دعاهای ایشان را عرض نموده مستجاب کنم چرا اعتماد بگفته من نمیکنند آیا نمیدانند که بلاهایی
که من فرستم کسی نتواند آن را دفع نمودن غیر من بی اذن من چرا ایمن اند من غافل اند از من می بینند که من باو عطا نموده

احسانها کرده‌ام الحال که از و باز گرفته‌ام از دیگری سؤال میکند هر گاه من نطلبیده باو دهم اگر بطلبد نخواهم داد آیا بنده مرا
بخیل میداند آیا هر جود و کرمی از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست آیا هر مرادی از من بر نمی‌آید و اگر بر آورم که قطع
میتواند کرد غیر من آیا آرزومندان امید بر دیگری می‌بندند از من که آرزو از غیر من میکنند پس اگر همه اهل آسمانها و همه اهل زمین آرزوها
خود را عرض نمایند و من هر یک را به همه آنچه آرزو کرده‌اند از ملک من بقدر عضو ذره کم نمیگردد و چگونه کم شود ملکی
که من خداوند آن باشم ای بدا احوال جمعی که از رحمت من ناامید میشوند و بدا احوال کسانی که عصیان من میکنند و خطاها می‌نمایند
که من مطلعم بر افعال ایشان و امثال این اخبار بسیار است پس بنده را لازم است که جمیع امور خود را بخداوند بگذارد
و بر آنچه حق سبحانه و تعالی بر سر او آورد راضی و خوشنود باشد و بداند که حق سبحانه و تعالی عالم است و لی نیاز است
و کریم و رحیم است پس هر چه میکند عین حکمت و مصلحت بود است و در حدیث قدسی صحیح وارد شده است از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی میفرماید که جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در توانگری
و فراخ روزی و تندرستی است ایشان را توانگر میگردانم و روزی ایشان را فراخ میسازم و بدنهای ایشان را
صحیح میدارم تا دین ایشان صحیح باشد بطاعت و عبادت و تصدقات و خیرات و مبرات که از ایشان بفعل
آید و جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در فقر و فاقه و بیماری است امتحان و ابتلا میفرمایم ایشان را بفقر
و مسکنت و بیماری تا دین ایشان صحیح باشد بسبب صبر و رضا بقضا و تضرع و زاری و من اعلم و دانا ترم بآنچه
صلاح حال بندگان مؤمن من در آنست و بسا باشد که جمعی از مؤمنان سعیها نمایند در بندگی من و شبها از
بسترهای خواب لذیذ خود بیرون آیند و بعبادت من مشغول شوند و تعبها کشند در بندگی من و من یکشب و دو
شب نگذارم که بیدار شوند و ایشان را بخواب برم تا صبح از جهت شفقت بر ایشان که مبادا بر خیزند و بعجب مبتلا
شوند و چون صبح بیدار شوند با خود در جنگ و جدل باشند که عبادت شب از ایشان فوت شده و اگر میگذاشتم
که بعبادت بر خواسته هر آینه بعجب مبتلا میشدند و فریفته اعمال خود میشدند و بسبب آن هلاک میشدند
بآنکه از خود راضی میشدند و گمانشان این بود که از همه عبادت کنندگان در گذشته‌اند و از تقصیر بیرون آمده‌اند
و در حضورت از من دور افتاده بودند و گمانشان این بود که بمن و رحمت من نزدیک شده‌اند زنهار که اعتماد
نکنند عابدان بر اعمالی که از جهت ثواب من میکنند که اگر مدت عمر در عبادت و بندگی من باشند با تعب
بسیار و مجاهده بسیار هر آینه آنچه شرط بندگی منست بجا نیاورده‌اند و در آنچه میطلبند از کرامتهای من و نعیم جنات

ل

من و مراتب عالیه که از جهت ایشان مقرر ساخته‌ام و عبادات ایشان باعث این نعمتها نمیشود بلکه می‌باید که اعتماد
ایشان بحسن ظن بر من باشد نه بر عملشان که در حضورت رحمت من ایشان را فرا میگیرد و رحمت من ایشان را برساند
برضای من و عفو من خلعت مغفرت بر ایشان می‌پوشاند بدرستی که منم خداوند رحمن و رحیم و من بر جانبت مسمی ام
وَأُقِرُّ بِذُنُوبِي إِلَيْكَ یعنی اقرار میکنم بگناهان خود نزد تو که خداوندی و ذکر اقرار بگناهان بعد از ذکر توکل بنا
بر تاسی و متابعت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین است صلوات الله علیهم که در اکثر خطب فرموده‌اند و چون
خطب را مقدمه مطالب می‌ساخته‌اند که از جناب اقدس الهی لفظا یا معنی طلب می‌نموده‌اند خیریت عاقبت
آن مطلب را مناسبت که توکل بخداوند نماینده تا هر چه خیر باشد چنان کند و اعتراف بگناهان نمایند که ما قابلیت
استجابت دعا نداریم بسبب گناهان بسیاری که از ما صادر شده است قطع نظر از آنکه اقرار بگناهان سبب مغفرت
و استجابت دعوات و بر آمدن حاجات است چنانکه در احادیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که چون مطلبی داشته باشی اول حمد و ثنای الهی بجا آور و صلوات بر محمد و آل او بفرست
و بعد از آن اعتراف بگناهان خود بکن بعد از آن حاجت خود را بطلب و اگر حاجت نطلبند اینها طلب حاجت
و چون در افتتاح مصانیف مطلوب اختتام آنست هر چند طلب نماینده خطبه مشتمله بر اینها مناسب است تمام آن
و مصنف را سهوی واقع شده است که صلوات که اهم مطالب است در خطبه ذکر نکرده است و ممکن است که از نساخ
سهو شده باشد و همچنین شهادتین و لیکن اشعاری بآن نموده است وَأَشْهَدُ لَكَ أَنِّي مُقِرٌّ بِوَحْدَانِيَّتِكَ
یعنی ترا گواه میگیرم بر خود که اقرار میکنم بوحدانیت مفاد کلمه اولی از شهادتین است و کلمه اولی مدون هم تمام
نیست پس اشاره بهر دو در ضمن این اقرار نموده است و وحدانیت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را واحد
من جمیع الوجوه داند در ذات و صفات با آنکه صفات ذاتیه الهی را عین ذات داند و ذات الهی را عین وجودش
داند و وجودش را عین وجوب وجود داند چنانکه در اخبار متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است
و منقولست که روزی در جنگ جمل اعرابی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که آیا میگوئی
که الله تعالی واحد است اصحاب حضرت همه رو با اعرابی کردند که اینجا چه وقت این سؤالست و همه گرفتار جنگند
و حضرت پریشان خاطرانند حضرت فرمود که بگذارید او را که هر چه خواهد سؤال کند که مطلب اعرابی همین
مطلوبست که ما از این قوم داریم و غرض ما از این جنگ آنست که ایشان را بوحدانیت الهی اقرار کردانیم چون خروج

از جهت غیر شناختن باشد و فرح ایشان
از فضل من باشد و طغیان قلوب ایشان

برامام زمان شرکت پس حضرت فرمودند که ای اعرابی واحد چهار معنی دارد دو معنی را اطلاق میتوان کرد بر جناب
اقدس الهی و دو را نمیتوان کرد اما آنچه را اطلاق بر آنحضرت جایز نیست اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد
زیرا که چیزی را که ثانی نباشد واحد نمیگویند نمی بینی که کافر میشوند جمعی که میگویند إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ یعنی خداوند
ثالث سه است و آن جماعت نصاری اند که قایلند بخدا و عیسی و مریم و این عبارت را معانی بسیار
گفته اند یا آنکه واحد در اعداد بمعنی یکیست و کم را در جای اطلاق میکنند که دویم داشته باشد و چون حق سبحانه
و تعالی را نظیری نیست که او یکیش واحد باین معنی باو اطلاق نمودن جایز نباشد یا آنکه واحدی که بر جناب اقدس
الهی اطلاق نمودن جایز است واحد من جمیع الوجوه است و این معنی در غیر جناب او نیست و مخصوص ذات اقدس
اوست پس این وحدت در شمار نمی آید یا آنکه هر واحدی را تصور میتوان کرد و جناب اقدس الهی را بهیچ وجه تصور
نمی توان کرد یا آنکه واحدی که بر جناب اقدس اطلاق مینمایند با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب
الوجود است و وجود است و عالم است و قادر است و حی است و سمیع است و بصیر است و ادراک وجود است
و همه یک ذات است و همه یک معنی است بخلاف غیر او یا چون وحدت او عین ذات اوست و چنانکه ذات او معلوم و مدرک
احدی نیست وحدت او نیز مدرک احدی نیست و نعم ما قال الحکیم الغزنوی رحمه شعر احد است و شمار ازو معزول
صمد است و نیاز ازو مخذول ❊ آن احد نه که عقل داند و فهم ❊ وان صمد نه که حس شناسد و وهم ❊ نمی بینی که همین که
تصور وحدت الهی میکنی و اسم خدایی را می سازی و در جهتی از جهت قرار میدهی و چگونه خدای ساخته و هم خدا باشد
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم در روایات متواتره وارد شده است
که هر چه را تصور نمایید بوهمهای خود که نهایت دقت بکنید در تنزیه او او مخلوقیست مثل شما بلکه ساخته شماست و حق سبحانه
از آن منزه است که مثل شما باشد یا ساخته شما باشد و دیگر معانی دقیقه ذکر کرده اند که عقل به آن نمیرسد و نتوان
به آن رسیدن الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار دویم از معانی که اطلاق آن بر حق سبحانه و تعالی
روا نیست آنست که وحدت او را وحدت نوعی دانند چنانکه گویند که او یکیست از مردمان یعنی یک نوع است از
جنسی این نیز بر حق سبحانه و تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او از آن اعلی است که او را به
مخلوقات مشابهتی باشد و این کلام نیز معانی بسیار گفته اند یکی آنکه بمعانی اول برگردد و چون او را شبیهی
بغیر او نیست نمی توان او را با خلق در شمار آوردن دیگر آنکه مقرر است که نوع مهیتی است که در تحت نوع مهیتی دیگر

داخل باشد تحقیقا و تقدیرا و اگر از ان مهیت سوال کنند با هو آن در جواب گفته شود مثلا انسان حقیقتی
دارد که آن حیوان ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس اوست داخلست و چون پرسند
که حقیقت انسان چیست در جواب گفته میشود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست
نه در ذات و نه در ذاتیات و نه در صفات هر آینه این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد زیرا که اگر شرکت باشد
پس ناچار است از ممیزی که او را تمیز دهد از سایر شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر مرکبی محتاج است
با جزا و هر محتاجی ممکن است و همچنین اگر مهیت الهی حاصل شده مهیتی باشد نوعی که متصور شود بعنوان کلی و اگر چه
آن کلی منحصر در فرد باشد باین معنی نیز اطلاق نتوان کرد بلکه او را شریک نیست و محالست شریک او در ذهن
و خارج و داخل نیست تحت جنسی و نوعی و لهذا تعبیر از ذات مقدس او بواجب الوجود وارد شده است
در سخن آیه وحدتی و دور نیست که از جهت باشد که تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود
کلی است و اما آن دو معنی واحد که اطلاق میتوان نمود بر ذات مقدس او یکی آنست که یگانه است و او را
نظیری نیست و چون در ذات و صفات او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان عالم وحید عصر خود است
یعنی نظیر و همتا ندارد دویم آنکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود و نه
در عقل و نه در وهم همچنین حق سبحانه و تعالی پس اگر قایل بصفات زاید شوند قایل بهشت خدا شده اند
و همچنین است احوال معتزله که قایلند بعالمیت الهی و قادریت و این معنی را نه موجود میدانند و نه معدوم و آنچه
بر ایشان لازم می آید بدتر است از آنچه بر اشاعره لازم می آید و احادیث بسیار درین باب واقع شده است
و مقام گنجایش بیش ازین ندارد اگر چه همه مراد مصنف است چون کتابی عظیم درین باب تصنیف نموده است
و چون مصنف اعتقاد بصفات ثبوتیه ندارد و ظاهرا از آنها ذکر نکرد و صفات سلبیه را ذکر نمود با آنکه گفت
وَمُنَزِّهَاتٍ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِذَاتِكَ مِمَّا نَسَبَهُ إِلَيْهِ مَنْ شَبَّهَكَ وَأَلْحَدَ فِيكَ یعنی تراپاک و منزه میدانم
از آنچه لایق ذات مقدس تو نیست از چیزهایی که نسبت بتو داده اند کسانی که ترا تشبیه بخلق کرده اند و ملحد شده اند
در ذات تو یا آنکه از حق میل نموده اند بباطل چون در لغت الحاد بمعنی میل است بالمعنی مصطلح که انکار خداوندی تو
کرده اند زیرا که قایل شده اند بجاهایی که خدا نیست به آنکه مراد شیخ علیه الرحمه رد است بر سنیان که اکثر ایشان
حق سبحانه و تعالی را جسم میدانند مثل جمیع حنابله و اکثر شافعیه و در کتاب ملل و نحل که تصنیف شهرستانی است

و در شرح مواقف سید شریف و در بسیاری از کتابهای ایشان نقل کرده‌اند هفتاد و دو مذهب را از هر مذهبی
از این هفتاد و دو کفر نا و زنه قه‌ای نقل کرده‌اند اگرچه نسبت بشیعه داده‌اند از جمیع شیعه از آن مذهب بیزارند و
کتابهای شیعه و رجال است ندیده‌ایم که کسی از شیعه والعیاذ بالله باین مذاهب باطله قایل باشد و اگر نسبت
بعضی از قدما داده‌اند مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم اگر راست باشد مذهب سابق بر تشیع ایشان بوده است
چنانکه در فهرست خواهد آمد دیگر از مذاهب باطله زیادتی صفات الهی است بر ذات الهی که اشاعره و معتزله بآن
قایل شده‌اند و اشاره بآن شد در مقدمه مجملا می باید که حق سبحانه و تعالی را بهیچوجه شبیه بمخلوق ندانند نه در ذات
و نه در صفات بلکه نه در افعال احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده که اقل معرفت
الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را منزه دانی از تعطیل و تشبیه تعطیل آنست که بگویی که هست هرگاه عقل تو
باو نرسد یا بگویی که بیکار است چنانکه جمعی از حکما قایلند که حق سبحانه و تعالی عقل اول را آفریده است و بس بلکه
می گویند از خدا بهم رسیده است و قدیم است مثل خدا بلکه می باید که اعتقاد کنی که حق سبحانه و تعالی فرموده است
کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ یعنی هر روز در کاریست یک شمه کارهای الهی آنست که یک قافله از حیوانات را از رحمها
در رحم آورد و یک قافله دیگر را از رحمها بدنیا آورد و یک قافله دیگر را می میراند رب العالمین است که همه را تربیت میفرماید
رزاقی است که همه را بر سر خوان بی دریغ نشانده‌اند و نعمت او را میخورند آسمانها را او در گردش دارد هر یک را
بحرکتی خاص قاضی الحاجات است که هر که حاجتی باو عرض نماید اجابت میفرماید بلکه بی امر برگی از درختی نمی افتد
و بیان کارهای الهی را در کتاب عقل مبین است هر که اندک بصیرتی دارد میداند دوم تشبیه است که خدا را جسم ندانند
نه جسم کثیف و نه جسم لطیف و دیدنی ندانند و در مکان و زمان ندانند و از قبیل اعراض ندانند و قایل بحلول نشوند
چنانکه نصاری قایلند بحلول الهی در عیسی و قایل باتحاد نباشند چنانکه جمعی از نصاری قایلند که خدا با عیسی یکی شد
با آنکه اصل اتحاد محالست و حلول عرض را می باشد و هر عرضی محتاج است بجسم و هر محتاجی ممکن است و جمیع آنها
در اخبار اهل بیت بعنوان متواتر واقع شده است و اگر در اخبار وارد شده است که ظاهر آنها جسمیت است از آن
جهت است که حق سبحانه و تعالی با بندگان بلغت ایشان سخن گفته است و در میان عرب و عجم و ترک و هندی متعارفست مجازات
و هر کلامی که مجازی نداشته باشد لطافت ندارد چنانکه متعارفست که میگویند فلانی خوش دستی دراز کرده است
یعنی تسلطی بر مردمان بهم رسانیده است و دست پادشاه بالای دستهاست یعنی اقتدار او بالای همه است

و علی هذا القیاس و هر مجازی که از این باب در قرآن مجید واقع شده است در اخبار اهل البیت تاویل آن
واقع شده است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم مکرر فرموده‌اند که هرگاه حق سبحانه و تعالی خود
فرموده است لیس کمثله شیء یعنی هیچ چیز از ممکنات شباهت بحق سبحانه و تعالی ندارد و خود فرموده است
که لا تدرکه الابصار یعنی بصرها یا بصیرتها ادراک او نمیتوانند نمود و خود فرموده است که وما قدروا الله
حق قدره یعنی بندگان بزرگی الهی را ادراک نکرده‌اند و نمیتوانند کرد چون حق تعالی شأنه تنقیص خود نفرماید
زیرا اگر این صفات باطله داشته باشد شبیه اجسام و مخلوقات خود خواهد بود و ایشان را امر در محل خود
همه تاویلات مذکور خواهد شد وَأَقُولُ إِنَّكَ عَدْلٌ فِيمَا قَضَيْتَ حَكِيمٌ فِيمَا أَمْضَيْتَ یعنی میگویم و
اعتقاد دارم که تو عادلی در آنچه قضا فرموده و حکیمی در آنچه امضا کرده و جاری ساخته و بنای این مسئله بر آنست
که حسن و قبح اشیا عقلی است یعنی عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آنکه عقل می یابد که حق سبحانه
و تعالی عادل است با آنکه ظلم بر او محالست و بظلم ظالمان راضی نیست زیرا اگر کسی ظلم میکند که نداند که ظلم است یا احتیاج
بظلم کردن داشته باشد و حق سبحانه و تعالی عالم است و غنی و بی نیاز با آنکه حق سبحانه و تعالی بکرات و مرات در
قرآن مجید یاد فرموده است که من ظلم بر بندگان نمی کنم و بظلم ایشان راضی نیستم و ظالمان را لعنت فرموده است
پس چون تواند بود که افعال بندگان فعل الهی باشد و جمیع ظلمها و فسقها را حق سبحانه و تعالی کند و باز ایشان را
در جهنم عقاب کند آخر چه فایده خواهد داشت فرستادن پیغمبران و کتابها با آنکه حق سبحانه و تعالی در زیاده از هزار
جا در قرآن مجید افعال را به بندگان نسبت داده است و امر و نهی فرموده است و بر فعل حسنات ثواب قرار داده است
و بر بدیها عقوبت مقرر فرموده است و اکثر سنیان بر مذهب اشعری‌اند و قایلند که همه فعل الهی است و عقل را از
میان برداشته‌اند و فارغ شده‌اند و اما آنچه در قرآن و اخبار وارد شده است که ظاهر آن بر سبیل جبر است
بر سبیل مجاز واقع شده است تاویل آن می باید کرد مثل سایر چیزها که همه قایلند بتاویل آنها و همچنین قضا و قدر
و امضا که در آیات و اخبار بسیار وارد شده است بلکه در اخبار بسیار واقع است که واجبست ایمان بقضا و قدر
و امضا و شیخ مصنف اخبار بسیار نقل نموده است در مذهب قدریه و اکثر حضرات فرموده‌اند که قدریه مجوس
این امت‌اند و قدریه (مراد از آنها) معتزله‌اند که بنده را مستقل میدانند در اعمال و توفیق الهی را دخل نمیدهند و اخبار بسیار
در تکفیر اشاعره نیز واقع شده است و اخبار بسیار واقع شده است که جبر باطل است و تفویض که اختیار

محض است باطل است و لیکن واسطه میان هر دو حقیت آنکه فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی و
اخبار بسیار واقع شده است که قضا و قدر عبارتست از علم الهی در آنچه تعلق باعمال مکلفان دارد و هر چند که مراد از آن
دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی و مردن و امثال اینها بقضای حق است و اخبار بسیار وارد شده است
که درین باب غور نکنید چون مسئله بسیار دقیق است و فرق میان قضا و قدر و امضا آنست که اول حق سبحانه و تعالی
قضا میفرماید مرض یا موت را و ممکن است که بتصدقات و خیرات برطرف شود بزودی و اگر نکرد کاری که سبب
دفع قضا شود مقدر میشود مرض یا موت و درین صورت بسیار مشکل است اما ممکن است و اگر دفع نکرد بتصدقات
و تضرعات بسیار امضا میشود و درین مرتبه نادر است که رفع شود و لیکن امکان دارد مثل آنکه ابتدای بیماری
دفع آن بزودی ممکن است بفصد و اسهال و چون فصد و اسهال نکردند و بیمار سنگین شد معالجه مشکل میشود و چون محتضر
میشود مشکل تر و در باب شب قدر احادیث خواهد آمد و غرض صدوق ازین عبارت آنست که ما اعتقاد بعدالت الهی
داریم و ایمان بقضا و قدر داریم و باعتقاد صدوق قضا و قدر عبارتست از علم الهی و علم الهی علت فعل نمیشود
چنانکه علم منجم بکسوف سبب کسوف نمیشود بلکه چون کسوف میشد منجم دانست که کسوف میشود و باین معنی در کتب خود
تصریح نموده است خصوصا در کتاب توحید و تاویلات دیگر کرده است قضا و قدر را و لیکن از مجموع اخباری که
ذکر نموده است ظاهر میشود آنچه مذکور شد و اگر کسی اعتقاد کند که قضا و قدر حق است و بنده مجبور نیست و باو
مفوض نیست که هر چه خواهد کند و لیکن حقیقت آنرا نداند و در آن فکر ننماید کافیست او را و حرجی نیست والله تعالی یعلم
دیگر از آنچه لازم است باو اعتقاد داشتن آنست که حق سبحانه و تعالی را حکیم داند و حکیم در لغت راست گفتار
و درست کردار است و در اصطلاح آنست که هر چه کند رعایت مصلحتی در آن بفرماید و کاری را عبث نکند چنانکه
فرموده است که أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی آیا می پندارید که ما شما را عبث آفریده ایم و دیگر فرموده است که
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی نیافریدیم جنیان و آدمیان را مگر از جهت آنکه مرا بندگی
کنند و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و در احادیث بسیار نیز وارد شده است این مضامین و
اشعری را اعتقاد آنست که افعال الهی معلل بغرض نیست و اگر نه لازم می آید که حق سبحانه و تعالی باین افعال
کامل شود و قبل از آن ناقص بوده باشد و جواب او اینست که اگر غرض راجع شود بجناب اقدس الهی استکمال
لازم می آید و کسی این قایل نیست بلکه غرض راجع به بنده میشود و آن نفع بنده کاملست و اخبار متواتره وارد شده است

از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم که حق سبحانه و تعالی نمیکند مگر آنچه اصلح است بحال بنده کامل
او و کفر است که بنده کامل اعتراض بر افعال الهی کند بلکه اگر بگوید که اگر حق سبحانه و تعالی فلان چیز میکرد بهتر بود یا اگر
فرزند ما را الهی میراند بهتر بود و غمخوار ما میشد مگر آنکه قصد شان این باشد که نفع ما در آن بیشتر بود بحسب ظاهر
اگر چه بحسب واقع آنچه حق سبحانه و تعالی کرده است بهتر است و لیکن اولی و احوط آنست که امثال این عبارات را
بر زبان جاری نسازند چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم که اگر خدا
عالمیان را بیگانگی بپرستند و عبادات نماز و روزه و حج را همه بجا آورند و با این همه چیزی را که خدا و رسول کرده
باشند بگویند که اگر چنین نمیکردند بهتر بود و همچنین اگر این اعتقاد داشته باشند هر چند بزبان در نیاورند مشرک
و کافر میشوند یعنی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی آورند و در زمره مومنان داخل
نمیشوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود و تو هر حکمی که کنی ایشان راضی باشند و اصلا
از حکم تو دلگیر نشوند و گردن بنهند حکم ترا گردن نهادنی نیکو و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام
زین العابدین صلوات الله علیه که صبر نمودن از حق سبحانه و تعالی و راضی بودن سر همه عبادتهاست و هر که در بلاها
و تکالیف الهی صبر کند و خوشنود باشد از حق سبحانه و تعالی در هر چیزی که بر سر او آورد خواه محبوب او باشد یا مکروه
البته حق سبحانه و تعالی خیر او را در آن کرده در دنیا و عقبی و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که داناترین
بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر باشد بقضای الهی و ایضا در حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است که
حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که نزد من هیچ چیز از هیچ کس دوستتر
از بنده مومن من نیست و هر چه پیش آدمی آورم خیر او در آنست و هر چه از او باز بگیرم خیر او در آنست پس می باید که صبر کند
بر بلاهای من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود بقضاهای من تا من او را در زمره صدیقان داخل گردانم هرگاه باینها
عمل نموده باشد بآنچه من از او طلب کرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا و از آنحضرت بطریق صحیح وارد
شده است که تعجب دارم از حال مومن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او آورد خیر او در آنست اگر او را بمقراض ریزه
ریزه کنند خیر او در آنست و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود خیر او در آنست و از آنحضرت منقول است
که هرگز حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله چیزی را که واقع شده بود نمیفرمودند که اگر چنین می بود بهتر میبود
بهتر بود و فرمودند که من ضامنم که هر که در خاطر او در نیاید مگر رضا بقضا که هر دعای که بکند البته مستجاب شود

بلکه اگر دعا کند نیز حق سبحانه و تعالی آنچه خیر اوست نزد او می آورد چنانکه در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
وارد شده است که هر که رو کند بآنچه محبوب الهی است از عبادات و صبر و رضا و امثال این حق سبحانه و تعالی
نیز رو کند بآنچه محبوب اوست در دنیا و عقبی و هر که بدنیا رو کند حق سبحانه و تعالی برو حق سبحانه و تعالی او را در دنیا چه خود
در آورد و کسی که چنین باشد اگر عالم سرنگون شود باو ضرر نرسد و آیات و اخبار درین باب فوق حد و حصر است
لطیف لما یشاء یعنی هر چه اراده میفرماید نسبت به بندگان خود همه محض لطف است و احسان و فضل نسبت
بایشان و همین معنی النسبت بسابق و لاحق و محتمل است که مراد صدوق این باشد که علمای شیعه لطف را بر
حق سبحانه و تعالی واجب میدانند و آن فعلیست که بندگان را بطاعت نزدیک گرداند و از معصیت دور سازد
چون حق سبحانه و تعالی بندگان را از روی حکمت از جهت بندگی آفریده است پس هر چه ایشان را به بندگی نزدیک
سازد لازم است که بفرماید و الا غرض الهی معطل خواهد آمد و می باید که لطف بجبر بندگان را هدایت فرماید
جبر نمودن که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود هدایت را اختیار نمایند تا مستحق
ثواب شوند چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال بوده باشد و عقلا قبیح است که تعظیم و اجلال کسی کنند
که مستحق آن نباشد و همین مضمون از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد شده است و از جمله
الطاف الهی فرستادن پیغمبران و کتابها است و لهذا اول حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه السلام را پیغمبر
فرمود و بعد از آن از نسل او خلق را آفرید و هیچ زمانی نبود که پیغمبری یا وصی پیغمبری نبوده باشد و از اینجاست که
فرموده است که انی جاعل فی الارض خلیفة و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است
که مراد الهی اینست که من مقرر ساختم که در زمین همیشه خلیفه از جانب من بوده باشد و مراد ازین آیه همین حضرت
آدم نیست و بس و همین معنی نیز مناسبت دارد بآنچه بعد ازین میگوید لم تخلق عبادک لفاقة یعنی نیافریده ای
بندگان خود را از جهت احتیاجی که بایشان داشته باشی یعنی اگر قایلیم بحکمت قایل نیستیم باستکمال بلکه قایلیم
که خداوند عالمیان بی نیاز است از ایشان و از عبادت ایشان و غرض او از خلق ایشان تکمیل ایشان و افاضه جود است
کما قال المولوی من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم و همین مضمون در حدیث قدسی
وارد شده است از طرق خاصه و عامه و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
از آنحضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلایق را آفرید حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی خلایق را بجهت

بیافرید

بیافریده است و ایشان را مهمل نگذاشته است بلکه ایشان را آفریده است تا ظاهر سازد قدرت خود را تا ایشان را بعبادات
تکلیف سازد تا مستوجب رضای الهی شوند و ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان باو رسد یا دفع مضرتی از او کنند
بلکه ایشان را آفرید تا نفعی بایشان رساند و ایشان را در جنت و نعیم ابدی در آورد و لا کلفتهم الا دون
الطاقة یعنی اعتقاد دارم که بندگان خود را تکلیف نفرمودی باوامر و نواهی مگر کمتر از طاقت ایشان مع طاقت
که بندگان در شبانه روزی هزار رکعت نماز می توانستند کرد و همیشه روزه میتوانستند گرفت و هر سال حج
میتوانستند کرد در شبانه روزی هفده رکعت نماز واجب گردانید و در سالی یکماه روزه واجب ساخت
و در عمری یکمرتبه حج طلب نمود وجوبا و اینست مضمون آیه که لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی حق
سبحانه و تعالی تکلیف نمیفرماید بندگان خود را مگر بچیزی که بر ایشان آسان باشد و دشوار نباشد یا
تکلیف نموده است بیشتر از آن نیز میتوانستند کرد و این جمله نیز رد است بر جمعی از سنیان بلکه اکثر ایشان
که اعتقاد ایشان آنست که حق سبحانه و تعالی تکلیف ما لا یطاق کرده است چون بندگان را اختیاری
نیست و کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است و مع هذا ایشان را تکلیف کرده است و انک ابتدأتهم
بالنعم رحیما یعنی اعتقاد دارم که ابتدا کردی خلایق را بنعمتها بی آنکه ایشان کاری کرده باشند که مستحق
آن شده باشند بلکه رحمت اقتضا کرد که ایشان را از کتم عدم بوجود آوری و صد هزاران احسان و انعام
بایشان بکنی هر چند شکر این نعمتها واجب بود اگر شکر طلبیدی از آنجهت بود که مستحق نعمتهای غیر متناهی شوند
نه آنکه بازای نعمتهای تو باشد و الا تکلیف لا یطاق بود کجا بنده قدرت دارد که نعمتهای ترا ادراک تواند کرد
چون باو نداده احاطه بامور غیر متناهی چه جای آنکه تواند شکر کمترین نعمتی از نعمتهای ترا کردن کما قلت و
ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها یعنی اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را نمیتوانید شمردن و نمیتوانید
رسیدن بآن که اگر ممکن بود احصای آن نیز ممکن می بود و عرضتهم للاستحقاق حکیما یعنی خلایق را در معرض
استحقاق مثوبات غیر متناهی در آوردی از روی حکمت یعنی تا مستحق ثواب نمیشدند قبیح بود که ایشان را ثواب
دهی چون ثواب نفعی است که از روی تعظیم و اجلال کرامت فرماید و بدون آنکه ایشان عبادات و طاعات بجا
آورند استحقاق آن بهم نمیرسید پس تکالیف فرمود تا بسبب عمل بآنها مستحق ثواب شوند و اینها همه ثمرات لطف
الهی است چنانکه گذشت و رد است بر اشاعره که قایل باستحقاق نیستند بر خلاف آیات قران مجید که همه جا

حق سبحانه و تعالی فرموده است جزاء بما کانوا یعملون و امثال آن و چون تکالیف را ناچار بود از آلتی چند که بدون آن
ممکن نبود و تکلیف ما لا یطاق بود و اول و اهم آنها عقل بود ذکر کرد که فأکمل لکل مکلف عقله پس کامل کردانید از برای
هر مکلفی عقل او را پس مجنون و طفل را تکلیف نفرمود چون قابلیت خطاب فهم تکلیف نداشته و مراد ازین تکلیف عقل عقلیست که مدار
تکلیف بر آنست و غالب اوقات قریب ببلوغ تمام میشود و کمالش را نهایت نیست و پاره از آن بتجربها زیاده میشود و
بیشترش بتحصیل علم و عمل که بمرتبه روح مقدس میشود و درین مرتبه از جناب اقدس الهی فایض میکردد عقلی که بآن
حقیقت اشیا را کماهی ادراک میتوانند کرد و میکنند و در حضورت البته متوجه دنیا و فیها بلکه متوجه بهشت و جهنم آن نیز نمیشود
بلکه محو از معشوق حقیقی بدیگری نمی پردازد و اکثر برانند که عقل نفس ناطقه است یا مراتب نفس است یا جوهریست
مجرد که بمنزله وزیر نفس است و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن مختلف میشود و روح نیز بسبب آن کامل میشود و انواع مراتب
هر دو چهار است اما عقل پس در مرتبه اول او را عقل هیولانی می نامند و آن مرتبه قابلیت محض است که هیچ کمال علمی را
او را بالفعل که دین باشد عقل هیولانی که قبل از بلوغ دارد و محض قابلیت است و بعد از آن عقل بالملکه است و بسبب
بسبب تحصیل کمالات عقل مستفاد میشود و بعد از آن عقل بالفعل و همچنین اول مراتب نفس در عمل نفس اماره است و دیگر لوامه و
دیگر ملهمه است و دیگر مطمئنه است و چون مراتب عقول و نفوس یکدیگر است بعضی تصور وحدت هر دو کرده اند بلکه از بعضی اخبار
نیز ظاهر میشود وحدت آن لیکن ظاهر آنست که بر سبیل مجازست و مراتب اصناف هر دو نهایت است چه جای انسان
هر دو و ممکن است که مراد از عبادت همه مراتب بوده باشد و در هر مرتبه کمالی که او را حاصل میشود از جناب اقدس الهیست
و بحسب هر مرتبه او را تکالیف است چنانکه در اخبار معتبره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که
ما گروه انبیا مأموریم که با مردم در خور عقل ایشان سخن گوییم و هیچ شک نیست که هر چند کمالات بیشتر میشود تکالیف آن
نسبت زیاده میشود چنانکه وارد است در اخبار بسیار از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم که ثواب بمقدار عقل
و عقاب بنسبت عقل و وقت و حساب روز قیامت بحسب عقل است و جمیع کمالات بکمال عقل است و بسبب متابعت عقل
که آدمی بهتر از فرشتگان مقرب میشود و بسبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر میشود و آیات و احادیث درین باب از
حصر بیرونست و بعضی از آن نیز درین کتاب خواهد آمد و اوضح له سبیله یعنی واضح و ظاهر ساخت از برای
هر مکلف راه او را یعنی بسبب کمال عقل راه خیر و شر را دانسته باشد که دانسته خداوندی را که عالم و قادر و حکیم و لطیف
و هر چه فرموده است عبث نیافریده است و دانسته که نعمتهای الهی بر ایشان بیشمار است و شکر نعمت واجب میدانند

که

که چگونه شکر نعمت منعم را باید کرد و محتاجند بکسانی که از ایشان بهتر باشند و ربطی بجناب قدس الهی داشته باشند
و ربطی با ایشان تا نیکو شناسند بسبب ایشان خداوند خود را و مرادات او را از خلق و آن جماعت انبیا و اوصیا اند و عقل
فهمیده که هر که این دعوی کند نمیتوان تصدیق نمودن تا کاری چند از ایشان صادر نشود که مقدور بشر نباشد و کار حق
سبحانه و تعالی باشد و دانسته که قبیح است که حق سبحانه و تعالی اظهار معجزه بر دست کاذبی کند یا کسی را بعثت کند
که معصوم نبوده باشد و امثال این امور که اگر عقل نباشد ممکن نیست تصدیق پیغمبران و اوصیای ایشان سلام الله
علیهم و محتمل است که مراد مصنف ازین ظاهر ساختن ارسال رسل و انزال کتب باشد و وجوه بسیار در تفصیل این اجمال
باشد و معنی اول اوفق است بطریقه متکلمین و ثانی بنهج محدثین ولم تکلف مع عدم الجوارح ما لا یبلغ
الا بها یعنی تکلیف نکردی بدون اعضا و جوارح چیزی را که نتوان آن را بجا آورد الا بآن جوارح پس تا دل ندادی
تکلیف بایمان و رضا بقضا و معارف و اخلاص و محبت و توکل و تفویض و تسلیم و امثال اینها از تکالیف قلب نفرمودی
و همچنین تکالیف زبان و چشم و گوش و دست و پا را نفرمودی تا این اعضا را احسان نفرمودی بنی آدم را که بپرد
بدون پر و بال و غرض عمده بیان آنست که تکلیف ما لا یطاق نفرمودی رداً علی الاشاعره و همچنین است که گفته است
ولا مع عدم الخبر الصادق ما لا یدرک الا به یعنی و تکلیف نفرمودی بدون خبر دهنده راستگوی
یا مخبره که آن معصوم است از انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم چیزی را که بدون مخبر صادق آن نتوان رسید
یعنی در تکالیف عظیمه بمخبر صادق محتاج بودیم بلکه مخبر صادق را بعقل دانستیم که مخبر صادق است ولیکن در کیفیت معارف
و تکالیف عقل مستقل نبود تا انبیا نفرستادی آن تکالیف را نکردی کما قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی
نبعث رسولا یعنی ما هرگز عذاب نکرده ایم امتی را تا بایشان رسولی نفرستاده ایم و هرگز نبود که پیغمبری نباشد از
زمان آدم تا حال چنانکه گذشت که اول آدم را آفریدند و دیگر فرزندانش را تکلیف ساختند فبعثت رسلک مبشرین
ومنذرین یعنی لطف بر تو واجب بود و تکالیف بحسب حکمت لازم و بدون وجود انبیا ممکن نبود پس فرستادی
پیغمبران خود را در حالتی که بشارت دهنده کان بودند مطیعان را بثواب و بیم کننده کان بودند مخالفان را از عقاب
یعنی این هم از لطف بود که پیغمبران ترغیب و ترهیب کنند چون طبیعت بشر مایلست بشهوات نفسانی و لذات
جسمانی بشارت را بمنزله مهار کسل اندی که ایشان را بترغیبات بسوی بهشت و مراتب عالیه کشانند و انذار
و بیم بمنزله تازیانه باشد نفوس را که بترسند و مخالفت نکنند و اگر این بشارت و انذار نمی بود بسیار از

که کسی اطاعت نماید وجهی که خود را مخلص میداند غیر انبیا و اوصیا اگر خاطر جمع بوده باشیم و عیب نمیدانسته باشد ظاهر شده
که اطاعت ایشان در چه مرتبه بود و چه جای دیگران و اخبار بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار
هزار پیغمبر فرستاد در عرب و عجم بلکه ظاهرا نباشد جایی که پیغمبر نفرستاده باشد و منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه که کجستر واز پادشاهان عجم سیصد پیغمبر را شهید کرده و قبور انبیا درین ملا است وانچه بر مکلف لازم است
که اعتقاد به پیغمبران و کتابها مجمل داشته باشد چنانکه گذشت وَأَمَرْتَهُمْ بِنَصْبِ حُجَجٍ مَعْصُومِينَ یعنی امر کردی
پیغمبران را که نصب نمایند بعد از خود اوصیایی چند را که معصوم بوده باشند علامه حلی در کتاب الفین هزار برهان
ذکر کرده است که لازم است که امام معصوم بوده باشد و چون عصمت امریست که بر ان اطلاع ممکن نیست مگر حق سبحانه
و تعالی را پس ناچار است از نص نبی یا وصی معصوم بر او و در آیات و روایات هست که همه انبیا وصیت نموده و وصی
از برای خود مقرر ساخته علی الخصوص پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله که در غدیر خم و غیر آن النصوص متواتره
فرموده بر امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم چنانکه خواهد آمد در باب وصیت و در انجا مجملی مذکور خواهد شد
يَدْعُونَ إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ یعنی که حال انکه حجج یا انبیا و حجج کار ایشان این بود که
خلق را دعوت مینمودند و میخواندند براه معرفت و عبادت تو بحکمت و موعظه نیکو مشهور آنست که مراد از حکمت
کتاب الله است و مراد از موعظه سنت نبی است صلی الله علیهم اجمعین و بعضی گفته اند که حکمت اصول دین است که دلایل
او معلوم است و موعظه فروع دین است یا انکه حکمت انست که با علما براهین سخن گوید و موعظه حسنه با عوام با خطابیات
و اظهر آنست که حکمه عبارتست از انکه ایشان را بحسب مصلحت وقت هدایت نماید و گاهی بشمشیر و موعظه حسنه نصیحتهای
مشتمل بر وعد و وعید است والله تعالی یعلم لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكَ حُجَّةٌ بَعْدَهُمْ یعنی پیغمبران را بمعجزات
فرستادی با کتابها و بشارت و انذار از روی حکمت و موعظهای نیکو نا بوده باشد او را زاری و تضرع تو بعد از فرستادن
پیغمبران و نگویند که اگر پیغمبران میفرستادی هر آینه ما ایمان می آوردیم و بندگی میکردیم و این عبارات مقتبس است
از آیات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و دیگر فرموده است که ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ و دیگر
فرموده است لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ و مصنف درین آیه واوی زیاد کرده است
تا عطف باشد بر لئلا یعنی اتمام حجت کردی تا اگر کسی هلاک شود بکفر یا فسق بعد از بینه و اتمام حجت بوده باشد و اگر کسی حجت

باید با ایمان و عبادت بعد از تمامی حجت بوده باشد که باختیار خود اختیار حیات ابدی کرده باشند تا هرگاه استحقاق
ثواب و عقاب بهم رسیده باشد و در آیه معنی دیگر گفته اند که ما حجت تمام کردیم تا اگر کسی بمیرد بجهنم یا بهشت رود حجت
برو تمام شده باشد و اگر کسی زنده بماند خواه خوب و خواه بد حجت برو تمام شده باشد و معنی اول انسب است با روایات
اهل البیت و در هر حال البته معنی اول مراد مصنف است و آیات بمضمون بسیار است و همه این آیات دلالت میکنند
بر انکه حسن و قبح عقلی است نه چنانکه اشاعره میگویند که هر چه حق سبحانه و تعالی میکند خوبست اگر همه انبیا را
بجهنم کند حاکم است و اگر همه کفار را بهشت کند خداوند است اگر چنین بود چه احتیاج با انبیا بود که بگذرند تا بر وی حجت
نباشد با انکه بسیار جاهای ازین باب فرموده است و محض غرض مصنف رد بر ایشانست و از جهت فراموشی
کرده است صلواتی را که در خطب لازم است و الحال دارد بعد از لفظ معصومین گفته باشد و از قلم نساخ ساقط
شده باشد فَعَظُمَتْ بِذَلِكَ مِنَّتُكَ عَلَى بَرِيَّتِكَ یعنی پس عظیم شد نعمت تو بسبب این انعامها بر مخلوقات
تو که از محض رحمت آفریدی و عقل دادی و پیغمبران و کتابها فرستادی تا ایشان را دعوت نماید بقرب و معرفت
و عبادت و بندگی تو تا مستحق ثوابهای غیر متناهی تو شوند هر چند نعمتهای غیر متناهی بایشان داده اما این
نعمت عظمی هیچ نعمتی نمیرسد با انکه هر نعمتی که داده همه را از جهت معرفت و عبادت داده چون غرض از خلق
عبادتست پس همه نعمتها درین داخل است پس چگونه کسی وصف عظمت این نعمت تواند کرد و ممکن است که منت را
بمعنی متعارف بگیریم و این معنی از مخلوق قبیحست چون بنده اند و نعمتها همه از حق سبحانه و تعالی است چنانکه تکبر
از ایشان قبیحست از جهت انکه کبریا مخصوص حضرت اوست اما از حق سبحانه و تعالی نیکوست هم تکبر و هم منت لهذا
در قران مجید همه جا منت مینهد بر بندگان نعمتهایی که بایشان کرامت کرده است و از جهت خود را احسان
فرموده است و محتمل است که بمعنی منعم باشد اما هر دو خوبست و اعم بهتر است وَأَوْجَبْتَ عَلَيْهِمْ حَمْدَكَ
یعنی بسبب این نعمتهای عظیمه حمد خود را بر ایشان واجب گردانیدی و از انجمله در شبانه روزی یازده مرتبه سوره
حمد واجب گردانید در نمازها بلکه می باید همیشه رطب اللسان بوده باشد بحمد الهی چنانکه گذشت که حمد بهترین
عبادتست و ممکن است که اوجبت بسکون تا خوانده شود و ضمیر راجع بمنت بوده باشد یعنی این نعمت
عظیم بر بندگان واجب ساخته است حمد را و بنابرین مجاز خواهد بود و چون نعمت سبب حمد است پس گویا او واجب
گردانیده است حمد را پس چون ظاهر ساخت عظمت نعمت الهی را مناسب این بود که شکری کند حق سبحانه

و تعالی را مناسبت باین بعث داشته باشد که گفت فَلَكَ الْحَمْدُ عَدَدَ مَا اَحْصَى كِتَابُكَ وَ اَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ یعنی
پس مخصوص تست جمیع حمدها و ترا مخصوص میگردانم بهمه محامد چون همه کمالات مخصوص ذات مقدس تست بعدد آنچه
احصا نموده است آنرا کتاب تو که قرآن باشد و هرچه جمیع علوم در قرآن هست یا لوح محفوظ باشد و آن
نیز چنین است و همین دو قول شده است در آیه که مراد صحه و قاری عبارت اشاره باینست که وَلَا رَطْبٍ
وَلَا يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و بعدد آنچه علم تو احاطه بآن کرده است و هردو خصوصا اخرالبته غیر متناهی
پس نعمتهای غیر متناهی شکر غیر متناهی بجا آورد و ظاهر آنست که لام الحمد جهت استغراق باشد یعنی جمیع حمدها
مخصوص ذات اقدس تست و اگر از برای جنس بوده باشد استغراق مفهوم میشود از جهت لام اختصاص لک با تقدیم او
چون مرتبه اش لفظا تاخیر است و اگرچه بحسب معنی چون مشتمل است بر کاف ضمیری که راجع بحق سبحانه و تعالی است مناسب
تقدیم است و مؤید عموم است آنکه منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نعمت
هرچند عظیم باشد همین که بنده گفت الحمد لله ادای شکر نعمت کرده است و در حدیث کالصحیح منقولست که آن حضرت
صلوات الله علیه از مسجد بیرون آمدند و اسب حضرت گم شده بود حضرت فرمودند که اگر حق سبحانه و تعالی این اسب را
بمن رساند من شکر کنم او را آنچه حق شکر او باشد پس اندک زمانی شد که آنرا بخدمت حضرت آوردند حضرت الحمد لله
بر زبان راندند شخصی از حضار گفت فدای تو گردم نفرمودی که من حق شکر آنرا بجا آورم حضرت فرمودند که نشنیدی
که الحمد لله گفتم و خصوصا هرگاه با این تتمه باشد چنانکه در دعاها از حضرات ائمه معصومین واقع شده است این
تتمه و در اخبار بسیار وارد شده است که هرگاه بنده بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال کاهو اهله و مستحقه
کاتبان عمل عاجز میشوند و عرض میکنند که خداوندا این بنده چنین حمدی کرده و ما نمیتوانیم رسید بحمدی که تو اهل آن
و مستحق آنی تا در نامه عمل او آنرا بنویسیم خطاب میرسد که چنین است و مخلوق احصای این نمی‌توانند کرد شما هم
گفته است بنویسید من میدانم که مقدار آنرا و ثواب آنرا و عبارت مصنف مشتمل است بر معنی زیرا که علم الهی احصا
کرده است حمدی را که مستحق آنست اجزای دیگر که مستحق آنست از تسبیح و تهلیل و تکبیر و غیر آن اگرچه آنها نیز بحمد
برمیگردد وَتَعَالَيْتَ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا یعنی تو برتری از آنچه ستمکاران بر خود ترا بآن
وصف میکنند در ذات و صفات و افعال بلندی بالاتر از آنکه عقل بآن رسد کما قال الحکیم الغزنوی رحمه الله شعر
پاک از آنها که غافلان گفتند ٭ پاکتر زانچه عاقلان گفتند ٭ و اشاره است باینکه اگر نسبتهای به جناب اقدس او دهند

ستم بر خود کرده‌اند که خداوند خود را نشناخته‌اند و خود را مستحق عذاب ابدی کرده‌اند و این عبارت نیز مقتبس است
از آیه کریمه سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا و صحه و قاری این قسم تصرفات در آیات را تجویز
میکنند چون این قسم تصرفات را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده‌اند و متابعت ایشان کرده است
منزه ذات اقدس از چند وجه و چون تعالی شانه عما یقولون قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ السَّعِيدُ الْفَقِيهُ
اَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ الْقُمِّيُّ مُصَنِّفُ هٰذَا الْكِتَابِ قَدَّسَ اللّٰهُ رُوحَهُ
ظاهر آنست که این عبارت مصنف بوده باشد و مقرر بوده است که اسم خود را می‌گفته‌اند و لیکن غالب
اوقات تصرفات را (یعنی شاگردان زیادتی کرده‌اند) یعنی چنین گوید بزرگ امام و پیشوا در حدیث سعادتمند عالم ابو جعفر محمد پسر علی پسر حسین پسر
موسی پسر بابویه قمی که این کتاب را تصنیف نموده است و منقول قول او اما بعد است و ممکن است که امام سعید اشاره
باشد باینکه دعا کرده حضرت صاحب الامر است چنانکه شیخ نجاشی نقل نموده است که علی بن الحسین پدر شیخ
بعراق عرب آمد و ملاقات کرد حسین بن روح را که نایب حضرت صاحب الزمانست و سؤالهای که داشت
از او پرسید بعد از آن کتابتی بعلی بن جعفر بن اسود داد که او نیز از وکلای حضرت بود که کتابت او را بحسین
بن روح برساند و رقعه بحضرت صاحب الامر نوشت و در آن رقعه از حضرت استدعای فرزند نمود حضرت
نوشتند در آن رقعه که دعا کردیم و حق سبحانه و تعالی ترا درین زودی دو پسر خواهد داد خیر و نیکوکار و حق سبحانه
و تعالی باو کرامت نمود محمد و حسین را و ابن بابویه همیشه در مجالس افتخار مینمود که من بدعای حضرت متولد
شده‌ام و الحق نفعی که ازین دو پسر بعالمیان رسید از کسی نرسیده مصنف قریب بسیصد کتاب در حدیث
تصنیف کرد که یکی از آنها این کتابست و بسیاری از کتب او الحال هست و از حسین فرزندان بسیار
بهم رسید همه محدث و فاضل و احوال بعضی از ایشان را شیخ منتجب الدین در رجال خود ذکر کرده است و نجاشی
ذکر کرده است که محمد بن بابویه شیخ ما شیعه است و مجتهد شیعه است و همه علما و محدثان اهل خراسان از او استفاده
علم مینمودند و در اوایل سن بعراق عرب آمد و جمیع علماء عراق پیش او درس خواندند و از او اجازه گرفتند
و شیخ طوسی نیز مدح بسیار کرده است او را و گفته است که جلیل القدر بود و احادیث را در حفظ داشت و ضبط
حدیث نیکو کرده بود و در میان علمای قم کسی مثل او نبود در حفظ و کثرت علم و مجتهد بود و ابن طاوس نیز
مدح بسیار کرده است و توثیق او کرده است بلکه جمیع علما توثیق او کرده‌اند چون همه حکم بصحت احادیث صحیحه

او کرده اند و بالجمله این شیخ رکنی است از ارکان دین بلکه اکثر علما تابع او بوده چنانکه در محل خود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
اَمّا بَعْدُ فَاِنَّهُ لَمّا ساقَنِی الْقَضاءُ اِلی بِلادِ الْغُرْبَةِ وَحَصَّلَنِی الْقَدَرُ بِها بِاَرْضِ بَلْخٍ مِنْ قَصَبَةِ
اِیلاقَ اما بعد از حمد حق سبحانه و تعالی بدرستیکه چون قضا مرا کشانید در بلاد غربت و قدر بسبب غربت
بزمین بلخ انداخت در قصبه ایلاق و ظاهرا ایلاق قصبه ایست از قصبهای بلخ و محتمل است که مراد این باشد
که بلخ از قصبهای ایلاق است و ایلاق ترکستان باشد و ظاهر گفته مصنف آنست که قضا و قدر دخل دارند در
امثال این امور و بنده را اختیاری نباشد ولیکن مصنف این اعتقاد ندارد بلکه معنی آن موافق اعتقاد اوست
که چون در علم الهی گذشته بود که من بغربت افتم باختیار خود و بشهر بلخ بمانم چنان شد و علم الهی علت نمیشود
و اگر کسی در امثال این امور قایل بقضای حتمی شود مفسده ندارد ولیکن اجبار اشیا را حرام است و در خصوص
سفر نیز وارد شده است که بروایت خاصه و عامه که شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده ما را که این سفری که کردیم بواسطه جنگ اهل شام که آن سفر صفین است آیا
بقضا و قدر الهی بود حضرت فرمودند که بلی ای شیخ والله که بر بلندی بالا نرفتیم و بر پستی بزیر نرفتیم مگر که بقضا
و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق سبحانه و تعالی مزد ما را بدهد چون ما مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم
استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ تو گمان کردی که قضا است
لازم و قدریست واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر و فایده نداشته باشد
وعده و وعید الهی و کسی که بد کند او را ملامت نتوان کرد و کسی که خوب کند او را مدح نتوان کرد و هر آینه نیکوکار
اولی خواهد بود بملامت و بدکار اولی خواهد بود بمدح این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است
و گفتگوی قدریه این امت و مجوس این امت است ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داد و بعد از آن تکلیف نمود
و نهی کرد و تحذیر نمود و بر اندک عبادتی ثواب بسیار میدهد و کسی را جبر نکرده است که بی اختیار عصیان او کنند و
آسمان و زمین را و هرچه در میان هر دو است باطل نیافریده است این گمان آن جماعتی است که کافر شدند پس ویل
از برای آن جماعتی که کافر شدند و مراد از ویل آتش جهنم است پس آن شیخ برخواست و شعری چند در مدح
آنحضرت خواند و عبدالله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت
یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدام است که ما را بر دو بلندی و پستی رفتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمود که آن

امر و حکم الهی است که فرموده بود که ما این جهاد در و بم میبینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَقَضی رَبُّکَ اَلّا
تَعْبُدُوا اِلّا اِیّاهُ یعنی پروردگار تو حکم فرموده است که عبادت نکنید مگر او را و اگر حضرت فرمودند که نیکوکار سزاوار
تر است بملامت و بدکار اولیست بمدح و در نسخ است که از جهت باشد که نیکوکاران مغرورند بعبادات خود و غالبا آنها از اهل
نیست و بدکاران همیشه غمناک کنند بواسطه اعمال قبیحه و آن از دیگریست و یا آنکه چون بی اختیار آن جماعت را خوبیها داده اند
و بدیها را بدیها باید که تدارک هر دو لعنت آن کرده شود و یا آنکه هرگاه تجویز این قسم باطلی کرده عقل از میان برخواست
و هرگاه عقل نباشد جزا نیز برضد عقل خواهد بود وَرَدَّها الشَّریفُ الدّینُ اَبو عَبْدِ اللهِ الْمَعْروفُ بِنِعْمَه
وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ اِسْحقَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ اِسْحقَ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلیِّ
بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِمُ السَّلامُ یعنی که من داخل شدم و وارد بلخ شد یا شنیده بودیش از من سید مقتدی ابو
عبدالله که مشهور بود بنعمه و اسم او محمد پسر حسن بود و در بعضی از نسخ حسین پسر اسحق پسر حسن و در بعضی از نسخ حسین
پسر حسین پسر اسحق پسر امام ابو الحسن موسی بن جعفر که نسخ لشت بحضرت میرسانید و باقی ائمه را تیمنا و تبرکا ذکر
کرده است و مراد از شریف در عرف عرب کسی است که از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما باشد و گاه است
که اطلاق میکنند اما نزد عجم شریف کسی را میگویند که مادرش سیده باشد و پدرش سید نبوده باشد بنا بر جهت که
سادات مکه معظمه و مدینه مشرفه را شرفا میگویند باصطلاح اول و دین صفت مشبهه است یعنی دیندار و صالح و متوقی
اوست ظاهرش عمت او بوده است بواسطه تخفیف جلاله را انداخته اند و تا بوقف را شده است و ابو عبدالله
کنیت اوست و کنیت لفظی است که در اول او اب یا ام یا ابن یا بنت بوده باشد مثل ابو عبدالله و ابن عبدالله
در مرد یا ام عبدالله و بنت عبدالله در زن و کنیت نهادن مرد را با بو فلان و زن را بام فلان مستحبست در روز
هفتم ولادت تفألا بالخیر که فال خوبست و معنی اش آنست که انشاء الله بزرگ خواهد شد و فرزندی خواهم
رسانید که عبدالله نام خواهد داشت اگر ابو عبدالله باشد یا علی اگر کنیت گفته و همچنین در دختر ام سلمه نام مکه از
تفال خیر که خدا پسری خواهد داد و سلمه نام خواهد داشت و این وجه از روی فال نیست بلکه باسم پدر یا مادر
میخوانند مثل محمد فرزند حضرت امیر المؤمنین که او را ابن الحنفیه میخوانند بواسطه آنکه ظاهر شود که از حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نبوده است بلکه مادرش از اسیران لشکر مسیلمه کذاب بود حضرت او را آزاد کرد و زن کرد بعد
از اسلام او و از و محمد بهم رسید و او بسیار بزرگ است و متعارف علمای حیان بوده است که اسم رسول خدا که مذکور

بالاولاد [illegible] اولاد حضرت فاطمه [illegible]
[illegible]

بمقتضای [illegible]

مشهور است صلی الله علیه و آله میگفته اند بمقتضای اخبار بسیار و چون اسم ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور میشده است
صلوات میفرستاده اند و می‌نوشته اند و سنیان آل را بواسطه عداوت ایشان می‌اندازند و چون اظهار عداوت
اهل بیت نزد ایشان کفر است میگویند که علی رغم شیعه می‌اندازیم با آنکه در جمیع صحاح سته احادیث بسیار نقل
کرده اند که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا یعنی بدرستیکه حق سبحانه و تعالی و فرشتگان او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان
آورده اید صلوات بر آنحضرت فرستید و گردن نهید حکم او را گردن نهادنی نیکو اصحاب گفتند یا رسول الله سلام
بر ترا دانستیم که چگونه کنیم صلوات را چگونه بفرستیم حضرت فرمود که بگویید که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
و در بعضی از روایات بخاری و آل محمد است کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم یا و علی آل ابراهیم انک حمید مجید
که زیاده ازینجا پسند باشد که در همه آن هست و جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی نبی را فرمود و حضرت آل را داخل
کرد تا ظاهر شود که مراد آیه نبی و آل است و چون همه یک نفس واحده بوده اند اکتفا بنبی کرد و حضرت رسول صلی الله علیه
و آله اشعار فرموده اند که صلوة من بی صلوة بر آل من صحیح نیست و در احادیث صحاح از طرق اهل بیت سلام الله
علیهم وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر که صلوات بر من فرستد و بر آل من
نفرستد بوی بهشت نمی شنود با آنکه بوی بهشت از پانصد سال راه می آید و صاحب کشاف و غیر او ذکر کرده اند
که آیه و حدیث دلالت بر جواز صلوات میکند بر همه کس و لیکن چون شعار رفضه شده است که برائمه خود صلوات میفرستند
بنابرین ما و علمای ما منع کرده ایم الحمد لله که علی رغم رفضه دین اسلام و ایمان را از دست داده اند و کافر شده اند و در کفر همه
سنیان همین معنی بس است که حق سبحانه و تعالی مودت اهل البیت را مزد رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله نموده و ایشان بدل مودت عداوت کردند قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ لهذا اکثر علمای ما رضوان الله
علیهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات الله علیهم صلوات نمیفرستاده اند بلکه سلام میفرستاده اند از جهت تقیه از سنیان
و لیکن بنده در روضة المتقین این رعایت نموده ام که بعوض سلام صلوات فرستاده ام و گمان ندارم که صدوق سلام
فرستاده باشد چون کتابهای تصانیف صدوق را که قریب بزمان او نوشته اند اکثر اوقات اسم ائمه را با تعظیم
و صلوات یاد میکنند پس ممکن است که او یا شیعیان تقیه نموده باشند و الیوم الحمد لله که بدولت ابد قرین تقیه در
ایران بلکه در جمیع بلاد برطرف شده است چرا این رعایت باید نمود علمای ما اکثر علمای عامه و خاصه گفته اند که مراد

از صلوات آنست که حق سبحانه و تعالی دین آن حضرت را رواج دهد در عالم و امت او را غالب گرداند بر سایر امم
و در روز قیامت شفیع امت بوده باشد و امثال این معنیها که باعث برگرده والا رتبه آنحضرت بمرتبه رسیده است
که فوق آن در قوت امکانی نمانده است که از جهت آن حضرت صلوات الله علیه و آله طلب توان نمود و
چیزی که از صلوة بآن حضرت عاید میگردد فرح آن حضرت است بثواب غیر متناهی از جهت مصلی بر آنحضرت
چنانکه خواهد آمد انشاء الله و فاضل دوانی ذکر کرده است که چون آن حضرت را شفاعت کبری کرامت کرده اند این خصوصیت
بروز قیامت ندارد بلکه آنحضرت شفیع کاینات است در افاضه جود از مبدأ فیاض بدلیل لولاک لما خلقت
الافلاک پس صلوة بر آنحضرت استفاضه کمالات است از جهت مواد قابله کاینات و بگفته مولانا این سخن از و
نیست بلکه از انوار تربت باب مدینه علم بر و فایض گشته است در نورا در حین زیارت آن حضرت با
سایر تحقیقات که مذکور است در آن رساله قدسیه و اگر بر رسول خدا یا ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام فرستند
نیز قریب بمعنی صلوات است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً
طَيِّبَةً یعنی تحیتی است که از جانب حق سبحانه و تعالی است و با برکت است و نیکو است و همچنانکه صلوات بر مردم
مختلف میشود باختلاف قابلیات سلام نیز چنین است و لیکن سلام طلب سلامتیست از حق سبحانه و تعالی از
جهت شخصی که بر او سلام میکنند و این سلام اعم است از سلامتی نفس او از جمیع صفات ذمیمه و سلامتی بدن او از
جمیع امراض و سلامتی دنیا و آخرت و چون حضرات نبی و ائمه صلوات الله علیهم مستغنی اند ازین دعا از جهت
دین آن حضرت و امت آن حضرت و شیعیان ایشان خواهد بود و در اخبار اهل بیت وارد شده که سلام اسم
الهی است یعنی حق سبحانه و تعالی سالم است و منزه است از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او نبوده باشد
و لهذا جبرئیل که سلام الهی را بآنحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میرسانید حضرت میفرمودند که و علی ربی
السلام پس سلام بر نبی و ائمه صلوات الله علیهم نیز بهمین معنی است که فی الحقیقه ثنای ایشانست که ایشان از
همه نقایص مطهر اند و متصف بجمیع کمالاتند و چون ضرور بود تبیین این معنی بواسطه کثرت صلوات و سلامی
وارد میشود در اخبار اجمالی ذکر کرد و تفصیل آن مرتبه مرتبه ظاهر خواهد شد در اثنای شرح انشاء الله
و این علیهم السلامی که مذکور شد ممکن است که سلام بر معصومین باشد و لهذا چنانکه غالب اوقات سلام بر غیر ایشان
نمی فرستند تا فرقی باشد میان ایشان و غیر ایشان و لیکن در صورت اجتماع اگر قصد همه کنند و حق سبحانه

و تعالی در هر یک بقدر استعداد اگر طلب نمایند ظاهر آنست که باشد و از آنجمله حضرت ابوطالب است که باجماع شیعه مسلمان بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد با آنکه آنحضرت ممنوع بود از نماز بر منافقان تکلیف بر کافر و همین بس است اگر خدا خواهد اینست آنچه الله تعالی فَدامَ بِمُجالَسَتِهِ سُرُوری وَانْشَرَحَ بِمُذاکَرَتِهِ صَدْری وَعَظُمَ بِمَوَدَّتِهِ تَشَرُّفی لِأَخْلاقٍ قَدْ جَمَعَها إِلی شَرَفِهِ پس دایم شد بسبب همنشینی او خوشحالی من و منشرح شد سینه من بسبب درس خواندن او نزد من از علوم او چون او فاضل بود و لهذا از روی آداب درس او را مذاکره نامید و بسبب دوستی او مرا با دوستی من او را اشرف شدن من زیاده شد و شرف شدن بصحبت او که چون محبت بهم رسید من بزرگ شدم نه از جهت رتبه دنیوی اگرچه داشت ولیکن آن منظور نبود بلکه از جهت خلقهای نیکو بود که با سیادت جمع کرده بود مِنْ سَتْرٍ وَصَلاحٍ وَسَکینَةٍ وَوَقارٍ وَدِیانَةٍ وَعَفافٍ وَتَقْوی وَإِخْباتٍ و آن اخلاق حسنه ستر بود یعنی مستور بودن عیوب یعنی عیبی ظاهر نداشت و کسی که متکلف بباطن نیست یا ساتر عیوب مردمان بود و مقرر ساخته بود که کسی در مجلس او حرف غیبت نگوید یا هر دو و صلاح داشت که همیشه حالش بیاد الهی بود و وقار و طمانینه داشت که از سخنان ناخوش و غیر آن از جا در نمی آمد بلکه از بلاها نیز و بعضی گفته اند که سکینه از بدنست و وقار از دل اما اول اظهر است چون حق سبحانه و تعالی همه جا ذکر سکینه را آرام نسبت بدل داده است و دیانت داشت یعنی مذهب حق اثنی عشری با تقید بشرع در مرتبه اعلی داشت و عفت داشت و آن اجتناب است از شبهات در مأکل و مشرب و منکح و تقوی داشت و آن بلکه پرهیز کاری از محرمات و مکروهات بلکه مباحات و افعال او همه از برای خدا بود و اخبات داشت و آن خضوع و خشوع بدل و قلبست فَذاکَرَنی بِکِتابٍ صَنَّفَهُ مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیّا الْمُتَطَبِّبُ الرّازِیُّ وَتَرْجَمَهُ بِکِتابِ مَنْ لا یَحْضُرُهُ الطَّبیبُ وَذَکَرَ أَنَّهُ شافٍ فی مَعْناهُ پس گفتگو کرد با من یا بیاد من آورد کتابی را که تصنیف کرده بود او را محمد پسر زکریا متطبب یعنی علم طب را میدانست و بکار میفرمود یا آنکه طبیب نبود ولیکن طب را بر خود بسته بود چون طبیب عرفا بمعنی شافیست و شفا از حق سبحانه و تعالی است و رازی بود یعنی از اهل ری و عرب در نسبتها بشهرها در بعضی جاها تغییرات بزیاد و کم میدهند در ری و مرو زای زیاد میکنند و مروزی و رازی میگویند و محمد بن زکریا آن کتاب طب را من لا یحضره الطبیب نامیده بود یعنی این کتاب طبیب است کسی را که طبیب نزد او نباشد و سید بمن گفت که اسم با مسمی است یعنی در واقع کتابیست تمام و واضح که کتاب طبیب می تواند بود

و این دلالت میکند که سید نیز در علم طب ماهر بوده است وَسَأَلَنی أَنْ أُصَنِّفَ لَهُ کِتاباً فِی الْفِقْهِ وَالْحَلالِ وَالْحَرامِ وَالشَّرائِعِ وَالْأَحْکامِ و از من سؤال کرد سید که تصنیف کنم از جهت او کتابی در فقه و حلال و حرام و راههای دین الهی و ظاهر مراد مصنف از فقه عبادات است و از حلال و حرام تجارات و اطعمه و اشربه و از شرایع نکاح و طلاق و توابع آنست و از احکام قصاص و دیات و حدود و میراثست و احتمالات دیگر هست اما آنچه مذکور شد انسبست بترتیبی که کرده است این کتاب را و مشهور میان مجتهدین ما آنست که فقه عبارتست از جمیع احکام شرعی فرعی که بخصوص هر یک استدلال بر آن نمایند از ادله آن بحیثیتی که از ضروریات مذهب نباشد اما در عرف محدثین اخباری را که بآن عمل نمایند فقه است و علما فقه را بر چهار قسم کرده اند باآنکه یا مقصود از آن آخرتست و بس آن عبادات است مثل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و اگر مقصود آخرت فقط نباشد پس صیغه در آنجا ضرور است یا نه اگر ضرور باشد اگر از دو کس ضرورست آنرا عقود میگویند مثل انواع تجارات و نکاح و اگر از یکطرف ضرورست آنرا ایقاعات می نامند مثل طلاق و توابع آن و اگر صیغه در کار نیست آنرا احکام می نامند مثل حدود و میراث و قصاص و دیات و دیگر تقسیمات کرده اند فاما بر آن مترتب نیست و الله تعالی یعلم مُوفِیاً عَلی جَمیعِ ما صَنَّفْتُ فی مَعْناهُ وَأُتَرْجِمَهُ بِکِتابِ مَنْ لا یَحْضُرُهُ الْفَقیهُ لِیَکُونَ إِلَیْهِ مَرْجِعُهُ وَعَلَیْهِ مُعْتَمَدُهُ وَبِهِ أَخْذُهُ وَیَشْتَرِکَ فی أَجْرِهِ مَنْ یَنْظُرُ فیهِ وَیَنْسَخُهُ وَیَعْمَلُ بِمُودَعِهِ که مشتمل بوده باشد این کتاب بر جمیع مسایل کتبی که تصنیف کرده ام در فقه و حلال و حرام و شرایع و احکام یا در فقه که شامل همه باشد التماس نمود که نام نهم این کتاب را کتاب من لا یحضره الفقیه یعنی این کتاب فقیه و عالم است کسی را که عالمی نداشته باشد یا دسترس باو نرسد و غرض سید از این التماس این بود که رجوع باین کتاب کند و اعتمادش برین باشد و باین عمل نماید و تا سید شریک بوده باشد در ثواب هر که نظر کند درین کتاب و بنویسد این را و عمل نماید بآنچه درین کتاب ذکر نموده ام زیرا که چون سید باعث تصنیف این کتاب است پس هر که از این کتاب منتفع میشود سید در ثوابش شریکست و ازو چیزی کم نمیشود چنانکه گذشت و احادیث بسیار نیز واقع شده است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم که هر که سنت خیری بگذارد هر که بآن عمل کند از ثواب ایشان بهره خواهد داشت تا روز قیامت و شک نیست که مراد از این عبارت اینست ولیکن بنابر بعضی نسخ اجره از نساخ سهوا زیاده شده است و ممکن است که سهوی باشد که نظرش

لفظ من باشد مثل ربه رجلا و ممکن است که علی سبیل التغلیب باشد و تغلیبا للعینیه و ممکن است که مراد این باشد که تا دیگران
نیز ثواب برند چنانکه تشدید میبرد و لازمش افتاده افتاده باشد که بسبب ثواب دیگران تشدید نیز مثاب خواهد بود
و ممکن است که ضمیر راجع بکتاب باشد و معنی آن این باشد که تا شریک باشد تشدید در مزد و ثواب کتاب
کسانی را که نظر میکنند در آن و بنابرین من منصوب بنزع خافض خواهد بود یعنی مع من و الله تعالی یعلم هذا
مع فقده لاکثر ما صحّ لی من مصنّفاتی و سماعه لها و روایتها عنّی و وقوفه علی جملتها و هی مائتا
کتاب و خمسة و اربعون کتابا فاجبته ادام الله توفیقه الی ذلک لانی وجدته اهلا له یعنی
این التماس تصنیف من لایحضره الفقیه بعد از آن بود که نوشته بود اکثر آنچه با من بود از تصانیف من و من بر خوانده بودم
و شنیده بود اکثر آنرا و بر سر مجلس مطلع شده بود چون احادیث قریب بیک کرند یا آنکه اجازه مجموع را از من گرفته
بود و مطالعه کرده بود و هرچه مشکل بود از من پرسیده بود و تصانیف من یا آنچه با من بود از تصانیف من دویست
و چهل و پنج کتاب بود و باقی را بعد از این تصنیف کرده خواهد بود بنابر احتمال اول و بنابر ثانی باقی با او نبوده است
پس اجابت نمودم التماس او را حق سبحانه و تعالی توفیق او را مستدام بدارد و از جهت التماس او را قبول
نمودم که سزاوار این بود که التماس او قبول کنم با اهمیت این تصنیف داشت و صنّفت له هذا الکتاب
بحذف الاسانید لئلا تکثر طرقه و تصنیف کردم و جمع کردم احادیث این کتاب را برای او از جهت التماس او
و نفع او تصنیف کردم و اسانید اخبار را انداختم یا آنکه گفتم قال الصادق یا متن حدیث را نقل کردم بعنوان فقه تا
مبادا طرق او و سندها او موجب زیادتی حجم کتاب شود و سبب عدم رغبت بعضی شود و محتمل است که مراد این
باشد که بعضی از اسناد خود را در خبر ذکر کردم بحضرت هرچند هر خبر را سندهای بسیار داشتم از
حضرت که متواتر شده بود نزد من و این معنی من حیث العبارة اظهر است اما ظاهر مراد او اول است بقرینه
و ان کثرت فوائده یعنی هرچند فواید بسیار بود بنابر احتمال دویم ضمیر مؤنث مناسب بود که راجع
باسانید باشد و فواید سند آنست که خود میدانند که از کدام کتابست در وقت تعارض ترجیح میتوانند داد
و اگر سهوی شده باشد زود رجوع بآن کتاب میتوانند کرد و دیگران بعد از وفات او عمل باو میتوانند
کرد و در حال حیات فضلا عمل میتوانند کرد و هرگاه کسی شکی داشته باشد یا نسخ مغلوطه بهم رسید رجوع
باصل آن میتوان کرد و دیگر عمل بحدیث با اسناد کرده خواهد بود که اقلش استحباب است و غیر این از

فواید بسیار و بعد از آن ازین رای برگشته است و وسطی را اختیار نموده است که اسم صاحب کتاب را ذکر
کند و در فهرست سند خود را بآن کتاب ذکر کند و بنابرین بعد هر کتاب بلکه در برابر کتاب مختصر شده است
و غایتی سند بکار خود رانده است و کم‌ادی که تصنیف کرده بود با معنی اهم شده کاش از سر میگرفت که همه سند
میشد و لیکن بتوفیق الله همه اسانید مرسلات و فتاوی او را بهم رسانیده‌ام و در روضة المتقین اشاره بآن کرده‌ام
مگر نادری که هستم بنشان او نبود و انشاء الله درین شرح اشاره بنادر نیز خواهد شد و لم اقصد فیه
قصد المصنفین فی ایراد جمیع ما رووه بل قصدت الی ایراد ما افتی به و احکم بصحته
و اعتقد فیه انه حجة فیما بینی و بین ربی تقدس ذکره و تعالت قدرته و مانند مصنفان
دیگر نکردم که هرچه با ایشان رسیده از روایات در تصانیف خود ذکر میکنند خواه صحیح باشد و خواه نه و خواه
بآن عمل کنند و خواه نه بلکه قصد دارم که بیاورم درین کتاب هرچه را بآن فتوی میدهم و حکم میکنم بصحت آن
و جزم بصحت آن دارم که معصوم فرموده است و در آن اعتقاد دارم که حجتست میان من و پروردگار من
که مقدس و منزه است از آنکه یاد امثال ما کند و یا هم او را بر غیر او اطلاق نمودن هرچند هر دو یک لفظ باشد
اما معنی هر دو متباین است چنانکه عالم را بر جناب اقدس الهی اطلاق میکنند و عین ذات مقدس اوست و بر
مخلوق که اطلاق میکنند معنی عرضی است که مدرک میشود و قدرت او متعالیست از آنکه توان ادراک یا وصف
آن کردن و این دو جمله اخیر ثنا است و آنکه صدوق گفته است که فتوی بانچه درین کتابست میدهم بسبب این
علما هر حدیثی را که او درین کتاب نقل نموده است از مذهب او نقل نموده‌اند و مذهب او میدانند مگر نادری
که در سه جای باشد که از مذهب او نقل نموده‌اند و آنکه گفته است که حکم بصحت این احادیث میکنم موافق اصطلاح
متقدمین است چنانکه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در مشرق الشمسین ذکر کرده است و از جاهای دیگر نیز
ظاهر میشود که مراد ایشان از صحت آنست که معلوم شود انتساب آن خبر بائمه معصومین سلام الله علیهم و علم ایشان
حاصل شده است یا بتواتر یا بآنکه آن خبر را در اکثر اصول ایشان که چهارصد اصل بوده است ذکر کرده باشند
و آن چنان بوده است که کتب احادیث در زمان حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم تصنیف شده بود بسیار بود
از الجمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب مصنف حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را
ذکر کرده است که چهار هزار مصنف بوده‌اند و چهار هزار کتاب ایشان مشهور چون بعضی کتب متعدد داشته‌اند

از هر کتابی بعد از آنکه احوال آن شخص را ذکر کرده است چند حدیث از کتاب او نقل نموده است بترتیب کتب فقه و این کتاب
عظیمی بوده است که نزد مشایخ ما بوده است و همین شیخ کتابهای بسیار تصنیف نموده است در تفصیل کتابهای
صحاح حضرت امام محمد باقر و غیر آن حضرت سلام الله علیهم و حافظ احادیث بوده است و نقل کرده است که آنچه
در حفظ دارم از احادیث با سند صد و بیست هزار حدیث است و آنچه بی سند آنرا در خاطر دارم سیصد هزار
حدیث است و این نوح که زمان او را دریافته است و ثقه و معتمد است و استاد شیخ طوسی است در رجال کتابی
تصنیف نموده است و مصنفین اصحاب حضرت را در آنجا ذکر کرده است و بسیاری در آنجا ذکر کرده است که
ابن عقده کتابهای ایشان را نداشته و ابن نوح داشته است و باین نسبت که حساب کنیم آنچه شیخ طوسی
از علمای حدیث و کتب ایشان را ذکر کرده است و شیخ نجاشی نیز در فهرست خود یاد کرده است از حصر بیرون است
از جابر جعفی منقول است که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام محمد باقر بخاطر دارم و محمد بن مسلم سی هزار
و همچنین که پاره از آن در فهرست مذکور خواهد شد و در شرح تفصیلی داده‌ام که تا غایت هیچکس از علما نکرده بود
مجملا از میان این کتابهای بسیار چهار صد اصل کتاب را انتخاب نموده و آنها را اصول نامیدند و در فهرست
ان شاء الله مذکور خواهد شد و چون این چهار صد اصل معتمد ایشان بود اگر خبری را در اصول بسیار میدیدند
حکم بصحت آن میکردند یعنی البته حضرت فرموده است و همچنین حکم بصحت خبری میکردند که بطرق متعدده از
ائمه صلوات الله علیهم منقول بود و ایشان را از آن طرق علم حاصل میشد یا می یافتند خبری را در اصول جمعی که
علما اجماع کرده بودند بر تصدیق ایشان مثل زراره و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار یا اجماع کرده بودند که هر خبری
که صحیح شود که ایشان گفته‌اند صحیح است مثل صفوان بن یحیی و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی
یا اجماع نموده بودند که عمل بروایات ایشان میتوان کرد مثل عمار ساباطی و حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب
و سکونی و امثال ایشان که شیخ الطائفه در عده ذکر کرده است ایشان را و در مواضع خود یاد خواهیم کرد ان شاء الله
یا حدیثی را می یافتند در یکی از کتبی که بر حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم عرض نموده بودند و حضرات تحسین فرموده
بودند ایشان را مثل کتاب عبید الله بن علی حلبی که بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودند و
کتاب یونس بن عبد الرحمن و فضل بن شاذان را که بر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه عرض نمودند مجملا
چیزهایی که سبب علم ایشان بود بسیار بود و چون بواسطه تسلط سلاطین جور بسیاری از آن کتب از دست

رفت علمای ما این اصطلاح را وضع کردند که در فواید از دهم مذکور شد انتهی ولیکن هیچ غرضی نیست که جمعی
که این سه عظیم الشان درین چهار کتاب نقل کرده‌اند از آن کتب برداشته‌اند محمد بن بابویه که در بعضی جا و در فهرست ذکر
کرده است و شیخ الطائفه نیز در آخر تهذیب و استبصار نقل کرده است و محمد بن یعقوب کلینی اگر چه نگفته است
که از آن کتب نقل کرده‌ام ولیکن از تتبع ما را جزم بلکه یقین بهم رسیده است که از آن کتب روایت کرده است بلکه بسیار از
آنکه خبری که شیخ صدوق و شیخ الطائفه مثلا از کتاب حسن بن محبوب یا حسین بن سعید روایت کرده‌اند باسانید خود از
کتب تمام خبر را کلینی روایت نموده است بهمان سند و غیر آن از ایشان بهمان متن و جزم داریم که جمعی که در سند کتابهای
کتابهای ایشان ذکر کرده است مشایخ اجازه این کتابها بوده‌اند که بواسطه اتصال سند ذکر کرده‌اند و چون قریب العهد و الزمان
بودند بایشان یقینا کتب آن مشایخ نزد ایشان مثل این کتابها بوده است نزد ما که همه علم داشته‌اند که آن کتب از آن
مشایخ بوده است و جمعی از متاخرین اصحاب رحمهم الله تعالی بواسطه عدم تتبع این معنی را نیافته بوده حکم بضعف بسیاری
از اخبار کرده‌اند با آنکه محمد بن یعقوب رضی الله عنه در دیباچه کافی ذکر کرده است که اخبار کافی آثار صحیحه است از
اهل البیت صلوات الله علیهم و ابن بابویه نیز حکم بصحت این اخبار نموده است و جزم داریم که صحیح که ایشان میگویند
آنست که یقینا معصوم صلوات الله علیهم فرموده‌اند و صحت نزد متاخرین این معنی دارد که راویان ثقه و معتمد اند و کافی
باشد که ظن نیز بهم رسد ازین خبرها باصطلاح ایشان پس معنی کلام این دو بزرگ آنست که یقینا این خبرها از
معصوم است که گویا ایشان از معصوم شنیده‌اند و هیچ دغدغه نیست که حکم بصحت ایشان بهتر است از حکم بصحت متاخرین
و آنکه رعایت اصطلاح متاخرین کرده‌ایم از جهت آنست که چون اکثر فضلا بطریقه ایشان مانوس شده‌اند موجب تنفر
ایشان نشود و با آنکه در وقت معارضه احادیث بواسطه ترجیح با صحیحت فایده دارد چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله گذشت
و هر که تتبع کند خواهد دانست آنچه را ذکر کرده‌ام بلکه ظاهر میشود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح از هیچ کتابی از
کتابهای خود نقل نکرده است چنانکه در عیون اخبار الرضا حدیثی نقل میکند در جمع بین الاخبار بعد از آن ذکر میکند که در
سند این حدیث محمد بن عبد الله مسمعی است و شیخ ما محمد بن الولید با او بد اعتقاد بود و من از جهت این حدیث را
نقل کردم درین کتاب که من این حدیث را بر شیخ خوانده‌ام در کتاب رحمه سعد بن عبد الله و شیخ تقریر نموده بواسطه آنکه بسندهای
دیگر بشیخ رسیده بود بنابرین من نقل نمودم و اگر نه هر چه شیخ ما آن را اعتقاد نداشت من آنرا ذکر نمیکنیم و کلام ما آنست
که شیخ او بسیار از حد در رفته است در وقت رجال مهذا هر گاه این مقدار دقت نموده باشند دقت ما چه

ازیشان محمد بن یعقوب کلینی تا آنکه کلینی کافی را در عرض بیست سال تصنیف نمود که میخواسته که هر خبری که در آنجا نقل
کند علم داشته باشد که از معصوم است و بسیار است که کلینی خبری را مرسلا روایت میکند و همان خبر را ابن بابویه
یا شیخ طوسی باسانید صحیحه کثیره روایت کرده اند در کتب خود و در روضه در اکثر جاها بآن اشعار نموده ام بلکه
بسیار جاها است که متاخرین حکم کرده اند که درین باب حدیثی نیست یا حدیث صحیحی نیست باصطلاح ایشان
بس ذکر کرده ام احادیث صحیحه دران باب انشاء الله تعالی بهمه اشعار خواهد شد درین شرح چنانکه در روضه
اشعار نموده ام و استبعادهای بسیار از فضلا آنست که آنچه بنده نقل میکنیم بان رجوع نمایند که گویا تا خاطر ایشان جمع شود
وَجَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ و جمیع احادیثی که درین کتابست بیرون
آورده ام از کتابهای مشهور که اعتماد علمای شیعه بران کتب است و اگر مسئله ایشان ازو منظور شود رجوع باین کتب میکنند
و ظاهر مشهور متواتر است که از مصنفان آن کتب متواتر بوده است و از اصول اربعمائه است یا امثال آن و صدوق
در آخر کتاب فهرست کتب را ذکر کرده است و از چهار صد کس بیچار کسی کم روایت کرده است شاید دو کسی را نام
برده باشد و در فهرست که در اصل کتاب نام ایشان را ذکر کرده است ممکن است که از آن کتابها حدیث نقل کرده
باشد مرسلا و از جمعی حدیث نقل کرده است در اصل که در فهرست ایشان را ذکر کرده است بنده سند آنرا از
کتابهای صدوق و کلینی ذکر کرده ام و همچنین بسیاری از اخبار را مرسل روایت کرده است و سند آنرا
ذکر نکرده است یا بعنوان فتوی ذکر کرده است سندهای آنرا یافته ام اکثر آنرا از کتابهای صدوق و بارها از کلینی
یافته ام مگر بسیار نادری که نیافته باشم و از ده یکی زیاده نخواهد بود و چون خاطر او جمع بوده است ذکر سند نکرده است
که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند اگرچه اکثر علمای سلف قول صدوق را بعض حضرات میدانستند چون از ارباب
نقل است و اجتهاد در خبر نقص را جایز نمیدانند و هرجا اجتهاد کرده است و سهو کرده است در اجتهاد و علما آنرا
ذکر کرده اند و مذکور خواهد شد انشاء الله مِثْلِ كِتَابِ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السِّجِسْتَانِيِّ مانند کتاب حریز بن عبد الله
سجستانی و ظاهر مراد از کتاب جنس است که بر قلیل و کثیر اطلاق میکنند و او از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق است و کتب بسیار تصنیف نموده است و شیخ طوسی در فهرست گفته است که کتابهای او همه از
اصول اربعمائه است و ممکن است که مراد او کتاب صلوة او باشد که حماد بن عیسی بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه عرض نمود که من کتاب حریز را دارم و بآن عمل میکنیم حضرت فرمود که باکی نیست اگرچه ممکن است که مراد ازو

نیز

نیز جمیل باشد و سند صدوق باین کتاب بیست و هشت سند صحیح است وَكِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ که ثقه است
و معتمد اصحاب بود و کتابی بزرگ تصنیف کرد در آنچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده بود و بعد
از اتمام عرض نمود بر حضرت تحسین فرمودند که مثل نیست و فرمودند که سنیان چنین کتابی ندارند و این کتاب متواتر بود
ازو و جمیع علما بآن عمل نمودند چون حضرت تحسین فرموده بودند و صدوق طرق بسیار صحیح دارد باین کتاب
از الجمله هفت طرق صحیح و یک حسن و یک قوی و شیخ طوسی از صدوق بر یک طریق صحیح دارد و بطرق دیگر نیز دارد
وَكُتُبِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيِّ و کتابهای علی سی و سه کتاب بوده است که نزد صدوق بوده است و ثقه
و معتمد بوده است و بخدمت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهم رسیده بود
و منصب وکالت حضرات را داشت و حضرات فرمانها که باو می نوشتند تعظیم او میفرمودند و کتب او معتمد اصحاب
بود و اهواز شهریست قریب بحویزه وَكُتُبِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ و کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی کتاب بود و همه
اصحاب بکتب او عمل میکردند و او ثقه و عظیم الشان است و بخدمت حضرات امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده
بود و از ایشان احادیث شنیده بود و اخبار کتب او در کتب مشایخ ما بسیار است و معمول علیها است و طرق ابن
بابویه بکتابهای او و علی بن مهزیار و فضلای آینده بسیار است و صحیح همه را در فهرست ذکر کرده است و در آنجا
بیان خواهیم کرد انشاء الله وَنَوَادِرِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى و کتاب نوادر احمد کتابی بزرگ بوده است در همه باب و نوادرش
نامیده است که احادیث او همه نفیس بوده است و صحیح و معتمد اصحاب بود و خود بزرگ قمیان بود و ثقه و جلیل القدر
و عظیم الشان و بخدمت حضرات ائمه ثلثه متقدم صلوات الله علیهم رسیده بود و از ایشان اخبار روایت کرده است
وَكِتَابِ نَوَادِرِ الْحِكْمَةِ تصنیف مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ و این کتاب بزرگی بوده است در جمیع ابواب
اصول و فروع و معتمد اصحاب بوده است ولیکن ابن ولید از جمعی که در آن کتاب بند و اسامی ایشان را ذکر کرده است
روایت نمیکرده است و ابن بابویه نیز متابعت او نموده است در آنها و از جمعی دیگر روایت میکند که او و ابن ولید
اعتماد بآنها دارند و او ثقه و معتمد است وَكِتَابِ الرَّحْمَةِ لِسَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ و سعد علمای شیعه بود و ثقه و جلیل القدر
و بخدمت حضرت امام حسن عسکری رسیده بود و صاحب الامر را ملاقات کرده بود و کتب او خصوصا کتاب
رحمه معتمد بود وَجَامِعِ شَيْخِنَا مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و این کتاب عظیمی بود مسمی بجامع و معتمد علما بود
و خود ثقه و عظیم الشان بود بمرتبه که ثقه صدوق با نهایت فضیلت و بیست از تقلید او برنگشته است چنانکه

خواهد آمد و کتاب نوادر محمد بن ابی عمیر و کتاب نوادر او نیز کتابی عظیم بود و او نزد علمای شیعه و سنی بزرگ بود و کسی
بعبادت و تقوی و عدالت و اعتماد باو نمیرسید و بسیار بزرگ است و بخدمت حضرت امام موسی کاظم و حضرت
امام رضا رسیده بود و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده بود و از صد شیخ عظیم الشان که اصحاب حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودند حدیث بسیار شنیده بود و علما اجماع کرده اند که هر چه صحیح شود که او روایت
نموده است صحیح است و بعد او را ملاحظه نمینمایند و لهذا مراسیل او را قبول میکنند و نود و چهار تصنیف داشت
و کتاب المحاسن لاحمد بن ابی عبد الله البرقی و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ
و ثقه و معتمد علیه بوده است آنچه الحال هست شاید ثلث آن باشد و بغیر ازین کتاب نود و سه کتاب دیگر تصنیف نموده است
در فنون علوم و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علمای ما در فهرستهای اصحاب رجال موجود است و رسالة ابی
الی رضی الله عنه الی چون صدوق در قم اخبار بسیار را اخذ کرد از پدرش و ابن ولید و سایر مشایخ قم سفر
رفت بواسطه زیادتی علم و طلب حدیث پدرش رساله باو نوشت که بآن عمل نماید و صدوق رساله پدرش را
بمنزله نص میدانند چون از غیر نص نمی نوشته و عمل نمیکرده و از جهت رساله را متفرق ساخته است درین
کتاب و در هر بابی چیزی از آنرا نقل میکند یا آنکه موید آن از اخبار متواتره داشته است یا خواسته است که
رعایت حق پدر کرده باشد تیمنا آنرا ذکر کرده است و شیخ و بزرگ اهل قم بود در عصر خود و همه رجوع باو مینمودند و
اعدل و اوثق آن زمان بود و حکایات او بابن مذکور شده و خواهد آمد و او را کتب بسیار بود که ابن بابویه از قم روایت
میکند وغیرها من الاصول والمصنفات التي طرقي اليها معروفة في فهرست الكتب التي رويتها
عن مشايخي واسلافي رضي الله عنهم وبالغت في ذلك جهدي مستعينا بالله ومتوكلا عليه
ومستغفرا من التقصير وما توفيقي الا بالله عليه توكلت واليه انيب وهو حسبي
ونعم الوكيل و اخبار این کتاب را بیرون آورده ام ازین کتابهای مذکور و از غیر این کتابها از اصول که اصول
اربعمائه است یا مطلق کتب معتمده و از مصنفات که غیر اصول اربعمائه است یا کتب فقهی محدثین که سندها را
می انداختند و حدیث را بعنوان کتب فقهی نقل میکردند چنانکه مصنف در اوایل این کتاب کرده است و شیخ الطایفه در
نهایه کرده است و سندهای من معروفست در فهرستها یا دو دیگر که کرده ام در آخر کتاب که ذکر نموده ام در آنجا
کتابهای را که روایت میکرده ام از مشایخ و استادان من از کتب خود و کتب پیشینیان از علمای ما که حق سبحانه

راضی

راضی و خوشنود باشد و درین کتاب بذل جهد خود نمودم و نهایت سعی کردم که از آن کتب معتمد همه را بیرون
آوردم و هر چه علم بصحت آن داشتم درین کتاب ذکر نمودم در حالتی که استعانت و یاوری از خداوند خود خواستم
و توکل براو کردم که هر چه خیر من در آن باشد نزد من آورد و طلب آمرزش میکنم از جناب اقدس او اگر تقصیری
از من شده باشد یا شود و نیست توفیق من مگر از خداوند عالمیان براو توکل کرده ام و رجوع من از
تقصیرات یا در جمیع امور باوست و او بسست مرا و نیکو وکیل است که اگر جمیع کارها باو گذارند بروجه احسن
میسازد و روایت در اصطلاح محدثین مجهول و مخفف میباشد یعنی شیخ من روایت کرده است و من
مروی شده ام و بعنوان معلوم بکن عوام است که از اصطلاح بی خبر اند و گاه هست مشدد میخوانند تا دلالت
کند بر کثرت روایت اما در کتب ندیده ام که مشدد بوده باشد و چون عبادات مقدم است بر غیر آن
از ابواب فقه بواسطه آنکه در آن قرب بندگان بجناب قدس الهی حاصل میشود و اهم و افضل عبادات نماز است
و بنا بر تمیشه همه کس بآن مکلفند بوجوب عینی تقدیم آن لازم بود و چون نماز مشروط است بطهارت
و بی طهارت صحیح نیست تقدیم آن لازم بود و چون طهارت بآب حاصل میشود مصنف آنرا مقدم داشته گفت
باب المياه وطهرها ونجاستها و میاه جمع ماء است یعنی این بابیست در بیان اقسام آبها و احکام
آن و پاکی آبها و نجاست آن که کدام آب پاکست و کدام نجس است و اگر نجس شود چگونه پاک میشود و چیزهای دیگر را
از آب چگونه پاک باید کرد و چون محدث از حدیث نقل میکند و احادیث در کتب حدیث منتشر بود و صدوق از
هر کتابی حدیثی ذکر کرده است و اول کسی که کاری کند بسیار مشکل است که همه چیزی بایدش لهذا صعوبتی چنانکه باید ازو
کم چیزی را که از خود نقل میکند فی الجمله صعوبتیست قال الشيخ السعيد الفقيه ابو جعفر محمد بن علي بن
الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه مصنف هذا الكتاب رحمة الله عليه ان الله
تبارك وتعالى يقول وانزلنا من السماء ماء طهورا مرتبه دیگر نام خود را یاد کرد تا ظاهر شود که این
سخنان از وست و میگوید که بدرستی که خداوندی که بزرگوار است و فیض و برکت او بر عالمیان فایض است و متعالیست
از آنکه ادراک او توان نمود ذات او را یا کیفیت فیض او را میفرماید در قرآن مجید که فرو فرستادیم از جانب آسمان آبی که پاک
کننده شماست از نجاست حدث و خبث و طهور در لغت بمعنی ما یتطهر به آمده است یعنی چیزی که بآن پاک کننده
کثافت و نجاست را چنانکه غسول بمعنی ما یغتسل به است و وضوء بمعنی ما یتوضأ به است و درین آیه این مراد است

بقرینه آیه تیمم و تقوینه اخبار صحیحه بسیار که در همه استعمال طهور بمعنی مطهر کرده اند و خواهد آمد ان و لفظ ماء اگرچه بحسب ظاهر
افاده عموم نمیکند ولیکن چون حق سبحانه و تعالی در مقام امتنانست بر بنده کان اگر از جهت عموم نباشد بی فایده میشود
پس ظاهر آیه اینست که آبهائی که از آسمان فرستاده ایم پاک کننده شما است و شکر آن بواسطه تعظیم است یعنی آبی
فرستاده ایم و چگونه آبی که سبب حیات جمیع حیوانات است و طهور است و چگونه طهوری که هر قسم نجاستی که از حدث و خبث
باشد بآن زایل میشود و یقول عزّ و جلّ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ
وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ و دیگر خداوندی که عزیز و جلیل است از آنکه بذات مقدس و تفضلات و توان
رسیدن میفرماید که ما از جانب آسمان آبی فرستادیم باندازه احتیاج خلایق و آن را در زمین ساکن ساختیم و ما
اگر خواهیم آبهارا می توانیم بردن که همه هلاک شوند و این آیه چون در او منتی است که حق سبحانه و تعالی بر خلایق
گذاشته است دلالت میکند که آبهائی که در چشمها و چاهها و رودخانهاست همه از جانب آسمان آمده است و ظاهر است
که اگر چند سال باران نیاید آب در هیچ چاهی و چشمه نمی ماند و اگر یکسال باران نیاید بسیار کم میشود و از همین قطع
نظر آیه از مجربات است و یقول عزّ و جلّ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ و تمامش اینست که
وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ دیگر حق عزّ و جلّ میفرماید که خداوند شما همیشه بتدریج از جانب آسمان آبی
میفرستد تا شمارا بآن پاک کند از حدث و نجاست شیطان که منی است از شما زایل گرداند یا جنابت
که بسبب احتلامی که بواسطه تخیلات شیطان شمارا حاصل شده بسبب آب از شما زایل سازد و در تفاسیر و احادیث
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده است که این آیه وقتی آمد که در بدر بودند و اصحاب آن حضرت صلوات الله علیه
کثرت عدد دشمنان و قلت ایشان عکس بخواب رفتند و اکثر بتخییل شیطان محتلم شدند و قریش بر سر آب فرود
آمده بودند و مسلمانان آب نداشتند که غسل کنند حق سبحانه و تعالی بدعای حضرت بارانی فرستاد و گودالها پر از آب
شد و همگی محتلمان غسل کردند و ازاله نجاست می کردند و آیه اگرچه در بدر نازل شده اما حکمش عام است باجماع مسلمین
اگرچه در این آیه بلفظ تطهیر نازل شده است و بعضها دلالت بر تطهیر آب باران میکند و آن آیه موید این آیه است
و بر عکس فَأَصْلُ الْمَاءِ كُلِّهِ مِنَ السَّمَاءِ وَهُوَ طَهُورٌ كُلُّهُ پس از این سه آیه ظاهر شد که اصل آبها از آسمانست
حتی آبهای زمین و مطلق آب طهور و مطهر است و تطهیر نیست الا از حدث که نجاست حکمیست و در رفع او احتیاج
به نیت قربت هست و خبث نجاست عینی است که در رفع او احتیاج به نیت قربت نیست اگرچه از جهت

حصول ثواب محتاج است بنیت و اگر تطهیر اعم باشد از ازاله نجاست عینی و حکمی و از ازاله کثافت محال ازاله نجاست بهم
احتمالی داخل خواهد بود به آنکه صدوق در خاطر داشته که در هر مطلبی آیاتی که نازل شده است ذکر کند و بعد از آن اخبار را
نقل کند بعد از این از همین برگشته است که شکست استدلال بآیات نمودن که از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول نشده
باشد مبادا افترائی بسته شود بر حق سبحانه و تعالی لیکن فرقی نیست میان آیه و حدیث بلی اگر دلالت آیه ظاهر نباشد
نقل باید کرد معهذا احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین منقول است که هرگاه خبری بشما رسد از
آن خبر را عرض کنید بر قرآن مجید اگر موافق قرآن باشد بآن عمل کنید و اگر مخالف قرآن باشد طرح کنید و
محتمل است که مراد از این اخبار اخبار غیر معلوم باشد و نزد متقدمین چون اخبار معلوم داشتند احتیاج باین نمی شد
و الیوم البته خوب است استدلال بقرآن مجید بلکه واجب است مهما امکن و انشاء الله این حقیر ذکر خواهد کرد در هر بابی اخبارات
وارد شده است وَمَاءُ الْبَحْرِ طَهُورٌ وَمَاءُ الْبِئْرِ طَهُورٌ یعنی ظاهر شد از آیات که مطلق آب مطهر است پس
آب دریا نیز مطهر بوده باشد و آب چاه نیز مطهر بوده باشد و اما آب دریا پس کسی از مسلمانان خلاف در مطهریت
آن نکرده است که سعید بن مسیب و عبدالله بن عمرو عاص از سنیان که ایشان گفته اند که اگر غیر آب دریا باشد از آب دریا
طهارت واقع نمیسازند و اجماع سنی و شیعه بر خلاف این هر دو واقع است و احادیث از رسول خدا صلوات الله
علیه و آله وارد شده است بر آنکه آب دریا طهور است و از این حدیثها علما استدلال کرده اند بر آنکه آب نمک مطهر است
و نمک آب مضاف نمیشود چون آب دریا آب نمک است و خالی از اشکالی نیست زیرا که فرقیست میان نمک ذاتی و عارضی
شاید ذاتی موثر در اضافه نباشد و عارضی باشد ولیکن خلافی صریح از علما ندیده ام پس اگر در صحرای نمک آبی ایستاده
باشد و شور باشد و کرباشد از ازاله نجاست و وضو و غسل توان کردن خصوصا هرگاه آن آب را نمک آب
نگویند که در این صورت بی خوفست و اگر نمک آب گویند و آبی دیگر بهم رسد بهتر آنست که با آن آب طهارت کنند
هر چند بمجاورت نمک شور شده باشد که این شوری ضرری ندارد و اما آب چاه که طهور است اگر کشنده از چاه
و آن از ازاله حدث یا خبث کنند بی دغدغه مطهر است و همچنین اگر یک کر از چاه بکشند اگر نجاست بر آن وارد
شود نجس نمیشود بلکه آن نجس را پاک میکند هرگاه عین آن زایل شود و اما اگر نجاستی در چاه افتد اکثر قدمای اصحاب
چاه را نجس میدانستند و اکثر متاخرین پاک میدانند و پاک بودن اظهر است چنانکه خواهد آمد و چون ظاهر آیات
مطهریت مطلق آب است پس هر حدیثی که دلالت بر طهارت آب چاه کند موافق آیه خواهد بود و عمل بآن اولی است

[illegible]

واسه تعالی یعلم و ظاهر مراد صدوق از مطهریت چاه معنی اولیست چنانکه خود در امالی تصریح بان کرده است و قال
الصادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما کل ماء طاهر الا ما علمت انه قذر یعنی حضرت
فرمودند که هر آبی پاک است تا بدانی که نجس شده است یا نجس است و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی بعنوان صحیح و قوی
همین مضمون را روایت نموده اند از آنحضرت صلوات الله علیه که این عبارت که الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر
و شیخ بعنوان صحیح از آنحضرت روایت کرده است که کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر و همه یک مضمونست و
دلالت میکنند بر آنکه اگر بآبی رسیم و ندانیم که بولست یا آب پاکیست یا نجس حکم بپاکی آن میکنیم هر چند ظن بنجاست
نیز باشد چنانکه در راهها از ناودانها ترشحی بآبی ریخته شود و مظنون آنست که بولست ولیکن چون علم نداریم حکم بطهارت
آن میکنیم مگر آنکه بوی بول کند و قراین منضم شود که علم بهم رسد که نجس است اجتناب میکنیم و اکثر علما گفته اند که اگر دو
عادل شهادت دهند بر نجاست آبی حکم بنجاست آن میکنیم چون شارع گواهی عدلین را بمنزله علم نموده است و لیکن
مشکل است چون در خصوص نجاست وارد نشده است که قول عدلین معتبر است و اگر یک عادل یا چند غیر عادل
گویند که این آب نجس است عمل بقول ایشان لازم نیست مگر آنکه جمعی کثیر گویند یا قلیلی گویند و قراین منضم شود
که علم حاصل شود و حکم بنجاست میکنیم و احوط آنست که بسبب گفته دو عادل بنجاست آب بلکه یک عادل نیز اجتناب
کنند اگر آبی دیگر بهم رسد و الا آب طهارت بگیرد و چون آبی دیگر رسد احتیاطا آنموضع را بشوید و الله تعالی
یعلم و قال صلوات الله علیه الماء یطهر و لا یطهر یعنی و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند
چون آن حضرت از پیش گذشته است و قانون مخصوص صاحب صدوق آنست که ضمیر راجع باشد بمعصومی که از
پیش گذشته باشد و مؤید این معنی است که کلینی رضی الله عنه همین خبر را بروایت قوی از آنحضرت روایت کرده
و گفته است که آن حضرت فرمود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که آب تطهیر همه چیز میکند حتی
آب را و از چیزی دیگر پاک نمیشود و طریق این حدیث بقانون متاخرین صحیح نیست و لیکن چون کلینی و صدوق حکم
بصحت احادیث کتابهای خود کرده اند علما باین حدیث عمل نموده اند باتاییدات دیگر پس اگر کری متغیر شود بنجاست
نجس میشود و اگر کری دیگر آب بر او ریزند که ازاله تغیر او بکند پاک میشود باجماع و اگر خود بخود تغیرش زایل شود یا
چیزها چند اندازند که تغیرش مرتفع شود اشهر میان علما آنست که پاک نمیشود تا کری بر او ریزند یا باران بر آن بارد
یا آب روان یا آن متصل شود و بعضی از علما گفته اند که پاک میشود و اما اگر کمتر از کر باشد و متغیر شده باشد بنجاست و تغیرش

بطهار

بچیزی غیر آب یا خود بخود زایل شود بیک دفعه پاک نمیشود و احوط در کر آنست که چون زوال تغیر آن بغیر آب نشود کری
آب بر او ریزند دفعه یا باران ببارد یا با آب روان متصل شود و قبل از تطهیر استعمال نکنند و بجابر آیات
و احادیث عامه که آب مطهر است جمعی گفته اند که لازم نیست که کر آب بیکدفعه بر آن بریزند پس اگر متصل شود
بکر کافیست و همچنین اگر آب ظرفی نجس باشد و بآب کر یا آب روان فرو برند پاک میشود اگر چه آب بهمه
جزو آن نرسد حتی آنکه بعضی از علما گفته اند که اگر شیشه گلابی نجس شده باشد همین که بکر فرو برند پاک
میشود چون آب مطهر همه چیز هست و لیکن خلاف احتیاط است اما اگر شیشه گلاب را در کر ریزند که آب شود هم
پاک میشود هر چند بوی آن کر بگیرد از گلاب مگر آنکه آنقدر گلاب در کر بریزند که آب نیز گلاب شود و عرفا
گویند که گلابست پس اگر گلاب پاک باشد آب حوض پاک هست و پاک کننده نیست و اگر گلاب نجس باشد
خلافست میان علما بعضی میگویند که چون بکر رسید پاک شد و چون آب را گلاب کرد از مطهریت می افتد نه از
طهارت و بعضی میگویند که تا گلاب آب نشود پاک نمیشود پس نجس باشد احوط اجتنابست و آبی که از فواره
بحوض نجس آید اگر کر اگر چه سطح مساوی نباشد حوض پاک میشود و بعضی بر عکس نیز قایل شده اند که اگر حوض
پایین باشد و حوض بالا نجس بالا پاک میشود اما خلاف مشهور و خلاف احتیاط است و الله یعلم و شیخ بن
صدوق آیات و احادیث مطهریت آب را ذکر کرد و آنکه اصل در آب طهارتست و اگر چه اخبار متواتره
بر طهارت وارد شده بود بهمین اکتفا نمود و مسایل بر آن متفرع ساخت با آنکه گفت قمی و ان وجدت ماء
فلم تعلم فیه نجاسة فتوضا منه و اشرب پس هر گاه بآبی برسی و ندانی که در آن آب بزمینی نجاستی یا علم بهم رسد
که نجس است پس جایز است از آن آب وضو گرفتن و آشامیدن اما اگر آب از شخصی باشد و خبر دهد که آب نجس
نجاست مشهور آنست که استعمال نتوان کرد باعتبار آنکه صاحبش است و قول صاحب مطلقا مسموع است
و در بعضورت نیز حکم بنجاست کردن مشکل است اگر چه احوط اجتنابست بنحوی که گذشت و ان وجدت
فیه ما ینجسه فلا تتوضا و لا تشرب الا فی حال الاضطرار فتشرب منه و لا تتوضا
منه و تیمم و اگر در آب چیزی باشد که سبب نجاست آب باشد پس از آن آب وضو مساز و میاشام
مگر در حالت ضرورت مثل آنکه تشنه باشد در صحرایی و بغیر از آب نجس چیزی نداشته باشد و خوف هلاک
داشته باشد پس در بعضورت جایز است آشامیدن بقدر ضرورت که نمیرد و لیکن طهارت باین آب جایز

نیست بلکه بدل وضو تیمم میکند و با آب نجس وضو نمیسازد باجماع علما الا ان یکون الماء کُرًّا فلا بأس بان یتوضّأ
منه ویشرب وقع فیه شیء او لم یقع ما لم یتغیّر ریح الماء فان تغیّر فلا تشرب ولا تتوضأ
منه اما اگر آب یک کر باشد پس میتوانی وضو ساختن و آشامیدن خواه چیزی از نجاسات در او باشد و خواه
نباشد مگر آنکه بوی آب متغیر شده باشد بنجاست و همچنین اگر رنگ یا طعمش متغیر شده باشد از نجاست پس درین صورت آن
آب را محذور و از آن آب وضو مساز و ظاهر این کلام آنست که اگر آب قلیل بسبب ملاقات نجاست نجس میشود
و آب کر نجس نمیشود مگر بتغیر و در جزو اخیر اجماع علماست در غیر آب چاه و در آب چاه خلافی است که
خواهد آمد و اگر آب کمتر از کر جاری باشد و آن آبیست که از چشمه بیرون آید و او را در عرف چاه نگویند
خلافیست اکثر علما بر آن اند که چشمه بملاقات نجاست نجس نمیشود و حکم کر دارد و علامه کریت شرط کرده است
در آن و این قول احوط است و اول اظهر است و در نجس شدن آب قلیل که کمتر از کر است که نابع نباشد اگر چه
روان باشد مثل آب برف و آبی که از جایی کشیده و روان میشود خلافیست علمای غیر ابن ابی عقیل قائلند بنجاست
و ابن ابی عقیل قایلست باینکه آب قلیل نجس نمیشود تا متغیر نشود بملاقات و ظاهر کلام سید مرتضی فرقست
میان آنکه نجاست داخل آب شود آنرا نجس میدانند و اگر آب بر نجاست وارد شود نجس نمیدانند و این قول
قویست اگر چه احوط اجتنابست مطلقا والکرّ ما یکون ثلثة اشبار طولا فی عرض ثلثة
اشبار فی عمق ثلثة اشبار یعنی کر مقداریست از آب که طول آن سه شبر باشد در عرض سه شبر در عمق سه شبر
که مجموع بیست و هفت شبر باشد چون سه در سه نه است و نه در سه بیست و هفت است و این مذهب قمیانست
در کر و مشهور میان علما سه و نیم در سه و نیم در سه و نیم است که مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد چون
سه در سه نه است و سه و نیم یک و نیم است و نیم در سه یک و نیم است و نیم در نیم ربع مجموع دوازده شبر و ربع شبر میشود
دوازده را در سه و نیم ضرب کنی سی و شش میشود و دوازده در نیم شش و ربع در سه و نیم سه ربع و نیم میشود و سه ربع
و نیم چیزی هفت ثمن آن چیز است و ابن جنید میگوید که کر صد شبر است و قطب راوندی میگوید که سه و نیم
سه مرتبه ده و نیم است قایل بضرب نیست این دو قول خوب وجهی ندارد و قول قمیان قوی تر است بحسب جمع
بین الاخبار و قول مشهور باحتیاط اقربست و روایت صحیحی وارد شده است از اسمعیل بن جابر که عرض
نمودم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه مقدار آب چیزی او را نجس نمیکند حضرت فرمودند که

دو ذراع

دو ذراع در عمق در یک ذراع و یک شبر سعت و فراخی و سعت را غالبا اطلاق می نمایند در طول و عرض و
ظاهر عمق چهار شبر میشود و هر یک از طول و عرض سه شبر میشود و حاصل ضرب سی و شش میشود و اگر سعه را مدور گیرند
کمتر بیست و هفت شبر میشود موافق مذهب قمیان و اگر آبی سی و شش شبر باشد و نجاست بر او وارد شود بعد
حکم بنجاست آن آب نمیکنم بنا بر حدیث صحیح باتفاق علما بلکه بیست و هفت شبر را نیز بملاقات نجاست نجس نمیدانم
ولیکن درین باب احتیاط میکنم و در سی و شش شبر احتیاط را لازم نمیدانم والله تعالی علیم وبالوزن الفا
ومائتی رطل بالمدنی و کر بحسب وزن هزار و دویست رطل مدنیست و بحسب مشهور هزار و دویست رطل
عراقیست و رطل مدنی یک و نیم رطل عراقی است و این خلاف ظاهر آنست که در حدیث صحیح متفق علیه وارد شده است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مقدار کر آبی که چیزی او را نجس نکند هزار و دویست رطل است
صدوق وجمعی گفته اند که چون ظاهر آنست که حدیث را آنحضرت در مدینه فرموده اند ظاهر آنست که اطلاق رطل
منصرف شود برطل مدینه و اکثر گفته اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رعایت بلد راویان بیشتر مینمودند
چنانکه خواهد آمد در مبحث فطره که صاع و مد را بحسب عراق فرمودند معهذا در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که
محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات الله علیه روایت نموده است که کر ششصد رطل است و محمد بن مسلم طایفی است
و رطل آن تابع رطل مکه است و رطل مکه دو برابر رطل عراقی است و از جمع حدیث ظاهر میشود که رعایت
بلد راوی میفرموده اند و تایید حدیث هزار و دویست رطل عراقی میکند جمعا بین الاخبار با آنکه رطل عراقی
قریب باشبار رجوع مشهور و رطل مدنی از دو برابر بیشتر میشود خصوصا بر مذهب مصنف پس درینجا اظهر عراقیست
و می باید که صدوق زیادتی را حمل بر استحباب کند اگر چه ظاهر کلامش تخییر است بلکه تخییر میان این دو قلتین
و سید ابن طاوس ره گفته است که مکلف مخیر است در عمل بجمیع اخباری که در کر وارد شده است و خالی
از قوت نیست ولیکن راجع میشود قول او با آنکه کمتر از همه کر است و زیاده بر سبیل استحبابست و ابن ابی
عقیل میگوید که این اختلاف بسیار در قرینه آنست که رعایت کر نمودن سنت است زیرا که ورود جهات
این اختلافات نادر است و سخن او خالی از قوت نیست اگر چه مخالف احتیاط است غالبا وقال الصادق
صلوات الله علیه اذا کان الماء قدر قلّتین لم ینجّسه شیء والقلّتان جرّتان یعنی حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه آب بقدر دو قله باشد چیزی او را نجس نمیکند و قله سبو است و ظاهر القفیز از

راوی باشد و ممکنست که از حضرت باشد و این را شیخ روایت نموده است از حضرت که بسند صحیح با این زیادتی و حمل بر
تقیه کرده است چون شافعی قایلست بقلتین و علما حمل نموده‌اند بر آنکه مراد از قله سبوهای حجراست و هر سبوی تخمینا
پنج مشک آب میگیرد و ده مشک یک کرست خصوصا بر مذهب قمیان و در روایتی که بسند صحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه رسیده‌اند که اگر سبوی ششصد رطل آب داشته باشد نجس میشود حضرت فرمودند بلی و این حدیث دلالت
میکند که قلتین ممکنست که یک کر و نصف کر باشد و در روایتی که بسند صحیح از آنحضرت وارد شده است که فرمودند که
مقدار کر مثل این خم است و اشاره فرمودند بیکی از خمهای که در مدینه مشرفه می‌باشد و آب در آن میکنند و در
روایت صحیح از زراره منقولست که هرگاه آب زیاده از راویه باشد چیزی او را نجس نمیکند اگرچه مرده که
در آن افتاده باشد از هم پاشیده مگر آنکه بوی آب بگردد بنجاست و این روایت را حمل کرده‌اند که راویه کر
کر باشد و یا آنکه چون راویهاکه بر شتر بار میکنند ممکنست که کر باشد و جمعی از علما گفته‌اند که اختلاف مقادیر باعتبار
کثرت و قلت نجاست است والله تعالی یعلم و عمل اصحاب بر سه شبر و نیم است اگر در دو ران در سه شبر و نیم در سه شبر
و نیم است یا هزار و دویست رطل عراقی و رطلی نود و یک مثقال شرعیست و مثقال شرعی علی الظاهر سه ربع مثقال صیرفی است
که من شاهی شصت و هشت من و یک چارک است و احتمالی که مثقال شرعی مثقال مشهور باشد نود و یک من شاهی
[illegible] که چهار یک شاه آب میگیرد و بنابراین هشتاد و من شاه میشود و این قریبست با مثقال
شرعی [illegible] در آب [illegible] میکنی و بنابرین جمعی کثیر از علما وزن را اعتبار نموده
و اختلاف [illegible] اختلاف [illegible] باعتبار وزن [illegible] سه شبر و نیم اعتبار میکنند و اگر [illegible]
[illegible] سه شبر است و زیادتی نموده است
[illegible] لا بأس بالوضوء والغسل من الجنابة والاستياك بماء الورد یعنی
[illegible] غسل جنابت کردن [illegible] و از بعضی [illegible] بعد از [illegible] وضوء
[illegible] و غسل [illegible] و قلتین [illegible] مسواک کردن بگلاب
[illegible]
[illegible] مذهب مشهور [illegible]
[illegible] محمد بن یعقوب کلینی [illegible] از یونس نقل نموده است که بحضرت

ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که با در غسل میتوان کرد و با آن وضو میتوان ساخت
از جهت نماز حضرت فرمودند که باکی نیست و شیخ طوسی نقل کرده است که اجماع شیعه است که آب گلاب و
غیر آن از آبهای مضاف وضو و غسل نمیتوان کرد پس این خبر را طرح میباید کرد و حمل بر تقیه میباید کرد خصوصا
اخبار حضرت امام رضا صلوات الله علیه را چون وقتی که بخراسان تشریف آوردند اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان
در مجلس آنحضرت می‌بودند لهذا التقیه در اخبار آنحضرت بیشتر است از سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و محتمل است که
مراد از آب گل آبی باشد که گل را در آنجا انداخته باشند یا گلاب را در آنجا کرده باشد که خوشبو شده باشد و لیکن گلاب نشده
باشد مجملا در حال اختیار عمل باین حدیث مشکل است و از صدوق نقل نموده‌اند که او قایلست در حال اضطرار و احوط آنست
که اگر آب نباشد وضو و غسل بگلاب بکند و تیمم با آن ضم کند و اکثر علما گفته‌اند که حدیث ضعیف است و بسیار
روایت کرده‌اند و لیکن همه بیونس میرسانند و بعد از این صدوق ذکر میکند خواهد کرد که آب مضاف که با آن وضو
نمیتوان ساخت و در اینجا روایات مذکور خواهد شد انشاء الله وَالْمَاءُ الَّذِي تُسَخِّنُهُ الشَّمْسُ لَا يُتَوَضَّأُ
بِهِ وَلَا يُغْتَسَلُ بِهِ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَا يُعْجَنُ بِهِ لِأَنَّهُ يُورِثُ الْبَرَصَ یعنی آبی را که آفتاب گرم کرده باشد وضو
با آن نمیتوان ساخت و غسل جنابت از آن آب نمیتوان کرد و خمیر از آن نمیتوان کرد زیرا که سبب پیسی میشود و کلینی
رحمه الله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است [illegible] و قوی که حضرت [illegible]
آفتاب گرم کرده باشد وضو با آن مسازید و غسل از آن مکنید و خمیر از آن مکنید که مورث برص است [illegible]
قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت [illegible]
شد بر عایشه و آب را در آفتاب خود را در آفتاب که گرم شده بود حضرت فرمودند که [illegible]
خود را [illegible] حضرت فرمودند که [illegible] کراهت [illegible]
خبری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه [illegible]
آفتاب گرم شده باشد [illegible]
طرف [illegible] و از آب [illegible]
و ظاهر [illegible] کراهت [illegible]
[illegible] لیکن [illegible]

و آن طلبی است که فاعلش مثوبی باشد و ثواب اخروی داشته باشد چون حضرات فرموده‌اند که موجب رجس است
لیکن ظاهرا اول شرعیت و منافات ندارد که فاعلش مثوبی نیز بران مترتب شود چنانچه از اخبار وارد شده است در ج
که سبب توانگری است مجملا جزم نمود بر حرمت نیست اگر بر سبیل احتمال گویند جا دارد و مذهب ابن بابویه ظاهرا حرمت است که
حرام میدانند یا مکروه چون او نیز روایت حدیث نهی نموده است و اظهر کراهت است جمعا بین الاخبار و جمعی از
علما گفته‌اند که مکروه است همه استعمالات حتی آنکه اگر گرمیش زایل شده باشد نیز مکروه دانسته‌اند و این بهتر است
و باطاعت اقرب وَلَا بَأْسَ أَنْ يَتَوَضَّأَ الرَّجُلُ بِالْمَاءِ الْحَمِيمِ الْحَارِّ و باکی نیست وضو ساختن از آبی که به آتش
گرم شده باشد هر چند بسیار گرم باشد اخبار صحیح وارد شده است که غسل با آب گرم میتوان کرد و باز اخبار
وارد شده است که هر چیزی مباح است تا نهی وارد شود و نهی وارد نشده است از وضو ساختن با آب گرم و گمان است
که بصدوق خبری رسیده باشد بامضمون و کسی از مسلمانان درین خلاف نکرده است مگر مجاهد از سنیان و چون
خلاف اجماع است سنیان نیز اعتباری بسخن او نکرده‌اند و ممکن است که غرض صدوق رد بر او باشد وَلَا يُفْسِدُ
الْمَاءَ إِلَّا مَا كَانَ لَهُ نَفْسٌ سَائِلَةٌ یعنی آب را نجس نمیکند حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رگ داشته
باشد و همین عبارت را شیخ روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعنوان موثق
و قوی و مضمون این عبارت وارد است در احادیث بسیار و در خبر موثق وارد شده است از آنحضرت
که اگر مار و عقرب یا وزغه که چلپاسه باشد اگر داخل آب شوند و زنده بیرون آیند از آن آب اجتناب می باید کرد
و این اولی است و بعضی بر مردن بطریق اولی خصوصا مار که جمعی گفته‌اند که رگهای ضعیف دارد و میته آن
نجس است اگر چه ظاهر طهارت است تا علم بنجاست بهم رسد وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْمَاءِ مِمَّا لَيْسَ لَهُ دَمٌ فَلَا
بَأْسَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَالْوُضُوءِ مِنْهُ مَاتَ فِيهِ أَوْ لَمْ يَمُتْ یعنی هر چیزی که در آب افتد که او را خون
روان نباشد چون مگس و پشه و حشرات الارض باکی نیست که آن آب را استعمال نمایند و وضو با آن بسازند
خواه بمیرند یا زنده بیرون آیند و همین مضمون در اخبار معتبره متکثره وارد شده است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و عمل اصحاب اینست که میته حیوانی نجس است که نفس سائله داشته باشد و هر چه نفس سائله
ندارد میته آن پاک است فَإِنْ كَانَ مَعَكَ إِنَاءَانِ فَوَقَعَ فِي أَحَدِهِمَا مَا يُنَجِّسُ الْمَاءَ وَلَمْ تَعْلَمْ فِي أَيِّهِمَا
وَقَعَ فَأَهْرِقْهُمَا جَمِيعًا وَتَيَمَّمْ پس اگر با تو دو ظرف آب باشد و در یکی از آنها نجاستی واقع شده باشد

و ندانی که در کدام واقع شده است پس هر دو را بریز و تیمم کن و این مضمون را کلینی و شیخ رضی الله عنهما در دو حدیث
موثق کالصحیح روایت کرده‌اند از آنحضرت و در سؤال واقع است که آبی دیگر بهم نرسد حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر دو را بریزد و تیمم کند و عمل اصحاب بر اینست و خلافی ندارند مگر در ریختن که واجب است
در هر دو حدیث امر بریختن شده است و معهذا مصداق است که آب پاک دارد چون اجتناب از یکی ازین دو ظرف نکند
و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر آب نیابید تیمم کنید و اکثر بر عدم وجوب حمل نموده‌اند امر بریختن را
بر مجاز یعنی بسبب اشتباه ظاهر حکم نجس دارد و مجال رخصه نیست در یکه اگر خوف تشنگی نداشته باشد
ریختن و تیمم کردن بهتر است اما اگر خوف عطش خود یا توابع خود داشته باشد ریختن حرام است وَلَوْ أَنَّ
مِيزَابَيْنِ سَالَا مِيزَابُ بَوْلٍ وَمِيزَابُ مَاءٍ فَاخْتَلَطَا ثُمَّ أَصَابَ ثَوْبَكَ مِنْهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ
و اگر دو ناودان روان شود یکی ناودان بول و یکی ناودان آب و بیکدیگر مخلوط شوند و ازین آب مخلوط بجامه
تو رسد باکی نیست این عبارت را شیخان بعنوان قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده‌اند و علما حمل نموده‌اند حدیث را بر آنکه در وقت آمدن باران بیکدیگر مخلوط شوند و آب باران متغیر نشود
از بول چنانکه غالب این می‌باشد که ناودان از باران روان میشود و آب باران اضعاف بول می‌باشد
و مؤید این حمل آنکه شیخان بعنوان حسن کالصحیح از آنحضرت روایت نموده‌اند که هر گاه دو ناودان روان شود
یکی از بول و یکی از آب باران و بیکدیگر مخلوط شوند و بجامه شخصی رسد باکی ندارد یعنی نجس نمیشود و سَأَلَ
هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ السَّطْحِ يُبَالُ عَلَيْهِ فَتُصِيبُهُ السَّمَاءُ فَيَكِفُ
فَيُصِيبُ الثَّوْبَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ مَا أَصَابَهُ مِنَ الْمَاءِ أَكْثَرُ مِنْهُ و سؤال کرد هشام پسر سالم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه پشت بامی را بر او بول کنند همیشه و باران بیاید و از آنجا قطره
بزیر آید و بجامه رسد چون است حضرت فرمود که باکی نیست آنچه از آب باران بآن میرسد بیشتر از بول است
که بر آنجا کرده‌اند و این خبر باصطلاح متاخرین صحیح است یعنی جمعی که از ابن بابویه تا آنحضرت روایت میکنند همه
اعتقادشان صحیح است و عادلند و معتمد علیه‌اند و اگر چه در آخر همه را یکجا خواهیم گفت اما در روضه التزام
کرده‌ایم که در وقت نقل خبر هم اشاره بآن کنیم تا سبب مذاکرتی باشد و ایشان را ملکه حاصل شود
و در اینجا نیز این رعایت خواهیم کرد و عبارت مختصر و کلینی رض روایت نموده است بعنوان قوی کالصحیح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که راوی عرض نمود که من برای مردم و از ناودان میرسد بمن آبی در وقتی
چند که غالبا اوقات مردمان درآن وقت از خواب بیدار شده اند و بول میکنند یعنی گمان من اینست که اکثر
بر من ریخته است بول است حضرت فرمودند باکی نیست سؤال مکن و مپرس که این چه چیز بود که ریخته دیگر
پرسیدم که گاه هست باران می‌آید و آب بر من میریزد ازان و متغیر است و آثار کثافت یا نجاست را می
بینم یعنی بر آن بام هست و بر آن بام و قطرات بر من میچکد یا بر زمین میریزد و از انجا بر من ترشح میکند و گاه هست
بر پشت بام بول میکنند و باران که می‌آید قطره قطره بزیر می‌آید و بجاهای میریزد حضرت فرمودند که باکی
نیست و مشو آنرا از جامه و بدن که هر چه آب باران باو برسد پاکست حاصل این اخبار اینست که آب
باران حکم آب روان دارد و بهر چه رسید پاک میکند و در وقت آمدن اگر بنجاسات رسد تا متغیر بنجاست نشود
پاکست و تغیری که واقع شده است در حدیث مراد ازان تغیر از کثافتهاییست که لازم پشت بامهاست
وَسُئِلَ صلوات الله علیه عن طین المطر یصیب الثوب فیه البول والعذرة والدم
فقال طین المطر لا ینجس و سؤال کردند از حضرت صادق صلوات الله علیه از گل باران که بجایی رسد
و دران بول و غایط و خون هست چنانکه متعارفست در کوچههای باشد حضرت فرمودند که گل باران
ازین نجاسات نجس نمیشود یا جامه شما را نجس نمیکند و حمل کرده اند که در حال آمدن باران مراد است اگر عین نجاست
باشد و بعد ازان باران که عین نجاست نمانده باشد باران آنرا پاک کرده است و در حال آمدن هر چند
نجاست باشد ضرر ندارد و سرایت بگل نمیکند چون باران بمنزله آب روانست و آیات گذشت که آب
آسمان مطهر است وَسَأَلَ عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ اَخَاهُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ صلوات الله علیهما عن الکنیف
یبال علی ظهره ویغتسل من الجنابة ثم یصیبه المطر ایؤخذ من مائه فیتوضأ به للصلوة
فقال اذا جری فلا بأس به و بسند صحیح روایت نموده است علی بن جعفر که سؤال کرد از برادر من
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما که هرگاه خانه بر پشت بام او همیشه بول کنند و غسل جنابت کنند
و غالبا اوقات سؤال غسل جنابت از جهت انزال منی است و باران می‌آید آیا ازان آب باران وضو میتوان
ساخت از جهت نماز حضرت فرمودند که هرگاه باران آن مقدار بیاید که جاری شود باکی نیست بام را پاک میکند
و آب آن نیز پاکست و محتمل است که مراد این باشد که تا باران می‌آید آن آب پاکست اما اول اظهر است و موافق

احادیث دیگر است و این حدیث بحسب عموم دلالت میکند که اگر باران جاری نشود پاک میکند چنین جایی را چیزی
که بسیار بول کرده باشند و ازاله منی کرده باشند و شیخ طوسی استدلال کرده است باین حدیث که تا باران
از ناودان روان نشود جایی را چیزی را پاک نمیکند و احوط اینست اما اظهر اینست که هرگاه بنجاست را فرو
گیرد که بهمه جای آن برسد پاک میکند باآنکه زمین تر نشود و اگر نجاستی باشد که عینی داشته باشد تا آن عین زایل
نشود پاک نمیشود اما آب پاکست اگر متغیر نشده باشد بنجاست والله تعالی یعلم وَسَأَلَهُ عَنِ الرَّجُلِ یَمُرُّ
فی ماء المطر وقد صب فیه خمر فاصاب و در تهذیب فاصاب ثوبه هل یصلی فیه قبل
ان یغسله فقال لا یغسل ثوبه ولا رجله ویصلی فیه ولا بأس دیگر سؤال میکند از حضرت صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی بگذرد و آب بارانی که در انجا شراب ریخته باشند و آن شراب بجامه او رسیده و بنابر نسخه تهذیب
آن آب باران بجامه او رسیده آیا در ان جامه نماز میتواند کرد پیش ازانکه جامه اش را بشوید پس حضرت فرمودند که
جامه اش را نشوید و پایش را نشوید و در ان جامه نماز کند و باکی نیست و این هر دو حدیث را شیخ طوسی علیه الرحمه
بسند صحیح روایت کرده است و لفظ اصاب بصواب اقربست بنابر مشهور که آن نجاست خمر است
و اما بنابر رای ابن بابویه که طهارت خمر است و احتمال دارد اظهر آنست که چون باران می‌آید شراب
مستهلک شده است و پاک شده است بنا بر ان باکی نیست و محتمل است که عین شراب باقی باشد و جایز باشد
نماز موافق احادیثی دیگر که درین باب وارد شده است و خواهد آمد اما با این حدیث استدلال بر طهارت
نمیتوان کرد چون محتمل است که بواسطه باران پاک شده باشد و اصابت بر سبیل مجاز باشد و این اظهر است
خصوصا هرگاه نسخه اصاب نیز باشد وَسَأَلَ عَمَّارٌ السَّابَاطِیُّ اَبَا عَبْدِ اللهِ صلوات الله علیه عن القیء
یصیب الثوب فلا یغسل فقال لا بأس به و بسند موثق معتبر روایت کرده است از عمار که او سؤال
نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر قی بجامه رسد و آنرا نشویند چون است حضرت فرمودند که باکی
نیست و ظاهر میشود که اگر قی دیگران باشد هم قصوری ندارد ولیکن شیخ بسندی دیگر موثق از عمار روایت
کرده است که از حضرت صلوات الله علیه سؤال نمود که هرگاه شخصی بر جامه خود قی کند آیا جایز است که نشوید
آنرا و نماز کند در ان حضرت فرمودند که باکی نیست و ممکن است که عمار دو مرتبه سؤال کرده باشد یکبار مطلق
و یکبار مقید و استدلال نمیتوان کرد بر جواز نماز در قی دیگران بآنکه خواهد آمد حدیث زراره که ظاهرش

امیست که در فضلهٔ حیوان غیر ماکول اللحم نماز نمیتوان کرد و در آنجا مفصل بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و علی ای حال
دلالت میکند بر طهارت قی چنانکه اکثر علمای برانند و بعضی قایل شده‌اند بنجاست قی و دلیلی ظاهر نیست بر آن
با آنکه اصل در اشیا طهارتست و این خبر موید است با عمل اکثر بر آن اما فرموده حضرت که باکی نیست شعاری
بکراهت دارد قطع نظر از آنکه نظافت عادة مطلوبست شرعا چنانکه خواهد آمد ان شاء الله و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله کل شیء یجتر فسؤره حلال و لعابه حلال یعنی هر حیوانی که
نشخوار کند و برگرداند آنچه را خورده است و آن حیوانات ماکول اللحم‌اند پس باز مانده او حلالست و آب دهنش
اگر داخل شده باشد حلالست و این خبر را شیخ بسند موثق از عبدالله بن الحسن المثنی و او از پدرش حسن مثنی از حضرت
امام حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است و شکی نیست در منطوق حدیث اما مفهوم حدیث دلالت
میکند که هر حیوانی که نشخوار نکند سؤرش حلال نیست و لعابش حلال نیست و باین مفهوم عمل کرده‌اند بعضی از علما و این
قول ضعیف است زیرا که دلالت مفهوم ضعیف است خصوصا مفهوم صفت سیما با معارضه احادیث صحیحه که دلالت
میکند بر طهارت سؤر حیوانی که حلال گوشت نباشد با آنکه مفهوم حدیث آنست که سؤر غیر ماکول اللحم حلال نیست
و هر چه مکروه است حلال نیست زیرا که حلال و مباح آنست که مساوی الطرفین باشد و مکروه ترکش
راجح است و اتی اهل البادیة رسول الله صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله ان
حیاضنا هذه تردها السباع و الکلاب و البهائم فقال لهم صلعم لها ما اخذت افواهها
و لکم سائر ذلک شیخ طوسی رضی الله عنه روایت نموده است این خبر را بسند قوی از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر بر سر آبی رسیدند پس اهل بادیه بخدمت آن حضرت
آمدند و گفتند یا رسول الله بدرستیکه این حوضهای ما درندگان و سگان و شتر و گاو و گوسفند آب از آن می آشامند
و بول میکنند پس حضرت فرمودند که آنچه اینها میخورند از ایشانست و باقی از شما یعنی پاکست و ظاهر آنست که حوضهای
ایشان حوضهای بزرگ بوده است و چندین کر آب داشته است چنانکه الحال نیز هست حوضهای عظیم که بر سر تلی
از آن حوضها که مشهور است برکهٔ حمر و عبد و فرود آمدیم و دو روز در آنجا بودیم و قافله زیاده از بیست هزار
نفس بودند بعد از برخاستن گمان کم شده بود پس ازین حدیث استدلال نمیتوان کرد بر طهارت
قلیل با آنکه حضرت نفرمودند که کراهت هست یا نه زیرا که ظاهر حدیث آنست که آن حوضها شاید بوده و اقل مرتبه محمول است

که کرده باشد قطع نظر از آنکه ظاهر چنین حوضها که شتر و گاو و گوسفند ایشان همه از آنها آب میخورده‌اند آنست
که اضعاف مضاعفه کر بوده باشد و ان شرب من الماء دابة او حمار او بغل او شاة او بقرة
او بعیر فلا بأس باستعماله و الوضوء منه یعنی اگر بخورد از آب خواه آب کر و خواه کم از کر اسبی
یا الاغی یا استری یا گوسفندی یا گاوی یا شتری پس باکی نیست استعمال آن آب کردن و از آن وضو ساختن
و مراد از سؤر باز مانده حیوانست و علما تفسیر کرده‌اند که سؤر چیزیست که بدن حیوانی که حیات دارد آن عضو ملاقی
کرده باشد بآن رسیده و غالب آنست که در آب استعمال میکنند و در غیر آب باز خورد و نهایه استعمال میکنند
چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سؤر المؤمن شفاء پس طعامی که باز مانده مومن است شفاست
و روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمه بسند صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از سؤر دواب که اسب و استر و الاغ باشد و از سؤر گوسفند و گاو آیا از آن وضو میتوان ساخت و میتوان
خورد حضرت فرمودند که باکی نیست و دیگر روایت کرده است بسند صحیح از ابو العباس که سؤال کردم از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از فضل و باز مانده گربه و گوسفند و گاو و شتر و الاغ و اسب و استر و
حیوانات وحشی و درندگان و هر چه بود از حیوانات سؤال میکردم و حضرت میفرمود که باکی نیست تا رسیدم
بسگ حضرت فرمود که رجس و نجس است باز مانده سگ وضو مساز و آن آب را بریز و اول آن ظرف را بخاک بشو
دیگر بآب و امثال این اخبار بسیار است که دلالت میکند بر طهارت سؤر هر حیوانی غیر از سؤر سگ و خوک و کافر
و احادیث بسیار واقع شده است در کراهت سؤر الاغ و استر و سباع و غیر آن هر چه گوشت آن نخورند
بمفهوم نه صریحا و بعضی را در وقت ذکر خواهد کرد فان وقع وزغ فی اناء فیه ماء اهریق ذلک الماء
پس اگر چلپاسه در ظرفی افتد که آب داشته باشد یا داخل شود و بیرون آید آن آب را می باید ریخت و همین
عبارت در حدیث صحیح وارد شده است و ظاهر ریختن آب بواسطه زهر است نه از جهت نجاست چون نفس
سائله ندارد و اخبار گذشت که هر چه نفس سائله ندارد پاکست و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر
که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از عظایه که نوعی است از وزغه و در خانها میباشد
بشکل مار و چهار دست و پا دارد شبیه آدمی است و از مار و وزغه که از آن بزرگتر است و در صحراها میباشد
و آن را چلپاسه و آفتاب پرست میگویند که هرگاه اینها در آب روند و نمیرند در آب آیا از آن آب وضو میتوان

ساخت حضرت فرمودند که باکی نیست پس جمع میتوان کرد باآنکه امر بریختن از جهت این باشد که مبادا کسی آن را
بخورد و سم باو ضرر رساند اما وضو توان ساخت یا ریختن آب از روی استحباب باشد و وضو ساختن مکروه باشد
چنانکه اکثر علما گفته اند یا اگر بمیرد آب را باید ریخت و اگر نمیرد نه و این جمع ظاهرتر است اگرچه ریختن بهتر است والله
تعالی یعلم و وزغ شامل این هر دو هست و شامل کلپه نیز هست که از پنهاخور تر است و در صحراها می باشد
و انگشت و سالش میگویند و اما آنچه در فارسی آنرا وزغ میگویند عرب آنرا ضفدع میگویند و از علمای شیعه کرا
ندارد و جمعی از سنیان آنرا نجس میدانند و جمعی مکروه. وَإِنْ وَقَعَ فِيهِ كَلْبٌ أَوْ شَرِبَ مِنْهُ أُهْرِيقَ
الْمَاءُ وَغُسِلَ الْإِنَاءُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مَرَّةً بِالتُّرَابِ وَمَرَّتَيْنِ بِالْمَاءِ ثُمَّ يُجَفَّفُ و اگر سگی در آب افتد
یا از آب بخورد آن آب را بریزند و آن ظرف را سه مرتبه میشویند یک مرتبه بخاک و دو مرتبه بآب بعد از آن ظرف را خشک میکنند
بدانکه احادیث صحیح وارد شده است در نجاست سگ مطلقا خواه شکاری باشد یا غیر شکاری اما سگ آبی که لب خوط
اجتناب است اگرچه جزم بنجاست آن مشکل است و جُنْد بیدستر که خصیه سگ آبیست خلافی نیست در حرمتش و اگر طلا کرده
باشند نماز جایز نیست در آن علی المشهور باعتبار نجاست بلکه باعتبار آنکه جزو حیوان غیر ماکول اللحم است
و انشستن ظرف را سه مرتبه ندیده‌ام در حدیثی الا از محقق در معتبر که حدیث ابو العباس سابق را نقل کرده است و
در آخر حدیث ذکر کرده است ثم بالماء مرتین و همچنین علامه و در نسخ تهذیب که نزد ماست لفظ مرتین نیست شاید
در نسخه ایشان بوده باشد و صدوق تعمیم کرده است و وقوع کلب را نیز داخل کرده است و مشهور ولوغ است
که آب خوردن باشد بزبان و لیس و در حدیث لا تتوضأ بفضله واقع شده است و غالب آنست که فضل را در
ولوغ استعمال میکنند و بنابر تفسیری که علما سؤر و فضل را کرده اند آنست که جسم حیوانی ملاقی او شده باشد و در
بعضی از اخبار ولوغ واقع شده است و در بعضی شرب واقع شده است که اعم از ولوغ است و این معنی سبب تقیید
اکثر است بولوغ ولیکن تعمیم احوط است پس اگر موی از سگ در ظرفی افتد نجس میشود بنابر مذهب مشهور و بنا
بر مذهب سید مرتضی نجس نمیشود و او ذکر کرده است که هر چه حیات در آن حلول نکرده است پاک است و ظاهر
احادیث نجاست انشستن اول بخاک بعضی از علما از لفظ غسل چنین یافته اند که آبی داخل خاک کنند و بر ظرف
بمالند و بعضی بخاک تنها اکتفا میکنند لیکن احوط جمع است با آنکه اول بخاک تنها بمالند دیگر بگل بمالند بعد از آن اگر بآب
قلیل بشویند دو مرتبه بشویند و اگر بآب روان یا کر بشویند یکمرتبه کافیست و آنکه گفته است که در آخر خشک

ک

کننده در حدیثی ندیده‌ام و ظاهر آنست که صدوق حدیثی دیده باشد در خشک کردن و اولی خشک کردن است اگر بآب
قلیل شسته باشند و بعوض خاک چیزی دیگر صحیح نیست هر چند تاثیرش بیشتر باشد مثل براده آهن چون نص در خاک
وارد شده است و این حکم مخصوص بسگ است اما خوک اکثر این حکم ندارند و بعضی خوک را ملحق بسگ کرده اند و [illegible]
احوط و بطلانش ظاهر است وَأَمَّا الْمَاءُ الْآجِنُ فَيَجِبُ التَّنَزُّهُ عَنْهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَا يُوجَدُ غَيْرُهُ و اما
آبی که خود بخود گندیده باشد پس واجبست اجتناب از آن نمودن در وضو و غسل مگر آنکه آبی دیگر بهم نرسد که در آن
صورت وضو و غسل میتوان بآن کردن و شیخان بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که با آب گندیده وضو میتوان ساخت مگر آنکه آبی دیگر بهم رسد که در آن
صورت از آب گندیده اجتناب کن و ظاهر خبر استحبابست و صدوق وجوب فهمیده است و ممکن است که مراد
از استحباب بوکه باشد و این اطلاق در عرف قدما شایع است و میتوان حمل کردن بر تغیر نجاست زیرا
نجس در حال ضرورت وضو نمیتوان کرد باجماع و حدیثان این شبیهین نیز شاهد است وَلَا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ
بِمَاءٍ يَشْرَبُ مِنْهُ السِّنَّوْرُ وَلَا بَأْسَ بِشُرْبِهِ و باکی نیست وضو ساختن از آبی که گربه از آن خورده
باشد و باکی نیست که آن آب را بخورند و در اخبار صحیحه وارد شده است که سؤر آنرا میتوان خورد و وضو بآن
میتوان ساخت چون از اهل خانه است و اجتناب از آن مشکل است و از جمله سباع است و سباع پاکند بنا
بر این که گربه از جمله مالا یوکل لحمه مستثناست وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنِّي لَا أَمْتَنِعُ
مِنْ طَعَامٍ طَعِمَ مِنْهُ السِّنَّوْرُ وَلَا مِنْ شَرَابٍ شَرِبَ مِنْهُ حضرت فرمودند که من اجتناب
نمی‌نمایم از طعامی که گربه بان دهان رسانیده باشد و نه از آبی که او خورده باشد از آن و در حدیث صحیح از
آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که در کتاب حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه مذکور است که گربه از
جمله سباع است و باکی نیست در سؤر او و مرا از حق سبحانه و تعالی شرم می‌آید که بخورم طعامی را بسبب خوردن
گربه از آن و در حدیث صحیح دیگر وارد است که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه میفرمودند که از سؤر گربه
وضو بسازید البته زیرا که او از سباع است و از این اخبار و غیر اینها ظاهر میشود که مکروه است اجتناب از
سؤر آن وَلَا يَجُوزُ الْوُضُوءُ بِسُؤْرِ الْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ وَوَلَدِ الزِّنَا وَالْمُشْرِكِ وَكُلِّ
مَنْ خَالَفَ الْإِسْلَامَ وَأَشَدُّ مِنْ ذَلِكَ سُؤْرُ النَّاصِبِ و جایز نیست وضو ساختن از سؤر یهودی

کرامت حضرت موسی دارند و نصرانی که تابع حضرت عیسی اند و ولد الزنا که معلوم باشد که از زنا است و مشرک
که نسبت دهد شریک را بحق سبحانه و تعالی و هر که بر خلاف دین مسلمانان باشد از سایر کفار و بدتر از همه سور ناصبیست
که عداوت یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم داشته باشد و کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند
قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کراهت داشته‌اند از سور ولد الزنا و سور یهودی و نصرانی
و مشرک و هر کس که بر خلاف دین اسلام باشد و کراهتش از سور ناصبی بیشتر بود و صدوق این خبر را عمل
نموده است و کراهت را بمعنی حرمت برده است چون جمعی کثیر از علمای ما نقل اجماع کرده‌اند بر نجاست
جمیع کفار و ناصبی نیز کافر است چون منکر ضروری از ضروریات دین اسلام و همه مسلمانان مودت اهل البیت را
واجب میدانند بنص قرآن و اخبار متواتره و در خصوص خلافی نیست در همه مگر ولد الزنا و آنچه این ضعیف
از تتبع کلام اهل بیت یافته‌ام مراد ایشان از ولد الزنا اعادی اهل البیت است و چون صریح نمیتوانسته‌اند
حکم بنجاست ایشان کردن باین عبارت بیان میفرموده‌اند و ظاهر است که ولد الزنای یقینی بهم نمیرسد
غالبا چنانکه خواهد آمد اخبار در مبحث حدود و در این کتاب نیز خواهد آمد که روایات متواتره که در زمان حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله آزمایش حلال زاده و حرام زاده بدوستی و دشمنی امیر المؤمنین صلوات الله
علیه میکردند و اکثر دشمنان ایشان نزد اهل سنت نیز ظاهر است که اولاد زنا بوده‌اند و زمخشری در ربیع
الابرار حکایت معویه را نقل کرده است که از زنا بهم رسید و همچنین زیاد بن ابیه و عمرو عاص و عمر بن الخطاب
و غیر ایشان که در کتب ایشان مسطور است و محض عداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که اقوای
دلایل است بران و بنابر آنچه جمعی از علما قایل شده‌اند بنجاست ولد الزنا مثل سید مرتضی و ابن ادریس
بمتابعت ابن بابویه دور نیست که مراد ایشان نیز اینها باشند و اگر غیر اینها مراد ایشان باشد چنانکه
ظاهر کلام ایشان بران دلالت دارد دلیلش ظاهر نیست و این حدیث دلالت بر کراهت بمعنی اعم دارد
که در کفار بر سبیل حرمت باشد و در ولد الزنا بمعنی کراهت با آنکه صدوق گفته است که نجس اند بلکه گفته است
که وضو نمیتوان ساخت از سور ایشان و این دلالت بر نجاست ندارد چنانکه خواهد آمد در جاهای دیگر
که خواهد گفت وضو نمیتوان ساخت بمعنی آبی که پاک میداند مثل غساله حمام و جنب و ازاله نجاست و سایر
آنچه خواهد آمد و در سور یهود و نصاری خلافی کرده‌اند علمای ما سور اینها را نجس میدانند و بعضی پاک و

احادیث خواهد آمد وماء الحمام سبیله سبیل الماء الجاری اذا کانت له مادة و آب حمام حکم آب
روان دارد اگر او را ماده باشد بدانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که آب حمام بمنزله آب روانست و در حدیث صحیح از صفوان از منصور از بکر بن حبیب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد شده است که باکی نیست با آب حمام هرگاه ماده داشته باشد و اگرچه بکر بن حبیب را توثیق نکرده‌اند
و مذمت نکرده‌اند اما چون حدیث در کتاب صفوان بوده است و اجماع عصابه علی تصحیح ما یصح عنه بوده است بنابرین
اصحاب جمیعا بان عمل نموده‌اند و بعضی از متاخرین که متفطن باین معنی نشده‌اند بحث بر علما کرده‌اند که چرا باین حدیث
عمل کرده‌اند با آنکه موید این حدیث احادیث دیگر مجال خلافی نیست در آنچه صدوق گفته است و لیکن خلافیست که آیا
ماده شرط است که کر باشد یا نه محقق ذکر کرده است که در کار نیست کریت ماده و اکثر بر آنند که شرط است
و اگر نه قایم نخواهد داشت و مراد از آب حمام آب کم از کر است که در حوضهای صغیر می‌باشد یا در حوض بزرگ
نا کر شده باشد و در حال آمدن از ماده اگر حوضهای صغار نجس باشد پاک میشود و اگر کسی ازاله نجاست از آن بکند پاک میشود
و اگر کسی و ازین بابت هرگاه آب خزینه را القلتین بر داشته باشد پس اگر خزینه یک کر آب داشته باشد و متصل
بیاید تا تمام بقلتین آید اگر قلتین نجس باشد یا کسی ازاله نجاست کند پاک میشود و ظاهر لازم نیست که ماده از کر نیز ضعیفه
هرگاه آب بالا و پایین هر دو با هم کر باشد خوبست و ظاهر مراد محقق این است چنانکه بعضی از و نقل نموده‌اند و بنابرین
اکثر علما شریک او اند و ظاهر غیر حمام نیز این حکم داشته باشد و تساوی سطوح شرط نباشد چنانکه در حمام باجماع
شرط نیست و ازین اخبار ظاهر میشود که در آب روان کریت در کار نباشد چون آب روان ماده از زمین دارد
و ماده زمین نیز ماده است بمضمون حدیث صحیح که خواهد آمد و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که فرموده‌اند که غسل مکن از جایی که غساله حمام در آنجا جمع میشود که در آنجا غساله ولد الزنا هست
و او پاک نیست تا هفت پشت و در آنجا غساله دشمنان اهل بیت هست که بدتر از ولد الزنا اند زیرا که حق سبحانه و تعالی
نجس‌تر از سگ در میان حیوانات نیافریده است و ناصبی از سگ کمتر است راوی عرض میکند که پس در حوضهای حمام
چگونه غسل کنیم و حال آنکه در آنجا غسل میکنند جنب که بدنش منی دارد و اطفال نجس و یهودی و نصرانی و مجوسی حضرت
فرمودند که آب حمام مثل آب نهر است که بعضی بعضی را پاک میکند یعنی اگر بنوعی متغیر شود بنجاست هرگاه آن مقدار آب
بیاید که تغییرش را زایل کند پاک میشود و همچنین اگر حوضهای کم از کر نجس شود همین که متصل شد بماده پاک میشود و اخبار

دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی وقال الصادق صلوات الله علیه فی الماء الذی تبول فیه الدواب وتلغ
فیه الکلاب ویغتسل فیه الجنب اذا کان قدر کر لم ینجسه شیء یعنی آن حضرت سؤال نمودند
از آبی که در آن بول میکنند اسب واستر والاغ وسگان از آن میخورند وجنب از آن غسل میکند وازاله نجاست میکنند چه
حال دارد حضرت فرمودند که هرگاه آب بقدر کر باشد چیزی آن را نجس نمیکند ومسائل محمد بن مسلم چنانکه شیخان بعنوان
صحیح روایت نموده اند که از او سؤال کرد وحضرت جواب فرمودند که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء وهمین
عبارت را شیخان وغیر ایشان از خاصه وعامه از حضرت سید المرسلین وائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند
باسانید صحیحه که می توان گفت که معنی که از ایشان متواتر است واجماع علماء اسلام است بر که هرگاه آب بقدر کر
باشد نجس نمیشود واما در مفهومش خلاف است که اگر کمتر باشد نجس میشود یا نه اکثر اهل اسلام بر آنست وقلیلی بر طهارت
وبنابر قول قلیل مفهومش مستحبست وبسیار بعید است بکر خلاف دیگر که ... آن گذشت وقال الصادق
صلوات الله علیه کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض و
قد وسع الله عز وجل علیکم باوسع ما بین السماء والارض وجعل لکم الماء طهورا فانظروا کیف
تکونون حضرت فرمودند که فرزندان یعقوب هرگاه قطره بولی ببدن ایشان میرسید گوشت بدن خود را از
مقراض می بریدند وحق سبحانه وتعالی بر شما واسع وفراخ ساخته است بمقداری که واسع تر است از میان آسمان
وزمین که آب را مطهر گردانیده است از جهت شماتت محمد صلی الله علیه وآله پس تامل کنید که حق سبحانه وتعالی هرگاه
بر شما تکالیف را چنین آسان گردانیده است باید که شما شکر نعمای الهی بجای آورید ومسامحه ننمایید در طاعت او با این
سهولت وباید که اجتناب از بول نکو بکنید وظاهرش آنست که تطهیر آب فردی از افراد توسعه باشد یا معنی که در
همه تکالیف کار را بر شما تنگ نکرده است یکی از توسعها تطهیر آبست چنانکه احادیث توسعه خواهد آمد ودر تورات
محرفی که الحال در دست یهود است در سفر پنجم آنقدر از تکالیف شاقه هست که وصف نتوان کرد واکثر یهودان
گشتی اند بقول خودشان واین حدیث واحادیث صحیح بسیار دلالت میکند بر آنکه طهور یعنی مطهر است ومراد
الهی از طهور در آیه مطهر است وظاهر این حدیث را صدوق وشیخ بسند صحیح روایت کرده اند وسنیان نیز
در صحاح این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت کرده اند وظاهر است که غیر مخرج
بول را مقراض میکرده اند فان دخل حیة فی حب ماء وخرج منه صب من الماء ثلثة

اکف

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست

اکف واستعمل الباقی وقلیله وکثیره بمنزلة واحدة پس اگر داخل شود ماری در خم آبی واز
آنجا بیرون آید سه کف آب از آن بریزند وباقی را استعمال میکنند خواه آب کم باشد وخواه بسیار این حدیث را
شیخ بسند حسن کالصحیح روایت نموده است وشیخان بسند موثق کالصحیح روایت نموده اند که هرگاه
ماری داخل شود در خم آبی وبیرون رود اگر آبی دیگر داشته باشد این آب را بریزد ودر عقرب نیز دو حدیث
موثق وارد شده است که هرگاه داخل آب شود آن آب را بریزند وهمه محمولست بر استحباب از جهت حدیث صحیح
علی بن جعفر وغیر آن که از پیش گذشت پس اگر نریزند بد نیست واگر سه کف بریزند خوبست واگر همه را
بریزند بهتر خواهد بود ولا بأس بان یستقی الماء بحبل اتخذ من شعر الخنزیر یعنی باکی نیست آب کشیدن
از ریسمانی که از موی خوک تابیده باشند این حدیث را شیخ بسند صحیح روایت نموده است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وچون احادیث صحیحه وارد شده است در نجاست خوک این حدیث را تاویل کرده اند
که هرگاه آب را از جهت زراعت وسقی حیوانات کشند بموی خوک باکی نیست چون متعارف بلاد عراق عرب
ومدینه مشرفه این بوده است والحال نیز متعارف است وظاهر حدیث مذهب سید مرتضی است که موی سگ وخوک
وکافر نجس نمیدانند واگر نجس باشد چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود واین اظهر است اگرچه شیخ حمل کرده است
بآنکه ریسمان بآب نرسد ولیکن بعید است وسئل الصادق صلوات الله علیه عن جلد الخنزیر
یجعل دلوا یستقی به الماء فقال لا بأس به وشیخ این روایت را بسند صحیح علی الظاهر از زراره
روایت کرده است که او از حضرت سؤال کرد از پوست خوکی که او را دلو کنند وآب بکشند حضرت فرمودند
که باکی نیست واین خبر را بعضی حمل بر تقیه کرده اند مثل خبر سابق وبعضی حمل نموده اند که آب بواسطه زراعت کشند
یا سقی حیوانات وظاهر این خبر نیز آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نشود والله تعالی یعلم وسئل
الصادق صلوات الله علیه عن جلود المیتة یجعل فیها اللبن والماء والسمن ما
تری فیه فقال لا بأس بان تجعل فیها ما شئت من ماء او لبن او سمن وتتوضأ منه
وتشرب ولکن لا تصل فیها واز آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از پوستهای حیوان
مرده که در آنجا شیر وآب وروغن میکنند شما چه اعتقاد دارید حضرت فرمودند که باکی نیست که هرچه خواهید
در آنجا کنید از آب وشیر وروغن واز آن آب وضو بسازید وبخورید ولیکن در آن پوست نماز مکنید

این خبر را ندیده‌ام در کتابی بغیر ازین کتاب بظاهر این خبر جابر بر تقیه وارد شده است بقرینهٔ آنکه ازای حضرت
سؤال کرده و سنیان این نحو گفتگو با حضرات میکردند و علما در کتب خود نیاورده‌اند و احادیث بسیار وارد
شده است که دلالت بر نجاست میته حیوان صاحب نفس سائله میکند و بعضی گذشت پس ناچار است از حمل آن
بر سوسمار چون مدار اعراب بر آنست و آب و روغن و شیر در آن میکنند و تبلع دیده‌ام بسیار بلکه کم
که در غیر آن کنند و اگر بر تقیه وارد شده باشد نیز ظاهرا قصد حضرت همین باشد و نهیی که وارد شده
شده است از نماز بر سبیل استحبابست والله تعالی یعلم ولا بأس بالوضوء بفضل الجنب والحائض
ما لم یوجد غیره و باکی نیست وضو ساختن از باز مانده جنب و حائض مادام که آبی دیگر یافت نشود که اگر یافت
شود اولی آنست که از آن بسازد و ازین نسازد بدانکه اخبار بسیار بعضی صحیح و بعضی حسن وارد شده است بر
نهی از وضو ساختن از فضل جنب و حائض خصوصا حائض و اخبار معتبره نیز بر جواز وارد شده است و تفصیل نیز
وارد شده که اگر حائض و جنب متهم باشند بعدم اجتناب از نجاسات از ایشان اجتناب نمایند و الا فلا و
مراد از جنب زن جنب است و اکثر علما بتفصیل قائلند و صدوق این تفصیل را [illegible] که ذکر کرده است و اولی
آنست که اگر آبی دیگر یافت شود از آن وضو نسازند و اگر بغیر از فضل و سور جنب و حائض نباشد جنب
غیر متهم مقدم است بر حائض غیر متهم و اگر هر دو متهم باشند جنب مقدم است بر حائض متهم والله تعالی
یعلم و جنب مرد را از و اجتناب نمیکنند و اگر مرد متهم باشد بعدم حذر از نجاسات بعضی قائل شده‌اند
باستحباب اجتناب از و بعضی قائل شده‌اند باستحباب اجتناب از هر متهمی به منیت اجتناب با قصد قربت
و شروعیت مشکل است چنانکه خواهد آمد فان توضأ رجل من الماء المتغیر او اغتسل او
غسل ثوبه فعلیه اعادة الوضوء والغسل والصلوة وغسل الثوب وکل آنیة صبّ
فیها ذلک الماء پس اگر شخصی وضو سازد از آبی که تغیر یافته باشد بنجاست یا غسل کند یا جامه را از آن آب
بشوید عمدا و نماز کند واجبست که وضو و غسل را اعاده کند و نماز را اعاده کند خواه عمدا کرده باشد یا سهوا یا
یا جاهلا چون نماز مشروط است بطهارت و هرگاه وضو و غسل باطل باشد نماز هم باطل است و اعاده نماز
میکند در وقت و خارج وقت و اما اگر جامه را با آب نجس شسته باشد و عمدا نماز کرده باشد باطل است
در وقت و خارج وقت اعاده میکند و اگر جاهل مسئله باشد و چنین کرده باشد مشهور میان علما آنست که

حکم عامد دارد و در وقت و خارج وقت اعاده میکند و بهتر آنست که اگر در خارج وقت قضا کند احتیاطا
قضا کند و اگر شخصی جاهل بنجاست آب باشد و جامه را شسته باشد و بعد از نماز در آن جامه ظاهر شود که نجس بوده است
مشهور آنست که در وقت و خارج وقت هیچیک قضا نمیکند و بعضی گفته‌اند که در وقت قضا اعاده میکند و این قول
احوط است اما اظهر عدم وجوب قضاست مطلقا و اگر نجاست را دیده باشد در آب و فراموش کرده
ازاله نجاست بان کرده باشد در این صورت مشهور آنست که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت
قضا نمیکند و اگر احتیاطا در خارج نیز قضا کند بهتر است و بعضی گفته‌اند که در وقت نیز اعاده واجب نیست
و خالی از قوت نیست ولیکن البته اعاده نمودن بهتر است و این احکام خواهد آمد و ظاهر مراد صدوق
عامد است و در جامه خلافی نیست که در همه صور اعاده و قضا میکند و هر ظرفی که آب نجس در آن کرده باشند
و جامه را که بآب نجس شسته باشند البته مرتبه دیگر میشویند و تطهیر میدهند و برین مضامین مذکوره اخبار بسیار
وارد شده است و اکثر آن خواهد آمد فان دخل رجل الحمام ولم یکن عنده ما یغرف به او ما یغرف
ویداه قذرتان ضرب یده فی الماء وقال بسم الله وهذا مما قال الله عز وجل وما جعل
علیکم فی الدین من حرج وکذلک الجنب اذا انتهی الی الماء القلیل فی الطریق ولم
یکن معه اناء یغرف به ویداه قذرتان یفعل مثل ذلک بدانکه هرجا
او گفته میشود معنی آنست که نسخه دیگر چنین است که مذکور میشود بعد از آن پس اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی
نداشته که از آنجا آب بردارد و دستهای او قذر باشد یعنی کثیف یا نجس دست بآب زند و بگوید بسم الله
و غسل کند و این حکم داخل است در عموم قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که حق جل و علا در دین شما حرجی
و تنگی قرار نداده است و همچنین است حکم جنب هرگاه در راه بآب قلیلی رسد و ظرفی نداشته باشد که
از آن ظرف آب بردارد و بر دستهای خود بریزد و دستهای او قذر باشد چنان میکند که اول کرد یعنی
بسم الله میگوید و آب بر میدارد و غسل میکند بدانکه چون قذر را اطلاق میکنند بر چرک و نجس پس
اگر آب حمام کر باشد بهتر آنست که دست را بیرون بشوید و بعد از آن غسل کند و چون ظرفی ندارد
بسم الله تدارک آن سنت میکند و در صورت آب قلیل راه را حمل میکنیم که کر باشد یا اندکی زیاد از کر
و احتمال در دست نجس داخل کردن خوف انفعال آن است چنانکه در حدیث از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد

وارد شده است که من نوشتم بشخصی که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کند که آبهای غدیر جمع میشود از آب
باران یا از چاه میکشند و مردمان در آنجا استنجا میکنند یا جنب غسل میکند در چه مرتبه جایز نیست پس حضرت
فرمودند که تا معذور نشود از چنین آبی وضو مساز پس ممکنست که کر باشد و کراهت داشته باشد داخل شدن با نجاست
یا کم از کر باشد و قذر را حمل کنیم بر چرکین کثیف و ممکنست که مراد از بسم الله بسمله شروع باشد یعنی بسم الله بگو و شروع
کن و کلینی بعضی از عز بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از آن
حضرت سؤال کرد که هرگاه جنب باشد قلیلی در راه و خواهد که غسل کند و ظرفی نداشته باشد که با آن چیز آب بردارد
و دستهای او قذر باشد چه کند حضرت فرمود که دست در آب کند و دست را بشوید و بعد از آن غسل کند
این از آن چیزیست که خداوند عالمیان فرموده است که حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نمی باید کرد و لیکن علما همه را
تاویل کرده اند چنانکه گذشت و درین حدیث بسم الله نبود و حکایت حمام بود البته بصدوق حدیثی رسیده بوده است
اگر چه همین حدیث کافیست در حکم حمام بنا بر طریقه متاخرین و لیکن قانون متقدمین نیست که چنین کنند و ایشان
اینجا نص امام وسئل علی صلوات الله علیه او سئل الصادق ع ایتوضا من فضل وضوء جماعة
المسلمین احب الیک او یتوضا من رکو ابیض مخمر فقال لا بل من فضل وضوء جماعة المسلمین
فان احب دینکم الی الله الحنیفیة السمحة السهلة از آنحضرت پرسیدند که آیا نزد شما وضو ساختن
از باقیمانده آب وضوی جماعت مسلمانان بهتر است و شما آن را دوستتر میدارید یا وضو ساختن از حبیبی که
سر بسته که دست کسی بان نرسیده باشد حضرت فرمودند که نه بلکه محبوب تر آنست که از باقیمانده آب وضوی
مسلمانان باشد حق سبحانه و تعالی حنیفیه خوش آینده و سهل و آسانست و وسواس مطلوب شارع نیست و حنیفیه
ملت حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام است که مایل است از افراط و تفریطی که حضرت موسی و عیسی داشتند
بحسب مصلحت زمان ایشان بسوی امتی که راه حق سبحانه و تعالی است وسط نامیده است و چون این حضرت ابرهیم
با این دین متفق است درین معنی این را حنیفیه میگویند و وجهی دیگر آنکه در اصول دین بسیار در رفع شرک متفق اند چون
حضرت ابرهیم بت شکنی کرد حضرت سید المرسلین نیز سیصد و شصت بت قریش را در هم شکست و وجهی دیگر
آنکه چون قریش عرب محبت این حضرت ابرهیم در دلهای ایشان جا کرده بود حضرت بواسطه تالیف قلوب
ایشان میفرمودند که من بر دین حضرت ابرهیم از این حدیث ظاهر شد که وسواس از دین آنحضرت نیست بلکه

دین شیطانیست چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نزد آنحضرت عرض
نمودند که شخصی هست که مبتلا بوضو و نماز است یعنی از جهت طهارت یقینی آب وضو بسیار میریزد و جامهای خود را
مکرر آب میکشد یا بواسطه نیت نماز و وضو نیز تعب بسیار میکشد و عرض نمودند که مرد بسیار عاقلیست حضرت فرمودند
که چه عقل دارد و حال آنکه اطاعت شیطان میکند راوی پرسید که چون اطاعت شیطان میکند حضرت
فرمودند که از خودش بپرسید که این وسواس از کیست خواهد گفت که از شیطانست لهذا می بینید جمعی را
که در نهایت ناراستند همین که مبتلا بوسواس شدند وقتی چند میگذرد که بخاطر فضلا نمیرسد چون معلم ایشان
شیطانست و همین احادیثی که مذکور شده و میشود درین باب کافیست از برای دفع وسواس فان
اجتمع مسلم مع ذمی فی الحمام اغتسل المسلم من الحوض قبل الذمی پس اگر مسلمانی در حمام
با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل کند و دیگر ذمی بواسطه شرف مسلمان و از جهت آنکه حوض را نجس کند چون
حوضهای ایشان غالبا کم از کر بوده است چنانکه در بلاد عامه غالب آنست که حوض صغیر دارند و جمعی دارند که
هر وقت میخواهند آب را از خزانه داخل این حوضها میکنند ولا یجوز التطهیر بغسالة الحمام لانه
یجتمع فیه غسالة الیهودی والمجوسی والنصرانی والمبغض لآل محمد صلوات الله علیهم
وهو شرهم و جایز نیست وضو و غسل کردن بغساله حمام و آن آبیست که از غسل ایشان ریخته میشود و جمع میشود
در مجلاب زیرا که این آبیست که جمع میشود از آب غسل یهودان و گبران و نصرانیان و دشمنان آل محمد صلوات الله
علیهم و اینها بدتر و نجس‌ترند از یهود و نصاری و مجوس و بر مضمون چند روایت وارد شده است از ائمه
هدی صلوات الله علیهم بلفظ لا تغتسل که نهی است و احتمال کراهت نیز دارد و اگر دانیم که کفار در آنجا غسل کرده اند
اجتناب لازم است با آنکه چهار پنج خبری که بر نهی وارد شده است هیچیک صحیح نیست باصطلاح متاخرین فاما بعضی
دو خبر حسنش از کافی است و کلینی حکم بصحت آن کرده است و یک خبر موثق کالصحیح صدوق در علل الشرایع ذکر
کرده است پس احوط اجتنابست مطلقا خواه دیده باشد غسل اینها را یا ندیده باشد و جمعی کثیر از علما
از جهت حمام را نجس میدانند تا علم بطهارت آن بهم نرسد و در اینجا تغلیب ظاهر کرده اند بر اصل و اکثر متاخرین
حمل بر کراهت کرده اند و بهتر اجتنابست اگر چه اظهر طهارت است تا علم بنجاست بهم نرسد وسئل ابو
الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن مجمع الماء فی الحمام من غسالة الناس

يُصيبُ الثَّوبَ مِنهُ فَقالَ لا بَأسَ بِهِ از آنحضرت سؤال نمودند که آبی که در حمام جمع میشود از آب غسل مردم
اگر بجامه برسد آیا ازاله باید کرد حضرت فرمودند که پاکیست و نجس نیست و این حدیث را شیخان رضی الله عنهما
روایت کرده‌اند بسند قوی و مؤید این احادیث بسیار وارد شده است از آنجمله شیخ بسند صحیح روایت نموده است
از محمد بن مسلم که من حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که از حمام بیرون آمدند و چون بمنزل تشریف
آوردند پای مبارک را شستند و فرمودند که چون در راه نجاست یا کثافت بود پا را شستم و اگر نه آب
حمام نجس نیست و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که من مکرر دیدم که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند و پاهای مبارک را نشستند و نماز گذاردند و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم
منقولست که بحضرت عرض نمودم که در حمام جنب و غیر جنب غسل میکنند من از آب حمام غسل کنم حضرت فرمودند
که بلی من غسل کردم و چون بخانه آمدم پا را شستم بواسطه کثافت راه نه بواسطه نجاست حمام و در حدیث موثق کالصحیح
منقولست از حنان بن سدیر که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود که من بحمام
میروم و غسل میکنم و دیگران نیز غسل میکنند و از آب غسل ایشان بر من ترشح میکند حضرت فرمودند که آیا
آب حمام جاری نیست من گفتم بلی حضرت فرمودند که باکی نیست و ازین حدیث ظاهر میشود که حمامات مدینه
مشرفه چنین بوده است که همیشه اندک آبی از خزینه بصحن حمام روان بوده است چنانکه منقولست که بالفعل در
شام و غیر آن چنین است و همیشه آب روان است بر حوض داخل خزانه میشود و از آنجا داخل میشود در صحن پس
ممکن است که نشستن پاها از نجاست بوده باشد و آنچه ظاهر میشود ازین اخبار و غیر اینها که آب حمام و
صحن اندرون و بیرون همه پاکست و کراهتی که دارد بواسطه غساله است که چون از بدن ریخته میشود و از بعضی
اخبار و غیر اینها مکروه است مرتبه دیگر بآن غسل کردن مگر آنکه علم بنجاست بهم رسد و بتقدیر علم بنجاست
ظاهرا آب ریختن پاک شود و چون همیشه حمامات را اگر میشویند بر تقدیر نجاست پاک هم میشود پس حکم
بنجاست نتوان کرد و اگر کسی گوید که علم عادی هست بنجاست زمین حمام و اهل حمام از دلاک و جامه دار و سقا
همین علم بنجاست اکثر مردمان هست و در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نجاسات بیشتر بوده است
چون در مدینه مشرفه آب روانی نبود و حوضها نبود و منافقان و خوارج و نواصب بسیار بودند و طهارت
خانه نبود که بآنجا روند اکثر اوقات در شبها در راهها قضای حاجت میکردند و چند جایی که در آنجا بود

مردمان چاهها آب میکشیدند و میخوردند و غسل و وضو میکردند و این وسواسها و طهارتها تلقینی است از شیطان
بهم رسیده که مردمان را از عبادات الهی باز آورد تا دشمن همه عالم شوند و حکم بنجاست همه کس کنند و همه
کس دشمن ایشان شوند مجملا طهارت و نجاست حقیقت واقعی ندارد بلکه تکلیف ظاهر است و تا علم بنجاست
بهم نرسد که توان قسم خوردن که اینها نجس است حکم بنجاست نمیتوان کردن والله تعالی یعلم وَلا
بَأسَ بِالوُضوءِ بِالماءِ المُستَعمَلِ وَکانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ إِذا تَوَضَّأَ أَخَذَ النّاسُ ما
يَسقُطُ مِن وُضوئِهِ فَتَوَضَّؤوا بِهِ در تهذیب بجای فتوضئوا به فیتوضئون به است یعنی باکی نیست وضو ساختن
از آبی که از اعضای وضو ریخته باشد و مقرر بود که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وضو میساختند
مردمان آب وضوی آنحضرت را تیمنا و تبرکا برمیداشتند و وضو میساختند و این حدیث را شیخ بسند
از زراره روایت کرده است و چون کتاب زراره نزد صدوق بوده است ظاهرش آنست که صدوق
از آنجا نقل کرده باشد یا از کتاب بزنطی و در شیخ صفی هست با احمد بن هلال و ظاهر آنست که
احمد ازین کتاب روایت میکند و لهذا ارباب حدیث اعتماد نموده‌اند بر مرویات او از کتاب مشیخه حسن
بن محبوب و کتاب نوادر ابن ابی عمیر و غرض از نقل این خبر رد اهل سنت است که اکثر ایشان آب غساله وضو را
نجس میدانند با آنکه خود نقل کرده‌اند این را که آب وضوی آنحضرت را بواسطه تیمن میبردند و اگر نجس میبود
حضرت البته ایشان را منع میفرمودند و اگر آب وضوی آنحضرت پاک بود آب وضوی مردم نجس است نمی
باید یکبار بفرمایند که نجس است و از آن اجتناب بکنند حتی آنکه بسیار حدیثی از آنحضرت نقل شده در یکی از
کتب حدیث ایشان هست که حضرت حکم بنجاست کرده باشد یا اجتناب از آن کرده باشد وَالماءُ
الَّذي يُتَوَضَّأُ بِهِ الرَّجُلُ في شَيءٍ نَظيفٍ فَلا بَأسَ أَن يَأخُذَ غَيرُهُ فَيَتَوَضَّأَ فَأَمّا الماءُ الَّذي
يُغسَلُ بِهِ الثَّوبُ أَو يَغتَسِلُ بِهِ مِنَ الجَنابَةِ أَو تُزالُ بِهِ نَجاسَةٌ فَلا يُتَوَضَّأُ بِهِ و آبی که شخصی بآن
وضو ساخته باشد در ظرف پاکیزه پس باکی نیست که شخصی دیگر از آن آب بردارد و وضو بسازد اما آبی که بآن
جامه را میشویند و بعد از فشردن از جامه یا آبی که غسل جنابت میکنند و از بدن میریزد یا آبی که نجاست را
از بدن یا ظروف و امثال آن میکنند پس از آن آب وضو نمیتوان ساخت شیخ طوسی رضی الله عنه این روایت را
نیز ذکر کرده است بسندی که در او احمد بن هلال است از حسن بن محبوب از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه که پاکی نیست وضو ساختن از آب مستعمل و آن آبی که بآن جامه را میشویند یا غسل جنابت میکنند جایز نیست کراهت فرموده
که وضو و امثال آن از آن آب بسازند و اما آبی که در دو سه مشت باشند در ظرف پاکی پس پاکی نیست که
دیگری بردارد و وضو بسازد و از آن روایت سابق را از حضرت همین روایت کرده است که هرگاه حضرت
وضو میساختند مردمان آبی را که از بدن حضرت میریخت برمیداشتند و وضو میساختند و در اصطلاح آب
مستعمل آب پس مانده است نه آب از بدن ریخته پس چون نظر بکنی هر دو روایت صحیح وارد شده است و
تغییراتی که صدوق داده در آن روایت و در این روایت همه مضر است بنابرین است که نقل حدیث بهمان لفظ ضرور است
و اعتماد بر فتاوی نمیتوان کرد و از جهت هرجا که چنین واقع شده است ضرور است نقل آن خبر تا سبب اشتباه
دیگران نشود اگرچه شاید از تکرار هست اما وجهش این است تا حمل بر سهو این مقصر نشود و کسی که تتبع احادیث کرده است
میداند که سهوها بسیار شده است یا از مصنفان یا از ناسخان همین معنی سبب این شده است که جمعی عمل بخبر واحد
نمیکنند ولیکن بتوفیق الله تعالی در روضه همه را درست کرده ام بی آنکه نام کسی ابرم که غلط کرده است چون اهانت
خبث میشود و معهذا ممکن است که از محدثین نشده باشد و از ناسخین شده باشد و در این شرح نیز اشاره بآن میشود
چون اظهار غلط واجبست از جهت آنکه افترا بر خدا و رسول است و در احادیث صحیحه وارد شده است که هرگاه
غلطی کرده باشند واجبست بر عالم که اظهار کند والا لعنت خدا بر او است در روز قیامت او را لجام کنند
بلجام آتشین و یقین که امثال صدوق معاقب نخواهند بود بر امثال اینها چون سهوا واقع شده است و سهو مغتفر است
چنانکه خواهد آمد اما آنکه واقع شده است که از غساله جنب و غساله نجاست وضو و غسل نمیتوان کردن اعتقاد صدوق
و شیخ مفید و شیخ طوسی و اکثر کتبش آنست که جایز نیست و اکثر علما مکروه میدانند و این اظهر است اگرچه
احوط آنست که در حال اختیار وضو و غسل بآن نکنند و در حالی که بغیر از این آبی نباشد اظهر آنست که وضو و غسل بآن
آب بکنند احتیاطا تیمم هم بکنند و کراهت غساله در صورتیست که آب کم از کر باشد و در کر خلافی نیست
بحسب ظاهر که غسل و وضو میتوان کرد و احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و حدیثی که بر نهی وارد
شده است محمول بر تقیه است بلکه اکثر علما این حدیث را نیز حمل بر تقیه کرده اند ولیکن حمل بر کراهت اولی است
و جمعی از علما الحاق کرده اند غساله هر غسلی را که بآن رفع حدث شود مثل حیض و نفاس و استحاضه و مس
میت بغساله غسل جنابت و وجهش ظاهر نیست بلکه بحسب ظاهر قیاس است و اجتناب اولی است از

جهة

جهت خروج از خلاف جمعی که بآن قایل شده اند چون ممکن است که بایشان حدیثی رسیده باشد و بما نرسیده باشد
والله تعالی یعلم و اما غساله نجاست پس ظاهر آنست که رفع حدث بآن نمیتوان کرد چنانکه در این حدیث
وارد شده و نقل اتفاق علما نیز بر آن کرده اند اما در حکم آن خلافیست عظیم میان علما پس اکثر علما قایلند بنجاست
آن و حدیث صحیحی بر آن دلالت نکرده است بحسب آنچه تتبع کرده ام و علما نیز نگفته اند و در نجاست نیز خلاف کرده اند
که هرگاه مثلا در جایی که هفت بار باید شستن اگر در مرتبه هفتم آن غساله را در ظرفی کنند بعضی گفته اند که آن ظرف را
یکمرتبه می باید شست چون نجاستش سبک شده است و در مرتبه اول هفت بار و در مرتبه دویم شش بار و علی هذا
القیاس و بعضی گفته اند که در هر مرتبه هفت بار می باید شستن و بعضی گفته اند که در مرتبه اول شش بار و در
مرتبه دویم پنج بار و در مرتبه هفتم پاکست و بعضی گفته اند که در همه مراتب پاکست و این قول اقوی است و قول
دویم احوط است و بعد از آن قول اول و بعد از آن قول سیم والله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات
الله علیه عن ماء شربت منه دجاجة فقال ان كان في منقارها قذر لم تتوضأ منه
ولم تشرب وان لم تعلم في منقارها قذرا توضأ منه واشرب و سوال کرده شد از حضرت صلوات
الله علیه از آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون مرغ نجاست میخورد گاه گاهی حضرت فرمودند که اگر
در منقارش چیزی باشد از آن آب وضو نمی توان ساخت و نمیتوان خورد چون آب قلیل بملاقات نجاست
نجس میشود و اگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش از آن وضو بساز و بخور هر چند دیده باشی که نجاست
خورده است چون در حیوانات زوال عین نجاست کافیست و احتیاج بآب کشیدن آن نیست و این
حدیث را شیخ طوسی روایت کرده است بهمین عبارت بسند موثق از عمار ساباطی و این خبر دلالت میکند بر
آنکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود و كل ما اكل لحمه فلا بأس بالوضوء والشرب من ماء شرب
منه و هر حیوانی که گوشت او را خورند پاکی نیست وضو ساختن و خوردن از باز مانده آن و این مضمون در
همان حدیث عمار وارد شده است با آنچه می آید و شیخ گفته است که این حدیث دلالت میکند بر آنکه آنچه گوشت
آن حرام باشد سور او را نتوان وضو ساختن و خوردن و دلالت مفهوم وصف ضعیف است خصوصا که
احادیث بسیار بر آنکه سور سباع پاکست و اگر دلالتی داشته باشد بر کراهت دلالت خواهد داشت چنانکه
از بعضی اخبار ظاهر میشود که مکروه باشد و علی ای حال سور آدم و گربه مستثنی است چنانکه گذشت ولا بأس

حدیث صحیح علی بن جعفر است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت نموده است و دلالت
میکند بحسب ظاهر بر آنکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود و مثل اخبار صحیح بسیار که خواهد آمد بعضی از ان فان سقط
فی راویة ماء فارة او جرذ او صعوة میتة فتفسخ فیها لم یجز شربه ولا الوضوء منه وان
کان غیر متفسخ فلا بأس بشربه والوضوء منه وتطرح المیتة اذا اخرجت طریة وکذلک
الجرة وحب الماء والقربة واشباه ذلک من اوعیة الماء پس اگر در راویه آب که مشک بزرگست
موشی پشته یا جرذ که موش صحرائیست یا صعوه که مشهور است بدم جنبانک و امثال اینها بمیرند دران راویه و از هم پاشیده شوند
جایز نیست خوردن و وضو ساختن از آن آب و اگر از هم نپاشیده باشند باکی نیست بخوردن و وضو ساختن
از آن آب و مرده هرگاه تازه باشد می اندازند و همچنین سبو و خم آب و مشک و امثال آن از ظروف آب
و این حدیث منقولست از زراره و در سندش علی بن حدید است و حال او معلوم نیست و ظاهر آنست که
مصنف از کتاب زراره نقل کرده باشد و طریق صدوق بزراره صحیحست و این حدیث استدلال کرده اند
بر مذهب ابن ابی عقیل که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود اما دلالت ندارد صریحا بلکه ظاهرش آنست که
میته نجس نباشد چنانکه ظاهر مذهب صدوق است و در پیش گذشت و خواهد آمد و با تفسخ نجس است از جهت
نجاساتی که در اندرون آنست و در وقتی که از هم پاشیده داخل آب میشود بخلاف اگر تازه در آورند
محل مذهب صدوق خالی از قوت نیست چون حدیث صحیح صریحی بر نجاست ندیده ام ولیکن بر حرمت خوردن آن
احادیث وارد شده است چنانکه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی بخدمت آنحضرت
آمد که موشی در خم روغن یا روغن زیت افتاده است آن روغن را میتوان خورد حضرت فرمود که مخور پس آن
شخص گفت که موشی چه باشد که بسبب آن یکخم روغن را بریزم حضرت فرمود که تو موش را سبک کرده ای بلکه
خود را سبک ساختی در واقع و سبک است که اگر دین تو قوی میبود چنین سخنی نمیگفتی با آنکه زده گفتی زیرا که حق
سبحانه و تعالی هر میته را حرام کرده است و ملاقی میته برطوبت حکم میته دارد و لیکن جمعی از علمای باطل
اجماع نموده اند بر نجاست میته که نفس سایله داشته باشد و هیچ شکی نیست که اجتناب احوط است و حدیث را
تاویلات بسیار کرده اند که ذکر آن مناسب نیست فان وقعت فارة او غیرها من الدواب فی بئر ماء فما
تعجن من مائها فلا بأس باکل ذلک الخبز اذا اصابته النار وقال الصادق صلوات الله علیه

بالوضوء من ماء شرب منه باز او صقر او عقاب ما لم تر فی منقاره دم فان رای فی منقاره
دم لم تتوضأ منه ولم تشرب و باکی نیست وضو ساختن از آبی که از ان خورده باشد باز یا چرغ یا شاهین
و امثال که در منقارش خون دیده نشود پس اگر در منقارش خون دیده شود وضو نمیتوان ساخت و نمیتوان خورد
و شیخ طوسی قائلست که سؤر همه مرغان پاکست خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت از جهت احادیث
بسیار و غیر عمار فان رعف رجل فامتخط فصار ذلک الدم قطعا صغارا فاصاب اناءه ولم یستبن
ذلک فی الماء فلا بأس بالوضوء منه وان کان شیئا بینا فیه لم یجز الوضوء منه پس اگر
شخصی خون از بینی او بیاید پس بگذارد پس آن خون قطرهای خورد شود و بظرف برسد و در آب چیزی ظاهر نشود
باکی نیست وضو ساختن از ان و اگر چیزی ظاهر باشد جایز نیست وضو کردن از ان این حدیث صحیح علی بن
جعفر است روایت کرده است از برادرش امام موسی کاظم صلوات الله علیه و شیخان این تتمه را نیز روایت
کرده اند که علی بن جعفر گفت که و نیز از آنحضرت سؤال کردم که هرگاه شخصی در اثنای وضو خون از دماغش سر
کند و یکقطره در آن ظرف ریزد آیا صحیح است وضو ساختن از آن آب حضرت فرمودند که نه و صدوق تغییر
داده است عبارت حدیث را بتغییری که ضرر ندارد به آنکه جمعی از علما ازین حدیث استدلال کرده اند
بر آنکه خون ریزه که چشم ادراک آن نتواند کرد آب قلیل را نجس نمیکند ولیکن حق آنست که دلالت ندارد بر آن
و محتمل است که مراد سایل این باشد که چون بظرف رسیده است ظاهرش آنست که بآب رسیده باشد آیا
عمل بظاهر کنیم یا چون اصل عدم رسیدنست بآب عمل باصل کنیم حضرت فرمودند که پاکست و عمل باصل طهارت
و عدم وصول نجاست کنید بلکه میتوان گفت که این معنی اظهر است بقرینه تتمه و ازین باب هرگاه شخصی [illegible] کند و بولش
ترشح کند و یقین داند که بول به تنش رسیده است اما شک داشته باشد که بجامه اش رسیده است یا نه و امثال
این مسایل که تغلیب اصل کرده اند بر ظاهر بسیار است بلکه در نجاسات بغیر از بول از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
وارد نشده است مگر بر سبیل استحباب مثل اجتناب از سؤر حایض متهمه والدجاجة والطیر واشباههما
اذا وطئ شیء منها العذرة ثم دخل الماء فلا یجوز الوضوء منه الا ان یکون الماء کرا
و ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هرگاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود و عین نجاست باقی باشد
و داخل آب شوند جایز نیست از آن آب وضو ساختن مگر آنکه آن آب کر باشد و ازین عبارت مضمون

عبرة

الکلب الذی ماتَ فیه پس اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه یا چشمه بمیرد و از آن آب خمیر کنند پاکی نیست آن
نان را خوردن چون با آتش رسیده است و آتش مطهر نیست و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که آتش خورد آنچه در آن نان بود از نجاست واقعی یا وهمی مراد که جزو اول این حدیث را شیخ روایت کرده است بسند
قوی و ظاهرش آنست که آب چاه نجس میشود یا که حیوانی در او بمیرد و دلالت میکند بر آنکه آتش از مطهرات است و
محتمل است که مراد از آن کراهت بوده باشد و چنین کراهتی را آتش زایل کند و این معنی اظهر است و جزو
دویم را شیخ روایت کرده است بسندی کالصحیح بلکه صحیح چون مرسل ابن ابی عمیر است و مراسیل او مانند مسانید است
چون او ارسال نمیکند مگر از ثقات از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال کردند که هرگاه
نانی را پخته باشند و بعد از آن ظاهر شود که حیوان مرده در آن آبی که از آن آب خمیر کرده اند بوده است حضرت فرمودند
که باکی نیست آتش خورد آنچه در آن بود و ممکن است که آن موش تازه افتاده باشد و چون راوی گمانش این بوده است
که پیشتر افتاده بوده است و بسبب این معنی کراهتی داشته است حضرت رفع کراهت او باین فرموده باشد
و مراد این باشد که آتش چنین نجاستی را که وهمی باشد پاک میکند و موید این معنی است آنکه شیخ در حدیث صحیح مثل
این حدیث در صحت بلکه بهتر روایت نموده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که
اگر خمیری را آب نجس خمیر کرده باشند او را چه کنند حضرت فرمودند که بفروشند آن را بجمعی که خوردن میته را
حلال میدانند یعنی بکفار بفروشند و بمثل این سند روایت کرده است که حضرت فرمودند که دفن کنند و جمع میان
این اخبار آنست که چون اول نجاستش محض وهم بود تجویز خوردن فرمودند یا آنکه اگر در واقع نجس بوده است
با آتش پاک شده بود چون پخته بودند و در این دو خبر نیست که پخته بودند شاید بخمیر بسبب نجاست تنور شود و علاج آن
کندن تنور است بنابرین فرمودند که بفروشند یا دفن کنند و محتمل است که اول جایز باشد و یکی از این دو سنت
باشد و دفن کردن در صورتیست که نتوان خمیر را بخورد حیوانات داد یا باستعمالی که در آن طهارت شرط
نبوده باشد کردن و الا آن مقدم است که اسراف نشود و کلینی در حدیث صحیح و حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه روایت کرده است که هرگاه حلال میته و ذبح کرده بهم مشتبه شود بفروشند هر دو را بکفار
و زرش حلالست و ظاهرا عمل باین کردن بهتر باشد و خواهد آمد اخبار صحیحه در فاره ان شاء الله فان وقعت
فارةٌ فی خابیةٍ فیها سمنٌ او زیتٌ او عسلٌ و کان جامداً اخذتِ الفارةُ مع ما حولها واستعمل

الباقی

الباقی و اکل پس اگر موشی در خم روغن گوسفند و گاو یا در روغن زیت یا عسل افتد و این ها سخت باشند
و روان نباشند آن موش مرده را با اطراف آن بر میدارند و باقی را استعمال میکنند و میخورند و این مضمون
در حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق وارد شده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و کسی این خلاف
نکرده است و کذلک اذا وقعت فی الدقیق واشباهه و همچنین است هرگاه موش
در آرد و امثال آن بمیرد موش را با اطراف آن بر میدارند و باقی را استعمال میکنند و بمضمون حدیث
موثق وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که اگر چیزی برسد بحیوان مرده
آن چیز نجس میشود اگرچه خشک باشد و این قول ضعیف است و اخبار صحیحه برخلاف این وارد شده است
و خواهد آمد و لیکن چون ممکن است که اجزاء موش از فضله و رطوبت و بول داخل آرد شده باشد بهتر
آنست که اطراف را بر دارند فان وقعت فی دهن غیر جامد فلا بأس بان یستصبح به
پس اگر موش در روغنی افتد که روان باشد باکی نیست که آن روغن را در چراغ کشند و بسوزانند و بمضمون
در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و بعضی حدیثی که دلالت کند
بر آنکه این روغن را در زیر آسمان بسوزانند و جمعی از علما چنین گفته اند شاید بایشان حدیثی رسیده باشد
اما اگر از دنبه حیوان مرده باشد یا دنبه حیوان زنده را بریده باشند از روغن آن استعمال جایز نیست مطلقا
چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که مطلق انتفاعات از میته
حرام است و احادیث معتبره بر خصوص دنبه نیز واقع شده است و بعموم نیز وارد شده است و بعضی از
آنها خواهد آمد در اطعمه فان وقعت فارةٌ فی حبّ دهنٍ فاخرجت قبل ان تموت فلا بأس بان
یدّهن منه و یباع من مسلم پس اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را از آن در آورند پیش از آنکه بمیرد باکی
نیست که آن روغن را بر خود مالند و بمسلمانان بفروشند و بمضمون حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه وارد شده است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در حدیث صحیح قریب باین
وارد شده است و هر دو دلالت میکنند بر آنکه موش پاک است و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن
جعفر که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هرگاه موشی در آب رود و
از آنجا در آید و بر روی جامها راه رود آیا نماز در آن جامها میتوان کرد حضرت فرمودند که هرچه را به بینی

[illegible]

که ترک کرده است آنرا بشوید و هرچه را که منی و اثرش ظاهر نبوده باشد آبی بر آنجا نضح کن یعنی بریز یا بپاش و حمل کرده اند
علما این را بر استحباب بواسطهٔ نماز وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ بِئْرٍ اُسْتُقِيَ مِنْهَا وَتُوُضِّئَ بِهِ
وَغُسِلَ بِهِ الثِّيابُ وَعُجِنَ بِهِ ثُمَّ عُلِمَ أَنَّهُ كانَ فِيها مَيْتَةٌ فَقالَ لا بَأْسَ وَلا يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ
وَلا تُعادُ مِنْهُ الصَّلاةُ از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند از چاهی که از آنجا آب کشند و وضو سازند
و جامه بشویند و خمیر کنند و بعد از آن بدانند که در آن چاه مرده بوده است حضرت فرمودند که باکی نیست
و جامه را نشویند و نماز را اعاده نمیکنند این حدیث را کلینی و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند
و قریب باین معنی در دو روایت صحیح و دو روایت کالصحیح بل الصحیح و در اخبار قوی نیز وارد شده است که
هم در مضمون مشترکند که اگر بدانند بعد از نماز و غسل ثوب که میته در چاه بوده است اعاده نماز و وضو و شستن
جامه نمیکنند و همگی دلالت میکنند بحسب ظاهر بر آنکه آب چاه بملاقات میته نجس نمیشود و ممکن است که حمل کنند
بر آنکه مراد راوی از علم ظن بوده است که چون بگمان دیده اند گمان کرده اند که میته افتاده بوده است و لیکن این
گمان بدایت بفضلای اصحاب آنحضرت که علم را از ظن فرق نکرده باشند و دلالت میکنند بر عدم قبول
نجاست را اگر تغیر با احادیث بسیار که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله در مبحث چاه وَالْفَأْرَةُ
وَالْكَلْبُ إِذا أَكَلا مِنَ الْخُبْزِ أَوْ شَمّاهُ فَإِنَّهُ يُتْرَكُ ما شَمّاهُ وَيُؤْكَلُ ما بَقِيَ و موش و سگ هرگاه از
نانی بخورند یا بو کنند پس بیندازند از موضعی که آنها بو کرده اند یا خورده اند و باقی را بخورند چون غالب اوقات
نزدیک بمنی هر او تری باشد در خوردن و بو بیدن سگ بواسطهٔ نجاست است و در موش از جهت کراهت
یا ترک هر دو از روی استحباب باشد هرچند انگار آب کشند و پاک شود و کراهت خوردن بواسطهٔ آنست که
سبب نسیان میشود یا قایل شویم بحرمت در خوردن موش نیز هرگاه رطوبت لعاب آن در نان باقی باشد با خباثت
خباثت نه باعتبار نجاست و بهمین مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر و حدیث موثق عمار وارد شده است و احادیث
بسیار وارد شده است در کراهت سور موش و در آنکه خوردن آن سبب نسیانست و در منهای خواهد آمد
وَلا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ مِنَ الْحِياضِ الَّتِي يُبالُ فِيها إِذا غَلَبَ لَوْنُ الْماءِ الْبَوْلَ وَإِنْ غَلَبَ لَوْنُ
الْبَوْلِ الْماءَ فَلا يُتَوَضَّأُ مِنْها و باکی نیست وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول میکنند هرگاه غالب باشد
رنگ آن بر رنگ بول و اگر غالب باشد رنگ بول بر رنگ آب پس در آنجا وضو نتوان ساختن و علما حمل کرده اند

این خبر را بر آنکه حوض کر باشد چون غالب در حوضهای ایشان آن بوده است که اضعاف مضاعفه کر بوده است چنانکه
بالفعل هست و علما در صحت این خبر سخنی هست چون در سند او محمد بن سنان هست از علاء بن فضیل از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و ظاهر آنست که صدوق از کتاب علا نقل کرده است با آنکه ظاهر آنست محمد بن سنان نیز نزد صدوق ثقه است
چنانکه شیخ مفید تصریح بتوثیق او کرده است و موید این حدیث اخبار صحیحه هست که مطلق است و حضرت مدار آنرا
بر تغیر نجاست کرده اند نه بر عدم تغیر و چون این اخبار مطلق انست و احادیث مفصله واقع شده است بتواتر
که حضرت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که اگر کر است نجس نمیشود و بعضی از آن گذشت و این
حدیث رد جماعتی میکند که میگویند حوض و ظرف بملاقات نجاست نجس میشود اگرچه زیاده از کر باشد و دور
نیست که مراد ایشان حوضهای مشتر باشد که دو سه دلوی آب بیشتر نمیگیرد و غالب اوقات که حوض میگویند آنرا
میخواهند و موید عدم نجاست حوض بخصوصه روایات معتبره وارد شده است مثل روایت صحیح صفوان بن مهران
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حوضهائی که در مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه است
که درندها بر آن وارد میشوند و سگان از آن آب میخورند و الاغها از آن آب میخورند و جنب در آنجا غسل میکند
و از آنجا وضو میسازند حضرت فرمودند که چه مقدار آب دارد من گفتم که گاه هست تا نصف ساق دارد و گاه
هست تا زانو دارد حضرت فرمودند که وضو بساز از آنها چون حضرت مهار را دیده بودند و میدانستند که
تا نصف ساق آن چند کر است بنابرین تجویز فرمودند و اگر آب قلیل نجس شود بسبب ملاقات هر آینه از ایشان بتعدد
آن می پرسیدند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که سور سگ را نمیتوان خورد مگر آنکه حوض بزرگی باشد که از آنجا آب بردارند و غیر اینها از اخبار وَلا يَجُوزُ التَّوَضّي
بِاللَّبَنِ لِأَنَّ الْوُضُوءَ إِنَّما هُوَ بِالْماءِ أَوِ الصَّعِيدِ و جایز نیست وضو ساختن بشیر زیرا که وضو یعنی طهارت
نیست مگر بآب یا خاک و بر مضمون احادیث معتبره وارد شده است و از این حدیث استدلالی نیز ظاهر میشود که گویا
حضرت میفرمایند که الحق سبحانه و تعالی از امر طهر کرده است در قرآن دو چیز است و آن آیات ثابت که گذشت
و در آیهٔ تیمم فرموده است که فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا و حق سبحانه و تعالی غیر این دو چیز را نفرموده است پس نتوان طهارت
از غیر این دو چیز کردن چون طهارت حکمی است شرعی یا اعم گیریم از آنکه حق سبحانه و تعالی و رسولش نفرموده اند از غیر این
دو چیز و غرض حضرت رد است بر عامه که تجویز کرده اند اکثر ایشان طهارت بآب عنا و دیگر در احادیث صحیحه

نیز وارد شده است که خاک احد الطهورین است بهمین معنی که حق سبحانه وتعالی و رسولش صلی الله علیه وآله دو طهور قرار
داده اند و آن آبست و خاک پس همین احادیث دلیل است بر انکه از گلاب وضو و غسل نتوان کرد ولیکن چون صدوق
عمل باین حدیث کرده است تخصیص این اخبار به این خبر و حق آنست که آن خبر را حمل بر تقیه کردن بهتر است
چنانکه گذشت **ولا بأس بالتوضّی بالنبیذ لانّ النبی صلی الله علیه وآله قد توضّأ به وکان ذلک
ماءً قد نُبذت فیه تُمیرات وکان صافیاً فوقها فتوضأ به فاذا غیّر التمر لون الماء لم یجز
الوضوء به والنبیذ الذی یُتوضّأ به ویحلّ شربه هو الذی یُنبذ بالغداة ویُشرب بالعشی او
یُنبذ بالعشی ویُشرب بالغداة** و باکی نیست وضو ساختن از نبیذ زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه وآله
ازان وضو ساخته و آن آبی بود که چند دانه خرما دران می انداختند تا شوری آب را برطرف کند و آب صاف بر بالای
خرما ایستاده بود و ازان وضو میساختند پس هرگاه خرما رنگ آب را بگرداند جایز نیست وضو ساختن ازان چون مضاف
میشود و نبیذی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله ازان وضو میساختند آبی بود که در آنجا چند دانه خرما
می انداختند صباح و آخر روز یا شب میخوردند با آنکه احادیث متواتره وارد شده است در حرمت نبیذ و آنکه نمیتوان
با آن وضو ساختن و سنیان جایز میدانند وضو ساختن از نبیذ را و ابو بسطه خبری که بایشان رسیده است که آن
حضرت هم وضو ساخت از نبیذ و احادیث صحیح وارد شده است که نبیذی که حضرت وضو ساخت چنان بود
که اهل مدینه شکایت کردند بخدمت آنحضرت که ما از آب شور مدینه شرفها آزار میکشیم و همه را ضعف معده و غیر
آن از امراض مبتلا نموده است حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که چند دانه خرما در ظرف آب بیندازید
صبح که اندازید بگذارید که شب بخورید و در همان شب بخورید و شب که اندازید در صبح بخورید و هر سه روز یکمرتبه
ظرف را بشوئید که مبادا سبب فساد آب شود و مسکر شود و سنیان سست کشته میکنند و میخورند با آنکه در
صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که حضرت صلی الله علیه وآله فرموده است که هر مست کننده حرام است و
عمر ترتیب جماعتی بهم خواسته رسیده و شراب بدانها می دیگر خواهند گذاشت و خواهند خورد و این خبر را نیز
سنیان بطرق متکثره از آنحضرت روایت کرده اند که صبح می انداخت و شام میخورد و در یکبار مطلب صدوق
اینست که بگوید ما نیز با شما شریکیم در جواز وضو بنبیذ اما چنین نبیذی که خود نقل کرده اند نه مثل جواز و حرمت را
فان اغتسل الرجل في وهدة وخشي ان يرجع ما ينصبّ عنه الى الماء الذي يغتسل منه

أخذ كفّاً وصبّه امامه وكفّاً عن يمينه وكفّاً عن يساره وكفّاً عن خلفه واغتسل منه پس اگر شخصی
غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد و ترسد که آب غساله از بدنش بریزد در ان گود داخل شود
یک کف آب از جانب پیش بریزد و یک کف بجانب دست راست و یک کف بجانب دست چپ و یک کف به پشت سر
و بعد ازان غسل کند ازان گود و این حدیث را شیخ روایت کرده است بسندی معتبر و علما خلاف کرده اند در آنکه
آب از اینجا بر طرف بدن بریزد یا چهار طرف یا زمین آنکه بدن میگوید و جهش اینست که زمین که رطوبتی بهم رساند
آب را جذب میکند خصوصا در راه مکه معظمه که غالب سفر اصحاب از آن بوده و اکثر آن ریگ روانست و همین که ترشح
آب را جذب میکند و مولانا عبدالله رحمه الله میگفت که ظاهرش این است از جهت کثافت که مبادا آب کثیف شود
و گلین شود و سید محمد رحمه الله گفت مراد از خبر آنست که دست بر آب زند از چهار جانب که تا کثافات آب بر طرف
شود و موید اراده بدن حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت میکند از برادرش امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که سؤال کردم از آنحضرت که هرگاه شخصی بآبی رسد در جوی یا گودی آیا غسل جنابت میتواند کرد یا وضو از برای
نماز میتواند ساخت هرگاه غیر از آن آب نیابد و حال آنکه آب بمقدار یکصاع بوده باشد از جهت غسل و یک مد باشد
از جهت وضو و متفرق باشد میکند و حال آنکه میترسد که درندها ازان آب خورده باشند حضرت فرمود که
هرگاه دست او پاک باشد کف آب بردارد و به پشت خود بریزد و یک کف پیش و یک کف از دست راست
و یک کف از دست چپ پس اگر ترسد که آب کافی نباشد سرش را سه مرتبه بشوید پس بدنش را دست
بالد مانند روغن مالی با جریان که همین کافیست و اگر خواهد وضو بسازد رو را بشوید و هر دو دست را
مسح کند بعنوان دهن با جریان و مسح سر و پاها بکند و اگر متفرق باشد و تواند که جمع کند تنها و اگر نه از اینجا
و از آنجا غسل کند و اگر در یکجا باشد و اندک باشد که از برای غسل کافی نباشد باکی نیست که غسل کند و آب
غسل بآنجا رود که مجزی نیست ظاهرا مراد از رفتن آنست که چون کم است مضطر است از غساله غسل بقیه اعضای
غسل را بشوید و دلالت میکند بر آنکه غساله پاکست و در حالت اختیار خوب نیست که از غساله غسل کند و در
حدیث صحیح از کاهلی مرویست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود که هرگاه بآبی
رسی که قلیل باشد پس آب بپاش از دست راست خود و از دست چپ خود و از پیش روی خود و وضو بساز
و ظاهر این حدیث زمین است چون از برای وضو بدن ریختن فایده ندارد و ظاهر این خبر نیز الآن است

میکند که رنجین از جهت آنست که آب کثیف نشود چون غساله وضو سه غه مطلر است و در حدیث موثق کالصحیح
از ابو بصیر منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بسفر میرویم و بسا میشود که بر آبهای
باران که در کوچهای قیهای باشد و در آن آب عذره می باشد و اطفال در آنجا بول میکنند و حیوانات
بول میکنند و سرگین می اندازند پس حضرت فرمودند که اگر از اینها کراهتی داشته باشی دست بآب زن
که اینها دور روند و وضو بساز که در دین اسلام حرج و تنگی نیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که
وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ یعنی حق سبحانه و تعالی در دین اسلام هیچ تنگی مقرر نساخته است و از این حدیث
سید محمد رحمه الله ان جمل کرده است و المعنی ربطی بآن ارد پس از مجموع ظاهر شد تخییر میان رنجیدن بدان یا رنجیدن
بزمین پس اگر آب وفا کند بهر دو بپاشد و الا بهر یک خواست و الله تعالی علیم فَإِنِ انْتَضَحَ عَلَى ثِيَابِ
الرَّجُلِ أَوْ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي يَسْتَنْجِي بِهِ فَلَا بَأْسَ بِذَلِكَ وَإِنْ تَرَشَّشَ مِنْ يَدِهِ فِي الْإِنَاءِ
أَوِ انْصَبَّ فِي الْأَرْضِ وَوَقَعَ مِنْهُ فِي الْإِنَاءِ فَلَا بَأْسَ پس اگر ترشح کند بر جامه شخصی یا بر بدنش از آبی که
بآن مخرج بول یا غایط را میشوید باکی نیست و اگر از دستش ترشح کند در ظرف یا بزمین بریزد و از آنجا ترشح
کند در ظرف باکی نیست خلاصه اش آنست که آب استنجا پاکست بلکه پاک کننده از خبث و بمضمون اخبار
معتبره وارد شده است از آنجمله در حدیث صحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم
که اگر جامه شخصی در آب استنجا افتد آیا جامه نجس میشود حضرت فرمودند که نجس نمیشود و در حدیث حسن کالصحیح
وارد شده است که راوی عرض نمود که من از بیت الخلا بیرون می آیم و آب استنجا میکنم پس جامه ام می افتد در آب
استنجا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث صحیح بل الصحیح مرویست که از آنحضرت راوی پرسید که
استنجا میکنم و جامه ام در آب استنجا می افتد و حال آنکه جنبم حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهرش آنست که
قید جنابت از آن میکند که غالبا اوقات جنب نجاست منی دارد و ازاله منی نیز کرده است پس جامه برین ظاهر میشود
که غساله نجاست پاک باشد مطلق و آنچه مظنونست آنست که آب استنجا نیز مثل سایر نجاسات باشد و
احادیث نهی از غساله جنابت که اکثرش از جهت منی باشد نه از جهت غسل خصوصا اگر نجاست منی در
میداشت می بایست حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان میکردند که اگر منی داشته باشد آب نجس است
و ترک استفصال در حکایت حال افاده عموم است چنانکه در اصول مبین شده است با آنکه وارد شده است

از ایشان صلوات الله علیهم که اسکتوا عما سکت الله عنه یعنی هرچه را حق سبحانه و تعالی ذکر نموده باشد شما از آن
ساکت باشید و در میان علما خلافست که آب استنجا پاکست یا معفواست حدیث صحیح اول صریحست در
طهارت و دو حدیث دیگر ظاهر است در طهارت و حق طهارتست و اکثر علما ذکر کرده اند که طهارت آب
استنجا مشروط است بآنکه متغیر نشده باشد بنجاست چون اجماع است که هر آبی که متغیر میشود بنجاست نجس است
و دیگر آنکه نجسی وارد نشود چون ملاقی نجس نجست و لیکن می باید قید کردن که نجاستی نباشد که از آب استنجا پاک
شود چنانکه سنگی نجس باشد و بر بالای آن سنگ استنجا کنند و آب از اطراف بدر رود و بعد از آن کار است
در صورت سنگ نیز پاک میشود و کسی که آب قلیل را بملاقات نجس نجس میداند این قید را میکند و قیدهای
دیگر وجهی ندارد مثل آنکه آب زیاد نشود از استنجا و این معقول نیست چرا که هرگاه اجزای نجاست داخل آن آب
شود البته زیاده میشود و بعضی گفته اند و اگر در کار می بود میگفتند دیگر آنکه اول آب بمخرج برسد که اگر اول
دست برسد پاک نیست زیرا که آب غساله دست منضم خواهد بود و این بیوجهست زیرا که علی ای حال
دست نجس میشود و تقیید بعض است بی دلیل دیگر آنکه نجاستی نباشد در مخرج مثل خون و این قید دست
اول داخل است دیگر آنکه استنجا از غایط غیر متعدی معفواست زیرا که متعدی ازاله نجاست جای دیگر است
و این صورتی دارد در صورتی که بسیار تعدی کرده باشد که بر آنها رسیده باشد مثلا و اگر غیر متعدی
آنست که اصلا مخرج آلوده نباشد مثل تریاکیان در صورت معلوم نیست آن با محتاج بازاله باشد و الله
تعالی علیم و احتیاط به نیست در همه وَكَذَلِكَ فِي الْاغْتِسَالِ مِنَ الْجَنَابَةِ یعنی در غسل جنابت نجس است
یعنی آب غساله غسل نجس نیست باجماع پس اگر بکار کسی بریزد پاکست یا اگر ترشحی کند و قطره چند در آن آبی بریزد
که از آن غسل میکند باکی نیست و این را صدوق خواهد گفت و این بحثی کرد دگر کرده است ظاهرش آنست
که حدیثی دیده باشد و اگرچه ممکن است که ازین احادیث سابقه و لاحقه استنباط کرده باشد وَإِنْ وَقَعَتْ
مَيْتَةٌ فِي مَاءٍ جَارٍ فَلَا بَأْسَ مِنَ الْوُضُوءِ مِنَ الْجَانِبِ الَّذِي لَيْسَ فِيهِ الْمَيْتَةُ و اگر حیوان
مرده در آب روان باشد پس باکی نیست وضو ساختن از جانبی که در آن جانب مرده نباشد چون
آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود پس اگر جانبی که میته در آن جانب باشد متغیر شده باشد چنانکه
غالب تغیر است از آن جانب وضو نمیتوان ساخت و حمل بر جاری کرده اند حدیث صحیحی را که منقولست

از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه آب غالب باشد بر بوی مرده از آن آب وضو
بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مزه‌اش گشته باشد وضو مساز و مخور و همچنین به حدیث کالصحیح که از آن
حضرت صلوات الله علیه منقولست که عرض کردند که هرگاه شخصی به آبی رسید و در آن آب حیوان مرده افتاده
باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمودند که اگر گندیده باشد پس وضو مساز و مخور و چون درین
خبر حضرت نپرسیده‌اند که آب چه مقدار بود حمل بر آب چشمه کرده‌اند وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
عَنِ الْمَاءِ السَّاكِنِ يَكُونُ فِيهِ الْجِيفَةُ قَالَ يَتَوَضَّأُ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ وَلَا يَتَوَضَّأُ مِنْ جَانِبِ
الْجِيفَةِ و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از آب ایستاده که مردار در آنجا باشد حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که از جانب دیگر وضو بساز و از جانب مردار وضو مساز و این حدیث را کلینی بسند ارسال روایت
کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه با زیادتی آنکه و اراده استنجا نیز دارد پس جواب حضرت صلوات الله علیه
که وضو مساز د شامل استنجا نیز می‌باید باشد تا جواب مطابق سؤال باشد و وضو را بمعنی لغوی اطلاق
نموده‌اند درین صورت و مراد از آب ساکن غیر آب چشمه و چاه است وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
عَنْ غَدِيرٍ فِيهِ جِيفَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ الْمَاءُ قَاهِرًا لَهَا لَا يُوجَدُ الرِّيحُ مِنْهُ فَتَوَضَّأْ
وَاغْتَسِلْ و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از آب گودی ایستاده و جمع شده از آب باران که
در آن حیوان مرده افتاده باشد چگونه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر آب غالب نشده بر بوی مردار و
گندیده باشد وضو و غسل بکن باز آن آب و این حدیث را کلینی بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت
و در آخرش غسل نیست و شیخ طوسی احادیث بسیار باین مضمون روایت کرده است بعضی صحیح است و بعضی
کالصحیح و همه را حمل کرده‌اند بر آنکه کر باشد و محتمل است که فرق باشد میان آب باران و آب جاهای که
در حوض کنند بآنکه آب باران چون حکم آب روان دارد کریت در آن شرط نباشد و در آب چاه کریت
شرط باشد ولیکن این مذهب را از اصحاب ما از کسی ندیده‌ام و بعضی از معاصران چنین قایل بوده‌اند باین تفصیل جمع میان
اخبار نجاست و طهارت قلیل میتوان کرد بی تکلفی چنانکه اصحاب تکلف بسیار کرده‌اند والله یعلم وَمَنْ أَجْنَبَ
فِي سَفَرٍ وَلَمْ يَجِدْ إِلَّا الثَّلْجَ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَغْتَسِلَ بِهِ وَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَتَوَضَّأَ أَيْضًا يُدَلِّكُ بِهِ جِلْدَهُ
و کسی که جنب شود در سفری و بهم نرسد مگر برف پس باکی نیست که آن غسل یا وضو کند بآنکه بمالد بر بدن تا آب

شود و جریان حاصل شود و اقل جریان آنست که آب حرکت کند و اگر چه آن قدر باشد که از ته مویی تا
موی دیگر حرکت کند و اگر چه به دو دست باشد و این در صورتیست که خوف ضرر نباشد والا تیمم
میکند و باین تفصیل جمع کرده‌اند علما میان روایات معتبره که در برف وارد شده است و صحیحه علی بن جعفر
نیز دلالت میکند بر آن وَلَا بَأْسَ أَنْ يَغْرِفَ الْجُنُبُ الْمَاءَ مِنَ الْحُبِّ بِيَدِهِ و باکی نیست که جنب دست
در آن روغن خم کند و بدست آب از آنجا بردارد یعنی هرگاه دستش پاک باشد جنابت سبب نجاست نمیشود
و بر مضمون اخبار صحیحه وارد شده است وَإِنِ اغْتَسَلَ الْجُنُبُ فَنَزَا الْمَاءُ مِنَ الْأَرْضِ فَوَقَعَ فِي الْإِنَاءِ
مِنْ بَدَنِهِ فِي الْإِنَاءِ فَلَا بَأْسَ بِهِ و اگر غسل کند جنب در زمینی که پاک باشد و چون غسل کند آب
بزمین ریزد و ترشح کند از زمین در ظرف آبی که از آنجا غسل میکند بلکه یا از بدنش ترشح کند قطره چند و در آن
ظرف ریزد باکی نیست و بر تقدیری که از غساله جنب وضو و غسل نتوان کرد این قطرات ضرر ندارد و [illegible]
چون غساله پاکست [illegible] و بر مضمون روایات صحیحه و موثقه وارد شده است و کسی خلاف نکرده است
لیکن بعنوان سیلان واقع نشده است چنانکه صدوق گفته است ولیکن ظاهر مراد صدوق نیز قطرات است
والله تعالی یعلم وَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَغْتَسِلَ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ وَلَكِنْ تَغْتَسِلُ بِفَضْلِهِ
وَلَا يَغْتَسِلُ بِفَضْلِهَا و باکی نیست که مرد و زن از یک ظرف غسل کنند ولیکن بهتر آنست که در آب
برداشتن اول مرد آب بردارد و دیگر زن چنانکه در حدیث صحیح فضلا که آن زراره و محمد بن مسلم و ابو
بصیر است روایت کرده‌اند از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و خواهد آمد
و حاصل مراد آنست که سؤر جنب نجس نیست بلکه طاهر و مطهر است و بر مضمون اخبار صحیحه وارد شده است
التقدم مرد بر زن درین صحیحه الفضلا واقع شده است و لیس دور نیست که از جهت اشرفیت مرد است
بر زن و رعایت ادب زن باشد نسبت بمرد پس لازم باشد که در همه جا زن نسبت بشوهر خود رعایت
ادب بکند چنانکه خواهد آمد در نکاح وَأَكْبَرُ مَا يَقَعُ فِي الْبِئْرِ الْإِنْسَانُ فَيَمُوتُ فِيهَا فَيُنْزَحُ مِنْهَا
سَبْعُونَ دَلْوًا وَأَصْغَرُ مَا يَقَعُ فِيهَا الصَّعْوَةُ فَيُنْزَحُ مِنْهَا دَلْوٌ وَاحِدٌ وَفِيمَا بَيْنَ الْإِنْسَانِ وَ
الصَّعْوَةِ عَلَى قَدْرِ مَا يَقَعُ فِيهَا و بزرگترین چیزی که در چاه می‌افتد که شارع از جهت آن دلو قرار داده است
آدم است خواه بزرگ و خواه کوچک و خواه مرد و خواه زن و خواه مسلمان و خواه کافر علی الظاهر گو اگر

بیر در چاه هفتاد دلو میکشند و کوچکترین که در چاه افتد صعوه است که از افراد گنجشک است در لغت عرب و دم
چنانکه میگویند آنرا اگر در چاه بمیرد یکدلو میکشند و از آدمی تا صعوه بحسب جثه زیاد و کم میشود و ظاهر آنست
که چنین تکلف باشد در بزرگی و کوچکی و حد در این یک تا هفتاد دلو سک ایسی دلو مناسبت دارد و خوک بنجاه
دلو و گربه هفتاد دلو و امثال این و همین قرینه استحباب نزح است و جمعی از علما ذکر کرده اند که غرض حضرت
بیان ضابطه کلی نیست که ما برای خود استنباط توانیم نمود بلکه در تفاصیلش رجوع باخبار دیگر میباید کرد
و این خبر موثق عمار ساباطی است و علما عمل باین حدیث کرده اند اگرچه عمار فطحی است لیکن ثقه و معتمد است
ولیکن ظاهر آنست که امثال این اخبار را که مویدات از اخبار دیگر داشته عمل میکرده اند و یا اکثر ایشان
در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده بودند و در آن وقت مذهب ایشان
صحیح
حق بوده است و چون ایشان بعد از حضرت از مذهب حق عدول کردند از ایشان روایت نمیکردند
و نهایت اجتناب می نمودند از ایشان ولیکن اخباری که از ایشان شنیده بودند در حالت ایمان و
عدالت نقل میکرده اند و باین خبر عمل نموده اند و خلافی نکرده اند مگر در کافر که بعضی گفته اند که کل آب را می باید
کشید چون حضرت نجاست مردن را فرموده است و بس و نجاست کفر را نفرموده است و چون اخبار
دیگر وارد شده است که چاه بملاقات نجاست نجس میشود پس باید که در جای که نصی وارد نشده باشد
کل را بکشند و جمعی گفته اند که در ما لا نص فیه یعنی چیزی که از شارع بخصوص آن مقداری وارد نشده باشد
که بکشند چهل دلو میکشند و بعضی سی دلو گفته اند بنابرین دو قول هفتاد دلو کافی نیست و ابن طاوس علیه الرحمه در ما لا نص
فیه گفته است که هیچ نمیکشیم چون شارع نفرموده است که بکشید و بنابر قول او نیز هفتاد دلو کافی نیست
و حق آنست که این مسئله از ما لا نص فیه نیست چون حضرت فرموده است که از جهت انسان هفتاد دلو بکشند
دیگر آنکه در نجاست آب چاه بملاقات نجاست هرگاه متغیر شود بنجاست که رنگ یا بو یا مزه اش بگردد خلافی
نیست که نجس میشود و اگر متغیر نشود چهار قول است مشهور میان قدما نجاست و وجوب نزح و بعضی نجس
نمیدانند و کشیدن آنرا واجب میدانند تعبداً یعنی چون شارع فرموده است بجا می آوریم و حکمتش بر ما ظاهر
نیست تعبداً و بعضی نجس نمیدانند و کشیدن را سنت میدانند و این قول اکثر متاخرین است و بعضی
گفته اند که اگر آب چاه کر باشد نجس نمیشود و الا نجس میشود و آنچه اظهر است نزد بنده طهارتست و احتیاط

ادنی

در نزح است چنانکه مذکور خواهد شد و از روایاتی که مذکور خواهد شد ظاهر خواهد شد دلیل طهارت
و اگرچه صدوق عمل بخبر عمار نموده است که اکثر هفتاد دلو است ولیکن کر را ذکر کرده است بنابر آنکه کر زیاده
از هفتاد دلو نیست چون نقل کرده اند که می باید دلوی ده صاع آب بگیرد و مشهور میان علما آنست که دلو
معتاد آن چاه اعتبار دارد و اگر آن چاه دلو معتادی نداشته باشد دلوی که اکثر مردم آن بلد با آن
کشند معتبر است و ظاهر نمیشود که صدوق چاه را بملاقات نجاست نجس میدانسته یا نه و بر تقدیر عدم نجاست
آیا نزح را واجب میدانسته یا نه و ظاهر عبارتی که در اول کتاب گفته که آب البته طهور است که پاک دانسته
اگرچه محتمل است که مرادش این باشد که چون بکشند ازاله نجاست بآن میتوان کردن چنانکه سیاق
کلام بران دلالت میکند و باین معنی اشاره نموده است در امالی و گفته است که آب چاه طهورست مادام
که چیزی از نجاسات در چاه نیفتد که باعث نجاست چاه شود و ظاهرا توقف داشته باشد از جهت تعارض
روایات چنانکه در روایت صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد شده است که حضرت امام رضا صلوات الله
علیه فرمودند که آب چاه واسع و فراخ است هیچ چیز آنرا نجس نمیکند تا متغیر نشود بنجاست و همین حدیث را
نیز بعنوان مکاتبه روایت کرده است و در روایت صحیح دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه نقل کرده است که حضرت
فرمود که آب چاه واسع است یعنی ماده دارد یا فراخ است حکم آن از حیثیت عدم نجاست که هیچ چیز آنرا
فاسد نمیکند مگر آنکه بوی آن یا مزه اش متغیر شود که در آن صورت آنقدر آب بکشند تا بوی آن زایل شود و مزه
خوب شود زیرا که ماده دارد که از زمین بیرون می آید و همین علت در آب چشمه جاریست بلکه اولی هرگاه
بیش آن باز باشد و روان باشد دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که جامه را نمیشویند و اعاده نماز نمیکنند از جهت هر چیزی که در چاه افتاده باشد مگر آنکه بوی آن بنجاست
متغیر شود پس اگر متغیر شده باشد جامه را میشویند و اعاده نماز میکنند و آب چاه را میکشند و درین باب
اخبار بسیار خواهد آمد و جمعی که قایل بنجاست چاه شده اند بملاقات نجاست عمده ادله ایشان آنست که
شارع طریق تطهیر چاه را بنزح مقرر فرموده است و در بعضی اخبار لفظ تطهیر واقع شده است اگر نجس
نمیشد نزح مقرر نمیساخت و جوابش آنست که ممکن است که مراد از تطهیر تنظیف و پاکیزگی باشد تا جمع میان
اخبار شده باشد با آنکه اختلاف عظیمی که در نزح وارد شده است که ممکن است که مراد از قرینه استحباب است

که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نظر بحال سائلان میکرده اند هر یک که اشکال ایشان بیشتر بوده است بیشتر
میفرموده اند و هر که کمتر بوده است کمتر و جمعی که قایل بتفصیل شده اند دو حدیث موافق ایشان هست هر دو
بی نسبت یکی موثق عمار است و یکی قوی کالصحیح حسن بن صالح است و این دو خبر را نیز بر استحباب حمل توان کرد
که اگر کر باشد استحباب اجتناب کمتر است و اگر کم از کر باشد بیشتر و قولی که نجس میشود و نزح واجبست
تعبد از جمع است میان اخبار طهارت و اوامر نزح و احوط آنست که مقدرات را بکشند و تا نکشند
استعمال آن نکنند و اگر عمل بطهارت کنند و نکشند ظاهرا معاقب نبوده باشند والله تعالی اعلم فان
وقع فیها فأرة و لم تتفسخ ینزح منها دلو واحد و ان تفسخت فسبع دلاء پس اگر موشی در چاه افتد
و بمیرد و از هم نپاشد یک دلو میکشند و اگر از هم بپاشد هفت دلو میکشند مراد آنکه چون صدوق عمل بحدیث عمار
نموده است فاره را از باب صعوه یک دلو قایل شده است و اما اخبار صحیحه بسیار بر سه دلو واقع شده است
و هفت دلو در حدیثی ضعیف واقع شده است که اگر از هم بپاشد هفت دلو بکشند اکثر علما باین مضمون
قایل شده اند که اگر از هم نپاشد سه دلو و اگر بپاشد هفت دلو و احادیث صحیحه در خصوص فاره واقع شده است
که سبب نجاست چاه نمیشود و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که چهل دلو بکشند و در بعضی اخبار تمام
آب را بکشند و آنها محمولست بر آنکه موشی بسیار در چاه افتاده باشد چنانکه مدار بر اینست در چاههای
راه مکه معظمه و آب متغیر شده باشد چهل دلو میکشند و اگر تغیرش زایل شود فبها و الا آنقدر میکشند که
تغیرش زایل شود و بهتر آنست که تمام آب را بکشند اما آنچه مظنون بنده است آنست که در مطلق فاره
اگر آب متغیر شده باشد آن مقدار میکشند که تغیر آن زایل شود و سنت است که تمام را بکشند و با عدم
تغیر کشیدن واجب نیست و سنت است که سه دلو بکشند و بهتر هفت بکشند دلو است و بهتر چهل دلو
والله تعالی اعلم و ان وقع فیها حمار ینزح منها کر من ماء و اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد یک
کر آب می باید کشید و بر مضمون حدیثی معتبر کالصحیح وارد شده است و اکثر علما باین عمل کرده اند و در احادیث
صحیحه وارد شده است از برای آنکه غالبا بر اسب و استر و الاغ استعمال میکنند و بعضی اوقات با این ها حکم
گاو و گوسفند و شتر که چند دلوی آب بکشند و مظنون آنست که سه دلو کافی است نهایتش ده دلو و کر
اولی است و کل بهتر است چون در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه که اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک یا جنبی در آب رود هفت دلو بکشند و اگر گاو زنه یا چیزی که در جثه
مثل او باشد بمیرد یا شراب در چاه ریخته شود کل آب را بکشند پس در الاغ اگر کل بکشند بهتر است و ان
وقع فیها کلب ینزح منها ثلثون دلوا الی اربعین دلوا و اگر سگی در چاه افتد و بمیرد سی دلو میکشند
تا چهل دلو یعنی اقل آن سی است و اکثرش چهل و در میانه هر چه بیشتر باشد بهتر است و باین مضمون خبری دیده ام و
قولی شنیده ام و در موثقه سماعه سی دلو است یا چهل دلو و در حدیث دیگر بیست یا سی یا چهل است و در اخبار
صحیحه وارد شده است چند دلوی که اقلش سه است و در اخبار صحیح پنج دلو و هفت دلو واقع شده است و اظهر
آنست که پنج کافی است و بهتر از آن هفت است و اولی از آن بیست یا سی یا چهل است و در بعضی روایات
کل واقع شده است و محمولست بر آنکه متغیر شده باشد سنت است کل و واجب آن مقدار است که تغیر او بر طرف
شود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که اگر آب چاه متغیر نشده باشد پاکست و چیزی نمی باید
کشید و اگر متغیر شده باشد آنقدر بکشند که تغیر او زایل شود و مظنون همین است و بواقی مستحبست
و اگر سگ زنده بیرون آید از چاه مشهور آنست که هفت دلو میکشند و بر مضمون حدیث صحیحی وارد شده
و ظاهر آنست که پنج کافی باشد استحبابا والله تعالی اعلم و ان وقع فیها سنور ینزح منها سبع دلاء و اگر گربه
در چاه افتد از آنجا هفت دلو میکشند و بر مضمون اخبار صحیحه وارد شده است با سگ ولیکن چون صدوق بنا
بر حدیث عمار گذاشته است سی تا چهل را بسگ داده است و هفت را بگربه چون جثه او کوچکتر است و
ظاهر آنست که در گربه سه دلو کافی باشد و پنج بهتر و هفت بهتر و بیست بهتر چون حدیث صحیح در مطلق
میته وارد شده است که بیست دلو بکشند و دیگری یا چهل بهتر اگر متغیر نشده باشد و الا آنقدر که
تغیر زایل شود و کل بهتر است و ان وقع فیها دجاجة او حمامة ینزح منها سبع دلاء و اگر در چاه
بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو آب میکشند و در روایات صحیحه در این و در مطلق طیر که از کبوتر باشد
تا شتر مرغ وارد شده است هفت دلو و پنج دلو و چند دلو و سه دلو پس کشیدن آنها سنت است و هفت دلو بهتر است
و اگر مطلق پرنده را حتی گنجشک هفت دلو بکشند بهتر است چون در لغت اطلاق میکنند طیر را بر هر پرنده و طیر
جمع آنست اگر چه گاهی اطلاق میکنند بر او واحد و ان وقع فیها بعیر او ثور او صب فیها خمر
نزح الماء کله و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاوی یا ریخته شود در آن شرابی کل آب را بکشند و بعیر شامل شتر گاو

و بزرگ و ماده هست و دران اخبار صحیحه وارد شده است که جمیع را بکشند و خبری که صحیح هست که شتر را
یک کر بکشند و احادیث چند دلو از برای مطلق وارد هست احادیث صحیحه وارد شده است که هیچ چیز نمی باید
کشید از جهت هیچ چیز تا متغیر نشود پس اخبار کشیدن را حمل بر تغیر آب میتوان کرد و حمل بر استحباب والا واجب در
صورت تغیر آنقدر است که تغیر زایل شود و همچنین ثور و جمیع را احوط در خمر آنست که تمام را بکشند اگرچه یک قطره
باشد و بعضی در چند قطره هست دلو گفته اند و نهی نشده در روایت واقع شده است و اکثر علما گفته اند
که حکم خمر دارد نبیذ که شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر و امثال اینهاست از چیزهای که مست کننده
و از حلویات میگیرند و همچنین فقاع و آن بوزه است که از حبوبات میگیرند مثل جو و ذرت و برنج و
بعضی ملحق باین ها ساخته اند عصیر عنبی را که شیره انگور است هر گاه بجوشد و غلیان کند و دو
ثلثش بجوشیدن نرفته باشد و مستند ایشان آنست که احادیث متواتره وارد شده است
که اینها نیز حکم شراب دارند و لیکن چون ظاهرش آنست که حکم شراب دارد در حرمت مشکل است داخل کردن
آنها در حکم اگرچه احوط است وان قطر فیها قطرات من دم استقی منها دلاء و اگر چند قطره
خون بچاه ریزد چند دلو آب بکشند در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که از برادرش حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه سوال میکند از شخصی که مرغ خانگی یا کبوتری را بکشد و بچاه افتد آیا جایز است که از آب
آن چاه وضو بسازد حضرت فرمودند که چند دلوی بکشد و بعد از آن وضو بسازد و در صحیحه محمد بن اسمعیل
منقولست که شخصی کتابتی نوشتم که بحضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نماید که هر گاه چاهی در خانه
باشد از جهت وضو ساختن پس چند قطره بول یا خون دران چاه ریزد یا مانند سرگین از فضلات آدمی در چاه
افتد چه چیز آن چاه را پاک میکند تا حلال باشد وضو ساختن از برای نماز از آب آن چاه پس حضرت بخط مبارک
خود در کتابت من نوشته که چند دلوی آب بکشند و فرمودند که آب چاه واسع است چیزی او را نجس نمیکند
تا متغیر نشود و ظاهر این دو خبر آنست که رد دلو کافی باشد استحبابا و اکثر علما ده دلو گفته اند و این احوط است
و حدیث سی دلو خواهد آمد و آن بهتر است والله تعالی یعلم وان بال فیها رجل استقی منها اربعون
دلوا و اگر مردی که بالغ باشد در چاه بول کند چهل دلو آب بکشند و این روایت موثقه علی بن ابی حمزه است
و علما عمل باین کرده اند و در صحیحه فضلا وارد شده است که تمام آب را بکشند و آن بهتر است اگرچه ظاهرش

اگر

آنست که مستحب باشد یا چاه بان متغیر شده باشد و اظهر آنست که چهل دلو نیز مستحب است و از پیش گذشت
که از برای قطرات بول چند دلو کافیست وان بال فیها صبی قد اکل الطعام استقی منها
ثلث دلاء وان کان رضیعا استقی منها دلو واحد و اگر کودکی که غذای او بیشتر طعام شده بول کند
در چاه سه دلو آب می کشند و اگر شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یک دلو می کشند و در روایت
کالصحیح وارد شده است که از برای بول صبی هفت دلو میکشند و اکثر اصحاب باین عمل کرده اند و در روایت
موثق وارد شده است که از برای فطیم یک دلو میکشند و فطیم آنست که او را از شیر باز کرده باشند و علما حمل
کرده اند بر طفلی که قریب بآن باشد که از شیر باز کنند مجازا و در صحیحه الفضلا تمام آب است و محمولست بر استحباب
فان وقع فی البئر زنبیل و فی زنبیل در هر دو جا من عذرة رطبة او یابسة او زنبیل من سرقین
فلا بأس بالوضوء منها ولا ینزح منها شئ این مضمون حدیث صحیح علی بن جعفر است پس اگر در چاه افتد
زنبیلی از فضلات آدمی که تر باشد یا خشک باشد یا زنبیلی از سرگین در چاه افتد پس باکی نیست که وضو بسازند
از آب چاه و چیزی نکشند و این ضرر نیست در حدیث و لیکن ظاهر حدیث نزد یکی با معنی روایت کرده است عمار
ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از چاهی که در ان افتد زنبیلی از عذره خشک یا تر
حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه آب چاه بسیار باشد و ظاهر آنکه آب بسیار از آن جهت است که اگر آبش
کم باشد بنجاست متغیر میشود و این حدیث نیز دلالت میکند بر طهارت آب چاه و منع بملاقات نجاست بنجس
نمیشود و لیکن چون بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث آینده صدوق تاویل کرده است که هذا اذا کانت
فی زنبیل ولم ینزل منه شئ فی البئر یعنی اگر گفتیم باکی نیست موافق حدیث در صورتیست که از انچه در زنبیل است
از عذره داخل آب چاه نشود و اگر آن عذره را داخل میکرد جمع میتوان کرد که باکی نیست پاک میشود بنزح چهل یا پنجاه
دلو و این تاویلات در وقتی در کار است که حدیثی دیگر نباشد و پیش گذشت احادیث بسیار که دلالت بر طهارت
آب چاه میکرد و این حدیث نیز مثل اینهاست و ممکن است که صدوق چاه را باین نجاسات نجس دانسته و سبب مردن
حیوان نجس دانسته وقتی که از هم بپاشد و نجاسات اندرونی بیرون آید چنانکه در پیش اشاره بان شد و فی صحیحة
فی البئر عذرة استقی منها عشر دلاء فان ذابت فیها استقی منها اربعون دلوا الی خمسین دلوا
و هر گاه در چاه افتد عذره آدمی ده دلو آب بکشند پس اگر از هم بپاشد در چاه چهل دلو بکشند تا پنجاه دلو که

که در سابق گذشت و روایت قوی است و در آن واقع است چهل یا پنجاه ذرع تا پنجاه و اگر چه در روایت ضعیفی هست اما آن
عمل کرده‌اند و قایل به جواز شده‌اند که بیشتر بهتر و پیش گذشت در صحیح ابن بزیع که چند دلوی می‌کشند و یا چیزی می‌کشند
و در صحیح علی بن جعفر نیز گذشت الحال پس ظاهر استحباب نزحست و چند دلو که قلیل است کافیست و این روایت
عمل بودن بهتر است والله تعالی علیم وَالبِئرُ اِذا كانَ اِلى جانِبِها كَنيفٌ فَاِن كانَتِ الاَرضُ
صُلبَةً فَيَنبَغي اَن يَكونَ بَينَهُما خَمسَةُ اَذرُعٍ وَاِن كانَت رِخوَةً فَسَبعَةُ اَذرُعٍ و چاه هر گاه در
جانب آنجا نه باشد که غالباً آتش آب رسیده باشد پس اگر زمین سخت باشد پنج ذرع آن بس است یعنی سنت است که
در میانه چاه و چاله پنج ذرع باشد بگذرد و اگر زمین سست باشد پس سنت هفت گز است و همین مضمون را
کلینی در روایت قوی نقل کرده است و بجای صلبه کوه گفته است و بجای رخوه سهل گفته است که دامن کوه باشد
و صدوق چنین فهمیده است که حضرت صلوات الله علیه بر سبیل مثال گفته است و علما متابعت او کرده‌اند
و ممکن است که روایت دیگر به صدوق رسیده باشد به همین عبارت که نقل کرده باشد آن را و در روایات معتبره
که یکی از آنها حسن کالصحیح است وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جهت را اعتبار فرموده‌اند
و در روایتی واقع شده است که ظاهر آن مبنی و سستی قرار است یعنی که مقر آب مختلف می‌باشد هر گاه چاه را
کنده باشند سه گز تا آب رسیده باشد ممکن است که چاله را سه گز و نیم کنده تا آب رسیده باشد بنا بر این
چاه بالاست و از آب چاه بچاله می‌آید نه بر عکس و این را تجربه کردیم و فوقیت جهت چنانکه از روایت معتبره
ظاهر میشود آنست که مجرای سرچشمه‌ها از جانب شمال است و آن از قطب شمالی است تا مغرب اعتدال پس
اگر چاه در آن طرف باشد و چاله در طرف جنوب باشد و آن مقابل شمال است از قطب جنوبی تا مشرق اعتدال
چاه بلند است چون آبها از آن جانب می‌آید پس اول بچاه می‌رسد و دیگر بچاله و بر عکس چاله فوق است و اگر چاه
در طرف صبا باشد و آن از قطب شمالی است تا مشرق اعتدال و چاله در طرف دبور باشد مقابل آن از مغرب
اعتدال تا قطب جنوبی و بر عکس مساوی‌اند پس احتمالات بهم میشود زیرا که زمین یا سست است یا سخت و بر هر احتمالی
یا مقر چاه بلند است یا چاله یا مساوی‌اند و دو در سه شش صورت میشود و این شش را در سه صورت جهت
زدیم که فوقیت چاه است یا فوقیت چاله یا تساوی هجده میشود و چون یکی از این سه با شش که گذشت
پس نه صورت پنج ذرع است که زمین صلبست و در صورت فوقیت قرار چاه نیز پنج ذرع است و در سه

صورت

صورت تساوی مقر و تحتیت آن و صورت فوقیت جهت است پس چهارده صورت پنج ذرع کافیست و
چهار صورت هفت ذرع است و با اندک تاملی که تقسیم بهشت و چهار صورت میشود ظاهر میشود و چون تساوی جهت
را دو صورت کرده‌اند یکی آنکه چاه در مغرب باشد و چاله در مشرق و بر عکس و هر گاه هر دو حکم داشته باشد
و داخل تساوی باشد پس دو صورت کردن بیفایده خواهد بود و این تحدید مشهور است و در بعضی از روایات
در طرف قلت سه و چهار واقع شده است و در طرف کثرت دوازده واقع شده است در جهت و با تساوی
جهت هفت ذرع واقع شده است و در بعضی از نسخ نه ذرع پس اگر در چهارده صورت پنج ذرع باشد
و در باقی دوازده بهتر است و اگر در طرف قلت هفت ذرع باشد بهتر والله تعالی علیم وَقالَ
الرِّضا صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ لَيسَ يُكرَهُ مِن قُربٍ وَلا بُعدٍ بِئرٌ يُغتَسَلُ مِنها وَيُتَوَضَّأُ ما لَم يَتَغَيَّرِ
الماءُ و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نجس نمیگرداند قرب و بعد بالوعه چاهی را که از آب آن چاه غسل کنند
و وضو سازند مادام که آب چاه متغیر نشود و این حدیث را کلینی بسند حسن از محمد بن القسم ثقه که کتاب او
نزد صدوق بوده است و طریق صدوق با او حسن کالصحیح است روایت کرده است از ابو الحسن الرضا صلوات الله
علیه که پرسیدند از آن حضرت از چاهی که میان آن و چاله پنج گز باشد یا بیشتر یا کمتر حضرت فرمودند که ضرر
ندارد قرب و بعد چاله بچاه و وضو میتوان ساخت و غسل میتوان کرد مادام که آب چاه متغیر نشود
و چون صدوق خواسته است که اختصار کند باعث اختلال معنی شده است اما آل هر دو معنی یکیست و ظاهرش
آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود تا متغیر نشود و ممکن است که مراد این باشد که تا متغیر نشود
علم بوصول نجاست حاصل نمیشود غالباً و اول اظهر است وَرُوِيَ عَن اَبي بَصيرٍ اَنَّهُ قالَ نَزَلنا في
دارٍ فيها بِئرٌ اِلى جَنبِها بالوعَةٌ لَيسَ بَينَهُما اِلّا نَحوٌ مِن ذِراعَينِ فَامتَنَعوا مِنَ الوُضوءِ
مِنها فَشَقَّ ذلِكَ عَلَيهِم فَدَخَلنا عَلى اَبي عَبدِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ فَاَخبَرناهُ فَقالَ تَوَضَّؤوا
مِنها فَاِنَّ لِتِلكَ البالوعَةِ مَجارِيَ تَصُبُّ في وادٍ يَنصَبُّ فِي البَحرِ طریق صدوق با ابو بصیر موثق است
و او ذکر کرده است که جمعی در خانه فرود آمدیم که در آن خانه چاهی بود که در جنب آن چاله بود که فاصله میان
چاه و چاله تقریباً دو ذرعی بود پس یارانی که با من بودند وضو ساختن از آب آن چاه و کار بر ایشان
مشکل شد که می‌بایست آب را از بیرون بیاورند پس همه بخدمت حضرت امام جعفر صلوات الله علیه رفتیم و او را

عرض نمودیم حضرت فرمودند که از آن چاه وضو بسازید که آن چاه را راهی هست بجوی که آن جو بدریا میریزد بدانکه
محتمل است که در مدینه مشرفه بیت الخلاها را بهم راه داده باشند در زیر زمین چنانکه چاههای نجف اشرف
همه راه بهم دارند و همه سر بدریا که از دجله چون دریا نزدیکست و ممکن است که این باشد که چون آب زیر زمین
بهم راه دارند و بدریا نیز اتصال دارند کنایه از زیاده باشد که چون هر دو ماده دارند دیر متغیر میشود
و تا متغیر نشود نجس نمیشود وَمَتَى وَقَعَ فِي الْبِئْرِ شَيْءٌ فَغَيَّرَ رِيحَ الْمَاءِ وَجَبَ أَنْ يُنْزَحَ الْمَاءُ كُلُّهُ فَإِنْ كَانَ
كَثِيراً وَصَعُبَ نَزْحُهُ فَالْوَاجِبُ أَنْ يُكَارَى عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ رِجَالٍ يَسْتَقُونَ مِنْهَا عَلَى التَّرَاوُحِ مِنَ
الْغُدْوَةِ إِلَى اللَّيْلِ و هرگاه چیزی در چاه افتد و آب چاه را متغیر سازد واجبست که جمیع آب را بکشند
پس اگر آب بسیار باشد و مشکل باشد کشیدن آن آب چاه واجبست که کرایه کنند چهار کس را که آب بکشند
بتناوب که راحت دهند از صبح تا شام و این معنی در حدیث کالصحیح واقع شده است و صدوق از آن خبر
برداشته است چون در آن خبر می‌پرسد از حضرت صلوات الله علیه از سگ و موش و خوک حضرت میفرمایند
که کل آب را بکشند پس اگر آب غلبه کند تراوح کنند پس اگر واقع شده است در بهائم که کل را بکشند حمل میباید
کرد بر صورت تغیر آب تا جمع شود در میان اخبار چنانکه شیخ نیز چنین کرده است ولیکن چون تمام کشیدن آن
سنت میدانیم همچنین تراوح را سنت میدانیم و آنچه ظاهر میشود از دو خبر صحیح و دو خبر حسن کالصحیح و یک
خبر موثق کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح که هرگاه متغیر شود چاه آنقدر بکشند که بوی بد او زایل شود و ظاهر همه
این اخبار آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود زیرا که تا تغیر هست نجاست هست زایل شد
چنانست که سگ را از چاه بیرون برند پس اگر نجس میشد میبایست بعد از تغیر چهل دلو بکشند لهذا بعضی گ
فایده نجاست استیفای مقدر باین معنی را قایل شده و جمعی دیگر باین معنی قایل شده که تمام کشند آن مقدار را با آنکه اگر در سگ
سی دلو بکشند و تغیر زایل شود ده دلو دیگر میکشند چنانکه محقق در معتبر قایل شده است باین معنی و اما کیفیت
تراوح پس جمعی گفته اند که دو کس دو کس بکشند باین عنوان که یکی در چاه رود و دلو را بزودی پر کند و دیگری
از بالا بکشد حرفی ندارد و بعضی گفته اند که هر دو بر لب چاه ایستاده بکشند و هر کس که خسته شود بواسطه راحت آن
با کمکی یکی هر دو یکی استراحت کنند و همچنین تا شام و اگر شش کس باشند احوط است که یکی اندرون
چاه باشد و دو کس بالا و این دو کس که مانده شوند دو کس دیگر تا عمل هر دو قول کرده باشند و مشهور آنست

که هر نماز جمعه حاضر نتوانند رفت و همچنین نماز جماعت و با هم چیزی نتوانند خورد و بهتر آنست که در وقت
استراحت چیزی بخورند و باز مشهور آنست که روز صوم احتساب دارد با آنکه اول صبح ملکه اند که مشغول
از باب مقدمه مشغول نزح شوند و تا شام ملکه اند که بعد از شام داخل کنند و بعضی گفته اند که این مقدار
کار نیست روز فعله کافی است و فروع بسیار در این مسئله ذکر کرده اند و احتیاط ظاهر است و کلام بنده
گر زوال تغیر کافیست و اینها بر سبیل استحبابست و الله تعالی یعلم و دیگر مشهور آنست که هر جا که تمام آب را باید کشید
و متعذر باشد تراوح میباید کرد و وجهش بر ظاهر نیست چنانکه گذشت که همه جا نزح بر سبیل استحبابست
وَأَمَّا مَاءُ الْحَمَّاتِ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا نَهَى أَنْ يُسْتَشْفَى بِهَا وَلَمْ يَنْهَ عَنِ التَّوَضِّي بِهَا
وَهِيَ الْمِيَاهُ الْحَارَّةُ الَّتِي تَكُونُ فِي الْجِبَالِ يُشَمُّ مِنْهَا رَائِحَةُ الْكِبْرِيتِ وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ إِنَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ و اما آبهای گرم پس بدرستیکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود که طلب شفا از آن
کنند و نهی نفرمود که از آن وضو بسازند و آن آبهای گرمیست که در کوهها می باشد و بوی گوگرد میدهد
و حضرت فرمودند که این آبها از نسیم و بوی جهنم است و غرض از نهی استشفا آنست که بنده کاملا آگهی در هر
حالی پناه بجناب اقدس او برند بلکه غرض آگهی از بلاها همین است که بندگان از خداوند خود دفع بلاها را طلب کنند
و سبب استجابت دعوات و تضرعات اعتقادات ایشان بخدا و رسول و ائمه زیاده شود و سبب محبت و قرب
آگهی شود لهذا مخلص مانند ابرهیم علیه السلام بجبرئیل گفت اما الیک فلا در وقتی که میخواستند او را در آتش اندازند همه
فرشتگان عرض نمودند و درخواست قبول نفرمود تا آنکه روح الامین رسید و گفت هل لک من حاجة
آیا ترا حاجتی هست حضرت فرمود که اما بتو ندارم گفت از آنکه داری طلب حضرت گفت که او عالم است
بحال من چه احتیاج است بسؤال من و این معنی مخصوص جمعی از مقربانست و جمعی دیگر حسب الامر تا دیگران
متابعت کنند بزبان دعا میکنند و در دل او که داشته اند و دعای ایشان مشروط است برضای الهی که اگر
حق سبحانه و تعالی مصلحت داند مستجاب بسازد والا فلا و این حدیث را کلینی بطرق متعدده نقل کرده است
وَإِنْ قَطَرَ خَمْرٌ أَوْ نَبِيذٌ فِي عَجِينٍ فَقَدْ فَسَدَ وَلَا بَأْسَ بِبَيْعِهِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى بَعْدَ أَنْ
يُبَيَّنَ لَهُمْ وَالْفُقَّاعُ مِثْلُ ذَلِكَ و اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابهای دیگر در خمیری افتد آن خمیر فاسد و ضایع
میشود از جهت حرمت و نجاست علی المشهور و در ضرورت باکی نیست که بیهودان و گبران و عیسویان بفروشند

بشرط اگر بگویند باشان که این عیب دارد و فقاع که بوزه است همین حال دارد و حدیث درین باب وارد شده است
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه بسند قوی و احادیث بسیار وارد شده در حرمت بیع خمر پس ممکن است
بلکه جمع کنیم که در اینجا شراب با نخمر و خمر است چون شراب سیهک شده است بلکه خمر نجس فروخته است و دور نیست
که اظهار این از جهت تقیه بحسب گهای ایشان نیز ممکن است بجوز دان و اگر کتابهای ایشان زیاده شود و احوط آنست که
نفروشد بلکه دفن کنند یا بخورد حیوانات دهد چنانکه گذشت وسأل عمار بن موسی الساباطی اباعبدالله
صلوات الله علیه عن الرجل یجد فی انائه فارة وقد توضأ من ذلک الاناء مرارا او اغتسل
منه او غسل ثیابه وقد کانت الفارة متسلخة فقال ان کان رآها فی الاناء قبل ان
یغتسل او یتوضأ او یغسل ثیابه ثم فعل ذلک بعد ما رآها فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه
ویغسل کلما اصابه ذلک الماء ویعید الوضوء والصلوة وان کان انما رآها بعد ما فرغ
من ذلک وفعله فلا یمس من الماء شیئا ولیس علیه شیء لانه لا یعلم متی سقطت فیه ثم
قال لعله ان یکون انما سقطت فیه تلک الساعة التی رآها طریق صدوق بعمار موثق است کالصحیح و او از
حضرت صلوات الله علیه سوال کرد از شخصی که در ظرف خود موشی بیابد و حال آنکه از آن ظرف مکرر وضو ساخته باشد یا
غسل کرده باشد یا جامهای را شسته باشد و معهذا موش هم از هم پاشیده باشد که ظاهرش این باشد که مدتی
پیش ازین در آن ظرف مرده باشد پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر این موش را در آن
ظرف دیده باشد پیش از غسل یا وضو یا شستن جامه و بعد از دیدن موش این کار را کرده باشد پس
لازم است که جامهای را بشوید و هرچه را این آب به آن رسیده است بشوید و وضو را اعاده کند که
باطل بوده است وضوی سابق و نماز را اعاده کند که نمازش صحیح نبوده است و اگر این موش را بعد از
این دیده باشد که این کار را کرده باشد دیگر ملاقات نکند بعد ازین آن آب را و بر او چیزی نیست بسبب آنچه کرده است
و اعاده وضو و نماز نمیکند زیرا که علم ندارد که این موشی که درین ظرف افتاده است شاید موشی از
هم پاشیده درین ساعت در آن ظرف افتاده باشد و پیشتر نیفتاده باشد حاصل آنکه در نجاست علم
یقینی می باید و علم عادی اعتبار ندارد چنانکه در اینجا علم عادی هست و بآن اعتبار نفرموده اند و موید
این خبر اخبار بسیار است که بعضی از آنها خواهد آمد وسأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر

صلوات

صلوات الله علیهما عن الرجل الجنب هل یجزیه من غسل الجنابة ان یقوم فی المطر
حتی یغسل رأسه وجسده وهو یقدر علی ماء سوی ذلک فقال ان کان یغسله اغتساله بالماء
اجزأه ذلک و بسند صحیح سوال کرد علی از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مردی
که جنب باشد آیا کافیست او را از جهت غسل جنابت که در باران بایستد تا سر و بدنش را بشوید و حال آنکه آبی
دیگر بهم رسد که به آن غسل کند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه بنحوی که از آب غسل میکند از باران
غسل کند کافیست و ظاهرش آنست که نیت غسل کند و اول قصد شستن سر کند و دیگر بدن یا بعد از آن
قصد جانب راست کند و بعد از آن قصد جانب چپ یا اگر باران عظیم باشد که بحاصله عرفی همه اعضا آب بعنوان جریان برسد کافیست
و بدل غسل ارتماسی خواهد بود و باز بسند صحیح از برادرش صلوات الله علیه سوال میکند که هرگاه شخصی خواهد که وضو
بسازد و آب باران اعضای وضو را بشوید آیا مجزیست حضرت فرمودند که اگر بنحو وضو بشوید صحیحست و وجهش
آنکه نیت بکند و اول رو را بباران دارد تا شسته شود و دیگر دست راست و دیگر دست چپ بعد از آن
مسح سر به آب وضو کند که آب باران داخل او نشود که آب جدید شود و همچنین مسح پاها و ازین باب است آنچه علما
ذکر کرده اند که هرگاه شخصی در میان حوضی یا نهری باشد رو را در آب زند بعد از نیت و دیگر دست راست را
و دیگر دست چپ را و بعد از آن مسح سر و پاها کند بعنوانی که به آب جدید نباشد بلکه اگر زیر آب باشد
و نیت بکند و اول رو را از آب بیرون آورد و بعد از آن دست راست را بیرون آورد و دیگر دست چپ را
بقصد شستن صحیح است بشرط آنکه مسح به آب جدید نباشد وروی اسحق بن عمار عن ابی عبدالله صلوات
الله علیه ان اباجعفر صلوات الله علیه کان یقول لا بأس بسؤر الفأر اذا شربت من الاناء
ان یشرب منه ویتوضأ منه و بسند کالصحیح روایت کرده است اسحق از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه میفرمودند که باکی نیست باز مانده موش هرگاه از ظرفی
آب خورده باشد آن آب را میتوان خورد و میتوان وضو ساخت و پیشتر گذشت که مکروهست سؤر فاره
و لا بأس منافات با کراهت ندارد بلکه موید کراهت است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که از آنحضرت سوال نمودند از موش و عقرب و امثال اینها
اگر در آبی روند و زنده بیرون آیند آیا از آن آب میتوان خورد و وضو میتوان کرد حضرت فرمودند

کہ بر کف آب از آنجا بریزند و باقی را بجوزند و وضو سازند و ظاهر السبب این است که رخیش کراهت تخفیف
یابد و ممکن است که زایل شود بالکلیه وَالوَزَغَةُ اِذا وَقَعَت فِي البِئرِ نُزِحَ مِنها ثَلاثُ دِلاءٍ
و هرگاه چلپاسه در چاه افتد از آن سه دلو آب بکشند و بر مضمون این حدیث صحیح وارد شده است
و شیخ زین الدین علیه الرحمه ذکر کرده است که حدیث ندارد از روی غفلت وَاِذا ذُبِحَ رَجُلٌ
طَيراً مِثلَ دَجاجَةٍ اَو حَمامَةٍ فَوَقَعَ بِدَمِهِ نُزِحَ مِنها دِلاءٌ و اگر شخصی مرغی را بکشد مثل
مرغ خانگی یا کبوتر و با آن خون بچاه افتد از آنجا چند دلو بکشند و بر مضمون صحیحه علی بن جعفر و موثقه عمار
دلالت میکند و قریب باین گذشت وَسَاَلَ عَلِيُّ بنُ جَعفَرٍ اَخاهُ مُوسَى بنَ جَعفَرٍ صَلَواتُ
اللهِ عَلَيهِما عَن رَجُلٍ ذَبَحَ شاةً فَاضطَرَبَت فَوَقَعَت فِي بِئرِ ماءٍ وَاَوداجُها تَشخَبُ دَماً
هَل يُتَوَضَّأُ مِن تِلكَ البِئرِ قالَ يُنزَحُ ما بَينَ ثَلاثينَ دَلواً اِلَى اَربَعينَ دَلواً ثُمَّ يُتَوَضَّأُ مِنها
و سؤال کرد علی پسر امام جعفر صادق صلوات الله علیه از برادرش صلوات الله علیه از شخصی که گوسفندی را بکشد و دست
و پا بزند تا خود را بچاه انداز و خون از رگهای او روان شده و خون در چاه رود آیا از آن چاه وضو میتوان
ساخت حضرت فرمودند که از سی دلو تا چهل دلو بکشند و بعد از آن وضو بسازند و سند صدوق بعلی بن جعفر
صحیح است و ظاهرش آنست که هرگاه خون گوسفندی در چاه رود آب چاه را متغیر میسازد و چون این مقدار
آب بکشند تغیر آب برطرف میشود و اگر متغیر نشده باشد نزح مستحب خواهد بود با آنکه در خون قلیل و کثیر خلافی عظیم است
در میان علما و اکثر بر آنند که از برای قلیل ده دلو میکشند و از جهت کثیر پنجاه دلو و جماعتی که در خون دماء ثلثه
در قلیل دلاء انداخته‌اند و در کثیر حدیث علی بن جعفر و اقوال اکثر دلیل ندارد و ابن صدوق گفته است حق آنست اگر
از جهت خونهای غیر خون گوسفند پنجاه دلو بکشند با کثرت بهتر است و اکثر علما گفته‌اند که از جهت خون حیض و نفاس
و استحاضه و خون نجس العین جمیع آب را میکشند و آن نیز دلیل دارد و ظاهر آن خونها نیز مثل سایر خونها بوده باشد
و اگر همه را بکشند احوط است و همچنین هر چه نجس است در آن نباشد مثل منی و بول زن و بول پسر که طعام میخورده اگر بچاه
بیفتد یا بمیرد در چاه و بیرون آید و همچنین اگر خوک زنده بیرون آید یا فضله سگ و گربه و سایر فضلات نجس غیر فضله انسان
بهتر آنست که تمام آب را بکشند اگر چه ظاهر آنست که واجب نیست والله تعالی اعلم وَسَاَلَ يَعقُوبُ بنُ عُثَيمٍ
اَبا عَبدِاللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ فَقالَ لَهُ بِئرُ ماءٍ في مائِها ريحٌ يَخرُجُ مِنها قِطَعُ الجُلُودِ فَقالَ

بشی

بِشَيءٍ لِاَنَّ الوَزَغَ رُبَّما طَرَحَ جِلدَهُ اِنَّما يَكفيكَ دَلوٌ واحِدٌ از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال نمود که
چاه آبی داریم و بوی گرفته است و پاره‌های پوست بیرون می‌آید که ظاهرش آنست که حیوانی در چاه مرده باشد
چه کنیم حضرت فرمود که باکی نیست که باشد که پوست چلپاسه باشد که در زندگی می‌اندازد مثل مار یک دلو کافی است
که بکشی و این حدیث نیز دلالت میکند که احتمالات دور کافیست بواسطه عدم نجاست یا عدم نزح وجوبا یا استحبابا
و چون کراهتی در خاطرش بود حضرت فرمود که یک دلو آب بکشد و سند صدوق بیعقوب صحیح است و او نیز ثقه
معتمد است بنابرین که صحت با آنکه در سند ابن ابی عمیر است و جمعیت العصابه بر وجهست یعنی اجماع شیعه است
که هرگاه یکی از پیت کس که اسامی ایشان در مقدمه گذشت صحیح شود که ایشان حدیث را گفته‌اند آن حدیث
صحیح است و بنابرین صدوق حکم کرده است بصحت خبرهای او و امثال او وَسَاَلَ جابِرُ بنُ يَزيدَ الجُعفِيُّ
اَبا جَعفَرٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ عَنِ السّامِ اَبرَصَ يَقَعُ فِي البِئرِ فَقالَ لَيسَ بِشَيءٍ حَرِّكِ الماءَ بِالدَّلوِ
جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد از چلپاسه که در چاه افتد حضرت فرمودند که قصور ندارد
آب را حرکت ده به دلو یعنی دلو را آب زن که اگر زهری بآب داده باشد متفرق شود و ضرر نرساند یا کنایه باشد از یک دلو
آب کشیدن و آنکه درین احادیث حرکت آب و یک دلو واقع شده است از آن جهت است که وزغه مرده است
و سه دلوی که پیش گذشت در صورتیست که در چاه مرده باشد و هفت دلوی که می‌آید در صورتیست که از هم
پاشیده باشد پس منافاتی نیست در میان این اخبار و جابر ثقه و عظیم الشان است و کتاب او نزد صدوق بوده
و از کتاب او روایت کرده است و سندی که ذکر کرده است در فهرست بجابر در آن ضعفی هست با اصطلاح
متاخرین و چون کتاب از مشاهیر کتب بوده است سند را تیمنا ذکر کرده است و جعفی قبیله است از قبایل
عرب که در یمن می‌باشند و در فهرست احوال همه اصحاب اصول مذکور خواهد شد و جابر از اصحاب اصول است
و مراد از اصول چهارصد اصل است که علمای شیعه از میان چندین هزار کتاب که در زمان حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم تصنیف کرده بودند آن چهارصد کتاب را اعتبار کردند و آنها را اصول نامیدند چنانکه گذشت
در مقدمه و بواسطه تکرار ذکر کرده میشود بعضی از اوقات و یک صنف از اصناف وزغ را سام ابرص میگویند و
آن را نجم آفتاب پرست میگویند چون غالب اوقات در صحراها رو بآفتاب دارد و سام ابرص یعنی صاحب زهر
و پیس هم زهر دارد و هم بر نقش سیاه و سفید است که بیماری پیسی دارد وَسَاَلَهُ يَعقُوبُ بنُ عُثَيمٍ عَن سامِّ

أرض وحلنا في البئر فلا نفسح فقال لا إنما عليك أن تنزح منها سبع دلاء فقال له فيابنا
فلا نصلي فيها نغسلها وتعيد الصلوة قال لا ويعقوب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد چون
آن حضرت از پیش گذشته بود و احتمال حضرت امام جعفر صلوات الله علیه نیز دارد و چون پیشتر از آنحضرت احوال چاه
پرسیده بود که سام ابرصی را در چاه یافتیم که از هم پاشیده بود حضرت فرمود که پیش ازین بر تو نیست که آنحضرت
را آب بکشی پس عرض نمود که جامهای که بآن آب شسته ایم مرتبه دیگر بشوییم و نماز را اعاده کنیم حضرت فرمودند که نه و
ظاهر از نزح از جهت زهر باشد نه از جهت نجاست وَالْعَظايَةُ إذا وَقَعَتْ فِي اللَّبَنِ حَرُمَ اللَّبَنُ وَقالَ
إنَّ فِيهَا السَّمَّ وعظایه که آن نیز از اصناف وزغ است و اکثر اوقات در ممور می باشد و در مالی میگویند
اگر در شیر افتد آن شیر حرام میشود و میگویند که زهر دارد و چون در شیر افتد زهر خود در شیر میریزد و تجربه کرده ایم
که تاثیر زهرش در شیر بیشتر از چیزهای دیگر است و این عبارت موثقه عمار است و در تهذیب و قال است
و این اظهر است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده باشد و متعارف نیست که لعوامی که چنین میگویند
کرد و قتی که اعتقادی بآن سخن نداشته باشند و اگر اعتقاد میداشته حکم بحرمت شیر میکردند و ظاهر این غلط
از نساخ باشد نه از صدوق و مؤید حدیث عمار است حدیث صحیحی دیگر که حضرت فرمودند که هر چیزی که وزغ
آنجا افتد از آن منتفع نمی توان شد وَإنْ وَقَعَتْ شاةٌ وَما أشْبَهَها فِي بِئْرٍ يُنْزَحُ مِنْها تِسْعَةٌ إلى
عَشَرَةِ دِلاءٍ و اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد نه دلو میکشند تا ده دلو و این روایت
موثقه اسحق بن عمار است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اما در روایت نه تا ده نیست و تغییر او باید
در هر جا واقع شود و ظاهر از نساخ باشد و اگر در آنچه گذشت توجیهی میتوان کرد اما در اینجا توجیه نمیتوان کرد و
ممکن است که مراد صدوق در هر جا اشاره باین باشد که نهایت آنچه در اینجا در کار است و احتیاط در اینجا و آنجا هست
و مجمل است در سابق والله تعالی اعلم وَقالَ الصَّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ كانَتْ فِي الْمَدِينَةِ بِئْرٌ
فِي وَسَطِ مَزْبَلَةٍ فَكانَتِ الرِّيحُ تَهُبُّ فَتُلْقِي فِيهَا الْقَذَرَ وَكانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ يَتَوَضَّأُ مِنْها
فرمودند که در مدینه چاهی بود در میان مزبله و آن محل انداختن سرگین چهارپایان بود که بادی می آمد و از سرگینها
در چاه میریخت و حضرت صلی الله علیه و آله از آنجا وضو میساختند و این حدیث دلالت ظاهری دارد بر طهارت چاه
و صریح نیست زیرا که سرگین مطلقا نجس نیست مگر حیوانی که گوشت او را نخورند و شاید که چنین سرگینی در آنجا نبوده باشد

بلکه ظاهر است که سرگین را در ماکول اللحم اطلاق میکنند معهذا منقولست که حضرت فرمود آن چاه را پر کردند وسأل
مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أبا جَعْفَرٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الْبِئْرِ يَقَعُ فِيهَا الْمَيْتَةُ فَقالَ إنْ كانَ لَها
رِيحٌ نُزِحَ مِنْها عِشْرُونَ دَلْواً محمد بن مسلم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد از
چاهی که در آن چاه مرداری بیفتد پس حضرت فرمودند که اگر آن میته بو شده است بیست دلو آب
بکشند و این حدیث بسند صحیح وارد شده است و اکثر اوقات حدیث محمد بن مسلم که درین کتابست در کلینی
یا تهذیب هست بسند صحیح و سند این کتاب قویست و ظاهر صحیح باشد زیرا که سند علا بن رزین رسیده است
و صدوق طرق صحیحه بعلا دارد با آنکه کتاب محمد بن مسلم که از ارکان اربعه است در شهرت مانند آفتاب
بوده است معهذا صدوق حکم بصحت آن کرده است ولیکن علما باین حدیث عمل کرده اند چون مجمل است و احادیث
مفصله بر خلاف این هست و ظاهرا عمل توان کرد در میته که بخصوص آن از حضرات ائمه منقول نباشد والله
تعالی اعلم وَسَأَلَ كُرْدَوَيْهِ الْهَمَدانِيُّ أبا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِما عَنْ بِئْرٍ
يَدْخُلُها ماءُ الطَّرِيقِ فِيهَا الْبَوْلُ وَالْعَذِرَةُ وَأبْوالُ الدَّوابِّ وَأرْواثُها وَخُرْءُ الْكِلابِ
فَقالَ يُنْزَحُ مِنْها ثَلاثُونَ دَلْواً وَإنْ كانَتْ مُبْخِرَةً بضم میم و کسر خا یا بفتح میم و خا کردویه از حضرت
سؤال نمود که چاهی که داخل میشود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمی و بولهای حیوانات و
سرگین حیوانات و فضله سگها پس حضرت فرمودند که از آن چاه سی دلو بکشند و اگر چه چاه بد بو شده باشد
و شیخ طوسی بسند صحیح همین حدیث را روایت کرده است از کردویه و بجای ماء الطریق فیها ماء المطر ذکر کرده است
و دور نیست که تغییر از نساخ شده باشد یا کردویه مکرر گفته باشد یا مکرر عرض نموده باشد و علی ای
حال مراد از آب راه نیز آب باران است و سند ابن بابویه بکردویه صحیح است و حال او ظاهر نیست ولیکن چون
صحیح است از ابن ابی عمیر علما آن عمل کرده اند و شبهه کرده اند که هر گاه بواسطه بول چهل دلو باید کشید و بواسطه عذره
چهل یا پنجاه و بواسطه فضله سگ تمام آب را چگونه که جمع شوند سی دلو باید کشید و جواب گفته اند که چون آب باران
با اینها جمع شده است شاید حکم نجاست اینها را تخفیف داده باشد یا آنکه آب چاه بنای آن بر اختلاف متفقات
و اتفاق مختلفات است چنانکه گذشت و ظاهر آنست که این اختلافات دلیل طهارتست و چون جمعی قایل بنجاست
شده اند بر ایشان این اشکالات و غیر این وارد شده است از آنجمله هر گاه یک کر از آب چاه بکشند باجماع

بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر همین اشکالات کرده‌اند در اندرون چاه باشد با صد کر دیگر و ماده داشته باشد
که صد هزار کر بوده باشد که هر چند کشند بیرون آید اگر گربه بول کند در آن همه نجس شود و همه را باید کشید و
جواب گفته‌اند که در احکام شرعی بعقل راست نمیشود و باین کلام کافر میشود و این اشکالات از جهت است که مدار
اکثر بتقلید پیشینیان است بلکه شیخ طوسی رحمه الله چنانکه سید ابن طاوس رحمه الله ذکر کرده است که بعد از
شیخ طوسی مفتی علی التحقیق بهم نرسید بلکه همگی مقلد شیخ اند و اینها احادیث صحیحه را طرح نموده‌اند و دست
باحادیث ضعیفه زده‌اند چون شیخ گفته است که اگر باین حدیث عمل کنیم بهمه عمل کرده‌ایم و اگر بآن احادیث
عمل کنیم اینها را طرح می‌باید کرد و غافل شده‌اند که عکس است مثلا اگر عمل بطهارت چاه کنیم این اخبار را
حمل بر استحباب خواهیم کرد و بهمه عمل کرده‌ایم و اگر بنجاست قایل شویم اخبار طهارت را همه ترک کرده‌ایم و
اگر گویند که احتیاط اینست درین حرفی نیست و لیکن احتیاط واجب نیست والله تعالی یعلم **وَلَا یَجُوزُ اَنْ یَبُولَ
الرَّجُلُ فِی الْمَاءِ الرَّاکِدِ فَاَمَّا الْمَاءُ الْجَارِی فَلَا بَاْسَ اَنْ یَبُولَ فِیهِ وَلٰکِنْ یَخُوفُ عَلَیْهِ
مِنَ الشَّیْطَانِ** و جایز نیست که شخصی بول کند در آب ایستاده اما آب جاری پس باکی نیست که در آنجا بول
کنند و لیکن خوف این هست که شیاطین بر کس مسلط شوند و دیوانه یا فاسق شود و شیخ طوسی حدیث صحیحی نقل
کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی در آب روان بول کند و کراهت
که در آب ایستاده بول کند و در حدیث موثق ابن بکیر روایت کرده است که باکی نیست بول در آب جاری و در
حدیثی تقیید کرده‌اند که باکی نیست در آب جاری اگر روان باشد یعنی مثل چیزی ایستاده نباشد و در حدیث
قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمود که جایز است در آب بول کردن و لیکن
خوف تسلط شیطان هست و در روایت موثق کالصحیح وارد شده است که از آنحضرت پرسیدند که در
آب جاری بول میتوان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست و در روایتی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه نهی کرد از بول کردن در آب جاری مگر در حالت ضرورت و فرمود که آبرا اهلی هست و در
حدیث صحیحی از حضرت صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بول مکن در آب ایستاده که هر که بول کند
و باو برسد بلایی پس ملامت نکند مگر خود را و اگر برسد باو بلایی از آن خلاصی ندارد مگر آنکه خدا خواهد
و شیخ طوسی و جمعی کثیر از علما استدلال کرده‌اند باین اخبار بر آنکه آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود

دیگر

و آب ایستاده اگر کم از کر است نجس میشود و در جایی که حضرت بلفظ کراهت فرموده است و اگر کر است
نجس نمیشود آنجا که حضرت فرموده باشند که باکی نیست و نجاست پاکست و لیکن مشکل است استدلال کردن باین
اخبار بلکه ظاهر این اخبار آنست که چون آب مأوای ارواح از ملک و جن است اگر ایستاده باشد و کسی بول کند گویا بر سر ایشان
بول کرده است و باعث تسلط جنیان میشود بر او و اگر روان باشد کراهت دارد و لیکن نه مثل ایستاده است
مثل آنکه جمعی راه روند و بول از ناودان بر سر ایشان آید یا در مجلسی نشسته باشند و کسی بر سر ایشان بول
کند فرق بسیار هست و مقام اقتضای این معنی میکند نه طهارت و نجاست والله تعالی یعلم **وَقَدْ وَرَدَ
اَنَّ الْبَوْلَ فِی الْمَاءِ الرَّاکِدِ یُورِثُ النِّسْیَانَ** و در روایات بسیار وارد شده است که بول کردن
در آب ایستاده سبب فراموشی است و آن هم از شیطانست و ظاهر این اخبار آنست که در آب بول
کردن بد است پس اگر بیرون آب رود و یا بول در ظرفی باشد و در آب ریزند که باعث کراهت و نهی است
که در آب ایستاده بریزند و اولی آنست که غایط در آب نکنند و نریزند بلکه سایر نجاسات مثل خون و منی اگر چه
جزم بکراهت اینها مشکل است والله تعالی یعلم حقایق احکامه **باب** **اِرْتِیَادِ الْمَکَانِ
لِلْحَدَثِ وَالسُّنَّةِ فِی دُخُولِهِ وَالْآدَابِ فِیهِ اِلَی الْخُرُوجِ مِنْهُ** بدانکه در بیان مسایل طلب کردن
جا است از جهت بول و غایط و طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در داخل شدن در بیت الخلا و مستحباتی
که در آنجا میباید بجا آورد تا وقت بیرون آمدن از آنجا **قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ کَانَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَشَدَّ النَّاسِ تَوَقِّیاً لِلْبَوْلِ وَعَنِ الْبَوْلِ حَتّٰی اَنَّهُ کَانَ اِذَا اَرَادَ الْبَوْلَ
عَمَدَ اِلٰی مَکَانٍ مُرْتَفِعٍ مِنَ الْاَرْضِ وَمَکَانٍ یَکُونُ فِیهِ التُّرَابُ الْکَثِیرُ کَرَاهِیَةَ اَنْ یَنْضَحَ عَلَیْهِ
الْبَوْلُ** حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از همه کس احترازش از بول بیشتر
بود یا بواسطه بول که مبادا ترشح کند نهایت احتیاط میفرمودند تا آنکه هر گاه اراده بول میکردند بجایی بلند میرفتند
یا بجایی که خاک نرم بسیار بود میرفتند که مبادا بول ترشح کند و این حدیث را شیخ در حسن کالصحیح روایت
کرده است و کلینی باسناد قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت نموده است که از جهل
علم یا از علامات عدم آدمی است که از جهت بول خود جایی طلب کند که ترشح کند و شیخ باسناد قوی از سلیمان
جعفری روایت کرده است که شبی در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم و در دامن کوهی

پس چون آخر شب شد حضرت برخواسته دور شدند و بر بلندی برآمدند و بول کردند و وضو ساختند و نموده
که از فقه و علم مردی است که طلب کند موضعی از جهت بولش و چاره خود را اندیشه و بر بالای و نماز شب گزاردند
و در احادیث کثیره صحیح وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که بیشتر عذاب قبر از جهت
استخفاف و سهل انگاشتن بولست و از کج خلقی است وکان رسول الله صلی الله علیه و آله إذا أراد
دخول المتوضأ قال اللهم إني أعوذ بك من الرجس النجس الخبيث المخبث الشيطان الرجيم
اللهم أمط عني الأذى وأعذني من الشيطان الرجيم وإذا استوى جالساً للوضوء قال
اللهم أذهب عني القذى والأذى واجعلني من المتطهرين وإذا تزحر وازحر
قال اللهم كما أطعمتنيه طيباً في عافية فأخرجه مني خبيثاً في عافية و دأب حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله چنین بود که چون اراده داشت که داخل متوضا شود این دعا را میخواندند و ترجمه دعا اینست
که خداوندا پناه بتو می آورم از شر رجس که اعمال قبیحه باطنه دارد و نجس است که اعمال قبیحه ظاهره دارد و چون
قدرت بر تجسم دارد و ممکن است که بدنش در آن حال نجس باشد چون که او است و خبیث و بد طینت است یا اعمال
قبیحه میکند و مخبث است یعنی مردمان را باعمال بد میدارد یا مصاحبان خود را بد دارد که شیاطین جن و انس اند
اگر مراد از این شیطان بزرگ باشد و اگر جنس شیاطین جن و انس مراد باشد معنی اول مراد است و این
اظهر است و شیطانست یعنی دور است از رحمت الهی یا متمرد است از فرمان الهی و رجیم است یعنی
رانده شده است از بهشت یا آسمانها یا آنکه در وقت فرستادن او را بزمین فرشتگان او را سنگ
باران کردند یا سنگهای لعنت بر او انداختند خداوندا دور کن از من چیزهای ناخوش را که آن فضلات
شکم است که اکثر آزارها و مرضها از حبس شدن بول و غایط و ریح است و چنانکه بدیها و فضلات ظاهری
از من دور میکنی از شر شیطان رجیم و گمراهیهای او که سبب نجاستهای معنویست مرا در پناه خود
درآور و ممکن است که مراد از جمله ثانیه نفس اماره باشد که بدترین شیاطین است چنانکه حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرموده که دشمن ترین دشمنان نفس تست که در میان دو پهلوی تست هر چند شیطان
عدو مبین است بگفته الهی و چون درست بنشیند از جهت وضو یعنی سبب وضو که بول و غایط است و از این
جهت متوضا میگویند یعنی محل سبب وضو یا محل وضو چون متعارف بوده است که در همان جا وضو میساختند

بامراد

با مراد از وضو استنجا و شستن موضع است و اول اظهر است بقرینه دعا که حضرت خواندند و ترجمه اش
اینست که خداوندا از من دور کن و دفع کن نجاست بول و غایط را تا دفع شود از من آزارهایی که از لوازم
حبس آن است یا اذی عبارت از صفات رذیله است که سبب آزار روح است از حقد و حسد و کبر
و عجب و امثال اینها و بگردان مرا از جماعتی که پاکیزه گانند از جمیع رذایل نفسانی و جسمانی از گناهان ظاهر
و باطن یا با طهارت صوری و معنوی گردان بعصمت خود و چون زحیری و پیچش شکمی باشد و بعضی از علما گفته اند
که چون وقت خروج غایط شود این دعا را بخواند و ترجمه اش اینست که خداوندا همچنانکه بمن خورانیدی
طعامهای نیکو با عافیت بدن و گوارا ساختی پس فضله خبیث او را از من دفع کن با عافیت بدن مانند
اسهال و ادخال پس تأمل کن در شفقتهای الهی که میخواهد که بندگان در هیچ حالی از او غافل نباشند و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که چون داخل خلا شوی بگو بسم الله
اللهم إني أعوذ بك من الخبيث المخبث الرجس النجس الشيطان الرجيم و چون بیرون آیی بگو
الحمد لله الذي عافاني من الخبيث المخبث وأماط عني الأذى و چون خواهی که وضو بسازی بگو أشهد
أن لا إله إلا الله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين والحمد لله رب
العالمين و بهتر آنست که این دعا را هم بخواند و اگر دعای اول را خواند بسم الله را با آن ضم کند وکان صلوات
الله عليه او وكان علي صلوات الله عليه يقول ما من عبد إلا وبه ملك موكل يلوي عنقه
حتى ينظر إلى حدثه ثم يقول له الملك يا ابن آدم هذا رزقك فانظر من أين أخذته وإلى ما
صار فعند ذلك ينبغي او فينبغي للعبد عند ذلك للعبد أن يقول اللهم ارزقني الحلال وجنبني الحرام
و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بنا بر نسخه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و صدوق در علل بسند
قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه این حدیث را روایت کرده است و دعای آخر را ذکر
کرده است و لیکن عامه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند این خبر را پیغمبر فرمودند که
هر بنده که هست فرشته موکل است باو که گردن او را کج کند تا نظر بحدث خود کند پس ملک باو میگوید
ای فرزند آدم عاقبت روزی تو این شد پس ببین که چه سعیها نمودی از تحصیل آن و عاقبت بکجا
رسید پس سزاوار آنست که بنده درین حالت متوسل بجناب اقدس الهی شود و بگوید که خداوندا روزی

کن مرا روزی حلال و حفظ کن مرا از خوردن حرام و کلینی و صدوق رضی الله عنهما بسند قوی کالصحیح روایت
کرده‌اند از زید شحام که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی بخدمت آن حضرت
آمد و مسایل پرسید پس حضرت فرمود که هر چه احدی بآن احتیاج دارد از فرزندان آدم البته حکم آن از
خدا و رسول آمده است و حجتی خاص آن را میدانند که ایشان ائمه معصومین اند آن شخص گفت که از رسول خدا چه رسیده
در امر دخول خلا حضرت فرمود که ذکر خدا بکنند و پناه برد بخدا از شر شیطان رجیم و چون فارغ شود بگوید
الحمد لله علی ما اخرج منی من الاذی فی یسر و عافیة پس آن شخص گفت در این چه چیز وارد شده است
که آدمی که بخلا میرود و البته نظر بفضله خود می‌اندازد حضرت فرمود که هر کس هست دو ملک موکل او هستند و چون در
آنجا قرار گرفت آن دو ملک گردن او را کج میکنند و باو میگویند که ای فرزند آدم نظر کن بآنچه جانها میکشیدی
در تحصیل آن عاقبت بکجا رسید پس از این خبر ظاهر شد که ملکی که در متن واقع شده است مراد از آن جنس است
که شامل دو نیز هست با آنکه هر جا دو هست یکی نیز هست و ممکن است که این دو ملک دو ملکی باشند که همیشه
با بنی آدم اند از جهت کتابت اعمال خیر و شر و آن یک ملک از جهت همین کار مقرر شده باشد و این دو ملک
نیز مدد او کنند والله تعالی یعلم و فایده دیگر از جهت نظر کردن دفع تکبر است چنانکه در احادیث صحیحه از ائمه
هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که عجب دارم از فرزند آدم که اول او نطفه گندیده بی اعتبار است و
آخر او جیفه مردار و در مابین ظرف نجاسات است و مع هذا تکبر میکند ولم یر للنبی صلی الله علیه و
آله قط نجو او نجو قط لان الله تبارک و تعالی وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه و هرگز کسی
فضله آن حضرت را ندید زیرا که حق سبحانه و تعالی زمین را موکل کرده بود که فرو برد آنچه را که جدا شود از آن حضرت و در
آخر کتاب خواهد آمد بسند موثق کالصحیح که زمین موکل بود که فرو برد آنچه را که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جدا شود و این معنی از خصایص
امامت است صلوات الله علیهم و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا اراد الحاجة وقف
علی باب المذهب ثم التفت عن یمینه و عن یساره الی ملکیه فیقول امیطا عنی فلکما الله علی
ان لا احدث بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما و میفرمود آن حضرت صلوات الله علیه که در قضای حاجت داخل میشدند بر
آنجا می‌ایستادند و نظر بجانب راست و چپ خود میکردند و ملکین را مخاطب نموده که دور شوید از من که از جهت شما خدا را بر خود
گواه میگیرم بالله علی میگویم که خدا بر است بر من که حکایتی بر زبان جاری نسازم تا نزد شما آیم و از نوشتن خودها

لم.

گذشتیم و دور نیست که تخصیص زبان از آن جهت باشد که غالبا در آنجا کاری که نمی‌توان کرد زبانست
و شیخ ابن جمهور بسند کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در آنجا لفظ لسانی
نیست و ظاهرا این زبان درازی را قلم صدوق کرده است یا نساخ و کان صلوات الله علیه اذا دخل
الخلاء فیالها من نعمة لا یقدر القادرون قدرها و چون آن حضرت داخل خلا میشدند این دعا را میخواندند
که ترجمه‌اش اینست که جمیع ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدس خداوندیست که مستجمع جمیع کمالاتست
و حافظ است آنچه را حفظ می‌باید کرد و دفع میکند آنچه را دفع می‌باید کرد و چون از خلا بیرون می‌آمدند دست بر
شکم می‌مالیدند و میفرمودند این دعا را که ترجمه‌اش اینست که جمیع محامد مخصوص ذات اقدس خداوندیست که بهم
خوبیها مخصوص اوست و از جمله نعمتهای او نسبت بمن اینست که آنچه خوردم فضلات آن را از من دفع کرد و قوت
آن را در بدن من باقی گذاشت پس این چه نعمتی است که هیچ کس نمیتواند شکر این نعمت را بجا آورد و چون هیچکس ازلی
این نعمت را ادراک نمیتواند نمود با آنکه چون در دعا مناسب اینست که هر طلبی که بنده را بوده باشد بجناب
ایزد متعال خداوند خود را باسمی بخواند که مناسب آن مطلب باشد و چون در این مقام دو نعمت عظیم است
یکی قوت ماسکه که غذا را در معده حفظ کند و نگذارد که بیرون آید تا هضم شود و حق سبحانه و تعالی معده را
مانند دیگی کرده است و حرارتی در آن مقرر نموده است که در اندک زمانی هر غذایی که در آن وارد شود طبخ نماید
و بعد از طبخ آنچه زبده و خلاصه غذا است آن را بجگر فرستد و از آنجا خون شده بکاری لطیف از آنجا بدل رود
و از آنجا بعروقی که در بدن متحرکست و آن صد و هشتاد رگست که آنها را شرایین میگویند جاری شود و آنچه خون است از
عروقی که در همه آنها متصل است بجگر بقسمت الهی هر رگی را آنچه باید داد و همچنین صفرا و بلغم و سودا را در کل بدن
جاری سازد و این اخلاط اربعه را در هر عضوی آنچه ضرور است جزو بدن نماید و هر چه زیاده باشد دفع نماید و
آنچه فضله غذا است آنچه فضله آبست بول کرده در بول دان قرار آورد و با آنکه سوراخ او همیشه باز است قوت ماسکه
کرامت فرموده است که تا آدمی اراده بول نکند دفع نشود و آنچه فضله طعام است از روده‌ها روان گردانیده تا
قرب مخرج آید و قوت ماسکه حفظ نماید و چون اراده نماید قوت دافعه آن را دفع نماید پس اگر در قوت ماسکه ضعفی
بهم رسد سلس البول و اسهال میشود و اگر در حفظ قوت دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و قولنج و سایر امراض حاصل
میشود و همچنین در هر عضوی از جهت هضم که در بدن مقرر ساخته است ماسکه و دافعه مقرر ساخته است و تفصیل اینها را

در کتب طب ملاحظه باید نمود و مجملا چون اکثر بلکه همه امراض از ضعف قوت ماسکه و دافعه است و حفظ بدن باین دو
قوت است و قوت این دو قوت از حق سبحانه و تعالی است بنابرین چهار چیز از ثنای الهی مناسب این مقام حافظ
و موذی بود با آن ستایش الهی فرموده و هر چند طلب کرد حفظ آنچه ضرور است و دفع آنچه در کار نیست
اما حمد طلب است چنانکه هر گاه پادشاهی را مدح کنند بکرم معنی آن بخشش است و هر چند بزبان بیاورند در
وقت بیرون آمدن چون اینها دفع شده بود و لازم بود شکر این نعمتها شکر کرده و اظهار نمود که اگر این قوت
و یارای شکر چنین نعمتها نیست تا شکر آنرا باظهار عجز از شکر بجا آورده باشد و این نعمت از جهتهای
بسیار عظیم است یکی آنکه حفظ بدن سبب قوت عبادات و طاعات است که بسبب آن بمراتب عالیه برسد
دیگر آنکه بنده با این ضعف و بیچارگی و مخالفت الهی حق سبحانه و تعالی تربیت او میفرماید و در همه امری حتی
در حفظ غذا و دفع اذای او پس شکر لازم است با آنکه شکر نعمت سبب مزید نعمت است در دنیا و عقبی و باید
که بدانند که در هر کلمه از قرآن و احادیث رموز و اشارات بسیار هست می باید که از آن غافل نشوند و بعضی
از آنها اشاره میشود و باقی را بتدبر میتوان یافت و می باید دانست که کتب احادیث مانند کتب فقها نیست
که در آنجا تکرار عیب است بلکه در احادیث تکرار مطلوبست بواسطه وجوه بسیار اول آنکه حضرات ائمه معصومین
هر کسی را در خور استعداد او دعای تعلیم نموده اند و مجموع را ذکر میکنند که اگر کسی را اعتقاد باشد همه را بخواند
و الا آنچه مقدور باشد دیگر آنکه باشد که اسم اعظم الهی در دعای باشد که ما ندانیم با آنکه هر دعای خاصیتی چند
دارد که دیگری ندارد و در هر دعای اشاراتی چند هست که در دیگری نیست و همچنین در احادیث احکام بلکه
در آیات قرآنی که بحسب ظاهر مکرر شده است در واقع مکرر نیست حتی بسم الله الرحمن الرحیم که صد و چهارده جا
واقع شده در هر جا معنی مخصوصی دارد و ارباب قلوب بریاضات و مجاهدات باین اشارات فایز شده اند
و میشوند و در حدیث صحیح وارد شده است که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از بیت الخلا بیرون
می آمد این دعا را میخواند که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی لَذَّتَهُ وَ اَبْقٰی قُوَّتَهُ فِی جَسَدِی وَ اَخْرَجَ عَنِّی اَذَاهُ
یَا لَهَا نِعْمَةً سه مرتبه محتمل است که مجموع را سه مرتبه خوانده باشند یا عبارت یَا لَهَا نِعْمَةً را سه مرتبه خوانده
باشند و این مشهورتر است و عبارتی که اکثر علما ذکر کرده اند جمع کرده اند میان این دو حدیث و گفته اند
که بخوانند که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَرَّفَنِی لَذَّتَهُ وَ اَبْقٰی فِی جَسَدِی قُوَّتَهُ وَ اَخْرَجَ عَنِّی اَذَاهُ فَیَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ فَیَا لَهَا

مِنْ نِعْمَةٍ لَا یَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا و اگر بگوید یَا لَهَا نِعْمَةً را سه بار بهتر خواهد بود و اگر تواند همه عبارات را بخواند
نور علی نور است و الله تعالی یعلم وَ کَانَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ یُقَنِّعُ رَأْسَهُ
وَ یَقُولُ فِی نَفْسِهِ و در تهذیب و یقول سرا فی نفسه بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبِّ اَخْرِجْ عَنِّی
الْاَذٰی سَرْحًا بِغَیْرِ حِسَابٍ وَ اجْعَلْنِی لَکَ مِنَ الشَّاکِرِینَ فِیمَا تَصْرِفُهُ عَنِّی مِنَ الْاَذٰی وَ الْغَمِّ
الَّذِی لَوْ حَبَسْتَهُ عَنِّی هَلَکْتُ لَکَ الْحَمْدُ اعْصِمْنِی مِنْ شَرِّ مَا فِی هٰذِهِ الْبُقْعَةِ وَ اَخْرِجْنِی مِنْهَا
سَالِمًا وَ حُلْ بَیْنِی وَ بَیْنَ طَاعَةِ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ و شیخ طوسی روایت کرده است از ابن جبر (?) بسند
قوی که آنحضرت صلوات الله علیه چون داخل میشدند این نام خدا دلالت برین دارد که می باید خلوت باشد و کسی
آنجا نباشد سر خود را بمقنعه می پوشیدند و آهسته میخواندند یا در خاطر میگذرانیدند این دعا را و ترجمه اش اینست
که بیاوری نام حق سبحانه و تعالی و باستعانت بذات اقدس او داخل خلا میشوم و اعتماد باو دارم چون
خداوندی جز او نیست پروردگارا این فضلات را از من بیرون آور بزودی بی حساب این نعمت را از من بخواه
یا هر چند مستحق این مقام نیستم تو کریمی این نعمت را بتفضل عطا فرما و توفیقم کرامت کن که از جمله شکر کنندگان
تو باشم بسبب این نعمت که این بلا و غم را از من دفع میکنی که اگر دفع نکنی هلاک خواهم شد ترا است جمیع ثناها
و خوبیها و خیر ترا است خداوندا مرا حفظ کن از شر شیاطینی که در این موضع می باشند و مرا از شر ایشان
بسلامت بیرون بر و مگذار که من اطاعت شیطان مردود کنم و ظاهر این حدیث آنست که سر پوشیده
شود بعنوانی که رو هم پوشیده شود چنانچه که بخارات کثیفه داخل دماغ نشود پس اگر عمامه نیز بر سرش
باشد سنت است که جامه بر بالای آن بر سر اندازد وَ یَنْبَغِی لِلرَّجُلِ اِذَا دَخَلَ الْخَلَاءَ اَنْ یَتَقَنَّعَ رَأْسَهُ
اِقْرَارًا بِاَنَّهُ غَیْرُ مُبَرِّئٍ نَفْسَهُ مِنَ الْعُیُوبِ و سزاوار است که چون شخصی خواهد که داخل خلا شود سر را
بپوشاند و گویا سر پوشانیدن از روی حیا است و اقرار میکند بانکه نفس من بری نیست از عیوب و عیوب من
بسیار است بنابرین سر را می پوشانم و این معنی در تقنیع ظاهرتر است اگر چه سر برهنه نیز دلالت بر قلت
حیا میکند و چون صدوق از ارباب نصوص است و تا نصی باو نرسیده باشد چنین حکمی نمیکند ظاهرش
آنست که او نصی دیده باشد اما بما نرسیده است بلی در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که بابوذر کرده است اشاره باین معنی هست وَ یُدْخِلُ رِجْلَهُ الْیُمْنٰی (الیسری قبل) وَ فَرْقًا بَیْنَ دُخُولِ الْخَلَاءِ وَ دُخُولِ الْمَسْجِدِ

وسنت است که چون داخل خلا میشوی پای چپ را مقدم دار و در پای راست که از خلا رفتن از پای چپ را مقدم
دارد در حالت دخول و خواهد آمد در حدیث آن و چون خلا جای کثیف است پای چپ را آن انسب است و ظاهر آن
عبارت نیز عبارت حدیث است و مکرر است از جهت تقدیم پای چپ و یا علت تقدیم همین باشد و اگر از
صدوق باشد قیاسیست باطل و حاشا که او قیاس کند و لهذا اعلام متابعت او کرده اند در این حکم
و سایر الکلامی که او گفته است چون از ارباب نص است والله تعالی یعلم ویتعوذ بالله من الشیطان الرجیم
لان الشیطان اکثر ما یهم بالانسان اذا کان وحده وسنت است که در وقت داخل شدن
در خلا پناه بحق سبحانه و تعالی برد از شر شیطان مردود و با کلمه عبارات منقوله را بگوید یا هر عبارتی که باشد
ولیکن می باید در دل در آورد این معنی را نه محض لفظ باشد از آن جهت که اکثر اوقات که شیطان بر آدمی
دست می یابد گاهیست که تنها باشد چنانکه احادیث بسیار در مذمت تنهایی وارد شده است و
خواهد آمد و در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اشد و سخت
ترین تسلطهای شیطان در وقت آدمی است و بلفظ اجری نیز وارد شده است یعنی در تنهایی جرأت
شیطان بر آدمی بیشتر است واذا خرج من الخلاء اخرج رجله الیمنی قبل الیسری و چون حضرت امام
که از خلا در آید پای راست را بر چپ مقدم دارد عکس مسجد که در وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ را
مقدم میدارد و ظاهر سخن آنست که مجموع این یک حدیث باشد و در آن حدیث استعاذه نیز باشد
ووجدت بخط سعد بن عبدالله حدیثا اسنده الی الصادق صلوات الله علیه انه قال
من کثر علیه السهو فی الصلوة فلیقل اذا دخل الخلاء بسم الله وبالله اعوذ بالله من الرجس
النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و یافتم بخط سعد که استاد استادان صدوق است و حال او
گذشت حدیثی را که اسناد او را رسانیده بود از مشایخ تا بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن
حضرت فرمودند که هر که در نماز سهو بسیار کند باید که چون داخل خلا شود این دعا بخواند تا سهو او زایل شود
و دعا و شرحش گذشت و آنکه صدوق وجاده را اعتبار کرده است ظاهر آن محض وجاده نبوده است بلکه
جمیع روایات سعد را اجازه از پدر رسش داشته است و چون با اجازه بمعنی اخص وجاده جمع شده بوده است
گفته با آنکه این کتاب متواتر بوده است از سعد و علم داشته است که از وست در اینصورت نیز اعتماد نتوان

[illegible]

کرد چنانکه در مقدمه گذشت احادیثی که دلالت بر این میکند و اما بر تقدیری که وجاده را ذکر کنند قصور ندارد نقل
کردن ولیکن نمیتوان گفت که میان ایشان حجت است والله تعالی یعلم وقال ابوجعفر الباقر صلوات الله علیه
اذا انکشفا واذا انکشف کما فی نسخة احدکم لبول او لغیر ذلک فلیقل بسم الله فان الشیطان یغض
بصره عنه حتی یفرغ فرمودند که هر گاه عورت شما باز شود از جهت بول کردن یا غیر آن باید که بسم الله بگوید
تا شیطان نظرش بصورت شما نیفتد چون بسم الله میگوید دیده و چشم خود را بهم میگذارد تا وقتی که عورت خود را بپوشید
بعضی گفته اند که مراد از این چشم برهم گذاشتن آنست که شما را بوسوسهای فاسد نمی اندازد و شیخ رحمه الله این حدیث را
بسند صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت کرده است تا یغض بصره بدون زیادتی و امثال
این احادیث بسیار است شرط ایمان آنست که تصدیق کنند و کاری بتاویل آن نداشته باشند چنانکه در
آیات و احادیث بسیار واقع شده است که هر چه علم شما بآن نرسیده رد مکنید وقال رجل لعلی بن الحسین
صلوات الله علیهما این یتوضأ الغرباء فقال یتقون شطوط الانهار والطرق النافذة و
تحت الاشجار المثمرة ومواضع اللعن فقیل له واین مواضع اللعن قال ابواب الدور عرض
کردند که غریبان در کجا بیت الخلا روند چون خانه ندارند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اجتناب کنند از آنکه
بول و غایط کنند در کنار نهرها و در راههای که تردد کنند و در زیر درختان میوه دار و در مواضع لعن یعنی جاهای
که مردمان لعن کنند پرسیدند که مواضع لعن کجاست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که درهای خانهاست
که مراد حضرت درهای منازل باشد ولفظ اول بر عموم خود باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند پس تحت کاهها
و امثال آن از جاهای که سبب ایذای مسلمانان باشد مکروه باشد و ممکن است که مراد حضرت در اینجا همین
درهای خانها باشد و آنها را از عمومات ایذای مومنان و قبح آن استخراج نمایند و محتمل است که مراد از
موضع لعن این باشد که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان لعن میکنند چنانکه خواهد آمد در مثل این و بنابرین حمل کرده اند
که در جایی از در خانه که ملک شخصی باشد بی رضای او حرام است و مستحق لعن است و اگر ملک نباشد مکروه
باشد ممکن است که ملعون باشد یعنی از رحمت الهی دور باشد و بنابر آنکه معنی آن این باشد که مردمان لعن
میکنند ظاهر میشود که لعن ایشان خوب باشد شاید از این حیثیت نه باشد که سبب گناه دیگران میشود و چون
اکثر مردمان آن تقوی ندارند که خود را از امثال اینجاها ضبط نمایند و این حدیث را کلینی از شیخ بسند صحیح

از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند و بجای لفظ یتقون تتقی ذکر کرده اند و معنی یکیست و فی خبر
آخر لعن الله المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المسلوک و در حدیث
دیگر وارد شده است که شیخان او را بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده است کسی را که غایط کند در سایه که قافله در آنجا نزول میکنند خواه کاروانسرا
باشد یا زیر درخت باشد و دویم کسی را که منع نماید مردم را از آب مباحی که در چاهها و چشمهها مردمان بنوبت
بران وارد میشوند یا آبی که ملک جماعتی باشد و هر روز یا هر شب نوبت شخصی باشد صاحب نوبت را منع
کردن حرام است و کسی که راه شارع مردمان را سد کند یا آنکه دیواری کشد که تردد نتوانند کرد یا راه
را تنگ کند یا راه واری بگیرد که سبب آن شود که کسی از آن راه تردد و در کافی و تهذیب با این عبارت است که
این سه طایفه ملعون شده اند محتمل است که مراد این باشد که مردمان لعن ایشان میکنند نه خدای تعالی و فی خبر آخر
من سد طریقا بتر الله عمره و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که راهی را بندد حق سبحانه
و تعالی عمر او را قطع کند و کوتاه کرداند و چون در آن خبر سد طریق بود با این تقریب این حدیث را
ذکر کرد و سئل الحسن بن علی صلوات الله علیهما ما حد الغائط قال لا تستقبل القبلة
ولا تستدبرها ولا تستقبل الریح ولا تستدبرها و سوال کرده شد از آنحضرت صلوات الله
علیه که آداب بیت الخلا چه چیز است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رو بقبله مکن و پشت بقبله مکن و رو
بباد مکن که ترشح میکند و پشت بباد مکن که از زیر جامه نیز ترشح میکند غالبا یا تغبیه اگر وجه آن ظاهر نیست
و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند و صدوق و حکم بصحت آن کرده اند و موید خبر اول
آن احادیث بسیار وارد شده است و مذهب جنیست که حضرات معصومین صلوات الله علیهم نهی از استقبال
و استدبار قبله فرموده اند ولیکن خلافست که نهی بر سبیل حرمتست یا کراهت یا در صحراها حرام است
و در بناها مکروه و یا در صحراها مکروه است و در بناها جایز چون حدیثی صحیح وارد شده است که محمد بن اسمعیل
بن بزیع نقل کرده است که من داخل خانه حضرت امام رضا صلوات الله علیه شدم و در آن خانه بیت الخلای
بود رو بقبله پس که داشتن آن را از اجمال خود دلیل آنست که جایز است نشستن رو بقبله یا پشت بقبله بر تقدیری
که حضرت صلوات الله علیه ساخته باشد و تقریر حضرت حجتست و جواب گفته اند که اگر حضرت نفرموده باشد

کتی

کشتن آن را حجتست و حال آنکه محمد بن بزیع در حدیث صحیح دیگر روایت کرده است که من داخل خانه حضرت
شدم و در آنجا کنیف رو بقبله بود و حضرت فرمود که هر که برابر قبله بول کند سهوا و بخاطرش رسد که رو بقبله است
و بگرداند از جهت تعظیم و اجلال قبله از آنجا برخیزد تا حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد و مجملا چون حدیثی بما رسیده است
که صریح باشد در حرمت یا کراهت در چنین جاها ما جزم بهیچ طرف نمیکنیم و احتیاط میکنیم والله تعالی یعلم
و فی خبر آخر لا تستقبل الهلال ولا تستدبره و در خبری دیگر وارد شده است که رو بماه و پشت بماه
مکن به خاطر ندارم که این خبر را در جای دیگر دیده باشم که پشت بماه مکرده باشد و خواهد آمد در مناهی
نبی صلی الله علیه و آله که حضرت نهی فرمودند که در حال خلا فرج آنکس ظاهر باشد برآفتاب و ماه یا آنکه شعاع آنها بر
فرج افتد و کلینی مرسلا روایت کرده است که رو بآفتاب و ماه مکن و شیخ بسند قوی و بسند موثق کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که کسی
بول نکند با این عنوان که فرجش ظاهر باشد برماه یعنی رو بماه بول نکند که شعاع ماه بر فرج او افتد ومن استقبل
القبلة فی بول او غائط ثم ذکر فتحرف عنها اجلالا للقبلة و فی نسخة و تعظیما لها لم یقم
من موضعه حتی یغفر الله له و ترجمه اش را ذکر کردیم قبل از متن با همین عبارت حضرت نیست با ذکر تغییری که لفظ
او غائط زیاده شده است و لفظ و تعظیما لها ساقط شده است و دور نیست که نقل بالمعنی کرده باشد
یا به شیء دیگر باشد یا نساخ زیاد و کم کرده باشند والله تعالی یعلم و منقولست بروایت شیخین که ابوحنیفه بیرون
از خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بیرون آمد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در اوایل
بلوغ ایستاده بودند ابوحنیفه از حضرت پرسید که شخصی که غریب باشد و بشهر شما رسد و خواهد که قضای حاجت
کند کجا کند حضرت فرمودند که در حوالی دیوارهای مساجد منشین و همچنین در کنار نهرها و زیر درختان میوه دار
و منزلهای قافله و رو بقبله مکن در حال بول و غایط و جامه از آنها بالا کن و هر جا خواهی بنشین و در روایات بسیار
وارد شده است که رو بمشرق یا مغرب کن در خلا و این بهتر است و بعضی گفته اند که واجب است و دخل ابو جعفر
الباقر صلوات الله علیه الخلاء فوجد لقمة خبز فی القذر فاخذها و غسلها و دفعها
الی مملوک کان معه و قال تکون معک لآکلها اذا خرجت فلما خرج صلوات الله علیه
قال للمملوک این اللقمة قال اکلتها یا ابن رسول الله فقال انها ما استقرت فی جوف

أحدٍ إلا وجبت له الجنة فاذهب فأنت حرٌّ لله فإني أكره أن أستخدم رجلاً من أهل
الجنة آنحضرت داخل خلا شدند دیدند که لقمه نانی در آنجا افتاده بود آن لقمه را برداشته شستند و بغلامی
دادند و فرمودند که با تو باشد که چون در آییم بخوریم پس حضرت صلوات الله علیه بیرون آمدند و فرمودند که کو لقمه
غلام گفت یا ابن رسول الله آنرا خوردم حضرت فرمودند که هر که چنین لقمه را بخورد که از جاهای کثیف یا نجس
برداشته باشند بعد از شستن آن بهشت او را واجب شود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا که مرا خوش
نمی آید که شخصی که از اهل بهشت باشد او را بعنوان بندگی خدمت فرمایم غرض از ذکر این حدیث آنست که دلالت
میکند بر آنکه در بیت الخلا چیزی خوردن خوب نباشد چون حضرت فرمودند که بیرون آییم و بخوریم هر چند
در وقت بول کردن بود و ظاهر میشود که در آنوقت بطریق اولی خوب نباشد و دلالت میکند که مردمان
صالح را خدمت فرمودن خوب نباشد و ظاهر آنست که در انگارتی بوده است بلکه بآب قلیل شسته
باشند اما ظاهر نیست که بواسطه نجاست شسته باشند یا بواسطه کثافت پس اگر نانی در راهها افتاده
و آنرا بردارند بهتر آنست که بشویند و بخورند مگر آنکه در مثل صحرای باشد که بحسب ظاهر زمینش پاک بوده باشد
و این حدیث دلالت میکند بر آنکه سنت است تعظیم نان کردن چنانکه منقولست در اخبار بسیار از حضرت
سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که عزت نان بدارید که از عرش تا فرش و اکثر اهل زمین در آن
کار کرده اند تا نان شده است یعنی افلاک و کواکب و ملائکه علوی و سفلی و آدمیان و حیوانات و اگر نان حاضر شود
انتظار نان خورش نکشند و نانرا زیر کاسه و امثال آن نگذارند و نانرا بو نکنند و از کارد پاره نکنند و اگر نان و گوشت
حاضر شود اول نان بخورند و لقمه نانرا یا بیشتر در راهها نیندازند و پا بر بالای آن نگذارند و بنان استنجا نکنند و
اخبار معتبره وارد شده است که جمعی بنان استنجا میکردند حق سبحانه و تعالی ایشانرا بابتلای قحطی مبتلا کرد تا
عاقبت همان نانها را با فضلات خوردند و فرزندان خود را خوردند و نان جو را تعظیم بیشتر از نان گندم است بجا آورد
کرده و علما ذکر کرده اند که استنجا بنان حرام است اما موضع پاک است که کثیف میشود و نجاست که نجس میشود و تربت پاک
ضریح مقدس است یا خاکی را که از کربلای معلی مهر و تسبیح کرده باشند یا بواسطه تیمن و شفا برداشته در روضه
گذاشته باشند و از آنجا آورده باشند یا خاکی را که از حوالی آنحضرت بقصد تیمن و شفا برداشته باشند
هر چند در روضه نگذاشته باشند علی المشهور بین الاصحاب و انشاء الله در باب زیارات مطهره خواهد آمد

الطهره

احادیث قربست ونهى رسول الله صلى الله عليه أن يطمح الرجل ببوله في الهواء من السطح أو
من الشيء المرتفع و نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی که بسیار بلند باشد
و ظاهرا چون ملائکه و جن در هوا می باشند سبب آزار ایشان میشود و بقدری از بلندی که ترشح نکند خوبست
اگر خاک نرم نباشد و اگر باشد بهتر است و این حدیث به دو سند قوی کالصحیح منقول است و علما آنرا عمل
نموده اند و خلافی ندیده ام وقال صلوات الله عليه البول قائماً من غير علة من الجفاء و حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ایستاده بول کردن خلاف آداب عقلاست بلکه کار حیوانانست و در
مناهی آنحضرت صلی الله علیه و آله خواهد آمد که حضرت صلوات الله علیه کراهت داشتند از حدث کردن ایستاده
و حدث شامل بول و غایط هست و در اینجا نیز مراد هر دو است ولیکن اکثر جاها نام غایط را بواسطه قباحت
نمی برند و بول میگویند و بسیار است که نام بول را نمی برند و کنایه دیگر میفرمایند چنانکه خواهد آمد
و احادیث سابقه نیز دلالت میکنند بر کراهت ایستاده که حضرت فرمودند که جایی اختیار کنند
که ترشح نکند و علت ترشح در اینجا نیز هست با قباحت فعل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سؤال نمودند که جایز است ایستاده بول کردن حضرت فرمودند که بلی لیکن خوف این هست که
شیطان او را دیوانه کند مجملا دغدغه در کراهت آن نیست والاستنجاء باليمين من الجفاء
ظاهرا جزو خبر سابق است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که استنجا بدست راست
کردن خلاف آداب عقلاست چون بآن چیزی میخورند و در حال وضو بر محاسن میکشند و از آنحضرت منقول است
که دست راست از برای رو است و دست چپ از برای فرج است و ظاهرا هر دو حدیث سکونی است
و کلینی این عبارت را باسناد سکونی از حضرت روایت کرده است و در روایت کالصحیح از آنحضرت
صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آنحضرت نهی فرمودند از استنجا کردن بدست راست وقد روي
أنه لا بأس إذا كانت اليسار معتلة و در روایتی واقع شده است که باکی نیست استنجا بدست
راست هرگاه دست چپ اعلی باشد مثل آنکه کوتاه باشد یا شل یا مریض باشد و کلینی نیز باین عنوان نقل
روایت کرده است و اگر روایت نیز نباشد عمومات ما جعل علیکم فی الدین من حرج و امثال آن
کافیست از جهت رفع کراهت وسأل هشام بن سالم أبا عبد الله صلوات الله عليه

فقال کلّا اغتسل من الجنابة وغیر ذلک فی الکنیف الّذی یبال فیه وعلیّ نعل سندیّة فاغتسل وعلیّ النعل کما هی فقال ان کان الماء الّذی یسیل من جسدک یصیب اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک و بسند صحیح سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من غسل جنابت یا غیر آن میکنم در میان آنجائی که در آنجا بول میکنند اما کفش سندی و نعلین که کناره دار در پا دارم و با کفش غسل میکنم که پای من نجس نشود آیا غسل صحیحست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر آب غسل کف پایت میرسد در میان کفش احتیاج بشستن پا مرتبه دیگر نیست و از مفهوم حدیث در می آید که اگر آب نمیرسد می باید شست و این حدیث را کلینی و شیخ بسند قوی از هشام روایت کرده اند تا اینجا پس آنچه صدوق بعد ازین گفته است محتمل است که از جزو حدیث باشد یا مفهوم را از کلام خود نقل کرده باشد و مضمون حدیثی باشد که شیخان روایت کرده اند بسند صحیح از حماد از کربن کرب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی غسل جنابت کند آیا بعد از غسل پاهای خود را میشوید حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر در جای غسل میکند که آب غسل بزیر پای او میرسد یا گل زمین گل نداشته باشد و بر روی زمین پاک صاف غسل کند پس اگر مرتبه دیگر پاها را نشوید باکی نیست و اگر پاهای او در میان آب فرو رفته باشد پس باید که پاهای خود را بشوید و ظاهر مراد از آب گل است یعنی در میان گل فرو رفته باشد و آب بزیر پا نرسد و احتمال دارد که ظاهر خبر مراد باشد یا که در میان آب غسل ترتیبی کند و آب بر دارد و باعضای غسل خود بریزد پس هرچه را آب ریخته است بقصد غسل صحیح است و هرچه بقصد غسل آب بآنجا نرسانیده است از غسل مجزی نیست پس آنکه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بشوید در صورت یک احتمال آنست که در میان آب بنیت حرکت او بقصد غسل کافی باشد و احتمالی دیگر آنکه حرکت دادن و نیت بدون حرکت هر یک کافی باشد و حق آنست که هر دو خوبست ترتیبی که مذکور شد پس بنا برین اگر غسل ترتیبی در میان حوض کند باید که اول سر و گردن را در میان آب بشوید و هرچه از بدنش از آب بیرون باشد و آنچه در میان آب باشد بیرون آورد و آب بریزد یا نیت کند و حرکت دهد صحیح است و کذلک اذا اغتسل الرّجل فی حفرة و جری الماء تحت رجلیه لم تغسلهما وان کانت رجلاه مستنقعتین فی الماء غسلهما و همچنین هرگاه شخصی غسل کند در گودی و روان شود

آب

آب غسل در زیر پاهای او نشوید پاها را و اگر پاهای او فرو رفته باشد در آب بشوید پاها را و این حدیث صدوق در اینجا ذکر کرده است بواسطه آنکه در باب خانه غسل میتوان کرد و مناسب آن بود که در باب غسل ذکر کند چنانکه دیگران کرده اند اما این معنی از کلام ایشان مفهوم نمیشود و از کلام صدوق مفهوم میشود و تفصیل حالش پیشتر مذکور شد چون مطلب ذکر عبارت حدیث بود و بیان دو احتمال بحسب عبارت اظهر آنست که تتمه حدیث هشام باشد والا تدلیس است و نسبت آن بصدوق جایز نیست اما بعد از آنکه شروع میکند در احادیث بعنوانی که مبهم شده است اگر چنین چیزی از و واقع شود لایق نیست و نشده است که ما در آن وسئل الصّادق صلوات الله علیه عن الرّجل اذا اراد ان یستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط سایل عمار است و طریق صدوق بعمار موثق است هر چند در طریق شیخین سهل هست و لیکن امر او سهل است چنانکه گذشت از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد که هرگاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چنانکه از برای غایط می نشیند و ظاهر عموم مساوات که از لفظ ما فهمیده میشود آنست که در حال استنجا نیز عورتین خود را از ناظر محترم بپوشانند واجبا و رو بقبله و پشت بقبله نکنند احتیاطا و رو بآفتاب و ماه نکنند و پشت بآنها نکنند و رو و پشت بباد نکنند استحبابا و همچنین در باقی مکروهات نشستن آن باشد و اکثر ذکر نکرده اند حال استنجا را و جمعی ذکر کرده اند بر سبیل استحباب و ذکر کرده اند الا ستر عورتین که آن واجب است بر سر خود و علی در خلا و استنجا ندارد و لهذا صدوق ذکر نکرد وجوب ستر عورتین را از ناظر محترم چنانکه همه فقها ذکر میکنند و در اخبار نیز خلافی وارد نشده است و علما که ذکر کرده اند از جهت ذکر کرده اند که چون واجب است ستر عورتین و در اینجا آدمی عورت خود را باز میکند مناسبت داشت که ذکر کنند و ذکر کرده و صدوق در مبحث حمام ذکر خواهد کرد چون حمام احکام بسیار دارد و اخبار بسیار در آن وارد شده است متعارف فقها نیست که در کتب مختصره آنرا ذکر کنند و این وجوه دفع اعتراضات از صدوق میشود و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا بال الرّجل فلا یمسّ ذکره بیمینه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده است که هرگاه شخصی بول کند دست راست خود را بذکرش نرساند و در وقت استبرا و غیره و این خبر را سند دیگر هم و جماعه در صحاح خود بطرق متعدده از ابوقتاده از سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و جمعی کثیر از علما ذکر کرده اند که مراسیل صدوق در حکم مسانید است چون ذکر کرده است

که میان این دو خبر احجت است و از کتب معتمده نقل کرده ام خصوصا هر گاه که جزما گوید قال ابو جعفر صلوات الله علیه مثلا
بخلاف آنکه گوید روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه اگر چه ظاهر آنست که نزد او یکسانست و قال
صلوات الله علیه طول الجلوس علی الخلاء یورث الناسور و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که بسیار نشستن و مکث کردن در ادبخانه سبب بواسیر است و بعضی نیز خوانده اند ناسور یعنی قرحه است
و صدوق و شیخ این خبر را بسند کالصحیح از آنحضرت روایت کرده اند و لیکن شیخ ذکر کرده است که حضرت
فرمود که لقمن به پسرش این گفت و بعد از آن گفت که این را بر در ادبخانه نوشته و ممکن است که محمد بن مسلم که راوی
این خبر است دو مرتبه از حضرت شنیده باشد و ظاهر خبر کراهت است با آنکه اگر ترک این معنی کند از
برای حق سبحانه و تعالی ثواب خواهد داشت و محتمل است که نهی ارشادی باشد چون فایده اش دنیوی است
و درین صورت وقتی ثواب دارد که قصد کند که اگر صحیح باشم عبادات الهی خواهم کرد بی مشقت و من جهات
و صحت را از برای عبادات خدا می خواهم درین صورت ثواب خواهد داشت اما این نیت در نهایت صعوبت است
بلکه طبیعی آدمی است که صحت بدن را فی نفسها می خواهد مگر مخلصین مانند حضرت ابرهیم علی نبینا و آله و علیه الصلوة
والسلام که مامور شد با آنکه بگوید که نماز خود و حج خود و زندگانی خود و مردن خود را از جهت رضای او
میخواهم و انشاء الله در نماز خواهد آمد و غرض از بیان این آنست که فرق میان احکام ارشادیه و تکلیفیه بکنند
و احادیث بسیار وارد شده است در ارشادیه خصوصا در اطعمه و اشربه و سأل عمر بن یزید ابا عبد
الله صلوات الله علیه عن التسبیح فی المخرج و قراءة القرآن فقال لم یرخص فی الکنیف اکثر
من آیة الکرسی و یحمد الله او آیة الحمد لله رب العالمین و سوال کرد از حضرت صلوات الله علیه از تسبیح
در مخرج که محل خروج فضلات است و از خواندن قرآن در آنجا پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی یا حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله رخصت نداده اند در کنیف بیشتر از آیة الکرسی را و حمد حق سبحانه و تعالی نموده اند که
و آیة الحمد لله رب العالمین را می توان خواند به آنکه بسند صدوق عمر بن یزید صحیح است و ابن عمر ثقه و عظیم
الشان است و شیعیان بواسطه تقیه از بنی امیه این نامها گذاشته اند و قابل نیز داشته است از برای
دیگران که وقتی که تقیه کنند قصه ایشان کنند مثلا هر گاه دعوا در شود و قسم خورند که ما عمر را دوست میداریم
یزید و ابو بکر و مراد شان انجماعت باشد حتی آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزندان خود را نام

ابا

ابوبکر و عمر و عثمان کرده بودند و همه در کربلا شهید شدند رضی الله عنهم و شیخ طوسی این حدیث را کالصحیح روایت
کرده است تا آیة و تمه الحمد لله رب العالمین را ذکر کرده است و بنابر آن مراد آنست که خواندن یک آیه کراهت ندارد
و بنا بر نسخه مصنف ظاهر آنست که جایز است در خلا هر چه مشتمل باشد بر حمد و ثنای الهی باشد پس مطلق ذکر
الهی که باشد خوب باشد و دعاهایی که گذشت اکثر مشتمل بر حمد است خوب خواهد بود و این عبارت احتمال این معنی
دارد که آیة الکرسی که خوانند بقصد حمد بخوانند یا که بحمد الله حال باشد و از آنجا نیز بر آن می آید که هر حمدی توان خواند
و همچنین عبارت او آیة الحمد لله رب العالمین نیز احتمال دارد که مراد این باشد که هر آیه که مشتمل بر حمد و ثنای
الهی باشد توان خواند اما معنی اول اظهر است و معنی ثانی بعید نیست باعتبار اخبار دیگر که بعد ازین می آید
و ممکن است که مراد این باشد که چون آیة الکرسی بخوانند حمد الهی بکنند یا آیة الحمد لله رب العالمین بخوانند چون در آیة
الکرسی تجویز که نازل شده و در روایات اهل البیت صلوات الله علیهم بعد از العظیم و الحمد لله رب العالمین است
و بعد از له ما فی السموات و ما فی الارض وارد شده است و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة هو
الرحمن الرحیم من ذا الذی الخ و این روایت را علی بن ابرهیم و کلینی و شیخ طبرسی و شیخ ابن طاوس و غیر ایشان
ذکر کرده اند و می نامند این را آیة الکرسی علی التنزیل و الله تعالی یعلم و من سمع الاذان فلیقل کما
یقول المؤذن و کسی که اذان بشنود در خلا باید که حکایت قول موذن بکند و این نیز مستثنی است از آنچه خواهد
که سخن نگوید و بمضمون حدیث صحیح وارد شده است و چند حدیث کالصحیح که در حالت خلا هر چه موذن بگوید او نیز بگوید
و حدیثی معتبر وارد شده است که سبب زیادتی روزیست پس ظاهر شد که شهیدان رضی الله عنهما که نفی
نقل کرده اند چون من لا یحضر و ثواب الاعمال و علل الشرایع را نداشته اند معذور بوده اند در باب اذان
خواهد آمد و اگر حاجت بسخن باشد مثل حدیث نفس بگوید بهتر است چنانچه گذشت و لا تمتنع من الدعاء و التمجید
او التمجید من اجل انک علی الخلاء فان ذکر الله حسن علی کل حال و ترک مکنند دعا و حمد
الهی را و در نسخه دیگر تحمید و تعظیم الهی را باعتبار آنکه در خلاست زیرا که ذکر الهی خوبست و مطلوبست در همه
احوال و لما ناجی الله عز و جل موسی بن عمران قال موسی یا رب ابعید انت منی فانادیک
ام قریب فاناجیک فاوحی الله جل جلاله الیه انا جلیس من ذکرنی فقال موسی انی اکون
فی احوال اجلک ان اذکرک فیها فقال یا موسی اذکرنی علی کل حال و چون مناجات کرد حق سبحانه و تعالی

با موسی گفت ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا دعا و ذکر را بلند بگویم یا نزدیکی که آهسته بگویم پس وحی کرد خداوندی
که عظمت او از آن اعظم است که وصف توان کرد بموسی که ای موسی من همنشین کسانی ام که مرا یاد کنند پس موسی گفت
ای پروردگار من در حالتی چند می باشم که ترا از آن عظیم تر میدانم که ترا در آن حالتها یاد کنم پس خداوند عالمیان
فرمود که در هر حالی که باشی مرا یاد کن و بذکر من مشغول باش بدانکه از جمله ای من سمع الاذان تا اینجا یک
حدیث است که صدوق در علل ذکر کرده است بانکه تغییری بحسب لفظ بسندی معتبر و بسندی صحیح روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بمحمد بن مسلم فرمودند که ترک مکن ذکر الهی را در هیچ حالی و اگر
بشنوی که موذن اذان میگوید و تو در خلا باشی هرچه موذن میگوید تو آن را بگو و در روایت صحیحی ذکر کرده است
که زراره گفت که من با آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که من چگویم وقتی که اذان بشنوم حضرت فرمودند که
هر که ذکر الهی بگوید تو نیز بگو و در حدیث معتبری ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آن
حضرت پرسیدند که چه علت دارد که سنت است آدمی را که چون اذان بشنود هرچه موذن بگوید او را باید گفت
اگرچه در حالت بول و غایط باشد حضرت فرمودند که سبب زیادتی رزق میشود و کلینی رضی الله عنه بسندی
کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که باکی نیست در ذکر الهی اگر
چه بول کنی بدرستیکه ذکر الهی در همه احوال خوبست پس باید که ترا ملال بهم نرساند از ذکر الهی و بسندی صحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت موسی گفت الهی مجلسی چند واقع
میشود که من ترا از آن عزیزتر و عظیم تر میدانم که در آن مجالس یاد کنم خطاب رسید که ای موسی ذکر من خوبست
در همه احوال و بسندی صحیح از آنحضرت روایت کرده است که در توراتی که یهودان آن را تغییر نداده اند و نزد
هست مذکور است که حضرت موسی سوال کرد که ای پروردگار من آیا تو بمن نزدیکی تا تو را از خود آهسته بگویم یا
دوری که فریاد کنم خداوند عالمیان وحی کرد باو که ای موسی من همنشین کسانی ام که مرا یاد کنند پس موسی گفت که خداوندا
که در ستر تو خواهد بود روزی که ستری نباشد مگر ستر تو یعنی بغیر از سایه عرش تو سایه نباشد الهی در آفتاب
قیامت گرفتار باشند حق سبحانه و تعالی فرمود کسانی که در دنیا مرا یاد کنند و من ایشان را در دنیا
و عقبی بهمه الطاف یاد کنم و جمعی که از جهت رضای من با یکدیگر دوستی کنند من ایشان را دوست دارم
پس انجماعتند که هرگاه میخواهم بلائی باهل زمین بفرستم برکت ایشان نمی فرستم و ازین باب احادیث بسیار است

در ذکر الهی و مطلب از ذکر این حدیث آن بود که اسانید این اخبار در عنوان صحیح یاد کنم با فواید بسیار اما آنکه حضرت
موسی گفت که آیا دوری یا نزدیک دو احتمال دارد یکی آنکه کیفیت ذکر و دعا را پرسیده باشد که آیا بلند ذکر کنم یا
مانند کسانی که دورند و ملاحظه بعد خود کنم که چون الحال نمی بینم از قرب الهی در من نسبت مناسب آنست که بنحو دور
دعا کنم یا ملاحظه قرب تو کنم بفضل و رحمت که هرچند که ما دوریم اما رحمت تو نظر بهمه عالمیان نزدیکست بیت
دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجب تر که من از وی دورم آهسته یاد کنم مانند نزدیکان و بنابرین احتمال جواب
نیز دو احتمال دارد یکی آنکه در مناجات همین معنی را رعایت می باید کرد که اگر بنده دل حاضر است من در دل ایم
چنانکه در حدیث قدسی وارد شده است که آسمان و زمین گنجایش من ندارد و چنانکه از بعضی از مقربان بارگاه
ایزدی منقول است که اگر عرش و آنچه را عرش فراگرفته است هزار هزار مرتبه بزرگتر در گوشه دل عارف
باشد گنجایش آن را دارد و چون چنین نباشد که دل مومن عرش رحمن است باین معنی که دل محل معرفت و
محبت الهی است چنانکه در تفسیر آیه اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ الآیة گفته است بیت آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال بنام من دیوانه زدند و دیگری گفته است بیت نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست
و اگر دلش محل معرفت من نیست گو فریاد زن که فایده ندارد و وجهی دیگر چنانکه منقول است از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه است که چون بنی اسرائیل او را سوال کردند که ما میخواهیم که کلام الهی را بشنویم که با تو سخن میگوید
و از میان هفتصد هزار کس مرد جنگی هفتاد را انتخاب کردند که با حضرت موسی بکوه طور روند پس حضرت موسی استدعا نمود که خداوندا
تو میدانی حاجت بنی اسرائیلیان را و بواسطه همین معنی آمده اند خداوندا با من چنین سخن بگو که ایشان بشنوند
پس بجای موسی حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت چنانکه آن هفتاد کس شنیدند بعد از آن گفتند که ما سخنی شنیدیم
اما چه دانیم که این سخن الهی است تو چنان کن که ما خدا را ببینیم تا خاطر ما جمع شود و تصدیق رسالت تو ارزوی
بعیان بکنیم حضرت موسی فرمود که خداوند عالمیان مجرد است و محال است دیدن او و اگر غرض حجت است کو
حجتها و برهانها تمام کردم بر عالمیان گفتند اینها فایده ندارد ما ایمان نمی آوریم تا خدا را نبینیم پس
صاعقه آمد و هر هفتاد نفر سوختند پس حضرت موسی گفت خداوندا من چگونه جواب دهم بنی اسرائیلیان
روم که منتخب همه مرده باشند خواهند گفت تو ایشان را بردی و کشتی پس بجای حضرت موسی خداوند عالمیان
ایشان را زنده گردانید باز شروع در مطلب اول کردند و بعد از معارضات بسیار گفتند تو باسم خود طلب کن

و توبیینی مارا جز ده که چگونه است تا معرفت ما چنانکه باید بجناب اقدس او حاصل شود خطاب رسید که یا موسی سؤال
کن که من ترا مؤاخذه نمی نمایم بجهالت این قوم پس حضرت موسی سؤال نمود که رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ
خداوندا خود را بمن نما تا من ترا ببینم خطاب رسید که هرگز مرا نمی توانی دید ولیکن نظر بکوه کن اگر کوه
قرار گیرد تو مرا میتوانی دید پس حق سبحانه و تعالی آیتی از آیات خود را بر کوه تجلی کرد کوه از هم پاشیده
شد و در اطراف عالم متفرق شد و پاره بزرگ ترش بجنب اشرف است که تمام است که لسنت آن زمینها کمی ر
بلند تر است و حضرت موسی بیهوش شد و چون بهوش آمد از این سخن استغفار نمود و گفت خداوندا تو میدانستی
که من میدانستم که ترا نمی توان دید و من برین اعلانم پس ممکن است که ایشان طلبیده باشند قرب و بعد را
و حضرت موسی بایشان گفته باشد که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد صوری منزه است و این هر دو از
لوازم جسم است و ایشان مبالغه کرده باشند و با مر الهی حضرت موسی این سؤال کرده باشد چنانکه منقولست
که چنین بوده و لیکن چون سند این نقل ثابت نیست بعنوان صحیح بلکه از مشایخ شنیده ام جابرین بر سبیل احتمال
ذکر کردم و وجهی دیگر ذکر کرده اند که ممکن است که حضرت موسی خواهد که بانیو سید رتبه خود را بداند که آیا از
مقربانست یا از دوران و جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد و این وجه وجیه است
و الله تعالی یعلم و باقی حقایق و معارفی که ازین اخبار مفهوم میشود بعسکر تو گذاشتیم که ازین مقالات
پی بمعنا بری بالتضرع و زاری از جناب اقدس الهی از الخالق کرکن در عنایات الهی که میخواهد که بنده
در بیت الخلا باد او نباشد که گاهی این غرا از مهنا او را می نوازد و گاهی طایک را میفرماید که سر ترا بزیر افکنده
و بگویند که نظر کن بانچه از تو بیرون آمده است از طعامهای لطیف و شرابهای لذیذ که بمجرد چند ساعت بصحبت
تو چنین گندیده بهم رسانیده که تصور آن نمیتوان کرد باز میگویند باو که ای فرزند آدم تو همیشه مصاحب بکنی
از فضلات خبیثه هستی که اگر اندکی بر رخت تو باشد در نظرها چنان بی اعتبار میشوی که مدت العمر هر که ترا
دیده باشد نمیخواهد که با تو همنشینی کند و تفضل الهی را ملاحظه کن که این فضلات با تعفن را چنان کرده است
که گند آن ظاهر نشود با آنکه حایل آن را پوستی کرده است و اگر در حجر سنگم باشد هیچ جز حایل آن نمیتواند
شد با آنکه اینها چیزهای سهل است آن صفات ذمیمه که در تو مخزون است بصد هزار مرتبه از اینها
گندیده تر است و آثار آن گندها نزد علمای ربانی ظاهر است و لیکن ستاریت الهی از ایشان نیز

مخفی ساخته است با آنکه ایشان را مشغول خود گردانیده که بدیگری نپردازند باز نظر کن در آنکه اخس حیوانات که
سگ و خوک است فضلات اینها بمقدار تعفن ندارد که فضلات انسان و حکمت الهی درین تعفن آنست که نظر بخست خود کنند
و تکبر و عجب را از سر بیندازد و کبر یا را مخصوص جناب کبریائی او داند چنانکه اکثر اینها از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
منقولست و از خوف تطویل ذکر آن اخبار نکردم وَلَا يَجُوزُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَدْخُلَ الْخَلَاءَ وَمَعَهُ أَوْ عَلَيْهِ
خَاتَمٌ عَلَيْهِ اسْمُ اللهِ أَوْ مُصْحَفٌ فِيهِ الْقُرْآنُ فَإِنْ دَخَلَ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ عَلَيْهِ اسْمُ اللهِ تَعَالَى فَلْيُحَوِّلْهُ
عَنْ يَدِهِ الْيُسْرَى إِذَا أَرَادَ الْاِسْتِنْجَاءَ و جایز نیست کسی را که داخل خلا میشود که با او بوده باشد انگشتری
که بران اسم خدای تعالی باشد یا نوشته که در آنجا قرآن باشد اگرچه یکآیه باشد پس اگر داخل
شود و انگشتری که بران اسم الهی باشد با خود داشته باشد پس می باید که از دست چپ بیرون آورد
در وقت استنجا بدست چپ سکینه و خوف رسید که نجاست بآن اسم رسد و روایت نموده است شیخ
طوسی بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جنب دست نمالد و مس
نکند درهم و دیناری را که اسم الهی بران باشد و استنجا نکند در حالتی که انگشتری در دست او داشته
باشد که اسم الهی بران باشد و جماع نکند هرگاه چنین انگشتری در دست او باشد و داخل خلا
نشود هرگاه در دست او باشد و بسندی اکثر قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که از
آنحضرت سؤال کرد شخصی که اگر کسی انگشتری در دست داشته باشد که اسم الله بران باشد و خواهد که
داخل خلا شود چون است حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم این را گفت که اگر اسم محمد بران باشد
گفت باکی نیست علما ازین فهمیده اند که اگر اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران باشد کراهت دارد
و لیکن کمتر از آنکه اسم الله بران باشد و ملحق ساخته اند بآن اسامی ائمه معصومین و اسامی پیغمبران دیگر را چون
منافات بتعظیم دارد اگر مقصود از آن اسم ایشان باشد مثل آنکه نوشته باشد محمد رسول الله اما اگر اسم
هم نام ایشان باشد مثل محمد علی تصور ندارد بخلاف اسم الله که مطلقا خوب نیست که با او باشد مثل محمد
کریم و محمد رحیم تصور ندارد و دور نیست که مراد حضرت از حدیث دویم این باشد و علما ذکر کرده اند که اگر
نجاست باینها رسد حرام است چون منافی تعظیم ایشانست و ازینجا استنباط کرده اند که نمی باید که با خود
ببرد قرآن را یا آیه از قرآن را اگر اسم خدا داشته باشد البته و الا با زمنافی تعظیم قرآنست و ظاهر شرع

آنست که صدوق استنباط کرده باشد بلکه در حدیثی بر مضمون دیده باشد و در حدیث موثق از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که مکروهست که با خود ببرد در خلا شاهی نگینه را مگر آنکه از ادر جای بسته باشد
یا در کیسه سر بسته باشد و ظاهر کراهت باعتبار آنست که در شاهی نگینه اسم خدا و رسول منقوش بوده است
چنانکه احتمال است وَكَذٰلِكَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ فَصُّهُ مِنْ حِجَارَةِ زَمْزَمَ نَزَعَهُ عِنْدَ الِاسْتِنْجَاءِ
و همچنین هرگاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست
بیرون آورد و شیخان رضه در حدیث صحیحی روایت کرده‌اند که یکی از وکلاء حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه بحضرت عرض نمود که چه میفرمایید در نگین انگشتری که از سنگ ریزه چاه زمزم باشد حضرت فرمودند که
باکی نیست ولیکن در وقت استنجا بیرون آورد و ظاهر الصدوق و سایر علما چنین فهمیده باشند که سؤال راوی
از بردن انگشتری به بیت الخلا باشد و حضرت فرموده باشد که باکی نیست و حال آنکه حرف ادخال خلا
در روایت نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی پرسیده که چون چاه زمزم داخل مسجد الحرام است و سنگ
ریزه هیچ مسجدی را بیرون نمی توان برد از آن مسجد خصوصا مسجد الحرام چنانکه خواهد آمد و حضرت فرموده باشد
که قصور ندارد و این از جمله قمامه چاهست که چون چاه را پاک میکنند گلهای آنرا بیرون میبرند و از آنها مردمان
سنگریزه‌ها می یابند و تیمنا و تبرکا نگین انگشتری میکنند و از این حیثیت رخصت داده باشند و لیکن جمعی
علما گفته‌اند باحتیاط اقربست والله تعالی یعلم پس باید که آن نگین را باز در مسجد الحرام اصلی برند و منه ازمنه
وران و مشهور آنست که بمساجد دیگر میتوان انداختن ان شاء الله خواهد آمد و شیخ رحمه الله ذکر کرده است
که در بعضی از نسخهای قدیمه کافی دیدم که بدل زمزم زمرد بود و بنابرین اشکالات دفع میشود و ظاهر آنست که
آن نسخه غلط بوده است چون لفظ حجاره را بر جواهر در لغت عرب استعمال نمیکنند اگر چه در لغت عجم استعمال
میکنند و معهذا در کل کتب احادیث صحیحه بلفظ زمزم است اگر آن راه باز شود و اگر این راه باز شود اعتماد
بر هیچ حدیثی نتوان کرد چه ممکن است تبدیل لفظی بلفظی نقیض این سخن و در لا یجوز محتمل است که لا را نساخ زیاد کرده
باشند و در یجوز انداخته باشند و علی هذا القیاس فَإِذَا فَرَغَ الرَّجُلُ مِنْ حَاجَتِهِ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
أَمَاطَ عَنِّي الْأَذَى وَهَنَّأَنِي طَعَامِي وَشَرَابِي وَعَافَانِي مِنَ الْبَلْوَى پس چون فارغ شود و قضای حاجت او
بشود بگوید که شکر مر خداوندیرا سزاست که این فضلات را از من دور کردانید و گوارا ساخت در من اجزاء

و بدن من کردانید خوردنی و آشامیدنی مرا و مراد از بلا عافیت کرامت نمود و دعاهای دیگر گذشت و
ظاهر صدوق این دعا را از جهت فارغ شدن ذکر کرده است و دعاهای گذشته از جهت بیرون آمدن
پس کم نباشد اگرچه معانی هم قریب بیکدیگرند و یکی از اینها کافیست و جمع اولی است وَالِاسْتِنْجَاءُ
بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ ثُمَّ بِالْمَاءِ فَإِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْمَاءِ أَجْزَأَهُ یعنی فرد کامل استنجای غایط آنست که سه سنگ
پاک بمالند بعد از آن بشویند پس اگر اکتفا بآب کنند کافیست و خلافی درین نیست که جمع کردن میانه سنگ
البته و بعد از آن بآب شستن آنمقدار که عین و اثر غایط زایل شود کامل است و اگر اکتفا بآب کنند و سنگ
نمالد نیز بهتر است از اکتفا بسنگ کردن و بر مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و اجماع علماست و کفایتی
بسنگ خواهد آمد وَلَا يَجُوزُ الِاسْتِنْجَاءُ بِالرَّوْثِ وَالْعَظْمِ لِأَنَّ وَفْدَ الْجَانِّ جَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتِّعْنَا فَأَعْطَاهُمُ الرَّوْثَ وَالْعَظْمَ فَلِذَلِكَ لَا يَنْبَغِي أَنْ يُسْتَنْجَى
بِهِمَا و جایز نیست استنجا بسرگین و استخوان کردن زیرا که جمعی از جنیان برسالت از جانب جنیان
بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که یا رسول الله چیزی ما را بهره بده یعنی از جهت خوردن
چیزی مقرر ساز که بنی آدم آنرا نجس نکنند و ما از آن بهره مند توانیم شد پس حضرت صلوات الله علیه سرگین
حیوانات و استخوان را مقرر فرمودند بنابرین نیست که سزاوار نیست که استنجا باین هر دو کنند از عبارت
لا یجوز صدوق حرمت ظاهر میشود و از لا ینبغی کراهت و در حدیث معتبری که باصطلاح متأخرین ضعیف است
اما عمل بآن کرده‌اند منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سؤال کردند از استنجا
باستخوان یا پشگل شتر یا چوب حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اما استخوان و سرگین پس آن طعام
جنیانست زیرا که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شرط کرده‌اند پس صلاحیت ندارد که با آن
استنجا کنند و ظاهر شرط آنست که بنی آدم باینها استنجا نکنند تا ما با ایشان کاری نداشته باشیم و ظاهر
لا یصلح حرمتست بنابرین اکثر علما بحرمت آن قایل شده‌اند و جمعی مکروه دانسته‌اند باعتبار ضعف سند و عدم
صراحت متن خبر در حرمت و سنیان باسانید متکثره در صحاح خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده‌اند
که کفار ریشخندی کنند که پیغمبر شما همه چیز را بیاد شما میدهد حتی طهارت خانه رفتن را من گفتم بلی ما را نهی کرده است
از آنکه استنجا بدست راست کنیم یا رو بقبله کنیم و نهی کرده است از استنجا بسرگین و استخوان و از آنکه

بگذار از سنگ استنجا کنیم احتیاطا و ززیرست وَكَانَ النَّاسُ يَسْتَنْجُونَ بِالْأَحْجَارِ فَأَكَلَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ طَعَاماً
فَلَانَ بَطْنُهُ فَاسْتَنْجَى بِالْمَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ
فَدَعَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَشِيَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ نَزَلَ فِيهِ أَمْرٌ يَسُوؤُهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ
لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ عَمِلْتَ فِي يَوْمِكَ هَذَا شَيْئاً قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَلْتُ
طَعَاماً فَلَانَ بَطْنِي فَاسْتَنْجَيْتُ بِالْمَاءِ فَقَالَ لَهُ أَبْشِرْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَنْزَلَ فِيكَ
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَكُنْتَ أَنْتَ أَوَّلَ التَّوَّابِينَ وَأَوَّلَ الْمُتَطَهِّرِينَ
وَيُقَالُ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ كَانَ الْبَرَاءَ بْنَ مَعْرُورٍ الْأَنْصَارِيَّ و صدوق مضمون این حدیث را کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که مردم استنجا بسنگ میکردند چون بسر که
خرمای ترش شیرین است میخوردند مانند پشکل از ایشان جدا میشد پس شخصی از انصار یعنی مسلمانان مدینه مشرفه
که حضرت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند طعامی خورد که آن کدو بود و شکمش روان شد و آب
استنجا کرد پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که بدرستی که حق سبحانه و تعالی دوست میدارد توبه کاران را
و دوست میدارد پاکیزگان را پس حضرت صلی الله علیه و آله او را طلبیدند آن مرد ترسید که مبادا در شان او آیه عذابی
آمده باشد از جهت این کاری که کرده بود بی رخصت حضرت صلی الله علیه و آله بعقل خود یا بعموماتی که از حضرت
باو رسیده بود در تطهیر آب چنانکه در همین حدیث هست فی الاستنجاء بالماء پس چون داخل شد حضرت
صلوات الله علیه و آله باو فرمود که آیا امروز کاری کرده گفت بلی یا رسول الله آشی که دبی خوردم و شکمم روان
شد و استنجا بآب کردم پس حضرت فرمود که گوارا باد ترا که حق سبحانه و تعالی در مدح تو آیه فرستاده است
بشارت باد ترا و آیه را خواندند که خدای تبارک و تعالی دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد پاکیزگان را
پس تو اول توبه کارانی و اول پاکیزگانی و شنیده ام که این مرد براء بن معرور انصاری بود و این خبر بحسب
ظاهر دلالت میکند بر آنکه حسن و قبح اشیا عقلی باشد و استنجای غیر متعدی مانند پشکل بسنگ و غیره باشد و
متعدی بآب باشد و چون این عمل خیر را از جهت رضای الهی کرد حق سبحانه و تعالی گناهان ترا آمرزید
یا آنکه سنت حسنه گذاشت که هر که باین عمل کند او در ثواب ایشان شریک باشد پس این عمل را حق سبحانه
و تعالی بمنزله توبه گردانید و ممکن است که توبه بمعنی لغوی مستعمل باشد یعنی رجوع بجناب او که در آن روز عمل

فی

فیحی کرده باشد و از آن توبه کرده باشد اما اول اظهر است باعتبار آنکه او را اول توابین نامید و معنی ثانی
نیز محتمل است و در هر یک از اینها بحث میتوان کرد اما منافات با ظاهر ندارد و محتمل است که چون از کرده پشیمان
بود و تایب شده بود که بی رخصت شارع کاری کند هر چند خوب بود حق سبحانه و تعالی مدح هر دو فعل کرده باشد
چنانکه جای دیگر فرموده است که خوبان کارهای خوب میکنند و دلهای ایشان خایف است از آنکه مبادا مقبول
نشود و چیزهای که زیاد کردم در همین حدیث بود و از کلام صدوق افتاده بود و از کلام کلینی رضی الله عنه
ظاهر میشود که استنجای بسنگ را منسوخ میداند و سنگ را ذکر نکرده است و بسند صحیح روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آیه إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ
الْمُتَطَهِّرِينَ که آن حضرت فرمودند که استنجا بکلوخ و سنگها میکردند بعد از آن حضرت شستن را مقرر
ساخت و این شستن عمل بسیار خوبیست پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بآن امر فرمودند
و خود نیز بجا آوردند شستن را و حق سبحانه و تعالی نیز در کتاب خود فرستاد که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و شیخ طوسی نیز حدیثی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله با انصار بیان فرمود که حق سبحانه و تعالی شما را نیکویی یاد کرده است شما چکار میکنید
گفتند که ما استنجا بآب میکنیم وَمَنْ أَرَادَ الْاسْتِنْجَاءَ فَلْيَمْسَحْ بِإِصْبَعِهِ مِنْ عِنْدِ الْمَقْعَدَةِ إِلَى الْأُنْثَيَيْنِ
ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يَنْتُرُ ذَكَرَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ و کسی که خواهد استنجا کند از بول و خود را بشوید باید اول استبرا
کند با آنکه انگشت خود را و بهتر انگشت میان دست چپ است از پیش سوراخ مقعد بقوت بکشد تا بیخ خصیتین سه مرتبه
بکشد و ذکر را سه مرتبه و بعد از آن خود را بشوید و قریب باین مضمون کلینی روایت کرده است بسند حسن
کالصحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم بحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هرگاه شخصی بول کند و آب نباشد
باشد حضرت فرمودند که میفشارد بیخ ذکر را تا طرف آن سه مرتبه و میکشد بقوت طرف آن را پس اگر
بعد از آن چیزی ظاهر شود از بول نیست ولیکن از رگهای پشت است و دو زیست یا ودی است و این عبارت را
دو احتمال است یکی آنکه مراد از طرف ذکر باشد چنانکه در لغت آمده است و ظاهر صدوق این معنی را فهمیده باشد
ولیکن در کشیدن ذکر سه مرتبه واقع نشده است و در خبرست که کمتر نه کافی باشد و بعضی طرف را بمعنی سر ذکر
گفته اند و بنابرین دو احتمال دارد یکی آنکه مراد از بیخ ذکر قریب بمقعد باشد پس شستن مرتبه ظاهر میشود که سه مرتبه

تا زیر خصیتین او سه مرتبه ذکر را، و مراد از نتر سه مرتبه حشفه است چنانکه جمعی از علما گفته اند که سنت است که حشفه را
نیز بیفشارد و بیفشاند تا بولی که در آنجا هست بریزد و احتمال دیگر آنست که از بیخ ذکر آنچه ظاهر است بکشد تا سر
ذکر و بعد از آن بیفشارد سر ذکر را و همین حدیث را شیخ از کلینی روایت نموده است در تهذیب و استبصار
و در تهذیب بجای طرفه نقل کرده است و در نسخ استبصار بعضی چنین است و بعضی الی راس الحشفه است و
ظاهر این خلاف از نساخ شده است و شیخ روایت کرده است بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که هرگاه شخصی بول کند سه مرتبه ذکرش را بیفشارد و بعد از آن اگر آبی ظاهر شود تا ساق او رسد
قصور ندارد و این حدیث نیز محتمل است که مراد نه مرتبه کشیدن باشد چنانکه گذشت یا از بیخ ذکر تا سر ذکر
بکشد که سه مرتبه باشد و احتمال شش نیز دارد که سر ذکر نیز داخل باشد و در حدیث حسن کالصحیح
نیز روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که پرسیدند از آنحضرت که اگر شخصی بول کند و خود را
بشوید و بعد از آن تری ببیند چه حکم دارد حضرت فرمودند که اگر بعد از بول فشرده است میان مقعد و
خصیتین را سه مرتبه و فشرده است میان هر دو را و بعد از آن خود را شسته باشد اگر منفذ آب بیرون
آید که بساق پای او برسد پروا مکنه که قصور ندارد و آنچه درین حدیث واقع شده است که میان هر دو را
فشرده باشد ظاهرش آنست که مراد میان خصیتین و سر ذکر باشد و بقرینه مقامی و قباحت نام نبرده
باشد و محتمل است که کنایه از بول باشد پس اگر سه مرتبه از مقعد تا سر ذکر فشرده باشد اگر آبی
بیاید بی دغدغه بول نیست و اگر ذکر تنها را فشرده باشد یا مابین مقعد و خصیتین تنها را فشرده باشد
محل دغدغه است اگرچه اظهر آنست که یکی از اینها کافی باشد و احوط هر دو است و اکمل آنست که حشفه را
نیز سه مرتبه بفشارد تا هیچ دغدغه نباشد والله تعالی یعلم فاذا اصاب الماء علی یدیه للاستنجاء فلیقل
الحمد لله الذی جعل الماء طهوراً و لم یجعله نجساً و چون آب برابر یزد در بدن از جهت استنجا باید
مراد از بدن دست چپ است و در بعضی از نسخ ید یا است یعنی بر دست بریزد و ظاهرا هر دو نسخه غلط
نساخ است و یده می باید چنانکه خواهد آمد در وضوی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پس باید
که این دعا را بخواند که جمیع ثناها مخصوص خداوند است یا جمیع شکرها خداوندی را سزاست که آب را مطهر گردانیده
و آب را نجس نگردانیده است که آب استنجا باشد یا همه آبها را نجس نگردانیده است تا از همه منتفع شوم

در آشامیدن و تطهیر بدن و ثیاب و سایر طهارات و بنابرین احتمال نیز اشاره دارد بعدم تنجس اهل اول
اطهر است چه این امور استفاده میشود و می باید که غافل نشوید از آنکه امثال این اخبار دلالت میکنند که طهوری
که در قران مجید واقع شده است بمعنی مطهر است چون در مقام تطهیر بدن از نجاسات واقع شده است بعبارت
قرآن مجید و اکثر فضلا ازینها غافل شده اند و بحث ملعون ابو حنیفه را قوی میدانند که طهور مبالغه طاهر است
و ملاحظه نکرده اند که باجماع لغویین طهور بمعنی ما یتطهر به آمده است و احادیث متواتره وارد شده است بر آنکه
طهور باین معنی است نه بمعنی مبالغه در طاهر با آنکه لیطهرکم به نیز قرینه است که طهور نیز باین معنی است چون یکجا
فرموده است که و انزلنا من السماء ماء طهورا و جای دیگر فرموده است که و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به
با آنکه همین آیه کافی است و احضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم آن آیه را حجت میسازند چون بمضمون
آن مشتهر است و بعد ازین نیز خواهد آمد و یصب علیه من الماء مثلی ما علیه من البول یصب مرتین
هذا ادنی ما یجزی و میریزد بر مخرج بول از آب دو مثل آنچه بر آن مانده است از بول چون غالبا آنچه
یکقطره می ماند پس دو قطره کافی باشد اما دو مرتبه میریزد و این کمترین آنست که مجزیست و اگر سه مرتبه بریزد
بهتر است از جهت صحیح زراره که حضرت سه مرتبه استنجا میکردند از جهت بول و از غایط بکلوخ و خزف استنجا میکردند
و عبارت صدوق مضمون حدیث کالصحیح یا صحیح علی المشهور است که نشیط بن صالح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه سوال میکند که در استنجای بول چه مقدار آب کافیست حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که دو برابر تری که بر حشفه مانده است و دو برابر غالبا یکقطره است صدوق دو قطره فهمیده است
و درین حدیث و احادیث دیگر مدار استنجا بر تخفیف است بنابر مشهور میان اصحاب و هذا النشیط خبری
دیگر روایت کرده است از بعضی استادان خود و او از حضرت صلوات الله علیه که مجزیست در استنجای
بول که بشوید او را بمثل خودش و میتوان این خبر را حمل بر قطره کرد اگرچه آنچه ظاهرتر است آنست
که مراد حضرت اینست که می باید در استنجای بول که بشوید او را بمثل خودش و میتوان این خبر را حمل
بر قطره کرد اگرچه آنچه ظاهرتر است آنست که مراد حضرت اینست که محض آب باشد چون بول است
آب را پاک میکنند نه سنگ و از روی تقیه بعنوان الحجر ثنی فرموده اند و ازین باب در مکالمه حضرات
بسیار خواهد آمد و هرگاه این معنی نیز مراد باشد دلالت دارد که هرگاه آنقدر آب باشد که اقل

[illegible]

غسل مقعد آیه کافی باشد پس یکقطره نیز اقل غسل لفعل می آید و موید آنکه یک قطره کافیست احادیث معتبر بسیار
که بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح وارد است که حضرت آبی ریختند و هیچ خبر وارد نشده است که دو بار ریخته
باشند و بنابر آنکه دو بار ضرور باشد جمعی از علما گفته اند که فاصله کافی باشد است یا آنکه آبی بریزند اگر چه
یک کف باشد که اولی و آخری و وسطی داشته باشد پس بخش اول و آخر دو مرتبه میشود و جماعه اگر دخل
در طهارت نداشته باشد البته دخل در عدم نخواهد داشت آب ریختنهای حضرات را از این باب اغره کرده اند
ولیکن این استدلال ضعیف است زیرا که اکثر امور شرع تعبدیست و عقول را در آن مدخلی نیست نمی بینی که اگر
چیزی نجس باشد و آبی کم از کر باشد اگر یک کف آب از آنجا بردارند و بر آن نجس ریزند پاک میشود و اگر
آن نجس را در آن آب اندازند کل آب نجس میشود با آنکه آن آب هزار مثل آن کف باشد و چون در حدیث
زراره سه مرتبه واقع شده است احوط و اولی آنست که سه مرتبه آب بریزند هر چند علما عمل بآن حدیث کرده اند
بعنوان وجوب بلکه حمل بر استحباب کرده اند و ما جزم بوجوب آن نداریم اما میگوییم که اگر کسی عمل بقصد و کند بارجای
آن حدیث عمل کردن بهتر است از این استدلالات ضعیفه و الله تعالی یعلم ثم یستنجی من الغائط و
یغسل حتی ینقی ما ثمه پس فرو میشوید از غایط و آن قدر میشوید که تا پاک شود نجاستی که در ظاهر در است
روایت کرده اند شیخان بسند کالصحیح که از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که از آنحضرت
سؤال کردند که آیا استنجا را حدی هست که چند مرتبه باید شست حضرت فرمودند که نه اندازه بیاید شست که بیچ
پاک شود راوی گفت که پاک میشود اما بوی می ماند حضرت فرمودند که نظر ببو نمی باید کرد یعنی بو ضرر ندارد و
همچنین اگر بوی در دست بماند ضرر ندارد مگر آنکه آبی که بر آن موضع بماند یا بر دست بماند متغیر باشد بنجاست که
در نصورت نجس است و موضع نیز بتبعیت آن نجس خواهد بود ولیکن این فرض نادر است و از لفظ ثم ظاهر
میشود که مذهب صدوق آنست که اول استنجای بول میکند دیگر استنجای غایط و بر مضمون اشعار دارد روایات
بسیار از صحیح و موثق و حسن که بعنوان ترتیب ذکر جای استنجای بول را ذکر کرده اند و دیگر غایط و بعضی از علما بر عکس
قایلند باعتبار موثقه عمار که از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که اگر کسی
خواهد که استنجا کند بکدام یک از مخرجین ابتدا کند حضرت فرمودند که اول بمقعد بعد از آن بذکر و اکثر علما قایلند بآنکه
مخیر است میان هر دو و محتمل است جمع کردن میان اخبار باینکه اگر بآب استنجا کند اول مخرج غایط را بشوید دیگر

بول را و اگر بسنگ استنجا کند بر عکس چنانکه بعضی از اخبار اشعار بآن دارد و وجه حکمت تقدیم استنجای غایط
آن باشد که مخرج پاک شود تا در استبرا دستش آلوده نشود و بنابر وجهی دیگر ظاهر میشود در جمع که اگر متعدی باشد
اول غایط را و الا بر عکس این احتمالات از جهت رفع تناقض است در اخبار که ممکن است چنین مطلوب باشد
و راویان فهمیده باشند والا با ایهام عمل بودن مشکل است پس تخییر اولی است و الله تعالی یعلم والمستنجی
یصب الماء اذا انقطعت درة البول و کسی که خواهد استنجا کند صبر کند تا سیلان بول بر طرف شود
بعد از آن آب بریزد و دور نیست که در نصورت آب در کار نباشد چنانکه مجربست که اگر بعد از
استبرا انگشت چیزی بیرون نمی آید و مکرر این ملاحظه کرده ام و ظاهر یصب الماء آنست که یکمرتبه کافی
باشد و همین مضمون را شیخان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند
که آنحضرت فرمودند که چون سیلان بول منقطع شود آب بریز و احادیث معتبره کالصحیح نیز بر مضمون
وارد شده است ومن صلی فذکر بعد ما صلی انه لم یغسل ذکره فعلیه ان یغسل
ذکره و یعید الوضوء والصلوة و کسی که نماز کند و بعد از نماز بخاطرش رسد که استنجای بول
نکرده بود پس بر اوست که استنجا کند و وضو و نماز را اعاده کند و بر مضمون حدیث صحیح و موثق و اکثر
وارد شده است که اعاده وضو نکند با استنجا و اعاده صلوة و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه نیز وارد
شده است که اعاده استنجا و نماز بکند و اعاده وضو نکند پس یا جایز است که اعاده وضو را حمل بر استحباب
کنیم و در اعاده نماز نیز احادیث بسیار از طرفین وارد شده است و مشهور وجوب اعاده صلوة است
و حدیث صحیحی وارد شده است که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت اعاده نمیکند و طریق جمع باین
عنوان نیز هست اما اگر باین نحو جمع کند که اعاده در وقت و خارج هر دو بر سبیل استحبابست اظهر است
اگر چه احوط آنست که در هر دو صورت اعاده کنند و ظنون آنست که فرق نیست میان نجاست مذکور
و غیر آن و مشهور آنست که فرقست که در استنجا قایلند که نماز را اعاده میکنند در وقت و خارج وقت
و در سایر نجاسات در وقت اعاده میکنند و در خارج وقت اعاده نمیکنند و ظاهر فرقی نباشد والله
یعلم ومن نسی ان یستنجی من الغائط حتی صلی لم یعد الصلوة و کسی که فراموش کند استنجای
غایط را تا نماز کند اعاده نماز نمیکند و بر مضمون موثقه عمار وارد شده است و موثقه سماعه وارد شده است

که اعاده میکند و صحیحهٔ علی بن جعفر وارد شده است که اگر در اثنای نماز باشد اعاده کند و اگر از نماز فارغ شده
باشد اعاده نکند و ظاهر عبارت صدوق شعار بر این تفصیل دارد که گفته است که حتی صلی یعنی از نماز
فارغ شده باشد و عمل باین حدیث اظهر است و اگرچه اعاده احوط است خصوصاً در وقت و اعاده بنهایت
احتیاط است که در خارج وقت نیز قضا کند وَیُجْزِی فِی الْغائِطِ الْاِسْتِنْجاءُ بِالْاَحْجارِ وَالْخِرَقِ وَ
الْمَدَرِ و کافیست در استنجاء غایط که موضع را پاک کند بسنگ و کهنه و کلوخ و بر مضمون احادیث صحیحه
وارد شده است و خلافی ظاهر نیست در میان علما در اکتفای بسنگ و بر کلوخ و بر کهنه و در کثرت خلافست
که اگر بیک سنگ یا دو سنگ پاک شود آیا اتمام آن به سه سنگ لازم است مشهور لزوم است و همچنین خلافست
که اگر سه طرف سنگ خود را پاک کند آیا کافی است یا سه سنگ می باید و همچنین اگر سه طرف جامه را بر خود مالد
خلافست احوط آنست که سه عدد باشد خصوصاً سنگ و خلافی نیست که اگر بسه سنگ پاک نشود زیاده لازم
تا پاک شود و سنت است که بطاق تمام کند پس اگر بچهار سنگ پاک شود سنگی دیگر بر خود مالد تا پنج شود
و مشهور آنست که در اینجا زوال عین کافیست بخلاف استنجای آب که در آنجا زوال عین و اثر هر دو می باید
و اثر عبارتست از اجزای صغار که بغیر آب غالبا زایل نشود پس اگر اثر بماند و عرق کند و از بر جامه رنگ
بردارد مثلا نماز میتوان کرد اما خلافست که پاکست یا نجس است و عفو است و آنچه از اخبار صحیحه ظاهر میشود
آنست که تا آب متعذر باشد اکتفا بسنگ نکنند و خلافی نیست در آنکه استنجای مخرج بول را آب می باید
کرد و بکلوخ و غیر آن مجزی نیست و در استنجای غایط و عند عذر این نیست که جمع میان سنگ و آب بهتر است
و در صورت جمع لازم نیست که سه سنگ باشد همین که عین زایل شود اگرچه بیک سنگ باشد سنت
بعمل آمده است اگرچه سه سنگ بهتر است وَقالَ الرِّضا صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ فِی الْاِسْتِنْجاءِ
یَغْسِلُ ما ظَهَرَ عَلَی الشَّرَجِ وَلا یُدْخِلُ فیهِ الْاَنْمُلَةَ و بسند صحیح منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله
علیه فرمودند که در استنجا میشوید آنچه را که ظاهر است از حلقهٔ دبر و انگشت باندرون نکنید و بسند موثق
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده است و خلافی نیست میان علما در آنکه واجب
نیست اندرون را شستن و همچنین در ذکر و اما در فرج زنان می باید که بشویند آنچه را ظاهر میشود در
وقت نشستن نه در وقت ایستادن علی المشهور وَلا یَجُوزُ الْکَلامُ عَلَی الْخَلاءِ لِنَهْیِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ

عَلَیْهِ وَآلِهِ عَنْ ذلِکَ و جایز نیست یعنی مکروهست حرف زدن در حالت بول و غایط یا وقتی که نشسته
باشد از جهت آن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده است از سخن گفتن در آن حال و روایت
بسند کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله نهی فرموده از آنکه شخصی در خلا باشد و از وی چیزی سؤال کنند که او جواب دهد یا با او سخن گویند
مجملا با کسی سخن گفتن مکروه است و نهی حضرت دلالت ندارد بر حرمت زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله نهی
از مکروهات کرده اند چنانکه از محرمات کرده اند چنانکه خواهد آمد مناهی آنحضرت که اکثر آن مکروهاتست
و ظاهر لا یجوز قدماء نیز صریح در حرمت نیست چنانکه از صدوق و شیخ مفید بسیار از این باب گفته اند
خصوصا در استنجا ولیکن احتمال هر دو دارد و علی ای حال نهی حضرت دلالت بر آن میکند که با کسی سخن
نگوید نه آنکه سخن نگوید مگر آنکه مراد صدوق نیز این باشد چون ظاهر است که کسی با خود سخن نگوید ولیکن
حدیث ثانیه مطلق است وَرُوِیَ اَنَّ مَنْ تَکَلَّمَ عَلَی الْخَلاءِ لَمْ تُقْضَ حاجَتُهُ و در روایتی واقع شده است
که هر که در خلا سخن گوید حاجتش بر آورده نمیشود و ظاهر مراد همین حاجت باشد یعنی فضله بیرون
نمی آید زیرا که می باید که طبیعت متوجه دفع آن باشد وقتی که متوجه چیزی دیگر میشود آن دفع نمیشود و
سبب طول جلوس میشود و دور نیست که نهی حضرت شامل کلام نفسی نیز باشد و مجربست که اگر کسی در
آنجا مشغول فکری شود یا خود در سخن باشد قضای حاجتش نمیشود و محتمل است که قضای حاجت شامل این
حاجت و غیر این حاجت باشد و مراد این باشد که سخن گفتن سبب آنست که هیچ حاجت او بر آورده
نشود چون مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است و این روایت را صدوق در علل بسند
قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده است که فرمودند که سخن مگو در خلا که هر که
سخن میگوید در آنجا حاجتش بر آورده نمیشود و ظاهر روایت دلالت بر این دارد که در وقتی که نشسته باشد
مکروه است پس اگر پیش از نشستن یا بعد از آن سخنی گوید ضرر ندارد چنانکه گذشت در حکایت لقمان که حضرت
بغلام خود فرموده بود که با تو باشد تا من در آیم و از این حکم استثنا کرده اند ذکر را و احادیث در آن
گذشت و همچنین اگر ضرور شود سخن گفتن مثل کاری که فوت شود اگر نگوید و عمومات آیات و اخبار بر این
میکند مثل و ما جعل علیکم فی الدین من حرج وَکانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ قالَ لِبَعْضِ نِسائِهِ مُری

النساء المؤمنات أن تستنجين بالماء وتبالغن فإنه مطهرة للحواشي ومذهبة للبواسير
وتحقیق و راستی و درستی که آن حضرت صلی الله علیه و آله بعضی از زنان خود فرموده که امر کنید زنان مومنه را که
استنجا باب بکنند و مبالغه کنند در شستن و خوب بشویند که آب بسیار دخلیت در پاک کردن اطراف
ابر و بسیار موثر است در دفع و رفع بواسیر مضمون این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح روایت
کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهرش آنست که امر مستحب باشد نه واجب
بقرینه فوایدی که حضرت ذکر فرموده است و اینکه خطاب با زنان شده بود مردان نیز شریکند و دلالت
میکند بر آنکه خبر واحد حجت باشد و عمل بران توان کرد و با وجود قدرت بر علم خصوصا نسبت بزنان
که مشکل است ایشان را بواسطه میل بیرون آمدن پس اگر شوهر ایشان مسئله از عالم بشنود و با ایشان
بگوید میتوانند بآن عمل نمودن چنانکه مدار برین بوده است در زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین ولا یجوز التغوط فی فیء النزال وتحت الأشجار المثمرة وجایز نیست
قضای حاجت نمودن در سایه که قافله در آنجا نزول بکنند و در زیر درختان میوه دار و ممکن است که مراد
از فیء نزال منزل قافله باشد و فیء بمعنی مرجع باشد چنانکه در حدیث سوال ابو حنیفه گذشت که در منازل
قافله بقضای حاجت مرو و مراد از مثمره آنست که بالفعل میوه داشته باشد چون در همان حدیث بلفظ
مساقط ثمار واقع شده است یعنی جایی که محل افتادن میوه باشد و اشعاری دارد بآنکه یکی معنی نهی
که مبادا سبب نجس شدن میوه باشد و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست
که آن حضرت نهی فرموده از آنکه بقضای حاجت روند در کنار چاهی که از آنجا آب کشند یا در کنار نهری
که از آنجا آب بردارند یا در زیر درخت میوه داری که میوه داشته باشد والعلة فی ذلک ما قال
أبو جعفر الباقر صلوات الله علیه أن الله تبارک وتعالى ملائکة وکلهم بنبات الأرض
من الشجر والنخل فلیس من شجرة ولا نخلة إلا ومعها من الله عز وجل ملک یحفظها وما کان منها
ولولا أن معها من یمنعها لأکلتها السباع وهوام الأرض إذا کان فیها ثمرها وإنما نهى رسول
الله صلى الله علیه وآله أن یضرب أحد من المسلمین خلاءه تحت شجرة أو نخلة قد أثمرت لمکان
الملائکة الموکلین بها قال ولذلک تکون الشجر والنخل أنسا إذا کان فیه حمله لأن الملئکة

تحضره

تحضره و علت کراهت باین مهم وارد آنست که مصنف بسند حسن کالصحیح در علل روایت کرده است که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که الله تبارک و تعالی را فرشتگان چند هست که موکل ساخته است ایشان را
بانچه از زمین میروید از درختهای میوه و درختان خرما پس هر درختی که هست از درختان میوه و درختان
خرما البته الله تبارک و تعالی ملکی مقرر ساخته است که محافظت آن درخت میوهای آن درخت بکند و اگر نه
حفظ این فرشتگان باشد هر آینه بهایم و درندگان و جانوران میخورند در وقتی که میوه داشته باشند
واز جهت آنکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده که احدی از مسلمانان بقضای حاجت رود در زیر
درخت میوه یا درخت خرمای که میوه داشته باشد از جهت فرشتگانی که موکلند بآن درختان پس حضرت
فرموده که از جهت که درختان میوه و خرما در وقت بار برداشتن انس دارند و مومنان میخواهند که در زیر آن درختها
ساکن شوند هر چند میوه آنها رسیده باشد یا میوه نخواهند بلکه از جهت فرشتگانی که در آنجا حاضر اند
بآنها انس دارند و این خبر نیز دلالت میکند بر آنکه کراهت در وقت میوه است پس در جایی که مثمره مطلق ا
شده است حمل بر مقید باید کرد و لیکن جمعی کثیر از علما گفته اند که چون حضرت مطلق فرموده است و مقید پس در مطلق
کراهت باشد و در مقید کراهت بیشتر باشد پس هر درختی که میوه بردارد خواه در وقت میوه و خواه
در غیر آن وقت مکروه باشد در زیر آن قضای حاجت کردن و لیکن در وقت میوه کراهت آن شدیدتر
باشد بلکه محتمل است که در وقت میوه حرام باشد چون سبب تضییع میشود و اسراف حرام است و
سبب هتک حرمت آن شجره میشود و در غیر وقت میوه مکروه باشد و از کلام صدوق این ظاهر میشود و نیز
ظاهر میشود که حرام است در منازل قافله و اگر کاروانسرا باشد محتمل است حرمت آن چون واقف وقف
کرده است که مردمان در آنجا منزل و استراحت کنند وقف کرده است که بیت الخلا کنند قطع نظر از آنکه
بسیار است که مردمان در شبهای تاریک آینده و جامه نجس میشود و موجب ایذای ایشان و لعن ایشان است
والله تعالى یعلم ومن لا ینقطع بوله ویغلبه فالله أولى بالعذر فلیتق علیه ما استطاع
ولیتخذ خریطة و کسی که بول او منقطع نشود و غلبه کند بر او که نتواند رفع آن کردن پس حق سبحانه
و تعالی داده است پس او اولی است بآنکه عذر شرع را بپذیرد و معذور دارد و منع را البته معذور دارد
نزد حق سبحانه و تعالی و با این حال نماز میتواند کرد و می باید بکند پس باید که از بول اجتناب کند تا ممکنش باشد

اگر ادراک کند که باید و بلش برسد باید که صبر کند تا از کرباس پیچیده در حشفه یا از امثال آن که بول از آنجا بیرون
نیاید و دیگر خود را در آن کیسه کند که همین ذکرش نجس باشد و تعدی بجای دیگر نکند چنانکه کلینی رضی الله عنه بسند
کالصحیح روایت کرده است از منصور بن حازم که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی سلس البول داشته باشد و قادر نباشد بر حبس بول چکند حضرت فرمودند که هرگاه
قدرت بر حبس آن نداشته باشد حق سبحانه و تعالی اولیست باینکه او را معذور دارد از مخلوقین و ایشان
معذور میدارند بندگان خود را در چیزی که بندگان ایشان قدرت بر آن نداشته باشند اکرم الاکرمین و ارحم
الراحمین چگونه معذور ندارد پس کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند و شیخ طوسی رحمه الله از آنحضرت
صلوات الله علیه باسناد صحیح روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند که اگر شخصی از ذکر او قطره قطره
بول آید چون آید چکند حضرت فرمودند که کیسه با خود نگاه دارد و وضو بسازد و نماز بکند که این بلایی است و
آزمایشی است که باین مبتلا شده است و وضو را اعاده نکند مگر از حدثی که از آن وضو میسازد و ظاهر مراد
آنست که بسبب سلس البول وضو را اعاده نکند اگر بول بعنوان متعارف یا غایط یا باد از او صادر شود وضو
بسازد و بعد از این حدیث حرز خواهد آمد و من بال و لم یتغوط فلیس علیه الاستنجاء و انما علیه
غسل ذکره و من تغوط و لم یبل فلیس علیه ان یغسل ذکره و انما علیه ان یستنجی و کسی که بول
کرده باشد و غایط نکرده باشد استنجای غایط بر او واجب نیست بلکه ذکرش را میشوید و بس و کسی که غایط کرده
باشد و بول نکرده باشد بر او استنجای بول لازم نیست و این عبارت حدیث موثق است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و حضرت رد بر جماعتی از سنیان فرموده اند در جزو
حیض که لازم میدانند و جزو اول را ذکر فرموده اند که بمنزله دلیل باشد گویا میفرمایند که شما قایلید که اگر
کسی بول کرده باشد استنجای غایط لازم نیست از جهت آنکه استنجا ازاله نجاست است و نجاست از مخرج
غایط نیست پس هرگاه شما در اینجا قایلید همان دلیل در عکس آن جاریست و این بحث الزامی است و من
توضأ و خرجت منه ریح فلیس علیه الاستنجاء و انما علیه اعادة الوضوء و کسی که وضو
بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید استنجا بر او واجب نیست بلکه اعاده وضو میکند و بس روایت کرده است
بسند موثق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که اگر شخصی باد از او بیرون شود استنجا میکند حضرت فرمودند

و روی ان ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه کان یستیقظ من نومه فیتوضأ و لا یستنجی و
قال کالمتعجب من رجل سماه بلغنی انه اذا خرجت منه ریح استنجی روایت کرده است شیخ رحمه الله
بسند صحیح از سلیمان جعفری که من دیدم آن حضرت را صلوات الله علیه که از خواب بیدار میشدند و استنجا نمیفرمودند و میفرمودند
از روی تعجب از شخصی که حضرت نام او را بردند که بمن خبری رسیده است که فلانی هرگاه بادی از و جدا میشود استنجا
میکند و چون خواب ناقض است باعتبار آنکه وقتی که آدمی بخواب رفت ماسکه ضعیف میشود و باد
از و جدا میشود چنانکه ظاهر کلام صدوق نیز اینست چنانکه خواهد آمد پس آن شخص از جهت خواب سنیه وضو میکرده
که بسبب خروج ریح است بنا بر این حضرت بعد از خواب این را بیان فرموده اند و ممکن است که غرض حضرت این
باشد که بیان فرمایند که استنجا از برای بول و غایط است نه از برای خواب یا خواب را ناقض وضو
ساختن و عدم استنجا بیان فرموده اند و بیان عدم استنجا از جهت ریح را با آن تعجب فرموده اند والله تعالی یعلم

باب اقسام الصلوة این بابیست در بیان اجزای نماز و در نجاست و مجاز است بلکه اجزا را اقسام
گفتن مجاز است چون اقسام را در افراد استعمال میکنند و علاقه تجوز آنکه گویا هر جزوی از این اجزا نمازیست
برسر خود و دویم طهارت را جزو نامیدن مجاز است و وجه این مجاز آنست که چون طهارت شرط صلوة است
و نماز بدون آن صحیح نیست پس گویا جزو اعظم صلوة است قال الصادق صلوات الله علیه الصلوة ثلثة
اثلاث ثلث طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود کلینی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح و جمعی این
حدیث را صحیح میدانند که ابراهیم بن هاشم در آن سند است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز سه
جزو دارد یک ثلث آن طهور است که عبارتست از وضو و غسل و تیمم و ازاله نجاست از جامه و بدن مصلی و غیر آن
چنانکه بعضی از آنها گذشت و بعضی خواهد آمد و ثلثی دیگر سجود است و اجزای نماز اگر چه بیشتر است اما چون اهتمام
بشان رکوع و سجود بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر بآن فرموده است که ارکعوا و اسجدوا
این دو جزو را فرموده اند تا مکلف اهتمام بشان این دو جزو بیشتر داشته باشد و غرض از ذکر طهارت با این دو جزو
اعظم آنست که مکلف اهتمام بشان طهارت داشته باشد که بمنزله جزو اعظم نماز است و بلکه ثلث نماز است
و یا آنکه مسایل طهارت ثلث مسایل نماز است و چون نیکو تامل نمایند چنین است والله تعالی یعلم

باب وقت وجوب الطهور این بابیست در بیان وقت واجب شدن طهارت و علما از این حدیث

کرده‌اند مناسب آنست که اول تفسیر آیه کرده شود و آنچه از آن استنباط کرده‌اند مذکور شود و بعد از آن شروع در حدیث
شود چنانکه وعده شد قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم
جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء
فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ترجمه‌اش
اینست که ای گروهی که ایمان آورده‌اید بخدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین هرگاه به نماز برخیزید و اراده
نماز داشته باشید پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را تا مرفقها و مسح کنید بعضی از سرهای خود را
و پاهای خود را تا کعبها و اگر جنب باشید پس غسل جنابت کنید و اگر بیمار باشید یا مسافر باشید یا از
ادب خانه بیرون آمده باشید یا با زنان مجامعت کرده باشید و آبی نیابید پس تیمم کنید از خاک
پاک یا زمین پاک و بعضی از روهای خود و دستهای خود را از آن مسح کنید که خداوند عالمیان نمیخواهد که کار را
بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که شما را پاک گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند تا شاید شما شکر او را بجا آورید
استنباطاتی که علما کرده‌اند از یک یک ازین فقرات اول آنکه حق سبحانه و تعالی چون بار تکالیف از جهت مصالح
بندگان بر دوش ایشان گذاشته است ایشان را مخاطب ساخته است بخطاب و لهذا از خود تا سبب
لذت مخاطبه سنگینیها سبک شود دیگر بخطاب یا ایها الذین آمنوا مخاطب ساخت و غالب اوقات
یا را در منادی بعید اطلاق میکنند و با آنکه حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد جسمانی منزه است گویا بندگان را اشعار
کرده که دوران از بساط قرب من خبر ندارید که چه قسم خوانی از نعم تسبیح و گسترانیده‌ام بیایید دیگر آنکه آن
بلفظ اذا تعبیر فرموده است گویا میفرماید که از خواب غفلت بیدار شوید دیگر ایشان را بوصف ایمان یاد فرمود
گویا میفرماید که اگر راست گویید در دعوی ایمان این اعمال را بجا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما کند دیگر لفظ
آمنوا که جمله فعلیه است دلالت بر تجدد و حدوث میکند آورد و نفرمود یا ایها المؤمنون تا اشعار فرماید که
مجاهده ایمان تا در ترقی باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی وصف مؤمنان فرموده است که و اذا تلیت
علیهم آیاته زادتهم ایمانا یعنی مؤمنان جمعی‌اند که چون آیات الهی بر ایشان خوانده میشود ایمان ایشان زیاده شود

دیگر

و اشعار است بآنکه کمال شما در ایمانست و کمال ایمان در عبادات پس مرا در عبادات سعی کوشید
دیگر بلفظ جمع عامی آورد تا شامل حاضران و غایبان و موجودان و کسانی که خواهند شد الی یوم القیام بوده
باشد چون قرآن موجود است الی یوم القیام خود خطاب میکند همه را چنانکه خلایق همه در علم الهی موجود
کل فی وقته و اکثر تکالیف را حق سبحانه و تعالی مصدر باین خطاب ساخته است تا هوشمندان از لذت این
خطاب زنده شده مشغول آن تکلیف گردند اذا قمتم الی الصلوة مشهور میان علما آنست که مراد آنست
که اذا اردتم القیام چون هرگاه اراده نمایید که نماز را بجا آورید و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
حدیث منقولست بسند کالصحیح که مراد اینست که اذا قمتم من النوم یعنی هرگاه از خواب برخیزید وضو
بسازید و اکثر علما ازین حدیث غافل شده‌اند با آنکه در ورقا ویم تهذیب است و اذا اگرچه در لغت از
جهت عموم نیست و لیکن عرفا از آن عموم میفهمند و قمتم بنابر مشهور چند احتمال دارد یکی قیام نماز است دوم
بجا آوردن نماز است چنانکه میگویند فلانی قیام بامر الهی کرد یعنی بجا آورد خواه ایستاده و خواه نشسته
سیم رفتن بسوی مصلی است از جهت نماز و این معنی مناسب حدیثست که گذشت و لفظ صلوة مطلق است
که مراد از آن نماز واجب باشد و در صورت واجب خواهد بود یا اعم از واجب و سنت باشد وضو
نیز اعم خواهد بود فاغسلوا وجوهکم لفظ فا در جزای اذا واقع شده است یعنی هرگاه به نماز برخیزید پس روها را
بشویید واجبا از برای نماز واجب پیش از وقت نماز واجب نیست پس آنکه بعد از وقت نماز وضو
واجبست و این معنی است که درین باب مطلوبست و حدیث نیز بر این معنی دلالت میکند دیگر چون چند اوامر حالیان
فرمود که چون برخیزید به نماز روها را بشویید ظاهرش آنست که بشویید از برای نماز پس نیت استباحت
یا رفع حدث در آیه بحسب ظاهر تکالیف دیگر فرمود که بشویید رو و دستها را و مسح کنید سرها را ظاهرش
آنست که شستن و مسح کردن دو حقیقت متقابل یکدیگرند پس هر جا که باید شست نمی باید که چندان آب
بشود چنانکه اخبار بسیار خواهد آمد تا شستن متحقق گردد و اقلش جریانست یعنی روان شدن آب
همین که از یک موی به موی دیگر حرکت کند شستن بعمل آمده است دیگر فرموده است وجوهکم ظاهرش
آنست که جمعیت باعتبار تکلیف است یعنی همه روها را بشویید که این در عرف چنین می‌فهمند که کل روها
باید شست خصوصا هرگاه ایدی را هم مقید ببعض ساخته و در مطلق گذاشته باشد دلیل اراده کل

[illegible]

و جا است و جمعی گفته اند که وجه از مواجه است پس هرگاه دو کس رو بروی هم نشسته باشند هر چه از روی
یکدیگر می بینند آن روست و حق آنست که اشتباه کرده اند و بر عکس است زیرا که مواجهه روبرو نشستن است
او را از وجه گرفته اند نه بر عکس بنابر آنست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بیان آن فرموده است
که مراد آن مقدار است که ابهام و وسطی بر او بگردد اگر از ظاهر قرآن در آمد حضرت پیغمبر فرموده
و ائمه هدی از بطن قرآن همه چیز را میدانستند اما اگر کسی چند رو داشته باشد همه را میشوید
بنابر قول همه اگر اصلی و زایده از هم جدا نباشد و اگر ممتاز باشد بعضی گفته اند که اصلی را میشوید
و بعضی گفته اند همه را بواسطه ظاهر آیه که بلفظ جمع آورده است و محتمل است که جمعیت آیه اشاره باشد
بآنکه باروی بدن روی دل را بشوید بتوبه و انابت از معاصی و تعلقاتی که مانعند دل را از صلوة
حقیقی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از حال حضرت ابرهیم که گفت وجهت وجهی
و یقین است که در این آیه مراد وجه قلب است و همچنین روی عقل را بشوید از دنس تفکرات باطله متوجه
جناب قدس الهی کنند او شود که و یتفکرون فی خلق السموات والارض و روی روح را بشوید
از چرکهای که او را حاصل شده است از توجه او بغیر معشوق حقیقی و علی هذا القیاس روی سر و روی
خفی و روی اخفی را بشویند از غیر او و لهذا سید العارفین و قبلة الواصلین و امام المحبین و مقتدای
المصطفین علی بن الحسین زین العابدین در حالت وضو متغیر میشدند بمرتبه که اصحاب خوف فجاءه داشتند
و از آنحضرت سبب آنرا سؤال نمودند حضرت میفرمودند که نمیدانید که بعبادت که مشغول می باید شد
و با که گفتگو می باید کرد و همچنین منقول است که خطاب بحضرت عیسی ع رسید که یا عیسی ظاهرت را از
برای بندگی من بشوی و باطنت را از برای عبادت من از همه کدورات باطنیه پاک کن و خواهد آمد
و همچنین باقی اعضای ظاهر و باطن هر یک شستنی خاص دارد و ممکن است جمعیت اشاره به آنها باشد
و ایدیکم الی المرافق و بشوید دستهای خود را تا مرفق اکثر علماء عامه و خاصه الی را بمعنی مع گرفته اند
چون همه نقل اجماع کرده اند بر آنکه واجب است شستن مرفق و اگر بمعنی انتها گیرند دخول مرفق
از ایشان فوت میشود و بعضی که بمعنی انتها گرفته اند بمعنی متعلق بمغسول گرفته اند چون دست را
چهار معنی اطلاق میکنند در اینجا چهار انگشت مراد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که والسارق

والسارقة

والسارقة فاقطعوا ایدیهما یعنی دست دزد را ببرید خواه مرد و خواه زن باجماع شیعه چهار انگشت
بغیر ابهام مراد است چنانکه احادیث خواهد آمد و اطلاق میکنند بر دست تا بند دست و بر دست تا مرفق
و بر دست تا کتف پس حق سبحانه و تعالی خواست که بیان فرماید که کدام دست را باید شست فرمود
که دست تا مرفق را بشوئید تا آن احتمال بر طرف شود و بعضی دیگر از سنیان الی را انتهای غسل گرفته اند و گفته اند
که تا مرفق را بشوئید که مرفق را داخل کنید و ابتدا از همه جا میتوان کرد اما اگر ابتدا از سر دست
باشد و انتها بمرفق بهتر خواهد بود چون اجماع شیعیان و سنیانست که ابتدا از سر دست واجب نیست
و کلینی بسند قوی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تنزیل
آیه من المرافق است یعنی چنین نازل شده است یا الی بمعنی من است و آنچه ظاهر است قطع نظر
از احادیث آنست که در شستن رو و دستها ابتدا و انتها از آیه ظاهر نمیشود بلکه آیه در شستن
آنها معلوم الدلاله است و در ابتدا و انتها مجمل است تا از اخبار ظاهر شود و از طرفین دلایل گفته اند
و همه منظور فیه است و آنچه در شستن رو مذکور شد در دستها جاریست دیگر و امسحوا برؤسکم و مسح
کنید پس ظاهر آن دست مالیدنست پس اگر دست مالیده شود بر سر آنمقدار که رطوبت آن بسر برسد کافی
در زیادتی مشهور آنست که بر قدر اقل غسل نرسد و اکثر اوقات بعد از مسح سر که پا را مسح میکشند
اقل غسل بلکه اضعاف آن متحقق میشود و دور نیست که ضرر نداشته باشد اما اگر آب سر دست زیاد باشد بتکاند
تا کم شود و بعد از آن مسح بکشد احوط است و اما با پس در حدیث صحیح وارد شده است که بمعنی تبعیض است
یعنی بعضی از سر را مسح کشید و در احادیث صحیحه وارد شده است که پیش سر را مسح کشند و تفصیل آن
در اخبار ظاهر خواهد شد و دیگر وارجلکم الی الکعبین نصف قرا بجر خوانده اند و نصف ایشان بنصب و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جبرئیل بجر آورده است که جر و بنابر جر را
عطف خواهد بود بر رؤسکم یعنی بعضی از پاها را مسح کنید تا کعبین و بنا بر نصب عطف خواهد بود بر محل جار
و مجرور که آن نصب است بمفعولیت پس گویا حق سبحانه و تعالی میفرماید که سر را مسح کنید و الی در اینجا هم
احتمالات دارد و ظاهرش آنست که پاها را تا کعبین را مسح کنید تا موافق الی المرافق باشد
و اگر بمعنی انتها گیرد هم نیز به نسبت و لیکن احادیث صحیحه دلالت میکنند بر معنی اول و خواهد آمد

وهمچنین در کعب خلاف عظیمی هست که در ضمن اخبار مبین خواهد شد و از ترتیب ذکر آن آیه جمعی ترتیب
در آورده اند بوجوه بسیار ولیکن دلالت جزمی ندارد و عمل احادیث است که خواهد آمد پس از عموم
از همچنین ظاهر شد که هر گاه بنماز برخیزید وضو بسازید و باجماع شیعه وسنی واجب نیست
پس بعضی قایل بعموم مجاز و اشتراک شده اند و گفته اند مراد اینست که اگر وضو نداشته باشید
وضو بسازید بروجه وجوب و اگر وضو داشته باشید وضو بسازید بروجه استحباب چنانچه خواهد آمد
که تجدید وضو مستحب است و بعضی تقدیر کنند که هر گاه بنماز برخیزید و محدث باشید بحدث اصغر وضو
بسازید و اگر محدث باشید بحدث جنابت غسل کنید و بنا بر حدیث ازین آیه مراد اینست که
هر گاه از خواب برخیزید وضو بسازید و وضو از احداث دیگر از آیه دیگر و احادیث ظاهر
میشود و هیچ تجوزی لازم نمی آید و ان کنتم جنبا فاطهروا بنا بر حدیث عطف خواهد بود در جمله
اول کلام که اذا قمتم باشد یعنی وضو را از برای نماز بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در صورت
غسل جنابت واجب لنفسه خواهد بود پس پیش از دخول وقت نیز غسل واجب خواهد بود ولیکن بوجوب
موسع که تاخیر آن جایز است تا آخر وقت بمقدار غسل و نماز و بعد از آن واجب مضیق میشود و بنا بر مشهور
عطف خواهد بود بر ان کنتم محدثین بعد و معنی آن چنین میشود که هر گاه بنماز برخیزید اگر محدث بحدث
اصغر باشید وضو بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت غسل نیز مثل وضو واجب لغیره
خواهد بود از جهت نماز و پیش از دخول وقت سنت خواهد بود و بعد از آن واجب و بنابرین تقدیر
وضو و غسل جنابت نخواهد بود و غسل خواهد بود و پس بقرینه مقابله وضو با غسل حق اینست که آیه در غایت
معانی مجملست و محتمل الامرین رجوع باحادیث می باید کرد و تتمه آیه با بسیاری از تحقیقات خواهد آمد
و در باب تیمم اکثرش مذکور خواهد شد و آنچه درین باب از تحقیقات هست یک کتاب عظیمی از برای آن
می باید نوشت ولیکن آنچه که ضرور بود ذکر کردم و الله تعالی یعلم قال ابو جعفر الباقر صلوات
الله علیه اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة ولا صلوة الا بطهور حضرت فرمود
که هر گاه داخل میشود وقت نماز چون داخل میشود واجب میشود وضو و غسل و تیمم و نماز و نمازی صحیح نیست
بی مطهر و محتمل است که مراد از طهور اعم از مطهر از حدث باشد یا خبث و این اظهر است اگرچه معنی اول

اشهر

اشهر است و ظاهر مفهوم شرط اینست که پیش از دخول وقت همچنانکه نماز واجب نیست طهور نیز واجب نیست
چنانکه ظاهر آیه نیز این بود و گذشت و ظاهر لا صلوة الا بطهور نفی صحت است اگرچه بسیار جاها بمجاز
از جهت نفی کمال واقع شده است مثل لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چنانکه خواهد آمد ولیکن اجماع مسلمانان
از خاصه و عامه که نماز بی طهور با قدرت بران نماز نیست و خلافی که شده است در صورتیست که آب
و خاک نباشد احوط اینست که بعنوان ادا بجا آورد و بعد از طهور قضا کند **باب**
افتتاح الصلوة وتحريمها وتحليلها باب در آنچه که اول نماز است و آنچه که چون آنرا بجا
آورد آنچه حرام میکند بسیار چیزی را که پیش از نماز جایز بود و آنچه که چون آنرا بجا آورد آنچه حرام
شده بود حلال میشود قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه افتتاح الصلوة الوضوء و
تحريمها التكبير وتحليلها التسليم فرمودند که افتتاح نماز وضو است یعنی گویا مثل جزو صلوة است
و تحریم آن تکبیر است و لهذا آنرا تکبیر احرام میگویند یعنی تکبیر احرام گفته باشند هر عملی که منافی آن کرد
از حدث و استدبار و کلام و امثال اینها و چون رای اکبر گفته شد همه حرام میشود و تکبیر احرام
تکبیریست که بعد از نیت گفته میشود و چون سلام واقع شد حلال میشود آنچه حرام شده بود و ظاهرش
وجوب هر یک است و جمعی کثیر از علما قایل باستحباب سلام شده اند و سلام را فصل افراد مخرج میدانند
یعنی سخن اگر گوید یا پشت بقبله کند مثلا از نماز بیرون می آید اما بهتر اینست که سلام بگوید از جهت خروج
از صلوة بیرون می آید اما بهتر اینست که سلام بگوید از جهت خروج از صلوة و اکثر علما بر تعیینه ایشانرا
در سلام خواهد آمد و این حدیث را عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند
و همگی تلقی بقبول کرده اند اگرچه در کتب عامه مرسلست و در کتب خاصه نیز مرسلست الا در کافی که مسندست
و باصطلاح متاخرین ضعیف است **باب** **فرايض الصلوة** فرايض الصلوة سبع الوقت
والطهور والتوجه والقبلة والركوع والسجود والدعاء فرضهای نماز عبارتست از چیزی چند که
نماز بدون آن صحیح نباشد اعم از آنکه شرط باشد یا رکن و محتمل است که مراد از آن چیزی چند باشد که حق
سبحانه و تعالی آنها را در قرآن مجید یاد کرده باشد اعم از آنکه واجب باشد یا سنت و فرایض نماز هفت
اول وقت است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و در بحث اوقات خواهد آمد و اگر کسی عمدا

یا سهوا یا جهلا نماز را تمام پیش از وقت بجا آورد باطل است و اگر بعضی را در وقت دریابد تفصیل آن
خواهد آمد پس وقت فی الجمله شرط است و در باب پیش گذشت سیم توجهست و محتمل است که مراد از آن
نیت باشد و آیات و احادیث در وجوب آن وارد شده است و مذکور خواهد شد و در رکنیت و شرطیت آن
خلافست اگرچه شرط اشبه است و علی ای حال نماز بترک نیت مطلقا باطل است و محتمل است که مراد از توجه
تکبیر احرام باشد چون با آن داخل نماز میشویم یا هر دو چون تلازم هست شرعا در میان ایشان و هر دو داخل
نماز میشود و آیه توجه بعد از هر دو خوانده میشود با دعاهای توجه و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وکبره
تکبیرا و فرموده است وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ یعنی خداوند خود را بزرگی یاد کن چهارم قبله است و حق سبحانه و تعالی
آیات در آن باب فرستاده است و خواهد آمد و فی الجمله شرطیتی دارد که اگر عمدا برخلاف قبله نماز کرده باشد
باطل است و اگر سهوا کرده باشد یا جهلا در وقت اعاده میکنند و بعضی در خارج نیز گفته اند و خواهد آمد و پنجم
و ششم رکوع و سجود است و حق سبحانه و تعالی هر دو را در قرآن یاد کرده است بعنوان امر وجوبی و هر دو
رکن است و خواهد آمد هفتم دعا است بعضی گفته اند که قنوتست و واجبست چنانکه صدوق قایل است با آن
و بنا بر قولی که فریضه را اعم از واجب و سنت گیریم همین نسبت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید با آن امر
کرده است و خواهد آمد و بعضی گفته اند که سوره حمد است که بترک آن عمدا باطل میشود و بنابرین فریضه را
بمعنی واجب می باید گرفت نه واجبی که از قرآن ظاهر شده باشد اگرچه علما از آیه استدلال کرده اند
اما ضعیف است و حدیث برخلاف قول ایشان هست و مذکور خواهد شد و ممکن است که اعم از همه گیریم
و شامل قنوت و سوره حمد و دعاهای توجه و غیر آن باشد والله تعالی یعلم باب مقدار الماء
للوضوء والغسل در بیان مقدار آبست از جهت وضو و غسل و اقل واجب مقدار است که مسمای شستن
بفعل آید و بیشترش از جهت وضو یکمد است و از جهت غسل یک صاع و زیاده اسراف است و ظاهرا اسراف نکرده
باشد مگر در جایی که جمعی بآن احتیاج داشته باشند که در الضرورت اسراف حرام است و تفصیل آن خواهد
آمد ان شاء الله تعالی قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا لِلْغُسْلِ صَاعٌ مِنْ مَاءٍ
وَصَاعُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَمْسَةُ أَمْدَادٍ وَالْمُدُّ وَزْنُ مِائَتَيْنِ وَثَمَانِينَ دِرْهَمًا وَالدِّرْهَمُ
سِتَّةُ دَوَانِيقَ وَالدَّانِقُ وَزْنُ سِتِّ حَبَّاتٍ وَالْحَبَّةُ وَزْنُ حَبَّتَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ مِنْ أَوْسَاطِ

الْحَبِّ لَا مِنْ صِغَارِهِ وَلَا مِنْ كِبَارِهِ فرموده که از جهت غسل یک صاع آب می باید و از جهت وضو یکمد آب
می باید و صاع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله پنج مد است و مدی وزن دویست و هشتاد درهم و درهمی شش دانگ است
و دانگی وزن شش حبه طلا است و حبه طلا وزن دو دانه جو است از جوهای میانه نه از بزرگها و نه از کوچکهای آن
و این حدیث را شیخ طوسی به سند قوی از سلیمن بن حفص مروزی روایت کرده است از حضرت امام ابو الحسن
صلوات الله علیه و ظاهرا صدوق گمان کرده است و گمان آنست که ابو الحسن هادی است صلوات الله علیهما
و احتمالی دارد که ابو الحسن امام رضا صلوات الله علیه باشد و حضرت امام موسی صلوات الله علیه بسیار بعید است
و چون ظاهر شد که حدیث او است طریق صدوق بکتاب او صحیح است و او را اگرچه در کتب رجال
ذکر نکرده اند ولیکن صدوق ذکر کرده است در عیون که او متکلم خراسان بود و نظیر خود نداشت و مامون او را
حاضر میساخت که با حضرت صلوات الله علیه مباحثه نماید و بحث بسیار کرد و شیعه شد و محتمل است که پیشتر
نیز شیعه بوده باشد و بواسطه مصلحت آن مباحثات را کرده باشد ولیکن بعید است لهذا روایتها
از حضرت امام موسی بعید است و بعد از آن هر چند که داشت بخدمت حضرت امام محمد تقی و امام علی
نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم میفرستاد و استفسار میکرد و مجملا حدیث او را حسن میدانیم
ولیکن این حدیث مخالفت دارد با احادیث صحیحه که در صاع وارد شده است و صدوق در باب الفطر
چون از مستحبات است باین روایت عمل نموده است و در باب فطره عمل باحادیث مشهوره کرده است اگرچه
احادیث مشهوره در باب وضو و غسل وارد شده است ولیکن محتمل است که مخیر باشد آدمی میان هر دو
از الجمله شیخ رحمه الله بسند صحیح از زراره از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله بیک مد از آب وضو میساختند و بیک صاع آب غسل میکردند و مدی یک رطل و نیم است
و صاعی شش رطل یعنی رطل مدینه که یک رطل و نیم عراقی است پس صاع نه رطل عراقی باشد که چهاریک صاع
دو رطل و ربع عراقی
باشد و روایت کرده است بسند صحیح از محمد بن احمد بن یحیی اشعری ثقه از جعفر همدانی که جعفر با ما در راه حج
همراه بود بمن گفت که نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه عرضه و شنیدم که از وکلای حضرت بود و دادم
که بخدمت حضرت برد و نوشته بودم که فدای تو گردم پرسشی که علمای ما خلاف کرده اند در صاع بعضی میگویند
که صاع مدنی است و بعضی میگویند که صاع عراقی است پس حضرت بخط مبارک بمن نوشت که صاع شش

رطل است برطل مدینه دو رطل است برطل عراق و دیگر از علی بن بلال روایت کرده است که او بخدمت حضرت
صاحب الامر یا امام حسن عسکری نوشت و همین جواب آمد و دیگر شیخ روایت کرده است باسناد موثق
از سماعه که گفت از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدم از مقدار آبی که از جهت غسل کافیست حضرت فرمودند که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله غسل میفرمودند بیکصاع و وضو میکردند بیک مد و صاعی در زمان حضرت
صلوات الله علیه پنج مد بوده و مدی یک رطل و سه اوقیه بوده و وقیه هفت مثقالست که ده درهم باشد پس مجموع
صد و چهار درهم میشود که قریب بیک رطل و نیم است و از پنج رطل شش رطل مدینه میشود و اندکی کمتر تقریبا
که نه رطل عراقی باشد و اگر وقیه را چهل درهم حساب کنیم که بر آن نیز اطلاق میکرده اند و رطل را رطل عراقی
حساب کنیم چهل و دو مثقال صیرفی زیاده میشود و احادیث صحیحه از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله بیکصاع غسل میفرمودند و بیک مد وضو میساختند و در حدیث صحیح از معویة بن عمار از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت بیکصاع آب غسل میفرمودند و اگر بعضی از زنان با
آنحضرت غسل میکردند یکمد بر آن می افزودند و بر مضمون این نیز احادیث صحیحه وارد است پس ظاهر شد
که صاعی نه رطل است و رطلی نود و یک مثقال است و هر ده درم هفت مثقال است پس رطلی صد و سی درم باشد
و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشهور شش دانگست و هر دانگی هشت دانه جو و جو اختلاف
در آن بهم میرسد بحسب شهرها در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شهری بحسب زمینها مختلف میشود تا آنکه شیخ
بهاء الدین محمد طاب ثراه در تصنیفی که میکردند کم مرتبه تر از آن می آوردند و جو را کشیده اند و با حساب بر نشسته
و لهذا در تصنیف او موافق مثبت و هر جائی مقداری قرار داده است و این ضعیف را بخاطر رسید
که علمای خاصه و عامه ذکر کرده اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافته و دینار اشرفی است و اشرفیهای
قدیم دیدم که بهمین وزن اشرفیهای حال بوده که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی که مشهور است و آن حساب
کردیم درهم را هر صاعی ششصد مثقال و چهارده مثقال و ربع مثقال شد بمثقال صیرفی و بنا بر این که گذشتیم
در جمیع مقادیری که گذشت و خواهد آمد ان شاء الله و اگر رطل را مدنی حساب کنیم و دینار را صیرفی حساب
کنیم دو برابر مشهور میشود که کمن شاهی است و هشت مثقال و نیم باشد نزدیک میشود بتحدیدی که

مصنف

مصنف کرده است و ممکن است که این صاع پنج مدی باشد که حضرت با زوجه خود غسل میفرموده باشند
و آن قریب به دو صاع میشود زیرا که بنا بر مشهور صاعی هزار و صد و هفتاد درم است و بنا بر آنچه صدوق
گفته است دو هزار و صد درم میشود پس بنا بر این حمل میکنیم صاع محمدی را بصاعی که حضرت با زوجه خود غسل
کرده باشد و اگر نه صاعی چهار مد است چنانکه گذشت و از آنچه گفته شد همه تحدیدات بسهولت
معلوم میشود و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الوضوء مد و الغسل صاع و سیأتی
اقوام بعدی یستقلون ذلک فاولئک علی خلاف سنتی و الثابت علی سنتی معی فی
حظیرة القدس و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آب وضو که یک مد است و آب غسل که یکصاع است و جماعتی
بعد از من خواهند آمد که این مقدار آب را کم شمارند و آب بسیار بریزند و اسراف کنند و آن جماعت
وسواسیانند که آبهای رود خانه ها را نیز کم میشمارند و آن جماعت برخلاف سنت منند و هر که ثابت
قدم باشد بر سنت من با من خواهد بود در حظیره قدس که جای پیغمبران و اوصیای ایشانست بحکم
جای پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اوصیای او صلوات الله علیهم و سئل ابو الحسن الرضا صلوات
الله علیه عن رجل احتاج الی الوضوء للصلوة و لم یقدر علی الماء فوجد ماء بقدر
ما یتوضأ به بمائة درهم او بالف درهم هل یجب علیه ان یشتریه و یتوضأ به او یتیمم
فقال بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت و توضأت و ما یسرنی بذلک مال
کثیر یا و ما یسوءنی یا و ما یشتری باختلاف این نسخ کتاب و کلینی و تهذیب و شیخان بسند صحیح
روایت کرده اند از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که هرگاه
شخصی محتاج بوده باشد بوضو از جهت نماز یا که محدث باشد و بر آب قادر نباشد پس آبی
بمقدار وضو فروشند بصد درهم یا بهزار درهم آیا واجبست که آن آب را بخرد و وضو بسازد
یا تیمم کند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلکه می باید بخرد و چنین اتفاق مرا افتاده است و خریدم
و وضو ساختم و آنچه مرا مسرور و خوشحال میکرد مال بسیار است یعنی هر چند بیشتر میدهم خوشحال تر
میشوم چون رضای الهی درین است یا آنچه سبب سرور من است مال بسیار است یعنی ثواب بسیار
و بنا بر نسخه و ما یسوءنی یعنی آزرده نمیسازد مرا مال بسیار چون میدانم که رضای او در اینست یا اسراف

یده ام که سبب غم من شود و بنابر نسخهٔ المشتری یعنی اگر بخرم آن مجر مال بسیار است چرا کسی مضایقه نماید
یکی را جسته و غیر متناهی بگیرند در دنیا و عقبی با مال بسیاری باید داد که رضای الهی را حاصل کنند و اینجا
علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند که این حدیث دلالت بر جواز خریدن میکند نه بر وجوب و بر تقدیری
که دلالت کند بر مثل حضرتی که دنیا و مافیها از او بوده است پس اگر کسی صد ریال و زر سپید واجبست او را
خریدن و اگر شخصی همین زر را داشته باشد و مایه تجارت او باشد و اگر بخرد محتاج شود بر او واجب
نیست بعمومات وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ یعنی حق سبحانه
و تعالی آسانی شما را میخواهد و دشواری شما را نمیخواهد و امثال این از آیات و اخبار که بعضی گذشت
و این قول خالی از قوت نیست و محتمل است که اگر صاحب توکل باشد باید بخرد والله سبحانه و
تعالی یعلم و برین قیاس کرده اند که هرگاه دلو و رسن یافت نشود و آن را بزر بهای بسیار فروشند
باید خرید و همچنین اگر بعوض رسن جامه‌های نفیس ده تومانی فروشند یا داشته باشد و اگر ریسمان آب
چاه کشند از اهلیت بیفتد اگر صد ریال و زر سپید می باید خریدن یا ریسمان کردن اما اگر ظالمی بر سر آب باشد
و اگر یکیس بر سر آب رود یک فلس از کسی بزور بگیرد واجب نیست زیرا که معاونت آن ظالم
کرده است بر ظلم و عدوان و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
معاونت و یاری مکنید ظالمان را بر گناه و ظلم و تفصیل در باب تیمم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اغْتَسَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هُوَ وَزَوْجَتُهُ مِنْ خَمْسَةِ
أَمْدَادٍ مِنْ إِنَاءٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَهُ زُرَارَةُ كَيْفَ صَنَعَ فَقَالَ بَدَأَ هُوَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِي الْمَاءِ قَبْلَهَا
فَأَنْقَى فَرْجَهُ ثُمَّ ضَرَبَتْ هِيَ فَأَنْقَتْ فَرْجَهَا ثُمَّ أَفَاضَ هُوَ وَأَفَاضَتْ هِيَ عَلَى نَفْسِهَا حَتَّى فَرَغَا فَكَانَ
الَّذِي اغْتَسَلَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثَةَ أَمْدَادٍ وَالَّذِي اغْتَسَلَتْ بِهِ مُدَّيْنِ
وَإِنَّمَا أَجْزَأَ عَنْهُمَا لِأَنَّهُمَا اشْتَرَكَا فِيهِ جَمِيعاً وَمَنِ انْفَرَدَ بِالْغُسْلِ وَحْدَهُ فَلَا بُدَّ لَهُ مِنْ صَاعٍ
شیخ رحمه الله روایت کرده است بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل کردند با زوجه خود از پنج مد آب
که در یک ظرف بود پس زراره گفت که چه عنوان غسل کردند حضرت صلوات الله علیه گفت حضرت اول دست بر آب زدند
نمود

پیش از زوجه و عورت خود را شستند دیگر زوجه آب برداشت و عورت خود را شست دیگر حضرت آب
بر سر ریختند دیگر زوجه آب بر سر ریخت تا فارغ شدند پس آنچه حضرت با آن غسل فرموده بودند سه مد آب بود
و آنچه زوجه غسل کرده بودند دو مد آب بود و از جهت این بس اکتفا نمودند که بشرکت غسل کردند و کسی که تنها غسل
کند ناچار است از یک صاع و احادیث صحیحه بامضمون بسیار است از طرق خاصه و عامه و اینکه حضرت
امام صلوات الله علیه فرمودند که حضرت از سه مد آب غسل فرمودند ظاهرش آنست که بعلم وحی میدانسته
و ممکن است که باعتبار جثه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جثه ام المؤمنین ام سلمه تخمین فرموده
باشند و اول اظهر است زیرا که شهادت بحسب ظاهر ولی هم از معصوم محالست وَلَا بُدَّ لِلْوُضُوءِ مِنْ
ثَلَاثَةِ أَكُفٍّ مِنْ مَاءٍ كَفٌّ لِلْوَجْهِ وَكَفَّانِ لِلذِّرَاعَيْنِ و ناچار است در وضو از سه کف آب یک کف
از جهت شستن رو و دو کف از جهت دستها و این حدیث را از زراره بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت کرده است با زیادتی بسیار که انشاء الله مذکور خواهد شد و بامضمون اخبار صحیحه کثیره وارد شده است
فَمَنْ لَمْ يَجِدْ إِلَّا عَلَى مِقْدَارِ كَفٍّ وَاحِدٍ فَرَّقَهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ پس کسی که قادر نباشد مگر بر یک کف
آب آن را سه حصه کند و وضو سازد بشرط جریان لغت و دهن آن روغن مالیدن است یا مانند آن زیر بار است
بر دست که اگر دستی بر آن بمالد آب از عضوی بعضوی دیگر برود اگر چه از ته موی بته موی دیگر برسد
و این حدیث را کلینی بعنوان مرسل روایت کرده است و احادیث صحیحه وارد شده است که در غسل
و وضو مسمای جریان کافیست اگر چه مانند دهن باشد و خواهد آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْبُدُ اللَّهَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَمَا يُطِيعُهُ فِي الْوُضُوءِ لِأَنَّهُ يَغْسِلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
بِمَسْحِهِ و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بسیار است که شخصی چهل سال عبادت حق سبحانه و تعالی
میکند و اطاعت الهی نمیکند در وضو زیرا که آنچه حق سبحانه و تعالی امر کرده است که مسح کند آن را میشوید
ظاهر عبارت آنست که مخالفت در وضو میکند و وضو شرط صلوة است پس نمازهای او همه باطل است
و احتمالی دیگر دارد که عبادت میکند و نمیکند از جهت وضو پس عبادت کرده و نکرده است و این بحسب
معنی اربط است و اول بحسب لفظ و این مضمون را شیخ و کلینی در دو خبر قوی روایت کرده اند و خلافی
نیست درین بلکه از ضروریات دین شیعه است که انکار آن کفر است باب

صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله بدانکه در بیان صفت وضوء حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله چون حق سبحانه وتعالی بسبب حماقت وبلاهت منافقانی که در خدمت آنحضرت
بودند میدانست که جمعی که شعوری ازند بیشتر متوجه دنیا وجاه خواهند شد خلیفه از جهت آنحضرت مقرر
میساخت که معصوم باشد و خطا نکند و دروغ بر آن حضرت نه بندد و جمیع امت از سنی و شیعه متفق اند
که در میان اصحاب حضرت سید المرسلین اعلم از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نبود بلکه در همه کتابهای
خود ذکر کرده اند که در شهرستان علوم سید المرسلین صلی الله علیه وآله سید الوصیین صلوات الله علیه بود
وقتی حضرت از دنیا رفت مشهور است که چهار صد هزار کس از صحابه داشت نمیدانسته که حضرت چگونه
وضو میساخت با آنکه اکثر اوقات در برابر ایشان وضو میساخت وخلافی نبود که از ازاجیان میگفته که
همه کس میشنیدند و هر روز خیمه تر میگفتند و مینارات مهذا بعد از حضرت نزاع در آن واقع شد
چنانکه خواهد آمد وسبب اشتباه این شد که چون اکثر مسلمانان بیابانی صحرا بودند و کفش می پوشیدند
واگر می پوشیدند نعلین عربی در پا میکردند و پاشنه پای ایشان می ترکید بواسطه دوای آن
بر پاشنه های خود بول میکردند و با آن حال داخل مسجد میشدند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
مبالغه در نجاست بول میفرمودند و میفرمودند که پاهای خود را بشویید و داخل مسجد شوید و وای بر آن
پاشنه های نجس که در جهنم خواهد بود اگر نشویید و داخل مسجد یا داخل نماز شوید بعد از آن خلاف شد که
پا شستن جزو وضوست یا نه جمعی که در دین داشتند و مکرر از حضرت امین بودند و معنی قرآن
شنیده بودند پا را مسح میکردند بنص قرآن و تلقی آنحضرت و نقل آن حضرت و جمعی از منافقانی که منصب
خلافت آن حضرت را غصب نموده بودند و میدانستند که این جماعت تابع حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه اند اگر ایشان حدیثی از آنحضرت صلوات الله علیه نقل میکردند نمی شنیدند و عمل نمیکردند که
وضو در صحاح سنیان عثمان بن عفان و ابو هریره و عبد الله بن زید است که در صحاح ایشان مذکور است
آخر از جمله چهار صد هزار صحابی که وضوی آنحضرت را همگی میدیدند همین سه کس قول ایشان معتبر بود
و اهل البیتی که همیشه حضرت در خانه ایشان بود و اکثر وحی در خانه ایشان نازل شد و حق سبحانه و تعالی
آیه عصمت در شان ایشان فرستاد و در دعای مباهله محتاج بایشان و سوره هل اتی در شان ایشان

نازل شد بلکه اکثر قرآن باعتراف سنیان قول ایشان اعتبار نداشت چون آنجماعت معین ایشان
بودند و اهل بیت دشمن ایشان بودند حاصل آنکه چون حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم میدیدند که دین
از دست رفته است و بگفته ایشان اعتماد نمیکردند نقل را با قول خصم میساختند و خود در برابر اصحاب وضو
میساختند و میفرمودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله همچنین وضو میساخت و همچنین هر جا که ایشان
آن افعال را در برابر عقل می آوردند و نسبت بحضرت سید دادند و بحثش این بود و همه خواهد آمد
قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله
فقیل له بلی فدعا بقعب فیه شیء من ماء حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که
میخواهید که بیان کنم از برای شما که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چگونه وضو میساخت صحابه
گفتند بلی ای فرزند رسول خدا حضرت کاسه چوبینی طلبیدند که آب داشت و ظاهرا از آنجا آب میخوردند
یا وضو میساختند و حاضر بود حضرت امر فرمودند که آنرا بیاورید آوردند و اگر خود برنخاسته و نیاوردند
از جهت بود که آب طلبیدن استعانتی نیست که مکروه باشد بلکه استعانت مکروه آنست که آب
بدست ایشان کنند و اگر خود آب بریزند اشتهند بهتر بود و طلبیدن بواسطه بیان جواز است **فوضعه**
بین یدیه پس حضرت صلوات الله علیه کاسه را گرفته و در برابر خود گذاشتند و از ظاهر میشود که
سنت بوده باشد که ظرف وضو پیش رو باشد و در برابر باشد تا نسبتش بهر دو دست مساوی
باشد و آنچه مشهور است میان علما که سنت است که ظرف وضو در دست راست باشد دلیل
حدیثی ندیدهام و علمای اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما ذکر کرده اند دیگران نیز متابعت
کرده اند بگمان آنکه آن جماعت حدیثی دیده خواهند بود اما معلوم نیست که در روز قیامت این عذر را از ما قبول
کنند بلکه ظاهرش اینست که بر ما حجت تمام کنند و بگویند که احادیث صحیحه بسیار رسیده بود و عمل
نکردید که فلانی گفته بود البته چیزی دیده خواهد بود بلی اگر حدیثی بر خلاف مشهور بما رسیده باشد ممکن است
که از او قبول کنند با آنکه در آن نیز حرفیست چون ایشان دلیلی نداریم که تقلید مردگان جایز باشد ولیکن اکثر
علما در سنتها تجویز نموده اند باعتبار حدیث صحیحی که شیعه و سنی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله نقل کرده اند که آنحضرت فرمودند که هرگاه بشخصی برسد که فلان کار ثواب دارد و آن شخص از جهت

رضای الهی آن عمل را بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را میدهد هر چند در واقع من نگفته باشم و مضمون
حدیث ثابت نیست و عبارتش زیاد و کم دارد بنابرین اکثر علما در مستحبات مسامحه مینمایند و بحدیث
ضعیف و قول فقیه عمل مینمایند و جمعی گفته اند که شاید مراد حضرت صه این باشد که اصلش ثابت باشد
ولیکن ثوابش ثابت نباشد مثلا نماز شب از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بما
رسیده است بعنوان تواتر و شخصی حدیث ضعیفی بیند که نماز شب این ثواب دارد و بقصد آن
ثواب آنرا بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را میدهد اما اگر حدیثی در نمازی معینی وارد شده
باشد و عایشه یا انس بن مالک یا ابوهریره روایت کرده باشند یا آنکه حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه نفرموده باشد که اکثر در وضعها را بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این ملعون
بسته اند و احادیث وارد شده باشد که نمازی معینی بجهت معقول نیست در چنین جا با گفته ضعیف حکم
بر حق سبحانه و تعالی افترا کنیم و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در آیات بسیار فرموده باشد که و من
اظلم ممن افتری علی الله کذبا کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی ببندد و غیر از این
آیات و اخبار که در مقدمه ذکر نمودیم معهذا همه علمای ما این حدیث زراره را عمل کرده اند و در کتب خود
ذکر کرده اند و حکم بصحتش کرده اند پس لازم است البته که ظرف را در برابر گذارند اگر سر باز باشد و اگر
مثل ابریق باشد مشهور آنست که آنرا در دست چپ بگذارند تا آسان باشد بدست راست
کردن و گمان بنده آنست که آنرا نیز در برابر گذاشتن بهتر است چون ممکن است که مراد حضرت
مطلق ظرف باشد معهذا و حدیث کالصحیح یا صحیح خواهد آمد در باب وضوی حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه که حضرت امام رضا صلوات الله علیه ابریق را در برابر گذاشته که وضو بسازند ثم حسر عن ذراعیه
پس آستین را بالا کردند و این دلالت میکند که سنت باشد آستین بالا کردن یا در وقت شستن
آن باز باشد و فعلی دیگر در اثنای وضو بفعل نیاورد و ازین بابت هر گاه چاقشور در پا داشته باشد
خصوصا هر گاه بندش بسته باشد بهتر آنست که بندش را باز کند و از پا بیرون آورد تا فاصله میان
افعال وضو نشود چون دغدغه وجوب موالات یعنی متابعت میشود و خواهد آمد ثم غمس فیه
کفه الیمنی پس دست راست را در آب فرو بردند بواسطه آب برداشتن بسیار ظاهر شد

الزبر

که سنت است که از دست راست آب رو را بردارند و فرو برند تا دست پر شود ثم قال هذا اذا
کان الکف طاهرا یعنی پس فرمودند که اگر دست را در ظرف کردن جایز است مثل شستن دستها
وقتی است که دست پاک باشد یعنی اگر نجس باشد ظرف نجس میشود چنانکه احادیث صریحه وارد است
بر آن و محتمل است که مراد این باشد که اگر پاکیزه باشد و کثافت نداشته باشد شستن پیش از وضو
در کار نیست یا آنکه وقتی دست در ظرف میکنی که دست را شسته باشی و معنی اول ظاهر است و احتمال دارد
که هر دو مراد باشد ثم غرف ملأها ماء پس کف آب بر داشت آنقدر که دست راست آنحضرت
پر شد ثم وضعه علی جبهته پس آب برابر پیشانی که رستنگاه موست برده داشتند که مبادا همه ریخته شود
و قال بسم الله و بسم الله گفتند چون اول افعال وضو است و نیت را نگفتند بنابر آنکه نیت کار دلست و
شیخ رحمه الله گفته است که بسم الله عبارت از نیت است چون مشتمل بر استعانت از حق سبحانه و تعالی
میجوید البته بخاطر دارد که وضو را از برای حق سبحانه و تعالی میکند و ثواب عظیمی ذکر کرده است حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی وضو ساخت در حضور حضرت سید المرسلین
و نماز کرد پس حضرت صه فرمود که وضو و نماز را اعاده کن باز مرتبه حضرت صه امر باعاده وضو و نماز فرمود
آن شخص بخدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه آمد و قصه خود را عرض نمود حضرت صلوات الله علیه فرمود
که در وقت وضو بسم الله گفتی گفت نگفتم حضرت صه فرمودند که بسم الله بگو درین مرتبه که وضو ساخت
و بسم الله گفت و نماز کرد حضرت رسول صه نظر نمودند که اعاده کن و اگر چه حمل این حدیث بر نیت بحسب
ظاهر بعدی دارد ولیکن چون امر نیت سهل است چنانکه از اخبار ظاهر میشود بر استبعادی ندارد که همین
که حق سبحانه و تعالی در خاطرش باشد نیت باشد زیرا که دیده اند که این مجملا واجب الامر او میکند و
احوط آنست که ترک بسم الله نکند هر چند نیت کرده باشد تا برکت بسم الله وضوی صحیح خالص از
برای خدا بسازد و صدوق نیز مطلق نیت را ذکر کرده است ولیکن از اخبار صحیحه وارد شده است
که انما الاعمال بالنیات و انما لامرئ ما نوی و هر کو رخواهد شد یعنی هیچ عملی صحیح نیست بدون نیت و هر چه را
نیت میکند همان از دست و حدیث انما الاعمال را اگر چه کلینی بسند حسن کالصحیح روایت نموده است
ولیکن در کتب صدوق و در ما بین اخبار بعنوان صحیح وارد شده است و صدوق در کتب خود بسند صحیح

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه چیز سبب رستگاریست در روز قیامت حضرت
فرمود که نجات حاصل نمیشود مگر با کمر با خداوند خود مکر نکنید که هر که با خدا مکر کند خدا با او مکر میکند و
ایمان را از و سلب میکند و اگر بفهمد با خود مکر کرده است نه با خداوند خود گفتند یا ابن رسول الله مکر
با خدا کدام است حضرت فرمودند که مکر آنست بندگی حق سبحانه و تعالی کنند و غرض ایشان غیر
رضای الهی باشد پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرکست بخدا گویا آن شخص را شریک
خداوند خود کرده بدرستیکه آن جماعتی که ریا میکنند ایشان را در روز قیامت بچهار نام خواهند خواند ای کافر
ای بدکار ای فاسق ای زیانکار عمل تو باطل شد و اجر تو ضایع شد و ترا از رحمت الهی امروز بهره نخواهد بود
برو مزد خود را از آنکس بگیر که عبادت از جهت او میکردی و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه وارد شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که جماعتی را بجهنم برند خداوند عالمیان بمالک فرماید که
آتش را بگو که قدمهای ایشان را نسوزاند که با آن بمساجد میرفتند و روهای ایشان را نسوزاند که آب
وضو را بر روی خود بر وجه کمال میرسانیدند و دستهای ایشان را نسوزاند که با آن دستها دعا میکردند و گاه
من بلند میکردند و زبانهای ایشان را نسوزاند که تلاوت قرآن بسیار میکردند پس خازن جهنم با ایشان
گوید که ای اشقیا چه کار میکردید ایشان گویند که ما این اعمال را از برای غیر خدا میکردیم پس گوید که حالا بروید
و ثواب خود را از ایشان بگیرید و بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روایت کرده است که بزرگی
نیست قرشی و عربی را مگر بتواضع و بهتری نیست مگر بسبب تقوی و عملی نیست مگر بانیت و عبادتی نیست
مگر با علم بدرستیکه دشمن ترین نزد حق تعالی کسی است که گوید من تابع امر معصومینم و متابعت نکند کردهای
ایشان را و کلینی در دو حدیث صحیح از عمر بن یزید روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه بودم که حضرت این آیه را خواندند که بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ
بلکه آدمی بر حال خود بیناست هر چند عذرها آورد حضرت فرمودند که آدمی چه عذر میتواند گفت
چیزی را که حق سبحانه و تعالی میداند که نه چنانست مثلا میگوید که من فلان را از برای رضای خدا کردم
و خدا میداند که دروغ میگوید پس حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر چه
نیت تو است حق سبحانه و تعالی آن را بتو میدهد اگر خیر است خیر میدهد و اگر شر است جزای آن عقوبت

الکار

آلهی است و از این باب اخبار فوق حد و حصر است و اکثر در مثل نماز و وضو حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم نیت را
نگفته اند صریحا و در زیارت مؤمن و امثال آن احادیث بسیار متواتر در نیت واقع شده است و آنکه
گویا احتمال این نمی داده اند که کسی وضو و نماز را بکند چه هر کس میکند و کاری نیست که عاقلی از برای
غیر خدا بفعل آورد و بخلاف زیارت مؤمن که غالب آنست که در اینجا مطالب بسیار می باشد فرموده اند
که اگر از جهت رضای الهی است ثواب هست و الا فلا دیگر آنکه هر عملی که از نحو خاص بفعل باید آورد آن
مثل وضو که می باید اول رو شسته شود و دیگر دست راست دیگر دست چپ بعنوان خاصی که ظاهر است
این قسم عملی عبادتست و عقل در آن مستقل نیست می باید که از جهت رضای الهی بفعل آورند اما
مانند ازاله نجاست که غرض از آن همین است که نجاست نباشد خواه آنکه جامه را ببینند از ذوجامه
پاک بپوشند و خواه نجاست را بمقراض ببرند و دور اندازند و خواه دیگری ازاله کند و خواه
در آب مغصوب ازاله کنند همه صحیح است این را عبادت نمیگویند و در اینجا نیت در کار نیست
بلی اگر کسی آن را از برای رضای الهی بفعل آورد مثاب خواهد بود و وضو و غسل و تیمم از بابت اول اند
که هر یک را شرایط بسیار هست و کیفیت خاص که اگر بآن نحو واقع نشود باطل است و علما ضابطه قرار
داده اند که هر چه فعل است یا ترک مانند فعل است نیت در آن لازم است و ترک کالفعل مانند صوم
و احرام است که اینها ترک چیزی چند است اما چون کف نفس هست بمنزله فعل است و آنچه ترک است
مثل ترک جمیع محرمات چون غرض الهی آنست که بفعل نیاید همین که نکرد عقاب نیست اما ثواب وقتی
میدهند که غرض از ترک آن رضای الهی باشد مگر خصوص شراب که احادیث بسیار در آن وارد
شده است که اگر کسی آن را ترک کند بواسطه حفظ عرض یا بواسطه اینکه خوردنش بآن شخص ضرر رساند یا
بواسطه اینکه مردمان او را خوب دانند حق سبحانه و تعالی ثمان ثواب را میدهد از روی تفضل نه باستحقاق
اگر مراتب نیت بسیار است که انشاء الله در نیت نماز گفته خواهد شد و اگر در وضو قصد رفع
حدث یا استباحت صلوة بکند احوط است و غالبا است زیرا که شخصی که وضو ندارد و وضو میکند
مطلبش همین است که پیش از وضو نماز نمیتوان کرد وضو میسازم تا توانم نماز کردن و همین معنی
رفع حدث و استباحت صلوة است و اگر وقت نماز داخل شده است و وضو میسازد میداند که

می باید ساخت وحق سبحانه وتعالی با آن امر کرده است جزما واینمعنی اوجوب وقربت واگر بوسطه دخول
مسجد مثلا وضو میسازد ومیداند که بی وضو نیز داخل مسجد میتوان شد ولیکن اگر با وضو داخل شود سبب رضای
الهی است همین معنی سنت است مجملا اکثر تقییداتی که علما کرده اند چیزی چند است که البته چنان واقع میشود
وآنمعنی که ادعا است بر فضل آن نیت است نه تکلم بآن ونه آنکه در خاطر بگذرانند مثلا شخصی مطلبی از کسی دارد
در دل بگذراند که چون برادر مومن است بدیدن او بروم از جهت رضای الهی وخود میداند که دروغ میگوید ونه
چنانست بلکه اگر آن مطلب نباشد هرگز بدیدن او نمیرود درینصورت نیت نکرده است بلکه نیت باطل کرده است
مگر آنکه تصفیه قصد خود کرده باشد وآنمطلب را نیز از برای خدا خواهد مثلا امتلا کرده است واشتها ندارد
ومیداند چیزی خوردن ضرر دارد قصد صوم میکند نیت نکرده است مگر آنکه قصدش این باشد که صحت بدن را
نیز از برای حق سبحانه وتعالی میخواهم واینمعنی وقتی صحیح است که اگر مخبر صادق خبر دهد که مردن تو از
برای تو بهتر است از زندگی او زندگی را نخواهد ومرگ را از روی صدق اختیار نماید واینمعنی بسیار با همت
مگر مخلصانرا که بریاضات بسیار بمرتبه محبت الهی رسیده باشند وعاشق شده باشند اینمعنی
ممکن است والا نیت نیست بلکه خطور است چیزی چند در خاطرش میگذرد ودلش از آن خبر ندارد یا
خبر دارد ومیداند که کاذب است وَسَيَّلَهُ عَلَى أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ یعنی آب را برو گذاشت وبسم الله گفت ودست را
با آب بزودی بزیر آورد که آب بر اطراف محاسن او جاری شد وبهتر آنست که رو را پیش آورد وسر را پیش کرد
تا آب هم روی او را فراگیرد واکثر مردم آب را بر پیشانی میزنند ودست خالی را بر روی میکشند وآب بجای
نمیرسد وبعوض غسل مسح بفعل می آورند وصحیح نیست واگر آب بر رو میریزند تا خاطر جمع شود ولیکن در آب
اسراف کرده اند وبهتر است وآنکه حضرت آب را بر پیشانی گذاشتند وبپایین آوردند اکثر علما استدلال
کرده اند که واجب است که ابتدا از بالا کنند چون در بیان وضوی واجب است ولهذا دست نشستند ومضمضه
واستنشاق سنت را نفرمودند وجمعی گفته اند که چون رو شستن هرگاه خواهند بیک کف باشد از باب
افعال طبیعت هر کس ابتدا از اعلی میکند پس ممکن است که از باب افعال طبیعت باشد وباز درین وضوهای
بسیار هست پس جزم بوضو مشکل است وحضرات در بیان وضوی بیانی نفرمودند که ابتدا از بالا کنید واگر
در کار بود بیان میفرمودند مجملا دغدغه نیست که ابتدا از بالا بهتر است ودرین شیوه دغدغه نیست که همین که

اولا آب را به پیشانی رسانند کافیست لازم نیست که از بالای مو بریزند چنانکه اکثر مردمان چنین میکنند
زیرا که حدیثی که در آن واقع شده است ابتدا از اعلی همین است ودرین حدیث پیشانی نیست بالاتر نیست
وظاهر اطراف لحیه آنست که کل محاسن را آب رسانیدند ودغدغه درین نیست که محاسن حضرت هم
یکقبضه بوده است پس زیاده از رو بوده است وشسته بوده اند پس ظاهر میشود که زیادتی تا یکقبضه را
شستن سنت باشد پس تا آن مسح توان کشید وآب جدید نباشد بنابر آنکه از اعضای وضو
وضو است ثُمَّ أَمَرَّ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِينَيْهِ مَرَّةً وَاحِدَةً پس دست مبارک خود را کشیدند
بر روی آنچه ظاهر بود از دو طرف پیشانی خود وظاهر آنست که اول دست را با آب بزیر آورده باشند
ومرتبه دیگر دست کشیده باشند که آب بهمه جا رسیده باشد پس راوی گفت که این کار را یکمرتبه کردند یعنی
آب ریختن یکمرتبه بود ویا دست کشیدن یکمرتبه بود واول اظهر است بحسب معنی وثانی اظهر است بحسب لفظ
ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَغَرَفَ بِهَا مِلْأَهَا مَاءً ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْيُمْنَى فَأَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ
حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ پس دست چپ را در آب کردند واو را پر از آب کردند وبر مرفق
بکسر میم وفتح فا یا بر عکس گذاشتند یعنی دست راست را با آب بزیر آوردند ودست بر دست کشیدند تا آنکه آب را
جاری ساختند بر سرهای انگشتان وآنکه در دستها نیز ابتدا بمرفقها کردند جمعی از علما استدلال کرده اند
که ابتدا از مرفق واجب باشد چنانکه در وضو گورشد وبحث ها است واحتیاط در ابتدا از اعلی است
ودو مرفقها در دستها ومرفق بند دست است که متصل است بآن ذراع با بازو وازآنجهت مرفق میگویند که راحت
رفق واستراحت است چون تکیه بر او واقع میشود یا محل رفق است بنابر فتح میم واز کشیدن دست
ودستها بعضی قایل بوجوب امرار دست شده اند واز آنکه تا سر انگشتان آب را جاری ساختند ظاهر میشود
که آب را بیشتر بر سر دست بوده است فایده ندارد آبی دیگر می باید باو برسد وآنکه دست را خشک کرده
ظاهر میشود که وجود آب باقی ضرر ندارد وشل رو اگر بیشتر مضمضه واستنشاق کرده باشند وبعضی از آن
تر شده باشد ثُمَّ غَرَفَ بِيَمِينِهِ مِلْأَهَا فَوَضَعَهُ عَلَى مِرْفَقِهِ الْأَيْسَرِ فَأَمَرَّ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى
جَرَى الْمَاءُ عَلَى أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ پس از دست راست یکمشت آب برگرفتند وبر مرفق چپ گذاشتند
ودست خود را با آب بر ساعد وذراع کشیدند تا آب بسرهای انگشتان ایشان رسید وآنکه حضرت

ابتدا از مرفق نمود نه معلوم نمیشود که اصالهٔ مرفق راهم باید شست یا از باب مقدمه و ظاهر آنست که فی نفسه
واجب باشد و متعارف نیست که آنچه از باب مقدمه است بگویند معهذا مشکل است که توان یافت که حضرت
چه مقدار از آب رسانیدند و احوط آنست که مرفقها شسته شود و اندکی زیاد تر شسته تا یقین شود
که همه شسته شده است و استهارا واجبست شستن و علم شستن آنها وقتی بهم میرسد که اندکی زیاد تر
شسته شود تا یقین شود که همه شسته شده است و خلافست که مقدمه عقلا واجب است یا لا بد است و
کسی خلاف نکرده است که البته می باید از جهت حصول ذی مقدمه مثل طی مسافت از جهت حج ﴿وَ مَسَحَ عَلَى مُقَدَّمِ
رَأْسِهِ وَ ظَهْرِ قَدَمَيْهِ بِبِلَّةِ بَقِيَّةِ مَائِهِ﴾ بعد از آن مسح کشیدند بر پیش سر و پشت پاها بتری
که از آب وضو مانده بود و این حدیث را کلینی رضه بسند صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت نموده است و بجای لفظ الایسر الیسری است در کافی و آخر حدیث چنین است ﴿بِبِلَّةِ يَسَارِهِ وَ بَقِيَّةِ
بِلَّةِ يُمْنَاهُ﴾ یعنی مسح کشیدند بتری دست چپ التقیه تری دست راست و بعد از آن ذکر کرده است که زراره
گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که خداوند عالمیان واحد است و دوست میدارد
طاق را پس تحقیق که کافی است ترا از وضو سه کف یک کف از جهت شستن رو و دو کف از جهت شستن
دستها و حضرت فرمودند که مسح بکش از تری دست راست پیش سر را و آنچه مانده است از تری دست
راست پشت پای راست را مسح کن و بتری دست چپ مسح کن پشت پای چپ را بعد از آن
حضرت فرمودند که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کرد از کیفیت وضوی حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت بهمین عنوان بیان فرمودند و امثال اینها از اخبار در کیفیت وضوی
سید المرسلین بسیار وارد شده است چون بعضی از آنها مشتمل بر مطالب ضروریه است ذکر خواهد شد
در موقع خود ﴿وَ رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَوَضَّأَ ثُمَّ مَسَحَ عَلَى نَعْلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْمُغِيرَةُ
أَ نَسِيتَ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ بَلْ أَنْتَ نَسِيتَ هَكَذَا أَمَرَنِي رَبِّي﴾ و در روایتی وارد شده است که چون
حضرت صلی الله علیه و آله وضو ساختند پس مسح بر نعلین عربی کشیدند یعنی دست بزیر بند آن نکردند پس مغیره
گفت آیا فراموش کردی یا رسول الله حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلکه تو فراموش کردی همچنین امر
کرده مرا پروردگار من و اگر محتمل است که چون مغیره همیشه میدید که حضرت مسح بر پا میکشیدند چون دید که

حضرت

حضرت مسح بر نعلین کشیدند گفت یا رسول الله فراموش کردی که نعلین را بیرون کنی حضرت فرمودند که
تو فراموش کردی همچنین امر کرده مرا پروردگار من که من پیغمبرم و نسیان نمیکنم یا فراموش کردی
که حق سبحانه و تعالی بعضی از پاها را فرموده است و ممکنست که مغیره بمرتبه دین باشد که حضرت
پا را از جهت نظافت شسته باشند و چون مسح کشیدند این سؤال کرد و محتمل است که پیش از نزول
سوره مائده غسل مقرر بوده باشد و منسوخ شده باشد بآیه و او آیه را نشنیده باشد و فراموش کرده
باشد و علمای حال احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز مسح بر نعلین اگر نعل عربی که در مکه و مدینه
و اطراف آن می بوده است و حال نیز هست یک تسمه در طول پا دارد و از پا لا بسته میشود و آن تسمه در
میان انگشت مهین و ما بعد او در می آید و در ضرورت استیعاب عرضی ساقط میشود و منافات
با استیعاب طولی ندارد و جمعی نقل اجماع کرده اند بر آنکه استیعاب طولی می باید و اگر چه بیک انگشت
باشد بخط غیر مستقیم از سر انگشتان تا کعبین و اگر اعم باشد نعلین از آنچه مذکور شده و از نعل عربی
که دو تسمه در عرض دارد استیعاب طولی نیز ساقط میشود و معلوم نیست که در زمان حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم نعل عربی بوده باشد پس احوط آنست که اگر مسح کشند بر روی نعل عربی کشند
و اگر کشند انگشت بزیر تسمه کنند تا خط طولی بهم رسد و لیکن احادیث صحیحه وارد شده است که مسح کافیست
و الی الکعبین که در قرآن واقع شده است بنابرین بیان غایت محل مسح است نه غایت مسح چنانکه در
مرفقین گذشت و میان کعبین و مرفقین فرق نیست زیرا که در کعبین باء تبعیض در مضاف او مقدر است
یعنی مسح کنید بعضی از پاها را تا کعبین بخلاف یدین که اغسلوا بر سر او در آمده است یعنی دستها را
تمام بشوئید تا مرفقین و لیکن احوط آنست که کل پا را مسح کنند چنانکه خواهد آمد ﴿وَ قَالَ الصَّادِقُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ اللهِ مَا كَانَ وُضُوءُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَّا مَرَّةً
مَرَّةً﴾ حضرت صادق فرمودند و قسم یاد کردند بخدا که نبود وضوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر یکبار یکبار
یعنی هر عضوی را یکبار می شستند و اعضای مسح را یکبار مسح میکشیدند به آنکه این عبارت را کلینی و شیخ
رحمه الله علیهما باسانید صحیحه ذکر کرده اند که والله ما کان وضوء علی صلوات الله علیه الا مرة مرة و ممکن است
که آنچه صدوق ذکر کرده است حدیثی دیگر باشد یا مضمون احادیث صحیحه باشد که در کیفیت وضوی حضرت

بلا تراز باب مقدمه واجب [illegible]

سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است همه یکمرتبه یکمرتبه است و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند
از حماد که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم که حضرت آبی طلبیدند و یک کف آب
کل روی را شستند دیگر یک کف آب برداشتند و تمام دست راست را شستند و کفی دیگر برداشتند و همه دست
چپ را شستند پس مسح بر سر و پاها کشیدند و فرمودند که این وضوی کسیست که در وضو بدعتی نکرده
باشد یعنی اگر یاره را بشویند بدعت کرده اند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یکبار شستند
و همچنین سه مرتبه اعضا را شستن بلکه دو مرتبه نیز بدعتست علی الظاهر و در حدیث صحیح دیگر از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که وضو یکی یکیست و بعد از آن بیان فرمودند
که کعب در پشت پاست بدانکه خلافست میان شیعه و سنی در کعب و میان سنیان بکر قبیلی از ایشان قایلند
که کعب قوزکست و آن استخوانیست که از دو طرف پا ظاهر شده است و اجماع شیعه است که آن کعب
نیست ولیکن میان ایشان خلافست اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که آن برآمدگیست که بر
پشت پاست بساق نرسیده و ظاهر این حدیث و بعضی از احادیث با ایشانست و جمعی را
اعتقاد آنست که بند پاست اول ساق پا و بعضی اخبار با ایشانست و هر یک از این دو طایفه احادیث
معارض را تاویل میکنند پس جماعتی که مفصل ساق را میدانند میگویند که آنهم بر پشت پاست و غرض
حضرت رد بر سنیانست که ایشان پهلوهای پا را میدانند و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات
الله علیه وارد است که بزنطی میگوید که از آنحضرت سوال کردم از مسح بر پاها چگونه است پس حضرت دست
مبارک خود را بر انگشتان پا گذاشتند و کشیدند تا کعبین که بر پشت پاست من گفتم فدای تو گردم
اگر شخصی مسح کشد بدو انگشت حضرت فرمودند که نه مگر تمام دست و اکثر علما تمام دست را سنت میدانند
و احوط آنست که ترک نکنند و بسند صحیح از شیخ و کالصحیح از کلینی روایت کرده اند از زراره و بکیر که هر دو
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کردند از کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله پس حضرت طشتی یا توری طلب فرمودند و شک از راویست یا فرمودند که طشتی بیاورید
یا توری که ظرفیست که از آن آب میخورند پس دست را در آب کردند و یک کف آب برداشتند و روی خود را
با آن شستند دیگر دست چپ را در آب کردند و یک کف آب برداشتند و دست چپ را از مرفق

[illegible]

شسته

شستند بجز دست راست بعد از آن مسح سر و پاها کشیدند به بقیه تری که در دست مانده بود و آب
تازه بر نداشتند بعد از آن فرمودند که بر روی نعلین که مسح کشند انگشتان خود را در زیر بند نعلین بکنند
پس فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هرگاه بنماز برخیزید روهای خود را و دستهای خود را
تا مرفقها بشویید پس جزوی از رو و از دستها ترک نمی توان کردن و همه را میباید شستن بعد از آن
فرمود که مسح بکشید بعضی از سرهای خود را و بعضی از پاهای خود را پس هرگاه که اندکی از سر را یا اندکی از
پا را از کعبین تا سرهای انگشتان مسح کشند مجزیست زراره و بکیر گفتند که ما پرسیدیم که کعبها کدام است
حضرت اشاره فرمودند که اینجا یعنی مفصل نزد استخوان ساق پس ما گفتیم که اینها چه چیز است حضرت
فرمودند که استخوان ساقست و کعب پایین تر است پس گفتیم حق سبحانه و تعالی انچه خیر شما پیش
شما را رو یک کف آب بس است بواسطه رو و یک کف از برای دست حضرت فرمودند که بلی بس است
هرگاه مبالغه کنی یعنی کف پر برداری و نگذاری که آبش تمام بریزد و بهمه جا برسانی بعنوان جریان
او دو کف خوب بهمه جا میرسد و این حدیث مستند جمعی است که مفصل را کعب میدانند و از
طرفین قابل تاویل است اگرچه اظهر مذهب مشهور است که استخوان پشت پاست و حدیث اخوین
که مستند ایشانست ترا آنرا ذکر کرده است شیخ که حضرت فرمود که پایین تر است و اگر
از بالای برآمدگی پشت پا تا مفصل را احتیاطا بکشند بهتر است و توضأ النبي صلى الله عليه
وآله مرةً مرةً فقال هذا وضوءٌ لا يقبل الله الصلوة الا به و حضرت صلی الله علیه و آله یکمرتبه
یکمرتبه وضو ساختند و گفتند که این وضوییست که حق سبحانه و تعالی نماز را قبول نمیکند مگر باین وضو این
حدیث را علما مستند ذکر کرده اند و اکثر که حدیث زراره را نقل میکنند این تتمه را نمی آورند و حاصل
آنست که چون سابق بر این معلوم نیست که چه نحو وضو ساخته بوده است حضرت استدلال بر صورت
ندارد اما صدوق چون شهادت میدهد که در آن حدیث حضرت یکمرتبه یکمرتبه شسته است بواسطه طلب
صدوق نافع است ولیکن ضرر دارد با آنچه خواهد گفت که دو مرتبه ضرر ندارد اما ثواب ندارد و ظاهر
آنکه فرموده است که خدای تعالی قبول نمیکند مگر مثل این وضو اصل افعال باشد با ترتیب یا بیرون رو یا
شستن و مسح آب جدید کردن و امثال آن از بدعتهای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعی

میه انشته کرده واقع خواهد شد فَاَمَّا الاَخْبارُ الَّتی رُوِیَتْ فی اَنَّ الوُضُوءَ مَرَّتَیْنِ مَرَّتَیْنِ فَاَحَدُها
وَوَضَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لِلنّاسِ اثْنَتَیْنِ اثْنَتَیْنِ پس چون احادیث بسیار ذکر کرد
شروع کرد در تاویل احادیث دو مرتبه اما خبرهایی که روایت کرده اند و محتمل است روایت بخوانیم یعنی کسی که سند است
از علما پس کی از آنها و در بعضی از نسخ بجیم واقع شده است یعنی ورای ایم باسناد بریده یعنی شخصی ست
در میان که معلوم نیست که کیست او خوب است باید که روایت میکنند آنرا ابو جعفر احول و آن محمد بن علی بن
نعمان است که مؤمن الطاق و شاه الطاقش میگویند و ثقه و عظیم الشان است و سند صدوق باو کالصحیح است
واو ذکر کرده است از کسی که او روایت نموده است و کس معلوم نیست که محمد احول او را فراموش کرده است یا
ابن ابی عمیر راوی او و علی ای حال مرسل ابن ابی عمیر است و حکم مسانید دارد و صدوق طرح نمیکند بلکه میگوید
که چون معارض است با احادیث سنده احادیث سنده بر آن مقدم است لهذا تاویل میکنند و آن
شخص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرموده اند که حق سبحانه
و تعالی یکی یکی واجب گردانیده است و حضرت رسول خدا دو دو مقرر ساخت و الحمد صدوق اولا طعن در او
خبر زده است بارسال و قوی خواست که حدیث سند نباشد و حال آنکه شیخ دو حدیث صحیح نقل
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو مثنی مثنی است یعنی دو دو و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم که آن وضوئی که حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب
ساخته است بر کسی که بول و غایط کرده باشند حضرت فرمودند که ذکرش را میشوید و ازاله غایط
میکند و وضو میسازد دو مرتبه دو مرتبه و غیر اینها از اخبار سنده که بعضی از آنها خواهد آمد وَهَذا
عَلَی جِهَةِ الاِنْکارِ لا عَلی جِهَةِ الاِخْبارِ کَاَنَّهُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ یَقُولُ حَدَّ اللهُ حَدّاً فَتَجاوَزَهُ رَسُو
لُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَتَعَدّاهُ وَقَدْ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ
ظَلَمَ نَفْسَهُ یعنی محتمل است که حضرت بر وجه انکار فرموده باشد آن حدیث را و استفهام انکاری
باشد نه بر وجه اخبار از واقع که چنین است گویا حضرت میفرماید که چون چنین باشد که حق سبحانه یکمرتبه
قرار داده باشد و رسولش صلوات الله علیه و آله دو مرتبه قرار داده باشد و از حد الهی تجاوز کرده باشد
و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از حد الهی تجاوز کند بر خود ستم کرده است و برائت جل تعالی

صدوق

صدوق اعتراض وارد است بچند وجه اولا اگر راه این تاویلات داده شود جز اعتماد صحیح حدیثی نتوان کرد
و همه را استفهام انکاری نتوان گرفت دوم آنکه اگر صدوق بعد ازین ازین باب اخبار روایت نکرده باشد
این سخن میتوان گفت در کتاب صلوة ذکر کرده است حدیث صحیح زراره را که حضرت امام محمد باقر
فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز را ده رکعت واجب ساخت و حضرت سید المرسلین هفت رکعت زیاد
کرد و غیر ازین در بسیار جایها ذکر کرده است که خواهد آمد بلکه ظاهر کلام صدوق که در کتاب علل
الشرایع در باب روزه ایام البیض گفته است که اول این روزه بود و چون حق سبحانه و تعالی تفویض
برسولش نموده بود امر دینش را حضرت سنت هر ماه سه روز پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول
از ده میان را قرار داد چون فرموده است که مَا آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی
آنچه بیاورد بشما رسول خدا آنرا عمل کنید و هر چه شما را از آن نهی کند باز ایستید از آن و اگر آنها را
تاویل کند که زیادتیها و نقصانها را بامر الهی میکرد در اینجا نیز تاویل باید کرد خلاصه آنکه داب علماست که
هرگاه جمع کنند میان دو خبر یکی را تاویل می باید کرد و تاویل خلاف ظاهر است پس بحث نتوان کرد و لیکن
تاویلهای دیگر میتوان کرد مثل آنکه مثنی مثنی را حمل کنیم بر دو کف آب ریختن و ممکن است که حق سبحانه
و تعالی یک کف آب قرار داده باشد و حضرت یک کف زیاد کرده باشد و به هر دو کف یک غسله متحقق
میشود و غسله آنست که تمام شسته شود و موید این احتمال است حدیث زراره که گذشت و حضرت فرمود
که یک کف بس است و اگر مبالغه کنی و دو کف بریزی بخاطر جمع آب بهمه جا میرسد و مولانا عبدالله رحمه الله
باین تاویل مایل بود و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه تاویل میکرد که مراد از مثنی مثنی دو شستن و دو
مسح است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَاَیْدِیَکُمْ اِلَی الْمَرافِقِ وَامْسَحُوا
بِرُؤُسِکُمْ وَاَرْجُلَکُمْ اِلَی الْکَعْبَیْنِ تا رد باشد بر سنیان که یک مسح و سه غسل قایلند و موید این تاویل است
آنکه سنی و شیعه از ابن عباس روایت کرده اند که همیشه میگفت که حق سبحانه و تعالی غسلتین و مسحتین
مقرر ساخته است و منافقان تغییر داده اند و شستن پا را بدعت کرده اند و رغسل آنکه مسح شد وَقَدْ
رُوِیَ اَنَّ الوُضُوءَ حَدٌّ مِنْ حُدُودِ اللهِ لِیَعْلَمَ اللهُ مَنْ یُطِیعُهُ وَمَنْ یَعْصِیهِ وَاِنَّ الْمُؤْمِنَ
لا یُنَجِّسُهُ شَیْءٌ و حال آنکه بسند صحیح روایت کرده اند مشایخ از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر

صلوات الله علیه که وضو حکمی است از احکام الهی و حق سبحانه و تعالی معامله آزماینده کان میکند با خلق که کر
اطاعت میکنند و کر عصیان او میکنند و تحقیق که مومن را هیچ چیز نجس نمیکند وَاِنَّمَا یَکْفِیهِ مِثْلُ الدُّهْنِ
یعنی کافی است او را از جهت وضو و غسل مثل روغن مالی یا نم باران و از تتمه ظاهر میشود که مراد آنست
که اسراف نکنند در آب وضو و غسل چنانکه وسواسیان میکنند و انکه فرموده است که مومن را چیزی نجس نمیکند
یعنی بسبب حدث نجس نمیشود بلکه تعبدیست که از جهت فرموده الهی میکنند و مستحق ثواب شوند و اگر نکنند مستحق
عقاب شوند و مومن نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است از انکه بسبب حدث نجس شود و ممکن است که عبارترا
بر عموم خود بگذاریم و مراد از مومن روح مومن باشد یعنی چنین نیست که اگر بدن یا جامه او نجس باشد
ذکر الهی نتواند کرد و انکه از زمان ذکرها نماز را حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که تا رفع حدث و خبث نکند
متوجه آن نشود محض تعبد است که بسبب این بنده کی او را قرب حاصل شود و مستحق مراتب عالیه شود پس
مشخص شد که مطلوب نیست آب بسیار ریختن و دو مرتبه اعضا را شستن و ظاهر خبر آنست که حضرت
از جهت حالت اضطرار فرموده باشد که آب کم باشد معلوم نباشد که اگر آب بیشتر می بود هیبت
قرب بیشتر می بود وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَنْ تَعَدَّى فِي وُضُوئِهِ كَانَ كَنَاقِضِهِ
و بروایت سکونی حضرت صلوات الله علیه فرموده که هرکه تعدی کند در وضو و زیاده بشوید یا زیاده
آب بریزد مثل کسی است که از مقرر کمتر کند و چنانچه سبب بطلانست زیادتی نیز بقصد مشروعیت سبب
بطلانست یا بمنزله بطلان مثوبه است و در بعضی از نسخ صاد کناقضه نقطه دارد یعنی مثل کسی است که
وضوی خود را شکسته باشد اما نقصان در مقابل تعدی انسبست و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه وارد شده است که یکی از شما یک کف روغن بر بدن میمالد و بکل بدن میرساند و آب از روغن
فراختر است و ظاهر از باب مبالغه فرموده باشند و فراختری از جهت است که از آب رفع حدث
و خبث میشود و از روغن نمیشود و در حدیث صحیح دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که
وضو را حدیست که هر که از آن تجاوز کند مزد ندارد و آدمی مبالغه و خبث میکند پس شخصی گفت که حد آن
کدام است حضرت فرمودند که حدش آنست که رو و دستها را بشوئی و سر و پاها را مسح کنی و در حدیث
صحیحی وارد شده است از آنحضرت صلوات الله علیه که فرموده در وضو همین که آب به بدنت برسد

بس است یعنی با جریان و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که در غسل و استنجا آنقدر آب بس است که دست تر شود و ظاهر مراد از این اخبار آنست که آب
بسیار در کار نیست چنانکه وسواسیان اسراف میکنند و حکمت اقتضا میکند که رفع وسواس ایشان بمبالغه
بفرمایند و ممکن است که مراد وقت ضرورت باشد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر آب باشد اسباغ کن وضو را و کامل ساز یا که
دو مرتبه آب بر هر عضوی بریزی و اگر آب بهم نرسد اندک آبی کافیست و احادیث اسباغ
متواتر است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خصوصا در هواهای سرد و انکه سبب
علو درجاتست و خواهد آمد در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وَفِي ذَلِكَ حَدِيثٌ
آخَرُ بِاِسْنَادٍ مُنْقَطِعٍ رَوَاهُ عَمْرُو بْنُ اَبِي الْمِقْدَامِ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ يَقُولُ اِنِّي لَاَعْجَبُ مِمَّنْ يَرْغَبُ اَنْ يَتَوَضَّأَ اثْنَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ وَقَدْ تَوَضَّأَ رَسُولُ
اللهِ اثْنَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ و درین باب حدیثی دیگر هست مرسل که روایت کرده است عمرو بن ابی المقدام
و ظاهر صدوق کتاب او بروایت است و حکم بصحت کتابها کرده است ولیکن اگر مسند باشد اصح است
که گفت خبر داد مرا کسی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من تعجب دارم از کسی که رغبت دارد
که وضو را دو مرتبه دو مرتبه بسازد و حال آنکه رسول خدا دوبار دوبار کرد و اینجا بمعنی غسلتین و مسحتین
مناسب تر است و ابن صدوق گفته است و نیست باعتبار لفظ وضو لیکن بنا برین مطلوب تکرار
خواهد بود فَاِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ لِكُلِّ فَرِيضَةٍ وَلِكُلِّ صَلَوةٍ فَمَعْنَى
هَذَا الْحَدِيثِ هُوَ اِنِّي لَاَعْجَبُ مِمَّنْ يَرْغَبُ عَنْ تَجْدِيدِ الْوُضُوءِ وَقَدْ جَدَّدَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ پس مراد اینست که رسول خدا صلی الله علیه تجدید وضو میکردند از جهت هر نماز فریضه و هر نماز سنتی
پس معنی حدیث این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که رغبت نمیکند در تجدید وضو و حال آنکه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله تجدید میکردند این عبارت فی الجمله تشویشی دارد احتمال دارد که تعلیل جزو خبر سابق باشد
و بنا بر معنی که صدوق گفته است در کار نیست زیرا که هرگاه تعلیل تجدید باشد ظاهر اثنتین اثنتین
تجدید است و احتمال دارد که بر تقدیر جزئیت دلالت بر نفی نکند بلکه مراد دو غسله یا دو غرفه باشد

و حضرت بواسطه رفع استبعاد تجدید را فرموده باشند و معنی آن این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که
دو مرتبه نمیشوید و حال آنکه حضرت دو مرتبه می شستند تجدید میکرد یا آنکه تعجب دارم از کسی که دو مرتبه نشوید
و حال آنکه آنحضرت تجدید میکردند زیرا که از جهت هر نماز تجدید میکردند چون احتمالات بود معنی را گفتم از جهت
رفع احتمالات و احتمال دارد که حدیث اول تمام باشد و باقی سخن او باشد و فان البنی تمهید این
باشد والله تعالی یعلم وَالْخَبَرُ الَّذِی رُوِیَ اَنَّ مَنْ زَادَ عَلَی مَرَّتَیْنِ لَمْ یُوجَرْ و خبری که وارد
شده است که هر که زیاد کند بر دو مرتبه ثواب ندارد روایت کرده است شیخ بسند قوی کالصحیح
از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو دو دو است کسی که زیاد کند بر آن
اجر و ثواب نیست پس حضرت حکایت وضوی حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله فرمود
و رو را یکمرتبه شستند و هر یک از دستها را یکمرتبه شستند و مسح سر کشیدند و پاها با زیادتی تری که
بر دست آن حضرت مانده بود و کلینی بعد از روایات یکمرتبه یکمرتبه و بعد از روایات کالصحیح که نبود وضوی
علی صلوات الله علیه مگر یکمرتبه یکمرتبه گفته اند که این دلیل است که وضو نمی باشد مگر یکمرتبه یکمرتبه زیرا که
حال حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه این بود که هر گاه او را دو طاعت پیش می آمد آن طاعتی را اختیار
میکردند که احوط بود و دشوارتر بود بر بدن آنحضرت و اخبار اهل البیت صلوات الله علیهم وارد شده است
که وضو دو مرتبه است از برای کسی وارد شده است که یکمرتبه او را کافی نباشد و زیاد خواهد دو مرتبه
از جهت او فرموده اند پس حضرت فرمود که هر که زیاده بر دو مرتبه کند مثاب نیست از جهت آنکه گفته
که دو مرتبه نهایت مراتبی است که در وضو توان کرد و هر که از آن تجاوز نماید آثم است و وضوی او
صحیح نخواهد بود و مثل کسی خواهد بود که نماز ظهر را پنج رکعت کند و اگر حضرات تجویز دو مرتبه میکردند آن نیز
در مرتبه سه مرتبه می بود پس ظاهر شد که آنچه کلینی ذکر کرده است بهتر از افراط شیخ است که دو مرتبه را
سنت میداند و بهتر از تفریط صدوق است که این همه تکلف میکند و بنا بر طریقی که دو مرتبه را دو غرفه
بگیریم و یکمرتبه را یک غرفه هیچ تکلف نمی ماند پس اگر دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که یک شستن
حاصل آید بهتر است و اگر بیشتر از آب ریختن دستی تر بر عضو وضو بماله که خشکی و چرکی آن زایل شود و
یکمرتبه بس است و ما را این سخن برین بوده است از طفولیت تا حال و بخاطر ندارم که محتاج به دو مرتبه

بعنوان
شسته باشیم و اگر کسی نتواند که چنین کند دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که آب را به آن عضو بعنوان
جریان برساند تُؤَكِّدُ مَا ذَكَرْنَاهُ وَمَعْنَاهُ اَنَّ التَّجْدِيْدَ بَعْدَ التَّجْدِيْدِ لَا اَجْرَ لَهُ
یعنی خبر سابق مؤید آنست که مراد تجدید است و معنی آن چنین میشود که تجدید بعد از تجدید اجر ندارد اگر
از همینی که در آن آورده است صدوق این حکم را کرده است هم آن معنی دارد که چنانکه گذشت و اهم این
حکم صورت ندارد از جهت آنکه احادیث تجدید عام است اگر صد مرتبه تجدید کند ثواب خواهد داشت
چنانکه کلینی بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از
وضو بر وضو ده حسنه در نامه عمل نوشته میشود و دیگر خواهد آمد که كَالْاَذَانِ مَنْ صَلَّى الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ
بِاَذَانٍ وَاِقَامَتَيْنِ اَجْزَاهُ وَمَنْ اَذَّنَ لِلْعَصْرِ كَانَ اَفْضَلَ وَالْاَذَانُ الثَّالِثُ بِدْعَةٌ
لَا اَجْرَ لَهُ و این تجدید مثل اذانیست کسی که نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت بگوید مجزیست او را
و کسی که اذان از برای عصر بگوید افضل است و اذان سیم بدعتست و اجر ندارد ظاهر مرادش این
باشد که در روز جمعه نماز جمعه را با اذان و اقامت بجا آورد و نماز عصر را با اقامه تنها اگر اذان
با آن جمع کند معتبر است و اذان ثالث بدعتست و آن آنست که از برای جمعه اذانی دیگر بگویند چنانکه
عثمان مقرر ساخت اما استحباب اذان از برای عصر روز جمعه صورتی ندارد بلکه اذان سیم اذان عصر است
که بعد از اذان و اقامه ظهر است بر مذهب جمعی از علما و این قیاس دو مرتبه تجدید با اذان دلالت صدوق
نیست بلکه در آن هیچ عکس نیست وَكَذٰلِكَ مَا رُوِيَ اَنَّ مَرَّتَيْنِ اَفْضَلُ مَعْنَاهُ التَّجْدِيْدُ و همچنین
حدیثی که وارد شده است که دو مرتبه افضل است یعنی تجدید وضو افضل است این هم بعید است روایت
کرده است شیخ بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که اعتقاد نداشته باشد
که یکمرتبه او را مجزیست بر دو مرتبه مثاب نخواهد بود و ظاهرش دو غرفه است وَكَذٰلِكَ مَا رُوِيَ
فِي مَرَّتَيْنِ اَنَّهُ اِسْبَاغٌ و همچنین روایتی که وارد شده است که دو مرتبه وضو اسباغ است مراد دو تجدید است
و این نیز بعید است بلکه ظاهر آنست که مراد دو آب ریختن است چنانکه گذشت در حدیث زراره
وَرُوِيَ اَنَّ تَجْدِيْدَ الْوُضُوْءِ لِصَلٰوةِ الْعِشَاءِ يَمْحُو لَا وَاللّٰهِ وَبَلٰى وَاللّٰهِ و در روایتی واقع شده است
که تجدید وضو از برای نماز خفتن محو میکند گناه لا والله و بلی والله اگر عمداً قسم دروغ خورده باشند و اگر سهوا

علی سبیل العادة باشد مکروه است و تجدید وضو کراهت را زایل میکند و این روایت را صدوق بسند
قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است وَرُوِیَ فِی خَبَرٍ آخَرَ اَنَّ الْوُضُوءَ
عَلَی الْوُضُوءِ نُورٌ عَلَی نُورٍ و در روایتی دیگر وارد شده است که وضو بر وضو نور است بر نور
و از این حدیث استنباط کرده اند که وضوی تجدیدی رفع حدث میکند با آنکه در خاطرش نباشد که وضو
ندارد و از جهت تجدید بسازد و ظاهر شود که وضو نداشته است رفع حدث شده است لیکن مشکل است
زیرا که وضو بر وضو نیست از جهت صورت و نور لازم نیست که رفع حدث کند شاید دل منور شود از آن
چنانکه ظاهر حدیث است وَمَنْ جَدَّدَ وُضُوءَهُ لِغَیْرِ حَدَثٍ آخَرَ جَدَّدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تَوْبَتَهُ مِنْ
غَیْرِ اسْتِغْفَارٍ و هر که تجدید وضو کند بی آنکه حدثی دیگر از او صادر شده باشد حق سبحانه و تعالی توبه او را تازه
کند بی آنکه او توبه کند یعنی تجدید وضو گناهان را پاک میکند چنانکه توبه گناهان را محو میکند و صدوق این روایت را
باسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وَقَدْ
فَوَّضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَی نَبِیِّهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَمْرَ دِینِهِ وَلَمْ یُفَوِّضْ اِلَیْهِ تَعَدِّیَ
حُدُودِهِ چون اخبار تجدید را ذکر کرد برسر همان سخن رفت که چون حق تعالی حضرت چیزی را از احکام شرعی زیاد
و کم کند و حال آنکه حق سبحانه تفویض نموده است بآن حضرت امر دینش را که بخلق برساند و تفویض نکرده است بآنحضرت
که از حدود الهی در گذرد و زیاد و کم کند و جوابش گذشت وَقَوْلُ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
مَنْ تَوَضَّأَ مَرَّتَیْنِ لَمْ یُؤْجَرْ حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده است که هر که دو مرتبه وضو بشوید
اجر ندارد و شیخ در حدیث قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که یک مرتبه فرض است
و دو مرتبه را ثواب ندارد و همین مضمون ظاهر این خبر غسله است یعنی بر آنکه اَتَی بِغَیْرِ الَّذِی
اُمِرَ بِهِ وَوُعِدَ الْاَجْرَ عَلَیْهِ فَلَا یَسْتَحِقُّ الْاَجْرَ وَکَذٰلِکَ کُلُّ اَجِیرٍ اِذَا فَعَلَ غَیْرَ الَّذِی
اسْتُؤْجِرَ عَلَیْهِ لَمْ یَکُنْ لَهُ اَجْرٌ مراد حضرت آنست که اتیان بغیر مامور به کرده است و بغیر اجر از
جهت آن اجر مقرر شده است پس مستحق اجر نباشد و همچنین هر مزدوری که کاری آورد غیر آنچه او را برای آن
استیجار کرده باشند او را مزدی نیست لیکن بخوبی که خبر را ذکر کردیم فرق است میان دو مرتبه
و سه مرتبه و محتمل است که در دو مرتبه ثواب بر مرتبه دوم نداشته باشد و در سه مرتبه باطل باشد چون

مسح به آب جدید کرده است و اگر همه اعضا را سه مرتبه شسته باشد و اگر دست چپ را یک مرتبه شسته
باشد و باقی را دو مرتبه وضوی او صحیح است اگر سه مرتبه را بدعت حسبند و اگر رو و دست راست را
سه مرتبه بشوید و دست چپ را یک مرتبه یا دو مرتبه دغدغه میشود که وضوی او فی نفسه باطل باشد چون
بدعت کرده است **باب** صِفَةِ وُضُوءِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ این باب
در بیان وصف وضوی حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و زیادتی این وضو بر وضوهایی که گذشت
آنست که در بعضی جاها دعاها هست و اگر نه در کیفیت واجبات و بسیاری از مستحبات مثل یکدیگرند
و این حدیث باصطلاح متاخرین ضعیف است اما محمد بن یعقوب و صدوق رضی الله عنهما حکم بصحت
آن کرده اند و علما همگی باین حدیث عمل نموده اند و در اکثر اسانیدی که واقع شده است این حدیث عبد
الرحمن بن کثیر هاشمی میرسد و صدوق در کتب خود مسندا روایت کرده است و با وجود این جماعت بنده
مثل شیخین رضی الله عنهما متن حدیث دعا شهادت بر صحت حدیث میدهد زیرا که مشتمل است بر حقایق
بسیار که ممکن نیست از امثال این روات که توانند فهمید چه جای آنکه وضع توانند نمود و عامه در کتب خود
از آنحضرت روایت کرده اند و بعضی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه روایت کرده اند با تفاوت
قلیلی قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ بَیْنَا اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ ذَاتَ
یَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّةِ اِذْ قَالَ یَا مُحَمَّدُ ائْتِنِی بِاِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ اَتَوَضَّأُ لِلصَّلٰوةِ
فَاَتَاهُ مُحَمَّدٌ بِالْمَاءِ فَاَکْفَاهُ بِیَدِهِ الْیُمْنَی عَلَی یَدِهِ الْیُسْرَی حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله و سلامه علیه فرموده که روزی حضرت امیر المومنین صلوات الله و سلامه علیه با پسرش محمد بن حنفیه نشسته بودند
و او را از جهت آن باسم مادر میخوانند تا ظاهر شود که از حضرت فاطمه صلوات الله علیها بهم نرسیده است
و مادرش را در جنگ مسیلمه کذاب اسیر کرده بودند و حضرت امیر المومنین او را خرید و آزاد فرمود
و خواست و از او محمد بهم رسید و او بزرگ است و اعتقاد بامامت حضرت امام حسن و امام حسین و امام زین
العابدین صلوات الله علیهم داشت و در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که محمد بن حنفیه بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه با حضرت سید الساجدین در
معظمه گفتگوی امامت کرد تا آنکه محاکمه را بنزد حجر الاسود بردند و محمد دعا کرد و جواب نشنید و حضرت دعا

کرد و حجر الاسود بزبان فصیح گفت که خداوند اوصیت و امامت بعد از امام حسین از جهت جبرئیل با امامت
حضرت علی بن الحسین ص شد و بمعنی را حجی گفته اند که از جهت حجی کرد که او را بسکفیته تو با امامت سزاوار
تری چون استنجی در حینه محمد میگفت که علی بن الحسین ص امامت نفع نمیکرد این دعوی را کرد تا برآن حکایت
ظاهر شود پس فرمودند که یا محمد ظرف آبی بیار تا وضو بسازم از جهت نماز پس محمد بن حنفیه آب را
آورد پس حضرت ظرف را کج کردند بدست راست و آب بدست ریختند و غرض از کج کردن
ظرف آن بود که دستها را بشویند قبل از داخل کردن در ظرف که اگر نجاستی داشته باشد
پاک شود و اگر پاکیزه نباشد پاکیزه شود چنانکه اکثر علما فهمیده اند و یا آنکه چون حضرت بول کرده
بودند اول آب برداشتند که بر مخرج بول بریزند آب را بر دست چپ ریختند که هم پاکیزه شود
و هم استنجا آن واقع شود و یا آنکه در بیخال همین میخواستند که استنجا کنند و لیکن هنوز دست
نشسته بودند اول بدست ریختند و استنجا کردند و بعد از آن دستها را از جهت وضو شسته
باشند و محمد از ذکر کرده باشد و یا آنکه آب را اشتر ریخته باشند که هم دست چپ شسته
شده باشد و هم استنجا کرده باشند و چون مضمضه کرده باشند بدست چپ آب را بدست راست
کرده باشند مشترک که هم دست شسته باشد و آبی از جهت استنجا برداشته استنجا کرده
ثم قال بسم الله والحمد لله الذی جعل الماء طهوراً ولم یجعله نجساً چون مقدم افعال وضو
آب را دیده بودند بسم الله را از جهت شروع گفتند و حمد را از جهت نعمت آب بجا آوردند یعنی استعانت
یا وری در جمیع کارها خصوصا صادر و صوار از جناب اقدس خداوندی میخواهم که جمیع کمالات مخصوص او است
و مستحق عبودیت او است یا استعانت از اسم او میخواهم یا از اسم الله باعتبار جامعیت کمالات
یا تبرک میجویم که این کار مبارک باشد چون در اول کار نام او میبرم و بیشتر مذکور شده که حضرات
ائمه مقدسین صلوات الله علیهم با را از برای استعانت گرفته اند و مستدل لیل اقربست و در بعضی نسخ
دیباچه هست ادرنی و تیب نسبت خواندن بنسبت و بنابر آنکه باشد یکی احتمال آنست که اول استعانت
باسم الهی بجویند و بعد از آن بذات او یا آنکه و بار حال باشد و معنی این باشد که استعانت
بذات اقدس با اسم مقدس میجویم و چون بگوییم که وجود و لوازم وجود من همه با او قایم است و جمیع

محامد و ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدسیست که مستجمع جمیع کمالات و معبود برحق و خداوند
مطلق است و شکر میکنیم او را بزبان دل و اعضا و جوارح و همه را صرف بندگی او میکنیم و از جهت
بندگی او در آوردیم آن خداوندی که آب را مطهر گردانید تا نجاسات حدث و خبث را با آن ازاله کنیم و نجس
او قرار نگردیم و آب را نجس نکرد که از و منتفع نتوان شد یا آب استنجا را و وضو نجس کرد که بر ما حرج
و تنگ باشد بلکه بر ما آسان کرده است همه تکالیف را سیما این تکلیف را ثم استنجا فقال
اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی علی النار حضرت فرموده
که چون آب را گرفتند دعا خواندند بعد از آن بر خود ریختند و این دعا را خواندند و ظاهرا بول کرده بودند
در وقت رفتن محمد که آب را بیارد و دلالت میکند که استنجای بول را از دو فرزند توان کرد و ظاهرا محمد در
وقت استنجا پشت سر حضرت ایستاده بوده است و چون استنجای بول لازم دارد باز شدن
عورت و دیدن آن نزاعات لگاه دعایی که مناسب آن بود خواندند که بار خدایا فرج مرا حفظ کن از
زنا و حرام و از آنکه نظر کسی بفرج من افتد که محرم نباشد چون اکثر محرمات آلهی از بطن و فرج است
بلکه عفیف دار او را یا آنکه متوجه شبهات و مکروهات نیز نشود و بپوشان عورت مرا که کسی را نظر بر آن
نیفتد و بعضی عورتی بتثنیه خوانده اند یعنی عورت قبل و دبر مرا بپوشیده دار از نامحرم یا عورت ظاهر
و باطن مرا که عیوب باشد از خلق بپوشان و اگر عورتی مفرد خوانند ظاهرا مراد از آن عیوب باشد
چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است که آن عیوب او است
یعنی حرام است تجسس عیوب مومنان کردن و ستر عورت ظاهر از جمله اول میشود و ستر عیوب اهم است
از آنکه آنچه دارم از نظر خلق مخفی باشد بهترین سترها و در اکثر دعاها هردو مطلوب است و چون عورت
ظاهر و باطن سبب دخول جهنم میشوند در غالب اوقات طلب کرد که خداوندا بدن مرا بر آتش دوزخ حرام
گردان یا آنکه هرچه کرده ام ببخشی و هرچه نکرده ام نگذاری که بکنم ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم
القاک و اطلق لسانی بذکرک حضرت فرموده که بعد از آن مضمضه کردند و مضمضه آنست که آب
بدهان کنند و بگردانند اگر فرو برند آنرا مضمضه بعمل آمده است ولیکن مشهور میان علما آنست که سنت
ریختن آن آب و آنچه بحسب عرف فهمیده میشود آنست که ریختن آن جزو حقیقت مضمضه است

و دهد عذار ان نیست که زیادتی بهتر است و بهتر آنست که آب را بر جمیع اطراف دهان بگرداند و مشهور آنست
که سه مرتبه باشد مضمضه و سه مرتبه استنشاق سنت است و احادیث از عدد خالیست و ظاهر آنست
یک مرتبه حاصل شود و سه مرتبه بهتر باشد و بهتر آنست که اول مضمضه را واقع سازد بعد از ان استنشاق را
چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع ساخته و بترتیب خلافست که مضمضه و استنشاق
جزو وضو اند یا سنتی اند بر سر خود و قبل از وضو سنت است که آنها را بجا آورند مثل سواک ظاهر روایات صحیحه
عدم جزوئیت پس احوط آنست که نیت وضو را مقارن این هر دو واقع نسازد و اگر بسازد اعاده
نیت بکند نزد شستن رو و بعد از مضمضه این دعا خوانند که خداوندا حجت مرا تلقین بمن کن در هر جا
که از من سؤال کنند در قبر و محشر و از جمله تلقین حجت آنست که در قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود که یا ایها
الانسان ما غرک بربک الکریم یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند کریمی که ترا آفرید و نعمتهای غیر
متناهی بتو داد تا بنده در جواب بگوید که کرم تو مرا مغرور ساخت که هر چند بد میکردم تو احسان میفرمودی
گفتم البته در ان عالم نیز با من چنین خواهی کرد و این سبب بخشش خواهد شد و اگر نه تلقین حجت باشد مناسب
این بود که بفرماید که ما غرک بربک القهار و امثال این اسم از اسامی جلالیه و لیکن در نهج البلاغه از حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منقولست خطبه در نهایت بلاغت و میفرماید که حق سبحانه و تعالی حجت را بر
بندگان تمام فرموده است و باز منافات ندارد که حجت الهی تمام باشد و باعتبار سبقت رحمتی غضبی که
رحمتش بر غضب سبقت گرفته است همیشه تلقین حجت بفرماید و از جمله تلقین حجت دعا در وقت حاجت
چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که گاه حق سبحانه و تعالی خواهد که عطائی باو دهد طلب از بنده نمی‌نماید
او را ملهم میسازد به دعا در دنیا و عقبی تا آنکه در حدیث معتبر وارد شده است که بنده سالها در جهنم معذب باشد
که بخاطرش رسد که تو همیشه هر کاری که داشتی توسل بمحمد و آل او میجستی پس بگوید که الهی بحق محمد و آل محمد که مرا
ازین عذاب خلاصی ده حق سبحانه و تعالی او را خلاصی دهد و چنانکه حضرت آدم سیصد سال میگریست تا آخر
ملهم شد باین دعا حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود چنانکه این حدیث نزد سنیان نیز مستفیض است
از عبد الله بن عباس و غیر او و بعضی از علما تحقیق نمیخوانند که از تلقی باشد نه از تلقین چنانکه در قرآن و
ادعیه بسیار واقع شده است و معنیش این خواهد بود که حجت مرا در جایی که مرا ضرور باشد باستقبال من بفرست

و هر دو خوبست اگرچه تلقین بحجت انسبست و روز ملاقات الهی ملاقات ثواب و عقاب و سؤالست اگر
نسبت الهی بخلق درین عالم و آن عالم یکسانست و زبان مرا گویا کن بذکر خود یعنی توفیقم کرامت کن که همیشه
زبانم مشغول ذکر تو باشد یا آنکه خداوندا از من بغیر از بدی نمی‌آید تو چیزی امر بکن که خود بدار و چون مضمضه
بواسطه تطهیر دهانست که ملایک متاذی نشوند از بوی بد آن و تاذی ایشان از سخنان بد بیشتر است
بنابرین این دعا مناسبست فی الحقیقه دهان مخزن زبانست و دندان آن چون اکثر بلاهای آدمی از
زبانست حق سبحانه و تعالی ازجهت آن دندان و دیوار و در مقرر ساخت یکی دندانها و دویم لبها بخلاف
چشم که ازجهت آن یک حجاب مقرر فرمود که چیزی را که نباید دید چشم را بر هم نهند و در حدیث صحیح از
حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه وارد است که هر صباح زبان آدمی با عضا و جوارح میگوید
که چه حال دارید همه میگویند که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود بگذاری و او را قسم میدهند و میگویند
میگویند که زینهار کاری مکن که ما را در بلا اندازی کاری مکن که باعث هلاکت تو و ما بوده باشد که عقوبت
ما بسبب تست و در حدیث کالصحیح از ابوذر غفاری رضی الله عنه منقولست که گفت ای طالب علم این زبان
کلید همه خوبیها و کلید همه بدیهاست پس زبانت را مهر کن و حفظ کن چنانکه مهر بر طلا و نقره ات میزنی
و امیکذاری که ضایع شود و بعد ازین خبر خواهد آمد و دیگری بمعنی ذکر است و در بعضی از نسخ بذکرک لی
الف و در بعضی و شکرک را زیاد کرده اند و بد نیست و در کافی این زیادتی هست که و اجعلنی ممن ترضی
عنه یعنی خداوندا بگردان مرا از کسانی که تو از ایشان راضی و خوشنودی و آنها جمعی اند که از خداوند
خود خوشنودند و رضای بقضای او داده اند و خواهش خداوند خود را بر خواهش خود مقدم داشته اند
و فانی فی الله شده اند تا بخطاب رضی الله عنهم و رضوا عنه سرافراز شده اند و مقدار این خشیت در حق
که فرموده است ذلک لمن خشی ربه یعنی این رتبه بسبب خوف الهی از جهت ایشان حاصل شده است
رزقنا الله و ایاکم بجاه محمد و آله الطاهرین ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها و در بعضی از نسخ و ریحانها بجای
هست بعد از طیبها چنانکه در کافی است و در بعضی قبل از آنست پس استنشاق کرده و استنشاق
آنست که آبی پیش بینی نگاه دارند و بالا کشند و اگر بدست بزنند چنانکه بالا رود نیز خوبست

واگر هر دو را بکند بهتر است واگر منی را نگاه کند که هر چه در الحال است از نخامه بیرون آید بهتر است واگر
باید انگشت کردن بکند وهر چه خشک شده است در آنجا نیز بیرون آورد اکمل است وباب زدن سنت بعمل
می آید واین زیادتها بهتر است واین مضمضه واستنشاق هر دو فی نفسها مطلوب است اگر چه وقت نماز
نباشد هر گاه دهان یا بینی کثافت داشته باشد چنانکه احادیث بسیار وارد شده که اینها از
ده چیز است که حضرت ابراهیم علیه السلام بر اینها مداومت داشته و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله نیز بر آن مداومت مینموده‌اند و سنت قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که می
باید که در مضمضه و استنشاق مبالغه نمایید که سبب آمرزش گناهان شماست وسبب دور شدن شیطان
از شما و در باب مسواک خواهد آمد و بعد از استنشاق این دعا خوانند که ترجمه اش اینست که خداوندا بوی
بهشت را بر من حرام مکن یعنی مگذار که از من چیزی چند واقع شود که بسبب آن بوی بهشت حرام شود در مثل
عقوق پدر و مادر و چیزهای دیگر که خواهد آمد واشاره است که حق سبحانه و تعالی بینی را از جهت این
داده است که بوهای خوش بهشت را بشنویم مبادا از بنده کاری صادر شود که از آن محروم شود و
بگردان مرا از آن جماعتی که بوی بهشت را در بهشت شنوند یا درین دنیا شنوند با که بیقین بمرتبه
رسیده که آن را شنوند یا از عبادات و طاعات بوی بهشت می آید همیشه مشغول آنها باشم تا بوها
بهتر از نسیمهای خوش آن را و هر چه خوشبو باشد در آنجا همیشه استنشاق آنها کنم یا مراد بهشت
قرب و وصال است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده‌اند که إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ
نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا بدرستیکه پروردگار شما را در ایام زمانهای شما نسیمها هست خود را در معرض
آن نسیمها در آورید و آن بریاضات و مجاهدات و کثرت ذکر و فکر حاصل میشود و بلکه بهشت صوری
سایه بهشت معنوی است چنانکه همیشه خطاب روح افزا از جناب اقدس الهی بقابلان آن می رسد
که یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفسی که بذکر ماست قرار تو راجع شو از غیر خدا بسوی پروردگار خود
که همیشه رحمت تو میکند پس داخل شو در زمره دوستان من و داخل شو در جنت قرب و وصال
من بلکه آدمی را از جهت این آفریده‌اند و ملک و ملکوت تابع او کرده‌اند و سجود ملائکش گردانیده اند
و بار امانت محبت و معرفت را بر دوش او گذاشته‌اند و لذاتی که این جمع را می باشد وصف

نتوان

نتوان کرد امید که حق سبحانه و تعالی همه را باین رتبه عظمی فایز گرداند بحق محمد و آله الطاهرین قال
ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي يَوْمَ
تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ پس روی مبارک خود را شستند و خواندند بعد از آن یا بعد از آب ریختن برو
یا بعد و اول اظهر است این دعا را خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا سفید کن روی مرا در آن روزی
که روهای کفار و فجار سیاه خواهد شد و سیاه مکن روی مرا در آن روزی که صلحا و اتقیا و مومنین رو سفید
خواهند بود و این اشاره است بقول الهی جل شانه یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و بعد از این
در ضمن اخبار متواتره مذکور خواهد شد که سفیدی و نور مومنان بحسب اعمال ایشان خواهد بود بعضی مانند آفتاب
و بعضی مانند ماهها و همچنین سیاهی بعضی گفته‌اند که سفیدی کنایه است از خوشحالی ایشان چنانکه حق تعالی فرموده
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ و منافاتی نیست که هر دو باشد و آنکه ظاهر است سفیدی نور است در روزی
که روها سیاه خواهد بود و اشعاری دارد برآنکه من بحسب عمل از آنجا منتم میخواهم که در زمره ایشان
باشم و در صورت لذت بیشتر است و بر تقدیر اول که والعیاذ بالله جمعی را روسفید کنی و من رو سیاه
باشم ازین بدتر عذابی نیست خداوندا بفضل خود داخل روسفیدان کن چون ورا میشود باید که بسبب
این حالت که احوال روز قیامت باشد ملاحظه معنی نماید که هر گاه بحسب طبیعت قضای حاجتی کرده باشد
او را روسیاهی حاصل شده است که جبران بوضوی باید کرد تا خود را پاک کند آبروی مناجات با خداوند
خود ندارد پس ملاحظه کند که روحی که سالها مقرب بارگاه احدیت بوده و گرفتار تعلقات جسمانی شده
مهما امکن گرد روی او را که آیینه جهان نما بود بزنگ معاصی سیاه کرده کجا روی مناجات و قرب
و جلوس بر بساط عزت او را باقی مانده باشد و تا روی او را از جمیع زنگها بصیقل ریاضات و مجاهدات
پاک نکند کجا بار آن بارگاه می یابد و کجا قابل مجالست و موانست میشود بلکه اگر اندک بصیرتی داشته باشد
جمیع سیاهیهای خود را خواهد دید و هرگز متوجه غیر خود نخواهد شد و مهما امکن در ازاله آن کدورات
خواهد کوشید و ممکن است که مراد این باشد که جمعی که قابلیت انس تو ندارند ایشان را از درگاه
راندی رو سیاه برمیگردند میخواهم که در آن حالت مردود و روسیاه نگردم حاصل آنکه اگر تقسیم کنیم بوده
جزوی که شامل هر روسفیدی باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی و خواه صوری و خواه معنوی بهتر خواهم

ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری و
حاسبنی حسابا یسیرا بعد از آن دست راست را شسته و این دعا خواند که خداوندا نامهٔ عمل مرا
بدست راست من ده و نامهٔ ابدی بودن در بهشت را بدست چپ من ده و با آسانی میسر گردان مرا
حساب کن حسابی آسان و این دعا اشاره است به آن آیه است که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف
یحاسب حسابا یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا یعنی در وقتی که نامه‌ها پران شود هر که نامهٔ او را
بدست راست او دهند پس عنقریب او را حساب خواهند کرد حسابی آسان و برمیگردد بسوی اهل
خود خوشحال به آنکه آیات و اخبار صریحست در آنکه حق سبحانه و تعالی دو ملک مقرر ساخته است با هر آدمی
که بر دست راست نشسته است و حسنات او را مینویسد و یکی بر دست چپ نشسته است و گناهان
او را مینویسد چون روز قیامت بر پای شود و همه زنده شوند نامه‌ها پران شود خوبان را بدست راست آید بهره
کرده‌اند و بدان را بدست چپ آید و چون نامه بدست راست آمد با آسانی و زودی او را حساب میکنند و
برات دیگر باو میدهند که ابد الآباد در بهشت خواهی بود و آن را بدست چپ او میدهند و این در چند روایت
وارد شده است و جمعی از فضلا احتمال داده‌اند که مراد این باشد که خداوندا چنان کن که همیشه بودن
در بهشت و اسباب آن را بر من آسان کن و محتمل است که مراد این باشد که از من بدی صادر نشود و همه
خوبی صادر شود که ملک از برای من حسنات بنویسد که به آن مستحق خلود بهشت باشم یا آنکه کار آدمیت
که بدیها را بنویسد چون از من بدی صادر نشود خوبی بنویسد یا آنکه از دست چپ چیزی چند صادر شود
که مستحق خلود شوم چه جای دست راست و از جملهٔ حساب آسان است که حساب بهشت را بفضل
تو دیگر معانی هست که بتفکر در معانی آنها ظاهر میشود ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی
کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک ربی من مقطعات النیران پس
دست چپ را شسته و فرمودند که خداوندا نامهٔ اعمال مرا بدست چپ من مده و مگردان دست مرا
یا دست چپ مرا غل کرده در گردن من چنانکه از آیات و روایات ظاهر میشود آنست که دستهای
کفار و فجار را در گردن ایشان غل کنند و نامهٔ عمل را از پشت سر ایشان دهند چنانکه در همین سوره
فرموده است که واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا

و اما آن کسی که نامهٔ اعمالش از پشت سر باو دهند پس عنقریب فریاد وا ثبورا کند و آرزوی هلاک نماید
و فایده ندهد و او را آتش فروزان جهنم کشند و پناه بتو میبرم و در بعضی از نسخ باین عنوانست واعوذ بک
رب او در کافی و بعضی نسخه‌ها ای پروردگار من از جامه‌های که از آتش بریده باشند چنانکه حق جل
و علا فرموده است که قطعت لهم ثیاب من نار یعنی از برای کفار بریده شده است جامه‌های
آتشین یا آنکه کنایه باشد از آنکه آتش همه جای ایشان را فرا گرفته باشد یا آنکه مراد از مقطعات جبه‌های
وار است که عربان در زمستان میپوشند و این نیز کنایه است از احاطهٔ آتش بر روی همه که ایشان را
بگیرد و جمعی مقطعات خوانده‌اند بقاف و طاء بی نقطه وار و ظاهر الکاتب نقطهٔ قاف را افشان کرده
بوده است در نسخهٔ ایشان و ظاهر التصحیف است و از مشایخ لقاف رسیده است و در نسخ لقاف
ضبط نموده‌اند و بنابرین از باب افعال خواهد بود یعنی آتشهای که مرا دور کنند و کار را بر من دشوار سازد
ولیکن قرائت او بقاف و طاء بی نقطه مشهور لازم است و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله احتمال سداد
اما تحریر خواندن میگرد و این فقرات همگی مذکر عذاب الهی است که بنده در هر وضو ساختن متذکر شود تا در
وقت نماز با خضوع و خشوع باشد ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک
وعفوک و در کافی رحمتک وبرکاتک وعفوک و در تهذیب بسقوط عفوک و برکاتک از بین کتاب
و عفوک از تهذیب از قلم نساخ افتاده باشد چون در کتب حدیث هست بنابرین داخل اصل نمودم
پس مسح کشیدند و فرمودند که خداوندا فرا گیر مرا رحمت را مانند چادر که بر سر گیرند و کنایه است از آنکه
همه بدیهایی که از جوارح من صادر شده است در گذر یا همه جوارح را بتوفیقات خود فرا گیر و برکتهای
خود را از رحمتهای معنوی و صوری شامل من گردان و عفو خود را بر سر گیر و جوارح من و معانی بسیار گفته‌اند
اظهر در رحمت نعمتهای اخروی است و در برکات نعمتهای دنیوی و در عفو مغفرت گناهان که جامع جمیع منافع
صوری و معنوی و دنیوی و اخروی باشد و احتمال دارد که همین گردانیم که همه خوبیست از حق سبحانه و تعالی
طلب توانیم کرد و تمیزش را بجناب اقدس او گذاریم و در همه این دعاها این بهتر است ثم مسح رجلیه
فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک
عنی و در کافی و امالی بجای ثبتنی ثبت قدمی است و در سایر کتب مثل اصل است و هر دو خوبست

پس حق پا کشیدند و فرمودند که خداوندا مرا ثابت قدم دار یا قدمهای مرا ثابت دار بر صراطی که بر
جهنم کشیده شده است از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر و از آتش گرمتر و هزار ساله راه بر بلندیست
و هزار ساله هموار است و هزار ساله راه سراشیب است و مومنان بعضی مانند برق از آن گذرند و بعضی
مانند باد و بعضی مانند آب روند در خور اعمال خود و جمعی باشند که بسینه بر آن روند و آن از اینهاست عقبه
نماز و عقبه زکات و عقبه روزه و عقبه حج و عمده آن عقبه ولایت اهل بیت است صلوات الله علیهم و هر که
تقصیر درین عبادات کرده باشد از عقبه آن بجهنم خواهد افتاد یا در آن عقبات آنقدر میماند که از عقوبات
آن خلاص شود و صراط مستقیم شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله معنی آن صراط است
بقدر استطاعت بر شرع استقامت بر آن صراط خواهد بود و روزی که قدمها بلغزد از آن صراط بواسطه
تقصیر درین صراط و ممکن است که عکس مراد باشد که مرا ثابت دار برین صراط مستقیم شرع تا فردا بر آن
صراط مستقیم باشم و لغزش درین دنیا بسبب فتنها و مخالفتها سبب لغزش در آن صراط خواهد بود
و بگردان سعی مرا در آن چیزی که ترا از من راضی و خوشنود میسازد یعنی باین پا و پای معنوی که عبارتست
از همت مشغول رضای او باشند و قدمی برندارند بر خلاف رضای الهی ثم رفع رأسه فنظر الی
محمد فقال یا محمد من توضأ مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق الله تبارک و تعالی من
کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و یکبره و یکتب الله عز و جل ثواب ذلک له الی یوم
القیامة پس حضرت صلوات الله علیه سر بالا کردند و نظر بمحمد بن حنفیه کردند و فرمودند که ای محمد هر که
وضو سازد مثل وضوی من که بعضها داخل کند و بگوید آنچه من گفتم از دعاها بعدد هر قطره از قطرهای آب
وضوی او یا از این قطرها بیافریند ملکی که تقدیس الهی و تسبیح الهی و تکبیر الهی گویند تا روز قیامت ایشان عبادت
کنند و ملایک ثواب آنها را تا روز قیامت نویسند یا هر یک تا روز قیامت ایشان عبادت کنند و
ملایکه ثواب آنها را از جهت این بنده نویسند و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا توضأ
لم یدع احدا یصب علیه الماء فقیل یا امیر المؤمنین لم لا تدعهم یصبون علیک
الماء فقال لا احب ان اشرک فی صلاتی احدا روایت کرده است شیخ باسناد قوی از
آنحضرت صلوات الله علیه که چون آن حضرت وضو میساخت نمیگذاشت کسی که آب برو ریزد پرسیدند

که یا امیر المؤمنین چرا نمیگذاری که آب بر شما ریزند حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم که در بندگی
حق سبحانه و تعالی کسی را شریک گردانم و چون اشاره دارد بآیه کریمه صدوق اینها ذکر کرده است با آنکه حضرت
امام رضا صلوات الله علیه نیز استشهاد بآیه فرمودند چنانکه کلینی باسناد قوی و شیخ کالصحیح روایت
کرده اند از حسن بن علی وشاء که گفت داخل شدم بر آن حضرت صلوات الله علیه و ابریقی در برابر
حضرت بود و میخواست که وضو بسازد از برای نماز من پیش رفتم که آب را من بر دست حضرت بریزم
حضرت منع فرمودند و نگذاشتند که آب را من بریزم من گفتم که یا حضرت چرا نمیگذاری که من آب بدست
شما ریزم میخواهید که من ثوابی ببرم حضرت فرمودند که شنیده که خداوند عالمیان میفرماید و آیه را
خواندند و فرمودند که اینک من وضو میسازم از برای نمازی که عبادتست و مرا خوش نمی آید که کسی را
در عبادت الهی شریک گردانم و قال الله تبارک و تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه
فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا حق تعالی فرموده است که هر که امید
لقای رحمت غیر متناهی پروردگار خود دارد پس باید که عمل شایسته در کار او کند و کسی را در بندگی خدای
خود شریک نگرداند و این شرک اعم است از شرک جلی که غیر خدا را با خدا بپرستند یا ریا کنند یا استعانت
جویند در عبادت از غیر حق سبحانه و تعالی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در لفظ آن شرک
اشاره بآیه فرموده بودند و حضرت امام رضا صلوات الله علیه تصریح بآن فرموده بودند بنابرین صدوق
آیه را ذکر کرده ممکن است که در کتابی که صدوق خبر را از آنجا روایت کرده است که آن کتاب شهاب
باشد آیه در آنجا بوده باشد ولیکن در علل از شهاب بن عبد ربه روایت کرده است و آیه را ذکر
نکرده است و بعید است که بوده باشد و او ذکر نکند و شیخ نیز از شهاب روایت کرده است و طریق
صدوق بشهاب صحیح است درین کتاب پس ظاهر آنست که حدیث صحیح باشد هر چند علل بعنوان
صحیح روایت نکرده است باصطلاح متاخرین و الله یعلم و ظاهر هر دو خبر آنست که خواسته باشند که آب
بدست حضرت ریزند باشد دیگری و آب بدست کردن استعانت نکرده است بنا بر مذهب مشهور و در صورت
مبالغه نمودن در نهی آیه را خواندن مبالغه در کراهت خواهد بود و اگر اراده آن اراده ریختن آب بر عضو
داشته باشند حرام است مبالغه در موضع خود است و احوط آنست که هیچیک را نگذارند که بعمل آید

وقال ابو جعفر صلوات الله عليه مسح امير المؤمنين صلوات الله عليه على النعلين
ولم يستبطن الشراكين وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مسح کشیده بر نعلین عربی و دست بزیر تسمه آن نبرده و این حدیث را شیخ بسند صحیح
و کلینی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند و تفصیلش گذشت وكان امير المؤمنين صلوات الله
عليه اذا توضأ قال بسم الله وبالله وخير الاسماء لله واكبر الاسماء لله وقاهر
لمن في السماء وقاهر لمن في الارض الله الحمد لله الذي جعل من الماء كل شيء حي واحي
قلبي بالايمان اللهم تب علي وطهرني واقض لي بالحسنى وارني كل الذي احب وافتح
لي بالخيرات من عندك يا سميع الدعاء وحضرت امیر المؤمنین وقتی که میخواستند که وضو بسازند این
دعا میخواندند و این دعاییست جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت استعانت میجوییم در همه کارها خصوصا
در وضو ساختن از نام خداوندی که جمیع کمالات مخصوص ذات مقدس اوست و بعون و یاری او
شروع میکنیم و چون استعانت از نام او و از ذات او میجوییم و حال آنکه اسماء خوب اسم اوست و از او
بزرگترین نامها نام اوست و ذات مقدسش غالبست بر هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست
و ظاهر النسخه که الله دارد از بعضی نساخ زیاده شده باشد و بنابر آن نوشته اخواهد بود و قاهر خبرش
خواهد بود یا بعکس و نخواندن آن اولی است چون موجب تشویش معناست و در اکثر نسخ نیست و بعد از
تسمیه شروع بحمد کرد که جمیع ثناها مخصوص ذات خداوندیست که آبرا سبب حیات هر چیز کرده است حتی
زمین را که آب زنده میشود و زنده گرداننده است دلم را بایمان خداوندا چنانکه آب را پاکیزگی بهم
گرداننده ای توبه ام کرامت فرما یا قبول کن توبه ام را تا از گناهان نیز پاک شوم و مقدر ساز از برای
من هر چه خوبست یا عاقبت مرا بخیر کن که با ایمان از دنیا بروم و بنما بمن هر چه محبوب منست
در دنیا و عقبی و بگشا بر من در همه خوبیها را از نزد خود که همه را بتوفیق تو بجا آورم ای مستجاب
کننده دعاها مستجاب کن دعای مرا

باب حد الوضوء وترتيبه وثوابه

این بابیست در بیان حد اعضای وضو و بیان ترتیب اعضا و ثواب وضو قال زرارة ابن اعين لابي
جعفر الباقر صلوات الله عليه اخبرني عن حد الوجه الذي ينبغي ان يوضأ الذي

قال الله عز وجل روایتست باسناد صحیح که زراره پسر اعین عرض نمود بخدمت حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه که خبر ده مرا از حد روی که در وضو شستنش باید که خداوند عالمیان در قرآن مجید فرموده
فاغسلوا وجوهكم وايديكم فقال الوجه الذي قال الله عز وجل وامر الله بغسله
و در بعضی نسخ بدل از جمله الذي امر الله بغسله است و تکراری نیست الذي لا ينبغي لاحد ان يزيد
عليه ولا ينقص منه ان زاد عليه لم يؤجر وان نقص منه اثم پس حضرت فرمودند که
آن روئی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و امر بشستن آن کرده است کمی باید بر او زیاده نکنند و
کم نکنند که اگر زیاده کنند در آن زیادتی مزدی نخواهند داشت و لغوی کرده خواهند بود و اگر از آن
قدر کم کنند گناهکار خواهند بود چون وضو باطل خواهد بود و نماز نیز باطل خواهد بود بخلاف زیادتی
که آنچه در کار است آن را شسته است و این در صورتیست که زیادتی را سهوا بجای آورد و یا عمدا
و داند که عبث است اما اگر عمدا بقصد وجوب بعمل آورد و داند که واجب نیست مشهور آنست که باطل
چون مسلما عبث بدعت است یا بازی کرده است و اگر جاهل مسئله باشد ممکن است که زیادتی در
کار است جمعی گفته اند که باطل است چون وضوئی که او قصد کرده است وضو نیست و لیکن ظاهر این حدیث
آنست که صحیح است و زیادتی لغو است این ظاهر تر است ما دارت عليه الوسطى والابهام
من قصاص شعر الرأس الى الذقن وما جرت عليه الاصبعان مستديرا فهو من الوجه
وما سوى ذلك فليس من الوجه آن رو آن مقدار است که بر او بگردد دو انگشت میانین و انگشت مهین
بحسب عرض رو از رستنگاه موی سر تا ذقن بحسب طول رو و آنچه بر او میگردد از دو انگشت بعنوان
مستدیر پس آن از روست و غیر این از طول و عرض آنچه بیرون از اینهاست از رو نیست پس هرگاه
از ابتدای رستنگاه از میان انگشت مهین و میانین را بگذارند و پایین آورند و از بالا از زنخدان در میرود
از حد رو و آن دو سفیدیست که از دو طرف نامیست که آن موی پیش سر است و از پایین تر صدغ که
دو طرف پیشانیست که این دو انگشت باو نمیرسد و شقیقه میگویند عوام آنرا داخل میرود و میان لی
داخل میشود و آن هندسیست و از دو طرف او که گواست و صدغ نرسیده است جبین میگویند و
هر دو مسمی است بجبینین داخل رو میشود و بخدیه کرده اند یا آنچه مقابل اول گوش است تا بیخ گوش

که از برابر آنکه پیش آمده است و از محاذی آن زلف بیرون می‌آید و هرچه محاذی بالای گوش است تا بیخ گوش
آن صدغ است و از بیخ گوش تا منتهای نرمه گوش عذارش میگویند که زلف برابر اکثر در می‌آید پیش از ریش
و از پایین نرمه گوش عارض است و سفیدی میان گوش و عذار است که مو در آنجا بر نمی‌آید و این چهار چیز که گوش
بلکه در اکثر مردمان هم اکثرش از حد رو بیرون میرود که صدغ و عذار و عارض و سفیدی باشد و ترتیب
از طرفین رو کشیده است و چون در میان یمنی واقع است بر و میگردد نه بخط مستقیم از طرفین بزیر می‌آید
بلکه از طرفین بشکل دایره طولانی بزیر می‌آید حضرت فرمودند که دارت مستدیرا یعنی بگردد و بعنوان دایره
چنانکه تا حال علمای ما همه چنین فهمیده اند و غفران پناه شیخ بهاء الدین محمد را اعتقاد این بود که معنی این
عبارت آنست که دست بر رو بگردد و بعنوان دایره با آنکه میان دو انگشت را بر بلندی یمنی را بگذارند و
هر دو انگشت را بر دور رو بگردانند و هرچه بدر رود از رو نیست و با آنکه شیخ مرحوم بسیار بر این معنی
او است و در کلام معصومین محکم است و فایده بر آن مترتب میشود و گمراه بحث بکردیم و بجایی
نرسید مجملا چون این حدیث را علما محکی عمل کرده اند و جمعی کثیر نقل اجماع بر مضمون آن کرده اند و بعد از آن
خلاف کرده اند در عذار و عارض و حق آنست که بعد از آن اجماع و حدیث صحیح بی معارض خلاف کردن
وجه ندارد باشد اگر چه ظاهر خلاف ایشان بلفظ بر میگردد که جمعی میگویند که انگشتان بر سد و بعضی گفته اند
که نرسد و علما بعضی گفته اند که این بحث بنظر مستوی الخلقه است یعنی جمعی که دست و روی ایشان مناسب
یکدیگر باشد پس اگر رو بسیار فراخ باشد و دست تنگ رجوع میکنند بجمعی که مستوی الخلقه اند که چه مقدار
از روی ایشان شسته میشود و تا گوش از طرفین چه قدر رسد آن قدر را نسبت آن رو میشود یه
مثلا غالب اوقات از هر طرفی بمقدار دو انگشت کمتر می‌ماند و می بینند که روی ایشان چه مقدار است و آن
نسبت از رو میگذارد از طرفین و این میشود و همچنین عکس پس آن اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد
یا روی او خورد باشد که انگشتان بگوشش رسد یا از گوش تجاوز کند همه را نمی‌باید شست بلکه از
طرفین بنسبت روی مستوی الخلقه خواهد گذاشت و پس بنابرین ظاهر شد که از عذار و عارض هر مقدار که
دو انگشت فرا گیرد می‌باید شست و هرچه بیرون رود نباید شست و همچنین انزع و اغم رجوع بمستوی
الخلقه میکنند و انزع کسی است که موی پیش سر او بسیار بر رو آمده باشد و اغم کسی که از پیشانی

پاره را گرفته باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوع بمستوی الخلقه میکنند و اغم مو را میشوید که بزیر آمده است
و غالب احوال مستوی الخلقه آنست که پیشانی ایشان یک انگشت و نیم سفید میباشد پس انزع همان
مقدار را میشوید و بالاتر را نمیشوید و اگر کسی باقی انزع را و عذار و عارض را باین عنوان بشوید که اگر مطلوب
شارع باشد فیها و الا عبث باشد ظاهرا بد نباشد فقال له الصدغ من الوجه فقال لا
پس زراره عرض نمود که آیا صدغ که موضعی است محاذی گوش تا بیخ آن و مو دارد و داخل موی سر است
و زلف اطفال از آن مو میگذارند داخل روست و می‌باید شست حضرت فرمودند که نه قال زرارة
قلت له أرأيت ما احاط به الشعر فقال كل ما احاط الله به من الشعر فليس
على العباد ان يطلبوه ولا يبحثوا عنه ولكن يجري عليه الماء زراره گفت که عرض
نمودم که مرا خبر ده که آنچه از مو فرا گرفته است می‌باید شست حضرت فرمودند که آنچه از مو
فرا گرفته است و در بعضی از نسخ من الجسد و کل نسخ تهذیب لفظ الله نیست و بر تقدیر بودن معنیش
آنست که هرچه را حق سبحانه و تعالی بر روی آن مو آفریده است و ته آن نمی‌نماید پس بر بنده گان
لازم نیست که طلب آن کنند و یا از آن تفتیش نمایند یعنی حق سبحانه و تعالی نفرموده است که تخلیل
کنید همین بس است که نفرموده است شما کنید و میرسید که کار را مثل اسرائیلیان نشود که هر چند
لجاجت بیشتر کردند کار بر ایشان دشوارتر شد حق سبحانه و تعالی با ایشان فرمود که گاوی بکشید
هر گاوی را که می‌کشتند صحیح بود آنقدر ابرام کردند و سؤال که آخر نوع منحصر در فرد شد و زر بسیار
دادند و خریدند و محتمل است که مراد حضرت همین باشد که هرچه مو او را فرو گرفته باشد ته آن را
واجب نیست شستن ولیکن جاری میسازد آب را بر روی مو پس ظاهر شد که هر گاه موی رو خواه ریش
و خواه سبیل و خواه ابرو ظاهرش را می‌باید شست و شستن زیر مو واجب نیست و بر این مضمون حدیث
صحیح محمد بن مسلم نیز وارد شده است و خلافی نیست که اگر مو کثیف باشد و ته آن نماید ظاهر مو را میشویند
و تخلیل باطن نمیکنند و اما اگر مو تنک باشد آیا تخلیل آن می‌باید کرد و در اینجا مو فرا گرفته است و ظاهر
آنست که همین که آب بریزد و دست بر رو کشد کافی باشد ولیکن احوط آنست که تخلیل کنند چون
متأخرین علما نقل اجماع کرده اند که هرچه تنک موییده باشد واجب است شستن آن و هرچه واجب نیست

باجماع علما پس خلاف نمی ماند بحسب تحقیق و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله میگفتند که چون وجه از
مواجهه است پس هر جا از نه مو که در هر مجلسی از مجالس تخاطب سپید باشد یعنی بحیثیتی باشد که
شخصی که در برابر او یا در دست راست او یا در دست چپ او نشسته باشد نه مو سپید باشد آن جا را
باجماع می باید شست و جایی از نه مو که در بعضی از مجالس سپید باشد و در بعضی پنهان باشد آن
محل خلاف نیست و بعضی ذکر کرده اند که اگر بعضی از جاها سپید باشد و بعضی جاها پنهان باشد آن جایی که سپید است
البته می باید شستن و آنچه سپید نیست از باب مقدمه آنجا که سپید است می باید شست چون نمیتوان
آب بآنجا رسانیدن تا آب بآنجا از سپید خلاف درین است که آنچه از باب مقدمه می باید شست
واجب است که اگر نشوید بزرگان معاقب خواهد بود و همچنانکه بزرگان آنچه سپید است معاقبت با همین
بزرگ آنچه سپید است معاقبست و پس فی الحقیقة خلاف باز بر میگردد که مقدمه واجب واجبست یا لازم
مهاست همچنانکه خلاف شده است در هر مقدمه و هیچکس خلاف ندارد که مقدمه را اول الفعل می باید
آورد فاین خلاف در عقابست و لیس الا آنچه اظهر است آنست که در مجلس مثل ریش کوسج که چند
موی داشته باشد خلاف نیست و در چنین جاها که بعضی از مواضع سپید باشد و بعضی پنهان
خلافیست و این اجماعی که نقل کرده اند خلافش ثابت نیست پس احوط آنست که آب برسانند و اظهر آنست
که واجب نیست والله تعالی یعلم وَحَدُّ غَسْلِ الْيَدَيْنِ مِنَ الْمِرْفَقِ إِلَى أَطْرَافِ الْأَصَابِعِ و مقدار
کیفیت شستن دستها آنست که ابتدا از مرفق کند و تا سر انگشتان بشوید که آب بعنوان جریان
بهمه جا برسد پس اگر گوشتی زیاده باشد یا انگشتی یا دستی زیاده باشد و پایین مرفق باشد شستن
آن واجبست و اگر از بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست احادیثی که دلالت بر همین کند
گذشت و ظاهر از اینجا کلام صدوق است و در اخل حدیث زراره نیست اگر چه از احادیث زراره
در می آید چون احادیث زراره را صدوق و کلینی و شیخ و غیرهم ذکر کرده اند و این عبارت با آنچه
بعد ازین می آید در آن نیست وَحَدُّ مَسْحِ الرَّأْسِ أَنْ تَمْسَحَ بِثَلَاثِ أَصَابِعَ مَضْمُومَةٍ مِنْ مُقَدَّمِ
الرَّأْسِ و حد مسح سر و مقدار آن آنست که بسه انگشت مسح کند سه انگشت متصل بیکدیگر از مقدم الراس مراد
همین مضمون وارد شده است و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله

علیه فرمودند که زنان را از مسح سر همین بس است که پیش سر را مسح کنند بر انگشت و اگر مقنعه را از سر جدا نکنند
و جمعی از علما باین استدلال کرده اند که هر گاه زنان را بیک انگشت مسح کشیدن لازم باشد مردان را بطریق اولی
این مقدار می باید و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که از مسح سر
سه انگشت کافیست و همچنین با جمعی از علما باین حدیث عمل کرده اند ولیکن در موضع خلاف کرده اند بعضی
گفته اند که از طول سر سه انگشت می باید پس اگر بیک انگشت مسح بکشند مقدار سه انگشت را کافی نیست
بلکه سه انگشت را از پیش سر بگذارند و بکشند و بعضی گفته اند که از عرض مقدم سر سه انگشت کافیست پس اگر
طول انگشت را بعرض سر گذارد و اندک حرکتی دهد کافیست و بعضی هر دو را گفته اند پس در صورت
اگر یک انگشت بر ناصیه که پیش سر است بگذارد و بمقدار سه انگشت از طول سر پایین آورد کافی خواهد
بود و موافق آنچه صدوق گفته است و حدیث صحیح زراره دلالت دارد آنست که سه انگشت را بگذارد
و اندکی حرکت دهد تا استیعاب طولی و عرضی سه انگشت شده باشد چنانکه جمعی از علما قایل بوجوب این
شده اند و اکثر علما این را سنت میدانند و مقدار یک انگشت که بسر بگذارند و اندک حرکتی دهند کافی
میدانند و بر گفته ایشان دلالت میکند روایت صحیح زراره و بکیر که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت کرده اند که حضرت فرمودند که هر گاه شخصی مسح کند چیزی از سر را و چیزی از پا را از میان کعبین
تا سر انگشتان مجزی و کافیست و راوی گذشت و صحیحه زراره در مبحث تیمم نیز خواهد آمد که مسح بعضی از
سر و بعضی از پاها مجزیست و این مذهب اظهر است و آنچه صدوق ذکر کرده است احوط است بلکه احوط
آنست که این مقدار سه انگشت از ناصیه باشد که پیش سر است نه از کله سر چنانکه احادیث بسیار
بر آن وارد شده است و احوط آنست که زیاده از قدر سه انگشت در طول و عرض سر نکشد و اگر اندک
بالاتر کشد مسح بکشد بهتر است که دستش تر نشود از آبی که بواسطه مقدم شستن رو اندکی از سر را شسته
باشد چون غالب اوقات بیشتر از قدر مقدم میکشند زیرا که دفعه دفعه میشود که آب جدید باشد و چون
پا را مسح کند بآب جدید مسح کرده باشد اگر چه ظاهر این وقت در کار رفتنیست بعنوان وجوب ولیکن احوط است
وَحَدُّ مَسْحِ الرِّجْلَيْنِ أَنْ تَضَعَ كَفَّيْكَ عَلَى أَطْرَافِ رِجْلَيْكَ وَتَمُدَّهُمَا إِلَى الْكَعْبَيْنِ فَتَبْدَأَ
بِالرِّجْلِ الْيُمْنَى قَبْلَ الْيُسْرَى و حد مسح پا آنست که دستها را بر سرهای انگشتان پا که ارین برد و

بکشی تا کعبین و ابتدا اکثر در مسح بپای راست پیش از پای چپ بدانکه حدیث صحیح بزنطی موافق آیه است با
آنچه صدوق گفته است و احادیثی که الحال گذشت دلالت میکرد بر آنکه مسمّی مسح کافیست چنانکه ظاهر
آیه کریمه نیز بران دلالت میکند پس لازم است که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم و اگر چنانکه
صدوق گفته است دست راست را بر سر انگشتان راست گذارد و بعنوانی که اندکی کج کند که اکثر دست
پشت پا را بگیرد و حرکت دهد تا کعبین بهتر است و بهمه احادیث عمل کرده خواهد بود و اما ابتدا
بپای راست کردن خصوصا بدست راست بمسح دعده منست که بهتر است و حدیث صحیح زراره
و حدیث کالصحیح محمد بن مسلم بران دلالت میکند و احوط آنست که ترک این نکنند اگر چه اکثر برآنند
که واجب نیست و ابتدا بپای چپ نتوانند کرد و هر دو پا را هم مسح میتوانند کشید و پای راست را
بدست چپ و پای چپ را بدست راست مسح می توان کرد ولیکن احوط است و اطلاق روایات
صحیحه و ظاهر آیه موافق قول اکثر است والله تعالی یعلم وَيَكُونُ ذَلِكَ بِمَا بَقِيَ فِي الْيَدَيْنِ مِنَ
النَّدَاوَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُجَدِّدَ لَهُ مَاءً و می باید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب وضو باشد لی
اگر آبی تازه برداری و این مضمون را صدوق در علل الشرایع باسانید صحیحه و کلینی بسند حسن کالصحیح در
حکایت معراج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که خداوند عالمیان
بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطاب فرمود در تعلیم وضو که مسح کن ببقیه تری دستها و
پاها را و مفصل خواهد آمد انشاء الله تعالی در باب اذان و در حدیث صحیح زراره وارد است که حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه امر فرمودند که مسح میکشی بتری دست راست پیش سر را و باز مانده آن تری
پشت پای راست را مسح میکشی و بتری دست چپ مسح میکشی پشت پای چپ را و احادیث متواتره
وارد شده است که حضرات ائمه هدی به بقیه آبی که در دست مانده بود مسح میکشیدند و آب تازه برنمیداشتند
و از ابن جنید نقل کرده اند که او جایز میداند مسح با آب جدید را و چند روایت وارد شده است که حضرات
ائمه هدی صلوات الله علیهم امر کرده اند بعضی را که مسح با آب جدید بکشند و ظاهر از این جهت بوده است که تقیه
کنند تا آنکه از سنیان با ایشان آزاری نرسد چنانکه علی بن یقطین و داود بن زربی را امر فرمودند
که چون سنیان وضو بسازید سه مرتبه اعضای وضو را بشوئید و سبب این از کشتن خلاص شدند و حکایت

ایشان

ایشان طولی دارد در مجلد سیوم گفته که اینها از ضروریات این شیعه است و همیشه میان شیعیان و سنیان
بر سر این مسایل مباحثات عظیم واقع میشد و دغدغه در این نیست که در حالت اختیار مسح با آب جدید جایز نیست
و در تقیه واجبست و اگر هوا گرم باشد و آب کم باشد تجویز کرده اند مسح با آب جدید را و چنین
فرضی بسیار نادر است در سرطان و اسد در مکه معظمه و ما بین الحرمین و در مدینه مشرفه بودیم و جای
بگرمی آنجاها نمی باشد چنانکه از جمعی کثیر شنیده ام و گاه آب نیز با آن جمع میشد گاهی و هرگز چنین
نشد که مقدار آب مسح بر دست نمانده و اگر این فرض نادر واقع شود با آب جدید مسح بکشد و احتیاطا
تیمم نیز با آن وضو ضم کند وَلَا تَرُدَّ الشَّعْرَ فِي غَسْلِ الْيَدَيْنِ وَلَا فِي مَسْحِ الرَّأْسِ وَالْقَدَمَيْنِ
و برنگردان مو را در شستن دستها با آنکه آب را از پایین ببالا بری و ظاهر غرض آنست که ابتدا از مرفق نمی
کرد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از زراره و بکیر منقول است که هر دو سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه کیفیت وضوء رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون حضرت بشستن دستها رسیدند دست
راست را از مرفق تا سر انگشتان شستند و آب را بمرفق برنگردانیدند یعنی سرا بالا نشستند مانند سنیان و
همچنین دست چپ را تا آخر حدیث حاصل آنکه ظاهر حدیث و کلام قدما آنست اما ممکن است چون حضرت
ابتدا از مرفق کرده بودند دستها را ببالا نیاوردند که موها پس شکسته باشند چون روی مو بجانب پایین
ولیکن از پس شکستن ظاهر نمیشود که پس شکستن چه باشد مگر آنکه باعتبار آنکه ابتدا از مرفق نکنند چون
در احادیث وارد شده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق صلوات الله
امر کرده اند که ابتدای شستن از مرفق کنند و علی ای حال هیچ شکی نیست که فعل آنحضرت وضو ساختن بهتر است
کرد مو نکنند در شستن دستها و نیز در مسح سر یعنی مسح سر را از بالا بزیر آوری و اکثر علما این را سنت
میدانند و بعضی واجب و ظاهر کلام صدوق نهی است از پایین ببالا مسح کشیدن و وجهش آنست
که در احادیث وضوی بیانی واقع شده است که حضرت مسح کشیدند و ظاهر آنست که بعنوان متعارف
از بالا بزیر آمده باشند که اگر برخلاف متعارف مسح می کشیدند البته از نقل میکردند و علی ای حال البته
حرام نیست از پایین ببالا از جهت حدیث صحیح حماد بن عثمان که روایت کرده است که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست مسح وضو را از بالا بپایین و از پایین ببالا و در حدیث

صحیح یونس که گفت خبر داد مرا شخصی که حضرت امام رضا صلوات الله علیه را در منی دیده بود که حضرت مسح پا کشیدند
یک مرتبه از انگشتان تا کعب و یکمرتبه از کعب تا انگشتان و فرمودند که در مسح پاها سهل است هر که خواهد از
پایین ببالا رود و هر که خواهد از بالا بزیر آید که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است انشاء الله و اکثر صدوق
گفته است و نه در پاها رد مو بکند ظاهرش آنست که از کعب بکشد تا سر انگشتان زیرا که موی پا میل بسر
انگشتانست پس اگر از انگشتان مسح کند پشت شکسته است نه بر عکس و مطلوب صدوق این نیست زیرا
که پیشتر گفت که از سر انگشتان پا مسح کند تا کعبین پس در ینجا مجاز تغلیب شده است که بتبعیت دستها
و سر این را گفته است و قرینه مجاز آنکه مشتبر گشته بیشتر احتمال سهو مشتبر است و مسح دیده صنف که
در مسح پاها بهتر آنست که از سر انگشتان مسح کنند تا کعب چنانکه حدیث حضرت امام رضا صلوات الله علیه دلالت
بران میکند و ظاهر آیه نیز دلالت میکند بر ین احتمال که مراد دستهای مسح باشد اگر چه جمع میتوان کرد
باین عنوان که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم چون مشتمل است بر آنکه کل پشت پا را مسح کنند و آن
سنت است چنانکه اکثر علما کرده اند با آنکه در حدیث صحیحی دیگر از حماد منقولست که حضرت فرمودند
که باکی نیست که پاها را از پایین ببالا و از بالا بپایین مسح کنند ولیکن احوط ابتدای سر انگشتانست
تمام گفت والله تعالی اعلم وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ تَابِعْ بَيْنَ الْوُضُوءِ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ
وَجَلَّ ابْدَأْ بِالْوَجْهِ ثُمَّ بِالْيَدَيْنِ ثُمَّ امْسَحْ بِالرَّأْسِ وَالرِّجْلَيْنِ وَلَا تُقَدِّمَنَّ شَيْئاً بَيْنَ
يَدَيْ شَيْءٍ تُخَالِفُ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَإِنْ غَسَلْتَ الذِّرَاعَ قَبْلَ الْوَجْهِ فَابْدَأْ بِالْوَجْهِ وَأَعِدْ
عَلَى الذِّرَاعِ وَإِنْ مَسَحْتَ الرِّجْلَ قَبْلَ الرَّأْسِ فَامْسَحْ عَلَى الرَّأْسِ ثُمَّ أَعِدْ عَلَى الرِّجْلِ
ابْدَأْ بِمَا بَدَأَ اللهُ بِهِ این حدیث را از زراره باسناد صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده اند که حضرت فرمودند که متابعت کن یعنی در پی یکدیگر واقع ساز افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید فرموده است اول رو را بشوی دیگر دستها پس مسح بعضی از سر کش و پاها را و مسح هیچ
عضوی را مقدم بر عضوی واقع مساز که مخالفت کرده خواهی بود آنچه را که بآن مامور شده پس اگر دست را پیش
از رو شسته باشی اول رو را بشوی و یکبار دیگر دست را بشوی و اگر مسح پا را پیش از مسح سر کشیده باشی
مسح سر بکش دیگر مسح پا بکن ابتدا کن بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا فرموده است و موید این حدیث

حدیث

حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و امام محمد باقر صلوات الله علیه که از آنحضرت پرسیدند
از شخصی که ابتدا کند بدست چپ از رو یا ابتدا کند بمسح پاها پیش از شستن دستها حضرت فرمودند
که ابتدا کند بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا کرده است و اعاده کند آنچه را که مقدم شده باشد
بار دیگر بشوید تا آخر با آنکه در حدیث امر بمتابعت شده است و ظاهرش آنست که مراد ترتیب باشد
و مانع آن نیز آن باشد و موید این معنی است آنکه در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال کردند از شخصی که فراموش کند دست و رو را
حضرت فرمودند که اعاده کند وضو را زیرا که اعضای وضو همه تابع یکدیگرند یعنی میباید که اعضای
وضو بی فاصله شسته شود که اگر با فاصله شسته شود نا مشروع کرده است و مستحق عقوبت الهی شده است
اما در بطلان وضو خلاف کرده اند بعضی باطل میدانند و اکثر برآنند که اگر آنمقدار فاصله شود که اعضای
سابق خشک شود باطل میشود و الا فلا و یک قول دیگر آنست که در حال اختیار متابعت واجبست و در
حال اضطرار مراعات خشک شدن اعضا میکنند و اظهر آنست که واجب بودن متابعت دلیل ندارد
ولیکن احوط آنست که فاصله عرفی نشود و اندک فاصله ضرر ندارد دیگر از ین حدیث ظاهر میشود ترتیب رو
بر دستها اما ترتیب دست راست بر دست چپ ظاهر نمیشود و از احادیث ایشان ظاهر میشود و لیکن
در مذهب ابوحنیفه میگفته که او ترتیب را واجب نمیداند و بنا بر مذهب او هفتصد و بیست نحو وضو میتوان
ساخت و چون اعضای وضو شش است در دو عضو دو صورت دارد که این عضو مقدم باشد یا آن
و عضو سیم که منضم میشود در راه در سر میرسد شش صورت بهم میرسد و عضو چهارم که منضم میشود بیست
و چهار صورت میشود و از پنجم صد و بیست و از ششم هفتصد و بیست صورت بهم میرسد و این نسبت بحسب
ضرب بالا میرود و از نجاست که یک بیت بحسب تقدیم و تاخیر کلمات چهل هزار و سیصد و بیست بیت
میشود بنا بر که گفته شد عَلِيٌّ إِمَامٌ كَرِيمٌ عَلِيمٌ تَقِيٌّ نَقِيٌّ جَلِيلٌ عَظِيمٌ وَكَذَلِكَ
فِي الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ فَابْدَأْ بِالْأَوَّلِ فَالْأَوَّلِ فَإِنْ قُلْتَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ قَبْلَ الشَّهَادَتَيْنِ
تَشَهَّدْتَ ثُمَّ قُلْتَ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ و همچنین است حکم اذان و اقامت چون حق سبحانه و تعالی ترتیب
مقرر ساخته است ابتدا کن بآنچه اولست دیگر هر چه مقدم است بر باقی پس اگر حی علی الصلوة را قبل

از شهادتین کوید عمدا یا سهوا التشهد میکوید و بعد از ان حی علی الصلوة را میکوید و ظاهرا در حدیث زراره
این زیادتی بوده است کلینی و غیر او آنرا در باب اذان ذکر کرده اند و صدوق در بنجا ذکر کرده است
بتبعیت روایت و غرض حضرت رد بر مخالفین بوده است ظاهرا چون ایشان قایلند بترتیب در اذان و اقامت
باعتبار انکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ترتیب فرموده اند پس کویا حضرت میفرمایند که تمام
دلیل در وضو جاریست زیرا که هیچکس از ایشان نیز روایت نکرده اند که آنحضرت یکبار وضو را
بی ترتیب واقع ساخته باشد با انکه ترتیب قرانی نیست و ایشان نیز روایت کرده اند از انحضرت
صلی الله علیه و آله که فرموده اند که ابتدا کنید بهر چه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا فرموده است وَرُوِیَ فِی
حَدِیثٍ آخَرَ فِیمَنْ بَدَأَ بِغَسْلِ یَسَارِهِ قَبْلَ یَمِینِهِ أَنَّهُ یُعِیدُ عَلَی یَمِینِهِ ثُمَّ یُعِیدُ عَلَی یَسَارِهِ
و روایت واقع شده است در کسی که ابتدا کند بشستن دست چپ پیش از دست راست که اعاده میکند
شستن دست راست را پس اعاده میکند بشستن دست چپ را و دلالت میکند بر مضمون حدیث
صحیح منصور بن حازم و حدیث حسن کالصحیح حلبی و حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وَقَدْ رُوِیَ أَنَّهُ یُعِیدُ عَلَی یَسَارِهِ و در روایتی واقع شده است که دست
چپ را اعاده میکند ظاهرا مراد صدوق حدیث صحیح علی بن جعفر باشد که گفت سؤال کردم از برادرم
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هرگاه شخصی وضو سازد و فراموش کند دست چپ را
حضرت فرمودند که همین دست چپ را میشوید و بیشتر را نمیشوید و لیکن بسیار مستبعد است که مراد صدوق
این باشد احادیثی بر مضمون ندیده ام و بر تقدیری که باشد حمل میکنیم احادیث سابق را بر انکه دست چپ را
شسته و دست راست را نشسته باشد بر میکردد و دست راست را میشوید و بعد از ان دست چپ را
میشوید و حدیث دیگر را حمل میکنیم بر انکه دست راست را بعد از دست چپ نشسته باشد دیگر احتیاج نیست
که دست راست را بشوید چون بموقع خود واقع است و دست چپ را مرتبه دیگر میشوید و در صورت اعاده
دست راست مجاز مشکل است بواسطه اعادت دست چپ با انکه در قران و احادیث بسیار اطلاق کرده اند
اعاده را بر فعل اول و موید این جمع است حدیث حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که فرمودند که هرگاه شخصی فراموش کند که دست راست را بشوید و دست چپ را بشوید و مسح

سر و پا را بکند و بعد از ان بخاطرش آمد که دست راست را نشسته است دست راست را بشوید و بعد از ان
دست چپ را و مسح سر و پا را بکند و اگر همین دست چپ را فراموش کرده باشد دست چپ را بشوید و
پس شسته است دیگر نشوید و بعد از ان فرمودند که اعضای وضو را تابع یکدیگر کن یعنی بترتیب واقع بساز و این
عبارت ینبغی فهمیده اند موالات یعنی متابعت را و بعید است مثل سابق و محتمل است که مراد صدوق از حدیث
باشد و این نیز بعید است و ممکن است که جمع بین الحدیثین چونی که کذشته که در احادیث اول بر تقدیری که دست
راست را نشسته باشد مرتبه دیگر بشوید هرگاه عمدا دست چپ را مقدم کرده باشد چون در صورت
دست راست بعد از دست چپ کالعدم است مرتبه دیگر باید شست و در حدیث دویم سهوا نشسته باشد
یا جاهل مسئله باشد در صورت دست راست بموقع خود است دست چپ را میشوید و بس و الله اعلم
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اِغْسِلْ یَدَکَ مِنَ الْبَوْلِ مَرَّةً وَمِنَ الْغَائِطِ مَرَّتَیْنِ وَمِنَ
الْجَنَابَةِ ثَلَاثاً و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی وضو بسازی و ظرف کمتر از کر باشد و کر
باز باشد پیش از انکه دست را داخل ظرف کنی اکر وضو از حدث بول باشد ظرف را کج کن و یکمرتبه دست را
بشوی و اکر از حدث غایط باشد دو مرتبه دست را بشوی و اکر از برای غسل جنابت کنی سه مرتبه دست را بشو
و بعد از ان شستنها داخل ظرف کن و این مضمون بحدیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است مثل حدیث
سابق و اکر بول و غایط کرده باشد دو مرتبه کافیست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اِغْسِلْ یَدَکَ مِنَ النَّوْمِ مَرَّةً و حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که اکر از خواب برخواسته باشی و خواهی که وضو بسازی یکمرتبه دست را بشو پیش از انکه داخل ظرف
کنی مضمون این خبر نیز در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است مثل حدیث سابق و هیچیک از این دو
عبارت در احادیثی که بما رسیده است نیست و ظاهرا نقل بالمعنی کرده باشد چنانکه بسیار میکند
و محتمل است که بصدوق رسیده باشد حدیثی باین عبارت و لیکن بعید است وَمَنْ کَانَ وُضُوءُهُ
مِنَ النَّوْمِ وَنَسِیَ فَأَدْخَلَ یَدَهُ الْمَاءَ قَبْلَ أَنْ یَغْسِلَهَا فَعَلَیْهِ أَنْ یَصُبَّ ذَلِکَ الْمَاءَ
وَلَا یَسْتَعْمِلَهُ و کسی که وضوی او عقیب خواب باشد و فراموش کند و دست را در آب کند پیش از انکه
دست را بشوید پس لازم است که آن آب را بریزد و استعمال نکند و حدیث موثق منقول است

ازعبد الکریم بن عتبه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی بول کرده
باشد و دستش نجس نشده باشد آیا داخل ظرف میتواند کرد پیش از آنکه دستش را بشوید حضرت
فرمودند که تا دست را نشوید داخل ظرف نکند باز عرض کردم که هرگاه از خواب برخواسته باشد و بول
نکرده باشد آیا دست را داخل ظرف میتواند کرد تا نشوید حضرت فرمودند که نه زیرا که نمیداند که شب
دستش در کجا بوده است پس باید که بشوید دست را و ظاهر مراد اینست که چون عرب اکثر اوقات
زیر جامه در پا نداشته و بسیار بود که جنب بخواب میرفته و نجاسات است بدنی که نجس میرسانیده
و باید برخود میکرده پس چون احتمال نجاست دارد باید که دست را بشوید و ظاهر این خبر بعنوان تقیه وارد
شده باشد بر تقدیر صحت چون سنیان این حدیث را از ابوهریره در صحاح سته روایت کرده اند
و ممکن است که حضرت بر سبیل طنز و سخریه فرموده باشد و از ین باب اخبار خواهد آمد و بر تقدیر بوفقت
حق حضرت فرقی نفرموده میان بول و خواب در همین حدیث نمی یابم که چه چیز باعث صدوق شده است
که در خواب این مبالغه فرموده است و در غیر خواب سهل و حق اینست که هر دو بر سبیل کراهت است زیرا که اخبار
صحیحه وارد شده است که جنب و غیر آن دست را داخل ظرف میتواند زد پیش از شستن هرگاه دست
ایشان نجس نباشد و اگر نجس باشد آب را بریزند و از آنجمله حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث صحیح شهاب
بن عبد ربه و حدیث موثق سماعه و حدیث قوی ابوبصیر است فَاِنْ اَدْخَلَهَا فِی الْمَاءِ مِنْ حَدَثِ
الْبَوْلِ وَالْغَائِطِ قَبْلَ اَنْ یَغْسِلَهَا نَاسِیاً فَلَا بَأْسَ بِهِ اِلَّا اَنْ یَکُونَ فِی یَدِهِ قَذَرٌ یُنَجِّسُ
الْمَاءَ پس اگر دست را داخل آب کند بعد از حدث بول یا غایط پیش از آنکه دست را بشوید از روی
فراموشی باکی نیست مگر آنکه در دستش نجاستی باشد که آب را نجس کند و احادیث صحیحه بر مضمون وارد شده است
و لیکن فرقی نیست میان خواب و غیر آن وَالْوُضُوءُ مَرَّةٌ مَرَّةٌ وَمَنْ تَوَضَّاَ مَرَّتَیْنِ لَمْ یُؤْجَرْ وَمَنْ
تَوَضَّاَ ثَلَاثاً فَقَدْ اَبْدَعَ و وضو یکمرتبه یکمرتبه است و کسی که دو مرتبه وضو بسازد ثواب ندارد در مرتبه
ثانی و کسی که سه مرتبه وضو بسازد بدعت کرده است این حدیث را شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و گذشت وَمَنْ مَسَحَ بَاطِنَ قَدَمَیْهِ فَقَدْ تَبِعَ وَسْوَاسَ
الشَّیْطَانِ و کسی که مسح کند شکم پاها را بتحقیق که متابعت نموده است وسوسهٔ شیطان را باتباع

بحلاف

شیطانی کرده است که اسم او وسواس است و اینجا معنی آنست که سنیان که عمل مسح کرده اند
موافق آیه و لیکن کف پا را از پشت و شکم مسح میکشند بگمان شیطان که مبادا کل در کار باشد
وَقَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَوْلَا اَنِّی رَاَیْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
یَمْسَحُ ظَاهِرَ قَدَمَیْهِ لَظَنَنْتُ اَنَّ بَاطِنَهُمَا اَوْلَی بِالْمَسْحِ مِنْ ظَاهِرِهِمَا و آن حضرت صلوات الله
علیه فرموده که اگر نه این بود که من دیده بودم آنحضرت را صلی الله علیه وآله که همیشه مسح بر پشت پاها میکشید
جای این بود که من گمان کنم یا توهم کنم که شکم پاها اولی است بمسح کشیدن از پشت پاها چون شکم پا
بر جاهای کثیف وارد میشود غالبا و آن سزاوارتر است بپاک کردن از پشت پای که نادر است ورود
آن بر نجاست و کثافت و ظاهر آنحضرت این گفتگو را با جماعه سنیه فرموده از روی مماشات با ایشان
چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگو یا محمد اگر خدا را فرزندی بوده هر آینه من پیشتر از همه کس
او را عبادت میکردم و لیکن فرزند داشتن آلهی محالست پس عبادت من او را نیز محالست و
غالبا معنی لولا اینست و این حدیث را در غیر این کتاب ندیده ام محتمل است که سنیان این را نقل کرده باشند
در کتب خود از آنحضرت و صدوق از جهت رد بر ایشان نقل کرده باشد وَمَنْ کَانَ بِهِ فِی الْمَوَاضِعِ
الَّتِی یَجِبُ عَلَیْهَا الْوُضُوءُ قَرْحَةٌ اَوْ جِرَاحَةٌ اَوْ دَمَامِیلُ وَلَمْ یُؤْذِهِ حَلُّهَا فَلْیَحُلَّهَا وَ
لْیَغْسِلْهَا وَاِنْ اَضَرَّ بِهِ حَلُّهَا فَلْیَمْسَحْ یَدَهُ عَلَی الْجَبَائِرِ وَالْقُرُوحِ وَلَا یَحُلَّهَا وَلَا یَعْبَثْ
بِجِرَاحَتِهِ و کسی که در مواضع وضوی او زخمی یا جراحتی یا دمل چند باشد و از گشودن و شستن آن
ضرری باو نرسد پس می باید که آنرا بگشاید و بشوید بواسطه وضو و اگر گشودن و آب رسانیدن
ضرر رساند پس می باید که دست تر بر بالای آن خرقه که بر آن بسته یا جراحت بسته اند بمالد و آنرا
نگشاید و آزاری بان جراحتش نرساند تفصیلش اینست که اگر در موضعی باشد و بسته باشد و زیر آن پاک
باشد و آب رسانیدن باو ضرر نرساند و ممکن باشد آب پاک رسانیدن و گشودن آن مجزاست که آنرا
بگشاید یا آن موضع را در آب بگذارد که آب بان برسد و اگر زیر جبیره نجس باشد میگشاید و می شوید
اگر ضرر نرساند و الا اطراف آنرا میشوید و بر روی خرقه که بر آن بسته اند مسح میکشد اگر چه در موضع
غسل باشد و این در صورتیست که جمیع آن عضو را نبسته باشند و الا خلافست بعضی گفته اند که

تیمم میکنند و بعضی بجبیره قایلند و احوط در ضرورت آنست که جبیره کنند و تیممی با آن ضم کنند احتیاطا و اگر
جراحت یا دمل باشد و توان شستن بآنکه ضرر رساند اگرچه بآب گرم باشد وضو یا غسل میکنند و میشوید
و اگر ضرر رساند اطراف آنرا میشوید و در مسح بر خرقه خلافست احوط مسح است و اگر آب بآن عضو رسانیدن
ضرر رساند تیمم میکنند و ظاهر بعضی از روایات صحیحه آنست که مطلقا در زخم تیمم میتوان کرد و جمع کرده اند باینکه
اگر ضرر رساند تیمم کنند و الا جبیره کنند و اگر با جبیره در مطلق جراحت تیممی ضم کنند نهایت احتیاط است و
فلا ذوی فی الجبائر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال یغسل ما حولها و به تحقیق که
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در شکستها که اطراف آنرا میشوید و بهمین مضمون
احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن در احادیث حسنه کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است
که مسح بر خرقه بکشند و میان این دو حکم منافاتی نیست که من حیث المفهوم چون در جواب همین را فرموده
اگر مسح بر خرقه در کار نبود البته میفرمودند و لیکن منطوق مقدم است بر مفهوم و هیچ شکی نیست که احوط
مسح کشیدنست **ولا یجوز المسح علی العمامة ولا علی القلنسوة ولا علی الخفین والجوربین**
و جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه و مسح سر را و جایز نیست مسح پا را بر موزه و جوراب کشیدن
چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که سر و پا را مسح کشند و احادیث صحیحه در نهی از مسح بر اینها وارد
شده است از جهت رد بر سنیان و ایشان از ملعون عدو الله و عدو رسوله مغیرة بن شعبه روایت کرده اند
با آنکه در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون عمر علیه اللعنة از مغیره شنید
که من حضرت رسول را دیدم که مسح بر عمامه و موزه کشید و دید آنست که مغیره کذابست اصحاب حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله را جمع کرد و از ایشان پرسید که این شنیده اید هیچ کس از شما دیده است
که آنحضرت مسح بر اینها کشیده باشد همه گفتند ندیدیم مگر مغیره که گفت من دیدم پس حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمودند که پیش از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن گفت نمیدانم حضرت فرمود که
سوره مائده پیش از وفات حضرت بدو ماه یا سه ماه نازل شد و حکم آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل میباید
کرد و مسح بر اینها نمی باید کشید و عایشه ملعونه غوغا میکرد که مغیره دروغ میگوید و مردم میرفتند و این مسئله را
از عایشه می پرسیدند در جواب ایشان میگفت که علی اعلم است از وی بپرسید چون میدانست که حضرت

انکار

انکار میفرمودند و عبد الله عباس نیز تا زنده بود مبالغه در انکار میکرد و با وجود اخبار متواتره از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نهی از آن کذابان اهل سنت در صحاح خود ذکر کرده اند که چون از
عایشه می پرسیدند او میگفت علی اعلم است از وی بپرسید چون از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
حضرت میگفت مسح بر موزه بکشید و همین حدیث دلالت بر کذب و افترای ایشان میکند زیرا که همه قبول
دارند که عایشه منکر مسح بر خفین بود و با نهایت عداوتی که با حضرت امیر المؤمنین ع داشت اگر نه این بود
که آنحضرت نیز منکر مسح بود هرگز نمیگفت که علی اعلم است از وی بپرسید و طریقه این جماعت آنست که اشیاء
این چنین را که بطلانش اظهر من الشمس است و مذهب حضرت امیر المؤمنین ع آنست که جایز است بلکه
سنت موکد است نسبت بحضرت میدهند که آنحضرت حرام میدانست و حدیث مسح ابوبکر را از آن
حضرت در صحاح خود روایت کرده است با عداوتی که آنحضرت با ابوبکر و عمر داشت و اگر کسی اندک بصیرتی داشته
باشد و صحیح بخاری و مسلم را که ایشان اکثر اوقات مقدم میدارند بر قرآن مجید مطالعه کند کفر و کذب همه او را
ظاهر میشود **الا فی حال التقیة والخوف من العدو او فی ثلج یخاف منه علی الرجلین یقام**
مقام الجبائر فیمسح علیهما که در حال تقیه و ترس از دشمن مثل اینکه ناصبی در کمین بوده باشد و از دشمن ترسد
یا ضرر برساند یا در برفی باشد که خوف این باشد که پا از سرما ببرد که در ضرورت بموزه و مانند آن که
جبیره است مسح میکشد بر موزه ها و بر مضمون حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
و موید است آیات و احادیث تقیه و ضرورت دین شیعه **و قال العالم صلوات الله علیه ثلثة**
لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر والمسح علی الخفین ومتعة الحج و حضرت عالم یعنی معصوم
که در اینجا امام محمد باقر است صلوات الله علیه فرموده که سه چیز است که در این سه چیز من تقیه از هیچکس نمیکنم
یکی آشامیدن مست کننده ها از نبیذ و بوزه دوم مسح کشیدن بر موزه ها و سیم حج تمتع و چون این حدیث
مخالف حدیث مشهور است و مخالف احادیث متواتر است که در تقیه وارد شده است و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم همه تقیه کرده اند این حدیث را تاویلات کرده اند اول زراره که راوی این خبر
صحیح است گفته است که حضرت نفرمود که شما تقیه نکنید فرمود که من تقیه نمیکنم و حضرت بهتر میداند که
چرا تقیه نمیکنند و مخالفت دارد با این تاویل آنکه کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حضرت

[illegible]

امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی نفرستاده است که در شرب خمر تقیه نیست و سند
حسن کالصحیح از زراره از جماعتی از استادان خود که بحضرت امام محمد باقر عرض نمودند که در مسح بر خفین
تقیه هست حضرت فرمودند که سزاوار نیست در سه چیز تقیه کردن پرسیدند که کدام است حضرت فرمودند
که شرب خمر یا شرب مسکر دیگر و مسح بر موزه‌ها و حج تمتع و شیخ طوسی رحمه الله تاویل کرده است که مراد آن
حضرت آنست که اگر کسی از من پرسد که جایز است مسح بر خفین من نمیگویم جایز است زیرا که همه کس
میدانند که من جایز نمیدانم که مسح بر خفین را فایده ندارد که این فتوی هم با آنکه با آن حضرت ضرر نرسیده است
ازین فتوی چون آنحضرت با بهترین مجتهدان میدانستند و مع هذا عبد الله عباس و عایشه و جماعتی دیگر با
حضرت شریک بودند و اگرچه حضرت در فعل تقیه میکردند و در فتوی تقیه نمیکردند یا آنکه اگر ضرر اندک برسد
تحمل آن ضرر می باید شد و تقیه نمی باید کرد و اگر ضرر عظیم رسد تقیه می باید کرد و اظهر است آنست
که عدم تقیه در شراب نبیذ از آنجهت است که هیچ کس واجب نمیداند شرب آنرا بعضی از اکثر سنیان
حرام میدانند پس اگر نخورد میتواند گفت که من بهیچ جهت عمل میکنیم که نمیخورم و همچنین در مسح بر خفین میتواند
که ان که پا را بشوید و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه و در حج تمتع ممکن است که اینکس حج تمتع کند
که ایشان مطلع نشوند چون سنیان که داخل مکه میشوند طواف و سعی فرادی میکنند و طواف و سعی عمره تمتع
نیست از ان ممتاز میشود و نیت امر قلبی است پس این حکم مخصوص آن حضرت نباشد و آنکه صدوق هم را
ذکر کرده است و وجه جمع اکثر است ظاهر آنست که مذهب او تخییر باشد بلکه مکلف مخیر باشد میان تقیه و عدم تقیه
که ضرر رسد یا نخورد زراره قبل است و چون عامه که قایلند به مسح بر خفین اعتقاد دیگر به عایشه دارند و از جهة
آن بسته اند که حضرت سید المرسلین فرمود که نصف دین خود را از حمیرا اخذ نمایید با آنکه این سنت با جلالت
نمیدانند نمیتوان داد که زنی که باعتقاد ایشان بعشوه آن حضرت باشد نه هر کس بگوید که دین خود را از زن
بگیرید از جهت الزام ایشان بعشوه آنحضرت باشد که در کتابهای سنیان هست که باعتقاد ایشان
صحیح است صدوق از عایشه روایت کرده است وَرَوَتْ عَائِشَةُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ أَشَدُّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَنْ رَأَى وُضُوءَهُ عَلَى جِلْدِ غَيْرِهِ
یعنی روایت کرده است عایشه که روز قیامت کسی که حسرت او بیشتر باشد که وضوی خود را بر

بدن

بر پوست غیر خود ببیند چون احادیث بسیار نقل کرده اند که امت آن حضرت در روز قیامت رو
و دستها و پاهای ایشان سفید و نورانی خواهد بود از آثار وضو پس هرگاه ایشان مسح بر موزه کشیده
باشند در روز قیامت حیوانات نیز محشور گردند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که و اذا
الوحوش حشرت پس پوست موزه بر پشت حیوانی خواهد رفت که موزه را از پوست آن ساخته بوده
و پوست از حیوان نورانی خواهد بود نه پای صاحبش وَرُوِيَ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ لَأَنْ أَمْسَحَ عَلَى ظَهْرِ
عَيْرٍ بِالْفَلَاةِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَمْسَحَ عَلَى خُفَّيَّ و از عایشه روایت کرده اند سنیان که همیشه
میگفته که والله که اگر من مسح کشم بر پشت خرکوهی که در صحرا باشد محبوب تر است نزد من از آنکه
مسح کشم بر موزه خودم چون در آنجا تشریع هست و ظاهر غرضش آنست که بجای مسح موزه مسح خرکوهی
کشم در صورت باین اعتبار محبوب تر است اگرچه هر دو صحیح نیست او وقتی که برپا باشد و مسح کنم
توهم صحت وضو میشود و سبب اضلال دیگران میشود بخلاف مسح بر خر زیرا که این توهم ندارد
و در صحاح سته خصوصا صحیح مسلم احادیث بسیار نقل کرده اند در باب وضو که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روز قیامت بسیاری از صحابه را که مرتد شده اند که
از حوض کوثر آب بخورند و ایشان را بجهنم برند و از آثار وضو ایشان را شناسند یعنی اثر وضو بر پای
ایشان نخواهد بود من گویم الهی این جماعت اصحاب منند خطاب رسد که یا محمد تو نمیدانی که چه بعد از تو
کرده اند و همه بکفر اصلی خود رجوع کردند من گویم که من بیزارم از ایشان و مسلم شش سند درین
باب این حدیث را ذکر کرده است تا ظاهر شود که مسح بر خفین بدعت است و کار بنده آنست که تفهیم کرده و
حق سبحانه و تعالی چنین کرده است تا سبب رسوای ایشان باشد وَلَمْ يُعْرَفْ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ خُفٌّ إِلَّا خُفًّا أَهْدَاهُ لَهُ النَّجَاشِيُّ وَكَانَ مَوْضِعُ الْقَدَمَيْنِ مِنْهُ مَشْقُوقًا فَمَسَحَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رِجْلَيْهِ وَعَلَيْهِ خُفَّاهُ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّهُ مَسَحَ عَلَى خُفَّيْهِ وَعَلَى
أَنَّ الْحَدِيثَ فِي ذٰلِكَ غَيْرُ صَحِيحِ الْإِسْنَادِ کسی ندیده بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
موزه پا کرده باشد مگر یکموزه که پادشاه حبشه بهدیه فرستاده بود و از جهت آن حضرت با جزای
دیگر و حضرت آنرا یکبار پا کردند و روی پا از آن شکافته بود بعضی سنیان از آن شکاف مسح بر پا کشیده

وبیان آن قرار ایستند که آنحضرت مسح بر پا کشیده با جمعی نفهمیده ذکر دریده بود و حضرت بر پشت پا
مسح کشیده گفته‌اند که حضرت ص مسح بر موزه کشیده با آنکه حدیث مسح بر موزه اسناد آن صحیح نیست
زیرا که راوی آن مغیره است و نفاق مغیره و فسق او بر همه کس ظاهر است و هنوز در آن وقت مقرر
نساخته بودند و پیش از آن سخن را که صحابه همه عدول‌اند و در واقع از حق روی نمودند مگر قلیلی که از حق
آگاهی با حضرت امیرالمؤمنین بر حق ماندند بسبب احادیثی که خود در مذمت صحابه و کافر شدن ایشان روایت
نموده‌اند و شاید که از اینجا پسند متجاوز باشد که هر یک در مواضع متفرقه از صحاح خود نقل کرده‌اند کسی
که خواهد که خاطرش جمع شود رجوع به آنها کند و ممکن است که مراد صدوق حدیث فرستادن کفش
موزه را باشد یعنی این هم معلوم نیست چه جای آنکه حضرت ص مسح پا کرده باشند و چه جای آنکه بر آن
مسح کشیده باشند وَسُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ
خُفُّهُ مُخَرَّقاً فَيُدْخِلُ يَدَهُ وَيَمْسَحُ ظَهْرَ قَدَمَيْهِ أَيُجْزِيهِ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ از آنحضرت ص سؤال
کردند از شخصی که موزه‌اش دریده باشد و دستهارا داخل آن سوراخ کند و پشت پاها را مسح کشد
آیا مجزیست حضرت فرمودند که بلی کلینی و شیخ نیز این حدیث را روایت کرده‌اند باسناد قوی
و از این حدیث ظاهر میشود که پشت پاها را تمام لازم نباشد مسح کشیدن لیکن بعید است که چنان
دریده باشد که دست بکل پشت پا برسد و اگر چنین دریده باشد بر پا بند نمیشود وَسُئِلَ
أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنْ رَجُلٍ قُطِعَتْ يَدُهُ مِنَ الْمِرْفَقِ
كَيْفَ يَتَوَضَّأُ قَالَ يَغْسِلُ مَا بَقِيَ مِنْ عَضُدِهِ این حدیث را شیخان بسند صحیح از علی بن جعفر روایت
کرده‌اند که گفت سؤال کردم از آنحضرت ص از شخصی که دست او را از مرفق بریده بوده باشند چگونه وضو
بسازد پس حضرت ص فرمودند که آنچه مانده است از بازوی او بشوید از او این جنبه ظاهر حدیث
عمل نموده واجب میدانند شستن بازو را تا کتف بدل از ذراع و اکثر علما حمل بر استحباب کرده‌اند و بعضی
گفته‌اند که معنی حدیث اینست که چون مرفق مرکب است از جزوی از ذراع و جزوی از بازو و متعارف بریدن
آنست که از بند میبرند پس جزو ذراع مانده است حضرت فرموده است که آن جزو را بشویند
و این احتمال بد نیست و دغدغه در وجوب شستن آن مقدار نیست ولیکن احوط آنست که تمه را بشویند

بقصد

بقصد آنکه اگر مطلوب شارع بوده باشد بعنوان وجوب یا استحباب فبها والا لغوی وَكَذَلِكَ
رُوِيَ فِي قَطْعِ الرِّجْلِ و همچنین روایتی واقع شده است در بریدن پا یعنی ساق را مسح بکشد اگر از
بند بریده باشند و اخبار صحیحه وارد شده است که کسی دست او را بریده باشند بالتمام میشوید یعنی اگر از تحت
مرفق بریده باشند و همچنین اگر پا را بریده باشند آنچه مانده است مسح بر آن میکشد و ظاهر مراد صدوق
نیز این احادیث باشد اگرچه عبارتش قاصر است و ممکن است که مرادش این باشد که اگر پا را از کعب بریده
باشند و بنابر آنکه کعب مفصل است جزوی که از آن مانده است مسح کشد از اینجا که در حدیث علی بن جعفر
گذشت و از حدیث صحیح رفاعه نیز ممکن است که این معنی بیرون آید چون روایت کرده است که سؤال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی را دستها بریده باشند چگونه وضو میسازد حضرت
فرمودند که آنجایی که بریده‌اند میشوید یعنی و مسح نیز میکشد که شستن در دست باشد و مسح در پا و پا را اگر بشسته
باشد تا بقیه‌ها فرموده باشد اگرچه ظاهر حدیث اینست که آنچه مانده باشد میشوید با آنکه دست را
از زند بریده باشند نه از مرفق و غالب اوقات پا را از کعب میبرند چنانکه در مبحث دزدی و قطع طریق
خواهد آمد اما ممکن است که عبارت اعم کرده باشیم از بریدن از مرفق یا از زند والله تعالی یعلم وَإِذَا تَوَضَّأَتِ
الْمَرْأَةُ أَلْقَتْ قِنَاعَهَا عَنْ مَوْضِعِ مَسْحِ رَأْسِهَا فِي صَلَاةِ الْغَدَاةِ وَالْمَغْرِبِ وَتَمْسَحُ عَلَيْهِ وَ
يُجْزِيهَا فِي سَائِرِ الصَّلَوَاتِ أَنْ تُدْخِلَ إِصْبَعَهَا فَتَمْسَحَ عَلَى رَأْسِهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ تُلْقِيَ عَنْهَا قِنَاعَهَا
و هرگاه زن وضو سازد و مقنعه خود را بردارد از موضع مسح سرش در نماز صبح و شام و بر آن موضع مسح
کشد و در باقی نمازها کافیست که انگشت را در زیر مقنعه داخل کند و مسح سر کشد بی آنکه مقنعه را بیندازد
و قریب باین عبارت گفته است شیخ مفید علیه الرحمه و گفته است که در نماز صبح و شام که مقنعه را برمیدارد
بر انگشت مسح میکشد و در باقی نمازها که بر نمیدارد مقنعه را یک انگشت میکشد و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند
قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که مسح زنان مثل
مسح مردان نیست بلکه زنان در نماز صبح مقنعه را بر میدارند و سر را مسح میکشند و در باقی نمازها
پیش سر را مسح میکشند و این روایت بر آنچه ایشان گفته‌اند دلالت ندارد و لیکن صدوق
در کتاب خصال این روایت را باسناد قوی از جابر جعفی روایت کرده است و کلینی رحمه الله بسند

حسن کالصحیح و شیخ در تهذیب بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که زنان را همین کافیست که
پیش سر را به انگشت مسح کنند و مقنعه را از سر برندارند و از این اخبار ظاهر میشود که اگر زنان سر را باز
کنند و مسح کنند بهتر است و اگر نتوانند گشود چون سعی‌ها بکنند در زینت خود در نماز صبح و شام
باز کنند و اگر این هم مشکل باشد در نماز ظهر و عصر بگشایند زیرا که هر صبح سر خود را تازه می‌بندند و اگر مشکل
باشد انگشت را داخل کنند و به انگشت مسح بکنند و اگر مشکل باشد بنابر کثرت موی که دارند و میباید
که خوب بشکافند تا میان آن ظاهر شود و مسح بر سر کنند یا بر موی که مخصوص مقدم باشد که کشیده آن از حد
مقدم سر بیرون نرود و چون خوب بشکافند و از ناصیه بالاتر مسح کنند پاره بر سر مسح کرده‌اند و پاره بر موی
مقدم مخصوص که آن بیخ مو باشد که اگر آن را بکشند به پیشانی نخواهد رسید و در خصوص فضیلت مسح
به انگشت را یافته‌اند و اگر سر را بسته باشند میتوانند بر بالای ناصیه مسح کشیدن بلکه بر ناصیه کشند و در
ناصیه بصدد تشویش بقدر یک انگشت ظاهر است و بر موی که میکشند بیخ مو کشیده آن بر پیشانی می‌رسد
و از حد مقدم تجاوز کند و چون سنت است به انگشت کشیدن کافیست در همه نمازها به یک انگشت مسح میتواند
کشید ولیکن از ثواب سه انگشت محروم میشود و همچنین است مردی که موی سر گذاشته باشد بنابر ثبت
که مبالغه از شارع شده است در شکافتن آن چنانکه در باب بعد از این خواهد آمد و اکثر احادیث درباره
زنان بیشتر واقع شده است سببش آنست که زنان اکثر موی سر را نگه دارند و مردان در اغلب اوقات می‌تراشند
و بنابراین تحقیق همه اشکالاتی که علما درین باب کرده‌اند زایل شد وَاللّهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ
وَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللّهُ وَقَالَ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ
فَرَضَ اللّهُ تَعَالَى عَلَى النَّاسِ فِی الْوُضُوءِ أَنْ تَبْدَأَ الْمَرْأَةُ بِبَاطِنِ ذِرَاعِهَا وَالرَّجُلُ بِظَاهِرِ
الذِّرَاعِ و حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرموده‌اند که الله تعالی واجب گردانیده است بر مردان
در وضو که زنان ابتدا کنند به شکم دست و مردان ابتدا کنند به پشت دست و این حدیث را شیخان از محمد بن اسمعیل
بن بزیع روایت کرده‌اند بسند قوی و ظاهر صدوق از کتاب محمد بن اسمعیل برداشته و طریق صدوق به کتاب
او صحیح است و لهذا او و کلینی حکم بصحت این خبر کرده‌اند و ظاهر فرض وجوبست ولیکن اکثر اصحاب باستحباب
قایل شده‌اند احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب یا استحباب آن نکنند اگر قصد وجوب کنند ظاهر ضرر

ندا

نداشته باشد چون دست شستن واجب است ابتدا واجب و بر تقدیری که بر عکس این جا بر باشد
از وجوب تخییری بدر نمیرود و اگر در امثال این قصد قربت کنند بی دغدغه‌تر است و جمعی از علما از این
حدیث استنباط کرده‌اند که در غسل اولی مرد ابتدا به پشت دست کند و در ثانیه به شکم دست و زن
بر عکس و از لفظ ابتدا بظهر پشت است راست و انتهاش شکم است و همین معنی بس است از برای
حصول معنی ابتدا پس اگر یک کف آب ریختن باشد بهتر آنست که چون دست را با آب بزیر می‌آورند پاره
آب به دست می‌ماند آن را بر شکم دست ریزد و اگر دو غرفه بریزد غرفه اولی را بر پشت دست ریزد و
غرفه ثانیه را بر شکم دست که هر دو یک شستن شود وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّهِ عَلَیْهِ مَنْ
ذَكَرَ اسْمَ اللّهِ عَلَى وُضُوئِهِ فَكَأَنَّمَا اغْتَسَلَ بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بسم
بگوید یا اسم حق سبحانه و تعالی را بر زبان آورد در حال وضو یا در ابتدای وضو چنانست که غسل کرده
باشد یعنی چنانکه غسل پاک میکند جمیع اعضا را از حدث و گناهان وضو پاک میکند عضوی چند را
که آب بآن میرسد از گناهان هر گاه بسم الله بگوید وضوی او مثل غسل مطهر جمیع اعضا را و خواهد شد از
جمیع گناهان علی الظاهر یا از صغایر چنانکه جمعی گفته‌اند وَرُوِیَ أَنَّ مَنْ تَوَضَّأَ فَذَكَرَ اسْمَ اللّهِ
طَهُرَ جَمِیعُ جَسَدِهِ وَكَانَ الْوُضُوءُ إِلَى الْوُضُوءِ كَفَّارَةً لِمَا بَیْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ وَمَنْ
لَمْ یُسَمِّ لَمْ یَطْهُرْ مِنْ جَسَدِهِ إِلَّا مَا أَصَابَهُ الْمَاءُ و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که وضو بسازد و بسم الله بگوید یا اسم الله را یاد کند جمیع بدنش
پاک میشود و از این وضو تا وضوی سابق یا لاحق یا هر دو گناهان او آمرزیده شود و وضوی او بنام الهی بمنزله
کفاره گناهان او باشد و کسی که بسم الله یا اسم الله نگوید طاهر نشود از بدنش از گناهان مگر آنچه را
آب بآن رسیده است و قریب باین مضمون روایت کرده است شیخ بسند صحیح و کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه و در وضوی رسول الله نیز گذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر کرد باعاده
وضو و نماز سه مرتبه شخصی را که بسم الله نگفته بود و صدوق در علل ذکر کرده است که باب علت وجوب بسم الله
در حال وضو و ظاهر کلامش وجوبست مگر آنکه مرادش استحباب موکد باشد و در کتاب حج حدیث
صحیحی خواهد آمد که بسبب وضو پاک میشود از گناهان اعضای وضو و بعد از این نیز خواهد آمد در علت وضو و غسل

وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي نَهَارِهِ مَا خَلَا الْكَبَائِرَ وَمَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ كَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فِي لَيْلَتِهِ إِلَّا الْكَبَائِرَ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که وضو بسازد از جهت نماز شام خواه وضو داشته باشد و خواه نداشته باشد آن وضوی او کفاره گناهانی باشد که در آن روز کرده باشد مگر گناهان کبیره و هر که وضو از جهت نماز صبح بسازد بدستور سابق آن وضوی او کفاره گناهان شب او شود مگر گناهان کبیره و این حدیث را کلینی به دو سند قوی روایت کرده است از سماعه که من در خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بودم و با حضرت نماز ظهر و عصر کرده بودم و در خدمت حضرت نشسته بودم تا شام شد پس حضرت آب طلبیدند و وضو ساختند و فرمودند که وضو بساز عرض کردم که فدای تو گردم وضو دارم فرمودند که اگر چه وضو داشته باشی وضو بساز و بعد از آن فرمودند که هر که وضو بسازد از برای نماز شام و بعد از آن آنچه صدوق ذکر کرده است نقل کرده است و صدوق مقدمه خبر را ذکر نکرده است وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ افْتَحُوا عُيُونَكُمْ عِنْدَ الْوُضُوءِ لَعَلَّهَا لَا تَرَى نَارَ جَهَنَّمَ فرمودند که بگشائید چشمهای خود را در وقت وضو شاید که بسبب این چشمهای شما آتش جهنم را نبیند و ظاهرش آنست که مراد این باشد که ملاحظه نمایند که آب بهمه جا برسد یا آنکه چون در حال وضو هر عضوی کاری دارد چشم نیز باین کار مشغول باشد که اعضای وضو را ببیند یا ملاحظه کنند که مبادا اسنیان در کمین باشند و ضرری بشما رسانند یا آنکه با چشم ظاهر چشمهای باطن را بگشائید باخلاص در نیت و اشارات گذشت و صدوق و شیخ این خبر را باسناد قوی از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده‌اند و مشهور آنست که ابن عباس آب وضو را داخل چشم میکرد تا آنکه چشم از ظواهر است و کور شد و این حدیث دلالت میکند که آب بچشم باید رسانید وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ تَوَضَّأَ وَتَمَنْدَلَ كُتِبَ لَهُ حَسَنَةٌ وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ يَتَمَنْدَلْ حَتَّى يَجِفَّ وُضُوؤُهُ كُتِبَ لَهُ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً و صدوق و کلینی بسند قوی از آنحضرت هم روایت کرده‌اند که هر که وضو بسازد و بدستمال یا بدستار آب وضو را خشک کند یک حسنه در نامه اعمال او مینویسند و اگر وضو بسازد و بدستمال

بال

پاک نکند تا آب وضو خشک شود سی حسنه در نامه اعمال او مینویسند بدانکه از این حدیث ظاهر میشود که از رو پاک خشک کردن مکروه باشد و گذاشتن آن تا خشک شود سنت باشد پس اگر بدامن خشک کنند مکروه است ولیکن خلاف سنت کرده است بلکه اظهر آنست که هر دو خلاف سنت باشد چون منی از تمندل صریح نشده است و اگر ترک هر سنتی را مکروه گویند اصطلاح جدید است و مؤید عدم کراهت در غیر رو پاک حدیث موثق کالصحیح از اسمعیل بن فضل که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که از برای نماز وضو ساختند و از دامن پیراهن روی خود را خشک کردند و فرمودند که ای اسمعیل چنین کن و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که روی خود را بجامه خشک کنند بعد از وضو هرگاه جامه پاکیزه باشد و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سؤال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه از پاک کردن آب وضو از مندیل یعنی رو پاک پیش از آنکه خشک شود حضرت فرمودند که باکی نیست و این جواب دلالت بر کراهت میکند بخلاف دو حدیث سابق که دلالت بر عدم کراهت میکنند خصوصا هرگاه خوف ضرر باشد در هوای سرد و فعل حضرت را حمل بر بیان جواز بکنیم یا بواسطه بیان جواز و الله تعالی یعلم وَلَا بَأْسَ بِأَنْ يُصَلِّيَ الرَّجُلُ بِوُضُوءٍ وَاحِدٍ صَلَوَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ كُلَّهَا مَا لَمْ يُحْدِثْ وَكَذَلِكَ بِتَيَمُّمٍ وَاحِدٍ مَا لَمْ يُحْدِثْ أَوْ يُصِبْ مَاءً و باکی نیست که شخصی بیک وضو نمازهای شب و روز را بکند تا حدثی از و صادر نشود و همچنین بیک تیمم نمازهای شبانه روز را میتواند کرد تا حدثی از و صادر نشود یا آب نرسد و این عبارت مضمون حدیث زراره است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است و در وضو خلافی نیست میان مسلمانان و در تیمم خلافی شده است که خواهد آمد ولیکن آن قولی که از برای هر نماز تیممی باید ضعیف است و حق همین است که حضرت فرموده‌اند و احادیث بسیار باین مضمون از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است و اگر مصنف بلفظ لا باس گفته است یا آنکه در روایت نیست تا اشعار کند بآنکه از برای هر نماز تجدید وضو مستحبست بلکه تجدید تیمم نیز وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِذَا تَوَضَّأَ الرَّجُلُ فَلْيُصَفِّقْ وَجْهَهُ بِالْمَاءِ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ نَاعِسًا فَزِعَ وَاسْتَيْقَظَ وَإِنْ كَانَ الْبَرْدُ فَزِعَ فَلَمْ يَجِدِ الْبَرْدَ

آنحضرت فرمودند که هرگاه مردی خواهد که وضو بسازد آب را بر رو نزند که اگر خوابش آید خواب از سرش
بدر میرود و اگر سرما باشد از دهشت زدن آب سرما را می یابد و این حدیث را شیخ بسند موثق
از عبدالله بن مغیره روایت کرده است از مردی از آنحضرت و بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث
صحیح زراره که گذشت و با حدیث موثق کالصحیح که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقول است
که حضرت فرمودند که در وقت وضو آب را بر رو مزنید که همه میریزد و فایده نمیکند بلکه متفرق سازید یا کم
بزنید که آب بهمه جا برسد و جمع کرده اند که خبر اول محمولست بر جواز و ثانی بر استحباب و بهتر
در جمع آنست که اگر خوابش آید یا سرما باشد آب را بر رو بزند و الا نزند و این جمع هم خوبست اما
عمل بحدیث زراره مطلقا بهتر است و الله تعالی یعلم وَإِذَا كَانَ مَعَ الرَّجُلِ خَاتَمٌ فَلْيُدِرْهُ
فِي الْوُضُوءِ وَيُحَوِّلْهُ عِنْدَ الْغُسْلِ وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَإِنْ نَسِيتَ حَتَّى
تَقُومَ فِي الصَّلٰوةِ فَلَا آمُرُكَ أَنْ تُعِيدَ و هرگاه با شخصی انگشتری باشد باید که او را در وضو بگرداند
تا آب بدست او برسد و بگرداند یا از دست بیرون آورد در وقت غسل و حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمودند که اگر فراموش کنی تا بنماز برخیزی پس امر نمیکنم ترا که اعاده نماز کنی بدانکه مجموع
مضمون حدیث حسن کالصحیح است که حسین بن ابی العلا از آنحضرت روایت کرده است و گردانیدن انگشتر
در وضو و بیرون آوردن در غسل را حمل بر استحباب کرده اند و اگر نه در هر دو حکم یکسانست و ممکن است
که بیرون آوردن در غسل از آن جهت باشد که در غالب اوقات مثل حیض و نفاس و استحاضه با غسل
است و غالب اوقات بر انگشتری اسم خدا یا رسول و ائمه صلوات الله علیهم میباشد بهتر آنست که
بیرون آورد خصوصا در حمامات عامه مبادا بنجاست برسد و محتمل است که مراد از تحویل گردانیدن
باشد و از جهت تفنن عبارت چنین فرموده باشند و علی ای حال اگر انگشتر فراخ باشد و خاطر جمع
باشد که آب میرسد گردانیدن سنت خواهد بود و اگر نرسد یا نداند که میرسد واجبست که بگرداند
تا آب برسد و اما آنکه حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده باشی گردانیدن را تا متوجه نماز شوی نه
اعاده نباید کرد از آن جهت است که شک بعد از فراغ است و احادیث صحیحه وارد شده است که
شک بعد از وضو و غسل و نماز اعتبار ندارد و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت

سؤال

سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هرگاه زنی میل دست داشته باشد
یا بازوبند در ذراع داشته باشد و نداند که آب بزیر او میرسد یا نه حضرت فرمودند که حرکت دهد
تا آب بزیر او برسد و دیگر پرسیدم از انگشتری تنگ که نداند آب بزیر او میرسد یا نه چکند
حضرت فرمودند که اگر داند که آب بزیر او نمیرسد در وقت وضو بیرون آورد و ظاهرا در آوردن
بر سبیل استحباب باشد که مبادا فراموش کند در حال وضو و گردانیده و از این حدیث ظاهر میشود
که فرقی میان وضو و غسل نیست و بعضی وجه گفته اند که خواه آمده در غسل که حضرت فرمودند که زیر هر موئی
جنابتست و هر که یکموئی را آب نرساند بجهنم خواهد رفت بنابرین مبالغه در غسل بیشتر کرده اند و این
وجه سهل است زیرا که وضو نیز چنین است و معهذا در این حدیث و حدیث دیگر بهمین مضمون
وارد شده است که در وضو بیرون آورد و الله تعالی یعلم وَإِذَا اسْتَيْقَظَ الرَّجُلُ مِنْ نَوْمِهِ وَلَمْ
يَبُلْ فَلَا يُدْخِلْ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ حَتَّى يَغْسِلَهَا فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ و هرگاه شخصی
از خواب بیدار شود و بول نکرده باشد پس دست خود را داخل ظرف نکند تا دست خود را بشوید
بدرستیکه نمیداند که دستش در کجا بوده است بیشتر گذشت که حدیثی که درین باب وارد شده است
موثق است و احتمال تقیه اظهر است و الله تعالی یعلم وَزَكَاةُ الْوُضُوءِ أَنْ يَقُولَ الْمُتَوَضِّئُ
اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ فَهٰذَا
زَكَاةُ الْوُضُوءِ و نفر چنین بود در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله از جهت تمامی
و کمال و از دیاد توفیقات و مثوبات این دعا را بخوانند و ظاهرش آنست که این عبارت یکی
از ائمه معصومین است صلوات الله علیهم که سندش را انداخته است مصنف و ترجمه دعا آنست
که خداوندا بدرستیکه من سؤال میکنم از تو تمام شدن وضو را یا که قبول کنی نقصهائیکه در آن واقع
شده باشد بفضل خود و کامل کنی و طلب میکنم از تو تمام شدن نماز را یا که توفیقم کرامت کنی که با
حضور قلب و سایر شرایط و ارکان بجا آورم و از تو میطلبم تمامی رضا و خوشنودی ترا یا که توفیقم
کرامت کنی که جمیع افعال من موافق رضای تو باشد و از من کاری صادر نشود در بقیه عمر که مخالف
رضای تو باشد و از تو سؤال میکنم بهشت صوری و مراتب عالیه آن را و بهشت معنوی که قرب

و وصال و محبت و معرفت است پس هرگاه این دعا خوانده وضوی او تمام میشود و از نقصها پاک میشود و موجب
تکمیلات او میشود چنانکه زکوة مال سبب پاکیزگی نفس است از رذیله بخل و پاکیزگی مالست از حق
فقرا و تمامی نفس است بکمالات و توفیقات و تاییدات الهی و زیادتی مالست در دنیا و در آخرت
سبب ثواب نامتناهی است و این جمیله که جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت

باب السواک

چون سواک جزو وضوست حقیقة بر مذهب جمعی و مجازا بر مذهب جمعی دیگر و مبالغه بسیار
دران واقع شده بود در میان ابواب وضو او را داخل ساخت و بابی علیحده از جهت آن مقرر نساخت جدایی
و مراد از سواک پاک گردانیدن دندانهاست از چرک و زردی بهرچه باشد و بهتر آنست که شاخ
درختان تازه باشد و اکمل آنست که بچوب اراک باشد پس بخرقه و انگشت و بهرچه ازاله چرک کنند
سواک متحقق میشود و این سواک کردن فی نفسه سنت موکد است و تاکیدش بیشتر است که
پیش از شستن رو در وضو واقع سازد و اگر پیشتر از مضمضه و استنشاق واقع سازد دور نیست
که بهتر باشد و اگر در ضمن مضمضه انگشتان خود را بدندانها بمالد اقل مرتبه سواک کردن بعمل
آمده است و اگر بعد از وضو نیز واقع سازد بد نیست و پیش از نماز نیز سنت است و در وقت خواب
مستحبست و در وقت بیدار شدن از خواب برخواستن نماز شب مبالغه دران بیشتر است و چون دندانها
زرد شود یا چرک بگیرد مبالغه در سواک کردن شده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله
ما زال جبرئیل علیه السلام یوصینی بالسواک حتی خشیت ان احفی او ادرد و ما زال
یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه و ما زال یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه
سیضرب له اجلا یعتق فیه بسند صحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که همیشه مرا جبرئیل
وصیت میکرد و مبالغه مینمود در سواک کردن تا ترسیدم که از بسکه سواک میکردم دندانهای
من هیچ نماند یا خونین شود دهان من یا دندانها همه بریزد یا دهان خود را خونین کنم یا دندانهای
خود را همه بریزم بنا بر قرائت معلوم و موید این حدیث کلینی بسند حسن روایت کرده است که حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و مبالغه کرد مرا بسواک کردن آن قدر که ترسیدم که دندانهای
من همه بریزد و همیشه وصیت مینمود مرا برعایت حق همسایگان تا گمان کردم که عاقبت از جهت

همسایه

همسایه میراثی قرار خواهد داد و همیشه وصیت و مبالغه مینمود مرا برعایت حال غلام و کنیز تا آنکه
گمان کردم که از جهت ایشان مقرر خواهد ساخت که هرگاه آن مدت خدمت بکشند آزاد شوند بعد
از ان و خدمه نیست که حق سبحانه و تعالی از جهت همسایه میراث مقرر نساخته و از جهت مملوک
مدت آزادی مقرر نساخته است و کلینی رضی الله عنه خبری مرسل از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که هر که شیعه باشد بعد از هفت سال آزاد میشود خواه صاحبش
آزاد بکند و خواه نکند و بعد از هفت سال خدمت او حلال نیست و این حدیث را حمل بر استحباب
کرده اند که سنت است که غلام شیعه را بعد از هفت سال آزاد کنند و مکروهست بعد از هفت
سال او را خدمت فرمودن و فی خبر آخر و ما زال یوصینی بالمرأة حتی ظننت انه
لا ینبغی طلاقها و در روایتی دیگر این زیادتی هست که همیشه مبالغه مینمود مرا برعایت زنان
تا گمان کردم که خوب نباشد مطلق طلاق زنان دادن و اخبار معتبره وارد شده است در
کراهت طلاق با ملایمت اخلاق و با عدم الفت کراهت ندارد پس حمل لا ینبغی بر اطلاق می
باید کرد یا بر حرمت طلاق و حال آنکه مکروهست و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات
الله علیه نزل جبرئیل علیه السلام بالسواک و الحجامة و الخلال بسند موثق کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که جبرئیل سواک و حجامت و خلال را از جهت حضرت خیر المرسلین
صلی الله علیه و آله آورد یعنی گفت که حق سبحانه و تعالی سواک را سنت تو کرده است همیشه
خصوصا در اوقات خاصه و حجامت را از جهت دفع زیادتی خون مقرر ساخته است و بعد از
طعام میان دندانها را بچوب و امثال آن پاک ساختن سنت گردانید و ممکن است که چون سواک و
شیشه حجامت و چوب خلال را آورده باشد یا آلات را با حکم آنها آورده باشد و اول ظاهر است
و قال موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اکل الاشنان یذیب الجسد و الدلک
بالخزف یبلی الجسد و السواک فی الخلاء یورث البخر و بسند قوی از آنحضرت منقولست
که خوردن اشنان بگدازد بدن را و چرک کردن بدن بسفال بدن را کهنه میکند و از طراوت
می اندازد یا پوست بدن سست میشود و مضر است و سواک کردن در ادب خانه کنند دهن

می آورد اما خوردن اشنان ظاهر چنان بوده است که بعد از طعام اندرون دهان را باشنان می شستهاند
و بسیار بوده است که فرو برده اند از آن نهی واقع شده است چنانچه در حدیث کالصحیح از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که بیرون دهان را از اشنان بشوئید که چربی
می ماند و بد بو میشود اندرون دهان و در حدیث قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که راوی عرض نمود که اشنان را میخوریم حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی
که اهل اشنان می شستند لبها را بسم میکردند که مبادا اشنان داخل دهن شود و فرو رود زیرا
که سبب سل و دق میشود و منی را کم میکند و زانوها را سست میکند و اما چرک بدن را سفال آن کل
پخته است و سنگی نیست که مالیده آن را بر غیر پا خوب نیست و عرفا کف پا و پاشنه را بدان میگویند
و در لغت بدان میگویند و اگر بمالد بهتر است و اگر سنگ بر بدن بمالد معلوم نیست که کراهت
داشته باشد اگرچه ظاهر علتی که حضرت فرموده اند در آن نیز جاریست بهتر آنست که غیر پا را سنگ
نمالند و در چند حدیث معتبر وارد شده است که خزف بدن را بیمار میکند و در دیگر ظاهر احادیث
آنست که رفع چرک سبوس و سدر و امثال اینها نکنند چنانکه خواهد آمد و ظاهر حدیث آنست
که در بیت الخلا مسواک کردن کراهت داشته باشد اگرچه در حال بول و غایط نباشد و محتمل است
که مجموع نهی ارشادی باشد و قابل اینها نشوی باشد مگر اگر کسی ترک اینها از آن جهت کند که چون حق سبحانه
دوست میدارد زنده کانی را از جهت عبادت یا عبادت مطلوب الهی است و هر چند آدمی زنده و صحیح باشد
عبادت بیشتر خواهد کرد از آن جهت ترک اینها کنند مثاب خواهد بود ولیکن این نیت بسیار مشکلست که
مخلصین را وقال الصادق صلوات الله علیه اربع من سنن المرسلین التعطر والسواك
والنساء والحناء و بسند موثق وارد شده است از آنحضرت ع که چهار چیز از سنتهای پیغمبرانست
که همه بران مداومت مینموده اند اول تعطر است یعنی بوی خوش کردن و در نسخ احادیث صدوق
و کلینی العطر است بکسر عین یعنی بوی خوش و اخبار متواتره درین باب وارد شده است که بوی خوش
از سنتهای پیغمبرانست خصوصا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که بسیار بران مداومت می نموده اند
و در باب روز جمعه خواهد آمد و همچنین زنان در باب نکاح و حنا در باب حمام وقال امیر المؤمنین

صلوات الله علیه ان افواهکم طرق القرآن فطهروها بالسواك و از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که دهانهای شما راههای قرآنست و قرآن از راه آن بیرون می آید پس پاکیزه سازید دهانهای
خود را بمسواک کردن از جهت تعظیم قرآن و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بسند قوی منقولست
که چون نماز شب برخیزید مسواک بکنید که فرشته دهان خود را بر دهان شما میگذارد و هر چه میخوانید
از قرآن و دعا باسمان میبرد پس باید که دهان شما خوشبو باشد که سبب خوشحالی فرشته شود و سبب
آزردگی او است اگر بد بو باشد وقال النبی صلی الله علیه و آله فی وصیته لعلی صلوات
الله علیه یا علی علیك بالسواك عند وضوء کل صلوة و باسانید صحیحه منقولست که از جمله وصیتهای
که حضرت سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را کرد این بود که یا علی بر تو باد که مسواک
کنی نزد وضو از برای هر نمازی که میکنی خواه واجب و خواه سنت الخ صدوق در باب وضو نقل
نموده است اینست که نزد هر وضوئی و نزد هر نمازی مسواک کن و چون این باب وضو است همین
وضو را نقل کرد و ممکن است که غیر آن وصیت باشد یا ناسخ انها اختصار کرده باشد و ظاهر نزد وضو قبل از وضو است
پیش از مضمضه و استنشاق چنانچه کلینی بسند صحیح از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از مسواک کردن بعد از وضو حضرت فرمودند که پیش از
وضو مسواک می باید کرد راوی گفت که اگر فراموش کنم پیش از وضو حضرت فرمودند که بعد از وضو مسواک
کن و بعد از آن سه مرتبه مضمضه کن و ظاهر این حدیث آنست که پیش از مضمضه باشد چنانکه در وضوی
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مضمضه و استنشاق فرمودند و بعد از آن رو را شستند میآید
که آنحضرت مسواک را اشتر کرده باشد و اشعاری دارد که مضمضه و استنشاق جزو وضو باشند و درین
باب احادیث متعارض است در بعضی از اخبار صحیحه و حسنه و قریبه وارد شده است که مضمضه و
استنشاق از وضو نیستند و در بعضی حدیث صحیح وارد شده است که از وضو است و احادیث متواتره
وارد است برآنکه اکثر علما جمع کرده اند در میانه اینها بآنکه از وضو نیست یعنی از واجبات وضو نیست
و از وضو هست یعنی از سنتهای وضو است و محتمل است که سنت علیحده باشد قبل از وضو و آنکه وارد
شده است که از وضو است بر سبیل مجاز چنانکه در مسواک نیز وارد شده است که از وضو است مجازا

وفایده خلاف در آن ظاهر میشود که جمعی که قایلند که از وضوست میگویند که نیت را مقارن هر یک
میتوان ساخت حتی اگر جمعی گفته اند که نیت را مقارن میتوان ساخت و بعضی گفته اند که مقارن
مسواک کردن میتوان ساخت ولیکن احوط آنست که نیت را مقارن هیچ یک ازین افعال نسازد
بلکه مقارن شستن رو سازد و اگر مقارن آنها سازد البته مقارن شستن رو نیز بسازد و اگر
مقارن شستن رو سازد بهتر آنست که در وقتی که آنها را بعمل آورد قصد داشته باشد که از
جهت رضای الهی بعمل می آورد تا ثواب بر آن افعال داشته باشد و بعضی از علما گفته اند که هرگاه
نیت را مقارن شستن رو دارد نیت شامل آنها که پیش واقع ساخته است میشود هر چند
نیت آنها را نکرده باشد و وجهش ظاهر نیست بلکه می باید قصد شستن آنها نیز از برای رضای خدا
بکند تا ثواب داشته باشد والله تعالی اعلم وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ السِّوَاكُ شَطْرُ الْوُضُوءِ
و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که مسواک جزو وضوست یا نصف وضوست در ثواب
و مشهور آنست که بر سبیل مبالغه واقع شده است یعنی بمنزله جزو وضوست که می باید که مقارن
وضو باشد و ترک آن نکنند که اگر ترک کنند گویا وضو نساخته اند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا دَخَلَ النَّاسُ فِي الدِّينِ أَفْوَاجاً أَتَتْهُمُ الْأَزْدُ
أَرَقُّهَا قُلُوباً وَأَعْذَبُهَا أَفْوَاهاً فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ هَذَا أَرَقُّهَا قُلُوباً قَدْ عَرَفْنَاهُ فَلِمَ صَارَتْ
أَعْذَبُهَا أَفْوَاهاً فَقَالَ إِنَّهَا كَانَتْ تَسْتَاكُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مصنف از وهب بن منبه مسندا
روایت کرده است از آنحضرت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که چون مردمان داخل
شدند در دین بعد از فتح مکه معظمه فوج فوج و گروه گروه طایفه ازد که در یمن می باشند و انصار از آن
طایفه بودند آمدند از همه طوایف دلهای ایشان رقیق تر بود و گریان و پشیمان از اعمال سابق ایام کفر و
دهنهای ایشان خوشبوتر بود پس پرسیدند از آنحضرت که یا رسول الله اینکه فرمودی که دلهای
ایشان تنک تر بود از آثار گریه و زاری ایشان یافتیم یا از سبقت انصار از ایشان بودند در اسلام السنتیم
الیه السنتیم که چرا دهنهای ایشان خوشبوتر بود حضرت فرمود که از جهت آن بود که ایشان در
جاهلیت و ایام کفر مسواک میکردند و ممکن است که مسواک کردن ایشان سبب رقت قلوب ایشان

یعنی شستن پیش از وضو

شده

شده باشد و از جهت حضرت صادق این را فرموده باشند یا از آنجهت که سبب خوشبوی
دهان ایشان بود و ممکن است که خوشبوی دهان کنایه از آن باشد که خوش کلام بودند و کم
سب آن میشود و همین روایت را در علل ذکر کرده است و این عنوانست که قال الصادق ع قال
رسول الله ص و بجای اینها لانها بود و سهوا ترجمه را ذکر کرده است یا از نساخ افتاده است و اگر نساخ
البته مراد است و اگر نه معنی صحیح نیست که سؤال ایشان از معنی این کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت
رسول ص تفسیر فرموده باشد وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لِكُلِّ شَيْءٍ طَهُورٌ وَطَهُورُ الْفَمِ
السِّوَاكُ در ترجمه روایت سابقه وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که
فرمودند که هر چیزی را مطهری هست و مطهر دهان مسواک است ظاهر مراد این باشد که چنانکه دهان را از کثافت
پاک میکند همچنین زبان را پاک میکند از گناهانی که از و صادر شده است و نمیگذارد که از و صادر شود
من بعد چون همه جا طهور مستلزم این معانی هست و ازین عبارت نیز ظاهر میشود که طهور بمعنی مطهر است
نه طاهر بلکه در هیچ جا احتمال طاهر ندارد و به تقدیری که در لغت عرب بمعنی طاهر آمده باشد
در عرف خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم با معنی است البته و چند جا ذکر کرد تا مطلع باشی و بدانی
که بحثهائی که بعضی از علما کرده اند بواسطه عدم تتبع است و این را نیز بدانی که حقیقت شرعی در
اکثر چیزها واقع است و عرف حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده است
که غیر معانی مصطلح ایشان کسی که متتبع کلام ایشان گردد نمی فهمد و بر تقدیری که احتمال رود در عرف
نبی ص در عرف ائمه ع مطلقا احتمال نیست با آنکه ظهور کافیست احتیاج بیقین نیست و هر مضمونی مستدام
که یقین حاصل است و جمیع مراتب بحثهای اصولیان مبنی بر شکوکیست که از وهم ناشی است با اعتبار
کثرت مزاولت بر آن و اگر وهم را از میان بردارند در همه امور مستقل است و لیکن کار روا هم
عملی باطل است و اکثر علما آن را دقت نامیده اند و آن را افتخار نمایند هیهات هیهات وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُكْثِرُ السِّوَاكَ وَلَيْسَ بِوَاجِبٍ فَلَا
يَضُرُّكَ تَرْكُهُ فِي فَرَطِ الْأَيَّامِ و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بسیار مسواک میکردند و واجب نیست که بترک آن عقوبت الهی باشد بلکه سنت مؤکد است

پس ضرر ندارد که کسی از اینها چند روزی ترک نماید ولفظ فرط را از دو روز تا پانزده روز استعمال میکنند
وظاهر مراد از اینجا آنست که به سه روز نرسد واگر برسد از آن نگذرد چنانکه در حدیث کالصحیح از
آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که می باید که سه روز بر تو نگذرد که مسواک نکنی اگر همه محض گردانیدن
مسواک باشد بر دندانها ولا بأس ان یستاك الصائم فی شهر رمضان یعنی باکی نیست که
مسواک کند روزه دار در ماه رمضان ای النهار کله در هر وقتی از روز که خواهد خواه پیش از پیشین
باشد وخواه بعد از آن واین مضمون روایت کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
ودر حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است که از آنحضرت پرسیدند که آیا صایم مسواک میتواند کرد
بآب یا بچوب که مزه آنرا بیابد حضرت فرمودند که باکی نیست ولیکن در حدیث صحیحی دیگر وارد است از آنحضرت
که بآب مسواک میتواند کرد وبچوب تر مسواک نکند ودر حدیث حسن کالصحیح وارد است که آنحضرت
فرمودند که مکروه است صایم را که مسواک کند بمسواک تر وفرمودند که اگر چوب را تر کنند وتری آنرا
بگیرند که هیچ تری با آن نماند مسواک میتواند کرد ودر حدیث موثقی دیگر وارد است که بچوب تر مسواک
نکند پس از این احادیث ظاهر شد که جایز است مسواک کردن واگر مطلقا تری نداشته باشد بهتر است
واگر مسواک خشک را بآب تر کنند کراهت دارد واگر آبش را بگیرند کراهت کمتر میشود واگر چوب
تر باشد که تازه باشد کراهتش بیشتر است ولیکن اینها همه وقتی است که آب مسواک را فرو برد واگر
چیزی از وظاهر اگر آبش کمتر میشود بلکه کراهت نخواهد داشت واگر آب مسواک را در ظرف ریزد نیز چیزی از بهتر است
چون غالب اوقات تری بیرون می آید وداخل دهان میشود واکثر علما آب دهان را از احرام میدانند هرگاه
از دهان بیرون آید واگر بعد از مسواک در روزه اگر بچوب تر یا بآب مسواک کرده باشد سه مرتبه آب
دهان را بیندازد بهتر است والله تعالی یعلم ولا بأس بالسواك للمحرم وباکی نیست مسواک کردن
محرم را که احرام بحج وعمره بسته باشد در حدیث حسن کالصحیح وصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که آنحضرت فرمودند که مسواک میتواند کرد اگر چه خون در آید چون از سنت است ودر
حدیث صحیحی از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که مسواک بکند اما چنان نکند که خون در آید یعنی مبالغه
نکند در مالیدن بسخت مالیدن که خون در آید وچون بحسب ظاهر منافاتی با حدیث اول دارد بکرات حمل کرده اند

اول را بر جواز ودوم را بر کراهت ویا اول را بآنکه قصد نداشته باشد که خون در آید وخون در آید وثانی که حرام است
یا مکروه آنست که مبالغه کند عمدا تا خون در آید اگر از حال خود یابد که خون در می آید نکند بهتر است
چون یکی از محرمات احرام در آوردن خون است از بدن وصدوق عمل بحدیث اول کرده است ودر
محرمات احرام خواهد آمد ویکره السواك فی الحمام لانه یورث وباء الاسنان ومکروه است
مسواک کردن در حمام زیرا که سبب بهم رسیدن وبا در دندانها میشود وصدوق این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالصحیح والسواك من الحنیفیة وهی عشر سنن
خمس فی الرأس وخمس فی الجسد فاما التی فی الرأس فالمضمضة والاستنشاق
والسواك وقص الشارب والفرق لمن طول شعر رأسه ومن لم یفرق شعر رأسه
فرقه الله بمنشار من نار واما التی فی الجسد یوم الجمعة فالاستنجاء والختان وحلق
العانة وقص الاظفار ونتف الابطین ومسواک کردن از سنتهای حضرت ابراهیم علی نبینا
وآله وعلیه الصلوة والسلام است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بآن امر امت نمودند وآن ده سنت است
پنج سنت در سر است وپنج سنت در بدن است اما آنچه در سر است مضمضه واستنشاق ومسواک وگرفتن شارب
وجدا کردن موی سر است وجدا یا کمه از پیش سر آنرا دو حصه کنند که پوست سر ظاهر شود وکسی که موی سر را جدا نکند
حق سبحانه وتعالی سرش را باره آتشین جدا کند در روز قیامت واما آنچه در بدن است استنجای بول
وغایط است وختنه کردن وموی پشت زهار تراشیدن وناخنها گرفتن وموی زیر بغلها کندن است
وصدوق بسند موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه این حدیث را روایت کرده است بآن
عنوان که حضرت فرمودند که پنج سنت در سر است وپنج در بدن اما آنچه در سر است مضمضه ومسواک است واخذ
شارب وفرق شعر ومضمضه واستنشاق واما آنچه در بدن است ختنه وموی پشت زهار تراشیدن
وموی زیر بغلها کندن وناخنها گرفتن واستنجا است وزیادتیها از صدوق است اما آنکه از سنن حنیفیت است
اخبار بسیار بر آن وارد است واما مبالغه در شکافتن مو ممکن است که از جهت مسح سر باشد چنانکه
گذشت که می باید مسح بر بشره باشد یا بر موی مخصوص بشره وآن قدر است که کشیدن از
حد پیش سر بیرون نرود از اطراف مقدم سر واگر فرق کرده باشد مسح بر پنج سر واقع میشود

یا پنج مو کم شیدن آن از اطراف بدر میرود و هرگاه بمقدار دو انگشت از بالای ناصیه کم شد اینمعنی متحقق
میشود زیرا که پنج مو تا دو انگشت از هر طرفی بدر نخواهد رفت و قدر دو انگشت سنت را مسح کشیده خواهد
بود البته و چه اگر دان مولعقد ریک انگشت لازم است تا مسح بر ناصیه واقع شود و از هم چه اگر دان کل
سر را سنت است اگر سر انگشت را واجب ندانیم و اگر نه لازم است که الغرض چه اگر کوتاه کنند سر انگشت مسح
تواند کشید و اگر مردان موی سر را بتراشند بهتر است و زنان را چون تراشیدن موی سر حرام است
فرق لازم است چنانکه گذشت و احکام باقی خواهد آمد وقال الباقر والصادق صلوات
الله علیهما صلوة رکعتین بسواک افضل من سبعین رکعة بغیر سواک فرمودند
که دو رکعت نماز با مسواک بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک و کلینی این حدیث را بسند قوی از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده است و دور نیست که اگر در حال وضو
مسواک کرده باشد یا در وقتی دیگر که فصل بسیار نباشد که در وقت نماز با مسواک نماز کرده باشد
کافی باشد وقال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه فی السواک لا تدعه فی کل
ثلثة ایام ولو ان تمره مرة واحدة بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که ترک مکن مسواک را در هر سه روز اگر چه یکبار بگردانی بر دندانها و اولی آنست که در وقت
هر وضو و وقت هر نماز مسواک کنند وقال النبی صلی الله علیه و آله اکتحلوا وترا واستاکوا
عرضا و حضرت فرمودند که در سرمه طاق بکشید یا آنکه هر چشمی طاق باشد یا مجموع طاق باشد و در
حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی الله علیه و آله چهار میل در چشم راست میکشیدند و سه میل
در چشم چپ و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که سرمه کشد
طاق کشد و این بهتر است و اگر طاق نباشد نیز باکی نیست و در حدیث کالصحیح واقع است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان مبارک را از سرمه سیاه در وقت خواب طاق طاق
میکشیدند یعنی هر یک را طاق میکشیدند پس حمل بر تخییر باید کرد و در حدیث صحیح وارد است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شب سرمه کشیدن از برای چشم نافع است و
در روز زینت است و احادیث بسیار در فضیلت سرمه سنگ که در حدود اصفهان می باشد

وارد شده است که دندان را خوشبو میکند و بلغم را میبرد و چشم را قوت میدهد و موی مژگان را میرویاند و چشم را
تیز میکند و دندان را محکم میکند و درد سر را که رطوبت بچشم است دفع میکند و قوت
مجامعت را زیاد میکند و چشم را جلا میدهد و حضرت فرمودند که مسواک را بعرض دندان کنید
زیرا که بطول دندان غالبا مجروح میکند و ترک الصادق صلوات الله علیه السواک قبل
ان یقبض بسنتین وذلک ان اسنانه ضعفت حسن و ق این حدیث را از مسلم که آزاد کرده حضرت
بود بسند قوی روایت کرده است که او گفت که آنحضرت دو سال پیش از آنکه از دنیا بروند ترک مسواک کردند
چون دندانهای آنحضرت ضعیف شده بود و ظاهر آنکه مبالغه که سابق داشته آنرا ترک فرموده بودند چون
مجرد انگشت مالیدن کافی است مگر آنکه بی قوت شده باشد بحیثیتی که خوف داشته باشد که از امراض ضعیفه
یا آنکه راوی مجهول الحال است و شهادت بر نفی نیز مشکل است شاید حضرت در اندرون خانه مسواک کرده
باشند وسال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر علیهما السلام عن الرجل ایستاک
مرة بیده اذا قام الی صلوة اللیل وهو یقدر علی السواک فقال اذا خاف
الصبح فلا باس و بسند صحیح سوال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیهما که هرگاه شخصی یکمرتبه بدست خود مسواک کند وقتی که بنماز شب برخیزد با آنکه قدرت بر مسواک
داشته باشد خوبست حضرت فرمودند که اگر خوف طلوع صبح داشته باشد باکی نیست یعنی اگر ترسد
که صبح شود و وقت نماز شب بگذرد بدمیت بدست مسواک کردن و بحسب مفهوم دلالت میکند
بر آنکه در فراخی وقت اکتفا بهمین نکنند یعنی تا ممکن باشد فرد کامل را بعمل آورد و کلینی رحمه الله
روایت کرده است که اقل مرتبه مسواک آنست که انگشت خود را بدندان بمالی که چرک آنرا برد
وقال النبی صلی الله علیه و آله لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند
وضوء کل صلوة و صدوق بسند حسن کالصحیح و کلینی بسند قوی روایت کرده اند از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر نه شاق میشد
بر امت من هر آینه واجب میکردم بر امت خود مسواک کردن نزد هر نمازی را و ظاهر این حدیث
تفویض است و الا رسول خدا را کی بود که واجب کند و تاویل کرده اند که حق سبحانه و تعالی بر زبان

سن شمارا واجب میکرد و بسند قوی از آنحضرت ص منقولست که میفرمودند باصحاب خود که چرا دندانهای
شما زرد است چرا مسواک نمیکنید وَرُوِيَ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي السِّوَاكِ لَأَبَاتُوهُ مَعَهُمْ فِي لِحَافٍ
و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که اگر مردمان میدانستند که چه ثوابها در مسواک
هست هرآینه وقت خوابیدن در میان لحاف با خود میبردند که چون بیدار شوند بی فاصله مسواک کنند
یا آنکه در زیر لحاف که کنند تا خوابشان ببرد و در بعضی از نسخ فی اللحاف است و آن اظهر است و لیکن
در ثواب الاعمال مثل متن است وَرُوِيَ أَنَّ الْكَعْبَةَ شَكَتْ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا تَلْقَى
مِنْ أَنْفَاسِ الْمُشْرِكِينَ فَأَوْحَى اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَيْهَا قِرِّي يَا كَعْبَةُ مُبْدِلُكِ
بِهِمْ يَتَنَظَّفُونَ بِقُضْبَانِ الشَّجَرِ فَلَمَّا بَعَثَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
نَزَلَ عَلَيْهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسِّوَاكِ و در روایتی واقع شده است
که کعبه شکایت کرد بخداوندی که عزیز و جلیل است از آنچه میافت از گند دهان کفار پس حق سبحانه
و تعالی وحی کرد بکعبه که بشارت باد ترا و چشمت روشن باد قرار گیر و خاطر جمع دار که من بعوض این
جماعت جمعی را خواهم آورد که ایشان دهنهای خود را پاکیزه سازند بشاخهای درختان و مسواک
کنند پس حق سبحانه و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرستاد برسالت جبرئیل مسواک را از جهت
حضرت آورد که امت او بآن مسواک کنند و ظاهر شکایت کعبه آنست که او را شعوری باشد و ظاهر آیات
و احادیث اینست و بعضی تاویل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی امر بتعظیم آن کرده است پس هرگاه
تعظیم او نکنند تعظیم الهی کرده اند و تحقیر او تحقیر الهی است پس گویا شکایت میکند که اینها تعظیم نمیکنند
و اگر بظاهر خود بگذارند و تاویل نکنند امثال اینها را ظاهر بهتر باشد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ فِي السِّوَاكِ اثْنَتَا عَشْرَةَ خَصْلَةً هُوَ مِنَ السُّنَّةِ وَمَطْهَرَةٌ لِلْفَمِ وَمَجْلَاةٌ
لِلْبَصَرِ وَيُرْضِي الرَّحْمٰنَ وَيُبَيِّضُ الْأَسْنَانَ وَيَذْهَبُ بِالْحَفَرِ وَيَشُدُّ اللِّثَةَ وَيُشَهِّي
الطَّعَامَ وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْحِفْظِ وَيُضَاعِفُ الْحَسَنَاتِ وَتَفْرَحُ بِهِ
الْمَلَائِكَةُ و بطرق متکثره متواتر از آنحضرت ص منقولست که در مسواک کردن دوازده فایده اخروی
و دنیوی است اول آنکه از سنت حضرت سید المرسلین است و متابعت آن حضرت موجب ثواب

عظیم است

عظیم است دویم آنکه سبب پاکیزگی دهانست که مومنان و فرشتگان از آن متاذی نمیشوند قطع نظر از
آنکه چرکی سبب بی اعتباریست سیم آنکه سبب جلاء چشم است چون رطوبت فاسده دفع میشود چهارم
آنکه سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است یعنی ثواب عظیم بسیار دارد پنجم آنکه دندانها را سفید میکند
و چرک سبب فساد سبب آن نمیشود با آنکه چرکی که لازم مسواکست بهم نرسد ششم آنکه زردی دندانها را
میبرد و بو دهانش سبب ریختن دندانست و قباحت دارد هفتم آنکه لثه بکسر لام و تخفیف ثاء یعنی بن دندانها را
سخت میکند هشتم آنکه اشتهای طعام می آورد بسبب دفع فضلات فاسده نهم آنکه بلغم زیادتی را
دفع میکند چون بسبب مسواک رطوبات بلغمی مرتبه مرتبه می آید و دفع میشود دهم آنکه حافظه را زیاده میکند
چون اغلب اوقات زیادتی بلغم سبب نسیانست یازدهم آنکه حسناتی که از بنده صادر میشود بعد
از آن مضاعف میکند و در روایتی ازین روایات آنست که هفتاد برابر میشود ثواب آن و در روایتی
دیگر دو رکعت نماز را بهتر از هفتاد رکعت میکند دوازدهم آنکه فرشتگان خوشحال میشوند از آنکه
بنده کار خوب میکند و ایشان متاذی نمیشوند از بوی دهان و در روایتی دیگر آنکه راه قرآن را پاک میکند و در روایتی
کالصحیح وارد است که ریختن آب چشم را برطرف میکند و چشم را جلا میدهد و در روایت کالصحیح دیگر بلغم را
میبرد و عقل را زیاده میکند مجملا تقصیر مبالغه که در مسواک وارد شده است در هیچ سنتی از سنن بخاطر
ندارم که شده باشد **بَابُ عِلَّةِ الْوُضُوءِ** یعنی چیزی که سبب آن شده است که حق سبحانه
و تعالی وضو را مقرر ساخته است بعنوان وجوب یا استحباب و علتهای شرعی گاه هست که بسیار است
و لیکن علت عقل کمی بیش نمی باشد نزد اکثر علما و حق آنست که آن نیز می باشد بآنمعنی که مثلا هرگاه دو
کس بطلب شخصی آیند که هر یک مستقل باشند در علیت که اگر هر یک تنها می آمدند او میرفت و بزود
پس رفتن او دو علت دارد و لیکن باصطلاح ایشان هر یک را جزو علت تامه رفتن میدانند هر چند
کل واحد قابلیت علیت داشته باشد و در شرع بسیار چنین است پس اگر علت گویند هر یک را باستقلال
اینست که فی نفسها مستقل است و در سبب قطع نظر از آن دیگری و اگر جزو علت گویند باعتبار رجوع
و جزو علت را نیز علت می نامند مجازا پس اگر در امثال اینها چند علت داشته باشد بهر دو معنی
صحیح است جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ

فکان فیما سألوه أخبرنا یا محمد لأی علة توضأ هذه الجوارح الأربع وهی أنظف المواضع فی الجسد روایت کرده است بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و قوی کالصحیح از حضرت امام حسن صلوات الله علیه باندک تغییر لفظی و عبارت متن عبارت سند او است که جماعتی از یهودان بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند و چند مسئله پرسیدند و از آیات ثانیه دو مسئله از جمله سؤالات ایشان این بود که یا محمد بچه علت در وضو این چهار عضو شسته میشود و مسح کشیده میشود و چون دستها را یک عضو حساب کرده و پاها را یکی و حال آنکه این چهار عضو پاکیزه ترین عضوها است در بدن آدمی الست عضوی که کثیف تر باشد شسته شود و در حدیث دویم چنین است که در وقت سؤال ایشان جبرئیل ع در جانب راست حضرت نشسته بود و میکائیل ع در جانب چپ آنحضرت و آنحضرت می گفتند که چنین جواب ایشان ده و حضرت هرچه ایشان میگفتند جواب میفرمودند تا عاقبت مسلمان شدند و جوابها بیرون آوردند که از الواح حضرت موسی نوشته بودند و موافق بود با آنچه حضرت فرموده بودند و ایشان گفتند که در الواح چنین نوشته که کسی این جوابها را خواهد داد که پیغمبر آخر الزمان و در وقت جواب او جبرئیل ع در جانب راست او باشد و میکائیل در جانب چپ او و وصی او در برابر او و حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که چنین است که جبرئیل از جانب راست بود و میکائیل از جانب چپ است و وصی من علی بن ابی طالب است که در برابر من نشسته است و عاقبت اسلام آن یهودی بسبب این جواب کامل شد قال النبی صلی الله علیه وآله لما أن وسوس الشیطان إلى آدم علیه السلام ودنا من الشجرة فنظر إلیها فذهب ماء وجهه ثم قام و مشى إلیها وهی أول قدم مشت إلى الخطیئة ثم تناول بیده منها ما علیها فأكل فطار الحلی والحلل عن جسده فوضع آدم یده على أم رأسه وبکى فلما تاب الله عز وجل علیه فرض علیه وعلى ذریته تطهیر هذه الجوارح الأربع فأمره الله عز وجل بغسل الوجه لما نظر إلى الشجرة وأمره بغسل الیدین إلى المرفقین لما تناول بهما وأمره بمسح الرأس لما وضع یده على أم رأسه وأمره بمسح القدمین لما مشى بهما إلى الخطیئة حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند که چون شیطان وسوسه کرد حضرت آدم را و قسم یاد کرد که من شما را

نصیحت میکنم که اگر میخواهید که دایم در بهشت باشید از این درخت گندم یا انگور بخورید حضرت آدم متوجه شجره شد و نگاهی بآن درخت کرد آبروی حضرت آدم رفت دیگر برخاست و بجانب آن درخت روانه شد و آن اول قدمی بود که حرکت کرد بخطا و ترک اولی پس دست دراز کرد و از میوه آن درخت چید و خورد پس از بدنها که بر او بود و جامهها که پوشیده بود همگی از بدن حضرت آدم پرید پس حضرت دست بر سر زد و گریان شد پس چون حق سبحانه وتعالی توبه حضرت آدم را قبول کرد واجب ساخت بر حضرت آدم و بر ذریت او که این مواضع را پاکیزه کنند بوضو پس حق سبحانه وتعالی او را امر کرد که رو را بشوید چون نظر بجانب شجره کرده بود و امر کرد او را بشستن دستها با مرفقها چون بدستها میوه را چیده بود و او را امر کرد که مسح سر کند چون دست بر سر زده بود و او را امر کرد که پاها را مسح کشد چون باین پاها رفته بود بجانب خطا و ترک اولی و در حدیث دویم این تتمه دارد که حضرت فرمود که پس حق سبحانه وتعالی سنت کرد بر امت من مضمضه را تا محبت حرام را از دل ایشان بردارد و سنت کرد استنشاق را تا بو کنند و آتش دوزخ را بر ایشان حرام گرداند یهودی گفت راست گفتی یا محمد پس بگو که چه ثواب است کسی را که این وضو را بجا آورد پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که اول که دست او بآب برسد شیطان از او دور میشود و چون مضمضه میکند حق سبحانه وتعالی دل او را و زبان او را بحکمت منور میسازد که علوم الهیه در دل او برود و بر زبانش جاری شود و چون استنشاق میکند حق سبحانه وتعالی او را از آتش دوزخ ایمن میگرداند و روزی میکند او را بوی بهشت پس چون رو میشوید حق سبحانه وتعالی روی او را سفید و نورانی میکند در روزی که بعضی از روها سفید باشد و بعضی سیاه و چون دستها را میشوید حق سبحانه و تعالی غل آتشین که بر دستهای گناهکاران خواهد گذاشت بر دستهای او حرام میگرداند و چون مسح سر میکشد حق سبحانه وتعالی گناهان را از او دور میگرداند و چون پاها را مسح میکشد حق سبحانه وتعالی او را بر صراط میگذراند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجحیم افتند یهودی گفت راست گفتی یا محمد و اما خطای حضرت آدم پس آن اولیست ترک اولی و چون تکالیف مقربان نه مثل دیگرانست ایشان را بر مکروه و ترک اولی عتابها میشود که دیگران را بر گناهان آن قدر عتاب و عقاب نمیشود چون احادیث بسیار واقع است که اگر بنی آدم گناه بکنند تا هفت ساعت یا نه ساعت نمی نویسند

که شاید از و پشیمانی حاصل شود و نتوانستند و حضرت همان لحظه پشیمان شد و سیصد سال گریست تا توبه‌اش
قبول کردند و بعضی از قیاس احوال خود با ایشان می باید کرد که مصلحتهاست که هر کس بران اطلاع ندارد چنانکه
یکی از محققان ذکر کرده است که قبل از خلق آدم حق سبحانه و تعالی فرمود که انی جاعل فی الارض خلیفة
حضرت را از جهت خلافت آفریده بود از جهت سکنای بهشت و بهانه میخواست که از جهت ارسال او
بزمین لحظه او را بخود گذاشته تا باین سبب او را بزمین فرستند و چون محبت آلهی با رفاهیت جمع
نمیشود میلی او را در بوته محبت میگداختند تا باعلا مراتب کمال رسید و این خلافت او را دادند
چنانکه معلوم است که او و سایر انبیا را بعد از ترک اولی رتبه خلافت داده اند و چون آدم مخلوق
شد صد هزاران هزار فرشته او افتاد و سالها در سجده بودند و مشهور است که دویست سال است چون
از سجده برداشته سیصد سال دیگر تعلم اسما از و میکردند و کل حوران و غلمان در مقام اطاعت و بندگی
بودند و خوف آن بود که عجبی بر خاطر او بهم رسد تدارک آن با آن ترک اولی کردند تا بر او و بر عالمیان ظاهر
گردد که هر کمالی و خوبی که هست از حق سبحانه و تعالی است و بقای آن بعصمت اوست و تا ضربی باشد
فرزندان او را که با آن جلالت قدر بسبب ترک اولای او را از بهشت بیرون کردند بنی آدم
طمع نکنند در بهشت با صد هزار عصیان و باز تفضل فرمودند و عبادات از جهت رفع سیئات
مقرر ساختند تا بنی آدم در میان خوف و رجا باشند و غیر اینها از وجوهی که ان شاء الله در تفسیر قرآن
از طرق اهل البیت سلام الله علیهم مذکور خواهد شد و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است
که چون دست در ظرف میکنی که آب برداری بسم الله بگوی هر گناهی که آن دست کرده است همه
بریزد و چون رو را میشوی هر گناهی را که از چشم و زبان کرده همه بریزد و چون دستها را میشویی
گناهان از دست راست و از دست چپ تو ریخته میشود و چون مسح سر و پاها میکنی هر گناهی که از پاها
کرده ریخته میشود و کَتَبَ اَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا اِلَی مُحَمَّدِ
بْنِ سِنَانٍ فِیمَا کَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسَائِلِهِ اَنَّ عِلَّةَ الْوُضُوءِ الَّتِی مِنْ اَجْلِهَا صَارَ عَلَی الْعَبْدِ
غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الذِّرَاعَیْنِ وَ مَسْحُ الرَّأْسِ وَ الْقَدَمَیْنِ فَلِقِیَامِهِ بَیْنَ یَدَیِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ
وَ اسْتِقْبَالِهِ اِیَّاهُ بِجَوَارِحِهِ الظَّاهِرَةِ وَ مُلَاقَاتِهِ بِهَا الْکِرَامَ الْکَاتِبِینَ ونوشت حضرت

۳

امام رضا صلوات الله علیه در جواب سؤال چند که محمد بن سنان از آنحضرت کرده بود در علل شرایع نام برده است
یک یک را حضرت فرموده اند که علت وضو بسبب آن است که بنده کمال آلهی لازم شده است که بشویند رو و دستها
و مسح کنند سر و پاها را آن است که نزد حق سبحانه و تعالی بخدمت او می ایستند و روی ظاهر میکنند و
روی دل بسوی خداوند و بخدمت او قیام مینماید و چون اعضای ظاهر متوجه کرامت او میگردد با
روی اعضا را بجانب او کرده است و اگر نه حق سبحانه و تعالی در جهتی نیست که کسی رو باو کند و باین اعضا
ملاقات میکنند فرشتگانی را که نویسنده کارها اند و از پیش روی آن بینند پس میباید که ظاهر این اعضا
از نجاست حدث پاک باشد چون رو بپاکان دارد و باطن نیز از همه تعلقات جسمانی و کدورات
روحانی مطهر باشد تا روی دل بجانب حق سبحانه و تعالی تواند کرد و تواند گفت که وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی
فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ که در باب صلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی و این سر علت را بر سبیل اجمال
بیان کرده بودند و بعد از آن شروع در تفصیل کل واحد از اعضا کرده اند فَیَغْسِلُ الْوَجْهَ لِلسُّجُودِ وَ الْخُضُوعِ
وَ یَغْسِلُ الْیَدَیْنِ لِیُقَلِّبَهُمَا وَ یَرْغَبَ بِهِمَا وَ یَرْهَبَ وَ یَتَبَتَّلَ وَ یَمْسَحُ الرَّأْسَ وَ الْقَدَمَیْنِ
لِاَنَّهُمَا ظَاهِرَانِ مَکْشُوفَانِ یَسْتَقْبِلُ بِهِمَا کُلَّ حَالَاتِهِ وَ لَیْسَ فِیهِمَا مِنَ الْخُضُوعِ وَ
التَّبَتُّلِ مَا فِی الْوَجْهِ وَ الذِّرَاعَیْنِ پس میشوید رو را از جهت آنکه رو را از جهت سجود و خضوع بر زمین میگذارد پس
میباید که ظاهرش پاکیزه باشد و بسبب شستن از گناهان پاک شود تا قابلیت قرب سجود بهم رساند
چنانکه خواهد آمد که اقرب حالات بنده بخدا در نماز حال سجود است و دستها را میشوید تا ظاهرش پاکیزه شود
و از گناهان مطهر گردد تا تواند که بدرگاه آلهی بردارد و طلب بهشت نماید یا جمیع مراتب کمالات و طلب
خلاصی از جهنم کند یا برآءت از جمیع نقایص ممکنات و منقطع شود بالکلیه از غیر او و متوسل باو شود در حالت
قنوت یا در جمیع حالاتی که آن دارد در اثنای نماز با آنکه در وقت تکبیر احرام برابر دوش و گوش بر دو در
حالت قرائت در برابر زانوها باشد و در حالت قنوت برابر رو باشد و در حالت رکوع بر زانوها
باشد و در حالت سجود برابر رو باشد و در حالت تشهد بر زانوها باشد و در حالت رغبتی و
ترسی و انقطاعی او را باشد یا آنکه مراد از رغبت آن باشد که کف دست بجانب آسمان کند با امید آنکه
حق سبحانه و تعالی از رحمت خود دستها او را گرفته و رغبت در حالتی است که رجای او غالب باشد

واگر خوف غالب باشد رهبت بجای آورد بانکه پشت دست را بجانب آسمان کند بقصد آنکه من مستحق رحمت
او نیستم مگر فضل او شامل حال من شود و تضرع کند در حالتی که خوف و رجای او مساوی باشد بانکه انگشت
سبابه راست را بجانب راست آورد و بجانب چپ برد تا اشاره باشد بانکه نمی داند که فردای قیامت از
جز اصحاب یمین خواهد بود یا از جز اصحاب شمال و اگر تحیر رو غالب باشد تبتل کند بانکه انگشت سبابه دست
چپ را بالا کند که آیا مرا قابلیت مراتب عالیه هست بفضل او و هموار بپایین آورد که من کجا و این آرزو
کجا و اگر امید غالب باشد و تضرع و زاری تمام باشد و گریان شود هردو دست را شود و هردو دست را
از سر بگذراند و بخاطر گذراند که دست دراز میکنم که رحمت الهی را بگیرم و این اسامی از جهت این مراتب در
احادیث صحیحه وارد شده است و مسح سر و پاها میکنند که چون سر و پاها ظاهر است و باز است و با این ها
رو بکعبه دارد پس می باید که اینها نیز از سیئات پاک باشند تا ظاهر شان قابلیت استقبال کعبه ظاهری
داشته باشد و سر و قدم و قدم سر ساخته متوجه کعبه حقیقی شوند و چون آن حالاتی که رو و دستها را بود سر و
پا را نیست بنابرین اینها را بمسح اکتفا نمودند و از امثال این احادیث رتبه محمد بن سنان ظاهر میشود چون
در احادیث واقع شده است که رتبه رجال را از رتبه احادیث بیابید و نیز فرموده اند که با مردمان
بقدر عقول ایشان سخن میگوییم لهذا سید ابن طاوس اعتماد بر او کرده است بسیار و شیخ مفید توثیق او کرده است
ولیکن جمعی از اصحاب رجال که از حقایق کمالات ائمه معصومین بیخبرند امثال این اخبار را دلیل ضعف او
ساخته اند و بنده در روضة المتقین بتفصیل احوال جمیع مشاهیر را روحه الکل یاد کرده ام و اگر اجل امان دهد
در فهرست این کتاب نیز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی باب حکم جفاف بعض الوضوء
قبل تمامه این باب در بیان حکم خشک شدن اعضای وضوست پیش از تمامی وضو که بطلان
وضوست پس باید که افعال وضو را پی در پی بفعل آورد قبل از آنکه اعضا خشک شود بدانکه خلافی نیست
میان علمای ما در آنکه موالات واجبست ولیکن خلافست که تا چه مرتبه واجبست جمعی از علما موالات بمعنی
متابعت را واجب میدانند بانکه بی فاصله باید که اعضای وضو شسته شود در وضو بانکه چون از شستن رو
فارغ شود بی فاصله مشغول شستن دست راست شود تا آخر وضو و اکثر علما موالات بجفاف اعضا
کرده اند بانکه عضو سابق خشک نشود و در اینجا نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند که شرطست که سابق خشک

نشود اگر سابق بر سابق خشک نشود ضرر ندارد و جمعی گفته اند که مسح عضوی از اعضا سابق تماما خشک نشود و
اگر بعضی از عضو خشک شود ضرر ندارد و بعضی گفته اند که مسح جزوی از اعضای سابق نیز خشک نشود و در این
صورت کار مشکل تر از موالات بمعنی متابعت میشود و بعضی گفته اند که می باید همه خشک نشود تمام که اگر تری
بر عضوی از اعضا باقی باشد صحیح است و این معنی از احادیث بیشتر ظاهر میشود و سهولت شرع مقدس
این قول است و احتیاط در قول سابق بر سبت که افعال وضو را بلا فاصله واقع سازد که چون از وضو فارغ
شود هیچ جزوی خشک نشده باشد و این احتیاط بنا بر آنست که عبارات روایات خالی از اجمالی نیست
کتب ابی رضی الله عنه فی رسالته الی ان فرغت من بعض وضوئك وانقطع الماء
من قبل ان تتمه فاتیت بالماء فتمم وضوءك اذا كان ما غسلته رطبا وان كان
قد جف فاعد وضوءك وان جف بعض وضوئك قبل ان تتم الوضوء من غير ان
ينقطع عنك الماء فاغسل ما بقي جف وضوءك او لم يجف چون صدوق بعد از آنکه
در قم تحصیل علوم کرده بود از پدر بزرگوارش و محمد بن الحسن بن الولید و سایر مشایخ قم متوجه عراق عرب شد
که از مشایخ آنجا نیز جمع نماید احادیث را و تحصیل اجازات کند چون بآنجا رسید با آنکه صغیر السن بود جمیع
مشایخ نزد او آمدند و درس شروع کردند و اجازه گرفتند چون حافظه عظیم داشت و احادیث بسیار
حفظ داشت و احوال رجال حدیث را تتبع عظیم کرده بود مدتی در آنجا مشغول افاده بود و اکثر مشایخ عراق
عرب نزد او درس میخواندند و اجازه میگرفتند و از آنجمله شیخ مفید که رئیس العلما بود و شیخ حسین بن عبید الله
غضایری که در رتبه بعد از شیخ مفید بود و همچنین باقی مشایخ و بعد از آن بمکه معظمه و مدینه مشرفه رفت
و علمای آنجا نیز از شیخ مستفید شدند و کتاب غریبی که نزد مشایخ قم نبود بهم رسانید و اجازه از آن
مشایخ میگرفت و مشایخ نیز اجازه از او میگرفتند و بعد از حج متوجه خراسان شد چون مشایخ حدیث در خراسان
بیش از همه جا بودند از عامه و خاصه و در خراسان شهرتی عظیم کرد و همیشه از علمای خراسان در مجلس او
بسیار بودند و در اثنای مسافرت چون پدر بزرگوارش شیخ قمیین بود و فقیه ایشان بود و رساله بسوی پسر طیب
فرستاد که بآن عمل نماید و فقیه محدثین کسی بود که جمع بین الاحادیث متواند کرد و چون التماس
سید نعمه این کتاب را از او نمود تصنیف کرد و از جهت رعایت حق پدر که اهم از او نیز مانده رساله پدرش را در ابواب

این کتاب بتفرق ساخته است و چون متقدمین علما ارباب نصوص بودند عبارات روایات صحیحه را در کتب
خود می‌آوردند و باین اعتبار ایشان را فقیه میگفتند و بعضی از ایشان مثل محمد بن یعقوب کلینی تصرف در حدیث
نمی‌نمودند و سند انگیز آنند و هر روایتی را که ترجیح میدادند آنرا در کتاب خود می‌آوردند و شیخ طوسی علیه الرحمه
بالتماس استادش شیخ مفید علیه الرحمه تهذیب حدیث را تصنیف نمود و هر حدیثی که در مراتب
فقه و احکام دخل داشت از اصول اربعمائه انتخاب نمود و در هر مطلبی اکتفا بچند حدیثی از طریقین کرد و وجه
جمع بین الاخبار را بیان نمود لهذا علما بعد از شیخ بکتاب او راغب بودند و اعتماد بر آن بیشتر داشتند
از جهت آنکه متوجه کتابی دیگر نمیشدند بنا برین مرتبه مرتبه کتب اصول مهجور شد والحمد لله رب العالمین الحال
آنچه هست از کتب اصول نسخه اوست و کسی که تتبع حدیث خوب بکند میداند که کسی بضبط شیخ المحدثین
محمد بن یعقوب الکلینی نبوده است در میان خاصه و عامه و رئیس المحدثین محمد بن بابویه مصنف این کتاب
و بعد از ایشان شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنهم و وجه اعظم که اکثر متابعت شیخ طوسی نمودند
آن بود که شیخ طوسی در فنون علوم یگانه آفاق بود و در تفسیر قرآن تبیان از اوست و کتب فقهی و
استدلالی او بسیار است و در کتاب علم کلام که در آن زمان اعتبارش بیش از همه علوم بود صاحب
کرسی بود که خلفای عباسی هر که اعلم بود در آن عصر در علم کلام باو کرسی میدادند شیخ مفید و سید
مرتضی و شیخ طوسی هر سه را کرسی داده بودند و تا زمان شیخ طوسی تقیه کم بود و هر کس اظهار مذهبی
کرد اشتباه میکرد تا آنکه علمای عامه بخلیفه گفتند که مذاهب بسیار شده است می باید چند مذهب را مقرر سازیم
و بر آن اجماع کنیم و مذاهب غیر آنرا از کسی قبول نکنیم چون وزرا بعضی شافعی بودند و بعضی مالکی زر ها
توجه کردند و سید مرتضی رضی الله عنه نیز قرار داد که صد و پنجاه هزار تومان هم که مذهب شیعه نیز ظاهر
بوده باشد و خود گفت که من صد هزار تومان از مال خود میدهم شما پنجاه هزار تومان از شیعیان
تقبض کردند از آنجهت که اینها اعتباری ندارد و همیشه مذهب خود را آشکار داشته‌ایم و اینهمی بر طرف
خواهد شد و غرض این است که صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و حکمت الهی نیز اقتضا کرده بود که این مظفر گردد
این مذهب مخفی باشد تا اظهار آن بروجه کمال بدست پادشاهان صفویه انار الله برهانهم بوده باشد
اگرچه در آن زمان آل بویه پادشاهان ایران بودند و شیعه بودند اما شوکتی نداشتند که رفع خلفا کنند با کرسی

لیا

بسیار نموده‌اند و ایشان را نتوانستند که با وجود خلفا مذهب شیعه را رواج دهند اگرچه در آن زمان
علمای شیعه از حد و حصر متجاوز بودند و اطراف عالم از ایشان پر بود و کتب ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ نجاشی
ظاهر میشود که استادان ایشان که یگانه آفاق بودند بسیار بوده‌اند چه جای دیگران و در کتابی دیدم
که در زمان علی بن بابویه از محدثین در قم دویست هزار محدث بودند و ظاهر احوال این بوده است که عوام
و خواص همه عمل بحدیث میکردند و احادیث را حفظ مینمودند و امید هست که اشتهار اسم بعد از این بدولت
پادشاه جمجاه ملایک سپاه صاحبقرانی بهتر شود صدوق میگوید که پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن
نوشته بود ذکر کرده بود که اگر بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و آب آخر شود پیش از آنکه
وضو را تمام کنی و آب را از جهت تو بیاورند اگر آنچه شسته باشی تر باشد وضو را تمام کن و اگر خشک
شده باشد وضو را از سر گیر و اگر در وضو ساختن باشی آب داشته باشی و بعضی از اعضا خشک شود
باقی را بشو خواه خشک شده باشد یا خشک نشده باشد و این عبارات مضمون حدیثی است که با یکدیگر
جمع کرده است و معانی اجمال او را دارد از آنجمله شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معویة بن عمار روایت کرده‌اند
که گفت بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بسا باشد که وضو میسازم و آب آخر
میشود و کنیزک آب را برای من می‌آورد تا آنکه آب وضوی من خشک میشود حضرت فرمودند که وضو را از سر
گیر و ظاهر این حدیث آنست که کل خشک شده باشد زیرا که باین عبارتست که مخفف وضوئی و
ممکن است که بفتح واو خوانده شود که مراد از آب وضو باشد یا بضم واو خوانده شود و ظاهرش
اعضای وضو است و احتمال دارد که جزوی از اجزا خشک شده باشد یا عضوی خشک باشد و گفته
باشد که وضوی من خشک شد ولیکن بعید است و کلینی و صدوق و شیخ بسند موثق کالصحیح از ابو بصیر
روایت کرده‌اند که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه بعضی از اعضای وضو را
شسته باشی و عارض شود ترا کاری که ضرور باشد تا وضوی تو خشک شود وضو را از سر گیر که وضو
پاره پاره نمی‌باشد یعنی می باید متصل باشد و اتصالش بآنست که عضو پیشتر خشک نشده باشد و
کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حکم که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی فراموش کند شستن دست و مسح سر را حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد که

می باید اعضای وضو همه تابع هم باشند و این حدیث و سه حدیث دیگر که گذشت که لفظ متابعت داشتند
مستند علامه حلی است که میگوید موالات بمعنی متابعت است و ظاهر آن اخبار ترتیب است و این خبر را
حمل کرده اند بر آنکه اعضای وضو خشک شده باشد و ظاهر روایت نیز اشعاری بران دارد چون می پرسد
که فراموش کرده ام ظاهر میشود که زمانی گذشته باشد و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است
از حریز در وضو که بحضرت عرض نمودم که اگر عضو پیشتر خشک شده باشد پیش از آنکه ما بعد از آن بشوییم
حضرت فرمود که خواه خشک شده باشد و خواه خشک نشده باشد ما بقی را بشو و همین حدیث را
علی بن بابویه حمل کرده است بر آنکه اگر مشغول وضو ساختن باشد خشک شدن ضرر ندارد و شیخ طوسی
حمل کرده است بر آنکه آب کم باشد و هوا گرم باشد و خشک شود ضرر ندارد چون غالب اوقات
اگر هوا گرم نباشد خشک نمیشود و سخن علی بن بابویه نزدیک باین است مجملا غرض از ذکر اخبار
این بود که همین احادیث سبب اختلاف علما شده است و احادیث دیگر خواهد آمد که ظاهر آن اخبار
نیز مراعات جفاف است نه متابعت بمعنی که علامه گفته است اگرچه احوط آنست که بفاصله عرفی اعضای
وضو را بشویند و غالب اوقات چنین است و اگر بفاصله بشویند اعضا مطلقا درین بلاد خشک نمیشود
و نبوده در هواهای بسیار گرم با قلت آب وضو ساختیم و اعضا خشک نشد

باب فيمن ترك الوضوء او بعضه او شك فيه

این باب در حکم کسی که ترک کند وضو را یا بعضی از افعال
وضو را یا شک کند در وضو یا در بعضی از افعال وضو بدانکه ظاهر آیه دلالت میکند که هرگاه بنماز برخیزند
وضو بسازند یا با وضو باشند اقلا پس اگر وضو داشته باشند وضو بسازند یا غسل یا تیمم کنند و الا همان نماز
واجب باشد بر کسی که آب و خاک نداشته باشد قال ابو جعفر صلوات الله عليه لا صلوة الا
بطهور بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز نیست بی طهور که وضو
غسل و تیمم باشد و ظاهر این عبارت نفی حقیقت نماز است و عبارت نفی صحت صلوة است بی طهور و
گاه هست که این عبارت را از جهت نفی کمال اطلاق میکنند اما اجماع علماست که درین جا نفی صحت مراد است
و احادیث صحیحه بسیار است وروي ان رجلا من الاحبار اقعد في قبره فقيل له انا جالدوك
مائة جلدة من عذاب الله عز وجل قال لا اطيقها فلم يزالوا به حتى يردوه الى واحدة

فقال

فقال لا اطيقها فقالوا لابد منها قال فيما تجلدونيها قالوا نجلدك بانك صليت
يوما بغير وضوء ومررت على ضعيف فلم تنصره فجلدوه جلدة من عذاب الله فامتلأ
قبره نارا بسند صحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از احبار
که علمای یهود اند یا مطلق علما و در نسخه قدیمی از عقاب الاعمال که نزد بنده است الاخیار است یعنی از خوبان
و این اظهر است او را در قبر زنده گردانیدند و نشانیدند و با او گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذاب الهی میزنیم
او گفت که من طاقت آن ندارم و ایشان کم میکردند و او میگفت طاقت ندارم تا یک تازیانه رسانیدند و او
طاقت آن نیز ندارم ایشان گفتند چاره نیست گفت بچه سبب مرا میزنید گفتند که ازین سبب که روزی
نماز بی وضو کردی و بمظلوم ضعیفی رسیدی که او را ستم میکردند و او را یاری نکردی پس او را یک تازیانه
زدند از عذاب الهی که قبر او پر از آتش شد و این خبر دلالت میکند ظاهرا بر آنکه نماز بی وضو حرام است خواه
نماز واجب باشد و خواه سنت و بعد ازین نیز خواهد آمد که بمرتبه کسی که بی وضو نماز کند از آنکه بزمین فرو
رود و بنابر سنت که بعضی از علما گفته اند که وضو از جهت نماز است واجبست چون بر ترک وضو معاقب
میشود و حق آنست که بر ترک وضو معاقب نمیشود و بلکه بر نماز بی وضو معاقب میشود و لهذا فرشتگان گفتند
که ترا تازیانه میزنیم از آنکه نماز بی وضو کردی و نگفتند که از جهت ترک وضو میزنیم و کسی نگوید که شاید که تازیانه او را
از جهت عدم نصرت ضعیف زده باشند زیرا که اگر همین از جهت آن بود نماز بی وضو را ذکر نمیکردند
بلکه ظاهر است که از جهت هر دو زده اند وقال النبي صلى الله عليه واله ثمانية لا يقبل الله
لهم صلوة العبد الابق حتى يرجع الى مولاه والناشز عن زوجها وهو عليها ساخط
ومانع الزكوة وامام قوم يصلي بهم وهم له كارهون وتارك الوضوء والمرأة المدركة
تصلي بغير خمار والزبين وهو الذي يدافع البول والغائط والسكران صدوق
بسند قوی از آنحضرت صلی الله علیه وآله روایت نموده است که هشت کسند که نماز ایشان مقبول درگاه الهی
نیست اول غلامی که از آقا گریخته باشد تا باقا برگردد و دیگر زنی که مخالفت واجبی شوهر کند که آنچه بر او واجب باشد
بجا نیاورد و محتمل است که مطلق مخالفت شوهر مراد باشد بقرینه آنکه فرموده است که شوهر از او آزرده باشد
دیگر کسی که زکات مال خود ندهد نماز او مقبول نیست دیگر شخصی که امامت و پیشنمازی جمعی کند و ایشان راضی

نباشند از امامت او اگرچه عادل باشد اما هر صورتی میباشد که حسب الحکم ظاهر مشتهر باشد نماز او
نیز مقبول نیست دیگر کسی که بی وضو نماز کرده باشد اگرچه از روی فراموشی کرده باشد صحیح نیست و اعاده
واجبست دیگر زن آزادی که بالغه باشد و بی مقنعه نماز گذارد نمازش صحیح نیست پس اگر کنیز باشد
یا کودک باشد صحیح است دیگر زبین و زنا و یا زانیه ده با زن شده ده پس از حضرت پرسیده
که یا رسول الله زبین کدام است حضرت فرمودند که آن شخصی است که او را بول و غایط آید و منش از
نماز دفع کند و در حال نماز زند انقوه نماید چون که مانع حضور قلب است نماز او مقبول نیست دیگر کسی که
مست باشد و در حالت مستی نماز کرده باشد صحیح نیست و در هشیاری واجبست که آن را قضا
کند حاصل آنکه حضرت فرمودند که نماز اینها مقبول نیست و این لفظ اعم است از آنکه صحیح
نباشد مثل نماز بی وضو و بی مقنعه و مست یا صحیح باشد و کامل نباشد مثل آبق و سید المرتضی را
اعتقاد آنست که هرچه مقبول نیست سبب خلاصی از جهنم میشود اما بهشت نمیرساند و اکثر علما را
اعتقاد آنست که بهشت میرساند اما بدرجه عالیه نمیرساند چنانکه عمل مقبول آدمی را بمراتب عالیه و
سعادات غیر متناهیه فایز میگرداند و آن شیخ دیگر چنین اند و ظاهر کلام صدوق آنست که نماز اینها
نیز صحیح نباشد و جمعی از علما را اعتقاد آنست که زن ناشزه و غلام گریخته اگر در اول نماز کنند
نماز ایشان صحیح نیست بلکه غلام میباید که در آن وقت نزد آقا برگردد پس توقف بواسطه نمازش در اول
وقت مشروع نیست و توقف جزو حقیقت صلوة است و همچنین زن ناشزه یا کسی که دینی در ذمه او
باشد و قدرت بر ادای آن داشته باشد و نه هد و یا نجاستی در مسجدی ببیند و قدرت بر ازاله آن
داشته باشد یا ظالمی بر مظلومی ستم نماید و او قادر بر رفع ستم آن باشد و همچنین هر جا که یکی از واجبات
مضیقه با موسعه جمع شود و آن را ترک کند و نماز کند در فراخی وقت نمازش باطل است و در تنگی وقت صحیح است
و دلیل این سند عقلی است که امر بشیء نهی از ضد خاص است و یا امر بضدین بحسب عقل قبیح است و نزد بنده
دلیل آن تمام نیست اما اگر در جمیع اینها وجب تحقیق در مقدم … ادای … است والله تعالی یعلم
وتارك الوضوء ناسيا متى ذكر فعليه ان يتوضا ويعيد الصلوة و کسی که بی وضو نماز
کرده باشد از روی فراموشی نماز او باطل است و واجبست که اعاده نماز کند چون گذشت که نماز

بی طهور صحیح نیست و گذشت که تارک وضو نمازش مقبول نیست یعنی صحیح نیست بی اعاده و مع هذا اجماع مسلمانانست
که اعاده واجبست اگر وقت باشد و قضا واجبست اگر وقت بیرون رفته باشد و اخبار صحیحه درین
باب بسیار است و خواهد آمد درین باب و در باب نماز قضا و چون خوف توهم عقوبت الهی
بود رفع آن باین نمود وقال النبي صلى الله عليه وآله وضع عن امتي تسعة اشياء السهو
والخطاء والنسيان وما اكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون والطيرة و
الحسد والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق الانسان بشفة صدوق در خصال
بسند صحیح و کلینی بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند ولیکن بدل السهو بعد از ما لا يعلمون
وما اضطروا اليه است و ظاهر در ینجا سهو شده است از نساخ یا بسند دیگر باو رسیده است و این اظهر است
چون بسیار است که امثال این اخبار را در هر کتابی بسندی ذکر میکنند چون یک کتاب دارد و مضمون این
خبر در آیات و اخبار متواتره وارد است و ترجمه حدیث آنست که حضرت پیغمبر یاد کرده حق سبحانه و تعالی
از امت من وضع نموده است نه چیز را مراد از بعضی از اشیا وضع مواخذه عقوبت است و بعضی تکلیف و بعضی
تاثیر اول سهو است که مراد از آن شک است در نماز و وضو و سایر عبادات و بر آن مواخذه نیست اگرچه
احکام هست چنانکه خواهد آمد و بنابر نسخه که نباشد واضح تر است و محتاج بتکلف نیست دویم خطاست یعنی
قصد صدور فعلی داشته و بی قصد از و صادر شود یا قصد داشته باشد که فعلی دیگر از او صادر شود و حتی از و قتل
مؤمن اگر تیری بکبوتری انداز و بآدمی در گذر باشد و باو خورد و مواخذه اخروی نیست هرچند دیت
بر عاقله هست و خواهد آمد و از ین باب است خطای مجتهد در اخبار اهل بیت یا در احکام یا در اجرای حکم
چنانکه در محل خود مفصل خواهد شد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله در شب معراج از جناب اقدس الهی
طلب نمود و حق سبحانه و تعالی فرمود که عطا کردم چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر
از هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و باعتقاد او صحیح است و بکلام
متاخرین حسن کالصحیح است که حضرت فرمودند که آیه آمن الرسول تا آخر آنحضرت مشافهة از جناب
اقدس الهی شنیدند و جبرئیل واسطه نبود و حدیث طولانی است و در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده
که ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا حضرت فرمود که من عرض نمودم که پروردگارا مواخذه منما

من وامت مرا اگر فراموش کنیم یا خطائی از ما صادر شود خداوند عالمیان شنوده که مواخذه نمیکنیم ظاهر آیه صحیحه
آنست که این عدم مواخذه بر خطا و نسیان مخصوص این امت باشد یا آنکه مواخذه بر اینها عقلا قبیح است
توجیه کرده‌اند که شاید ملاحظ عظیمی که در وسع مکلف باشد در ان امم باشد و در این امت نباشد یا مواخذه
اخروی باعتبار عدم ملاحظه باشد نه بسبب نسیان و فراموشیست چنانچه اگر کسی بسهو بی وضو نماز کند یا نماز را
کم کند یا در نماز مبطلی بفعل آورد مواخذه اخروی ساقط است اما نماز را بعد از وضو قضا میکنند و احکام هر یک
خواهد آمد چهارم آنچیزیست که آدمی را بر ان اکراه نمایند مثل آنکه کسی را بر شرب خمر یا ترک صلوة یا بر
نماز بی وضو جبر کنند و از انجمله است تقیه در همه چیز حتی در کفر و رده اگر اسیر کفار شوند و از انجمله است
حکایت ابن عمار که کفار مکه او را و پدر او را و مادر او را با پدر او با عمار گرفتند که بری شوید از دین آنحضرت
یا سب حضرت رسول صلی الله علیه و آله بکنید و اگر نه شما را میکشیم عمار تقیه کرد و خلاص شد و پدر و مادرش تقیه
نکردند و ایشان را بزجر عظیم شهید کردند و مشهور آنست که میان دو شتر ایشان را میکشیدند تا ایشان را
ریزه ریزه کردند و چون خبر بحضرت رسید فرمودند که علم عمار را نجات داد و آنها سبقت کردند ببهشت
و عمار را هم باغیه شهید خواهند کرد در وقتی که حق با عمار باشد و صحابه مغموم بودند که حیف عمار که چنین
کلمه بر زبان او جاری شد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ که چون
عمار مکره بود بر او باکی نیست و ایمان در دل او جا کرده است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و ریشه
عمار چنان جا کرده است که با بهینا کافر نشود و حق با عمار است هر کجا باشد و حق سبحانه و تعالی از جهت
شفقت بر امت آنحضرت این آیه را فرستاد که إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً و بقراءتی تقیة و خواهد
آمد احادیث متواتره در تقیه بجز از این امت موضوع است بر آنچه نمیدانند و اگر چه ظاهر این خبر عام است
ولیکن مخصوص شده است با حکامی چند که جاهل در ان معذور نیست چون شریعت مقرر آمده است و
همگی عالمیان مامور بطلب علوم دینیه شده‌اند پس تقصیر از مردمان باشد اما بسیار جاهاست که جاهل معذور است
و خواهد آمد مثل آنکه جاهل باشد بنجاست آب وضو بسازد و نماز کند یا با جامه نجس نماز کند اگرچه اعاده یا قضا
واجب نیست بتفصیلی که گذشت و خواهد آمد اما عقوبت الهی نیست و همچنین اگر بالکلیه جاهل باشد که حکمی هست
مثل آنکه چون بسیاری از کتب حدیث را سلاطین جور بزور سوزانیدند چنانکه درین اوقات مذکور شد

که روسیاه ازل و ابد سوخته باشند است متتبع مقتدای ایشان عثمان که جمیع قرآنها را در جمیع بلاد اسلام
گرد کرده سوخته و نقل کرده‌اند که چهل هزار قرآن بود که سوخته و فرمود که در مدینه مشرف مصحف قرآن
بجوی که خود ترتیب داده و هرچه در وصف اهل البیت و مذمت قریش بود بیرون کرده و سفیان آن
قرآنها را امام نامیدند و زمخشری در کشاف بسیار میگوید که در امام چنین است یعنی در مصحف عثمان پس
ممکن است که حکمی چند از احکام الهی در ان احادیث بوده باشد چون بما نرسیده است بر ان مواخذه
نباشیم و همچنین در آثاری که بما رسیده است بسیار باشد که احکام باشد و ما نفهمیم یا بما نرسیده
باشد چنانکه بسیاری از ان مذکور شد که اخبار بوده است و بواسطه عدم تتبع یا عدم کتب نزد جمعی
یا عدم تدبر در ان متروک شده است پس ممکن است که بسیاری از ان احکام الهی مخفی بوده باشد و
ندانند بر ان مواخذه نخواهد بود انشاء الله ششم آنچه را طاقت بر ان نداشته باشند یعنی مشکل باشد
مثل آنکه گذشت که بنی اسرائیلیان بول خود را بمقراض میچیدند از جهت بول و سایر تکالیف شاقه که بر ایشان
هست و در شب معراج وارد است که این توسعه را حق سبحانه و تعالی اول فرمود که لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا
إِلَّا وُسْعَهَا یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمیکند که هیچکس را اگر بچیزی چند که در وسع ایشان بیشتر
از ان هست و در خطبه کتاب گذشت و حضرت مطالب دیگر را طلبیده و همه را حق سبحانه و تعالی
عطا فرمود تا آخر سوره و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده‌اند که هیچ پیغمبری آن
مقدار رحم امت خود نداشت که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و این در خصال کلینی بدل سهوا واقع شده است
و در نسخه من لا یحضر نیست چنانکه اشاره کردیم دیگر چیزیست که بآن مضطر شوند مثل میته در
حال گرسنگی یا شراب در حال تشنگی و خوف هلاک چنانکه بعد خواهد آمد هفتم طیره بکسر طاء و فتح یاء
یا سکون آن یعنی فال بد است چیزهای را که شهرت کرده است مثل آنکه فلانخانه نحس میدارد و کسی که از خانه
بیرون رود حیوان سیاهی اگر در برابر او بیاید آشوب بد است و از آنجمله است ساعات نحس چون
حقیقتی ندارد تاثیرات خاصه که ذکر کرده‌اند اگرچه مستبعد نیست که در واقع علامات باشند
یا تاثیرات داشته باشند و چون علمی عظیم است بجز از معصوم احاطه بآن نکرده است پس اگر
کسی باعتبار شهرت فال بد ملاحظه نماید طیره است و احادیث در ان باب بحسب ظاهر مختلف است

در بعضی وارد است که ملاحظه از آن میکند که حق سبحانه و تعالی اثر آنها را از امت من برداشته است و
در بعضی احادیث وارد شده است که اجتناب از آنها بهتر است و در بعضی اخبار وارد شده است
که اگر کسی از خود تاثیری بدهد نیست و در بعضی اخبار وارد شده است و کسانی که توجه به آن ندارند اجتناب
کمتر شده و این حدیث جمع بین الاخبار میشود پس ممکن است که در امم سابقه این فالهای بد موثر بوده باشد
و در این امت به برکت آنحضرت برطرف شده باشد یا در امم سابقه بوده باشد اجتناب از فال بد
و در این امت بعضی را خوب باشد اجتناب و لیکن بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد است که آنحضرت فرمودند که فال بد بر آن نحوی است که تو آن را قرار میدهی اگر
سهل میگیری سهل میگذرد و اگر سخت میگیری بر تو سخت میگذرد و اگر اعتبار نکنی او را اعتبار ندارد
و این معنی مجرب است که مدار این امور بر توهمات است و بسیار است که واهمه میکشد مثلا اگر جایی
تنها عادت کرده باشد نمیترسد و اگر تنها به قبرستان رود در شب تاریک بسیار است که به سبب واهمه
هلاک میشود و باز از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی دفع آن
میکند و احادیث صحیحه وارد شده است که تصدق بکن و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی دفع شر آن
میکند و همچنین در نجوم احادیث معتبره وارد شده است که حق است و لیکن همه کس را بر آن اطلاع نیست
و اگر کسی عالم باشد به آن عددی نیست تنها را خواهد دانست و جمعی از بعضی خبر دارند از نحوسات
که گاهی حکم ایشان راست میشود و چون از همه خبر ندارند بسیار است که غلط میکنند و دفع ضرر آن نیز
بتصدقات و خیرات میشود و احادیث نجوم خواهد آمد در مبحث سفر ان شاء الله در آنجا بسط داده خواهد
شد هشتم حسد است و رفع آن آیا اینست که در امم سابقه تاثیر میکرده است و در این امت آن
تاثیری که سابق داشته است ندارد و ظاهرش آنست که معفو باشد هرگاه حسد را ظاهر نکند
چنانچه در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که هیچ
کس از این سه چیز خلاصی ندارد فال بد و حسد و تفکر در وسوسه در خلق و لیکن مومنان بکار نمیفرمایند
و اظهار نمیکنند حسد را و ظاهر آن دو خصلت دیگر نیز چنین است بلکه در فال بد اگر در خاطر ایشان باشد
که امثال اینها شوم است پناه به خداوند عالمیان برند تا از خاطر ایشان محو شود و حسد آنست که رشک

برند جمعی از مال یا جاه یا علم و امثال اینها که خواهند که آن نعمت داشته باشند و اگر محسود ایشان
نعمتی بیابد ایشان آزرده شوند و ظاهر سازند آزردگی خود را و اگر بلایی به او رسد خوشحال شوند
و شماتت کنند و هیچ شکی نیست که بدترین صفات رذیله است و در احادیث صحیحه وارد شده است
از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیمه را و آفت این حسد است و عجب است
و فخر بر دیگران کردن است و مومن حسد ندارد و لیکن غبطه دارد و غبطه آنست که زوال نعمت را از جهت
آن کس نخواهد بلکه خواهد که آنچه او دارد خود نیز داشته باشد بلکه بیشتر آیات قرآنی بسیار در مذمت حسد
وارد است و لیکن دفع آن به ریاضات و مجاهدات و این تکلیف هم شاق است بلکه آنچه به آن
مکلف است آنست که حسد خود را بکار نفرماید یعنی اظهار نکند آزردگی خود را از نعمت و خوشحالی
خود را در بلای محسود و سعی در ازاله نعمت نکند از محسود و تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی این
صفت ذمیمه را به فضل خود از او زایل سازد و بعضی از علما گفته‌اند که حسدی که ضرر ندارد و اگر ملکه شده باشد
حرام است اما ضبط اندک و بسیار مشکل است و تکلیف ما لا یطاق محال نهم تفکر است در وسوسه در خلق
که غالبا همه کس را در خاطر در می‌آید که آسمان و زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است
و چون شود که کسی همیشه باشد و کسی او را نیافریده باشد و اینها را که آفریده است قدیم است یا حادث
و امثال اینها از وساوس شیطانی که حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کنند یا صورتی از جهت او قرار دهد
هرچند که با اینها اعتقاد نداشته باشد اما شیطان یا نفس اماره یا واهمه و متخیله اینها را در خاطر در می‌آورد
ضرر ندارد و روایت کرده است کلینی در خبر کالصحیح از جمیل که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض
کردم که در خاطر من چیزهای عظیم در می‌آید حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت که هرچه اینها بخاطر از
در خاطرم در آمد لا اله الا الله گفتم از خاطرم بیرون رفت و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقول است که شخصی بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم حضرت
فرمود که وسوسه کرده است ترا که ترا آفریده است تو گفته‌ای که خدا او باز وسوسه کرده است که خدا را که
آفریده است آن مرد گفت آری چنین است بحق آن خدایی که ترا به راستی بخلق فرستاده است پس حضرت
فرمود که این محض ایمانست و حضرت صادق فرمود که غرض آنحضرت از این که فرمود که این محض ایمانست

و همین مضمون در حدیث صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که چون این شکایت بحضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند حضرت فرمود که این صریح ایمانست هرگاه چنین معنی در خاطر شما در آید بگویید که
آمنا بالله و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ایمان آوردیم بخدا و رسول خدا داریم و باز ایستادن را از معاصی
و قوت را بر طاعات نیست مگر از حق سبحانه و تعالی و این حدیث و غیر این از احادیث دلالت میکند
که دفع وساوس شیاطین بلا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم می باید کرد و مجربست و چند حدیث هست که لا اله
الا الله بگویید و در بعضی هست که رفع آن وساوس میکند پس هر سببی که میباید بکنید و همه خوبست و سنت بعضی علما برهمین
بهتر است بلکه امثال این وساوس علما را منتهی اند کرده و لیکن شبهه ربط حادث بقدیم و امثال آن میکند
چنانکه منقولست در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که شیطان آمد و بسیار امثال
شما را از راه منوق اعمال نتوانست زد از این راه بخوبی میزند ولیکن شما متوسل بجناب اقدس او شوید تا حق سبحانه
و تعالی دفع شر او از شما بکند و ظاهر قول حضرت لم ینطق الانسان بشفة یعنی مادام که بلب ناطق نشود یعنی
آنچه در دل او هست بزبان جاری نگردانیده است که متعلق بحکم اخروی باشد و ظاهر حدیثی که مذکور شد سابقا آنست که
متعلق بهر دو باشد که در آخر واقع شده است و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
عن الرجل یبقی من وجهه اذا توضأ موضع لم یصبه الماء فقال یجزیه ان یبله من بعض
جسده از آن حضرت سوال کردند از شخصی که در حال وضو نمانده جزوی از روی او که آب بآن نرسیده باشد
حضرت فرمودند که کافیست که آنرا ترکند از بعضی از بدنش و این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه دست راست
باشد همان جسد و از نمیشوید و پس و ظاهر غرض حضرت این باشد که نمی باید مرتبه دیگر رو را بشوید بلکه احتیاج
نیست که آبی بر آن بریزد و همان رطوبت است اکتفا میتوان کرد و بعد از آن باید که بشوید و محتمل است که
این حالت بعد از وضو باشد و اکثر اوقات متعارف نیست که کسی آینه با خود داشته باشد و معمول حاضر
باشد که شهادت بدهند که فلان موضع را نشسته بلکه شخصی میگوید که لقیه مانده است و او بشک می افتد و شک بعد
از فراغ اعتبار ندارد از جهت رفع شک همین بس است که دستی بآن بمالند استحبابا بلکه اغلب اوقات که پیالی
که خبر میداده اند نسیان بوده اند در این دست مالیدن تماشائی با ایشان میشود که ترقیب را در کار رسیده اند
و این اظهر است بر تقدیر صحت و الله تعالی یعلم و صدوق این مضمون را بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه

روایت

روایت کرده است و از این باب است روایت صحیح که از عبد الله بن سنان منقولست از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که فرمودند که غسل جنابت کرده بودم و کسی باو گفت که لمعه از پشت شما آب بآن نرسیده است
پس رو برم باو گفت که بر تو لازم بود که بگویی پس دستی بآنجا مالیدند لهذا حضرت نظر نمود که پشت بود
بلکه جوان آن دستی را و گفت حضرت از جهة وقع قول او دستی مالیدند و ممکن است که خشک شده باشد و او خیال
کرده باشد که آب بآن نرسیده است با آنکه حضرت عمدا نرسانیده باشند تا او بگوید و حضرت این مسئله را
باو برسانند که در چنین جاها اعلام واجب نیست و اظهر آنست که حضرت در غسل کردن بوده اند و الته
میرسانیده اند سایل عبث گفت زیرا که ایشان سعی میکردند که اسراف در آب نفرمایند اول آبی بر تحتینه
و بعد از آن مرتبه مرتبه آب بهمه جا میرسانیدند و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه
ان نسیت مسح رأسک فامسح علیه و علی رجلیک من بلة وضوئک فان لم یکن بقی فی
یدک من نداوة وضوئک شیء فخذ ما بقی منه فی لحیتک و امسح به رأسک و رجلیک
فان لم یکن لک لحیة فخذ من حاجبیک و اشفار عینیک و امسح به رأسک فان لم
یبق من بلة وضوئک شیء اعدت الوضوء و حضرت فرمودند که هرگاه فراموش کنی مسح سر را
پس او را مسح کن و پاها را نیز مسح کن از تری وضو اگرچه بیشتر مسح کرده باشی پس اگر تری وضو در دست
نمانده باشد از تری که در ریش مانده باشد بردار و مسح سر و پاها را بکش و اگر ریش نداشته باشی
از ابروها و مژه های چشمهای خود بردار و مسح سر و پاها بکش و اگر تری وضو هیچ نمانده باشد وضو را
از سر بگیر با آنکه مضمون این خبر در روایت صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و خلافی نیست
در میان علمای ما و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل نسی مسح رأسه
قال فلیمسح قال لم یذکر حتی دخل فی الصلوة قال فلیمسح رأسه من بلل لحیته و در روایت
کرده است صدوق بسند موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در باب شخصی
که فراموش کرده باشد مسح سر را حضرت فرمودند که مسح بکشد راوی پرسید که اگر بخاطرش نیاید تا
وقتی که داخل نماز شود حضرت فرمودند که سر را مسح کند از تری ریش و این حدیث لفظ انتصافی دارد
که ظاهرا از نساخ افتاده باشد و بحذف شیخ روایت کرده است از ابو بصیر و در روایت که

هر دو صحیح است بحسب معنی اول سند صحیح از عبدالله بن مسکان روایت کرده است از ابو بصیر که ظاهر است که لیث باشد که ثقه است بی دغدغه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که وضو بسازد و فراموش کند که مسح سر کشد تا وقتی که مشغول نماز شود حضرت فرمودند که ترک نماز کند و مسح سر کشد و نماز را اعاده کند و حدیث کالصحیح روایت کرده است از ابن مسکان از ابو بصیر از آن حضرت در باب شخصی که فراموش کند مسح سر را پس در اثنای نماز بخاطرش رسد حضرت فرمودند که اگر یقین دارد که مسح سر نکشیده است مسح سر و پاها بکشد و نماز را از سر گیرد و اگر شک داشته باشد و نداند که مسح کشیده است یا نه پس اگر ریش او تر باشد از آنجا آب بردارد و مسح کشد و اگر خشک شده باشد و در ابرویش آبی باشد از آنجا آبی بردارد و مسح کشد و در صورت شک بر سبیل استحباب مسح میکشد چون از وضو فارغ شده است و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد چنانکه احادیث صحیحه وارد شده است بران و ظاهر ضمن خبر دویم ابو بصیر است و بعضی از آن ساقط شده است و میتواند بود که جزوی دیگر باشد و مراد از آن شک باشد یا سهو باشد و بقیه مراد باشد والله تعالی یعلم وَفِی رِوَایَةِ زَیْدٍ الشَّحَّامِ وَالْمُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ فِی رَجُلٍ تَوَضَّأَ فَنَسِیَ أَنْ یَمْسَحَ عَلَی رَأْسِهِ حَتَّی قَامَ فِی الصَّلَاةِ قَالَ فَلْیَنْصَرِفْ فَلْیَمْسَحْ بِرَأْسِهِ وَلْیُعِدِ الصَّلَاةَ و در روایت زید به فروش که ثقه است و راوی او مفضل بن صالح است و در او ضعفی هست و در روایت مفضل بن صالح که طریق با او صحیح است و در او ضعفی هست اما کتابهای هر دو معتمد بوده است و نزد صدوق بوده و از آن کتابها روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در باب شخصی که وضو ساخته باشد و فراموش کرده باشد که مسح سر کشد تا نماز برخیزد حضرت فرمود که قطع نماز کند و مسح سر کشد و اعاده نماز کند و ظاهر همین جا روایت ابن ابان تمام میشود و این روایت را از این جهت ذکر کرد که تدارک اجمال روایت ابو بصیر بکند و موافق این روایت روایات صحیحه وارد شده است که در صورت نسیان که یقین داند قطع نماز میکند و هر عضوی که ترک کرده باشد میشوید یا مسح میکشد و باقی را تمام میکند اگر همه خشک نشده باشد و اگر همه خشک شده باشد وضو و نماز را از سر میگیرد و اجماع شیعه برین است و کسی خلاف درین

لازم است

کرده است و اگر ابو بصیر محل نقل کرده است مفضل هم روایت کرده است وَمَنْ شَکَّ فِی شَیْءٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَهُوَ قَاعِدٌ عَلَی حَالِ الْوُضُوءِ فَلْیُعِدْ وَمَنْ قَامَ عَنْ مَکَانِهِ ثُمَّ شَکَّ فِی شَیْءٍ مِنْ وُضُوئِهِ فَلَا یَلْتَفِتْ إِلَی الشَّکِّ إِلَّا أَنْ یَسْتَیْقِنَ و کسی که شک کند در عضوی از اعضای وضو و نشسته باشد در حال وضو ساختن که مشغول وضو باشد یا از وضو فارغ شده باشد و برنخواسته باشد چنانکه ظاهر عبارت دلالت میکند اما اول ظاهر است پس اعاده میکند وضو را یعنی عضوی را که شک کرده بجا می آورد و ما بعد آن را تا آخر و اگر از جای خود برخواسته باشد و شک کند در عضوی از اعضا که آن را شسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت بآن شک نشود مگر آنکه یقین کند که بجا نیاورده است بجا می آورد آن را و ما بعد آن را اگر تری باقی باشد و الا از سر میگیرد و مجموع مضمون روایات صحیح است خصوصا صحیحه زراره و اشکالی که هست در این صورت است که از وضو فارغ شده باشد و شک کند در عضوی از اعضای وضو ظاهر این عبارت دلالت میکند که اعاده کند و ظاهر اخبار بسیار و قول اکثر اصحاب آن است که شک بعد از فراغ است و اعتبار ندارد و اگر برگردد لیکن احتیاط بهتر است والله یعلم وَمَنْ شَکَّ فِی الْوُضُوءِ وَهُوَ عَلَی یَقِینٍ مِنَ الْحَدَثِ فَلْیَتَوَضَّأْ وَمَنْ شَکَّ فِی الْحَدَثِ وَکَانَ عَلَی یَقِینٍ مِنَ الْوُضُوءِ فَلَا یَنْقُضِ الْیَقِینَ بِالشَّکِّ إِلَّا أَنْ یَسْتَیْقِنَ و کسی که شک کند و یقین در حدث سابق داشته باشد باید که وضو کند و کسی که شک در حدث داشته باشد و یقین داند وضوی سابق را پس باید که یقین خود را بسبب شک نشکند که یقین از حدث بهم رسد وَمَنْ کَانَ عَلَی یَقِینٍ مِنَ الْوُضُوءِ وَالْحَدَثِ وَلَا یَدْرِی أَیُّهُمَا أَسْبَقُ فَلْیَتَوَضَّأْ و کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است باید که وضو بسازد به آنکه درین مسئله بحسب ظاهر یک حدیث وارد شده است در کلینی و شیخ علیه الرحمة از کلینی نقل کرده است و عبارتی چند را انداخته است سهوا و ظاهر از خط او نوشته است خصوصا و اول عبارت را که غالبا اکثر محدثین در حفظ سیه اشتباه و بسبب این غلط بسیار از قلم شیخ صادر شده است از الجمله این حدیث و شیخ در حفظش بوده است نقل کرده است بواسطه مسئله دویم و دو مسئله دیگر را استدلال کرده است بدلیل عقل که بر آن گنجا وارد است و ذکر کردیم که علمای ما بعد از شیخ تتبع او نکرده اند و هیچ ملاحظه نکرده اند که هر کاه شیخ از کلینی

روایت کرده باشد کلینی اصل است وتهذیب فرع آن اقلا یکبار ملاحظه اصل کنند وهمه متتبعان شیخ
غلطهای بسیار کرده‌اند وانچه کلینی روایت کرده است هر مطلب در می‌آید چنانکه صدوق ومعتبر
فهمیده‌اند واصلا ایشان عقل را در احکام شرع دخل نمیدهند وحق با ایشانست واین بنده تتبع
نموده‌ام هرجا در فروع دست بعقل زده‌اند بحثهای بسیار بران وارد است وکمتر جائی بهم
البطلانست که انشاء الله در محال خود اشعاری بآن خواهد شد عبارت کافی عدة من
اصحابنا عن احمد بن محمد عن العباس بن عامر عن عبد الله بن بکیر عن ابیه قال قال ابی
عبد الله صلوات الله علیه اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ وایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی
تستیقن انک قد احدثت عبارت شیخ طوسی اخبرنا الشیخ ایده الله عن ابی القاسم جعفر بن محمد
عن محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن العباس بن عامر القصبانی عن عبد الله
بن بکیر قال قال لی ابو عبد الله ع اذا استیقنت انک قد توضأت فایاک ان تحدث وضوءا ابدا
حتی تستیقن انک قد احدثت معنی عبارت شیخ هرگاه یقین دانی که وضو ساخته زنهار که وضوی دیگر مساز
هرگز تا یقین بهم نرسانی که حدث کرده همان حکم یقین در وضوست وشک در حدث که بنا بر وضو میگذارد
وعبارت کلینی بسند موثق کالصحیح باعتبار عبد الله بن بکیر که اجماع کرده‌اند شیعه بر صدق او وصحت حدیثی
که صحیح شود که او گفته است ولیکن فطحی مذهبست از پدرش بکیر بن اعین که بزرگیست گفت که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن گفت که هرگاه یقین حدث داشته باشی وضو بساز وحاصل
دو صورتست یکی آنکه شک در وضو داشته باشد دیگر آنکه یقین در وضو نیز داشته باشد چون یقین در
حدث دارد یقین در وضو فایده ندارد وزنهار که وضو مساز هرگز تا یقین در حدث بهم نرسانی
یعنی اگر یقین در وضو داشته باشی وضوی دیگر مساز تا یقین در حدث بهم نرسد واین نیز شامل دو
صورتست یکی آنکه یقین حدث را بدانی که بعد از وضوست دیگر آنکه ندانی که بعد از وضوست یا
پیش از وضو پس حضرت صلوات الله علیه یقین در وضو وشک در حدث ویقین در حدث وشک در
وضو هر یک یکبار فرموده‌اند ویقین در هر دو وشک در لاحق را دو بار وچون از قلم شیخ قد احدثت
فتوضأ مبدل شده است بانکه قد توضأت این دو مطلب عظیم افتاده است وشیخ رحمه الله از جهت

هر دو مطلب دلیل عقلی گفته است که میباید آدمی یقین در وضو داشته باشد در حالتی که متوجه نماز شود هرگاه
یقین در حدث داشته باشد وشک در وضو یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمیتواند شد وهمچنین در
یقین در هر دو وشک در لاحق یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمیتواند شد ودرین مبحث بر شیخ
بحث وارد است قطع نظر از حدیث که چه دلیل داریم که یقین در وضو میباید شاید که شک او وهم کافی
باشد چنانکه در حدیثی که ذکر کرده است بعبارت خود که یقین در وضو داشت وشک کرد در حدث
احتمال وشک در وضو بهم رسید نمیداند که وضو دارد یا ندارد واگر ظن در حدث بعد از وضو بهم رساند
وضو متوهم میشود وحدث مظنون ومع هذا حضرت در هر دو صورت فرموده است که شک را وظن را
هیچیک اعتبار مکنند وهمینکه در وضو دارد بهمان اکتفا کرده نماز کنند پس بنا بر حدیث
بر نحوی که او روایت کرده است هرگاه یقین در هر دو دارد وشک در لاحق صادق است که یقین
در وضو دارد وشک در حدث زیرا که هر حدثی ناقض نیست بلکه حدثی ناقض است که یقین داند که
بعد از وضوست وآن یقین را ندارد بلکه هر دو طرف یکسانست واگر کسی معارضه کند بعکس وگوید
که یقین در حدث دارد وشک در وضو دارد زیرا که نمیداند که وضو بعد از حدثست یقین در وضو
وقتی نفع میکند که یقین داشته باشد که بعد از حدث واقع شده است وآن یقین را ندارد جوابش
آنست که چون در یقین در وضو وشک در حدث روایت داشتیم آنچه گفتگوی توانست کرد در یقین در حدث
دیگر وضو باعتقاد شما روایت ندارد پس شاید در طرف وضو وهم کافی باشد ودر طرف حدث یقین
باید چنانکه در طهارت ونجاست در طرف طهارت وهم کافیست ودر طرف نجاست یقین میباید
باتفاق همه مثلا اگر آبی در خانه باشد وسگی از آن خانه بیرون آید ودهنش تر باشد وما داخل آن
خانه شویم وببینیم که آب حرکت میکند باتفاق همه علما از آن آب وضو میتوانیم ساخت واگر
نیز از آن آب نداشته باشیم واجبست که از آن آب وضو سازیم ونماز کنیم با آنکه ظن قریب بعلم
بنجاست آب داریم پس وهم هم مکفی در طهارت ووضو داریم ومع هذا آن وضو وطهارت نماز میکنیم
وصحیح است پس ظاهر شد که این قسم استدلالات طریقه شیعه نیست طریقه سنیانست وما را بآن
نسبتی وجمعی از متاخرین چون دیده‌اند که این گفتار بر استدلال شیخ وارد است در اثبات این

مسند دست باحادیثی زده اند که در باب یقین در وضو وارد شده است و شک در حدث مثل صحیحه زراره
که در خواب واقع شده است که تا یقین بهم نرساند که خواب رفته است بنا بر وضو گذارد و چون یقین
در وضو دارد یقین را هرگز بشک زایل نکند ولیکن آنرا بیقین دیگر برطرف کند و این استدلال هم
مشکل است چون در باب خاص واقع شده است و درین خلاف نیست سخن در عکس است با آنکه
در معرض محل بحث نیست که عموم دارد و معهذا قرینه عهد هست اگرچه بهتر از استدلال شیخ است اما آن
هم ضعیف است و بعضی دست باجماع خاصه و عامه زده اند و اجماع عامه بچه کار کسی می آید و اجماع خاصه
در وقتی اعتبار دارد که علم بقول معصوم داشته باشیم و در زمان غیبت معصوم این علم از ممتنعات
عادیست و اینها بواسطه یک سهو شیخ رحمه الله شده است و سهو دیگران که ملاحظه حدیث نکرده اند
و بعد ازین معنی استحسان عظیمی اراده یقین در هردو شک در لاحق که گفته اند وقتی وضو باطل است
که حال خود را پیش ازین دو حال نداند که اگر داند پیش ازین دو یقین که حدث داشته است مثلا بعضی بنا بر حدث
میگذارند و بعضی بنا بر ضد آن بدلایل ضعیفه عقلیه باطله و باز شرط کرده اند که وقتی باطل است که صاحب عادت
نباشد با آنکه عادتش این باشد که عقیب هر حدثی وضو میکرده باشد پس اگر در صورت سابق بر یقینها
داند که وضو داشته است پس الحال وضو دارد بلکه اگر سابق را نیز نداند الحال وضو دارد زیرا که چون این
هردو از او واقع شده است و عادتش این است که بعد از هر حدث وضوی میساخته پس موافق عادت می
باید کرد که وضوی او بعد از حدث باشد و درین هم بحث وارد است زیرا که صاحب عادت بسیار است
که عادت را فراموش میکند و برخلاف عادت میکند و اگر این عادت کافی باشد میباید که مطلق
متوجه شک در وضو و نماز نشود زیرا که آدمی را عادتی بیشتر ازین هردو نیست و همیشه وضو را درست
میسازد و نماز را درست میکند چه آنکه عادت اعتبار دارد و در بسیار جاها وارد است که از حضرات سید المرسلین
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که غیر حایض رجوع بعادت نماید با آنکه کافه علما ترک
عادت را مسلم داشته اند و گفته اند که در صورت عادت از مسئله شک بدر میرود و شک یقین میشود و غرض
ازین تطویل آنست که ظاهر شود که هر حرفی که بمذهب رسیده است از متابعت علمای عامه است و
همیشه شیعه ارباب نصوص بوده اند و اخبار متواتره وارد شده است با آنکه جایز نیست این قسم عبهای

عقلیه در مسایل داده اند که پاره قیاس میکرده و پاره استحسان و امثال اینها از مزخرفات که مدار
عامه بر اینهاست و وجه راه یافتن اینها این شد که چون همیشه علمای ما با عامه مباحثات میکردند بر
سبیل الزام ایشان بعد از ایراد احادیث این امور را نیز میگفتند چنانکه از کتب شیخ و محقق و علامه
ظاهر میشود که مباحثات ایشان با علمای عامه است زیرا که نقل میکنند که ابوحنیفه چنین گفته است
و دلیلش این است و شافعی این گفته است و دلیلش این است و شیعه چنین گفته اند و دلیل ایشان این است
که درینجا موافق یکی از ایشان اند و رعایت تقیه نیز میکرده اند و جمعی که این رعایتها نکرده اند شهید شده اند
چنانچه مشهور است که شیخ علیه الرحمه را بواسطه الفیه شهید کردند که در اول الفیه ذکر کرده بود که علم باصول
دین میباید ذکر کرده است آنرا و گفته است که هر که این اعتقاد نداشته باشد نمازش صحیح نیست لهذا
بحث کردند که پس نماز کل سنیان صحیح نیست و شهیدش کردند و شیخ زین الدین رضی الله عنه را هم
بواسطه امری قریب بآن شهید کردند و الحمد لله رب العالمین که الحال دولت پادشاهان صفویه ادام الله
تبارک و تعالی دولتهم الی یوم القیام تقیه نیز در بلاد عامه برطرف شده است **باب**
مَا یَنقُضُ الوُضُوءَ یعنی این باب است در بیان آنچه وضو را میشکند و باطل میکند و سبب وضوی تنها میشود نه هر ناقضی
مثل جنابت و حیض و نفاس که وضو را میشکنند و سبب وضوی تنها نمیشوند بلکه جنابت سبب غسل است
و آنها سبب وضو و غسل اند بنا بر مذهب مشهور که مذکور خواهد شد مجملا اصطلاح قدما غیر اصطلاح متاخرین است
و قدما سبب و موجب و ناقض را بر احداث اطلاق میکنند و نزد متاخرین سبب اعم مطلق است از موجب و
ناقض و میان موجب و ناقض عموم من وجه است و مراد از ناقض درینجا سبب است سأل زرارة
بن اعین اَبا جَعفَرٍ وَ اَبا عَبدِ الله صَلَواتُ الله عَلَیهِما عَمّا یَنقُضُ الوُضُوءَ فَقالا ما خَرَجَ مِن
طَرَفَیکَ الاَسفَلَینِ الذَّکَرِ وَ الدُّبُرِ مِن غایِطٍ اَو بَولٍ اَو مَنِیٍّ اَو رِیحٍ وَ النَّومُ حَتّی یَذهَبَ
العَقلُ بسند صحیح روایت کرده است زراره که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما چیزی که می شکند وضو را در احوال سایل مرد است هر دو فرمودند که ناقض وضو
آن چیزیست که از دو طرف زیر تو بیرون می آید که آن ذکر و دبر است و آنچه از هر دو طرف بیرون
می آید غایط و بول و منی و باد است که هر یک از ایشان ناقض است و دیگر از نواقض خواب است آن

مقدار که عقل زایل شود یا که صدا را نشنود و ظاهراً این حدیث زراره است چنانکه کلینی و شیخ تا اینجا از
روایت کرده‌اند و زیادتی روایت کرده‌اند که هر خوابی که رواست یعنی وضو را میشکند مگر آنکه صدا نشنود
و هر دو بسند صحیح روایت کرده‌اند و زیادتی روایت کرده‌اند و بهمین مضمون احادیث متواتره از
حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقول است بلکه اکثر احادیث صحیحه بعنوان
حصر وارد شده است و چون صدوق چیزی چند را غیر از اینها ناقض میدانسته عبارت حصر را نیاورده
و اگر چه نزد جمعی کثیر این عبارت نیز دلالت بر حصر میکند زیرا که سؤال کرد از جمیع آنچه ناقض است چون
لفظ ما از جهت عموم است پس میباید که جواب مطابق سؤال باشد و چیزی که بدر رفته است استحاضه
قلیله است مطلقا و متوسطه در غیر نماز صبح و هر چه عقل را زایل کند مثل جنون و مستی و بیهوشی و استحاضه
از آن قبیل بدر رفته که مردان را مخاطب ساخته پس زنان در آنچه با مردان شریکند داخلند و آنچه مخصوص
ایشانست خواهد آمد و امثال آن چون حدیثی صریح در آن وارد نشده است صدوق اینها را ناقض
نمیدانسته اما آنکه تخصیص بذکر دبر و ذکر داده ظاهر میشود که اگر از سوراخی دیگر اینها در آید ناقض نباشد و
بعضی ناقض میدانند و اگر آنرا غایط یا بول گویند و بعضی بشرط اعتیاد و بعضی بشرط آنکه مسدود شود
موضع معتاد و بعضی بشرط آنکه از پایین معده در آید و احوط آنست که اگر عیاذاً بالله کسی چنین
بلایی مبتلا شود اگر آنچه بیرون آید از آن بول و غایط گویند و عادت شده باشد یا معتد شده باشد
موضع طبیعی در اول و دویم نیز وضو بی احتیاط بسازد و در خواب اگر عقل بالکلیه زایل شود که اصلاً آواز
نشنود بی دغدغه ناقض است و اگر آواز را خوب بشنود و تمیز حروف کند ناقض نیست و اگر بهم برشنود
و تمیز حروف نتواند کرد احوط آنست که وضو با قضی بشکند و از سر گیرد وَلَا یَنْقُضُ الْوُضُوءَ مَا سِوَی
ذٰلِكَ مِنَ الْقَیْءِ وَالْقَلْسِ وَالرُّعَافِ وَالْحِجَامَةِ وَالدَّمَامِیلِ وَالْجُرُوحِ وَالْقُرُوحِ
وَلَا یُوجِبُ الْاِسْتِنْجَاءَ و نمیشکند وضو را چیزهای آنچه در حدیث مذکور بود مثل قی که بسیار باشد یا قلس
که آنکه باشد آنقدر که دهان پر شود یا کمتر که کم مرتبه بالا آید و مرتبه دویم را قی میگویند و همچنین رعاف
بضم را یعنی خونی که از بینی می‌آید هر چند بسیار باشد و همچنین دملها و جراحتها و زخمها که خون از ایشان
آید ناقض نیست و اگر از ذکر یا دبر در آید استنجا واجب نیست پس اگر کمتر از درهم بغلی آلوده گشته

ازالهٔ آن واجب نیست و اگر بیشتر از درهم بغلی باشد ازاله خواهد کرد و حکم آن دارد حکم استنجا
که غساله اش پاک باشد مثلاً و احادیث درین باب بسیار است و از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از قی و رعاف و جرحی که از
زخم می‌آید و خون از هر جا که آید آیا اینها ناقض وضو هستند حضرت فرمودند که این ها ناقض هیچ
چیز نیستند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَیْسَ فِی حَبِّ الْقَرْعِ وَالدِّیدَانِ الصِّغَارِ وُضُوءٌ
اِنَّمَا هُوَ بِمَنْزِلَةِ الْقُمَّلِ و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که در کرمهای که شبیه تخم کدو اند
و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها بمنزله شپش اند که از بدن بیرون می‌آیند یعنی چنانکه از مانند مرضی که
بدن سوراخ میشود و از آنجا شپش بیرون می‌آید یا چنانکه شپش از بدن بهم میرسد اینها نیز از بدن
بهم میرسند و این قیاس را از جهت رد بر عامه فرموده‌اند و فی الحقیقه قیاس نیست زیرا که قیاس
آنست که حکم شرع را از آن استنباط کنند و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم احکام را بنص
می‌دانسته‌اند و گاهی این تشبیهات از جهت عامه که در مجلس ایشان میبوده‌اند میکرده‌اند و گاهی از جهت
آنکه اصحاب آن حضرت که مباحثه می‌نموده با ایشان بامثال اینها الزام سازند و آنکه تقیید ساخته به
کوچک بنا بر آنست که غالب اوقات کرمهای بزرگ آلوده بنجاست باشد و حدیثی دیگر بسند
کالصحیح کلینی از ابن ابی عمیر روایت نموده است از حسن پسر برادر فضیل از فضیل از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که بیرون می‌آید از دبر او مثل تخم
کدو از کرم حضرت فرموده که بر او وضو نیست و شیخ رحمه الله این حدیث را از پسر برادر فضیل روایت
کرده است از آن حضرت که فرموده‌اند که بر او وضو و ظاهر است که لیس از قلم افتاده است و اگر الوضو
می‌بایست بخلاف آنکه لیس باشد بی الف لام و معلوم نیست که این سهو از قلم نساخ شیخ شده است یا از
قلم دیگران چون شیخ این حدیث را از کافی نقل کرده است بلکه از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است
که او از ابن ابی عمیر روایت کرده است و درین روایت فضیل هم افتاده است اگر چه محتمل است
که فضیل که سؤال کرده باشد حضرت فرموده باشد که وضو نیست باعتبار آنکه آلوده نبوده است
و پسر برادرش که پرسیده باشد باعتبار آلودگی نقض فرموده باشد ولیکن بعید است

وهذا اذا لم یکن فیه ثقل فاذا کان فیه ثقل ففیه الاستنجاء والوضوء و اینکه
وضو واجب نیست در صورتیست که کرم آلوده بنجاست نبوده باشد که اگر آلوده بنجاسه باشد
دران استنجا هست و موجب وضو نیست و این مضمون بعنوان موثق از عمار ساباطی منقولست از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در روایتی کالصحیح منقولست که اگر در اثنای نماز کرم
از کسی بیفتد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمایند که نماز را اتمام کند و وضو بر او هیچ نیست
اگرچه روایات عمار کالصحیح است که حضرت فرموده است که غیر از بول و غایط و باد و خواب هیچ چیز
ناقض نیست وکلما خرج من الطرفین من دم وقیح ومذی وودی وغیر ذلک
فلا وضوء فیه ولا استنجاء ما لم یخرج بول او غائط او ریح او منی و هر چه بیرون
آید از مخرج بول و غایط خواه خون باشد بشرطی که خونی نباشد که فضله باشد مثل اسهال دموی
که آن غایط است و ناقض و همچنین چرک یا مذی که آب تنکیست که بعد از نخوظ می آید و همچنین ودی
که عقیب بول آبی غلیظ سفید می آید و غیر اینها نه وضو واجبست دران و نه استنجا مادام که بول و
غایط و باد و منی بیرون نیاید اما خون و چرک پس احادیث بسیار دران وارد شده است و
بعضی گذشت و اما مذی پس احادیث کالصحیح بسیار دران وارد شده است که ناقض وضو نیست
و یا کیست مثل آب بینی و ازاله آن از جامه وارد شده است و محمولست بر تقیه یا استحباب و اولی
وضو نیست و ازاله بر سبیل استحباب احتیاطا و اما ودی و آن نیز مثل مذیست در تعارض اخبار
و اولی وضو نیست و اظهر عدم وجوبست با طهارت وقال عبد الرحمن بن ابی عبد الله
للصادق صلوات الله علیه اجد الریح فی بطنی حتی اظن انها قد خرجت فقال لیس
علیک وضوء حتی تسمع الصوت او تجد الریح ثم قال ان ابلیس یجلس بین الیتی
الرجل فیحدث لیشککه بسند صحیح روایت کرده است عبد الرحمن که عرض نمودم بخدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من در شکم خود بادی می یابم که گمان میکنم که برآمد حضرت فرمودند که
بر تو وضو واجب نیست تا صدا نشنوی یا بوی بد نشنوی بعد از آن حضرت فرمودند که شیطان
میان نشستگاه آدمی می نشیند و بادی رها میدهد که آدمی را بشک اندازد و همین مضمون در حدیث

معویة بن عمار و در حدیث صحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و عامه نیز
در صحاح خود ذکر کرده اند و ظاهر مراد از باد شیطان وسواس شیطانست بسبب توهمی که غالبا
از فساد معده بهم میرسد و جمعی را اتفاق افتاده است که تا دو سه ایام بوهم داشته باشند ناقض نیست و غالبی
از قوت نیست خصوصا نسبت بوسواسیان و اولی آنست که متوجه آن نشوند هر چند گمان ایشان
این باشد که باد بیرون آمده نماز را قطع کنند و چون تمام کنند احوط وضو و اعاده است وسأل زرارة
ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یقلم اظافیره ویجز شاربه ویأخذ من شعر
لحیته ورأسه هل ینقض ذلک الوضوء فقال یا زرارة کل هذا سنة والوضوء فریضة
ولیس شیء من السنة ینقض الفریضة وان ذلک لیزیده تطهیرا بسند صحیح از زراره
منقولست که سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که ناخنهای خود را بگیرد و شارب
خود را بگیرد و از موی سر و ریش بگیرد آیا این ها وضو را میشکند پس حضرت فرمودند که ای زراره اینها
سنتی اند که سبب تطهیر ظاهر اند از کثافتهای ظاهر و مطهر باطن اند از کثافتهای باطنی که بسبب گناهان
بزرگ نشسته اند و وضو واجبیست از واجباتی که حق سبحانه و تعالی اهتمام بشأن آن دارد که آنرا
در قرآن مجید ازینه که آن طلبیده است از جهت تطهیر ظاهر و باطن پس این افعال مسنونه هنوز در تطهیر
سبب نقصان نمیشود بلکه تطهیر او را زیاده میگردانند و این سخن با موافق واقع است و عقول ضعیفه آن
نمیرسند یا بواسطه آنست که سنیان اکثر این ها را ناقض وضو میدانند و اعتقاد باکثر این استحبابات
دارند و زراره همیشه با ایشان مباحثه کرده است حضرت از جهت رد ایشان تعلیم زراره فرموده است
و ممکن است که هر دو واقع باشد و الله تعالی علیم باسرار احکامه و احادیث صحیحه بمضمون وارد است
که سبب وضو نیست بلکه اینها طاهر و مطهر اند و در دو حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است که اگر ازاله
مو و ناخن باهن کرده باشند و آبی بر ان مالند چون کراهتی دارد آب مالیدن بر دست
و سر کراهت زایل میشود و این مستحبست چون در حدیث صحیح وارد شده است که لازم نیست
آب مالیدن نیز و در روایتی واقع شده است که راوی میگوید که سنیان در اینجا وضو را واجب
میدانند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمایند که اگر ایشان با شما معارضه کنند

شما با ایشان معارضه نکنید و بگویید که سنت و طریقهٔ حضرت سید المرسلین چنین است که موجب
وضو نیست و این روایت کالصحیح یا صحیح است وسأل اسمعیل بن جابر اباعبدالله
صلوات الله علیه عن الرجل یأخذ من اظافیره وشاربه أیمسحه بالماء قال لا هو
طهور و بسند صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که ناخنها و شارب
را بگیرد آیا آب بر آن بمالد حضرت فرمودند که نه ناخن و شارب گرفتن مطهر و شارب و
ظاهر و باطن است آب مالیدن در کار نیست وسئل عن انشاد الشعر هل ینقض الوضوء
فقال لا روایت کرده است شیخ بسند صحیح از معویة بن میسره که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خواندن شعر که آیا وضو را میشکند حضرت فرمودند که نه و معویه را
اگرچه توثیق نکرده‌اند ولیکن ظاهرش آن است که صدوق از کتاب او بر داشته است و حکم کرده است
که کتاب او معتمد است و بسند موثق از سماعه روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردم
از خواندن شعر یا بلند خواندن شعر آیا وضو را میشکند یا کسی ستم کند شخصی را هجو یا مطلقا یا دروغ
بگوید در شعر یا مطلقا حضرت فرمودند که بلی کم شعری باشد که راست باشد یا اندک شعری باشد
سه بیت یا چهار بیت دروغ اما اگر شعر باطل بسیار بخوانند وضو را میشکند و حمل کرده‌اند بر آنکه کمال
وضو را می‌برد و سنت است تجدید وضو وسأله سماعة بن مهران عن الرجل یخفق رأسه
وهو فی الصلوة قائما او راکعا فقال لیس علیه وضوء و بسند موثق سؤال نمود سماعه
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که پینکی زند در نماز ایستاده یا در رکوع حضرت
فرمود که بر او وضو واجب نیست و صدوق با اطلاق این حدیث کرده است و علما حمل کرده‌اند
بر آنکه شعورش زایل نشده باشد چنانکه ظاهرش آن است که شعور دارد که نماز میکند ایستاده است
و اگر نه غالب آن است که می‌افتد وسئل موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل
یرقد وهو قاعد هل علیه وضوء فقال لا وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرج
و از آنحضرت سؤال کردند از شخصی که بخواب رود یا نشسته آیا بر او وضو واجب است حضرت فرمودند
که بر او واجب نیست مادامی که نشسته است و پاها را دراز نکرده است و شیخ طوسی نیز حدیث مجهول

الحلبی را نقل کرده است قریب باین و علی ای حال حمل می‌باید کرد بر آنکه شعورش باقی باشد و اغلب حمل آن است بر
تقیه چون عامه خواب را ناقض نمیدانند فی نفسه بلکه باعتبار حدث ناقض میدانند و تا آنکس ضبط خود کرده
داشته است حدثی از او صادر نمیشود و چون پاها دراز کرد قوت ماسکه ضعیف میشود و حدث بیرون
می‌آید و تجربه شاهد است بر خلاف این معنی از زیاده از ده حدیث صحیح و از احادیث موثقه و حسنه
و قویه بسیار دلالت میکند صریحا بر آنکه هرگاه مزه خواب را یابد شعورش زایل شود وضوی
او باطل میشود در هر حالی که باشد خواه در رکوع و خواه در سجود و خواه در راه رفتن بلکه بسیار
کم است در مطلبی از مطالب فقهی که اینقدر احادیث در آن وارد شده باشد و تعجب از صدوق است
که با احادیث متواتره چگونه عمل باین حدیث ضعیفی که ظاهر است که تقیه وارد شده است کرده است
و اگر بر عکس مسوده جا داشت که عمل بحدیث ضعیف انتخاب کند و این احادیث را طرح کند در
تقدیری که احادیث آن طرف نیز متواتر باشد البته آنها را حمل بر تقیه لازم است چون موافق عامه است
و احتمال دارد که اعتقاد بحدیث زراره داشته باشد که در اول باب ذکر کرده است و این را نقل
کرده باشد از جهت عمل بآن در حال تقیه چنانکه بسیار چنین کرده است و خواهد آمد وقال
ابوجعفر صلوات الله علیه لیس فی القبلة ولا المباشرة ولا مس الفرج وضوء
و در صحیح زراره واقع است که حضرت فرمودند که در بوسیدن و در بدن ساییدن زنان یا لیدن و در
دست مالیدن بفرج ایشان وضو نیست و اگر شستن وضو را در اینها واجب میدانند چون حق
سبحانه و تعالی فرموده است که او لامستم النساء و احادیث صحیحه وارد شده است از طرق اهل بیت
صلوات الله علیهم که اینها ناقض نیست و مراد او از ملامسه در این آیه جماع است و اهل بیت اعلمند بانچه
در خانه است و احادیث وارد شده است در وضو از جهت بوسیدن بشهوت و از جهت دست
مالیدن بفرج و در روایت مالیدن ذکر و در مصافحه مجوسی و از جهت قی کردن و خنده کردن و تخلیلی
که خون بیاورد و همه محمول است بر تقیه و اکثر علما حمل بر استحباب کرده‌اند و بر استحباب وضو بلکه اکثر را
حمل بر دست شستن نموده ظاهرتر است والله تعالی یعلم احکامه وروی حریز عن ابی عبدالله صلوات
الله علیه انه قال اذا کان الرجل یقطر منه البول والدم اذا کان حین الصلوة

أتخذ كيساً وجعل فيه قطناً ثم علّقه عليه وأدخل ذكره فيه ثم صلّى يجمع بين الصلوتين
الظهر والعصر يؤخّر الظهر ويعجّل العصر بأذان وإقامتين ويؤخّر المغرب و
يعجّل العشاء بأذان وإقامتين ويفعل ذلك في الصبح وبسند صحيح حريز روايت كرده است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه آن حضرت فرمودند كه هرگاه شخصى بول يا خون از او قطره
قطره آيد هرگاه وقت نماز شود كيسه پنبه دارى را بر خود بياويزد و ذكرش را در آن كند و نماز
كند و جمع كند ميان نماز ظهر و عصر يا آنكه ظهر را اندكى تأخير كند و عصر را پيشتر كه اندازد تا آنكه ظهر در آخر
وقت فضيلت واقع شود و عصر در اول وقت فضيلت و ظهر را بأذان و اقامه بجا آورد و عصر را
با اقامه تنها و شام را اندكى تأخير كند و خفتن را اندكى پيش اندازد بيك اذان و دو اقامه چنانچه ظهر و عصر
و همچنين كند در صبح يعنى با نماز شب يا آنكه اين فعل را از جهت نماز صبح بجا آورد و ممكن است كه مراد از تأخير
ظهر و شام آن باشد كه هنوز آخر وقت نرسيده و تعجيل عصر و عشا اين باشد كه در آخر وقت فضيلت
ظهر و شام بجا آورد بقرينه تعجيل و جمع بيك اذان و دو اقامه اگر در اول وقت فضيلت عصر و خفتن باشد تعجيل
اينها نشده است و تخفيف اذان آن اينها نيز مناسب نيست زيرا كه تخفيف اذان در وقتيست كه دو فريضه را
در يك وقت كنند اگرچه ممكن است كه در اينجا بواسطه عذر ساقط شود و ظاهر خون اعم است از خون
استحاضه و غير آن وليكن حمل بر خون مردى بايد كرد كه از ذكرش آيد بواسطه مرض و ظاهر اجمع بين الصلوتين
بواسطه تطهير جامه است كه بواسطه هر نمازى مشكل است و ممكن است كه از جهت وضو نيز باشد كه هر دو
نماز را بيك وضو كنند و حديث سماعه گذشت كه بواسطه سلس البول وضو نمى بايد ساخت و احوط آنست كه
بواسطه هر نمازى وضوى بسازد و احوط آنست چون در اين حديث ذكر وضو نشده است وسأل عبد
الله بن أبي يعفور أبا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل بال ثم توضّأ وقام إلى الصلوة
فوجد بللاً قال لا شيء ولا يتوضّأ وبسند صحيح سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه از شخصى كه بول كند و وضو بسازد و بنماز برخيزد و بعد از آن ترى بيند حضرت فرمودند كه بر وى چيزى
نيست و وضو نمى بايد ساخت و در كافى همين خبر را بصحيح روايت كرده است و در آخرش آنست كه اين ترى
از رگهاى پشت است وروى عنه في الرجل يبول ثم يستنجي ثم يرى بعد ذلك بللاً أنّه

إذا بال فخرط ما بين المقعدة والأنثيين ثلث مرات وغمز ما بينهما ثم استنجى فإن
سال ذلك حتى بلغ السوق فلا يبالي وروايت كرده است عبد الله بن أبي يعفور آن
عبد الملك بن عمرو است كه در كافى بصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روايت كرده است
در شخصى كه بول كند و بعد از آن استنجا كند و بعد از آن ترى بيند حضرت فرمودند كه هرگاه بول كرده باشد
و كشيده باشد ميان مقعد و خصيتين را سه مرتبه و فشرده باشد ميان هر دو را يعنى مقعد و خصيتين و سر ذكر را
بقرينه لفظ غمز كه ما تقدم را بلفظ خرط آورده و بعد از آن استنجا كند پس اگر بعد از آن ترى بيايد تا ساق
او برود نكند پس ظاهر كلام صدوق آنست كه چون حديث اول مطلق بود و اين حديث مقيد است مطلق را
حمل بر مقيد ميكنند و احتمال دارد كه صدوق استبرا را سنت داند و رطوبت قبل از استبرا يا كرده
با كراهت چنانكه در استبرا از جنابت خواهد گفت وإن مسّ الرجل باطن دبره أو باطن إحليله
فعليه أن يعيد الوضوء وإن كان في الصلوة قطع الصلوة وتوضّأ وأعاد الصلوة
فإن فتح إحليله أعاد الوضوء والصلوة و اگر شخصى دست برساند باندرون دبرش يا اندرون
ذكرش پس بر او واجب است كه اعاده وضو كند و اگر اين عمل را در اثناى نماز كند نماز را قطع كند و وضو
بسازد و اعاده نماز كند و اگر بگشايد لب ذكرش را اعاده وضو و نماز كند اين حديث را عمار ساباطى
روايت كرده و صحيح نيست و اگر صحيح باشد محمولست بر تقيه يا استحباب و صدوق عمل باين حديث كرده است
و گمان ندارم كه غير او كسى عمل باين حديث كرده باشد ومن احتقن أو حمل شيافة وفي بعض النسخ
شيافاً فقدراً فليس عليه إعادة الوضوء وإن خرج ذلك منه إلا أن يكون مختلطاً بالثفل
فعليه الاستنجاء والوضوء و كسى كه حقنه كند يا شافى بر دارد يا چيزى بحنى بردارد بر او واجب نيست
اعاده وضو اگرچه آن حقنه يا شاف بدر آيد از او مگر آنكه مخلوط باشد بنجاست پس در اينصورت واجبست
بر او استنجا و وضو ساختن باعتبار بيرون آمدن نجاست نه باعتبار بيرون آمدن حقنه يا شاف اين خبر
روايت بر عامه كه ايشان هر چيزى كه از مخرجين بدر آيد ناقض ميدانند و روايت كرده است
شيخ بصحيح از على بن جعفر از برادرش موسى بن جعفر صلوات الله عليهما كه گفت از آنحضرت سؤال
كردم كه جايز است شخصى حقنه كند يا شاف بردارد و نماز كند و آنها با او باشد و بيرون نيامده

آیا وضوی او میشکند حضرت فرمودند که وضوی او می شکند و نماز نمیتواند کرد تا آنرا نشوید و ظاهرا
منع نماز از آن جهت باشد که چون نشاف بسیار دارد که باشد که در اثنای نماز نجاسات در آید و نمازش
قطع شود و معنی اشاره اول اوست حدیث صحیحی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که نماز مرد حاقن و زن حاقنه نماز نیست یعنی مرد و زنی که بولشان آید و نگاه دارند باعتبار عدم
حضور قلب و در حدیث دیگر تا خود را سبک کند نماز نکند چنانکه گذشت و عدم قبول نماز زبین
یعنی کسی که مدافعه بول و غایط کند و بعضی با در انیز گفته اند و علی ای حال ظاهرا نهی بر سبیل کراهت
باشد در نشاف و حقنه و محتمل است که بر سبیل حرمت باشد و احتیاط در ترک همه است تا او در حضور قلبی
باشد که متوجه جناب اقدس الهی تواند شد و بعضی گفته اند که نهی باعتبار برداشتن نجاست داخل
ظاهر نیست که نجاست اندرون تا بیرون نیاید حکم نجاست نداشته باشد و اگر می بایست نماز هیچ
کس صحیح نباشد چون همه کس حامل نجاست هستند و اگر گویند که ضرورت است اقل تخفیف آن چرا اگر ممکن حسب
بود و بر این متفرع ساخته اند که کسی چیزی نجس بخورد و خواهد نماز کند آیا دفع آن بقی کردن واجب
یا نه معلوم نیست که واجب باشد از جهت آنکه مامور هست بنده بطهارت ظاهر بدن نه بطهارت
باطن و اگر چه واجب است که چیز نجس نخورد و بر تقدیر خوردن احوط قی کردن است اگر ممکن باشد و الا
صبر کند تا هضم شود و اگر سبب خروج وقت ادا نشود بلکه فضیلت و الله تعالی اعلم **باب**
ما ینجس الثوب والجسد یعنی باب است در بیان چیزهائی که جامه و بدن را نجس میکند و چیزهائی که نجس
نمیکند چون مشتمل بر بهر روایت است **کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یری فی المذی**
وضوءا ولا غسل ما اصاب الثوب منه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مذی
سبب وضو نمیشود و واجب نمیشود که جامه که بر و مذی ریخته باشد بشویند هر چند بسیار باشد
و سند این حدیث قوی است و جمعی ضعیف میدانند و لیکن مؤید همین مضمون است احادیث صحیحه دیگر
بسیار هم در آنکه سبب وضو نیست و هم در طهارت آن و حق همین است و الله یعلم **وروی**
ان المذی والوذی بمنزلة البصاق والمخاط فلا یغسل منهما الثوب ولا
الاحلیل و در روایتی واقع شده است که مذی که از ملاعبه و دست بازی بعد از نوط در

ونمی

برخواستن ذکر می آید و وذی که عقیب بول منی می آید بنحوی که آب مانند آب منی است نه جاری
از آن مشوینده و نه ذکر را و همین مضمون در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم
و برید بن معویه و زید شحام و عمر بن حنظله و غیر ایشان از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما وارد شده است باسانید بسیار و نگاه میدارد بدن را از آن که می باید شست مگر وسط
باکرکی اگر کسی از آن کراهتی داشته باشد و اگر وضو بسازد نه خوب است و اگر نسازد ضرر ندارد
و چند حدیث صحیح واقع شده است که امر بوضو شده است از شستن محمول است بر تقیه یا استحباب
خصوصا هر که بسیار بیاید **وهی او وفی اربعة اشیاء المنی والمذی والوذی**
والودی فاما المنی فهو الماء الغلیظ الدافق الذی یوجب الغسل والمذی
ما یخرج قبل المنی والوذی ما یخرج بعد المنی علی اثره والودی ما یخرج
علی اثر البول لا یجب فی شیء من ذلک الغسل ولا الوضوء ولا غسل الثوب
ولا غسل ما یصیب الجسد منه الا المنی بنابر نسخه وهی یعنی اینها که از ذکر می آید و بنا
بر نسخه فی یعنی در چهار چیز واجب نیست غسل و وضو آن منی است و مذی است و وذی با
معجمه و ودی بدال مهمله چنانکه در اکثر نسخ است و در تهذیب که بعنوان حدیث قوی نقل
کرده است بغیر این لفظ اول بدال مهمله است و ثانی بذال معجمه اما منی پس آن آب غلیظ
جهنده است که بعد از آمدن تنکوی از هم می پاشد و بدن سست میشود و موجب غسل است
و مذی آبیست که غالبا پیش از منی می آید و وذی آبیست که بعد از منی می آید عقیب منی و ودی
آبیست که عقیب بول می آید و در هیچ یک از اینها نه غسل واجب است و نه وضو و نه جامه را می
باید شست و نه بدن از آنچه از اینها باو رسیده است مگر منی روایتی که باین تفصیل است
در تهذیب نه باین نحو است در ودی و وذی بلکه چنین است که ودی عقیب بول می
آید و وذی از جهت کوفتها می آید که شستی کرده باشد و نه دیده ایم که عقیب منی آبی بیاید
و اهل لغت نیز موافق این روایت ذکر کرده اند و در روایت صحیحی وارد شده است
که در ودی وضو هست چون از سیلان بول است حمل کرده اند بر آنکه با بول می آید

البته مخلوط است به بول و اکثر حمل بر استحباب کرده‌اند و چون ظاهر است که بعد از بول و استبرا او منی
بیاید و محتمل است که حمل کنند بر صورتی که استبرا نکرده باشد زیرا که وقتی که می‌آید
با قطرات بول می‌آید و این اظهر است وسأل عبد الله بن بكير أبا عبد الله صلوات
الله عليه عن الرجل يلبس الثوب وفيه الجنابة فيعرق فيه فقال إن
الثوب لا يجنب الرجل و در موثق کالصحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از شخصی که جامه بپوشد و در آن جامه منی باشد و عرق کند در آن
جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمیکند یعنی بسبب این غسل واجب نمیشود
و اگر تا تقیه نباشد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم این نحو حرف نمیزنند
که جواب مطابق سؤال نباشد چون اکثر سنیان منی را پاک میدانند و راوی از
نجاستش پرسیده است و حضرت صلی الله علیه و آله جواب میفرمایند که بسبب غسل نمیشود
تا او بفهمد که درین مجلس جای پرسیدن این قسم چیزها نیست و محتمل است که مراد راوی
نیز همین باشد که حضرت جواب فرموده‌اند یا غرض از این سؤال آن نیست که عرق جنب
نجس است تا نتوان در آن جامه نماز کردن حضرت فرموده باشند که عرق نجس نیست
میتوان نماز کردن یا پرسیده باشد که اگر عرق کرده باشم و جامه منی دار پوشیده
باشم و ندانم که منی بهم خورده است بدن را آب می‌باید کشید یا پرسیده باشد که از
عرق سبب این نمیشود که منی تعدی کند به بدن حضرت فرموده باشند که نه و حمل بر تقیه
اظهر است و درین حدیث و اکثر احادیث آینده والله تعالی یعلم وفي خبر آخر إن
لا يجنب الثوب الرجل ولا الرجل يجنب الثوب شیخ بعنوان قوی ابن یعفور
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که جامه کسی را جنب
نمیکند و کسی جامه را جنب نمیکند یعنی اگر جنب عرق کند در جامه چنان نمیشود که اگر آن
جامه را کسی بپوشد او را غسل باید کرد یا جامه جنب شود که او را باید شست هرگاه منی
در آن جامه باشد وسأل زيد الشحام أبا عبد الله صلوات الله عليه عن

الثوب

الثوب يكون فيه الجنابة فتصيبني السماء حتى يبتل علي فقال لا بأس به
و سؤال کرد زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جامه که منی داشته باشد
و باران بر من آید تا جامه تر شود حضرت فرمودند که باکی نیست چون در بخار رسیده است
طهارت و نماز را حمل میتوان کرد که بهانه‌اش آن نیست که آدمی نجس شود و این در وقتی است
آب که میرسد خود را تطهیر میدهد و ظاهرش آنست که در سفر باشد و محتلم شده باشد
و زیر جامه دیگر نداشته باشد با آن هم نماز میتواند کرد و این خبر درینجا ضعیفی دارد
ولیکن کلینی بسند موثق روایت کرده است همین خبر را و خبر حلبی می‌آید که قرینه همین حمل است
وإذا نام الرجل على فراش قد أصابه مني فعرق فيه فلا بأس و هرگاه شخصی در
جامه بخوابد که در آن جامه منی باشد و آن شخص عرق کند در آن جامه خواب کردن
باکی نیست یعنی هرگاه علم نداشته باشد که بدنش با آن منی رسیده است برطوبت
ضرر ندارد و محتمل است که مراد این باشد که لازم نیست جامه خواب پاک باشد و
بدن این کس نجس شود چون غالب اوقات در آن جامه محتلم میشوند و چون صبح میشود
بحمام میروند و بدن خود را پاک میکنند و در حدیث صحیح از ابوبصیر منقول است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کرده
از جامه که شخصی در آن جنب شود و در آن عرق کند حضرت فرمودند که من دوست نمی
میدارم که در چنان جامه بخوابم و اگر زمستان باشد باکی نیست چون عرق کم میکنند
و اگر عرق کند کراهت دارد ومن عرق في ثوبه وهو جنب فليتنشف فيه إذا
اغتسل یعنی هرگاه جنب عرق کند در جامه نجس نمیشود آن جامه و بدن را از آن جامه بعد از
غسل خشک میتوان کرد چون عرق جنب پاکست و بر مضمون حدیث صحیح زراره واقع
شده است و احادیث بسیار در طهارت عرق جنب وارد شده است وإن كانت
الجنابة من حلال فحلال الصلاة فيه وإن كانت من حرام فحرام الصلاة
فيه یعنی عرق جنب مطلقا پاکست اما اگر جنب از حلال باشد نماز در آن جامه میتوان

غالب باشد یکمرتبه بشویند و پسر و دختر درین حکم مساویند یعنی در حکم اخیر موافق اعتقاد صدوق
چون در دختر شیرخواره اعتقاد او شستن است نه آب ریختن و عبارت مصنف
مضمون حدیث کالصحیح حلبی است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است از آنحضرت سؤال کردم از بول صبی حضرت فرمودند که آب بر و بریزند
و اگر چیزی خورده باشند میشویند و پسر و دختر درین حکم مساوی اند و چون صدوق این
حدیث را از کتاب حلبی روایت کرده است حدیث صحیح است و فرق کرده است حضرت در
میان رضیع و صبی و مرد و چون صدوق این حدیث را ... و موید است حدیث کالصحیح
حسین بن ابی العلاء که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از
بولی که به بدن رسیده باشد حضرت فرمودند که دو مرتبه آب بر و بریزند که البته یعنی
احتیاج به دست مالیدن نیست بخلاف نجاست غایط و خون مثلا که محتاج اند بدلک
دیگر سؤال کردم از جامه که نجس شده باشد از بول حضرت فرمودند که او را بشوی دیگر
سؤال کردم از کودکی که بول کرده باشد حضرت فرمودند که اندکی آب بر او بریزند و بعد از آن
جامه را میفشارند و دیگر در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که گفت از حضرت صلوات الله
علیه سؤال کردم از بول صبی که بجامه برسد حضرت فرمودند که بشو گفتم اگر نیابم که کجای
جامه را نجس کرده است حضرت فرمودند که همه جامه را بشوید و احادیث صحیحه وارد شده است
که از مطلق بول سؤال میکنند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حضرت میفرمایند
که دو بار بشوید و تا عصر متحقق نشود غالبا شستن متحقق نمیشود و بنابرین حکما قایل شده اند
بعصر و از این اخبار ظاهر شد که بول مرد و زن را از جامه و بدن دو مرتبه باید شست و بول
صبی که طعام خورده باشد یکمرتبه و اگر شیرخواره باشد محض ریختن آب کافیست و
اگر عصر کنند احوط است و اگر صبیه را نیز دو مرتبه بشویند احوط است و صدوق عمل کرده است
بفرق میان صبی و بالغ چنانکه در آب چاه نیز فرق بود میان هر سه و اکثر علما فرق کرده اند
میان صبی و مرد و در هر دو مرتبه قایلند و این احوط است اگرچه مذهب صدوق الکراهة

اقو

وَقَدْ رُوِیَ عَنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَنَّهُ قَالَ لَبَنُ الْجَارِیَةِ وَ
بَوْلُهَا یُغْسَلُ مِنْهَا الثَّوْبُ قَبْلَ اَنْ یَطْعَمَ لِاَنَّ لَبَنَهَا یَخْرُجُ مِنْ مَثَانَةِ
اُمِّهَا وَلَبَنُ الْغُلَامِ لَا یُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ قَبْلَ اَنْ یَطْعَمَ وَبَوْلُهُ لِاَنَّ لَبَنَ
الْغُلَامِ یَخْرُجُ مِنَ الْمَنْکِبَیْنِ وَالْعَضُدَیْنِ و تحقیق که روایت کرده اند از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که شیر دختر و بول دختر را از جامه
میشویند پیش از آنکه طعام او غالب شود بر شیر زیرا که شیر او از بول دان مادرش
می آید و شیر پسر و بول پسر را پیش از طعام خوردن نمیشویند بلکه آب میریزند چنانکه
گذشت زیرا که شیر پسر از دوشها و بازوهای مادرش می آید و این خبر را کلینی و شیخ
از سکونی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و صدوق باین
خبر عمل نموده است و اکثر علما عمل نکرده اند چون مخالف اخبار است از چند وجه یکی آنکه
شیر دختر نجس است و بول او محتاج بغسل است و بول صبی محتاج بغسل نیست و آنکه مخالف لغت
نیست بلکه موافق است دیگر آنکه فرق واقع شده است درین خبر از مخرج شیر و بول
پسر و دختر و حال آنکه اطبا فرق نکرده اند و این سخن ضعیف است زیرا که حضرت اعرفست
بهمه کس اگر حضرت فرموده باشد و در صحت این خبر سخن است چون راوی آن نوفلی
و سکونی است و در هر او ضعفی هست ولیکن چون کلینی و صدوق حکم بصحت آن کرده اند
جبر ضعف کرده است و عمل باین احوط است و اگرچه عمل بر استحباب شستن شیر و
بول دختر کردن اظهر است وَسَاَلَ حَکَمُ بْنُ حَکِیمِ بْنِ اَخِی خَلَّادٍ اَبَا عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ اَبُولُ فَلَا اُصِیبُ الْمَاءَ وَقَدْ اَصَابَ یَدِی
شَیْءٌ مِنَ الْبَوْلِ فَاَمْسَحُهُ بِالْحَائِطِ وَبِالتُّرَابِ ثُمَّ تَعْرَقُ یَدِی فَاَمْسَحُ اَوْ
بَعْضَ جَسَدِی اَوْ یُصِیبُ ثَوْبِی فَقَالَ لَا بَاْسَ بِهِ و حکم پسر برادر خلاد صراف از حضرت
صحیحا روایت نموده است که عرض نمودم که گاه هست بول میکنم و آب بهم نمیرسد و دستم ببول
آلوده شده است پس دستم را به دیوار و یا بخاک میمالم بعد از آن عرق میکنم و دست را بر رو یا بر

بعضی از بدن می مالم یا بجامه ام میرسد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی این چلار الخبث کردن گناه نیست همین که آب کشیدی پاک میشود و ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه خاک دست را هم پاک کند چنانکه مذهب سیناست و ظاهرا حضرت تقیه فرموده باشند و موافق مراد ایشان آن باشد که مذکور شد وَسَأَلَ اِبْرٰهِيمُ بْنُ اَبِي مَحْمُودٍ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الطِّنْفِسَةِ وَالْفِرَاشِ يُصِيبُهُمَا الْبَوْلُ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِمَا وَهُوَ ثَخِينٌ كَثِيرُ الْحَشْوِ فَقَالَ يُغْسَلُ مِنْهُ مَا ظَهَرَ فِي وَجْهِهِ و بسند صحیح سؤال کرد ابرهیم پسر ابو محمود از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از طنفسه و آن از قبیل پالش است و نمد و چیزهای که بر آن می نشینند و همچنین فراش که نهالی باشد که بر و میخوابند نجس میشوند ببول که نحو آنکه بول از آن بگذرد و حال آنکه ضخیم است و پنبه بسیار دارد و همه را آب نمی توان شستن حضرت فرمودند که ظاهرش را بشویند اندرونش اگر نجس باشد ضرر ندارد و شستن ظاهرش باین نحو که آنرا جدا کنند و بشویند و خشک شود و بعد از آن پنبه از ند بر روی پنبه نجس یا پنبه را بیرون آورند و بعد از آنکه بشویند پنبه را داخل کنند بی دغدغه است و احتمال دارد که همین آبی که بر روی آن بریزند پاک شود و آن طرفش نجس باشد چنانکه ظاهر حدیث است اما گمان ندارم که کسی از علما باین نحو قایل شده باشد پس اولی آنست که پنبه را بیرون آورند تا بی دغدغه پاک شود وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ امْرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا اِلَّا قَمِيصٌ وَسَأَلَ حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ اِنِّي رُبَّمَا بُلْتُ فَلَا اَقْدِرُ عَلَى الْمَاءِ وَيَشْتَدُّ ذٰلِكَ عَلَيَّ فَقَالَ اِذَا بُلْتَ وَتَمَسَّحْتَ فَامْسَحْ ذَكَرَكَ بِرِيقِكَ فَاِنْ وَجَدْتَ شَيْئًا فَقُلْ هٰذَا مِنْ ذَاكَ و موثقا سؤال کرد حنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بسیار است که بول میکنم یا اراده بول دارم و آب بهم نمیرسد و ضبط بول کردن دشوار است بر من یا بسبب توهم خروج بول آزار میکشم چون کسی که خود را نشسته باشد آنا فانا گمان میکند که بول در می آید و جامه اش نجس میشود حضرت فرمودند که هرگاه بول

کرد

کردی و موضع را خشک کردی پایین تر از سر ذکر آنجا که پاکست آب دهان بمال همین که شیطان وسوسه کند که بول از آن آمده جوابش ده که رطوبت آب دهنست و ظاهر است که حضرات صلوات الله علیهم اطبای معنوی اند و دوای درد هر کس را بجوی میکرده اند صدوق آنچه مذکور است از میان نجاسات و کیفیت ازاله آن که در احادیث بسیار واقع شده است ذکر کرده است این احادیث نادره را از جهت غرابت ذکر کرده است رحمه الله وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ امْرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا اِلَّا قَمِيصٌ وَاحِدٌ وَلَهَا مَوْلُودٌ فَيَبُولُ عَلَيْهَا كَيْفَ تَصْنَعُ فَقَالَ تَغْسِلُ الْقَمِيصَ فِي الْيَوْمِ مَرَّةً و سؤال کرد ابو حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال زنی که او را بغیر از یک پیراهن نباشد و فرزندی دارد پسر یا دختر و بر او بول میکند حضرت فرمودند که هر روز یکبار پیراهن بشوید و علما ذکر کرده اند که بهتر آنست که پیراهن را قریب بشام بشوید تا نماز ظهر و عصر را در جامه پاک کرده باشد و نماز شام و خفتن را در جامه پاک یا نجسی که نجاستش سبک باشد کرده باشد و نماز صبح را در جامه نجس میکند و از نجاست بول معفو است و محتمل است که از غایط طفل نیز معفو باشد و بول گفته باشند و بهر دو را خواسته باشند و اگر مربی مرد باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرموده و اگر طفل دختر باشد اکثر گفته اند که عفو نیست و لیکن لفظ روایت مولود است و آن شامل هر دو است و یوم شامل شب و روز است و اگر لته داشته باشد که طفل را با آن محافظت نماید که بر جا بول کند ظاهرا معفو نباشد چون آنرا نیز ثوب میگویند در لغت عرب و حدیث اگر چه سندش ضعیف یا جهالت دارد اما ضعفش زایل شده است بعمل اصحاب و همه بآن عمل کرده اند وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ لِاَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اَخْرُجُ مِنَ الْخَلَاءِ فَاَسْتَنْجِي بِالْمَاءِ فَيَقَعُ ثَوْبِي فِي ذٰلِكَ الْمَاءِ الَّذِي اسْتَنْجَيْتُ بِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ و محمد عرض نمود بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من از خلا بیرون می آیم و استنجا بآب میکنم و جامه ام در آب استنجا می افتد حضرت

فرمودند که باکی نیست و بر تو چیزی نیست و این محمد صاحب الطاق است که از بزرگان حضرت
امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است صلوات الله علیهم و این
حدیث در اینجا و در کافی سندش کالصحیح است و همچنین در تهذیب و حدیث صحیح
عبدالکریم هاشمی صریح است در پاک بودن آب استنجا و مشتر تفصیلش گذشت در
باب اول و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فی طین المطر
انه لا باس به ان یصیب الثوب ثلثة ایام الا ان یعلم انه قد نجسه شیء بعد
المطر فان اصابه بعد ثلثة ایام غسله و ان کان طریقا نظیفا لم یغسله حضرت
صلوات الله علیه فرمودند در گل باران که باکی نیست که بجامه برسد تا سه روز مگر آنکه دانسته که چیزی
او را نجس کرده است بعد از ایستادن باران و اگر بعد از سه روز بجامه رسید بشوید آنرا
استحبابا بنابر مشهور و اگر راهی باشد پاکیزه مثل صحرا بعد از سه روز هم نشوید این حدیث را
شیخان صحیحا روایت کرده اند از ابن بزیع و او ارسال کرده است و گفته است از بعضی استادان
ما بار سیده است که او از حضرت روایت کرده است و چون بزرگست مرسل او را اعتبار
کرده اند معهذا موید این حدیث احادیث بسیار وارد است و بعضی از آنها گذشت و
سال ابو الاغر النخاس ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال انی اعالج الدواب
فربما خرجت باللیل و قد بالت و راثت فتضرب احدها بیدها او برجلها
و فی بیده او برجله فینضح علی ثوبی فقال لا باس به و سوال کرد ابو اغر بعین
معجمه و را مهمله چنانکه در نسخ فقیر است و بعین مهمله و را چنانکه در کافی است و نخاس
فروشنده چهار پایان و غلام و کنیز است و طریق کافی باو صحیح است و طریق صدوق
باو کالصحیح است و چون فضلا مثل ابن ابی عمیر و صفوان و علی بن الحکم از او روایت
کرده اند دلالت بر بزرگی او میکند و لیکن اصحاب رجال او را ذکر نکرده اند و شهادت
صدوق دلالت میکند بر آنکه کتاب او معتمد اصحاب بوده است و شهادت صدوق هم
بر صحت حدیثش کافیست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت کار من

بااسب

با اسب و استر و الاغ است و اینها را سرگین و شاش و لی بسیار است که شب بیرون می آیم از
پیرون و اینها بول و سرگین کرده اند و یکی از اینها دست یا پا زده و ترشح میکند بر جامه من حضرت
فرمودند که باکی نیست و این حدیث دلالت میکند بر طهارت بول و سرگین اسب و استر و الاغ
و موید است حدیث کالصحیح که صریح است در طهارت ابوال اینها و عمومات احادیث صحیح
و حسان و ثقات هست که دلالت میکنند بر آنکه بول هر حیوانی که گوشتش حلال است پاکست و احادیث بسیار هست
که گوشت اینها مکروه است و لیکن حدیثی صحیح و حسن اجنه موثق کالصحیح و چند قوی دلالت
بر شستن میکند بلفظ امر و یک حدیث صریح است در نجاست و بعضی از علما قایل بنجاست
بول اینها شده اند و اکثر قایلند بطهارت و آن احادیث را حمل کرده اند بر آنکه سنت است
اجتناب از آن و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون مذهب عامه نجاست است و هیچ شک
نیست که احوط آنست که از بول اینها اجتناب نمایند ولا باس بخرء الدجاجة و الحمامة
یصیب الثوب و باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر که بجامه برسد و این عبارت از
وهب بن وهب است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و
وهب اگرچه ضعیف است و لیکن کتابش معتمد است معهذا از دو وجه دیگر پاکست یکی از حیثیت
آنکه فضله طیور مطلقا پاکست و دویم از حیثیت آنکه هرچه گوشتش حلال است پاکست و حدیث
ضعیفی وارد شده است بر نهی از نماز در آن و محمول بر تقیه است یا کراهت یا آنکه مرغ
خانگی چیزی از نجاست بخورد در اینصورت بنابر مذهب مشهور فضله اش نجس است و جمعی
که از آن جمله صدوق است پاک میدانند بنابر مذهب ایشان یکی از این دو حمل اول می باید کرد
و تقیه اظهر است و اجتناب اولی ولا باس بخرء ما طار و بوله و باکی نیست در
فضله هر حیوانی که پرنده باشد و همچنین باکی نیست در بول آنها چون بعضی از پرنده ها بول
دارند و شیخان در حسنه کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که هر چیزی که بپرد باکی نیست در بول و فضله آن و از آن جمله است شب پره و در خصوص
آن حدیث موثقی وارد است که باکی نیست در بول آن و موید اینهاست صحیحه علی بن جعفر که

از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما سؤال کرده است که هرگاه شخصی در جامۀ خود بیابد
فضلۀ مرغی را در اثنای نماز آیا در ان اثنا میتواند حک کند حضرت فرمودند که باکی نیست
و اگر در مرغ تفصیلی میبود البته حضرت میفرمودند که فضلۀ غیر ماکول را حک کردن فایده
ندارد بلکه جامه را می باید انداخت اگر ساتری دیگر داشته باشد و الا نماز را قطع می باید
کرد پس چون این تفصیل را نفرمودند ظاهر میشود که همه پاکست و این اخبار معارضی ندارد مگر
عموماتی که خواهد آمد و هیچ شک نیست که خاص مقدم است با احادیثی که وارد شده است که اصل
در اشیا طهارت است و با سهولتی که شریعت محمدیه مقتضی آنست و اگر قایل بنجاست باشند جمیع
مساجد و مشاهد می باید که نجس باشد و همیشه این کس در کار ازالۀ آن باشد خصوصا بر همه
اکثر که قایلند باآنکه هرگاه مشتبه باشد فضلۀ ماکول اللحم بغیر آن واجبست اجتناب از آن
که در صورت هر فضله که باشد می باید که ازاله کنند اگرچه بر تقدیر نجاست مظنون آنست که اصل
طهارتست چنانکه احادیث صحیحه بر آن وارد است و خواهد آمد و اگر احتیاط تواند کرد اجتناب
احوط است وَلا بَأسَ بِبَولِ کُلِّ شَیءٍ اُکِلَ لَحمُهُ فَیُصیبُ الثَّوبَ و باکی نیست در بول هر چیزی
که گوشت او را خورند که کاهی برسد و بر مضمون احادیث معتبره وارد شده است و از آن جمله
احادیث حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت امام محمد باقر
و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است و همچنین در سرگین اسب و استر
و خر احادیث صحیح بل الصحیح وارد شده است که پاکست با کراهتی که دارد پس در غیر مکروه بطریق
اولی باتفاق جمیع علمای شیعه سوای آنچه خواهد آمد و همچنین در نجاست بول و فضلۀ حیوان غیر
ماکول اللحم احادیث کالصحیح وارد شده است با اجماع در غیر پرنده و در هر حیوانی که
نفس سائله نداشته باشد مثل کیک و شپش و مگس و امثال اینها و اگرچه بعضی گفته اند که اینها نجس
معفو است و علی ای حال نماز در اینها میتوان کرد و لهذا وَلا بَأسَ بِلَبَنِ المَرأَةِ المُرضِعِ
یُصیبُ قَمیصَها فَیَکثُرُ وَیَیبَسُ یا فَیَلبَسُ و باکی نیست اگر شیر زن شیرده که بسیار
زود برسد و بسیار در آید و خشک شود یا از آن جامه را بپوشد و نماز کند و ظاهر است که

اگر شیر دختر هم باشد ضرر ندارد در شیر داشته باشد چون تکلیف و اجتناب از آن تکلیف ما لا
یطاق است و ظاهر این عبارت روایت یا مضمون روایت که بصدوق رسیده است و
بسیار رنج بوده ایم و ظاهر شد که صدوق بی سندی حرف نمیزند و قطع نظر از وقوع حدیث
نیز نوشته غیبت در اینکه مادر زنان برهنه اند و شیر ایشان بر پیراهن ایشان میریزد و اگر لازم
بود اجتناب از آن باعتبار آنکه فضلۀ غیر ماکول اللحم است البته میبایست بخصوص این میفرمودند
و همچنین چرک و عرق و غیر اینها با آنکه احادیث بسیار وارد شده است قریب بتواتر که عرق
جنب و حایض اگر به بدن غیر ایشان برسد ضرر ندارد و تفصیلش ان شاء الله خواهد آمد و
سُئِلَ الرِّضا صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ عَنِ الرَّجُلِ یَطَأُ فِی الحَمّامِ وَفی رِجلَیهِ الشِّقاقُ فَیَطَأُ البَولَ
وَالنّورَةَ فَیَدخُلُ الشِّقاقَ اَثَرٌ اَسوَدُ مِمّا وَطِئَ مِنَ القَذَرِ وَقَد غَسَلَهُ کَیفَ یَصنَعُ
بِهِ وَبِرِجلِهِ الَّتی وَطِئَ بِها اَیُجزیهِ الغُسلُ اَم یُخَلِّلُ اَظفارَهُ بِاَظفارِهِ وَیَستَنجی فَیَجِدُ
الرّیحَ مِن اَظفارِهِ وَلا یَری شَیئاً فَقالَ لا شَیءَ عَلَیهِ مِنَ الرّیحِ وَالشِّقاقِ بَعدَ
غَسلِهِ و از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سؤال کردند از شخصی که بحمام رود و نوره
کشد و در پای او ترکها باشد چنانکه متعارف است که پاشنه پاها ترکد خصوصا وقتی که پا برهنه
باشد یا نعلین عربی در پا داشته باشد و متعارف است که در حمام بول میکنند پس داخل این ترکها
شود اثر سیاهی نوره چون بر آن راه رفته است و پا که داشته است در حال کشیدن
نوره یا بر آن و پا را شسته است و سیاهی نوره مانده است چگونه با این سیاهی نجس داند
و غسل کرده است صحیح نداند باعتبار آنکه آب به ته آن نرسیده است یا باعتبار نجاست زیر
نوره آیا باید که شسته است کافیست و از جمله نر ناخنها نیز رفته است یا ناخنها متعارف است
که چرکی میدارد یا ناخنهای پا را بناخنهای دست تخلیل کند و چرک آنرا با سیاهی نوره را بیرون
آورد و یک نسخه اظفاره ندارد بنابر آن سؤال از ترکها است که تخلیل آن بناخنها کند و یک نسخه
باظفاره ندارد همان معنی اول است با زیادتی که آیا مطلق ناخن دست و پا را تخلیل می باید کرد و یک
نسخه او یحکه است که معنی تخلیل باشد و تراشیدن سر مراد باشد یا تراشیدن ناخنها آب

سه غرفه بر آن جاری شود و سؤال دیگر آنکه استنجا میکند از ناخنش بوی بد می آید اما اثر نجاست
هیچ نمانده است و بو مانده است آیا نجس است حضرت صلوات الله علیه جواب فرمودند که
اکتفا میکنند که نجس نیست و اتفاقی است بشقاق ترکیده ها و زیر ناخنها کمند لعله از آن که آنرا
شسته است هم پاک میشود و آب چون لطیف است بهر جا میرسد و محتمل است که مراد
راوی همین محض طهارت و نجاست باشد و غسل مراد این نباشد چون امام از آن برده است اگر
چه غالبا اوقات از جهت غسل بحمام میرفته اند و در حدیث وارد شده است که زیر هر موی
جنابت هست و هر که غسل کند و مقدار سر موی از بدنش را آب نرساند آن شخص بجهنم خواهد
رفت پس احتیاط در وضو و غسل آنست که آب بته ناخنها برسانند و ازین جهت که
مبالغه عظیم وارد شده است در گرفتن ناخنها در هفته یکمرتبه والله تعالی اعلم وَالدَّمُ اِذَا
اَصَابَ الثَّوْبَ فَلَا بَاْسَ بِالصَّلٰوةِ فِيهِ مَا لَمْ يَكُنْ مِقْدَارُهُ مِقْدَارَ دِرْهَمٍ وَافٍ وَ
الْوَافِي مَا يَكُونُ وَزْنُهُ دِرْهَمًا وَثُلُثًا وَمَا كَانَ دُونَ الدِّرْهَمِ الْوَافِي فَقَدْ
يَجِبُ غَسْلُهُ وَلَا بَاْسَ بِالصَّلٰوةِ فِيهِ و هرگاه جامه خونین باشد باکی نیست نماز کردن در آن
جامه مادام که مقدار یکدرهم وافی نباشد و درهم وافی آنست که وزن آن یکدرهم و ثلث
درهم باشد و هر چه کمتر از درهم وافی است نجس است و گاه هست که واجبست آنرا شستن
مثل طهارت از جهت دخول مساجد سیما مسجدین و مشاهد رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
علی المشهور اما نماز میتوان کرد در آن جامه و محتمل است که مراد از وجوب غسل همین نجاست فقط
باشد از جهت رفع توهم طهارت آن و این معنی بحسب معنی اظهر است اگر چه معنی اول بحسب لفظ اظهر است
و بر مضمون احادیث صحیحه و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که لفظ وافی که در اخباری که بما رسیده است نیست ولیکن چون صدوق ذکر کرده است البته
حدیثی دیده است و اکثر چنین گفته اند یا بغلی یا بغلی ذکر کرده اند که آن هشت دانگی بوده است و درهم
دیگر چهار دانگی بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شش دانگی کردند
و بعضی آنرا گفته اند که مقدار سر انگشت ابهام بوده است و بعضی بند سبابه و بعضی گویی که از کف

دلت

دست است چون در احادیث نیست و آنچه آنست که مقدار یکشاهی نباشد و اگر مطلقا نباشد بهتر است
و اگر چیزی آلوده بخون باشد مثل آب منی جمعی گفته اند که معفو نیست و ظاهر مقدار کم از درهم
ان عفو باشد وَاِنْ كَانَ الدَّمُ دُونَ حِمَّصَةٍ فَلَا بَاْسَ بِاَنْ لَا يُغْسَلَ اِلَّا اَنْ يَكُونَ
دَمَ الْحَيْضِ فَاِنَّهُ يَجِبُ غَسْلُ الثَّوْبِ مِنْهُ وَمِنَ الْبَوْلِ وَالْمَنِيِّ قَلِيلًا كَانَا اَوْ كَثِيرًا
وَتُعَادُ مِنْهُ الصَّلٰوةُ عَلِمَ بِهِ اَوْ لَمْ يَعْلَمْ و اگر خون کمتر از نخود باشد باکی نیست که آنرا نشویند
مگر آنکه خون حیض باشد که واجبست که آنرا از جامه بشویند و از بول و منی نیز بشویند خواه این هر سه کم
باشند یا بسیار و نماز را اعاده میکنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند یا ندانسته و ظاهرا
مراد از نخود قطره بزرگ خونست که چون در جایی می افتد پهن میشود و غالبا قدر درهم میشود یا وزن
یک نخود خون و آن نیز بحسب سعت و فراخی یک درهم است غالبا و چون لفظ حمصه در حدیث حیض
وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب آن کرده اند چون بگمان ایشان در سند آن اشتراک است
ظاهر آنست که عبارت صدوق حمصه باشد و بعضی از نسخ نخاله بجیم وارد شده است بمعنی گوگفتن
موافق حدیث اول باشد و ظاهر التصحیف نساخ یا اصطلاح فضلاست و علی ای حال مراد از خونی که واجب
از آن آنست که نجس باشد و آن خونیست که از حیوانی بیرون آید که آن رگ داشته باشد و هر چه دفع
میکند نجس است پس خون ماهی و خون جلبابه و کیک و شپش و امثال اینها که رگ ندارند
پاکست و روایات بر آن وارد شده است و همچنین خون مثل خون گوسفند و گاو هرگاه این ها را کشته شد
هر چه زمین میشود نجس است و حرام و آنچه باقی می ماند پاکست و حلال اگر نجاسته الشوبه که از خون بیرون
باند روان نبود و در خون بار خلاف نیست چون معلوم نیست که رگ دارد یا نه بعضی میگویند که رگ مخفی
دارد اجتناب از آن احوط است و هر چه خونش نجس است میته آن و منی آن نجس است اگر چه گوشت
آنرا خورند اما بول و غایط تابع حلیت گوشت است چنانکه گذشت پس اگر قطره صغیری از بول یا
منی در جامه یا در بدن کسی باشد معفو نیست و همچنین خون حیض و اکثر علما خون استحاضه و نفاس
و نجس العین را نیز ملحق بخون حیض ساخته اند چون روایت در خون حیض وارد شده است
و گفته اند که نفاس هم حیض است و در استحاضه تغییر قطنه و خرقه میکنند با آنکه لا یتم الصلوة

وخون الحسن العین بجهت بار ملاقات آن با نجاستی اگر بهم رسانیده است و آنچه معفو است نجاست خون است
نه غیر آن و احوط اجتناب است از اندک و بسیار این ها و اما آنکه صدوق گفته است که نماز را اعاده
میکند از همها اگر دانسته نماز کرده باشد وجه نیست در آنکه اعاده میکند و اگر دانسته باشد
و فراموش کرده باشد مشهور در میان علما آنست که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت
قضا نمیکند مگر آنکه در وقت که خاطرش رسیده و ادا گذشته که در خارج وقت قضا خواهد کرد و
ظاهر بسیاری از احادیث صحیحه آنست که در وقت نیز اعاده میکند و احادیث اعاده محمول بر
استحباب خواهد بود و لیکن احوط عمل بمشهور است اما اگر جاهل باشد بنجاست جامه و نماز کرده باشد مشهور میان
علما آنست که مطلقا اعاده نمیکند نه در خارج وقت از جهت روایات کثیره صحیحه و بعضی گفته اند که
در وقت اعاده میکند چون روایات وارد شده است در اعاده در وقت و آن احوط است و اظهر
عدم وجوب است و لیکن سنت است اعاده در وقت پس آنچه صدوق مطلقا حکم کرده است باعاده
اگرچه جاهل باشد خلاف مشهور است و ممکن است که حمل کنیم بر جاهل مسئله چون جاهل مسئله معذور
نیست و لیکن خلاف ظاهر عبارت است بلکه شامل جاهل مسئله نیز هست و در احکام لباس مصلی
نیز خواهد آمد **وَقَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا أُبَالِي أَبَوْلٌ أَصَابَنِي أَمْ مَاءٌ إِذَا لَمْ أَعْلَمْ**
و بسند موثق از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پروا ندارم که
بول بمن رسیده باشد یا آب هرگاه ندانم یعنی احتمال عبارت اینست که جاهل بنجاست معذور است
و آب و بول یکسانست پس جایی که نماز را از آب اعاده و قضا نمی باید کرد همچنین بواسطه بول
قضا و اعاده نمی باید کرد و احتمال دیگر آنکه در نجاست علم می باید و تا علم بنجاست نداشته باشد
اجتناب واجب نیست و ظاهرا هر دو مراد باشد و هر دو معنی از کلام در می آید و علی ای
حال این حدیث مخالف حکم اولست مگر آنکه جاهل را بمعنی جاهل مسئله بگیریم در سخن سابق **وَ**
قَدْ رُوِيَ فِي الْمَنِيِّ أَنَّهُ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ حَيْثُ قَامَ نَظَرَ وَطَلَبَ فَلَمْ يَجِدْ شَيْئاً
فَلَا عَلَيْهِ شَيْءٌ وَإِنْ كَانَ لَمْ يَنْظُرْ وَلَمْ يَطْلُبْ فَعَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَهُ وَيُعِيدَ صَلَاتَهُ
و تحقیق که روایتی وارد شده است در این چند روایت صحیح و کالصحیح است که روایت کرده اند محمد

بن مسلم و عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در منی که اگر شخصی محتلم شده
باشد یا جنب و چون از خواب بیدار شود ملاحظه نموده باشد جامه را و منی را ندیده باشد و غسل
کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن منی را در جامه دیده باشد بر او چیزی نیست یعنی اعاده
نماز نمیکند و اگر ملاحظه جامه نکرده باشد و بعد از آن به بیند می باید بشوید و اعاده نماز بکند و اکثر
علما اعاده را حمل کرده اند بر استحباب احوط اعاده است و این احادیث نیز مخالف سخن اول
صدوق است و احادیث صحیحه در منی و بول و خون وارد شده است که اگر جاهل باشد اعاده نماز
نمیکند **وَلَا بَأْسَ بِدَمِ السَّمَكِ فِي الثَّوْبِ أَنْ يُصَلِّيَ فِيهِ الْإِنْسَانُ قَلِيلاً كَانَ أَوْ كَثِيراً** و باکی
نیست بخون ماهی که در جامه باشد و آدمی در آن جامه نماز کند خواه اندک باشد و خواه
بسیار و این مضمون روایت نکو نیست از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و در حدیث
صحیح عبدالله بن ابی یعفور وارد است که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم
که چه میفرمایید در خون کیک حضرت فرمودند که باکی نیست عرض کردم که گاه هست که
بسیار است حضرت فرمودند که هرچند بسیار باشد ضرر ندارد و همچنین حلبی روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که خون کیک ضرر ندارد و در روایتی
دیگر وارد شده است که خون پشه ضرر ندارد و اگر نباشد در جامه بدان بهتر است
وَمَنْ أَصَابَ قَلَنْسُوَتَهُ أَوْ عِمَامَتَهُ أَوْ تِكَّتَهُ أَوْ جَوْرَبَهُ أَوْ خُفَّهُ أَوْ بَوْلٌ أَوْ دَمٌ أَوْ مَنِيٌّ
أَوْ غَائِطٌ فَلَا بَأْسَ بِالصَّلَوٰةِ فِيهِ وَذٰلِكَ لِأَنَّ الصَّلَوٰةَ لَا تَتِمُّ فِي شَيْءٍ مِنْ هٰذَا وَحْدَهُ
و کسی که بر سر کلاه او یا دستار او یا بند زیر جامه او یا جوراب او یا موزه او منی یا بول یا خون
یا غایط پس باکی نیست که نماز در اینها کند از جهت آنکه نماز در هیچ یک از اینها تنهایی تمام نمیشود یعنی
ستر عورتین بهیچ یک از اینها تنهایی نمیتوان کرد و این علت در حدیث وارد شده است
پس هرچه بآن ستر عورتین تمام نمیشود اگر نجس باشد نماز میتوان کرد و عمامه را صدوق زیاده
کرده است بر علما باعتبار آنکه مثنی که پیچیده است ستر عورتین نمیتوان کرد و آن موجه است
و حق اینست که عمامه این حکم ندارد و اگر بصدوق رسیده باشد حدیثی قایل شده باشد

باین حکم بر دیگران که آن حدیث بایشان نرسیده است حجت نیست و درین که در جبه‌ای که نماز
در و تمام نشود اگر نجس باشد نماز صحیح است روایات بسیار وارد شده است و کسی در ان خلاف
نکرده است پس اگر جامه تو نجس باشد نماز میتوان کرد و اگر بسته باشد بر ان دوخته باشند
نمی‌توان کرد از آن جهت که میتوان عورتین را بآن پوشانید و الحوط اجتناب
از ستر عورتین است حلقه در است با ذکر و خصیتین و از ناف تا زانو مستحب موکد است وَمَن وَقَعَ
ثَوبُهُ عَلَى حِمَارٍ مَيِّتٍ فَلَيسَ عَلَيهِ غَسلُهُ وَلَا بَأسَ بِالصَّلٰوةِ فِيهِ و کسی که جامه‌اش بر الاغ
مرده افتد و ملاقی آن شود بیبوست و واجب نیست بر او که جامه را بشوید و باکی نیست که در ان نماز
کند و همین مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است و جمعی از علما ملاقات با میته بیبوست
موجب نجاست میدانند باعتبار روایات مطلقی که وارد شده است که ملاقی میته را بشویند
و مجهول است بر آنکه ملاقات برطوبت کرده باشد و حدیث سگ مرده نیز خواهد آمد که ملاقی
آن نجس نیست و صدوق که این عبارت را مطلق ذکر کرده است ظاهر مرادش اینست که اگر ملاقات
برطوبت کرده باشد نیز پاکست چنانکه مشهور گذشت و لیکن حمل کلامش به یبوست اولی است
وَلَا بَأسَ أَن يَمَسَّ الرَّجُلُ عَظمَ المَيِّتِ إِذَا جَازَ سَنَةً و باکی نیست که کسی است باستخوان مرده
با آنکه یکسال بر آن گذشته باشد و همین مضمون حدیثیست که شیخان از اسمعیل جعفی روایت
کرده‌اند و در سند ایشان جهالتی هست و لیکن سند صدوق بکتاب او صحیح است و درین دغدغه
نیست که بعد از یکسال استعمال میتوان کرد و لیکن از مفهوم حدیث در می‌آید که پیش از یکسال استعمال
نتوان کرد و مخالفت دارد با احادیث بسیاری که وارد شده است در آنکه هر چه حیات
در ان حلول نکرده است از میته پاکست مانند مو و کرک و پشم و شاخ و استخوان و دندان
و سم و پر و بیضه پس این خبر مشوش اعتباری ندارد و محتمل است که تقیه از عامه باشد که جمعی از
میگویند که تا استخوانی چربی دارد حضرت فرموده باشند که یکسال بگذرد و چربی نمی‌ماند یا
مراد استخوانهائی باشد که در صحرا افتاده است و چون حیوانی که می‌میرد استخوان نیز ملاقات
گوشت و خون نجس میشود و غالبا اوقات در عرض سال بارانهائی آید و آنرا پاک میکنند و اکثر

علما حمل بر استحباب کرده‌اند که سنت است که تا یکسال استعمال نکنند تا بی دغدغه چربیهای او برود و بعید
واللّه تعالی یعلم وَلَا بَأسَ أَن يُجعَلَ سِنُّ المَيِّتِ لِلحَيِّ مَكَانَ سِنِّهِ و باکی نیست که زنده دندان
مرده را بجای دندان افتاده خود بگذارد و ظاهر مراد دندان حیوان ماکول اللحم باشد مثل دندان
گوسفند هر چند مرده باشد اما دندان پاکست چون حیات در ان حلول نکرده است و محتمل است
که مراد اعم باشد با آنکه وقت نماز بر دارد و در دندان آدمی مشکل است چون واجبست
دفن آن چنانکه خواهد آمد و ظاهر از مضمون خبری وارد شده است که صدوق ذکر کرده است
وَمَن أَصَابَ ثَوبَهُ كَلبٌ جَافٌّ وَلَم يَكُن كَلبَ صَيدٍ فَعَلَيهِ أَن يَرُشَّهُ بِالمَاءِ
و کسی که جامه‌اش بسگ خشکی خورد که جامه‌اش خشک باشد و سگ شکاری نباشد پس بر وست
که استحبابا که آبی بر جامه‌اش بریزد و اگر ملاقات سگ برطوبت شود واجبست که بشوید جامه را
و اگر سگ شکاری باشد و خشک باشد بر و چیزی نیست اگر تر باشد بر و لازم است
استحبابا که آبی بر و بریزد و محتمل است که صدوق آب ریختن در هر دو جا واجب داند با آنکه
علمای نقل اجماع کرده‌اند بر نجاست سگ و خوک و نقل قول ابن بابویه اکثر نکرده‌اند بلکه این
مذهب را از سنیان نقل کرده‌اند که ایشان استدلال بآیه کرده‌اند که حق سبحانه و تعالی
فرموده است که بخورید از شکاری که سگ بگیرد و از جهت شما نگاه دارد و جواب داده‌اند
که ظاهر است که غرض آیه آنست که شکار سگ بمنزله تذکیه انسانست و الا می باید که خون
هم پاک باشد و هر چه در اندرون نخچه است حلال باشد و هیچکس از مسلمانان
قایل نمیشود و دور نیست که صدوق حدیثی دیده باشد چون طریقه او نیست استدلال
بآیه خصوصا این نحو استدلالات حق اینست که هر سگی نجس است و اگر ملاقات برطوبت
کنند واجبست ازاله و اگر ملاقات به یبوست کنند سنت است آب ریختن بر ان در مضمون
احادیث صحیحه وارد شده است و همچنین در خوک حدیث صحیح وارد شده است بتفصیل مذکور
از علی بن جعفر و از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وَلَا بَأسَ بِالصَّلٰوةِ
فِي ثَوبٍ أَصَابَهُ خَمرٌ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ شُربَهَا وَلَم يُحَرِّمِ الصَّلٰوةَ فِي ثَوبٍ

اصابته و باکی نیست نماز کردن در جامه که شراب آب انگور پخته باشد یا رسیده باشد زیرا که حق سبحانه
و تعالی خوردنش را حرام کرده است و حرام نکرده است نماز در جامه که شراب بآن رسیده باشد
بالجمله ظاهر کلام صدوق طهارت خمر است اگر چه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله میفرمودند که این
عبارت دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس میداند و عفو میداند مثل خون کمتر از
درهم و علی ای حال نماز کردن در آن را جایز میداند و بحث درین است و سید مرتضی
و شیخ طوسی هر دو نقل اجماع کرده‌اند بر نجاست شراب و روایات درین باب متعارض است
و احادیث از طرفین بسیار است و صدوق احادیث نجاست را حمل بر تقیه یا استحباب اجتناب
و اکثر علما احادیث طهارت را حمل بر تقیه کرده‌اند چون در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس این
احادیث را از ائمه هدی نقل کرده‌اند و جمعی از علمای آن زمان بواسطه خوش آمد خلفا حکم بطهارت
آن کرده بودند و خلفا میخوردند ائمه معصومین از روی تقیه بر دوستان خود که مبادا بایشان ضرری
رسد از اجتناب آن فرموده‌اند که نماز در آن جامه میتوان کرد چون شیعیان با سنیان
می‌نشستند و اگر چه نمیخوردند شراب بر رخوت ایشان میریختند اگر ایشان اجتناب می‌نمودند
سنیان بیشتر میریختند چنانکه بتعارف است الحال نیز و این عبارتی که صدوق نقل کرده است
ظاهرا عبارت حدیث صحیحی است که در علل از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما روایت کرده است که جمعی از اصحاب از ایشان پرسیدند که جامه کرباس میخریم
از جامه‌ئی که میدانیم که بافنده‌های این جامه‌ها شراب میخورند و پیه خوک را بر آلات جولاهی می
مالند آیا نماز میتوانیم کرد درین جامه‌ها پیش از آنکه بشوئیم آنها را حضرت فرمودند که بلی باکی
نیست حق تعالی حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنها را و حرام نکرده است پوشیدن آن را
و نماز گذاردن و دست مالیدن در آنها و این حدیث صریح نیست در طهارت زیرا که
راوی علم بملاقات نداشته است و احادیث ازین باب بسیار می‌آید و علتی که حضرت
فرموده‌اند ممکن است حمل کردن بر آنکه در چنین حالی که علم بملاقات نداشته باشند حق سبحانه
و تعالی حرام نکرده است نماز را نه جائی که علم داشته باشد و الا بر صدوق لازم می‌آید که

نو

خوک هم پاک باشد اما ظاهرا صدوق نیز التزام میکند و لهذا اخو کرا درین باب ذکر نکرده است
والله تعالی یعلم و هیچ شک نیست که احتیاط در اجتناب مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید امر باجتناب از آن کرده است مطلقا دیگر خلاف است در مسکرات یعنی خمر و در نبیذ و فقاع
و عصیر عنبی که جوش زده باشد و قوامی گرفته باشد و هنوز دو ثلث آن نرفته باشد اکثر
علما بنجاست همه اند و احوط اجتناب است و روایات بر نجاسات مسکرات وارد هست و در عصیر
عنبی اگر چه روایت بر نجاست ندیده‌ام و لیکن روایت کرده است که آن نیز شراب است
علما ذکر کرده‌اند که هر گاه شراب باشد پس نجس است و خالی از اشکالی نیست حکم بنجاست
این‌ها کردن والله تعالی یعلم فَاَمَّا فِی بَیْتٍ فِیهِ خَمْرٌ فَلَا یَجُوزُ الصَّلٰوةُ فِیهِ اما
در بیوتی که در آنجا شرابی در ظرفی باشد نماز در آن بیوت جایز نیست و حدیث عمار ساباطی
که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که نماز نمی‌توان
کرد در خانه که در آنجا شراب یا مسکر بوده باشد و اکثر علما حمل بر کراهت کرده‌اند و اجتناب
اولی است وَمَنْ بَالَ فَاَصَابَ فَخِذَهُ نُکْتَةٌ مِنْ بَوْلِهِ فَصَلّٰی ثُمَّ ذَکَرَ اَنَّهُ لَمْ یَغْسِلْهُ
فَعَلَیْهِ اَنْ یَغْسِلَهُ وَیُعِیدَ صَلٰوتَهُ و کسی که بول کند و اندکی از بول بر رانش بچکد و فراموش
کند و نماز کند بعد از آن بخاطرش آید که نشسته بود بر او لازم است که بشوید و نماز را اعاده
کند و این حدیث را شیخان بسندی نقل کرده‌اند که ضعفی دارد اما موید این حدیث احادیث
صحیحه هست که اعاده می‌باید کرد و حدیث صحیحی که در وقت اعاده کند و در خارج وقت
لازم نیست و اکثر برین اند و بهتر آنست که اگر در وقت اعاده کند بقصد قربت کند
بقصد وجوب نکند و اگر در خارج وقت نیز بقصد قربت قضا کند بهتر آنست والله
یعلم وَاِنْ وَقَعَتْ فَاْرَةٌ فِی الْمَاءِ ثُمَّ خَرَجَتْ فَمَشَتْ عَلَی الثِّیَابِ فَاغْسِلْ
مَا رَاَیْتَ مِنْ اَثَرِهَا وَمَا لَمْ تَرَهُ اَنْضِحْهُ بِالْمَاءِ و اگر موشی در آبی رود و از آنجا
بیرون آید و در راه رود و بر جامه‌ها پس بشو هر چه را به‌بینی از اثر تری آن و هر چه اثر آن
ظاهر نباشد آبی بر آن بریز و این مضمون صحیحه علی بن جعفر است و ظاهرش دلالت میکند

بنجاست موش ولیکن علی بن جعفر چند حدیث صحیح دیگر از و منقولست که دلالت میکند بر آنکه موش پاک است
و از آنجمله حدیث داخل شدن موش بود در روغن که چون زنده بیرون آمده است روغن نجس
نیست و گذشت پس این حدیث را حمل بر استحباب باید کرد وَاِنْ کَانَ بِالرَّجُلِ جُرْحٌ سَائِلٌ
فَاَصَابَ ثَوْبَهُ مِنْ دَمِهِ فَلَا بَأْسَ بِاَنْ لَا یَغْسِلَهُ حَتّٰی یَبْرَاَ وَیَنْقَطِعَ الدَّمُ و اگر
شخصی را جراحتی یا دملی باشد که از آن خون آید و بند نشود و جامه اش خونین شود باکی نیست که
خون را نشوید و با آن خون نماز کند تا به شود و خون منقطع شود پس بعد از آن رعایت درهم
میکند اگر کمتر از درهم است عفو است و درهم و زیاده را میشوید و بر مضمون احادیث صحیحه وارد
شده است و ظاهر احادیث آنست که تا خون بند نشود اجتناب مطلقا واجب نیست و جمعی
از علما قائل شده اند بآنکه بقدر ضرورت معفو است تا ممکن باشد نگذارد که خون تعدی کند
بموضعی دیگر و اگر ممکن باشد که خرقه بران بندد که ما لا یتم الصلوة فیها باشد و همان نجس شود
بالمکان همان بقدر معفو است و احوط اینست که رعایت این قول بکند اگرچه اظهر آنست
که این رعایت واجب نیست بخلاف بول و خون استحاضه که در آنها احتیاط بیشتر
میباید کرد چنانکه گذشت وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
عَنْ خَصِیٍّ یَبُولُ فَیَلْقیٰ مِنْ ذٰلِکَ شِدَّةً وَیَرَی الْبَلَلَ بَعْدَ الْبَلَلِ قَالَ یَتَوَضَّأُ ثُمَّ
یَنْضِحُ ثَوْبَهُ فِی النَّهَارِ مَرَّةً وَاحِدَةً و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کرد عبدالرحیم
قصیر از خصی که ذکر و خصیه او را قطع کرده باشند و بول کند و مشقت کشد باعتبار آنکه
چون قوت ماسکه ضعیف شده است همیشه رطوبتی ظاهر میشود و ظاهرش آنست که بول
باشد و همیشه میشوید در روزی یکبار و چون حضرت بلفظ نهار فرمودند نه بلفظ یوم
ظاهرش آنست که در شب نیز جامه را باید شست مگر آنکه بگوییم که چون در نجاست را نه
فرمودند نباید شست بنابر حدیثی که وارد شده است که اَسْکُتُوا عَمَّا سَکَتَ اللّٰهُ یعنی حق
سبحانه وتعالی نفرموده است بلکه ظاهر حدیث آنست که چون یقین نداریم که این تری بول است یعنی شما کاری مدارید
شستن واجب نیست بلکه آب ریختن سنت است چنانکه اکثر احادیثی که بلفظ نضح واقع

شده محمول بر تقیه یا استحبابست چنانکه گذشت حدیث موثق سماعه نیز وارد شده است که در حج
و فروج روزی یکمرتبه جامه را بشویند و اکثر علما آنرا حمل بر استحباب کرده اند و تحقیقش آنست
که اگر علم بهم رسد که این تری بولست شستن واجبست و اگر مشکوک فیه باشد آب ریختن
سنت است والله تعالی یعلم و چون عبدالرحیم که راوی این حدیث است مجهول الحال است
علما مطلقا حمل بر استحباب کرده اند ولیکن چون صدوق حکم بصحت آن کرده است همین از
برای عمل بآن کافیست وَسَاَلَ عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ اَخَاهُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ
اللّٰهِ عَلَیْهِمَا عَنِ الرَّجُلِ وَقَعَ ثَوْبُهُ عَلٰی کَلْبٍ مَیِّتٍ قَالَ یَنْضِحُهُ فِیهِ وَلَا بَأْسَ
و باسانید صحیح سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی
که جامه اش بر سگی مرده خورد حضرت فرمودند که آبی بران جامه بریزد و در آن نماز کند
و باکی نیست و این حدیث صحیح نیز رد آن قول میکند که هرگاه جامه یا بدن شخصی بمرده خورد نجس
میشود بنجاست حکمی باین معنی که تا نشویند آن موضع را نماز نمیتوان کرد و اگر چیزی ملاقات
کند آن موضع را برطوبت آن چیز نجس نمیشود و حدیثی صریح برین معنی دلالت نکرده است
بلکه بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که آن چیز را آب بکشند و بعضی احادیث مطلقه
وارد شده است که شستن لازم نیست مثل این دو حدیث صحیح علی بن جعفر که یکی در حمار
وارد شده است و یکی در سگ پس این احادیث را حمل بر ملاقات بیبوست میکنیم و نضح را
بر استحباب و احادیث شستن را حمل میکنیم برآنکه ملاقات برطوبت باشد معهذا
نضحی که در یبوست وارد شده است باعتبار آنست که یبوست و در سگ مطلقا احادیث
وارد است که ملاقی آنرا بیبوست نضح کنند و برطوبت بشویند لهذا در حدیث عمار نضح بود
و ظاهر نضح آب پاشیدنست ولیکن در حدیث صحیح وارد شده است که آب بر آن
بریزد و بنابرین علما نضح را تفسیر کرده اند در همه جا باب ریختن بَابُ
الْعِلَّةِ الَّتِی مِنْ اَجْلِهَا وَجَبَ الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ وَلَمْ یَجِبْ مِنَ الْبَوْلِ
این باب در بیان علتی است که بسبب آن علت غسل از جنابت واجبست و از بول

وفایط غسل واجب نیست با انکه ظاهر این کلام آنست که غسل جنابت فی نفسه واجب باشد وظاهر
بسیاری نیز چنین است بلکه غیر از آن از اغسال نیز ظاهرش وجوب لنفسه است چنانکه گذشت از اخبار
واکثر علما جمیع طهارات را واجب لغیره می دانسته وامثال این احادیث را حمل بر
سببیت کرده اند یعنی جنابت مثلا سبب آنست که چون وقت نماز داخل شود غسل واجب
شود چنانکه در حدیث صحیح زراره گذشت که هرگاه داخل شود وقت واجب میشود طهور که غسل و
تیمم است وهمچنین نماز بعد از دخول وقت واجب میشود وفایده خلاف در ان ظاهر میشود
که هرگاه شخصی خواهد که پیش از دخول وقت غسل کند ومشغول الذمه بنماز یا طواف یا مس کتابت
قرآن واجب مثلا نباشد آیا در نیت قصد واجب میکند یا سنت جمعی که واجب لنفسه میدانند
قصد واجب میکنند وباقی قصد سنت ومظنون آنست که غسل جنابت لنفسه واجبست
وباقی طهارات را لغیرها ولیکن احوط آنست که اگر شخصی خواهد که پیش از وقت غسل کند ونماز
قضا داشته باشد بقصد نماز قضا غسل کند ومی باید در خاطر داشته باشد که بعد از غسل
نماز قضا بکند وهمین کافی است که نماز قضا دارد علی الظاهر واگر مشغول الذمه نباشد
اگر دو رکعت نماز نذر کرده باشد باین عنوان که اگر توفیق صلوات ربی وآل او یابم فلله
علیّ خدا را است بر من که دو رکعت نماز بکنم قربة الی الله وبعد از ان یکمرتبه صلوات
بفرستد درین صورت غسل واجب میشود از جهت نماز نذر پس در وقت غسل نیت میکند
که غسل جنابت میکنم از جهت رفع حدث ومباح بودن این نماز وباقی چیزهای
که بسبب غسل مباح میشود از جهت آنکه واجبست قربة الی الله واگر در وقت غسل رفع حدث
جنابت را قصد کند لیکن اینها که مذکور شد ظاهرا صحیح باشد یا که نیت کند که غسل جنابت
میکنم قربة الی الله وهمین غسل جنابت همین است که غسل میکنم که جنابت برطرف شود ولیکن
بعنوان نذر سهل و غرا است وبر همه اقوال علما صحیح است واگر این معنی را در همه اغسال ووضو
وتیمم رعایت نماید نهایت احتیاط بجای آورده است واگر در وضوی پیش از وقت وضو را
بقصد دو رکعت نماز سنت بجای آورد بهتر است وچون وقت داخل شود با آن وضو نماز واجب

میتواند کرد باتفاق علما واگر درین صورت قصد قربت کند کافی است بلکه در همه عبادات
قصد قربت کافیست واشکالی که هست آنست که میان خود وجناب اقدس الهی نیت را
درست کند که من اطاعت فرمان الهی میکنم چون فرموده است که این عبادات را بجا آورید
واصلا قصد بهشت وخلاصی از جهنم را منظور ندارد وچون این معنی بسیار مشکل است اگر بقصد
رضای الهی را با قصد خلاصی از عذاب ورسیدن بمراتب عالیه بهشت بجا آورد صحیح است
ومی باید که محض طمع بهشت وخلاصی از جهنم منظورش نباشد واین نیات را قبل
از اراده عبادات درست می باید کرد وبعد از ان در حال عبادت همین بس است که متذکر
باشد که غسل میکند وهمین که در خاطر دارد که غسل میکند البته خواهد دانست که غسل را
از جهت این میکنم که از حدث جنابت پاک شوم ونماز توانم کرد واین محبوب فرموده
الهی است ولازم نیست که بر زبان راند که اغتسل لرفع الحدث ولاستباحة الصلوة
لوجوبه قربة الی الله یا بفارسی گوید که غسل میکنم از جهت برداشتن حدث ومباح شدن
نماز از جهت رضای الهی ویا بخاطر بگذراند این معانی را هیچ یک از اینها نیت نیست که نیت
عبارتست از داعی بر فعل بسیار است که قصد شخصی ریا است که مردمان اورا خوب دانند
ودر خاطر میگذراند که این فعل را محض رضای الهی بجا می آرم ودرین صورت حق سبحانه وتعالی
میداند که او کاذبست وخودش نیز میداند که دروغ میگوید چیزی که اورا برین فعل داشته است
محض دیدن مردم است لهذا اگر مردم نباشد نمیکند وچون مردم باشد میکند پس ظاهر شد
که آنچه بعضی از مردمان وسواس میکنند در نیت واکثر نیت میکنند کار شیطانست ویکی از
شیاطین نام او وسواس است که حق سبحانه وتعالی امر فرموده است که سوره قل اعوذ برب الناس مکرر
از روی اخلاص با حق سبحانه وتعالی شر آن ملعون را ازین کس کفایت کند ودیگر دعاها که بعضی گذشت
وبعضی خواهد آمد واگر چنین شخص از شر شیطان خلاصی نداشته باشد باید که بی نیت عبادت را بجا
آورد که درین صورت مشروع نیست او را نیت کردن ومحالست که کسی کاری بی نیت تواند کرد
والبته هر کس متوجه مسجد میشود نیت نماز دارد وچون رو بقبله کرده بنماز ایستاد نیت نماز دارد

و نماز از جهت رضای الهی اداست که بکنند دیگر نام بردن بمعنی است باید که الله اکبر بگوید و در
وقت وضو آب بر رو بریزد و همچنین غسل ولهذا در احادیث وضو و غسل و تیمم که حضرت
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان فرموده‌اند هیچ جا نفرموده‌اند که پیش از وضو
یا غسل یا تیمم نیت بکنید بلکه کما فرموده‌اند که نیت خود را از جهت رضای الهی خالص سازید و
انشاء الله در نماز تفصیلی داده خواهد شد جاءَ نَفَرٌ مِنَ الیهودِ الی رسولِ اللهِ صلی
اللهُ علیهِ وآلهِ فسألهُ أعلمُهم عن مسائلَ فکانَ فیما سألهُ أن قالَ لأیِّ شیءٍ
أمرَ اللهُ عزّ وجلّ بالاغتسالِ مِنَ الجنابةِ ولم یأمرْ بالغسلِ مِنَ الغائطِ والبولِ
فقالَ رسولُ اللهِ صلی اللهُ علیهِ وآلهِ إنّ آدمَ لمّا أکلَ مِنَ الشجرةِ دبَّ ذلکَ فی
عروقهِ وشعرهِ وبشرهِ فإذا جامعَ الرجلُ أهلهُ خرجَ الماءُ مِن کلِّ عرقٍ وشعرةٍ
فی جسدهِ فأوجبَ اللهُ عزّ وجلّ علی ذریّتهِ الاغتسالَ مِنَ الجنابةِ الی یومِ القیمةِ
والبولُ یخرجُ مِن فضلةِ الشرابِ الذی یشربهُ الانسانُ والغائطُ یخرجُ مِن
فضلةِ الطعامِ الذی یأکلهُ الانسانُ فعلیهِ لو فعلیهم فی ذلکَ الیهود قال الیهود
صدقتَ یا محمد بسند قوی کالصحیح منقول است از حضرت سید جوانان اهل بهشت امام حسن صلوات
الله علیه که جمعی از یهودان نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند و داناترین ایشان
از حضرت سؤال کرد و از آنجمله این سؤال بود که گفت که حق سبحانه و تعالی از چه جهت امر بغسل فرموده
از جهت جنابت و غسل را واجب نساخت از جهت غایط و بول پس حضرت صلی الله علیه وآله
پس حضرت فرمودند که چون آدم از شجره تناول نمود لذت آن در جمیع رگهای آن حضرت
دوید حتی در پوست و موی آن حضرت جا کرد پس چون آدمی با اهل خود جماع کرد آب منی از هر رگی و موی
که در بدن او هست بیرون می‌آید پس حق سبحانه و تعالی واجب گردانید بر ذریت آن
حضرت که غسل جنابت کنند تا روز قیامت و بول از فضله آبی که آدمی میخورد بیرون می‌آید و غایط
از فضله طعامی که میخورد بیرون می‌آید پس بنابرین در آن وضو مقرر ساخت چون از همه اعضا بر آن
بنا داده است علت وضو را حضرت بیشتر فرموده بودند یهودی گفت راست فرمودی یا محمد

یا محمد و موید همین معنی اطبا نیز ذکر کرده‌اند که چون منی از کل بدن بیرون می‌آید لهذا بعد از آن در کل
اعضا سستی میشود و بسبب آن سستی در همه اعضا بهم میرسد و سرایت بدماغ میکند
پس لازم است که آب به همه اعضا برسانند تا تدارک آن سستی بشود و چون در غالب احوال
منی می‌آید این حکم غسل جاری شده و بنا را که جماع بدون انزال است حکم غالب داده‌اند طرداً للباب
چنانکه در جمیع احکام شرایع چنین است مثلا شراب حرمتش باعتبار زوال عقل است و آن غالبست و
اندکی که عقل را زایل نکند حکم بسیار دارد و علی هذا القیاس پس ازین حدیث ظاهر شد که
فی نفسه غسل جنابت لازم است قطع نظر از نماز و ممکن است که در واقع چون این منی از شهوت
نفسانی آمده است بسبب آن از قابلیت مناجات اعظم الهی که آن نماز است افتاده است پس
چون غسل میکند حق سبحانه و تعالی بسبب غسل گناهان اعضای او را می‌آمرزد و قابل آن مناجات
میشود چنانکه یهودی بعد از آن سؤال کرد که یا محمد چه ثواب دارد کسی که غسل جنابت بکند از جنابت
حلال که با حلال خود مجامعت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که چون مؤمن
با حلال خود مجامعت میکند هفتاد هزار فرشته بالهای خود را میگشایند از خوشحالی و رحمت الهی
نازل میشود پس چون غسل میکند حق سبحانه و تعالی بعدد هر قطره آب که به بدن او میرسد
خانه در بهشت از جهت او بنا میفرماید و این غسل جنابت سری از اسرار الهی است که در میان
او و خلق است چون کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی و چون غسل میکنند قابل
فیوض الهی میشوند و احادیث صحیحه در وضو گذشت که هر که در وضو بسم الله میگوید چنانست
که غسل میکند و تفسیرش گذشت و در همه جا این قسم اول میتوان کرد اما منافات با ظاهر
ندارد و ظاهرش خوب لفظ است و الله تعالی یعلم و قریب باین علت از حضرت امام رضا صلوات
الله علیه بطریق کالصحیح منقول است که فضل بن شاذان از آنحضرت روایت کرده است در فرق
میان وضو و غسل با علتی که بعد ازین مذکور میشود و علت علتها بندگی و تعبد است که می‌باید
آن منظور باشد کان الهی باشد و این علتها بمنزله نکات است و بسا باشد که در هر حکمی علتهای
بسیار باشد و عقول همه کس بآن نتواند رسید و در خور عقول ضعیفه این علتها فرموده باشند

و اکثر اوقات چنین است لهذا بحسب اختلاف عقول مختلف میفرمایند و در واقع همه حق است و همه علت است
و الله تعالی یعلم وكتب الرضا صلوات الله عليه الى محمد بن سنان فيما كتب من جواب
مسائله علة غسل الجنابة النظافة لتطهير الانسان مما اصاب من اذاه وتطهير
سائر جسده لان الجنابة خارجة من كل جسده فلذلك وجب عليه تطهير
جسده كله وعلة التخفيف في البول والغائط انه اكثر وادوم من الجنابة
فرضي فيه بالوضوء لكثرته ومشقته ومجيئه بغير ارادة منه ولا شهوة والجنابة
لا تكون الا بالاستلذاذ منهم والاكراه لانفسهم آن حضرت صلوات الله علیه نوشته
در جواب سؤالاتی که محمد بن سنان از آنحضرت کرده بود از آنجمله سؤال کرده بود از علت وجوب
غسل جنابت حضرت نوشته که علت غسل جنابت پاکیزگیست که پاکیزه سازد آدمی را از آنچه
باو رسیده است از منی و باقی بدن را پاک کند که چون منی از جمیع بدن بیرون می آید از ین جهت
جمیع بدن را در غسل می باید شست و علت سبک ساختن تکلیف وضو از جهت بول و غایط
آنست که این ها بیشتر واقع می شوند و کثرتش از جنابت بیشتر است پس حق سبحانه و تعالی از بندگان
راضی شد بهمین اعضا چون بسیار واقع میشود و اگر غسل واجب میساخت بر ایشان هر
ساعت غسل کردن و بهمه ابی اختیار می آید اینها در غالب اوقات و شهوتی داخل نیست در
فعل اینها و در جنابت بواسطه لذت و شهوتی که در آن است و خود را بر آن میدارند و گاه گاهی
غسل بر ایشان شاق نبود غسل مقرر ساخت مجملا غسل جنابت کفاره آن لذتیست که برده است و کفاره
گناهیست که کرده است و سبب تطهیر ظاهر و باطن است بتفضل الهی و اگر در بول و غایط نیز
مقرر میساخت کفاره گناهان میشد بواسطه مشقت بر ایشان مقرر نساخت و بسم الله الرحمن الرحیم
مقرر ساخت که گویند و وضو نیز مثل غسل شود بتفضل او تعالی شانه

باب الاغسال

قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه الغسل في سبعة عشر موطنا ليلة سبع
عشرة من شهر رمضان وليلة تسع عشرة وليلة احدى وعشرين وليلة ثلث
وعشرين وفيها ترجى ليلة القدر وغسل العيدين واذا دخلت الحرمين ويوم

محرم ويوم الزيارة ويوم تدخل البيت ويوم التروية ويوم عرفة واذا غسلت
ميتا وكفنته او مسسته بعد ما يبرد ويوم الجمعة وغسل الكسوف اذا احترق
القرص كله فاستيقظت ولم تصل فعليك ان تغتسل وتقضي الصلوة
وغسل الجنابة فريضة این حدیث محمد بن مسلم است که صدوق از و روایت کرده است بسند
حسن کالصحیح و شیخ بسند صحیح و لیکن صدوق بعضی از حدیث را ترک کرده است و آنرا ذکر نکنیم
محمد ذکر کرده است که حضرت فرمودند که غسل در هفده موضع است اول غسل شب هفدهم ماه رمضان
و آن شبی است که لشکر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که سیصد و سیزده نفر بودند
با لشکر کفار که که اضعاف ایشان بودند در چاه بدر بیکدیگر رسیدند و مسلمانان در آن شب بسیار
خایف بودند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا صبح مشغول دعا بودند و روزش
فتح شد و این فتح اعظم فتحها بود که مسلمانان از آتشه و حسنا دید و بزرگان قریش نصف کشته
شدند و نصف اسیر شدند چون چنین نعمتی حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود شکرانه این
نعمت سنت است که غسل کنند و آن شب مشغول عبادت باشند دویم غسل شب نوزدهم ماه
رمضان است و درین شب می نویسند حاجیانی را که توفیق حج می یابند و بر یک احتمال شب
قدر است و احیای این شب سنت است و احادیث غسل این شب بسیار است سیم غسل
شب بیست و یکم این ماه است و این شبی است که اوصیای پیغمبران درین شب بجوار رحمت
الهی واصل شده اند و از آن جمله بهترین ایشان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین
وصال ارتحال فرمودند و درین شب حضرت عیسی را باسمان بردند و روح حضرت موسی را به
بهشت بردند صلوات الله علیهما چهارم غسل شب بیست و سیم و درین شب امید لیلة القدر
هست یعنی احتمال شب قدر درین شب بیشتر از شبهای دیگر است بلکه البته شب قدر است
چون امید معصومین متحقق الوقوع است و لیکن حکمت الهی اقتضا نموده است که صریح نفرمایند پنجم
و ششم غسل عید رمضان و عید قربانست هفتم و هشتم غسل اراده دخول حرم خدا است
پیش از دخول آن از زمانی است که میل نصب کرده اند و ممکن است که مراد از آن مکه معظمه باشد

چنانکه خواهد آمد و همچنین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن از حایر است تا دُعیر و محتمل است که مراد
از ان شهر مدینه باشد پیش از دخول و بعد از دخول در حرم در هر دو جا جایز است نهم روز
احرام است بحج یا عمره و تعقیب اسلوب ازین جهت فرموده که اگر صبحی غسل کنند و قریب به
غروب احرام بندند صحیح است دهم روز زیارتست یعنی طواف کعبه و بعضی تعمیم کرده اند که
شامل طواف و زیارت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و ضرر
ندارد چون احادیث غسل زیارات قریب بتواتر است و اگر حدیث دیگر نمی داشتیم
اشکالی داشت از همین حدیث استدلال کردن آن چون ظاهرش طواف خانه است
و احتمال غسل زیارت نبی نیست که آن هم مراد باشد چون لفظ حرمین از پیش گذشته است
و احتمال هم دارد و لیکن با احتمال استدلال نمیتوان کردن یازدهم غسل دخول کعبه است
پیش از دخول البته و اینجا نیز مثل سابق است که غسل صبح از برای عصر کافی است تفصیلی
که در کتاب حج خواهد آمد که خواب نرفته باشد بعد از غسل یا حدث نکرده باشد در
غسل احرام و ما بعد علی الخلاف دوازدهم غسل روز ترویه است و آن روز هشتم ذی
الحجه است و در وجه تسمیه احادیث بسیار وارد شده است که در کتاب حج خواهد آمد با وجه تسمیه
عرفه سیزدهم غسل روز عرفه است و آن روز نهم ذی الحجه است چهاردهم غسل مس
میت است هرگاه میت را غسل داده باشی پیش از غسل و بعد از سرد شدن دست به بدن
او رسانیده باشی و خواهی که میت را کفن کنی مستحب است که غسل مس واجب را در وقت
بجا آوری تا در وقت کفن کردن پاک باشی و در بعضی از نسخ درین کتاب و در خصال
و در تهذیب بجای واو او واقع شده است و ظاهر اسهو نساخ است و واو می باید و بنا بر
نسخ بعضی گفته اند که مراد از اذا اغتسلت میتا غسل میت است یعنی غسل میت واجب است و در
وقت کفن کردن غسل مس واجب است چون مس میت واجب کرده است یا غسل واجب را
درین بجا آوردن سنت است و همچنین هرگاه مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل داده
کرده باشی غسل از جهت آن واجب است و او در هر دو جا بمعنی واو است چنانکه در قرآن

مجید او جاء احد منکم من الغائط بمعنی واو است چنانکه در باب تیمم مذکور خواهد شد و اینها
تکلیفی است که ضرور نکرده است مع هذا اکثر نسخ واو است و غلط نساخ بسیار است و قرینه
دیگر آنکه مصنف در خصال قبل ازین عبارت گفته است و غسل المیت اذا اغتسلت میتا و همچنین
در کتب بابای و غرض ازین تطویل آنست که این غلط را بزرگان کرده اند بواسطه عدم
تتبع و بنا بر ان دو نسخه پانزدهم غسل میت خواهد بود و بنا برین نسخه و نسخه تهذیب پانزدهم
غسل جمعه است شانزدهم غسل کسوف است یا خسوف هرگاه تمام قرص گرفته باشد و بیدار
شوی و نماز نکرده باشی پس بر تو لازم است که غسل کنی و نماز کسوف شمس یا خسوف قمر را
قضا کنی و عبارت خصال برین عنوان است که فاغتسل و اقض الصلوة و در عبارت شیخ فاغتسل
نیست و قضا ساقط شده است بنا برین و سید محمد و بعضی گفته اند که در اینجا قضا مذکور نیست
پس ظاهرش آنست که غسل از جهت ادا باشد یا اعم از ادا و قضا اما چون ظاهر شد که از
قلم نساخ افتاده است مشکل است قایل شدن باستحباب غسل از جهت ادا با آنکه وقتش معلوم نیست
گرچه بمقدار خواهد بود خصوصا هرگاه که شروع در انجلا وقتش بیرون رود و بعضی از اصحاب
گفته اند که اگر در رصدی عادل خبر دهند اعتماد میتوان کرد در تطویل نماز پس اگر ایشان خبر
دهند که وقتش طولی دارد و زمان غسل قریب بزمان وضو باشد مثل بلاد حاره که در همه
وقت و در همه جا غسل میتوان کرد و در این صورت نیز اشکال زایل میشود و چون رصدی
محال نیست که علم بهم رسد غالبا و اعتماد بظن ایشان کردن بی مستند شرعی مشکل است
و از آنکه روایت بلفظ امر واقع شده است بعضی قایل بوجوب غسل شده اند و جزم بوجوب
یا استحباب مشکل است اولی آنست که از غسل از جهت قضا بقصد قربت کنند و الله تعالی یعلم هم
غسل جنابت واجب است که وجوب آن از غسل جنابت قران مجید ظاهر شده است و چنین واجبی را در
اصطلاح حدیث فریضه میگویند و بنا بر نسخه که غسل میت دارد این جمله بر سر خود خواهد بود و بعد از
غسل سنت خواهد بود و سنت در اصطلاح حدیث آنست که در قرآن بحسب ظاهر مذکور نباشد و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آنرا گفته باشد اعم از آنکه واجب باشد یا سنت پس غسل میت و غسل

مس میت که مذکور شد است سنت است باین عنوان یعنی و بنا بر ظاهر احادیث سید مرتضی رضی الله عنه
غسل مس میت را سنت میداند بلکه غسل میت را نیز زیرا که غسل میت را از ازاله نجاست میداند و نسبت
در کار رسیده اند و اگر نیت بکنند ثواب خواهد داشت و سنت خواهد شد و چون احادیث صحیحه در
غسل مس میت بعنوان امر و وجوب شده است و معارضی ندارد الاشکل این خبر و این قایل اول
اکثر علما قایل بوجوب آن شده اند و البته ترک نباید کرد و اگر بقصد قربت کند بهتر است یا که قصد
وجوب یا ندب نکند والله تعالی یعلم و بنا برانکه حدث اکبر بر سر خود باشد غسل میت نباشد ی
باید کرد و اذا اغتسلت میتا را یعنی غسل میت کرده باشد یا غسل مس او و فرد حساب کنند یکی سنت
و آن تقدیم آنست بر کفن دادیم و واجب و آن مطلق غسل است بعد از سرد شدن و قبل از غسل
دادن و بعضی غسل عیدین را یکی حساب کرده اند و همچنین دخول حرمین را و در بعضی صورت دو
کم میشود و عوض آن دو غسل میت و غسل جنابت زیاد میشود و حکم باین ها تغییر نمی یابد بلکه محض
تصحیح عدد است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ وَاحِدٌ و آن
حضرت صلوات الله علیه فرموده اند که غسل جنابت و حیض یکیست یعنی در کیفیت مساوی اند یا
در وجوب مساوی اند یا در هر دو یا در انکه تداخل میشود و در هر یک از اینها روایات صحیح و موثق و
حسن وارد شده است اما کیفیت پس شکی نیست که چنانکه در غسل جنابت ترتیبی صحیح است و
همچنین در غسل حیض و سایر اغسال صحیح است و در ارتماسی نیز حیض با جنابت یکسانست و در آن
و همچنین در وجوب مشترکند باجماع علمای اسلام و در تداخل اغسال نیز احادیث صحیح و کالصحیح بسیار
از انجمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت
سوال کردند که هر گاه زنی جنب باشد و حایض شود آیا غسل جنابت برو واجبست حضرت فرمودند
که غسل جنابت و حیض یکی است و ظاهر حدیث آنست که غسل حیض از غسل جنابت مجزی باشد
و دلالت میکند برانکه در غسل حیض نیز وضو در کار نباشد و همچنین حدیث کالصحیح از زراره و
عبیدالله الحلبی و محمد الحلبی و ابو بصیر و حجاج خشاب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است و یک غسل کافی است و در حدیث صحیح و خبر

کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست
که فرمودند که هر گاه بعد از صبح غسل کنی آن غسل مجزیست از جنابت و جمعه و عرفه و حیض و قربان
یا کشتن شتر و سر تراشیدن و گوسفند کشتن و زیارت و هر گاه چند حق خدا جمع شود
یک غسل کافیست و بعد از آن فرمودند که همچنین زنان را یک غسل کافیست از جهت جنابت
و احرام و غسل جمعه و غسل حیض و غسل عید ایشان بدانکه ظاهر احادیث در این باب آنست
که حایضی که جنب باشد که اگر یک غسل بکند و قصد رفع حدث جنابت و حیض هر دو یا قصد
استباحت صلوة بکند تنها صحیحست و جمعی گفته اند که اگر بقصد غسل جنابت کند از حیض
مجزیست باجماع و اگر قصد رفع حدث حیض کند خلافست بعضی گفته اند مجزیست چنانکه
ظاهر روایاتست و بعضی گفته اند که اگر وضو ضم کند مجزیست و الا فلا و بعضی گفته اند
که با وضو نیز مجزی نیست و حق آنست که بی وضو نیز مجزیست و اگر وضو بسازد احوط است
و بهتر آنست که بقصد هر دو بسازد و این اقاویل در صورتیست که دو غسل رافع حدث
یا صلوة جمع شود با هم اما اگر غسل سنتی با غیر سنتی جمع شود مثل غسل جنابت و جمعه بعضی گفته اند که
در اینجا قصد هر دو نمی توان کرد چون واجب و سنت ضد یکدیگرند و حق آنست که قطع
نظر از حدیث هم این دو ضد نیست و با هم جمع میشوند معهذا همچنین حدیثی باشد که او را
بسه طریق نقل کرده باشند ابن ادریس از کتاب حریز نقل کرده است از زراره از
احدهما صلوات الله علیهما و کلینی بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند حسنی دیگر کالصحیح روایت
کرده اند از حریز از زراره و در این صورت اگر قصد همه کند ظاهر اینست و همچنین اگر قصد
جنابت کند جمعی گفته اند کافی میدانند از غسل جمعه و اگر قصد غسل جمعه کند خلافست و مشهور
آنست که مجزی نیست از غسل جنابت و حق آنست که این نیز مجزیست اما بهتر آنست
که اول غسل جنابت بکنند و بعد از آن غسل جمعه احتیاطاً بجا آورد باین قصد که اگر مطلوب
الهی باشد فبها و الا لغوی باشد و همچنین در صورتی که غسل جنابت و حیض جمع
شده باشد اولی آنست که اول غسل جنابت را واقع سازد و بعد از آن غسل حیض احتیاطاً

از جهت قوت ایمان و ضعف آن و چون مشایخ صدوق در آن زمان اظهار این معنی می توانستند
کرد و بر مرز حرف میزدند هر چند زمان خلفای بنی عباس بود و ایشان با بنی امیه بد بودند
و اگر این سخنان را علمای سنیان میگفتند ضرر نداشت و اگر شیعه میگفتند آزار میرسانیدند
چنانکه مولانا سعد الدین ذکر کرده است لعن یزید و اصحاب او را و لعن هر کس که با اهل بیت
رسول خدا صلی الله علیه و آله بد کرده اند بعد از آن ذکر کرده است که چرا بعضی از علما منع کرده اند
از لعن ایشان تا تعدی نکنند با علی پس اعلی و مرادش از علما اول سنیان است و از ثانی ثلثه لعنهم الله
و اظهار کرده است که ایشان اولی اند بلعن از جهت آنکه بنای ظلم را اولا ابوبکر و عمر گذاشته
در غصب حق امامت و فدک و میراث و شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه صلوات
الله علیهم و این دلالت میکند بر تشیع مولانا یا آنکه حق سبحانه و تعالی بر زبانش جاری
ساخته است بی اراده او چنانکه از بسیاری از علمای ایشان واقع شده است و قاضی نور الله
رحمة الله علیه در مجالس المؤمنین اکثر را نقل کرده است وَرُوِیَ اَنَّ مَنْ قَصَدَ اِلَی مَصْلُوبٍ
فَنَظَرَ اِلَیْهِ وَجَبَ عَلَیْهِ الْغُسْلُ عُقُوبَةً و روایتی وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله
علیهم که هر که بقصد دیدن خلق کشیده برود و او را ببیند واجبست بر او غسل از جهت عقوبت
برین عمل و ظاهرش آنست که مصلوب بی گناه باشد و اگر مصلوب شرعی باشد سنت است
که او را سه روز بر دار بگذارند تا عبرت دیگران شود پس دیدن آن خوب خواهد بود و لااقل
جایز غایتش اگر جمعی از علما تخصیص کرده اند این حکم را با بعد سه روز مشروع نیست که آویختن
بعد از آن و تعمیم کرده اند که خواه شرعی باشد و خواه غیر شرعی و خواه بنهج شرع او را حلق کشیده
باشند یا نه و از مشایخ شنیده ام که بنهج شرعی آنست که مصلوب را رو بقبله بر چوب دار
بر بندند تا در آنجا بمیرد و صلب بعض قران از جهت قطاع الطریق است که در کتاب حدود خواهد
آمد و مناسب آنست که اگر شرعی باشد بعد از سه روز غسل کنند و اگر غیر شرعی باشد
در همه وقت و ظاهر کلام صدوق آنست که واجب باشد و اگر حمل بر استحباب کرده اند
و احوط آنست که بدیدن مصلوب نروند و اگر بروند غسل را بسبیل قربت واقع سازد

تا بقول همه علما عمل کرده باشد والله تعالی یعلم وَرُوِیَ اَنَّ مَنْ قَتَلَ وَزَغًا فَعَلَیْهِ الْغُسْلُ و در
روایتی واقع شده است که هر که چلپاسه را بکشد بر او لازم است غسل و کلینی باسناد خود از
عبد الله بن طلحه روایت کرده است که گفت سؤال کردم از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از وزغ که چلپاسه اش میگویند و آنچه در معموره است مارمالی میگویند و در صحرا است بزرگش
را آفتاب پرست میگویند و کوچکش را انگشت عروسان و هر چند مثل بچه آدمی دارند و بعضی
سوسمار را نیز از افراد وزغ میدانند حضرت فرمودند که رجس است یعنی نجس و لهذا جمعی
قائلند بنجاستش و بعضی حمل بر مبالغه کرده اند پس حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که همه
افراد آن مسخند و چون او را بکشی غسل کن بعد از آن فرمودند که پدرم میگفت که هر که از بنی امیه
که می مردند بصورت وزغ میشوند و چون عبد الملک مروان مرد مسخ شد بصورت وزغ
و ناپدید شد و فرزندانش از فضیحت و رسوایی ترسیدند چوبی تراشیدند و کفن در او
پوشانیدند و دفن کردند و کسی بر معنی مطلع نشد مگر او و فرزندانش و احادیث معتبره درین
باب وارد شده است تا آنکه دمیری در کتاب حیوة الحیوان از مستدرک حاکم که معتمد
سنیان است از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که هر
فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت میکرد او را بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله میبردیم تا آن حضرت از جهت او دعا کنند پس چون مروان حکم را بخدمت آن
حضرت بردند حضرت فرمود وزغ بن وزغ ملعون بن ملعون و کلینی نیز قریب باین را
از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالصحیح و قال
بَعْضُ مَشَایِخِنَا اِنَّ الْعِلَّةَ فِی ذٰلِکَ اَنَّهُ یَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ فَیَغْتَسِلُ مِنْهَا و بعضی از
مشایخ و استادان ما میگفتند که علت غسل آنست که هر که وزغ را میکشد از گناهان بیرون می آید
پس غسل میکند بغیر از غسل توبه که چون توبه پاک شود غسل میکند چنانکه خواهد آمد همچنین قاتل
وزغ از گناهان بیرون می آید پس غسل میکند و ظاهر احادیث بر معنی داشته باشند و از مشایخ
شنیده ام که هر که وزغ را بیک ضربت بکشد هفتاد حسنه دارد و اگر دو ضربت بکشد یک حسنه دارد

از

وقصد وجوب وندب کنند وسَألَ سَماعةُ بنُ مِهرانَ اَبا عبدِ اللهِ صلواتُ اللهِ علَيهِ عن غُسلِ
الجُمعةِ فقالَ واجبٌ فِي السَّفرِ والحَضَرِ اِلّا اَنَّه رُخِّصَ لِلنِّساءِ فِي السَّفرِ لِعِلّةِ الماءِ
وَقالَ غُسلُ الجَنابةِ وغُسلُ الحَيضِ واجبٌ وغُسلُ الاِستحاضةِ واجبٌ اِذا
احتَشَت بِالكُرسُفِ فَجازَ الدَّمُ الكُرسُفَ فَعلَيها الغُسلُ لِكُلِّ صَلوتَينِ و
لِلفَجرِ غُسلٌ واِن لَم يَجُزِ الدَّمُ الكُرسُفَ فَعلَيها الوُضوءُ لِكُلِّ صَلوةٍ وسوال کرد سماعه از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل جمعه پس حضرت فرمودند که واجبست غسل جمعه در
سفر وحضر لیکن رخصت داده اند زنان را در سفر که غسل نکنند چون در سفر آب کم می باشد
ودر نسخهٔ کلینی که نزد بنده است ولقلة الماء است یعنی در سفر ودر قلت آب هر دو زنان مرخص اند
که تعلق بهمه باشد یعنی در کمی آب همه کس مرخص اند ولیکن نسخهٔ تهذیب موافق متن است وهمچنین
نسخهٔ علل بعد ازان حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل جنابت واجبست وغسل حیض واجبست
وغسل استحاضه واجبست هرگاه مستحاضه فرجش را از پنبه پر کند وخون از پنبه درگذرد
پس بر او واجبست که غسل کند از جهت هر دو نماز یا که غسل کند از جهت نماز ظهر وعصر وهر دو را
با هم کند وغسلی بکند از جهت نماز شام وخفتن وهر دو را با هم بکند وغسلی بکند از جهت نماز
صبح واگر خون از پنبه در نگذرد پس بر او واجبست که از جهت هر نمازی وضو بکند وآن
حدیث در همه کتاب مشتمل است برین عبارت فعلیها الغسل لکل یوم مرة والوضوء
لکل صلوة یعنی واجبست برین زن که هر روز یک غسل کند واز جهت هر نماز وضو بسازد
وصدوق نیز قایل است بغسل از برای متوسطه وبعد ازین خواهد آمد وفرق چنین کرده است میان
قلیله ومتوسطه وکثیره که اگر خون بظاهر پنبه نرسد قلیله است واگر بظاهر برسد ودر نگذرد
وسیلان نکند متوسطه است واگر سیلان کند کثیره است وشستند این تفصیل همین خبر است
پس ظاهر آنست که از نساخ افتاده باشد ومحتمل است که مذهب صدوق این باشد
که استحاضه دو صورت دارد قلیله وکثیره وآنچه بعد ازین میگوید مذهب پدر او است ولیکن
مناسب طریق او آنست که حدیث را چنانکه وارد شده است نقل کند وبعد ازان تاویل

ک

کنند نه آنکه از حدیث چیزی اندازد واکثر جاها چنین میکند پس البته از نساخ افتاده است ودر باب استحاضه
اشاره باحادیث خواهد شد انشاء الله وغُسلُ النُّفَساءِ واجبٌ وغُسلُ المَولودِ واجبٌ
وغسل زنی که زاییده باشد وخونش بیاید وبند شود واز ده روز یا هجده روز علی الخلاف
نگذرد واجبست وغسل فرزندی که متولد شود واجبست ودرین غسل خلافست که واجبست یا سنت
مشهور استحبابست وخلافست که غسل است وترتیب دارد وبانیت یا شستن بجا است از خون
مشهور اولست وخلافست که آب بر سر ریزند یا پنبه را تر میکنند وبر بدنش بمالند هر دو سنت است
اول بهتر است یا بدل از جهت از الخوست وبعد ازان غسل است والله تعالی اعلم وغُسلُ
المَيِّتِ واجبٌ وغُسلُ مَن غَسَّلَ مَيِّتاً واجبٌ وغُسلُ المُحرِمِ واجبٌ وغُسلُ
يَومِ عَرَفةَ واجبٌ وغُسلُ الزِّيارةِ واجبٌ اِلّا مِن عِلّةٍ وغُسلُ دُخولِ البَيتِ واجبٌ
وغُسلُ دُخولِ الحَرَمِ واجبٌ ويُستَحَبُّ اَن لا يَدخُلَه الرَّجُلُ اِلّا بِغُسلٍ وغُسلُ المُباهَلةِ
واجبٌ وغُسلُ الاِستِسقاءِ واجبٌ وغُسلُ اَوَّلِ لَيلةٍ مِن شَهرِ رَمَضانَ يُستَحَبُّ وغُسلُ
لَيلةِ اِحدى وعِشرينَ سُنّةٌ وغُسلُ لَيلةِ ثَلاثٍ وعِشرينَ لا تَترُكْه فَاِنَّه يُرجى في
اِحداهُما لَيلةُ القَدرِ وغُسلُ يَومِ الفِطرِ وغُسلُ يَومِ الاَضحى لا اُحِبُّ تَركَهُما و
غُسلُ الاِستِخارةِ يُستَحَبُّ وغسل مسلمان مرده واجبست وغسل کسی که غسل دهد مرده را واجبست
تفصیلی که گذشت وخواهد آمد وغسل محرم که اراده احرام بحج یا عمره داشته باشد واجبست
واکثر علما سنت میدانند وبعضی واجب میدانند بسبب این حدیث وحدیث کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غسل در هفده موضع است واز آنجمله سه غسل فرض است
غسل جنابت وغسل مس میت وغسل احرام واحادیث بسیار که بلفظ امر وارد شده است
واحوط آنست که ترک نکنند وقصد وجوب وندب نکنند وغسل روز عرفه واجبست یعنی سنت
مؤکد است وهمچنین هرچه بعد ازین وارد شده است همه بمعنی مبالغه در استحباب باتفاق
علما وبهتر آنست که این غسل را قریب بزوال واقع سازد وغسل زیارت خانهٔ کعبه که طواف
باشد واجبست واکثر علما غافل شده اند وابن حدیث را دلیل غسل زیارت رسول

حق او ائمه هدی صلوات الله علیهم ذکر کرده‌اند و بر تقدیری که اعم باشد از همه استدلال نمی‌توان
کرد باین حدیث و امثال این چون در میان اغسال حج واقع شده است و آن قرینهٔ طواف است
و از جهت خصوص زیارات احادیث صحیحه وارد شده است که خواهد آمد و همچنین از جهت
اکثر آنچه درین حدیث و غیر این وارد شده است هر یک در محل خود احادیث بسیار دارد که مذکور
خواهد شد و لیکن دأب محدثین و علما است که در باب طهارت ذکر میکنند این ها را مجملا و در ابواب
خود مفصلا و این غسل زیارت خانه سنت مؤکد است مگر آنکه مانعی داشته باشد و غسل دخول
خانه کعبه واجبست و غسل دخول حرم واجبست و سنت است که بی غسل داخل حرم نشود و این
نیز قرینه ایست که دلالت میکند بر آنکه واجب بمعنی سنت مؤکد است و غسل مباهله واجبست و
مشهور میان علما آنست که مراد روز مباهله است که روز بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی الحجه است
که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین اراده
مباهله فرمودند با نصارای نجران بامر الهی که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و
نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین یعنی اگر بعد از
آنکه حق را به دلایل بر ایشان ظاهر ساختی با تو مجادله نمایند بگو با ایشان که با شما مباهله میکنیم باینکه
ما پسران خود را میخوانیم که بیایند و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسی را
میخوانیم که بمنزلهٔ جان ما باشند و شما نیز ایشان را بخوانید و بعد از آن نفرین میکنیم و لعنت
الهی را بر کسی میکنیم از میان ما و شما که دروغگو باشد و بعد از آنکه چنین مقرر شد روز دیگر
حضرت سید المرسلین عبای بر دوش گرفتند و حضرات امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
و حسنین را صلوات الله علیهم داخل عبا کردند و ام سلمه و عایشه بروایت سنیان
خواستند که داخل شوند حضرت نگذاشت و ازین آیه معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین
بمنزلهٔ جان پیغمبر است و در جمیع کمالات بغیر از نبوت با آن حضرت شریکست چنانچه
از اخبار متواتره عامه و خاصه برین معنی شاهد است پس آن حضرت با این جماعت متوجه صحرا شدند
از جهت مباهله چون صد و پنجاه کس از علمای نصاری آمده بودند و این معنی را مشاهده نمودند

با خود گفتند که اگر محمد نفرین کند یک نصرانی بر روی زمین نخواهد ماند چون بر ما ظاهر ساخت پیغمبری
خود را همگی بتضرع و زاری بخدمت آن حضرت آمدند و استقاله کردند از آن عهد که یا رسول الله
با تو مباهله نمیکنیم بر ما رحم کن و از آن عهد که کردیم برگرد و حضرت فرمودند که برگشتم و با شما جنگ
میکنم گفتند طاقت جنگ تو نداریم یا چون بر تو شمشیر کشیم هر گاه بمباهله راضی نشویم به
جنگ چون راضی خواهیم شد حضرت فرمودند که پس جزیه مقرر سازید حضرت جزیه
بر ایشان مقرر ساختند و فرمودند که عذاب از خود دور کردید و الله که اگر دعا میکردیم
نصرانی بر روی زمین نمی‌ماند و آتشی در نجران که شهر ایشان است می‌افتاد که از پرندگان اطراف
نمی‌ماند و چون درین روز حقیقت اسلام ظاهر شد و بزرگی اهل بیت آن حضرت بر تمام
ظهور رسید بر تر که سنیان با آن شقاوت جمیع آنچه مذکور شد از عایشه و ام سلمه و غیرهما
روایت کرده‌اند در جمیع کتب تفاسیر و احادیث خود پس لازم است تعظیم این
روز بغسل و دعا و نماز این سخن علما است که ازین حدیث فهمیده‌اند و لیکن در حدیث وارد
نشده است که روز مباهله بلکه مباهله واقع شده است و آنچه بنده می‌فهمم آنست که در ابتدا
شیخ مفید این سهو کرده است و بعد از آن باقی متابعت کرده‌اند بلکه سنت است غسل جهت
فعل مباهله چنانکه کلینی روایت نموده است بسند حسن کالصحیح از ابی مسروق از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم که من با جماعه بحث میکنیم و دلایل بر امامت
حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از آیات قرآنی می‌آورم و همه را
تجربت کردم که من حجت بر ایشان تمام میکنم و ایشان جدل میکنند و تاویلات میکنند
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه چنین شود با ایشان مباهله کن عرض نمودم
که بچه عنوان مباهله نمایم حضرت فرمودند که سه روز اصلاح خود کن یعنی که در آن سه روز
مخالفت الهی نکنی و گمان دارم که حضرت فرمود که روزه بگیر و غسل کن و با او بصحرا رو
و انگشتان دست راستت را در انگشتان او کن و با او بانصاف سر کن یعنی که اول
خود را مقدم دار و بگو اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع عالم الغیب

و الشهادة الرحمن الرحیم اگر ابی مسروق انکار حقی کند و دعوی باطل کند پس فرو فرست عذابی از
آسمان یا معذب ساز او را بعذاب الیم و در زمین بعد از آن نفرین بر دیگری بکن و بگو اگر فلانی انکار
حق کرده است و دعوی باطل پس بفرست بر او عذابی از آسمان یا معذب ساز او را بعذاب
الیم پس حضرت فرمود که البته زمانی نخواهد گذشت که خواهی دید که او به بلایی مبتلا خواهد شد
راوی میگوید که چون با چند کس مباهله نمودم و ایشان ببلاها مبتلا شدند دیگر هر که را مباهله نمودم
اجابت من نکرد و در حدیث صحیح وارد شده است که هفتاد مرتبه این دعا و نفرین را بکن
و دیگر اخبار بسیار درین باب وارد شده است و [illegible] بود چنانکه صفوانی که استاد
شیخ مفید است و معاصر ابن بابویه است عظیم الشان بود روزی در مجلس ابن حمدان
با قاضی موصل بر سر امامت علی بن ابی طالب سخن در آمد و هر چند صفوانی دلایل میگفت
او مکابره میکرد تا عاقبت صفوانی با او گفت که با تو مباهله میکنم قرار دادند که فردا مباهله
کنیم روز دیگر مباهله کردند و دست در دست یکدیگر کردند و مقرر بود که قاضی هر روز
بخانه حمدان حاضر شود آن روز و روز دیگر نیامد امیر گفت که احوال قاضی را خبر گیرید
شخصی رفت و برگشت و گفت که قاضی همان ساعت که از اینجا برخاست تب کرد و دوش آن
دستی که بمباهله دراز کرده بود یکدیگر سیاه شده است و روز دیگر قاضی بجهنم واصل
شد پادشاهان آل بویه او را طلبیدند و بسیار نزد ایشان معتبر شد حکایت
میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی و مباهله نمودن میر مرتضی مباهله با او
و اخراج او در روز سیم مباهله از ایران مشهور است پس ظاهر شد که غسل از برای مباهله این غسل است
والله تعالی اعلم دیگر غسل استسقا واجبست و کیفیت نماز استسقا مذکور خواهد شد انشاء الله
تعالی و غسل شب اول ماه رمضان مستحب است و غسل شب بیست و یکم و شب بیست و سیم سنت است
آنرا ترک مکن و صدوق لفظ سنت را ترک کرده است و در کلینی و تهذیب است پس اگر ترک کند
که امید شب قدر در یکی ازین دو شب است و در کلینی و تهذیب بلفظ جمع واقع شده است و
ظاهرش آنست که مراد شب اول و این دو شب باشد و محتمل است که مراد شب نوزدهم

و این

و این دو شب باشد و بظهور نگذاشته باشد چون سامعه مکرر از آنحضرت مکرر شنیده بود و
محتمل است که بر سبیل تعظیم بلفظ جمع وارد شده باشد چون شب قدر بهتر از سی هزار شب است اما در
نسخه صدوق الطف است و غسل روز عید و عید اضحی سنتی است که دوست نمیدارم که کسی ترک
این دو غسل کند و در بعضی نسخ سنت است از قلم صدوق ترک شده است و غسل استخاره مستحب است
و جمعی از علما گفته اند که مراد ازین استخاراتی چند است که بعد ازین مذکور خواهد شد و لیکن
سهو کرده اند بلکه ظاهر حدیث مطلق استخاره است و استخاراتی که غسل از آن وارد شده است
موید عموم است و لا اقل در آنجاها اگر باشد و مبالغه بیشتر باشد انشاء الله در باب استخارات
مفصل مذکور خواهد شد و این خبر موثق کالصحیح است باصطلاح متاخرین و تا غایت ندیده ام
که کسی درین حدیث سخنی گفته باشد بلکه همه اصحاب آنرا قبول نموده عمل بآن کرده اند و موید اکثر
غسلهایی که درین حدیث وارد شده است احادیث صحیحه وارد شده است از آنجمله در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که در چهارده موضع
غسل هست غسل میت و غسل جنب و غسل کسی که غسل داده باشد میت را و غسل جمعه و عید
فطر و عید اضحی و روز عرفه و غسل احرام و دخول کعبه و دخول مدینه و دخول حرم و زیارت
و شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که غسل کن در روز عید قربان
و عید فطر و جمعه و هر گاه غسل میت داده باشی چون لازم دارد مس میت را غالبا لهذا
اکثر روایات باین عنوان وارد شده است و جمعی از اصحاب توهم کرده اند که مراد ازین
عبارت غسل میت است معهذا در چندین حدیث غسل میت وارد شده است و این عبارت
واقع شده است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غسل
از جنابت است و غسل جمعه است و عیدین و روز عرفه و در شب ماه رمضان و از جهت
دخول کعبه و دخول مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جهت غسل دادن میت یعنی غسل
مس میت و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه چند روایت وارد شده است

که شبهای فرد ماه رمضان غسل بکنید و در روایتی وارد شده است که دهه آخر را هر شب غسل بکنید
و شب بیست و سیم دو غسل بکنید یک غسل در اول شب و یکی در آخر شب و ایضا در کتاب اقبال
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده است که هر که شب اول و نیمه و آخر ماه رجب
غسل کند از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و اکثر علما ذکر کرده اند
غسل بیست و هفتم ماه رجب را چون شب مبعث است و حدیثی در ان بنظر نرسیده است
البته علما دیده اند و غسل عید غدیر مجمع علیه است و در روایت علی بن الحسین از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در روایت ابو بصیر از آنحضرت صلوات الله
علیه در غسل نیمه شعبان وارد شده است و شب عید فطر در روایت حسن بن راشد
از آنحضرت وارد شده است و روایات نمازهای حاجت و استخاره و اغسال آنها
در اواخر کتاب صلوة خواهد آمد و روایات غسل از جهت افعال حج در کتاب حج خواهد آمد
با روایات غسل از جهت دخول مکه و غیر آن ان شاء الله تعالی وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّ لِي جِيرَانًا وَلَهُمْ جَوَارٍ يَتَغَنَّيْنَ وَيَضْرِبْنَ بِالْعُودِ فَرُبَّمَا دَخَلْتُ
الْمَخْرَجَ فَاُطِيلُ الْجُلُوسَ اِسْتِمَاعًا مِنِّي لَهُنَّ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا
تَفْعَلْ فَقَالَ وَاللهِ مَا هُوَ شَيْءٌ آتِيهِ بِرِجْلِي وَاِنَّمَا هُوَ سَمَاعٌ اَسْمَعُهُ بِاُذُنِي فَقَالَ
لَهُ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ تَاللهِ اَنْتَ اَمَا سَمِعْتَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ عَنْهُ مَسْئُولًا فَقَالَ الرَّجُلُ كَاَنِّي لَمْ اَسْمَعْ بِهٰذِهِ
الْآيَةِ مِنْ كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَرَبِيٍّ وَلَا عَجَمِيٍّ لَا جَرَمَ اِنِّي قَدْ تَرَكْتُهَا
وَاِنِّي اَسْتَغْفِرُ اللهَ فَقَالَ لَهُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُمْ فَاغْتَسِلْ وَصَلِّ مَا بَدَا لَكَ
فَلَقَدْ كُنْتَ مُقِيمًا عَلَى اَمْرٍ عَظِيمٍ مَا كَانَ اَسْوَاَ حَالَكَ لَوْ مِتَّ عَلَى ذٰلِكَ اِسْتَغْفِرِ اللهَ
وَاسْاَلْهُ التَّوْبَةَ مِنْ كُلِّ مَا يَكْرَهُ فَاِنَّهُ لَا يَكْرَهُ اِلَّا الْقَبِيحَ وَالْقَبِيحُ دَعْهُ لِاَهْلِهِ
فَاِنَّ لِكُلٍّ اَهْلًا جمعی از علما نقل کرده اند این حدیث را و حکم کرده اند باینکه مرسل است ولیکن مرسل
صدوق مثل مسند است و بعضی از مشایخ ما طاب ثراه با علما عنوا داشت که عجب از ایشان که

کلینی

کلینی این حدیث را بعنوان سند موثق ذکر کرده است و او نیز اشتباه کرده است بلکه موافق
اصطلاح متأخرین صحیح عالی السند است چون کلینی به سه واسطه از حضرت صلوات الله علیه روایت
کرده است از علی بن ابراهیم از هرون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از آنحضرت که گفت مسعده
که من در خدمت آنحضرت بودم که شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد در بیت الخلا که مرا همسایه
چند هست و ایشان کنیزکان دارند و خوشخوانی و سرود میکنند و عود مینوازند و من
بسیار هست که داخل خلا میشوم و نشستن را طول میدهم که صدای آن زنان و عود ایشان را
بشنوم حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دیگر چنین مکن آن مرد گفت والله من بنزد آن
کنیزکان نمیروم که ایشان را ببینم بگوش خود صدایی می شنوم چه ضرر دارد حضرت
فرمودند که تو والله مگر نشنیده و در کلینی و بعضی از نسخ فقیه لله انت است یعنی تو مردی
که سخنهای بسیار خدا باشی مگر نشنیده که حق سبحانه و تعالی چه میفرماید و در بعضی نسخ تبت
یعنی از برای خدا توبه کن و در بعضی بالله است که از روی تعجب باشد چنانکه متعارفست که
عجم میگویند که خدایا ببین که چه میگوید مگر نشنیده که ایزد تعالی در قرآن مجید میفرماید که
بدرستی و راستی که فردای قیامت از گوشها و چشمها و دلها سؤال خواهند کرد که
چرا چیزی چند را که گفته بودیم مشنوید چون سازها و سرودها چرا شنیدید و همچنین هرچه نبایست
شنیدن چون غیبت مومنان و بهتان بر ایشان و سخنان بیهوده چرا شنیدید و
الجزامی بایست شنیدن از سخنان خدا و رسول و ائمه هدی و سخنان علمای دینی سر
و داد مظلومان و نصایح ناصحان و خیرخواهان و امثال اینها چرا نشنیدید و همچنین چون حق
سبحانه و تعالی نعمتی مثل چشم تو عطا کرده بود و فرموده بود که فاعتبروا یا اولی الابصار
یعنی ای صاحبان بصر و بصیرت عبرت بگیرید باینکه تفکر کنید در هر ذره از ذرات موجودات
و بدانید که البته خالقی دارد که آنرا از کتم عدم بدایره وجود در آورده و در هر ذره آثار صنع
و قدرت و علم و حکمت خود جا داده و بدانید که امثال این عقل ضعیفی که دارید نمیخواهید
که شما را نسبت دهند باینکه کاری را که کرده اید بعبث کرده اید چون نسبت توان داد

بخداوندی که همه کمالات بالفعل اوست بلکه هر کمالی داده اوست پس او نسبت داده شد چیزی را که
عبث آفرین باشد و هزاران حکمت در خلق آن جای نداده باشد و همچنین بدانید که بی
الکه افاضه جود و وجود بر هر ذره از ذرات ممکنه محالست که او را بقا باشد در قلب حقایق
محالست والکان حین حقیقتا اوست و عدم لازم ذات او و بدون تأثیر واجب الوجود بالذات
ممتنع الوجود است و بدانید که تمامی سیمای خلایق ذوی العقول را داغ بندگی بر جبین نهاده
و چند روزی از جهت تحصیل کمالات درین خراب آباد دنیا فرستاده و هر روز جمعی را بدار السلام
آن عالم ابدی میبرد و عنقریب نوبت این کس رسیده است و از خصوص چشم چیزها طلبیده اند
که بجا آورد با که مطالعه علوم دینیه از قرآن و حدیث و در کتب کند و چشم را از دیدن زنان نامحرم
و امردان از روی شهوت نگاه دارد و مراتب دنیا و زینتهای آن نبیند از دو چنانکه انشاء الله
در باب حقوق و غیره مذکور خواهد شد و دل که بمنزله پادشاهیست در بدن عزت او بدارید
و او را بزنگ تعلقات مکدر مگردانید و چون عرش اعظم حق سبحانه و تعالی است او را از
قاذورات جهل و بخل و کبر و عجب و حسد و عداوت مومنان و کینه و مکر و ریا و امثال اینها
پاک گردانید و باضداد اینها از علم و جود و تواضع و خود را خوار داشتن و دیگران را بر خود
تفضیل دادن و دوستی با مومنان کردن و خیر خواه ایشان بودن و خالص از برای خدا
بودن و امثال اینها از صفات کمال زینت دهید و بیارائید تا قابل محبت و معرفت الهی
شود پس آن مرد گفت که گویا من نشنیده بودم این آیه را از کتاب الهی نه از عربی و نه از عجمی
حال که شنیدم ناچار ترک نمودم و توبه میکنم که دیگر نکنم و طلب مغفرت از حق سبحانه و تعالی
میکنم که از تقصیرات گذشته در گذرد پس حضرت فرمود که برخیز و غسل کن و هر چه
بخاطرت رسد از نماز بکن یعنی اقلا دو رکعت و هر چه بیشتر بهتر است پس بدرستی که اقامت داشتی
بر گناه عظیم بسا بد حالی بود حال تو اگر برین حال می مردی استغفار و توبه کن و از حق سبحانه
و تعالی طلب کن که توبه ترا قبول کند از جمیع بدیها پس بدرستیکه هر چه را حق سبحانه و تعالی
نهی کرده است البته قبیح است و بد را از برای بدان بگذار که هر چیزی قومی بآن سزاوارتر

اینها سزاوار کفار است نه شیعیان اثنی عشری چون اینها خوب باشند و غیر ایشان هر که هست
کافر است و چون کفار جهنم میروند اگر عذاب ایشان عظیم تر باشد گو باش چون خود باختیار
خود عذاب را خواسته اند بخلاف شیعیان که ایشان اهل بهشتند حیف باشد که ایشان بواسطه
چنین چیزها بعقوبات الهی گرفتار شوند و کسی توهم نکند که اگر ایشان بکنند خوبست بلکه مراد
آنست که ایشان بکنند البته حیف نباشد که شما مثل ایشان باشید و فی الحقیقه این یک
دلیل است بر بدی اینها که خوبان اینها را اگر کنند حیف نباشد که شما شباهت به ایشان
داشته باشید و صدوق این حدیث را از جهت سنت غسل توبه ذکر کرده است و لیکن
درین حدیث اشارات بسیار هست یکی حرمت غنا و سرودی که در ملاهی می باشد و دیگر
حرمت آن نزد علمای شیعه خلافی نیست و همچنین عود و غیر هر سازی را که از چوب بسازند
عود میگویند مثل تنبوره بزرگ و کوچک و کمانچه و غیر آن و مشهور میان علمای شیعه آنست که غنا
و عود از جمله گناهان صغیره اند و لیکن چون بواسطه هر دو کمتر میشود است حضرت آن را کبیره
شمرده اند چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که صغیره نیست با اصرار بر آن بلکه
کبیره میشود و دیگر ظاهر میشود که جاهل معذور نیست چون باعتقاد آن شخص گناه نبود و معهذا
حضرت فرمودند که چه حال تو بد بود اگر برین حال می مردی دیگر علما ذکر کرده اند که غسل
توبه بعد از توبه است چون جایز نیست تاخیر توبه باجماع علما و از جمله واجبات فوریه است
و ذکر کرده اند که هر غسلی که از جهت زمانیست بعد از دخول آن زمانست و هر چه از جهت فعل است پیش
از فعل است و از آن استثنا کرده اند غسل دیدن مصلوب را و غسل کشتن وزغه را و غسل تارک
کسوف را اگر چه میتوان گفت که در اینجا غسل از جهت نماز قضا است و همچنین غسل توبه ظاهر
حدیث آنست که بواسطه نماز است که بعد از آن میکنند و دو غسل سابق فی الحقیقه از برای
فعل نیست بلکه بسبب فعل است دیگر اکثر علما ذکر کرده اند که اگر کافر مسلمان شود سنت است
او را غسل توبه کردن از جهت این حدیث و علتی که حضرت فرمودند که تو مداومت داشتی
بر گناهی عظیم و کفر نیز اعظم گناهان است یا این که هر گاه بواسطه توبه بر اصرار بر صغیره

غسل باید کرد در کبایر و اعظم آنها کفر است بطریق اولی و ظاهر حدیث آنست که در تنها
بگوید که خدایا از پشیمانی توبه اول کرده و غسل را فرموده که بکنند و نماز بکنند و استغفار می‌اید بکنند و از
حق سبحانه و تعالی طلب نماید قبول توبه را پس غسل از جهت این افعالیست نه از جهت توبه
و فرقیست میان توبه و استغفار توبه پشیمانیست از گذشته و عزم بر آنکه دیگر نکند و استغفار
طلب آمرزش است و سؤال توبه سؤال قبول توبه است و محتمل است که غرض حضرت صلوات
الله علیه این باشد که پشیمانی او از همین فعل بود و حضرت فرموده‌اند که توبه از جمیع گناهان بکن
و هیچ فرقی نیست در آنکه توبه از جمیع گناهان واجبست ولیکن خلافیست میان علما که آیا توبه
از بعضی دون بعضی صحیح است یا نه بعضی گفته‌اند که تبعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه عبادتست
و شرط نیت قربتست و اگر کسی از جهت رضای الهی توبه کند چه خصوصیت باین گناه
دارد بلکه همان گناهان خلاف رضای الهی است پس کاشف بعمل می‌آید که کسی توبه از بعضی
دون بعضی کرده است بواسطه مطلبی از مطالب خود کرده است مثل آنکه شخصی توبه از شراب میکند
و مال یتیم میخورد چون در شراب مفسده‌ها هست از قبیل حاکم یا بی اعتباری در نظرها
و در مال یتیم اینها نیست پس در واقع تایب نیست و شکی نیست که غالبا چنین است و در این
کسی نزاع ندارد است که اگر شخصی با نفس اماره برنمی‌آید که همه معاصی را ترک کند هیچ شکی نیست که
هرچند معصیت کمتر باشد عقوبات الهی کمتر خواهد بود پس بر ایشان لازم می‌آید که بگویند
یا شراب بخورد یا ترک مال یتیم بکن و این معنی بالبدیهه باطل است دیگر چه خصوصیت دارد
بترک معاصی فعل طاعات هم چنین است پس می‌باید گفت شخصی را که نماز میکند و حج نمیکند که یا
نماز را ترک کن یا حج برو و این اجماعا باطل است پس حق آنست که تبعیض توبه صحیح است و
بآن مقدار که از جهت رضای الهی ترک معاصی میکند ثواب دارد و بر تقدیری که ثواب نداشته
باشد البته اولی بالسبب ترک شراب عقاب نخواهد کرد و اگر بخورد البته عقاب خواهد
کرد و جمعی ازین حدیث استدلال کرده‌اند که تبعیض صحیح نیست چون حضرت صلوات الله علیه
فرموده‌اند که توبه از همه گناهان بکن و این استدلال بوجه است زیرا که کسی گفته باشد

که توبه از همه واجب نیست بجهت بر سر آن شراب طیبت و بعضی عکس گفته‌اند که چون آن شخص اظهار نه است
کرده بر شنیدن ساز و نوا حضرت آنرا قبول فرموده که توبه نیز از همه بکن و این استدلال بر ضعیف
زیرا که از حدیث در نمی‌آید که حضرت آنرا قبول فرموده باشند بلکه ممکن است که حضرت این را
فرموده باشند تا بیان فرماید که تبعیض صحیح نیست و حق آنست که حدیث دلالت بر هیچ ندارد
بلکه دلالت برین دارد که توبه از همه گناهان واجبست و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه میفرموده
که آنا فآنا توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه کبیره بکند و یک دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره
کرده است یکی اصل گناه و دیگر ترک توبه از کبیره که کبیره است و چون دقیقه سیم برسد چهار
کبیره میشود و در دقیقه چهارم هشت کبیره میشود و در دقیقه پنجم شانزده کبیره میشود و
علی هذا القیاس مضاعف میشود و چون یک شبانه روز بگذرد رو باغراق از عدد ریگ بیابان
و برگ درختان و موی چهارپایان و ستارگان آسمان از همه بیشتر میشود بلکه دقایق روز
تنها باعتبار مضاعفه از اینها بیشتر است بلکه اگر ما بین آسمان تا زمین از اطراف که همه یک
ساله راهست مملو از ریگ بیابان فرض کنند این عدد بر آن زیادتی دارد و اضعاف مضاعفه
و آنرا حساب نمیتوان کرد هرگاه بدقایق حساب کنند چنین میشود تقسیا در هر ثانیه بلکه عاشره
تکلف است بتوبه زیرا که توبه محض پشیمانیست و اگر کسی خواهد که حساب گناهان هر روزه خود را
بکند نمیتواند کرد و وقتی که همه در مضاعفه باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی حساب آنرا
نمیتواند کرد لکن نظر بتفضل الهی کن که اگر شخصی مدة العمر در معصیت باشد بحر و یک پشیمانی
از همه درمیگذرند و جمعی که پشیمانی ایشان کامل باشد فاولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات یعنی این جماعت را بفضل خود مبدل میسازد گناهان ایشان را بحسنات یا بمعنی که از
نامه عمل ایشان گناهان غیر متناهی محو میشود و بعوض هر گناهی اضعاف آن از حسنات خصوصا
جمعی که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه بنسبت باین جماعت باعتبار هر نفسی غیر
متناهی از حسنات نوشته میشود و حساب نعمتهای الهی برسند کالا اضعاف مضاعفه
ازین بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ یعنی اگر خواهید که در مقام تعداد نعم الهی در آیید احصای آن نتوان
کردن بدرستی که آدمی بسیار ظلم کننده است بر نفس خود که شکر نعمت چنین معبودی را بجا نمی‌آورد
که بازای هر شکر غیر متناهی از نعمت من برو مضاعف کرده و بسیار کافر نعمت است که هر چند
با و احسان میکنیم نمی‌فهمد و اگر فهمید آن نعمت را نسبت بدیگران میدهد و اگر بمن نسبت دهد در
برابر آنها مخالفت و کفران نعمت میکند و بسط این کلام را در شرح صحیفه کامله خواهید یافت
ان شاء الله تعالی وَالْغُسْلُ كُلُّهُ سُنَّةٌ مَا خَلَا غُسْلَ الْجَنَابَةِ یعنی همه افراد غسل سنت است
بغیر از غسل جنابت یعنی وجوب غسل جنابت از قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل
امر واجب ساخته کان طلب فرموده است و باقی اغسال خواه واجب مثل غسل حیض و نفاس
و استحاضه و غسل میت و مس میت و خواه سنت مثل باقی اغسال که مذکور شده از سنت
سید المرسلین است صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و بر مضمون احادیث بسیار وارد
شده است وَقَدْ يُجْزِي الْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ عَنِ الْوُضُوءِ لِأَنَّهُمَا فَرْضَانِ اجْتَمَعَا
فَأَكْبَرُهُمَا يُجْزِي عَنْ أَصْغَرِهِمَا وَمَنِ اغْتَسَلَ لِغَيْرِ جَنَابَةٍ فَلْيَبْدَأْ بِالْوُضُوءِ
ثُمَّ يَغْتَسِلُ وَلَا يُجْزِيهِ الْغُسْلُ عَنِ الْوُضُوءِ لِأَنَّ الْغُسْلَ سُنَّةٌ وَالْوُضُوءَ فَرِيضَةٌ
وَلَا يُجْزِي سُنَّةٌ عَنْ فَرْضٍ و تحقیق که غسل جنابت از وضو کافیست زیرا که غسل جنابت
و وضو هر دو واجبست که وجوب هر دو از قرآن ظاهر شده است پس بجز بزرگتر است که غسل
از کوچکتر که وضو است مجزیست و کسی که اغتسال دیگر کند غیر غسل جنابت پس باید که ابتدا کند بوضو
و بعد از آن غسل کند و مجزی نیست او را غسل از وضو زیرا که آن غسل سنت است و وضو فرض
و مجزی نیست سنتی از وضو فرض این مضمون را در روایات ندیده‌ام و دور نیست که صدوق
روایتی دیده باشد و محتمل است که صدوق خود استنباط از روایات کرده باشد و ممکن
باشد بعد از وقوع علی ای حال شکی نیست در آنکه در غسل جنابت احتیاج بوضو نیست چون
احادیث صحیحه بلکه متواتره وارد شده است در آنکه احتیاج بوضو نیست و وضو با
غسل جنابت در حدیثی وارد شده است آن حدیث باصطلاح متأخرین صحیح نیست و شیخ

طوسی حمل کرده است آن را بر استحباب آن نیز وجهی دارد زیرا که احادیث بسیار وارد شده است
که وضو با غسل جنابت بدعتست و حمل بر تقیه بغایت ظاهر است و اکثر علمای ما نقل اجماع کرده‌اند
بر آنکه بدعتست و خلافی که هست در غیر غسل جنابتست اکثر علما واجب میدانند از جهت مرسله
ابن ابی عمیر از شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در هر غسلی پیش از آن وضو
هست مگر غسل جنابت و ظاهر مینست که وضو هست و لیکن بر سبیل استحباب چون در
روایات صحیحه وارد شده است که کدام وضو طاهر کننده‌تر است از غسل است و کدام وضو
پاک کننده‌تر است از غسل و احادیث بسیار وارد شده است که غسل حیض و غسل
جنابت یکی است و احادیث متواتره وارد شده است در کیفیت اغسال حیض و نفاس
و استحاضه و مس میت و در هیچ حدیثی وارد نشده است که وضو بسازند پس واجب
نباشد و سنت باشد از جهت حدیث سابق بلکه احادیث معتبره وارد شده است
که در اغسال مستحبه نیز وضو نیست و حدیثی که وارد شده است که در غسل جمعه وضو هست
محمول بر استحبابست و احوط آنست که با غیر غسل جنابت خواه واجب و خواه سنت
وضو بسازد و الله تعالی اعلم باب صِفَةِ غُسْلِ الْجَنَابَةِ قَالَ أَبِي رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ إِذَا أَرَدْتَ الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَةِ فَاجْهَدْ أَنْ تَبُولَ لِيَخْرُجَ مَا بَقِيَ
فِي إِحْلِيلِكَ مِنَ الْمَنِيِّ ثُمَّ اغْسِلْ يَدَيْكَ ثَلَاثاً مِنْ قَبْلِ أَنْ تُدْخِلَهُمَا الْإِنَاءَ وَبِهِمَا
قَذَرٌ فَإِنْ أَدْخَلْتَهُمَا الْإِنَاءَ وَبِهِمَا قَذَرٌ فَأَهْرِقْ ذَلِكَ الْمَاءَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ بِهِمَا
قَذَرٌ فَلَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَإِنْ كَانَ أَصَابَ جَسَدَكَ مَنِيٌّ فَاغْسِلْهُ عَنْ بَدَنِكَ ثُمَّ
اسْتَنْجِ وَاغْسِلْ وَأَنْقِ فَرْجَكَ ثُمَّ ضَعْ عَلَى رَأْسِكَ ثَلَاثَ أَكُفٍّ مِنْ مَاءٍ وَمَيِّزِ
الشَّعْرَ بِأَنَامِلِكَ حَتَّى يَبْلُغَ الْمَاءُ إِلَى أَصْلِ الشَّعْرِ كُلِّهِ وَتَنَاوَلِ الْإِنَاءَ بِيَدِكَ
وَصُبَّهُ عَلَى رَأْسِكَ وَبَدَنِكَ مَرَّتَيْنِ وَأَمْرِرْ يَدَكَ عَلَى بَدَنِكَ كُلِّهِ باب کیفیت غسل جنابت
پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده است که هرگاه خواهی غسل جنابت کنی پس سعی کن که اول
بول کنی تا بیرون آید باقی مانده منی از ذکر پس دستها را بشو پیش از آنکه داخل ظرف کنی

ان لم یکن م

اگر نجس نباشد و اگر دستهات را داخل ظرف کنی و نجس باشد آن آب را بریز چون کمتر از کر بملاقات
نجاست نجس میشود و اگر دستها نجس نباشد و داخل ظرف کنی پاکیست ولیکن ترک سنت کرده خواهی
بود و اگر بدنت منی رسیده باشد پس بشوی منی را از بدنت و استنجا کن چون بول کرده
باشی آن از تو واقع شده باشد و فرجت را بشو تا پاک شود از منی پس سه کف آب بر سر
ریز و بسر انگشتان موها را از سر دور کن که آب بته موها برسد و آب به پشت کن و بر
بدنت دو بار بریز و دست را بر تمام بدنت بمال که آب بهمه جا برسد و این مضمون
در روایات صحیحه وارد شده است خصوصا در حدیث صحیح زراره و حدیث صحیح محمد
بن مسلم و حدیث بزنطی که از حضرات امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهم وارد شده است الا آنچه ذکر کرده است در آخر که بر
بدنت دو بار بریز در احادیث معتبره وارد نشده است و صدوق در امالی نیز چنین
ذکر کرده است و ظاهر مراد او اینست که آن سه مرتبه آب که اول بر سر میریزد
از جهت تهیه مقدار غسل است که در وقت غسل آب بسهولت برسد و بنابرین ظاهر
نمیشود که قایلست بترتیب سر بر بدن یا نه اما ترتیب سر بر بدن خلافی نیست نزد علمای
شیعه و احادیث صحیحه بران دلالت دارد اما تقدیم جانب راست از جانب چپ از
اخبار بیرون نمی آید و ظاهرا علی بن بابویه و پسرش بظاهر احادیث عمل نموده اند
و قایل بترتیب نیستند و در حدیث کالصحیح زراره وارد شده است که بحضرت عرض
نمودم که جنب چگونه غسل میکند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر دستش نجس
نباشد دست را در آب کند و فرجش را بشوید پس کف بعد از آن سه کف آب بر سر
ریزد بعد از آن دو کف را بر دوش راست ریزد و دو کف بر دوش چپ پس هر عضوی
که آب بران عضو روان میشود مجزیست و اکثر علما ازین حدیث بیرون آورده اند
ترتیب را و لفظ واو بنابر مذهب اصح دلالت بر ترتیب هم ندارد و لفظ ثم
که بر بعضی نسخ این داخل شده است دلالت بر تقدیم سر میکند بر بدن و بر تقدیری که دال

بر

آب را بدوش راست باید ریخت در حالتی که جانب راست را بشوید اولا پس ممکن است که مراد
این باشد که دو کف آب بر دوش راست بریزد و دو کف آب بر دوش چپ و
بعد از آن آب را بر همه جا از طرفین جاری سازد و هیچ شک نیست که ترتیب احوط است
حتی در عورتین باینکه نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب چپ و خلل
اُذُنَیکَ بِاِصبَعَیکَ وَکُلَّمَا اَصابَهُ الماءُ فَقَد طَهُرَ فَانظُر اَن لا تَبقیٰ شَعرَةٌ
مِن رَأسِکَ وَلِحیَتِکَ اِلّا وَتُدخِلُ الماءَ تَحتَها وَمَن تَرَکَ شَعرَةً مِنَ الجَنابَةِ
لَم یَغسِلها مُتَعَمِّداً فَهُوَ فِی النّارِ و تخلیل کن گوشهای خود را بسر انگشتان خود یعنی آب
از گوشها باید رسید و واجب نیست رسانیدن آن حتی بجهتهای گوشها را چنان کنند که آب بانجا
برسد و چون سه کف بر سر ریختی است البته آب بگوش رفته است و انگشتان آن را
بهمه جا میرساند بعنوان جریان و همچنین سوراخ ناف و کف پا اگر در میان گل باشد
یا در میان آب چنانکه گذشت و هر چه را آب برسد پاک میشود یعنی بعنوان جریان
چنانکه این معنی در عبارات احادیث صحیحه چنین واقع است فَمَا جَرىٰ عَلَیهِ الماءُ
فَقَد طَهُرَ یعنی هر چه را آب بعنوان جریان باو برسد پاک میکند و غرض ابن بابویه
درینجا معنی دیگر است و آن مبالغه است در رسانیدن آب بجمیع اجزای بدن بقرینه
آنکه گفته است که ملاحظه تمام بکن که نگذاری یک مو از سر و ریش چنانکه آب بزیر آن
مو برسانی و هر که بقدر سر مویی را از بدن بواسطه غسل جنابت عمدا نشوید آن شخص در آتش
جهنم خواهد رفت و همین عبارت در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست و مراد از شعره مقدار آنست از بدن چنانکه اکثر علما گفته اند و نقل اجماع
کرده اند برآنکه شستن بدن واجبست و شستن مو واجب نیست و ظاهر این حدیث
وجوبست و احوط آنست که مو را نیز بشوید و ممکن است که اعتقاد ابن بابویه این باشد
که رسیدن آب کافیست اگر چه بعنوان جریان نباشد چنانکه در احادیث صحیحه
وارد شده است که رسانیدن کافی است و اگر چه مثل روغن مالی باشد و لیکن علما

حمل کرده اند آنرا بآنکه با جریان باشد چون احادیث بسیار وارد شده است که هر چه را که آب بر آن جاری میشود پاک میشود و احوط آنست و اگر گوشواره یا مثل آن سوراخ داشته
باشد آب بمیان سوراخ برساند و جمعی از علما واجب میدانند و اگر سوراخ فراخ
باشد و غرغره در آن نیست می باید که آب بآن برسد و در سوراخ تنگ خلاف نیست
اظهر عدم وجوب است و احوط رسانیدن است و همچنین احوط رسانیدن آبست بزیر
ناخنها و اگر چرک داشته باشد احوط آنست که ناخنها را بگیرد و یا چرک را بیرون آورد
و گذشت در تخلیل وضو آنچه در مزبور بود ذکر آن وَمَنْ تَرَكَ الْبَوْلَ عَلَى أَثَرِ الْجَنَابَةِ
أَوْشَكَ أَنْ يَتَرَدَّدَ بَقِيَّةُ الْمَاءِ فِي بَدَنِهِ فَيُورِثُهُ الدَّاءَ الَّذِي لَا دَوَاءَ لَهُ
وکسی که ترک کند بول کردن را عقیب انزال منی نزدیکست که آن منی در مجری بماند است در بدن
او حرکت کند و بسبب آن دردی بهم رسد که دوا نداشته باشد پس چنانکه فایده اخروی دارد
استبرا کردن از جنابت ببول فایده دنیوی نیز دارد و بمضمون حدیث وی آمده احادیث
در فایده اخروی وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَضْمَضَ وَيَسْتَنْشِقَ فِي غُسْلِ الْجَنَابَةِ فَلْيَفْعَلْ
وَلَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ لِأَنَّ الْغُسْلَ عَلَى مَا ظَهَرَ لَا عَلَى مَا بَطَنَ وکسی که خواهد که مضمضه
و استنشاق در غسل جنابت بکند پس بکند اما واجب نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجبست
نه بر باطن بدن اگر اخبار صحیحه وارد شده است که امر فرموده اند بمضمضه و استنشاق و چون خوف
توهم وجوب هر دو بود اخبار باین عنوان وارد شده است تا بدانند که واجب نیست
اظهر آنست که در امثال این اخبار غرض ائمه هدی صلوات الله علیهم رد بر سنیان بوده است
که جمعی از ایشان هر دو را واجب میدانند و الله تعالی یعلم غیر أَنَّ الرَّجُلَ إِذَا أَرَادَ أَنْ
يَأْكُلَ أَوْ يَشْرَبَ قَبْلَ الْغُسْلِ لَمْ يَجُزْ لَهُ إِلَّا أَنْ يَغْسِلَ يَدَيْهِ وَيَتَمَضْمَضَ وَيَسْتَنْشِقَ
فَإِنَّهُ إِنْ أَكَلَ أَوْ شَرِبَ قَبْلَ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ خِيفَ عَلَيْهِ الْبَرَصُ لیکن اگر جنب خواهد
که چیزی بخورد یا بیاشامد پیش از غسل جایز نیست مگر آنکه دستها را بشوید و مضمضه و استنشاق
بکند که اگر کسی این‌ها را نکند و بخورد یا بیاشامد خوف آن هست که پیس شود و درین مضمون

عورة

حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که
فرمودند که هرگاه جنب خواهد که چیزی بخورد و بیاشامد دست بشوید و مضمضه کند
و روی خود را بشوید و بخورد و بیاشامد و در دیگر روایت سکونی وارد شده است ولیکن بر آن استنشاق
عدم جواز نیست و ظاهر مراد صدوق هم کراهت باشد و در حدیث صحیح وارد شده است
که جایز است او را خوردن و اگر دست را هم بشوید بهتر است و اگر وضو بسازد بهتر است
و در حدیث کالصحیح وارد شده است که جنب می تواند خوردن و آشامیدن و قرآن خواندن و
ذکر الهی کردن و این‌ها موجب کراهت است و شاید که بصدوق حدیثی رسیده باشد ولیکن خلاف
ظاهر است و همچنین عبارت در امالی از کلام خود ذکر کرده است و ظاهر کلام پدرش تمام شد
چون پدرش در رساله کم حدیث می آورد وَرُوِيَ أَنَّ الْأَكْلَ عَلَى الْجَنَابَةِ يُورِثُ
الْفَقْرَ و روایت کرده است حسین بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نهی فرمودند که جنب در حال جنابت چیزی بخورد و فرمودند
که سبب فقر است یعنی فقر مذموم و آن احتیاج بخلق است و فقری که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بآن افتخار مینمودند فنای فی الله است که بنده رضای خود را در رضای الهی کند یعنی
مطلبی بغیر از رضای الهی نداشته باشد و محتمل است که بی چیزی باشد و آن نسبت باکثر خلایق سیاهی
رو است در دنیا و عقبی و نظر بکمل است چون در مقام صبر و شکر و رضا اند و موید است
آنکه در اخبار صحیحه وارد شده است که ملکی بخدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله آمد و کلیدهای گنجهای
زمین را از جهت آنحضرت آورد و گفت که حق سبحانه و تعالی اینها را فرستاده است و فرموده
که اگر قبول کنی از رتبه تو چیزی کم نخواهیم کرد حضرت قبول نفرمودند و فقر را اختیار نمودند
برضا وَقَالَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ
أَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ وَهُوَ جُنُبٌ فَقَالَ يُكْرَهُ ذَلِكَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ و روایت کرده است عبید الله
بن شش بصحیح و باسانید بسیار دیگر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که آیا خوبست که جنب بخواب رود حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست و در صحیح

عبد الرحمن از آنحضرت صلوات الله علیه منی از خواب وارد شده است پیش از غسل و محمولست بر کراهت
از جهت صحیحه سعید اعرج که حضرت فرمودند که مرد و زن هر دو خواب میتوانند کرد و در موثقه
سماعه مثل متن وارد شده است پس ظاهر شد که خواب پیش از وضو و غسل مکروه است و اگر وضو
بسازد کراهت سبک میشود و اگر غسل کند بالکلیه زایل میشود وَفِی حَدِیثٍ آخَرَ أَنَامُ عَلَی
ذَلِكَ حَتّی أُصْبِحَ وَذَلِكَ إِذَا أَرَدْتُ أَنْ أَعُودَ و در حدیثی دیگر وارد شده است از آنحضرت
صلوات الله علیه که فرمودند که گاه هست که من بر جنابت میخوابم تا غسل و وضو تا صبح از جهت
آنکه اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم پس این حدیث تخصیص آن اخبار کرد که کراهت در وقتی است
که اراده جماع نداشته باشد و الا جایز است بی کراهت و این عبارت محتمل است که از صدوق
باشد و در میان اخبار عبید الله درآورده باشد و محتمل است که از عبید الله باشد و مرادش
این باشد که من مرتبه دیگر از حضرت شنیدم که این تعقیب فرمودند و لیکن صدوق از ابن ولید
نقل کرده است که گفت این عبارت محمد بن ابی عمیر است که راوی این حدیث است و او در میان
درآورده است و بنابرین ظاهر است که ابن ابی عمیر در کتاب عبید الله داخل کرده است حدیثی را
که از عبید الله باو رسیده بود در کتابی دیگر و احتمالی دارد که از دیگری باو رسیده باشد
و بنابرین دو احتمال حدیث از صحت بیرون نمیرود چون مراسیل ابن ابی عمیر حکم مسانید دارد
و الله تعالی یعلم اگرچه مراسیل صدوق نیز کم از مسانید نیست وَقَالَ عَنْ أَبِیهِ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِمَا إِذَا کَانَ الرَّجُلُ جُنُباً لَمْ یَأْکُلْ وَلَمْ یَشْرَبْ حَتّی یَتَوَضَّأَ وَقَالَ إِنِّی أَکْرَهُ الْجَنَابَةَ
حِینَ تَصْفَرُّ الشَّمْسُ وَحِینَ تَطْلُعُ وَهِیَ صَفْرَاءُ و عبد الله میگوید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از پدر خود حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرد که فرمودند که هر گاه شخصی جنب باشد نخورد
و نیاشامد تا وضو بسازد و گفت من کراهت دارم از جماع کردن در وقتی که آفتاب زرد شود نزد
غروب و همچنین هر گاه که یک نیزه میماند زرد میشود باعتبار بخارات جو و همچنین در وقتی که آفتاب
طالع میشود و زرد است تا یک نیزه بلند شود جماع مکروه است قَالَ الْحَلَبِیُّ وَسَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ
یَغْتَسِلُ بِغَیْرِ إِزَارٍ حَیْثُ لَا یَرَاهُ أَحَدٌ قَالَ لَا بَأْسَ عبید الله گفت که من از حضرت امام جعفر

صادق

صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که بی لنگ غسل کند با آنکه برهنه باشد در جایی که هیچ
کس او را نبیند حضرت فرمودند که باکی نیست و احادیث بسیار وارد شده است که برهنه غسل کردن
مکروه است و خواهد آمد و لا بأس منافات با کراهت ندارد بلکه اشعاری بکراهت دارد چنانکه
شهید در ذکری ذکر کرده است و محتمل است که فرض مسئله محال باشد و حضرت بنابر محال جواب
داده باشد زیرا که چنین جایی نمی باشد اقلا دو ملک که بر دست راست او و دست چپ
او نشسته می بینند قطع نظر از فرشتگان و جنیان که در هوا ایستاده اند لیکن بعید است بلکه
ظاهرش آنست که مراد سائل ناظر نامحرم است از آدمیان که اگر زنش یا طفل صغیری که تمیز
نداشته باشد یا حیوانی باشد قصوری ندارد و داخل سؤال او نیست وَقَالَ وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ
یُصِیبُ الْمَرْأَةَ فَلَا یُنْزِلُ أَعَلَیْهِ غُسْلٌ قَالَ کَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یَقُولُ إِذَا مَسَّ
الْخِتَانُ الْخِتَانَ فَقَدْ وَجَبَ الْغُسْلُ وَکَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یَقُولُ کَیْفَ لَا
یُوجِبُ الْغُسْلَ وَالْحَدُّ یَجِبُ فِیهِ وَقَالَ یَجِبُ عَلَیْهِ الْمَهْرُ وَالْغُسْلُ و عبید الله گفت که شخصی
از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که جماع کند با زنی و انزال منی نشود آیا غسل بر او واجبست حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که ختنه گاه
بختنه گاه رسد غسل واجب میشود و میفرمودند که چگونه غسل واجب نشود و حال آنکه بمجرد دخول
حشفه یعنی تمام سر آلت حد واجب میشود و فرمودند که بمجرد همین مهر واجب میشود تمام با قرار
میگیرد تمام و غسل نیز واجب میشود و این سخن وقتی بود که میان مهاجرین و انصار بر سر این مسئله
نزاع شد انصاری گفتند که ما از حضرت شنیده ایم که الْمَاءُ مِنَ الْمَاءِ یعنی آب غسل از آب منی است
و مهاجران میگفتند که حضرت فرمودند که چون ختنه گاه بختنه گاه رسد غسل واجب میشود حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه رو بانصار کردند و فرمودند که آیا واجب میسازید بسبب جماع
مهر و رجم را و واجب نمیسازید بر او یک صاع آب را پس عمر گفت که سخن مهاجر است و متوجه قول
انصار نشوید و این کلام قیاس است بحسب ظاهر و چون مدار ایشان بر قیاس بود حضرت
رد سخن ایشان موافق یافت باطل ایشان نمود و ممکن است که در خصوص ماده میان این الکلام تلازم

بوده باشد و حضرت صلوات الله علیه واقع فرموده باشد و قیاس ازین جهت باطل است که غیر
معصوم علم بعلیت ندارند و از ظن خود استنباط مینمایند بانکه مثلا میگویند که شراب حرام است
و حرمتش از جهت نیست که روانست و آلامی بایست که هر آبی حرام باشد و از جهت رنگش نیست
و آلا می بایست که هر چه این رنگ داشته باشد حرام باشد و همچنین مزه و سایر صفات پس
ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آنکه مست کننده است پس هر چه مست کننده باشد حرام
خواهد بود و همچنین نجس است و نجاستش آن صفات نیست پس می باید که از جهت اسکار باشد
و وجه بطلانش اینست که شاید صفتی چند باشد در آن که ما ندانیم یا مجموع این صفات یا که از
الکور حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شراب خرما و شکر و غیر آن
بر آن باطل باشد اما اگر معصوم داند که علت حرمت شراب اسکار است و همان علت در جای
دیگر سبب حرمتست این قیاس فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی است و در قوت اینست که میگوییم
که زید در ضرب فاعل است و هر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد
بهمان قیاس و این قیاس باطل نیست زیرا که علم داریم بانکه هر فاعلی مرفوع است بخلاف قیاس
فقهی که علم ندارند بانکه هر مسکری حرام و نجس است و این سخن بر طریق مثال مذکور شد و الا احادیث
شیعه و سنیان متواتر است که هر مسکری حرام است و معهذا اکثر علمای اهل بدعت و ضلالت
که خود را اهل سنت و جماعت نام ساخته اند حلال میدانند و غرض از بیان این تحقیق آنست
که توهم نشود که در امثال این سخنان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم قیاس فرموده اند
یا راه قیاس داده اند و اکثر علما جواب اول را اراده داده اند و در جواب اول خلافی هست که آیا جایز است
که معصوم کسی را باطل یا باطل کند جمعی کثیر منع کرده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی از برای دفع
باطل حق را مقرر ساخته است و معصوم عالم است بجمیع حقایق پس او را ممکن است دفع باطل
بحق کردن و در صورت امکان خلافی نیست که جایز نیست باطل نسبت با مثال ما ممکن است که جایز
باشد هر گاه حق آن شده را ندانیم و اگر دانیم تا شرش را ندانیم و علی ای حال شکی نیست در
صحت جواب ثانی و در اول سخن هست والله تعالی اعلم وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَمَّن

الرجل

الرَّجُلِ یُصِیبُ الْمَرْأَةَ فِیمَا دُونَ ذٰلِكَ أَعَلَیْهَا غُسْلٌ إِنْ هُوَ أَنْزَلَ وَلَمْ تُنْزِلْ هِیَ
قَالَ لَیْسَ عَلَیْهَا غُسْلٌ وَإِنْ لَمْ یُنْزِلْ هُوَ فَلَیْسَ عَلَیْهِ غُسْلٌ یا زحلبی گفت و شیخ صحیح از او
روایت کرده است که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که با زن خود نزدیکی کند
در غیر فرج آیا بر زن غسل هست اگر مرد انزال کرده باشد و زن انزال منی نکرده
باشد حضرت صلوات الله فرمودند که چون زن انزال منی نکرده است غسل بر او واجب نیست
و اگر مرد نیز انزال نکند بر و نیز غسل نمیشود و بعضی از علما از امثال این حدیث را از احادیث
صحیحه بسیار استدلال کرده اند بر آنکه در وطی دبر زن اگر منی نیاید غسل واجب نیست لکن
صریح نیست در آن مطلب زیرا که ظاهر ما دون غیر وطی است و از آن طرف نیز احادیث صحیحه وارد
شده است که هر گاه مرد با زن وطی کند و داخل کند ذکر را غسل واجب میشود و اکثر علما گفته اند
که داخل کند شامل قبل و دبر است و این نیز صریح نیست چون ممکن است که دخول محمول بر متعارف
باشد و از آن طرف نامتعارف است و آنچه صریح است در وطی دبر دو حدیث مرسل است که
در یکی وارد است که غسل بکند و در دیگری وارد شده است که غسل واجب نیست و جمع میان این
دو حدیث باین میتوان کرد که غسل سنت باشد و بعضی از حدیث تهذیب استدلال کرده اند
بر وجوب غسل چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که چگونه غسل واجب نباشد
و حال آنکه حد واجبست و در بعضی جاها حد رجم است پس غسل نیز واجب باشد و چون اکثر آنرا
حمل بر تقیه کرده اند استدلال مشکل است حاصل آنکه دلیلی تمام نیست بر وجوب غسل اجماع
در دبر زن یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون اکثر علما بر وجوب غسل اند اگر نعوذ بالله
چنین چیزی واقع شود احوط غسل است و وضو بعد از غسل یا پیش از آن و احوط آنست
که هر جا که وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل کنند چون در احادیث
صحیحه وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعت وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنِ الرَّجُلِ
یَغْتَسِلُ ثُمَّ یَجِدُ بَعْدَ ذٰلِكَ بَلَلًا وَقَدْ كَانَ بَالَ قَبْلَ أَنْ یَغْتَسِلَ قَالَ لِیَتَوَضَّأْ
وَإِنْ لَمْ یَكُنْ بَالَ قَبْلَ الْغُسْلِ فَلْیُعِدِ الْغُسْلَ و حلبی گفت که از آنحضرت صلوات الله علیه

سؤال کردند از شخصی که غسل کند و بعد از آن تری ببیند و پیش از غسل بول کرده باشد حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده
کند و قریب باین است آنچه کلینی از حلبی روایت کرده است و این مضمون را در حدیث موثق
سماعه روایت کرده است و شیخ در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث کالصحیح دیگر از آنحضرت
روایت کرده است و وضو را حمل کرده‌اند بر آنکه استبرا از بول کرده باشد و اکثر علما چنین
قایلند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری ببیند اعتبار ندارد و اگر بول کرده است و
استبرا نکرده است وضو میسازد چون پیش از غسل استبرای منی به بول کرده است
و استبرای بول بفشردن نکرده است ظاهر آنست که بقیه بول باشد که در مجرا مانده است
و اگر هیچ را نکرده است غسل را اعاده میکند چون ظاهر آنست که بقیه منی است که در مجرا
مانده بوده است و اگر بول نکرده باشد و استبرا کرده باشد اگر بولش می‌آمده است و تعذر
کرده است غسل را اعاده میکند و اگر بول ممکن نبوده باشد هیچ یک را اعاده نمیکنند و این
تفصیل جمع بین الاخبار کرده‌اند اکثر اصحاب وَرُوِیَ فی حدیثٍ آخر اِن کانَ قد رای
بللاً و لم یکن بالَ فلیتوضأ و لا یغتسل انما ذلک من الحبائل قالَ مصنف هذا
الکتاب رحمة الله علیه اعادة الغسل اصلٌ و الخبر الثانی رخصةٌ و در حدیث دیگر
وارد شده است که اگر تری ببیند و بول نکرده باشد باید که وضو بسازد و غسل نکند زیرا
که این آب از رگهای پشت چنین میگوید تصنیف کننده این کتاب من لا یحضره الفقیه که صدوق است
که رحمت خدا شامل حال او باد که آنچه در حدیث صحیح حلبی و محمد بن مسلم و غیر هما است که اعاده غسل باید
کرد اصلی است که بآن عمل می‌باید کرد و خبر دوم که گفته است غسل نکند و وضو بسازد بر سبیل رخصت است
یعنی اگر متعذر یا متعسر باشد غسل وضو قایم مقام غسل است و محتمل است که مراد صدوق این
باشد که هر جا وارد شده است که غسل کند بر سبیل اولویت و فضیلت اوست و حدیث
دوم بیان جواز ترک غسل است لیکن حدیثی که صدوق نقل کرده است در کتب حدیث بآن
عنوان ندیده‌ام بلکه اشهر اخبار آنچه صدوق گفته است حدیث جمیل بن دراج است

که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی جنب شود و
فراموش کند بول را تا غسل کند و بعد از غسل آبی ببیند آیا مرتبه دیگر غسل میکند حضرت
فرمودند که نه رگهای پشت فشرده شده است و این آب آمده است و در این حدیث و در حدیث
دیگر ضعیف که قریب باین است و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی غسل مرتبه دیگر را
از او وضع نموده است چون بول فراموش کرده است و او حدیث مشتمل است بر نسیان و دو
حدیث دیگر که نسیان ندارد و شیخ حمل بر نسیان کرده است و جمع شیخ بهتر است از
جمع صدوق زیرا که در این چهار حدیث وضو نیست و آنکه صدوق ذکر کرده است که این
آب از حبایل است قرینه آنست که وضو نباید کرد و در هر جا که حضرات صلوات الله
علیهم این عبارت را می‌آورند از جهت نفی وضوء و تقدیری که لفظ وضو سهواً از یاد رفته
باشد البته حمل بر استحباب می‌باید کرد و محقق است جمع بین الاخبار باین عنوان که احادیث
اعاده غسل محمول بر استحباب باشد بنا بر آنکه یقین در طهارت حاصل است و شک در حدث و حکم
بطهارت باید کرد و اکثر علما که عمل باحادیث اعاده غسل کرده‌اند بنا بر صحت که دو حدیث صحیح
کالصحیح دارد و ظاهر حالی بهتر آنست که هرگاه بول نکرده باشد بقیه منی باشد که در مجری مانده
و آمده است تغلیب ظاهر بر اصل نموده‌اند و هیچ شک نیست که عمل مشهور نمودن اولی است
و احوط آنست که با این غسل وضو هم احتیاط بسازد تا عمل بهمه احادیث و اقوال کرده
باشد و الله تعالی یعلم و احوط آنست که تا بول نکند غسل نکند مگر آنکه انزال نکرده باشد
و او خال حشفه شده باشد و بس اما اگر زن بعد از غسل تری ببیند اعاده غسل نمیکند زیرا
که ممکن است که منی که آمده باشد منی مرد باشد و برین مضمون حدیث صحیح و در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و این در صورتیست که مرد با او
جماع کرده باشد اما اگر محتلم شده باشد و بول نکرده باشد و بعد از غسل تری ببیند
احوط آنست که اعاده غسل کند با وضوی احتیاطاً وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ یَنامُ ثُمَّ یَستیقِظُ
فیمسُّ ذکرَهُ فیری بللاً و لم یرَ فی منامِهِ شیئاً أیغتسلُ قالَ لا انّما الغسلُ

مِنَ الْمَاءِ الْأَكْبَرِ وحلبی گفت از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که هرگاه شخصی بخواب
رود و بیدار شود و بیند که در فرش اثر تری به بیند و در خواب چیزی ندیده باشد یعنی جماعی
که بسبب محتلم شده باشد آیا غسل میکند حضرت فرمودند که نیست بر او غسل از آب بزرگ
که آن منی است و غالب این است که اگر در خواب چیزی ببیند از مانند دستبازی می آید
و آگاه نیست که در خواب بازی میکند و مذی می آید غسل واجب نیست و اگر علامات
منی باشد از جستن و سستی بدن و غلظت آب و بوی منی غسل واجبست و بر این مضمون
روایات صحیحه و حسنه وارد شده است و خلافی در آن نیست که اگر بیمار باشد که در احادیث
صحیحه وارد شده است که در جستن شرط نیست و اگر بیمار محتلم شود منی او بتدریج می آید
و سستی بدن که در احتلام بیمار واقع میشود قریب بمردن است و آن علامت کافیست
با علامتهای دیگر منی وَعَنِ الْمَرْأَةِ الَّتِي تَرَى فِي الْمَنَامِ مَا يَرَى الرَّجُلُ قَالَ إِنْ أَنْزَلَتْ
فَعَلَيْهَا الْغُسْلُ وَإِنْ لَمْ تُنْزِلْ فَلَيْسَ عَلَيْهَا غُسْلٌ و حلبی گفت که از آنحضرت صلوات الله
علیه سؤال کردند از زنی که در خواب آنچه را مرد در خواب می بیند یا آنکه میبیند که کسی با او جماع میکند
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر انزال منی کند غسل بر آن زن واجبست و اگر انزال
نکند غسل واجب نیست و همین عبارت را کلینی بسند صحیح از حلبی روایت کرده است و این
مضمون در احادیث حسنه و قویه قریب بتواتر وارد شده است و در چند حدیث
وارد شده است که در احتلام زن غسل واجب نیست و در حدیث صحیحی وارد شده است که این
مسئله را بزنان مگوییه که غسل بر ایشان واجبست بسبب احتلام که سبب این میشود که هر روز
بحمام روند بهانه آنکه محتلم شده ایم یا خفته با مردان نزدیکی کنند و بهانه احتلام بحمام روند چون
این اخبار مخالف اجماع مسلمانان و اخبار متواتره است بر خاصه و عامه لازم است تأویل آنها
با آنکه حضرت صلوات الله علیه موافق واقع حکم کرده باشند با آنکه راوی را گمان منی بوده است
و حضرت صلوات الله علیه مذی اشتباه است اگر که مذی منی چنین فرموده باشند و محتمل است که چون
احتلام زنان نادر است بنابرین واجب نباشد این حکم را با ایشان گفتن خصوصا هرگاه

مهم

متهم باشند بعدم صلاح و اگر بپرسند واجبست گفتن اگرچه ظاهر ادر کار نباشد والله تعالی یعلم
قَالَ الْحَلَبِيُّ وَحَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَهُ يَقُولُ إِذَا اغْتَمَسَ الْجُنُبُ فِي الْمَاءِ اغْتِمَاسَةً
یا اِذَا ارْتَمَسَ الرَّجُلُ ارْتِمَاسَةً چنانکه در بعضی از نسخ بود وَاحِدَةً اَجْزَأَهُ ذَلِكَ مِنْ
غُسْلِهِ حلبی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از آنحضرت صلوات الله علیه شنیده بود و کلینی و
شیخ بسند کالصحیح از حلبی روایت کرده اند که گفت که من از آنحضرت صلوات الله علیه شنیدم
که میفرمودند که هرگاه جنبی سر در آب فرو برد یکمرتبه یعنی بزودی که دفعه عرفی صادق آید
با آنکه یکمرتبه سر فرو بردن کافی است اگرچه سه مرتبه بهتر است آن سر فرو بردن از غسل او کافیست
و عبارت کلینی و شیخ از برای ارتمس الجنب ارتماسة است و معنی یکیست و منافاتی نیست میان
دو حدیث حلبی زیرا که ممکن است که اول حدیث را از راوی آنحضرت صلوات الله علیه شنیده
باشد و بعد از آن از حضرت و شیخ بسند صحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که فرمودند که اگر شخصی یکمرتبه سر در آب فرو برد مجزیست او را از غسل
هرچند دست ببدن خود نماله و شکی نیست که غسل ارتماسی کلی صحیح است اگرچه ظاهر اخبار
آنست که اصل در غسل ترتیبی است و شیخ مفید علیه الرحمه مکروه میدانند در مانند حوض و غدیر
خورد غسل ارتماسی کردن را اگرچه زیاده از کر باشد چون حضرات سید المرسلین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم همیشه غسل ترتیبی میکرده اند و در حدیث صحیحی وارد است که
محمد بن اسمعیل بحضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نوشت که گودالهای که از آب باران
با جا جمع میشود و مردمان از آنجا استنجا میکنند و در آنجا غسل میکنند چونست حضرت فرمودند
در جواب کتابت که تا ضرور نشود از چنین آبی وضو مساز و این حدیث را شیخ از جمله شیخ مفید
دلیل ساخته است و بحسب ظاهر دلالت ندارد و ظاهرش آنست که چون چنین آبی کثیف می
باشد مکروه است وضو تا ضرور نشود چون گذشت که مکروه است وضو از آب گرم شده
وَمَنْ أَجْنَبَ فِي يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ مِرَارًا أَجْزَأَهُ غُسْلٌ وَاحِدٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يُجْنِبُ
بَعْدَ الْغُسْلِ أَوْ يَحْتَلِمُ فَإِنِ احْتَلَمَ فَلَا يُجَامِعُ حَتَّى يَغْتَسِلَ مِنَ الْاحْتِلَامِ و مصنف میگوید که

کسی که در شبانروزی یا بیشتر چند مرتبه جنب شود کافیست او را که غسل کند اگر غسل کند و بعد از ان جنب شود
یا محتلم شود که دیگر غسل کند واجبست پس اگر محتلم شود مکروه است جماع تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل
جماع کراهت ندارد و چنانکه خواهد آمد در مکروهات در اواخر کتاب نکاح وَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَقْرَأَ
الْجُنُبُ الْقُرْآنَ كُلَّهُ مَا خَلَا الْعَزَائِمَ الَّتِي يُسْجَدُ فِيهَا وَهِيَ سَجْدَةُ لُقْمَانَ وَحم السَّجْدَةُ
وَالنَّجْمُ وَسُورَةُ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ و باکی نیست که جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه
که دران سجده واجبست و آن سجده لقمن است یعنی پهلوی سوره لقمن که الم تنزیل است و حم سجده
که موسوم است بسوره فصلت و سوره والنجم است و سوره اقرا باسم ربک اما اکثر قران
بتواند خواند همه را و هرچه خواهد احادیث حسنه و صحیحه و موثقه بسیار بران دلالت
دارد و از ان جمله صحیحه عبید بن علی حلبی است که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که حایض و نفسا و جنب و کسی که در ادب خانه باشد قرآن میتوانند خواند
حضرت فرمودند که هر قدر که خواهند میتوانند خواند و جمعی از اصحاب زیاده از هفت آیه را
مکروه میدانند و زیاده از هفتاد آیه را اشد کراهت میدانند نسبت بجنب و از جهت حدیث
موثق سماعه و معنی که اگر ممکن باشد غسل کند و قران بخواند ثوابش بیشتر خواهد بود و بعضی حرام
میدانند مطلقا و بعضی هفت آیه را مکروه میدانند و زیاده را حرام و بعضی هفتاد آیه را مکروه
میدانند و زیاده را حرام و این اقاویل سوط است زیرا که احادیث جواز قریب بتواتر است
و انچه صدوق گفته است موافق احادیث است و اکثرش صحیحست و اما آنکه سوره سجده را حرام است
خواندن بر جنب حدیث صحیحی الکالصحیح وارد است از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله و سلامه علیه که فرمودند که حایض و جنب قران میخوانند هرچه خواهند بغیر از سجده را
و ذکر حق سبحانه و تعالی میکنند در همه احوال و در حدیث کالصحیح نیز از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد شده است که حایض و جنب هرچه میخواهند می توانند خواند از قران مگر سجده را
و اکثر علما حمل کرده اند سجده را بسوره سجده و اکثر ایشان نقل اجماع کرده اند که حرام است
بر ایشان سوره عزایم حتی بسم الله بقصد یکی ازین سوره و عمده این اجماعست و اگر نه اما

حمل بر آیه سجده نیز میتوان کرد و الله تعالی یعلم وَمَنْ كَانَ جُنُباً أَوْ عَلَى غَيْرِ وُضُوءٍ فَلَا
يَمَسَّ الْقُرْآنَ وَجَائِزٌ لَهُ أَنْ يَمَسَّ الْوَرَقَ أَوْ يُقَلِّبَ لَهُ الْوَرَقَ غَيْرُهُ وَيَقْرَأُ هُوَ وَ
يَذْكُرَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ و کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قران نکند بعضوی
از بدنش که حیوة دران حلول کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگری ورق
بگرداند و او بخواند و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند اما آنکه جنب مس کتابت قران نمیتواند
کرد قول کل مسلمانان نیست جمعی کثیر از علما جماع کرده اند و از ظاهر آیه انه لقران کریم فی کتاب
مکنون لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین نیز دلالت دارد حق سبحانه و
تعالی قسم یاد کرده است که این کتابی که بشما فرستاده ایم محفوظست از علوم الهیه
که بزرگوار است و ثبت است در کتابی محفوظ از تغیر و تبدل که آن لوح محفوظ است و مس
نمیکنند آنرا مگر مطهرون از حدث و خبث و بتدریج نازل میشود از پروردگار عالمیان حق
سبحانه و تعالی این آیه را در وصف قران فرستاده است و مقدم و موخر لا یمسه الا المطهرون
در وصف قرانست ظاهر آنست که این جمله نیز وصف قران باشد مع هذا لفظ مس مناسب
قرانست و مطهر ظاهرش تطهیر است که در اکثر مواضع آنرا استعمال میکنند یعنی در طهارت
حدث و خبث و جمعی گفته اند که صفت کتاب مکنونست چون ان نزدیکتر است و مراد از مس ادراک است
که معانی و حقایق آن نمیرسند مگر فرشتگان که مطهر اند از جمیع معاصی و گمان اینست که
خلاف ظاهر است زیرا که مجازا میگویند که فلانی مس مهمی نمی کند اما در کلام عرب متعارف
نیست که ملایکه معانی قرآنرا چنانکه مشتمل است بر جمیع علوم الهیه توانند فهمید با آنکه حصر مناسب
نیست و یقین است که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اعلم اند از
جمیع عالمیان دیگر مناسبت ندارد که در مقام تعریف اشتمال او بر علوم باعتبار لفظ قران
گفتن آنکه مس معانی او نمیکنند مگر فرشتگان بلکه تعقیر اعلمیت فرشتگان این لفظ ابتعار
است چنانکه بر خبیر بلفظ مخفی نیست و اگر احتمال رود بنا بر معنی ائمه صلوات الله علیهم اجمعین نسبت
که مراد از ایشان مطهران باشند و لیکن لفظ مس متعارف نیست و بنا برین احتمال ارجاع ضمیر بقران

السنت چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که جمیع علوم در قرآنست پس کتاب
مکنون و علم آن نیز در قرآن خواهد بود مجملا اگر کسی بشنود بر کند خواهد یافت که مجتهدان اکثر
علمایشان از عدم تدبر است معهذا احادیث قوی کالصحیح از ابرهیم بن عبد الحمید که از اصحاب
اصول اربعمایست مرویست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که مصحف را مس
مکن بی وضو و در جنابت و مس خط آن مکن و مس بحمایل آن مکن و بر خود میاویز
زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که لا یمسه الا المطهرون و کلینی در حسن کالصحیح روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال کردند از
تعویذی که حایض با خود داشته باشد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست و
فرمودند که قرآن میتوانند خواند و میتوانند نوشت اما دست بنوشته آن نمی تواند
گذاشت و کلینی گفته است که در روایتی وارد شده است که نمیتوانند نوشت و حدیث
صحیح روایت کرده است از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند و
بی وضو باشد حضرت فرمودند که باکی نیست ولیکن مس نوشته قرآن نکند و این
حدیث اگرچه در سندش حسین است و آن واقفی است و ثقه است بگفته شیخ
طوسی ولیکن شیخ مفید توثیق او کرده است و گفته است که او روایت کرده است
نص بر امامت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و علی ای حال چون حدیث صحیح است
از حماد و اجماع شده است که هر حدیثی که از حماد صحیح شود صحیح است معهذا کلینی حکم بصحت هر دو حدیث کرده
و شیخ نیز حدیث صحیح از حماد روایت کرده است از حریز که گفت او از اصول است از کسی
که او را خبر داده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت با اسمعیل پسرش
فرمود که ای فرزند قرآن بخوان گفت وضو ندارم حضرت فرمودند که دست بنوشته آن
مگذار و مس ورق بکن و بخوان و در حسن کالصحیح روایت کرده است از محمد بن مسلم که حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که جنب و حایض قرآن را میگشایند از عقب جامه

که دستشان

که دستشان بمصحف نرسد و هر چه میخواهند از قرآن میخوانند مگر سجده را و داخل مسجد میشوند بعنوان
گذشتن و نمی نشینند در مسجد و نزدیک مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله نمی شوند
و موید این اخبار است صحیحه علی بن جعفر که سوال کرد از برادرش صلوات الله علیه که اگر شخصی
بی وضو باشد میتواند قرآن را بر تخته یا کاغذ بنویسد حضرت فرمودند که نه و شیخ بهاء الدین
رحمه الله گفته که همین حدیث بس است در حرمت مس از دو وجه یکی آنکه ظاهرش آنست که نهی
از نوشتن از آن جهت باشد که غالبا لازم دارد مس را و دوم هرگاه نوشتن حرام باشد
دست مالیدن بطریق اولی و در هر دو بحث وارد است ولیکن موید میتواند بود و بنا
بر قانون علما که امر از برای وجوبست و نهی از جهت حرمت می باید که نسبت بغیر طاهر حرام
باشد مس ولیکن نزد این ضعیف قدر مشترک اظهر است پس در چنین جایی البته می باید که بی
وضو جنب و حایض و النفسا را مس قرآن و هر جزوی از اجزای قران نباشد و از جهت
تعظیم قرآن مس نکنند و مظنون حرمتست ولیکن معلوم نیست که احکام الهی بظن ثابت
شود مگر ظنی که قریب بعلم باشد که اطلاق علم بر آن کنند و در اینجا آن مرتبه نرسیده است
دیگر خلافست در مس تفسیر قرآن و ترجمه قرآن و احادیثی که تفسیر قرآن وارد شده است
بلکه مطلق احادیث بنا بر طریقه اهل بیت سلام الله علیهم که اخبار ایشان تفسیر کلام
الهی است و احتیاط ظاهر است لیکن عرفا اینها را قرآن نمیگویند والله تعالی یعلم
وَلَا يَجُوزُ لِلْحَائِضِ وَالْجُنُبِ أَنْ يَدْخُلَا الْمَسْجِدَ إِلَّا مُجْتَازَيْنِ وَلَهُمَا أَنْ يَأْخُذَا مِنْهُ
وَلَيْسَ لَهُمَا أَنْ يَضَعَا فِيهِ شَيْئًا لِأَنَّ مَا فِيهِ لَا يَقْدِرَانِ عَلَى أَخْذِهِ مِنْ غَيْرِهِ وَهُمَا
قَادِرَانِ عَلَى وَضْعِ مَا مَعَهُمَا فِي غَيْرِهِ و جایز نیست حایض و جنب را که داخل مسجد شوند
مگر بعنوان گذشتن که از دری در آیند و از دری دیگر بیرون روند یا از همان در
بشرط آنکه هم توقف ننمایند بنا بر مذهب جمعی از علما و هر دو از مسجد چیزی از چیزهای خود را
بر می توانند داشت و نمیتوانند که چیزی در مسجد بگذارند چون آنچه از ایشان باشد
و محتلم شوند مثلا در مسجد آن چیز را میتوانند که از خارج مسجد بر دارند غالبا مثل لباس

وکفش وسایر چیزها که با ایشان بوده است اما آنچه در دست دارند میتوانند که در مسجد نگذارند
غالبا و در جای دیگر نگذارند اما اگر نادرا در این حالت احتلام یا آمدن حیض در در مسجد
باشد چون نمیتوانند بیرون رفتن و برداشتن احوط آنست که بیرون روند و بردارند
یا کسی با ایشان باشد که بردارد و مال ایشان تلف نشود بهتر آنست که خود بردارند
واگر آنچه در دست دارند مثلا اگر قرآنی باشد که وقف مسجد باشد و واقف شرط کرده
باشد که از مسجد بیرون نبرند نمیتوانند که در مسجد نگذارند و بنا بر این قضیه غالب کردیم
و آنکه احوط و اولی گفتیم از آن جهت است که ظاهر نیست که آنچه حضرت فرموده است
تعبدیه حکم است یا علت حکم مثلا علت حرمت شراب زوال عقل است و چون غالب
غلبه زوال عقل است از آن علت حکم کلی شده است که یک قطره نیز حرام است
و اما در چیزهایی که مست کننده باشد مثل جوز بوا حکم در اینجا مقید است بانکار یعنی
قدری که مست کند از آن حرام است نه مطلقا و ظاهرا در اینجا از قبیل اول باشد چون
احادیث بسیار در این باب وارد شده است که حضرات صلوات الله علیهم مطلقا فرموده
حتی این حدیث که زراره و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
روایت کرده اند که حضرات مطلقا فرمودند زراره گفت پرسیدم که چرا چنین است
که می توانند برداشت و نمیتوانند گذاشت حضرت این وجه را فرمودند و در حدیث
صحیح عبد الله بن سنان مطلق است که میتوانند برداشت و نمیتوانند گذاشت
و در حدیث زراره و محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که از آن
حضرت پرسیدند که حایض و جنب داخل مسجد میتوانند شد یا نه حضرت فرمودند
حضرت فرمودند که حایض و جنب داخل مسجد نمیتوانند شد مگر بعنوان گذشتن چنانکه
حق سبحانه و تعالی فرموده وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا و ظاهر مراد
آنست که نزدیک بمواضع صلوة مشوید مگر بعنوان عبور تا وقتی که غسل کنید چون سابقش
اینست که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَوٰةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ یعنی نزدیک مشوید

بمواضع نماز که مساجد باشد در وقتی که مست باشید از جهت نماز کردن تا بدانید که چه
میگویید و محتمل است که لا تقربوا الصلوة اعم از صلوة و مواضع صلوة باشد و در
جزو اول صلوة مراد باشد و در ثانی مواضع صلوة و قرینه مجاز الا عابری سبیل
خواهد که مراد از مستی اعم از نشوه اول مستی است و آنکه مست خواب باشند بقرینه آنکه تا
یا مست هواهای نفسانی باشند
بدانید که چه میگویید چون با خداوند خود مناجات می کنید و وجوه بسیار در تفسیر آن آیه
گفته اند ولیکن آنچه در احادیث ائمه اهل البیت است اینست که مذکور شد والله تعالی یعلم و
مستثنی است از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله علیه و آله آنچه در زمان حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله مسجد بوده است که در آنجا داخل نمیتوانند شد مطلقا و اگر
محتلم شوند در آن دو مسجد واجبست که تیمم کنند از جهت بیرون آمدن و بر این مضمون احادیث
صحیحه وارد شده است و بعد از این نیز مذکور خواهد شد در بحث تیمم و مساجد و بعضی از
علما ملحق ساخته اند بمساجد مشاهد مشرفه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را و در حدیث
صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم بقصد خانه حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه دیدیم که ابو بصیر از بازارها بیرون آمد و ملحق شد بما و او جنب بود و ما نمیدانستیم
تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو با بو بصیر کرد و گفت ای ابو محمد نمیدانی که سزاوار
نیست جنب را که داخل خانه انبیا شود پس ابو بصیر برگشت و ما داخل شدیم فَإِذَا أَرَادَتِ
الْمَرْأَةُ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنَ الْجَنَابَةِ فَأَصَابَهَا حَيْضٌ فَلْتَتْرُكِ الْغُسْلَ إِلَى أَنْ تَطْهُرَ
فَإِذَا طَهُرَتْ اغْتَسَلَتْ غُسْلًا وَاحِدًا لِلْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ و هرگاه زنی خواهد که غسل جنابت
کند حایض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از حیض پاک شود و چون طاهر شود یک غسل بکند
از جهت جنابت و حیض و عبارت عبارت فقه رضویست و بر این مضمون صحیحه عبد الله بن
سنان و حسن کالصحیح کاهلی و موثقات کالصحیحه سعید بن یسار و زراره و ابی بصیر
و حجاج خشاب وارد شده است و ظاهر این اخبار آنست که غسل جنابت واجب لغیره است
و اگر لنفسه واجب بود هر آینه می بایست که در حالت حیض غسل جنابت بکند و بعد از آنکه

شدان غسل حیض کند ولیکن ممکن است که نیت نفس واجب باشد و تاخیر آن جایز باشد و موید
این احتمالیست حدیث موثق سماعه که چون همین سوال از حضرت کردند حضرت فرمودند
که غسل جنابت بر او واجبست و موثقه عمار که حضرت فرمود که اگر خواهد الحال غسل کند
و اگر خواهد صبر کند تا پاک شود و یک غسل از برای هر دو بکند و از مجموع این اخبار ظاهر
میشود که اگر یک غسل کند و قصد هر دو بکند مجزیست البته و از حدیث هفتم ظاهر میشود
که اگر بقصد جنابت کند از حیض مجزی باشد و اگر بقصد حیض کند از جنابت مجزی
نباشد پس احوط آنست که قصد هر دو بکند اگر یک غسل کند و اگر نه اول غسل جنابت بکند
و بعد از آن غسل حیض احتیاطا بکند و الله تعالی یعلم اگر چه اظهر است که هر یک از دیگری مجزی است
چنانکه گذشت و در حدیث زراره و ایضا جمیل از بعضی از اصحاب از احدهما صلوات الله
علیهما روایت کرده است که هر گاه جنب بعد از طلوع فجر غسلی کند آن غسل مجزیست
و هر غسلی که بر او لازم است در آن روز وَلَا بَأْسَ اَنْ یَخْتَضِبَ الْجُنُبُ وَیُجْنِبُ وَهُوَ
مُخْتَضِبٌ وَیَحْتَجِمُ وَیَذْکُرُ اللهَ وَیَتَنَوَّرُ وَیَذْبَحُ وَیَلْبَسُ الْخَاتَمَ و باکی نیست
که جنب خواه مرد و خواه زن که خضاب کنند و رنگ به بندند بر ریش و سر و دست و پا
و کل مرد بعد از نوره یا در وقتی که خضاب بسته باشد جماع کند و باکی نیست که جنب
حجامت کند یا ذکر خدا گوید یا نوره بکشد یا حیوانی را ذبح کند یا انگشتری بپوشد اگر
چه اسم خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم داشته باشد و اما خضاب پس اخبار وارد
شده است که جنب خضاب کند یا خضاب بسته جنب شود و وارد شده است که وقتی که
رنگ بردارد جماع میتواند کرد و اخبار باین مضمون وارد شده است که باکی نیست پس
ظاهر میشود که نهی محمول بر کراهت است و در خبر سکونی وارد شده است که باکی نیست که
حجامت کند و نوره بکشد و ذبح کند و احادیث ذکر الهی در بیت الخلا گذشت و اما پس
خاتم اگر در دست بنوشته آن نرساند ضرری ندارد و در موثقه عمار وارد است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که مس نکند جنب درهم و دیناری را که اسم

ق

حق سبحانه و تعالی در او باشد و در موثق کالصحیح از ابو بصیر وارد است که بحضرت صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که داخل خلا میشوم و در دستم انگشتری هست که بر او نقش است
اسمی از اسماء الهی گفتند و اگر در دست باشد جماع کنم و محمولست بر کراهت و احوط آنست
که پیش از غسل روغن بر بدن نمالد چون نهی واقع شده است از آن و دور نیست که از این
جهت باشد که مانع میشود از رسیدن آب ببشره و اگر مالیده باشد احوط آنست
که سعی کند تا بالکلیه زایل شود که چین روغن نماند و اگر اندک چربی بماند که مانع نباشد
ضرر ندارد وَیَنَامُ فِی الْمَسْجِدِ وَیَمُرُّ فِیهِ و باکی نیست که جنب خواب کند در مسجد یا بگذرد
در آن و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن قاسم که من از حضرت امام رضا صلوات
الله علیه سوال کردم که جنب خواب میکند در مسجد حضرت فرمودند که وضو بسازد و باکی نیست
که خواب رود و یا بگذرد در مسجد و چون ظاهر اخبار صحیحه دلالت دارد که لبث در مساجد
حرام است و تاویل میتوان کرد این حدیث را که دور نیست که مراد راوی این باشد که
آیا خواب در مسجد می توان کرد و حال آنکه بسیار است که محتلم میشود و ضرر دارد پس
نباید خوابید تا این مفسده لازم نیاید حضرت در جواب فرموده باشند که اگر در وقت
خواب وضو بسازد او در عذر است هر چند محتلم شده باشد و مانند آن جنب در مسجد متعمد
نیست و درنگ کردن با شعور بد است و در صورت او را شعور نیست نه جایز است او را
مرور در مسجد چون درنگ نیست ضرر ندارد اما ظاهر کلام صدوق آنست که جایز میداند که جنب
بخواب رود در مسجد و حمل میتوان کرد بر آنکه خواب ضرر ندارد و جایز است بخواب رفتن
هرگاه نتواند از مسجد بیرون رفتن یا که دشمنی در بیرون باشد یا درهای مسجد را بسته باشند
و نتواند گشودن و محتمل است که صدوق را اعتقاد این باشد که چون در اکثر احادیث
نهی وارد شده است از نشستن در مساجد و خواب نشستن نیست پس خواب ضرر ندارد
و احتمال بعیدی هست که و بمرقد حال باشد یعنی میتواند خواب کردن در حال مرور
با آنکه بر او وحشی کسی باشد و بخواب رود و او را بیرون برد و بسیار است که جمعی در را

زدن بخواب میرود مثل شاطران چون عادت کرده‌اند و جماع بر طهر و درست اولی است و یُجْنِبُ
اَوَّلَ اللَّیْلِ وَیَنامُ اِلی آخِرِهِ و جنب میتواند شد در اول شب و بخواب رود تا آخر شب
و بیش گذشت که مکروه است خواب جنب مگر آنکه وضو بسازد یا قصد جماع مرتبه دیگر داشته
باشد و این عبارت را حمل بر آن دو صورت میتوان کرد و بر بیان جواز نیز حمل میتوان نمود
و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقول است که سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی با اهل خود جماع کرده باشد آیا با این حال
بخواب میتواند رفت حضرت فرمودند که حضرت حق سبحانه و تعالی در وقت خواب
قبض روح بنده میکند و هر کس اجل او رسیده است نگاه میدارد روح او را و هر که را
نرسیده است روح او را با بدن او میفرستد پس ممکن است که برگردد و آخر
جنبا از دنیا رفته باشد خوب نیست باید که چون از جماع فارغ شود غسل کند
و در روایتی است از آنحضرت صلوات الله علیه از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیهم که فرمودند که کسی که جنب باشد بخواب نرود و بی وضو بخواب نرود و اگر آب بهم
نرسد تیمم کند بخاک و در روایتی که چون مؤمن بخواب میرود ملائکه روح او را بعالم قدس
میبرند و رحمت الهی شامل حال او میشود و حق سبحانه و تعالی بر او برکت میفرستد بانواع فیوض
قدسیه پس اگر اجلش رسیده باشد او را در رحمتهای خاصه خودش یا در گنجهای رحمت
خود جا میدهد و اگر اجلش نرسیده است او را باز میفرستد با فرشتگان مقرب
خودش که او را در بدن جای دهند وَمَنْ اَجْنَبَ فِی الْاَرْضِ وَلَمْ یَجِدِ الْماءَ اِلّا
ماءً جامِداً وَلا یَخْلُصُ اِلَی الصَّعیدِ فَلْیُصَلِّ بِالْمَسْحِ ثُمَّ لا یَعُدْ اِلَی الْاَرْضِ
الَّتی یُوبِقُ فیها دینَهُ و کسی که جنب شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته
مانند برف و یخ و دستش بخاک نرسد پس باید که نماز کند بمسح و دیگر برنگردد بچنین
زمینی که دین او را باطل کند ظاهر مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم است بنحوی که خود
فهمیده است و حدیث این است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از

از شخصی که جنب شود در سفری و نیابد مگر برف یا یخ را حضرت فرمودند که بمنزله ضرورت
در حالی دیگر که حق سبحانه و تعالی وا ریح گردانیده است تیمم کند و من خوب نمیدانم
که چنین زمینی دیگر بیاید که دینش را باطل کند و ظاهر حدیث آنست که آب نمی یابد و خاک
نمی یابد و چون سبب تیمم است باختیار خود خوب نیست که چنین زمینی بیاید که تیممش باید
کرد و مؤید این معنی است خبر صحیح محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
صلوات الله علیهما که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که چند ماه در شهری میماند که در آنجا
آب نیست یعنی حمام نیست بواسطه چرانیدن شتران و صلاح حال شتران حضرت
فرمودند که نه و محمول است بر کراهت چون اخبار صحیحه بسیار وارد شده است که جایز است
و خاک احدی الطهورین است که حق سبحانه و تعالی فرموده است ولیکن چون لفظ هلاک
دین واقع شده است صدوق حمل کرده است بر آنکه خاک یا سنگ نیز بهم نرسد
از برف کند و چون مضطر است صحیح است و دیگر چنین زمینی نیاید معهذا السند کالصحیح
از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که هرگاه شخصی جنب شود در سفری که یافت نشود مگر برف حضرت فرمودند که مسافرست
که غسل کند از برف یا از آب نهر یعنی اگر خوف هلاک نباشد و برف را که بر بدن مالد
آب شود چنانکه در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقول است که سؤال کردم از برادرم
موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که جنب باشد یا بی وضو و آب بهم نرسد و برف
بهم رسیده و خاک کدام یک افضل است آیا تیمم کند یا برف را بر رو مالد حضرت فرمودند
که اگر برف تر کند سر و بدنش را آن افضل است و اگر نتواند آن غسل کردن تیمم کند و
احوط این است که چنین زمینی نرود و اگر برود البته چنین خواهد کرد و اگر خاک و سنگ
بهم نرسد اگر گرد جامه و نمد زین بهم رسد اگر چه غباری باشد تیمم میکند و اگر آن
هم نباشد تیمم بر برف میکند و احتیاطا وقتی که آب بهم رسد یا خاک و سنگ آن
نماز را اعاده میکند و الله تعالی علیم و محتمل است که هلاک دین باعتبار جماع کردن باشد

درچنین جایی که آب نیم رسد چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی بعد ازین در باب تیمم
وقال ابی رضی الله فی رسالته الیّ لا بأس بتبعیض الغسل تغسل یدیک و فرجک و رأسک
وتؤخر غسل جسدک الی وقت الصلوة ثم تغسل جسدک اذا اردت ذلک و مردم
در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که باکی نیست که در غسل موالات نباشد باکه دست‌ها را
که سنت است پیش از غسل بشویی یک مرتبه و ازاله نجاست از فرج خود بکنی و سر را بشویی و
شستن بدن را تاخیر کنی تا وقت نماز بدن را بشویی یعنی اگر خواهی که بی موالات
واقع سازی جایز است و شکی نیست در آنکه با موالات بهتر است چنانکه در احادیث
متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است که ایشان بموالات
غسل میکرده‌اند و آنچه پدرش ذکر کرده است مضمون حدیث صحیحی است که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده‌اند که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه جایز میدانستند
که جنب در بامداد سر خود را بشوید و بدنش را در وقت نماز ظهر بشوید و ازین کلام
نیز ظاهر میشود که صدوق قایل بترتیب میان جانب راست و چپ نیست چنانکه ظاهر
احادیث است و اگرچه ترتیب احوط است تا مخالفت علما کرده باشد و موالات اولی
از دغدغه حدث در اثنای غسل نیز خلاص شده باشد چنانکه گفته است فان احدثت
حدثا من بول او غائط او ریح بعد ما غسلت رأسک من قبل ان تغسل جسدک
فأعد الغسل من اوله پس اگر حدثی از تو صادر شود مثل بول و غایط یا باد بعد از آنکه سر را
شسته باشی پیش از آنکه بدنت را بشویی پس اعاده کن غسل را از سر و ظاهر آنست
که علی بن بابویه این عبارت را و سایر عبارات که بپسرش نوشته است از کتاب
فقه رضوی برداشته باشد بلکه اکثر عباراتی که صدوق از خود میگوید آن بر داشته باشد
واین کتاب در قم ظاهر شد و نزد ما است و ثقه عدل قاضی میر حسین طاب ثراه قریب
به ده سال قبل ازین از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا
صلوات الله علیه بر آنجا بود و من نیز نوشتم و از موافقت این نسخه با نسخه من لا یحضره الفقیه ظن

از

قوی بهم میرسد که علی بن بابویه و محمد بن علی هر دو علم داشته‌اند باکه این کتاب تصنیف
آن حضرت است که گفته است صدوق که میان من و خدا حجت است و چون سهوی واقع
شده بعض را تا اینجا ملاحظه کردم و از اینجا تا آخر انشاء الله تعالی اشاره بآن خواهم
کرد و بعضی از علما ذکر کرده‌اند که در امالی ابن بابویه این حدیث هست و امالی بسیار نزد ما هست
و بعضی را بر صدوق خوانده‌اند و اجازات فضلا بر آن هست و در هیچ یک ازینها ندیدیم بنابرین
علما خلاف عظیم درین مسئله دارند بعضی اعاده غسل را واجب میدانند و وضو را واجب نمیدانند
بنابر آنکه حدث اصغر ناقض غسل نیست و حدث بعد از طهارت مضر است اند یده ایم
که حدث در اثنای غسل ضرر داشته باشد و اکثر علما غسل را صحیح میدانند و وضو را واجب
میدانند بنابر آنکه اگر بعد از غسل صحیح حدث واقع شود طهارت صغری باطل میشود و وضو
واجب است اینجا نیز پس اگر در اثنای غسل باشد بطریق اولی ناقص خواهد بود و این قول
خالی از قوتی نیست ولیکن احوط آنست که غسل را از سر گیرد و وضو بسازد و بعضی گفته‌اند که
احوط آنست که همین غسل را تمام کند و بعد از آن غسل را اعاده کند و وضو بسازد و جمعی از
مولانا احمد اردبیلی گفته است که احوط آنست که مرتبه دیگر جاع کند تا به دغدغه نیت جزم
تواند کرد و ظاهر این است رسالة او در کار نیست از سر گرفتن غسل و وضو ساختن کافیست
والله تعالی یعلم فان بدا لک ان تغسل جسدک قبل الرأس فاعد الغسل علی جسدک
بعد غسل رأسک پس اگر بخاطرت رسد که بشویی بدن را پیش از شستن سر پس اعاده
کن شستن بدن را بعد از شستن سر چنانکه در ترتیب وضو گذشت و این عبارت نیز
عبارات فقه رضویست و بر مضمون حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر اشتراط ترتیب میان سر و بدن اما
تقدیم جانب راست بر چپ حدیثی صریح ندارد و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون غسل جنابت کنی این دعا را بخوان
که اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی

من التوابين واجعلني من المتطهرين وکليني اين دعا را روايت کرده است که اللهم
طهر قلبي وزک عملي وتقبل سعيي واجعل ما عندك خيرا لي واگر هر دو را
بخواند بهتر است واگر اين جزو زک عملي را داخل کند در دعای بعد از طهر قلبي طاهرا
عمل بهر دو روايت کرده خواهد بود وترجمه‌اش اينست که خداوندا دل مرا از هر بدی
پاک گردان وچنانکه بامر تو ظاهر را پاک ميگردانم تو باطن را پاک گردان از ريا وحسد
وکينه مؤمنان وتکبر وعجب وساير صفات رذيله وسبب اين تطهير اعمال مرا پاکيزه گردان
چون حق سبحانه وتعالی فرموده است که انما يتقبل الله من المتقين يعنی حق سبحانه وتعالی
قبول نميکند عبادات را مگر از کسانی که پرهيزکار باشند از هر بدی وهيچ شک نيست که
بديهای دل بدتر است از بديهای بدن بلکه بديهای دل مؤثر است در بديهای بدن
وباآنکه چون صفات رذيله را بيرون کردی بعوض آنها صفات حسنه را داخل کن چون ريا
بيرون رود اخلاص درآيد که کارهای من همگی موافق رضای تو باشد وچون حسد بيرون
رود شفقت علی خلق الله داخل شود وکينه برود ومحبت دوستان خدا داخل شود وتکبر
بيرون رود وتواضع با خدا وخلق داخل شود وعجب بيرون رود وخود را از همه کس زبون
دانستن داخل شود ويا دمخلوقين برود وذکر ومعرفت الهی داخل شود ومحبت غير خدا بيرون
رود ومحبت الهی داخل شود وبرين قياس وقبول کن سعی مرا در طاعت وعبادت تو هر چند
لايق درگاه تو نيست وچنان کن که آنچه نزد تست از ثواب عظيم متناهی بهتر باشد نزد
من واز برای من از سعی در امور باطله دنيای فانی خداوندا چنانکه ظاهر مرا از نجاست
پاک کردی بغسل باطنم را از گناهان پاک گردان بتوبه وانابت وبگردان مرا از پاکيزه کنندگان
خود از جميع الواث بشريت تا قابل فيض الهی شده باشم وقابليت مناجات وقرب تو
مرا حاصل شود که توانم بندگی کردن که فی الجمله لايق من باشد چون محالست که بندگی من لايق
درگاه تو باشد واگر کسی اين دعا ومثال اين از دعاها را بخواند ومعنی آنرا نداند ومجمل
داند که چون ادبار راه الهی دارد اين هدايت که دعا نه البته آنچه بهتر است از برای باطلبد

ظاهرا همان فايده ميبرد بلکه اگر نداند که اين الفاظ دعاست وطلب خير است بلکه چون فرموده‌اند
بخواند از جهت تفضل الهی کار خود ميکند اگرچه لايق منابا آنست که چون در هر حرکت و
سکونی ايشان را تنبيهات واشارات هست از آن غافل نباشند تا بسبب هر يک از آنها
بابی از ابواب فيوض الهی بر ايشان مفتوح گردد چنانکه انشاء الله مذکور خواهد شد در کتاب صلوة
که حضرات فرموده‌اند که نماز را چهار هزار در است وو رغبت که امثال اين ها ابواب
صلوة باشند **باب** غسل الحيض والنفاس حيض در لغت بمعنی
سيلان است ودر عرف شرع خونيست که رحم زن در اوان بلوغ او دفع ميکند تا آنکه حامله
ميشود در اوقاتی چند که حق سبحانه وتعالی آنرا از جهت غذای فرزند مقرر ساخته است
در رحم است غذای او از آن خون است وچون متولد شود آن خون را شير ميگرداند تا وقتی
که شروع در غذا کند اکثر او است وچون طفل غذای او غالب شد بر شير باز بعنوان سابق
در اوقات عادت می‌آيد در ماههای هلالی بحسب قوت مزاجهای زنان از ده روز تا
سه روز وچون از ولادت می‌افتد خون بر طرف ميشود ودر سن پنجاه سالگی يا شصت
سالگی بتفصيلی که خواهد آمد وچون وضع حمل ميشود بقيه خونی که در رحم مانده است رحم
آنرا دفع ميکند وآن خون را نفاس ميگويند بکسر نون ونزد الفقها بفتح نون وفا واگر
خون حيض از عادت مقرر درگذشت آنرا استحاضه ميگويند وفی الحقيقة آن خونيست که
که بسبب مرض رحم دفع ميشود يا آنکه هنوز قوت کم قوت باشد مثل خونی که پيش از
نه سالگی از زنان می‌آيد يا آنکه قوتش زايل شده باشد مثل خونی که بعد از نا اميدی
از حمل است در پنجاه يا شصت سالگی يا بسبب سوء المزاجی که در اوقات امکان حمل بهم رسد
مثل آنچه از بلوغ تا سن يأس بر خلاف عادت آيد بتفصيلی که مذکور خواهد شد قال
الصادق صلوات الله عليه اول دم وقع علی وجه الارض دم حوا حين حاضت
بطرق متکثره وارد شده است که يهودان از حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه وآله و
هر يک از ائمه معصومين صلوات الله عليهم مسايل پرسيدند از آنجمله پرسيدند که کدام

خونیست که اول بر زمین ریخت حضرت حوا بود که ابا بعضی از شراح اول المحیل است که اول
شهید کرده اند باعتقاد ایشان و آن خونیست که حوا حایض شد وقال ابو جعفر الباقر
صلوات الله عليه ان الحيض للنساء نجاسة رماهن الله عز وجل بها
وقد كن النساء في زمن نوح عليه السلام انما الحيض المرأة في كل
سنة او في السنة حيضة حتى خرج نسوة من حجابهن او حجابهن
او حجابهن او محاربهن او مخادرهن على اختلاف النسخ وكن سبعمائة امرأة فانطلقن
فلبسن المعصفرات من الثياب وتحلين وتعطرن ثم خرجن فتفرقن في البلاد
فجلسن مع الرجال وشهدن الاعياد معهم وجلسن في صفوفهم فرماهن
الله عز وجل بالحيض عند ذلك في كل شهر يعني اولئك النسوة باعيانهن فسال
دماؤهن فاخرجن من بين الرجال فكن يحضن في كل شهر حيضة فشغلهن
الله تعالى بالحيض وكسر شهوتهن قال وكان غيرهن من النساء
اللواتي لم يفعلن مثل ما فعلن يحضن في كل سنة حيضة قال فتزوج بنو
اللاتي يحضن في كل شهر حيضة بنات اللاتي يحضن في كل سنة
حيضة فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء وهؤلاء في كل شهر حيضة
وكثر اولاد اللاتي يحضن في كل شهر حيضة لاستقامة الحيض وقل
اولاد اللاتي يحضن في السنة حيضة لفساد الدم قال فكثر نسل
هؤلاء وقل نسل اولئك روایت کرده است صدوق بسند حسن کالصحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که خون حیض نجاستیست که حق سبحانه و تعالی زنان
را بآن مبتلا کرده است و تحقیق که زنان در زمان حضرت نوح علیه السلم در هر سالی یکمرتبه حایض
میشدند تا آنکه جمعی از زنان از محل ستر و حجاب یا محال عبادات خود بیرون آمدند و ایشان
هفتصد زن بودند که کار ایشان این شد که جامهای گلی رنگ نارنجی و آل می پوشیدند و
زینتها میکردند و بوی خوش میکردند و مردمان با ایشان رغبت میکردند تا آنکه از آن

شهر

شهرها رفتند و در شهرها متفرق شدند و با مردان می نشستند و در عیدها با ایشان حاضر
میشدند و در صفهای مردان جا میگرفتند مجملا حق سبحانه و تعالی ایشان را
مبتلا ساخت که در هر ماهی یکبار حایض میشدند و فرو نشست ایشان را از جنس بیکر رند مردان
که ایمعنی را مشاهده نمودند ایشان را از میان خود بیرون کردند و آن زنان معتاد شدند بانکه هر ماه
یکمرتبه حیضشان می آمد و آن شهوت و میلی که داشتند بر مردان شکست و کم شد و آن زنانی
که غیر ایشان بودند عادتشان این بود که هر سالی یکمرتبه حایض میشدند پس با یکدیگر وصلت
کردند و مخلوط ایشان شدند تا آنکه اولاد ایشان بسیار شدند و نسل آن جماعتی که هر سال
یکمرتبه حایض میشدند کم شد باعتبار آنکه خون فاسد میشد در رحم و آن جماعتی که هر ماه حایض
میشدند باعتبار استقامت و عدم فساد بسیار شدند و آنکه در زمان حضرت نوح چنین شده
بودند ظاهرا بدعای حضرت نوح بود که بر قوم خود کرد که ایشان فرزند بهم نرسید تا بشر
کردند و مسلمانان شدند و نسل ایشان نیز در کمی شد و چون خون جمع میشد شهوت زیادتی کرده تا
عاقبت حق تعالی همه را بعادت اصلی برد و ممکن است که تا زمان حضرت نوح در هر سالی یکمرتبه
حایض می شده باشند و چون بدعای آن حضرت عالم هلاک شدند و حکمت اقتضا کرد که توالد
و تناسل بیشتر باشد چنان شد که آن زنان را که ذکر داشت چنین کردند و چنین شد
والله تعالی اعلم وقال النبي صلى الله عليه وآله ان فاطمة صلوات الله عليها
ليست كاحد منكن انها لا ترى دما في حيض ولا نفاس كالحورية فرمودند که حضرت
فاطمه صلوات الله علیها مثل شما زنان نیست بدرستیکه او خون حیض و نفاس نمی بیند و مانند حوریان
بهشت و ایمعنی از خواص آن حضرت بود و نسبت باین امت یا اعم و این اخبار بسیار وارد
شده است و در بعضی اخبار وارد شده است که از این جهت آن حضرت را فاطمه میگویند
که حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را بر دوستان آن حضرت حرام کرده است و خواهد آمد
بعد از این از اوصاف آن حضرت احادیث که در ذکر آنها انسب است ذکر فضایل آن حضرت
صلوات الله علیها وسئل الصادق صلوات الله عليه عن قول الله عز وجل لهم

[illegible]

فيها أزواج مطهرة قال الأزواج المطهرة اللاتي لا يحضن ولا يحدثن
چون ذکر کرد که حضرت فاطمه مثل حوریه است وصف حوران را بیان کرد که از آنحضرت صلوات الله
علیه سؤال کردند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل که فرموده است که مومنان را در بهشت خواهد
بود زنان پاکیزه حضرت فرمودند که پاکیزه اند از خون حیض و از احداثی که در دنیا از
بنی آدم بیرون می آید مثل بول و غایط و منی و باد و ظاهر این کلام در پاکیزگی ایشان است
زیرا که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرموده اند که پاکیزه اند و حق سبحانه
و تعالی ایشان را پاک کرده است از جمیع صفات رذیله که زنان را می باشد از حسد و بغض
و عداوت و تکبر و کفران حق شوهر چنانکه خواهد آمد وقال أبي رضي الله عنه في رسالته
إلي اعلم أن أقل الحيض ثلثة أيام وأكثرها عشرة أيام پدرم در رساله که بسوی من
فرستاده بود یاد کرده بود که بدانکه کمترین زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمی باشد
و بیشترش ده روز است که از آن بیشتر نمی باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است
و اجماع علمای شیعه است و کسی خلاف این نگفته است و در حدیث صحیحی وارد شده است که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بیشتر آن چیزی که می باشد از حیض هشت
روز است و کمتر آنچه می باشد سه روز است و ظاهر مراد آنحضرت آنست که اکثر
زنان حیض ایشان هشت روز می باشد چنانکه بحسب واقع چنین است و آنکه سه روز
بیاید بسیار نادر است لهذا حضرت نفرمودند که اکثر حیض این مقدار است و خلاف این
معنی از این عبارت مفهوم نمیشود و تعجب دارم که اکثر فضلا تأویلات بعیده کرده اند و باین
معنی متفطن نشده اند فان رأت المرأة ثلثة أيام وما زاد إلى عشرة أيام فهو حيض
پس اگر زنی سه روز پی در پی ببیند و دیگر نه بیند تا ده روز هرچه می بیند حیض است
چون اقل حیض که سه روز است هرگاه دید ظاهر شد که این خون حیض است پس بعد از آن
خواه متصل باشد و خواه منفصل باشد همه حیض است حتی روزهایی که در آن خون ندیده است
هم حیض است بشرط آنکه بر ده روز نایستد مثلا اگر خون روز اول بیاید و در روز دهم بیاید و ببیند

کل این ده روز حیض است و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر میشود که عبث کرده است
و ده روز روزه را قضا میکند و همچنین اگر سه روز ببیند و روز پنجم یا هفتم یا نهم را هم ببیند
شود آن سه روز اول یا روز آخر و میان همه حیض است و اگر خون از ده روز درگذرد
اگر صاحب عادت باشد عادتش حیض است و باقی استحاضه بشرط آنکه خون آخر اگر
همه یک لحظه باشد در عادت بیاید مثلا اگر عادت زن هفت روز باشد و سه روز را
ببیند و آخر روز هفتم یک لحظه ببیند و چون از ده روز درگذرد هفت را حیض حساب
میکند و باقی را استحاضه اما اگر در این صورت روز هشتم خون ببیند همان سه روز اول حیض است
و هرچه خون ندیده است پاک است و نماز و روزه میکند و آنچه خون دیده است از هشتم تا
هرچه ببیند عمل استحاضه بجا می آورد و نماز و روزه را میکند و این عبارت مصنف بمضمون
عبارت فقهاست که هر خونی که ممکن باشد که حیض باشد حیض است و بر این مضمون احادیث
صحیحه وارد شده است و خلافی نیست در میان علما وعليها أن تترك الصلوة
و بر او واجب است که ترک کند نماز را بلکه روزه را نیز و آنکه مصنف روزه را نگفته است
ظاهرا وجهش این باشد که نماز را بالکلیه ترک میکند بخلاف روزه که آن را قضا میکند پس
گویا آن را ترک نکرده است یا آنکه بعد از این نیز خواهد گفت و در آنکه نماز و روزه بر او حرام است
احادیث متواتره وارد شده است و قول جمیع علمای مسلمانانست ولا تدخل المسجد إلا أن
تكون مجتازة و زن حایض داخل هیچ مسجدی نمیتواند شد مگر بعنوان گذشتن مانند جنب
مگر مسجد الحرام و مسجد نبی که مطلقا داخل اینها نمی تواند شد چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده
و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد حاصل آنکه در اکثر احکام حایض مثل جنب است نه بعنوان
قیاس بلکه باعتبار احادیث و مجملی در کیفیت غسل و در ترتیب و ارتماس و غیر آن خواهد
آمد ان شاء الله تعالى ويجب عليها عند حضور كل صلوة أن تتوضأ وضوء
الصلوة وتجلس مستقبلة القبلة وتذكر الله بمقدار صلوتها كل يوم
و واجب است بر حایض نزد حضور وقت هر نمازی که وضو بسازد وضویی که از برای نماز

وضو میسازد و رو بقبله می‌نشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند بمقدار نمازش در هر دو نماز تا پاک
شود و ظاهر امر او صدوق از وجوب استحباب موکد است و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیح
بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بمعنی امر و این عبارت فقه رضویست
صلوات الله علیه با عبارات اخیر احتمال دو وجه دارد یا تنها و اولی آنست که رعایت قربت
واقع سازد فان رأت الدم یوما او یومین فلیس ذلک من الحیض ما لم تر الدم ثلثة
ایام متوالیات و علیها ان تقضی الصلوة التی ترکتها فی الیوم او الیومین
پس اگر زنی یک روز یا دو روز خون به بیند پس آن از حیض نیست تا سه روز پی در پی به بیند
و بر او واجبست که قضا کند نمازی را که ترک کرده است در آن یک روز یا دو روز چون
سابقا مقرر شد که اقل حیض سه روز است پس اگر یک روز یا دو روز به بیند و منقطع
شود البته کاشف می‌آید که حیض نبوده است و نماز را اگر ترک کرده است قضا میکند و
درین خلافی نیست اما اگر سه روز را در عرض ده روز به بیند درین خلافست مشهور
میان علما آنست که حیض نیست و در حدیث مرسلی وارد شده است که این حیض است
و این فرض بسیار نادر است و اگر کسی احتیاط کند در آنکه در آن سه روز جمع کند
میان استحاضه و حیض بهتر است والله تعالی یعلم فان رأت الدم اکثر من
عشرة ایام فلتقعد عن الصلوة عشرة ایام و تغتسل یوم حادی عشر و تحتشی
فان لم یثقب الکرسف صلت صلوتها کل صلوة بوضوء و ان ثقب الدم الکرسف
و لم یسل صلت صلوة اللیل و صلوة الغداة بغسل و سائر الصلوات بوضوء و
ان غلب الدم الکرسف و سال صلت صلوة اللیل و صلوة الغداة بغسل و
الظهر و العصر بغسل تؤخر الظهر قلیلا و تعجل العصر و تصلی المغرب و العشاء
الآخرة الی اتمام بغسل واحد تؤخر المغرب قلیلا و تعجل العشاء الآخرة الی
ایام حیضها فاذا دخلت فی ایام حیضها ترکت الصلوة و متی اغتسلت علی ما
وصفت حل لزوجها ان یاتیها پس اگر خون از ده روز در گذرد پس ده روز شش

تجاوز

حیض است و ترک نماز میکند در آن ده روز و این در صورتیست که عادت نباشد چون صاحب
عادت گذشت که عادتش را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه و روز یازدهم از وقتی که
خون آمده است غسل انقطاع حیض میکند و فرجش را از پنبه میکند پس اگر خون استحاضه قلیله
باشد یعنی باین طرف پنبه ظاهر نشود هر نمازی را وضو میکند و فرجش را میشوید و پنبه تازه
میگذارد و اگر خون سوراخ کند پنبه را یعنی از آن رو ظاهر شود و سیلان نکند که از خرقه
بگذرد بلکه همین خرقه که بر آن بالاست آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز
شب و نماز صبح یک غسل میکند با شستن فرج و تغییر پنبه و خرقه و باقی نمازها را هر یک بیک وضو میکند
و نماز ظهر و عصر با اعمال سابقه و اگر غلبه کند خون از پنبه و سیلان کند که از خرقه بدر گذرد
نماز صبح و نماز شب را بیک غسل میکند و نماز ظهر و عصر را بیک غسل میکند یعنی ظهر را تاخیر
میکند اندکی و عصر را تعجیل میکند اندکی و نماز شام و خفتن را نیز بیک غسل میکند یعنی اندکی شام را
تاخیر میکند و اندکی خفتن را تعجیل میکند و این عمل میکند تا ایام حیضش مثلا اگر اول ماه خون
دید بود ده روز را عمل حیض میکرد و بیست روز یا نوزده روز را اگر باز شود عمل استحاضه
میکند تا ماه را به پنج دیگر عمل حیض میکند و همچنین صاحب اگر عادتش هفت روز بوده باشد
بیست و سه روز یا بیست و دو روز را عمل استحاضه میکند و چون باول ماه رسید ترک
نماز میکند و عمل حیض میکند و هر استحاضه که غسلها را بجا آورد بر نحوی که گذشت جایز است
که شوهرش او را جماع کند اما آنچه ذکر کرده است از آنکه استحاضه سه حالت دارد قول
مشهور است میان اصحاب و جمعی گفته اند که در صورت دویم نیز غسل میکند و این قول
از حیثیت اخبار صحیحه اظهر و احوط است و آنچه گفته است که هرگاه اغسال را بکند
وطی زن بر و حلال میشود اکثر علما برآنند و بعضی شرط کرده اند سایر واجبات را
از وضو و تغییر خرقه و قطنه و غسل فرج و آن احوط است و دیگر آنکه علی بن بابویه
وضو از برای هر نماز در متوسط و کثیره با غسل ذکر نکرده است و صدوق در مبحث
غسل جنابت ذکر کرده و ظاهرش آنست که سنت داند و محتمل است که اکتفا بگفته سابق

کرده باشد و صدوق واجب دانسته و پدرش واجب دانسته و گفته پدرش اظهر است چون
اخبار متواتره در غسل وارد شده است و در هیچ جا وضو را نفرموده اند و دیگر تعبیر قطنه
و خرقه و غسل فرج را ذکر نکرده و اکثر علما ذکر کرده اند و جمعی نقل اجماع کرده اند و دور نیست
که اگر از جهت هر دو نماز یکبار کنند کافی باشد چنانکه در باب وضو در حدیث حمزه
گذشت و آنکه هر دو نماز را یک غسل میتوان کرد و قتیست که با هم بگذارند پس اگر
هر نمازی را در وقت خود گذارد از برای هر نماز غسل و باقی واجبات ضرور خواهد
بود بلکه جمعی از علما گفته اند که تفریق بهتر است و الله تعالی یعلم وَأَقَلُّ الطُّهْرِ عَشَرَةُ أَيَّامٍ
وَأَكْثَرُهُ لَاحَدَّ لَهُ و کمتر فاصله میان دو حیض ده روز است و بیشتر طهر را حدی
نیست و بر مضمون احادیث صحیحه و کالصحیح وارد شده است و اکثر بر آنند و قولی شده است
که اگر سه روز در جمله ده روز ببیند آن سه روز حیض است و ما بین طهر است و همچنین حدیث
ابو بصیر نیز خواهد آمد و مصنف بان عمل کرده است و در آنجا نیز لازم می آید که طهر کمتر از
ده روز باشد و صدوق تخصیص میدهد این احادیث را بآن حدیث و اگر ایام حیض را
در بین او جا عمل هر دو بکنند بهتر است و اگر عمل مشهور بکنند نیز جایز است و الله تعالی یعلم
وَالْحَائِضُ تَغْتَسِلُ بِتِسْعَةِ أَرْطَالٍ مِنْ مَاءٍ بِالرِّطْلِ الْمَدَنِيِّ و حایض غسل میکند به نه
رطل مدنی و ظاهر امرادش استحباب است چنانکه در جنب یکصاع سنت است به اکثر روایات
قوی کالصحیح وارد شده است که حایض غسل میکند به نه رطل از آب و اکثر علما حمل کرده اند
بر رطل عراقی بقرینه احادیث بسیار که گذشت که غسل جنابت و غسل حیض مثل یکدیگر اند
و در غسل جنابت احادیث بسیار وارد شده است که یکصاع سنت است و خلافی در این
نیست که صاعی نه رطل عراقیست ولیکن چون صدوق اعتبار رطل معصوم میکند چنانکه
در کر گذشت و در اینجا نیز رطل را تفسیر برطل مدنیه کرده است و ملاحظه نیز نموده است
که چون پاهای تن حایض از خون حیض نجست آب بیشتر میبایدش از جهت ازاله نجاست
بنابرین نه رطل مدنیه گفته است که یکصاع و نیم باشد و شک نیست که نه رطل بر

سبیل استحباب است زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که غسل را همین کافیست و آنکه بدنرا کسی به آن
از آب حاصل میشود اگر کسی دانا باشد و غالبا اوقات زنان بر و شل این خود را پاک
نمیتوانند کرد و بعد ازین در باب غسل میت خواهد آمد مکاتبه صفار که بحضرت عرض نموده است
که آیا آبی که میت را بآن غسل میدهند حدی دارد چنانکه حدیث وارد شده است که جنب
غسل میکند بشش رطل و حایض به نه رطل حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه
در جواب نوشته که میت را میباید شست تا پاک شود و ظاهر حدیث اینست که نه رطل
مدنیه مراد باشد چون شش رطل البته مراد است و اگر آنچه نوشته بود موافق واقع
نبود البته حضرت متغیر مینمودند که غلط بتو رسیده است هر دو یک حکم دارد و حدیثی حسن وارد
شده است که حضرت پرسیدند که حایض را چه مقدار آب کافیست حضرت فرمودند
که یک فرق و آن شانزده رطلست و شیخ حمل بر استحباب کرده است پس ظاهر شد که حایض
مثل جنب نیست اگر آب غسلش بیشتر باشد بهتر است وَإِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الصُّفْرَةَ
فِي أَيَّامِ الْحَيْضِ فَهُوَ حَيْضٌ وَإِنْ رَأَتْ فِي أَيَّامِ الطُّهْرِ فَهُوَ طُهْرٌ و هر گاه زن
در ایام عادت حیض خون زرد ببیند خون حیض خواهد بود و اگر در ایام استحاضه
ببیند استحاضه ببیند استحاضه خواهد بود این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره است
و مؤید این نیز احادیث هست و در احادیث بسیار وارد شده است که خون حیض
سرخی است که بسیاهی مایل است و همچنین خون استحاضه زرد است یا بزردی مایل است
و خون حیض حار است و خون استحاضه بارد و شل شخصی که حرارت بر و غالب است بول
او وقت بیرون آمدن سوزشی دارد و خون حیض چنین است و اگر بر شخصی برودت غالب
باشد متاثر نمیشود و خون استحاضه چنین است و این صفات غالبیست و در روایتی
فاید دارد که خون در ایام عادت مستقره نباشد اما اگر عادتش ده روز باشد
در اول ماه و این ده روز همه زرد باشد و یا زرد و بعضی چنین باشد حکم میکنند
که حیض است و اگر بعد از ده روز خون سیاه حار متعفن ببیند حکم میکنند که استحاضه است

اما اگر ده روز خون سیاه ببیند بعد از عادت و در عادت خون زرد در اینجا خلافست
اکثر عادت را اعتبار کرده‌اند و بعضی صفات را و احوط آنست که در ده روز هر دو عمل را
بکند یعنی غسلهای استحاضه را بجا آورد و نماز بکند و روزه بگیرد و داخل مساجد نشود
و سورهای عزیمه نخواند و سایر متروکات حیض را ترک نماید و واجبات استحاضه را
بجا آورد وَرُوِیَ فِی الْمَرْأَةِ تَرَی الصُّفْرَةَ اَنَّهُ اِنْ کَانَ ذٰلِکَ قَبْلَ الْحَیْضِ
بِیَوْمَیْنِ فَهُوَ مِنَ الْحَیْضِ وَاِنْ کَانَ بَعْدَ الْحَیْضِ بِیَوْمَیْنِ فَلَیْسَ مِنَ الْحَیْضِ
و در روایات موثقه ابو بصیر و قویه اسمعیل جعفی و علی بن ابی حمزه و معویة بن حکیم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است از زنی که خون زردی ببیند حضرت
فرمودند که اگر این خون را پیش از عادت دیده است دو روز از حیض است و اگر دو
روز بعد از عادت دیده است از حیض نیست و ظاهر صدوق باین اخبار عمل نموده است
و تخصیص اخبار متقدمه باین اخبار کرده است و مشهور میان علما بوده آنست که اگر ده
روز منقطع شود همه حیض است و الا عادت حیض است و ما بقی استحاضه و ممکن است تاویل
این اخبار باکثر عادت زن روز یا ده روز باشد و چون عادت پیش و پس میشود
پس خون او را البته عمل حیض میکند و چون از ده روز تجاوز میکند ما بعد را استحاضه حساب
میکند و باین نحو عمل نمودن بهتر است از طرح چهار خبر که کلینی حکم بصحت همه کرده باشد
و بعد از آن صدوق و پدرش که غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَالْحَیْضِ وَاحِدٌ و غسل جنابت و
حیض در کیفیت مساویند بهر عنوانی که در جنابت ضرور است از ترتیب و جاری ساختن
آب بر اعضا و آنچه در آنجا در کار نیست از وضو و موالات و غیر اینها هر دو مساویند
و بر این مضمون دو حدیث کالصحیح وارد است از علی و ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وَلَا یَجُوزُ لِلْحَائِضِ اَنْ تَخْتَضِبَ لِاَنَّهُ یُخَافُ عَلَیْهَا مِنَ الشَّیْطَانِ
و جایز نیست حایض را که حنا بر دست و پا گذارد زیرا که خوف این هست که شیطان
بر شوهرش دست یابد چون زن را زینت ببیند با او جماع کند یا اگر او را بوسوسه

جماع اندازد و بشوهرش بگوید که پاک شده‌ام و شوهر با او جماع کند و شوهر بی‌گناه باشد
و او بجهنم رود و بر این مضمون حدیث موثق ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که از آنحضرت پرسیدند که آیا حایض خضاب می‌تواند کرد حضرت
فرمودند که نه خوف این هست که شیطان برو دست یابد به اعتبار خضاب و
حدیث موثق دیگر نیز وارد شده است بر نهی و لیکن دو حدیث صحیح و دو حدیث
کالصحیح بر جواز وارد شده است پس نهی را بر کراهت حمل می‌باید کرد و عبارت
صدوق را نیز حمل بر کراهت می‌باید کرد تا مخالف احادیث نکرده باشد وَسَأَلَ
سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَیْهِ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنْ رِزْقِ
الْوَلَدِ فِی بَطْنِ اُمِّهِ فَقَالَ اِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی حَبَسَ عَلَیْهِ الْحَیْضَةَ فَجَعَلَهَا
رِزْقَهُ فِی بَطْنِ اُمِّهِ صدوق بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است که سلمان از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کرد که فرزند
در شکم مادر روزی او چه چیز است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که الله تبارک و
تعالی حیض مادر را حبس میکند و روزی او میسازد در شکم مادر از راه ناف و حکمت
الهی در آنکه ماده آدمی را از منی گردانیده است و ماده غذای او را از خون
حیض ساخته و تا زنده است همیشه مصاحب بول و غایط و خون و صفرا و بلغم و سودا
گردانیده است که تکبر را از او دور گردانند و با این حالات بیچاره آدمی دعوی الوهیت
میکند و صدوق در حدیث معتبر از عبد الله بن فضل الهاشمی روایت کرده است که عرض
نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از چه سبب حق سبحانه و تعالی ارواح
را به ابدان در آورد بعد از آنکه در ملکوت اعلی در مرتبه اعلی بودند پس حضرت فرمود
که چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان میدانست که اگر ایشان را در آن شرف و رفعت
میگذاشت بدعوی ربوبیت مبتلا میشدند اکثر ایشان پس بقدرت کامله و حکمت
بالغه ایشان را مقدر ساخت که در بدنها در آورد و همه را محتاج یکدیگر گردانید و بعضی را

بلیه مرمکی بدهد تا کفایت مهمات زیر دستان خود بکنند و زیر دستان نیز کفایت
مهمات بلیه مرمکان بکنند و پیغمبران با ایشان فرستاد و هر یکرا معجزات با هره
کرامت کرد که حجت خود را بر ایشان تمام گرداند و گاهی ایشانرا بهشت رهنمای و نواز
در مقام شوق بنده کی در آورند و گاهی تخویفات جان کدازایشانرا در مقام نوا منع
و بنده کی خداوند خود به ارند و عقوبتها از جهت ایشان در دنیا و عقبی مقرر فرموده و
جزاها و مثوبات در بین لشکر و آن نشارا مقرر ساخت تا ایشانرا الحق مهیا رحمت کرداند
وازبهر مهیا بازدارد و ایشانرا مبتلا ساخت هر یکرا العنوان در کسب معاش و هزار کونه
احتیاج در هر حالی داد تا بدانند که بنده کانی اند که محتاج بخداوند و بیچاره کان اند در تحت
تصرف و تدبیر ذو الجلال والاکرام تا روی کنند به بنده کی پروردکار خود و در آی بدرکاه
او روند از جهت حاجتی تا بسبب این با مستحق نعمتهای ابدی و جنتهای جاودانی شوند
وازهمه بدی خلاص شوند در دنیا و آخرت ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی مصلحت بنده کان
بهتر از ایشان میداند و بهتر از ایشان میکند نمی بینی که هر نفسی بلیه مرمکی و تفوق بر دیکران را
آرزو میکنند تا انکه دعوی امامت بناحق میکنند که تمو دعوی ربوبیت است با انکه از خود می آید
انواع عجز و خواری و بیچارکی و دردها و المها و مرکی که بر سر هم غالب است ای پسر فضل حق سبحانه
و تعالی میکنند با بنده کان بکر انچه اصلح است کمال ایشان و او اصلاستم به بنده کان نمیکنند
ولیکن ایشان بر خود ستم میکنند و در حدیث صحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه که فرموده که تعجب دارم از فرزند آدم اول او نطفه ایست نجس و آخرش مرده ایست
مردار و در میان هر دو حال ظرف نجاسات است و با این احوال تکبر میکند و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که میان سلمان و شخصی گفتگوئی شد آن
مرد گفت که مرا میشناسی و خود را میشناسی و مشهور آنست که آن شخص عمر بود
سلمان گفت که بلی اول من و تو نطفه بودیم مردار و آخر من و تو مرداری خواهیم
شد بی اعتبار و چون روز قیامت شود و ترازوها برپا شود هر که ترازوی حسناتش

بلا

سبک باشد او لئیم و بد خواهد بود و هر کرا سنکین باشد میزان او از خیرات او کریم
و نیکو خواهد بود وَالْحُبْلٰی اِذَا رَاَتِ الدَّمَ تَرَکَتِ الصَّلٰوةَ فَاِنَّ الْحُبْلٰی رُبَّمَا
قَذَفَتِ الدَّمَ وَذٰلِكَ اِذَا رَاَتْ دَمًا کَثِیْرًا اَحْمَرَ فَاِنْ کَانَ قَلِیْلًا اَصْفَرَ
فَلْتُصَلِّ وَلَیْسَ عَلَیْهَا اِلَّا الْوُضُوْءَ و زن آبستن هر کاه خون به بیند نماز چند نمیکند
از جهت انکه کاهست که از غذای طفل زیادتی آید و دفع میکند زیاده را بشرط انکه خون
بسیار به بیند که سرخ باشد بصفت خون حیض پس اکر خون اندکی باشد و زرد باشد
باید که وضو بسازد و نماز بکند که آن خون استحاضه خواهد بود و چون ذکر کرد که خون
حیض غذای ولد است پس ظاهر آنست که نباید حیض در حمل چنانکه غالب آنست که نمی
آید و همچنین تا شیر میدهد چون خون شیر میشود لهذا بیان کرد که کاهست که انچه از
غذا زیادتی آید رحم دفع آن میکند و درین باب احادیث بسیار وارد شده است
چنانکه ده حدیث صحیح و پنج حدیث کالصحیح وارد شده است که حیض با حمل جمع میشود و
یک حدیث صحیح و یک ضعیف وارد شده است که جمع نمیشود و جمع بین الاخبار از اخبار ظاهر میشود با انکه
اکر خون بسیار باشد و بصفت حیض باشد و در عادت آن زن یا قریب بعادت
بیاید و اقلا سه روز بیاید حیض است و خبر صحیحی که وارد شده است بر عدم جمع چنین وارد
شده است که هر کاه یکدفعه یا دو دفعه بیاید حیض نیست پس انچه صدوق کفته است صحیح است
ولیکن السبب آن بود که آن شرط را نیز ذکر کند که در عادت یا قریب بعادت بیاید
چون این شرط در حدیث صحیح علی السند معمول اصحاب وارد شده است وَالْحَائِضُ
اِذَا طَهُرَتْ فَعَلَیْهَا اَنْ تَقْضِیَ الصَّوْمَ وَلَیْسَ عَلَیْهَا اَنْ تَقْضِیَ الصَّلٰوةَ و حایض
هر کاه طاهر شود و خون بند شود پس برو واجبست که قضای روزه بکند و بر او نیست
که قضای نماز بکند و درین باب روایات متواتره وارد شده است بلکه از ضروریات
دینست که اکر کسی انکار این کند کافر است و خوارج قایلند بوجوب قضای نماز و ایشان
داخل مسلمانان نیستند بلکه بدترین کفارند وَفِیْ ذٰلِكَ عِلَلٌ اِنْ اَخَذْنَا بِهَا لَعَلَّکُمْ

النّاسُ أنّ السَّنَةَ لا تُقاسُ وَالأُخرى لِأنَّ الصَّومَ إنَّما هُوَ فِي السَّنَةِ شَهرٌ وَالصَّلوةُ
في كُلِّ يَومٍ وَلَيلَةٍ فَأَوجَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيها قَضاءَ الصَّومِ وَلَم يُوجِب
عَلَيها قَضاءَ الصَّلوةِ لِذلِكَ و در آنکه حایض قضای روزه میکند و قضای نماز نمیکند
دو علتست یکی آنکه مردمان بدانند که سنت جمیع سید المرسلین را کسی قیاس نمیتواند کرد
و دیگر آنکه چون روزه در سالی یکماه واجبست پس اشکالی ندارد که زنان در سالی شش
هفت روز را قضا کنند و نماز در هر شبانه روز واجبست پس سه چهار ماه در سالی
قضا کردن در نهایت صعوبت بود بنابرین حق سبحانه وتعالی قضای روزه را واجب
گردانید و قضای نماز را واجب نگردانید بدانکه کلینی روایت کرده است از حسن بن
راشد که گفت عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حایض نماز را
قضا میکند حضرت فرمودند که نه گفتم روزه را قضا میکند فرمودند بلی گفتم چرا چنین مقرر
شده است حضرت فرمودند که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود پس ظاهرش آنست
که چون راوی از علت حکم پرسید حضرت فرمودند که راه این باز نکنید که علت احکام را
پرسید که عاقبت منجر بقیاس میشود و قیاس کار شیطانست نه آنکه حق سبحانه وتعالی
ازین جهت قرار داده است که قیاس نکنند و علت ثانی را ابو بصیر از حضرت پرسید و
حضرت جواب بعلت و کثرت دادند و ظاهرا چون در طبع حسن بن راشد میل بقیاس بود
حضرت او را جواب نفرمودند و چون خاطر از ابو بصیر جمع بود علت فرمودند و ممکن است
که حدیثی دیگر بعد وقت رسیده باشد اگرچه بعید است و در تقریری که حدیث باشد
جمع میان این دو علت که بحسب ظاهر با هم منافات دارند چنین می باید کرد که آدمی عاجز است
از رسیدن بعلل احکام الهی بسیار باشد که او چنین فهمد که چیزی علتست و در واقع
غیر آن باشد چنانکه در احادیث بسیار وارد است که حضرت صادق صلوات الله
علیه با بو حنیفه لعنه الله فرمایند که ای ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس میکنی و میخواهی تنهایی
احکام الهی را بعقل خود بیابی بگو که حق سبحانه وتعالی در سر تو چهار آب قرار داده است

یکی

یکی را شیرین کرده است و آن آب دهان است و آب چشم را شور کرده است و آب بینی را بی مزه
کرده است و آب گوش را تلخ کرده است ابو حنیفه گفت نمیدانم ابن ابی لیلی عرض نمود که یا ابن رسول الله
شما بفرمایید حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که حق سبحانه وتعالی آب دهان را شیرین کرده تا لذت غذا از آن یابد و هر گاه لقمه که
تر شود و فرو رود و چون حق سبحانه وتعالی چشمها را از پیه آفریده و پیه کرمی میکند اگر
نمکش نباشد میگندد پس آب چشم را شور کرده است تا حفظ پیه آن چشم کند و آب دماغ را
سرد کرده است تا هوایی که بنفس او را کشد سرد شود و حفظ مغز سر کند و اگر این نباشد
مغز سر گداخته و بزیر آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر کرمی خواهد که بسر رود هر گاه
به آب تلخ میرسد میمیرد و بالا نرود و مسایل بسیار از و پرسیدند و او جواب هیچیک را نداد
پس حضرت فرمودند که زنهار قیاس مکن که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود این گفت که
گفت اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک و آتش بهتر است از خاک پس می باید
که فرع آتش که منم نیز بهتر باشد و حال آنکه شیطان غلط کرد از وجوه بسیار یکی آنکه
آدم بجهت روح مجردی که در بدن او جا داده بود هزار بار زیادتی داشت نه بواسطه بدن
بعلاوه از وجوه بسیار خاک بهتر از آتش است دیگر حضرت فرمودند که نماز بهتر است یا روزه
ابو حنیفه گفت که نماز حضرت فرمودند که مناسب عقل تو می بایست که حایض نماز را قضا کند
که بهتر است حاصل آنکه عقل مستقل نیست پس حضرت فرمودند که ای نعمان زنهار که قیاس
مکن که پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلوات الله علیهم روایت کردند که آن حضرت
فرمودند که هر که قیاس کند حکمی از احکام حق سبحانه وتعالی او را با شیطان بجهنم خواهد برد
زیرا که اول کسی که قیاس کرد او بود و بدرستیکه بنای دین الهی بر قیاس و رای نیست و دمیری
در حیات الحیوان این حدیث را در مذمت ابو حنیفه آورده است ازین طولانی تر و هیچ شک
نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عقل کل بود و معهذا اگر از آنحضرت
از اصول دین یا فروع دین چیزی سوال میکردند حضرت منتظر وحی می بودند تا جبرئیل

هرچه بگوید آنحضرت جواب فرمایند و شک نیست که عقل یاس از امثال اینها هر روز غلطها در امور
معاش میکند با آنکه همیشه درین کار است پس چون برای خود باحکام الهیه تواند رسیدن
وَلا يَجُوزُ أَنْ يَحْضُرَ الْجُنُبُ وَالْحائِضُ عِنْدَ التَّلْقِينِ لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ تَتَأَذّى
بِهِما وَلا بَأْسَ بِأَنْ يَلِيا غُسْلَهُ وَيُصَلِّيا عَلَيْهِ وَلا يَنْزِلا قَبْرَهُ فَإِنْ حَضَرا
وَلَمْ يَجِدا مِنْ ذلِكَ بُدّاً فَلْيَخْرُجا إِذا قَرُبَ خُرُوجُ نَفْسِهِ و جایز نیست که جنب
و حایض نزد تلقین محتضر حاضر شوند زیرا که ملائکه از بودن ایشان متاذی میشوند و باکی
نیست که آنرا غسل دهند و نماز کنند و در قبر داخل نشوند که در آنجا نیز فرشتگان
از جهت سؤال میت می آیند پس اگر جنب و حایض در وقت مردن حاضر باشند و بودن
ایشان ضرور باشد وقت رفتن میت که نزدیک شود ایشان بیرون روند تا فرشتگانی
که از جهت قبض روح می آیند متاذی نشوند و این مضمون بعنوان نهی واقع شده و است
در دو روایت بعنوان عدم جواز واقع نشده است حتی در فقه رضوی که همین عبارت
واقع است بعنوان نهی بعبارت مذکوره و این استنباطیست مگر آنکه مرادش اعم از
حرمت و کراهت باشد چون هر دو مشترک اند در آنکه مباح نیستند و این نیز خلاف متعارفست
وَقالَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ الْمَرْأَةُ إِذا بَلَغَتْ خَمْسِينَ سَنَةً لَمْ تَرَ حُمْرَةً إِلّا
أَنْ تَكُونَ امْرَأَةً مِنْ قُرَيْشٍ وَهُوَ حَدُّ الْمَرْأَةِ الَّتِي تَيْأَسُ مِنَ الْحَيْضِ و حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که هرگاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند مگر آنکه زنی باشد از قریش
تا اینجا عبارت روایت صحیحه ابن ابی عمیر است از بعضی اصحاب ما از آنحضرت صلوات الله
علیه و باقی کلام مصنف است و این حد ناامیدی زنانست از حیض و در روایت حسن
کالصحیح بلکه صحیح چنانکه اکثر گفته اند از عبدالرحمن بن حجاج وارد شده است که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فرمودند که ابتدای ناامیدی زنان از حیض وقتی است که پنجاه
سال تمام شود و در مرسله بزنطی نیز وارد شده است که حد یاس از حیض پنجاه سال است
و کلینی رحمه الله بعد از آن ذکر کرده است که در روایتی واقع شده است که شصت سال

پس ظاهر میشود که شصت بنسبت بقریشی باشد و پنجاه در غیر قریشی و جمعی نبطی را ملحق به
قریشی ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه میشوند و روایتی نقل کرده اند که
وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که آن روایت را ندیده ایم و دور نیست که
چون خون حیض و ولادت آن زنان را تا شصت سال دیده بوده اند حکم کرده بوده اند
و قریشی زنیست که از جانب پدر یا مادر نیز احتمالی نسبش بنضر بن کنانه رسد و الیوم
الحق معروف است از نسب ایشان علویانند که نسب ایشان بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه میرسد بلکه اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها و بس خصوصا درین ملاء و نبطی جمعی اند
که در مابین بغداد و بصره و در صحراها سکنی داشته اند و الیوم از جزایر و جوار البحرین
و قطیف و لحسا و حویزه و شوشتر آن جد و ده اند و دور نیست که اگر ولادت ایشان
بلکه غیر ایشان هم که تا صد سال رسد که زاینده حیض حساب خواهند کرد بلکه اگر در زمان
عادت خود خون ایشان بصفت حیض آید حیض خواهد بود و می شنویم که نادری از زنان
سادات تا شصت خون ایشان می آید و اکثر در پنجاه قطع میشود وَالْمَرْأَةُ إِذا حاضَتْ
أَوَّلَ حَيْضِها فَدامَ دَمُها ثَلاثَةَ أَشْهُرٍ وَهِيَ لا تَعْرِفُ أَيّامَ أَقْرائِها فَأَقْرَؤُها
مِثْلُ أَقْراءِ نِسائِها وَإِنْ كُنَّ نِساؤُها مُخْتَلِفاتٍ فَأَكْثَرُ جُلُوسِها عَشَرَةُ أَيّامٍ
و زنی که حایض شود اول مرتبه و سه ماه خون و همیشه آید و عادتی او را حاصل نشده باشد
و خونش تمیزی هم نداشته باشد که معلوم شود که ایام حیض او چند است پس ایام حیض او
یا ایام طهر او مثل ایام حیض زنان خویشان او است یا مثل طهر ایشان زیرا که چون طهر
معلوم میشود حیض نیز بتبعیت معلوم میشود و بر عکس و اگر خویشان او مختلف باشند پس اکثر ایام
حیض او ده روز است یعنی از سه تا ده اختیار دارد و ممکن است که مختار باشد میان سه
و شش و هفت و ده و جهت با روایات و این حدیث را شیخان از سماعه روایت کرده اند
با زیادتی وَأَقَلُّهُ ثَلاثَةُ أَيّامٍ و معنی مختلف نمیشود و اکثر علما این خبر را سند این مسئله آورده اند
که کما و کیفا ده و از عبارت بیرون نمی آید بلکه ظاهرش تخییر است از سه تا ده و مؤید

است که بصحیح زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که جهت
بر مستحاضه که نظر ببعضی از زنان خود کند و آن مقدار از زمان که آنها حیض می بینند آن
مقدار را حیض حساب کند و بعد از آن زمان که روزه استظهار کند یعنی عمل حیض کند و بعد از آن
عمل مستحاضه کند و ظاهر الشیخ لفظ با قرائها سهواً گوشته و جمعی از فضلا باین حدیث استدلال
کرده‌اند که عمل بعادت همشیرگان بد خواهند کرد در صورتی که خویشان نداشته باشد یا مختلف
باشند و اکثر علما دو حدیث ابن بکیر را نقل کرده‌اند از جهت آنکه مبتدأة و مضطربه هرگاه تمیز
نداشته باشند و مبتدأة خویشان نداشته باشد یا مختلف باشد یکماه ده روز حیض
حساب میکنند و یکماه سه روز و دلالت ندارد بلکه ظاهرش که ماه اول ده روز حیض حساب
میکنند و بعد از آن سه روز و این معنی موافق اصول و قواعد ایشان نیست و حدیثی که دلالت
بر تخییر میکند همین موثقه سماعه است و کلینی و صدوق حکم بصحت آن کرده‌اند و بهترین اخبار
درین باب حدیث کالصحیح یونس که از جماعتی کثیر از استادان خود روایت کرده است
که ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند از حال حایض پس حضرت
فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله سه سنت گذاشتند که همه مشکلات را در آن
بیان فرمودند و مجملش این است که یک سنت از برای صاحب عادت مقرر ساختند که اگر خونش
از ده روز تجاوز کند عادتش را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه و دوم از جهت مضطربه
که سابقا عادتی داشته است و آنرا فراموش کرده است حضرت فرمودند که عمل بتمیز کند
اگر شرایط تمیز بوده باشد یا که خونش مختلف باشد بعضی سیاه یا سرخ و بعضی زرد
باشد یا که در رنگ خاکستری رنگ باشد مجملا هر چه فرقش بیشتر است آن حیض است
و آنچه کمتر است استحاضه است پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی سرخ سیاه حیض است
و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ باشد و بعضی تنک اگر چه هر دو تنک سرخ باشند غلیظ
حیض است و رقیق استحاضه و یا بعضی بو باشد مثل بول تب دار و حرارت بول کسی که
برودت بر او غالب بود و تنک تند بو حیض است ولی بو استحاضه بشرط آنکه هر چه بصفت حیض

باشد

باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز بیشتر نباشد و بعضی شرط کرده‌اند که ایام استحاضه
کمتر از ده روز نباشد تا اقل طهر میان دو حیض بوده باشد و سنت سیم حال مبتدئه است
که همیشه خونش آید حضرت فرمودند که هر ماه شش روز یا هفت روز را حیض حساب کند
و باقی را استحاضه تا وقتی که او را عادتی بهم رسد که دو ماه پی در پی بحسب وقت و عدد مساوی
باشند و بسبب آن صاحب عادت می شود که اگر ماهی زیاده شود دوازده روز در
گذرد عادت را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه و چون احادیث دیگر درین باب
وارد شده است اکثر علما ضابطه این عنوان مقرر ساخته‌اند که اگر خون ده روز یا کمتر
همه حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند صاحب عادت عادتش را حیض حساب
میکند و باقی را استحاضه و مبتدأة و مضطربه رجوع بتمیز میکنند پس اگر تمیز نباشد
یا باشد و شرایطش نباشد مبتدأة رجوع بخویشان میکند و اگر نباشد یا مختلف
باشند رجوع بروایات میکند و مضطربه هرگاه تمیز نداشته باشد رجوع بروایات
میکند و آنچه از روایات دلالت دارد نسبت بمبتدأة است که رجوع بشش روز یا هفت روز
یا از سه روز تا ده روز هر چه خواهد حیض حساب کند و در مضطربه حدیثی بخاطر ندارم که بود
باشد که عمل باین روایات کند ولیکن جمعی از علما دعوی اجماع کرده‌اند بر آنچه مذکور شد و اگر
مضطربه تمیز نداشته باشد عمل باحتیاط کند بهتر است یعنی همیشه عمل استحاضه کند و
هر سال ده روز یا یازده روز روزه را قضا کند و اگر ترک حیض را نیز کند بهتر است
تا حق سبحانه و تعالی او را شفا دهد و اگر خون از عادت تجاوز کند و کم و زیاد دو روز یا سه روز
عمل حیض میتواند کرد بشرط آنکه از ده روز در نگذرد که اگر مثلا عادت ده روز باشد البته
غسل میکند و هر چه خون آید عمل استحاضه میکند و اگر عادتش نه روز باشد یک روز بیشتر
استظهار میکند و اگر عادتش سه روز باشد و بعد از عادت خون ببیند یک روز را
واجب است که عمل حیض کند و در دو روز دیگر مخیر است و بعضی گفته‌اند که تا ده روز
عمل حیض میتواند کرد پس اگر از ده روز درگذرد عادت را حیض حساب میکند و نماز

ور روزه را اگر ترک کرده است قضا میکند و بهتر آنست که زیاده از ده روز عمل حیض کند و بر مضمون
احادیث صحیحه وارد شده است و الله تعالی یعلم وَالقُرءُ هُوَ جَمعُ الدَّمِ بَینَ الحَیضَتَینِ
وَهُوَ الطُّهرُ لِاَنَّ المَرأَةَ تَقرَءُ الدَّمَ اَی تَجمَعُهُ فی اَیّامِ طُهرِها ثُمَّ تَدفَعُهُ
فی اَیّامِ حَیضِها و قرئی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مطلقات عده بدارند سه قرء را
طهر است یعنی سه طهر زیرا که قرء در لغت عرب بمعنی جمع است و در اینجا جمع شدن خونست در
میان دو حیض زیرا که زن در ایام طهر خون در رحم او جمع میشود و در ایام حیض دفع میشود
و این سخن انسب آن بود که در طلاق مذکور شود و ظاهرا غرض محلی نیز اینست که آن
حضرت فرموده است که اقرا و مثل او در خویشان او ست و در اینجا نیز مراد الطهارات
مذکور شده که تلازم است میان هر دو و ظاهرا اینجا بمعنی حیض باشد و شک نیست که
قرء در لغت عرب و احادیث بهر دو معنی آمده است و در حل احادیث صحیحه وارد شده است
که مراد از آن طهر است و خواهد آمد در مبحث عدهٔ طلاق و امثال این استدلالات
مناسب فقه نیست ولیکن از جهت رد بر عامه ذکر کرده است که ظاهرا که قرء بمعنی
طهر انسب است از آنکه بمعنی حیض باشد یا در معنی طهر حقیقی است و در معنی حیض مجاز است
و مجاز بهتر است از اشتراک و الله تعالی یعلم وَالمَرأَةُ الَّتی تَطهُرُ مِن حَیضِها
عِندَ العَصرِ فَلَیسَ عَلَیها اَن تُصَلِّیَ الظُّهرَ اِنَّما تُصَلِّی الصَّلوٰةَ الَّتی تَطهُرُ
عِندَها و زنی که پاک شود از حیض در وقت عصر پس واجب نیست که نماز ظهر را بکند بلکه همان
نمازی را میکند که در وقت آن پاک شده است و بر مضمون احادیث صحیحه و کالصحیح وارد
شده است و این عبارت احتمال دارد که مراد از آن وقت مخصوص باشد مثل آنکه
وقتی پاک شود که مقدار زمان غسل باشد و یک نماز کند نماز عصر یا عشا را میکند و ظهر و
مغرب ساقط است و احتمال دارد که مراد ازین وقت فضیلت و اختیار باشد
مثل آنکه چهار قدم که از ظهر بگذرد یا سرخی مغربی که زایل شود پاک شود در این صورت نماز
عصر و عشا را بجا می آورد و احادیث بسیار بر هر یک ازین دو معنی وارد شده است

و شیخ جمع کرده است بآنکه در صورت اخیر نماز ظهر و مغرب سنت است و احوط آنست که
اول نماز ظهر را بکند و بعد از آن نماز عصر را و همچنین اول نماز شام را بکند و دیگر خفتن را
رَأَتِ الطُّهرَ فی وَقتِ صَلوٰةٍ فَاَخَّرَتِ الغُسلَ حَتّی یَدخُلَ وَقتُ صَلوٰةٍ اُخریٰ فَاِن
کانَت فَرَّطَت فیها فَعَلَیها قَضاءُ تِلکَ الصَّلوٰةِ وَاِن لَم تُفَرِّط وَاِنَّما کانَت
فی تَهیِئَتِهِ ذٰلِکَ حَتّی دَخَلَ وَقتُ صَلوٰةٍ اُخریٰ فَلَیسَ عَلَیها القَضاءُ وَاِنَّما
تُصَلِّی الصَّلوٰةَ الَّتی دَخَلَ وَقتُها و هرگاه پاک شود از خون حیض بآنکه بعد شود در وقت نمازی
و تاخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر داخل شود پس اگر در نماز اول تاخیر کرده است بر او واجب است
که قضا کند آن نماز را و اگر تقصیر نکرده باشد و در مقدمات آن سعی کند مثل آنکه آب را
باید خرید یا گرم باید کرد یا بحمام باید رفت و مشغول این کارها باشد تا وقت نماز دیگر
داخل شود پس قضای آن نماز واجب نیست و همچنین نمازی که وقتش داخل شده است بجای
آورد و همین عبارت صحیحهٔ عبید بن زراره است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است و احتمالی که در حدیث سابق داشت این عبارت نیز دارد که مراد آخر
وقت باشد یا فضیلت وقت و بر هر احتمالی احادیث معتبره وارد شده است و احوط
آنست که اگر چهار قدم از زوال بگذرد بی تقصیر ظهر را اول بجا آورد و بعد از آن عصر را تا
وقتی که بغروب بمقدار چهار رکعت بماند عصر را بجا آورد پس اگر تقصیر کرده باشد ظهر را
قضا کند والا فلا فَاِن صَلَّتِ المَرأَةُ مِنَ الظُّهرِ رَکعَتَینِ ثُمَّ رَأَتِ الدَّمَ قامَت
مِن مَجلِسِها وَلَیسَ عَلَیها اِذا طَهُرَت قَضاءُ الرَّکعَتَینِ فَاِن کانَت
فی صَلوٰةِ المَغرِبِ وَقَد صَلَّت مِنها رَکعَتَینِ قامَت مِن مَجلِسِها فَاِذا طَهُرَت
فَلتَقضِ الرَّکعَةَ شیخان این مضمون را بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده اند و شیخ در موثق کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض اش بیاید
برخیزد از آنجا یعنی نمازش تمام باشد یا اگر در مسجد باشد برخیزد و بیرون آید

و در وقتی که پاک شود قضای این دو رکعت بر او لازم نیست و اگر در نماز شام باشد و
دو رکعت کرده باشد قطع نماز نکند و از آنجا برخیزد و چون پاک شود یک رکعت شام را
قضا کند جمعی از قدما باین حدیث عمل نموده‌اند و دور نیست که وجهش این باشد
که چون دو رکعت نماز ظهر اصل نماز است که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است
و آنرا بجا آورد گویا نماز کرده است و آن دو رکعتی که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله زیاد کرده است اگرچه واجب است و لیکن در احکام اختلاف دارند چنانکه خواهد
آمد در صحیح زراره بخلاف رکعت آخر شام که اگرچه آنرا حضرت صلی الله علیه و آله
زیاد کرده است اما در سفر و حضر بحال خود گذاشته و آنرا حکم دو رکعت اول داده
لهذا اسقاط در آن سبب بطلان نماز است پس بعد از پاک شدن همان رکعت را بجا آورد
ممکن است که لازم باشد که آن رکعت را در ضمن سه رکعت بجا آورد یا کل نماز شام را
قضا کند چنانکه اگر کسی روز اعتکاف در زمراش حایض شد واجب است که دو روز دیگر از باب
مقدمه با آن ضم کند و اکثر علما عمل باین حدیث نکرده‌اند و تاویل کرده‌اند که این در
صورتیست که نماز ظهر را در اول وقت بجا آورده باشد و هرگاه در اثنای خون
ببیند کاشف می‌آید که نماز ظهر بر او واجب نبوده است و نماز شام را بعد از گذشتن مقدار
یک رکعت شروع کرده باشد و کاشف آید که مقدار سه رکعت داشته است و تقصیر کرده
که آنرا در اول وقت بجا نیاورده است پس قضا میکند آن دو رکعت را در ضمن سه رکعت
و الله تعالی یعلم و احوط آنست که اگر از وقت مقدار نماز را دریافته باشد قضا کند و اگر
از آخر وقت مقدار یک رکعت دریافته باشد یا زمان طهارت ادا کند و اگر تقصیر
کند قضا کند و احوط در یک رکعت شام آنست که یک رکعت را اول بجا آورد و بعد از آن
نماز شام را احتیاطا بجا آورد وَإِذَا كَانَتْ فِي الصَّلوٰةِ فَظَنَّتْ أَنَّهَا قَدْ حَاضَتْ
أَدْخَلَتْ يَدَهَا وَمَسَّتِ الْمَوْضِعَ فَإِنْ رَأَتِ الدَّمَ انْصَرَفَتْ وَإِنْ لَمْ تَرَ شَيْئاً
أَتَمَّتْ صَلوٰتَهَا عمار ساباطی در موثق روایت کرده است از حضرت امام جعفر

صادق

صادق صلوات الله علیه که هرگاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حایض شده است دست خود را بآن
موضع بمالد و ملاحظه کند اگر خون در آمده است نماز را قطع کند و اگر خون نبیند نماز را
تمام کند و دور نیست که این ملاحظه از جهت اطمینان قلب خوب باشد و محتمل است که واجب
باشد ملاحظه که مبادا نماز را در حیض بجا آورده باشد خصوصا هرگاه در اوقات عادت
باشد وَسُئِلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى جَارِيَةً
فَمَكَثَتْ عِنْدَهُ أَشْهُراً لَمْ تَطْمِثْ وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ كِبَرٍ وَذَكَرَ النِّسَاءُ
أَنَّهُ لَيْسَ بِهَا حَبَلٌ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَنْكِحَ فِي الْفَرْجِ فَقَالَ إِنَّ الطَّمْثَ قَدْ تَحْبِسُهُ
الرِّيحُ مِنْ غَيْرِ حَبَلٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَمَسَّهَا فِي الْفَرْجِ و از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند
که اگر شخصی کنیزکی بخرد و چند ماه پیش او بماند و حایض نشود و حیض نیامدن بسبب پیری نباشد
بلکه کنیزک جوان باشد و زنان که خون ملاحظه کرده گفته‌اند که حامله نیست آیا جایز است مگر
که با او جماع کند در فرج با آنکه محتمل است که حامله باشد و خلافست در حامله که از زنا نباشد
که او را بعد از چهار ماه و ده روز وطی جایز است یا نه و خواهد آمد و اگر حملش از زنا باشد
پیش از چهار ماه و ده روز حرام است وطی و بعد از آن جایز است پس حضرت فرمودند
که چون جزم بحمل نیست زیرا که ممکن است که باد سبب حبس حیض شده باشد پس باکی نیست که او را جماع
کنند در فرج و این حدیث بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست و تتمه این حدیث
اینست که گفتم که اگر حامله باشد از آن منتفع میتوانم شد حضرت فرمودند که بلی در غیر فرج
وَإِذَا احْتَبَسَ عَلَى الْمَرْأَةِ حَيْضُهَا شَهْراً فَلَا يَجُوزُ أَنْ تَسْقِيَ دَوَاءً لِلطَّمْثِ مِنْ يَوْمِهَا
لِأَنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي الرَّحِمِ تَصِيرُ إِلَى عَلَقَةٍ ثُمَّ إِلَى مُضْغَةٍ ثُمَّ إِلَى مَا شَاءَ
اللهُ وَأَنَّ النُّطْفَةَ إِذَا وَقَعَتْ فِي غَيْرِ الرَّحِمِ لَمْ يُخْلَقْ مِنْهَا شَيْءٌ فَإِذَا ارْتَفَعَ طَمْثُهَا
شَهْراً وَجَاوَزَ وَقْتَهَا الَّتِي كَانَتْ تَطْمِثُ فِيهِ لَمْ تَسْقَ دَوَاءً کلینی بسند صحیح
از رفاعه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
عرض نمودم که گاه هست کنیز میخرم و خونش بند شده است بسبب فساد خون یا باد رحم

و از بن جبله او را و او امید هم هماز روز حایض میشود آیا جایز است با اگر حامله باشد و لیکن من علم بحمل او ندارم حضرت فرمودند که چنین مکن عرض نمودم که این خون بهمان است که بند شده است و بر تقدیری که حامله باشد نطفه منی است تا چهل روز و ما عزل نطفه میکنیم و منی را بیرون میریزیم این هم مثل آنست صدوق این خبر را از حدیث اختصار کرده است و جواب حضرت را ذکر کرده که فرمودند که این هر دو مثل هم نیستند اگر چه قیاس باطل است در بخار فرق هست زیرا که نطفه که در رحم افتاد علقه میشود یعنی خون بسته دیگر مضغه میشود پاره گوشتی دیگر تا با اخچه خواهد که استخوان میشود و صورت بندی در آن میشود دیگر گوشت بر روی استخوان بهم میرسد دیگر روح در او دمیده میشود و اگر نطفه در غیر رحم ریخته شود در صورت عزل چیزی از آن خلق نمیشود پس فرق ظاهر است میان این دو نطفه پس هرگاه بگذرد و از زمان حیض نگذرد نمیتوان داد زیرا که ممکن است که حامله باشد و فرزند ساقط شود و بمنزله قتل نفس است

وَاِذَا اشْتَرَى الرَّجُلُ جَارِيَةً مُدْرِكَةً وَلَمْ تَحِضْ عِنْدَهُ حَتَّى مَضَى لِذٰلِكَ سِتَّةُ اَشْهُرٍ وَلَيْسَ بِهَا حَبَلٌ فَاِنْ كَانَ مِثْلُهَا تَحِيضُ وَلَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ مِنْ كِبَرٍ فَهٰذَا عَيْبٌ تُرَدُّ مِنْهُ

کلینی و شیخ بسند صحیح از داود بن فرقد روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی کنیزک بالغه را بخرد و شش ماه بگذرد نزد او که حایض نشود و حامله نباشد حضرت فرمودند که اگر در سنی است که زنان در آن سن حایض میشوند پس عیب است و صغیره نباشد و هم چنین بعد از آن و همچنین بعد از نه سالگی بسیار است که یازده سال حایض نشود و چنین نیز نباشد این عیبی است که کنیز را باین عیب نصاحبش پس میتوان داد که زر خود را بگیرد و این مسئله کمتر بسبب بود و خواه آنکه هر صفتی که بر خلاف طبایع صحیحه باشد عیب است تا اگر موی پشت زیاد داشته باشد رد می تواند کرد و کسی نگوید که کنیز را لی که از جهت خدمت هر چند حایض نشود بهتر است زیرا که عیب فی نفسه عیب است هر چند با شخصی که با او فروخته باشد عیب نباشد

وَلَيْسَ عَلَى الْحَائِضِ اِذَا طَهُرَتْ اَنْ تَغْسِلَ ثِيَابَهَا الَّتِي لَبِسَتْهَا فِي طَمْثِهَا اَوْ عَرِقَتْ فِيهَا

الا

اِلَّا اَنْ يَكُونَ اَصَابَهَا شَيْءٌ مِنَ الدَّمِ فَتَغْسِلُ ذٰلِكَ مِنْهَا و بر حایض و جنب نیست که بعد از حیض بشوید جامهای را که در حالت حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد مگر که از خون نجس شده باشد که همان موضع نجس را میشوید و درین باب احادیث صحیح الکالصحیح بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت فَاِنْ اَصَابَ ثَوْبَهَا دَمُ الْحَيْضِ فَغَسَلَتْهُ فَلَمْ يَذْهَبْ اَثَرُ صِبْغِهِ فَلْتَصْبُغْهُ بِمِشْقٍ حَتَّى يَخْتَلِطَ وَيَذْهَبَ پس اگر خون بجامه حایض رسیده باشد و هر چند بشوید اثر رنگ آن نرود جامه را بگل سرخ رنگ کنند تا مخلوط شود و آن اثر زایل شود یعنی اثر خون پیدا نباشد و محتمل است که چون او را بگل سرخ بشویند اثر بالکلیه زایل شود و این معنی از جهت رفع وسواس است و اگر آن اثر خون باکست و بمضمون روایت موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد شده است و معنی آن صدوق آن حکم بصحت معنی کرده اند و حمل کرده اند وَاِنِ انْقَطَعَ الْحَيْضُ عَنِ الْمَرْاَةِ فَخَضَبَتْ رَاْسَهَا بِالْحِنَّاءِ فَاِنَّهُ يَعُودُ اِلَيْهَا الْحَيْضُ و اگر منقطع شود خون حیض از زنی و آن زن حنا بر سر بندد خون حیض عود خواهد کرد روایت کرده است کلینی بسند قوی از محمد بن اسمعیل بن بزیع و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او برداشته باشد و طریق صدوق باو صحیح است گفت که عرض نمودم بخدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که کنیزکی دارم و حیضش بند شده است پس حضرت فرمودند که حنا بر سر بندد که حیضش بحال خود خواهد آمد پس او را گفتم که حنا بست و حیضش بحال خود آمد وَلَا بَاْسَ اَنْ تَسْكُبَ الْحَائِضُ الْمَاءَ عَلَى يَدِ الْمُتَوَضِّئِ وَتُنَاوِلَهُ الْخُمْرَةَ و باکی نیست که حایض آب بر دست کسی کند که خواهد که دستها را بشوید یا سجاده را باو بدهد چنانکه روایت بسند صحیح از معویة بن عمار که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا از دست حایض آب میتوان گرفت حضرت فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آب بر دست حضرت میریخت و آن زن حایض بود و سجاده صغیره را بآنحضرت میداد و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله از یکی از زنان خود سجاده طلب فرمودند آن زن گفت که من حایضم آن حضرت فرمود که دستت حایض نیست و غرض

آنست که معاشرت با زنان حایض نتوان کرد و مثل یهود و مجوس از ایشان اجتناب می باید
کرد و چیزی که حرام است جماع است چنانکه مذکور شد ولا یجوز مجامعة المرأة فی حیضها
لان الله عز و جل نهی عن ذلک فقال ولا تقربوهن حتی یطهرن یعنی بذلک الغسل
من الحیض و جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی
از جماع نهی فرموده است و فرموده است که نزدیکی با زنان مکنید بجماع تا غسل کنند و آیه
ترجمه اش اینست که یا محمد سؤال میکنند ترا از خون حیض چون در جاهلیت از زنان حایض اجتناب
می نمودند مانند یهود و مجوس از آنحضرت سؤال نمودند که بچه عنوان با حایض سر کنیم حق سبحانه
و تعالی این آیه را فرستاد که بگو یا محمد که این خون حیض نجس است و طبایع از آن نفرت
دارند پس شما از مجامعت ایشان دوری گزینید و نزدیکی با ایشان مکنید تا پاک شوند بنا بر قرارت
تخفیف یا تا غسل کنند بنا بر قرارت تشدید یا جمع بین القرائتین کنند در حکم که تا پاک شدن
وطی حرام باشد و بعد از آن تا غسل کردن مکروه باشد اگرچه از احادیث ائمه معصومین صلوات الله
علیهم ظاهر میشود که قران بر یک قرارت نازل شده است و این اختلاف از راویان بهم رسیده است
ولیکن تجویز فرموده اند که عمل بقرارت مشهوره سبع کنیم تا وقتی که حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه ظاهر شوند و جمعی از علما قرارت تشدید را مقدم میدارند از جهت آنکه
مراد از آن البته غسل است و بعد از آن فرموده است حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون زنان
حایض غسل کنند پس جماع کنید ایشان را چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را بآن امر کرده است
یعنی با زنانی که حلال شما باشند نه حرام یا جماع را بالعقد حفظ نفس از معاصی کنید ایشان را یا قصد فرزند
داشته باشید یا در وقت جماع بسم الله بگویید یا با طهارت باشید و جمعی قرارت تخفیف را
مقدم میدارند و قرارت تشدید را حمل بر آن میکنند که مراد از اطهار طهارت باشد مجازا
و عمل بهر دو بهتر است که تا پاک شدن حرام باشد و تا غسل کردن مکروه باشد بکراهت شدیده
تا فرج خود را نشستن مکروه باشد بکراهت سبک چنانکه گفته است فان کان الرجل
شبقا وقد طهرت المرأة واراد ان یجامعها قبل الغسل امرها ان تغسل فرجها

ثم یجامعها پس اگر مردی را خواهش جماع باشد و زن پاک باشد خواهد که با او جماع کند پیش از غسل
امر کند زن را که فرجش را بشوید بعد از آن با او جماع کند و مضمون این حدیث را کلینی بسند صحیح و بسند
قوی و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده اند و چند خبر کالصحیح نقل کرده است که جماع می تواند کرد تا
غسل نکنند و حمل بر کراهت کرده است و جمع میتوان کرد که جایز نباشد هرگاه این دو شرط مفقود
باشد یکی آنکه شبق باشد و دویم آنکه فرجش را بشوید لیکن دو حدیث کالصحیح روایت کرده است
که جماع میتواند کرد و بعد از غسل بهتر است پس ظاهر شد که جایز است وطی با کراهت و در آن
صورت کراهت کمتر میشود و محتمل است که مکروه نباشد خصوصا وقتی که آب بهم نرسد و از
ترک جماع خوف مرض یا وقوع در زنا داشته باشد و احوط آنست که در این صورت تیمم کند
زن تا بی دغدغه باشد چنانکه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید
که هرگاه زن تیمم بدل از غسل حیض کند حلال میشود بر شوهر حضرت فرمودند که بلی و کلینی در
حدیث کالصحیح روایت کرده است که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که زن حایض را
بعد از حیض و قبل از غسل جماع میتوان کرد هرگاه آب نباشد که غسل کند حضرت فرمودند که هرگاه
فرجش را بشوید و تیمم کند باکی نیست و جماع میتواند کرد و اشعاری بکراهت دارد در صورتی
که شبق نباشد و خوف مرض یا وقوع در زنا نداشته باشد و الا کراهت نخواهد داشت
چنانکه در حدیث کالصحیح از اسحق بن عمار مرویست که سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات
الله علیه که هرگاه شخصی زنش با او باشد در سفر و آب نیابد جماع میتواند کرد حضرت فرمودند که
مرا خوش نمی آید که جماع کند مگر آنکه شبق باشد و یا خوف داشته باشد بر خود از ترک
جماع که مریض شود یا بزنا افتد و غرض از این تطویل آن بود که ظاهر شود که مبالغه که جمعی در
منع کرده اند از عدم تتبع است ومتی جامعها وهی حایض فی اول الحیض فعلیه
ان یتصدق بدینار فان کان فی وسطه فنصف دینار وان کان فی
آخره فربع دینار و هرگاه که جماع کند زن حایض را در اول حیض پس بر وست که یک دینار
تصدق کند و اگر در میان حیض باشد نیم دینار و اگر در آخر حیض باشد چهار یک دینار تصدق

نماید و شیخ این مضمون را بعنوان مرسلی از داود بن فرقد روایت کرده است و ظاهرا صدوق از
کتاب او برداشته است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و شیخ از کتاب محمد بن
احمد بن یحیی برداشته است و بعید است که صدوق از کتاب برداشته باشد چون بنا بر کفته
ابن الولید عمل بحدیثی که در کتاب او عن رجال باشد نمی باید کرد و این خبر عن رجال است و صدوق
مخالفت ابن الولید هیچ نکرده است و علی ای حال ظاهرا کفاره سنت بوده باشد چون روایات مختلفه
در کفاره وارد شده است با روایاتی که دلالت بر عدم وجوب میکنند از انجمله کلینی بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر وطی در نصف اول است تصدق کند
بر هفت نفر و در نصف آخر مثل آن غسل چیزی نیست و در حدیث کالصحیح بهجیح یک دینار است و در
حدیث کالصحیح نصف دینار است و در حدیث کالصحیح دیگر اطعام ده مسکین است و شیخ این سه حدیث
را متفرق ساخته است بر سه حالت و در حدیث صحیح و حدیث کالصحیح و حدیث قوی وارد
شده است که چیزی نیست و استغفار کند و این را حمل کرده است بر آنکه چیزی نداشته باشد
یا جاهلا یا ناسیا وطی کرده باشد چنانکه در تتمه حدیث داود بن فرقد وارد شده است
که عرض کردم بحضرت که اگر چیزی نداشته باشد که کفاره بدهد چکند حضرت فرمودند که تصدق
کند بر یک مسکین والا استغفار کند و دیگر چنین کاری نکند بدرستیکه استغفار توبه و کفاره
کناهان است کسی را که چیزی نداشته باشد و کفاره نتواند داد و در فقه رضوی تفصیل وارد
شده است چنانکه عبارت متن است وَرُوِیَ اَنَّهُ اِذَا جَامَعَهَا وَهِیَ حَائِضٌ تَصَدَّقَ
عَلَی مِسْکِینٍ بِقَدْرِ شِبَعِهِ و در موثق کالصحیح از عبید الله حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه مرویست که هرگاه مردی جماع کند با حایض تصدق کند بر درویشی آنقدر که او سیر شود و از نقل
این حدیث ظاهر میشود که صدوق اول را واجب نمیداند و اگر نمی گفت که واجبست احتمال دارد
که مجزی داند میان آنچه گذشت و میان تصدق بر یک مسکین و احوط آنست که اشرفی سکه دار تمام عیار
بدهد و در نصف دینار اگر نصف صحیح بهم رسد فبها والا مقراض کنند و نصف را با بعشره
و بنابر اکثر واجب باشد قیمتش اگرچه کمتر از نقره بدهد صحیح نیست و اشرفی را بیک کس ده می

توان داد که در میان خود قسمت کنند و اگر کفاره اطعام کند می باید نان در سفره حاضر سازد
بقدر آنچه ده کس سیر شوند با آنکه نان زیاد آید احتیاطا یا هر مسکینی را صد درم گندم یا جو
بوزن قدیم بدهد احتیاطا وَمَنْ جَامَعَ اَمَتَهُ وَهِیَ حَائِضٌ تَصَدَّقَ بِثَلٰثَةِ اَمْدَادٍ
مِنْ طَعَامٍ و کسی که جماع کند با کنیز خود و کنیز حایض باشد تصدق کند به سه مد از گندم یا جو
و گندم بهتر است و احوط و این عبارت فقه رضویست و شیخ بسند کالصحیح روایت
کرده است که تصدق کند بر ده مسکین و استغفار کند و این احوط است هٰذَا اِذَا اَتَاهَا
فِی الْفَرْجِ فَاِنْ اَتَاهَا مِنْ دُونِ الْفَرْجِ فَلَا شَیْءَ عَلَیْهِ و این کفاره وقتی لازم است
که جماع کند در فرج زن اگر نزدیکی کند در غیر فرج بر او چیزی لازم نیست چنانکه در احادیث
بسیار کالصحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند
که از حایض چه جا استمتاع میتوان نمود حضرت فرمودند که غیر از قبل یعنی یا غیر فرج
یا مابین فرج یا میان رانها یا هر جا که خواهد غیر از موضع خون یا هر جا که خواهد غیر از آن
موضع و از همه ظاهر میشود که جایز باشد وطی در دبر زن خصوصا در حیض و در حدیث صحیحی
وارد شده است که صفوان بن یحیی گفت بحضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم
که شخصی از شیعیان شما مرا گفته است که بشما عرض نمایم مسئله چون خود شرم داشت که
بپرسد حضرت فرمودند که چه چیز است گفتم که می تواند که وطی کند در دبر زن حضرت
فرمودند که می تواند گفت عرض نمودم که شما این فعل را می کنید حضرت فرمودند که ما این عمل را
نمی کنیم و احادیث در این مسئله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد و در حدیث صحیحی وارد است
که راوی پرسید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مردان از چه جای حایض تمتع
میتوانند شد حضرت فرمودند که میان رانها و داخل سوراخ نکنند و محمولست بر کراهت
و احوط آنست که اگر وطی در دبر کند کفاره بدهد چون که در وطی قبل مذکور شد چون اکثر
احادیث کفاره جماع است مطلقا اگرچه مطلق منصرف میشود بمتعارف که آن قبل است
والله تعالی یعلم وَقَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ جَامَعَ اِمْرَأَتَهُ وَهِیَ حَائِضٌ و

فخرج الولد مجذوما او ابرص فلا يلومن الا نفسه در وصيت رسول الله صلى الله عليه
واله خواهد آمد كه فرمودند كه هر كه با زن خود جماع كند و او حايض باشد پس اگر فرزندى حاصل شود
و خوره يا پيسى داشته باشد پس ملامت نكند مگر خود را يعنى خود سبب شده است كه فرزندش
جذام و برص بهم رسانيده است نعوذ بالله منهما وسئل الصادق صلوات الله عليه
عن المشوهين فى خلقهم فقال هم الذين يأتى اباؤهم نساءهم فى الطمث و از آن
حضرت صلوات الله عليه سؤال كردند كه چه سبب است كه جمعى معيوب مى باشد خلقت ايشان يا كور
مادرزادند و فرزند سياه مى باشد يا عضوى از اعضاى ايشان سياه مى باشد يا پيسى مى باشند
يا خوره ميدارند و امثال اينها از عيوب حضرت فرمودند كه اينها جمعى اند كه پدران ايشان
يا مادران ايشان در حيض جماع كرده اند و اينها از آن جهت معيوب شده اند پس ظاهر شد كه
هرچه را حق سبحانه و تعالى حرام گردانيده رعايت حال بندگان خود كرده است و مخالفت
آنها سبب حسرت است در دنيا و عقبى و اين مضمون را كلينى در قوى كالصحيح از آن حضرت روايت كرده است
و صدوق در علل بسندى قوى از آن روايت كرده است وقال الصادق صلوات الله
عليه لا يبغضنا الا من خبثت ولادته او حملت به امه فى طمثها او فى حيضها
و بروايات متكثره از جابر بن عبد الله انصارى و زيد بن ثابت و غيرهما از حضرت سيد المرسلين
و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم منقول است كه همه فرمودند كه دشمن ما نيست مگر كسى كه ولد الزنا باشد
يا ولد الحيض كه مادرش در حيض آبستن شده باشد و جابر هميشه در كوچهاى انصار رفتى و گفتى كه
اگر خواهيد كه بدانيد فرزندان خود را كه حلال زاده اند يا حرام زاده پس بسنجيد ايشان را كه محبت
على دارند يا دشمنى اگر دوست آن حضرت باشند بدانيد كه حلال زاده اند و اگر دشمن باشند بگوئيد
كه مادران ايشان گمان ميبريم كه البته زنا كرده اند و احاديث بسيار وارد شده است از ائمه معصومين
صلوات الله عليهم كه هر كه نظر بحال خود كند و محبت اهل البيت را در دل خود يابد شكر كند حق سبحانه
و تعالى را بر اول نعمتهاى كه آن حلال زادگى است و در كتاب نكاح نيز خواهد آمد و
تستبرء الامة اذا اشتريت بحيضة ومن اشترى امة قد حل بها فليس له ان

تستبرئها فقد زنا بماله و هر گاه كنيزى بخرند واجب است كه او را استبرا كنند بيك حيض و اگر يك
حيض نيايد مظنون ميشود كه حامله نيست و او را وطى ميتوان كرد و كسى كه كنيزى بخرد و با او دخول كند
پيش از استبرا پس چنانست كه بمال خود زنا كرده است و زنا بمال خود حرام است وليكن مثل
زناى بمال ديگران نيست و احاديث استبراى كنيزان در كتاب نكاح خواهد آمد ان شاء الله
تعالى و مصنف از جهت لفظ حيض در اينجا ذكر كرده است واذا ارادت المرأة الغسل من
الحيض فعليها ان تستبرئ والاستبراء ان تدخل قطنة فان كان هناك دم
خرج ولو مثل رأس الذباب فان خرج لم تغتسل وان لم يخرج اغتسلت و هر گاه
زن خواهد كه غسل حيض كند بر او لازم است كه استبرا كند يعنى ملاحظه كند كه خون ايستاده است
يا نه و استبرا آنست كه پنبه بردارد اگر در رحم خونى مانده است كه بايد در آيد در پنبه ظاهر
ميشود اگرچه مثل سر مگسى باشد پس اگر بيرون آيد خون غسل نكند و هنوز حايض است
و اگر چيزى در پنبه ظاهر نشود غسل كند كه پاك شده است و اين مضمون صحيحه محمد بن مسلم است
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و بعد از اين ذكر كرده است كه اگر بعد از استبرا
و غسل زردى ببيند آن استحاضه است از جهت آن وضو بسازد و گذشت كه اگر خون
بند نشود اگر مبتدئه است و ابتداى حيض اوست تا ده روز صبر ميكند و عمل حيض ميكند و اگر
صاحب عادت است يكروز يا دو روز صبر ميكند و بعد از آن عمل استحاضه ميكند و در بعضى از
روايات صحيحه وارد شده است كه سه روز استظهار ميتوان كرد و در بعضى تا ده روز
و احوط آنست كه زياده از دو روز عمل حيض نكند بشرطى كه عادتش تا ده روز نباشد
يا نه روز كه عمل حيضش از ده روز نگذرد و از اذا ارادت تا اينجا كه ذكر كرد الى رحمه الله همه
عبارت فقه رضوى است واذا رأت الصفرة والشئ اليسير فعليها
ان تلصق بطنها بالحائط وترفع رجلها اليسرى كما ترى الكلب اذا بال و
تدخل قطنة فان خرج فيها دم فهى حائض وان لم يخرج فليست بحائض و هر گاه
زن زردى ببيند يا چيزى از قبيل آن مانند كدورت كه بصفت خون حيض باشد يا بوى نتن و بو

به پنجه چنانکه در بعضی از نسخ است و نسخهٔ اول ظاهرتر است و موافق تهذیب است پس بر او لازم است
که شکم خود را بر دیوار بچسباند و پای چپ را بردارد چنانکه سگ در وقت بول کردن بر میدارد
و پنبه داخل فرج کند پس اگر خون بر آن ظاهر شود حائض است و اگر خون در نیاید حائض نیست
و این مضمون موثقه کالصحیح سماعه است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و فرق
میان این مسئله و مسئلهٔ سابق آنست که در سابق از حیض پاک شده بود و ملاحظه می‌نمود که پاک
شده است یا نه و این مسئله نمیداند که حائض است یا نه با آنکه قطرها از آب زرد و کدر می‌بیند
و چنین ظاهر میشود از صدوق که این برداشتن مخصوص لاحق است و حال آنکه چنین نیست بلکه
احادیث بسیار در صورت اول نیز ظاهر شده است که شکم خود را بر دیوار بچسباند و پای
چپ خود را بر دارد و کسی از پشت آن زن زور کند تا اگر چیزی باشد ظاهر شود
و اگر در هر دو صورت این عمل زور کرده شود بهتر است و سبب نجاست وَاِنِ اشْتَبَهَ
عَلَيْهَا دَمُ الْحَيْضِ وَدَمُ الْقَرْحَةِ فَرُبَّمَا كَانَ فِي فَرْجِهَا قَرْحَةٌ فَعَلَيْهَا اَنْ تَسْتَلْقِيَ
عَلَى قَفَاهَا وَتُدْخِلَ اِصْبَعَهَا فَاِنْ خَرَجَ الدَّمُ مِنَ الْجَانِبِ الْاَيْمَنِ فَهُوَ مِنَ الْقَرْحَةِ
وَاِنْ خَرَجَ الدَّمُ مِنَ الْجَانِبِ الْاَيْسَرِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ و اگر بر زن مشتبه شود خون
حیض و خون جراحت رحم چون بسیار است که در اندرون فرج دمل بهم میرسد پس بر آن
لازم است که بر پشت بخوابد و انگشت خود را داخل کند در فرج خود پس اگر خون از جانب راست
زن بیرون آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ بیرون آید خون حیض است و این کلام
مضمون حدیث ابانست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و موافق است با
نسخهٔ نهایهٔ شیخ و تهذیب در نسخه‌های که نزد ماست و سید ابن طاوس ذکر کرده است که
در نسخ قدیمهٔ تهذیب موافق کلینی است که بر عکس آنست که اگر از جانب راست است از
حیض است و اگر از جانب چپ است قرحه است و این سهو از نساخ جدیدهٔ تهذیب است
و بعضی از اصحاب مبالغهٔ عظیم درین باب دارند که جانب چپ را از علامات حیض
شمرده اند با آنکه درین روایت در صورت اشتباه واقع شده است بلکه ابان از

حضرت سؤال کرده است که دختر جوانی از ما قرحه در اندرونش بهم رسیده است
و خون روانی می‌آید و نمیدانند که خون حیض است یا قرحه و بهمین نحو در فقه رضویست و
بعد از آن حضرت فرموده که اگر از جانب چپ خون آید از حیض است و بعضی ترجیح نسخهٔ تهذیب
داده اند که چون شیخ اعلم است و افضل از کلینی نسخهٔ او مقدم است و بر تقدیر اعلمیت ضبطیت
درین باب عمده است و هر که اندک تتبعی دارد میداند که کلینی اضبط است از جمیع علمای ما
که آثار ایشان بما رسیده است و درینجا گناه هیچیک نیست بلکه ظاهرش آنست
که نسخهٔ کلینی که نزد شیخ بوده است چنین بوده است بقرینهٔ این کتاب که اکثرش از کافی
و اگر درین نسخه چنین نبود جا داشت که سهو را نسبت دهند و اظهر آنست که سهو از نساخ
شده است و علی ای حال عمل بچنین حدیثی مشکل است و درین چند مسئله رجوع باحادیث
دیگر اولی است اگر تمیزی از خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد بآن
عمل کند و الا عمل باحتیاط کند در فعل عبادات و ترک حیض والله تعالی یعلم
وَاِنِ افْتَضَّهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَرْقَ دَمُهَا وَلَا تَدْرِي دَمُ الْحَيْضِ هُوَ اَوْ دَمُ الْعُذْرَةِ
فَعَلَيْهَا اَنْ تُدْخِلَ قُطْنَةً فَاِنْ خَرَجَتِ الْقُطْنَةُ مُطَوَّقَةً بِالدَّمِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ
وَاِنْ خَرَجَتْ مُنْغَمِسَةً فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ و اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش
بند نشود و ندانند که آنچه می‌آید خون حیض است یا خون بکارت پس بر او لازم است که پنبه
داخل فرج کند و لحظهٔ صبر کند پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارت است چون
پرده دریده است و از اطراف آن خون می‌آید و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد
خون حیض است و بر مضمون احادیث صحیحه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما وارد
شده است و کسی خلاف نکرده است وَدَمُ الْعُذْرَةِ لَا يَجُوزُ الشُّفْرَيْنِ
و خون بکارت از لبهای فرج در نمیگذرد این عبارت جزو احادیث نیست و لیکن در فقه
رضوی این عبارت واقع شده است و در واقع خون بکارت کم می‌باشد و خون
حیض بسیار در غالب اوقات وَدَمُ الْحَيْضِ حَارٌّ تَخْرُجُ بِحَرَارَةٍ شَدِيدَةٍ وَدَمُ

الاستحاضة بارد تسیل منها وهی لا تعلم و خون حیض گرم است و بسیار با گرمی در می آید یعنی
سوزشی دارد و غلظت و سیاهی یا سرخی مایل بسیاهی نیز دارد در غالب اوقات و خون استحاضه
سرد است و از زن می آید که او خبردار نمیشود و تنکی و زردی یا کدورت نیز دارد و که نشتر کم
فایده اش در صورتیست که محتاج بتمیز باشد و همچنین گذشت که اگر در ایام عادت زردی
به بیند حیض است و اگر در غیر عادت به بیند و از انتهای خون اول تا ابتدای این خون ده روز
نگذشته باشد استحاضه است هرچند تر و تازه و سیاه باشد و اگر ده روز گذشته باشد
و این خون بیاید اگر سه روز بیاید این نیز حیض خواهد بود و اگر کمتر از سه روز بند شود استحاضه
خواهد بود و بر مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و اما عبارت
فقه رضویست و اذا رأت الدم خمسة ایام و الطهر خمسة ایام او رأت الدم اربعة
ایام و الطهر ستة ایام فاذا رأت الدم لم تصل و اذا رأت الطهر صلت تفعل
ذلک ما بینها و بین ثلثین یوما فاذا مضت ثلثون یوما ثم رأت دما صبیبا
اغتسلت و احتشت بالکرسف و استثفرت و فی وقت کل صلوة و اذا رأت
صفرة توضأت و هرگاه زنی پنج روز خون به بیند و پنج روز پاکی یا چهار روز خون
به بیند و شش روز پاکی پس هرگاه خون بیند نماز نکند و هرگاه طهر بیند نماز کند و همچنین
میکند تا سی روز و چون سی روز بگذرد اگر خون بسیار به بیند در وقت هر نمازی غسل
میکند و پنبه برمیدارد و بالای آن خرقه را محکم می بندد که خون تعدی نکند و اگر بعد
از سی روز زردی به بیند استحاضه قلیله است از برای هر نمازی وضو میسازد به آنکه این
حدیث صحیح یونس بن یعقوبست که از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است و یونس نیز قریب باین از آنحضرت روایت کرده است و چون
این دو حدیث باصطلاح قدما صحیح است محدثان همه عمل باین کرده اند و ظاهرش آنست که
این حکم نسبت بمبتداء وقع شده تخفیفا لها چون عادتی ندارد تا نگاه هرچه بصفت
حیض باشد حیض حساب میکند و هرچه خون نه بیند بصفت استحاضه بیند عبادت

بکر

میکند تا شاید که یکماه عادتی بهم رساند یا خونش بند شود چون مرض است که بر خلاف عادت
زنان واقع شده است و بعد از ماه بقانون متعارف عمل میکند که رجوع بتمیز میکند اگر تمیز
داشته باشد با شرایط و الا رجوع بعادت اهل خود میکند و الا رجوع بروایات خواهد
کرد و موافق قانون متاخرین می باید که اول هرگاه سه روز یا چهار روز خون به بیند
عمل حیض کند البته و بعد از آن اگرچه خون به بیند اگرچه بصفت استحاضه باشد حیض حساب کند
تا ده روز مگر آنکه خونش نیاید که طاهر است و نماز میتواند کرد و اگر مثلا در اول سه روز بیند
و بعد از آن سه روز نه بیند و بعد از آن سه روز به بیند کاشف می آید که همه حیض بوده است
و بعد از ده روز یا بعد از انقطاع خون تا ده روز هرچند خون به بیند و بصفت حیض
باشد استحاضه خواهد بود و همچنین اگر خون زرد به بیند تا ده روز عمل حیض میکند تا عادتش
بهم رسد یا مرضش برطرف شود و ممکن است که تاویل این حدیث نیز چنین بکنیم که هرگاه
اول سه روز یا بیشتر خون به بیند که یکدفعه حیض است و اگر خون به بیند سه روز چنانکه ظاهر
حدیثست می باید عبادت بکند شاید پاک شده باشد موافق اخبار دیگر نیز و دیگر که خون به
بیند چون در ده است عمل حیض میکند البته و همچنین عمل میکند در جایی که اقل طهر در میان بگذرد
و بعد از بیست روز باز چنین میکند که سه روز را حیض حساب میکند تا آخر آنچه مذکور شد
و خلاف ظاهری که هست در این صورت دو چیز است یکی آنکه حضرت بیان نفرموده است
که آن سه روزی که طهر بوده است کاشف آمد که حیض بوده است و این سهل است چون سایل
که بیشتر سایل فاضل گفته اند دیگر تعلیم او میکرده اند و دوم آنکه مکان حیض نشده است و این
نیز ممکن است که رجوع بعلم سایل کرده باشد یا آنکه چنان معلوم نیست که حال این زن چون
خواهد اول مرتبه که عمل بحیض کرد ممکن است که همین حیض او باشد ده روز دیگر که از این حیض
بگذرد حیض او باشد و همچنین در حیض زنان ممکن است که انتهای حیض اول باشد و از اینجا
تا ده روز حساب باشد پس هر خونی که احتمال حیض هست حق سبحانه و تعالی بر و تخفیف
داده باشد چون ضبط این قاعده فضلا نمیتوانند کرد زنان بیچاره چون توانند کرد

خصوصا هرگاه در اوایل بلوغ باشد و ممکن است که قایل بتخییر شویم که مخیر باشد میان این عمل یا رجوع
بقاعده دیگر و این حکم بر سبیل رخصت باشد و این اظهر است پس هرگاه مخیر باشد طریقی
که سید شد نقل است و همه بآن عمل کرده اند اولی خواهد بود با امکان والله تعالی یعلم والمرأة
الحایض اذا رأت الطهر فی السفر ولیس معها ماء یکفیها لغسلها وحضرت
الصلوة فان کان معها من الماء قدر ما تغسل به فرجها غسلته وتیممت وصلت
وحل لزوجها ان یأتیها فی تلک الحال اذا غسلت فرجها وتیممت و زن حایض
هرگاه در سفر باشد و پاک شود و آب آنقدر نداشته باشد که از برای غسل کافی باشد
یا هوا سرد باشد و غسل نتواند کرد و وقت نماز دارد پس اگر آنقدر آب دارد که فرجش
بشوید و تیمم کند و نماز کند و در این صورت که فرجش را شسته باشد و تیمم کرده باشد شوهرش
با او نزدیکی میتواند کرد و این خبر ابو عبیده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است و بنده را ظن قریب بعلم حاصل است که این خبر را کلینی از کتاب
حسن بن محبوب برداشته است و سهل بن زیاد که در این طریق است از مشایخ اجازه است
و طرق صحیحه کلینی بکتاب حسن بسیار است پس حدیث صحیح باشد و در این خبر ظن متاخم بعلم
که صدوق نیز از آن کتاب نقل کرده است و از تتبع مرا علم عادی بهم رسیده است
ان شاء الله ترا نیز حاصل خواهد شد اندک تتبعی اگر متابعت اسلاف از خاطر بیرون کنی
والا آن شبهه است که معارضه با حق الیقین میکند چنانکه در مناظره سنیان و کافران مشاهده است
و این شرطی است که سید مرتضی رحمه الله در تواتر کرده است در جواب علمای سنیان
که با او بحث کرده اند که چرا از احادیث غدیر خم و منزلت و سفینه و ثقلین ما را علم حاصل نمیشود
و شما دعوی علم میکنید سید فرمودند که ما را شبهه سابقه در نفس نبود علم بهم رسید و شما را شبهه
محبت دین آبا و اسلاف در خاطر جا کرده است اگر جبرئیل بیاید و او را ببینید یقینا خواهید
گفت که از کجا که جبرئیل است و اگر شیطان مصور شود بصورت خودش و بگوید که مذهب شما
حق است خواهید گفت که البته جبرئیل است ولا یجوز للنساء ان ینظرن الی انفسهن

فی المحیض لانهن قد نهین عن ذلک و جایز نیست زنان را که نظر بفرج خود بیندازند و بکر اینرا
در حالت حیض از جهت استبرا زیرا که ایشان را نهی کرده اند نظر کردن بفرج دیگران و شیخ بهاء
الدین محمد قدس سره ان ینظرن تشدید میخوانند و میگفت مراد این است که جایز نیست زنان را در حال
حیض که زینت کنند خود را که باعث نظر شوهران شود بایشان و شیطان راه یابد در
جماع ایشان زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله زنان را از زینت در حیض منع
کرده و لیکن محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است بسند صحیح از ابو حمزه از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه که بآن حضرت رسید که جماعتی از زنان در میان شب چراغ
می طلبند و زنان را میگویند که اندرون فرج ایشان را ببینند که پاک شده اند یا نه حضرت
میفرمودند که بد میکنند و میفرمودند که چنین میکردند در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله و در حدیث حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که آن حضرت نهی میفرمودند زنان را که نظر بفروج خود کنند یا بدارند جمعی را که نظر
بفروج ایشان کنند در شب و میفرمودند که گاه هست زرد می باشد خون حیض و گاه
هست تیره می باشد خاکستری که در شب تشخیص نمیتوانند کرد بلکه تشخیص از پنبه میباید کرد و بعد
ظاهر میشود و معنی اظهر و اولی نظر بفرج دیگران کردن حرام است و این دو حدیث را کلینی در باب
استبرا آورده است و اگر مشدد نیز بخوانیم این معنی مراد است و اگر مخفف بخوانیم از باب
ولا تقتلوا انفسکم است که مراد نفس دیگر است مجازا باب افعال و تفعیل انسب است و لیکن
بمعنی مذکور وسأل عبد الله بن علی الحلبی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الحایض ما
یحل لزوجها منها قال تتزر بازار الی الرکبتین وتخرج سرتها ثم له ما فوق
الازار وذکر عن ابیه صلوات الله علیهما ان میمونة کانت تقول ان النبی
صلی الله علیه وآله کان یأمرنی اذا کنت حائضا ان اتزر بثوب ثم اضطجع معه
فی الفراش و باسانید صحیحه روایت کرده است حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که از آنحضرت سوال کرد که از حایض چه چیز حلال است بر شوهرش حضرت فرمودند که تکلی می

تا زانو او و فرش را بیرون میکند و بالای ازار را از وسط بین از طرفین مثل ساق و سینه باید
بر بالای لنگ می تواند گذاشت و زیر آن نمی تواند برد و آنحضرت صلوات الله علیه از پدرش
صلوات الله علیه نقل کرد که میمونه زوجه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میگفت که آن
حضرت میفرمودند که در وقتی که من حایض میبودم که لنگی به بندم و با آنحضرت بخوابم و این حدیث
سید مرتضی رضی الله عنه قایل شده است و جایز نمیداند تمتع بردن از حایض از ناف تا زانو
مگر از فوق لنگ و چند حدیث دیگر موثق کالصحیح بر این مضمون وارد شده است و حمل بر استحباب کرده اند
از جهت احادیث بسیاری که گذشت که غیر قبل حلال است و محتمل است که تقیه وارد شده باشد
چون موافق اکثر عامه است و قرینه تقیه حکایت میمونه است و هر جایی که از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم استشهادی آورند که گفته از ازواج نبی یا غیر ایشان ظاهرش تقیه است و اگر نه
قول ایشان قول الله است چه حاجت بفعل دیگری دارد قال وَكَانَتْ نِسَاءُ النَّبِيِّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَقْضِينَ الصَّلوٰةَ إِذَا حِضْنَ وَلٰكِنْ يَتَحَشَّيْنَ حِينَ يَدْخُلُ وَقْتُ
الصَّلوٰةِ وَيَتَوَضَّيْنَ ثُمَّ يَجْلِسْنَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَيَذْكُرْنَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حلبی گوید
که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وقتی که حایض
میشدند نماز نمیکردند و لیکن فرج خود را از خون پاک میکردند در وقت هر نمازی و وضو میساختند
و نزدیک مسجد می نشستند و ذکر حق سبحانه و تعالی میکردند و آنمعنی گذشت و قرب مسجد از این
جهت بود که خانهای ایشان متصل بود بمسجد نزدیک می نشستند تا عادت دخول مسجد
فراموش نکنند تا آنکه در استحاضه نیز قریب بمسجد می آمدند و سجده را در مسجد میکردند و منع
دخول بیرون مسجد نبود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ فِي امْرَأَةٍ ادَّعَتْ أَنَّهَا حَاضَتْ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ ثَلٰثَ حِيَضٍ أَنَّهُ تُسْئَلُ نِسْوَةٌ
مِنْ بِطَانَتِهَا هَلْ كَانَ حَيْضُهَا فِيمَا مَضَى عَلَى مَا ادَّعَتْ فَإِنْ شَهِدْنَ وَإِلَّا فَهِيَ كَاذِبَةٌ
و بسند صحیح از عبد الله بن مغیره از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه

زنی ادعا کند که در یکماه سه حیض دیده ام و عده ام سر آمده است آیا می شنوند از و حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که از زنانی که با آن زن معاشرت باطنی دارند سؤال میکنند که آیا پیش از این
هم چنین می آمده است حیض او که در یکماه سه حیض دیده باشد اگر زنان شهادت بدهند
تصدیق او میکنند و اگر نه دروغ میگوید و این حدیث بحسب ظاهر مخالف ظاهر آیه است
که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ یعنی کتمان نکنند
زنان چیزی را که حق سبحانه و تعالی در رحمهای ایشان آفریده است و اگر سخن ایشان
مسموع نباشد نهی از کتمان بحسب ظاهر بیفایده است و همچنین در حدیث صحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که عده و حیض متعلق است بزنان و گفته
ایشان در آن مسموع است و ادعای ایشان مصدق است پس حمل می باید کرد که مستحب است
تفحص در صورتی که آن زن متهم باشد بکذب و محتمل است که موافق واقع فرموده باشند
که او کاذبست و نظر بود که کاذبست یا صادق است پس حکم است که کاذب باشد
و ما را تصدیق باید کرد مثل فواحش که علم عادی هست که ایشان عده نمیدارند اگر گویند
که عده داریم تصدیق می باید کرد و همچنین اگر مردی را با زنی در یک لحاف به بینیم و گوید
که زن منست و علم عادی بکذب او داشته باشیم بحسب ظاهر شرع تصدیق می باید کرد
بلکه اگر ادعا نکنند ما را جایز نیست طعن بمسلمانان بردن هر چند بحسب واقع چنین
نباشد و الله تعالی علیم وَسَأَلَ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّابَاطِيُّ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ
اللهِ عَنِ الْحَائِضِ تَغْتَسِلُ وَعَلَى جَسَدِهَا الزَّعْفَرَانُ لَمْ يَذْهَبْ بِهِ الْمَاءُ قَالَ لَا
بَأْسَ بِهِ وَعَنِ الْمَرْأَةِ تَغْتَسِلُ وَقَدِ امْتَشَطَتْ بِقَرَامِلَ وَلَمْ تَنْقُضْ شَعْرَهَا لَمْ يُجْزِيهَا
مِنَ الْمَاءِ قَالَ مِثْلُ الَّذِي يُشْرِبُ شَعْرَهَا وَهُوَ ثَلٰثُ حَفَنَاتٍ عَلَى رَأْسِهَا وَحَفْنَتَانِ
عَلَى الْيَمِينِ وَحَفْنَتَانِ عَلَى الْيَسَارِ ثُمَّ تُمِرُّ يَدَهَا عَلَى جَسَدِهَا كُلِّهِ و بسند موثق
منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود از حایضی که غسل کند
و بر بدنش زعفران باشد و آب آنرا نبرده باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال

کرد از زنی که غسل کند و موی سرش را گیسها بافته باشد و خواهد که باز نکند چه مقدار آب او را
کافیست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آنقدر آب بس است که بکوز رمو دهد که بزیر آب بر
آن سه کف آبست که بر سر بریزد و دو کف بر دست راست و دو کف بر دست چپ و بعد از آن
دست بهمه بدن بمالد تا آب بهمه جا برسد و حقه را اطلاق میکنند بر یک کف و بر دو
کف و ظاهر اینجا دو کف مراد باشد اما زعفران احمل کرده اند که مخصوص زنی باشد چنانکه
متعارف نیز همین است و اگر چیزی داشته باشد بحیثیتی که آبی که بانجا برسد مضاف شود
اما اگر اول آب برسد و در ثانی که بماند مضاف شود ظاهرا ضرر نداشته باشد ولیکن احوط
اجتناب است و مؤید اینست حدیث صحیحی که ابرهیم بن ابی محمود گفت بخدمت حضرت امام رضا
صلوات الله علیه عرض نمودم که هرگاه شخصی جنب شود و زعفران بر سر و بدنش باشد و بوی
خوش و چیزهای چسبنده مثل لادن و چیزهای خوش بو که موی سر و ریش را بآن معطر
میسازند و چون غسل میکند می یابد که اثر زعفران و بوی در بدنش مانده است حضرت فرمودند
که باکی نیست اما خلوق که زعفران دارد ظاهرش آنست که آب به بدن نمیرسد و اما چیزهای
چسبنده مانند غالیه اگر چه چسبنده است ولیکن متعارف است که موها را بآن معطر میسازند
و شستن مو واجب نیست بلکه می باید که آب بزیر مو برسد و اما گشودن مو نیز از جهت آنست
که آب بزیر آن می باید رسانید چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد شده است که سابقا گیسو بافتن مثل این زمان نبود دو جا از پس سر و دو از عقب
سر می بافتند اندک آبی بزیر مو میرسید و الحال که گیسوی بسیار بر سر می بافند مبالغه
نماید که آب بزیر مو برسد و مثل این احادیث که بصحیح وارد است و اما تقدیم جانب
راست بر چپ که در این حدیث وارد شده است بعضی استدلال کرده اند بر ترتیب و
دلالت ندارد زیرا که واو دلالت بر ترتیب ندارد و بعضی از حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که چون آب بر هر دو طرف بریز و بعد از آن دست بر همه بدن بمالد و اگر ترتیب
لازم بودی بایست که اول دست بر جانب راست بمالد و بعد از آنکه آب بر جانب

چپ

چپ بریزد و دست بران بمالد پس دلالتش بر عدم ترتیب اظهر است وَکانَ بَعضُ نِساءِ
النَّبیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ تُرَجِّلُ شَعرَها وَتَغسِلُ رَأسَها وَهِیَ حائِضٌ و چنین بود
که بعضی از زنان آنحضرت صلی الله علیه و آله موی سر را شانه میکردند و سر را می شستند
در حالت حیض ظاهر آنست که حضرت دیده باشند و منع نکرده باشند یا حضرت
امر فرموده باشند که چنین کنند چون حضرت با ایشان میخوابیدند اگر زینت کردن
ایشان خوب نباشد رفع کثافت مطلقا مطلوبست همیشه چنانکه اخبار بسیار درین باب
وارد شده است و در طرق عامه احادیث بسیار نقل کرده اند باین عنوان باید معنی که
مراد اینست که بعضی از زنان سر آنحضرت را می شستند و شانه میکردند و محتمل است
که در اینجا نساخ غلط کرده باشند والله تعالی علیم وَإِذا وَلَدَتِ المَرأَةُ قَعَدَت عَنِ الصَّلوةِ
عَشَرَةَ أَیّامٍ إِلّا أَن تَطهُرَ قَبلَ ذلِکَ فَإِنِ استَمَرَّ بِهَا الدَّمُ تَرَکَتِ الصَّلوةَ ما بَینَها
وَبَینَ ثَمانِیَةَ عَشَرَ یَوماً لِأَنَّ أَسماءَ بِنتَ عُمَیسٍ نُفِسَت بِمُحَمَّدِ بنِ أَبی بَکرٍ فی حَجَّةِ
الوَداعِ فَأَمَرَها رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ أَن تَقعُدَ ثَمانِیَةَ عَشَرَ یَوماً
و هرگاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز میکند مگر اگر خونش بند شود پیش از ده روز
که بعد از آن نماز میکند پس اگر خون مستمر شود یعنی از ده روز بگذرد ترک نماز را تا هجده
روز اگر خونش آید زیرا که اسماء بنت عمیس در حج وداع محمد را زایید پس حضرت او را امر فرمود
که هجده روز ترک نماز کند و نفاس حساب کند بدانکه جمعی از علما اکثر نفاس را هجده روز میدانند
و جمعی عادت حیض را اعتبار میکنند و اگر عادت نداشته باشد و مبتدئه باشد هجده روز
و بعضی صاحب عادت را عادت و مبتدئه را ده روز و اقاویل بسیار و احادیث بسیار
درین باب وارد شده است احوط آنست که اگر عادت حیض دارد حیض حساب کند و بعد
از آن تا ده روز استظهار میتواند کرد چنانکه در حیض استظهار میکند و بعد از ده روز
اگر خون بسیار بصفت حیض ببیند تا هجده روز مخیر است میان عبادت و ترک آن
و آن باقی ایام استظهار نفاس است و اگر ما بعد عادت را بعد از استظهار یک روز یا دو

روز عمل بهر دو بجا آورد و نهایت احتیاط است و عمل بهمه اقوال و روایات کرده خواهد بود
و بعضی از علما هست و یکروز قایل شده اند یا که سه روز بعد از بیست روز استظهار آن
باشد و قولی مشهور از علمای شیعه بخاطر نیست و در فقه رضوی هست که در روایتی و تتبع
است یعنی از آبای صلوات الله علیهم که نفسا بیست روز ترک نماز میکند و در روایتی هست
سه روز نیز مرویست و در روایت ده روز و سه روز از جهت استظهار و هر یک ازین
روایات حمل میتوان کرد از روی تسلیم و از عامه اقوال بسیار نقل کرده اند از سی
و چهل و پنجاه و شصت و از طرق ما نیز روایات وارد شده است و اکثر علمای ما حمل کرده اند
همه را بر تقیه و جمعی نیز قایلند که باین اخبار فتوی میتوان داد در حال تقیه والله تعالی
یعلم وقد روی انه صار حد قعود النفساء عن الصلوة ثمانیة عشر یوما
لان اقل الحیض ثلثة ایام واکثره عشرة ایام واوسطه خمسة ایام فجعل
الله عز وجل للنفساء اقل الحیض واوسطه واکثره صدوق بسند قوی از حنان
بن سدیر روایت کرده است که بحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم و چون حضرت
ظاهرا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشد که چرا اگر زنی که زاییده است
هجده روز ترک نماز میکند حضرت فرمودند که چون اقل حیض سه روز است و اکثرش
ده روز است و وسطش هجده روز است حق سبحانه و تعالی از جهت آن اقل و وسط
و اکثر را معتبر ساخت والاخبار التی وردت فی قعودها اربعین یوما وما زاد
الی ان تطهر معلولة کلها وردت للتقیة لا یفتی بها الا اهل الخلاف
و اخباری که اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز میکند یا زیاده که پنجاه روز
باشد تا اگر ظاهر شود این خبری دیگر است معلولست و علتی دارد که چنین روایت شده است
که آن تقیه است یا ضعیف است باعتبار تقیه که عمل بآن نمیتوان کرد و فتوی بآن اخبار نمی
توان داد مگر سنیان را اگر از ما بپرسند و آنچه از عامه مشهور است قول ابو حنیفه
و احمد حنبل و جمعی دیگر چهل روز است و قول شافعی و مالک و احمد و در روایتی دیگر شصت

روز

روز است و از مالک قول هفتاد نیز روایت کرده اند و قول حسن بصری پنجاه روز است و شیخ
بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
اگر نفسا خونش بند نشود سی روز چهل روز تا پنجاه روز ترک نماز میکند و دور نیست که
مراد حضرت اخبار از حال سنیان باشد که ایشان چنین میکنند و در روایت موثقی چهل روز
وارد شده است و در روایت ضعیفی وارد شده است که حدی ندارد یعنی تا پاک شود
و در روایت ضعیفی چهل تا پنجاه وارد شده است و شکی نیست در آنکه محمولست این روایات
بر تقیه چون روایات متواتره بر خلاف اینها وارد شده است وروی عمار بن
موسی الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن المرأة اصابها
الطلق الیوم والیومین واکثر من ذلک تری صفرة او دما کیف تصنع
بالصلوة قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع صلت اذا برئت و بسند موثق
سؤال کرد عمار از آنحضرت از زنی که یکروز یا دو روز زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی
یا خون بیند نماز را چکند حضرت فرمودند که نماز میکند تا نزاییده است و اگر وجع بر و غلبه کند
و نماز را نکند بنا مشروع وقتی که به شود قضا کند چون خلافی نیست ظاهرا میان علمای ما
که نفاس با ولادت می باشد یا بعد از آن و هر چه پیش از ولادت آید اگر زرد باشد
استحاضه است و اگر سیاه و یا سرخ باشد و سه روز نشود آن نیز استحاضه است و اگر سه روز
بشود و بصفت حیض باشد و در ایام حیض یا قریب بآن باشد ظاهرا حیض باشد چنانکه
گذشت که حیض با حمل جمع میشود و جمعی در اینجا شرط کرده اند که می باید اقل طهر بهم رسد میان
حیض و نفاس چون نفاس حکم حیض دارد و چون این فرض نادر بود حضرت حکم فرمودند
که نماز میکنند و ممکن است که حکم حضرت ازین جهت باشد که شرایط فرق نیز نادر است اگر
خالی آید پیش از یکروز و دو روز نمی آید والله تعالی یعلم

باب التیمم

قال الله عز وجل وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط
او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم

وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته
لعلکم تشکرون آیه ایست در بیان تیمم و احکام آن حق جل و عز میفرماید بعد از بیان وضو
و غسل که مذکور شد و اگر بوده باشید بیمار یا مسافر و آمده باشد کسی از شما از زمین گود که بواسطه
بول و غایط رفته باشید یا که دست که آنها دست بهم رسانیده باشید یعنی جماع میشود که حدث اصغر
از شما واقع شده باشد یا جماع کرده باشید با زنان و نیابید آب را پس تیمم کنید صعید خوب را
و مشهور در احادیث آنست که مراد از صعید وجه الارض است که شامل سنگ باشد و بعضی
گفته اند که مراد از آن خاک است و مراد از طیب آنست که نجس و مغصوب نباشد علی المشهور پس
حلال است پس صعید زدید مسح کنید بعضی از روهای خود را که پیشانی باشد یا جبینین و دو
طرف پیشانی و بعضی از دستهای خود را از صعید حق سبحانه و تعالی تیمم را بدل از وضو و غسل
مقرر کرده است از جهت آنکه نمیخواهد که کار را بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که پاک کند شما را و
گناهان بسبب طاعت و میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند بتخفیف عبادات باآنکه بدل از
طهارت آبی طهارت خاکی مقرر فرموده شاید که شما شکر خداوند خود را بکردن عبادات
و ترک مناهی بجا آورید این مجملی بود از ترجمه و باقی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی وقال زرارة قلت لابی جعفر صلوات الله علیه الا تخبرنی من این علمت
وقلت ان المسح ببعض الراس وبعض الرجلین فضحک وقال یا زرارة قال رسول الله صلی
الله علیه وآله ونزل به الکتاب من الله عز وجل لان الله عز وجل قال ویقول
فاغسلوا وجوهکم فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم قال وایدیکم الی
المرافق فوصل الیدین الی المرفقین بالوجه فعرفنا انه ینبغی لهما ان یغسلا
الی المرفقین ثم فصل بین الکلام فقال وامسحوا برءوسکم فعرفنا حین قال
برءوسکم ان المسح ببعض الراس لمکان الباء ثم وصل الرجلین بالراس کما وصل
الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین فعرفنا حین وصلهما بالراس ان
المسح علی بعضهما ثم فسر ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله للناس فضیعوه ثم

قد

قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم فلما ان وضع
الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل
بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه
لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید
الله لیجعل علیکم من حرج والحرج الضیق و بسند صحیح زراره گفت که بخدمت
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا خبر نمیدهی مرا که از کجا دانسته و میگویی باز
کجا میدانی و میگویی تا مباحثه با خصمان که کنیم دانم که جواب ایشان را توانم گفت اگر از من
بپرسند که چرا مسح بعضی از سر و بعضی از پاها را میباید کرد حضرت تبسم فرمودند محتمل است
که تبسم از ترک ادب او باشد یا از آنکه بعد از این خواهیم فرمود که او در تعجب درآورد که
با آنکه در قرآن هست و زراره قاری و مفسر بود نمیدانست و گفت ای زراره رسول
صلی الله علیه و آله فرموده است و ما از آن حضرت داریم و کتاب الهی بآن معنی نازل شده
و ما میدانیم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روهای خود را بشویید دانستیم که کل را
میباید شست و در عرف عرب بعضی را نمیفهمند پس فرمود که دستهای خود را تا مرفقها و آن
بند زرع و بازو است بشویید پس وصل فرمود بواو عاطفه دست را بر رو و در رو را کل می
باید شست دانستیم که دستها را تا مرفقین تمام میباید شست پس حق سبحانه و تعالی تغییر
اسلوب فرمود بنحوی دیگر باآنکه باء بر سر مفعول درآورد و فرمود که مسح کنید بعضی از سرهای
خود را پس چون باء درآورده دانستیم که مراد الهی مسح بعضی از سر است بعد از آن عطف
فرمود پاها را بر سر چنانکه عطف فرمود دستها را بر رو و گفت پاها را تا کعبین پس دانستیم
که بعضی از پاها را مسح میباید کشید با آنکه آیه دلالتش ظاهر بود حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله قولا و فعلا از جهت مردمان بیان فرموده و ایشان ضایع کردند آن را دیگر فرمود
که اگر آب نیابید تیمم کنید صعید طیب را یعنی قصد آن کنید یا از آن تیمم کنید
پس مسح کشید بعضی از روهای خود را پس چون حق سبحانه و تعالی وضو را ساقط ساخت

از کسی که آب نیابد بعضی از مواضع غسل را مسح فرمود چون کشش موضع بود در مغسول که رو و دستها بود
رسد ممسوح که سر و پاها بود و در مغسول را مقرر ساخت که بعضی آن اعضا را مسح کشند زیرا که لفظ با بر
وجوهکم در آورده و ایدیکم بر وجوه عطف فرموده که بعضی مسح کشید از آنچه قصد آن کرده بودید از
صعید طیب و من تبعیضی در آورد یعنی بعضی از آن خاک را بر رو و دستها بمالید که خاک بر
بعضی از دست می چسبد و بر بعضی نمی چسبد دیگر فرمود که خداوند عالمیان نمیخواهد که کار را
بر شما تنگ گرداند این نیز موید تبعیض مسح است در وضو و تیمم پس ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی
در چهار جا اشاره فرموده است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز که وضو و تیمم ساختند
چنین کردند اما وضوی آن حضرت گذشت و اما تیمم را پس عقب این ذکر میکنند وقال
زرارة قال ابوجعفر صلوات الله علیه قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال
تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه
باصابعه و کفیه احدهما بالاخری ثم لم یعد ذلک بسند صحیح از زراره منقول است
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی
بعمار فرمودند در سفری که ای عمار شنیدم که جنب شدی چکردی گفت یا رسول الله در خاک
غلطیدم حضرت فرمودند مانند الاغ غلطیدی چرا چنین نمی غلطی یعنی قیاس کار را چرا بسنت
چرا نرسیدی چرا چنین نکردی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا حضرت امام محمد
باقر باحتمال دستها را بر زمین نهادند و بر صعید که خاکست یا زمین که اشتهر بعد از آن
پیشانی را با دو طرف آن که ابروها باشند بر نسخه جبینه انگشتان خود را مسح کردند و دستها را هر یک
بر دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و بیک مرتبه اکتفا فرمودند و اینکه حکایت
عمار در طریق شیعه و سنی متواتر است و هیچ کس در تواتر قرآن شک ندارد و سنیان
در صحاح خود بطرق متکثره از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که عمر اعتقاد به تیمم نداشت

الحق

و میگفت که اگر آب بهم نرسد نماز نکنند و در مجلس عمر عمار حکایت خود را ذکر کرد عمر او را تهدید نمود که گفت
اگر بعد ازین حکایت خود را جای نقل کنم و همین معنی کافی است در کفر عمر و کفر سنیان سیما علمای
ایشان که شخصی که منکر قرآن باشد و باتفاق مسلمانان کافر باشد او را امام دانند و اگر
خواهی رجوع بصحاح سته کن در باب تیمم فاتهم الله انی یوفکون ولیکن اینها عبادت عمر است
که بجانب ایشان نسبت کسی که سیده نساء العالمین فاطمة الزهرا را با محسن فرزند رسول خدا
شهید کند و قصور نداشته باشد انکار قرآن سهل خواهد بود و کسی که حضرت سید المرسلین را
گوید که این مرد هذیان میگوید و در جمیع صحاح سته متواترا ازو نقل کرده اند و منافی اسلام و اتباع
اینها سهل خواهد بود اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین فاذا تیمم الرجل
للوضوء ضرب یدیه علی الارض مرة واحدة ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه
و مسح علی ظهر کفیه و اذا کان التیمم للجنابة ضرب یدیه علی الارض مرة
واحدة ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه ثم ضرب یدیه علی
الارض مرة اخری و مسح علی ظهر کفیه یدیه فوق الکف قلیلا و یبدأ بمسح
الیمنی قبل الیسری پس هرگاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند هر دو دستها را یکمرتبه
بر زمین زند و خاک آنرا بیفشاند و بهر دو دست مسح بر دو طرف پیشانی کند با ابروها و پشت هر
دست را مسح کند و اگر تیمم بدل از غسل جنابت باشد هر دو دست را یکمرتبه بر زمین زند پس
هر دو دست را بیفشاند و پهلوهای پیشانی را با ابروها مسح کند پس دستها را مرتبه دیگر بر زمین
زند و پشت دستها را مسح کند بالای مچ اندکی و ابتدا کند بمسح دست راست پیش از دست
چپ اما آنچه صدوق ذکر کرده است از زدن دست بر زمین یکی بس که بهتر است و در احادیث
صحیحه بسیار بلفظ ضرب واقع شده است و در احادیث صحیح بلفظ وضع واقع شده است جمعی ضرب را
سنت میدانند و جمعی وضع که مطلق است حمل بر تقیه میکنند و ضرب را واجب میدانند و اظهر استحباب
و احوط ضرب است و الله تعالی یعلم و اما آنچه ذکر کرده است که مسح جبینین را کند موافق ظاهر
خبر زراره بوده است که گذشت و موافق حسنه زراره و موثق حسنه عمرو بن ابی المقدام

که در هر جبین واقع شده است و ممکن است که مراد از جبین جبهه باشد یا جبینین و در موثقه کالصحیح
زراره مسح جبهه واقع شده است علما هر دو را با هم ضم کرده اند و در صحیحه زراره و صحیحه محمد
بن مسلم و صحیحه اسمعیل بن همام و صحیحه داود بن نعمان و کالصحیح کاهلی و غیر اینها از اخبار بسیار
مسح رو واقع شده است و علی ای حال چون واجب نیست ترک آن اولی است چون مخالف ظاهر
آیه است و موافق عامه و صدوق در امالی ذکر کرده است که رو را مسح کند و عمل مشایخ ما بر سنت
و روایت ابرو ما جاری شده است مسنداً و مکرر در فقه رضوی اما مسح پشت دستها پس احادیث
بسیار از طرق عامه و خاصه برین وارد شده است و مراد از بند دستست که اندکی بالای کف است
تا سر انگشتان و بعضی از علما اکتفا بر انگشتان کرده اند و بعضی گفته اند که از مرفق مسح میکنند طرفین
دست را و هر دو قول مخالف ظاهر آیه است و بر قول اخیر حدیث صحیح وارد است ولیکن محمول
بر تقیه است و بعضی سنت میدانند و مکرر کردن اولی است و اما آنچه گفته است که بعد از زدن دست را
سنت است افشانیدن دستها در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است و منافات با ظاهر آیه ندارد
و بر تقدیری که لازم باشد که چیزی از خاک بر دست بچسبد سنت است افشانیدن زیادتی
آن که سبب آن نشود که رو سیاه شود و اما فرقی که صدوق و جمعی کثیر از اصحاب کرده اند میان تیمم
بدل از وضو یک مرتبه بر زمین زنند و از برای بدل غسل دو مرتبه حدیثی که دلالت کند بر این معنی ندیده ام
و حدیث زراره و محمد بن مسلم را که دستاویز آن ساخته اند هر دو دلالت بر نقیض مطلب دارند و احادیث
صحیح در غسل وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم یک مرتبه دست بر زمین زده اند
مثل صحیحه زراره که گذشت از برای بدل از غسل و غیر آن و احادیث مطلقه واقع شده است
که یک مرتبه دست بزن و احادیث دو مرتبه نیز مطلق واقع شده است و حدیث صحیح سه مرتبه نیز واقع
شده است و حدیث صحیح چهار مرتبه نیز واقع شده است و جمعی از علما یک مرتبه را واجب میدانند و
زیاده را سنت و همچنین تخییر قایلند و خالی از قوت نیست و احوط آنست که از برای هر یک از
وضو و غسل دو تیمم بکنند یکی یک ضربی و یکی دو ضربی والله تعالی یعلم وَسَأَلَ عُبَیْدُ اللهِ بْنُ عَلِیٍّ الْحَلَبِیُّ
اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنِ الرَّجُلِ اِذَا اَجْنَبَ وَلَمْ یَجِدِ الْمَاءَ قَالَ یَتَیَمَّمُ

بالصعید

بِالصَّعِیدِ فَاِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْیَغْتَسِلْ وَلَا یُعِیدُ الصَّلٰوةَ وَعَنِ الرَّجُلِ یَمُرُّ بِالرَّکِیَّةِ وَلَیْسَ
مَعَهُ دَلْوٌ قَالَ لَیْسَ عَلَیْهِ اَنْ یَدْخُلَ الرَّکِیَّةَ اِنَّ رَبَّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ الْاَرْضِ فَلْیَتَیَمَّمْ وَ
عَنِ الرَّجُلِ یُجْنِبُ وَمَعَهُ قَدْرُ مَا یَکْفِیهِ مِنَ الْمَاءِ لِوُضُوءِ الصَّلٰوةِ اَیَتَوَضَّأُ بِالْمَاءِ
اَوْ یَتَیَمَّمُ قَالَ لَا بَلْ یَتَیَمَّمُ اَلَا تَرٰی اَنَّهُ اِنَّمَا جُعِلَ عَلَیْهِ نِصْفُ الْوُضُوءِ و باسانید صحیحه مرویست
که سوال کرد حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود و نیابد آب را
حضرت فرمودند که تیمم بکند از زمین پس غسل کند و اعاده نکند نماز را و دیگر حلبی از آنحضرت
صلوات الله علیه سوال نمود از شخصی که بچاهی رسد و دلو نداشته باشد حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که واجب نیست برو که داخل چاه شود بدرستیکه آن خداوندی که آب را از جهت
وضو و غسل مقرر ساخته است خاک را نیز قرار داده است وقتی که دست بآب نرسد باید که
تیمم کنند و بچاه نرود و دیگر حلبی از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کرد از شخصی که جنب شود
و با او آن قدر آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا بآب وضو سازد یا تیمم کند حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که بلکه تیمم کند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است نصف
وضو را یعنی امر کرده است که هر عضوی را که در وضو میشست مسح کند پس اگر جمع کند میان
وضو و تیمم جمع میان عوض و معوض کرده است و اگر وضو تنها بسازد خلاف گفته الهی کرده است
حق سبحانه و تعالی تیمم طلبیده است و او وضو ساخته است بدانکه در اول حضرت مطلق جنب را
فرمود که تیمم کند و اعاده نماز نکند و مخالفت دارد بحسب ظاهر با احادیثی که وارد شده است
که اگر محتلم شده باشد تیمم میکند و اگر باختیار خود جنب شده باشد غسل میکند هر چند ضرر
باو رسد مگر آنکه خوف تلف نفس داشته باشد که در این صورت تیمم میکند و نماز را قضا خواهد
کرد بعد از غسل پس جمع میان این دو میتوان کرد که این حدیث و امثال این حدیث از
احادیث صحیحه را حمل بر جواز کنیم و احادیث غسل و اعاده نماز را حمل بر محتلم کنیم و ظاهرا
صدوق چنین کرده باشد اگرچه محتمل است که صدوق نیز احادیث آینده را نیز حمل بر
استحباب کرده باشد و اما در سوال دویم که حضرت فرمودند که داخل چاه نشود اکثر

حمل کرده اند بر آنکه در دخول چاه خوف ضرر باشد و جمعی حمل کرده اند بر آنکه چاه از جمعی باشد که چون غسل
میکنند نجس میشود چاه و بدنش نیز و می باید نزح کردن دلوها ازو و جمعی دیگر گفته اند که داخل شوند در آب
گشته آب نجس را استعمال خواهند کرد صاحبان چاه و خواه غیر ایشان پس نهی حضرت ازین
احتیاط خواهد بود و اظهر آنست که چاه نجس نمیشود و لیکن ممکن است که اگر چاه صاحبی داشته
باشد بی رضای او غسل دران چاه نتوان کرد چنانکه در صحیحه عبدالله بن ابی یعفور وارد
شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه جنب باشی و دلوی
بهم نرسد و همچنین چیزی که توانی آب از چاه برداشتن نداشته باشی تیمم کن بصعید بدرستی
که خداوندی که آب را قرار داده است خاک را نیز قرار داده است در صورت نیافتن آب
و داخل چاه مشو و آب چاه را بر مردمان فاسد مکن و ممکن است که در مطلق چاه چنین باشد
اگرچه صاحبی نداشته باشد چون سبب تنفر مردم میشود خصوصا هرگاه بدنش منی و بول
و غایط داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث بران دلالت میکند و اظهر آنست که غرض حضرت
صلوات الله علیه آنست که این مقدار کار را بر مردمان تنگ نکرده اند که باید بچاه رفتن
بلکه اندک صعوبتی که باشد تیمم میتوان کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَلَمْ
تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا یعنی آب نیابید و نفرمود که آب یافت نشود و فرقست میان وجدان
و وجود و مناط تیمم عدم وجدان است پس اگر آب باشد و فروشند و قیمتش زاید [?] شایسته آن
باشد یا دور باشد و خوف ضرر باشد در جدا شدن از قافله خواه خوف ضرر دزدان یا درنده
یا خوف تشنگی خود یا جمعی که متعلق او باشند یا دیگر اگر خوف هلاک مومنی باشد چون در احادیث
صحیحه خوف عطش مطلق واقع شده است و جمعی از علما گفته اند که اگر خوف هلاک حیوانی محترم باشد
تیمم میکند چنانکه در راه مکه معظمه و این بسیار مشکل است اما اگر خوف هلاک شتر او باشد البته
تیمم میکند چون هلاک شتر سبب هلاک اوست اگر شتری دیگر بهم نرسد یا ثمن آن یا اجرت کرایه
نداشته باشد یا خوف خروج وقت نماز باشد یا که مثلا هوا سرد باشد و باید بحمام رفتن
و تا حمام رفتن آفتاب طالع شود تیمم می باید کرد بی دغدغه اگرچه بعضی از علما در صورت

گفته اند

گفته اند که غسل کنند و نماز را قضا کنند اما اشتباه کرده اند [?] والله تعالی یعلم دیگر بدانکه
در امثال این حدیث از احادیث متواتره که حضرات معصومین صلوات الله علیهم باین عبارت
فرموده اند که خداوند آب و خاک یکی است کنایه است بر عمر بن الخطاب و اتباع آن سگ لعنهم الله
چون آن ملعون آنچه موافق عقل شومش نبود رد میکرد و غرض او اظهار نفی نبوت آن حضرت
صلی الله علیه و آله و منافقان تصدیق آن ملعون میکردند حضرات میفرمایند که فرقی نیست میان
تیمم و وضو در آنکه عقول ضعیفه بآن نمیرسد چه ظاهر است که استیعاب تمام فوق شستن و مسح سر
و پا کردن بحسب ظاهر و در واقع علتها دارد که عقول ضعیفه بآن نمیرسد بلکه همین وجهست که
آن ملعون بجای مسح پا غسل مقرر ساخت که فایده داشته باشد در پاکیزگی پا چون مسح
بحسب عقل شومش فایده نداشت غرض آنکه از اشارات و تنبیهات غافل نباشید اما سوال
سیم که آب وضو داشته باشد حضرت فرمود که تیمم کند و وضو نسازد دلالت میکند
بر آنکه وضو با غسل جنابت نباشد که اگر وضو واجب یا سنت می بود می بایست که وضو بسازد
و تیمم نکند و لهذا حضرت از جهت رد بر سنیان علت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تیمم
طلبیده است که نصف وضوست و بر همین مضمون احادیث صحیحه از محمد بن مسلم و جمیل بن دراج
و حسین بن ابی العلا و غیرهم وارد شده است بر سنیان که وضو را با غسل جنابت واجب
میدانند وَمَتَى أَصَابَ الْمُتَيَمِّمُ الْمَاءَ وَرَجَا أَنْ يَقْدِرَ عَلَى مَاءٍ آخَرَ وَظَنَّ أَنَّهُ
يَقْدِرُ عَلَيْهِ كُلَّمَا أَرَادَهُ فَعَسُرَ عَلَيْهِ ذَلِكَ فَإِنَّ نَظَرَهُ إِلَى الْمَاءِ يَنْقُضُ تَيَمُّمَهُ
وَعَلَيْهِ أَنْ يُعِيدَ التَّيَمُّمَ و هرگاه شخصی تیمم داشته باشد و آب رسد و وضو یا غسل نکند بگمان
آنکه بآبی دیگر خواهد رسید و گمان کند که هر وقت که خواهد آب را خواهد یافت و حاجت رسید
بجایی که دشوار شد بر او یافتن آب پس چون بآب رسیده بود و متمکن شده بود از استعمال
آب جلو تیممش شکسته است و واجبست که اعاده کند تیمم را از جهت این نماز و این مضمون
صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و دلالت میکند بر آنکه تیمم شکسته
میشود بمجرد رسیدن بآب با تمکن از استعمال آن و اشعاری دارد لفظ شکستن با لفظ

اعاده کہ اگر تیمم بدل از غسل کرده باشد من بعد کہ تیمم میکنند باز بدل غسل میکنند نہ بدل از وضو چنانکہ
جمعی گفته اند و بنا بر مذهب ایشان می باید کہ اگر آب وضو بهم رسید وضو نسازد چنانکہ گفته اند
و احادیث صحیحه متقدمه رد قول ایشان میکنند کہ حضرت مطلقا فرموده اند کہ تیمم کند و وضو بسازد
و قول اینجماعت از استنباط ناشی شده است کہ گفته اند کہ تیمم بدل از غسل نیز از غسل است
و هرگاه ناقض غسل بفعل آید مثل جنابت تیمم را مرتبه دیگر بقصد غسل میسازد و اگر ناقض وضو
بفعل آید تیمم را بدل از وضو میسازد و در روایتی ندیده ام کہ دلالت بر مطلب ایشان کند و اگر کسی خواهد
کہ مخالفت ایشان نکرده باشد احتیاطا تیممی بدل از غسل نیز بجا آورد فَاِنْ اَصَابَ الْمَاءَ
وَقَدْ دَخَلَ فِی الصَّلٰوةِ فَلْيَنْصَرِفْ وَلْيَتَوَضَّأْ مَا لَمْ يَرْكَعْ فَاِنْ كَانَ قَدْ رَكَعَ فَلْيَمْضِ
فِی صَلٰوتِهٖ فَاِنَّ التَّيَمُّمَ اَحَدُ الطَّهُوْرَيْنِ تتمه حدیث زراره است کہ از حضرت سوال کردم کہ
اگر کسی بیابد آب را در وقتی کہ داخل نماز شده است حضرت فرمودند کہ قطع کند نماز را و وضو بسازد
و نماز را از سر گیرد مادام کہ برکوع نرفته باشد پس اگر برکوع رفته باشد همان نماز را تمام
کند زیرا کہ تیمم یکی از دو مطهر است کہ حق سبحانه و تعالی قرار داده است یعنی مطهر آبی قرار
داده است کہ آن وضو و غسل است و مطهر خاکی نیز مقرر فرموده است کہ آن تیمم است و بر این مضمون
روایات قویه نیز وارد شده است و در روایتی قوی کالصحیح یا صحیح وارد شده است از محمد
بن حمران از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کہ اگر آب بهم رسید بعد از دخول در
نماز نماز را اتمام کند و ممکن است حمل این روایت بر ما بعد از رکوع و اکثر علما عمل باین روایت
کرده اند و روایات سابقه را حمل بر استحباب کرده اند و ممکن است کہ حمل کنیم روایت ابن
حمران را بر صورتی کہ تیمم را در آخر وقت واقع باشد کہ اگر وضو بسازد کل نماز یا بعضی
از آن در خارج وقت بفعل آید در اینصورت واجب باشد اتمام و در بقاء وقت حمل کنیم
بر استحباب چنانکہ روایت ابن حمران اشعاری باین معنی دارد زیرا کہ حضرت بعد از امر باتمام
فرموده اند کہ به اکثر سزاوار نیست کہ کسی تیمم کند مگر در آخر وقت و علی ای حال شک نیست
کہ با لقای وقت در اینصورت وضو ساختن و نماز را از سر گرفتن اولی و احوط است و

عمل بر سنت والله تعالی اعلم وَمَنْ تَيَمَّمَ ثُمَّ اَصَابَ الْمَاءَ فَعَلَيْهِ الْغُسْلُ اِنْ كَانَ جُنُبًا
وَالْوُضُوْءُ اِنْ لَمْ يَكُنْ جُنُبًا فَاِنْ اَصَابَ الْمَاءَ وَقَدْ صَلّٰى بِتَيَمُّمٍ وَهُوَ فِی وَقْتٍ فَقَدْ
تَمَّتْ صَلٰوتُهٗ وَلَا اِعَادَةَ عَلَيْهِ و کسی کہ تیمم کند و چون خواهد کہ شروع در نماز کند آب بهم
می باید کہ غسل کند اگر جنب باشد و وضو بسازد اگر وضو داشته باشد و نماز کند بشرطی کہ وقت
در نرود و در این خلافی نیست میانه مسلمانان و اگر بعد از آنکه نماز کرده باشد بتیمم آب بهم رسد
و وقت باقی باشد نمازی کہ کرده است صحیح است و اعاده آن نماز واجب نیست و در این مسئله
خلافست در میان علما جمعی کہ واجب میدانند چون نماز در آخر وقت واقع نشده است و جمعی
کہ رعایت آخر وقت را سنت میدانند اعاده نماز را سنت میدانند و بر عدم اعاده نماز مطلقا
در وقت حدیث صحیح و احادیث کالصحیح وارد شده است و حدیث صحیح و کالصحیح نیز وارد
شده است بر اعاده و محمولست بر استحباب زیرا کہ احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز
تیمم در سعت وقت و احوط آنست کہ اگر در سعت وقت تیمم کند اگر آب بهم رسد آن
نماز را اعاده کند با بقاء وقت وَقَالَ زُرَارَةُ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قُلْنَا لِاَبِیْ جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ رَجُلٌ لَمْ يُصِبْ مَاءً وَحَضَرَتِ الصَّلٰوةُ فَتَيَمَّمَ وَصَلّٰى رَكْعَتَيْنِ
ثُمَّ اَصَابَ الْمَاءَ اَيَنْقُضُ الرَّكْعَتَيْنِ اَوْ يَقْطَعُهُمَا وَيَتَوَضَّأُ ثُمَّ يُصَلِّیْ قَالَ لَا وَلٰكِنْ
يَمْضِیْ فِیْ صَلٰوتِهٖ فَيُتِمُّهَا وَلَا يَنْقُضُهَا لِمَكَانِ الْمَاءِ لِاَنَّهٗ دَخَلَهَا عَلٰى طُهْرٍ بِتَيَمُّمٍ
و بسند صحیح روایتست از زراره و محمد بن مسلم کہ گفتند عرض کردیم بخدمت حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه کہ اگر شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو
رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد آیا آن دو رکعت نماز شکسته میشود یا
می باید کہ قطع نماز بمبطلی بکند و وضو سازد و نماز کند حضرت فرمودند کہ هیچ یک را
نمیکند بلکه نماز را اتمام میکند و بواسطه وجود آب نماز را بر هم نمیزند زیرا کہ باطهارت
تیمم داخل نماز شده است و کسی گوید کہ همین علت جاریست در مسئله سابقه کہ آب را پیش
از رکوع دریابد زیرا کہ بر تقدیری کہ این عبارت عام باشد مخصص میشود بآن خبر بلکه

ظاهر میشود که این جزو علیت نه علت تامه بلکه علت اجا انست بعد از رکوع و این حدیث نیز دلالت ظاهری دارد بر جواز تیمم در فراخی وقت و اگر در خصوصیت نماز را تمام کنند و آب بر طرف نشود ظاهر آنست که تیممش صحیح است و بواسطه نماز دیگر تیمم باید کرد زیرا که اگر چه آب بهم رسیده اما ممکن نبود شرعا از استعمال آب و منع شرعی مثل منع عقلی است بلکه اقوی والله تعالی اعلم وقال زرارة قلت له دخلها وهو متيمم فصلى ركعة ثم احدث فاصاب ماء قال يخرج فيتوضا ثم يبني على مامضى من صلوته التي صلى بالتيمم و بسند صحیح زراره روایت کرده است که بحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که هرگاه شخصی با تیمم یک رکعت نماز کرده باشد و حدثی از و صادر شود و آب بهم رسد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که وضو میسازد و بنا مینهد بر آن رکعتی که با تیمم کرده است و بقیه را با وضو تمام میکند و همین حدیث را شیخ بسند صحیح دیگر از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده است و جمعی از علما باین حدیث عمل نموده اند و جمعی حمل کرده اند حدث را بانکه نسیانا واقع شده باشد و بعضی گفته اند که مراد از حدث آمدن باران است چنانکه در قاموس است که احداث آمدن باران بهاریست و چون باران گاهست که باعث که زمانی از آن غدیرها بهم میرسد راوی میگوید که پیش از نماز بارانی و اثر آن نبود تا یک رکعت نماز کرد و فورا ابر بهم رسید و بارانی آمد و قرینه بر انکه منقطع ساخت بر آن که و اصاب و یعنی پس آب بهم رسید و احداث بمعنی مفاجات نیز آمده است و این معنی نیز مناسبست که آب نبود و ناگاه چیزی واقع شد که آب بهم رسید با انکه قافله رسید یا شخصی که گمان نداشته بطلب آب رفته بود و در اثنای نماز واقع شد آمدن او و این دو معنی اگر چه اندکی خلاف ظاهر است و لیکن بهتر است از تاویلات سابقه و طرح حدیث صحیح زراره و موید این معنی است حدیث کالصحیح زراره که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که یک رکعت نماز با تیمم کرد پس شخصی بناگاه رسیده باشد و دو مشک آب آورد حضرت فرمودند که ترک نماز میکند و وضو میسازد و بنا بر آن یک رکعت گذاشته نماز را اتمام میکند و فی الحقیقه این حدیث زراره تفسیر آن دو حدیث دیگر او میکند و در حدیث قوی وارد شده است

از

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که با تیمم نماز کند و نهری روان شود از برابرش دیگر یک رکعت نماز کرده باشد حضرت فرمودند که غسل کند و نماز را از سر گیرد و اگر نماز را اتمام کرده باشد اعاده نمیکند و بنا برین ظاهر شد که اگر پیش از نماز آب بهم رسد وضو میسازد و همچنین بعد از شروع و پیش از رکوع و بعد از اتمام رکعت وضو میسازد و بنا مینهد و ممکن است که مخیر باشد میان بنا و از سر گرفتن اگر چه بنا بهتر است و بعد از دو رکعت تمام میکند چون اصل نماز را کرده است و همچنین بعد از تمام و اگر کسی را ممکن باشد بنا نهادن با انکه دسته بار قبله نشود و سخن نگوید احوط آنست که وضو بسازد و بنا بنهد و بعد از آن احتیاطا نماز را اعاده کند تا عمل بهمه اقوال کرده باشد والله تعالی یعلم وسأل عمار الساباطي اباعبدالله صلوات الله عليه عن التيمم من الوضوء ومن الجنابة ومن الحيض للنساء سواء فقال نعم و بسند موثق سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از حیض زنان آیا مساویند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی و موید این خبر است حدیث کالصحیح لیث مرادی که تیمم جنب و حایض مساویند و بحسب ظاهر دلالت میکند بر انکه همه یکضربی اند یا دو ضربی و دلالت میکند بر انکه از برای غیر جنابت یک تیمم کافیست چنانکه احادیث بسیار گذشت که جنابت و حیض یکسانند و لیکن مشهور میان علما آنست که از برای وضو یک ضربست و از برای غسل جنابت دو ضربست و از برای سایر اغسال دو تیمم است یکی بدل از غسل دو ضربی و یکی بدل از وضو یک ضربی و حدیثی صریح نیست درین معنی و لیکن چون اکثر علما تیمم را بدل از وضو و غسل میدانند و در سایر اغسال وضو را واجب میدانند پس لازم می آید که دو تیمم بکنند و بنا بر آن این دو حدیث را تاویل میکنند با انکه در کیفیت یا در وجوب مساویند و بنا بر آنچه سابقا ذکر کردیم که با سایر اغسال وضو واجب نیست یک تیمم لازم خواهد بود بلکه این دو حدیث نیز دلالت میکند بر انکه با غسل وضو واجب نیست و احوط آنست که تیممی بدل از وضو نیز بسازد و القصه انکه اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد تا مخالفت این جمع نکرده باشد والله تعالی یعلم وسأل محمد بن مسلم اباجعفر صلوات الله عليه عن الرجل يكون معه

الفروح والجراحات فیجنب فقال لا بأس بأن یتیمّم ولا یغتسل همین حدیث را کلینی
و شیخ بسند صحیح روایت کرده‌اند از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه از شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که باکی نیست
که تیمم کند و غسل نکند و عبارت شیخان چنین است که لا بأس بأن لا یغتسل یتیمم یعنی باکی نیست
که غسل نکند بلکه تیمم کند یعنی واجبست که تیمم کند و بنابر نسخه متن مفهوم میشود که هر دو جایز است
و دور نیست که نساخ غلط کرده باشند و موید شیخین است صحیحه داود بن سرحان از آنحضرت
صلوات الله علیه در شخصی که جنب شود و در بدن او جراحتها یا دملها باشد یا خوف هلاک داشته
باشد از سرما حضرت فرمودند که غسل نکند و تیمم کند و همچنین حدیث کالصحیح محمد بن مسلم که
حضرت فرمودند که تیمم کند و همچنین صحیحه بزنطی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیهما مثل حدیث داود بن سرحان پس بنابرین تیمم واجب باشد و این در
صورتیست که خوف ضرر باشد و جبیره نتوان کردن و اگر ممکن باشد جبیره اولی است
بلکه غیر زخم را بشوید و بر خرقه که بر روی زخم است مسح کند و این حدیث را حمل بر آن
کرده‌اند در صورتی که جبیره تواند کرد مخیر باشد میان غسل با جبیره و تیمم و ظاهر آنست
که محمد بن مسلم مختلف شنیده باشد پس حدیث امر تیمم در صورتی باشد که غسل کردن
با جبیره داشته و حدیث متن در صورتیست که ضرر نداشته باشد و ظاهر حدیث این
نیز دلالت میکند بر آنکه اگر عمدا جنب شده باشد تیمم میکند وقال الصادق صلوات
الله علیه المبطون والکسیر یتیمّمان ولا یغتسلان و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که شخصی که شکم روش داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد ایشان را
امر به تیمم میکنند و امر بغسل نمیکنند و با تیمم بس است هرگاه عاجز باشند از آنکه خود
بجا آورند با آنکه دستهای ایشان را بر خاک میزنند و بر رو و دستهای ایشان میکشند و اگر
ازین نیز عاجز باشند شخصی دست خود را بر زمین میزند و بر رو و دستهای ایشان
می‌مالد و این روایت را کلینی مرسلا روایت کرده است ولیکن مرسلات کلینی حکم

مسانید

مسانید دارند و موید آنست حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که تیمم میدهند
یعنی کسی را که آبله داشته باشد یا عضو او شکسته باشد هرگاه جنب شوند و تفصیل سابق
و شیخ بعنوان صحیح روایت کرده است و در مبطون لازم است که حمل کنند بر آنکه ضرر
داشته باشد و همچنین در کسیر هرگاه جبیره نتوان کرد یا آنکه مثلا از بلندی افتاده باشد که استخوانهای
پهلویش شکسته باشد وقیل لرسول الله صلی الله علیه وآله ان فلانا اصابته جنابة
وهو مجدور فغسّلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمّموه ان شفاء العیّ السؤال
و عرض نمودند بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که فلان شخص جنب شده بود و آبله
داشت او را غسل دادند و مرد حضرت فرمودند که جماعتی که او را غسل دادند یا فتوی دادند
بغسل او را کشتند چرا سؤال نکردند چرا تیممش ندادند بدرستی که دوای درد جهل و نادانی
پرسیدنست و در بعضی از نسخ بغین معجمه است یعنی گمراهی الجنب یعنی قرحه است اول ولیکن محدثان
ضبط کرده‌اند این لفظ العیّ بی نقطه و غین با نقطه سهو نساخست و این حدیث را کلینی بسند
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در دو جا که از آن
حضرت سؤال کردند و قریب باین حدیثی ذکر کرده است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله سؤال نمودند وسئل الصادق صلوات الله علیه عن مجدور اصابته جنابة فقال
ان کان اجنب هو فلیغتسل وان کان احتلم فلیتیمّم و از آنحضرت صلوات الله علیه
سؤال نمودند از آبله زده که جنب شده بود پس حضرت فرمودند که اگر جنب باختیار خود جماع کرده
باشد غسل کند و اگر محتلم شده باشد بی اختیار پس تیمم کند و این حدیث را شیخان مرسلا
از آنحضرت روایت کرده‌اند و مضمون این حدیث را شیخ باسانید صحیحه روایت کرده است
از آنحضرت صلوات الله علیه و محملش آنست که جایز است جماع کردن در جایی که هوا سرد
باشد یا کوفتی داشته باشد که استعمال آب مشکل باشد ولیکن میباید غسل کند هر چند
مشقت کشد مادام که خوف تلف نفس نباشد والجنب اذا خاف علی نفسه من البرد تیمّم
اما اگر در هر صورت خوف هلاک داشته باشد بسبب سرما تیمم کند و بعد ازین خواهد آمد که قضا کند

واکثر علما این احادیث را حمل بر استحباب کرده‌اند در صورتی که خوف هلاک نباشد اما اگر بجنابت
خورده‌اند که بیمار میشود و احتمالی دهد که منجر بهلاک شود ظاهراً مستحب نیز نباشد بلکه در صورتی
سنت خواهد بود که محض سرما خوردن باشد و عادت داشته باشد که بیمار نشود اگرچه بر
خلاف عادت بیمار شود چنانکه احادیث بسیار وارد شده است بر جواز تیمم اگرچه ظاهراً
صدوق و غیر او از مفید بن ... را حمل بر محتلم کرده‌اند ولیکن بعید است بسیار وَسَأَلَهُ مُعَوِيَة
بْنُ مَيْسَرَةَ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي السَّفَرِ فَلَا يَجِدُ الْمَاءَ فَيَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي ثُمَّ يَأْتِي الْمَاءَ
وَعَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْوَقْتِ أَيَمْضِي عَلَى صَلَوتِهِ أَمْ يَتَوَضَّأُ وَيُعِيدُ الصَّلَوةَ فَقَالَ يَمْضِي عَلَى
صَلَوتِهِ فَإِنَّ رَبَّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ التُّرَابِ و بسند کالصحیح معویه سؤال کرد از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در سفر باشد و آب بهم نرسد و تیمم کند و نماز
کند بعد از آن آب برسد و اندکی از وقت مانده باشد آیا نمازی که کرده است صحیح است
یا وضو میسازد و نماز را اعاده میکند حضرت فرمودند که نمازش صحیح است بدرستی که
آن خداوندی که پروردگار آبست پروردگار خاکست یعنی هر دو مساویست و وضو
و تیمم محض بندگیست و همین مضمون در حدیث صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح یعقوب بن سالم و کالصحیح لیث مرادی از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر جواز تیمم با فراخی وقت
و در حدیث صحیح یعقوب بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است
که آنحضرت فرمودند که اگر آب بهم رسد و وقت نماز باقی باشد اعاده کند نماز را و اگر
وقت در رفته باشد اعاده لازم نیست و حمل کرده‌اند اعاده را بر استحباب و دلالت میکند
بر جواز تیمم با سعت وقت وَأَتَى أَبُوذَرٍّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ
يَا رَسُولَ اللهِ هَلَكْتُ جَامَعْتُ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ قَالَ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
بِمَحْمِلٍ فَاسْتَتَرْنَا بِهِ وَبِمَاءٍ فَاغْتَسَلْتُ أَنَا وَهِيَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَاذَرٍّ يَكْفِيكَ الصَّعِيدُ عَشْرَ
سِنِينَ و بسند موثق روایت کرده است سکونی از حضرت امام جعفر صادق از پدران بزرگوار

خوش صلوات الله علیهم که ابوذر رحمه الله بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا رسول الله هلاک شدم که جماع کردم و آب نداشتم ابوذر گفت که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که کجاوه آوردند و من و زنم در عقب آن یا در میان آن رفتیم
و خود را با آن مستور ساختیم که کسی ما را نظر نتواند کرد و حضرت فرمودند که آبی آوردند و من و زوجه‌ام
با آن غسل کردیم پس حضرت فرمودند که ای ابوذر صعید که خاکست یا زمین ترا کافیست
ده سال اگر آب بهم نرسد و غرض آن حضرت این بود که رد قول آن کند که هلاک شدم یعنی
هلاک نمیشود کسی باین عمل چون حق سبحانه و تعالی خاک را مقرر ساخته است بدل از آب و
بعضی گفته‌اند که مراد اینست که اگر یک تیمم کنی تا ده سال با آن نماز میتوان کرد از روی لغز
و این معنی بعید است با عدم مناسبت بمقام و الله تعالی یعلم وَإِذَا أَجْنَبَ الرَّجُلُ فِي سَفَرِهِ
وَمَعَهُ مَاءٌ قَدْرَ مَا يَتَوَضَّأُ بِهِ تَيَمَّمَ وَلَمْ يَتَوَضَّأْ إِلَّا أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ يُدْرِكُ الْمَاءَ
قَبْلَ أَنْ يَفُوتَهُ وَقْتُ الصَّلَوةِ و هرگاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته
باشد تیمم کند و وضو نسازد چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت میکند بی معارضی مگر آنکه علم
داشته باشد که پیش از فوت نماز آب بهم میرسد که در این صورت تیمم نمیکند و صبر میکند تا قریب
بآخر وقت فوت شود اگر بهم رسید چنانکه علم او بود غسل میکند و الا تیمم میکند و اکثر علما خلاف است
در این مسئله که تیمم را در فراخی وقت میتوان کرد یا نه جمعی کثیر از علما قایلند که میتوان کرد
اگرچه امید داشته باشد زوال عذر را پیش از خروج وقت و بعضی گفته‌اند که مطلقا در سعت
وقت نمیتوان کرد هرچند امید زوال عذر نباشد مثل مرضی داشته باشد که بحسب عادت
مستمر باشد زوال آن پیش از خروج وقت و بعضی بتفصیل قایلند یعنی اگر عذر مرجو الزوال است
مثل اینکه درد سری عارض شده است که ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت برطرف
شود یا آب نداشته باشد و ممکن باشد که آب برسد یا باران بیاید در این صورت واجبست
تأخیر تا قریب بآخر وقت آن مقدار که طهارت کند با آب یا بخاک و نماز کند پس اگر عذر
زایل شود وضو یا غسل کند و الا تیمم و ظاهر مذهب صدوق قول اولست زیرا که گفته است

که اگر علم داشته باشد بزوال عذر در ضرورت ظاهرا خلافی نباشد که تاخیر واجبست و احادیثی که مذکور شد سابقا نیز دلالت برین میکرد با اخبار دیگر و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم وارد است که گفت از حضرت شنیدم که میفرمودند که هرگاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در آخر وقت انداز اگر آب یافت نشود خاک خواهد بود و قریب بمضمون حدیث کالصحیح زراره و غیر آن وارد است و از امثال این خبر بعضی استدلال کرده‌اند که چون حضرت فرمودند که تاخیر کن تاخیر واجبست بنابر آنکه امر از برای وجوبست و بعضی از تتمه حدیث قایل بتفصیل شده‌اند چون حضرت فرمودند که اگر آب بهم نرسد خاک خواهد بود که تاخیر از جهت آنست که امید یافتن آب هست و معهذا اگر بتفصیل قایل شوند جمع بین الاخبار نیز کرده خواهند بود و لیکن بعنوان دیگر جمع کردن اظهر است بآنکه امر بتاخیر را حمل بر استحباب کنند و اگر امر از برای وجوب باشد خصوصا اوامر احادیث ظهوری ندارد خصوصا با معارضات بسیار که آن احادیث متقدمه است که با امکان وجود آب نماز کرده بودند و آب بهم رسید و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز صحیح است و اعاده نمی‌باید کرد پس اظهر آنست که اگر امید زوال عذر نباشد تاخیر سنت است و الا سنت نیست و نماز را در اول وقت میتوان کرد و لیکن از جهت خروج از خلاف جمعی اگر تاخیر کنند بهتر است مادام که حرج نشود در مثل نماز شام و خفتن که تاخیر آن در نصف شب در نهایت مشقت دارد و اگر فضلا ضبط آن نتوانند کرد چه جای عوام و شریعت سمحه سهله اقتضای این حرج نمیکند خصوصا در اموری که همه کس بآن احتیاج داشته باشد پس اگر در غیر مرجو الزوال نماز را در اول وقت کنند ظاهرا بهتر باشد و در مرجو الزوال البته تاخیر کنند که ظن بهم رسد که عذر زایل نخواهد شد والله تعالی یعلم و اما طلب آب را صدوق ذکر نکرده و اکثر علما عمل بحدیث قوی سکونی کرده‌اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که می‌باید مسافر طلب آب کند در زمین ناهموار یک تیر پرتاب و در زمین هموار دو تیر پرتاب و بیش ازین طلب در کار نیست و علما ذکر کرده‌اند که مراد از قدر تیر پرتاب آنست که تیر و کمان و انداز[نده]

وسط باشد و بخشاید دوستی کام نرسد و در حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما (حضرت امام جعفر صادق) وارد است که آن حضرت فرمودند که هرگاه مسافر آب نیابد باید که طلب آب کند تا قریب باخر وقت پس وقتی که خوف داشته باشد که نماز فوت شود اگر از اول وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت بجا آورد پس اگر بعد از آن آب بهم رسد نماز را که با تیمم کرده است قضا نمیکند و وضو میسازد از جهت نماز آینده و اکثر علما حمل کرده‌اند این حدیث را بر استحباب و بعضی فرق کرده‌اند میان طلب اول و این طلب بآنکه طلب اول در وقتی است که خواهد نماز کند پیش از آن از چهار جانب خود طلب نماید هر جانبی یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب و این طلب در وقتی است که در راهست و از رفقا تفحص میکنه که دارند و میپرسند یا میروند و انتظار میبرند که شاید بقافله برسند یا بآبی برسند یا بارانی بیاید و مراد این نیست که از هر طرفی یک فرسخ یا بیشتر یا زیاده راه بروند و در حدیث صحیح از داود رقی منقولست که گفت بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من بسفر میروم و وقت نماز حاضر میشود و آب ندارم و میگویند که آب نزدیکست و وقت نماز باقیست آیا از دست راست و دست چپ طلب آب بکنم حضرت فرمودند که طلب آب بکن و لیکن تیمم کن زیرا که میترسم که از یاران خود دور افتی و راه را گم کنی و درندگان بخورد و در حدیث موثقی وارد شده که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد که آیا طلب کنم آب را از دست راست و دست چپ حضرت فرمودند که طلب مکن از دست راست و دست چپ و نه در چاه یا که در چاه روی اگر آب در راه باشد وضو بساز و الا تیمم کن و قریب باین است حدیث قوی یعقوب بن سالم که گفت سؤال کردم آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه شخصی آب نداشته باشد و آب در دست راست راه یا دست چپ باشد دو تیر پرتاب یا مانند آن حضرت فرمودند که امر نمیکنم او را که خود را در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده با وضرر رساند و دور نیست که منظور صدوق این احادیث و امثال این احادیث باشد که ذکر طلب نکرده است و اکثر علما این اخبار و امثال این‌ها را حمل کرده‌اند بر صورتی که خوف ضرر داشته باشد چنانکه از حدیث

اول اسیم نیز ظاهر میشود و هیچ سخنی نیست که اگر اندک خوفی باشد طلب ساقط است و با عدم خوف
احوط عمل مشهور است بلکه نهایت احتیاط عمل بحدیث زراره است که تا وقت تنگ نشده است طلب
کنند و الله تعالی یعلم وسأل عبد الرحمن بن نجران ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
عن ثلث نفر کانوا فی سفر احدهم جنب و الثانی میت و الثالث علی غیر وضوء و
حضرت الصلوة و معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ الماء و کیف یصنعون
فقال یغتسل الجنب و یدفن المیت بتیمم و یتیمم الذی هو علی غیر وضوء لان
الغسل من الجنابة فریضة و غسل المیت سنة و التیمم للاخر جائز و بسند صحیح منقولست
که سؤال کرد عبد الرحمن از آنحضرت صلوات الله علیه که هر گاه سه کس در سفری باشند و یکی جنب باشد
و دویم مرده باشد و سیم بی وضو باشد و با ایشان آنقدر آب باشد که یکی از ایشان را
کافی باشد که آب را برمیدارد از ایشان و چه میکنند پس حضرت فرمودند که جنب غسل میکند
و میت را تیمم میدهند و دفن میکنند و آن کسی که وضو ندارد تیمم میکند زیرا که غسل جنابت
فریضه است که وجوب آن از قرآن ظاهر شده است و رفع حدث اکبر میکند و غسل میت سنت است
یعنی وجوب آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله شده است نه از قرآن و تیمم از جهت دیگری
که محدث است بحدث اصغر جایز است هر چند وجوب آن از قرآن ظاهر شده است اما رفع
حدث اکبر اهم است از رفع حدث اصغر و موید آنست حدیث دیگر که روایت کرده است شیخ که جنب را
بر میت مقدم میدارند و حدیث مرسلی نقل کرده است که میت را مقدم میدارند و محمولست بر آنکه
آب مال میت باشد و اخبار دیگر را حمل کرده اند بر آنکه آب مال مباح رسنه یا شخصی بذل کرده
باشد بهر که محتاج تر باشد شرعا و حدیث متن را شیخ روایت کرده است بسند صحیح
از عبد الرحمن بن ابی نجران از مردی که با او حدیث کرده بود که از ابو الحسن صلوات الله علیه روایت
کرده بود و ظاهر آنکه حدیث باشد و از قلم نساخ عن رجل افتاده باشد بقرینه آنکه اصحاب
رجال نقل کرده اند روایت او را از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما بلکه نقل کرده اند که او
راوی ابو الحسن علی بن موسی الرضا و جواد صلوات الله علیهما است و محتمل است که خود از

حضر

حضرت شنیده باشد و لیکن بعید است و الله تعالی یعلم و صدوق بسند حسن کالصحیح از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که جنب را مقدم میدارند چون
غسل جنابت فریضه است و غسل میت سنت است وسأل محمد بن حمران النهدی و
جمیل بن دراج اباعبد الله صلوات الله علیه عن امام قوم اصابته جنابة
فی السفر و لیس معه من الماء ما یکفیه للغسل أیتوضأ بعضهم و یصلی بهم فقال
لا و لکن یتیمم الجنب و یصلی بهم فان الله عز و جل جعل التراب طهورا کما جعل الماء
طهورا و بسند صحیح از محمد بن حمران و بسند صحیح از جمیل منقولست که گفتند عرض کردیم بخدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پیش نماز جمعی که جنب شود در سفر و آن مقدار آب
نداشته باشد که از جهت غسل کافی باشد و مامومان آب داشته باشند آیا میتواند بود که
یکی از ایشان وضو بسازد و پیشنمازی ایشان کند چون کراهت دارد که شخصی که تیمم داشته
باشد پیشنمازی جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند که نه بلکه جنب تیمم میکند
و پیشنمازی ایشان میکند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است چنانکه آب را مطهر
گردانیده است و بر مضمون احادیث کالصحیح دیگر وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد
و امثال این عبارت که اطلاق طهور بر مطهر کرده اند متواتر است و همچنین قریب بتواتر است
که خاک مطهر است و ظاهر میشود که تیمم از جهت هر عبادتی که مشروط بطهارت باشد جایز است
مثل مس کتابت قرآن و کتابت عزایم و دخول مسجدین و لبث در غیر آن و از این عبارات
بسیار ظاهر میشود که مطهر منحصر است در آب مطلق و خاک و آب مضاف مطهر نیست چنانکه در
حدیث معتبر ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که مطهر
منحصر است در آب و صعید و از این حدیث ظاهر میشود که مراد از صعید خاک باشد اما گذشت
احادیث بسیار که بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل سنگ و خاک است و در حدیث
کالصحیح بکونی وارد شده است از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که تیمم از زمین رنج
و آهک میتوان کرد اگر پخته باشند و اگر چه ظاهر حدیث اعم است دور نیست که تیمم بگچ

نتوان کرد چون سنگ از اسم زمین بدر رفته است بخلاف آهک و احوط آنست که تیمم از هر دو نکنند و
حضرت صلوات الله علیه فرموده که تیمم از خاکستر نمیتوان کرد چون اصل آن شجر است و اکثر علمای ما جایز
نمیدانند تیمم را از معادن چون آنها را زمین نمیگویند و قولی شده است که جایز است ولیکن ضعیف است
و اگر ممزوج شود معادن بخاک پس اگر مستهلک شود که اصلا ظاهر نباشد تجویز کرده‌اند و اگر ظاهر باشد
جایز نیست و همچنین برگل تیمم نمیتوان کرد چون گل از زمین نیست و بهتر آنست که تیمم از
زمینهای پاکیزه بکنند و از زمینهای که راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب
آن کرده‌اند و مشهور آنست که نجس نباشد و مغصوب نباشد و بهتر آنست که تا ممکن باشد تیمم بخاک
کند و اگر نباشد تیمم بسنگ کند والله تعالی یعلم و نیز رد است بر عمر بن الخطاب علیه لعین الله والملائکه
والناس اجمعین و بر متابعان آن ملعون که همه جا ذکر کرده است قول خدا و رسول را صریحا و این
سگان تأویل کرده‌اند که اجتهاد کرده است و غرض از ذکر اینها آنست که آشنا شوی باقوال حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بدانی که کلام ایشان کلام الهی است در هر عبارتی مطالب بسیار
مستنبط میشود تا بمرتبه برسد که اینکس را یقین حاصل میشود که اینها مراد است و جمعی از
متاخرین علما غافل شده‌اند وَسَأَلَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سِنَانٍ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ
عَنِ الرَّجُلِ تُصِيبُهُ الْجَنَابَةُ فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ وَيَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ التَّلَفَ اِنِ اغْتَسَلَ
فَقَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي فَاِذَا اَمِنَ مِنَ الْبَرْدِ اغْتَسَلَ وَاَعَادَ الصَّلٰوةَ و بسند صحیح منقول است
که سوال کرد عبدالله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی جنب شود باختیار خود
در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود حضرت فرمودند که تیمم میکند و نماز میکند و
وقتی که از سرما ایمن میشود غسل میکند و نماز را اعاده میکند بدانکه کلینی این حدیث را بسند صحیح
از جعفر بن بشیر روایت کرده است و او از شخصی از حضرت صلوات الله علیه و شیخ نیز مثل او
روایت کرده است و ایضا روایت کرده است از جعفر بن بشیر از عبدالله بن سنان یا غیر او
از حضرت و ممکن است که او غیره از قلم نساخ افتاده باشد یا جعفر که از عبدالله سنان شنیده
بود شک داشته و ابن ابی عمیر که راوی عبدالله است در این کتاب او شک نداشته باشد بلکه

همین

همین سند تأیید آن میکند که جعفر از عبدالله شنیده بوده است و چون اندک دغدغه داشته است همین چنین
گفته است و یکبار دیگر عن عبدالله بن سنان او غیره گفته است از نهایت احتیاطی که داشته است و لیکن
سقوط از نساخ اظهر است چون ظاهر است که کتاب عبدالله را داشته‌اند و حمل این اعاده را اکثر علما اعاده را
حمل بر استحباب کرده‌اند چون در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان و حدیث صحیح از محمد بن مسلم
و احادیث صحیحه از عیص بن القاسم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت
فرمودند که هرگاه جنب تیمم کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن آب بهم رسد اعاده
نماز نمیکند بدرستی که خداوند آب و خاک یکی است و او را طهورین را یکجا آورده است چنانکه ابن
مسلم روایت کرده است یا کیفیت الخبر کرده است بر روایت ابن سنان با غسل میکند و اعاده
نماز نمیکند چنانکه عیص روایت کرده است اگرچه شیخ این احادیث را حمل بر محتلم کرده است لیکن
بعید است و اگر اعاده کنند احتیاط بهتر خواهد بود والله تعالی یعلم وَاِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي حَالٍ
لَا يَقْدِرُ اِلَّا عَلَى الطِّينِ يَتَيَمَّمُ بِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَوْلٰى بِالْعُذْرِ اِذَا لَمْ
يَكُنْ مَعَهُ ثَوْبٌ جَافٌّ وَلَا لِبْدٌ يَقْدِرُ عَلَى اَنْ يَنْفُضَهُ وَيَتَيَمَّمُ بِهٖ و هرگاه شخصی در موضعی
باشد که قادر نباشد مگر بر گل پس تیمم کند بآن زیرا که حق سبحانه و تعالی اولیست بانکه عذر بندگان
خود باشد از دیگرانی که عذر بندگان خود را قبول میکنند و اولویت از جهت آنست که اکرم الاکرمین
و ارحم الراحمین است معهذا عذر از جانب اوست هرگاه با آن شخص جامه خشکی نباشد و نمدی نباشد
که تواند که او را بتکاند و از آن غبار تیمم کند و این مضمون صحیحه ابو بصیر است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و دلالت میکند بر آنکه غبار مقدم است بر گل و دلالت میکند بر تقدم
غبار صحیحه رفاعه و کالصحیحه زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حسنه کالصحیحه
عبدالله بن المغیره و در صحیحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که در
صورت اضطرار از نمد زین و یال اسب تیمم میکند و در حدیثی دیگر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه
وارد شده است که در صورتی که آب و خاک یافت نشود تیمم از گل میکند و این اخبار منافات ندارد با دیگر اخبار
ظاهر قویه زراره که تیمم گل است بر خاک و تأویل کرده‌اند که اگر گلی باشد که سخت باشد مقدم است

برطهارت و الله تعالی یعلم وَمَنْ کانَ فی وَسَطِ زِحامٍ یَوْمَ الْجُمُعَةِ اَوْ یَوْمَ عَرَفَةَ وَلَمْ یَسْتَطِعِ الْخُرُوجَ مِنَ الْمَسْجِدِ مِنْ کَثْرَةِ النّاسِ تَیَمَّمَ وَصَلّی مَعَهُمْ وَلْیُعِدْ اِذَا انْصَرَفَ وکسی که در مجامع انبوه روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتوانند بسبب کثرت مردمان از مسجد بیرون رود و وضو بسازد و چون حدثی از و صادر شده است تیمم کند و با ایشان نماز کند و چون فارغ شود اعاده کند و در بسیاری از نسخ ولم یعد است که اعاده در کار نیست و این حدیث را شیخ بسند موثق کالصحیح از سکونی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم و عبارت تهذیب و غیر آن از کتب فقها و یعید اذا انصرف است و اکثر علما اعاده نماز را حمل بر استحباب کرده‌اند چون سبب تیمم که عذر است حاصل است و محتمل است که اعاده وضو مراد باشد از جهت عبادات دیگر چون آب موجود است و خوف فوات نماز جمعه و ظهر یا عرفه با معصوم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود بنابر نسخ ما تیمم کرد و چون عذر برطرف شد تیمم فعلش باطل شد یا باعتبار وجود آب منتقض شد و محتمل است بنابر نسخه لم یعد که صدوق مذهب خود را ذکر کرده باشد که اعاده نماز لازم نیست تا ظاهر سازد که اعاده که درین حدیث واقع شده است اعاده وضوست نه نماز یا نماز است علی الاستحباب ولیکن طریقه صدوق نیست و ظاهر از نساخ شده است این خلط و اصل نسخ صحیح است و اعاده نماز مستحب است و اعاده وضو واجب و الله تعالی یعلم وَمَنْ تَیَمَّمَ وَکانَ مَعَهُ ماءٌ فَنَسِیَ وَصَلّی بِتَیَمُّمِهِ ثُمَّ ذَکَرَ قَبْلَ اَنْ یَخْرُجَ الْوَقْتُ فَلْیُعِدِ الْوُضُوءَ وَالصَّلوةَ وکسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و با آن تیمم نماز کند و پیش از خروج وقت بخاطرش آید که آب دارد پس وضو بسازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر کرده است در طلب آب و مضمون حدیث کالصحیح عبد الله بن مسکان است از ابو بصیر و چون کتاب عبد الله نزد صدوق بوده ظاهرش آن است که از آنجا برداشته باشد و طریق صدوق باو صحیح است و علما نیز عمل باین کرده‌اند و ظاهر میشود که طلب آب پیش از نماز در کار باشد وَمَنِ احْتَلَمَ فی مَسْجِدٍ مِنَ الْمَساجِدِ خَرَجَ مِنْهُ وَاغْتَسَلَ اِلّا اَنْ یَکُونَ

احتلامه

احْتِلامُهُ فِی الْمَسْجِدِ الْحَرامِ اَوْ فی مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَاِنِ احْتَلَمَ فی اَحَدِ هذَیْنِ الْمَسْجِدَیْنِ تَیَمَّمَ وَخَرَجَ وَلَمْ یَمْشِ فیهِما اِلّا مُتَیَمِّماً و بسند صحیح منقول است از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر اگر در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتلم شود که اگر در یکی ازین دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون آید و راه نرود درین دو مسجد مگر بعنوان آنکه با تیمم باشد و این مضمون از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است و در عبارت تغییری واقع شده است و در معنی تغییری نیست و خلافی نیست میان علمای ما در آنکه جنب و حایض داخل مسجدین نمیتوانند شد و در تیمم از جهت بیرون آمدن اکثر علما آنرا واجب میدانند و ابن حمزه سنت میدانند و جزم باحد الطرفین مشکل است و قصد قربت کافیست و فروع بسیار درین مسئله گفته‌اند و چون با روایت ذکر آنها فایده ندارد

باب غُسْلِ یَوْمِ الْجُمُعَةِ وَدُخُولِ الْحَمّامِ وَآدابِهِ وَما جاءَ فِی التَّنْظیفِ وَالزّینَةِ

است در بیان غسل روز جمعه و داخل شدن در حمام و آداب آن از واجبات و مستحبات و در اخباری که وارد شده است در پاکیزه ساختن بدن تراشیدن و نوره کشیدن و غیر آن و در بیان زینت کردن بخضاب و غیر آن قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلا یَدْخُلِ الْحَمّامَ اِلّا بِمِئْزَرٍ روایت کرده است کلینی بسند حسن کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ایمان بخدا و بعالمیان و روز قیامت دارد باید که داخل حمام نشود مگر با لنگ و امثال این عبارت در احادیث بسیار واقع شده است و ظاهرش آن است که شخصی که چنین نکند ایمان بخدا و روز قیامت ندارد و چون حق سبحانه و تعالی حرام کرده است که عورتین خود را بنامحرم بنماید غالب اوقات در حمام نامحرم میباشد که اگر کسی مثلا تنها باشد و یا زنان او و کنیزان او و یا اطفال غیر ممیز باشند حرام نخواهد بود و همچنین اگر در حمام کسی دستی بر کمرش و دستی بر پشت گذارد که کسی عورتین او را نبیند آثم نخواهد بود و این حدیث و امثال این بنابر آن وارد شده است که اکثر مردمان در آن زمان بی لنگ بحمام بر میرفته‌اند چنانکه از اخبار بسیار ظاهر میشود و محتمل است که مراد از حدیث اعم از عورت دیگرا نهفت

باشد با آنکه اگر محرم در حمام نباشد نیز سنت باشد با لنگ رفتن و مکروه باشد بی لنگ رفتن
چنانکه از اخبار دیگر ظاهر میشود وَنَهَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِ الْغُسْلِ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ
وَنَهَى عَنْ دُخُولِ الْأَنْهَارِ إِلَّا بِمِئْزَرٍ وَقَالَ إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا وَسُكَّانًا و حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله نهی فرمودند از غسل کردن در زیر آسمان مگر با لنگ و نهی فرمودند از
داخل شدن در نهرها مگر با لنگ و فرمودند که آب را اهلی چند هستند و ساکنان چند می باشند
و صدوق باسانید متعدده ذکر کرده است این مجموع را در کتاب و غیر آن بلفظ کره یعنی حضرت را
خوش نمی آمد و از نهی کراهت داشته اگرچه کره در احادیث اعم است از حرمت و کراهت
چنانکه خواهد آمد ولیکن در اینجا بمعنی کراهت است همچنانکه نهی را در هر دو جا استعمال فرموده
و نهی در اینجا نیز بمعنی کراهت است و ظاهر صدوق نقل بالمعنی کرده است اگرچه محتمل است
که این عبارت نیز باو رسیده باشد و مراد از زیر آسمان آنست که سقفی نباشد اگرچه
لنگی باشد که بر سر او بدارند و ظاهر حدیث اگرچه در نهرها وارد شده است ولیکن علتی
که حضرت فرموده اند که آب را اهل و ساکنان هست شامل آب حوض و غیر آن هست اولی
آنست که در هیچ آبی بی لنگ داخل نشود و در اخبار وارد شده است که اهل و سکان آب
ملائکه و جن میباشند و در حدیثی وارد شده است که اگر در فضای غسل کند احتیاطی بکند که مبادا
کسی پیدا شود و نظرش بر عورت او افتد یا آنکه لنگ بربندد یا چیزی را حایل سازد چنانکه
گذشت در حدیث ابوذر رضی الله عنه نیز و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نهی فرمودند از داخل شدن آب بی لنگ و منقولست که بخدمت آن حضرت صلوات الله
علیه عرض نمودند که سعید بن عبد الملک با کنیزان خود بحمام میرود حضرت فرمودند که باکی
نیست اگر همه لنگ داشته باشند و مثل خران نباشند که همه بعورت یکدیگر نظر
کنند و در حدیث کالصحیح وارد شده است از ابی بصیر که گفت بخدمت حضرت امام جعفر
صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا برهنه غسل میتوان کرد حضرت فرمودند که هرگاه
کسی را نظر بعورت او نیفتد باکی نیست و این حدیث دلالت میکند که نهیها محمولست

بر کراهت وَغُسْلُ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَاجِبٌ عَلَى الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ إِلَّا أَنَّهُ
رُخِّصَ لِلنِّسَاءِ فِي السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْمَاءِ و غسل روز جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و
حضر مگر آنکه زنان را رخصت داده اند در سفر که غسل نکنند از جهت کمی آب در سفر و این عبارت
دو احتمال دارد یکی آنکه چون در سفر در غالب اوقات آب کم می باشد زنان ترک میتوانند کرد اگرچه آب بسیار
باشد مرخصند و اول اظهر است زیرا که با کمی آب مردان نیز مرخصند چنانکه در حدیث صحیح زراره وارد است
که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از غسل جمعه حضرت فرمودند که سنت است
در سفر و حضر مگر آنکه مسافر بر نفس خود ترسد از سرما یعنی خوف مرگ داشته باشد و در دو حدیث صحیح وارد است
از حضرت صلوات الله علیه که غسل روز جمعه بر مردان و زنان لازم است در حضر و بر مردان لازم است
در سفر و بر زنان لازم نیست در سفر و عبارت مصنف مضمون حدیث موثق سماعه است که گذشت و ظاهر
آنست که صدوق غسل جمعه را واجب میداند چنانکه در امالی تصریح بآن کرده است و حدیث صحیح
که در نماز جمعه مذکور خواهد شد با احادیث بسیار از حسن و موثق و قوی بلفظ وجوب وارد
شده است و احادیث صحیحه و حسنه و قویه وارد شده است که غسل جمعه سنت است و جمع میان این
اخبار میتوان کرد باینکه سنت است یعنی وجوبش از قرآن مجید ظاهر نشده است بلکه از سنت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله ظاهر شده است ولیکن حدیثی وارد شده است که سنت است
و واجب نیست بنابرین اکثر علما حمل کرده اند وجوب را بر استحباب موکد چنانکه در بسیار جا استعمال
وجوب بر سنت کرده اند با اصل برائت ذمت و احتیاط آنست که بهمان بکنند و نیت قربت
کنند چون البته علم حاصل است بآنکه حق سبحانه و تعالی طلبیده است اینکس فرمان الهی بجا می آورد و دلیلی
ظاهر نیست که نیت وجوب یا ندب را باید کرد و بر تقدیری که باید در چنین جایی باجماع علما واجب
نیست و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید و بعضی از فضلا اخذ کرده اند که در صورت تردد
در نیت لازم می آید زیرا که نیت قربت جایز نیست پس می باید دو غسل بکنند یکی بقصد وجوب
و یکی بقصد سنت و اشتباه کرده اند از چند وجه یکی آنکه این معنی تردد در منویست نه تردد در
نیت زیرا که تردد در نیت آنست که جزم نداشته باشد کردن آن و نکردن را و در صورت

غسل دارد ولیکن نیت فعلا لازم نیست دوم آنکه بر تقدیری که تردید در نیت باشد بی اخذ بحجت است
چون متعذر است جزم با آن سیم آنکه نیت وجوب وندب هر دو محالست از دو وجه یکی آنکه
نیت جزم است و هرگاه جزم بهیچ یک نداشته باشد بهیچ یک را نکرده است دویم آنکه اجتماع
ضدین لازم می آید پس گویا جزم بوجوب و جزم بندب هر دو دارد و این محالست وجمعی در غسل دیگر
با این دو غسل ضم میکنند یکی بقصد قربت چنانچه اول مذکور شد دوم بقصد رجحان مطلق یعنی میدانیم
که شارع میخواهد وجوبا یا استحبابا و سیم بقصد آنکه اگر واجب باشد واجب است و اگر سنت باشد سنت و در اینجا
نیز اشتباه کرده اند که معنی و مفاد هر دو یکی است توهم مغایرت کرده اند و هر یک از این سه
نیت اما جمع اینها با وجوب و ندب همان محذور سابق لازم می آید پس گویا گفته است که
میدانم که واجبست و میدانم که سنت است و نمیدانم که واجبست یا سنت و یکی از فضلای
محدثین ذکر کرده است که چون در حدیث لفظ واجب و سنت وارد شده است مخیر است
میان آنکه قصد واجب کند یا سنت و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه محمد بن یعقوب
کلینی گفته است که در جایی که تعارض شود میان دو حدیث مکلف مخیر است در عمل بهر یک که
خواهد ولیکن این در صورتیست که جمع نتوان کرد و احتمال دیگر آنکه واجب قصد میکنیم یا سنت
قصد میکنیم آن واجب و سنتی که شارع خواسته است و این بعینه بقربت بر میگردد و بعضی
تلامذه آن نقل کرده اند از آن فاضل معنی آخر بوده و آن نیز اشتباهست و از قربت
گریخته در قربت افتاده است و این همه اشتباهات از آنست که توهم کرده اند که نیت خطور
بالبست و سابقا محقق شد که نیت نه لفظ است و نه معنی که در خاطر گذرد بلکه آن معنی واقعی است
که داعی مکلف است بر فعل والله تعالی یعلم وَمَنْ كَانَ فِي سَفَرٍ وَوَجَدَ الْمَاءَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَخَشِيَ
أَنْ لَا يَجِدَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يَغْتَسِلَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِلْجُمُعَةِ فَإِنْ وَجَدَ الْمَاءَ يَوْمَ
الْجُمُعَةِ اغْتَسَلَ وَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَجْزَأَهُ فَقَدْ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِمَا عَنْ أُمِّهِ وَأُمِّ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى قَالَتَا كُنَّا مَعَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فِي الْبَادِيَةِ وَنَحْنُ نُرِيدُ بَغْدَادَ فَقَالَ لَنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ اغْتَسِلَا

الیوم

الْيَوْمَ لِغَدٍ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَإِنَّ الْمَاءَ غَداً بِهَا قَلِيلٌ قَالَتَا فَاغْتَسَلْنَا يَوْمَ الْخَمِيسِ لِلْجُمُعَةِ
وکسی که در سفری باشد و روز پنجشنبه آب را بیابد و ترسد که در روز جمعه آب نیابد پس باکی
نیست که روز پنجشنبه غسل روز جمعه را بعنوان تقدیم بکند پس اگر روز جمعه آب بیابد غسل کند و
اگر نیابد آن غسل اورا کافیست پس بتحقیق که روایت کرده است حسن پسر حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه و از مادر احمد پسر حضرت که هر دو از آن حضرت گفتند که ما با حضرت بودیم
در صحرا در وقتی که متوجه بغداد بودیم پس روز پنجشنبه حضرت فرمودند ما را که امروز غسل
کنید غسل جمعه را از جهت فردا که در منزلی که فردا خواهیم رسید آب کم است پس
حسب الامر حضرت روز پنجشنبه غسل جمعه را کردیم این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح
از احمد بن محمد روایت کرده اند از حسن بن موسی از مادرش و از ام احمد دختر حضرت
که کنیزش ام احمد است و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است و محتمل است که غلط
از نساخ کافی شده باشد و علی ای حال دلالت میکند بر استحباب تقدیم با خوف فوت و دلالت
میکند بر آنکه زنان نیز در سفر غسل میکنند و رخصتی که واقع شده است بر سبیل جواز است یا
آنکه اگر آب بهم رسید اعاده باید کرد و این حدیث دلالت ندارد مگر حدیث دیگر باو رسیده
باشد یا از عمومات استنباط کرده باشد و شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که حضرت باصحاب خود فرمودند که در منزل فردا آب نیست امروز
غسل جمعه بکنید پس ما غسل جمعه را در روز پنجشنبه کردیم و علما عمل باین کرده اند وَغُسْلُ يَوْمِ
الْجُمُعَةِ سُنَّةٌ وَاجِبَةٌ وَيَجُوزُ مِنْ وَقْتِ طُلُوعِ الْفَجْرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى قُرْبِ الزَّوَالِ
وَأَفْضَلُ ذَلِكَ مَا قَرُبَ مِنَ الزَّوَالِ وغسل روز جمعه طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله است که بر همه کس واجب کرده است بتفویض امر الهی و وجوبش از قرآن
ظاهر نشده است و جایز است که آن را بفعل آورند از ابتدای طلوع صبح صادق روز جمعه
تا قریب بظهر آن مقدار که بعد از ظهر شود چون اول وقت ظهر میباید که مشغول نماز جمعه
یا ظهر شوند و افضل وقتها آن وقتیست که نزدیک بزوال باشد و این مضمون از اخبار

صحیحه که از صحیحه از زراره و فضیل و غیر آن ظاهر میشود از آنکه در حدیث صحیح از زراره و فضیل
منقولست که گفتند با حضرت عرض نمودیم که اگر کسی بعد از صبح غسل جمعه بکند کافیست
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن غسل روز جمعه را که سنت است و باید که از
غسل فارغ شوی پیش از ظهر که چون اول ظهر باشد مشغول نماز شوی و فرمودند که غسل روز
جمعه واجبست پس حضرت اول فرمودند که سنت است و بعد از آن فرمودند که واجبست و ظاهر
آنست که مراد حضرت سنت واجبه باشد و محتمل است که مراد از وجوب مبالغه استحباب
باشد و در حدیث اول فرمودند که بعد از صبح میتوان کرد و در حدیث دوم فرمودند که
قریب بزوال بکن از هر دو بیرون آمد که از صبح تا قریب بزوال میتوان کرد و قریب
بزوال بهتر است و اکثر متاخرین تعمیم کرده اند این عبارت را در وقت و تقدیم و قضا
با آنکه چون در تقدیم از صبح روز پنجشنبه تا صبح جمعه میتوان کرد و همچنین در قضا تا شام
شب یکشنبه میتوان کرد پس آخر وقت تقدیم بهتر است و اول وقت قضا و همچنین هر چند
باخر و اول نزدیکتر باشد بهتر خواهد بود و لیکن مشکل است استخراج این معنی از عبارات
و حدیثی که بعد از این خواهد آمد که قائم غسل جمعه آنست که پاکیزه باشند که تا سبب آزار
مردم نباشد در تقدیم و ادا فایده ندارد نه در قضا و لیکن در فقه رضوی باین عنوان است
که بدانکه غسل جمعه سنت واجبست ترک مکن آنرا در سفر و حضر و اگر غسل کنی بعد از طلوع
مجزیست و هر چند نزدیکتر باشد بزوال افضل است و ظاهر متقدمین جزم داشته اند
که این کتاب از حضرت است و این عبارت را در کتب خود ذکر کرده اند و متاخرین متابعت
متقدمین کرده اند والله تعالی یعلم وَمَن نَسِيَ الغُسلَ أَو فاتَهُ لِعِلَّةٍ فَليَغتَسِل بَعدَ
العَصرِ أَو يَومَ السَّبتِ و کسی که غسل جمعه را فراموش کند یا از او فوت شود بواسطه سببی
از اشغال ضروریه پس باید که بعد از عصر یا روز شنبه قضا کند و در حدیث موثق کالصحیح
وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر کسی را

غسل جمعه فوت شود تا شب بجای آورد و اگر فوت شود از او در روز جمعه و در روز شنبه غسل میکند و در روایت
موثقه سماعه آنست که اگر او را فوت شود در اول روز غسل جمعه قضا بکند غسل را در آخر روز و اگر آب نیابد
روز شنبه قضا میکند و در حدیث صحیح حماد از حریز از بعضی اصحاب ما از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه وارد است که ناچار است از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس اگر فراموش
کند روز دیگر بجا آورد و ظاهر این اخبار آنست که قضا در روز جمعه یا روز شنبه بجا آورد و در روز
شنبه حدیثی وارد شده است صریحا و همچنین در شب جمعه و محتمل است که مراد از یوم شبانروز
باشد و لیکن با احتمال مشکل است حکم کردن در احکام الهی و لیکن اکثر علما در مستحبات بهمین اکتفا
می نمایند که بعضی از علما گفته باشند و در ثبت که بگفته قدما عمل توان نمود چون ارباب نصوصند
و بی نص حکم بر چیزی نمیکنند اما متاخران که باستنباط عمل میکنند مشکل است اعتماد نمودن
چنانکه در این مسئله ذکر کرده اند که هرگاه روز پنجشنبه غسل توان کرد در شب جمعه بطریق اولی
میتوان کرد و عبارت قائم غسل می آید و ظاهر است که عبارت سابق عموم ندارد و شاید
که خصوصیت روز را دخلی باشد و همچنین در قضا با آنکه قائم ظاهر نیست در آن بمرتبه
و لیکن عبارت فقه رضوی عموم دارد که گذشت و در آن کتاب هست که قضای غسل جمعه را
در عرض هفته میتوان کرد والله تعالی یعلم وَتُجزِئ الغُسلُ لِلجُمُعَةِ كَما يَكونُ لِلرَّواحِ وَالوُضوءُ
فيهِ قَبلَ الغُسلِ یعنی اگر در شب غسل جمعه کنند مجزیست از غسل جمعه چنانکه بعد از طلوع
مجزیست یعنی وقتش از صبح است تا زوال و هرگاه قضا شود فرقی نیست که در عصر کنند یا در
شنبه قضا کنند و علی ای حال وضو پیش از غسل است و این حل بنا بر آنست که رواح را
براحای بی نقطه خوانند چنانکه در بعضی از نسخ للزوج است بزای و جیم و بنا برین معنی اینست که
غسل جمعه در کیفیت مثل غسل جنابتست و در غسل جمعه ناچار است از وضوی پیش از غسل
چنانکه گذشت که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت و بنا برین نسخه محتمل است که مراد
این باشد که اگر در روز جمعه جنب باشد یک غسل از برای هر دو کافیست و لیکن وضو
در این صورت می باید بخلاف آنکه از جهت رفع جنابت محض باشد و یا آنکه اگر بقصد جمعه کنند

از جنابت مجزیست و نسخهٔ اولی اظهر است و یقول المغتسل للجمعة اللهم طهرنی وطهر
قلبی وانق غسلی واجر علی لسانی محبة منک و کسی که غسل جمعه کند بگوید این دعا را بسبیل
استحباب و ترجمه‌اش اینست که خداوندا مرا پاک گردان از گناهان و دل مرا پاک گردان از همه بدیها
مانند ریا و کبر و عجب و حسد و عداوت مومنان و امثال اینها بلکه از یاد غیر خود و کینهٔ دل
مرا پاک گردان که کینهٔ مومنان در دل من نباشد و در بعضی از نسخ بعوض غسلی قلبی است
یعنی غسل مرا خالص گردان از جهت رضای خود و جاری ساز بر زبان من چیزی که سبب
محبت تست یعنی مشغول ذکر و قرآن و سخنان خیر گردان که سبب آن شوی که تو مرا دوست داری
یا من ترا دوست دارم یا هر دو و قال الصادق صلوات الله علیه من اغتسل للجمعة
فقال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله
اللهم صل علی محمد وآل محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین
کان طهرا من الجمعة الی الجمعة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که غسل جمعه کند
و این دعا بخواند بعد از غسل یا بعد از شروع در آن غسل سبب پاکی او شود از گناهان از آن جمعه
تا جمعهٔ دیگر یعنی تا جمعهٔ سابق و یا لاحق یا هر دو و اگر تا جمعهٔ آینده دیگر هم محتمل است که مراد این
باشد که اگر گناهی ازو صادر شود این غسل کفارهٔ آن باشد و اظهر آنست که غسل جمعه سبب عصمت
او باشد که ازو گناه صادر نشود یا چیزی که سبب بعد او شود از جناب اقدس الهی که جهتهای
معنویست ازو بفعل نیاید یا همه مراد باشد و ترجمهٔ دعا اینست که گواهی میدهم که نیست کسی که سزاوار
بندگی باشد مگر ذات مقدس خداوندی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست
و او در ذات و صفات یگانه است که صفات او عین ذات اوست و او را شریکی در خداوندی
و غیر آن نیست و گواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وآله بنده است و رسول و فرستادهٔ اوست
بجمیع خلایق خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمهٔ معصومین اند با فاطمه زهرا و بگردان
مرا از جملهٔ توبه کنندگان و بگردان مرا از جملهٔ پاکیزگان از حدثهای ظاهری و باطنی
که آن جمیع گناهانست یا مکروهات بلکه مباحات و شیخ در حدیث موثق عمار روایت

کرده

کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون غسل جمعه کنی این دعا
بخوان که اللهم طهر قلبی من کل آفة تمحق دینی وتبطل به عملی اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین و ترجمه‌اش اینست که خداوندا پاک گردان دل مرا
از هر آفتی که دین مرا باطل گرداند و تو عمل مرا بسبب آن باطل کنی و آن جمیع امراض قلبست از
حسد و عداوت و ریا و کبر و کینه و غیر آن و کلینی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده
و با شیخ که در غسل جمعه این دعا را بخوان که اللهم طهر قلبی من کل آفة تمحق بها
دینی وتبطل بها عملی پس اگر همه را بخوانند بهتر است و قال الصادق صلوات الله
علیه غسل یوم الجمعة طهور وکفارة لما بینهما من الذنوب من الجمعة
الی الجمعة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهانی را
که از بنده صادر میشود و ظاهرش آنست که کفاره میان مطهر باشد و محتمل است که کفاره
گناهان جمعهٔ گذشته باشد و مطهر جمعهٔ آینده باشد که ازو دیگر صادر نشود یا کفارهٔ کبایر باشد
و مطهر از صغایر یا تطهیر باعتبار قابلیت قرب باشد و کفاره از صغایر و کبایر و ظاهر
عبارت آنست که من الجمعة الی الجمعة بیان لما بینهما باشد یا که ما بینهما مبهمی باشد که
من الجمعة متعلق بآن باشد بالف و نشر مرتب باشد باعتبار طهور و کفاره که یکی نسبت بسابق
باشد و دیگری بلاحق والله تعالی یعلم و محدثان روایت نموده‌اند باسانید بسیار
از اصبغ که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وقتی که میخواستند که سرزنش
کنند شخصی را میفرمودند که تو عاجزتر و بی‌توفیق‌تری از کسی که ترک غسل جمعه میکند یا اگر
اگر غسل جمعه میکرد در پاکیزگی میبود تا جمعهٔ دیگر پس چه مقدار بی توفیق باشد که بسبب
تقصیری خود را از چنین ثوابی محروم کرده است و قال الصادق صلوات الله علیه
فی علة غسل یوم الجمعة ان الانصار کانت تعمل فی نواضحها واموالها فاذا کان
یوم الجمعة حضروا المسجد فتأذی الناس بارواح آباطهم واجسادهم فامرهم رسول
الله صلی الله علیه وآله بالغسل فجرت بذلک السنة و آنحضرت صلوات الله علیه

فرمودند در سبب غسل روز جمعه که انصار کار میکردند به آب کشیدن از جهت باغات و اعمال
دیگر که سبب عرق بسیار ایشان بود و چون روز جمعه میشد در مسجد حاضر میشدند از جهت
نماز جمعه و مردمان از گند زیر بغل ایشان و از عرق بدنهای ایشان در تعب بودند
پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایشانرا فرمود که غسل کنند و سنت جاری
شد در همه کس یعنی اصل مشروعیت از جهت تنظیف شد پس اگر کسی پاکیزه باشد نسبت
باو نیز تنظیف خواهد بود چون مدار علتهای احکام بر غالب است و در تابع غالب است و این
حدیث بسند قوی منقول است در تهذیب و غیره وَرُوِیَ اَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَتَمَّ
صَلوٰةَ الْفَرِيضَةِ بِصَلوٰةِ النَّافِلَةِ وَاَتَمَّ صَلوٰةَ صِيَامِ الْفَرِيضَةِ بِصِيَامِ النَّافِلَةِ
وَاَتَمَّ الْوُضُوءَ بِغُسْلِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ و روایت کرده‌اند شیخان بسند صحیح از حسین بن
خالد که گفت عرض نمودم بخدمت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چه سبب است در واجب
بودن غسل روز جمعه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تمام میفرماید نمازهای واجب را
بنمازهای سنت و تمام میفرماید روزه واجب را بروزه سنت و تمام میفرماید وضو را
بغسل روز جمعه و در کافی وضوی نافله را و در تهذیب وضوی فریضه را و در هر دو هست
آن تتمه هر چه را در آن باشد از سهو یا تقصیر یا نسیان یعنی اگر سهوی در نماز واقع شده
باشد نمازهای سنت که سی و چهار رکعت است و دو برابر فریضه است قایم مقام آن
میشود و همچنین حق سبحانه و تعالی دو برابر روزه واجب از سنت مقرر ساخته است
و آن روزه شعبان است تمام یا هر ماهی سه روز که از دو ماه یکماه میشود که تدارک سهو
و نسیان و تقصیرات روزه واجب کند و همچنین غسل جمعه را متمم تقصیرات وضو کرده‌اند
و همین مضمون در روایات دیگر وارد شده است و خواهد آمد مناسب مذهب صدوق
این بود که حدیث را تمام نقل کند چون مشتمل است بر لفظ وجوب لیکن چون اتمام صلوة
و صیام بنافله شده است قرینه استحباب غسل جمعه است بنابرین وجوب را نقل نکرد
وَرَوَى يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْاَهْوَازِيُّ عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

حمران

حُمْرَانَ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا اِذَا دَخَلْتَ الْحَمَّامَ فَقُلْ
فِي الْوَقْتِ الَّذِي تَنْزِعُ فِيهِ ثِيَابَكَ اَللّٰهُمَّ انْزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النِّفَاقِ وَثَبِّتْنِي
عَلَى الْاِيمَانِ وَاِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ الْاَوَّلَ فَقُلْ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ
نَفْسِي وَاَسْتَعِيذُ بِكَ مِنْ اَذَاهُ فَاِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ الثَّانِيَ فَقُلْ اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ
عَنِّي الرِّجْسَ النَّجِسَ وَطَهِّرْ جَسَدِي وَقَلْبِي وَخُذْ مِنَ الْمَاءِ الْحَارِّ وَضَعْهُ
عَلَى هَامَتِكَ وَصُبَّ مِنْهُ عَلَى رِجْلَيْكَ وَاِنْ اَمْكَنَ اَنْ تَبْلَعَ مِنْهُ جُرْعَةً فَافْعَلْ
فَاِنَّهُ يُنَقِّي الْمَثَانَةَ وَالْبَثْ فِي الْبَيْتِ الثَّانِي سَاعَةً فَاِذَا دَخَلْتَ الْبَيْتَ الثَّالِثَ
فَقُلْ نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ وَنَسْاَلُهُ الْجَنَّةَ تُرَدِّدُهَا اِلَى وَقْتِ خُرُوجِكَ مِنَ
الْبَيْتِ الْحَارِّ وَاِيَّاكَ وَشُرْبَ الْمَاءِ الْبَارِدِ وَالْفُقَّاعِ فِي الْحَمَّامِ فَاِنَّهُ يُفْسِدُ
الْمَعِدَةَ وَلَا تَصُبَّنَّ عَلَيْكَ الْمَاءَ الْبَارِدَ فَاِنَّهُ يُضْعِفُ الْبَدَنَ وَصُبَّ الْمَاءَ
الْبَارِدَ عَلَى قَدَمَيْكَ اِذَا خَرَجْتَ فَاِنَّهُ يَسُلُّ الدَّاءَ مِنْ جَسَدِكَ فَاِذَا لَبِسْتَ
ثِيَابَكَ فَقُلْ اَللّٰهُمَّ اَلْبِسْنِي التَّقْوَى وَجَنِّبْنِي الرَّدَى فَاِذَا فَعَلْتَ ذٰلِكَ
اَمِنْتَ مِنْ كُلِّ دَاءٍ روایت کرده است صدوق در امالی بسند قوی کالصحیح از یحیی بن
علی بزنطی از محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون داخل حمام شوی
و خواهی که جامهها را بکنی این دعا را بخوان که ترجمه‌اش اینست خداوندا بکن و دور کن از من
ربقه نفاق را و ربقه حلقه‌ایست از ریسمانی که در گردن حیوانات میکشند که نگریزند و ذوات
کنایه است از اسباب و لوازم نفاق مثل خلف وعده و دروغ و خیانت بلکه مطلق مخالفت
الهی مشعر است بعدم ایمان صحیح و کامل و چون در وقت دخول حمام جامهها را میکنند که خود را
از نجاسات و کثافات پاک کنند این دعا مناسبست پس میگوید که خداوندا من ظاهر خود را
میتوانم پاک کردن تو باطن مرا از نفاق پاک کن تا ایمانم صحیح شود و از من چیزی که رضای
تو نیست صادر نشود و همچنین در جمیع دعوات این حدیث این رعایتها شده است از آن غافل
مباش و مرا ثابت قدم دار بر ایمان صحیح و کامل تا از من هیچ بدی صادر نشود و هر خوبی را

بجا آورم و چون داخل اول حمام شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا پناه بتو می
آورم از شر نفس اماره خود و پناه بتو می آورم که مرا حفظ کنی از آزار حمام پس چون داخل خانهٔ
دوم شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا دور کن از من رجس نجس را که
شیطان رجیم است و پاک کن بدنم را از بدیهای نجاسات و کثافات و سیئات و دلم
پاک کن از بدیهای دل که گذشت و از آب قدری بردار و بر سر بریز و قدری بر پایهایت
بریز و اگر ممکن باشد که یکجرعه آب بخوری بخور که پاک میکند بول دانرا و درنگ کن در خانهٔ دوم
تا مرتبه برتبه از سردخانه داخل گرمابه شوی پس چون داخل خانهٔ سیم شوی که گرمابه است این
دعا را بخوان که من و سایر مومنان پناه بخداوند عالمیان می آوریم از شر آتش جهنم و همه
سؤال میکنیم ازو بهشت را و این دعا را مکرر بخوان تا از گرمخانه بیرون آیی و زنهار که آب
سرد در حمام مخور و زنهار که فقاع مخور که معده را فاسد میکند و آب سرد بر خود مریز که بدن را
ضعیف میکند و چون از حمام بیرون آیی آب سرد بر پایهایت بریز که درد و مرض را از بدنت
بیرون می آورد و چون جامها را بپوشی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا تقوی
و پرهیزکاری را پوشش و لباس من گردان و مرا دور دار از هر چه سبب هلاکت است از کبایر و صغایر
پس هرگاه این اعمال را بجا آوری ایمن شوی از هر دردی و چون تفکر کند بر تمامی در اعمال
و ادعیه و مناسبات آن خواهی یافت که نفس حدیث دلیل صحت آن است و آنکه واقع شده است که
فقاع را مخور ممکن است که مراد فقاع حلال باشد که چند دانه خرما در آب شور می اندازند و شوری
آنرا تخفیف میدهد چنانکه گذشت یا اعم از حلال و حرام باشد و غرضش این باشد که بازی
در حمام نخورند که با حرمت خوردن نیز ضرر دارد از برای بدن و هر چند کمتر خورند بهتر است
وَلَا بَأْسَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الْحَمَّامِ مَا لَمْ يُرِدْ بِهِ الصَّوْتَ إِذَا كَانَ عَلَيْهِ مِئْزَرٌ و باکی
نیست خواندن قران در حمام مادام که غرضش صدا نباشد هرگاه لنگ داشته باشد
و چون غالب اوقات برهنه می بوده اند و لنگ نمی بسته اند نهی از خواندن قرآن نظر بایشان
واقع شده است که بسبب خواندن مردمان متوجه ایشان میشده اند و نظر بعورت ایشان
میکرده اند

میکرده اند و همچنین جمعی که خوش آوازند همین که داخل حمام میشوند ایشانرا میل بغنا و سرود می شده است
و الحال نیز چنین است چنانکه مشهور است که حمام ساز بزرگ است و قرآن میخوانده اند بعنوان
رومتی و سرود منع واقع شده است و هرگاه باین وجه نباشد خواندن قران در حمام خوبست
چنانکه در حدیث از علی بن یقطین و حدیث صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد است که از
حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا صلوات الله علیهما سوال کردند که شخصی در حمام
قران بخواند یا جماع کند چون است فرمودند که باکی نیست و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی
منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی در
حمام قران بخواند هرگاه غرض او رضای الهی باشد و غرضش این نباشد که ببینند که چه
میخواند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که از آنحضرت سوال کردم از خواندن
قران در حمام حضرت فرمودند که اگر لنگ بسته باشی اگر خواهی کل قران را بخوان و عبارت
متن عبارت فقه رضویست وَسَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ أَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَقَالَ
أَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَنْهَى عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فِي الْحَمَّامِ فَقَالَ
لَا إِنَّمَا نَهَى أَنْ يَقْرَأَ الرَّجُلُ وَهُوَ عُرْيَانٌ فَإِذَا كَانَ عَلَيْهِ إِزَارٌ فَلَا
بَأْسَ و بسند صحیح روایت کرده است کلینی از محمد که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که آیا حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نهی میفرمودند از خواندن قران در حمام حضرت
فرمودند که نه بدرستیکه حضرت نهی میفرمودند که برهنه را پس اگر لنگ بسته باشد باکی
نیست و بسند ابن بابویه محمد بن مسلم حکایتی دارد اما ضرر ندارد و چون از کتاب او نقل
کرده است و کتاب او اشهر من الشمس است مثل خودش که از ارکان ارنویست معهذا همیشه
نگرانی دری حدیث که صدوق ازو روایت کرده است باین سند شیخ کلینی بسند صحیح
روایت کرده اند همان حدیث را بعینه مگر اختلاف سهلی مثل تغییر سأل بسأل چنانکه
مذکور شد و این اختلاف سبب تغییر معنی نیست و صدوق بسیار چنین کرده است
و اگر صحیح نقل میکرد بهتر بود و ظاهرا غرضش اینست که جزم دارد در سوال او و شک ندارد

بنا برین بعنوان شهادت نقل میکنند که گویا صدوق در وقت سؤال ایشان حاضر بوده است و ممکن است که
این جزم بنا بران باشد که امثال این کتب را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تقریر فرموده
باشند وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَقْرَأُ فِي الْحَمَّامِ وَ
أَنْكِحُ فِيهِ قَالَ لَا بَأْسَ و بسند صحیح روایت کرده است صدوق و کلینی از علی که گفت بخدمت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که مرا جایز است که در حمام قران بخوانم یا خلوت
کنم با زوجه خود در حمام و جماع کنم او را یا کنیزان را حضرت فرمودند که باکی نیست و اکثر حضرت
تقیه نفرمودند باز ازو صدور عرض صوت بنا بر نیست که جلالت علی بن یقطین از ان اعظم
بود که برتقدیر جواز برهنه بحمام رود یا خوانندگی کند وَيَجِبُ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يَغُضَّ بَصَرَهُ
وَيَسْتُرَ فَرْجَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ و واجبست بر مرد که چشم خود را بپوشد از نظر کردن بعورت
مردان و زنان نامحرم و واجبست که فرج خود را بپوشاند از انکه کسی نظر بان کند از مردان
و زنان غیر محرم مثل زوجه و کنیز غیر مزوجه که اگر کنیز خود را بشوهر داده باشد یا تحلیل دیگری
کرده باشد حکم اجنبیه دارد و درین خلافی نیست که واجبست ستر ذکر و خصیتین و دبر مردان
و زنان کل بدن ایشان عورتست مگر دستها و پاها و رو علی الخلاف بشرطی که از روی لذت
نباشد والا حرام است بی دغدغه اگر چه کم نظر باشد و تفصیل این در کتاب نکاح خواهد
آمد وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا
مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكَى لَهُمْ فَقَالَ كُلُّمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذِكْرِ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزِّنَا إِلَّا فِي هٰذَا الْمَوْضِعِ فَإِنَّهُ لِلْحِفْظِ
مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ و بسند صحیح روایت کرده است صدوق که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند
از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی زنان و مردان را امر فرموده است که بگو یا محمد مردان مؤمن را
که چشمهای خود را بپوشانند و فرجهای خود را حفظ نمایند که این هر دو از جهت ایشان
بهتر است پس حضرت فرمودند که هر جا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حفظ فرج نمایند
آن از زناست یعنی زنا مکنند الا درین موضع که مراد از حفظ حفظ فرجست از نظر کردن

بآن یعنی چنان کنند که کسی نظر بفرج ایشان نکند و ظاهرش آنست که چشم پوشانیدن نیز مخصوص
باشد ولیکن چون تصریح بآن نشده است اولی آنست که آنرا بر عموم خود بگذارند چنانکه عامه
و خاصه نقل کرده اند که این آیه حجابست و روایت کرده است کلینی از حسن کالصحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جوانی از انصار بزنی برخورد و نظر بان زن
داشت تا می آمد و چون گذشت نظر بآن زن داشت و از عقب او میرفت که ناگاه
استخوانی یا شیشه در دیواری بود که روی او بران خورد و روی او را شکافت و او
خبر از خود نداشت تا وقتی که آن زن ناپدید شد دید که جامه و سینه اش همه خونین شده است
متنبه شد که البته این بلا از جهت آن عمل بود با خود گفت والله که من بخدمت حضرت سید
المرسلین میروم و عرض حال خود با آنحضرت میکنم تا مرا آنچه باید بکنند از معالجه یا تعزیر پس چون
بخدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که این زخم از چه سبب در روی تو بهم رسیده حال
خود را عرض نمود پس جبرئیل این آیه آورد که قل للمؤمنین الی آخر پس بنا برین تفسیر آیه چنین خواهد بود
که بگو یا محمد مؤمنان را که چشم خود را بپوشانند از نظر کردن بزنان و بعورت مردان
و همچنین زنان چشمهای خود را بپوشانند از نظر کردن بمردان و از نظر کردن بفرجهای
ایشان و بعد ازین نیز خواهد آمد باسانید صحیح و حسن کالصحیح که مراد از آیه حفظ فرجست
از نظر بآن وَرُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّمَا كُرِهَ النَّظَرُ إِلَى
عَوْرَةِ الْمُسْلِمِ فَأَمَّا النَّظَرُ إِلَى عَوْرَةِ مَنْ لَيْسَ بِمُسْلِمٍ مِثْلُ النَّظَرِ إِلَى عَوْرَةِ الْحِمَارِ این
سخن را روایت کرده است کلینی بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه که آنچه بد است نظر کردن
بعورت مسلمانانست و اما نظر کردن بعورت کفار مثل نظر کردن بعورت الاغ است به اکثر
حق سبحانه و تعالی فرموده است که يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ یعنی
ای فرزندان آدم بتحقیق از جهت شما پوششی فرستادیم که بپوشاند چیزهای قبیح شما را
و مراد از ان عورتست باتفاق علما و این حکم عام است نسبت بمؤمنان و کافران و
همچنین احادیث عامه بسیار وارد شده است و اما خطابی که در آیه سابق بمؤمنان

واقع شده است بنابرین است که ایشان از تکالیف الهی منتفع میشوند نه غیر ایشان بنابرین
در اکثر آیات خطاب با ایشانست و خصوصا همه را حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده است
در چند جا مثل قول الهی یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم یعنی ای مردمان
عبادت کنید پروردگار خود را که شما را آفریده است و ابوحنیفه ملعون از آنکه حق سبحانه و تعالی
مومنان را خطاب کرده است با دلیل عقلی موافق عقل شوم خود گفته است که کفار مخاطب نیستند
زیرا که هر عبادتی که ایشان میکنند در حال کفر باطل است چون شرط عبادات اسلامست
پس تکلیف ما لا یطاق است ایشان را بفروع و جوابش اینست که ایشان قادرند که مسلمان
شوند و عبادت را بجا آورند مثل محدث که مکلف است بعبادات و معهذا با حدث نماز نمیتواند
کردن و لیکن ممکن است که او را ازاله حدث و بنابر عقل شوم او می باید که محدث نیز مکلف
نباشد و با آنکه ابوحنیفه قایل است بتکلیف ما لا یطاق چون بنده را فاعل فعل خود نمیداند
و فعل بنده را از حق سبحانه و تعالی میداند و جواب بهلول او را مشهور است پس ممکن است
که این حدیث تقیه وارد شده باشد و علی ای حال خلافی نیست در آنکه اگر بسبب شهوت
باشد حرام است از کفار نیز همچنانکه اگر معلومی بالاغ جمع شود و از همین جهت حفظ داشته
باشد و نظر کردن بفرج آن سبب وطی او شود نظر کردن از باب مقدمه حرام خواهد
بود و احادیث [illegible] شده است که حضرت لعنت فرموده است آن کسی را که نظر
کند بعورت دیگران و آن کسی که عورت خود را باز گذارد که دیگران نظر بآن کنند
و علامه در منتهی نقل خلاف نکرده است حتی از صدوق و نخواسته است که این مذهب را
نسبت بصدوق دهد مبادا بسبب طعن سنیان شود بر شیعیان و الله تعالی یعلم و قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه نعم البیت الحمام یذکر فیه النار و یذهب
بالحیاء و قال الصادق صلوات الله علیه بئس البیت الحمام یهتک الستر و یبدی
العورة و نعم البیت الحمام یذکر حر النار و آنحضرت صلوات الله علیه فرموده
که نیکو خانه ایست حمام از آن جهت که بیاد می آورد آتش جهنم را و چرک بدن می برد و این

بالدرن و قال صلوات الله علیه بئس البیت الحمام یهتک الستر و یبدی

کس

کس پاکیزه میشود و باز حضرت فرموده که بد خانه ایست حمام از این حیثیت که برهنه بحمام میروند
و نظر بعورت یکدیگر میکنند و حیا برطرف میشود با آنکه حیا از ایمانست و حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه نیز فرموده که بد خانه ایست حمام که پرده حیا را میدرد
و عورت آنکس را ظاهر میسازد و نیکو خانه ایست حمام که یاد می آورد گرمی آتش
جهنم را و حاصل هر دو حدیث آنست که حمام خوبی دارد و بدی دارد اگر بدیش را برطرف
سازند با آنکه لنگ به بندند و مردمان نیز برین دارند که لنگ به بندند یا ملاحظه تمام کنند
که نظرشان بعورت کسی نیفتد همه خوبی خواهد بود و لیکن کلینی روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده
که نیکو خانه ایست جهنم است اجر گرامی برد و عمر علیه اللعنه گفت که بد خانه ایست حمام ظاهر
حمام مذکور
میسازد عورت را و میدرد پرده ستر و حیا را پس حضرت فرموده که سنیان فرموده
حضرت را نسبت بعمر داده اند و گفته عمر را نسبت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داده اند
و شیخ طوسی بسند کالحسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بحمام رفتند عمر گفت که بد خانه ایست حمام که در آنجا غنا و خواننده گی بسیار میشود و حیا
کم میشود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که نیکو خانه ایست حمام این
کس را پاک و پاکیزه میکند از جهت عبادات الهی و بذکر آتش جهنم است و حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده که نیکو موضعی است حمام پس حاصل این اخبار اینست
که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مدح حمام کرده اند
نه مذمت و فی الحقیقه حمام بدی ندارد اگر جماعتی در حمام بد کنند همچنانکه در مساجد نیز
جمع میشوند اکثر مردمان خبث و غیبت میکنند مسجد بد نمیشود و آنجماعت بد میکنند پس
ظاهر میشود که در حدیثی که صدوق روایت کرده است بر تقدیر صحت از روی تقیه
وارد شده است و الله تعالی یعلم و من الآداب ان لا یدخل الرجل ولده معه
الحمام فینظر الی عورته و از جمله آداب سنت است که آدمی فرزند خود را بحمام

که مبادا نظرش بعورت او افتد یعنی مبادا که فرزند نباید الی نظر بعورت پدر کند یا پدر
از روی غفلت نظرش بعورت فرزند افتد بعد ازین خواهد آمد در وصیت کردن
رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جمله حقوق پدر بر فرزند آنست که با پدر بحمام نرود
و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت
فرموده که پدر با پسر خود بحمام نرود که مبادا نظر بعورت او کند و در حدیث دیگر از
آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله فرموده که پدر با پسر بحمام نرود و مبادا نظر بعورت او کند و حضرت فرموده که پدر
و مادر نظر بعورت فرزند نمیتوانند کرد و فرزند نظر بعورت پدر نمیتواند کرد و حضرت
فرموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرده است آنکسی را که در حمام نظر بعورت
کسی کند که لنگ نبسته باشد و آنکسی را که لنگ ندارد که مردم نظر بعورت او کنند
نیز لعنت کرده است پس ظاهر شد که این نهی بابت ما رایی بوده است که بی لنگ بحمام
میرفته اند که اگر هر دو لنگ نداشته باشند کراهت ندارد و اگر چه بهتر آنست که
اگر ممکن باشد بحمام نرود تا حشمت پدر از نظر پسر کم نشود چنانکه از وصیت ظاهر
میشود و الله تعالی اعلم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَبْعَثْ بِحَلِيلَتِهِ اِلَى الْحَمَّامِ و بسند حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و
غیر آن از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ایمان بخدا و بعالمیان و روز
قیامت دارد پس باید که حلال خود را بحمام نفرستد و ظاهرا در صورتی است
که زن متهم باشد ببدی که خوف آن باشد که چون بهانه حمام در رود بزنا رود یا
کروه باشد رخصت دادن در بلاد حاره که در خانهای خود غسل نتوانستند کرد و
در امثال این بلاد عبث رخصت دادن خوب نباشد چنانکه بعضی از زنان هر چند
متهم بزنا نباشند ولیکن بعبث هر روز روند و اقلا مردان قد و بالای ایشان را
می بینند و اگر کسی را ممکن باشد که در خانه خود حمام بسازد هیچ شک نیست که بهتر است

و اما در نقل هواهای سرد که خوف هلاک ایشان باشد و غسل بر ایشان واجب باشد یا بسیار کثیف
شده باشد و قدرت بر حمام بلکه بر آب گرم کردن نیز نداشته باشد شک نیست که جایز است
بلکه واجب که ایشان را رخصت حمام بدهند و محتمل است که همین عذر کافی باشد در جواز تیمم زنان
را که بحمام نروند ولیکن بخاطر ندارم که کسی از محل علما تجویز کرده باشد و الله تعالی اعلم وَقَالَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ اَطَاعَ امْرَاَتَهُ اَكَبَّهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى مَنْخِرَيْهِ فِي النَّارِ فَقِيلَ
وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ فَقَالَ تَدْعُوهُ اِلَى النِّيَاحَاتِ وَالْعُرُسَاتِ وَالْحَمَّامَاتِ وَ
الثِّيَابِ الرِّقَاقِ فَيُجِيبُهَا در وصیت کبرا از آنحضرت صلی الله علیه و آله مرویست که وصیت
با میر المومنین صلوات الله علیه فرموده اند و در حدیث قوی از سکونی از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه نیز منقولست که حضرت فرموده که هر که اطاعت کند زن خود را حق سبحانه
و تعالی او را سرنگون بقدم بینی در جهنم اندازد چون خواری در آن بیشتر است که او را
برو درکشند که بینی او بر خاک کشیده شود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که چه
فرمان بردار یست که سبب این نوع عذاب میشود پس حضرت فرمودند که آنست که زن طلب
کند از شوهر خود رخصت رفتن بعزا و عروسیها و حمامها و جامهای باریک و شوهر او را
رخصت دهد و از برای او جامه تنگ بیاورد و ظاهر امراد این باشد که هر جائی که خواهد برود
و در هر عزا و عروسی بتماشا رود و چادر بدن نما خواهد که بدنش از زیر چادر نمایان باشد چنانکه
بسیاری از زنان بی عصمت چنین میکنند هر چند خاطر جمع باشد که زنا نمیکنند معهذا از زنانی
که این مقدار عفت ندارند و عاقبت بزنا گرفتار میشوند پس اگر بقدر ضرورت بجائی که با ایشان
نزدیکتر باشد بروند یا بعزا و عروسی خویشان نزدیک روند یا جامهای تنگ و نفیس را در خانه از
جهت شوهر بپوشند ظاهر ا ضرر نداشته باشد و الله تعالی اعلم وَسَأَلَ اَبُو بَصِيرٍ اَبَا عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ يَدَعُ غُسْلَ يَوْمِ الْجُمُعَةِ نَاسِيًا اَوْ مُتَعَمِّدًا فَقَالَ اِذَا كَانَ
نَاسِيًا فَقَدْ تَمَّتْ صَلوتُهُ وَاِنْ كَانَ مُتَعَمِّدًا فَلْيَسْتَغْفِرِ اللهَ وَلَا يَعُدْ و بسند موثق
منقولست که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود از شخصی که ترک کند

غسل جمعه را از روی نسیان یا عمدا چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده است نمازش
تمام است و اگر عمدا ترک نموده است پس استغفار کند و طلب آمرزش کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیر
او درگذرد و دیگر ترک نکند و همین حدیث را شیخ از حسین از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت
کرده است و ظاهر هر دو وجوب غسل جمعه است و دلالت میکند بر آنکه غسل جمعه را در تمامی روز دخل
است ولیکن اکثر علما تاویل کرده اند که استغفار در مکروهات بلکه در مباحات نیز می باشد
و تمامی غیر صحت است بلکه کمال نماز در غسل است و احتیاط آن است که مهما امکن ترک نکند چنانکه
گذشت و خواهد آمد وقال الصادق صلوات الله علیه لا تتّک فی الحمام فانه یذهب
شحم الکلیتین ولا تسرّح فی الحمام فانه یرقّق الشعر ولا تغسل رأسک بالطین
فانه یسمج الوجه وفی حدیث آخر یذهب بالغیرة ولا تدلک بالخزف فانه
یورث البرص ولا تمسح وجهک بالازار فانه یذهب بماء الوجه و حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که تکیه مکن در حمام یعنی بدن خود را بر جایی مرسان خواه بعنوان پهلو خوابیدن باشد
و خواه بر پشت خوابیدن چنانکه تصریح بآن واقع شده است در حدیث کالصحیح که پیه دو بای گرده را
و بنا بر نسخه یذیب پیه گردهها را و گداختن آن سبب لاغر شدن بدن است و شانه مکن در حمام که مو را
تنک میکند یعنی موی سر و موی ریش را میریزاند و تنک میشود و سر را بگل مشو که او را ناخوش
میکند و دیگر در حدیث کلینی آن را روایت کرده است بدل حاجت و وجه آن است که سر را بگل شستن
غیرت را میبرد و سفال را بر بدن و پا ممال که آب رو را میبرد و دور نیست که کیسه بر رو کشیدن
نیز خوب نباشد و بهتر آن است که بواسطه از آنچه که چیزی بر رو نمالد و چون از حمام بیرون
آید رو را خشک نکند وروی ان ذلک طین مصر وخزف الشام و در روایتی وارد
شده است که این گل گل مصر است و خزف که مرده سفال شام است و کلینی رضی الله عنه بسند
حسن از ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده است که حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که سر را مشوئید بگل مصر که غیرت را میبرد و دیوثی بار می آورد
و این حدیث دلالت میکند که گل مصر کراهتش بیشتر باشد نه آنکه کراهت منحصر در آن باشد

چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بحق حمام برآمد
حضرت فرمودند که زنهار که سفال بر بدن ممالید که بدن را کهنه یا مجروح میکند بر شما باد که خرقه بمالید
و از آنجمله است کیسه و در حدیث معتبر کالصحیح از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه وارد شده است
که در حمام بر پشت مخوابید که پیه گردهها را میگدازد و سفال بر پاها ممالید که جذام و خوره می
آورد و ممکن است که اگر سفال حمام باشد کراهتش بیشتر است چنانکه در حدیث قوی از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که هر که از حمام سفال بردارد و ظاهرا آجر نیز
داخل است و بدن خود را بآن بمالد و پس خوره شود پس ملامت نکند مگر خود را و کسی که از غساله حمام
غسل کند و خوره بهمرساند پس ملامت نکند مگر خود را شخصی گفت که اهل مدینه میگویند که غساله
یا غسل از غساله شفای درد چشم است حضرت فرمودند که دروغ میگویند آبی را که جنب از
حرام در آن غسل کرده باشد و زناکار غسل کرده باشد و دشمن اهل بیت کرده باشد
که از همه بدتر است و از جمیع کفار بدتر است چنین آبی شفای درد چشم میباشد شفای درد
چشم خواندن الحمد است و معوذتین و آیة الکرسی و بخور کردن بقسط و حب و رواد و کندر است
و بنده در پنج روز یا هفت روز با سه ماه او اگر دم کوفت چشم من زایل شد الحمد لله رب العالمین والسّواك
فی الحمام یورث وباء الاسنان و گذشت در مبحث مسواک که مسواک کردن در حمام مورث
رنجش دندانها است چون رخاوتی حاصل میشود اعضا را و دور نیست که بسیار آن مضر باشد
و ترک آن اولی است ولا یجوز التطهّر والغسل بغسالة الحمام و جایز نیست وضو
ساختن و غسل کردن از غساله حمام روایت کرده است بسند موثق کالصحیح از عبد الله بن ابی
یعفور که نزاعی واقع شد میان من و زراره در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن
که کدام یک بهتر است من میگفتم که کندن بهتر است از تراشیدن و نوره گذاشتن از هر دو
بهتر است با هم آمدیم بدر خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و طلب رخصت
دخول خانه کردیم گفتند که حضرت تشریف بحمام برده اند پس بحمام رفتیم دیدیم که حضرت بیرون
آمده اند و زیر بغل را نوره گذاشته بودند من بزراره گفتم که فعل حضرت کافیست در بیان

افضلیت نوره زراره گفت که شاید مانعی از کندن بوده باشد حضرت رو بما کرد که از جهت چه
آمده‌اید گفتم که من میگویم تراشیدن بهتر است از کندن و نوره کشیدن از هر دو افضل است
و زراره میگوید که کندن بهتر است حضرت فرمودند که تو راست میگویی و زراره خطا کرده است
پس حضرت ما فرمودند که نوره بکشید ما گفتیم که سه روز شده است که نوره کشیده‌ایم حضرت
فرمودند که دیگر بکشید زیرا که نوره طهور است و پاکیزه میکند بدن را پس نوره کشیدیم پس
حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور یاد گیر گفتم فدای تو گردم یاد ده تا یاد گیریم حضرت
فرمودند که زنهار که در حمام بر پهلو مخوابید که پیه گرده را میگدازد و بر پشت مخوابید که درد دبیله
می‌آورد و آن مرضیست که در اندرون بهم میرسد و زنهار که شانه در حمام مکن که موها را
تنک میکند و زنهار که مسواک مکن که دندانها را میریزد و زنهار که سر را بگل مشوی که رو را
ناخوش میکند و زنهار که لنگ را بر سر و رو ممال که آبرو را میبرد و زنهار که از غساله حمام غسل
مکن که در آن جمع شده است غساله یهودی و نصرانی و مجوسی و دشمنان ما اهل البیت و آن بدتر از همه است
زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس‌تر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نجس‌تر است و کلینی
بسند کالصحیح روایت کرده است از شخصی از بنی هاشم که گفت بخدمت حضرت ابوالحسن صلوات
الله علیه رفتم و گفتم چه میفرمایید در حمام غسل حضرت فرمودند که با لنگ داخل حمام مشو
و چشم خود را حفظ کن که بعورت نیندازی و از غساله حمام غسل مکن که در حمام غسل از زنا میکنند
و ولد الزنا غسل میکند و دشمنان ما اهل البیت غسل میکنند که بدتر از آن جماعت‌اند و مشهور
شده در جمع بین الاخبار که امثال این اخبار را حمل بر کراهت می‌باید کرد یا در صورتی
کرده‌ایم که ناصبی در آنجا غسل کرده است و محتمل است که حکم حضرات باعتبار آن زمان بوده
باشد چون اکثر آن زمان دشمن اهل البیت بوده‌اند وصه و قاب غساله را پاک میدانند و غسل را
جایز نمیدانند و امثال این اخبار ظاهرش نجاست است مگر آنکه حمل کنند بر آنکه علم بغسل ناصبی
بهم نمیرسد غالبا و چون ظن ملاقات آنها هست غسل نتوان کرد و این وجوه از جهت بیان
غسل کردن باشد نه وجه نجاست و همین ظاهرتر است والله تعالی یعلم وقال الصادق

صلوات الله علیه لیتزین احدکم یوم الجمعة ویغتسل ویتطیب ویسرح لحیته ویلبس
انظف ثیابه ولیتهیأ للجمعة ولیکن علیه فی ذلک الیوم السکینة والوقار
ولیحسن عبادة ربه ولیفعل الخیر ما استطاع فان الله جل ذکره یطلع علی الارض
لیضاعف الحسنات و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از هاشم بن الحکم که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که می‌باید که هر یک از شما شیعیان در روز جمعه زینت
کنید و در کلینی واو نیست یعنی غسل کند آخر بیان زینت باشد و بنا بر واو تخصیص بعد از
تعمیم خواهد بود از جهت زیادتی اهتمام یعنی غسل جمعه بکنید و بوی خوش بکار فرمایید و شانه
بکنید و پاکیزه‌ترین جامها را بپوشید و از جهت نماز جمعه خود را مهیا سازید به پاکیزگی و باید که
هر یک از شما با سکینه دل و وقار تن باشد یعنی دل با آگاهی باشد و بدن آرام متوجه نماز شود و
عبادت پروردگار خود را نیکو بجا آورد و هر چه مقدور باشد از کارهای خیر البته بکند
که بدرستیکه حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و رحمت نظر باهل زمین میفرماید یعنی فیوض نامتناهی
خاصه را فایض میگرداند بر مواد قابله پس چنان کنید که خود را در معرض قابلیت آنها در آورید
تا حسنات شما را مضاعف گرداند بخصوص که سید دنیوی یا مراتب عالیه اخروی و در
روایتی وارد شده است که هر که هفته هفته دشمن آن را در نامه عمل بنده مینویسند و این حدیث را
[illegible] بار غسل و غیر آن از تتمه در اینجا ذکر کرد چون زینت مطلوبست پس سر تراشد و کیسه
بکشد و ناخن بگیرد و شارب بگیرد و جمیع مراتب زینت که خواهد آید داخل است اما بر نسخه
که واو هست که ظاهر است اما اگر واو نباشد همان زینت مطلق مراد است و الحجه مذکور
شده است افراد آن است والله تعالی یعلم وقال ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
لا تدخلوا الحمام علی الریق ولا تدخلوه حتی تطعموا شیئا و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند
که ناشتا داخل حمام مشوید تا اندک چیزی بخورید و اندک خوبست و پر بودن معده نیز بد است
چنانکه در حدیث حسن وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند
که داخل مشو در حمام مگر آنکه در حمام چیزی باشد که معده مضطرب نشود از جهت گرسنگی یا که

صفرا در معده ریزد و این اندک خوردن از جهت قوت بدن بهتر است و اگر شکم پر باشد داخل حمام
نشود و در حدیث قوی از آنحضرت منقولست که هرگاه حضرت اراده حمام داشته اند که چیزی
تناول میفرموده اند شخصی گفت که مردمان میگویند که ناشتا بهتر است حضرت فرمودند که نه چنین است
بلکه اندک چیزی بهتر می باید خورد تا صفرا را فرو نشاند و حرارت اندرون را ساکن گرداند
وَقَالَ بَعْضُهُمْ خَرَجَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمَّامِ فَلَبِسَ وَتَعَمَّمَ قَالَ فَمَا
تَرَكْتُ الْعِمَامَةَ عِنْدَ خُرُوجِي مِنَ الْحَمَّامِ فِي الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ و بعضی از اصحاب گفت که
آن سیف بن عمیره است چنانکه کلینی در صحیح از او روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند پس جامه پوشیدند و عمامه بر سر مبارک گذاشتند و نساخ
از حدیث این فقره را انداخته اند که فقال لی اذا خرجت من الحمام فتعمم یعنی حضرت بمن فرمودند
که هرگاه از حمام بیرون آیی عمامه بر سر گذار سیف گفت حسب الامر حضرت من ترک نکردم و عمامه
را در وقت بیرون آمدن از حمام در زمستان و تابستان و ظاهر مطلوب این باشد که سر برهنه
بیرون نیاید که سرده میشود و بهتر آنست که اگر همه آن تحت الحنک باشد که کم تر به درد سر مبتلا شود
و اقل عمامه همین است و اگر چه بر کلاه نیز اطلاق میکنند وَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِمَا الْحَمَّامُ يَوْمٌ وَيَوْمٌ لَا يُكْثِرُ اللَّحْمَ وَإِدْمَانُهُ كُلَّ يَوْمٍ يُذِيبُ شَحْمَ الْكُلْيَتَيْنِ و
آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که حمام یکروز نه یکروز گوشت بدن را زیاد میکند و هر روز بحمام
رفتن پیه گرده را میگدازد و این حدیث را کلینی صحیحا از آنحضرت روایت کرده است و در صحیح
از سلیمان جعفری روایت کرده است که بیمار شدم تا بمرتبه که گوشت بدنم تمام رفت پس بخدمت
حضرت امام رضا صلوات الله علیه رفتم حضرت فرمودند که میخواهی که گوشت بدنت بحالت خود
آید گفتم بلی حضرت فرمودند که یکروز نه یکروز بحمام رو که گوشت بدنت بحالت اولی خواهد آمد و
زنهار که هر روز بحمام مرو که بمرض سل مبتلا میشوی وَكَانَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَطْلِي فِي
الْحَمَّامِ فَإِذَا بَلَغَ مَوْضِعَ الْعَوْرَةِ قَالَ لِلَّذِي يَطْلِي تَنَحَّ ثُمَّ يَطْلِي هُوَ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ و منقولست
که آنحضرت سلام الله علیه نوره می کشیدند در حمام پس چون قریب بعورت میرسید بآن شخص گفتند

بره آن حضرت میفرمودند که دور شو و حضرت خود عورت را می کشیدند و قریب باین
روایت کرده است شیخ در قوی از آنحضرت صلوات الله علیه و روایت کرده است کلینی
از بشیر نبال که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حمام حضرت
فرمودند که اراده حمام داری گفتم بلی پس حضرت فرمودند که حمام را گرم کردند پس
داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید پس حمامی را فرمودند
که نوره کشید بیرون لنگ از بالا و پایین بعد از آن حضرت فرمودند که بیرون رو بعد
پس حضرت بقیه را نوره کشیدند و فرمودند چنین کن و این حدیث بطریقه ایشان قریب است
و آن حدیث را نیز برین حمل می باید کرد وَمَنِ اطَّلَى فَلَا بَأْسَ بِأَنْ يُلْقِيَ السِّتْرَ عَنْهُ
لِأَنَّ النُّورَةَ سُتْرَةٌ و کسی که نوره بعورت خود کشد باکی نیست که لنگ نداشته
باشد زیرا که نوره ساتر عورتست و روایت کرده است کلینی مرسلا که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد پس باید که
داخل حمام نشود مگر با لنگ راوی گفت که حضرت صلوات الله علیه روزی داخل حمام شدند
و نوره کشیدند پس چون نوره کل بدن را فرا گرفت حضرت لنگ را انداختند پس یکی از
آزاد کردهای حضرت عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد شما همیشه مبالغه میفرمودید
در بستن لنگ و حال انداختید سبب چیست حضرت فرمودند که نمی بینی که نوره عورت را
تمام فرو گرفته است و ظاهر این خبر و خبر آینده آنست که حجم عورت نباشد و لیکن
بر تقدیر وقوع این معنی حمل می باید کرد بر آنکه عورت در میان آنها باشد و نوره
بسیاری بر آن مالیده باشند که حجم نیز پیدا نباشد یا از جهت بیان جواز فرموده باشند
وَدَخَلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْحَمَّامَ فَقَالَ لَهُ صَاحِبُ الْحَمَّامِ نُخْلِيهِ لَكَ
قَالَ لَا إِنَّ الْمُؤْمِنَ خَفِيفُ الْمَؤُونَةِ و حضرت صلوات الله علیه داخل حمام شدند حمامی
عرض نمود که رخصت میدهید که مردم را بیرون کنیم تا خلوت شود از جهت شما حضرت
فرمودند نه بدرستیکه مومن کارهای او سبکست یعنی کار را بر مردمان دشوار نمی

باید کرد و کلینی این حدیث را در قوی کالصحیح روایت کرده است و در آخرش آمده است که حی
قَالَ لَا حَاجَةَ فِي ذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَحَقُّ مِنْ ذَلِكَ یعنی حضرت فرمودند که مرا حاجت
باین نیست از این ستر است یعنی تورق کردن طریقه جبار است نه طریقه مومنان
وَرَوَى عُبَيْدُ اللهِ الرَّافِقِيُّ قَالَ دَخَلْتُ حَمَّاماً بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا شَيْخٌ كَبِيرٌ
وَهُوَ قَيِّمُ الْحَمَّامِ فَقُلْتُ يَا شَيْخُ لِمَنْ هَذَا الْحَمَّامُ فَقَالَ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا فَقُلْتُ كَانَ يَدْخُلُهُ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ قَالَ كَانَ
يَدْخُلُ فَيَبْدَأُ فَيَطْلِي عَانَتَهُ وَمَا يَلِيهَا ثُمَّ يَلُفُّ إِزَارَهُ عَلَى أَطْرَافِ إِحْلِيلِهِ فَيَدْعُونِي
فَأَطْلِي سَائِرَ بَدَنِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَوْماً مِنَ الْأَيَّامِ الَّذِي تَكْرَهُ أَنْ أَرَاهُ قَدْ رَأَيْتُهُ قَالَ
كَلَّا إِنَّ النُّورَةَ سُتْرَةٌ و صدوق بسند قوی روایت کرده است از عبید الله رافقی
خادم که در که قیست یا و افقی گفت که داخل شدم در حمامی در مدینه مشرفه دیدم که مردی
پیری حامی بود گفتم ای پیره مرد این حمام از کیست گفت از حضرت امام محمد باقر است صلوات الله علیه
گفتم که آیا حضرت خود تشریف می آورند این حمام گفت بلی گفتم چکار میکنند گفت که آنحضرت
داخل میشود و ابتدا میکنند و اول شرمگاه را نوره میکشند و آنچه در حوالی آنست بر اطراف
ذکرش می پیچد و در کافی چنین است که ثم یلف علی طرف احلیله یعنی سر ذکرش را
چیزی می پیچد و این اظهر است پس مرا می طلبد و من باقی بدنش را نوره میکشم پس روزی
از روزها گفتم که آنچه تو نمیخواهی که من آنرا ببینم دیدم حضرت فرمودند که حاشا و کلا
باشی بدرستیکه نوره آنرا پوشیده است و ظاهر این حدیث آنست که حجم خصیتین را
دیده باشد و اگر صدوق چنین حدیثی را جزم کرده است که حق است یا اگر راوی آن
حدیث بر حامی را می شناخت که صادق است یا کاذب است چنانچه از حدیث ظاهر میشود
و دور نیست که آن خبر دانسته باشد که راست گوست یا کتاب او را بر یکی از حضرات عرض
کرده باشد و حضرت تصحیح فرموده باشند لهذا این حدیث را ابن ابی عمیر روایت
کرده است آبرو و ظاهر نشده باشد حقیقت حدیث نقل میکنند و الله تعالی یعلم

و بر تقدیر صحت تأویلش آنست که ران حضرت را دیده باشد در زیر نوره و حضرت منتشر
مبالغه فرموده باشند در پوشیدن ران وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُسْلِمٍ الْمَعْرُوفُ
بِسَعْدَانَ كُنْتُ فِي الْحَمَّامِ فِي الْبَيْتِ الْأَوْسَطِ فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا وَعَلَيْهِ إِزَارٌ فَوْقَ النُّورَةِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَرَدَدْتُ
عَلَيْهِ السَّلَامَ وَدَخَلْتُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْحَوْضُ فَاغْتَسَلْتُ وَخَرَجْتُ وَفِي
هَذَا إِطْلَاقٌ فِي التَّسْلِيمِ فِي الْحَمَّامِ لِمَنْ عَلَيْهِ مِئْزَرٌ وَالنَّهْيُ الْوَارِدُ عَنِ التَّسْلِيمِ
فِيهِ هُوَ لِمَنْ لَا مِئْزَرَ عَلَيْهِ و بسند صحیح منقولست از سعدان او از اصحاب اصول است گفت
من در حمام بودم در خانه وسط پس حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آمد و لنگی بر بالای
بر بالای نوره بسته بود و گفت السلام علیکم من جواب سلام دادم و داخل شدم در خانه که حوض
در آنجا بود پس غسل کردم و بیرون آمدم و ازین حدیث ظاهر میشود که جایز است سلام کردن
کسی را که در حمام لنگ بسته باشد و نهیی که وارد است از سلام بنسبت کسی است که لنگ نه بسته
باشد و چون سلام کنند مردم متوجه او شوند که جواب گویند و نظر ایشان بر عورت
او افتد و احادیث نهی بسیار است از آنجمله روایت کرده است صدوق بسند ی
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که سلام نکنند بر یهودی و بر نصرانی
و بر مجوسی و بت پرستان و بر شارب الخمر و بر کسی که شطرنج و نرد بازی کند و بر مخنث
و بر شاعری که هجو کنند محصنات زنان مومنات و بر کسی که نماز کند زیرا که نماز گذارنده
جواب نمی تواند داد پس سلام نباید کرد چون سلام سنت است و جواب سلام واجبست و
بر کسی که سود خواره باشد و بر کسی که در ادب خانه باشد و بر کسی که در حمام باشد و بر
فاسقی که علانیه فسق کنند و کراهت در نماز ظاهر تقیه وارد شده است یا در حالت تقیه
یا که سلام بر شیعه کنند که نماز کنند و سنیان حاضر باشند و از ترس ایشان جواب نتوانند داد
یا بر کسی که مسئله نداند و جواب بد و خوف بطلان نمازش باشد یا بوسواس افتد از کثرت
شرایطی که دارد که اگر سلام صحیح بر عالمی کند که تقیه نباشد ظاهرا ضرر نداشته باشد

و همچنین سلام بر کسی که در خلا باشد کراهتش از جهت جنابت است و سلام در حمام عیب با برهنه بودنست
چون کسی که صدوق آن را نقل کرده است و احتمال تقیه نیز دارد و فرقی هست میان امثال این اخبار
و آنچه صدوق ذکر کرده است زیرا که در این اخبار منع است از سلام بر کسی که در حمام باشد
نه از کسی که در حمام باشد پس ممکن است که صدوق حمل کند حدیث سعد ان را بر آنکه سعد ان
البته لنگ داشته است که حضرت بر آن سلام کرده است هرچند که در خبر مذکور نیست
اما از جهت جمع بین الاخبار بر آن حمل میکند و ممکن است که حمل کلام صدوق بر این کنیم اما
بسیار خلاف ظاهر است وَرَوَى حَنَانُ بْنُ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَأَبِي
وَجَدِّي وَعَمِّي حَمَّاماً فِي الْمَدِينَةِ فَإِذَا رَجُلٌ فِي بَيْتِ الْمَسْلَخِ فَقَالَ لَنَا مِمَّنِ الْقَوْمُ
فَقُلْنَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ وَأَيُّ الْعِرَاقِ فَقُلْنَا كُوفِيُّونَ فَقَالَ مَرْحَباً
بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ وَأَهْلاً أَنْتُمُ الشِّعَارُ دُونَ الدِّثَارِ ثُمَّ قَالَ وَمَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ
الْإِزَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ
قَالَ فَبَعَثَ عَمِّي إِلَى كِرْبَاسَةٍ فَشَقَّهَا بِأَرْبَعَةٍ ثُمَّ أَخَذَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَاحِداً
ثُمَّ دَخَلْنَا فِيهَا فَلَمَّا كُنَّا فِي الْبَيْتِ الْحَارِّ صَمَدَ لِجَدِّي فَقَالَ يَا كَهْلُ مَا يَمْنَعُكَ مِنَ
الْخِضَابِ فَقَالَ لَهُ جَدِّي أَدْرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَمِنْكَ لَا يَخْتَضِبُ فَقَالَ
وَمَنْ ذَاكَ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنِّي فَقَالَ أَدْرَكْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ وَلَا يَخْتَضِبُ فَنَكَسَ رَأْسَهُ وَتَصَابَّ عَرَقاً وَقَالَ صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ ثُمَّ قَالَ
يَا كَهْلُ إِنْ تَخْتَضِبْ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ خَضَبَ وَهُوَ خَيْرٌ مِنْ
عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنْ تَتْرُكْ فَلَكَ بِعَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أُسْوَةٌ قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا
مِنَ الْحَمَّامِ سَأَلْنَا عَنِ الرَّجُلِ فِي الْمَسْلَخِ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَمَعَهُ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَفِي هَذَا الْخَبَرِ إِطْلَاقٌ لِلْإِمَامِ أَنْ يَدْخُلَ وَلَدُهُ مَعَهُ الْحَمَّامَ
دُونَ مَنْ لَيْسَ بِإِمَامٍ وَذَلِكَ أَنَّ الْإِمَامَ مَعْصُومٌ فِي صِغَرِهِ وَكِبَرِهِ وَلَا يَقَعُ مِنْهُ
النَّظَرُ إِلَى عَوْرَةٍ فِي حَمَّامٍ وَلَا غَيْرِهِ روایت کرده است بسند موثق حنان بن سدیر از

از پدرش

از پدرش که گفت داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم در حمامی در مدینهٔ مشرفه پس در خانهٔ رخت کن
شخصی را دیدم که با ما گفت که شما از که این طایفه اید گفتیم که از اهل عراقیم پس او گفت که از
کدام عراق کوفه یا بصره گفتیم که از کوفه ایم پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید
بحسب لغتش بجای فراخ و اهل خود آمدید شما پیراهن سینه نه جامهٔ بالا یعنی از خواص ما بید نه
از اجانب و این شفقتهای حضرت از این جهت بود که چون ایشان از نصیحت فرا به لنگ بستن
اطاعت کنند پس حضرت فرمودند که چه چیز مانع است شما را از لنگ بستن به درستی که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که دیدن عورتین مومن بر مومن حرام است
پدر گفت که عمم فرستاد و کرباسی آوردند و چهار حصه کرد و هر یک یک حصه را بستیم و بحمام
رفتیم پس چون در خانهٔ گرم نشستیم حضرت متوجه جدم شده که ای شخصی که ریشت سیاه و
سفید است چرا رنگ نمی بندی پس جدم گفت که من بصحبت کسی رسیده ام که بهتر از من و
تو بود و خضاب نمیکرد پس حضرت فرمودند که کیست آن کسی که با از منست گفت بصحبت علی
بن ابی طالب صلوات الله علیه رسیده ام و آنحضرت خضاب نمیکرد پس حضرت سر بزیر
انداخت و عرق میریخت از رو و فرمود که راست گفتی و نیکو گفتی پس حضرت فرمود که ای
کهل یعنی ای ریش دو مو اگر خضاب کنی و ریشت را اگر رنگ کنی متابعت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله کرده خواهی بود و آن حضرت بهتر است از حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه و اگر خضاب نکنی متابعت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه کرده خواهی بود و آن
نیز به نسبت سنه پدرم میگوید که چون از حمام بیرون آمدیم در رخت کن احوال آن شخص را پرسیدیم که
کیست ظاهر شد که حضرت سید الساجدین بود و پسرش حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما
با آن حضرت بود صدوق میگوید که از این خبر ظاهر میشود که جایز است امام را که فرزند خود را
با خود بحمام برد نه کسی که امام نباشد زیرا که امام معصوم است از گناهان صغیره و کبیره در طفولیت
و در جوانی و نظر آن بعورت هیچ کس نمی افتد نه در حمام و نه در غیر حمام و بدانکه صدوق
گفت که سنت است که پدر فرزند خود را با خود بحمام نبرد و از اینجا ظاهر میشود که باعتقاد او

جایز نیست غیر معصوم را و حق آنست که این لنگ بدست با آنکه از حدیث ظاهر میشود که حضرت
در رخت کن با پیراهن بوده و اصلا ظاهر نشد که در حمام با حضرت بوده باشند دیگر آنکه صدوق غافل گشت
از آنکه سدیر و پدر و جد وی هر سه در حمام بودند و حضرت منع ایشان نکرد دیگر آنکه صدوق
گوید که حضرت غضب نمیداشت بر لنگ بری که عیب نیست فراست که داشته باجماع و اخبار
متواتره از فراست بود که منش از برهنه شدن حضرت یافت که نخواهند برهنه داخل شوند
شروع در گرمی نمودند چون توان گفت که از اول آخر حمام نفهمیده که پدر و پسر اند و وجه عدم
خضاب حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه این بود که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
گرامی سینت از خون خضاب خواهد شد حضرت انتظار شهادت میکشیده که محاسن حضرت
رایست شود چنانکه کلینی در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
خضاب فرمودند و مانع نشد حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را از خضاب مگر گفته
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که رنگ خواهد شد محاسنت از خون سرت و حضرت
امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما نیز خضاب میکردند و قریب باین است حدیث
دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه و فواید این حدیث بسیار است و باید که تامل ظاهر میشود
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْفَخِذُ لَيْسَ مِنَ الْعَوْرَةِ بسند قوی از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که ران از عورت نیست و آنچه گذشت در حدیث بشیر نبال که حضرت
از ناف تا زانو را پوشیده نمودست بر استحباب زیرا که کلینی و شیخ روایت کرده اند
در قوی از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه که عورت قبل و دبر است و دبر پوشیده
میشود از نشستگاه پس هرگاه که ذکر و خصیتین را بپوشانی بتحقیق عورت کرده و در حدیث
صحیح از حریز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نظر کند کسی بعورت
برادر مومنش و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که از آنحضرت پرسیدند که در وقت برخاستن بر بدن برهنه میتوان شد که عورتش ظاهر شود

یا او عورت کسی را ببیند حضرت فرمودند که مردم را بد می آید از همه کس که بعورت دیگری نظر کنند
وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ النُّورَةُ طَهُورٌ در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات
الله علیه منقولست که نوره طهورست یعنی پاک کننده است از مو و چرک و گناهان وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا أَلْقُوا الشَّعْرَ عَنْكُمْ فَإِنَّهُ تَحْسِينٌ کلینی در موثق از آن
حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که مو را از بدن خود دفع کنید که سبب حسن شماست
و مراد از مو غیر یکقبضه ریش است و ابرو و همین عبارت را بسند کالصحیح از ابان از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ
أَرَادَ أَنْ يَتَنَوَّرَ فَلْيَأْخُذْ مِنَ النُّورَةِ وَيَجْعَلْهُ عَلَى طَرَفِ أَنْفِهِ وَيَقُولُ اللَّهُمَّ ارْحَمْ سُلَيْمَانَ
بْنَ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَمَا أَمَرَنَا بِالنُّورَةِ فَإِنَّهُ لَا تُحْرِقُهُ النُّورَةُ إِنْ شَاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که خواهد که نوره بکشد پس اندکی از نوره بر دارد
و در کافی فَقِيهِ و تهذیب پس بگذارد آنرا و بر سر بینی گذارد و بگوید که خداوندا رحمت فرست بر سلیمان بن
داود چنانکه امر کرد بنوره کشیدن و مشهور است که پیشتر نوره نبود و حضرت سلیمان از جهت
بلقیس ساخت و جاری شد پس کسی که این کار کند نوره او را نسوزاند اگر حق سبحانه و تعالی
خواهد و مجربست وَقَدْ رُوِيَ مَنْ جَلَسَ وَهُوَ مُتَنَوِّرٌ خِيفَ عَلَيْهِ الْفَتْقُ و در روایتی از
حضرات صلوات الله علیهم وارد شده است که هر که نوره کشد و بنشیند خوف این هست که او را
فتق حاصل شود که در بن شود پرده و روده از خصیه ریزد وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ أُحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَطَّلِيَ فِي كُلِّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که من دوست دارم از جهت مومن که در هر پانزده روز یکمرتبه نوره بکشد وَقَالَ
الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ السُّنَّةُ فِي النُّورَةِ فِي كُلِّ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً فَإِنْ أَتَتْ عَلَيْكَ
عِشْرُونَ يَوْماً وَلَيْسَ عِنْدَكَ فَاسْتَقْرِضْ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که سنت است که هر پانزده روز یکبار نوره بکشد پس اگر بیست روز بگذرد و نداشته
باشی بهای نوره را پس قرض کن بر حق سبحانه و تعالی یعنی قرض بستان که ادای آن بر الهی است

تعالی شانه و در خصال این زیادتی هست که هر که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد پس او مؤمن و مسلمان
نیست و او را نزد حق سبحانه و تعالی کرامتی و عزتی نیست و قال رسول الله صلی الله علیه و آله
من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یترک عانته فوق اربعین یوما و لا یحل لامرأة
تؤمن بالله و الیوم الآخر ان تدع ذلک منها فوق عشرین یوما و بروایت دیگر
از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد از مردمان
پس ترک نکند نوره کشیدن زهارش را زیاده از چهل روز و حلال نیست زنی را که ایمان
بخدا و روز قیامت دارد که ترک کند نوره کشیدن زهارش را زیاده از بیست روز و
اینها نهایت زمان است و الا هر چند زودتر است بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبدالرحمن
بن ابی عبدالله منقول است که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داخل
حمام شدم حضرت فرمودند که نوره بکش گفتم که چند روز است که نوره کشیده‌ام حضرت
فرمودند که نوره بکش که نوره طهور است یعنی پاکیزه میکند بدنت را از موی و چرک و گناهان
بمغفرت سابق و توفیق لاحق و ازین باب احادیث بسیار وارد شده است و در روایت
حذیفه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه هر هفته پشت زهار و پایین تنه را نوره میکشیدند و اولی آنست که این دعا را در وقت
نوره کشیدن بخواند که کلینی بسند معتبر از سدیر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه
علیهما روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که هر که در وقت نوره کشیدن این دعا را
بخواند حق سبحانه و تعالی او را مطهر گرداند از چرکهای ظاهری و صفات رذیله و پاک گرداند
او را از گناهان و بدل از هر موئی که میبرد موئی کرامت فرماید که در آن مو گناه نکند و بعدد
هر موئی که در بدن او هست ملکی بیافریند که تسبیح الهی کند تا روز قیامت و هر تسبیحی از تسبیحهای
ایشان برابر باشد با هزار تسبیح اهل زمین و دعا اینست اللهم طیب ما طهر
منی و طهر ما طاب منی و ابدلنی شعرا طاهرا لا یعصیک اللهم انی
تطهرت ابتغاء سنة المرسلین و ابتغاء رضوانک و مغفرتک شعری و بشری

علی النار و طهر خلقی و طیب خلقی و زک عملی و اجعلنی ممن یلقاک علی الحنیفیة
السمحة ملة ابراهیم خلیلک و دین محمد حبیبک و رسولک عاملا بشرائعک
تابعا لسنة نبیک صلی الله علیه و آله آخذا به متأدبا بحسن تادیبک و تادیب
رسولک صلی الله علیه و آله و تادیب اولیائک الذین غذوتهم بادبک
و زرعت الحکمة فی صدورهم و جعلتهم معادن لعلمک صلواتک علیهم
ترجمه‌اش اینست که خداوندا خوب گردان و یا خوشبو ساز بانواع معارف و طاعات
و عبادات عضوهای که ظاهر است از من بطهارت ظاهری از احداث و نجاسات
و بطهارت باطنی از گناهان و مکروهات و طاهر گردان آنچه را طیب و نیکو است از من
و آن روح و عقل و قلب و قوی که لشکرهای روحند بلکه هر عضوی از اعضای ظاهر
و باطن را از گناهان و هرچه نالایق است مطهر گردان بلکه همگی مشغول بغیر تو یا بغیر
چیزی که رضای تو در آن باشد نشوند و خداوندا بدل کن ازین موی موئی که عصیان تو
نکند یا در آن مو عصیان و مخالفت تو نکنم خداوندا غرض من ازین نوره کشیدن
متابعت پیغمبران مرسل است از پیغمبرانی که بعد از حضرت سلیمان آمدند خصوصا سید
و اعظم ایشان صلی الله علیه و علیهم و غرضم رضای تست که از من خوشنود شوی و از گناهان
من درگذری و بیامرزی پس حرام گردان موی مرا و اعضای مرا از آتش جهنم
و طاهر گردان ظاهرم را از هر ناشایسته و نیکو گردان خلق مرا یا که متخلق گردانی مرا
بخلق انبیا و اوصیای خود و اعمال مرا پاکیزه ساز از آنکه از جهت غیر تو بجا آورم
یا قبول کن و بگردان مرا از کسانی که چون از دنیا بروم بر ملت حضرت ابراهیم که خلیل
تست که آن رفع شرک خفی است بروم چون بنای اخلاص از آنحضرت بر وجه اکمل شده
اگرچه در واقع در جمیع کمالات تابع سید المرسلین است صلوات الله علیهم و بمیران
مرا بر دین حبیب تو که مرتبه محبیت و محبوبیت ترا اعلی مراتب کمال رسانیده و فرستاده
تست بر جمیع خلایق و چنان کن که عمل کنم بجمیع شرایع و احکامی که آن حضرت از تو بخلق

رسانیده است و تابع سنت پیغمبر تو باشم صلی الله علیه و آله و دست در دامان متابعت او زنم
و چنان کن که مرا باحسن وجوه باداب خود بداری و متخلق باخلاق خود کنی و متخلق باخلاق
رسولت گردانی صلی الله علیه و آله و چنان کنی که باخلاق و آداب ائمه معصومین که دوستان
تواند و اولیا و احبا و لازم الاطاعه عالمیان گردانیده متادب و متخلق گردم آن جمعی که ایشان را
تربیت کرده بآداب و اخلاق خود و علوم حقیقیه و معارف لدنیه را در سینهای ایشان ودیعت
فرموده و ایشان را معدن نهانیهای اسرار خود گردانیده صلوات تو بر ایشان باد چنانکه با ایشان
کرده مرا نیز بهره از خوان بی دریغ ایشان کرامت فرما و چون تامل کنی درین دعا خواهی
یافت که مشتمل است بر جمیع مطالب دنیویه و اخرویه و ظاهریه و باطنیه و می باید که
در وقت دعا متوجه جناب اقدس او باشد و بتضرع و زاری این مراتب را طلب نماید
که اینها از ابواب چهار هزار رکعت نماز است که خواهد آمد و عجب از صدوق که اکثر
احادیث نوره را از کلینی نقل کرده است و چنین گنجی از گنجهای الهی را غافل شده است
که ذکر نکرده وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْلِقُوا شَعْرَ الإِبْطِ لِلذَّكَرِ
وَالأُنْثَى و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که تراشیده موی زیر بغل را خواه مردان
و خواه زنان که سنت است بر همه کس و در بعضی از نسخ بجای ابط بطن است که تراشیدن
موی شکم باشد وَكَانَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَطَّلِي إِبْطَهُ فِي الْحَمَّامِ وَيَقُولُ
نَتْفُ الإِبْطِ يُضْعِفُ الْمَنْكِبَيْنِ وَيُوهِي وَيُضْعِفُ الْبَصَرَ و متعارف بود که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه نوره میکشیدند زیر بغلها را در حمام و میفرمودند که کندن
زیر بغل ضعیف میگرداند و سست میگرداند دو شانه را و ضعیف میگرداند چشم را اما آنکه نوره
میکشیدند در حمام در روایت صحیح از هشام و حفص وارد شده است و همچنین در روایات
بسیار و اما آنکه ضعیف و سست میکند در روایت سعدان و ابو کهمش واقع شده است
و اما آنکه بصر را ضعیف میکند در موثقه علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است جمیعا وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ حَلْقُهُ أَفْضَلُ مِنْ نَتْفِهِ وَطَلْيُهُ

افضل

أَفْضَلُ مِنْ حَلْقِهِ و در موثق کالصحیح و طرقی دیگر از عبد الله بن ابی یعفور از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقول است که تراشیدن موی زیر بغل بهتر است از کندن و نوره کشیدن
آن بهتر است از تراشیدن آن وَقَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ نَتْفُ الإِبْطِ يَنْفِي الرَّائِحَةَ
الْمَكْرُوهَةَ وَهُوَ طَهُورٌ وَسُنَّةٌ مِمَّا أَمَرَ بِهِ الطَّيِّبُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَامُ روایت کرده است
صدوق بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه که کندن موی زیر بغل پاک میکند و در خصال
ینفی الرائحة المنکرة است که دور میکند بوهای بد را چون بیشتر کنند بغل از کثرت مو بهم میرسد
و این کندن پاک کننده است از گناهان و سنت حضرت است و از آن چیزهاییست که پاکیزه‌ترین
عالمیان صلی الله علیه و آله بآن امر فرموده است و در بعضی نسخ صلی الله علیه و آله است و در
حدیث صحیح گذشت که کندن زیر بغل از سنن حنیفیه است و ظاهر مراد ازاله مو باشد
و ممکن است که ثواب کندن عظیم باشد و تراشیدن اعظم باشد و ثواب نوره کشیدن بیشتر از
همه باشد وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُطَوِّلَنَّ أَحَدُكُمْ شَعْرَ إِبْطِهِ فَإِنَّ
الشَّيْطَانَ يَتَّخِذُهُ مَخْبَأً يَسْتَتِرُ بِهِ و کلینی بروایت سکونی از آنحضرت صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که فرمودند که هیچ یک از شما نگذارند که موی زیر بغل ایشان دراز شود
که شیطان آنجا را پناه میکند و در آنجا پنهان میشود چون هر جا کثافت بیشتر است شیطان
از آن محظوظ‌تر است و تاویل کرده‌اند باآنکه بسبب ترک سنت آنحضرت شیطان تسلطش بر آن
شخص بیشتر میشود بخلاف متابعت که هر چند بیشتر کنند شیطان دورتر میشود و الله تعالی یعلم
وَالْجُنُبُ لَا بَأْسَ بِأَنْ يَطَّلِيَ فَإِنَّ النُّورَةَ تَزِيدُهُ نَظَافَةً و روایت کرده است شیخ
بسند صحیح از ابن ابی عمیر از سالم که میخواستم عرضه بخدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه نویسیم و عرض نمایم که جنب نوره میتواند کشید حضرت صلوات الله علیه پیش از آنکه بنویسیم
نوشته‌اند که نوره سبب زیادتی پاکیزگی جنب است و نمیست و لیکن اگر خضاب بسته
باشند مرد و زن جماع نکنند و ظاهرا این مطلب نیز داشته است که حضرت فرموده‌اند
و اولی آنست که بعد از نوره آثار آنرا خوب پاک کنند تا دغدغه نرسد آب بزیر

آن وده خود نجاست زیرا که آن برطرف شود و بعد از آن غسل کند و از حدیث سابق ظاهر شد
که اینها ضرر ندارد ولیکن مرسل بود و احتیاط اولی است والله تعالی یعلم وقال
الصادق صلوات الله علیه قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینبغی للرجل
ان یتوقی النورة یوم الاربعاء فانه یوم نحس مستمر وصدوق از ابو بصیر و محمد بن
مسلم بسند قوی روایت کرده است که فرموده که سزاوار آنست که اجتناب کنند از نوره
کشیدن در روز چهارشنبه که روز شومی است که تا شام آن مستمر است همیشه بوده است
و خواهد بود و در احادیث بسیار وارد شده است که روز نحس مستمر که حق سبحانه و تعالی در
قران مجید یاد کرده است چهارشنبه است و در کتاب حج خواهد آمد که ملاحظه چهارشنبه از
طریقه اهل طیره است و از ین احترازات برطرف شده است چنانکه در باب وضو گذشت وتجوز النورة
فی سایر الایام یعنی روز چهارشنبه بد است و در باقی روزها جایز است که چون امر نموده
شده است و وقتی از جهت آن مقرر ساخته اند پس در همه روز جایز باشد وروی
انها فی یوم الجمعة تورث البرص و در روایتی واقع شده است که نوره سبب
پیسی است روایت کرده است صدوق در قوی کالصحیح از ابن عباس که رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرموده که چه چیز است که پیسی می آورد نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه
و وضو و غسل کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد و در جنابت چیزی خوردن و در
حیض با زنان جماع کردن و چیزی خوردن هرگاه سیر باشند و کلینی رضی الله عنه
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت عرض نمودند
که بعضی از مردمان گمان دارند که نوره در روز جمعه مکروه است حضرت فرمودند که چنین نیست
که امام مطهر در روز جمعه تطهیر شش مشترک است و از ین حدیث ظاهر میشود که بعید نیست
محمول است والله تعالی یعلم وروی الریان بن الصلت عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات
الله علیه قال من تنور یوم الجمعة فاصابه البرص فلا یلومن الا نفسه
و بسند حسن از ریان قمی منقول است از کسی که او را خبر داده است و معتبر است که کمیت از

حضرت ابی الحسن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که هر که نوره کشد در روز جمعه و او را پیسی بهم رسد
کمند مگر خود را چون خود سبب آن شده است او را نیست که نفعه و ارد شده باشد و ظاهر آنست که نوره کشیدن
اولی باشد که داخل تتمه روز جمعه باشد چنانکه در حدیث صحیح گذشت ولا باس بان یدلک
الرجل فی الحمام بالسویق والدقیق والنخالة ولا باس بان یدلک بالدقیق الملتوت بالزیت ولیس فیما
ینفع البدن اسراف انما الاسراف فیما اتلف المال واضر بالبدن و باکی نیست که شخصی از اجرک
بدن کیسه در حمام آرد نبود اده و ارد و سبوس با کی نیست که چرک را با آرد که بروغن زیت آلوده
باشند و نیست در هر چیزی که نفع کند بدن را اسرافی بلکه نیست اسراف مگر در چیزی که مال را تلف کند
و ضرر بدن رساند آنچه ظاهر میشود از احادیث آنست که معتقد و رسوم است که بدن را کیسه کشند از جهت
رفع چرک چون ضرر رسیدن نرسد بلکه سبوس آرد و امثال اینها بدن را می شسته اند و گاهی آرد را
مخلوط بروغن زیت و امثال آن میکرده اند که اگر چرک ابر در روغن که زود بدن داده میشود بنابرین سؤال
میکرده اند که مبادا اینها اسراف باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که او دوست نمیدارد اسراف
کننده گان را و فرموده است که اسراف کننده گان برادران شیاطین اند و غیر آن از آیات و اخبار
متواتره در مذمت اسراف حضرت فرموده که چون اینها نفع به بدن میرسانند اسراف نیست بلکه اسراف
در چیزی چند است که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد از آنجمله روایت کرده است کلینی در صحیح از
هشام بن الحکم که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم که اگر شخصی نوره کشد و روغن
زیت آرد و بر خود مالد خوب است حضرت فرمودند که باکی نیست و در حسن کالصحیح از عبدالرحمن بن حجاج
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نوره کشد و از جهت
آن آرد را مخلوط به زیت سازند و بعد از نوره بر بدن مالد تا بوی نوره را از و ببرد خوب است حضرت فرمودند
که باکی نیست و باز عبدالرحمن روایت کرده است که دیدم که حضرت امام موسی کاظم آرد را با روغن زیت
مخلوط ساخته بر بدن می مالیدند من گفتم که دستیان این را خوب نمیدانند حضرت فرمودند که باکی نیست
و در حدیث قوی کالصحیح روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از
مالیدن آرد بر بدن بعد از نوره حضرت فرمودند که باکی نیست گفتم که گمان میکنند مردمان اهل سنت که این

اسراف نیست حضرت فرمودند که هرچه اصلاح بدن کند در آن اسراف نیست بسیار است که من میگویم که آرد نخته را مخلوط میسازند نیست امن ربدن میمالم عمل اسراف آنست که مال تلف شود و ضرر رسیدن ربه قریب باین روایت کرده است ابان بن تغلب از آن حضرت صلوات الله علیه و آنچه ازین دو روایت ظاهر میشود آنست که هرچه ضرر برساند اسراف است و هرچه نفع برساند بدن اسراف نیست و اما چیزی که نفع نرساند و ضرر نرساند مثل تنباکو که درین زمان شایع شده است مسکوت عنه است و اکثر اسراف را دو قسم است یکی آنکه نسبت باشخاص مختلف میشود مثل طعامهای نفیس نسبت بجمعی که داشته باشند اسراف نیست و نسبت بکاسبی که قدر کسب او زیاده بر قیمت نان او نباشد اسراف است بحسب ظاهر چون سبب این میشود که قرض کند و مال مردم در ذمت او بماند و بعضی را که دارند و نسبت با ایشان نفعی نیست ضرر ندارد و همچنین پوششهای نفیس و اسبهای نفیس بلکه اگر کاسب گور الاغی نگاه دارد که او را ضرور نباشد اسراف است و قسم دویم آنست که نسبت بهمه کس اسراف است مثل تضییع مال اگر شخصی صاحب صد هزار تومان باشد و یک درهم را در میان دریا اندازد که احتمال انتفاع کسی نباشد اسراف است چون ممکن بود که جمعی ازین درهم منتفع شوند اما اگر خوف غرق شدن کشتی باشد و صد هزار تومان را در آب اندازد بواسطه سبک شدن کشتی جایز است بلکه واجب و در حدیث صحیح از داود رقی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که میانه رو بودن که اسراف نکنند و در خود تنگ گیرد امریست که حق سبحانه و تعالی آنرا دوست میدارد و اسراف امریست که حق سبحانه و تعالی آنرا دشمن میدارد و اما آنکه هسته خرما را انداختن اسرافست چون بکار می آید از جهت خوردن شتر یا سوختن و اما آنکه آب ته کوزه را ریختن اسرافست هرچند کثیف باشد چون ممکن است که کثافت ته نشیند و از آن منتفع شوند با کثافت و امثال این اخبار بسیار است که در ابواب زکات و تجارت خواهد آمد پس احوط در تنباکو آنست که اگر کسی بهیچ نوع منتفع نشود نکشد و اگر بسبب اصلاح دماغ شود اگرچه بحسب مارت باشد ظاهرا بد نباشد والله تعالی اعلم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من اطلى واختضب بالحناء آمنه الله عز وجل من ثلاث خصال الجذام والبرص والآكلة الى طلية مثلها و آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که نوره بکشد و بعد از آن حنا بر سینه نهد حق سبحانه و تعالی

او را ایمن کند او را از سه خصلت یکی جذام که مقدمه خوره است و دویم پیسی و سیم خوره تا مرتبه دیگر که نوره کشد بهمین عنوان که بعد از نوره خضاب کند و کلینی همین حدیث را روایت کرده است بسند قوی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است و کلینی بسند قوی روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که هر که بعد از فارغ شدن از نوره خضاب بحنا بکند از سر تا پا را حق سبحانه و تعالی او را ایمن کند از جنون و جذام و پیسی وقال الصادق صلوات الله عليه الحناء على اثر النورة امان من الجذام والبرص یعنی حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که حنا بر بدن بمالد عقیب نوره سبب ایمنی است از خوره و پیسی وروي ان من اطلى فتدلك بالحناء من قرنه الى قدميه نفى الله عنه الفقر و در روایت بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که نوره کشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر و احتیاج را از او دور کند که محتاج خلق نشود یا آنکه او را غنی کند و روایت کرده است کلینی و شیخ از احمد بن عبدوس که من دیدم حضرت امام محمد تقی را که از حمام بیرون آمدند و از سر تا پا مثل گل سرخ شده بودند از اثر حنا وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اختضبوا بالحناء فانه يجلو البصر وينبت الشعر ويطيب الريح ويسكن الزوجة و بسند کالصحیح روایت کرده است کلینی از آنحضرت صلی الله علیه و آله که خضاب کنید بحنا که سبب جلا و روشنی چشم است و سبب رویدن موی است و بو را خوش میکند و زوجه را ساکن و مطمئن میکند بکمال آنکه شوهر خوش خوانست که چون موی سفید می بیند مغموم میشود و ظاهر مراد از خضاب رنگ کردن ریش است بلکه غالب ریش بوده است و مطلق منصرف میشود بآن وقال الصادق صلوات الله عليه الحناء يذهب بالسهك ويزيد في ماء الوجه ويطيب النكهة ويحسن الولد و آنحضرت صلوات الله علیه که حنا بوی بدی را که از عرق حاصل میشود میبرد و آب رو را زیاد میکند و دهن را خوشبو میکند و فرزند را خوش صورت میکند و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند از آنحضرت صلوات الله علیه ولا بأس أن يمس الرجل الخلوق في الحمام ويمسح به يده من شقاق بداويه ولا استحب ادمانه ولا ان يرى اثره عليه

وباکی نیست که شخصی خلوق را در حمام بمالد یا بدست مالد از جهت ترکیبی است که مداوا کنند بآن و خوب
نیست مداومت بآن یا آنکه اثر زردی آن بر دست بماند و خلوق بوی خوشی بوده است که زعفران
با چیزهای دیگر خوش بو و بر بدن مالیده‌اند و بر دست مالیده‌اند و بدن و دست را از دیگر داشته‌اند و در حدیث
کالصحیح وحسن کالصحیح این مضمون واقع شده است از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و آنکه در حمام فرموده‌اند از آن جهت است که رنگ آن نماند یا اگر بماند قلیلی بماند و بواسطه
مداوا کنند نه بواسطه زردی و گاه گاهی کنند نه همیشه و در حدیث وارد است که خلوق کردن
به نسبت اهلیه باید که پیش از خواب از آن کند که شب بسر نباید با خلوق و در حدیث موثق کالصحیح
از زراره وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از خلوق کردن
حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمیدارم که مداومت کنی بر آن و در احادیث بسیار
وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که باکی نیست خلوق کردن الا لیکن شب بروز نیاورد
با خلوق وَقَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَلْخِضَابُ هُدًی اِلٰی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ وَهُوَ مِنَ السُّنَّةِ و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی خضاب را هدیه
فرستاده بسوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و خضاب از جمله سنتهای آنحضرت است که بر آن
مداومت میفرمودند و هرجا که خضاب گو میشود شامل رنگ ریش است خواه بحنا باشد و خواه با کتم و اشباه
آن و شامل است کل بدن را حنا مالیدن بعد از نوره و موی سر را رنگ کردن اگر مو گذاشته باشند
و همچنین موی ابرو و شامل است حنا گذاشتن زنان دست و پا را و محتمل است که شامل حنای دست
و پای مردان نیز باشد و لیکن جایی وارد نشده است بخصوص و از مشایخ شنیده‌ایم که بجهت تقصد سنت
کردن و اگر از جمله مباحات دانند ضرر ندارد و جمعی از عامه گفته‌اند که حرام است چون زینت زنان
بهتر آنست که اگر خواهند دست رنگین شود عقب نوره حنا بگذارند و اگر بسیار رنگین نشود بهتر
است والله تعالی یعلم وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَا بَأْسَ بِالْخِضَابِ کُلِّهِ و آن حضرت
فرمودند که باکی نیست بهر رنگی خضاب کردن هرچند حنا بهتر است و لیکن انواع رنگها خوبست
و پیران را وسمه بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان وارد است که گفت از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از وسمه حضرت فرمودند که باکی نیست باین پیران و ریش سفیدان را
و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که مصطکی میخاییدند
پس حضرت فرمودند که ای محمد دندانهای مرا ضعیف کرده است این مصطکی را میخواهیم تا سخت شود
سست شده بود دندانهای آن حضرت آنرا بطلا بسته بودند وَدَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ عَلٰی اَبِی
الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا وَقَدِ اخْتَضَبَ بِالسَّوَادِ فَقَالَ اِنَّ فِی الْخِضَابِ
اَجْرًا وَالْخِضَابُ وَالتَّهْیِئَةُ مِمَّا یَزِیدُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فِی عِفَّةِ النِّسَاءِ وَلَقَدْ تَرَکَ نِسَاءٌ
الْعِفَّةَ بِتَرْکِ اَزْوَاجِهِنَّ التَّهْیِئَةَ فَقَالَ لَهُ بَلَغَنَا اَنَّ الْحِنَّاءَ یَزِیدُ فِی الشَّیْبِ فَقَالَ
اَیُّ شَیْءٍ یَزِیدُ فِی الشَّیْبِ اَلشَّیْبُ یَزِیدُ فِی کُلِّ یَوْمٍ و بسند حسن کالصحیح منقول است از حسن که داخل
شد بر حضرت صلوات الله علیه و آن حضرت محاسن مبارک را خضاب بسیاهی فرموده بودند پس
حضرت فرمودند که در خضاب اجر عظیم است و خضاب کردن و خود را نیکو داشتن از جمله چیزهایی است که حق سبحانه
و تعالی بآن زیاده میکند عفت و صلاح زنان را و بتحقیق که ترک بسیاری از زنان ترک صلاح و عفت نموده‌اند
از جهت آنکه شوهرهای ایشان ترک زینت نموده‌اند پس حسن عرض نمود که شنیده‌ایم که حنا سبب زیادتی
سفیدی مو است و مو را سفید میکند یا سبب زیادتی پیری است حضرت فرمودند که چه چیز پیری را زیاد
میکند پیری هر روز زیاد میشود و بنابر آنکه حسن گفته باشد که سبب سفیدی ریش است ممکن است که
حضرت فرموده باشند که سفیدی ریش هر روز زیاد میشود یا مراد حضرت پیری باشد
و غرض حضرت این باشد که سفیدی ضرر ندارد و پیری ضرر دارد و پیری که هر روز زیاد میشود
پس نباید ترک سنت کردن بواسطه امثال این‌ها و ازین حدیث ظاهر میشود که سنت باشد مردان را
زینت کردن از جهت زنان و بر مضمون احادیث متواتره وارد شده است وَسَأَلَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ
اَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنِ الْخِضَابِ فَقَالَ کَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَخْتَضِبُ
وَهٰذَا شَعْرُهُ عِنْدَنَا و بسند کالصحیح منقول است که سؤال نمود محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
از خضاب حضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله خضاب میفرمودند و اینک موی
آنحضرت نزد ما است و ممکن است که حضرت ازین جهت حفظ نموده باشند یا از جهت تیمن و تبرک

نگاه داشته باشند و خواهد آمد که سنت است دفن مو و امثال این ممکن است که مستثنی باشد و روی
انه صلوات الله علیه و آله کان فی رأسه و لحیته سبع عشرة شیبة و در روایتی وارد شده است
که در سر و محاسن مبارک آن حضرت هفده تار موی سفید بهم رسیده بود و میفرمودند که شیبتنی هود و
الواقعة و المرسلات و اذا السماء انشقت یعنی مرا پیر کرد هیبت عذاب الهی که در این سورها
شده است و در آن وقت دیر سفید میشده است مو و در این اوقات نادر است که در شصت سالگی اکثر موی
سفید نشود و کان النبی صلی الله علیه و آله و الحسین بن علی و ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله
علیهم یختضبون بالکتم بسند حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه از رنگ کردن مو پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین و حضرت
سید الشهداء و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما خضاب میفرمودند بکتم و کتم گیاهی است که
ریش را آن رنگ میکرده اند و سیاه میشده است مانند وسمه و بعضی گفته اند که درخت است و بر این مضمون
حدیث بسیار وارد شده است و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یختضب بالحناء
و الکتم و حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه خضاب میفرمودند بحنا و کتم یعنی هر دو را بیکدیگر مخلوط
میساختند و می بستند یا آنکه گاهی حنا می بستند و گاهی کتم و این اظهر است بلکه برای معصومین صلوات الله
علیهم گاهی حنا و گاهی وسمه و گاهی کتم می بستند چنانکه از اخبار صحیحه وارد شده است و قال الصادق
صلوات الله علیه الخضاب بالسواد انس للنساء و مهابة للعدو و بسند قوی از عمرو بن یزید
منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خضاب کردن بسیاهی سبب انس زنانست که گمان میکنند
که شوهران ایشان جوانند و سبب ترسیدن دشمنانست بهمین سبب و قال صلوات الله علیه
فی قول الله عز و جل و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة قال منه الخضاب بالسواد و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است که مهیا و مستعد
کنید از جهت دفع کفار آنچه را استطاعت دارید از چیزهایی که سبب قوت شما است و از جمله اسب
نگاه داشتن است و گرو بستن و آلات حرب مثل شمشیر و زره و نیزه و خود بلکه اسب دوانیدن
و شتر دوانیدن و تیراندازی کردن و شمشیر بازی و نیزه بازی و گرو بستن بر اینها حضرت فرموده

که از

که از آنجمله است ریش را بخضاب سیاه کردن تا سبب خوف کفار شود که شما را جوان میپندارند چه
پیر باشید و ان رجلا دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قد صفّر لحیته فقال
له رسول الله صلی الله علیه و آله ما احسن هذا ثم دخل علیه بعد هذا و قد اقنی بالحناء
فتبسم رسول الله صلی الله علیه و آله و قال هذا احسن من ذاک ثم دخل علیه بعد ذلک
و قد خضب بالسواد فضحک الیه و قال هذا احسن من ذاک و ذاک و بدرستی که مردی
داخل شد بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ریش را بحنا زرد کرده بود حضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که چه خوبست این رنگ پس بعد از آن بر آنحضرت داخل شد و ریش را بحنا سرخ کرده بود پس حضرت
تبسم فرمودند و فرمودند که این بهتر از آنست که پیشتر کرده بودی پس مرتبه دیگر بر آنحضرت داخل
شد و ریش را بخضاب سیاه کرده بود حضرت خندیدند و فرمودند که این از هر دو بهتر است که سابق
کرده بودی و قال الصادق صلوات الله علیه لا ینبغی للمرأة ان تعطل نفسها و لو ان تعلق
قلادة فی عنقها و لا ینبغی لها ان تدع یدها من الخضاب و لو ان تمسحها بالحناء مسحا و
ان کانت مسنة و بسند صحیح روایتست از داود بن سرحان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه و بسند صحیح روایتست از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که سزاوار نیست
زن را که خود را از زینت نکند بلکه مستحبست که زینت کند اگر همه گردن بندی باشد و سزاوار نیست
او را که ترک کند رنگ دستش را اگر چه حنا بر دست بمالد اندکی هر چند زن پیر باشد و در روایات
صحیحه درین باب وارد شده است که انشاء الله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد و قال ابو جعفر
الباقر صلوات الله علیه ان الاظافیر اذا اصابتها النورة غیرتها حتی انها تشبه اظافیر
الموتی فلا بأس بتغییرها روایت کرده است کلینی بسند قوی از حکم بن عتیبة که دیدم حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه که حنا برداشته بودند بر ناخنهای خود گذاشته بودند پس حضرت فرمودند که ای حکم چه میگویی در
رنگ کردن ناخن پس من گفتم که چه میتوانم گفت و حال آنکه تو میکنی و فعل تو حجت است و پیش ما جوانان
این کار میکنند پس حضرت فرمودند که ای حکم هر گاه نوره بناخنها رسید آن را تغییر میدهد و شبیه
میشود بناخنهای مرده پس آن را تغییر ده بحنا تا بعد از آن زایل شود و قد خضبا لائمة

صلوات الله عليهم بالوسمة وتحقيق كه ائمه معصومين صلوات الله عليهم خضاب كرده‌اند بوسمه و در احاديث
صحيحه و كالصحيحه وارد است كه حضرت امام حسين صلوات الله عليه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه
خضاب بوسمه ميفرموده‌اند و در حديث صحيح و كالصحيح وارد شده است كه حضرت امام محمد باقر زني را خواسته
كه خاطر او را ميخواسته‌اند و آن زن مبالغه مينمود در خضاب حضرت و حضرت از جهت او محاسن
مبارك را بوسمه سياه ميكردند و در حديث صحيح و حسن كالصحيح از معوية بن عمار منقولست كه گفت كه
حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه را ديدم كه محاسن مبارك را بحنا سرخ كرده بودند والخضاب
بالصفرة خضاب الايمان والافنا وخضاب الاسلام وبالسواد اسلام وايمان
ونور و خضاب كردن بزردي خضاب ايمانست و سرخ كردن خضاب اسلام است و سياه كردن
اسلام و ايمان و نور است و ظاهرا از نساخ سهوي شده است چنانكه صدوق در ثواب الاعمال
نقل كرده است كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله فرمودند كه خضاب بزرد كردن خضاب
اسلامست و خضاب بسرخ كردن خضاب ايمانست و اين معني انسبست باحاديثي كه گذشت
و محتمل است كه حديثي باو رسيده باشد چنين وليكن بعيد است و كليني نيز روايت كرده است بسند
قوي از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه شخصي بخدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه
وآله آمد حضرت ديدند كه موي سفيد در ريش او بهم رسيده است پس حضرت فرمودند كه هر كه
موي سفيد در محاسن او بهم رسد آن مو نوري خواهد بود او را در روز قيامت آن مرد رفت
و حنا بست چون بخدمت حضرت آمد حضرت فرمودند كه نور است و اسلام آن مرد رفت و خضاب
سياهي كرد حضرت صلى الله عليه وآله فرمودند كه نور است و اسلام است و ايمان و سبب محبت
زنان است و سبب خوف دشمنانست و ظاهرا ازين حديث چيزي از نساخ افتاده باشد والله
تعالى اعلم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي صلوات الله عليه يا علي نفقة درهم
في الخضاب افضل من الف درهم في غيره وفي سبيل الله عز وجل وفيه اربع عشرة
خصلة يطرد الريح من الاذنين ويجلو البصر ويلين الخياشيم ويطيب النكهة و
يشد اللثة ويذهب بالضنا ويقل وسوسة الشيطان وتفرح به الملائكة

ويستبشر به المؤمن ويغيظ الكافر وهو زينة وطيب ويستحيي منه منكر ونكير
وهو براءة له في قبره و بسند قوي كه بعد ازين در وصيت كبيره خواهد گفت و بسند قوي كليني ذكر
كرده است و خود در خصال روايت كرده است كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله بحضرت
امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمودند و در سندي ديگر اسم حضرت نيست كه يا علي يك درهم صرف
نمودن در خضاب بهتر است از هزار درهم كه در راههاي ديگر صرف نمايند از راههاي خير از
[illegible] و در خضاب چهارده خوبي هست انكه باد را از گوشها دفع ميكند و چشم را جلا ميدهد و دماغ را
نرم ميكند كه خشك نشود و دهان را خوشبو ميسازد و بيخهاي دندان را محكم ميكند و لاغري را برطرف
و در بعضي از نسخ بجاي ضنا صنان بصاد مهمله و دو نونست چنانكه بعد ازين نيز صنان است يعني
گند زير بغل را ميبرد و در خصال و ثواب الاعمال نيز هر دو نسخه هست و در هر دو حديث و در
كافي كه نزد ماست غشيان است يعني خبث نفس و بدي را زائل ميكند و وسوسه شيطان را كم ميكند
و فرشتگان ازان خوشحال ميشوند و مومنان شگفته ميشوند و كفار را بخشم مي آورد و اين زينت است
و بوي خوش است و منكر و نكير را شرم مي آيد كه ازو سوال كنند يا او را بترسانند و سبب برائت است
در قبر از عذاب الهي و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است
كه فرمودند كه زنهار ترك خضاب مكنيد بعد ازانكه خضاب كرده باشيد كه سبب فقر است و اكثر
بسيار به هيئت نيز ميشوند و اكثر اوقات محاسن هفت رنگ ميشود چنانكه مشهور است و در
حديث كالصحيح از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه در خضاب سه خصلت است
سبب خوف دشمنانست و سبب محبت زنانست و سبب زيادتي قوت جماعست و احاديث بسيار است
برين اكتفا شد و در طرق عامه نيز احاديث بسيار هست از زبير و ابي هريره كه حضرت سيد المرسلين
صلى الله عليه وآله فرمودند كه موي سفيد را بخضاب تغيير دهيد و شبيه بيهود و نصاري مباشيد و
احاديث بسيار در صحاح ايشان هست كه ابو بكر و عمر خضاب كردند و انس بن مالك ميگفت كه
موي سفيد حضرت قليلي بود و بمرتبه نرسيده بود كه خضاب بايد كرد و بنابرين آن حضرت
خضاب نكرد وليكن امر بخضاب فرمود و معهذا اكثر عامه تشنيع شيعه ميكنند بر خضاب مثل بسياري

از سنن که خواهد آمد که ایشان علی رغم شیعه ترک کرده‌اند و تصریح بآن کرده‌اند فافهم سرائی نوکون
وقال الصادق صلوات الله علیه انی لاحلق فی کل جمعة فیما بین الطلیة الی الطلیة
والسند قوی کالصحیح منقولست از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که من سر میتراشم در هر جمعه در
میان دو نوره یعنی در هر پانزده روز یکبار نوره میکشم و در هر هفته یکبار سر میتراشم و بنا بر آنکه
نوره در جمعه ممکن است که مراد از لفظ جمعه هفته باشد و ممکن است که مراد روز جمعه باشد و میان
حقیقی نباشد ولیکن ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه نوره در جمعه می‌کشیده‌اند و کمرده نسبت
والله تعالی علیم وقال رسول الله صلی الله علیه و آله لرجل احلق فانه یزید فی
جمالک و آنحضرت صلوات الله علیه بشخصی فرمودند که سر بتراش که حسنت زیاده میشود و
روایت کرده است کلینی در صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که عرض نمودم بآنحضرت که چه میفرمایید در گذاشتن موی سر پس حضرت فرمودند که
اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشعر بودند و کلینی گفته است یعنی الطم یعنی موی
سر را میتراشیدند که همزه اشعر همزه سلب باشد و ظاهر خبر آنست که مو میگذاشته‌اند و ممکن است
که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا اصحاب مخالفت حضرت صلی الله علیه و آله میکرده باشند
و در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن ابی نجران منقولست که حجام مرا حجامت کرد و نشتر کردیم را
که موضع حجامت بود تراشید پس حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرا دید
و فرمود که این چه چیز است که بعضی از سر تراشیده و باقی را گذاشته برو سرت را بتراش
و احادیث دیگر درین باب خواهد آمد وقال الصادق صلوات الله علیه حلق الرأس فی
غیر حج ولا عمرة مثلة لاعدائکم وجمال لکم منقولست که حضرت فرمودند که سر تراشیدن
در غیر حج و عمره قبیح است مثل گوش بریدن یعنی بریدن نسبت بدشمنان شما و سبب زینت شما است و در
حدیث کالصحیح از بزنطی منقولست که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که
اصحاب ما روایت میکنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است حضرت فرمودند که حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که مناسک حج و عمره را تمام کردند و متوجه مدینه مشرفه شدند

ودر اثنای راه راه را میگردانیدند و بقریه ضاجنان رفتند و سر میتراشیدند یعنی صبر نکردند
تا آنکه داخل مدینه شوند و سر بتراشند پس اگر بد میبود حضرت انتظار مبالغه در آن چگونه میکردند
و در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند
که مردمان میگویند که سر تراشیدن قبیح است حضرت فرمودند که سبب عزت و بزرگواری
است و شده و قبیح است نظر بدشمنان، ومعنی هذا فی قول النبی صلی الله علیه و آله حین ذکر
الخوارج فقال انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة وعلامتهم التسبید
وهو الحلق وترک التدهن و معنی اکثر شده است نسبت بدشمنان شما از قول حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله ظاهر میشود که چون آنحضرت صفت خوارج را فرمودند که ایشان از دین بدر
میروند چنانکه تیر از نشانه و علامت ایشان تسبیت است و در بعضی از نسخ تسبید است و هر دو
بمعنی سر تراشیدنست و علامت دیگر آنکه روغن نمی‌مالند پس ظاهر است که سر تراشیدن ایشان
شد و قبیح است که حضرت آنرا صفت ایشان فرموده است و اگر نه خصوصیتی بایشان ندارد
بلکه همه مسلمانان سر میتراشند و محتمل است که قباحت باعتبار ترک روغن مالیدن باشد و لهذا صاحب
نهایه احتمال داده است که مراد از تسبید ترک روغن مالیدن باشد و بخاری در بسیار جای
احادیث خوارج را ذکر کرده است و این علامت را ذکر نکرده است و ذکر کرده است که خوارج
خروج خواهند کرد بر بهترین خلایق و گفته است که خروج ایشان بر علی بن ابی طالب بود و مسلم هم
که ثقه و ثبت است که سنیان ایشانرا خوارج میگویند و اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و معویه و عمرو عاص را
نمیگویند با آنکه ذکر کرده‌اند که عبادت و تقوای ایشان صد مرتبه از اینها بیشتر بود با آنکه احادیث
متواتره نقل کرده‌اند که عمار بن یاسر را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که فئه باغیه
او را شهید خواهند کرد و لشکر معویه او را شهید کردند و در همه کتبها ذکر کرده‌اند حکایت کلاب حوأب
را بر عایشه در وقتی که خروج کرده باشد بر بهترین خلایق ولیکن چون کور و کر شده‌اند خود نقل
میکنند همه را و مخالفت بهترین خلایق را واجب میدانند اولئک علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین وقال الصادق صلوات الله علیه اخذ الشعر من الانف یحسن

الوجه وکلینی نیز روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که کرفتن مو از بینی خواه بعنوان
کندن وخواه بعنوان چیدن سبب حسن روایت محتمل است که مراد حسن ظاهر باشد چون
بسیار بد نماست اکر موی بینی بلند شود یا آنکه چون بکنند سبب حسن معنوی شود که مومنان از دیدن او
مسرور شوند چنانکه نماز شب سبب حسن رو میشود ودور نیست که هر دو مراد باشد ودر بحار
درامثال اینجا وقال الصادق صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمي في كل جمعة
امانٌ من البرص والجنون کلینی بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از آنحضرت صلوات
الله علیه که در هر جمعه شستن سر خود را بخطمی خواه برک او خواه تخم وبهر دو بهتر است سبب ایمنی است
از پیسی ودیوانکی وقال صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمي ينفي الفقر ويزيد
في الرزق وبسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که شستن سر بخطمی برطرف میکند احتیاج خلق را وروزی را زیاده میکند وفي خبرٍ آخر
قال صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمي نشرةٌ ودر خبری دیکر قوی کالصحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر بخطمی بمنزله تعویذ است وحفظ میکند از شر
جن وانس همچنانکه در نوره نیز بسند معتبر وارد شده است که نشره است وبچند سند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که ده چیز نشره است که سبب خوشحالی میکردد از
راه رفتن وسوار شدن ودر آب فرو بردن ونظر بسبزه کردن وخوردن وآشامیدن وجماع کردن
وسر را بخطمی شستن ونظر بروی صاحب جمال کردن وبا مردمان خوب سوار صحبت داشتن غم را
میبرد وخوشحالی می آورد وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمي يذهب
بالدرن وينفي الاقذاء وبسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن
سر بخطمی دفع چرک میکند وکوفت چشم را دفع میکند یا فضلات زایده سر را از چشم وغیر آن
دفع میکند ودر حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر کس شارب را بکیرد و
ناخن بکیرد وسر را بخطمی بشوید در هر جمعه چنانست که بنده آزاد کرده باشد وفرمودند که سر را
بخطمی شستن سبب ایمنی است از صداع واز فقر وسر را پاک میکند از امراض ودر حدیث

موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد است که شستن سر بخطمی روزی را
می آورد وان رسول الله صلى الله عليه وآله اغتمّ فامره جبرئيل عليه السلام فغسل رأسه بالسدر
وكان ذلك سدرًا من سدرة المنتهى ومرویست بسند قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله مغموم شدند باعتبار قلت مومنین وکثرت کفار حضرت
جبرئیل علیه السلام از سدرة المنتهی سدر آورد وحضرت سر خود را بآن سدر شستند غم حضرت زایل
شد وقال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما غسل الرأس بالسدر يجلب الرزق
جلبًا وبسند موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر بسدر روزی را میکشاند
کشیدنی نیکو وقال الصادق صلوات الله علیه اغسلوا رؤوسكم بورق السدر فانه قدّسه
كل ملكٍ مقرّبٍ وكل نبيٍ مرسلٍ ومن غسل رأسه بورق السدر صرف الله عنه وسوسة
الشيطان سبعين يومًا ومن صرف الله عنه وسوسة الشيطان سبعين يومًا لم يعص
ومن لم يعص دخل الجنة وبسند کالصحیح منقولست از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سر
خود را ببرک سدر بشویید که دعا کرده اند سدر را بپاکی وخوبی هر فرشته مقربی وهر پیغمبر مرسلی وهر که
سر خود را ببرک سدر بشوید حق سبحانه وتعالی رفع کند از او وسوسه شیطان را هفتاد روز وهر که را
حق سبحانه وتعالی دفع کند از او وسوسه شیطان هفتاد روز معصیت نخواهد کرد وهر که معصیت نکند
داخل بهشت میشود ومن غسل رأسه بورق السدر صرف الله عنه وسوسة الشيطان
وهر که سر خود را ببرک سدر بشوید حق سبحانه وتعالی از او دور کند وسوسه شیطان را که او را بمعصیت
فریبد ودر ظاهر این جمله از قلم نساخ سهو شده است وزیاده نوشته اند چون صدوق وکلینی اخبار
سابقه را ذکر کرده بودند واین را ذکر نکرده بودند والله تعالی عالم ومن غسل رجليه بعد
خروجه من الحمام فلا بأس وان لم يغسلهما فلا بأس وکسی که پای خود را بشوید بعد از بیرون
آمدن از حمام باکی نیست واکر پا را نشوید نیز باکی نیست یعنی غساله حمام پاک است وزمین حمام که غساله
در آن ریخته میشود پاک است هر چند از آن آب غساله وضو وغسل نتوان کرد ودر بعضی که پاک است
احادیث صحیحه وارد شده است وبیشتر اشاره بآن شد وهمچنین در آب حمام که در قلتین باشد وکر

وزیاده باشد غسل میتوان کرد و آنچه نهی دران وارد شده است آب قلیلی است که با آن غسل کنند و ازین
بریزد و اکثر علما آن نهی را نیز حمل بر کراهت کرده‌اند یا در صورتی که ازاله منی ازان کرده باشند
و احوط اجتناب است از آب قلیل و اولی اجتناب است از آب کثیر نیز اگر ممکن باشد چون در حدیث
صحیح بر نهی وارد شده است والله تعالی اعلم وَخَرَجَ الحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ صَلَواتُ
اللهِ عَلَیهِما مِنَ الحَمّامِ فَقالَ لَهُ رَجُلٌ طابَ اِسْتِحْمامُکَ فَقالَ یا لُکَعُ وَما تَصْنَعُ بِالاِسْتِ
هٰهُنا فَقالَ طابَ حَمّامُکَ قالَ اِذا طابَ الحَمّامُ فَما راحَةُ البَدَنِ مِنْهُ قالَ فَطابَ حَمیمُکَ
فَقالَ وَیحَکَ اَما عَلِمْتَ اَنَّ الحَمیمَ العَرَقُ فَقالَ لَهُ کَیفَ اَقُولُ فَقالَ قُلْ طابَ ما طَهُرَ
مِنْکَ وَطَهُرَ ما طابَ مِنْکَ و آنحضرت صلوات الله علیه از حمام بیرون آمد شخصی بحضرت عرض نمود
که پاک باد طلب حمام تو پس فرمودند که ای احمق لفظ است چه لفظی است چون موضوع است از
برای دبر پس گویا گفته است که دبر حمام تو خوب باد یا آنکه است از برای طلبت اگر وقت رفتن
بحمام میگفتی وجهی داشت بعد از بیرون آمدن از حمام وجهی ندارد پس آن مرد گفت که حمام تو نیکو باد
حضرت فرمودند که هرگاه حمام نیکو باشد پس چه فایده میدهد ببدن و حال آنکه مطلوب از حمام راحت
بدنست پس او گفت طیب باد حمیم تو یعنی آب گرم حضرت فرمودند که نمیدانی که حمیم بمعنی عرق آمده
و چه فایده دارد که عرق خوب باشد هرچند او قصد نکرده باشد عرق را لیکن ادای آنست
که لفظ مشترک گفته نشود که معنی لغوی آن احتمال معنی ناخوش داشته باشد پس او گفت که من چه
چیز بگویم پس حضرت فرمودند که بگو که حق سبحانه و تعالی طیب و نیکو و خوشبو سازد بعبادات
و طاعات و حقایق و معارف عضوهایی را که طاهر و پاکیزه است از تو بترک مخالفت الهی
و طاهر و پاکیزه سازد از جمیع بدیها و مکروهات اعضایی را که نیکوست از تو از دل و روح و عقل
بلکه اعضای ظاهره را که طاهرست از مخالفت طیب کرداند بعبادات و طاعات پس ظاهر
شد که این دو کلمه که از معدن وحی صادر شده است مشتمل است بر طلب جمیع کمالات صوری و
معنوی وَقالَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ اِذا قالَ لَکَ اَخُوکَ وَقَدْ خَرَجْتَ مِنَ الحَمّامِ
طابَ حَمّامُکَ فَقُلْ لَهُ اَنْعَمَ اللهُ بالَکَ صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است از ابو

بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آبای خود سلام الله علیهم که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه تعلیم اصحاب خود فرمودند در یک مجلس چهارصد مسئله از آنچه مؤمن را
بکار می‌آید در دین و دنیا و علما مدح این کتاب کرده‌اند و حق آنست که تمام کتاب دلیل صحت آنست
و کلینی و صدوق اکثر احادیث آن کتاب را متفرق ساخته‌اند در کافی و این کتاب و غیر این
از کتب صدوق از آنجمله اینست که حضرت فرمودند که هرگاه برادر مؤمنت بتو بگوید در وقتی
که از حمام بیرون آمده باشی طاب حمامک و حمیمک یعنی حمام و آب گرمت نیکو باد تو در جواب
بگو که حق سبحانه و تعالی خاطر تو را نیکو کرداند که چیزی بد در دل تو در نیاید یا همیشه خوشحال باشی و این
حدیث بحسب ظاهر منافات با حدیث سابق دارد پس جمع این بنحو میتوان کرد که در آنجا حضرت نهی نمود
که چنین بگوید بلکه فرمود که اگر چنین گوید تو در جواب چنین بگو زیرا که جواب تحیت هر کس را می‌باید
گفت پس اگر کسی سلامی نادرست کند جواب او می‌باید داد و اگر همه نادرست باشد معهذا در جواب
اشعاری هست بنادرستی تحیت زیرا که انعم الله بالک اشعاری دارد با آنکه حق سبحانه و تعالی
عقلت را کامل کند که بدانی چه نحو تحیت می‌باید کرد و چنین تحیتها مکن و اظهر آنست که همه کس یک
نحو مکلف نیستند چون راوی سابق قابل تربیت بود حضرت او را تربیت فرمودند و با همه کس نمیتوان
گرد این نحو گفتگو نمود این آنکه کلینی روایت کرده است از عبدالله بن سنان که با جمعی از حمام بیرون
آمده بودیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدیم حضرت فرمودند که از
کجا می‌آیید گفتیم از حمام حضرت فرمودند که انقی الله غسلکم یعنی حق سبحانه و تعالی غسل شما را الغسل با
غسل شما را الغسل که شستن باشد یا غسل شما را که آب غسل باشد پاکیزه کند یا آنکه هر یک
از آنها سبب تطهیر شما باشد از گناهان و هرچه ناشایست است و آنچه سبب توفیق شما باشد
در طاعات و عبادات کرامت کناد پس ما در جواب گفتیم که فدای تو گردیم ندانستیم که چه
در جواب گوییم در خدمت حضرت آمدیم تا آنحضرت صلوات الله علیه بحمام تشریف بردند
و ما نشستیم تا حضرت بیرون آمدند گفتیم انقی الله غسلک حضرت فرمودند که طهرکم الله پس چون
اینجماعت در مرتبه وسط بودند این نحو تلقین فرمودند و مرتبه اول علیا بود و مرتبه وسط

ادمی و اسه تعالی یعلم وقال رسول الله صلی الله علیه واله الداء ثلثة والدواء ثلثة
فاما الداء فالدم والمرة والبلغم فدواء الدم الحجامة ودواء البلغم الحمام ودواء
المرة المشی و حضرت صلوات اسه علیه واله فرمودند که عمده دردها و مرضها سه چیز است و علاجها
را سبب اما در دلیل از زیادتی خون و بلغم و مره است که آن سودا است پس دوای خون حجامت است
و دوای زیادتی بلغم حمام است که بعرق دفع میشود و دوای صفرا و سودا مسهل است که میداند
ایکس را به بیت الخلا و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اسه علیه وارد است
که علاج دو اچیار است حجامت و سعوط که چکانیدن در دماغ است و حقنه است و قی
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات اسه علیه منقولست که علامتهای خون بسیار
خوردن بدن و دملهای ریزه و لکه زدن و گردیدن سر و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات اسه علیه وارد شده است که سه چیز فربه میکند آدمی را و سه چیز لاغر میکند اما
آنچه فربه میکند مداومت بر حمام یعنی یکروز نه یکروز چنانکه گذشت و بوییدن بوی خوش است
و جامهای نرم پوشیدن و اما آنچه لاغر میکند مداومت بر خوردن تخم مرغ است و ماهی
و طلع کسکو دخرما است وقال الصادق صلوات الله علیه ثلث لهدمن البدن
وربما قتلن اکل القدید الغاب ودخول الحمام علی البطنة ونکاح العجوز وزاد
الغشیان علی الامتلاء و حضرت صلوات اسه علیه فرمودند که سه چیز است که بدن را لاغر
هم می باشد و بسیار است که میکشد خوردن گوشتی که خشک کرده باشند و کهنه باشد
و داخل شدن حمام است با امتلا و جماع کردن زن پیر و در روایتی واقع شده است که چهارم
جماع کردن است با امتلا و پر بودن معده وروی هشام بن سالم عن ابی عبدالله صلوات
الله علیه انه قال تقلیم الاظفار یوم الجمعة یومن من الجذام والجنون والبرص
والعمی فان لم تحتج فحکها حکا و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات اسه علیه فرمودند که ناخنها گرفتن در روز جمعه ایمن میگرداند از مرض خوره و دیوانگی
و پیسی و کوری و اگر محتاج بگرفتن نباشی مقراض یا کارد را بر ناخنها بمال که از ناخنها تراشه

و ریزها بریزد و صدوق در تتمه این حدیث ذکر کرده است که حضرت فرمودند که هر که ناخنها
بگیرد و شارب را بگیرد در هر جمعه و بگوید در وقت گرفتن بسم اسه و علی سنة محمد وآل محمد
حق سبحانه و تعالی بعدد هر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده از فرزندان اسمعیل ... مینویسد
وفی خبر آخر فان لم تحتج فامر علیه السکین او المقراض و در روایتی دیگر وارد شده است
بهمان عنوان و در آخر فرموده است حضرت که اگر محتاج بگرفتن نباشی باینکه در آن نزدیکی گرفته
باشد پس بمال بر آن کارد یا مقراض را و ظاهر امر اعم است از آنکه ریزه بریزد و بهتر آنست
که حمل کنند بر آن احادیث و احادیث دیگر که بلفظ حک وارد شده است چنانکه در حدیث حسن منقولست
از عقبة اسدی که من نزد عبداسه بن حسن رفتم و گفتم مرا تعلیم کن از برای دعا روزی گفت که بگو
که اللهم تول امری ولا تول امری غیرک یعنی خداوندا تو متوجه کار من شو و کار مرا بغیر خود مگذار پس
بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اسه علیه عرض نمودم حضرت فرمودند که میخواهی ترا
تعلیم کنم چیزی که نافع تر باشد در طلب روزی در هر جمعه ناخنها و شارب را بگیر و اگر چه نباشد چیزی
ناخنها را و در حدیث قوی از عبداسه بن هلال منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اسه
علیه بمن فرمودند که در هر جمعه از شارب و ناخنها بگیر و اگر چیزی نداشته باشد تراش تا بتو نرسد
دیوانگی و خوره و پیسی وروی عبدالرحیم القصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال
من اخذ من اظفاره وشاربه کل جمعة وقال حین یاخذ بسم الله وبالله وعلی سنة محمد و
آل محمد صلوات الله علیهم لم یسقط منه قلامة ولا جزازة الا کتب الله عزوجل
له بها عتق رقبة ولم یمرض الا مرضه الذی یموت فیه و بسند کالصحیح از عبدالرحیم کوتاه
قد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اسه علیه فرمودند که هر که در روز جمعه ناخنها و شارب
بگیرد و در وقت گرفتن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که ناخن میگیریم بیاوری نام حق سبحانه
و تعالی و بعون الهی و بر سنت محمد و آل محمد که رحمتهای الهی بر ایشان باد و هر که چنین کند نریزد از او
ریزه ناخنی یا ریزه موی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر ریزه یک بنده آزاد کردن
و بیمار نشود مگر به بیماری اجلی که مقدر شده است که در آن اجل بمیرد و ظاهر این اخبار آنست که خود

بگیرد و اگر دلاک شارب او را بگیرد و او دعا بخواند همان ثواب داشته باشد ولیکن اولی آنست که خود
آینه بردارد و چون روی خود در او ران بیند این دعا بخواند که در چهار صد کلمه حضرت امیر المومنین منقولست
ازو علیه السلام است که الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی وصورنی فاحسن صورتی وزان منی
ما شان من غیری واکرمنی بالاسلام یعنی جمیع ثناها و کمالات مخصوص ذات مقدس خداوندی است
که همه کمالات او راست و از وست آن خداوندی که مرا آفریده است و خلق و اندام مرا صحیح کرده
و صورت داده است مرا و صورت مرا نیکو گردانیده است و زینت داده است مرا آنچه در دیگران
بی زینت گردانیده است که عیبی را معیوب آفریده است و مرا غیر معیوب گرامی داشته است
باسلام که مسلمانم بهدایت او و فرمودند که می باید که از جهت برادران مومن خود را زینت کنند
وقتی که برادری بنزد ایشان آید چنانکه رعایت غریبان میکنند رعایت برادران مومن کنند چنانکه
بحسب متعارف این کس لباس دستار و نیمان بند و چاقشور و امثال اینها نزد اهل خانه میزود
و از خانه بیرون می آید و از جهت اینها از جهت برادر مومن نیز این رعایتها بکنند
تا سبب خفت ایشان نباشد و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست
که خداوند عالمیان بهشت را واجب گردانیده است از جهت جوانی که بسیار نظر در آینه کند
و حمد الهی بسیار کند و می باید که چون نظر در آینه کند پس اگر خوش صورت باشد با خود عتاب کند
که روا باشد که حق سبحانه و تعالی صورت ترا چنین قرین باشد و تو سیرت خود را موافق صورت
خود نکاه نداشته باشی بلکه سیرت را چنان کن که اگر ظاهر شود نهایت نفرت از آن
خواهی داشت و اگر صورتش نیکو نباشد با خود بگوید که قبیح تر از تو بسیار ند الحمد لله که مثل اینها
نیستی و چون صورت تو قبیح است سعی کن تا سیرت خود را نیکو کنی تا جمع میان دو قبیح کرده
باشی که قبیح باشی وروی فی خبر آخر انه من یقلم اظفاره یوم الجمعة یبدا بخنصره
من الید الیسری ویختم بخنصره من الید الیمنی و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر روایت
در خبری دیگر در کیفیت گرفتن که هر که در روز جمعه ناخنها را بگیرد باید که ابتدا با انگشت کوچک
دست چپ کند و انتها با انگشت کوچک دست راست کند و صدوق از پدرش روایت

ادیده

کرده است این کیفیت را از نای سابق هرگاه در روز جمعه کار او رد ثواب سابق خواهد داشت و در روایت
ابن ابی عمیر نیست که در روز جمعه چنین کنند بلکه مطلق است و مشهور و از مشایخ شنیده ایم که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه بترتیب او خوالیس اخچیب میگرفته اند یا که یک در میان میگرفته اند اول
از خنصر دست چپ دیگر وسطی دیگر ابهام دیگر بنصر بعد از خنصر دست راست دیگر سبابه دست
دیگر ابهام دیگر وسطی دیگر خنصر دست راست و دیگر سبابه دست چپ و اگر در غیر جمعه کرد این
ترتیب بهتر است و اگر مطلقا بتخییر قایل شوند بهتر است والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات
الله علیه اخذ الشارب من الجمعة الی الجمعة امان من الجذام و از آنحضرت صلوات
الله علیه منقولست که فرمودند که گرفتن شارب در هر جمعه سبب ایمنی است از خوره تا جمعه دیگر پس
اگر کسی بر این مداومت نماید همیشه ایمن خواهد بود و احادیث بر معنی گذشت وقال الحسین
بن ابی العلاء للصادق صلوات الله علیه ما ثواب من اخذ من شاربه وقلم
اظفاره قال لا یزال مطهرا الی الجمعة الاخری و بسند قوی منقولست از حسین و در
کافی حسین روایت کرده است از ابو بصیر که او بحضرت عرض نمود که چه ثواب دارد کسی که از
شارب بگیرد و ناخنها بگیرد در هر جمعه حضرت فرمودند که پاکیزه خواهد بود و خداوند عالمیان
حفظ خواهد کرد او را تا جمعه دیگر که معصیت نکند و اگر بکند حق سبحانه و تعالی او را حفظ خواهد کرد
بفضل خود و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که ناخن گرفتن دفع میکند
درد بی را که از همه دردها عظیم تر است و روزی را فراخ میکند و در حدیث موثق کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که ناخن گرفتن و شارب گرفتن در هر جمعه سبب ایمنی است
از پیسی و دیوانگی وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یطولن احدکم شاربه
فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر به و بروایت سکونی از آنحضرت صلی الله علیه وآله
منقولست که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما شارب خود را نگذارد که دراز شود زیرا
که هر چند که دراز میشود شیطان در زیر آن پنهان میشود و بر او مسلط میشود چون خاصیت
متابعت حضرت صلی الله علیه وآله آنست که ملائکه دفع شیاطین از ایشان میکنند و هر گاه

مخالفت آن حضرت کنند ملائکه رفع ایشان نمیکنند و شیاطین مسلط میشوند و دور نیست که تعبیر از معنی بآن عبارت فرموده باشند در همه جا و الله تعالی یعلم و عبارت را بحاء حطی و جیم و نون مشدده خوانده اند و بجاء و باء و همزه هم دور نیست که کمال بهتان شدنست وقال الصادق صلوات الله علیه من قلم اظفاره یوم الجمعة لم تشعث انامله و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد بندهای انگشتانش زرد یا ریش نمیشود و موید معنی ثانیست آنکه در بسیاری از نسخ لم تشعث بسین مهمله واقعست و آن ریش کردن انگشتانست و در روایت سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد حق سبحانه و تعالی از بندهای انگشت او بیرون کند درد را و داخل کند دوا را وقال الصادق صلوات الله علیه من قص اظفاره یوم الخمیس و ترک واحدا لیوم الجمعة نفی الله عنه الفقر و در قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی را بگذارد از جهت روز جمعه حق سبحانه و تعالی از او دور کند فقر را که محتاج خلق نشود یا بی چیز نشود که سبب احتیاج است بمخلوق و هر چند فقر فخر حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله اما استعاذه از آن واقع شده است در احادیث بسیار و سببش آنست که اکثر مردم بسبب عدم صبر در بلاها و مخالفت الهی می افتند و نسبت بجمعی کمالیست مثل سایر بلاها که مخصوص است بانبیا و اولیا بواسطه قوت ایشان بر صبر و ما را امر کرده اند که از حق سبحانه و تعالی خیر خود را طلب کنیم در عافیت وقال عبد الله بن ابی یعفور للصادق صلوات الله علیه جعلت فداک یقال ما استنزل الرزق بشیء مثل التعقیب فیما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فقال اجل ولکن اخبرک بخیر من ذلک اخذ الشارب و تقلیم الاظفار یوم الجمعة و در صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که عبد الله عرض نمود که فدای تو گردم مشهور است که هیچ چیز سبب فرود آوردن روزی بسوی خود نیست مثل آنکه در تعقیب نماز صبح مشغول ذکر و قرآن و دعا باشند تا طلوع آفتاب

حضرت فرمودند که بلی سبب فراخی روزیست و لیکن ترا خبر دهم بچیزی که سببش فراخی روزی را بیشتر باشد و آن شارب و ناخنها گرفتن است در روز جمعه و بر مضمون احادیث بسیار وارد شده است و دور نیست که مطلوب این باشد که غرضش از تعقیب و نماز شب و امثال آنها که سبب روزیست تحصیل روزی واقع نسازد بلکه خالص از برای رضای الهی باشد و امثال اینها را سبب سازد که اگر خلوص در اینها نباشد سهل است اگر چه محتمل است که اینها نیز وقتی سبب روزی باشد که بنده اینها را خالص از برای رضای الهی واقع سازد و قرینه آنکه بسیار است که سبب نمیشود و آن از جهت عدم خلوص باشد و ایضا ممکن است که اینها وقتی سبب باشد که کارهای که سبب منع رزق است مثل دروغ و بسیاری از معاصی که خواهد آمد از و صادر نشود و اکثر عالمیان از جهت الفقر مبتلا اند که آن اعمال از ایشان صادر میشود مثلا نمی بینی که هر گاه آدمی اندک تبی داشته باشد و علاج حبش در اندک تبریدی باشد و طبیب بگوید که اگر بزرقطونا بخوری که تب زایل میشود و او بخورد و بعد از آن صد درم عسل بخورد پس اگر هلاک شود نه از آنست که بزرقطونا تاثیر نکرده است و این ظاهر است و اگر کسی خود را از معاصی نگاه دارد همان بس است از جهت روزی بحساب حق که حق سبحانه و تعالی فرموده است و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که از حق سبحانه و تعالی بترسد و مخالفت او نکند حق سبحانه و تعالی از جهت او مفری بسازد و خلاصی از بلاها را او را روزی دهد از جایی که گمان نداشته باشد و ظاهر است که با وجود عدم شرایط هیچ تاثیر نداشته باشد همان تاثیر خود را میکند اگر چه تاثیر کامل نباشد و تقلیم الاظفار یوم الخمیس یدفع الرمد و گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه دفع میکند درد چشم را و در حدیث صحیح از خلف واقع شده است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرا در خراسان دید که درد چشم داشتم حضرت فرمودند که ترا دلالت کنم بچیزی که اگر آن را بکنی درد چشم نکشی گفتم بفرمایید حضرت فرمودند که هر پنجشنبه ناخنها را بگیر من چنان کردم و از آن دور تا حال درد چشم نکشیده ام و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که پنجشنبه ناخنها بگیرد درد چشم نکشد وقال ابو جعفر صلوات الله علیه من اخذ اظفاره

كل خميس لم ترمد ولده و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که پنجشنبه ناخنهای
خود را بگیرد فرزندانش از درد چشم نکشند و استبعادی ندارد که بالخاصیه سبب این معنی باشد یا اگر
سبب متابعت ائمه معنی از تفضل الهی باید چون مسبب الاسباب وست وقال رسول الله صلی الله
علیه وآله من قلّم اظفاره یوم السبت ویوم الخمیس واخذ من شاربه عوفی من وجع
الضرس ووجع العین و بروایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه وآله منقولست که
هر که ناخنها را در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد و در ثواب الاعمال پنجشنبه بگیرد و از شارب بگیرد
یعنی در یکی ازین دو روز حق سبحانه وتعالی او را عافیت کرامت کند از درد دندان و درد چشم یعنی
اگر داشته باشد شفا یابد و اگر نداشته باشد مبتلا بآنها نشود وقال موسی بن بکر للصادق
صلوات الله علیه ان اصحابنا یقولون انما اخذ الشارب والاظفار یوم الجمعة فقال
سبحان الله خذها ان شئت یوم الجمعة وان شئت فی سایر الایام وقال صلوات الله
علیه قصها اذا طالت و موسی عرض نمود بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
ا میگویند که شارب و ناخنها را می باید گرفت مگر در روز جمعه حضرت فرمودند سبحان الله
از روی تعجب یا آنکه خدا را منزه میدانم از آنکه چنین فرموده باشد بلکه واجب کرده است که در
روز جمعه باشد و هر وقت که خواهی بگیر میخواهی در روز جمعه بگیر و میخواهی در روزهای دیگر
بگیر و حضرت فرمودند که هرگاه دراز شود بگیر و این حدیث بر تقدیر وقوع منافات با احادیث
متواتره ندارد بلکه بیان میکند که اوامری که در آن اخبار وارد شده است بر سبیل استحباب
نه بر سبیل وجوب و چون راوی اظهار کرد که ایشان لازم میدانند که در روز جمعه باشد لازم بود
که مبالغه فرمایند در عدم وجوب باین عبارت زیرا که ایشان این توهم را از امثال عبارات
سابقه کرده بودند پس اگر اندک مساهله در جواب میفرمودند سبب رسوخ اعتقاد باطل ایشان
میشد چنانکه خواهد آمد بسیاری از امثال این و احوط آنست که نگذارد که ناخنهای دست
و پا دراز شود و اگر نگیرند البته در وقت وضو و غسل چنان کنند که چرکی نماند در زیر
ناخنها که دغدغه وجوب میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

وارد شده است که فرمودند که سبب ناخن گرفتن آنست که چرک در زیر آن بهم میرسد اگر دراز شود
و شیاطین در چنین جاها جا میکنند و سبب فراموشی میشود و قریب باین معنی در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و اولی آنست که ناخن را بدندان
نگیرد که اخبار بسیار وارد و وارد شده است در نهی از آن و آنکه سبب بینائیست وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله للرجال قصّوا اظافیرکم وللنساء اترکن من اظافیرکن
فانه ازین لکنّ و بروایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه وآله منقولست که مردان
را فرمودند که ناخنهای خود را بگیرند و بزنان فرمودند که اندکی از ناخنهای خود بگذارند که از
برای زینت شما بهتر است یعنی چنانکه مردان را سنت است گرفتن ناخن زنان را سنت است
نه آنکه در اصل نگیرند از جهت آنکه اگر نگیرند قبیح می نماید البته وقال الصادق صلوات الله
علیه یدفن الرجل اظافیره وشعره اذا اخذ منهما وهی سنة و حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که هرگاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آنرا دفن کنند و این مضمون در احادیث معتبره
وارد شده است و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که از حضرت سؤال کردند تفسیر این آیه را که حق سبحانه وتعالی فرموده است که الم نجعل
الارض کفاتا احیاء وامواتا یعنی آیا نگردانیدیم زمین را محل دفن زندگان شما و مردگان
شما و مردگان شما حضرت فرمودند که از آنجمله است دفن مو و ناخن یعنی چنان کرده است حق سبحانه
وتعالی که بعضی از اجزای زندگان نیز در آنجا مدفون گردد و چون مفسران برای خود تفاسیر
تجوزات بسیار در این آیه کرده اند وروی ان من السنة دفن الشعر والظفر والدم
واقع شده است که از جمله سنتها است دفن مو و ناخن و خون و بنابرین خون نیز داخل خواهد بود
در آیه بلکه هر جزوی را که از زنده جدا شود مثل دندان و دستها و پاها اگر بریده شود و آن شخص
زنده باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است
که حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله امر فرمودند بدفن کردن چهار چیز مو و ناخن
و خون وسئل ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه عن قول الله عز وجل خذوا زینتکم

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ قَالَ مِنْ ذٰلِكَ التَّمَشُّطُ عِنْدَ كُلِّ صَلوٰةٍ روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح
از عبد الله بن مغیره که از ابو الحسن صلوات الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی
فرموده است که زینت خود را بردارید و خود را فرو پوشانید نزد هر سجده‌ای حضرت فرمودند که از آن
جمله است شانه کردن نزد هر نمازی و صدوق در قوی کالصحیح روایت کرده است از عبد
الرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر این آیه حضرت فرمودند
که شانه است بدرستیکه شانه کردن روزی را فراخ میکرداند و مو را نیکو میسازد و حاجت که او را
زود بر آورده میشود و آب پشت که منی است زیاده میشود و بلغم را قطع میکند پس محتمل است که مراد
از مسجد در آیه نماز باشد چون مشتمل است نماز بر سجده یا که مقصد زینتی باشد که از شارع بما رسیده است
در آیه داخل است مثل مسواک کردن و جامهای پاکیزه پوشیدن و بوی خوش کردن و ذرجهما
و جمیع جامهای نفیس پوشیدن و سایر چیزهایی که خواهد آمد و محتمل است که همیشه در وقت نماز
سنت باشد جامهای نفیس پوشیدن و در نمازهای حاجت وارد شده است که جامهای کهنه
پوشیده آن مستثنی باشد چنانکه کلینی و صدوق در حدیث معتبر کالصحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت
کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمودند که جامهای پاکیزه غم و اندوه را میبرد و طهور و مطهر است از برای نماز و کلینی روایت
کرده است در صحیح از حماد بن عثمان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حاضر بودم
که شخصی بحضرت عرض نمود که شما میفرمایید که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه جامهای کهنه
می پوشیدند و پیراهنی را بچهار درهم میخریدند و می پوشیدند و امثال این‌ها و ما می بینیم که شما جامهای
نفیس می پوشید حضرت فرمودند که در آن زمان که حضرت امیر المومنین چنین میکردند بدی
بود و امروز زیبنده نیست و بهترین پوششها پوشش اهل آن زمانست ولیکن چون قایم آل محمد صلوات الله
علیه خروج خواهد کرد بسیرت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه سیر خواهد کرد و امثال این از
احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که زینت میکرده‌اند و با آن
زینت نماز میکرده‌اند و این آیه را میخوانده‌اند که ترجمه‌اش اینست که بگو یا محمد که کیست آنکه حرام کرده است

بدرود این با شکر در آنجا که محمد و ما ... بکشید بدر نیکو

زینتهای

زینتهای آلهی را که از جهت بندگان آفریده است و روزیهای طیب و نیکو را بگو که اینها را از برای
مومنان آفریده‌ایم و احادیث بسیار وارد شده است که بهترین پوششها پنبه است و آن
لباس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بهترین آن جامهای پنبه است و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم جامهای خز می پوشیده‌اند و بقیمت اعلی میخریده‌اند تا جمل قیمت
آن می نموده است بعضی از اوقات و در مبحث لباس خواهد آمد و احکام لباس در آنجا
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَشْطُ الرَّأْسِ يَذْهَبُ
بِالْوَبَاءِ وَمَشْطُ اللِّحْيَةِ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ و حضرت فرمودند که شانه کردن سر دفع وبا میکند
و شانه کردن ریش سخت میکند دندانهای آسیا را کلینی در قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه روایت کرده است که فرمودند که جامهای پاکیزه دشمنان را کور میکرداند و روغن مالیدن
فقر را و چرکنت را زایل میکند و سر را شانه کردن وبا را میبرد گفتم وبا کدام است حضرت
فرمود که تب است و ریش را شانه کردن دندانهای آسیا را محکم میکند وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا إِذَا سَرَّحْتَ لِحْيَتَكَ وَرَأْسَكَ فَأَمِرَّ الْمُشْطَ عَلَى
صَدْرِكَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَالْوَبَاءِ کلینی بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه
روایت کرده است که هرگاه ریش را شانه کنی بمال شانه را بر سینه‌ات که دفع میکند غم
و وبا را و گذشت که وبا تب است و ظاهر اگر بر بالای جامه و سینه بمالد سنت بعمل آمده
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ سَرَّحَ لِحْيَتَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً وَعَدَّهَا
مَرَّةً مَرَّةً لَمْ يَقْرَبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقول است که هر که ریش خود را هفتاد مرتبه شانه کند که حساب کند یک یک را شیطان چهل
روز نزدیک او نیاید و دور نیست که مشروط باشد وَلَا بَأْسَ بِأَمْشَاطِ الْعَاجِ وَ
الْمَكَاحِلِ وَالْمَدَاهِنِ و باکی نیست شانه‌هایی که از استخوان فیل ساخته باشند و
همچنین سرمه‌دانها و روغن‌دانها که از استخوان فیل ساخته باشند هر چند فیل از
مسوخ است ولیکن مسوخ نجس نیستند یا آنکه خصوص استخوان فیل مستثنی باشد که احادیث

نیز ندارد و این مضمون حدیث کالصحیح است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال
کردم از روغن دانها و شانهای استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست در نهایه و قال
موسی بن جعفر صلوات الله علیهما امتشطوا بالعاج فانه یذهب بالوباء و کلینی در قوی
کالصحیح از حسین بن عاصم روایت کرده است که داخل شدم بر آنحضرت صلوات الله علیه و دیدم
که آنحضرت شانه از استخوان فیل داشتند و بآن شانه میکردند پس گفتم فدای تو گردم جماعتی
در کوفه هستند که میگویند حلال نیست شانه کردن بعاج حضرت فرمودند که چرا حلال نباشد
و حال آنکه پدرم را که شانه یا دو شانه بود از استخوان فیل پس فرمودند که شانه کنید بعاج که
دفع وبا میکند و تردید از راویست که نمیداند که حضرت یک شانه فرمودند یا دو شانه و در حدیث
قوی از موسی بن بکر مرویست که گفت که دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که
شانه میکردند بشانه عاج و من آن شانه را از جهت حضرت خریده بودم و در حدیث قوی
کالصحیح از عبد الله بن سلیمان منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال
کردم از استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست و من شانه از آن دارم و قال
الصادق صلوات الله علیه المشط یذهب بالوباء و هو الحمی و فی روایة
احمد بن ابی عبد الله البرقی یذهب بالوباء و هو الضعف و قال الله عز
و جل و لا تنیا فی ذکری ای لا تضعفا و بسند قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که شانه کردن وبا را میبرد و آن تب است و در روایت برقی از استادان خود
نابنون شنیده است یعنی ضعف را میبرد و استشهاد بآیه کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده
بموسی و هرون که در ذکر من ضعیف مباشید و سستی مکنید پس ونی بمعنی ضعف است و محتمل است
که برقی اجتهاد کرده باشد که ونی ظاهرتر است و بعید بلفظ مقدم است و اگر بان
عنوان نیز روایت کرده باشد منافات ندارد که هر دو را ببرد و در حدیث کالصحیح از
حضرت موسی بن جعفر وارد است که آنحضرت فرمودند که شانه کردن وبا را میبرد و
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شانه داشتند در مسجد که چون از نماز فارغ میشدند

محاسن

محاسن مبارک را شانه میکردند و ممکن است که پیش از نماز شانه کرده باشند در خانه و در مسجد نیز میکرده
باشند و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که بسیار شانه کردن موی
وبا را میبرد و روزی را فراخ میکند و قوت جماع را زیاده میکند و از محمد بن خالد برقی منقولست که
بسیار شانه کردن بلغم را تخفیف میدهد و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
ثلث من عرفهن لم یدعهن جز الشعر و تشمیر الثوب و نکاح الاماء و بسند صحیح روایت
کرده است معمر بن خلاد از ابو الحسن صلوات الله علیه و ظاهرا ابو الحسن حضرت امام رضاست
و سهو واقع شده است که آنحضرت فرمودند که سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آنرا یافته آنها را
ترک نخواهد کرد یکی کم کردن مو از سر و ریش و شارب و دیگر جامه برزدن که بر زمین نکشد و سیم
جماع کردن کنیزان بعنوان خادم گرفتن به آنکه چون تکبر و خیلا در میان عالمیان شایع بود خصوصا
در میان عرب و جامهای دراز میپوشیدند که بر خاک میکشیدند حق سبحانه و تعالی حضرت
سید المرسلین را صلی الله علیه و آله مخاطب ساخت و مراد امت بود که فرمود که و ثیابک فطهر
و در احادیث صحیح از طرق ما وارد شده است و اکثر مفسران سنیه چنین تفسیر کرده اند که فشمر یعنی
جامهای خود را پاک گردان به اینکه برزن و این نیز احتمال دارد یکی آنکه جامه را از خاک
بردار و دست یا طرف آنرا بر کمر بند کن که بر زمین نکشد و دویم آنکه کوتاه بساز یا بگذار از کعب
در نگذرد و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه نظر کرد بشخصی که پیراهن درازی پوشیده بود و بر زمین میکشید حضرت فرمودند که این
جامه طاهر نیست و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وصیت فرمودند مردی از بنی تمیم را که زنهار که لنگ و
پیراهن را دراز مکن که بر زمین کشد که این صفت متکبرانست و خداوند عالمیان دوست
نمیدارد متکبر را و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که آن
حضرت جوانی را دیدند که لنگش دراز بود حضرت فرمودند که ای جوان لنگت از خاک
بردار که سبب نقای جامه است که زود کهنه نمیشود و سبب نقاء و پاکیزگی دلست که بتکبر مبتلا

نمیشود و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی را دیدم که
جامه اش را بر زمین میکشید حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی شبیه بزنان باشد
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ اسْتَأْصِلْ شَعْرَكَ يَقِلَّ دَرَنُهُ وَدَوَابُّهُ
وَوَسَخُهُ وَتَغْلُظُ رَقَبَتُكَ وَيَجْلُو بَصَرُكَ وَيَسْتَرِيحُ بَدَنُكَ و در حدیث موثق کالصحیح از
آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که باسحق بن عمار فرمودند که موی سرت را برطرف ساز
بچیدن انرا شدن تا چرک کمتر و شپش نیفتد در ان و چرکهایی که لازم موی گذاشتن است
زایل شود و گردنت کلفت شود و روشنی چشمت زیاده شود و بدنت استراحت کند و در روایت صحیح
دیگر از اسحق بن عمار وارد است که با آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که
موی پشت سرم بسیار میشود و من مغموم میشوم حضرت فرمودند که ای اسحق نمیدانی که
موی پشت سر را تراشیدن غم را زایل میکند وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
مَنِ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلْيُحْسِنْ وِلَايَتَهُ أَوْ لِيَجُزَّهُ و در روایت سکونی وارد است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که موی سر گذارد پس باید که آنرا نیکو کند بشانه کردن و رفع
شپش کردن و روغن مالیدن یک هفته دو بار و مشایخ آن را تراشیدند اکثر در زمان جاهلیت موی
سر میگذاشتند و اگر کسی گناهی میکرد و کرمی میبست که او را عقوبت کنند بتراشیدن موی سرش را
میتراشیدند و چون حضرت سید المرسلین میخواست که این را برطرف سازد مقرر فرمودند که
در حج و عمره سر بتراشند و واجب نگردانید که مبادا سبب نفرت ایشان شود از اسلام و خود
همیشه نمی تراشیدند تا در نظر ایشان قبیح ننماید و اکثر اوقات آنحضرت چهار انگشت مو
میگذاشتند تا چون نوبت بحضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم رسید ایشان میتراشیدند و جمعی
وجمعی که ایمان حقیقی داشتند متابعت میکردند و دیگران که نمیتراشیدند ایشان را مبالغه
فرمودند که تربیت مو بکنید و احادیث شانه کردن گذشت و همچنین شستن موی سر بخطمی
و سدر اگر چه نباشد باب شستن نیز نیکوست چنانکه بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر
المومنین صلوات الله علیه منقولست که شستن سر از اچرک پاک میکند از سر و ازاله مرضهای

چشم

چشم را [illegible] میکند و ظاهر احادیث این بود که سر را بگل کم را بآب شستن و اعتقاد صدوق این بود
که کراهت مخصوص گل مصر است و بهتر آنست که بخطمی بشوید یا بآب برگ کنار بود و خیر بود داده و سبوس
اخیر آن و سنت است بدن و موی را روغن مالیدن خصوص روغن بنفشه و بادام یا بنفشه کنجد خصوص
شب جمعه که در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که
شب روغن مالیدن بشره را عروق میدواند و در پوست جا میکند و روز را ضایع میکند و در حدیث
کالحسن حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که فرمودند که روغن بشره را نرم میکند و ترطیب دماغ میکند
باینکه منفذ سر را زیاد میکند و راههای آب را باز میکند که فضلات سر از چشم و گوش و بینی رفع
شود و کثافت بدن را دفع میکند و روی را شگفته میدارد و در روایتی کالصحیح غم را میبرد و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول که خواهی که روغن
مالی در میان سر بگذار از کف دست بار روغن را و این دعا را بخوان که اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
الزَّيْنَ وَالزِّينَةَ وَالْمَحَبَّةَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْنِ وَالشَّنَآنِ وَالْمَقْتِ یعنی خداوندا از تو
سوال میکنم که خوش اندام و با زینت باشم و ترا دوست دارم و تو مرا دوست داری و مومنان مرا دوست
دارند و من ایشان را دوست دارم و پناه بتو میبرم از آنکه قبیح منظر باشم یا شوم در دنیا و عقبی و پناه میبرم
بتو از دشمنی من مومنان را و دشمنی ایشان مرا و از عذاب تو در دنیا و عقبی و در حدیث حسن کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بهترین روغنهای شما روغن بنفشه است
و بنفشه در میان روغنها مثل شیعیان ما است در میان مردمان و فرمودند که از طرف شما چیزی
بانجانب می آورند که نزد ما بهتر از روغن بنفشه باشد و در قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که بنفشه در میان روغنها مثل ما معصومانست صلوات الله علیهم نسبت بمردمان و فرمودند
که زیادتی بنفشه بر روغنها مثل زیادتی دین اسلام است بر سایر دینها نیکو روغنی است روغن
بنفشه مرضهای سر و چشم را دفع میکند پس آنرا بر سر و بدن بمالید و فرمودند که روغن بنفشه در تابستان
خنک است و در زمستان گرم و دماغ را قوت میدهد و اگر بر ابروها مالند درد سر را برطرف میکند
و اگر تب روز او در روغن بنفشه آن را فرو می نشاند مجملا فضیلت آن در اخبار بسیار وارد شده است و

کرده است که دستار آن برد و ظاهر باشد که براق شود که شبیه بزنان شوند در همه روغنها سنت است
که چون از حمام بیرون آیند بخور کنند بوهای خوش خصوصاً عود و در حدیث کالصحیح منقولست از حسن
جهم که دیدم که حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند و بوی بخور آنحضرت می آمد و در
حسن کالصحیح از مرازم منقولست که در خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بحمام رفتیم و
چون حضرت از حمام بیرون آمدند و رخت کن قرار گرفتند عود سوزی در دادند و بخور فرمودند پس
فرمودند که مرازم را بخور کنید پس عرض کردم که اگر کسی خواهد حصه خود ازین بخور بر شود تواند داشت
حضرت فرمودند که بلی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
هر که قدرت داشته باشد خوبست که جامهای خود را بخور کند و اگر موی سر بگذارد سنت است
که بروغن خوشبو کند مثل غالیه چنانکه در حدیث صحیح منقولست از معمر بن خلاد که حضرت امام
سر را خوشبو
ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما امر فرمودند که روغنی بسازم که مشک و عنبر
در آن کنم پس فرمودند که در کاغذی بنویسم آیة الکرسی و الحمد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و آیات دیگر ازین باب که از جهت حرز منقولست مثل آیه سخره و سوره قل هو الله و قل یا ایها
الکافرون را و این کاغذ در میان غلاف شیشه و شیشه بگذارم پس آنچه فرموده بودند بجا آوردم
و بخدمت حضرت بردم حضرت از آن روغن محاسن مبارک را چرب میکردند و من میدیدم و منقولست
که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه امر فرمودند که غالیه ساختند که تخمیناً چهل تومان خرج آن شده و
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در شبی حضرت امام زین العابدین متوجه
مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند و جبه خز و ردای خز و عمامه خز پوشیده بودند
و خود را بغالیه معطر ساخته بودند که یکی از شیعیان آنحضرت بآنحضرت رسیده و گفت فدای
تو گردم در چنین شبی با این چنین زینت بکجا میفرمایید حضرت فرمودند که بمسجد جدم حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله میروم بطلب خواستگاری حور العین از خداوند عالمیان و در روایات
دیگر وارد شده است که آن حضرت بدن مبارکش ضعیف بود و بواسطه رفع سرما جامه خز می
پوشیدند چون گرم است و غرض آن بود که بیان جواز کنند چون در آن زمان موی

لحیانی

سفیدان در مذمت زینت میکوشیدند حضرات ائمه معصومین زینتها میکردند تا ظاهر سازند
که زینت جایز است و حرام نیست و در حدیث صحیح وارد شده است که علی بن جعفر گفت سؤال
کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که مشک در روغن جایز است که داخل کنند حضرت
فرمودند که من میکنم و باکی نیست و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشکدانی داشتند که چون وضو میساختند
بدست تر از آن مشک بکار میبردند و چون حضرت از منزل بیرون می آمدند مردم از آن بو میدانستند
که حضرت تشریف می آورند و غرض از دست مالیدن بیان طهارت مشک بود که توهم نشود که چون
اصل آن خون نجسست نجس است زیرا که باستحاله پاک شده است و دیگر دغدغه میکنند که غالباً از نافهای
آهوی خطا نافه را میاندازد و کفار می آورند زیرا که چون از مسلمان میگیرند پاکست و خوردنش حلالست
چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که دلالت بر طهارت میکند و در بعضی اخبار بسیار وارد است
که مشک را در طعام میتوان کرد با آنکه اصل در اشیا حلیت است چنانکه احادیث در این باب
خواهد آمد و در احادیث متواتره وارد شده است که بوی خوش کردن از اخلاق پیغمبرانست و در
حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد است که سنت است که هر روز بوی
خوش کنند و اگر نداشته باشند یکروز نه یکروز کنند و اگر نداشته باشند هر جمعه ترک نکنند
و در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که دو رکعت نماز با بوی خوش بهتر است
از هفتاد رکعت نماز بی بوی خوش و حضرت فرمودند که در بوی خوش اسراف نیست و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله آنچه در بوی خوش صرف میفرمودند بیشتر بود از آنچه در طعام صرف
میفرمودند و دیگر منقولست در اخبار کالصحیح بسیار که اگر کسی بوی خوش از جهت کسی بیاورد رد
نمی باید کرد مگر آنکه بعنوان رشوه باشد که قبول آن کفر است چنانکه خواهد آمد و قال صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ وَآلِهِ الشَّعرُ الحَسَنُ مِن كِسْوَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَكْرِمُوهُ ظاهر از حدیث سکونی باشد که
حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله فرمودند که موی خوب از پوششهای الهی است که خداوند
عالمیان آدمیان را پوشانیده است پس آن را عزت بدارید و ظاهر مراد از آن موی سر است

یا سر اگر بگذارد عزت بدارید تر می کند کور شود و ظاهر او فقه نباشد و در اکثر تراشیدن موی
سر بهتر است از گذاشتن چنانکه احادیث بسیار برین دلالت دارد و بعضی از علما از این حدیث
فهمیده اند که گذاشتن با ترتیب بهتر باشد و بر تقدیر صحت این حدیث حمل بر تقیه نمودن اظهر است
یا از جهت زنان موی سر و از جهت مردان موی ریش بیک قبضه و الله تعالی علیم وقال
الصادق صلوات الله علیه من اتخذ شعرا فلم یفرقه فرقه الله بمنشار من نار
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که موی سر بگذارد و آن را نشکافد به دو حصه که میان آن ظاهر
شود حق سبحانه و تعالی آن را دو حصه کند باره از آتش و پیشتر گذشت که دو سنت که از جهت مسح
باشد چون می باید که بر بشره مسح واقع شود یا بر موی مخصوص آن که کشیدن آن از حد مقدم
سر بیرون نرود و چون شکافته میشود بعضی از سر را مسح میتوان کرد و بعضی از موی مخصوص آن از طرفین
که الحال بر آن مسح کشیده میشود از چهار طرف از حد پیش سر بیرون میرود و اکثر علما حمل بر مبالغه در
کراهت کرده اند و این نحو مبالغه در کلام ایشان متعارف هست و الله تعالی علیم وکان شعر
رسول الله صلی الله علیه وآله وفرة لم یبلغ الفرق و موی سر حضرت رسول الله صلی
الله علیه وآله وفره بوده و آن نحو از لیست از مو که بنرمه گوش رسد و آن مرتبه نبود که توان شکافت
او را یعنی وفره کامل نبود و ظاهر آنست که قریب به دو انگشتی بوده باشد و ممکن است در صورت
که در وقت مسح دست بمیان آن کنند با ممکن است که هر چه بمقدم سر بوده باشد یک انگشت نیز
نباشد که اندکی از پیشگاه بالاتر بقدر مو هر گاه مسح کنند صحیح باشد که کشیدن آن از
حد مقدم در نرود و چون در حدیث کالصحیح باعتقاد علما و صحیح باعتقاد بنده وارد شده است
از بقباق که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که موی
وفره داشته باشد آیا آن را میشکافد یا بحال خود میگذارد حضرت فرمودند که میشکافد و ممکن است
که مراد شکافتن حال مسح باشد چون مشکل است همیشه شکافتن و ظاهر اگر از او بر من
چرکینه و سعی نماید در شکافتن شکافته شود و لیکن چون بسیار مشکل است فرق میکرده اند چنانچه
در حدیث کالصحیح از ایوب بن هرون منقول است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه عرض نمودم که آیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله موی سر را می شکافتند حضرت فرمودند که نه
زیرا که موی سر آن حضرت وقتی که دراز میشد تا نرمه گوش آن حضرت میرسید و در حدیث کالصحیح
از عمرو بن ثابت منقول است که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا فرق
و شکافتن از سنت است حضرت فرمودند که از سنت است گفتم سنیان را اعتقاد اینست که حضرت
سید المرسلین فرق کرده اند حضرت فرمودند که آن حضرت فرق نفرموده اند و هیچ یک از پیغمبران موی را
نگذاشته که بمیانه شود تا فرق توان کرد و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه ظاهر میشود که موی که گذاشته که فرق فرموده اند در وقتی بود که مصدود شدند در حدیبیه
و میل داشتند بحسب رویای صادقه که سال دیگر داخل مسجد الحرام خواهند شد موی را گذاشته که بعد
از دخول بتراشند و درین عرض سال فرق فرمودند پس اگر سنت است باعتبار آن حالت
بوده پس هر که ممنوع شود و موی بگذارد و فرق کند و این که سنت نیست وقتیست که این حالت واقع
نباشد پس ظاهر شد که موی گذاشتن مطلوب نیست و اگر بگذارد و فرق کند و ترتیب کند و اگر
سنت خواهد می باید که بتراشد و الله تعالی علیم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله حفوا
الشوارب واعفوا اللحی ولا تشبهوا بالیهود و آن حضرت صلوات الله علیه وآله فرمودند که
پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید و شبیه یهودان مباشید که برعکس میکنند سبیل
میگذارند و ریش را می تراشند و ظاهر او در آن وقت یهودان چنین میکرده اند و چون حال
که از مسلمانان اتباع زده شته باشند بطریق مسلمانان نه ونظر رسول الله صلی الله علیه وآله
الی رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا لو هیأ من لحیته فبلغ الرجل ذلک فهیأ
من لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی صلی الله علیه وآله فلما رآه قال هکذا
فافعلوا و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله نظر بشخصی کردند که ریش بلندی داشت حضرت فرمودند که چه میشد اگر این مرد
اصلاحی میکرد تا کوتاه میشد چون این خبر بآن مرد رسید ریش خود را اصلاح کرد میانه ریش کوتاه
و ریش دراز پس چون بحضرت داخل شد حضرت فرمود که همچنین کنید وقال رسول

الله صلی الله علیه وآله ان المجوس جزّوا لحاهم ووفّروا شواربهم وانا نحن نجزّ الشوارب ونعفی
اللحا وهی الفطرة آن حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که تحقیق که گبران ریش را می چیدند و سبیلها
را بزرگ میکردند و ما مسلمانان شارب را می چینیم و ریش را دراز میگذاریم و این فطرت اسلام است
یا اهستنهای حضرت ابرهیم است صلوات الله علیه وقال الصادق صلوات الله علیه
ما زاد من اللحیة عن قبضة فهو فی النار و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که هرچه از ریش زیاده از یکقبضه است پس آن زیاده در آتش خواهد بود و آتش که
در زیادتی افتاد در همه جا سرایت میکند یا مطلوب نیست از شارع و اگر یکقبضه مطلوبیت کمتر از
مو افق خواهند بود وقال محمد بن مسلم رأیت ابا جعفر صلوات الله علیه یاخذ من
لحیته فقال دوّرها و در کافی و الحجام یاخذ من لحیته و بسند کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که مصلح صلاح محاسن مبارک آن حضرت میکرد حضرت
با و فرمود که محاسن را مدور کن یعنی طولانی مباشد و این نیز دلالت بر چهار انگشت میکند تخمینا
چون زیاده بران طولانی میشود و دلالت میکند برآنکه اگر دیگری اصلاح کند خوبست و لیکن دلالت
میکند بر کارکه مصلح شارب را میگرفت وقال الصادق صلوات الله علیه تقبض بیدک علی
لحیتک وتجزّ ما فضل و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بدست خود ریش
خود را میگیری و زیادتی را می چینی و ظاهر قبضه آنست که از ابتدای ریش از اطراف باید گرفت و چون
تا مطلوب افتاده است زیادتی از انتهای استخوانهای لحیین که دندانها بر انها است میگیرند و
کاش بان نیز اکتفا میکردند و در حدیث صحیح از سدیر صیرفی منقولست که حضرت امام محمد باقر را
دیدم که از دو طرف محاسن میگرفتند و محاسن را فربه میکردند یا کمتر از زیر آن میگرفتند و مثانی
این نیست حدیث حسین زیات که من آنحضرت را صلوات الله علیه دیدم که سبک میکردند محاسن مبارک
خود را زیرا که حمل میکنیم سبکی را بر گرفتن زیاده از قبضه از اطراف و اما شارب پس ظاهر از حدیث
نبوی صلی الله علیه وآله که از پیش گذشت آنست که کل موی لب بالا با سبیلها گرفته شود و در حدیث
کالصحیح از عبد الله بن عثمان منقولست که من دیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شارب را

تمام میگرفتند تا محل روییدن مو و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله مرویست که
سنت آنست که شارب را بگیرند تا لب بالا تمام ظاهر شود و محل روییدن مو برسد و ازین حدیث ظاهر
میشود که آب خور را باید گرفت و لبس و در لغت شارب را بر آنچه اطلاق میکنند در پشت لب بالا
اطلاق میکنند و بر مجموع این با سبیلها اطلاق میکنند پس آنچه معلوم است استحباب چیدن آنجا است
و زیادتی را اگر کوتاه کنند ضرر ندارد و اما کوتاه کردن ریش پس اگر قدری باند که اطلاق ریش
بر آن کنند بی دغدغه مشروع کرده است ولیکن ترک سنت کرده است چون سنت قبضه است و ظاهر
زیادتی بدتر از کمی باشد و از دو خبر نبوی صلی الله علیه وآله ظاهر میشود که چیدن ریش بعنوان مو رچه یا
تراشیدن آن حرام باشد و احتمال حرمت و کراهت هر دو دارد و اگرچه ظاهر اکثر علما حرمت است چون امر را
برای وجوب میدانند و شیخ رحمه الله ذکر کرده است حرمت تراشیدن ریش را بی خلاف و کلینی
رضی الله عنه از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده است که جماعتی بودند که ریش را
میتراشیدند و شاربها را میگذاشتند پس حق سبحانه وتعالی ایشانرا مسخ کرد بجانورها و کلینی
حکم بصحت حدیث کرده است پس ازین حدیث ظاهر میشود که سبیل را نیز شارب میگویند و احتیاط
در ترک هر دو است و الله تعالی اعلم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الشیب فی
مقدم الرأس یمن وفی العارضین سخاء وفی الذوائب شجاعة وفی القفا شوم و در حدیث
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که موی سفید در پیش سر مبارکست و دلالت بر
خوبی میکند یعنی اول مرتبه اگر ظاهر شود و در دو طرف ریش نزدیک بگوش اگر ظاهر شود اولا دلالت
بر سخاوت و کرم میکند و در دو طرف سر اگر ظاهر شود دلالت بر شجاعت میکند و از پشت سر اگر
ظاهر شود شوم است و دلالت بر بدی دارد که آن شخص ببلایی مبتلا شود وقال الصادق صلوات
الله علیه اول من شاب ابرهیم الخلیل علیه السلام وانه ثنی لحیته فرأی طاقة بیضاء
فقال یا جبرئیل ما هذا فقال هذا وقار فقال ابرهیم اللهم زدنی وقارا و در حدیث
حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول کسی که موی سفید در
محاسن ابراهیم خلیل دوست الهی علیه السلام بود که دو تای محاسن را بحال او بالا کشید موی
(در حاشیه: او ابراهیم بر ریش)

سفید در ابراهیم پس گفت ای جبرئیل این سفیدی چه چیز است جبرئیل گفت وقار است و نور است پس ابراهیم
گفت خداوندا زیاده کن وقار مرا و وقار هموارلیست که از جا بدر نیاید و همیشه یاد الهی کنند
و فکر مرگ کنند چون موی سفید قاصد مرگ است و مشهور است که چون حضرت ابراهیم و حضرت
اسمعیل بسیار شبیه بودند بیکدیگر و اکثر مردم ایشانرا از هم فرق نمیکردند حق سبحانه و تعالی آن
حضرت را موی سفید داد تا از یکدیگر ممتاز شوند و بروایت دیگر نیز از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که اول کسی که موی سفید بهم رسانید آنحضرت بود گفت خداوندا
این چه چیز است حق سبحانه و تعالی فرمود که نور است و توقیر و تعظیم که حق سبحانه و تعالی آن
شخص را بزرگ گردانیده است و امر بتعظیم او کرده است ابراهیم گفت پروردگارا توقیر
مرا زیاده کن و قال صلوات الله علیه من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا
یوم القیمة و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است و نیز از
جمله چهارصد کلمه حضرت امیر المومنین است که فرمودند که هر که یک موی سفید از او بهم رسید آن موی
سفید نوری خواهد بود او را در روز قیامت و قال رسول الله صلی الله علیه و آله الشیب
نور فلا تنتفوه و آن حضرت فرمودند که موی سفید نور است پس آنرا مکنید و این حدیث
نیز از چهارصد کلمه است و کان علی صلوات الله علیه لا یری بجز الشیب باسا و یکره
نتفه و در روایت سکونی وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
امیر المومنین باکی نمی داشتند که کسی بچیند موی سفید را و کراهت داشتند از کندن آن قال النهی
عن نتف الشیب نهی کراهیة لا نهی تحریم لان الصادق صلوات الله علیه یقول لا باس
بجز الشمط و نتفه و جزه احب الی من نتفه فاخبارهم صلوات الله علیهم لا تختلف
فی حالة واحدة لان مخرجها من عند الله تعالی ذکره و انما تختلف بحسب اختلاف الاحوال
پس از لفظ کراهت ظاهر شد که نهی که از آنحضرت صادر شده بود که موی سفید را مکنید نهی کراهت است نه
نهی حرمت و اگر چه کراهت را بمعنی حرمت اطلاق میکنند لیکن در اینجا بمعنی کراهت است زیرا
که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که

باکی

باکی نیست بچیدن موی سفید و کندن آن و چیدن نزد من محبوبتر است از کندن پس اخبار ایشان
که ائمه هدی اند که در وارد الهی رسیده اند مختلف نمیشود در یک حالت مثل کندن موی سفید را یکی از
ائمه هدی صلوات الله علیهم بگوید که حرام است و یکی بگوید که مکروه است بلکه ممکن است که یکی نهی
کند و یکی بگوید که مکروه است یا حرام است و میان آن نهی باشد چون نهی از جهت حرمت و از جهت
هر دو می آید مثل اینجا زیرا که همه ائمه آنچه میگویند از جناب اقدس الهی میگویند که از روی حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بایشان رسیده است و در علم الهی اختلاف نمی باشد بلی ممکن است که مختلف شود
بحسب اختلاف احوال مانند مثلا بگویند که میته حرام است و بگویند که در حال ضرورت حلال است پس
ظاهر میشود که اول که گفته اند که حرام است حالت غیر ضرورتست یا در جای تقیه باشد و بگویند
که پا را بشوئید و در غیر تقیه بگویند که پا را مسح بکشید و امثال اینها که انشاء الله تعالی در هر موضعی
آنچه مناسبت مذکور خواهد شد پس ظاهر شد که کندن موی سفید کراهتش بیشتر است از چیدن
و چیدن نیز مکروه است و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر و غیر
او منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است
تعظیم مسلمانی که یک موی سفید در اندام او باشد و در احادیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر که تعظیم کند شخصی را که یکموی سفید در اندام او بهم رسیده باشد
حق سبحانه و تعالی او را از فزع و خوف ایمن گرداند در روز قیامت و در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم
مومنی که موی سفید داشته باشد و هر که مومنی را تعظیم کند تعظیم الهی کرده است و هر که سبک
سازد مومنی را که یکموی سفید داشته باشد و هر که مومنی را تعظیم کند تعظیم الهی کرده است
حق سبحانه و تعالی بر او مسلط سازد کسی را که او را سبک سازد پیش از مردن و در احادیث
در تعظیم پیران بسیار است و قال الصادق صلوات الله علیه اربع من اخلاق الانبیاء
علیهم السلام التطیب و التنظیف بالموسی و حلق الجسد بالنورة و کثرة
الطروقة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چهار چیز است که از سنت و طریقه پیغمبران

صلوات الله علیهم بوی خوش کردن و باستره بدن را و سر را پاک کردن و بنوره و تراشیدن آن و
جماع کردن و ظاهرا سهوی شده است که مناسب آنست که تراشیدن باستره باشد و پاک کردن
بنوره و ممکن است که مجاز او واقع شده باشد و در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات
الله علیهما وارد شده است که سه چیز است که از اخلاق حضرات انبیاست بوی خوش کردن و مو را
از بدن دور کردن یا شارب را ناخن گرفتن و بسیار جماع کردن و این حدیث شامل آن چهار
است و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چهار
چیز از اخلاق پیغمبرانست بوی خوش کردن و بسیار جماع کردن و مسواک کردن و حنا بستن
ریش و سر و احادیث متواتره وارد شده است درین چهار که طریقه انبیاست و قال
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِ قَلِّمُوا اَظْفَارَكُمْ يَوْمَ الثُّلَثَاءِ وَاسْتَحِمُّوا يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ وَاَصِيبُوا مِنَ
الْحِجَامَةِ حَاجَتَكُمْ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَتَطَيَّبُوا بِاَطْيَبِ طِيبِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سلیم جعفری از حضرت
ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده است و بسند صدوق بکتاب او
صحیح است که حضرت فرمودند که در روز سه شنبه ناخنها را بگیرید و در روز چهارشنبه حمام روید
و اگر محتاج بحجامت باشید در روز پنجشنبه حجامت کنید و بوی خوش کنید بهترین بوهای خوش در روز
جمعه و این حدیث دلالت میکند بر آنکه در سه شنبه نیز ناخن گرفتن خوبست همچنانکه در جمعه و پنجشنبه و
خوبست و دور نیست که هفته دو مرتبه ناخن گرفتن بهتر باشد در جمعه و سه شنبه و اگر کسی مشغول
حمام رفتنش بیشتر باشد در روز پنجشنبه بگیرد بهتر است و اگر در جمعه او را فراموش شود در شنبه
بگیرد و در احادیث کالصحیح وارد شده است که حجامت در آخر روز دوشنبه خوبست و در
روز سه شنبه خوبست و در روز چهارشنبه نیز خوبست بقصد مخالفت اصحاب طیره که چهار
شنبه را شوم میدانند بعد از خواندن آیة الکرسی و دیگر وارد شده است که هر روز که خون
زیادتی کند حجامت کن و آیة الکرسی بخوان و هر روز که خواهی حجامت کن و ظاهرا مراد از حجامت خون
گرفتن باشد خواه بعنوان حجامت یا زرو یا فصد و چون در ان اوقات حجامت بیشتر شایع بود و ا
واقع ضررش کمتر است و نفعش بیشتر بنابرین فصد کم واقع شده است در اخبار و اگر در روز

چهارشنبه آخر ماه خون نگیرند بهتر است اگر از چهارشنبه آخر ترسد و اما بوی خوش کردن هر روز
سنت است و اگر میسر نباشد یکروز نه یکروز و الا روز جمعه البته مستحب موکد است و بعضی از احادیث
در بوی خوش گذشت اندکی بیشتر نیز خواهد آمد در بحث جمعه ان شاء الله تعالی باب
غسل المیت بابی است در بیان غسل میت و سایر احکام متعلقه بر غسل متاخره بر آن حتی اکثر
نماز میت را صدوق درین باب ذکر کرده است و اکثر در باب صلوات ذکر میکنند چون متعارفست
نزد محدثان که درین باب اولا احکام بیمار را ذکر میکنند پس احتضار است از ذکر آن بعضی از اخبار
و اگر چه مصنف متفرق ذکر بعضی از آنها درین کتاب ذکر کرده از الجمله رئیس المحدثین وثقة الاسلام
والمعظم بین الخاص والعام محمد بن یعقوب الکلینی رازی در حدیث صحیح روایت کرده است از عبد الله
بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت سید الانبیاء والمرسلین
صلی الله علیه وآله رو بجانب آسمان فرمودند و تبسمی کردند از آنحضرت سوال کردند که یا رسول الله
سبب سر بالا کردن و تبسم فرمودن چه بود حضرت فرمودند که تعجب بودم از آنکه دو فرشته از
آسمان بزمین آمدند و طلب مینمودند بنده مومن را در جای نمازش که همیشه در آنجا نماز میکرد
تا اعمال شب و روز او را بنویسند او را در جایگاه نمازش ندیدند پس برگشتند و بالا
رفتند و گفتند خداوندا رفتیم که اعمال بنده ترا بنویسیم دیدیم که بیمار است برگشتیم پس حق سبحانه
و تعالی فرمود همان اعمالی که میکرد در حالت صحت در نامه اعمال او بنویسید از خوبیها او ام کرده بنده
منت چون او را بیمار کرده ام و مانع اعمال او شده ام بر من لازم است که مزد او را کرد و اگر
قبول کنم و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین این مضمون را در دعای مرض بفصاحت و بلاغتی بیان
فرموده اند که فوق آن تصور نمیتوان کرد و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست
که هرگاه مومن بضعف پیری مبتلا شود حق سبحانه و تعالی امر میفرماید فرشتگان را بنویسند کل اعمال
او را که هر عملی از اعمال خیر که این بنده در حالت صحت و جوانی میکرده است در نامه عمل او بنویسند
و همچنین در حالت مرض که میفرماید که هر عملی که در حالت صحت میکرد در نامه عمل آنرا بنویسید و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که ملکین که موکلند

بر بنده و در وقت هر شامی با آسمان میروند حق سبحانه و تعالی میفرماید که چه چیز نوشتید از جهت بنده
من در بیماری او ایشان میگویند که شکایت نوشتیم چون هر که برو وارد میشد میگفت به بیماری
مبتلا شده ام که هیچ کس بآن مبتلا نشده است و امثال این پس خداوند عالمیان فرماید که انصاف
نباشد که خود بنده را در زندان بیماری کرده باشم و منع کنم اورا از شکایت بنویسید
از جهت بنده من هر عملی از اعمال خیر که در حالت صحت میکرد و هیچ گناه بر و منویسید که او
در حبس منست چون من او را حبس کرده ام و ازین باب احادیث معتبره بسیار وارد شده است
و انشاء الله در شرح صحیفه کامله مذکور خواهد شد و در حدیث حسن کالصحیح و در قوی کالصحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که بیدار بودن یک شب از جهت بیماری
یا درد دندان یا درد چشم و غیر آن نزد حق سبحانه و تعالی افضل است و اجرش عظیم تر است
از عبادت یکساله که شب و روز مشغول عبادت باشد و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که یکشب تب برابر است با عبادت یکساله و دو شب تب برابر است با عبادت دو ساله
و سه شب تب برابر است با عبادت هفتاد ساله و در روایتی کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد است که یکشب تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و
ظاهر النسبت باشخاص مختلف شود چنانکه در دو روایت کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که هر که یکشب بیمار باشد و آن بیمار را بالنعمت الهی داند
و شکر آن نعمت بجا آورد چنانست که شصت سال عبادت الهی کرده باشد و در حسن کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد است که فرمودند که هر که سه روز بیماری بکشد و او را بپوشاند و بکسی نگوید بیماری خود را حق
سبحانه و تعالی بدل کند او را گوشتی بهتر از آن گوشت که برگداخته است بسبب مرض و خونی بهتر
و پوستی بهتر و موی بهتر کرامت فرماید که در آنها گناه نکرده باشد و در دو حدیث کالصحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما وارد شده است که خداوند عالمیان میفرماید که هر که شب بیمار
شود و بجمعی که بعیادت آیند شکایت مرض خود را نکند گوشت و خون و پوستی بهتر او را عطا کنم

بلی

پس او را ببرم بجوار رحمت خود و اگر شفا دهم گناهان او را عفو کنم و شفا دهم و در حدیث حسن کالصحیح از
جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که اگر کسی بگوید که امروز تب دارم و
دیشب خواب نکردم شکایت نیست هر چند راست گفته باشد و شکایت آنست که میگوید که بلائی
مبتلا شده ام که هیچکس باین مبتلا نشده است یا بیماری بمن رسیده است که بهیچ کس نرسیده است و در حدیث صحیح از حضرت ابو
الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که آن حضرت فرمودند که هر یک از شما که
بیمار شوید برادران مومن خود را اعلام نمایید تا شما را عیادت کنند که هر مومنی را اقلا یک دعای مستجاب
هست شاید که آن بسبب شما شود و در حدیث حسن کالصحیح باعتقاد علما و اکثر اینها باعتقاد بنده
صحیح است و لیکن بقانون متاخرین این نحو ذکر میکنیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که هر یک از شما که بیمار شوید برادران مومن را اعلام نمایید
که بیمار شده اید تا ایشان بعیادت شما بیایند تا ایشان ثواب یابند و شما نیز ثواب یابید که بسبب ثواب
ایشان شده اید و بسبب همین در نامه اعمال شما حسنه می نویسند و ده درجه بلند میکنند و ده گناه
محو میکنند و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که چون بعیادت مومنان روید از ایشان سوال
کنید که از جهت شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای فرشتگانست چون در مرض گناه
نمی نویسند و مستجابست البته و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که فرمودند که هر که عیادت کند بیماری را در اول روز حق سبحانه و تعالی از عقب او بفرستد
هفتاد هزار فرشته و از جهت او استغفار کنند تا شام و اگر در شام بعیادت بیمار رود
هفتاد هزار فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او تا صبح و چون نزد بیمار نشیند رحمت
الهی او را فرا گیرد و گناهان او آمرزیده شود و درجات او عالی شود و در حدیث صحیح از صفوان
منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بعیادت مسلمانی
رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته مقرر سازد که فرا گیرند خانه او را و از او تسبیح و تقدیس
و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را تا روز قیامت و نصف این ثوابها از جهت آن کسی است
که بعیادت بیمار رفته است و این هفتاد هزار غیر آن هفتاد هزار سابق است بحسب ظاهر و در

چنانچه در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد است که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته میفرستد که از جهت او استغفار کنند
از صبح تا شام و از شام تا صبح و جمعی را از صبح تا صبح و از آن ساعت تا آن ساعت فردا
و رحمت الهی او را فرا گیرد و در بهشت او را درختی بدهند از آنحضرت پرسیدند که خریف چه چیز است
حضرت فرمودند که آنقدر درختی است که چهل ساله راه سوار تند رو باشد و در چند حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که مومنی را بمحض رضای الهی عیادت
کند حق سبحانه و تعالی فرشته را مقرر میسازد که تا در قبر باشد او را عیادت کند و از جهت
او طلب آمرزش کند تا روز قیامت و احادیث درین باب بسیار است با آنکه عیادت بیمار
زیارت مومن است و بیمار خوشنود میشود و حق برادری را بجا آورده است و با بیمار مهربانی
کرده است و مصافحه و معانقه بکار آورده و اگر حاجتی دارد حاجت او را بر آورده و غم او را
زایل میکند و بیمار پرستی میکند و سایر چیزها که هر یک ثوابهای غیر متناهی دارد که
اگر از هر یک شمرده شود کور شود و کتابت از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله منقول است که آنحضرت فرمودند که هر که بزیارت برادر مومنش رود بخانه او حق سبحانه
و تعالی میفرماید که مهمان منی و بزیارت من آمدی بر من لازم است که مهمانی تو کنم و بهشت را
واجب گردانیدم از جهت تو بواسطه محبتی که داری و اظهار کردی ببرادر مومنت و در
حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر که بزیارت
برادر مومن رود در منزل او که دور باشد از جهت رضای الهی پس چنانست که زیارت خدا
کرده است یعنی بخانه خدا رفته است و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که گرامی دارد کسی را که
بزیارت او رود یا آنکه چون از رضای الهی رفته است گویا خدا را زیارت کرده است چنانکه
در متعارفات هر که تعظیم من شخصی میکند تعظیم آن شخص کرده است و در حدیث صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده است که هر که زیارت برادر مومن خالصاً لله کند حق سبحانه و
تعالی او را ندا فرماید که ای بنده زیارت کننده بنده من خوشحال تو و گوارا باد بهشت از برای

تو و در حدیث صحیحی وارد است از حضرت امام جعفر صادق (محمد باقر) صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی را
بهشتی هست که از جهت مقربان خود مقرر ساخته است داخل نمیشود در آن بهشت مگر سه کس اول
کسی که اقرار کند بحق اگرچه خصیم او باشد و دویم کسی که زیارت برادر مومن کند بمحض رضای الهی و سیم کسی که
برادر مومن را بر خود مقدم دارد در همه چیز از برای خدای تعالی و در حدیث حسن کالصحیح و موثق کالصحیح
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که
هر که زیارت کند برادر مومن را از جهت رضای الهی نه از جهت غیر او و غرضش ثواب الهی و مرتبه الهیه
باشد که حق سبحانه و تعالی آنرا وعده فرموده است حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته موکل گرداند
از آن وقتی که از خانه بیرون می آید تا بخانه بر میگردد که همه میگویند خوشحال تو و خوشا بهشت از برای تو
از برای خود در بهشت مهیا ساختی منزلی و چه قسم منزلی و شما زیارت کنندگان خداوندید و
پروردگارید پس پرسیدند از حضرت که هر چند راه دور باشد فرشتگان می آیند حضرت فرمودند
که بلی اگر چه یکساله راه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند مشایعت
میکنند او را تا بمنزل خود آید و امثال این ها از احادیث در فضیلت زیارت مومن بسیار است و از
مجموع ظاهر میشود که آنچه بکار می آید آنست که خالص از برای حق سبحانه و تعالی باشد و از بسیاری
ازین اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر میشود که قصد ثواب منافات ندارد و ظاهرا
این نسبت بعوام است و نسبت بخواص مضر است چنانکه گذشت و خواهد آمد باخلاص و در حدیث صحیح
منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر گاه دو مومن ملاقات کنند یکدیگر را
و مصافحه کنند که دست یکدیگر را بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت با ایشان کند و
گناهان از روی ایشان بریزد تا از یکدیگر جدا شوند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقول است که مصافحه مومن بهتر است از مصافحه فرشتگان و در حدیث حسن کالصحیح از زراره
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که کسی که وصف عظمت حق تواند کرد
و چگونه وصف توان کرد او را و حال آنکه خود فرموده است که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ یعنی کماهی نشناخته اند
ذات مقدس و صفات مقدسه او را چون ذات مقدس او چنانکه حق معرفت او است و هر چه

عضوی کمی از بزرگی آلهی او از آن بزرگتر است و همچنین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را وصف
نمیتوان کرد و چگونه وصف توان کرد بنده را که او را از هفت حجاب کنه ذاتیه و ظاهرش صفت
آسمانست و خواه آمده حجب معنویه در تمیز احترام و طاعت او را در زمین بتر که اطاعت خود کرده است
که وَمَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطاعَ اللهَ و فرموده که وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهُوا
یعنی هرچه پیغمبر من بگوید شما آن عمل کنید و هرچه را نهی کند ترک کنید و هرکه اطاعت او کند اطاعت من
کرده است و هرکه عصیان او کند عصیان من کرده است و با او تفویض نموده‌ام که هرچه او بگوید بآن
عمل کنید و دیگر ما که ائمه معصومینیم وصف ما را نمیتوان کردن و چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق
سبحانه و تعالی مطلق رجس و شک را از ایشان برداشته است و دیگر مومن را وصف نمیتوان کرد
و چگونه وصف توان کرد مومن را و حال آنکه چون برادر مومن میرسد و با او مصافحه میکند تا در مصافحه اند
نظر شفقت و رحمت آلهی بسوی ایشان هست و گناهان از وی می‌ریزد چنانکه برگ از درختان در زمستان
احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و دلالت بر تفویض میکند و خواهد آمد انشاء الله تعالی در مبحث نماز
نیز و در احادیث حسنه کالصحیح و قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است
که در وقت مصافحه کردن فشردن دست یکدیگر مطلوب است و همچنین که از هم جدا شوند اگرچه از
درختی بگردند باز مصافحه سنت است و چون بهم رسند اول سلام کنند و بعد از آن مصافحه کنند
و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند که غَفَرَ اللهُ لَکُم وَلِوالِدَیکُم و هر یک که محبت او به برادر مومنش بیشتر است
نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است و در وقتی که با هم خلوت میکنند فرشتگان نمینویسند عمل ایشان
را و میروند که شاید ایشان را سری باشد که نخواهند ما دانیم اگرچه عالم السر و الخفیات میداند
و مصافحه کینه کهنه را میبرد و در حال جنابت نیز مصافحه مطلوب است و ظاهرا از نماز نیز باشد
با هم و مرد و زن محرم را سنت است و نامحرم را از زیر چادر خوبست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح
وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که مرد مصافحه میتواند کرد با زن
نامحرم حضرت فرمودند که نه مگر از زیر چادر و امثال آن که دستش بدست او نرسد و در حدیث
موثق کالصحیح از سماعه منقولست که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

مرد با زن مصافحه میتواند کرد حضرت فرمودند که حلال نیست مرد را که مصافحه کند با زنی مگر زنی که محرم
او باشد و نتواند نکاح او را کند مثل خواهر یا دختر یا عمه یا خاله یا دختر خواهر یا مانند اینها
از محارم اما زنی را که تواند خواست با او مصافحه نکند مگر از عقب جامه و نفشارد دست او را
و این در صورتیست که خوف فتنه و ریبه نباشد که در آن صورت البته حرام است و احادیث
دیگر وارد شده است که در کتاب نکاح خواهد آمد و در حدیث موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه دو مومن یکدیگر را ملاقات
کنند و دست در گردن یکدیگر کنند رحمت آلهی ایشان را فرا میگیرد و اگر هم را در بغل
گیرند و قصد ایشان رضای آلهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند خطاب
آلهی برسد بایشان که گناهان شما آمرزیده شد من بعد عمل را از سر گیرید و کار به کنید و چون
شروع در گفتگو میکنند فرشتگان بیکدیگر میگویند که دور شوید شاید ایشان را سری باشد
که حق سبحانه و تعالی بر ایشان پوشانیده باشد آنرا گفتم فدای تو گردم پس آن وقت بر ایشان
ملکی نمی‌نویسند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بندگان سخنی نمیگویند مگر آنکه نزد
او ناظری حاضر هست پس حضرت آهی سرد از سینه کشیدند و بگریه افتادند تا آنکه محاسن
مبارک آنحضرت تر شد و فرمودند که ای اسحق غرض آلهی از دور کردن فرشتگان تعظیم مومنانست
و اگر ایشان نشنوند و ننویسند خداوندی که عالم السر و الخفیاتست میداند و بر ایشان حفظ
می‌نماید و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
وارد شده است که هر مومنی که بزیارت برادر مومن خود رود و حق برادر مومن خود را داند حق
سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر گامی حسنه و محو کند یک گناه و بلند کند یک درجه او را
و چون در خانه او را بزند درهای آسمان از جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات کنند و
مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر کنند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و رحمت بایشان
فرماید و فخر نماید بایشان با فرشتگان و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که زیارت
یکدیگر کردند و با هم محبت نمودند از جهت رضای من بر من لازم است که ایشان را بآتش [illegible]

قضای حاجت مؤمنان در کتاب جامع خواهد آمد و در اخبار کالصحیح از حضرت سید الانبیاء والمرسلین
صلی الله علیه وآله وارد است که فرمودند که خلایق عیال حق سبحانه وتعالی اند پس محبوبترین خلق بسوی
حق سبحانه وتعالی آن کسی است که نفع بعیال الهی بیشتر رساند و از آنحضرت پرسیدند که محبوبترین
خلایق نزد حق سبحانه وتعالی کیست حضرت فرمودند که هر که نفع او بمردم بیشتر رسد و حضرت
صلی الله علیه وآله فرمودند که هر که غم مسلمانان ندارد او مسلمان نیست و هر که فریادرسی خواهد و
کسی بشنود فریاد او را و مدد او نکند مسلمان نیست و فرمودند که هر که بلای آبی یا آتشی را از
مسلمانان دفع کند بهشت او را واجب شود و آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که بهترین مسلمانان
کسی است که کینه مسلمانان نداشته باشد و خیرخواه مسلمانان باشد و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که بر تو باد که از برای خدا خیرخواه خلایق باشی که در روز قیامت
ثواب جمیع عملهای ثواب بتو رسد و در حدیث صحیح از حضرت کلام الله ناطق جعفر بن محمد الصادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مومنان مانند اعضای یک بدنند که هر یک زینت
دیگری است و بکار دیگری می آید و اگر عضوی بدرد آید باقی اعضا نیز الم آزار می یابند و روحهای
ایشان از یک طینت مخلوق شده اند و بدرستیکه روح مومن بجناب اقدس الهی ارتباطش بیشتر از شعاع
آفتاب و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مومن برادر مومن است چشم او
و دلیل و راهنمای اوست او را خیانت نمیکند و ظلم نمیکند و بدخواهی او نمیکند و خلف وعده با او
نمیکند و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مسلمانان برادران یکدیگرند برادر
خود را ظلم نمیکنند و او را در بلاها نمیگذارند بلکه مدد میکنند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که جمعی از مسلمانان بسفری میرفتند و راه گم کردند و تشنگی بر ایشان
غلبه کرد در زیر سایه درختان قرار گرفتند دیدند که مردی پیر سفیدپوش نزد ایشان آمد و گفت
برخیزید این آبست و باکی نیست بر شما ایشان برخاستند و آب خوردند و سیراب شدند و او را
گفتند تو کیستی که حق سبحانه وتعالی ترا رحمت کند او گفت که من از جنیانی ام که با حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله بیعت کرده ام و از آنحضرت صلی الله علیه وآله شنیده ام که مومن

براد

برادر مومن است و چشم اوست و راهنمای اوست پس روا نباشد که من در حال شما مطلع باشم و نگذارم که شما تشنه
شوید و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که بر مومنان لازم است که سعی بسیار کنند
در راستی و آمد و رفت با یکدیگر کردن و مهربانی و احسان کردن بمال خود بر محتاجان و همه با هم مهربانی
کردن چنان باشید که حق سبحانه وتعالی شما را بآن امر فرموده است که رحماء بینهم یعنی با هم رحمت کننده
و هرچه را نتوانید که اعانت ایشان کنید غم آن داشته باشید که از جای دیگر از جهت ایشان سعی
چنانکه انصار در زمان حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله میکردند با مهاجران اهل مکه و غیر ایشان
و حق سبحانه وتعالی مدح ایشان فرموده است که ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة یعنی دیگران را
بر خود مقدم میدارند هرچند خود بآن احتیاج داشته باشند و در احادیث صحیحه از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت با اصحاب خود مکرر میفرمودند که از حق سبحانه وتعالی
بترسید و همه برادران باشید و بیکدیگر نیکی کنید و با هم دوستی کنید از جهت رضای الهی
و با هم نزدیکی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و زیارت یکدیگر بکنید و هم را ملاقات کنید و احادیث
ما را بیکدیگر نقل کنید و مذهب تشیع را زنده کنید بآن و در حدیث صحیح از عیسی بن ابی منصور منقولست
که من و عبدالله بن ابی یعفور و عبدالله بن طلحه در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم
که حضرت رو بعبدالله بن ابی یعفور کردند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند
که شش خصلت است که هر که این شش خصلت در او بوده باشد فردای قیامت از جمله اصحاب دست
راست عرش باشد که حق سبحانه وتعالی مدح ایشان در قرآن مجید کرده است عبدالله گفت فدای
تو گردم آن شش خصلت کدام است حضرت فرمودند که آنست که از برای برادر مسلمان خود چیزی را که از برای خود
نخواهد از جهت عزیزترین اهل خود آنچه شرط دوستی باشد با برادر خود بجا آورد و عبدالله بگریه افتاد و گفت
چگونه حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور هرگاه خیرخواه ایشان نیست تا میتواند در رفع غم ایشان
بکوشد و اگر خوشحال باشند از خوشحالی ایشان خوشحال شود و اگر اندوهناک باشند اندوهناک خواهد بود و اگر
چیزی داشته باشد و قدرتی که غم او را از آن برطرف کند بکند و اگر نه از جهت او دعا کند پس حضرت
فرمودند که این شش چیز سه چیزش تعلق بشما دارد و سه چیزش متعلق است بما پس چون آنحضرت صلی الله علیه

سه چیز ایشان را فرموده بودند فرموده‌اند که رجعت ما آنست که فضیلت ما را بر عالمیان به آن است که مستلزم معرفت
امامیست و دویم آنکه از عقب ما بیاید یعنی متابعت ما کنید و سیم انتظار کشیدن عاقبت ما را که حق
سبحانه و تعالی با ایشان وعده فرموده است پس جمعی که چنین باشند نزد انبیا و اوصیا خواهند بود
و جمعی که رتبه ایشان از شجاعت پست‌تر باشد از نور ایشان روشنی یابند و اما آن جماعت که
از دست راست عرش خواهند بود اگر جمعی که از ایشان پست‌تر باشند رتبه اطهار را به
مبینند زندگانی ایشان که از انبیا شده بر ایشان از بسیاری فضل ایشان پس عبد الله گفت که چرا
ایشان را نمی‌بینند و حال آنکه ایشان از دست راست عرش خواهند بود حضرت فرمودند که ای
پسر ابی یعفور بسبب انواری که حق سبحانه و تعالی با ایشان کرامت کرده است محجوب باشند نشنیده
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که حق سبحانه و تعالی را خلقی چند هست که ایشان
از دست راست ایشان از نور سفیدتر باشد و از آفتاب چاشت روشن‌تر و پرسنده خلایق
که ایشان کیستند با ایشان گوینده که این‌ها جمعی اند که با یکدیگر محبت کرده‌اند بجلال که حق سبحانه و
تعالی با ایشان داده بود و اما وعده عاقبت ایشان در این آیه است که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است آن
جماعتی را از شما که ایمان بخدا و رسول آورده‌اند و اعمال صالح کرده‌اند که ایشان را خلیفه خود سازد
در زمین و تمکین دهد از برای ایشان آن دینی که خود از جهت ایشان راضی شده است و مبدل
سازد ایشان را بدل از خوف امنی که همگی عبادت من کنند و هیچ شرک نیاورند و احادیث متواتره
از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد است که این در زمان خروج قائم
آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود چون تا زمان آنحضرت خوف مسلمانان از کفار زایل نشده است
تا حال و نخواهد شد و خلافی نیست در میان شیعه و سنی که مهدی خروج خواهد کرد و در صحاح ایشان
نیز متواتر است و اگر بلفظ جمع واقع شده است بنابر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
همه زنده خواهند شد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با اولیاء الله که در خدمت حضرت‌اند
جهاد خواهند فرمود و امر هدی در اطراف عالم هدایت عالمیان خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی

و رخی شده و در است در رجعت انبیا و اوصیا کرده ای

در

در آیه کریمه دیگر فرموده است که وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی
روزی باشد که ما برانگیزانیم از هر امتی طایفه را از آن جمعی که آیات ما را باور نداشته‌اند و فرشتگان
عذاب ایشان را احاطه کرده باشند و نزد شیعه خلافی نیست در آنکه مراد از این روز روز رجعت است
که حضرت صاحب الامر خروج فرماید چون روز قیامت همه کس محشور خواهند شد و در رجعت
صغری جمعی از مؤمنان را حشر خواهند کرد که در دار دنیا انتظار خروج آن حضرت کشیده باشند
و جمعی از کفار را حشر نمایند که در مقام قتل و قمع ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشند یا
خواص و شیعیان ایشان را آزرده باشند و احادیث متواتره در رجعت واقع شده است
و قدمای علمای شیعه هر یک کتابی علیحده تصنیف کرده‌اند و اگر خواهد کسی تتبع ایشان را رجوع
کند بفهرست شیخ الطایفه و فهرست شیخ نجاشی که در ضمن شمردن کتابهای علمای شیعه و محدثین
شیعه در بسیاری هست که کتاب فی الرجعة و در کتاب فی المتعة با آنکه در قرآن مجید حکایت رجعت
عزیر در دنیا و مبعوث کرد آن بنده را قوم ایشان است چنانکه فرموده است أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا
مِن دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و دیگر حکایت هفتاد کسی که با
حضرت موسی بکوه طور رفته بودند و طلب رؤیت الهی کردند و حق سبحانه و تعالی صاعقه فرستاد که همه
سوختند و حضرت موسی دعا کرد تا همه زنده شدند و در صحاح سته روایت کرده‌اند بطرق
متکثره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر چه در بنی اسرائیل واقع است
در امت من واقع خواهد شد و این حدیث در کتاب صلوة خواهد آمد ان شاء الله تعالی و انکار
رجعت صغری مثل انکار رجعت کبری است که کفار منکر شدند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از جمله حقوق برادر مسلمان بر برادر مسلمان آنست
که چون با او برسد سلام بکند و چون بیمار شود بعیادت او برود و چون غایب باشد خیرخواهی او
بجا آورد و چون عطسه کند تسمیت او بکند و چون او را بضیافت بطلبد اجابت او بکند و چون بمیرد
بجنازه او حاضر شود و بطریق قوی کالصحیح از معلی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه منقولست که گفتم حق مؤمن بر مؤمن کدام است حضرت فرمودند که هفت حق واجبست که

هر یک واجبست اگر یکی از آنها را ضایع گرداند از دوستی حق سبحانه و تعالی و از حفظ و حمایت و اطاعت
او بیرون میرود و حق سبحانه و تعالی را نسبت باو لطفی نخواهد بود گفتم فدای تو گردم آنها کدام است
حضرت فرمودند که بر تو میترسم که این حقوق را ضایع گردانی و حفظ نکنی و ندانی و بآن عمل نکنی من
گفتم که قوتی نیست کسی را بر کاری مگر بقوت و عون الهی حضرت فرمودند که سهلترین آنها اینست
که از برای او دوست داری آنچه از برای خود دوست میداری و نخواهی از جهت او آنچه نخواهی
از جهت خود و حق دویم اینست که او را از خود آزرده نکنی و متابعت خوشنودی او کنی و امر او را
اطاعت کنی و حق سیم آنکه او را یاوری کنی بجان و مال و زبان و دست و پای و حق چهارم آنکه
تو چشم او باشی یعنی در دیدن عیبها از جهت اصلاح و رفع آن و دلیل و راهنمای او باشی و آینه
او باشی که باو نمای خوب و بد او را و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی و او گرسنه و سیراب نشوی
در وقتی که او تشنه باشد بلکه قدری بخوری و باقی را باو دهی و تو پوشیده نباشی و او برهنه
باشد و حق ششم آنکه اگر ترا کنیزی خدمتکار باشد و برادرت را نباشد پس واجبست که او را
بفرستی که جامه اش را بشوید و طعام او را بپزد و فرش خواب او را بیندازد و حق هفتم
آنست که قسم او را درست کنی که اگر ترا قسم دهد که واسه چنین کن بکنی اگر مشروع باشد و اگر ترا بضیافت
با خبر آن بخواند اجابت کنی و اگر بیمار شود عیادت او کنی و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر شوی و اگر بدانی
که حاجتی بتو دارد حاجتش را بر آوری پیش از آنکه از تو طلب کند بلکه پیش دستی کنی در
بر آوردن حاجت او پس هرگاه چنین کنی دوستی خود را بدوستی او وصل کرده و دوستی او را به
دوستی حق سبحانه و تعالی یعنی شروط محبت مؤمن که از جمله شروط محبت الهی است بجا آورده
خواهی بود و در دو حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که مؤمن را بر
مؤمن هفت حق واجبست که حق سبحانه و تعالی آنها را واجب گردانیده است و مؤمن را از آن فرموده‌اند
سؤال کند اول آنکه در برابر تعظیم او کنی و دوستی او را در دل خود نگاه داری و در مال او را با خود
برادر کنی یا اعانت کنی او را در مال خود دوم آنکه از برای او همان خواهی که از برای خود میخواهی
و غیبت او را بر خود حرام کنی یعنی نکنی و نشنوی و در مرض بعیادت او بروی و تشییع جنازه او

بکنی

بکنی و بعد از مردن او نگوئی مگر خیر او را و در حدیث حسن کالصحیح بل صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که حق مسلمان بر مسلمان آنست که او سیر نباشد و برادرش گرسنه باشد و او
سیراب نشود و برادرش تشنه باشد و او پوشیده نباشد و برادرش برهنه باشد پس چه عظیم است حق
برادر مسلمان بر برادر مسلمانش و حضرت فرمودند که دوست دار از جهت برادر مسلمان آنچه دوست
میداری از جهت خود و اگر احتیاجی داشته باشی از او سؤال کن و اگر او سؤال کند بده
و از خوبی باو دلگیر مشو و او نیز ملال نگیرد از خوبی کردن با تو و یاور او باش که او معین و یاور تست
و اگر غایب شود حفظ او کن در غیبتش یعنی حرف بد او را مشنو و اعانت بازماندگان او کن
و اگر از سفر بیاید بزیارت او برو و تعظیم و اکرام او کن که او از تست و تو از وی پس اگر
از تو آزرده باشد از وجه اشتوم آزردگی را از خاطرش بیرون کنی و اگر باو خوبی برسد
حمد الهی بکن و اگر مبتلا شود ببلائی مددش کن و اگر در سختی گرفتار شود او را یاری کن
و اگر شخصی برادر مؤمنش بگوید اف دوستی را قطع کرده است و اگر برادرش بگوید که دشمن منی یکی
از این دو کافر شد زیرا که اگر راست گفته است آنکه دشمنست در حکم کافر است و اگر دروغ گفته
این کافر شده است که افترا بر او بسته است و اگر او را متهم سازد ایمان در دل او گداخته میشود
چنانکه نمک در آب میگدازد و راوی گفت که شخصی از آنحضرت نقل کرد که فرمودند که نور مؤمن
روشنی میدهد اهل آسمانها را چنانکه ستارهای آسمان روشنائی میدهند اهل زمین را و حضرت
فرمودند که مؤمن دوست حق سبحانه و تعالی است و خدا او را یاور است و هرچه خیر اوست میکند
او می آورد و مؤمن نمیگوید بر حق سبحانه و تعالی مگر آنچه را حق است و از غیر او نمیترسد و امثال این
اخبار از حد و حصر است و بعد از این نیز خواهد آمد انشاء الله تعالی و اما شرائط عیادت پس
سنت است که بسیار نشیند پیش بیمار چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد است که عیادت بقدر فواق شتر است و آن چنانست که
چون پاره از شیر میدوشند چند دقیقه صبر میکنند تا شیر به پستان می آید یا بمقدار زمان
دوشیدن شتر است و آن نیز محتمل است که مراد اینقدر باشد یا کنایه از قلت باشد

چنانکه در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که از عیادت
کنندگان بیمار کسی اجرش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی که چون عیادت کند زود بر
خیزد مگر آنکه بیمار خواهد که او بنشیند و التماس کند و فرمودند که از تمامی عیادت آنست که کسی
که عیادت کند یکی از دستهای خود را بر دست دیگری گذارد یا بر پیشانی خود و ظاهرا غرضش ازین اظهار
آزردگی است اما اگر درین بلا کسی چنین کند خوف بیمار زیاد میشود خصوصا هرگاه عیادت کننده
طبیب باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که تمامی عیادت بیمار
آنست که دست بر ذراع او گذاری و زود برخیزی بدرستیکه عیادت
احمق بر بیمار سخت تر است از بیماری که دارد و حکایت کنند که بعیادت بیمار رفت مشهور است
و در حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که تمامی عیادت آنست که خود را
بر بیمار بگذاری و فرمودند که عیادتی نیست در درد چشم و در کمتر از سه روز عیادت نیست ظاهرا
در اول بیماری مراد باشد که بعد از سه روز بعیادت روند و بعد از آن هر روز سنت است
و چون مدتی بکشد روز دیگر بگردد نه بگردد سنت است و چون بسیار طول بهم رساند بیمار را
با عیال خود می باید گذاشت و ترک عیادت می باید کرد و منقولست که جمعی از آزادکردهای
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعیادت شیخ آزادکرده آنحضرت صلوات الله
علیه میرفتند و در اثنای راه بآنحضرت صلوات الله علیه رسیدند پس حضرت بایشان فرمود
که کجا میروید گفتند بعیادت فلان میرویم حضرت فرمودند که بایستید ایستادند پس حضرت
فرمودند که هیچ یک از شما سیبی یا بهی یا ترنجی یا پاره از بوی خوش یا پاره از عود بخود دارید
ایشان گفتند که چیزی با خود نداریم حضرت فرمودند که نمیدانید که بیمار خوشحال میشود که
چیزی ازینها و امثال اینها از جهت او ببرند و سنت است که چیزی از جهت بیمار بخوانند چنانکه
در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که را سوره
حمد شفا ندهد هیچ چیز سبب شفای او نخواهد شد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر سوره حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانم
و زنده

و زنده شود از آن تعجبی نیست و فرمودند که بخوانم سوره حمد را هفتاد مرتبه بر هیچ دردی مگر آنکه
ساکن شد و این بنده زیاده از هزار بیماری که اکثر از کاملان داشته که محتضر است
حتی الاطبا عیادت نمودم و هفتاد حمد خواندم و حق سبحانه و تعالی شفا داد و یک مرتبه حمد را
توجه حق سبحانه و تعالی شفا داده است و اگر بیماری سهل است بنده بیک مرتبه اکتفا میکنم و اگر
وسط است هفت مرتبه میخوانم و حدیث هفت مرتبه چون منت و الحال الیقین ندارم و چهل مرتبه
میخوانم وقتی که شدید تر باشد و اگر بسیار شدید باشد هفتاد مرتبه میخوانم و خصوص
میتوانم کرد و عموم حدیث اول شامل همه هست اگرچه حدیث بنا شده و الله تعالی یعلم
و از جمله مجربات دعای گندم است که در حدیث صحیح از زراره ابن زربی وارد شده است
که گفت در مدینه بیمار شدم بیماری سخت خبر کوفت من بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه رسید بمن نوشت که بمن خبر رسیده که بیماری یک صاع گندم بخر و آن گندم را بر پشت
و چهار دانگ مثقال صیرفی و ربع مثقال و بر پشت بخواب و گندم را بر سینه خود بریز بنا متفرق
شود و بگو اللّهم انّی اسئلک باسمک الّذی اذا سألک به المضطرّ کشفت ما به من ضرّ و مکّنت
له فی الارض و جعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تعافینی من علّتی بعد از ان
درست بنشین و گندم را از دور خود جمع کن و همین دعا را بخوان و چهار حصه کن و هر یک را
بمسکینی بده و این دعا را بخوان و در وقت دادن بمسکین راوی گفت چنین کردم و گویا که از
پایی مرا بسته بودند و گشاده شد و بسیار کسی کردند و شفا شدند و بنده محمد تقی حصر نمیتوانم
کرد آنچه را باین عمل شفا یافتند و چون میباید که هر چه را فرموده اند چنان کنند از آنکه بخرد
گندم است بهتر آنست که بخرند هر چند گندم داشته باشند و یک صاع بخرند زیاد و کم نباشد
و بیمار بخرد دیگری بخرد و خود بر سینه خود بریزد یا کسان خود گندم را جمع کنند و خود چهار
قسمت صحیح کند و خود دعا بخواند در وقت ریختن و در وقت ریختن قسمت کردن نیز دعا بخواند
و بهتر آنست که خود بمسکین دهد و در وقت دادن بخواند و اگر خود نتواند خواند تلقینش کنند
که بخواند و اگر بیهوش باشد دیگران نیز میتوانند خواند اما معنی دعا نیست که خداوندا بدرستیکه

من ترا سؤال میکنم بحق اسم اعظمی که هرگاه مضطری ترا بآن اسم خواند کرداوش حضرت ایوب علی نبینا و
علیهم السلام بود و چون خواند مشقت و محنت او را برطرف کردی و او را تمکین دادی در زمین بعد
واو را خلیفه خود گردانیدی چنانچه بران خلیفهای آنی اند سؤال میکنم که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی
و مرا عافیت و شفا دهی ازین بیماری و در صحیح از زراره از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که
فرمودند که هرگاه بیماری اعمل شوی این دعا را بخوان هفت مرتبه که اُعیذُکَ بِاللهِ العَظیمِ رَبِّ العَرشِ
العَظیمِ مِن شَرِّ کُلِّ عِرقٍ نَعّارٍ وَمِن شَرِّ حَرِّ النّارِ یعنی ترا در پناه خداوند عظیم که آفریدگار عرش
بزرگوار است در می آورم یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب میکنم که ترا در پناه خود درآورد از شر هر
رگی که خونش زیاده باشد و از شر گرمی آتش دوزخ یا اعم از آن از آتش تب سوزان و در
حدیث صحیح از هشام بن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که این
دعا بر بیمار بخوان یا مُنزِلَ الشِّفاءِ وَمُذهِبَ الدّاءِ اَنزِل عَلی ما فی من داءٍ شِفاءً یعنی ای خداوندی
که شفا از تو میفرستی و درد را تو برطرف میکنی شفای درد من فرست و از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که دست خود را بر موضع درد گذار و این دعا را بخوان اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِحَقِّ القُرآنِ
العَظیمِ الَّذی نَزَلَ بِهِ الرّوحُ الاَمینُ وَهُوَ عِندَکَ فی اُمِّ الکِتابِ عَلِیٌّ حَکیمٌ اَن تَشفِیَنی بِشِفائِکَ
وَتُداوِیَنی بِدَوائِکَ وَتُعافِیَنی مِن بَلائِکَ وَتُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که هرگاه کسی بیمار باشد این دعا را بخواند بِسمِ اللهِ وَبِاللهِ وَمُحَمَّدٍ
رَسولِ اللهِ اَعوذُ بِعِزَّةِ اللهِ وَاَعوذُ بِقُدرَةِ اللهِ عَلی ما یَشاءُ مِن شَرِّ ما اَجِدُ وَما اَحذَرُ و
نیز فرمودند که بیمار بخواند که اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ تَعجیلَ عافِیَتِکَ وَصَبراً عَلی بَلِیَّتِکَ وَخُروجاً اِلی
رَحمَتِکَ دیگر از جهت درد زانو فرمودند که چون از نماز فارغ شوی این دعا را بخوان یا اَجوَدَ مَن
اَعطی وَیا خَیرَ مَن سُئِلَ وَیا اَرحَمَ مَنِ استُرحِمَ اِرحَم ضَعفی وَقِلَّةَ حیلَتی وَاَعفِنی مِن وَجَعی راوی گفت
که تا خواندم شفا یافتم و بسند موثق حسن از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرگاه شخصی را
ببینی ببلایی مبتلا شده است این دعا را بخوان و چنان کن که او نشنود اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی عافانی
مِمَّا ابتَلاکَ بِهِ وَفَضَّلَنی عَلَیکَ وَعَلی کَثیرٍ مِن خَلقِکَ و از جهت هر بیماری و درد این دعا منقولست

الر

و مجربست که اَللّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرینَ اِشفِنی وَعافِنی و دعاها بسیار است خصوصا دعاهای
منقوله از اهل بیت صلوات الله علیهم و در صحیفه کامله دو دعای کامل از جهت خصوص مرض واقع
شده است ولیکن خواستم که خالی نباشد این کتاب از آن قلیلی مذکور شد از مجربات قال

الصادق صلوات الله علیه

رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اِنَّ رَسولَ اللهِ دَخَلَ عَلی رَجُلٍ مِن بَنی هاشِمٍ وَهُوَ فِی النَّزعِ
فَقالَ لَهُ قُل لا اِلهَ اِلّا اللهُ الحَلیمُ الکَریمُ لا اِلهَ اِلّا اللهُ العَلِیُّ العَظیمُ سُبحانَ
اللهِ رَبِّ السَّماواتِ السَّبعِ وَرَبِّ الاَرَضینَ السَّبعِ وَما فیهِنَّ وَما بَینَهُنَّ وَما تَحتَهُنَّ
وَرَبِّ العَرشِ العَظیمِ وَسَلامٌ عَلَی المُرسَلینَ وَالحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ فَقالَها فَقالَ
رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی اِستَنقَذَهُ مِنَ النّارِ کلینی بسند حسن کالصحیح از
حلبی روایت کرده است و بسند صدوق حلبی صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شدند بر شخصی از فرزندان بنی هاشم و او در حال کندن
بود حضرت فرمودند که بگو کلمات فرج را پس آن مرد گفت حضرت فرمودند که الحمد لله یعنی خلاص شد
مخصوص خداوندیست که او را خلاصی داد از آتش دوزخ و اما ترجمه کلمات فرج اینست که نیست
معبودی که سزاوار پرستش باشد مگر ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع کمالات و صفات کمالیه
او عین ذات مقدس اوست و حلیم است که عاصیان را بر عصیان زود نمیگیرد و کریم است
یعنی خوبیهای ذاتی وراست و بسبب آن کرم احسان و انعام او جمیع عالمیان را فرا گرفته است
و ظاهرا هر دو معنی مراد است نیست خداوندی بجز خداوند عالمیان که بلند مرتبه است یا که
واجب بالذاتست و وجود محض است و علم محض است و قدرت محض است یا رفعتش از آن بلند
تر است که عقول کمل بذات مقدس او تواند رسید و بزرگوار و عظیم الشان است باعتبار قدرت
کامله که هر چه اراده فرماید چنان میشود یا آنکه عظمت ذات و صفات و افعال او از آن بالاتر است
که عقول انبیا و اوصیا بآن تواند رسید منزه و پاک میدانم خداوند عالمیان را از هر چه لایق بذات
و افعال و صفات او نیست آن خداوندی که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و زمین است
اما هفت آسمان آن فلک قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و اما هفت

زمین پس از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که این زمین که ساکنیم اول است و پشت آسمان
اول زمین آسمان دویم است و همچنین تا آسمان هفتم و بعضی گفته اند که مراد هفت اقلیم است چنانکه از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که دنیا هفت اقلیم است یاجوج و ماجوج و روم
و چین و زنگی و قوم موسی و اقلیمهای بابل که هفت اقلیم مشهور است میان منجمین و محتمل است که
هفت اقلیم متعارف مراد باشد و ظاهر حدیث زینب عطاره آنست که زمین مثل آسمان
هفت طبقه است و پروردگار آنچه در آسمانها و زمینهاست از فرشتگان و جنیان و کواکب
و نباتات و حیوانات بلکه جمادات نیز و آنچه در زیر زمینهاست از گاو و ماهی [illegible]
و اکثر نسخ ندارد و آن خداوندی که پروردگار عرش عظیم است و مشهور میان علما آنست که عرش
فلک نهم است و کرسی فلک هشتم است و گاه هست که فلک نهم را کرسی نیز میگویند و عرش را اطلاق میکنند
بر علم الهی و بر دل مؤمنان کامل و بر جمیع کونات چون مظهر اسمای الهی و مظهر صفات کمالیه الهی اند و سلام و رحمت
الهی بر پیغمبران باد که فرستادگان الهی اند بخلق یا پیغمبرانی که وحی یا کتابی داشته اند و آنها سیصد و سیزده
پیغمبر اند و قصد همه کردن بهتر اولی است و عبارت سلام علی المرسلین در بعض احادیث
دیگر که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است درین باب و در باب قنوت نیست احتمال است که در
کتاب کلینی بوده باشد و از رواة افتاده باشد ولیکن در فقه رضوی هست و در تلقین میت
بعید نیست که ازین جهت صدوق زیاد کرده باشد و جمیع حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که آفریننده
و پرورش دهنده عالمیانست و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد است که فرمودند که هرگاه بهبینید که شخصی جان میکند تلقین کنید او را یعنی بگویید تا بگوید اگر تواند
و اگر نه او بخوانید کلمات فرج را و عبارات سابق را که ذکر کردیم باین اعتبار کلمات فرج میگویند او را که
نسبت بمحتضر فرج میدهد و ظاهرا در هر حالی دعای نافع است و احتضار یک فرد آنست وقیل و الکلمات
هی الکلمات الفرج و این کلمات کلماتی است که از هر فرجی نافع است و باسمی است بکلمات فرج
چنانکه در حدیث زراره وارد شده است و گذشت و کلینی از قداح روایت کرده است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه میفرمودند که هرگاه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تلقین میفرمودند
هر

هر کسی از اهل خانه خود را اگر نزدیک بمردن میرسیدند و حضرت بعد از تلقین کلمات فرج میفرمودند که
خاطر جمع دار که دیگر بر تو غمی نیست وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّكُمْ تُلَقِّنُونَ مَوْتَاكُمْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَنَحْنُ نُلَقِّنُ مَوْتَانَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن
مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حسن کالصحیح از حفص بن البختری از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که شما مردگان خود را یعنی کسانی که نزدیک بمرگ شده باشند از
شما تلقین میکنید که لا اله الا الله بگویند و ما مردگان خود را تلقین میکنیم که محمد رسول الله بگویند محتمل است که
خطاب باسنیان باشد که ایشان تلقین کلمه توحید میکنند پس حضرت میفرمایند که ما رسالت را
ضم میکنیم تا شهادتین باشد چون در تشهد و کلمه اسلام و اذان و غیر آن معروفست میکنید یا اگر خطاب
بشیعیان باشد و مراد این باشد که ما که اهل البیتیم تلقین رسالت میکنیم پس از چند وجه یکی آنکه اهل
خانه همیشه متکلم اند بکلمه توحید احتیاج ندارند که ایشان را تلقین آن کنند و تلقین رسالت
ضرورت میکنیم یا آنکه کلمه توحید لازم ندارد رسالت را چون بسیار شده که اعتقاد بیگانگی
الهی دارند و اعتقاد برسالت ندارند اما هر که اعتقاد برسالت محمد صلی الله علیه و آله دارد البته
اعتقاد بیگانگی الهی دارد چون عمده رسالت آن حضرت توحید است و میفرمودند که اُمِرْتُ
اَنْ اُقَاتِلَ النَّاسَ حَتّٰى يَقُولُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ و یا آنکه چون زیادتی قرب سبب غفلت میشود
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد اهل البیت است و زیادتی قرب ایشان را غافل ساخته است
از آنکه بدانند که از ایشان سؤال خواهند کرد چنانکه خواهد آمد در تلقین فاطمه بنت اسد که چون
تلقین از خدا و رسول رسیدند جواب گفت و چون از امام رسیدند متفکر شد تا حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ابنک ابنک یا آنکه کلمه رسالت مستلزم همه اعتقادات است
و از آنجمله است اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ فَاِنَّ مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ دَخَلَ
الْجَنَّةَ و در حدیث موثق و احادیث قویه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله فرمودند که تلقین کنید مردگان خود را بکلمه توحید که هر که آخر کلام او کلمه توحید باشد داخل

بهشت میشود و این بعید از تلقین شهادتین و ائمه معصومین است که چون وارد شده است که اول
تلقین کسی بکنید و بعد از آن کلمه توحید را بگویید تا بروند و محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد
چون راویان این اخبار همه سنیان بودند و در حدیث کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که هرگاه حاضر شوند نزد شخصی که قریب بمردن باشد تلقین کنید او را
باشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له وان محمدا عبده ورسوله یعنی تا آخر
چنانچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون وقت رفتن میشود شیطان از
لشکر خود کسی را موکل میسازد که او را امر کند بکفر و بشک اندازد او را در دینش تا وقتی که جان
بدر رود پس چون حاضر شوید در وقت رفتن تلقین کنید او را بکلمات فرج و شهادتین و اقرار با ائمه
معصومین صلوات الله علیهم یکی بعد از یکی تا دیگر نتواند سخن گفتن و ظاهر این حدیث آنست که تلقین
بکلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین را مکرر کنند بر او تا بمیرد و حدیث عکرمه خواهد آمد
و شیخان در صحیح عبدالله بن محمد روایت کرده‌اند که شخصی از اهل بیت من بیمار شد پس بعیادت او
رفتیم ما و گفتم ای پسر برادر من ترا حق نصیحتی بر من هست اگر بگویم قبول خواهی کرد گفت بلی گفتم بگو
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له پس شهادت داد پس گفتم بگو وان محمدا
رسول الله پس شهادت برسالت داد پس گفتم که این نفع نمیکند ترا تا یقین نکنی او را و یکایکی او داشته
باشی و یقین بجد و رسالت نداشته باشی گفت یقین دارم پس گفتم بگو اشهد ان
علیا وصیه وهو الخلیفة من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده
یعنی گواهی میدهم که علی وصی رسول خداست و خلیفه آن حضرتست بعد از او و اطاعت
او بر همه خلایق واجبست بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله پس شهادت داد گفتم که این نفع
نمیکند ترا تا یقین نداشته باشی گفت یقین دارم پس ائمه معصومین را صلوات الله علیهم یکیک میگفتم و او اقرار
میکرد و میگفت یقین دارم پس اندک زمانی شد که او برحمت خدا واصل شد پس اهل او جزع عظیم
کردند و من از ایشان غایب شدم و بعد از آن نزد ایشان آمدم دیدم که همه خوشحالند
گفتم شما را چه شد و زنش را گفتم که ترا این صبر از کجا بهم رسید آن زن گفت والله که تو باسطه مردن

او بمصیبتی عظیم گرفتار شده‌ایم و صبر و خوشحالی ما از جهت خوابیست که دیشب دیدیم گفت آن مرده را
دیدم زنده و سلامت گفتم فلانی گفت بلی گفتم تو نمرده‌ای گفت بلی مردم ولیکن نجات یافتم بکلماتی که تلقین
کردم مرا ابا عبدالله حضرت و اگر تلقین او نمی بود از جمله هالکان خواهم بود و در حدیث کالصحیح از سعید
بن وهب منقولست که گفت ما بیرون رفتیم بسفر مکه و با ما مرد پیری صوفی عابدی بود ولیکن
سنی بود و نماز را تمام میکرد در راه و با او پسر برادرش بود و او شیعه بود پس آن مرد پیر بیمار
شد من به پسر برادرش گفتم که کاش او را بر او مذهب حق را بر او عرض میکردی امید هست
که حق سبحانه و تعالی او را نجات دهد اصحاب ما همه گفتند بگذار تا بمیرد شاید عبادات او
او را نفع دهد که بسیار خوش سلوکست پس برادرش صبر نکرد و با او گفت ای عم مردمان بعد از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله مرتد شدند مگر جماعتی قلیل و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه بعد از رسول خدا خلیفه و واجب الاتباع بود و امامت حق او بود که غصب کردند آن مرد پیر آهی
کشید و نعره زد و گفت من بر این دینم و مرد پس داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و علی بن سری این حکایت را بخدمت آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمود حضرت
فرمود که او شخصی است از اهل بهشت علی بن سری عرض نمود که او مذهب حق را بیک کلمه دانست حضرت فرمود
که دیگر چه چیز از وی خواهید والله که داخل بهشت شد وقال الصادق صلوات الله علیه افضل
ما یکون المؤمن عند موته و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که فاضلترین اوقات مومن حال
مرگست که حق سبحانه و تعالی آن حجت بر بنده تمام میکند که اگر تعقل بکند اعتقادات حقه را بجهد و اگر
شیاطین خواهند که او را از دین بدر برند جواب ایشان تواند گفت اگر حقوق خدا یا خلق در ذمت او باشد وصیت
کند و احتمالی دارد که از عقل معنی بستن باشد چنانکه می آید ولیکن بعید است احادیث در معنی اول خواهد آمد
وقال الصادق صلوات الله علیه اعتقل لسان رجل من اهل المدینة علی عهد رسول
الله صلی الله علیه وآله فی مرضه الذی مات فیه فدخل علیه رسول الله صلی الله علیه
وآله فقال له قل لا اله الا الله فلم یقدر علیه فاعاد علیه رسول الله صلی الله علیه وآله
فلم یقدر علیه وعند رأس الرجل امرأة فقال لها هل لهذا الرجل ام فقالت نعم یا

رسول الله انا امه فقال لها افراضیة انت عنه ام لا فقالت بل ساخطة فقال لها
رسول الله صلی الله علیه واله فانی احب ان ترضی عنه فقالت قد رضیت عنه لرضاک
یا رسول الله فقال له قل لا اله الا الله فقال لا اله الا الله فقال له قل یا من یقبل
الیسیر ویعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف عنی الکثیر انک انت العفو
الغفور فقال له ماذا تری فقال اری اسودین قد دخلا علی قال اعدها
فاعادها فقال ما تری فقال قد تباعدا عنی ودخل ابیضان وخرج الاسودان
فما اراهما ودنا الابیضان منی الان یاخذان بنفسی فمات من ساعته ازان
حضرت صلوات الله علیه منقولست که در عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله زبان شخصی بند
شد در بیماری که دران بیماری از دنیا رفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد او آمد
و فرمود که بگو لا اله الا الله قدرت بر گفتن نداشت پس حضرت صلوات الله علیه وآله مرتبه دیگر
فرمود که بگو لا اله الا الله نتوانست گفتن بالای سر آن مرد زنی بود حضرت بآن زن گفت که آیا
این مرد را مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول الله من مادر اویم حضرت فرمودند که از او خوشنودی
یا نه زن گفت که از او ناخوشنودم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله باو فرمودند که من دوست
میدارم که تو از او خوشنود شوی مادر گفت از جهت خوشنودی تو یا رسول الله خوشنود شدم
پس حضرت بآن مرد گفت که بگو لا اله الا الله او گفت لا اله الا الله پس حضرت فرمود که بگو یا من
یقبل تا آخر دعا که ترجمه اش اینست که ای خداوندی که اندکی از طاعات بندگان را قبول
میکنی و بسیاری از گناهان را عفو میکنی عبادت اندک مرا قبول کن و گناهان بسیار مرا عفو کن
بدرستیکه تو خداوندی که عفو میکنی و می آمرزی پس چون این دعا را خواند حضرت فرمودند که چه
می بینی گفت دو سیاه می بینم که داخل شدند بر من حضرت فرمودند که مرتبه دیگر این دعا را بخوان
پس خواند حضرت فرمودند که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید داخل
شدند و دو سیاه بیرون رفتند و دو سفید الحال نزدیک شدند و قبض روح من میکنند پس همان
ساعت مرد و کلینی بسند کالصحیح روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه قریب باین

وانچه صدوق ذکر کرده است زیادتی دارد در دعا و حکایت مادر و این حدیث دلالت میکند بر آنکه
عقوق مادر سبب سختی جان کندن است و دلالت میکند بر استحباب تلقین لا اله الا الله و استحباب تلقین
این دعا چنانکه در حدیث کافی هست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حاضر
شوید در وقت حضور موت شخصی این دعا را تلقین او کنید که بگوید و دلالت میکند که فرشتگانی
که قبض روح میکنند نزد فساق بصورت مهیب می آیند با جمعی از ایشان که ایشان می آیند بخلاف
صلحا و ممکن است که از جهت تخفیف عذاب چنین آیند و همچنین سختیهای جان کندن از جهت تخفیف
عذاب باشد چنانکه اخبار متواتره و ظواهر آیات بران دلالت میکنند چنانکه حق سبحانه و تعالی
فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد بسبب کردهای شماست و حق سبحانه و تعالی از بسیاری
عفو میفرماید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند که خداوند عالمیان جل جلاله میفرماید که هر بنده که قابلیت
الطاف من دارد و میخواهم که او را داخل بهشت کنم مبتلا میسازم او را در بدنش اگر کفاره گناهانش
شد فبها و اگر نشد جان کندن را بر او سخت میکنم تا چون از دنیا برود هیچ گناه بر او نمانده باشد
پس او را به بهشت میبرم و هر بنده که کارهای بد کرده است بمقداری که از قابلیت الطاف من افتاده
و میخواهم او را بجهنم برم و کارهای خوب کرده است از خوبیهای بدنش را صحیح میگردانم اگر جزای عملش
شد و اگر نه او را ایمن میگردانم از سلاطین که باو ضرری نرسانند پس اگر جزای عملش شد و الا روزی
برو فراخ میکنم اگر جزای عمل او شد و اگر نه جان دادن را بر او آسان میگردانم تا چون
نزد من آید او را حسنه نمانده باشد پس او را بجهنم برم و بمضمون این احادیث کالصحیح وارد شده است
از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و حضرت ابو الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم وسئل الصادق صلوات الله علیه عن توجیه
المیت استقبل بباطن قدمیه القبلة و در حدیث موثق کالصحیح از معویة بن عمار منقولست
و چون این حدیث را از کتاب او نقل کرده است و سند صدوق باو صحیح است ظاهرش صحت حدیث است
که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کرد معویة بن عمار از روی سنت رو بقبله کردن که بچه عنوان

کنند و در کافی و تهذیب بلفظ توجیه میت است حضرت فرمودند که شکم پاهای او را بقبله کن و شیخ
محدثان و فقها این حدیث را در احتضار میت ذکر کرده‌اند و در لفظ حدیث چیزی نیست که دلالت
بر احتضار کند و تعمیم میتوان کرد آنرا که شامل همه احوال باشد تا دفن ولیکن استدلال میتوان کرد چون
عموم مجاز لازم می‌آید چون در وقت احتضار میت بر او اطلاق کردن مجاز است اگرچه در احادیث
شایع است چنانچه گذشت و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که در
روی میت بقبله کردن فرمودند که روی او را بقبله می‌باید کرد و پاهای او را نیز بقبله می‌باید کرد
و این حدیث نیز شامل سابق است و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از سلیمان بن خالد منقول است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه شخصی از شما بمیرد رو [illegible] بروی او شانند
و همچنین وقتی که او را غسل دهند در موضعی که غسل دهند گودی بکنند در برابر قبله که آب غسل او آن گود رود
و شکم پاهای او را رو بقبله کنند و این حدیث نیز شامل دو حدیث سابق است که از جهت احتضار
نقل کرده‌اند و صریح نیست و ظاهرش آنست که بعد از مردن تا وقت دفن باید که پای میت بقبله
باشد و در حدیث صحیح از یعقوب بن یقطین مرویست که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیهما سؤال کردم که میت را در وقت غسل چگونه بخوابانند روی او را بقبله کنند یا بر دست راست
بخوابانند روی او بجانب قبله باشد حضرت فرمودند که هر نحوی که آسان باشد و چون میت را
غسل داده دیگر می‌باید که بدست راست بخوابانند پس ممکن است که این حدیث مخصص احادیث سابقه
باشد که بیان کنند که مراد از سه حدیث سابق تا فارغ شدن از غسل باشد و ممکن است که در حال
غسل مخیر باشد میان هر دو شق و این اظهر است اگرچه اول اولی است والله تعالی یعلم
وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ فِي السَّوْقِ وَقَدْ وُجِّهَ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ فَقَالَ وَجِّهُوهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَإِنَّكُمْ إِذَا
فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَأَقْبَلَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ
حَتَّى يُقْبَضَ و صدوق بسند موثق از زید پسر امام زین العابدین صلوات الله علیه روایت کرده است
از پدران خود از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل

شد

شد بر مردی از فرزندان عبد المطلب او جان کندن بود و روی او بجانب قبله نبود حضرت فرمودند
که روی او را بقبله کنید که اگر چنین کنید فرشتگان متوجه او میشوند و حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت
و رحمت رو باو میدارد تا قبض روح او کنند و این حدیث صریح است در رجحان استقبال در حال
احتضار و این حدیث قرینه آنست که احادیث سابقه شامل حال احتضار نیز بوده باشند ولیکن
وجوب یا استحباب ظاهر نمیشود خصوصا هرگاه بیان ثواب کنند چون غالب اوقات در واجبات
ذکر وعید کنند و در مستحبات ذکر وعده و چون اکثر علما بر وجوب اند احوط آنست که ولی میت را بگرداند
بسوی قبله و اگر ولی نداشته باشد بر همه کس لازم است که او را بگردانند و اگر یک کس بجا آورد
از دیگران ساقط میشود و همچنین بقیه احکام میت از واجبات و سنتها و باب آن کتب مبسوط چنانکه
خواهد آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا مِنْ أَحَدٍ يَحْضُرُهُ الْمَوْتُ إِلَّا وَكَّلَ بِهِ إِبْلِيسُ
مِنْ شَيَاطِينِهِ مَنْ يَأْمُرُهُ بِالْكُفْرِ وَيُشَكِّكُهُ فِي دِينِهِ حَتَّى تَخْرُجَ نَفْسُهُ فَإِذَا حَضَرْتُمْ مَوْتَاكُمْ
فَلَقِّنُوهُمْ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى يَمُوتُوا
و از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که وقت مردنش میشود شیطان بزرگ لشکرها
خود که آن شیاطین فرزندان او یند موکل میسازد یا ساخته است کسی را که آن محتضر را امر کنند بکفر
یا بشک اندازند در دینش بوسوسه‌های باطلش تا وقتی که جان او بدر رود پس چون حاضر شوید بر
شخصی که محتضر باشد تلقین کنید او را شهادتین تا شیطان دست نیابد چون هرگاه مشغول ذکر
میشود بکفر باطل نمی‌افتد یا آنکه خاصیت شهادتین آنست که شیاطین از او دور میشوند و این
نوع شیاطین را عدیله میگویند که اینها وسوسه میکنند تا از دین حق عدول کنند و دعای عدیله
بهتر است خواندن چون مشهور است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دعای استغفار نیز
مناسب است والله تعالی یعلم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا
مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ وَمَنْ تَابَ قَبْلَ
مَوْتِهِ بِشَهْرٍ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ وَمَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ تَابَ
اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ يَوْمًا لَكَثِيرٌ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَاعَةٍ تَابَ اللهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ

وَاَنَّ السَّاعَةَ لَكَثِيرَةٌ وَمَنْ تَابَ وَقَدْ بَلَغَتْ نَفْسُهُ هٰذِهِ وَاَهْوىٰ بِيَدِهِ اِلىٰ حَلْقِهِ تَابَ
اللّٰهُ عَلَيْهِ و آن حضرت صلی الله علیه و آله در آخر خطبه که فرموده اند در آن خطبه فرموده که هر که
توبه کند پیش از مردنش بیکسال حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میکند بعد از آن فرموده که یکسال
بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن بیکماه حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول کند و دیگر
فرموده که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش بیکروز حق جل و علا توبه او را قبول میفرماید
پس فرموده که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از موت بیکساعت حق عز و علا توبه او را
قبول میفرماید پس فرموده که یکساعت نیز بسیار است هر که توبه کند و جان بانجا رسیده باشد
و اشاره فرموده بحلق مبارک خود حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میفرماید و این خطبه را صدوق
از طرق عامه روایت کرده است در عقاب الاعمال خصوص انچه را کلینی و صدوق بطرق کالصحیح
روایت کرده اند و در حدیث بعد از ماه که فرموده که ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از
مرگش یکهفته حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میفرماید پس فرموده که یکهفته بسیار است هر که
توبه کند پیش از مردن بیکروز و ظاهرا از نساخ افتاده باشد و در نسخهای غیر این موضع را
ومن تاب نیست و در بعضی نسخ مختلف است اکثر واو ندارد و معنی متغیر میشود زیرا که اگر واو باشد
محمول بر افضلیت بترتیب مذکور یعنی توبه کامل آنست که بعد از توبه بیکسال تدارک کند و اقلا یکماه
و اقلا یکهفته و اقلا یکروز و اقل اقل یکساعت تدارک کند اگرچه بوصیت باشد که حقوق خدا و خلق
را ادا کردن خود یا بعد از او و بنابر نسخه که واو نباشد و احتمال دارد یکی انچه مذکور شد و دیگر
انکه حکمهای سابق منسوخ شده باشد یا لاحق یا بعنوان تفویض و یا بعنوانی که جبرئیل مرتبه مرتبه چنین
فرموده باشد و حضرت از جانب او یا بتلقین روح القدس فرموده باشند و ظاهر اول اصح
است و الله تعالی یعلم و غرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که تلقین کنند محتضر را
بتوبه که اهم چیزهاست و بیکو منغطن شده است و اکثر غافل شده اند از معنی احدیث این باب
گذشت و حدیث منکر متآید و دلالت بر توبه دارد و در حسن کالصحیح از بکر بن اعین از حضرت
امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که حضرت آدم صلوات الله علیه

مناجات

مناجات کرد که خداوندا شیطان را بر من مسلط کرده و او را در رگ و ریشه بنی آدم راه داده در برابر
آن از جهت من و فرزندانم چیزی مقرر ساز حق سبحانه فرمود که ای آدم از جهت تو این را مقرر
ساختم که فرزندان تو هر یک که اراده گناهی کند ملائکه بر ایشان آن را ننویسند و اگر بکار آورند
آن را یکی بنویسند و هر که از فرزندان تو هر یک که اراده عمل خیری کنند اگر آن را بجا نیاورند
یکی حسنه در نامه عمل ایشان بنویسند و اگر بکار آورند یکی را ده بنویسند آدم گفت خداوندا زیاده
کن حق سبحانه و تعالی فرمود که مقرر ساختم که هر کس بدی کند و استغفار کند او را بیامرزم آدم
گفت خداوندا بیش از این بخواهم حق سبحانه و تعالی فرمود که توبه از جهت ایشان مقرر ساختم و
وقت آن را وسیع گردانیدم تا جان لب ایشان رسد حضرت آدم گفت خداوندا بس است
مرا یعنی با ذریت من و در احادیث صحیحه متواتره وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم اجمعین و در احادیث متواتره صحیحه وارد شده است که گناه را تا هفت ساعت
نمی نویسند شاید پشیمان شود اگر پشیمان شود ننویسند و در حدیث صحیح فضیل است که اگر
کم و بیش از هفت ساعت اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بر وی نویسند و اگر هفت ساعت بگذرد و از عقب آن حسنه
و استغفاری نکند ملک دست راست بملک دست چپ بگوید که بنویس بر این شقی محروم و در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از گناه هفت ساعت
مهلت میدهند اگر سه مرتبه بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بر وی نمی
نویسند و استغفارات دیگر نیز وارد شده است و ظاهرا این عبارات بهتر باشد و مطلق شاید
کافی باشد با حزم با آنکه بعد از آن نکند اگرچه گفته یا استغفار کند بهر عبارتی که باشد و بهترین عبارات
دعائیست که از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است خصوصا
دعای توبه صحیفه کامله که در آنجا طریق مکالمه با جناب اقدس الهی را بیان فرموده اند حضرت سید الساجدین
بالهام حق سبحانه و تعالی و ظاهر است که مخلوق بدون تأیید الهی چنین گفتگو نمی تواند کردن وَسُئِلَ
الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

حَتّی اِذا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ قالَ اِنّی تُبْتُ الْآنَ قالَ ذلِكَ اِذا اَیْقَنَ اَمْرَ الْآخِرَةِ و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از معنی قول خداوند بزرگوار عظیم الشأن که فرموده است و نیست
توبه از برای آنجماعتی که گناهان کنند تا وقتی که مرگ حاضر شود گویند که الحال توبه کردیم با آنکه مخالفت دارد
احادیث با ظاهر آیه بلکه با عمومات آیات توبه نیز حضرت فرمودند که مخالفت ندارد و مراد از وقت حضور
مرگ آنست که بنده ملک الموت را ببیند یا بهشت یا دوزخ را در وقت مردن باو نمایند در آن وقت
مقبول و صحیح نیست چون اینجا لازم می آید که بجبر توبه داده اند و آن قبیح است عقلا و از تفسیر این آیه ظاهر میشود
که اگر حق سبحانه و تعالی قبل ازین فرموده است که ترجمه اش اینست که قبول کردن توبه بر حق سبحانه و تعالی
لازم نیست مگر توبه جمعی را که گناهان را از روی جهل و نادانی کرده باشند و بزودی توبه کنند یعنی
پیش از دیدن امور آخرت یا پیش از آنکه از بسیاری گناه دل ایشان سیاه شود که اراده توبه
بخاطر ایشان نرسد پس آنجماعت را حق سبحانه و تعالی قبول میکند توبه ایشان را و حق سبحانه
و تعالی داناست که توبه او را قبول میباید کرد و حکیم است که توبه هر کس را قبول نمیکند بلکه توبه
جاهلان را قبول میفرماید پس ظاهر شد که تا امور آخرت را نبیند جاهل است اگرچه شیخ ابوعلی باشد
یا شیخ ابویزید و مؤید اینست حدیث صحیح از جمیل که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه شنیدم که فرمودند که هرگاه جان بحلق رسید توبه عالم مقبول نیست یعنی در آن وقت عالم میشود
یا اگر عالم شود که امور آخرت را ببیند پس حضرت این آیه را خواندند که اِنَّمَا التَّوْبَةُ الخ که ترجمه اش
الحال گذشت و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گناهی که بنده میکند از روی
جهالت و نادانی میکند و اگرچه عالم باشد که در واقع جاهل است چون خود را در معرض مخالفت
و استحقاق عقوبات الهی در آورده است یعنی که حق سبحانه و تعالی حکایت فرموده است قول
یوسف را که برادران خود گفت که آیا میدانید که چه کردید با یوسف و برادرش ابن یامین در
وقتی که جاهل بودید پس ایشان را جاهل نامید چون خود را در معرض مخالفت و عقوبات الهی در آورده
بودند و ممکن است که مراد از آیه توبه کامل باشد چنانکه از حدیث سابق ظاهر شد که هر که پیش از
مرگ یکسال توبه کند حق سبحانه و تعالی آنرا قبول میکند ولیکن چون روایات بعنوان سابق وارد

شده

شده است متعین است که آنرا ذکر کنند در اینجا و الله تعالی اعلم وَاَتی رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ الْبادِیَةِ
رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
لَهُ جِسْمٌ وَجَمالٌ فَقالَ یا رَسُولَ اللهِ اَخْبِرْنی عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذینَ آمَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ
لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا وَفِی الْآخِرَةِ فَقالَ اَمّا قَوْلُهُ لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیوةِ الدُّنْیا فَهِیَ
الرُّؤْیَا الْحَسَنَةُ یَراهَا الْمُؤْمِنُ فَیُبَشَّرُ بِها فی دُنْیاهُ وَاَمّا قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفِی الْآخِرَةِ فَاِنَّها
بِشارَةُ الْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ یُبَشَّرُ بِها عِنْدَ مَوْتِهِ اِنَّ اللهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَلِمَنْ یَحْمِلُكَ اِلی قَبْرِكَ
یعنی شخصی از صحرانشینان که خوش هیأت و خوش صورت بود بنزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد
و گفت یا رسول الله مرا خبر ده از تفسیر قول الهی که ترجمه اش اینست که آنجماعتی که ایمان بخدا و رسول و ائمه
هدی آورده اند و از حق سبحانه و تعالی خائفند و مخالفت الهی نمیکنند در ترک واجبات و فعل محرمات یا در ترک
واجبات و مستحبات و در فعل محرمات و مکروهات ایشان را بشارتیست در زندگانی دنیا و در آخرت
پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که اما بشارت در زندگانی دنیا پس آن بشارت خوابهای
خوبست که مؤمنان می بینند و در آن خوابها ایشان را بشارت میدهند که شما به بهشت خواهید رفت
و از جهنم خلاص خواهید شد یا حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات الله علیهم در واقعه می بینند
و ایشان ایشان را بشارت به بهشت میدهند یا آنکه چون بسیار در خواب می بینند حضرترا
امیدوار می شوند بنجات و بهشت و اما آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ایشان را در آخرت
بشارت میدهند پس آن بشارتست که مؤمن را میدهند در وقت مرگ که حق سبحانه و تعالی ترا
آمرزید و کسانی را که ترا بر دارند و بقبر رسانند اما جزو اول را کلینی از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند موثق کالصحیح و در صحیح از حضرت ابوالحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهما مرویست که هر صباح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمودند
باصحاب خود که آیا بشارتی دارید یعنی خوابی خوب دیده اید که سبب خوشحالی باشد و در حدیث حسن
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که رؤیای مؤمن یک
جزو است از هفتاد جزو از نبوت و از طرق عامه و خاصه احادیث بسیار در صحاح ایشان
مذکور است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر دو معنی را نقل نموده اند هم مبشرات دنیوی و هم

سنت و قبل از این آیه حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ یعنی آگاه چنین نیست که بتحقیق دوستی و راستی کرده است حق سبحانه و تعالی را خوفی بر ایشان
نیست نه در دنیا و نه در عقبی و ایشان اندوهناک نخواهند شد نه از موت و اکثر مفسرین بر آنند
که آیه سابقه متمم این آیه است و بنابرین بشارت بر رؤیای صادقه مخصوص اولیاء الله است و این
معنی مجربست که رؤیای دوستان الهی تخلف نمیکند بلکه تعبیر ندارد زیرا که ایشان همه چیز را چنانچه
هست می‌بینند باعتبار ربطی که بسبب محبت الهی ایشان را با جناب اقدس الهی بهم رسیده است
و آینه روح و سرّ ایشان چنان میشود که انوار لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه در آن
منعکس میشود و بسبب محبت الهی محبوب الهی شده است چنانکه فرموده است تعالی شانه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
و دیگر فرموده است که وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را
شناخت و بزرگواری و عظمت او را دانست منع میکند زبان را از کلامی که غیر ذکر الهی باشد
و باز میدارد شکم را از خوردن مگر بقدر ضرورت و تعب می‌اندازد خود را بروزه روزها و عبادت
شبها صحابه گفتند پدرها و مادرهای ما فدای تو باد یا رسول الله اینجماعت اولیاء الله اند حضرت
فرمودند که بتحقیق که اولیاء الله این صفت دارند که اگر خاموش باشند خاموشی ایشان همه فکرست
در صفات و افعال و عظمت و جلال الهی و اگر سخن میگویند سخن گفتن ایشان همه ذکر الهی است و اگر
نظر بجایی می‌اندازند نظر ایشان همگی عبرتست که در هر چه نظر میکنند خدا را می‌بینند بیشتر
چنانکه منقولست از افراد اولیا که هر یک از مقام خود خبر داده‌اند که نظر کردم در چیزی که مگر آنکه
حق سبحانه و تعالی را با آن دیدم یا پیش از آن دیدم یا او را دیدم و پس دیگری را دیدم و اگر اولیاء الله
سخن گویند سخنان ایشان همه حکمت است و در اصطلاح حدیث هر چه از جانب الهی فایض میشود آنرا حکمت
میگویند و چون ایشان فانی فی الله شده‌اند و باقی بالله شده‌اند و اگر راه روند بهر جا که روند نفعهای
عظیم از ایشان بخلایق رسد اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است
قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب

الهی

الهی و ظاهر است که ثواب ایشان وصالست و عقاب ایشان هجرانست و از حضرت قبلة العارفین و
علی بن الحسین سلام الله و صلوات الله علیهما منقولست که اولیاء الله جمعی اند که ادا کنند فرایض را که حق
سبحانه و تعالی مقرر ساخته است و عمل کنند بسنتهای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ورع
و پرهیزکاری داشته باشند از محرمات الهی و ترک کرده باشند دنیا و مافیها را و محبت ایشان
منحصر باشد در حق سبحانه و تعالی یا دوستان او و کسب حلال کنند بقدر ضرورت و قصد ایشان
بزرگی و بسیاری بنا نباشد و حقوق واجب الهی را بمستحقین برسانند پس اینجماعت‌اند که حق سبحانه
و تعالی برکت میدهد در آنچه کسب کرده‌اند و ثابتند بر آنچه از جهت خود از پیش فرستاده‌اند و پاره
از اوصاف دوستان گذشت و دیگر خواهد آمد و غرض آنست که بشارت مخصوص ایشانست
و رتبه محبان عظیم است و خوابهای مؤمنان بحسب قرب ایشان و بعد ایشان اختلاف عظیم دارند
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که رؤیا بر سه نوعست
یکی بشارتیست از جانب الهی مؤمنان را و دیگر تخویف و ترسی است از جانب شیطان و دیگر خوابهای
پریشانست که اکثر اوقات بسبب غذاهای فاسد و خیالات باطله بهم میرسد و از بقیه فکرهای
روزانه نیز میباشد و صدوق از معویة بن عمار روایت کرده است و سند صحیح دارد از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که بندگان الهی وقتی که بخواب میروند روح ایشان بآسمان میرود
هر چه را در آسمان می‌بینند حق است و هر چه را در هوا می‌بینند خواب پریشانست و بدرستیکه ارواح
لشکرها اند با یکدیگر مجتمع شده پس روحی که با روحی در عالم ارواح الفت بهم رسانیده‌اند در دنیا
باهم الفت دارند و هر چه از ایشان باهم الفت بهم نرسانیده‌اند در آن عالم در این عالم نیز الفت بهم نرسانند
پس چون روح بآسمان میرود الفت و بعضی از آنجا بهم میرسانند اگر الفت بهم رسانیده‌اند در آنجا در زمین
باهم را میشناسند و هر چه در آنجا الفت بهم نرسانیده‌اند در اینجا الفت ندارند و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سؤال کردند که بسیار است که خواب می‌بینیم و
چنانکه در خواب دیده‌ایم در بیداری بهمان نحو واقع میشود و بسیار است که خواب می‌بینیم و اثری
از آن ظاهر نمیشود پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون مؤمن بخواب میرود روح او حرکت

میکند بجانب آسمان پس هرچه را در آسمان می‌بیند نزد فرشتگان که تقدیر و تدبیر اشیا با ایشانست آن خوابیست
که واقع میشود و هرچه را در زمین می‌بیند آن خواب پریشانست راوی گوید که من گفتم که روح مؤمن بالا
میرود حضرت فرمودند که بلی من گفتم که هیچ در بدن نمی‌ماند حضرت فرمود که اگر نماند بمیرد گفتم پس
چگونه میرد حضرت فرمودند که نمی‌بینی که آفتاب در آسمانست و شعاع او در زمین است همچنین روح
در بدنست و حرکتش در آسمانست و ازین حدیث ظاهر میشود که رفتن بعنوان مجاز واقع شده است
در احادیث و ظاهرش آنست که روح مجرد باشد و تعلقی ببدن داشته باشد مانند تعلق عاشق
بمعشوق و چون در وقت خواب تعلقش کم شود از بدن ربطش بعالم علوی که خانه و مأوای اصلی
اوست بهم میرسد و در آن عالم چیزها می‌بیند و جمعی که اولیاء الله اند چون ربط ایشان بجناب اقدس
الهی بیش از همه چیز است خواب ایشان غلط نمیشود و خوابهای دیگران بحسب ربط ایشانست تا اگر
بسیار است که کفار نیز هرگاه ریاضت میکشند و ترک تعلقات میکنند ایشان نیز از عالم سفلیات
چیزها می‌بینند و درست میشود بلکه چنان میشود که به بیداری نیز چیزهای صحیح می‌بینند همه چون سعی
ایشان در قطع تعلقات حکم خواب دارد اما از عالم علویات خبری ندارد و اگر قصد ایشان
رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی البته حق را با ایشان می‌نماید چنانکه فرموده است که وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده مینمایند از جهت رضای
ما البته هدایت میکنیم ایشان را براههای قرب خود و اظهر من الشمس است که مراد الهی ازین جهاد دشمنان
دین نیست بلکه جهاد نفس و شیطانست چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لشکری بجنگ دشمنان دین فرستاده بودند
چون برگشتند حضرت فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را بجا آوردند و جهاد اکبر بر ایشان مانده است
گفتند یا رسول الله جهاد اکبر کدام است حضرت فرمودند که آن جهاد نفس است پس فرمودند
که بهترین جهادها جهاد نفسی است که در میان دو پهلوی اوست و آن مخالفت و منع نفس است
از جمیع آرزوها چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اما آن کسی که از عقوبت الهی بترسد یا از
عظمت او و نهی کند نفس خود را از آرزوهای او پس بدرستیکه بهشت جا و مأوای اوست و آیات

واحادیث

و احادیث درین باب بسیار است بعضی از آنها را در شرح صحیفه کامله ذکر کرده‌ام بآن رجوع نمایند
و اما بشارت در آخرت چنانکه درین حدیث مذکور است ظاهر آنست که بعد از مرگ است چنانکه
خواهد آمد و ممکن است که دو بشارت باشد یکی نزد مرگ چنانکه درین حدیث است و یکی بعد از آن
چنانکه بعد ازین خواهد آمد و مناسب این مقام در تفسیر همین آیه وارد است احادیثی که بعد ازین
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قِيلَ لِمَلَكِ الْمَوْتِ عَلَيْهِ
السَّلَامُ كَيْفَ تَقْبِضُ الْأَرْوَاحَ وَبَعْضُهَا فِي الْمَغْرِبِ وَبَعْضُهَا فِي الْمَشْرِقِ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ
فَقَالَ أَدْعُوهَا فَتُجِيبُنِي قَالَ فَقَالَ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الدُّنْيَا بَيْنَ يَدَيَّ
كَالْقَصْعَةِ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدِكُمْ يَتَنَاوَلُ مِنْهَا مَا شَاءَ وَالدُّنْيَا عِنْدِي كَالدِّرْهَمِ
فِي كَفِّ أَحَدِكُمْ يُقَلِّبُهُ كَيْفَ شَاءَ و منقولست این مضمون بسند قوی از آنحضرت صلوات الله
علیه که بملک الموت علیه السلام گفتند که تو چگونه قبض روح چندین کس میکنی در یک ساعت و حال آن
آنکه بعضی از آنها در مغرب زمین است و بعضی در مشرق زمین پس ملک الموت گفت که میخوانم
ایشان را و ایشان اطاعت میکنند بعد از آن ملک الموت گفت که کل دنیا نزد من بمنزله کاسه است
که در برابر یکی از شما باشد و از هر جای آن که خواهد لقمه بردارد و جمیع آن نزد من بمنزله شاهی است که در دست
یکی از شما باشد و بهر نحو که خواهد آنرا بگرداند یعنی نزد شما دنیا بزرگ مینماید و نزد من صغیر است
و ملک الموت اگر مجرد باشد چنانکه بعضی گفته‌اند تصرفش در آسمانها و زمینها سهل است و اگر جسم لطیف
باشد چنانکه اکثر علما برآنند و ظواهر آیات و احادیث بر آن دلالت میکنند نیز سهل است با آنکه
چندین هزار دست داشته و بهر دستی قبض روح کسی کند اگر روح جسم باشد مثل ملک و اگر مجرد
باشد چنانکه مذهب اکثر علمای محققین است اشاره کافی است چنانکه اول گفت که میخوانم ایشان را
و ایشان اجابت میکنند و درین صورت آن نحو میشود که ملک امر کند او را بآنکه قطع تعلق از جسم
بکند یا بروح بنماید مراتب عالیه که از جهت او مقرر شده است و قطع تعلق ازین جسم بکند
مثل آنکه شخصی پیش زنی عاشق باشد و زنی بسیار مقبول‌تر از او بنماید عاشق او شود چنانکه بعد
ازین خواهد آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا يَخْرُجُ مُؤْمِنٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بِرِضًى

مِنْهُ وَذٰلِكَ إِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَكْشِفُ الْغِطَاءَ حَتّٰى يَنْظُرَ إِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ
وَمَا أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُ فِيهَا وَيُنْصَبُ لَهُ الدُّنْيَا كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ لَهُ ثُمَّ يُخَيَّرُ فَيَخْتَارُ مَا عِنْدَ
اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقُولُ مَا أَصْنَعُ بِالدُّنْيَا وَبَلَائِهَا فَلَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ و آن
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هیچ مومنی از دار دنیا بیرون نرود مگر برضا وخوشنودی او
زیرا که حق سبحانه وتعالی پرده را از پیش چشم او برمیدارد تا جای خود را در بهشت ببیند و ببیند
حور و غلمان وسایر چیزهایی را که حق سبحانه وتعالی از جهت او مهیا ساخته است و دنیا را نیز
در نظر او در آورند به بهترین حالتی که دنیا را میباشد از برای کسی مثل ملک سلیمان اگر چه نباشد
دنیا بر نسخه که لو داشته باشد یعنی می نمایند دنیا را با حسن وجهی و حالاتی که آن مومن را در
دنیا بوده است یکوقتی بعد از آن او را مخیر میسازند که اگر میخواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا با حسن
حالات دنیا خواهد بود و اگر این مراتب را میخواهی بگو پس او گوید که بچه کار من می آید دنیایی
که اگر ملک سلیمانی باشد بلاها دارد و محنتها لازمه اوست پس تلقین کنید مردگان خود را
در وقت مرگ ایشان بکلمات فرج تا ایشان از درد این محنت که خلاصی یابند و با آن مراتب
عالیه برسند یا آنکه چون کلمات فرج را بگوید درجات او عالیتر میشود وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ
الْبَاقِرُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَوْ أَدْرَكْتُ عِكْرِمَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ لَنَفَعْتُهُ فَقِيلَ لِلصَّادِقِ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ بِمَاذَا كَانَ يَنْفَعُهُ قَالَ كَانَ يُلَقِّنُهُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر من عکرمه را
در وقت مرگ در می یافتم که نمرده بود باو نفع میرسانیدم پس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
پرسیدند که حضرت امام محمد باقر چه نفع میتوانست رسانید ومیرسانید حضرت فرمودند که اگر میرسید
باو زبان میبود او را تلقین میفرمودند باعتقادات شما و اگر میگفت در آنوقت نجات می یافت و در
حدیث کالصحیح از ابوبصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که ابوبصیر گفت که جمعی در خدمت
آن حضرت بودیم و حمران برادر زراره نیز در آنجا بود که ناگاه یکی از آزاد کردهای حضرت
آمد و بخدمت آن حضرت عرض نمود که عکرمه محتضر است و او آزاد کرده عبد الله بن عباس بود

والاعتقاد

و اعتقاد خارجیان داشت اما اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه داشت و همیشه
تردد در خدمت آن حضرت داشت و چون حق محبت داشت باو حضرت فرمودند بما که شما باشید
تا من برگردم ما ایستیم چنین باشد پس حضرت فرمودند و بزودی رجوع نمودند و فرمودند که اگر
من عکرمه را در می یافتم پیش از آنکه جان بحلق او برسد هر آینه تعلیم میکردم او را کلماتی که از آن
منتفع میشد ولیکن وقتی رسیدم که کار از او شده بود یعنی نور آخرت را دیده بود و عقلش زایل
شده بود و زبانش بند شده بود پس ابوبصیر گفت که من عرض نمودم که فدای تو گردم آن
کلمات کدام است که بخارجی که بدتر از کفار است نفع میرساند حضرت فرمودند که والله
که آن کلمات اعتقادیست که شما دارید پس چون بمحتضرین رسید تلقین ایشان کنید که شهادتین
بگویند و امامت ائمه معصومین را نیز تلقین ایشان کنید که بگویند بدانکه چون اصحاب نهروان
کشته شدند و از ایشان نه کس گریختند و نه مذهب ایشان شد که هر یک از ایشان را مذهبی خاص است
و همه اعتقاد بخلافت شیخین دارند و با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بداند که حضرت یک
گناه صغیره از او صادر شده و هر که یک گناه صغیره بکند کافر میشود و گناه آنحضرت باعتقاد
آن ملاعین این بود که حضرت چرا حکمین راضی شدند با آنکه در جنگ صفین وقتی که کار بر معویه
تنگ شده و نزدیک رسید که شکست خورند عمرو عاص علیه اللعنه بمعویه علیه اللعنه گفت که اصحاب علی
احمق اند این مکر با ایشان میزنیم که قرآنها بر سر نیزه میکنیم که ما را با شما جنگی نیست ما با شما
عمل میکنیم آنچه در قرآنست چون چنین کردند اکثر دست از جنگ داشتند و بخدمت حضرت آمدند
که ایشان مسلمانند و ما مسلمانیم و ایشان ما را بکتاب خدا و رسول میخوانند ما چگونه با ایشان جنگ
کنیم حضرت فرمودند که والله که این مکر عمرو عاص است ایشان قرآن چه میدانند من امام الهی ام که
در قرآنست هر جا که فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتّٰى تَفِيءَ إِلٰى أَمْرِ اللّٰهِ جنگ میکنیم و دیگر آیات و احادیث
بر ایشان خواند قایل نگردید و گفتند که مالک اشتر را بگو که دست از جنگ بکشد و اگر نه ترا گرفته
بمعویه میدهیم مجملا همین ملاعین سبب ترک جنگ شدند و گفتند از این طرف جمعی و از آن طرف
جمعی بنشینند و با هم از کتاب خدا بحث کنند تا هر که غالب شود او امام باشد حضرت فرمودند

که این طرف من بروم معویه گفت که کی طرف علی میتوان شد او از همه کس اعلم است حضرت فرمودند که عبد الله
عباس میباید گفتند او نیز از جهال است و مثل علی نیست شما ابو موسی اشعری را بفرستید چون ایشان حماقت
او را دیده بودند و از طرف او عمرو عاص و هر چند حضرت مبالغه بیشتر فرمودند همین خوارج ملاعنه قبول نکردند
کردند عاقبت بمکر عمرو عاص آن شد که شد و در جمیع تواریخ مذکور و مسطور است و چون این ملاعین دانستند
که اینها مکر عمرو عاص بود شروع بمجادله کردند با حضرت که اکراه کردیم تو چرا گفته ما را قبول کردی تا عاقبت
جنگ کردند و همه کشته شدند الا نه کس و هر یک از ایشان بطرفی رفتند و الحال خوارج عمان از ایشان اندکه با
هست که بدولت قاهره مفتوح کردند و اگر نکرده کافر فرنگی میبود و احتمال نجات نسبت باو میرفت و لیکن
از جمیع کفار بدتر بود و چنین کسی قابل توفیق نبود و لهذا حضرت صلوات الله علیه رسیدند و غرض از آن
حضرت علی الظاهر این بود که مردم آسوده و ارشوند و فرض محالست که اگر بر فرض محال او برگشت ناجی باشد
و مقدر کنجایش بیش ازین ندارد و تفصیل اینها را از مجالس المؤمنین طلب نمایند و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که والله که اگر شخصی مدت عمر بت پرستی کرده باشد و در وقت
رفتن شیعه شود آتش طمع در بدن او نمیکند هرگز بمقدار ذره یعنی هیچ عذاب نمی کشد وقال رسول
الله صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف علی المؤمن و اخذ اسف علی الکافر و بسند
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند که مردن ناگاه نسبت بمؤمنان سبکبار
شدنست و نسبت بکفار گرفتنی است که سبب غم و الم ایشانست و در بعضی نسخ کافی صحیح همین است چنانکه در کافی
و کافی اخذه اسف راحة و اسف است که یعنی چنین باشد که مردن ناگاه سبب سبکبار است از گناهان در حق مؤمن
مؤمن است و سبب تاسف خوردن کفار است که کاش مدتی بیماری میکشیدیم ممکن بود که توبه کنیم و همچنین است نسبت
بفساق اما مومن صالح همیشه کارهای خود را درست کرده است با خداوند خود و مشتاق لقای الهی است
و ظاهر آنچه در اصل است صحیح است چنانکه در کافی است و نسخه دیگر تصحیف نساخ است و از حضرت
امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که هر که پیش از روز چهاردهم
نمیرد فجاءه مرده است چون در بیماری چهارده روز کمتر ازین شفا می یابند و شب چهاردهم بحران اعظم است
و محل خطر است پس می باید که البته وصیت بکند و همچنین بعد از چهاردهم نیز مبالغه بیشتر است اگر

در چهاردهم عرق صحت نکند و بهتر آنست که همین که تب کند وصیت کند و کامل تر آنست که مؤمن
هر شب وصیت او در زیر سرش باشد مبادا ناگاه بمیرد و حسرت خورد در آن نشاه که چرا وصیت
نکردم و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پیش از زمان
حضرت ابراهیم مردمان فجاءه می مردند حضرت دعا کرد که الهی از برای مرگ مرضی مقرر فرما تا بعلت
مرگ دانسته و تهیه خود بکارهای خیر و وصیتها کنند و صبر نمایند که آن تسلی ایشان شود و چون
در بیماری مرتبه بمرتبه احتمال مرگ بیشتر میشود و جان کشیده میشود و مرگ آسان میشود پس حق سبحانه
و تعالی تب را فرستاد و دیگر دردها را فرستاد وقال الصادق صلوات الله علیه الموت
کفارة ذنوب کل مؤمن و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که مرگ کفاره گناهان هر مومنی است و تخفیف
میدهد گناهان را یا بالکلیه مغفور میشود بحسب مراتب اشخاص و گناهان و در احادیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تب قاصد مرگست و زندان الهی است در
زمین و گرمی و شدت آتش از جهنم است و نصیب مومن از آتش جهنم همین تب است اگر مومن صالح باشد
و از و صغایر واقع شده باشد لیکن بحسب بیماری کفاره آنها است و اگر فاسق باشد گناهانش بسبب
تب و درد و سایر مرضها تخفیف می یابد و اگر چیزی می ماند در جان کندن تخفیف می یابد و اگر باز غالب
اوقات در برزخ که قبر است سبک میشود و اگر چیزی بماند در صحرای قیامت بالکلیه مغفور میشود تا به
جهنم نرود و احادیث بر این مضمون زیاده از حد و حصر است و ظاهر احادیث متواتره که حضرت سید
المرسلین صلوات الله علیه و آله فرمودند که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یکطایفه ایشان ناجی خواهند بود
و باقی هالک اشعاری بدین دارد چه اگر شیعه اثنی عشری بجهنم روند فرقی نخواهد بود میان این طایفه و سایر طوایف
چنانکه سید المحققین ابن طاوس و غیر او از محدثین و علمای شیعه در این باب کتابها تصنیف کرده اند و لیکن
عذاب قبر و پنجاه هزار سال قیامت سهل نیست و این اسباب سهل است عمده رحمت الهی است بتابعی
شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین که امیدواری عظیم بآنهاست و خواهد آمد در باب
تعزیت انشاء الله تعالی وقال صلوات الله علیه ان للدنیا و الآخرة الف عقبة اهونها
و ایسرها الموت و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بدرستیکه میان دنیا

و آخرت که روز قیامت است یا بهشت و دوزخ چهار عقبه دیگر که آن هست و آسان‌تر از آنها مرگ است یا آنکه منقولست
که از حضرت خلیل الله و حضرت کلیم الله علیهما السلام پرسیدند بعد از مرگ که مرگ را چگونه یافتید ایشان
گفتند که آنرا یافتیم مانند گوسفندی که زنده پوست آنرا بکنند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت عیسی بن مریم نزد قبر یحیی بن زکریا علیهم السلام
آمد و دعا کرد از حق سبحانه و تعالی او زنده کرد پس زنده شد و از قبر بیرون آمد حضرت یحیی گفت که از
من چه میخواهی عیسی گفت که میخواهم که مونس من باشی چنانکه در دنیا بودی یحیی گفت یا عیسی هنوز تلخی و گرمی
مرگ از من ساکن نشده است میخواهی که باز مرا بدنیا آوری و مرتبه دیگر تلخی مرگ را بکشم پس او را بغیر
خود رفت و ظاهر تلخی باعتبار تعلقاتست چون انبیا را تعلقات بهم رسیده بود مفارقت مشکل بود لهذا ایشانرا
مرده بقبر رفت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که جمعی از
جوانان پادشاه زادگان بنی اسرائیل چند سال مشغول عبادت بودند و مقرر بود که پادشاهزادگان
مشغول عبادت میشدند بعد از آن متوجه میشدند قلندروار از جهت آنکه در هر شهری خبرها حاصل
کنند پس رسیدند بقبری در کنار راهی که آن قبر سنگ ریخته بود بیکدیگر گفتند که تا دعا
کنیم الحال از حق سبحانه و تعالی صاحب این قبر را زنده کند و ما از او بپرسیم که مزه مرگ را چگونه یافته است
پس این دعا کردند اَنْتَ اِلٰهُنَا یَا رَبَّنَا لَیْسَ لَنَا اِلٰهٌ غَیْرُکَ وَالْبَدِیعُ الدَّائِمُ غَیْرُ الْغَافِلِ الْحَیُّ الَّذِی
لَا یَمُوتُ لَکَ فِی کُلِّ یَوْمٍ شَأْنٌ تَعْلَمُ کُلَّ شَیْءٍ بِغَیْرِ تَعْلِیمٍ اُنْشُرْ لَنَا هٰذَا الْمَیِّتَ بِقُدْرَتِکَ پس شخصی از آن
قبر بیرون آمد که موی سر و ریشش سفید بود و خاک از سر و رو میگرد و چشم او متوجه آسمان بود پس با ایشان
گفت شما چه کار داشتید گفت میخواستیم که از تو بپرسیم که مزه مرگ را چگونه یافتی پس گفت که من نود
و نه سال است که مرده‌ام و الم و مشقت مرگ از من نرفته است ایشان گفتند که چون مردی در آن
وقت سر و ریشت سفید بود گفت نه ولیکن چون صدا شنیدم که بیرون آی استخوانهای خاک شده
جمع شد و روح در آن جا کرد و من گمان کردم که روز قیامت است بیرون آمدم و چشم بجانب آسمان داشتم
که چگونه از هم خواهم پاشید از بس ترس موی و ریشم سفید شد و ترجمه دعا اینست که تو خداوند مایی ای
پروردگار ما ما را بغیر از تو خداوندی نیست توئی که اشیا را بعد از عدم موجود کردی همیشه‌ای و خود

همیشه بودی و غافل نیستی از افعال و احوال خلایق و زنده که ترا مرگ نیست و ترا هر روز کار است از کار
خلایق و پیرایش ایشان و روزی دادن و تربیت کردن و دانایی که همه چیز را میدانی بی آنکه کسی
تعلیم تو کرده باشد خداوند القدرت خود این مرده را زنده گردان اما هزار عقبه است پس
آنچه معلوم است زنده کردن و سؤال کردن است از اعتقادات که نکیر و منکر سؤال خواهند کرد
چنانکه خواهد آمد و اما سؤال از اعمال پس اکثر اخبار دلالت میکنند بر آنکه سؤال از آنها نخواهند
کرد اما ثواب و عقاب خواهد بود و پس ممکن است که باعتبار هر عملی از اعمال خیر ثوابی باشد و در ترک
آن عقوبتی و همچنین بر عکس در اعمال شر پس ممکن است که عقبات عبادات از غمها و المهاست
که از ترک اعمال خیر و فعل اعمال شر او را حاصل شود یا اعم از عقبات مکروهات و ترک مستحبات
که بیم و هیچ شک نیست که غمی که مومن را حاصل خواهد شد بواسطه ترک بسیاری از مستحبات
زیاده از جفای جان کندنست و محتمل است که عقبات تعلقات دنیوی باشد که بسبب
قطع آن بمرگ در غم باشد زیرا که جفای ترک عادتش چه اشد است از مالوفات و محبوبات و
نفس ناطقه را تعلقات بسیار بهم رسیده است بسبب الفت بآنها مثل که هر چند شخصی را
تعلق باشد اگر دزدی از و سفالی ببرد بسبب آن او را غمی حاصل میشود هر چند هزار کوزه در خانه
داشته باشد و اگر انگشتی را از شخصی قطع کنند تا زنده است در غم است و مرگ عبارت از آن
که چشمها را کور کنند و گوشها را کر کنند و شامه‌اش را زایل سازند و گویایی او را برطرف سازند
و بعد از آن این عضوها را یک یک ببرند بسبب هر یک از اینها نهایت غم او را حاصل میشود و مرگ عبارت
از قطع همه اعضاست و عبارتست از گرفتن زنان و فرزندان و اموال و اسباب و برادران
و خویشان و آشنایان همه است مگر کسانی که بحکم مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا قطع جمیع تعلقات کرده
باشند از محبت با ایشان ضرری نرسد اما اول را معنی عقبه اظهر است و این احسن مرتبست
پس عقبات عبارتست از عفو با تست و خلافی نیست در آنکه عذاب قبر حق است و ضغطه قبر
حق است و سؤال در و مان در صحیفه کامله و در حدیث مشهور سلمان واقع است که او سؤال از یک یک
اعمال میکنند و خبر میدهد که بسبب این عملها مستحق این مقدار از عقوبات الهی هستی و بسبب این اعمال

مستحق این ثوابها هستی و خلافی که هست درین است که آیا عذاب قبر جسمانیست یا روحانی و علامت که معاد روحانی حق است یا نه و معاد روحانی عبارتست از لقای روح بعد از مفارقت بدن جمعی کثیر از متکلمین از معتزله و غیر ایشان اعتقاد ایشان است که نفس ناطقه جسمیست با کار لطیف است که از جگر بدل میرود که حیوانات نیز دارند و امثال این از مزخرفات بسیار گفته اند و الحق یقینی است از آیات و اخبار متواتره آنست که روح بعد از خراب بدن باقی است و آن یا جسمی است لطیف مانند ملایکه و یا روحی است مجرد که تعلق به بدن دارد و مکانی نیست و این مذهب محققین است و همین ظاهر است از دلایل عقلیه و نقلیه و چنین است که دلایل این مذهب افاده یقین کنند که اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد مواخذ باشد و اظهر آنست که ضغطه قبر که خواهد آمد جسمانیست و باقی روحانیست با معنی که چون اعمال بد کرده است هر یک به صورتی مصور میشود از صورتهای درندگان و گزندگان و در عالم برزخ با او خواهند بود و همچنین صفات رذیله مثل بخل و حسد و کینه و تکبر و عجب و امثال اینها مصور بصورتهای قبیحه که اقبح از ان نباشد میشوند و اگر صفات حسنه و اعمال حسنه داشته باشد آنها بصورتهای خوب میشوند و درین خلافیست که عین آن صفات و اعمال این صورتها میشوند یا حق سبحانه و تعالی بسبب آن اعمال این صورتها را می‌فرستد و با اینکه ظاهر اخبار و آیات بر معنی اول دلالت میکنند و اهل کشف نیز چنین یافته اند و تجربه نیز شاهد است برین معنی که می بینی که هر صفتی که بر آدمی غالب است در عالم خواب حیوانی را می بیند که آن صفت بر و غالب باشد مثلا هرگاه حرص برو غالب باشد موش را در خواب بیشتر از حیوانات دیگر می بیند و اگر درندگی برو غالب باشد سگ و امثال آن را می بیند و اگر علم برو غالب باشد آب و شیر را می بیند و اگر بجناب اقدس الهی مربوط باشد انوار قدسیه را مشاهده میکند و هرگاه آدمی ملاحظه نماید صفات رذیله و حسنه و اعمال قبیحه و حسنه را از یاده از هزار میشود و دور نیست که هزار کثیر از کثرت باشد یا اصولش را هزار باشد و فروعش را حساب نمیتوان کرد و الله تعالی یعلم

وقال الصادق صلوات الله علیه إنّ الشیطان لیأتی الرجل من أولیائنا

عند

عند موته عن یمینه وشماله لیضلّه عمّا هو علیه فیأبی الله عزّ وجلّ له ذلك وذلك قول الله عزّ وجلّ یثبّت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شیطان می آید نیز در هر یکی از دوستان و شیعیان ما نزد مرگ او از دست راست و از دست چپ یعنی بهر وسیله و هر وجهی او را از راه دین بدر برد و حق سبحانه و تعالی نمیگذارد او را و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ترجمه اش اینست که الله تعالی ثابت قدم میدارد بر اعتقادات حقه آن جماعتی را که ایمان آورده اند بقول صحیح واقعی که آن اعتقادات حقه است در زندگانی دنیا و در آخرت و ظاهر این حدیث اینست که مراد از آخرت وقت مرگست که شیاطین جدید می آیند که مومن را از دین برگردانند و لیکن حق سبحانه و تعالی نمیگذارد و لیکن اکثر مفسرین عامه و خاصه چنین تفسیر کرده اند که در زندگانی دنیا تا وقت مرگست و در آخرت قبر است چنانکه اخبار معتبره درین باب وارد شده است لیکن تاویل می‌باید کرد که مراد ثابت داشتن در دنیاست تا وقت مرگ و بعضی از احادیث مذکوره در سوال قبر خواهد آمد ان شاء الله تعالی وقال الصادق صلوات الله علیه فی المیت تدمع عیناه عند الموت ان ذلك عند معاینة رسول الله صلّی الله علیه وآله فیری ما یسرّه ثمّ قال اما تری الرجل یری ما یسرّه وما یحبّ فتدمع عیناه ویضحك و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله وسلامه علیه منقولست در میتی که چشمهای او آب ریزد فرمودند که آن در وقتیست که می بیند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بعنوان بشاشت و خوشحالی باز دیده اش می آید پس حضرت فرمودند که نمی بینی که هر که چیزی را ببیند که از دیدن آن چیز مسرور شود یا محبوب خود را ببیند آب از دیده اش می آید و می خندد پس آن گریه خوشحالیست وقال الصادق صلوات الله علیه اذا رأیت المؤمن قد شخص بصره وسالت عینه الیسری ورشح جبینه وتقلّصت شفتاه وانتشر منخراه فأیّ ذلك رأیت فحسبك به و منقولست بطرق متکثره که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه مومن را به بینی که چشمش باز شده و بهم نمیزند و آب از چشم او روان شود و عرق از پیشانی او بریزد یا پیشانی او در عرق افتد و لبهای او بهم کشیده شود و بینی او کشیده شود پس هر یکی از اینها را اگر از و ببینی ترا بس است در علامت رفتن از جهت کشیدن پای و تلقینه و خواندن قرآن نزد او و تلقین او کردن

و در اگر جنب و حایض را از پیش او بیرون کنند و در اگر نه ابای کرد وقت آمدن حضرت رسول خدا و ائمه هدی است
صلوات الله علیهم اما اگر شنیده شود در گوشش اینها جزم نتوان کرد که مرده است و بسیار است که در سکته
بعضی از این علامات بهم میرسد و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان آیة المؤمن اذا
حضره الموت ان یبیض وجهه اشد من بیاض لونه و یرشح جبینه و یسیل من عینیه
کهیئة الدموع فیکون ذلک آیة خروج روحه و ان الکافر تخرج روحه سلا
او سلا من شدقه کزبد البعیر کما تخرج نفس الحمار و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه شنیده که فرمودند که علامت احتضار مومن آنست که روی او سفید میشود
زیاده از سفیدی که داشت یا از سفیدی بیاید بدنش و طرف پیشانی او بعرق می‌افتد و از چشمهای
او آبی روان میشود مانند آب گریه پس اینها علامت آنست که روح او بدر میرود و در روح
کافر از اطراف دهانش بیرون میرود یا سیل میکشد و از اطراف دهانش بیرون میشکند
مثل کف دهان شتر هم چنانکه جان در از گوش بیرون میرود و در کافی کما یخرج البعیر است
یعنی راوی شک دارد که حضرت این عبارت را فرمود که البعیر یا فرمود کما یخرج
نفس البعیر و ظاهر النساخ همزه را انداخته اند و خر را بدل شتر آورده اند و رُوِیَ
ان آخر طعم یجده الانسان عند موته طعم العنب و در روایتی واقع شده است که
آخرین مزه که آدمی می‌یابد در وقت مردن مزه انگور است که در دهان خود می‌یابد محتمل است که
بالخاصیه چنین باشد یا انگور از بهشت از جهت او بیاورند یا حق سبحانه و تعالی دهان
او را شیرین کند چون بنده هر گاه سخن بحق دهانش را شیرین میکند و در وقت رستن
از بندگی همه کس خلاص شده بنده خاص حق سبحانه و تعالی میشود دهانش را شیرین میکند
تا برحمت او امیدوار شود والله تعالی اعلم و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله کیف
یتوفی ملک الموت المؤمن فقال ان ملک الموت لیقف من المؤمن عند موته
موقف العبد الذلیل من المولی فیقوم هو و اصحابه لا یدنو منه حتی یبدأ
بالتسلیم و یبشره بالجنة و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسیدند که ملک

الموت

الموت چگونه قبض روح مومنان میکند حضرت فرمودند که ملک الموت در وقت مردن مومن
نزد او می‌ایستد چنانکه بنده ذلیلی نزد آقای خود بایستد پس اول دور می‌ایستد خود و اصحابش نزدیک
او نمی‌آیند تا اولا ابتدا میکند بسلام و او را بشارت میدهد به بهشت و بعد از آن با ادب نزد او می‌آید
و جای او را باز می‌نماید و او را مجهز میسازد و چون مشغول جای خود میشود قبض روح او میکند و قال
امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان المؤمن اذا حضره الموت وثقه ملک الموت
ولولا ذلک لم یستقر و در روایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که چون وقت
مردن مومن میشود ملک الموت او را محکم می‌بندد تا بیتابی نکند و اگر نه این باشد او قرار نگیرد و دور نیست
که محکم بستن و عبارت از بشارت و نمودن جا باشد که بسبب آن قرار میگیرد پس گویا او را بسته است
بالنسبت باشخاص مومنان مختلف باشد بعضی از صلحا و اتقیا باشند بخوف سابق با ایشان نرسند
و فساق و فجار را ببندد و قرینه آنکه در کلینی کان المومن المیت واقع است و بنابرین حکم آن
که در عقیده مومن از منافقان و کفار و ظاهر اسهو النساخ شده باشد وما من احد یحضره الموت
الا مثل له النبی صلی الله علیه و آله و الحجج صلوات الله علیهم حتی یراهم فان کان مومنا
یراهم بحیث یحب و ان کان غیر مومن یراهم بحیث یکره و هر کس که مرگ او را حاضر میشود
البته حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین که حق سبحانه و تعالی حجت خود بر خلق تمام
کرده است با امت ایشان بعنوان مثال و جسد مثال در برابر او در می‌آیند پس اگر مومن صالح است
ایشان را بران نحوی که دوست میدارد می‌بیند یعنی بصورتهای خوب می‌بیند و ایشان او را بشارت
میدهند به بهشت و اگر مومن نباشد می‌بیند ایشان را بعنوانی که دشمن او باشد با بشارت جهنم
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که آن حضرت فرمودند
که چون جان شما بحلق برسد چشم شما روشن میشود یعنی از دیدن حضرات صلوات الله علیهم و
اشارت است باین آیه و قال الله تبارک و تعالی فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ
تنظرون و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون بدانکه این آیه از متشابهات آیات
قرآنیست و تاویل آن را بغیر از خدا و رسول و اهل البیت صلوات الله علیهم کسی نمیداند و اخبار بسیار در

تاویل این آیه اشاره به تقصیرکه واقع شده است و ترجمه‌اش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که چرا وقتی که جان بحلق شما میرسد و شما در آن وقت نظر میکنید بجهت عاجز ازو برمیگردانید بسوی بدن
بیت اگر قدرت دارید و حال آنکه ما نزدیکتریم بمیت از شما ولیکن شما نمی‌بینید و ظاهر این آیه
باحضار محتضر آنجمعی که نزد شخصی که دم برداشته اند پس حاصل معنی این میشود که شما را اختیاری
نیست در حیات و موت احدی و همه بدست واحد قهار است جل شانه و اما اشارات پس
ممکن است که بلفظ و بحق اقرب باشد که ما نزدیکتریم باو از شما یعنی خلفای ما باو اقربند که مراد از آن
رسول خدا و ائمه هدی و ملائکه باشند صلوات الله علیهم یعنی شما را اختیاری نیست که میت
نمیرد و نه خبری هست که ما با ایشان در چه کاریم عدم اختیار که ظاهر است و عدم خبر از
چند وجهست یکی حضور حضرات بعنوان رحمت و بعنوان غضب بغیر ایشان و دیگر نمودن جای
مومن را باو تا از شوق جان بدهد دیگر خطاب مستطاب حضرت رب الارباب که یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی
جنتی دیگر فرستادن ملائکه رحمت از جهت خوبان و غضب از جهت بدان و غیر اینها
که از اخبار بسیار ظاهر میشود پس بنا برین تفسیر حدیث سابق که حضرت فرمودند که چشمش
روشن میشود جمیع اینها خواهد بود و هریک نیز ممکن است که مراد باشد اما جمیع اظهر است و احتمال
بعض بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم با هر کسی در خور عقل او سخن فرموده اند
و او را بنحوی بشارت داده اند چنانکه صدوق نقل کرده است و قال الصادق صلوات
الله علیه اذا بلغت النفس الحلقوم اری مکانه من الجنة فیقول ردونی الی
الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس الی ذلک سبیل و کالصحیح از ابو بصیر
الله علیه وارد است که ابو بصیر گفت که آیه سابقه را خواندم و تفسیر آنرا از حضرت علیه السلام صدوق تفسیری که
امام فرمودند که فی الحقیقه استدلال آیه و خبر هر دو کرده باشد اما بنحوی که وارد شده بود نقل کردن
اولی است پس حضرت فرمودند که چون جان بحلق رسید جای او را در بهشت باو مینمایند و او میگوید که
مرا بدنیا فرستید تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می‌بینم پس باو میگویند که هرگاه شخصی از امور آخرت چیزی

دیده دیگر راهی نیست او را بسوی برگشتن از دنیا پس اگر این در همین مقام با این تفسیر محتمل است که مراد
صدوق این باشد که باو بدن حضرت دیدن مراتب بهشت نیز خواهد بود یا آنکه چون جای
خود را می‌بیند حضرات را نیز خواهد دید و یا آنکه این آیه را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
بهر دو معنی تفسیر کرده‌اند و میان هر دو منافاتی نیست چه ممکن است که هم جای او را بنمایند
و هم حضرات را ببیند و ممکن است که مراد حضرت صادق صلوات الله علیه این باشد که ائمه هدی
صلوات الله علیهم جای او را باو نمایند و او که خواهد که اهل خود را خبر کند بهر دو معنی خبر کند یکی
دیدن ایشان و دوم جای او در بهشت چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح عندی از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که چون جان هر یک از شما بحلق رسد باو بشارت میدهند که خاطر جمع دار
که هرچه از و خایف و ترسان بودی ایمن شدی از و و میگویند باو که رسول خدا و امیرالمومنین و فاطمه
زهرا پیش تو میروند یعنی تا ترا بمراتب عالیه برسانند و در حدیث کالصحیح از سدیر صیرفی
منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که فدای تو گردم یا بن
رسول الله آیا قبض روح مومن را اکراه میکنند که او راضی نباشد حضرت فرمودند که نیستی
که چون ملک الموت از جهت قبض روح مومن می‌آید مومن جزع میکند و میترسد پس ملک الموت
میگوید که ای دوست خدا بی تابی مکن که بحق آن خداوندی که محمد صلی الله علیه را برسالت بخلق
فرستاده است که من بر تو مهربانترم از پدر مهربان تو اگر حاضر میبود ترا چشمان خود را
بگشا و ببین پس ممثل شود از جهت او حضرات سید المرسلین و امیرالمومنین و فاطمه زهرا
و باقی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس باو گوید که تو رفیق انجماعت خواهی بود و دیگر
باو بشناساند اگر نظر کند ببیند که منادی ندا میکند از جانب حضرت رب العزت و میگوید
که یا ایتها النفس المطمئنة ای روحی که قرار تو بمحمد و اهل بیت او خواهد بود چنانکه محبت ایشان
در دل تو جا کرده است برو ازین دنیای فانی بسوی پروردگار رحمت و خوشنود باش
از ولایت و محبت اهل بیت و حق سبحانه و تعالی ترا ثواب بیشمار خواهد رسانید پس داخل
شو در زمره بندگان خاص مقرب که محمد است و اهل بیت او و داخل شو در جنت من پس

چون این خطاب بمؤمن برسد هیچ چیز نزد او محبوبتر از این نیست که قبض روح کنند و به آن منادی
بهشت رود و در خدمت حضرات ائمه صلوات الله علیهم و ازین حدیث ظاهر میشود که این خطاب
از حضرت رب الارباب در وقت رفتن مؤمن است و در حدیث معتبر از آنحضرت وارد شده است
صلوات الله علیهم که این خطاب با حضرت امام حسین صلوات الله علیه است و منافات ندارد که خطاب
با هر کس باشد حتی از زمانهای ان نیز چنانکه ظاهر آیه عموم دارد و در اوایل کشف و مشاهده آنانکه گوش
هوش این خطاب را می شنوند و فی الحقیقه ایشان در حین مرگ اختیاری می شوند که آن را موت
و از اخبار متواتره ظاهر میشود که ظهری هست و بطنی هست تا هفت بطن و در بعضی اخبار تا هفتاد
بطن و لیکن از بطن قرآن کسی خبر ندارد مگر ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اولیاء الله نیز بهره
دارند و لیکن چون ولایت مبنی است که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بران اطلاع ندارد اعتماد
نمی توان کرد مگر بر اشارت و شبههائی که از عبارت مستفاد شود و مثلا در همین آیه جمعی گفته اند که
حق سبحانه و تعالی را اشارت بسیار هست با دوستان خود که مستنبط و مستفاد میشود از الفاظ
آیه مثل خطاب با او بمطمئنه یعنی قرار گرفته بیاد الهی چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که الا بذکر الله
تطمئن القلوب و هر دو آیه اشاره دارد بر آنکه می باید که قرار نفوس بذکر الهی باشد و بشارتی دارد
بر آنکه تا بمرتبه محبت الهی نرسد قرار نمی باشد و اضطراب است و این اجمال است دیگر خطاب ارجعی الی
ربک یعنی بازگشت کن بسوی درگاه خود اشاره دارد بر آنکه نفس ناطقه پیش از خلق ابدان سالها
با جناب اقدس الهی مربوط بوده است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی
ارواح را پیش از خلق بدن دو هزار سال آفریده بود و در ان عالم ایشان را با جناب اقدس الهی و با ارواح
مثل خورش بطها بود پس خطاب برسد که چرا جای خود را و محل خود را فراموش کرده ای پس آنانکه
گویا بنده مخاطب است زیرا که کلام الهی همیشه کلام الهی است و در هر زمانی با هر کس خطاب میکند
دیگر الی ربک اشاره دارد با آنکه دور افتاده است بسیار و محتاج است بسیر الی الله دیگر اشاره است
با آنکه ای بنده همیشه من تربیت ترا در دار دنیا با هزار مخالفت کرده ام اگر در مقام موافقت در آئی
ترا فرو نخواهم گذاشت دیگر اشاره است با آنکه من آن قدر تربیت تو کرده ام و میکنم که جا دارد

کوهم

که تو هم کسی که پرورش من مخصوص تست دیگر در کلمه راضیه مرضیه اشارتست با آنکه می باید رجوع تو بسوی پروردگار
باشد از دری خوشنودی و این ممکن نیست که تا بمرتبه محبت و عشق نرسد پس گویا طلب عشق میکند
دیگر با چون عاشق شد دوست معشوق خواهد شد و فانی خواهد شد از جمیع ارادات خود و باقی خواهد شد
بخداوند خود و متخلق خواهد شد باخلاق خداوند تا قابل خطاب فادخلی فی عبادی شود و اشاره
با آنکه بندگان خاص من ایشان بندگان من اند و غیر ایشان بنده نفس و شیطان اند و چون
کمالات سابقه را بهم رسانیدند داخل میشوند در سلک مقربانی که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
نشسته اند و همنشین او می شوند یعنی همیشه بمحبت الهی اند و لحظه از یاد او غافل نمیشوند و این مرتبه
اعلی مراتب جنات است و بهشت مقربانست و لهذا خطاب بنده نمودند که فادخلی جنتی و
اضافه بخود نمودند با آنکه همه چیز از وست اشاره است با آنکه جنت حقیقی اینست و ازین آیه بسیار
اشارات دیگر مستفاد میشود که حصر نمیتوان کرد و این نحو اشارات و تنبیهات در هر آیه
و حدیثی هست وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ و این اشارات را می باید که عالمان حقیقی که
اولیاء الله اند و گاه گاهی متوجه بعضی از اشارات میشوم تا بنده غافل نشود و نباشد از جماعتی
که حق سبحانه و تعالی مذمت ایشان فرموده است چه قرآن مجید مشحونست از مذمت کسانی
که تدبر نمی نمایند و از مدح متدبران و متفکران امید که حق سبحانه و تعالی همه را ازین خواب غفلت
بیدار گرداند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که چون بنده محتضر شده و از بالش بند بشد حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
می آیند پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر دست راست او می نشینند و حضرات امیر المؤمنین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر دست چپ او پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید
با او که آنچه را امید داشتی از مراتب عالیه بهشت اینک آنرا خواهی رسید و آنچه از و ترسان
بودی از عذاب الهی ایمنی و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی ترا بخشید پس جای او را در بهشت
باو مینمایند و باو میگویند که این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بسوی
و ترا در دنیا بدهیم از طلا و نقره آنقدر که خواهی او گوید که مرا احتیاجی بدنیا نیست پس

در آن محل روی او سفید میشود و پیشانی او در عرق می افتد و لبهایش برهم کشیده میشود و بینی اش
کشیده میشود و از چشم چپش آب روان میشود پس هر گاه این علامات را که مبین است در
دانستن حضور ایشان صلوات الله علیهم یا در حضور مرگ پس چون جان از بدن بیرون رود
مرتبه دیگر دنیا را بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس چون غسلش میدهند حضرات
صلوات الله علیهم حاضرند و دعا میکنند که حق سبحانه و تعالی او را از گناهان پاک میکند و یا
مدد میکنند در غسل و گردانیدن او از دست چپ بدست راست و بر عکس پس چون او را کفن
کنند و در تابوت گذارند و متوجه قبر شوند روح او پیش پیش تابوت رود و ارواح
مومنان استقبال او کنند و بشارت دهند او را بآنچه حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا
ساخته است از نعمتهای بهشت پس چون او را در قبر گذارند و قبر را پر کنند روح را در بدن
او در آورند تا راهنمای او پس از اعتقادات او را سؤال میکنند پس اگر خدا و رسول و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم را اعتقاد امامت داشته باشد و جواب ملکین گوید در بهشت را
بر روی او بگشایند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش آن و روشنائی آن با او رسد پس
گفتم فدای تو گردم ضغطه و فشار قبر چه شد که بیان نفرمودید حضرت فرمودند که هیهات
مومنان از فشار قبر نمیرسد والله که هر جزوی از زمین که مومن بر آن راه رفته باشد بر جزوی
دیگر فخر میکند و میگوید که مومن بر من راه رفت و بر تو نرفت و زمین قبر مومن میگوید که من ترا
دوست بودم در وقتی که بر پشت من راه میرفتی الحال که در من داخل شدی خواهی دید که با تو چه خواهم
کرد از خوبیها پس تا چشم کار کند بهشت را ببیند یا قبرش را فراخ گردانند ثلث فرسخ
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که والله که
عبادات شما شیعیان را قبول میکنند والله که شما را می آمرزند و پس و جفای شما در وقتی است که
جان بحلق رسد دیگر شروع میشود در فرح و خوشحالی و چشم روشنی بمرتبه که هر کس آرزوی مرتبت
شما کند و چون جان بحلق میرسد و میت محتضر میشود حاضر میشوند حضرات رسول الله
صلی الله علیه و آله و امیر المومنین و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نزد

حضرت

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می آید و میگوید که این شخص از محبان ما بود و اهل بیت را دوست
میداشت پس یا رسول الله شما او را دوست دارید و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بجبرئیل
میفرماید که ای جبرئیل این شخص دوستدار خدا و رسول و اهل بیت رسول بود پس تو او را دوست
دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دوست میداشت خدا و رسول را و اهل بیت رسول الله را
صلی الله علیه و علیهم پس تو او را دوست دار و با او رفق کن پس ملک الموت پیش او آید و گوید
که ای بنده خدا خود را بسبب اعتقادات خوب آزاد کردی از آتش جهنم اما آنچه از آن خوف
داشتی از عذاب الهی حق سبحانه و تعالی ترا بخشید و آنچه امید داشتی از رحمت الهی با آن
رسیدی بشارت باد ترا که محشور خواهی بود با حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم پس جان او را بآسانی از بدن بیرون آورد پس جامه بهشتی با بوی خوش بهشت که با
خود آورده باشد او را با آن بپوشانند و او را بوی خوش کنند و بعد از آن حله زردی از حله های
بهشت با و بپوشانند پس چون او را بقبر برند از نسیم و بوهای بهشت با و رسد و قبر او را
یکجا هر راه او از پیش رو و دست راست و دست چپ فراخ گردانند و قبر عبارتست
از عالمی که روح در برزخ در آن بوده و بیان آن در ضمن اخبار خواهد شد پس با او گویند که بخواب مانند
شخصی که داماد شده باشد بر بسترهای نفیس و خوابیدن عبارتست از استراحت بدن
در قبر و استراحت روح در عالم مثال و با او گویند که بشارت باد ترا براحت و نسیم
بهشت و باغستانهای با نعمت غیر متناهی بهشت که داخل آن خواهی شد و خداوند عالمیان
از تو خوشنود است پس هر وقت که خواهد بزیارت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم میرود و
در مراتب عالیه ایشان صحبت میدارد تا آنکه خروج فرماید مهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیه پس چون آن حضرت خروج کند گروه گروه از شیعیان را زنده میکنند و لبیک اللهم لبیک گویان
بخدمت آنحضرت می آیند پس در آن محل سنیان باطل بشک می افتند که آنچه شیعه میگفتند
احتمال دارد که راست باشد و مذاهب فاسده همه برطرف خواهد شد اما شیعیان
چنین که مذکور شد بسیار کم اند پس صبر کنند که آنجماعتی که بصبری میکنند بعنوان خروج یار آن

از دین ها کنند و ناجی جمعی اند که اعتقاد دارند بوجود آنحضرت و از حق سبحانه و تعالی سؤال میکنند که
نزدیک گرداند ظهور آنحضرت را و بشارت دهنده اینمعنی است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده اند که یا علی وعده ما و تو در وادی السلام است که
بهشت باشد یا بنجف اشرف که خواهد آمد و حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده اند که چون
محتضر میشود کافر که غیر اثنی عشری باشد حضرت رسول خدا و امیر المومنین و جبرئیل و ملک الموت
صلوات الله علیهم حاضر میشوند پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه پیش می آید و میگوید
یا رسول الله این شخص دشمنی با اهل البیت میکرد تو او را دشمن دار و جبرئیل میگوید که ای
ملک الموت این شخص دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بود و ما بیت تو او را دشمن دار و جان
او را بسختی بگیر پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای بنده خدا آیا خود را خلاصی دادی از آتش
جهنم بمحبت اهل بیت یا برات ایمنی از عذاب الهی گرفتی بسبب محبت ایشان یا چنگ در دامان
متابعت ایشان زدی که بسبب آن داخل بهشت شوی او گوید که نه پس ملک الموت گوید که بشارت
باد ترا ای دشمن خدا بغضب و عذاب الهی و آتش جهنم اما آنچه از آن ترسان بودی بآن رسیدی
پس بسختی تمام جان او را بیرون آورد پس سیصد شیطان موکل سازند بروح او که همه آب دهان
بر روی او اندازند و روح او در عذاب باشد پس چون او را در قبر در آورند دری از درهای
جهنم بر روی او بگشایند که گند جهنمیان و زبانه آتش در قبر او در آید و در این عذاب باشد تا
روز قیامت و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که چون جان
بحلق رسد فرشته می آید و میگوید که ای فلان امید از حیات بردار و خاطر جمع دار که عذاب الهی
بتو میرسد یا از محنت دنیا فارغ شدی و در موثق کالصحیح از آنحضرت منقول است که فرموده
که چون جان بسینه میرسد می بیند عقبه اسدی گفت گفتم چه چیزی می بیند فرموده که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله را می بیند و حضرت پیغمبر میگوید که منم رسول الله بشارت باد ترا پس حضرت فرموده
که دیگر امیر المومنین صلوات الله علیه را می بیند و حضرت میفرماید که منم علی بن ابی طالب که تو او را دوست
میداشتی آمده ایم که ترا نفع برسانیم و از محنتها نگاه داری کنیم که بتو نرسد عقبه گفت گفتم که آیا کسی

که کسی حضرات را به بیند و باز بدنیا آید که شفا یابد از آن مرض حضرت فرمودند که نمیشود همین که اینها
میروند از این دنیا و این بشارت را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است که آن
جماعتی که ایمان آورده اند و پرهیزکارند ایشان را بشارت میدهند در زندگانی دنیا و در
آخرت و مبدل نمیشود و تغییر نمی یابد کلمات الهی در وعدها یعنی هر وعده که کرده است
چنان میشود و مثل گذشت که جای او را در بهشت باو مینمایند و منافات ندارد که آن بشارت
مشتمل بر همه باشد و قریب باین اخبار بحسب معانی احادیث بسیار وارد شده است برین
اکتفا شد اگر چه طولی بهم رسانید ولیکن ضرور بود چون معاد از ارکان دین است و سئل الصادق
صلوات الله علیه عن قول الله عز وجل الله یتوفی الانفس حین موتها وعن قول الله
عز وجل قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم وعن قول الله عز وجل الذین
تتوفاهم الملائکة طیبین والذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم وعن
قول الله عز وجل توفته رسلنا وعن قول الله عز وجل ولو تری اذ یتوفی الذین
کفروا الملائکة وقد یموت فی ساعة الواحدة فی جمیع الآفاق ما لا یحصیه
الا الله عز وجل فکیف هذا فقال ان الله تبارک وتعالی جعل لملک
الموت اعوانا من الملائکة یقبضون الارواح بمنزلة صاحب الشرطة له اعوان
من الانس یبعثهم فی حوائجه فتتوفاهم الملائکة ویتوفاهم ملک الموت من الملائکة مع
ما یقبض هو ویتوفاهم الله عز وجل من ملک الموت و منقول است که از آنحضرت صلوات الله
علیه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که الله تعالی قبض ارواح میکند در وقت مردن
ایشان و جای دیگر پیغمبر را فرموده که بگو یا محمد که قبض روح شما میکند فرشته که موکل است از جهت
شما که آن عزرائیل است که موسوم است بملک موت و جای دیگر فرموده است در تعریف و مدح
خوبان که آن جمعی که قبض ارواح ایشان میکنند فرشتگان در حالتی که ایشان طیب و پاکیزه اند
از بدیها و مبرا اند از گناهها و در مذمت بدان فرموده است که آن جماعتی که فرشتگان قبض
ارواح ایشان میکنند در حالتی که ستمکننده اند بر نفسهای خود بسبب معصیت و جای دیگر فرموده است

که قبض روح میت میکنند رسولان او و جای دیگر فرموده است که اگر ببینی که فرشتگان قبض روح
کافران میکنند بچه عنوان هر آینه تعجب کنی پس جمع بین الآیات چون میشود و همچنین اگر ملک الموت تنها
قبض ارواح کند چگونه ممکن است و حال آنکه در یک ساعت در اطراف عالم آنقدر می‌میرند که حساب
آنها را نتوانند کردن بغیر از حق سبحانه و تعالی پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه
و تعالی از جهت ملک الموت مددکاران مقرر ساخته است از فرشتگان که ایشان قبض ارواح آدمیان
میکنند مانند سردار لشکر یا سردار پهلوانان لشکر یا حکام که نوکران و مددکاران دارند
که بواسطه کارهای خود بجا می‌آورند همچنین ملک الموت این فرشتگان را میفرستد و ایشان
قبض روح بسیار کس میکنند و بقبض ملک موت میدهند غیر آنکه خود قبض روح ایشان میکند
و همه را بقبض آنها نسبت بملک الموت و ظاهر این خبر آنست که قبض همه متحقق میشود و ممکن است که مراد
این باشد که چون بفرموده اوست گویا که حق سبحانه و تعالی قبض کرده است و همچنین ملک الموت
و این مجاز شایع است چنانکه هرگاه پادشاهی وزیرش را حکم کند که قصری از جهت او بسازد
و وزیر بنایان را بدارد که بسازند نسبت بهمه میدهند که او ساخته است در بنا حقیقة و در پادشاه
و وزیر مجازا و قال الصادق صلوات الله علیه إنّ وليّ عليّ صلوات الله عليه يراه
في ثلثة مواطن حيث يسرّه عند الموت وعند الصراط وعند الحوض و اخبار
متواتره از حضرت امام جعفر صادق و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
منقولست که دوست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنحضرت را در سه موضع می‌بیند
بعنوانی که مسرور شود بشفاعت و نجات یکی در وقت مردن که احادیث دیگر نیز گذشت
دویم نزد صراط که حضرت بجهنم خطاب فرماید که این از منست و آن از تو و دوستان آن
حضرت مثل برق از صراط عبور کنند و دیگر نزد حوض کوثر که ساقی آن حوض حضرتست و
باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم و احادیث متواتره از خاصه و عامه وارد شده است
که دشمنان آن حضرت را از آن آب بهره نیست و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که فرمود که والله که هر کس بر دشمنی من بمیرد البته مرا خواهد دید در وقت

مردن بعنوانی که از جهت او بد باشد و هر که با دوستی من از دنیا بیرون رود در وقت مرگ
مرا خواهد دید بعنوانی که محبوب او باشد و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز حاضر شود در دست راست او و بشمال حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح از عبدالله بن ابی یعفور منقولست که خطاب جهنی با من معامله
و عداوت آل محمد صلوات الله علیهم داشت و هم صحبت بود با نجده خارجی و او بیمار شد بعیادت
او رفتم از جهت معامله که با او داشتم و از جهت تقیه دیدم که در بیهوشی مرگست و میگفت مرا با تو
چکار است یا علی پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را بآنچه دیده بودم حضرت
فرمود که بحق پروردگار کعبه که علی را دیده است برب کعبه که او را دیده است بخداوند کعبه که
او را دیده است و از ابی سعید خدری از طرق عامه منقولست که حضرت سید المرسلین
فرمودند که هر کسی که حق سبحانه و تعالی دوستی اهل بیت من او را روزی کرده باشد پس
او را خیر دنیا و آخرت داده است و کسی شک نکند در آنکه او از اهل بهشتست بدرستیکه
در دوستی اهل بیت من بیست خصلتست ده در دنیا و ده در آخرت اما در دنیا اول ترک
دنیا و محبت دنیاست دویم حرص است بر علم سیم پرهیزکاریست در دین چهارم رغبتست
در عبادات پنجم توبه است پیش از مرگ ششم توفیق نماز شبست که برغبت تمام بکند هفتم
ناامیدی است از آنچه در دست مردمانست هشتم حفظ کردن اوامر و نواهی الهی است
بآنکه اوامر را بجا آورد و نواهی را ترک کند نهم دشمنی دنیاست دهم سخاوت و کرمست
و اما در آخرت پس اول آنکه دیوان او و نامه عمل او را نگشایند دویم ترازوی عمل از
جهت او نصب نکنند سیم نامه عمل او را بدست راست او دهند چهارم از جهت او بنویسند
براتی از آتش دوزخ پنجم روی او سفید باشد در آخرت ششم حله‌های بهشت را در او
پوشانند هفتم او را شفاعت دهند در صد کس از اهل بیت او هشتم حق سبحانه و تعالی
بنظر رحمت با او نظر کند نهم تاجی از تاجهای بهشت بر سر او گذارند دهم آنکه داخل بهشت شود
بحساب پس خوشحال دوستان من اهل بیت و چون چنین نباشد که حق سبحانه و تعالی محبت

مزد رسالت آن حضرت کرده است با آنکه هیچ پیغمبری را مزد بر رسالت کرامت نفرموده است
مگر آن حضرت را و باز از طرق ایشان از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که روزی در خدمت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بودم که ناگاه رو بجانب حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه نمودند و فرمودند که میخواهی ترا بشارت دهم یا ابا الحسن حضرت فرمودند بلی یا رسول الله
حضرت فرمودند اینک جبرئیل از جانب خداوند جلیل آمده است و میگوید که حق سبحانه و تعالی
شیعیان و دوستان ترا نه خصلت کرامت کرده است اول آسانی مرگ است دویم انس
در وحشت قبر که فرشتگان بزیارت او آیند سیم نور در ظلمت قبر و قیامت چهارم
ایمنی از ترس عظیم روز قیامت پنجم عدالت نزد میزان یعنی میزان حسنات ایشان سنگین
باشد یا سنجیدن عمل او را ششم گذشتن از صراط مثل برق هفتم خلاصی از جهنم هشتم داخل
شدن در بهشت پیش از همه کس نهم آنکه نور ایشان سعی کند در پیش ایشان و از دست
راست ایشان یعنی منور باشد و ایضا صدوق از طرق صحاح عامه نقل کرده است از عبد الله
بن عمر بن خطاب و بچند سند از طرق ایشان دیده ام از عمر بن خطاب که گفت سؤال
کردیم از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از حال و رتبه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
پس حضرت غضبناک شدند و فرمودند که چه بر این داشته است جمعی را که سخن گویند از حال کسی که
منزلت و مرتبه او نزد حق سبحانه و تعالی مثل منزلت و مرتبه منست بغیر از نبوت آیا نه چنین است که هر که
علی را دوست داشته است مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد حق سبحانه
و تعالی از او خوشنود است و هر که خدا از او خوشنود است جای او در بهشت است آیا نه چنین است
که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از شراب کوثر آب دهند و
میوه درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت ببیند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست
دارد حق سبحانه و تعالی نماز و روزه و عبادات شبها او را قبول کند و دعای او را مستجاب گرداند
آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد فرشتگان از جهت او استغفار کنند و هشت در
بهشت را از جهت او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود بی حساب آیا نه چنین است

که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نامه عمل او را بدست راست او دهد و او را حساب کند
حساب آسانی آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی سکرات مرگ را
بروی آسان گرداند و قبر او را باغی گرداند از باغستانهای بهشت آیا نه چنین است که هر که
علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی بعدد هر رگی که در بدن اوست او را حوری کرامت فرماید
و او را شفیع گرداند در هشتاد کس از اهل بیت او و بعدد هر موئی که در بدن اوست او را در بهشت
شهری کرامت کند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی ملک الموت را
نزد او فرستد چنانکه نزد پیغمبران میفرستد و رفع کند از او هول منکر و نکیر را و قبر او را
را فراخ گرداند و روز قیامت روی او را سفید گرداند و حشر او با حمزه سید الشهدا باشد
آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در سایه
عرش خود در آورد با صدیقان و شهدا و صالحان و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند
آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او در آورد و
بر زبان او جاری گرداند و درهای رحمت را بر روی او بگشاید آیا نه چنین است که هر که علی را
دوست دارد او را در آسمانها بخوانند که اسیر الهی است در زمین و حق سبحانه و تعالی مباهات
فرماید با اهل آسمانها و با حاملان عرش خود آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای
محشر حاضر ملکی در زیر عرش او را ندا کند که ای بنده خدا عمل را از سر گیر که حق سبحانه و تعالی گناهان
ترا همه آمرزید آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای محشر حاضر شود و روی او
مثل ماه شب چهارده باشد آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی
تاج پادشاهی بر سر او گذارد و حله عزت و کرامت بر او پوشاند آیا نه چنین است که هر که
علی را دوست دارد بگذرد بر صراط مثل برق جهنده آیا نه چنین است که هر که علی را دوست
دارد منشور نویسند از جهت او برات از آتش دوزخ و گذشتن از صراط و ایمنی از آتش دوزخ
و نامه عمل او را نگشایند و ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند و او را گویند که داخل بهشت
شو بی حساب آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد و بر دوستی آن حضرت بمیرد

و شکستگان او را مصافحه کنند و پیغمبران او را زیارت کنند و هر حاجتی که داشته باشد حق تعالی
و تعالی آن را بر آورد آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد ایمن باشد از حساب و میزان
و صراط آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد و من ضامن او یم که داخل بهشت شود
با پیغمبران آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دشمن باشد در روز قیامت در میان دو چشم او نوشته
باشد که از رحمت الهی نا امید است آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است
آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نشنود و این حدیث را اگر چه
عامه روایت کرده اند و امثال این از طرق ایشان از حد حصر بیرون است لیکن مضامین
در اخبار متواتره وارد است صدوق در کتب خود نقل کرده است و چون میخواستم که کتاب
بمدح آن حضرت مزین شود چند حدیثی ذکر شد و استیفای آن در تفسیر قرآن خواهد
شد انشاء الله تعالی وَمَلَكُ الْمَوْتِ يَدْفَعُ الشَّيْطَانَ عَنِ الْمُحَافِظِ عَلَى الصَّلٰوةِ وَيُلَقِّنُهُ
شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ الْعَظِيمَةِ و ملک الموت دفع
میکند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را که در وقت خود با شرایط و ارکان
بجا آورده باشد و تلقین میکند ملک موت او را که بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله در چنان حالتی عظیم که او را به مینه تلقین کند او را تا هول و ترس او کم شود
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که داخل
شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر شخصی از اصحاب و او جان میکند پس حضرت فرمود
که ای ملک الموت رفق کن بصاحب من که او مومن است ملک گفت یا رسول الله خوشنود باش
که من بهر مومنی رفق میکنم و بدان یا محمد که من قبض روح فرزند آدم میکنم و اهلش جزع میکنند
من در گوشه از خانه ایشان می ایستم و میگویم این چه جزع است که میکنید والله که پیش از اجلش
قبض روح او نکرده ام و در قبض روح او گناهی ندارم اگر راضی باشید و صبر کنید اجر عظیم
خواهید داشت و اگر جزع کنید گناه کرده اید و بار گناه بر پشت خود سنگین کرده اید
و بدانید که ما را بسوی شما بازگشت خواهد بود و دیگر بازگشت خواهد بود پس شما حذر کنید

دهد

و حذر کنید از مخالفت الهی بدرستیکه هر خانه که هست در مشرق زمین و مغرب زمین خواه خانهای
گل و خواه خانهای موی صحرانشینان که البته هر روز پنج مرتبه تفحص احوال ایشان میکنیم و من دانا ترم
بکوچک و بزرگ ایشان از ایشان بحال خودشان اگر خواهم که قبض روح پشه کنم قدرت بر آن ندارم
تا پروردگار مرا بآن امر فرماید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در اوقات
نمازها تفحص میکنند پس اگر مداومت بر نمازها دارند که در وقتها آن بجا آورند ملک الموت او را
در وقت مردن تلقین میکند شهادتین و شیطان را از او دور میکند و قریب باین مرویست از جابر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که فرمودند که خداوند عالمیان امر میکند ملک الموت را که بهترین نحوی قبض روح
بنده مومن کند و اگر طولی بهم رساند بواسطه آنست که بر او آسان شود و جا بجا اکثر آن است
که جان کندن بر و سخت شده است و جمعی که مغضوب الهی اند و آنها غیر مومنانند ملک الموت را
میفرماید که جان او را بسختی بیرون آورد چنانکه بشمار رسیده است که مانند سیخی که از نمد تری
بیرون آورند جان او را بیرون آورند بزودی بسختی امر و ما نزا اکثر آن است که جان کندن
بر او آسان شده است باعتبار زودی و هیچ شک نیست که عمده جانها روح است و چون روح
مومنان جای خود را در بهشت می بیند و حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات الله علیهم
مشاهده مینماید و غیر آن از آنچه گذشت بر ایشان جان دادن بسهولت میکند رحمت
می بیهوش باشند درست و از نزد بسیار دیده ام که در جان کندن صعب بوده اند
و سخن میگفته اند و صحبت میداشته اند و وصیت میکرده اند و صعوبت آن مثل درد دندان یا
تب بوده است پس توهم نشود که صعوبت و سهولت این است بلکه آنها نست که گذشت و اگر
در واقع صعوبتی باشد از جهت پاک شدن ایشانست از گناهان و سهولت بر کفار از جهت جزای اول
ایشانست مر اعمال خیری را که کرده اند چنانکه گذشت و در روایت کرده است صدوق از
مفضل بن عمر که حضرت فرمود که ای مفضل زنهار که خود را آلوده گناهان مکن و شیعیان
ما را از گناهان حذر فرما چون گناهان و جزای آنها بشما نزدیکتر است از دیگران بدرستی که

بشما جفاها میرسد از سلاطین نیست آنها مگر از گناهان شما و بیماریها بشما میرسد و نیست مگر ب
سبب گناهان شما و روزی از ایشان محبوس میشود و نیست مگر بسبب معاصی و جان کندن
بر ایشان سخت میشود و نیست مگر بواسطه سیئات ایشان تا آنکه جمعی که حاضر بودند میگویند
که مرگ بر او دشوار است بسیار پس آن حضرت یافتند که من مغموم شدم بسبب این سخنان
خصوصا آنکه بر شما میگیرند بیشتر از دیگران فرمودند که ای مفضل میدانی که چرا چنین است
گفتم فدای تو گردم نمیدانم حضرت فرمودند که والله که از آن جهتست که شما را بسبب
گناهان مواخذه نخواهند نمود رفع گناهان شما را در دنیا میکنند باین بلاها که کفاره
گناهان شما باشد و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیهما
وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که وصف فرمایید
از برای ما مرگ را حضرت فرمودند که مرگ نسبت بمؤمنان مانند بوییدن بهترین
بوهای خوش است که بوید و بخواب رود و تعبها و المها ازو زایل شود همه و از جهت کفار
مانند گزیدن افعیست و نیش زدن عقربهاست یا سخت تر شخصی عرض کرد که جمعی میگویند
که مرگ دشوارتر است از آنکه پاره پاره کنند بدو نیم از مقراض بدن او را پاره پاره
کنند یا او را سنگ باران کنند یا سنگ آسیا بر حدقه کسی بگذارند که بران بگردد حضرت
فرمودند که چنین است نظر بعضی از فساق و کفار نمی بینند که جمعی از کفار سختیهای عظیم میکشند
در جان کندن و یقین که جفای جان کندن ایشان از همه سخت تراست زیرا که جان کندن
از عذاب آخرتست و این از عذابهای دنیاست پس عرض نمودم که بسیار است که
می بینیم که کفار بسهولت جان میدهند و صحبت میدارند و میخندند و سخن میگویند و میروند
و جمعی از مؤمنان نیز چنین میروند و از مؤمنان و کافران جمعی سختیهای عظیم میکشند در
سکرات مرگ حضرت فرمودند که هر راحتی که بمؤمنان میرسد اول ثواب ایشانست
و هر سختی که بایشان میرسد کفاره گناهان ایشانست تا آنکه چون بمیرند پاک و پاکیزه باشند
و مستحق ثواب ابدی شده باشند و چیزی از گناهان بر ایشان نمانده باشد و اهل سهولت

واگر

آسانی که بکفار میرسد از آنجهت است که کارهای خیر کرده اند حق سبحانه و تعالی مزد
ایشان را در دنیا بایشان میرساند تا چون بمیرند از جهت ایشان نمانده باشد بغیر از اسباب
عذاب چیزی و هر سختی که بایشان میرسد مقرر عذاب الهی است بعد از آنکه حسنات
ایشان را در دنیا بایشان رسانیده اند و این از آن حکمتست که حق سبحانه و تعالی عدالت
و ظلم نمیکند باز از آنحضرت پرسیدند که طاعون از چه وجه واقع میشود حضرت فرمود
که نظر بجمعی عذابست و نظر بجمعی رحمتست عرض نمودند که چون میشود که یک چیز هم عذاب
باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که نمی بینید که آتش جهنم عذابست بر کفار و بر خازنان
جهنم از فرشتگان که با کفارند رحمتست و لذت ایشان در آنست که در آنجا اطاعت الهی
بجا آورند وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان العبد اذا کان فی آخر یوم
والاول یوم من الآخرة مثل له ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول
والله انی کنت علیک لحریصا شحیحا فماذا عندک فیقول خذ منی کفنک
فیلتفت الی ولده فیقول والله انی کنت لکم لمحبا وانی کنت علیکم لحامیا فماذا
عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک ونواریک فیها فیلتفت الی عمله فیقول
والله انی کنت علیک لثقیلا وانی کنت فیک لزاهدا فماذا عندک فیقول انا قرینک
فی قبرک ویوم حشرک حتی اعرض انا وانت علی ربک و باسانید صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل
میشود مال او و فرزندان او و عمل صالح او پس رو بمال میکند و میگوید که والله که من حرص داشتم
در طلب تو و بخل میورزیدم و صرف نمیکردم ترا و عمر خود را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم
الحال که میروم چه همراهی میکنی با من پس مال بزبان حال یا مقال میگوید که کفن را از من بردار که همراهی
دیگر از من نمی آید پس رو بفرزندان خود میکند که میگوید که والله که من دوست شما بودم و همیشه
حفظ و حمایت شما میکردم چه چیز نزد شما هست از جهت من ایشان میگویند که از ما این می آید
که ترا بقبر رسانیم و دفن کنیم پس رو بعمل صالح میکند که والله که تو بر من گران بودی و من

ترک میکردم ترا و محبت تو نداشتم تو هرچه همراهی میکنی ابن آدم میگوید که من قرین و مصاحب تو ام در قبر
تو و در روزی که محشور خواهی شد و از قبر بیرون می‌آیی با توام تا عرض کرده شوم من و تو بپروردگار
تو و بدانکه این کلام را احتمال دارد یکی آنکه بر سبیل مجاز باشد و کنایه باشد از آنکه مال و فرزند بکار
آخرت نمی‌آید مگر آنکه مال را در راه خدا صرف کند یا وصیت کند که صرف در راه خدا کنند و در حضور
داخل اعمال خواهد بود و همچنین فرزندان فی انفسهم بکار او نمی‌آیند مگر آنکه صالح باشند و از جهت
او دعا و خیرات کنند و این نیز داخل اعمال خیر است که از و خواهد ماند چنانکه خواهد آمد در
باب وصایا پس چیزی که بکار آخرت می‌آید که سبب رفاهیت عالم برزخ است تا ابد الآباد عمل
صالح است پس باید که آدمی در ان کوشد و اظهر آنست که متمثل میشوند چنانکه در عالم خواب
متمثل میشوند و آن عالم مثال واسطه ایست میان عالم جسمانیات و روحانیات و شکی
در وجود آن نیست چنانکه بتجربه ظاهر است و بسیار است که میت در حالت احتضار فریاد
میکند که اهالی مرا در میسوزانند فرزندان مرا در کشیدند یا میسوزانند و درین اوقات
جمعی نقل کرده‌اند که یکی از عمال در حالت احتضار فریاد میکرد که آتش در انگشتان من افتاده
آبرا بیاورید و آب را میریزند از جهت او دست را در میان آب که گذاشته فریاد میکرد که این
آب آتش را فرو نمی‌نشاند آبی دیگر بیاورید و فریاد میکرد تا رفت [illegible] اکثر یاران حال
برین بکیسند که بهمین میگوید بمتابعت عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب چنانکه گذشت حق سبحانه و
تعالی همه را از خواب غفلت بیدار گرداند تا آنکه حقایق اشیا را کماهی ببینند و بدانند وقال
رسول الله صلی الله علیه وآله من مات یوم الجمعة او لیلة الجمعة دفع الله عنه
عذاب القبر و از آنحضرت صلی الله علیه وآله منقولست که هر که در روز جمعه یا شب جمعه بمیرد حق
سبحانه و تعالی عذاب قبر را از و بردارد و امثال این احادیث مخصص عمومات سابق است
و یکی از فضلا گفته است که عذاب قبر حق است اما کسی را که تلقین کرده باشند و غافل شده است
از امثال این اخبار صحیحه وقال الصادق صلوات الله علیه من مات ما بین زوال الشمس
من یوم الخمیس الی زوال الشمس من یوم الجمعة امن من ضغطة القبر منقولست از ابان

بن تغلب از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بمیرد از زوال آفتاب روز پنجشنبه تا زوال
شمس روز جمعه از ضغطه قبر ایمن باشد و این با حدیث اول مخالفت ندارد زیرا که دلالت این حدیث بر عدم
مغفرت بعد از ظهر بمفهوم لقب ضعیف است و دلالت حدیث سابق بر عدم مغفرت بمنطوقست
و هیچ شک نیست که منطوق مقدم است بر مفهوم و مفهوم اگر حجت باشد مثل مفهوم شرط بر
مذهب اکثر قابلیت تخصیص دارد بسیار در فضایل و مستحبات سیما در اسباب مغفرت و رحمت
الهی چون بمحض تفضل است در ینجا و مطلقا بنده را در ان دخل نیست و خود فرموده است تعالی
شانه که سبقت رحمتی غضبی یعنی رحمت من بر غضبم پیشی دارد وقال ابو جعفر صلوات
الله علیه لیلة الجمعة لیلة غراء ویومها یوم ازهر ولیس علی وجه الارض یوم
تغرب فیه الشمس اکثر معتقا من النار من یوم الجمعة ومن مات یوم الجمعة
کتب له براءة من عذاب القبر ومن مات یوم الجمعة اعتق من النار و بسند
صحیح از جابر روایت کرده‌اند که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از روز جمعه
و شب جمعه پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست
منور و نیست بر روی زمین روزی که آفتاب در ان فرو رود که حق سبحانه و تعالی
در ان بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد کند و در کافی و تهذیب بکالبی معتقا معانی است
و در هر دو چنین است که من مات یوم الجمعة عارفا بحق اهل البیت کتب الله له براءة من النار
و براءة من عذاب القبر ومن مات لیلة الجمعة اعتق من النار و وجه منافات تغییر شب روز ممکن است
که از نساخ باشد یا حدیثی دیگر باشد و در هر دو واو در اول این کلام نیست و منافات هست
که بیان سابق باشد یعنی هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البیت یعنی شیعه اثنی عشری
باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او براءتی یعنی بیزاری و خلاصی از آتش دوزخ و
بیزاری از عذاب قبر و هر که در شب جمعه بمیرد او را از آتش دوزخ آزاد کنند یعنی جمیع
گناهانش را بیامرزند و در حدیث اصبغ بن نباته در باب نماز جمعه خواهد آمد وقال
الصادق صلوات الله علیه ما من میت یحضره الوفاة الا رد الله عز وجل علیه

مِن بَصَرِهِ وَسَمْعِهِ وَعَقْلِهِ آخِذاً لِلوَصِيَّةِ اَوْ تارِكاً وَهِيَ الرّاحَةُ الَّتِي يُقالُ لَها راحَةُ
الْمَوْتِ و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حماد بن عثمان و ابو الصباح و غیرهما منقولست که آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که هیچ کس نیست که مردن او نزدیک میشود البته حق سبحانه و تعالی باو باز میدهد
از بصیرت و شنوایی و عقل آنقدری که بآن تواند وصیت کردن تا حجت برو تمام شود
که وصیت بکند یا نکند اگر بکند ثواب داشته باشد و اگر نکند حجت برو تمام باشد و نتواند
گفت که مرا شعوری نبود که بکردم و این حالت راحتی است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است
که بعد از بحران می باشد که مرض را با صحت جنگ عظیم واقع میشود پس اگر مرض غلبه کرد مزاج
دست از معارضه و مجادله باز میدارد و او را شعوری بهم میرسد و این حالت را راحت مرگ
می نامند و نزد عجم میگویند که خانه روشن میکند و جای این حدیث در وصیت است و صدوق
در آنجا همین حدیث ذکر کرده است باندک تغییری ولیکن در اینجا نیز ذکر کرد که در حالت
احتضار چنانکه تلقین شهادتین و غیرهما مطلوبست ذکر وصیت نیز خوبست وَاِذا اُحْرِكَ
الإنسانُ فی حالَةِ النَّزعِ بِيَدَيْهِ اَوْ رِجْلَيْهِ اَوْ رَأسِهِ فَلا يُمْنَعُ مِنْ ذلِكَ كَما
يَفْعَلُ جُهّالُ النّاسِ و هرگاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت
دهد او را منع نمی باید کرد از این حرکت کردن چنانکه جاهلان عامه میکنند این مضمون در فقه رضوی
موجود است و هرچه را صدوق ذکر کرده است که در کتب متداوله نیست اکثر آن در فقه
رضویست بعینه فَاِذا اشْتَدَّ عَلَيْهِ نَزْعٌ فَحُوِّلَ اِلی مُصَلّاهُ الَّذي كانَ
يُصَلّي فيهِ اَوْ عَلَيْهِ و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت هرگاه جان کندن
بر میت دشوار شود او را نقل کنند بسوی محل نمازش که در آنجا نماز میکرده است در خانه
و اگر نداشته باشد جای خاصی جای نماز را در زیر او اندازند تا جان کندن بر او آسان شود
و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که بتحقیق که ابو سعید خدری که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در متابعت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه راسخ قدم بود تا از دنیا رفت سه روز جان میکند پس اهل او او را غسل

داور

داو را بمصلای او بردند همانساعت مرد و در حدیث کالصحیح وارد است بهمین نحو ولیکن در آنجا
هست که او گفت مرا بمصلای من برید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هرگاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نزدیک برند بمصلایی
که در آنجا نماز میکرده است و ظاهر از نزدیک بردن در صورتیست که مصلای او مسجد متصل بخانه
باشد یا مسجد خانه باشد و خوف نجس شدن مسجد باشد چنانکه غالب احوال بیمار چنین است و اگر
نجس نباشد خوف آن هست که چون بمیرد نجس کند و در حدیث صحیح از سلیمان جعفری منقولست
که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که به پسرش قاسم فرمودند که ای
فرزند برخیز و برو نزد سر برادرت سوره والصافات را بخوان تا آخر پس خواندند
چون باین آیه رسید که اَهُمْ اَشَدُّ خَلْقاً اَمْ مَنْ خَلَقْنا آن جوان برحمت الهی واصل شد
پس چون چادر بر او کشیدند و بیرون رفتند یعقوب بن جعفر رو بحضرت کرد و گفت
پیش ما چنین مقرر بود که نزد میت سوره یس والقرآن الحکیم میخواندیم و شما امر فرمودید
بخواندن سوره والصافات حضرت فرمودند که ای فرزند این سوره را نزد هر کس که
بخوانند یعنی مبتلا باشد اگر بخوانند البته حق سبحانه و تعالی او را از آن غم راحت میدهد
و دور نیست که بعد از مردن نیز سوره یس خوب باشد و از این اخبار ظاهر شد که اگر جان
کندن دشوار باشد نقل کنند و سوره بخوانند و جمعی از علما استنباط نموده اند که هرگاه
نقل و سوره شدت نزع را برطرف کند پس اگر شدت نماند بخواهند گذاشت که شدت
بهم رسد و این معنی در سوره خوبست چون از جهت هر کس نگرونی نافع است اما در نقل مشکل است
خصوصا با آنکه صدوق گفته است وَلا يَحْضُرْ في تِلْكَ الحالَةِ یعنی در آن حالت نزع دست
بر او نرسانند مبادا سبب این شود که آزاری باو رسد که سبب مردن شود و او قاتل باشد
چنانکه متعارف است میان عوام که شربت شهادت میدهند مثل شربت عسل که زودتر
شهید شود و هیچ شکی نیست که اگر شخصی را در حالت جان کندن بکشد او قاتل است
و نقل و خواندن سوره اگرچه چنین است ولیکن از جانب شارع رخصت شده است

و چیزی را قیاس با اینها نمی‌توان کردن چه قیاس باطل است و گذشت فَإِذَا قَضَى نَحْبَهُ فَيُجِيبُ لَكَ
يقال إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و چون صحت خود را به آوری یعنی مرده و جهت که گویند
کلمه استرجاع را و آن ترجمه‌اش آنست که تحقیق که ما بنده و مملوک خداوندیم هرچه بکند خوبست و باز
گشت ما بسوی او خواهد بود یعنی همه خواهیم مرد اگر پیش و پس شود سهل است و اگر بعنوان وجوب
گفته است ظاهر مرادش استحباب موکد باشد و محتمل است که کان کرده باشد که چون حق سبحانه
و تعالی این کلمه را در قرآن یاد کرده است البته واجبست یا چون رضا بقضا واجبست و این
کلمه دلالت بر آن دارد فردی از افراد واجب تخییری باشد با چیزی که او رسیده باشد که دلالت
بر وجوب کند و اول اظهر است و حدیث ثواب این کلمه خواهد آمد اگرچه آیه کریمه و لنبلونکم الخ
کافیست که ترجمه‌اش آنست که هرآینه با شما معامله آزماینده‌گان خواهیم کرد که اگر اطاعت کنید
و صبر کنید در امری با شما رسید شما را ثواب جزیل کرامت کنیم و آن آزمایش بانکی از
خوفست بسبب تکلیف جهاد از دشمنان یا خوف الهی بسبب آیات وعید یا بانکی از گرسنگی بروزه
گرفتن یا بسبب قحط مبتلا شدن و بانکی از کمی اموال بزکات و خمس و سایر واجبات و منه دیات
یا بغصب و نهب و دزدی که ایشان را باز گذاشته است که هرچه خواهند باختیار خود کنند
و بانکی از نقص جانها بکار رفتن و اعضا ناقص شدن و جمعی که بمنزله جان اند کشته شدن
یا خورشته شدن چون اندک است یا تقاضای روح و بانکی از نقص میوه‌ها بزکات و نقصه‌ات یا آفات
یا برفتن فرزندان که میوه قلوب‌اند و یا محمد بشارت ده آن جماعتی را که چون بایشان رسد مصیبتی
بگویند که إِنَّا لِلّٰهِ ما از خداوندیم و بازگشت ما بسوی اوست همه را جزای کامل خواهد داد این
جماعت که متکلم باین کلمه شوند و تحقیق معنی آن از اعتراف بعبودیت و حشر و نشر و ثواب و عقاب
و صبر و رضا و تسلیم بر ایشانست صلوات الهی از رحمتهای غیر متناهی اخروی و رحمت و برکات
دنیوی و ذکر خیر ایشان یا بر عکس و اول اظهر است باعتبار جمعیت صلوات و افراد رحمت
چون نعمتهای دنیوی نظر بنعمتهای اخروی قلیل است و آن جماعتند که هدایت یافته‌اند برضا
و تسلیم و غیر آنها و اگر کسی بنکوئی بر سند و چون الفاظ آیه و معانی و اشارات و دقایق آن

خواهد

خواهد دانست که همین آیه معجزه‌ایست از معجزات قرآنی و هر آیه چنین است باید که بگوید چون مصدوق اخبار را
بعد ازین ذکر کرده است و در اینجا انسبست ذکر اخبار وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
لِأَيِّ عِلَّةٍ يُغَسَّلُ الْمَيِّتُ قَالَ تَخْرُجُ مِنْهُ النُّطْفَةُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا تَخْرُجُ مِنْ عَيْنَيْهِ أَوْ
مِنْ فِيهِ و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از چه سبب است که میت را غسل میدهند
حضرت فرمودند که چون نطفه که از آن مخلوق شده از آن بیرون می‌آید بسبب آن جنب میشود و آن
نطفه از چشمهای او بیرون می‌آید یا از دهانش و بر مضمون احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است
و مستبعد نیست که بعضی از آن نطفه در اجزای چشم او یا دهان یا بقیه بعضی اعضای او مانده باشد بحفظ الهی
و در هر وقت بیرون آید و ممکن است که مراد از آن روح حیوانی باشد که چون بیرون میرود نسبت
نجس میشود و چون غسل میدهند او را پاک میشود و قابل آن میشود که نماز بر آن توان کرد پس گویا
جنب شده است و الله تعالی یعلم وَمَا يَخْرُجُ أَحَدٌ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَرَى مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ أَوْ مِنَ النَّارِ
و هیچ روحی از بدن بیرون نمی‌رود تا آنکه جای خود را نمی‌بیند از بهشت یا دوزخ و احادیث گذشت
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ مَاتَ مُحْرِمًا بَعَثَهُ اللهُ مُلَبِّيًا و آنحضرت فرمودند که هر که
در حالت احرام بحج یا عمره بمیرد حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند و زبان او متکلم بکلمات لبیک
اللهم لبیک تا آخر باشد در وقتی که همه کس کلال خود را در مانده باشند و این حدیث را شیخ کلینی رض
در قوی کالصحیح روایت کرده است وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ مَاتَ فِي أَحَدِ الْحَرَمَيْنِ أَمِنَ
مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد
در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم هر دو ایمن خواهد بود در روز قیامت از فزع و ترسی که از همه فزعها
بزرگتر است و آن جمیع فزعهای روز قیامتست یا بعضی از آن مثل گذشتن بر صراط نه خایف
خواهد بود که در جهنم خواهد افتاد یا خواهد گذشت یا در وقت پریدن نامها یا در وقت میزان یا در وقت
حساب یا در وقت عرض بر جناب اقدس عز بر قفا روا این حدیث نیز بسند کالصحیح منقولست
و در حدیث کالصحیح منقولست که هر که در وقت رفتن یا برگشتن در راه مکه بمیرد از فزع اکبر روز
قیامت ایمن شود و شامل حرمین نیز هست و در بحث حج نیز خواهد آمد وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

المرأة إذا ماتت في نفاسها لم ينشر لها ديوان يوم القيامة و آنحضرت فرموده‌اند که هرگاه زنی
در زائیدن تا انتهای نفاسش بمیرد در روز قیامت نامهٔ عمل او را نگشایند و حساب نکنند و بهشت
رود وقال الصادق صلوات الله عليه موت الغريب شهادة و حضرت صلوات الله علیه فرموده
که هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا بیرون میرود و احادیث درین باب در کتاب حج خواهد آمد
وقال الصادق صلوات الله عليه في قول الله عز وجل وما تدري نفس ماذا تكسب غدا
وما تدري نفس بأي أرض تموت فقال من قدم إلى قدم و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقول است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه‌اش اینست که هیچ نفسی نمیداند که فردا
چه خواهد کرد یک احتمال آنست که هرگاه نداند که خواهد بود یا نه چه داند که چه خواهد کرد یا آنکه دل
بدست مقلب القلوب است بسیار است که امروز اراده دارد که کاری بکند و حق تعالی مصلحت او را
در آن کار نمیداند رای او را بر میگرداند یا هر دو معنی مراد باشد و هیچ نفسی نمیداند که در کدام
زمین خواهد مرد یعنی اجلش را نمیدانند که کی خواهد بود حتی آنکه ممکن است که از آن قدمی که برمیدارد که
بجای دیگر گذارد محتمل است که نگذاشته بمیرد پس هرگاه آدمی در معرفت اجل خود چنین است
تاخیر نباید کرد کارهای خیر را خصوصا توبه و انابت را وقال صلوات الله عليه إذا مات المؤمن
بكت عليه بقاع الأرض التي كان يعبد الله عز وجل فيها والباب الذي كان يصعد منه
عمله وموضع سجوده و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه مؤمن میمیرد میگریند برو زمینی که
عبادت حق سبحانه و تعالی در آنجا میکرد و آن در آسمانی که از آن در عمل او را بالا میبردند و
موضع سجودش و کلینی از حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده
که هرگاه مؤمن فوت شود میگریند برو فرشتگان و بقعه‌های زمینی که در آنجا عبادت الهی کرده
و درهای آسمانها که عمل او را از آن درها بالا میبردند و در اسلام رخنه میشود که هیچ چیز آن رخنه را
نتواند گرفت زیرا که مؤمنان حصارهای اسلامند چنانکه بارو حصار شهر است و مانع است از
دشمنان آن شهر همچنین مؤمنان وجود ایشان سبب دفع بلاهای صوری و معنوی است خصوصا
علمای ایشان چنانکه گذشت و گریستن زمین و آسمان ممکن است که بر سبیل حقیقت باشد

و اینها را شعوری باشد که ما ندانیم یا کنایه باشد از آنکه وجود ایشان سبب بقای عالم است پس هرچه
از ایشان کم میشود سبب خراب عالم است پس کم یا کم ایشان بر حال خود میگریند والله تعالی
یعلم وقال صلوات الله عليه من عد غدا من أجله فقد أساء صحبة الموت
و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که فردا را
از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ بلکه شرطش آنست که هر روز را آخر عمر
خود داند و در تهیه آخرت و استعداد مرگ باشد بلکه هر نمازی که کند وداع کند نماز را
که معلوم نیست که دیگر نماز توانم کرد بلکه هر نفس را و همیشه متکلم بکلمه لا اله الا الله باشد که اگر فجاءة
مرگ برسد آخر کلام او این کلمه باشد و داخل بهشت شود ودخل رسول الله صلى الله
عليه وآله على خديجة وهي لما بها فقال لها بالرغم منا ما نرى بك يا خديجة فإذا قدمت
على ضراتك فأقرئهن السلام فقالت من هن يا رسول الله قال مريم ابنة عمران
وكلثم أخت موسى وآسية امرأة فرعون قالت بالرفاء يا رسول الله و آنحضرت صلی
الله علیه و آله داخل شد بر خدیجه و خدیجه در کار خود بود یعنی در حالت احتضار پس حضرت فرمود که
دور باد مرگ تو از ما یعنی مرگت را نمیخواهیم اما چون راهیست که همه را در پیش است چون بهووهای
خود رسی سلام مرا بایشان رسان خدیجه گفت آنها کیستند حضرت فرمودند که مریم دختر عمران
و کلثم خواهر موسی و آسیه زن فرعون خدیجه گفت مبارک باد یا رسول الله و متعارف عرب بود
که میگفتند بالرفاء والبنین یعنی مبارک باد در رفاهیت و پسران که حق سبحانه و تعالی کرامت کند
و حضرت از این کلمه منع فرموده‌اند چنانکه خواهد آمد پس ممکن است که این گفتن خدیجه قبل از نهی
حضرت صلی الله علیه و آله باشد وقال أمير المؤمنين صلوات الله عليه ضمنت لستة
الجنة رجل خرج بصدقة فمات فله الجنة ورجل خرج يعود مريضا فمات
فله الجنة ورجل خرج إلى الجمعة فمات فله الجنة ورجل خرج في جنازة رجل
مسلم فمات له الجنة و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شش کس را ضامنم که بهشت
روند اول شخصی که صدقه واجب یا سنت را بیرون برد که بمستحقان برساند و بمیرد پس او را بهشت

بهشت بطفلان من او یم شخصی است که بعیادت بیماری رود و بمیرد بهشت او را واجب سیم شخصی که از
خانه خود بیرون رود از جهت جهاد در راه خدای عز و جل و بمیرد پس بهشت او را واجب چهارم شخصی
از جهت حج بیت الله الحرام بیرون رود و بمیرد و جهت پنجم شخصی است که از جهت نماز جمعه بیرون رود
و بمیرد بهشت او را واجب ششم شخصی که بتشییع جنازه مسلمانی بیرون رود و بمیرد بهشت او را لازم است
و موید این حدیث است قول حق سبحانه و تعالی که هر که از خانه بیرون رود بقصد هجرت بخدا
و رسول پس ادراک کند او را مرگ پس تحقیق که مزد او بر خداست جل جلاله و ظاهر این حدیث آنست
هر بیرون رفتنی که بقصد رضای الهی باشد یا متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و ممکن است که این افعال شش گانه اگر چه بقصد قربت نباشد سبب دخول بهشت باشد ولیکن
بعید است چون همه عبادات نیت و عبادت مشروط است به نیت و الله تعالی اعلم وَقَالَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرَامَةُ الْمَيِّتِ تَعْجِيلُهُ و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که کرامت و تعظیم
میت آنست که او را زود بقبر رسانند چون جیفه نماند و بد بو میشود و مردمان از و متنفر میشوند
وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أُلْفِيَنَّ مِنْكُمْ رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ لَيْلًا فَانْتَظَرَ
بِهِ الصُّبْحَ وَلَا رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ نَهَارًا فَانْتَظَرَ بِهِ اللَّيْلَ لَا تَنْتَظِرُوا بِمَوْتَاكُمْ طُلُوعَ
الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا عَجِّلُوا بِهِمْ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ يَرْحَمُكُمُ اللهُ فَقَالَ النَّاسُ وَأَنْتَ يَا رَسُولَ
اللهِ يَرْحَمُكَ اللهُ و از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست فرمودند که آنحضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که نمی باید که شما را بیابم که چنین کنید یعنی چنین مکنید و در بعضی از نسخ لقاینست و از
تصحیف است اگر چه معنی آن نیز با آن بر میگردد یعنی ملاقات نکنم شما را اگر چنین کنید که شخصی میت او
در شب مرده باشد و انتظار روز کشد و نه شخصی اگر میت او در روز مرده باشد و انتظار شب کشد انتظار
نکشید از جهت مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را یعنی تا در آید و فرو رود که موکد معنی
اول باشد یا آنکه ملاحظه نکنید درین دو وقت نماز پس کراهیت صبر کردن کم نکند و دیگر بلکه بر فقد برگزاری
نماز میت مستثنی است چنانکه خواهد آمد در اخبار کثیره زود برسانید مردگان خود را بخوابگاه ایشان
تا حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند مردمان گفتند که حق سبحانه و تعالی ترا نیز رحمت کند که را

الی

الهی را بما نمودی می نمایی و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که
فرمودند که هر گاه شخصی از شما بمیرد در اول روز پس می باید که خواب قیلوله را در قبر کند یعنی پیش
از پیشین او را دفن کنند به آنکه مشهور میان علما آنست که این امر از جهت استحبابست مگر وقتی که
خواب مشتبه باشد که از ماندن متغیر شود و بد بو شود که در این صورت واجب و مبالغه در بلاد گرم
بیشتر است که اگر در بعضی از بلاد اندکی بماند کرم در او می افتد و اگر یک روز بماند همه کرم میشود و نقل
کشنده بشر نو وقتی مطلوبست که بد بو نشود و اعضا از هم نپاشد و کرم نیفتد و آن بسیار است
مگر در زمستان باشد و راه نزدیک باشد شاید که چنین نشود پس احوط آنست که اگر نقل کنند لهذا
کنند که خشک شود یا استخوان شود و اگر نقل کنند حشر شیعیان حضرات با حضرات است
هر جا که مدفون شوند چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَانَ فِيمَا
نَاجَى بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ قَالَ يَا رَبِّ مَا بَلَغَ مِنْ عِيَادَةِ الْمَرِيضِ
مِنَ الْأَجْرِ قَالَ أُوَكِّلُ بِهِ مَلَكًا يَعُودُهُ فِي قَبْرِهِ إِلَى مَحْشَرِهِ قَالَ يَا رَبِّ فَمَا لِمَنْ غَسَّلَ الْمَوْتَى
قَالَ أَغْسِلُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ و بسند مرویست از آنحضرت صلوات الله علیه که از جمله
مناجاتی که حضرت موسی کرد با خداوند جل و عز این بود که گفت پروردگارا چه مرتبه میرسد او را
عیادت بیمار حق سبحانه و تعالی فرمود که ملکی را موکل میگردانم که عیادت او کند تا وقتی که در صحرای
محشر حاضر شود گفت پروردگارا ثواب غسل دادن میت چه چیز است خطاب رسید که او را
میشویم از گناهان و پاک میکنم همه را از و مثل روزی که از مادر متولد شده باشد وَقَالَ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتًا مُؤْمِنًا فَأَدَّى فِيهِ الْأَمَانَةَ غَفَرَ اللهُ لَهُ قِيلَ وَكَيْفَ يُؤَدِّي فِيهِ الْأَمَانَةَ
قَالَ لَا يُخْبِرُ بِمَا يَرَى و منقولست بسند موثق کالصحیح از سعد بن طریف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه و بسند کالصحیح از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که غسل دهد میت
مومنی را و ادای امانت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد پرسیدند که چگونه ادای
امانت بکند حضرت فرمودند که آنچه ببیند از میت کسی را خبر نکند با آنچه دیده است مثلا اگر فضلات
بسیار از و بیرون آید یا بدنش عیبی چند داشته باشد که مخفی بوده است مثل جذام و برص و امثال

ایشان کسی گوید وَمَحَلُّ أَنْ يُدْفَنَ الْمَيِّتُ و زمان خبر کردن وقتی است که میت را بقبر دفن کننده و این
عبارت را صدوق در آن دو حدیث سابق ذکر کرده است و همچنین شیخان و شاید صدوق در حدیثی
دیده باشد و بنابر آنکه جزو حدیث باشد دو احتمال دارد یکی آنکه عدم اخبار و دوم وجوب اگر در قبر
چیزی ظاهر شود و او بگوید ادای امانت کرده است یعنی امانت غسل و احتمالی دیگر آنکه بتخفیف خوانده
شود یعنی ادای امانت کرده است که آنچه را او تنها دیده باشد نگوید اگر دیگری با او دیده باشد اگر
بگوید ضرر ندارد و این تقیید بر هر احتمالی موجه است زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که حرمت
میت مومن مثل حرمت زنده است و اظهار عیوب او در زمان غیبت محرم است پس او مرده نیز چنین
باشد والله تعالی یعلم وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ غَسَّلَ مُؤْمِناً فَقَالَ إِذَا قَلَبَهُ
اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا بَدَنُ عَبْدِكَ الْمُؤْمِنِ وَقَدْ أَخْرَجْتَ رُوحَهُ مِنْهُ وَفَرَّقْتَ بَيْنَهُمَا فَعَفْوَكَ
عَفْوَكَ عَفْوَكَ إِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَ سَنَةٍ إِلَّا الْكَبَائِرَ و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرموده و در کلینی این حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالموثق
که فرموده که هر مومنی که غسل دهد مومنی را و چون گرداند او را در حین غسل دادن در اثنای غسل گوید که
خداوندا این بدن مومن است و تو روح او را از آن بیرون برده و جدای انداخته میان روح
و بدن پس خداوندا عفوت را شامل حال او گردان در قبر و دیگر عفوت را شامل حال او گردان
در قیامت و دیگر عفوت را شامل حال او گردان در بهشت یا تکرار از جهت مبالغه باشد و در کافی
دو مرتبه است پس گوید این سخن را مگر آنکه حق سبحانه و تعالی گناهان یکساله شوینده را بیامرزد
مگر گناهان کبیره را وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُغَسِّلُ مَيِّتاً مُؤْمِناً فَيَقُولُ
وَهُوَ يُغَسِّلُهُ رَبِّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ إِلَّا عَفَى اللهُ عَنْهُ و در حسن کالصحیح از حضرت صلوات الله
علیه منقول است که نیست مومنی که غسل دهد میت مومنی را و در وقت غسل دادن بگوید پروردگارا عفوت را
شامل حال او گردان دیگر عفوت را شامل حال او گردان دیگر عفوت را شامل حال او گردان مگر آنکه حق
سبحانه و تعالی گناهان شوینده را بیامرزد و محتمل است که مراد عفو از میت باشد و آن بعید است
و هر دو بر سبیل بدلیت محتمل است و ظاهر از برای میت احتیاج گفتن نباشد چون فرموده اند

که دعا

که دعا کیننده البته مستجاب میکند و خواهد آمد وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يُغَسِّلُ
الْمَيِّتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ بِذَلِكَ بسند موثق کالصحیح منقول است از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده اند که غسل میدهد میت را ولی او
که عبارتست از کسی که بالفعل از و میراث برد تا اینجا شیخ ذکر کرده است یا کسی که ولی او را امر کند بغسل دادن
باین معنی که بی رخصت وارث کسی غسل نمیتواند دادن و اگر ولی او نگذارد یا حاضر نباشد بر همه مردان
واجبست و یکی که غسل داد از دیگران ساقط میشود و کسی خلاف نکرده است درین و در جمیع احکام
میت که بر ولی است او اولی است و آنچه بخاطر این ضعیف میرسد آنست که مراد از ولی شیعه اثنی
عشری است پس اگر در میان ورثه مومن باشد او اولی است والا شیعیان اولی اند و احتیاج به
رخصت وارث نیست و هر جا که میان شیعه و سنی خلافی هست در آنجا اولی الناس وارد شده است
تا بخوش شیعیان عمل کنند و هرچه در آن اختلافی نیست در آنجا وارد نشده است و جمعی بقیاس بطریق
اولی عمل کرده اند و جمعی دست باجماع زده اند و همه از عدم تدبر ناشی شده است و در هر جا که
مذکور شده است اشاره بآن خواهد شد و یا مراد اولی بذلک در فقه رضوی هست کما قال الله تعالی
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ مومنان مردان و مومنات زنان اولیای یکدیگرند
و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ و خویشان بعضی
بعضی اولی اند ببعضی پس اگر هر دو اولویت جمع شود نور علی نور است و اگر نتواند امر میکند شیعه را
که غسل دهد و آن شیعه فی الحقیقه باولویت خود میدهد نه بنیابت ولی الارث و زنهار که در
هرچه ذکر میکنیم تعصب جاهلیت را بر کنار گذارد تدبر کن اگر محقق شود بآن عمل کن والا بآنچه داری
عمل خواهی نمود و تا ظاهر نشود کسی در کیفیت گفتگوهای ائمه معصومین صلوات الله علیهم حق را نمی یابد
حق سبحانه و تعالی همه را اهلیت کند بحق محمد و آله الطاهرین وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ مَنْ غَسَّلَ مَيِّتاً فَسَتَرَ وَكَتَمَ خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ و آن
حضرت صلوات الله علیه فرموده اند که هر که غسل دهد میتی را و بپوشاند عورت او را و مخفی دارد
عیوب او را اگر داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده است

بدانکه خلافی نیست که نظر کردن بعورت میت حرام است و پوشیدن عورت سنت است چون ممکن است که در وقت غسل چشم خود را بر هم گذارد یا ملاحظه باشد که نظرش بعورت او نیفتد و چون این قدر معتبر است احوط آنست که لنگی به بندند بر میت در وقت غسل کردن و در اکثر احادیث وارد شده است که با پیراهن او را غسل دهند و علما ذکر کرده‌اند که در پیراهن عصر و فشردن در کار نیست چون احادیث بسیار وارد شده است که او را با پیراهن غسل دهند و در هیچ جا وارد نشده است که پیراهن را بفشارند و اگر در کار می‌بود می‌گفتند و این در صورتیست که با آب قلیل غسل دهند و اگر در آب کر باشد هیچ شک نیست که عصر در کار نیست چنانکه گذشت و کتب محمد بن الحسن الصفار الی ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله علیهما کم حد الماء الذی یغسل به المیت کما رووا ان الجنب یغتسل بستة ارطال من ماء و الحائض بتسعة ارطال فهل للمیت حد من الماء الذی یغسل به فوقع صلوات الله علیه حد غسل المیت حتی یطهر ان شاء الله تعالی و هذا التوقیع فی جملة توقیعاته عندی بخطه صلوات الله علیه فی صحیفة و در صحیح منقولست از محمد بن حسن صفار که گفت که من بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه عریضه نوشتم که چه مقدار آب می‌باید که میت را بآن غسل دهند چنانکه از ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است که جنب غسل میکند بشش رطل آب برطل مدنی که نه رطل عراقی باشد و حائض غسل میکند به نه رطل آب و ظاهرش هم نیست چنانکه علی بن بابویه گفت سابقا پس آیا از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست که او را بآن مقدار غسل دهند و زیاد و کم نباشد پس آن حضرت صلوات الله علیه فرمانی نوشتند که حد آب غسل میت آن مقدار است که او را غسل دهند تا پاک شود از نجاست عینی یا از آن و از نجاست حکمی به غسل و وضو ان شاء الله تعالی یعنی اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و توفیق دهد چنین خواهی کرد و ظاهر آنست که در اینجا ان شاء الله تبرکا مذکور شده است و همچنین در فرمانهای حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم هر جا که مشیت معنی ظاهری ندارد از روی تیمن و تبرک میفرمایند تا همه کس تاسی کننده بایشان و عبرت گیرند که هر گاه پیشوایان راه الهی در امور حقه واقعه ان شاء الله گویند پس در امور آینده گردد

مشیت الهی صورت پذیر نیست چگونه ترک توانند کرد و حال آنکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که مگو هیچ کاری که فردا خواهم کرد تا ان شاء الله نگویی و اگر فراموش شود و بخاطر آید ان شاء الله بگو چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که تا چهل روز میتوان گفت و تفصیل آن در باب یمین خواهد آمد ان شاء الله تعالی و صدوق میگوید که این فرمان حضرت با سایر فرامین که بصفار فرستاده بودند آن حضرات صلوات الله علیهم در مجموع و صحیفه ایست نزد من و صدوق مباهات میکند باین مکاتیب و جمعی از ضعفه مکاتیب را ضعیف میدانند که بخط بخط شبیه میباشد پس محتمل است که خط حضرت نباشد و معهذا رجوع بنفس خود کرده میکنند که در مکاتیبی که امضاهای ایشان با ایشان می‌نویسند اگر کافری بیاورد بسیار است که ایشان را بسبب انضمام قراین سابقه و لاحقه علم بهم میرسد و چون علم بهم رسید که چیزی را که واسطه مکاتیب ایشان بخبر معصوم بوده باشد و در اکثر مکاتیب معجزات ایشان هست که از مغیبات خبر میداده‌اند و از مافی الضمیر ایشان اخبار میفرموده‌اند و قطع نظر از همه اگر صفار گوید که من از حضرت شنیده‌ام بآن عمل میکنند هرگاه او گوید که من علم دارم که کلام معصوم است چون عمل نتوان کرد با آنکه احتمالات بسیار در اخبار ثقات هست که شاید نفهمیده باشند مراد حضرت را یا سهو کرده باشند یا تقیه کرده باشند یا عمدا دروغ گفته باشند چون معصوم نیستند که این احتمالات در اخبار ایشان نبود و از همه رسوا تر آنکه اگر مکاتیب موافق اصول و قواعد ایشان باشد البته عمل میکنند و این احتمالات را راه نمیدهند و اگر مخالف عقل ضعیف نادان ایشان باشد طرح و رد میکنند و گویا ندیده‌اند اخبار متواتره رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم در تفسیر آیه بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه که هر چه عقل شما بآن نرسید رد نکنید و لیبا باشد که ما گفته باشیم و شما بنادانی رد کرده باشید و در کلام مارد کلام الهی است و دیگر گفته‌اند که حدیث ما صعبست و دشوار است و همه کس تحمل آن نمیتواند کرد و تحمل آن نمیکند مگر نبی مرسل یا ملک مقربی یا مومنی که حق سبحانه و تعالی ایمان را در دل او جای داده است و سهوهای ایشان بعضی بر تو ظاهر خواهد شد در ضمن مسائلی که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این حدیث را حمل کرده‌اند بر آنکه حدی و حدی ندارد آب غسل میت چون احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از ایشان رسیده که آب را حدی دارد و آب غسل میت فرموده‌اند که حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی چون من بمیرم شش مشک
از چاه غرس آب بکش و مرا غسل ده و کفن کن و چون از غسل و کفن من فارغ شوی کفنم را بگیر و مرا بنشان پس
هر چه میخواهی از من بپرس که هر چه بپرسی البته جواب خواهم داد و در حدیث کالصحیح وارد شده است
که حضرت صلی الله علیه و آله هفت مشک فرمودند که بکشی و ممکن است که یک مشک از جهت نقصان غسل
باشد و شش مشک از جهت غسل و ممکن است که این مقدار آب از خصایص آن حضرت صلی الله علیه و آله
باشد یا مراد از مشک مشکهای کوچک باشد و الله تعالی یعلم وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا
يُسَخَّنُ الْمَاءُ لِلْمَيِّتِ و در حدیث موثق کالصحیح بل الصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد است که فرمودند که از جهت غسل میت آب را گرم نمی باید کرد و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از
آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که نمی باید آب غسل میت را گرم کنند که تفال بآتش است
و بحمیم جهنم وَرُوِيَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ شِتَاءً بَارِداً فَتُوَقِّي الْمَيِّتَ مِمَّا تُوَقِّي مِنْهُ
نَفْسَكَ و در حدیث دیگر وارد شده است که آب گرم نمی باید کرد مگر آنکه زمستان سرد باشد
که در این صورت حفظ میکنی میت را از سرما چنانکه حفظ نفس خود میکنی از سرما و این حدیث را مسند
ندیده ام و در فقه رضوی همین عبارت واقع است و لیکن نقل کرده اند اجماع اصحاب را بر این
حکم و از این حدیث و احادیث بسیار ظاهر میشود که میت حکم حی دارد در عدم اضرار و از بسیاری
از اخبار ظاهر میشود که او متضرر میشود و بعضی گفته اند که روح فی الجمله تعلق ببدن میت دارد
چنانکه هرگاه خانه کسی را خراب کرده باشند و آن کس بجای دیگر رفته باشد فی الجمله تعلقی بخانه
خراب خود دارد و اگر کسی در تخریب آن خراب بکوشد صاحب آن خانه مغموم میشود و ممکن است
که لازم باشد احترام آن بدنی که سالها در آن عبادات الهی کرده باشد چنانکه احادیث بسیار
وارد شده است که حرمت بدن مرده حکم حرمت بدن زنده دارد و خواهد آمد و ظاهر هر دو محتمل است
و الله تعالی یعلم و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که در وقت ضرورت که گرم کنند اندکی
گرم کنند آن مقدار که ضرورت بآن مندفع گردد و در فقه رضوی نیز واقع است بعد از عبارت
سابقه که آبی که گرم میکنی بسیار گرم نباشد بلکه فاتر باشد و عبارات این حدیث احتمالی دیگر دارد

که مراد حضرت این شبه که در هوای سرد گرم میتوان کرد تا ضرر بمیت و غاسل هر دو نرسد یعنی
می باید گرم کنی تا حفظ نفس میت کنی چنانکه می باید که حفظ نفس خود کنی که سرما ضرر بتو و او ضرر نرساند
و بر بعید نیست اگر چه معنی اول اظهر است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا تَدَعْ مَيِّتَكَ
وَحْدَهُ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَعْبَثُ بِهِ فِي جَوْفِهِ و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که میت را
تنها مگذارید که شیطان با او بازی میکند و ضرر باو میرساند در اندرون او و قریب باین نقل کرده اند و شیطان
در حدیث کالصحیح و عبث شیطان را عقل نمیفهمد و امثال این حدیث را تصدیق میباید کرد و کیفیت
آن را بایشان باید گذاشت و بعضی گفته اند که مراد از شیطان مار است که اگر تنها باشد از راه حلق
باندرون میرود یا شیطان مار را بر این میدارد که برود باندرون او و محتمل است که مار از دهن یا از دبر او
که عضوی از او را ضایع کند و محتمل است که جانوران دیگر تا آدمی زنده است جرات
نمیکنند که نزد او آیند و چون مرد همه جانوران جرات بر او میکنند و الله تعالی یعلم وَسَأَلَ عَلِيُّ
بْنُ جَعْفَرٍ أَخَاهُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنِ الْمَيِّتِ يُغَسَّلُ فِي الْفَضَاءِ
قَالَ لَا بَأْسَ وَإِنْ سُتِرَ بِسِتْرٍ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ و باسانید صحیحه مرویست از علی بن موسی بن
جعفر که سؤال کردم که از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا میت را در فضا
زیر سقف غسل میتوان داد حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر حایلی باشد میان او و آسمان پس آن
محبوبتر است نزد من و همین مضمون در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که آن حضرت دوست میداشتند در غسل میت که میان میت و آسمان حایلی باشد
مثل سقف خانه یا خیمه و چون این حدیث مفسر آن حدیث لازم است که تفسیر آن بر این نحو کرده شود
و قطع نظر از این حدیث ظاهرش همین است و لیکن احتمال دارد که مراد از حایل میان مرده و دیت
باشد یا که پرده و تخته یا عورت میت را بپوشانند و محتمل است که هر دو مراد باشد و اول
اظهر است و از برای معنی ثانی احادیث بسیار هست چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَسَأَلَ
عَبْدُ اللهِ بْنُ سِنَانٍ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ أَيَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى
امْرَأَتِهِ حِينَ تَمُوتُ أَوْ يُغَسِّلَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا مَنْ يُغَسِّلُهَا وَالْمَرْأَةُ هَلْ تَنْظُرُ إِلَى

مثل ذلك من زوجها حين يموت فقال لا بأس بذلك انما يفعل ذلك أهل المرأة كراهية
ان ينظر زوجها الى شيء يكرهونه منها و باسانید صحیحه منقولست از ابن سنان که گفت سوال کردم از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است مرد را که نظر بزن خود کند بعد از مرگ
او یا اگر زنی نباشد که او را غسل دهد شوهر او را غسل تواند داد و همچنین زن نظر بشوهر میتواند
کرد بعد از مرگ او حضرت فرمودند که باکی نیست درین اما این مخالفت را کسان زن میکنند که
مبادا شوهر زن نظر بچیزی کند که ایشان را از آن کراهت باشد مثل نظر بعورت یا بعیوب مخفی زن
و امثال آن و ظاهر حدیث دلالت میکند که هر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر میتوانند داد مطلقا
اگر چه سوال در صورتیست که زن نباشد اما جواب عام است و مدار بر عموم جواب است و احادیث
دیگر خواهد آمد وسئل صلوات الله عليه عن فاطمة صلوات الله عليها من غسلها
فقال غسلها امير المؤمنين صلوات الله عليه لانها كانت صديقة لم يكن
ليغسلها الا صديق و باسانید معتبره منقولست از مفضل بن عمر که سوال کردم از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه از آنکه فاطمه زهرا صلوات الله علیها را که غسل داد حضرت فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه معصومه بود و معصوم را غسل نمیدهد
مگر معصوم و در وقت فوت آن حضرت معصومی نبود که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات
الله علیهم و حضرت اولی بود از ایشان پس بعد از آن فرمودند که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی
از جهت که مذکور شد و صدیق در لغت بمعنی کثیر الصدق است که بسیار راست گو باشد یا بسیار
تصدیق نبی کند یا هر چه گوید بفعل او مصدق قول او باشد اما در عرف حدیث بمعنی معصوم است و احادیث
بسیار وارد شده است که معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که در بغداد شهید شدند حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مدینه بود بواسطه غسل آن حضرت بطی
الارض آمدند و آنحضرت را غسل دادند و همچنین حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از جهت غسل
حضرت امام رضا صلوات الله علیه از مدینه مشرف بطی الارض آمدند بخراسان صلوات الله علیهم
اجمعین المیت در بعضی از نسخ هست و در بعضی بجای آن و او است یعنی المیت در

غسل میت

غسل میت ومن مس قطعة من جسد اكيل السبع فعليه الغسل ان كان فيما مس عظم
وما لم يكن فيه عظم فلا غسل عليه في مسه هرگاه دست رساند بپاره از بدن شخصی را که جانور
درنده خورده باشد پس اگر آن پاره را که دست رسانیده باشد استخوان داشته باشد برو غسل
واجبست و هر چه را استخوان نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست و اکثر علما این عمل
کرده اند و گفته اند که هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست
خواه آن عضو از مرده جدا شده باشد و خواه از زنده و اگر آن عضو را غسل داده باشند چون روایتی
که درین باب وارد شده است کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند
که اگر قطعه از شخصی جدا شود آن میته است پس اگر کسی او را مس کند پس اگر استخوان داشته
باشد غسل می باید کرد و اگر استخوان نداشته باشد غسل در کار نیست و عبارت روایت
اعم است از آنکه از مرده جدا شده باشد یا از زنده و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست
که از مرده جدا شده باشد و این عبارت صدوق عبارت فقه رضوی است اعتبار عبارت ما بعد
این پس اولی و احوط غسل است با ضم وضو و الله تعالی یعلم ومن مس ميتة فعليه
ان يغسل يده وليس عليه الغسل انما يجب ذلك في الانسان وحده و کسی که
مس کند میت غیر آدمی را اگر نجاست داشته باشد پس برو لازم است که دست خود را
بشوید و غسل برو واجب نیست و غسل مس میت مگر در آدمی تنها اما آنکه غسل واجب نیست
پس بر آن دلالت میکند احادیث صحیحه و اجماع علما و اما آنکه دست خود را میشوید پس اگر
ملاقات برطوبت باشد بر آن احادیث دلالت میکند و اگر خشک باشد جمعی از علما گفته اند
که دست خود را میشوید و ظاهر کلام صدوق درینجا نیز اعم است و لیکن در حدیث علی بن
جعفر گذشت که ملاقات سگ مرده و خر مرده نجس نمیکند پس این عبارت را با حدیثی که درین
باب وارد شده است حمل بر ملاقات برطوبت می باید کرد یا حمل بر استحباب در ملاقات
بیبوست والله تعالی یعلم ومن مس ميتا قبل الغسل بحرارته فلا غسل عليه وان
مسه بعد ما يبرد فعليه الغسل ومن مسه بعد ما يغسل فليس عليه غسل

و کسی که مس کند میت آدمی را پیش از غسل و هنوز گرم باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست و اگر بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس کند غسل بر او هست و اگر بعد از غسل او را مس کند بر او غسل نیست و بر مضمون دلالت میکنند احادیث صحیحه متواتره و خلافی نیست میان علما در مضمون ولیکن خلاف شده است در آنکه غسل مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن واجب یا سنت اکثر علما بر آنند که واجبست چون احادیث بلفظ امر وارد شده است و معارضی ندارد و سید مرتضی رضی الله عنه سنت میدانند چون امر نزد او مشترکست میان واجب و سنت و هرگاه وجوب ثابت نشود حمل بر استحباب می باید کرد چون طلب معلوم است و وجوب معلوم نیست و سخن سید متین است در آنکه دلالت بر وجوب معلوم نیست ولیکن هرگاه دلالت بر وجوب معلوم نباشد حمل بر استحباب کردن را هیچ خوب نمیدانند بلکه بحسب ظاهر تناقض است بین القولین که گویند که نمیدانیم و میدانیم بلکه همین قدر میدانیم که مطلوب شارع است پس باید که بهر عنوان که میدانیم بجا آوریم و بقصد قربت کنیم و احتیاطا و جوبا آن غسل ضم کنیم والله تعالی یعلم و قال ابو جعفر صلوات الله علیه مس المیت عند موته و بعد غسله و القبلة لیس بها بأس و بسند صحیح از محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مس کردن میت و بوسیدن میت نزد مردن خواه مرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست در هر دو حال و همچنین بعد از غسل باکی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجبست و بر مضمون نیز دلالت میکند صحیحه عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عثمن بن مظعون را بعد از مردن او بوسیدند و او نیز که برادر مادری آن حضرت بود چون پسر امین است و او مربی آن حضرت بود و در حسن کالصحیح از اسمعیل بن جابر منقولست که من بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم در وقتی که اسمعیل پسر بزرگ آن حضرت فوت شده بود و آن حضرت او را می بوسیدند من عرض کردم که فدای تو گردم آیا چنین است که مس میت بعد از مرگ

نیست و اگر مس کنند غسل می باید کرد حضرت فرمودند که تا میت گرم باشد باکی نیست آنوقتیست که سرد شده باشد یعنی غسل و با غسل و بوسیدن و من اصاب ثوبه جسد المیت فعلیه ان یغسل ما اصاب الثوب منه و کسی که جامه او بیدن مرده آدمی رسید یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن پس بر اوست که بشوید آنجایی را از جامه که بیدن میت رسیده است و بر آنچه صدوق ذکر کرده است دلالت میکند حدیث حسن کالصحیح حلبی و کالصحیح ابرهیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر این دو حدیث عام است از آنکه ملاقات برطوبت باشد یا بیبوست و در ملاقات برطوبت خلافی نیست که می باید شستن و جمعی این دو حدیث را حمل بر آن کرده اند و جمعی قایل شده اند که در ملاقات بیبوست شستن واجبست مطلقا خواه مرده آدمی باشد و خواه غیر آدمی باشد و جمعی که از آنجمله صدوق است بتفصیل قایل شده اند که در آدمی غسل واجبست و در غیر آدمی شستن در کار نیست و این قول خالی از قوت نیست و احتیاط اقربست والله تعالی یعلم و بنا برین نجاست حکمی خواهد بود بمعنی که تا نشوید نماز در آن جامه نمیتوان کرد اما اگر آن جامه ملاقات کند جای دیگر را برطوبت آن جای لازم نیست شستن چنانکه اکثر علما گفته اند ولیکن بهتر آنست که آن جا را نیز بشویند اگرچه شستن بهتر است والله تعالی یعلم و غاسل المیت یبدأ بکفنه فیقطعه یبدأ بالنمط فیبسطه و یبسط علیه الحبرة و ینثر علیه شیئا من الذریرة و یبسط الازار علی الحبرة و ینثر علیه شیئا من الذریرة و کسی که غسل میدهد میت را اول کفن میت را مهیا میکند تا چون از غسل فارغ شود او را در کفن کند او در میان او در میانه چیزی از میت بیرون آید پس ابتدا میکند و کفن را میبرد و میبرد و زیاد از ریسمانی که از کفن در آمده باشد بنا بر مشهور و بعد از آن همه را چنین میکند پس اول نمط را پهن میکند و آن جامه ایست که از یمن می آورده اند و خط خط بوده است بخو نقشبند راه راه و این نمط را بنابر مشهور از جهت زن زیاد میکنند و در اینجا نیز ممکن است که مراد این باشد که اگر زن باشد زیرا که نام زن و مرد نبرده است با آنکه حدیثی که

دلالت کند بر استحباب آن صریحا ندیده‌ام و محتمل است که صدوق مستحب دانند از برای مرد و زن
چنانکه ظاهر عبارتست و بر بالای آن بپوشند چهره را و آن حبره جامه‌ایست نفیس که در
یمن می‌بافته‌اند از قبیل قطنی که نرم می‌باشد و بپاشند بر او ذریره را اندکی و چند حدیث
موثق در آن وارد شده است و حقیقتش معلوم نیست و اختلاف بسیار در تفسیر آن هست
مشهور آنست که ریزه‌های قصب الذریره است و آنرا از هند می‌آورند و بوی خوشی
دارد و شکل گاوزر و مناسبت داده است که اعضای او را بهم آورد و چیزی از او بیرون نیاید
و دیگر سرتاسری را پهن میکنند بر بالای حبره و اندکی از ذریره بر آن می‌پاشند و دیگر پهن میکنند
پیراهن را بر بالای سرتاسری و اندکی از ذریره بر او می‌پاشند و در بعضی از نسخ این زیادتی
هست که بعد از آن لنگ بر روی پیراهن پهن میکنند و اندکی از ذریره بر او می‌پاشند و ظاهرا
از زیادتی نساخ باشد و بر لفافه بری که باشد مرد را نهند چنانکه خواهد آمد ویؤخذ جریدتان
من النخل خضراوین رطبتین طول کل واحد قدر عظم الذراع وان کانت قدر
ذراع او شبر فلا بأس و بهم برسانند و جریده از درخت خرما که تر باشد و خشک نباشد که
درازی هر یک بقدر استخوان دست باشد که از وجب اندکی درازتر است و اگر بقدر ذراع
باشد که دو وجب است تخمینا یا یک وجب باشد باکی نیست و اصل جریده آنست که شیخ مفید
و شیخ طوسی رضی الله عنهما روایت کرده‌اند مرسلا که چون حضرت آدم را از بهشت بیرون
آورده بزمین آوردند او را وحشتی دست داد پس دعا کرد که خداوندا مرا انسی ده بچیزی
از درختان بهشت پس حق سبحانه و تعالی درخت خرما را از بهشت فرستاد و تا حضرت
آدم در دنیا بود با آن انس داشت و چون قریب بموت رسید بفرزندان خود گفت که من
در حالت حیات باین درخت انس داشتم و امید دارم که بعد از وفات نیز با آن انس داشته
باشم پس چون بمیرم از شاخ درخت خرما شاخی بردارید و دو حصه بکنید و با من گذارید در میان
کفنهای من پس فرزندان آدم بآن عمل نمودند و پیغمبران آن عمل مینمودند تا آنکه در زمان جاهلیت
مندرس شد پس حضرت سید المرسلین و جمیع انبیا صلوات الله علیهم احیای آن سنت نمودند

و آن

و آن سنتی است که بر همه کس لازم است که متابعت آن سنت کنند و مرویست که حق سبحانه و تعالی
نخله را از بقیه طینت آدم آفریده است و از جهت آنست که آنرا عمه آدمی میگویند چون لفظ نخله مونث است
و اما آنکه می‌باید که تر باشد پس بواسطه علتی است که در احادیث وارد شده است که تا تر است
او را عذاب نمیکنند و مرویست بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آن
حضرت سؤال نمودند که شاخ خشک را اگر دو نصف کنند در جریده خوبست که با او در قبر گذارند
حضرت فرمودند که خشک جایز نیست و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه مرویست که مستحبست که با میت بوده باشد در قبر جریده تری با قدر ذراع و شبر و زیادتی
واقع شده است و قدر ذراع در فقه رضویست که صدوق از آن اختیار داشته است و اکثر علما بآن
عمل کرده‌اند ویکتب علی قمیصه وازاره والجریدتین اشهد ان لا اله الا الله و می‌نویسند
بر پیراهن و سرتاسری و جریده یمنی و جریده یسری اسم میت را که فلان گواهی میدهد که نیست خدائی
بغیر از خداوند عالمیان و در حدیث قوی از ابوکهمش مرویست که گفت من حاضر بودم در مردن
اسمعیل بن جعفر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودند پس چون
فوت شد اسمعیل فرمودند که تا دهنش را بستند و چشمش برهم گذاشتند و چادر کشی بر روی
او کشیدند پس حضرت فرمودند که کارسازی او بکنند از غسل و حنوط و غیر آن پس چون فارغ شدند
از آنها حضرت کفنش را طلبیدند و در گوشه کفنش نوشتند اسمعیل یشهد ان لا اله الا الله و امام
صدوق فرموده است خوبست پس چون همه کفن است که جریده تین والبته حدیثی با او رسیده خواهد
بود و اکثر علما افزوده‌اند شهادت رسالت و اقرار بائمه معصومین صلوات الله علیهم را و گفته‌اند
که بتربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بنویسند و بسیاهی و رنگی دیگر ننویسند و هر چند
که با ایشان رسیده باشد البته و در حدیثی وارد است از حضرت امام حسین صلوات الله
علیه که جوشن صغیر و کبیر را بنویسند بر کفن و عمل آن میتوان کرد و بهتر آنست که بر محاذی
عورت و پایین تن ننویسند مبادا نجس شود ویلفها جمیعا وسئل الصادق صلوات الله
علیه عن علة الجریدة فقال انه یتجافی عنه العذاب ما دامت رطبة و بعد

ازان کفنها را بمیت می‌پیچند و در حسنهٔ فضلا منقولست که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند
از علت گذاشتن جریده همراه میت حضرت فرمودند که تا این چوب تر است میت را
عذاب نمیکنند و دیگر خواهم آمد وَمَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى قَبْرٍ يُعَذَّبُ
صَاحِبُهُ فَدَعَا بِجَرِيدَةٍ فَشَقَّهَا نِصْفَيْنِ فَجَعَلَ وَاحِدَةً عِنْدَ رَأْسِهِ وَالْأُخْرَى عِنْدَ
رِجْلَيْهِ و عامه و خاصه روایت کرده‌اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند
بر قبری که عذاب میکردند صاحب آن قبر را پس حضرت طلبیدند شاخ خرمایی و دو نصف کردند
و یکی از آنها را نزد سر میت فرو کردند و دیگری را نزد پاهای قبر میت وَرُوِيَ أَنَّ صَاحِبَ
الْقَبْرِ كَانَ قَيْسَ بْنَ فَهْدٍ الْأَنْصَارِيَّ وَرُوِيَ قَيْسَ بْنَ قُمَيْرٍ وَأَنَّهُ قِيلَ لَهُ لِمَ وَضَعْتَهُمَا
فَقَالَ إِنَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُ الْعَذَابُ مَا كَانَتَا خَضْرَاوَيْنِ و در روایتی وارد شده است
که صاحب این قبر معذب قیس بن فهد بفتح فا انصاری بود و در روایتی دیگر قیس بن قمیر بود
و از حضرت سید المرسلین سوال کردند که از جهت چه این جریده‌ها را در این قبر فرو کردید
حضرت فرمودند که بسبب آنکه جریدتین عذاب قبر را از صاحب قبر سبک میگردانند تا تر اند
و ممکن است که دو واقعه باشد چنانکه در صحیح بخاری و سایر صحاح سته وارد است از عبد الله
عباس که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله گذشتند بدو قبر که آنها را عذاب
میکردند پس حضرت فرمودند که این دو کس را عذاب میکنند و بواسطه گناه کبیره نیست یکی از ایشان
عورت خود را در وقت بول نمی‌پوشانید یا ملاحظه از بول نمیکرد و اما دیگر پس سبب عذاب
او این است که سخن چینی بود پس حضرت جریده تری بر داشتند و دو حصه کردند طولا و احتمال
عرض نیز دارد و فرو کردند هر حصه را در یک قبر پس صحابه گفتند که یا رسول الله چرا چنین کردید
حضرت فرمودند که امید هست که عذاب ایشان سبک شود تا اینها خشک نشده باشند و امثال
این از احادیث در کتب صحاح عامه بسیار است و معهذا ملاعین اهل سنت و جماعت بلکه اهل بدعت
و ضلالت تشنیع شیعه میکنند در جریدتین چنانکه ملاحده تشنیع مسلمانان میکنند در بسیاری از شرایع
که حقیقتهای آن مخفیست وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ فِي الْقَبْرِ

فقال

فَقَالَ لَا بَأْسَ و بسند موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که پرسیدم از آنحضرت صلوات الله علیه
که جریده را در قبر میتوان گذاشت حضرت فرمودند که بلی یعنی إِذَا لَمْ تُوجَدْ إِلَّا بَعْدَ حَمْلِ الْمَيِّتِ إِلَى
قَبْرِهِ أَوْ يَحْضُرُهُ مَنْ يَتَّقِيهِ فَلَا يُمْكِنُهُ وَضْعُهُمَا عَلَى مَا رُوِيَ فَيَجْعَلُهُمَا مَعَهُ حَيْثُ أَمْكَنَ چون این
حدیث بحسب ظاهر منافات با احادیث بسیار دارد که می‌باید جریده را در وقت کفن بگذارند وجوه حاصل
کرده‌اند این حدیث را تاویل میکنند که مراد حضرت از گذاشتن در قبر وقتی است که یافت نشود جریده
مگر بعد از آنکه میت را در قبر سپرده باشند یا در وقت کفن کردن در آنجا حاضر باشد که از و تقیه باید کرد
و ممکن نباشد که بر آن نحوی که در روایت واقع شده است بگذارند پس در این صورت با او میگذارد بهر نحو
که ممکن باشد چنانکه در روایتیست که با آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که فدای تو گردم بسیار است
که جمعی حاضرند که من از ایشان خوف دارم و ممکن نیست که جریده را بنحوی که روایت بما رسیده است
بگذاریم حضرت فرمودند که با او بگذار بهر نحوی که ممکن باشد پس اگر در قبر بگذاری مضر نیست و چون
این حدیث وارد شده است تاویل مصنف ضرور نیست بلکه همین این خبر است بحسب معنی و ممکن است
که مراد از خبر اول این باشد که جایز است که جریده را در حالی که در قبر باشد بنحوی که منقول است
بگذارد یا آنکه ممکنش باشد در بیرون گذاشتن حضرت صلوات الله علیه فرموده باشند که
باکی نیست و اگر چه در وقت کفن بهتر باشد چنانکه از لفظ باکی نیست نیز مفهوم میشود که ترکش اولی است
وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الرَّجُلُ يَمُوتُ فِي بِلَادٍ لَيْسَ فِيهَا
نَخْلٌ فَهَلْ يَجُوزُ مَكَانَ الْجَرِيدَةِ شَيْءٌ مِنَ الشَّجَرِ غَيْرِ النَّخْلِ فَإِنَّهُ قَدْ رُوِيَ عَنْ آبَائِكُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ
أَنَّهُ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ مَا دَامَتِ الْجَرِيدَتَانِ رَطْبَتَيْنِ وَأَنَّهَا تَنْفَعُ الْكَافِرَ وَالْمُؤْمِنَ فَأَجَابَ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَجُوزُ مِنْ شَجَرٍ آخَرَ رَطْبٍ و بسند کالصحیح از علی بن بلال منقولست که گفت عریضه
بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که هرگاه شخصی در شهری چند بمیرد که در آنجا درخت خرما
نباشد آیا جایز است بدل از شاخ درخت خرما از درختان دیگر و حال آنکه از پدران بزرگوار شما
رسیده است که عذاب از دور میشود مادام که جریدتین تر باشد و این خبر بما رسیده است که عذاب
از دور میشود جریده نفع میکند کافر و مومن را پس حضرت صلوات الله علیه در جواب بمن نوشتند

که جایز است از درختی دیگر که تر باشد و در کافی و تهذیب چنین است که حضرت نوشته که جایز است هر گاه
جریده بهم نرسد و جریده افضل است و در روایات وارد شده است و در روایتی دیگر وارد شده است
که ما گفتیم بحضرت که حق سبحانه و تعالی ما را فدای تو گرداند اگر قدرت بر جریده نداشته باشیم
چکنیم حضرت فرمودند که چوب سدر بگذارید و پرسیدند که اگر سدر بهم نرسد حضرت فرمودند
که چوب بید بگذارید و در روایتی دیگر که شیخان آن را روایت کرده‌اند اینست که اگر جریده
بهم نرسد بدل از آن چوب انار بگذارید و ازین روایت ظاهر میشود که چوب انار مقدم باشد
بر بید وَمَتَى حَضَرَ غُسْلَ الْمَيِّتِ قَوْمٌ مُخَالِفُونَ وَجَبَ أَنْ يَقَعَ الْاِجْتِهَادُ فِي أَنْ يُغَسَّلَ
غُسْلَ الْمُؤْمِنِ وَيُخْفَى الْجَرِيدَتَانِ عَنْهُمْ و هر گاه حاضر شوند در حالت غسل میت جمعی از مخالفان
واجبست که سعی نمایند در آنکه میت مؤمن را همچو مؤمن غسل دهند و جریده را از ایشان مخفی کنند
چون در غسل شریک‌اند با شیعیان و اما کل سنیان اعتقاد بجریده ندارند علی رغم شیعه
و اگر چه کتب احادیث ایشان مشحونست از اخبار جریده و در حدیث صحیح وارد شده است از
ایوب بن نوح که احمد بن قاسم کتابتی نوشت بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و
سؤال کرده بود که هر گاه مردی بمیرد و غاسل خواهد که او را بشوید و جماعتی از سنیان در
آنجا حاضر باشند آیا او را همچو سنیان غسل دهد و عمامه بکند و جریدتین را با او بگذارد و حضرت
نوشتند که غسل را همچو شیعیان بده هر چند سنیان حاضر باشند و اما جریده را سعی نماید که مخفی
با او بگذارد که آنها نه بینند و بر مخفی ساختن جریده حدیث از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است و احادیث وجوب تقیه در هر چیزی شامل آن نیز
هست و در غسل نیز اگر خوف باشد تقیه واجبست والله تعالی اعلم وَرُوِيَ عَنْ يَحْيَى بْنِ
عُبَادَةَ الْمَكِّيِّ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ يَسْأَلُ أَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ عَنِ التَّخْضِيرِ فَقَالَ إِنَّ رَجُلاً مِنَ الْأَنْصَارِ هَلَكَ فَأُوذِنَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ بِمَوْتِهِ فَقَالَ لِمَنْ يَلِيهِ مِنْ قَرَابَتِهِ خَضِّرُوا صَاحِبَكُمْ فَمَا أَقَلَّ الْمُخَضَّرِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
قَالَ وَمَا التَّخْضِيرُ فَقَالَ جَرِيدَةٌ خَضْرَاءُ تُوضَعُ مِنْ أَصْلِ الْيَدَيْنِ إِلَى التَّرْقُوَةِ و سند

موثق و قوی از یحیی بن عباده منقولست و کتاب او معتمد اصحابست که گفت شنیدم که سفیان ثوری
که از علما و زهاد و محدثین عامه است ولیکن اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما داشت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله سؤال کرد
از تخضیری که در احادیث عامه وارد شده است یا نزد شیعه معمول است که کدام است
و سنتش چه چیز است حضرت فرمودند که شخصی از انصار فوت شد و آن حضرت را
خبر کردند که فلانی فوت شد پس جمعی که از خویشان که در آنجا حاضر بودند یا وارثی که ولی
او بود از جمله خویشان او فرمودند که تخضیر کنید مرده خود را که فردای قیامت چه کم خواهند
بود جمعی که ایشان را تخضیر کرده باشند سفیان گفت که تخضیر چه چیز است حضرت فرمودند
که شاخ خرما است که سبز باشد میگذارند از بیخ دستها که ابط باشد تا گردن و این
یک نحو است از وضع جریده و نحو دیگر می آید و همین حدیث را عامه از سفیان روایت
کرده‌اند باسانید خود و بسند کالصحیح از یحیی بن عباده منقولست از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که فرمودند که جریده تازه بر میدارند که یک ذرع دست باشد و آن را از مرفق دست
تا سر انگشتان میگذارند و بدست مبارک اشاره بموضع آن فرمودند از پیش گردن
تا پشت میت و در میان جامه‌های میت میگذارند یعنی بر بدن میت نمیگذارند [illegible]
بلکه در میان پیراهن و سرتاسری یا میان سرتاسری و حبره میگذارند و راوی یحیی
نقل کرد که چون بخدمت حضرت رفتم و آنچه از یحیی شنیده بودم با آن حضرت عرض نمودم
حضرت فرمودند که چنین است و من بیحیی گفته بودم همین را نیز عامه از یحیی روایت کرده‌اند
و ظاهر یحیی شیعه است مثل اعمش و بحسب ظاهر هر دو از علمای عامه اند وَقَالَ زُرَارَةُ قُلْتُ لِأَبِي
جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَرَأَيْتَ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ مَعَهُ الْجَرِيدَةُ فَقَالَ يَتَجَافَى عَنْهُ
الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْباً إِنَّمَا الْحِسَابُ وَالْعَذَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ
فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَدْرَ مَا يَدْخُلُ الْقَبْرَ وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ السَّعَفَتَانِ لِذَلِكَ
فَلَا يُصِيبُهُ عَذَابٌ وَلَا حِسَابٌ بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى و سند صحیح

وحسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مرا خبر ده که چرا جریده را با میت میگذارند حضرت فرمودند که تا وقتی که تر باشد از وعذاب قبر وسوال

قبر دور است کم آنچه جریده رطوبت داشته باشد درستی که حساب وعذاب همه در یک روز

دفن است در یکساعت از آن نفقه رزنان که اورا دفن کنند وکیمی که آمده بودند با او

برگردند وآن بوقت منکر ونکیر وسوال ایشانست اورا از اعتقادات وضغطه قبر وحق سبحانه

وتعالی بتفضلی که با شیعیان فرموده است جریدتین را از برای جهت مقرر ساخته است که تر

باشد تا تر باشد عذاب نرسد پس وقتی که وقت عذاب است اینها تر و تازه اند

وعذاب نمیکنند وبعد از خشک شدن تقاضا میکنند وحق سبحانه وتعالی انجه فوت شده

اورا از حساب وعذاب انشاء الله تعالی والشاء الله تبرکی است نسبت بشیعیان که نسبت

آنی نسبت بایشان عدم عذا است واما نسبت بغیر ایشان ممکن است که عذاب کنند واین

نفعی است که بکافر نرسد که تا خشک شدن ورا عذاب نکنند والله تعالی علیم وقال الصادق

صلوات الله علیه تنوقوا فی الاکفان فانهم یبعثون بها وبسند صحیح از ابن سنان وکالصحیح

از سالم از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سعی کنید در نفاست کفن که روز

قیامت در این کفنها مبعوث خواهید شد واین خطاب بر ارشیت ودر کافی وتهذیب فانکم تبعثون

بها است یعنی کفنی از جهت خود مهیا سازید که نفیس باشد که فردا در آن کفن مبعوث خواهید شد

وممکن است که در حضور نیز خطاب با ولیا باشد در زینت موتی زینت ایشان باشد

جسته حدیث وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند

که هر که کفنش با او باشد در خانه اش اورا از جمله غافلان نمی نویسند و هر چند نظر بکفن میکند

حق سبحانه وتعالی ورا ثواب کرامت میفرماید وبدانکه در خبری چند وارد شده است

از حضرت سید المرسلین وائمه طاهرین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه کما بدأکم تعودون

یعنی چنانکه حق سبحانه وتعالی شما را اولا ایجاد کرد ثانیا اعاده خواهد کرد فرمود وفرمودند که

مراد آنکه هیئت که محشور خواهید شد برهنه وپا برهنه وختنه ناکرده وچنان که متولد شده اید

که متولد شده اید پس جمع چنین باید کرد که غیر اثنی عشری برهنه باشند وایشان

پوشیده محشور خواهند شد والله تعالی علیم وقال صلوات الله علیه اجیدوا اکفان

موتاکم فانها زینتهم ودر حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

که فرمودند که نیکو کنید کفنهای مردگان خود را که این کفنها زینت ایشانست محتمل است که

مراد زینت روز قیامت باشد تا موافق حدیث سابق باشد ومحتمل است که مراد این باشد که

عزت ایشان می باید داشت پس اگر عزیز بی را کفن کرباس بپوشانند اورا در نظرها

خوار کرده اند وظاهرا هر دو مراد باشد ولهذا بر دمی وعظ زیاد میکنند وخواهد آمد ودر حدیث

موثق از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت فرمودند که پدرم مرا وصیت

فرمود در وقت رفتن که ای جعفر مرا کفن کن در فلان جامه وفلان جامه وبرد یمانی بخر وعمامه

بخر ونفیس بخر بدرستی که مردگان مباهات ومفاخرت مینمایند بانکه بکر نفاست کفنهای

خود وهر دو معنی سابق در اینجا نیز مراد است بحسب ظاهر وکل واحد از اینها محتمل است والله

تعالی علیم وقال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا کفنت المیت فان استطعت ان یکون

فی کفنه ثوب کان یصلی ما فیه نظیفا فافعل فان یستحب ان یکفن فیما کان

یصلی فیه وبسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که چون

خواهی که میت را کفن کنی اگر توانی چنان کن که اقلا یکجامه او از سرتا پیری یا پیراهن پاکیزه

باشد ودر آنجا نماز بسیار کرده باشد که مستحبست که میت را کفن کنند در جامه که

در آنجا نماز میکرده باشد ومحتمل است که عبارت یصلی فیه را در هر دو جا مجهول بخوانند

ولهذا احادیث بسیار وارد شده است که اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم که از ایشان طلب مینمودند جامه که کفن را وایشان جامه احسان میفرمودند ومیگفتند

که در اینجا نماز کرده ایم چنانکه حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که پیراهن

بعبل خزاعی داده وفرمودند که درین پیراهن هزار شب نماز کرده ام هر شبی هزار رکعت

واگر هر دو باشد بهتر است چنانکه روایت کرده است سهل بن الیسع در حسن از حضرت

ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که گفت سؤال کردم از جامه‌هایی که نماز کند شخصی در وی
کبر آیا کفن میتوان کرد حضرت فرمودند که من چنین کفن را دوست میدارم که پیراهن را چنین
کنند که در آن نماز کرده باشد و کفن کنند راوی گفت که آیا در سه جامه کفن میتوان کرد که چنین
باشند یا همه سرتاسری باشد حضرت فرمودند که باکی نیست اما پیراهن نزد من بهتر است
و دیگر اخبار خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَلا یَجُوزُ اَنْ یُکَفَّنَ الْمَیِّتُ فِی کَتّانٍ وَلا
اِبْرِیسَمٍ وَلکِنْ فِی الْقُطْنِ و جایز نیست که میت را کفن کنند کتان و نه ابریشم و لیکن
کفن می‌باید که از پنبه باشد ظاهر کلام صدوق حرمت کفن است در ابریشم خالص و خلافی
نمی‌دانم بلکه نقل اجماع کرده‌اند در حرمت و همچنین ظاهر کلامش آنست که حرام است کفن
کردن کتان و مشهور کراهت است و ممکن است که حمل کنند کلام او را بر کراهت شدیده
پس عبارت لا یجوز را اعم از حرمت و کراهت می‌باید گرفت و هیچ شکی نیست که پنبه
سفید بهتر است مگر در حبره و نمط که هیچ شکی نیست که مخلوط با ابریشم کراهت ندارد و
خواهد آمد که رنگین نیز خوب است وَقالَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ الْکَتّانُ کانَ
لِبَنی اِسْرائِیلَ یُکَفَّنُونَ بِهِ وَالْقُطْنُ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ در حدیث
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بنی اسرائیل کفن کتان میکردند
و مخصوص ایشان بود و کفن کردن پنبه مخصوص امت محمد است صلی الله علیه و آله و اکثر علما
این حدیث را حمل بر کراهت کرده‌اند و احوط آنست که کفن کتان نکنند چنانکه از حدیث
قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که کفن مکنند در کتان
و اولی آنست که کفن غیر حبره و نمط سفید خالص باشد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند که جامه سفید بپوشید
که بهتر و پاکیزه‌تر است و مردگان خود را با آن کفن کنید و چند حدیث قریب باین حدیث
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وارد شده است و بسند کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جامه‌های پنبه بپوشید که پوشش حضرت سید

المرسلین

المرسلین است صلی الله علیه و آله و پوشش ماست صلوات الله علیهم وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ الثّالِثُ صَلَواتُ
اللهِ عَلَیْهِ عَنْ ثِیابٍ تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ عَلی عَمَلِ الْعَصْبِ الْیَمانِیِّ مِنْ قَزٍّ وَقُطْنٍ هَلْ یَصْلُحُ اَنْ یُکَفَّنَ
فِیهَا الْمَوْتی فَقالَ اِذا کانَ الْقُطْنُ اَکْثَرَ مِنَ الْقَزِّ فَلا بَأْسَ و بسند صحیح منقولست که
سؤال کردند از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از جامه‌هایی که در بصره می‌بافند شبیه برد یمانی
از ابریشم و پنبه آیا جایز است که مردگان را با آن کفن کنند حضرت فرمودند که هرگاه پنبه
بیشتر از قز یا ابریشم باشد باکی نیست و از این حدیث استدلال کرده‌اند بر آنکه کفن از حریر محض
نمیتوان کرد و لیکن کسی خلاف نکرده است در استحباب این زیرا که کم از این نیز اگر خلیط باشد که
حریر محض نگویند کافیست و احادیث نیز بر آن دلالت دارد چنانکه در مبحث لباس مصلی مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و ظاهرش آنست که برد یمانی میتوانند بود که حریر محض باشد و در
حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند که نیکو کفنی است
حله و نیکو قربانیست قوچ شاخدار و ظاهر مراد از حله برد یمانی است و لیکن وقتی حله میگویند
که دو جامه باشد اقلاً لنگی که بر کمر می‌بندند و لنگی که بر دوش می‌اندازند و از این حدیث ظاهر میشود
که قز حکم ابریشم داشته باشد چنانکه مشهور است میان علما و لیکن ممکن است که مراد از قز در اینجا
ابریشم باشد و روایت کرده است کلینی در حدیث کالصحیح از عباس بن موسی از پدرش
صلوات الله علیه که گفت از او سؤال کردم از ابریشم و قز حضرت فرمودند که هر دو مساویست
و از عباس قدحی نیست که کلینی ذکر کرده است و احتیاط در اجتناب است از قز محض اما اگر اندکی
خلیطی داشته باشد که مستهلک نباشد ظاهر جایز باشد پوشیدن چنانکه در حدیث صحیح
وارد است که حسن بن قیاما سؤال کرد از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما
در جامه که پود و تارش ابریشم و پنبه باشد و ابریشمش از نصف باشد آیا در آن نماز میتوان کرد حضرت
فرمودند که پدرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه جبه چنین داشتند و در حدیث
کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در جامه که در آن حریر باشد یعنی ابریشم
حضرت فرمودند که هرگاه چیزی با آن مخلوط باشد باکی نیست وَسُئِلَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ

صلوات الله علیهما عن رجل اشتری من کسوة الکعبة شیئا فقضی ببعضه حاجته وبقی
بعضه فی یده هل یصلح بیعه فقال یبیع ما اراد ویهب ما لم یرده ویستنفع به ویطلب
برکته قیل أیکفن فیه المیت قال لا ودر حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست
که پرسیدند از شخصی که بجز از جامه کعبه چیزی را و بعضی از آن حاجتش بر آید و بعضی از آن در دستش
بماند میتواند آنرا فروختن حضرت فرمودند که هرچه را که خواهد بفروشد بیع کند و هرچه را که خواهد
که بفروشد میتواند بخشید و نفع از آن میتواند برد و طلب میکند برکت آنرا یعنی تیمنا و تبرکا
انتفاعات از آن میتواند برد پرسیدند از آنحضرت صلوات الله علیه که آیا با آن کفن میتوان
کرد میت را حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که از این جهت سوال کرده باشد که
چون وقف است بر خانه کعبه میتوان فروختن و خریدن و ممکن است که مقصد استنقاذ و
استخلاص کرده باشد از حجبه و حواشی المتبت که فی الحقیقه اگر وقف کرده است چنین وقف
کرده است که یکسال جامه باشد و بعد از آن از خدمه کعبه باشد و اگر کفن نمیتوان کرد ظاهرش
آنست که چون حریر محض است نتوان کفن کردن و در حدیث صحیح از عبد الملک بن عتبه وارد است
که گفت سوال کردم از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که از جامه کعبه چیزی
حریری باشد آیا کفن میت میتوان کرد حضرت فرمودند که نه و در حدیث قوی از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست مثل سابق وقال الصادق صلوات الله علیه
ینبغی ان یکون القمیص للمیت غیر مکفوف ولا مزرّر ولا مزرور چنانکه در بعضی از نسخ
و در کافی و تهذیب از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که سزاوار آنست که پیراهن میت
سجاف داشته باشد و تکمه و بندش را نبندند بنا بر نسخه اصل و بنا بر نسخه دیگر تکمه و بند نداشته باشد
و بر مضمون این حدیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت
امام رضا و غیرهما صلوات الله علیهم اجمعین وسئل الصادق صلوات الله علیه عن الرجل
یکون له القمیص أیکفن فیه فقال اقطع ازراره قلت وکمّه قال لا انما ذلک اذا
قطع له وهو جدید لم یجعل له کما فاما اذا کان ثوبا فلا یقطع منه الا الازرار

و در قوی منقولست که از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند از شخصی که پیراهنی دارد آیا در این پیراهن
او را کفن میتوان کرد حضرت فرمودند که بندها و تکمه های او را قطع کن گفتم که آستینش را نیز
قطع کنم حضرت فرمودند که نه آستین را قطع نمی باید باشد که پیراهن تازه از جهت میت ببرند
اما اگر جامه باشد که پوشیده باشد پس قطع میکنند از آن که بندهای و تکمه ها را و آستینها را
بحال خود میگذارند و علما این عمل کرده اند فاذا فرغ غاسل المیت من امر الکفن وضع المیت
علی المغتسل مستقبل القبلة وینزع القمیص من فوقه الی سرته ویترکه الی
ان یفرغ من غسله لیستر به عورته فان لم یکن علیه قمیص القی علی عورته ما یسترها به
ویلین اصابعه برفق فان تصعبت علیه ترکها ویمسح یده علی بطنه مسحا رفیقا ثم
یبدأ بفرجه فیغسلهما بثلث حمیدیات بماء السدر ثم یلف علی یده الیسری خرقة ویجعل
علیها شیئا من الحرض وهو الاشنان ویدخل یده تحت الثوب ویصب علیه غیره الماء
من فوقه الی سرته ویغسل قبله ودبره ولا یقطع الماء عنه ثم یغسل رأسه و
لحیته برغوة السدر ویعده بثلث حمیدیات ولا یقعده ثم یقلبه الی جانبه
الایسر لیبدو له الایمن ویمد یده الیمنی علی جنبه الایمن الی حیث تبلغ
ثم یغسله بثلث حمیدیات من قرنه الی قدمیه ولا یقطع الماء عنه ثم یقلبه الی
جانبه الایمن لیبدو له الایسر ویمد یده الیسری الی جنبه الایسر الی حیث
تبلغ ثم یغسله بثلث حمیدیات من قرنه الی قدمیه ولا یقطع الماء عنه ثم یقلبه
علی ظهره ویمسح بطنه مسحا رفیقا ویغسله مرة اخری بماء وشیء من جلال الکافور
مثل الغسلة الاولی ثم یخضخض الاناء التی فیها الماء ویغسله الثالثة بماء قراح
ولا یمسح بطنه ثالثة ویقول عند غسله اللهم عفوک عفوک فانه من فعل
ذلک عفی الله عنه و اکثر عبارات غریبه که مذکور شد در فقه رضوی است و صدوق بعضی از عبارات
که در احادیث دیگر وارد شده است زیاد کرده است پس چون فارغ شود از مهیا ساختن کفن پیش از
غسل میت را بگذارد در جایی که او را بر آن غسل دهند مثل تختی یا سنگی که سراشیب باشد و رو

بخواباند یا آنکه پای میت بقبله باشد و دستهای میت را از پیراهنش بیرون آورد و پیراهن را از بالا بزیر
آورد تا بناف و بر میت باز گذارد تا از غسل او فارغ شود یا آنکه پیراهن عورتش را بپوشاند
پس اگر پیراهن نداشته باشد خرقه بر عورتش بیندازد یا لنگی بندد تا عورتش را نه بیند
و نرم کند انگشتان میت را برفق و همواری و اگر خشک باشد و نتواند نرم کردن بگذارد خود
که از دو دست برکشش باله هموار پس ابتدا کند بشستن دستهای میت و هر دو را بشوید بسه
سبوی آب یا سه ابریق حمیدی و ظاهر در زمان حضرت امام رضا صلوات الله علیه و در زمان
صدوق سبو یا ابریق بزرگی بوده است که استاد فخاری حمید نام آنرا ساخته است
و باسم او شهرت کرده بوده است و غرض در غسل میت آب بسیار ریختن است تا کثافتها
زایل کند و دستهارا اولا بآب سدر بشوید بعد از آن خرقه بر دست چپ کند مثل کیسه که
چون عورتین میت را بشوید دستش بعورت میت نرسد و بر آن خرقه اشنان کند اولا
دست چپ را از زیر پیراهن برد و دیگری آب ریزد و از بالای ناف تا بزیر پیراهن
رود و اول با اشنان عورتین میت را پاک بشوید که اگر در بیماری نجس شده باشد و نجاست
در آنجا خشک شده باشد بسبب اشنان پاک شود پس سر و ریش میت را بسه سبوی آب
بریزد که هر سبوی آبش بهمه سر و گردن برسد و میت خوابیده باشد و او را ننشانند پس
بگرداند میت را بجانب چپ تا ظاهر شود جانب راست او و دست خود را بر پهلوی راست
او دواند در وقتی که آب میریزد و دیگری پس سبوی آب بر او ریزد از سر تا پا هر چند بیشتر
سر را شسته است مرتبه دیگر در ضمن شستن بدن از طرفین آنرا میشوید مستحب است آب را
از و قطع نکند آن شخصی که آب میریزد و غاسل دست میماله تا آب بهمه جا برسد حتی بزیر بغل
که دست را بآنجا میرساند یا خرقه که در دستش است بآن نرسید پس میت را بگرداند بجانب راست
تا ظاهر شود جانب چپ او و دست چپ را از پهلوی چپ میدواند تا بعورتین از زیر
پیراهن و آن دیگری آب میریزد و جانب چپ را نیز بسه سبو میشوید از سر تا پا و بعضی
گفته‌اند که مراد انتهای سر باشد ولیکن اول ظاهر است و آب را قطع نمیکند از و [illegible] میریزد

بلکه

بلکه مرتبه مرتبه آب را از سر گرفته تا پا میرساند و او دست میماله پس میت را بر پشت میخواباند و دستی بر شکمش
میماله هموار که اگر از فضلات چیزی باشد بیرون آید و مرتبه دیگر او را غسل بآب و اندکی از کافور خوب
و در فقه رضوی چنان است که داخل کن آب را بکیسه و غسل میدهد او را بنحوی که با آب غسل او را شستی باز
اول سر و گردنش را میشوید و دیگر جانب راست را و دیگر جانب چپ را بعد از آن آب را
بظرف میکند و حرکت میدهد آنرا تا ابن سدر و کافور پاک شود و چیزی در آن نماند و مرتبه سیم
غسل میدهد او را بآب خالص که سدر و کافور نداشته باشد و در این مرتبه دست بر شکمش
نمی ماله و در وقت غسل میگوید که اللهم عفوک عفوک پس کسی که چنین کند حق سبحانه و تعالی
عفو میکند از او و باین تفصیل و قریب باین احادیث معتبره وارد شده است از آنجمله حدیث
یونس است که کلینی روایت کرده است از علی بن ابراهیم از پدرش و او از استادانش
که اگرچه نام نبرده است ایشانرا اما اصحاب رجال حکم بصحت احادیث یونس کرده‌اند
با آنکه کتب یونس نزد کلینی و صدوق بوده است و جزم داشته‌اند که کتاب او ثابت
و او از معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده است که ملاقات ایشان کرده است
و بخدمت ایشان رسیده است با آنکه کتاب یونس را بخدمت حضرت امام حسن عسکری
عرض نمودند حضرت همه را ملاحظه فرمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را بعدد
هر حرفی نوری کرامت کناد و دیگر کتاب کافی است و این کتاب نیز نزد صدوقین بوده است
اگرچه در سندش محمد بن سنان هست و او بر تقدیری که خوب نباشد از مشایخ اجازه کتب
است و لهذا ندیده‌ام احدی از علما را که قدح در این دو حدیث طول کرده باشند با آنکه موافق
با احادیث صحیحه و کالصحیحه مثل صحیحه عبدالله بن مسکان و صحیحه عبدالله بن سنان و حلبی و غیرهم و چیزی
که در آنها نیست سوی حمیدی است و آن سهل است چون در آن زمان معروف بوده است
بزرگی ذکر کرده است و اما تفصیل آن پس آنچه گفته است که میت را رو بقبله کند احادیث
گذشت و در حدیث یونس و کافی هر دو هست بر سبیل امر و بنابرین خلافست که واجبست
یا سنت احوط آنست که ترک نکنند البته و خلافی نیست که پاهای میت بقبله باشد

غسل مختصر و دیگر او را بر تخت گذاشتن مستحب است و خلافی در آن نیست و الحال متعارف است که در
میان حوض یا آب روان غسل میدهند و چون ازاله نجاست در آن آسان تر است خصوصا نسبت
بعوام و اگر بر تخت غسل دهند از جهت فضلات بیرون آمدن تطهیر تخت را خوب نمیتوانند
کردن و این نیز خوبست و اگر تخت را در میان آب توان گذاشتن بهتر است دیگر پوشانیدن
عورت است به پیراهن یا الا بخرقه و برین دلالت میکند صحیح ابن مسکان و غیر آن از احادیث بسیار
دیگر نرم کردن انگشتان است برفق و در حدیث کاهلی دلالت بران وارد و در حدیث دیگر
از طلحة بن زید وارد است که بشکنند مفصلی از مفاصل میت را محمول است بر خلاف رفق دیگر
دست بر شکم میت مالیدن است برفق پیش از دو غسل اول پس آن مذکور است و در حدیث
یونس کاهلی و خلافی در آن نیست که مستحب است و اکثر استثنا کرده اند زن حامله را و مستند
آن حدیث انس بن مالک است و رفقی که در دو حدیث هست احتیاج باستثنا ندارد و الله
تعالی اعلم و شستن دستهای میت تا نصف ذراع پیش از غسل در حدیث یونس واقع است
و در حدیث حسن کاهلی صحیح حلبی تا بند دست است و هر دو خوبست اگر چه تا نصف ذراع بهتر است
چون مشتمل است بر هر دو و دیگر خرقه بر دست گذاشتن که دست بعورتش نرسد در صحیح ابن
مسکان و کاهلی صحیح حلبی و غیر آن وارد است و اما پاشیدن عورتین باشنان در حدیث
کاهلی وارد است و در جنابت دیگر شستن آب سدر است و اینها سنت است باتفاق علما
و در نیت غسل میت خلاف است مشهور میان علما آنست که واجب نیست و احوط آنست
که اگر کسی که میت را میگرداند نیت بکند و آنکه آب میریزد نیز نیت بکند باین عنوان که قصد
کنند که این میت را غسل میدهیم آب سدر و کافور و قراح از جهت رضای الهی و غسل سدر را
بدهد و در وقت غسل کافور قصد آن کنند قربة الی الله تعالی و همچنین بقراح و جمع نیت در غسل اول ازین
جهت است که اکثر علما هر سه را یک غسل میدانند و جمعی سه غسل پس بنا برین اگر نیت کردن
خلاف بیرون می آید و اما اگر نیت را سه غسل میدهند سدر و کافور و قراح پس دلالت
میکند بران روایات صحیحه و کالصحیحه بسیار و کسی خلاف نکرده است مگر سلار و قول او

میمنو

ضعیف است و همچنین خلافی نیست در ترتیب میان غسلها و ترتیب در میان اعضا و از بعضی نقل
کرده اند که ترتیب مستحب است و این قول نیز ضعیف است بلکه هر حدیثی که وارد است در غسل ترتیب
نیز در آن هست مگر نادری و آنکه ذکر کرده است که از سر تا پا بشوید و در جانب چپ و راست در
حدیث کاهلی واقع است و در حدیث یونس از نصف سر تا پا واقع شده است ظاهرا سبب پیش نشست
که چون در غسل میت مطلوب است تطهیر بدن مهما امکن لهذا اشنان بسنگ و هفت مشک واقع
شده است و گذشت پس هر چند سر بیشتر شسته شده است اگر در وقت شستن بدن
نیز شسته شود پاکیزه تر خواهد بود و محتمل است که مراد از قرن نیستهای سر باشد اما
نصف سر صریح است در آنکه آنچه داشته است دیگر شستن بهتر است و اما آنکه واقع
شده است که میت را نشانند در اخبار بسیار واقع شده است و در بعضی که وارد شده است
که او را نشانند محمول است بر تقیه اگر چه ظاهر مخالفت ندارد و بعد از تامل و آن حدیثی را
که شیخ در صحیح روایت کرده است از الفضیل که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از غسل میت حضرت فرمودند که او را بنشان و هموار دست بر شکمش بمال
پس او را با یک کن از فشردن شکم بعضی از فضلاتی که بیرون آمده است پس او را بر پهلوی
خوابانی و ابتدا میکنی بجانب راست او و میشوئی او را بآب و اشنان پس بآب و کافور پس
بآب خالص میشوئی و او را در کفن میگذاری و ظاهر است که نشانیدن اول از جهت آنست
که سبب خروج فضلات شود تا در حالت غسل چیزی بیرون نیاید و نشانیدنی که نهی
وارد شده است بر آن نشانیدن در حالت غسل است پس احتیاج نیست که حمل بر تقیه کنند
بلی مخالفتی دارد از جهت که در غسل اول که با سدر اشنان واقع شده است و شستن حمل کرد
بر اشنانی که فرج را بآن بشویند یا در صورتی که سدر بهم نرسید یا با سدر ضم کنند چون غسل
سدر از جهت تنظیف میت است قریب است چنانکه از اخبار ظاهر میشود و الله تعالی اعلم و اما آنکه
دو انیدن غاسل با طراف از جهت است که او را بشوید و دیگری علی الاتصال آب
میریزد و می باید که دست بماله از یک طرف بزیر غلطها و از طرفی دیگر بعورتین که آب بهمه جا برسد

واما انکه کافور حلال گفته است صدوق وشیخ مفید وشیخ طوسی در نهایه گفته اند که واجبست که غسل و حنوط
میت بکافور درشت دانه باشد وشیخ ابو علی در شرح نهایه مدرس ذکر کرده است که کافور صمغ درخت
که هرچه از ان درخت میریزد درشت دانه است آنرا نمی پزند وآنرا کافور خام میگویند
وهرچه ریزه است وبخاک مخلوط میشود آنرا می پزند تا از خاک ممتاز شود واین کافور در حنوط
مجزی نیست ودر اخباری که وارد شده است این قید نیست حتی در فقه رضوی بنابرین
اکثر اصحاب شرط نکرده اند که خام باشد وبعضی ذکر کرده اند که چون این درخت در بلاد کفار است
وکفار می پزند نجس میشود وبعضی گفته اند که با شیر خوک می پزند وجمعی از تجار میگویند که چنین است
ولیکن شرعا این قسم شهادات مسموع نیست وافعال مسلمین محمول بر صحت است واصل در اشیا
طهارتست ودر نجاست علم می باید واز این باب اخبار تجار در بلغار وسمور وسنجاب وسایر
پوستها که از بلاد کفر می آورند وهمچنین نیل وشکر ومندیل وسایر بافتهای هندی که تجار
خبر میدهند که جمیع مهار کفار بملاقات رطوبت میکشند پس اگر تاجری خود گوید که نجس است این
مندیل یا این نیل دور نیست که اجتناب لازم باشد در انچه از دست او میگیریم اما شهادت بر
دیگران مسموع نیست مگر انکه بخصوص با هر شخصی دو عادل شهادت دهند درینجا خلافی نیست واحوط
اجتنابست واما انکه ظرف وفرا باید شست که آب سدر وکافور نداشته باشد در حدیث یونس
وارد شده است واز بعضی اخبار آب خالص وارد شده است جمعی قایلند که واجبست که خالص
باشد وجمعی گفته اند که در آب قراح لازم نیست که سدر وکافور نباشد چنانکه در غسل اول لازم
پس اگر داشته باشد ضرر ندارد وشکی نیست که نداشتن احوط است واما سدر وکافور
پس مسمی آن کافیست چنانکه ظاهر کلام جمعی آنست که اگر مضاف شود ضرر ندارد وجمعی
دیگر گفته اند که شرط است که مضاف نشود چنانکه در حدیث وارد شده است که سدر را میکوبند
ودر ظرف آبی میکنند ودست بر زنند تا کف آید کف آنرا جدا کنند از جهت شستن سر
وریش که پیش از غسل میشویند وشکی نیست که این احوط است اگرچه قول اول خالی از
قوت نیست والله تعالی علیم والكافور السابع للميت ثلثة عشر درهما وثلث و

العلة

العلة في ذلك ان جبرئيل عليه السلام اتى النبي صلى الله عليه وآله باوقية كافور
من الجنة والاوقية اربعون درهما فجعلها النبي صلى الله عليه وآله ثلثة اثلاث
ثلثا له وثلثا لعلي صلوات الله عليه وثلثا لفاطمة صلوات الله عليها وكافور
کامل از جهت حنوط میت یا غسل وحنوط هر دو سیزده درهم وثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد
وسبب این مقدار آنست که حضرت جبرئیل یک اوقیه کافور از بهشت از جهت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله آورد واوقیه چهل درهم بود پس حضرت آنرا سه حصه فرمودند ثلث آنرا از
جهت خود مقرر ساختند وثلثی را بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه دادند وثلثی را بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها دادند پس چون تاسی بایشان مطلوبست اکمل آنست که هرکس انمقدار
حنوط کنند واین روایت را کلینی وصدوق وشیخ ذکر کرده اند مرسلا وکلینی ذکر کرده است
که سیزده درهم وثلث است اکثر آن ودر فقه رضوی مذکور است که حنوط کن میت را بسیزده
درهم وثلثی از کافور پس اگر انمقدار بهم نرسد چهار درهم کافور حنوط کنند واگر این
مقدار نیز بهم نرسد پس یکمثقال کمتر نباشد کسی که آنرا نیابد فمن لم يقدر على وزن
ثلثة عشر درهما وثلث كافورا حنط الميت بوزن اربعة مثاقيل فان لم يقدر
فمثقال لا اقل لمن وجده پس کسی که قادر نباشد بر وزن سیزده درهم وثلث از کافور حنوط
کنند احوط کنند بست را بچهار مثقال شرعی که سه مثقال صیرفی باشد پس اگر برین قادر نباشد
یکمثقال حنوط کنند وکمتر نکنند اگر داشته باشد والا مسمی کافیست وکلینی روایت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اقل انچه مجزیست از برای میت از کافور یکمثقال است ودر
روایت کاهلی وحسین بن مختار از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که وسط آن چهار مثقالست
وظاهر آنست که کلینی از کتاب هر دو نقل کرده باشد وشیخ بسند قوی از کاهلی وحسین بن
مختار روایت کرده است بنحو سابق وحدیثی که کلینی ذکر کرده است از سهل از ابن ابی نجران
یکمثقال است وشیخ این حدیث را یکمثقال ونیم ذکر کرده است وسهوی از نساخ شده است
در زیادتی چون همگی اصحاب یکمثقال ذکر کرده اند وممکن است که دو حدیث باشد ویکمثقال

ونیم مقدم بر یک مثقال باشد والله تعالی یعلم واحوط آنست که از یک مثقال ونیم شرعی کمتر نباشد
اگرچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که مسمی کافور کافیست در کافور حنوط و غسل چنانکه اکثر اصحاب
بآن قائل شده اند و در موثقه عمار از جهت غسل نیم حبه کافور واقع است و در حدیث یونس حبه
و در حدیث مغیره وارد است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حضرت سید المرسلین
را غسل دادند بسه مثقال کافور و یک مثقال مشک و در غسل ظاهر اکثر بهتر باشد مبادا مضاف
شود والله تعالی یعلم وَحُنُوطُ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ سَوَاءٌ غَيْرَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُجَمَّرَ أَوْ
يُتْبَعَ بِمِجْمَرَةٍ وَلَكِنْ يُجَمَّرُ الْكَفَنُ وحنوط مرد و زن مثل یکدیگرند ولیکن او بوی خوش
نیت کرده است که میت را خوشبو سازند بچیزی که در آتش کنند مثل عود و کشته یا عود سوز
از پی میت ببرند چون تفأل آتش جهنم است ولیکن کفن را خوشبو میتوان کرد بدود عود و امثال
آن بآنکه در حسن کالصحیح از حلبی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
فرمودند که چون خواهی حنوط کنی میت را پس بمال حنوط را بموضع سجود میت که آن پیشانیست
و دو کف دستها و زانوها و سر انگشت مهین پاها و بمال بر محل بندهای میت و بر سر و ریش او و بر سینه او
حنوط را و فرمودند که حنوط مرد و زن مساوی است و فرمودند که مکروه است که از عقب او مجمره
برند و تغییری که صدوق روایت را داده است ضرر بمعنی ولفظ رسانیده است چنانکه بتامل
ظاهر میشود و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
نهی فرمودند از آنکه مجمره از عقب میت ببرند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است
که آتش نزدیک مردگان خود نبرید یعنی رخنه بعود و امثال آن مکنید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست بدود کردن عود کفن میت را و سزاوار آنست که
هر کس قدرت داشته باشد جامهای خود را خوشبو سازد بدخنه و ظاهر استثنا صدوق این حدیث
صحیح است و علما حمل کرده اند این حدیث را بر تقیه با آنکه اظهر تقیه ظاهر است در جز آخر حدیث
که حال زنده را با حال مرده برابر کرده است چنانکه سنیان میکنند ولیکن حضرت بجوابی فرموده اند
که شیعیان مطمئنه و احادیث بسیار وارد شده است که بخور کفن میت مکنند و احادیث

بسیار وارد شده است که خوشبویی میت منحصر است در کافور و ذریره وَتَجْعَلُ الْكَافُورَ
عَلَى بَصَرِهِ وَأَنْفِهِ وَمَسَامِعِهِ وَفِيهِ وَيَدَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَمَفَاصِلِهِ كُلِّهَا وَعَلَى أَثَرِ
السُّجُودِ مِنْهُ فَإِنْ بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ جُعِلَ عَلَى صَدْرِهِ و حنوط میت باین نحو است که کافور را
بر چشم میت و بینی او و گوشهای او و دهان او و بر کف دستهای او و زانوهای او و بر جمیع بندهای
او و بر اثر سجود او بمالند اگر چیزی باقی ماند بر سینه او بریزند بدانکه مشهور میان علما آنست که بجز
و حیث از حنوط همین مساجد سبعه است چون از جمیع اخبار حنوط مساجد سبعه است و باقی را حمل بر استحباب
کرده اند بجز در گوش و چشم که حمل بر کراهت کرده اند و در حدیث موثق عبدالرحمن از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که از آنحضرت پرسید از حنوط میت حضرت فرمودند که بر
مواضع سجود او بگذارد و در حدیث حسن کالصحیح حلبی وارد است که کافور را بر مواضع سجود او
بمال و بر جمیع بندها و سر و ریش و سینه میت بمال و در حدیث یونس وارد است که کافور
سائیده را بر پیشانی او بگذار که موضع سجود است و بمال بر جمیع بندهای او از سر تا پا و بر سر و گردن
و دوشها و مرفقها و بر هر بندی از بندهای دستها و پاها و کف دستها بمال و بر بینی و بر چشم
و گوش و زیر بغل و در حدیث صحیح حمران وارد است که کافور را بر بینی و مواضع سجود او و بندهای او
بگذارند و نزدیک گوش او نبرند و در حدیث کالصحیح عثمان نوا وارد است که کافور را نزدیک
گوش او نبرند و در حدیث صحیح عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که عرض نمودم که چگونه حنوط کنم میت را حضرت فرمودند که در دهان و گوشها و مواضع سجود از پیشانی
و دستها و زانوها میگذاری و در حدیث کالصحیح حلبی الصحیح منقول است که کافور را بر موضع سجده
میگذاری و بر گردن و کف پاها و جای بند نعلین و بر زانوها و کفها که پیشانی و گوش و گردن
میگذاری و در موثقه عمار وارد است که بگذار کافور را در گوشهای میت و بر مواضع سجود او و دهان
او و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون میت را خشک
کنی کافور را بر اثر سجود او و بندهای او همه مسح کن و بگذار در دهان او و گوشهای او و بر سر
و ریش و سینه و فرج او از حنوط اندکی و فرمودند که حنوط مرد و زن مساوی است و در حدیث

موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون کفن کنی میت را بپاش بر هر
جامه از کفنها که از زیره و کافور و آنچه از کافور زیاد آید بر گوشهای و مساجد سجده او مالیده باشی و در فقه رضوی
مذکور است که چون حنوط کنی ابتدا کن به پیشانی میت و بندهای او را ابهم و اگر چیزی زیاد آید بر سینه
و کفهای دست او بریز و در روایتی وارد شده است که کافور را در دهن و گوشها و چشم و بینی
او بمال و همچنین مشک را بر سینه و فرج او بریز و مرد و زن مساویند ولیکن مکروه است که میت را
بعود و عنبر و غیر آن از دودهای خوشبو سازند یا عود سوزان عقب او ببرند لیکن اگر بو کفن را بدود
خوشبو سازند باکی نیست اینست اخباری که درین باب وارد است و علما مخالفت در گوشهاست
و چشم و بینی و شیخ حمل کرده است که آنجا که نهی وارد شده است مراد اینست که در اندرون گوش
و چشم و بینی گذارند و آنجا که امر است محمول است که بر ظاهر آنها گذارند و اظهر آنست که امر را حمل
بر تقیه کنند زیرا که عامه برعکس این کرده اند چون کافور اعضا را بهم می آورد و انسب اینست که
در منافذ گذارند تا از منافذ چیزی بیرون نیاید و این غلط است زیرا که از چشم و گوش متعارف
نیست که چیزی بیرون آید پس قیاس ایشان بهر اصلی دیگر قیاس باطل است و مع الفارق
زیرا که علت احکام مخفی است والله تعالی یعلم و صدوق جمع کرده است اکثر اخبار را و
عمل کرده است و بد نیست و در غیر مساجد سبعه بلکه در همه بقصد قربت کافی است فاذا فرغ
الغاسل من الغسلة الثالثة فلیغسل یدیه من المرفقین الی الاصابع یعنی چون
غاسل فارغ شود از شستن سیم که آن آب قراح است پس سنت است که دستهارا از
مرفق تا سر انگشتان بشوید و همین مضمون در موثقه عمار وارد شده است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و در حدیث یونس وارد شده است که بعد از شستن هر دو کافور هر
یک از دستهارا تا مرفق بشوید و در صحیحه یعقوب بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه و در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که دستهارا تا کتف
بشوید چنانکه ابن یقطین روایت کرده است والق علی المیت ثوبا ینشف به الماء عنه
و چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را بکار پاک خشک کنند تا کفن تر نشود و این

مضمون

مضمون در حسن کالصحیح حلبی و حدیث یونس و غیر آن وارد است که بجامه پاکیزه ظاهر او را
خشک کنند تا کفن تر نشود ولا یجوز ان یدخل الماء الذی ینصب عن المیت من غسله
فی بئر کنیف ولکن ذلک فی بلالیع او حفیرة و جایز نیست که آب غساله که از بدن
میت ریخته میشود در چاه بول یا غایط رود و می باید که در چاه میان خانه رود یا گودی از جهت
آن بکنند که در آن گود رود و در حدیث محمد بن الحسن الصفار وارد است که عرضه نوشت بحضرت
حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه نوشت که آیا جایز است که میت را غسل دهند و
آبی که از او میریزد در کنیف رود یا آب وضوی نماز را در کنیف بریزند حضرت در فرمان خود
فرمودند که چنان کنند که داخل بالوعه نشود و در حدیث صحیح سلیمان بن خالد وارد است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را غسل دهید گودی بکنید در برابر قبله که آب
غساله که سرازیر شود بآن گود رود و ازین عبارت ظاهر میشود که می باید که تختی که میت را
بر آن غسل دهند سر از زیر داشته که آب بجانب پا آید و از آنجا بگودال رود و چون این دو
حدیث وارد شده است صدوق حمل بر تخییر کرده است چنانکه در فقه رضوی است بلکه از فاذا فرغ
تا او حفیره عبارت آنست و در ما بعد صدوق تصرف کرده است جایز نیست و در انجا لا یقلم اظافره
تا آخر چنانکه در اخبار دیگر است اما آنچه ظاهر میشود از حدیث اول آنست که اگر خواهند که
بچاه رود بهتر است که چاه میان خانه رود پس که داخل کنند انتقدم بنا شد بر آن و اگر
و سنت بهم نه در بالوعه رود والله تعالی یعلم ولا یجوز ان تقلم اظافیره ولا یجز شاربه
ولا شیئا من شعره فان سقط منه شیء جعل معه فی اکفانه و جایز نیست که ناخنهای
میت را بگیرند و جایز نیست که شارب او را بگیرند و چیزی از موی او را بچینند پس اگر چیزی
از اینها جدا شود با او کفن کنند در میان کفنهای میت و نهی از گرفتن ناخن و موی میت مطلقا پس
در روایت حسن کالصحیح و در روایت موثق کالصحیح و در قوی کالصحیح وارد است از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در بعضی ازین روایات
بلفظ کراهت واقع است بنابرین جمعی که قائل بکراهت شده اند و احوط ترک است و اما گذاشتن

آنها را اگر جدا شده است در کفن بپیچ در حسن کالصحیح وارد شده است و علما قایل بوجوب آن و شیخ نیست که احوط است چون بمنزله اجزای میت است و دفن میت با جمیع اجزا واجبست ثم تغتسل الغاسل یبدأ بالوضوء ثم تغتسل ثم تضع المیت فی کفانه وتجعل الجریدتین معه احدهما من عند الترقوة یلصقها بجلده وتمد علیه قمیصه من الجانب الایمن والجریدة الاخری عند ورکه من الجانب الایسر ما بین القمیص والازار ثم تلفه فی ازاره وحبرته وتبدأ بالشق الایسر فتمده علی الایمن ثم تمد الایمن علی الایسر وان شاء لم یجعل الحبرة معه حتی یدخله قبره فیلقیه علیه وتعممه وتحنکه ولا تعممه عمة الاعرابی وتلقی طرفی العمامة علی صدره پس غاسل که میت را شسته دست بر بدن میت میگذارد فالبا غسل مس میت برو واجبست وضوئش از غسل میکند و بعد از آن غسل میکند و در بسیاری از اخبار وارد شده است که این غسل را پیش از کفن میکند و در اخبار صحیحه وارد شده است که بعد از کفن میکند پس حمل بر تخییر میتوان کرد و در فقه رضوی امر کرده است بوضو پیش از غسل و در آنجا ذکر کرده است که در هر غسلی وضو میکنند پیش از غسل مگر غسل جنابت و ذکر کرده است که اگر فراموش کنی غسل مس میت را و نماز کنی پس چون این یادت آید غسل بکن و نماز را اعاده کن و از این جهت است که اصحاب غسل مس میت را شرط میدانند در صحت صلوة و قدما ذکر کرده اند و متاخران متابعت ایشان کرده اند و اخباری که در غسل مس میت وارد شده است بلفظ امر واقع شده است و معارض صحیح ندارد و بنابرین علما قایل بوجوب غسل شده اند و شیخ اعظم مولانا عبدالله سفر مودند که بر تقدیر وجوب اشتراط ظاهر نیست و از این خبر ظاهر شد و بعضی از علما گفته اند که این غسل سنت است از جهت کفن کردن نه از جهت مس میت که کرده باشد و این احتمال ضعیف است پس میت را از آب بیرون آرد و در میان کفنها که پهن کرده است میگذارد و دو چوب خرما را با او میگذارد یکی از گو گردن که بچسپاند بپوست او از جانب راست میت و پیراهن را بر سر او در می آورد و بر بدن او میکشد و چوب دیگر را نزد ران او میگذارد از جانب چپ میان پیراهن و ستر و این حکم گذشتن جریدتین در خبری صریح که اندام و در فقه رضوی قریب باین است و شل

خبر یونس است الا آنکه زراع که در آنجا عظم ذراع است و در حدیث یونس وارد است که دو قطعه از جریده سبز که یک ذراع است قد او باشد برمیدارند یکی را میان رانهای میت میگذارند که نصف آن از جانب ساق باشد و نصف آن بجانب ران باشد و دیگری را در زیر بغل راست میگذارند و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدم از جریده که در کفنها میگذارند یا بالای کفن حضرت فرمودند که بالای پیراهن میگذارند از پایین کمر از جانب راست و ظاهر این در صورتیست که یک جریده بگذارند و این بر خلاف آنچه در دو جریده بهتر است چنانکه در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که جریده سبزی برمیدارند و از زیر بغل تا ترقوه که گو گردن است میگذارد و در حدیث کالصحیح نیز از آن حضرت وارد است که یکی را از جانبی که جریده تری برسیده اند بقدر ذراعی و میگذارند از پیش گردن تا دست و در دو حدیث کالصحیح از آنحضرت وارد است که یکی را از جانب راست میگذارند و یکی را از جانب چپ و بیشتر آنست که اگر ممکن باشد که بنحوی بگذارند که در روایت وارد شده است بعنوان مروی بگذارند والا بهر عنوان که باشد بگذارند اگرچه در قبر بگذارند و اگر ممکن نباشد وقتی که مردمان در آنجا نباشند در قبر او فرو برند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از دفن در قبر فرو بردند پس ظاهر شد که آنچه مشهور است بهتر است از حیثیت سند حدیث و دور نیست که اگر یکی دیگر در میان زانوها بگذارند بهتر باشد تا عمل بهمه احادیث کرده باشد والله تعالی یعلم بعد از آنکه پیراهن بر دوش او پوشانند سرتاسر پای او را جامه یمنی را بر او بپوشانند و اول جانب چپ را بجانب راست آورند و بعد از آن جانب راست را بجانب چپ بخلاف زندگان در جامه پوشیدن و در فقه رضوی این غسول سنت که صدوق گفته است و علما هم ذکر کرده اند بتبعیت صدوق و اگر خواهیست میتواند که جریده بر دوش او بشانه تا آنکه او را در قبر گذارد و بر روی او گشایند مانند لحاف و در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که برد یمنی را بر میت نمی پیچند ولیکن بر او می اندازند و چون میت را در قبر میگذارند اول برد را در قبر پهن میکنند تا روی میت و پهلوی او بالای آن باشد و مثل این در حدیث صحیح از ابن سنان و ابان از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست ولیکن در آن واقع است

که در زیر پهلوی میت میگذارند و محتمل است که آن نیز جایز باشد چنانکه در فقه رضویست و بر سه عنوان
خوبست و علی ای حال صدوق عمل بر حدیث کرده است در دو صورت و اگر جامه دیگر زیاد کنند
از برد یمنی بهتر است جمعا بین الاخبار و ممکن است حمل این دو حدیث بر تقیه والله تعالی یعلم و سنت است
که عمامه بر سر میت بپیچند که حنک داشته باشد و مانند اعرابی او را عمامه نکنند و دو طرف
عمامه را بر روی سینه می اندازند اما اصل عمامه از جهت میت پس آن از خصایص شیعه است
و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه در آن وارد شده است که بر سر او بپیچند و ظاهرا عمامه متحقق میشود
با آنکه بر سر پیچیده شود یکبار و دو طرف او را بیندازند و حنک کردن سنتی دیگر است چنانکه
در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است و ظاهرا عمامه اعرابی آنست که بی حنک باشد و ممکن است
که مراد از آن مقنعه باشد که بدویان بر سر میکشند و آن عمامه الشیاطین است چنانکه در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت فرمودند که چون عمامه
کنی میت را بجو بدوی آن عمامه مکن راوی گفت چگونه کنم حضرت فرمودند که میان عمامه را بگیر
و بر دور سر بگردان و دو طرف آنرا بر سینه او انداز و احادیث بسیار وارد شده است که میان
آنرا بگیر و ظاهر مراد آنست که سرش [illegible] که یکطره داشته باشد بلکه بقدر طره بگذارد و بر حنک
و چون در این حدیث که وصف عمامه فرمودند حنک را ذکر نفرمودند ظاهر آنست که عمامه اعرابی
طره ندارد و مانند عمامه میت و الحال عجمان آنرا تحت الحنک میگویند چون شبیه است بمقنعه زنان و چون
امتیاز مرد و زن در حیات لازم و متضمن است در ممات نیز میباید که امتیاز آن ملحوظ باشد
و احادیث عمامه در مبحث ثیاب مصلی خواهد آمد ان شاء الله تعالی و سنت است که عمامه نقش نشود
و در حدیث صحیح از ابن سنان واقع است که طره عمامه بر پای میت اندازد و ظاهر آنست که
آن مقدار بلند باشد که بر پا افتد و محتمل است که مراد جانب پا باشد یعنی از پیش نه از پس و
پس مانند زندگان و در حدیث یونس آنست که طره راست را بجانب چپ اندازد و چپ
بر راست بر روی سینه و در حدیث صحیح وارد است که هر دو طرف را بر پشت اندازد و همه خوبست
اگر چه عمل بخبر یونس بهتر است و مشهورتر و موافق فقه رضویست و منافات باکفن صدوق ندارد و چون بر سینه

انداخته‌اند والله تعالی یعلم و قبل ان یلبسه قمیصه یاخذ شیئا من القطن و یذر علیه
ذریرة و یحشو به دبره و یجعل من القطن شیئا علی قبله و یضم رجلیه جمیعا
و یشد فخذیه الی ورکه بالمیزر شدا جیدا لئلا یخرج منه شیء و پیش از آنکه
پیراهن میت را بپوشانند پاره از پنبه بردارند و ذریره بر روی آن پاشند و آنرا داخل دبرش میکنند که مبادا
از فضلات چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت پیشش بگذارند و پاهای میت را بهم می آورند
و لنگی بر رانهای او می بندند تا آنکه سخت بپیچند که مبادا چیزی بیرون آید و این مجموع
عبارت فقه رضویست و همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و مراد از بستن
ران چسبیدنست و صدوق این عبارات را اشاره کرده است آنکه لنگ که در حدیث عمار وارد
شده است همین چیز است و در حدیث یونس وارد است که چون میت را غسل دادی او را
خشک کن بجامه طاهری و پنبه بردار و اندکی حنوط که ذریره باشد یا کافور یا هر دو چنانکه هر دو
وارد شده است در اخبار بر آن پاش و بر پیشش و پسش بگذار و در پسش از پنبه بر کن تا چیزی
بیرون نیاید و بردار خرقه درازی را که عرضش یک وجب باشد و سر آنرا بر کمر میت ببند یا
خرقه دیگر طولانی بر سر آن بدوزند که با آن کمر را ببندند یا بشکافند سر خرقه را آن مقدار که
توان بر کمر بستن و سر دیگر آنرا از میان رانهای میت بیرون می آورد که عورتین را بپوشاند و
کمر را یعنی که بر هر دو کنده اش انداخته‌اند و این سر را از کمربند بیرون می آورد و بجانب راست
و از آنجا می پیچد چهار مرتبه چنانکه در حدیث دیگر است و غرض از پیچیدن آنست که رانها را
بهم آورد تا در شکم شود و چیزی بیرون نیاید و میباید که خرقه دراز باشد که از کمر تا زانوها
پیچیده شود و این سر را در میان آنچه پیچیده است بند کند که باز نشود و آنکه صدوق ذکر کرده
وضوی میت را و در آن خلافست و بعضی نه واجب میدانند نه سنت و بعضی واجب میدانند
باعتبار حدیث سابق که در هر غسلی وضو هست الا غسل جنابت و بعضی سنت میدانند باعتبار
این حدیث و حدیث صحیح حریز که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
میت را اگر خواهی بشستن فرج او پس وضو دهند او را وضوی نماز را بجا آورد و در حدیثی دیگر از آن

حضرت وارد شده است بهمین نحو و اظهر استحباب است چون احادیث صحیحه گذشت که کدام وضو پاک کننده
تر است از غسل و از جهت اکثر احادیث بسیار وارد شده است در کیفیت احکام غسل میت که غسل
هست و وضو نیست در آن و اکثر و احسن بیان میفرمودند والله تعالی عالم و چون وضو مستحب است
که پیش از غسل بدهند چون احادیث بسیار وارد شده است که وضو را پیش از غسل ایقاع نمایند
و بعد از غسل حنوط است و دو حدیث که دلالت دارد بر وضو و وضو را پیش از غسل فرموده اند
فاذا فرغ من تکفینه حنطه بما ذکرنا من الکافور ثم یجعل علی سریره و یحمل الی حفرته
پس چون از کفن میت فارغ شوی کرد ذکر کردیم از کافور در مقدار و مواضع و حنوط کن و بعد از آن پس او را
در تابوت گذارند و بجانب قبر برند و ظاهر آنست که نماز را در حوالی قبر کنند و اظهر آنست
که سهو واقع شده است و نماز را غرض این است که تحمل کنند بعد از غسل و کفن بیار و اجزای
بیرون آید و نماز را بطور که گذشته باشد ولا یجوز ان یقال ارفقوا به او ترحموا علیه او
یضرب احد یده علی فخذه عند المصیبة فیحبط اجره و جایز نیست که بگویند که رفق
کنید بمیت یا ترحم کنید که در تراود فن کنید که بیجاره است چون مصنف در ینجا ذکر کرده است
بنحوی که در فقه رضوی است الا در عبارت لا یجوز بدل آنکه باعتبار آنکه مطلوب تعجیل تجهیز است
یا مطلق در صورتی که مقصود از ین گفتن استخفاف میت باشد یا اعم چون دلالت دارد بر چنین قصد
کننده یا آنکه رتبه مومن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است یا آنکه کسی دست بر ران خود زند نزد مصیبت
که اجرش ضایع میشود و صدوق در قوی از عبدالله بن الفضل از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که سه کس اند که ندانم کدام یک از ایشان گناهش عظیم
تر است اول کسی که در جنازه غیر یاران خود بی ردا برود دوم کسی که دست بر ران خود زند نزد
مصیبت سیم کسی که بگوید رفق کنید بمرده و ترحم کنید باو که مصیبت زده است یا آنکه مصیبت بر او واقع
نشده است و بر دیگری واقع شده است و در قوی از سکونی وارد شده است که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سه کس اند که ندانم کدام یک از ایشان گناه ایشان بیشتر است
اول کسی که با جنازه بی ردا برود دیگر کسی که بگوید با او رفق کنید یا بگوید که از جهت او استغفار کنید

خداوند عالمیان شما را بیامرزد و از ین دو خبر ظاهر میشود که شخصی که مصیبت بر او واقع شده باشد
می باید که اظهار مصیبت زدگی کند و نمی باید کسی بر چنین شخصی ترحم کند و صدوق با آن که
که اول تفسیر شده چون تغییر عبارت داده است و این خبر را شیخ الطایفه نقل کرده است و
تصحیف در آنجا شده است که ارفقوا را ابدال کرده است بلفقوا و علامه ذکر کرده است که فقوا
منافات دارد با تعجیل تجهیز و ذکر کرده است که مکروه است که در عقب جنازه بگویند استغفر له
و جمعی از عامه نیز گفته اند که مکروه است و همچنین مکروه است سلم سلمک الله و وجه کراهت آنست
که تشریع است و جمعی از عامه وضع کرده اند که این عبارات را مثل نماز ضحی بگویند بلکه می باید
بگویند الخیر را که منقول است از اهل البیت و آنچه خواهد آمد و محتمل است که این نهی نیز تقیه وارد شده باشد
چون مذهب جمعی کثیر کراهت است والله تعالی یعلم و در حدیث موثق از عمار منقول است که گفت
رسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی جنازه را خواهد که بردارد
چه دعا بخواند حضرت فرمودند که بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد وآل محمد اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات و از حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم
منقول است که چون جنازه را می دیدند میخواندند که الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد
المخترم و بنابرین ممکن است که حضرت تقیه فرموده باشند یا آنکه عبارت ایشان را نقل فرموده
باشد و مراد حضرت از شخصی باشد که ردا در جنازه بینداخته باشد والله تعالی یعلم
فان خرج منه شیء بعد الغسل فلا یعاد غسله لکن یغسل ما اصاب الکفن الی
ان یوضع فی اللحد فان خرج منه شیء فی لحده لم یغسل کفنه ولکن یقرض من
کفنه ما اصابه الشیء الذی خرج منه ویمد احد الثوبین علی الآخر پس اگر از
میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی باید کرد ولیکن نجاستی که بکفن رسیده است
می باید شست تا وقتی که در لحد گذارند میت را پس اگر نجاستی ظاهر شود در لحد کفن را نشویند
ولیکن بمقراض ببرند آن جایی را که نجاست بآن رسیده است و میکشند یکی از دو جامه را
بر دیگری تا بدن میت پوشیده شود و این مجموع عبارت فقه رضوی است بدانکه ازین باب

احادیث مطلقه وارد شده است از آنجمله در حدیث موثق کالصحیح از روح عبد الرحیم وارد شده است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر از میت چیزی ظاهر شود بعد از غسل
آن را بشو و اعاده غسل مکن و قریب باین روایت کرده است کلینی در قوی و شیخ در قوی کالصحیح از
کاهلی و حسین از آنحضرت صلوات الله علیه وارد و در حدیث صحیح و قوی کالصحیح از کاهلی از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه از منی میت خون در آید یا نجاستی از او ظاهر شود
بعد از غسل و طهارت یا کفن رسد آن را مقراض کنند و در دو حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابن
ابی عمیر از بسیاری از اصحاب ما و از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که
اگر بعد از کفن کردن نجاستی بکفن رسد مقراض کنند و ظاهر جمع بین الاخبار آنست که می باید قایل
شدن چنین باشد که اگر شستن ممکن باشد بی مشقتی بشویند والا مقراض کنند یا اگر نجاست
اندک باشد مقراض کنند و اگر بسیار باشد بشویند ولیکن صدوق جمع باین عنوان کرده
که شستن پیش از دفن است و مقراض بعد از دفن و اکثر علما متابعت کرده اند با آنکه البته
باین تفصیل حدیثی باو رسیده است و در حدیث فقه رضوی است و عمل باین مذهب و اگر مطلقا
شستن ممکن باشد احوط شستن است و اگر چه در قبر باشد با آنکه طشت و آفتابه را در
برند و بشویند والا مقراض کنند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ كَفَّنَ مُؤْمِناً
فَكَأَنَّمَا ضَمِنَ كِسْوَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَمَنْ حَفَرَ لِمُؤْمِنٍ قَبْراً فَكَأَنَّمَا بَوَّأَهُ بَيْتاً مُوَافِقاً
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که کفن کند میتی را
چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت و هر که قبری از جهت مومنی بکند چنانست
که او را جای داده است در خانه موافق رضای او تا روز قیامت و هیچ شک نیست که حرمت
مومن مرده مثل زنده است و تا روز قیامت پوشش او کفن و خانه او قبر است و ثواب پوشانیدن
مومن و جای دادن او در خانه بی نهایت است چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی بدانکه ظاهر آنست
که خلافی نیست میان علما در آنکه کفن دادن میت رخصت است و اگر او کفن داشته باشد
کفن کردن او واجب کفایی است و در دفن اگر قبر کنده داشته باشد واجب است دفن او در آنجا کردن

والا بر همه کس واجب کفایی است که بقدری قبر را در کنند که بوی او بیرون نیاید و از صغار و درندگان
ایمن باشد و اگر جایی باشد که خوف آن باشد که شیر او را بیرون آورد ظاهر الازم باشد
که قبر او را آنمقدار عمیق کنند یا مستحکم که شیر نتواند او را بیرون آوردن و زیاده بر این مقدار
سنت است چنانکه خواهد آمد وَالْجُنُبُ إِذَا مَاتَ غُسِّلَ غُسْلاً وَاحِداً يُجْزِي عَنْهُ لِجَنَابَتِهِ
وَلِغُسْلِ الْمَيِّتِ لِأَنَّهُمَا حُرْمَتَانِ اجْتَمَعَتَا فِي حُرْمَةٍ وَاحِدَةٍ و جنب هرگاه بمیرد او را یک
غسل میدهند و از غسل کافی است از جهت رفع حدث جنابت و از جهت غسل میت زیرا که دو چیزند
صاحب حرمت که در یکجا جمع شده اند چون اگر جنب باشد شخصی نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول
در مسجدین و لبث در غیر آن بر او حرام است و چون مرد نماز بر او نمی توان کرد تا او را غسل ندهند
همین که غسل میت او را بدهند هر دو حدث مرتفع میشود با آنکه گذشت که در اخبار بسیار وارد
شده است که غسل میت از آن جهت واجب است که منی از آن مخلوق شده است بیرون می آید پس گویا
کسی است که دو مرتبه جماع کرده باشد یا صد مرتبه یک غسل کافی است با جماع و این عبارت فقه رضوی
حدیث صحیح و حسن کالصحیح زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و ظاهر این قسم استدلال
از جهت رد است بر عامه که ایشان دو غسل لازم میدانند حضرت میفرماید که اگر دو سبب غسل بهم
رسیده باشد تداخل می باشد چنانکه در اغسال دیگر آن را قایلند والا غسل جنابت تکلیف زندگانست
و چون مرد این تکلیف از او ساقط میشود و در حدیث صحیح عیص و حسن کالصحیح ابو بصیر و موثق سماعه
نیز وارد شده است که یک غسل میدهند او را و خلافی در این مسئله در میان علمای ما نیست بلکه عامه
نیز متفق اند الا حسن بصری که قایل است بدو غسل و در روایات از عیص وارد شده است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول او را غسل جنابت میدهند و دیگر غسل
میت و اکثر اصحاب حمل بر استحباب کرده اند و احتمال تقیه نیز دارد و چون حسن [illegible] معتبر بود
و علمای ما بمذهب او اعتقاد داشته وَسَأَلَ أَبُو الْجَارُودِ أَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ
يُتَوَفَّى أَيُقَلَّمُ أَظَافِيرُهُ وَيُنْتَفُ إِبْطَاهُ وَتُحْلَقُ عَانَتُهُ إِنْ طَالَتْ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ فَقَالَ لَا و
سوال کرد ابو جارود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد آیا ناخنهای او را

میتوان کرفت وموی زیر بغل او را میتوان کند و ناخن او را نمیتوان تراشید اگر اینها بسبب بیماری
دراز شده باشند حضرت فرموده‌اند که و این مضمون گذشت در احادیث معتبره و این حدیث به
اعتبار ابو جارود اگرچه ضعیف است ولیکن چون اصحاب احادیث او را در زمان حضرت امام محمد باقر
که قایل بود شنیده بوده‌اند که در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زید خروج کرد او
زیدی شد و جارودیه زیدیه تابع اویند بنا بر این حدیث سابق او را از جهت تایید نقل میکنند بلکه
فی نفسه نیز معتبر است و کتاب او از اصول است و در چنین جایی که احادیث دیگر بوده باشد
ضرر ندارد از امثال او نقل کردن وَإِذَا أُسْقِطَتِ الْمَرْأَةُ وَكَانَ السِّقْطُ تَامّاً غُسِّلَ وَحُنِّطَ
وَكُفِّنَ وَدُفِنَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ تَامّاً فَلَا يُغَسَّلُ وَيُدْفَنُ بِدَمِهِ وَحَدُّ تَمَامِهِ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ
أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ و اگر زنی بچه بیندازد و آن سقط خلقتش تمام شده باشد غسل میدهند او را و حنوط
کافور میکنند و کفن سه جامه میکنند و دفن میکنند و اگر تمام نباشد بر او غسل نیست و با آن خون او را
دفن میکنند و حد تمامی آن آنست که چهار ماهه شده باشد و آن وقتی است که روح حیوانی بهم رسانیده
و نفس ناطقه به آن تعلق میگیرد و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است
که از آن حضرت پرسیدند که هرگاه خلقت سقط تمام شده باشد غسل و کفن و دفن بر او واجبست
که سنت است یا دیگر آورده حضرت فرمودند که همه بر او واجبست و در حدیث کالصحیح از زراره وارد
شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه سقط چهار ماهه باشد
او را غسل میدهند و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که
سقط را با خونش در همان موضعی که می‌افتد دفن میکنند و در حدیث قوی وارد شده است که چون
سقط چهار ماهه شود او را غسل میدهند پس جمع میان اخبار مقتضی آنست که آنچه وارد شده است
که با خون دفن میکنند آنست که چهار ماهه نشده باشد و ظاهر آنکه فرموده‌اند که با خون دفن میکنند آنست
که احتیاج بشستن ندارد نه آنکه او را در میان خون نفاس دفن میکنند و اکثر علما گفته‌اند که او را در خرقه
میپیچند و دفن میکنند و شک نیست که این احوط است و عبارت صدوق عبارت فقه رضوی است
وَالْكَفَنُ الْمَفْرُوضُ ثَلَاثَةٌ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَلِفَافَةٌ سِوَى الْعِمَامَةِ وَالْخِرْقَةِ فَلَا تَعُدَّ عَنْ

مِنَ الْكَفَنِ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزِيدَ زَادَ لِفَافَتَيْنِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَدَدُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ فَلَا بَأْسَ و کفن
واجب سه قطعه است پیراهن است و لنگ و سرتاسری پس کسی که خواهد زیاد کند دو سرتاسری دیگر
زیاد کند تا پنج جامه شود باکی نیست و مراد صدوق از ازار لنگ است و ممکن است که مراد از آن سر
تاسری باشد که بدل از حبره میکنند و بنا بر این دو سرتاسری که با اینها جمع میشود دو احتمال است و
یکی بدل از حبره و یکی بدل از نمط یا دو سرتاسری زاید سنت است که اگر حبره و نمط بهم رسد
حبره و نمط کنند و بنا بر آنکه مراد از ازار لنگ باشد سرتاسری خواهد بود چنانکه گفت که نمط
و حبره و پیراهن کفن کنند میت را و آنچه از اخبار صحیحه ظاهر میشود آنست که ناچار است میت را از
سه جامه غیر عمامه و خرقه و در آن هیچ و جایز است که سرتاسری باشد و اگر بدل یکی قمیص باشد
بهتر است و بدل از یک سرتاسری اگر حبره باشد بهتر است چنانکه عبارت شیخ مفید نیز بر این دلالت
دارد و اگر بدل یک سرتاسری لنگ کنند نیز جایز است از آنکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه مذکور است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سه جامه کفن کردند یکی برد
یمنی سرخ و دو جامه سعیدی صحاری که از بلاد عمان است و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند زراره و محمد بن مسلم که جامه
میت از جمله کفن اوست حضرت فرمودند که نه و کفن واجب سه قطعه است و ثوبی تام لا اقل
که جمیع بدنش را بپوشاند تا پنج جامه و زیاده بر این بدعت و عمامه سنت است و مراد از ثوبی تام
آنست که سه جامه واجبست که اقلا یکی از آن سه جامه بدن را بپوشاند و اگر هر سه بپوشاند خوبست
و اگر دو جامه سرتاسری باشد و یک پیراهن و دو سرتاسری دیگر زیاد میتوان کرد و یک سر
تا سری و لنگ نیز زیاد میتوان کرد که پنج عدد شود و در بعضی از نسخ تهذیب بجای ادا و درع
و بسبب آن بعضی از علما قایل شده‌اند که یک سرتاسری کافیست و این قول شاذ است و از عدم
تتبع اخبار و اعتقاد بسیار بشیخ طوسی رحمه الله ناشی شده است با آنکه همین روایت در
کلینی بوده است و اغلاط شیخ رحمه الله زیاده از حد است که اگر نه حمل کنیم که از نساخ واقع
شده است اعتماد نمیتوان نمود بر نقل او ولیکن اکثر اوقات تا که شیخ بسبب تصنیف و املا د

برحفظ غلطی از و واقع شود و مثال خبر را کلینی و من لا یحضره و غیر آن حتی از استبصار تصحیح مشتمل
کردم بتوفیق الله تعالی همه را کرده‌ام در روضة المتقین جائی که جای اشتباه نمانده است مگر نادری
و در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان وارد است که گفت بخدمت آنحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه عرض نمودم که چگونه کفن کنم حضرت فرمودند که خرقه از جهت ران پیچ می‌باید گفتم پس بعد
از ان لنگ حضرت فرمودند که آن داخل حساب نیست لنگ را نیز از جهت می‌بندند تا حفظ کند
مثل ران پیچ که چیزی بیرون نیاید و همه در انجا بسیار که داشتن بهتر از لنگ است و دیگر پیراهنی
که سجاف و تکمه نداشته باشد و عمامه و در حسن کالصحیح از علی از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است
که فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشته که او را کفن کنم در سه جامه یکی ردائی که حبری بود
و در نماز جمعه می‌پوشید و سرتاسری و دیگر پیراهنی پس به پدرم گفتم که چرا این می‌نویسی گفت می‌ترسم
که مردم بر تو زور آورند و مبالغه کنند که چهار جامه یا پنج جامه کفن کن تو توانی گفت که این را پدرم بمن نوشته
و مخالفت آنها توانم کرد و عمامه کفن نیست را و عمامه داخل کفن نیست بلکه کفن جزیست که کل بدن
را بگیرد یا اکثر بدن را فرا گیرد مثل پیراهن و عبارت حضرت معنی دیگر دارد که غرض علماء السنت که وصیت
علامت امام است همین که نوشتم شهرت میکند و همه کس دانا میشود بامامت تو و حجت بر خلق تمام
میشود و در حدیث حسن کالصحیح تصریح باین معنی شده است بعد از وصیت بکفن و غیر آن و در موثق کالصحیح
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که کفن کردم پدرم را در دو جامه مصری
سفید که در ان احرام میگرفتند و در پیراهنی که نماز در ان میکردند و در بردی که از اغراض بودند بچهل
مثقال طلا و در عمامه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که اگر امروز می‌بود قیمتش چهارصد مثقال
طلا می‌بود و در حدیث حسن کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که در کفن فرمودند که خرقه بردار که راههای نجاست را با آن بهم آوری و بهم بپیچی که مبادا چیزی بیرون
آید و هر چه ممکن باشد در بر میکنی بهتر است پس کفن میکنی به پیراهنی و سرتاسری و بردی که همه بدن را
فرا گیرد و بد نیست و در معتبر نوشته‌اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که حبره را
بهترین کفن و سرتاسری را بر بالای آن بپیچ کن و عمامه در ان حبره فرمودند که گذشت و در حدیث

کالصحیح موثق بن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که میت را
در پنج جامه کفن می‌باید کرد پیراهنی که تکمه و بند نداشته باشد یا بند آنرا اگر داشته باشد و سر
تا سری و خرقه که ران او را محکم به بندند و بردی که او را در میان آن بپیچند و عمامه که بر سر او بپیچند
و زیادتی او را بر سینه‌اش اندازند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که مرده را در سه جامه کفن میکنند و زن اگر بزرگ باشد در پنج جامه پیراهن و ران پیچ و مقنعه و دو
لفافه و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که میت را در
سه جامه کفن میکنند بغیر از ران پیچ و عمامه و احادیث کفن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
خواهد آمد پس ازین اخبار متواتره ظاهر شد که لنگ داخل کفن نیست و آن همینه بمنزله ران
پیچ است چنانکه در صحیح ابن سنان تصریح بآن واقع شد و همان عبارت در فقه رضوی
مذکور است و در موثقه عمار وارد شده است و محمول است بر ران پیچ یا بجای ران پیچ یا
ران پیچ دیگر است و چون بگوید بر نماز خواهی دانست که آنچه گروهی از بعضی از عدم تدبر
ناشی شده است و جمعی که بعد از ایشان آمده‌اند اعتماد دریافت که گذشتگان کرده‌اند و خود تدبر
ننموده‌اند و چون واجب است بیان حق گاهی بطول میکشد و الله تعالی یعلم وَکُفِّنَ النَّبِیُّ صَلَّی
اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ فِی بُرْدَیْنِ ظَفَرِیَّیْنِ مِنْ ثِیَابِ الْیَمَنِ وَثَوْبٍ کُرْسُفٍ
وَهُوَ ثَوْبُ قُطْنٍ و آن حضرت صلی الله علیه و آله را کفن کردند در سه جامه که دو جامه آن از شهر
ظفار یافته بودند از شهرهای یمن و در یک جامه پنبه و ظاهر آنست که جامه پنبه را پیراهن آنحضرت
کردند و دو سرتاسری را برد کرده باشند و چون آنحضرت معصوم بود محتاج بران پیچ نبودند
و همچنین لنگ به انکه انقا گذشت و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن
حضرت را کفن کردند در دو جامه صحاری عمانی سفید و در بردی و کلینی نیز از ابی سار چنین روایت
کرده است و شیخ در موثق کالصحیح از سماعه روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردند
از انچه میت را بآن کفن میکنند حضرت فرمود که سه جامه است و حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله را کفن کردند در سه جامه دو جامه صحاری و جامه حبره و حضرت امام محمد باقر صلوات الله

نیز در سه جامه کفن کردند و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کردند دو جامه صحاری و یکی یمنی و سند حدیث بمن بنظر
نرسیده تا حال ولیکن در فقه رضوی بهمین عبارتست و تاویل میتوان کرد که چون صحار از قصبات
و اونیز دیکیاست یمن اطلاق یمن بران کرده باشند و ثوب حبره از یمن باشد ولیکن بعید است
و در فقه رضوی مذکوراست که مشک را بالای کفن بگذارید تا فرشتکان از و محظوظ شوند و تنفر
نمایند و این وجهی است در جمع بین الاخبار والله تعالی اعلم وَرُوِيَ اَنَّهُ حُنِّطَ بِمِثْقَالِ مِسْكٍ
سِوَى الْكَافُورِ روایت کرده است شیخ بسندی که مجهول است از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حنوط کردند بیک مثقال مشک بغیر از
حنوط بکافور و احادیث بسیار وارد شده است در آنکه میت را خوشبو نسازند بغیر از کافور
و ذریره و بخصوص مشک نیز وارد شده است که بمشک او را خوشبو نسازند پس این خبر بر تقدیر
صحت محمولست بر آنکه از خصایص آن حضرت بوده باشد و حمل بر تقیه اظهر است چون ظاهر آنست
که راوی خبر از عامه باشد و در فقه رضوی مذکوراست که مشک در بالای کفن بگذارند تا فرشتکان
از و محظوظ شوند و تنفر ننمایند و وجهی است در جمع بین الاخبار والله اعلم وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ كَتَبَ اَبِي صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي وَصِيَّتِهِ اَنْ اُكَفِّنَهُ فِي ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ اَحَدُهَا
بُرْدٌ لَهُ حِبَرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَثَوْبٌ آخَرُ وَقَمِيصٌ و از علی منقول است
طریق صدوق باو صحیح است و طریق کلینی باو حسن کالصحیح است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که پدرم در وصیت نامه نوشته که او را کفن کنم در سه جامه یکی برد یمانی که داشتند و در روز جمعه در آن
نماز میکرد و دوم جامه دیگر که ظاهر ستر تا سری باشد چنانکه در اخبار گذشت و دو براهنی و سئل
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ اَيُكَفَّنُ فِي ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ بِغَيْرِ قَمِيصٍ
قَالَ لَا بَاْسَ بِذٰلِكَ وَالْقَمِيصُ اَحَبُّ اِلَيَّ و بسند حسن از سهل بن الیسع منقول است که سوال
نمودم از آنحضرت صلوات الله علیه که مردی که مرده باشد او را کفن میتوان کرد در سه جامه بی
پیراهن حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر یکی از آن سه جامه پیراهن باشد بهتر است نزد من

ازانکه

از آنکه همه سر تا سری باشد و از مجموع این اخبار ظاهر شد آنچه پیش مذکور شد وَسَاَلَ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى
السَّابَاطِيُّ اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمَرْاَةِ اِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا كَيْفَ تُغَسَّلُ
قَالَ مِثْلَ مَا تُغَسَّلُ الطَّاهِرَةُ وَكَذٰلِكَ الْحَائِضُ وَكَذٰلِكَ الْجُنُبُ اِنَّمَا يُغَسَّلُ غُسْلًا
وَاحِدًا و در موثق از عمار منقولست که سوال کرد از آن حضرت صلوات الله علیه از زنی که در نفاس
بمیرد چگونه او را غسل دهند حضرت فرمودند که چنانکه زن پاک را غسل میدهند و همچنین حایض و همچنین
جنب هرگاه بمیرند یک غسل میدهند و احادیث جنب گذشت اندکی بیشتر و ظاهرا اینجا زن
جنب مراد باشد چون جنب را بر مرد و زن اطلاق میکنند وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ هَلْ يُقَرَّبُ اِلَى الْمَيِّتِ الْمِسْكُ وَالْبَخُورُ قَالَ نَعَمْ و از حضرت امام
علی نقی صلوات الله علیه پرسیدند که آیا مشک و بخور را نزدیک میت میبرند حضرت فرمودند
که بلی و چون احادیث گذشت که میت و کفن او را دخان نکنند این حدیث را حمل بر این
میکنیم که بخور را از جهت حاضران کنند که ایشان بوی میت را نشنوند هرگاه بو کرده باشد
و ممکن است که مشک نیز داخل بخور باشد چنانکه در حدیث موثق از غیاث از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه از پدرش صلوات الله علیه که آن حضرت خوشبو میساختند بخور میت را
بعودی که در آن مشک بود و گاه بود که بر تابوت میگذاشتند و گاه بود که نمی گذاشتند
و حضرت را خوش نمی آمد که مجمره را از عقب میت برند و میتوان حمل کردن بر آنکه مشک را
بر بالای کفن گذارند چنانکه در فقه رضوی مذکوراست و محمولست بر آنکه در حوالی میت بخور
کنند و مشهور میان علما حمل بر تقیه است چنانکه گذشت وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
اَلْمَرْاَةُ اِذَا مَاتَتْ نُفَسَاءَ وَكَثُرَ دَمُهَا اُدْخِلَتْ اِلَى السُّرَّةِ فِي الْاَدَمِ اَوْ مِثْلِ
الْاَدَمِ وَتُنَظَّفُ ثُمَّ تُحْشَى الْقُبُلُ وَالدُّبُرُ ثُمَّ تُكَفَّنُ بَعْدَ ذٰلِكَ و از آن حضرت
صلوات الله علیه منقولست بسند قوی کالصحیح که هرگاه زنی در نفاس بمیرد و خونش بند نشود از
بسیاری آن آن زن را داخل کنند تا ناف در پوستی یا مثل پوست و او را پاکیزه
میکنند پس قبل و دبرش را پر میکنند پس کفن میکنند و مراد از این عبارت دو احتمال دارد

یکی آنکه بعد از غسل فرجش را پر از پنبه میکنند تا نیم من چنانکه در حدیث دیگر وارد است و زیر جامه را بر سبیل
زیر جامه گشتی گیران از جهت او مهیا میکنند و با تاش را در اندرون آن میکشند که اگر خون از پنبه بگذرد
و از پوست بگذرد و کفن را نجس نکند و احتمال دیگر عبارت آنست که علی سبیل التغلب باشد یا آنکه ریزه
لته و امثال آن از گل درست و آنکه در فرج و مخرج گذارند که مانع باشد از آمدن خون والله تعالی عالم
وسئل صلوات الله علیه عن المرأة تموت مع رجال لیس فیهم ذو محرم هل یغسلونها
وعلیها ثیابها فقال صلوات الله علیه اذا یدخل ذلک علیهم ولکن یغسلون کفیها
و بسند صحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت
سوال کردند از زنی که بمیرد و مردان با او باشند و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد آیا مردان
اجنبی آن زن را غسل میتوانند داد و جامه پوشیده که نظر آن زن نکنند پس حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که اگر در حضور ایشان آن زن را غسل دهند عاری عظیم بر ایشان قبیله داخل میشود و حق
سبحانه و تعالی بر آن راضی نیست ولیکن سرهای دست آن زن را میشویند و آن بر سبیل
استحبابست چون اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که او را با جامهها دفن میکنند و غسل
نمیدهند او را و شستن مختلف واقع شده است در بعضی سر دستها واقع شده است و در بعضی
شستن مواضع تیمم واقع شده است یا اکتفا اول کف دست او را میشویند دیگر روی
او را و پشت دستهای او را و در بعضی مواضع وضو وارد شده است و در بعضی تیمم وارد شده است
و اختلاف قرینه استحبابست و در روایت وارد شده است که او را غسل میدهند جامه پوشیده
و هر دو خالی از ضعفی نیستند و شیخ حمل کرده است بر استحباب حمل بر تقیه اظهر است و علی ای حال
شک نیست که غسل دادن او واجب نیست پس او را با جامهها دفن کردن اولی است که دست او
نرسانند چنانکه روایات صحیحه و کالصحیحه بر آن دلالت دارد والله تعالی عالم وسأله عبدالله
بن ابی یعفور عن الرجل یموت فی السفر مع النساء ولیس معهن رجل کیف یصنعن
به قال یلففنه لفاً فی ثیابه و یدفنه ولا یغسلنه و بسند صحیح از عبدالله منقول است
که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد در سفر با زنان

وا ایشان

و با ایشان مردی نباشد که او را غسل دهد چگونه زنان با او حضرت فرمودند که می‌پیچند او را در جامههای او
و دفن میکنند او را و غسل نمیدهند او را و بر این مضمون دلالت میکنند احادیث صحیحه مثل صحیحه کنانه و صحیحه
حلبی و غیرهما وسأله الحلبی عن المرأة تموت فی السفر ولیس معها ذو محرم ولا نساء
فقال تدفن کما هی بثیابها والرجل یموت ولیس معه الا النساء ولیس معهن
رجل یدفن کما هو بثیابه و در صحیح از حلبی مرویست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از زنی که در سفر بمیرد و نباشد محرمی نه زنان که او را غسل دهند حضرت فرمودند
که او را با جامههای او دفن میکنند و مردی که بمیرد و نباشد با او مگر زنان و با ایشان مردی نباشد
و زن محرمی نباشد که او را غسل دهد دفن میکنند او را با آن جامهها و محرم در حدیث شیخ است
و در بحار او است بقرینه سابق و احادیث دیگر وسأله ابو النمیر مولی الحارث بن المغیرة
فقال حدثنی عن الصبی الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین و در قوی کالصحیح از
ابو نمیر آزاد کرده حارث منقول است که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که خبر بدهید که کودک را تا چند سال زنان غسل میتوانند داد حضرت فرمودند که تا سه سال و علما
حمل کردهاند که تا سه سال برهنه غسل میتوانند داد چون محرم نیستند و بعورت اطفال نظر میتوانند
کرد تا سه سال و بعد از آن جایز نیست و احوط آنست که بعد از سه سال که مرد باشد زن او را
غسل دهد و اگر نباشد جامه پوشیده او را غسل دهند تا بلوغ و بعد از بلوغ با جامهها دفن کنند
چنانکه گذشت و در حدیث موثق از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که
از آن حضرت سوال کردند از صبی که زن او را غسل میتوانند داد حضرت فرمودند که اطفال را
زنان غسل میدهند و پرسیدند از صبیه هرگاه زنی نباشد که او را غسل دهد حضرت فرمودند
که مردان محرم او را غسل میدهند وذکر شیخنا محمد بن الحسن رضی الله عنه
فی جامعه فی الجاریة تموت مع الرجال فی السفر قال اذا کانت ابنة اکثر
من خمس سنین او ست دفنت ولم تغسل واذا کانت ابنة اقل من خمس سنین غسلت
وذکر عن الحلبی حدیثاً فی معناه عن الصادق صلوات الله علیه و ذکر کرده است

استناد محمد بن حسن که حق سبحانه وتعالی از او خشنود باشد ودر کتابی از کتب او که مسمی است بجامع در
دختری که بمیرد با مردان در سفر که او گفت با حضرت فرموده است که اگر زیاده از پنج سال وشش سال
باشد او را دفن میکنند وغسل نمیدهند واگر سالش کمتر از پنج سال باشد او را غسل میدهند مردان
واحوط آنست که برهنه غسل ندهند اگرچه شیخ جواز آن حدیث را ذکر کرده است وبعد از آن
ذکر کرده است که یعنی برهنه غسل میتوان داد واین یعنی یا از شیخ است یا از محمد بن احمد بن یحیی
که این حدیث را از کتاب او مرسلا نقل کرده است وابن بابویه که در کتاب خود این عبارت را ذکر
کرده است حدیثی بهمین مضمون از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز ذکر کرده است
سند او مرسلا وبر تقدیر ارسال ظاهرش صحت حدیث است چون سند ابن ولید کلینی
صحیح است بحسب سند ولیکن چون لفظ برهنه در حدیث وارد نشده است اولی آنست که
پیراهن پوشیده او را غسل دهند والله تعالی یعلم وسأله منصور بن حازم عن الرجل
یسافر مع امرأته فیموت أیغسلها قال نعم وأمه وأخته ونحوهما یلقی علی عورتها
خرقة ویغسلها وبسند صحیح از منصور منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه از شخصی که با زن خود بسفر رود وآن زن بمیرد آیا آن زن را غسل
میتواند داد حضرت فرمودند که بلی ومادر وخواهرش وامثال این از محارم را غسل میتوانند
داد مثل دختر وعمه وخاله ودختر برادر ودختر خواهر خود را ومی اندازد بر عورت زنش
یا هر یک از اینها خرقه واو را غسل میدهد واگرچه ظاهر این کلام حدیث دلالت میکند که زوج
وسایر محارم را غسل میتوانند داد برهنه بغیر از عورت که می باید پوشانند وبر همین مضمون احادیث
دلالت میکند ولیکن اکثر علما در محارم قائلند که جامه پوشیده آنها را غسل میتوانند داد ودر زوج
پوشیدن عورت کافی است واحوط آنست که زوجه را پوشیده غسل دهد چنانکه در احادیث
صحیحه وارد شده است اگرچه اظهر آنست که محمولست بر استحباب وهمچنین اولی است که حائل باشد
از زن ومرد غیر حائل غسل ندهند چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است وجمعی واجب میدانند
اما بعید است چون احادیث جواز صحیح است ومطلق است ومصرح نیز هست والله تعالی یعلم

وسأله سماعة بن مهران عن رجل مات ولیس عنده إلا النساء فقال تغسله امرأة
ذات محرم منه وتصب النساء علیها الماء ولا تخلع ثوبه وإن كانت امرأة
ماتت مع رجال ولیس معهم امرأة ولا محرم لها فلتدفن كما هي في ثيابها فإن كان
معها ذو محرم لها غسلها من فوق ثيابها وبسند موثق كالصحيح منقولست که سماعه گفت
سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که مرده باشد ونباشد
نزد او زنان پس حضرت فرمودند که غسل میدهد او را زنی که محرم او باشد وزنان دیگر
آب بر دست آن زن بر بدن مرده می ریزند وجامه او را یعنی پیراهن او را نمیکنند واگر
زنی بمیرد با مردان وبا ایشان زنی ومرد محرمی نباشد آن زن را با جامهای او دفن
میکنند واگر مرد محرمی باشد او را با پیراهن پوشیده غسل میدهد ودر این مضمون احادیث
صحیحه وارد شده است وسأله عمار الساباطي عن الصبية ولا تصاب امرأة
تغسلها قال یغسلها اولی الناس بها من الرجال وسأله عن الرجل المسلم
یموت في السفر ولیس معه رجل مسلم ومعه رجال نصارى وعمته
وخالته مسلمتان كيف يصنع في غسله قال تغسله عمته وخالته في قميصه
ولا تقربه النصارى وعن المرأة تموت في السفر ولیس معها امرأة مسلمة
ومعها نساء نصارى ومعها عمها وخالها مسلمان قال يغسلانها ولا تقربها
النصرانية غير أنه يكون عليها درع فيصب الماء من فوق الدرع وسأله عن
النصراني يكون في السفر وهو مع المسلمين فيموت قال لا يغسله مسلم ولا
يدفنه ولا كرامة ولا يقوم على قبره وإن كان أباه وبسند موثق از عمار منقولست
که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دختر نابالغی که بمیرد وزنی
بهم نرسد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که غسل میدهد او را اولی او از مردان یعنی محارم او
از پدر وبرادر وعم وخال وامثال ایشان ودیگر از آنحضرت سؤال کردند که هرگاه مردی مسلمان در سفر
بمیرد ونباشد با او مرد مسلمان ومردمان نصرانی همه مذهب باشند وعمه وخاله مسلمان نیز

باشند که غسل او بدهد حضرت فرمودند که عمه و خاله او را غسل بدهند بر پیراهن پوشیده و نصرانی
نزدیک او نمی روند و دیگر سؤال کردند از زنی که بمیرد در سفری و نباشد با او زن مسلمانی و زنان
نصرانیه باشند و عمو و خالوی مسلمان باشند حضرت فرمودند که عمو و خالو او را غسل بدهند
و زنان نصرانیه نزدیک او نروند و لیکن می باید که ان پیراهن باشد و آب را از بالای پیراهن
بریزند و دیگر سؤال کردند از آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه در سفری نصرانی
با مسلمانان باشد و بمیرد حکمش چیست حضرت فرمودند که او را مسلمانان غسل نمیدهند و دفن نمیکنند
و او را عزتی نیست نزد حق سبحانه و تعالی و نزد مؤمنان که با او این کنند و اگر کفار او را
دفن کنند مسلمان بر سر قبر او نمیرود که دعا کند اگر چه پدرش باشد وسأله المفضل
بن عمر فقال قلت له جعلت فداك ما تقول في المرأة تكون في السفر مع الرجال
ليس فيهم لها ذو محرم ولا معهم امرأة فتموت المرأة ما يصنع بها قال يغسل
منها ما اوجب الله عليه التيمم ولا تمس ولا يكشف لها شيء من محاسنها
التي امر الله عز وجل بسترها فقال له كيف يصنع بها قال يغسل باطن
كفيها ثم يغسل وجهها ثم يغسل ظهر كفيها و بسند کالصحیح از مفضل منقولست که
عرض نمودم که فدای تو گردم چه میفرمایی در زنی که در سفر فوت شود و با او مردان باشند و
محرمی و زنی نباشد چه کنند با او حضرت فرمودند که مواضع تیمم او را بشویند و دست بر سایر
و باز نمیکنند چیزی از محاسن او را که حق سبحانه و تعالی امر کرده است بپوشانیدن آنها مثل
گردن و سینه و هر چیزی غیر از رو و دستها و پایها تا ساق چنانکه خواهد آمد پس مفضل گفت
چگونه بشویند حضرت فرمودند که کف دستها را بشویند که در وقت تیمم بر خاک میزنند
در رو را بشویند تمام پیشانی را پس پشت دستها را بشویند و این غسل ان نیز تیمم دست
از انها و مستحب چنانکه گذشت و اگر این فعل را بکار آورند و تیمم بدهند او را مرتبه بدل
از سدر و کافور و قراح احوط است و الله تعالی اعلم وسأله صلوات الله عليه عمار
بن موسى الساباطي عن رجل مات وليس معه رجل مسلم ولا امرأة مسلمة

من

من ذوي قرابته ومعه رجال نصارى ونساء مسلمات ليس بينهن وبينه قرابة قال يغتسل
النصراني ثم يغسله فقد اضطر وسأله عن المرأة المسلمة تموت وليس معها امرأة مسلمة ولا رجل
مسلم من ذوي قرابتها ومعها نصرانية ورجال مسلمون قال تغتسل النصرانية
ثم تغسلها و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از مردی
که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمان که از خویشان او باشد و محرم او باشد و با او باشند
مردان نصرانی و زنان مسلمان که میان او و ایشان خویشی نباشد حضرت فرمودند که اول نصرانی غسل
میکند تا بدنش از نجاست عینیه مثل خمر و خنزیر که ملاقات آنها کرده است پاک شود و بعد از آن مسلمان را
غسل بدهد چون مضطر است و دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از زن مسلمانی که بمیرد و با او نباشد
زن مسلمانی و نه مرد مسلمان از خویشان او و با او باشد زن نصرانیه و مردان مسلمان حضرت فرمودند که
زن نصرانیه اولا غسل میکند و بعد از آن زن مسلمان را غسل بدهد و مؤید این خبر است خبر موثق از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که جمعی بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و
عرض کردند که زنی در این سفر با ما بود و فوت شد و محرمی نداشت حضرت فرمودند که چه کردید گفتند
که آب بر او ریختیم حضرت فرمودند که زنی از اهل کتاب نبود که او را غسل بدهد گفتند نه حضرت فرمودند
که چرا او را تیمم ندادید و عمل باین دو حدیث کرده اند اکثر علما و لیکن گفته اند که نزد ضرورت مطلق کافر
غسل میتواند داد و این دو حدیث دلالت میکند بر آنکه اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس باشند غسل
میتوانند داد نه مطلق کافر و محقق در معتبر تأمل نموده است در عمل باین دو خبر که چون راوی هر دو
فطحیه است مشکل است عمل باین با آنکه زیاده از صد حدیث عمار و امثال او کرده است و کفر است که
اشکالی دیگر آنکه غسل عبادت است و نیت در کار است جواب آنکه ظاهر نیست که این غسل نیت در کار
باشد و بر تقدیر اشتراط نیت علما ذکر کرده اند که زنان مسلمه نیت میکنند و دیگر آنکه کافر نجس است و
غسل سبب زیادتی نجاست میشود و این نیز ظاهر نیست که اهل کتاب نجس باشند چنانکه گذشت و لی
آیه و نجاست عارضی که بغسل ایشان زایل میشود ضعف خبر منجبر است بشهرت بین الاصحاب و با آنکه همین
حکم در فقه رضوی هست والله تعالی اعلم وجمع حنظر بهم ثلثة ايام الا ان يتغيروا

الغريق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن و در حديث صحيح از اسمعيل بن عبد الخالق مرويست
كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه پنج كسند كه انتظار ايشان مى بايد كشيد كه مبادا كه زنده
بوده باشند و مرده نباشند كه اگر متغير شوند و بوى بد از ايشان ظاهر شود كه آن دليل قطعى است بر
مردن و ساير علاماتى كه ذكر كرده اند ظنى است و حل آن مشكل است و آن پنج كس كسى است كه غرق
شده باشد يا صاعقه او را زده باشد يا بعلت اسهال رفته باشد يا خانه بر سر او فرود آمده باشد
يا دود زده باشد و ممكن است كه مصعوق شامل كسى باشد كه بيهوش شده باشد بغش كردن چنانكه در اين بلاد
اين بيشتر است و بسيار كسى ديديم كه غش كرده بود و بر تابوت گذاشته بغسلگاه ميبردند و زنده شد و بود و
اما اگر سه روز بگذرد خطرى نيست و البته بو ميكند و در حديث حسن كالصحيح از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله
عليه منقولست كه مصعوق صبر دو معنى على الظاهر و غريق را سه روز صبر ميكنند كه اگر پيشتر متغير شوند
و در حديث موثق كالصحيح اسحق بن عمار روايت است كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه سؤال كردم از غريق شده آيا او را غسل بدهند حضرت فرمودند كه بلى و احتياط نيز مى بايد كرد
گفتم كه چگونه احتياط كنم حضرت فرمودند كه سه روز دفن نمى بايد كرد و همچنين صاحب صاعقه را
صبر دو معنى زيرا اگر بسيار است كه گمان ميكنند كه او مرده است و نمرده است و از على بن ابى
حمزه منقولست كه يكسال در مكه معظمه صاعقه و برق بسيار مى جست و مردم بسيار بسبب آن
مردند پس من بخدمت حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه رفتم حضرت خود فرمودند كه
اگر من سؤال كنم كه مى بايد كه غريق و مصعوق را سه روز دفن نكنند مگر اگر نوشته كه آن دليل
مردن است گفتم فداى تو گردم از گفته شما چنين ظاهر ميشود كه بسيار كس را زنده بگور كرده باشند حضرت
فرمودند كه بلى بسيار كس را زنده دفن كردند كه نمردند مگر در قبور خود و از حضرت امير المؤمنين صلوات الله
عليه بروايت سكونى منقولست كه غريق را غسل مى بايد داد و در موثق عمار روايت است كه حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه غريق را دفن ميكنند تا متغير شود و دانسته شود كه مرده است بعد از آن
غسل بدهند و دفن ميكنند و دور نيست كه دو روز متغير شود البته اگر مرده باشد و يا بيهوش آيد اگر سكته
كرده باشد اما سه روز البته صبر مى بايد كرد جهت احتياط و از اين اخبار ظاهر ميشود كه غسل جائز است تا از آنكه

نجاست و بس و اگر نه غريق را ديگر غسل نمى بايست داد و احتمال است كه از جهت ترتيب باشد و شستن
سدر و كافور چون ضرورت نشده است از آن جهت اعاده بايد كرد و ليكن حضرت مطلقا امر باعاده
فرموده است اگر چه سدر و كافور هم داشته باشند و همين مضمون در فقه رضوى مذكور است و ليكن
غريق و مصعوق و مدخن مذكور نيند چون غالب اينها اند والله تعالى يعلم و المجدور اذا مات يصب
الماء عليه صبا اذا خيف ان يسقط من جلده شىء عند المس و كذلك الكسير
و المحترق و الذى به القروح و كسى كه آبله داشته باشد و ميرد آب بر او ميريزند هر گاه خوف
آن باشد كه اگر دست بمالند چيزى از پوست او جدا شود و همچنين كسى كه اعضاى او شكسته باشد يا سوخته
باشد يا جراحتها و زخمها داشته باشد و بمضمون حديث كالصحيح از ضريس منقولست و در حديث
موثق از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه منقولست كه از آنحضرت رسيدند از شخصى كه سوخته باشد
باتش حضرت ايشان را امر فرمودند كه آب بر او بريزند و غسل ندهند و در حديث ديگر از آنحضرت منقولست
كه آنحضرت صلوات الله كه شخصى او را آبله داشت و مرده است اگر او را غسل دهيم از هم مى پاشد حضرت
فرمودند كه تيمم دهيد و اين اخبار اگر چه خالى از ضعف نيست و ليكن عمومات شامل اينها است و موجه
با آنكه در فقه رضوى هم هست با آنكه آن كه اگر در كشتى مرده باشد يا آنكه او را سنگين ميكنند و در دريا
مى اندازند والله تعالى يعلم وقال امير المؤمنين صلوات الله عليه اذا مات الميت فى البحر
غسل و حنط و كفن ثم يوثق فى رجله حجر و يرمى به فى الماء و در روايت وهب
بن وهب از آنحضرت صلوات الله عليه منقولست كه هر گاه شخصى در دريا در كشتى بميرد او را غسل ميدهند
و حنوط ميكنند و كفن ميكنند و سنگى در پاى او مى بندند و در دريا مى اندازند و بعضى ذكر كرده اند
كه اگر سنگى ديگر در بالاى او نيز بندند و رو بقبله سر دهند كه فرو رود با امكان لازم است
بر مضمون كه در حديث است حديث كالصحيح ديگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است
اما اين عبارت كه سنگين كنند و در حديث ديگر از آنحضرت صلوات الله عليه منقولست كه او را بخمها
ميكنند مشروط با آنكه كنار مفقود نباشد يا اگر نيندازند خوف شده باشد كه بكنند يا از هم بپاشد
وقد روى انه يجعل فى خابية و يوكا رأسها و يرمى بها فى الماء هذا كله اذا لم

نعیلد وعلی الشط وحبس کرد در روایتی وارد شده است که آن حدیث صحیح ایوب بن حر است
که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که هرگاه شخصی بمیرد در کشتی در
دریا با او چه کنند حضرت فرمودند که در میان خمی میکنند و سرش را می بندند که جانوری او را خورد
او نشود و در آب می اندازند و صدوق ذکر کرده است که این هر دو حکم در صورتیست که قدرت
بر کنار نداشته باشند والا می باید که او را بکنار برند و دفن کنند و در حدیث مرسلی ذکر
کرده است که این هر دو حکم این شرط بود در حکم اول که مذکور شد واکثر علما حمل بر تخییر کرده اند
وجمعی گفته اند که اگر خم ممکن باشد و توان خرید اگرچه بزر بسیار باشد هرگاه داشته باشند
آن مقدم است زیرا که بیمها ایمن و احبت حفظ بدن میت از آنکه سباع او را نخورند
وسباع دریا بیشتر از خشکی است و اگر ممکن نباشد سنگین میکنند و در آب می اندازند
وهیچ شک نیست که عمل این قول بهتر است والله تعالی اعلم وقال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه المرجوم والمرجومة یغسلان ویحنطان ویلبسان الکفن قبل
ذلک ثم یرجمان ویصلی علیهما والمقتص منه بمنزلته ذلک یغسل ویحنط و
یلبس الکفن ثم یقاد ویصلی علیه بحسنه از مسمع منقولست این حدیث وحول
آنست که مصنف از کتاب او برداشته است ضعف طریق ضرر ندارد و او از حضرت امام
جعفر صادق روایت کرده است که گفت حضرت فرمودند که مردی را که خواهند سنگسار کنند
وزنی را که خواهند سنگسار کنند غسل میدهند و حنوط میکنند و کفن می پوشانند پیش از
کشتن بعد از آن سنگبارانش میکنند و بعد از آن بر هر دو نماز میکنند و کسی که کسی را کشته باشد
و او را خواهند که بعوض آن شخص بکشند بهمین عنوان غسل میدهند و حنوط و کفن او را می پوشانند
و گردنش را میزنند و نماز میکنند یا نماز میکنند بر او و گردنش را میزنند و نماز می کنند یا
نماز میکنند و گردنش را میزنند و اول اظهر است و گمان ندارم که کسی خلاف کرده باشد
درین مسئله و اگر پیش از کشتن کرده باشد و جهت هم اجماع است و عبارت مصنف صریح است
که نماز بعد از کشتن است اما این عبارت ثم یقاد در کافی و تهذیب نیست و ظاهر فقه رضوی

بالمصنف

بالمصنف است و عبارت مابعد عبارت فقه رضویست واذا کان المیت مصلوبا انزل عن الخشبة
بعد ثلثة ایام وغسل وکفن ودفن ولا یجوز صلبه اکثر من ثلثة ایام و بطرق متعدده از سکونی
منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که هرگاه شخصی را از حلق کشیده باشند
که راه زنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار بزیر می آورند و غسل میدهند و نماز می کنند
و دفن میکنند و جایز است که زیاده از سه روز او را در دار نگذارند و این سه روز از جهت عبرت
دیگران مقرر شده است چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و در حدیث صحیح از ابو هاشم منقولست که از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از مصلوب پس حضرت صلوات الله علیه گفت که آیا
ندانستی که حضرت صادق صلوات الله علیه نماز کرد بر عمویش زید بن علی ابو هاشم گفت دانسته ام
ولیکن کیفیتش را نمی فهمم و ظاهر اینست که شنیده باشد و تقیه باشد حضرت فرمودند که من بیان کنم
از جهت تو اگر روی مصلوب بقبله باشد پس محاذی کتف راست مصلوب بایست و میل بدست چپ
قبله کن و اگر پشت او بقبله باشد محاذی دوش چپ او بایست و میل بدست چپ قبله کن
که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپ او بقبله باشد محاذی دوش راست او بایست
و اگر دوش راستش بقبله باشد محاذی دوش چپ او بایست و بهر نحو که او منحرف شود تو میل
بجانب دوش او و قبله کن و می باید که روی تو از میان مشرق و مغرب بیرون نرود و استقبال
واجب باشد و ممکن است ابو هاشم گفت که فهمیدم انشاء الله فهمیدم والله تعالی اعلم وسال علی
بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یاکله السبع او الطیر
فتبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویدفن و
بسند صحیح منقولست که سؤال کرد علی از برادرش صلوات الله علیه از شخصی که او را شیر یا درنده
دیگر خورده باشد یا مرغان گوشت او را خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد بی گوشت
با او چه کنند حضرت فرمود که او را غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بر او میکنند و دفن میکنند و
ظاهر نیست که اگر همه استخوانها مانده باشد این حکم دارد و بعد ازین احادیث درین
باب خواهد آمد و در فقه رضوی هست وفی خبر آخر ان علیا صلوات الله علیه لم

یغسل عمار بن یاسر ولا هاشم بن عتبة وهو المرقال ودفنهما فی ثیابهما بدمائهما
ولم یصل علیهما ودر خبری دیگر که آن خبر مسعدة بن صدقه کافی است وارد است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را و نه هاشم بن عتبه را که او را مرقال میگویند باعتبار
آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جنگ صفین او را علمدار کرده بود و در جنگ بسیار تند و تیز
بود او را باین اعتبار مرقالش نامیدند و حضرت ایشان را با جامهای خونین دفن کردند و بر ایشان
نماز نکردند و اکثر علما برآنند که نماز بر شهید واجب نیست چون نماز از جهت مغفرت است و او مغفور است
و این قول باطل است زیرا که همچنانکه از جهت مغفرت می باشد از جهت علو درجات می باشد با آنکه
آنهائی که نماز برو میکنند مغفور میشوند و به آنکه این عبارت و نفی خبر اخر ظاهرا سهوا واقع شده باشد
زیرا که مناسبتی نیست میان جزء اول و ثانی تا این عبارت گفته شود و توجیه میتوان کرد که هرگاه
بر استخوان تنها احکام میت جاری باشد چگونه بر شهید نماز نتوان کرد و علی ای حال ظاهر کلام
علمای شیعه آنست که خلافی نیست میان ایشان که شهید اخواه در معرکه شهید شده باشد یا نه
نماز برو واجبست ولیکن اکثر اخبار قتل در معرکه که او را کشته باشند و رمقی نداشته باشد از حیات
خالیست از صلوة و ممکن است که از جهت تقیه تصریح نفرموده باشند و حدیث نفی صلوة همین خبر
مسعده است و بس و ظاهر هکذا روی لکنا لا نقبل ان لا یترک احد من الامة
اذا مات بغیر صلوة صدوق میگوید که این روایت چنین وارد شده است لیکن اصل اعتبار
عمومات اخبار آنست که هیچیک از امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بی نماز نگذارند
و خلافی که شده است در نماز سنیان باین اعتبار است که آیا ایشان از امت آن حضرت هستند
یا نه زیرا که مطلق امت مراد نیست چون یهود و نصاری و سایر کفار امت دعوت هستند و حضرت
همه را بدین اسلام دعوت فرموده است و خلافی نیست در آنکه خوارج و نواصب و غلاة و مجسمه
قایل بجسم کثیف باآنکه داخل امتند اما باعتبار انکار ضروری دین آن حضرت صلی الله علیه و آله
از دین بدر رفته اند و منافقان این زمان ایشانند و اما بقیه سنیان و شیعیان مذهب مثل
زیدی و واقفی و امثال این با خلافست و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که جایز نیست

شیعه اثنی عشری را اگر چه مخالف حق را هر که باشد و جایز نیست نماز کردن بر ایشان مگر از
جهت تقیه و در نماز بر او لعن خواهد کرد چنانکه می آید و حق آنست که در تقیه نیز نماز واجب است
بلکه می بایسته و صورت نماز را بفعل می آورد و لعن میکند و شیخ طوسی ذکر کرده است در شرح کلام مفید
که وجه سخن آنست که مخالف اثنی عشری کافرند و نماز بر کافر جایز نیست بی اشکال و حدیث نصرانی
گذشت و خواهد آمد و این استدلال در کار نشود چون اخبار مخصوصها در نماز وارد شده است
چنانکه ذکر کرده است و روی ابو مریم الانصاری عن الصادق صلوات الله علیه
انه قال الشهید اذا کان به رمق غسل و کفن و حنط و صلی علیه و ان لم
یکن به رمق کفن فی اثوابه در روایت بسند موثق کالصحیح بل الصحیح از ابو مریم از
آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هرگاه بشهید رسند و بقیه حیاتی جزئی مانده باشد خواه در معرکه
بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند و نماز میکنند برو و اگر وقتی
رسند که رمقی نمانده و واصل شده است در آن جامهائی که دارد دفن میکنند اگر خونین شده
باشد وسأله ابان بن تغلب عن الرجل یقتل فی سبیل الله أیغسل و یکفن و یحنط
فقال یدفن کما هو فی ثیابه بدمه الا ان یکون به رمق فان کان به رمق ثم مات
فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه لان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی
علی حمزة و کفنه و حنطه لانه کان جرد و سند ابان اگر چه درین کتاب جهالتی دارد اما
کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابان بن تغلب بنابر دو نقطه و بی نقطه دارد که او گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که کشته شود در راه خدا اگر جهاد مشروع
باشد اگرچه در زمان غیبت باشد و کفار بر سر مسلمانان آیند چون دفع ایشان واجبست آن نیز
داخلست رسید که آیا غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند او را حضرت فرمودند که با آن
جامهای خونین دفن میکنند او را مگر آنکه رمقی داشته باشد پس اگر باو رسند و رمقی از حیات او
مانده باشد او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند و نماز برو میکنند لان آن و در اینجا سهو الناسخ
و در کافی و تهذیب آن و آن بهتر است و اگر وا آن باشد بهتر باشد و بدرستیکه حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه وآله نماز بر حمزه کردند و کفن کردند و حنوط کردند او را از جهت آنکه او را برهنه کرده بودند
کفار و این نیز از وقایع غرائبی است که بر کلام آن حضرت صلی الله علیه وآله ظاهر می شد که کسی گمان نکند
که چون حمزه سید الشهدا را در یافتند او شهید شده بود پس چرا حضرت او را کفن کردند وحنوط حضرت
جواب فرمودند که چون نماز زدن بعد کفن است علی الظاهر من الاخبار یا آنکه چون حمزه را برهنه کرده
بودند با جامهای خود دفن نمی توانست کرد حضرت او را کفن از جهت کردند و حنوط فرمودند
و اگر جامه میداشت کفن و حنوط نمیکردند و بنا بر آنچه از اخبار ظاهر میشود قید جامه است فقط بر
و در روایت حسن کالصحیح از اسمعیل بن جابر و زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که گفتند که عرض نمودیم که چگونه شهید را با خونش دفن کنیم میکنند حضرت فرمودند که بلی با
جامهای خونین دفن میکنند و او را حنوط نمی کنند و غسل نمیدهند و بهمان نحوی که هست دفن
میکنند پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله عمش را حمزه را دفن
فرمودند با جامهای خودش یعنی جامهای حضرت رسول صلی الله علیه وآله با بعضی از جامهای
او که با من بود با خونش و حضرت ردای خود را کفن او فرمودند و جامهای او را سید حضرت
خلف از خر طلبیدند و پاهای او را پوشانیدند و هفتاد نماز یعنی هفتاد بر او کردند و هفتاد تکبیر بر او
کردند و وجه هفتاد تکبیر خواهد آمد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هر که شهید شود در راه خدا او را با جامهای او دفن میکنند و غسل
نمیدهند او را اگر آنکه مسلمانان او را دریابند و رمقی داشته باشد و بعد از آن بمیرد که در این
صورت او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه وآله
حمزه را با جامهای او دفن کرد و غسل نداد و لیکن بر او نماز کرد و دیگر اخبار خواهد آمد و غرض
از ذکر این اخبار اشتباه اکثر علما است در آنکه مطلق گفته اند که این حکم از برای شهید در معرکه است
و احادیث همگی مقید است برمق و مقید نیست با امام صلوات الله علیه چنانکه در فقه رضوی است
که مدار بر رمق است و اگر رمق نداشته باشد نماز نکرده است واستشهد حنظلة بن ابی
عامر الراهب باحد فلم یأمر النبی صلی الله علیه وآله بغسله وقال رأیت الملائکة

بین السماء والارض تغسل حنظلة بماء المزن فی صحاف من فضة فکان یسمّی غسیل
الملائکة و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حنظله پسر ابو عامر
راهب شام که منافقان بدرش را از شام آوردند و مسجد ضرار را از جهت او ساختند تا بهانه داشته باشند
و باهم در آن مسجد بسر آورند شاید تفرقه میان اصحاب آن حضرت بهم رسانند حق سبحانه وتعالی آیه والذین یعنی
اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المؤمنین را فرستادند و حضرت بامر الهی آن مسجد را
سوزانیدند پس پسرش حنظله بشرف اسلام و ایمان مشرف شد و عبد الله بن ابی که سردار منافقان
بود دختر خود را نامزد او کرده بود و در جنگ احد او با منافقان مدینه که سیصد نفر بودند
از جهاد تخلف کردند و حنظله را عروسی دختر نزدیک شده بود از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله رخصت دامادی گرفت حضرت او را رخصت داد و صبح که برخواست بخاطرش رسید
که روا باشد که حضرت در عسر و شدت باشد و تو در عروس و عشرت باشی پیش از آنکه غسل
جنابت کند سلاح برداشت که متوجه جنگ شود دختر با و گفت کجا میروی گفت بجنگ گفت بخدا قسم
که دو کس را گواه بگیرم که با من نزدیکی کرده مبادا از تو فرزندی حاصل شود و مردمان سخنها گویند
گفت چرا گفت گمان ندارم که دیگر ترا ببینم و دیشب خواب دیدم که در آسمان گشوده شد و تو داخل
آسمان شدی او خوشحال شد و روانه شد و وقتی رسید که جنگ درگرفته بود خود را با بوسفیان رسانید
و نیزه حواله او کرد و ابوسفیان از اسب افتاد و فریاد کرد که منم ابوسفیان و حنظله قصد کشتن
من دارد کفار او را در میان گرفتند و از ایشان جمعی کس کشت و عاقبت شهید شد پس حضرت صلی الله
علیه وآله امر بغسل او نکردند و فرمودند که من فرشتگان را می بینم در میان آسمان و زمین که حنظله را
غسل میدهند با آبی در نهایت سفیدی و پاکیزگی در کاسه های نقره پس او را نامیدند بغسیل الملائکه
یعنی غسل داده فرشتگان و حضرت فرمودند که چون جنب شده بود و غسل نکرده بود فرشتگان
او را غسل دادند و جمعی از علما بسبب این حدیث قائلند که جنب را غسل جنابت میباید داد و این
استدلال باطلست زیرا که اگر می بایست حضرت او را غسل میدادند و غسل ملائکه غسلی کرامت
وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینزع من الشهید الفرو والخف والقلنسوة

وَالعِمامَةُ وَالمِنطَقَةُ وَالسَّراوِيلُ اِلّا اَن يَكونَ اَصابَهُ دَمٌ فَاِن اَصابَهُ دَمٌ تُرِكَ وَلا يُتْرَكُ عَلَيهِ شَيءٌ مَعقودٌ اِلّا حُلَّ و سند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که میکشند از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و زیرجامه را اگر آنکه بزیرجامه رسیده باشد خون یا بهر یکیا زینها احتمالی که اکثر علما عمل این احتمال کرده اند و مشکل است پس اگر با آن جامها بهم یک خون رسیده باشد باز میکنند آنرا و هرچه بسته باشد بر شهید از بندها همه را می گشایند و همین مضمون در فقه رضوی هست و ظاهرش هرکه هست و جمعی از علما خیال کرده اند که وجه کندن این ها از میت آنست که اینها در غالب اوقات پوست می باشد پس مثل کفن کردن پوست را و این خیال بیوجه است چون عمامه داخل است و زیرجامه و بر تقدیری که در زیرجامه جنگ پوست متعارف باشد در عمامه متعارف نیست وَالمُحرِمُ اِذا ماتَ غُسِّلَ وَكُفِّنَ وَدُفِنَ وَعُمِلَ بِهِ ما يُعمَلُ بِالمُحِلِّ اِلّا اَنَّهُ لا يُقَرَّبُ الكافورُ و محرم هرگاه بمیرد غسل میدهند او را بسدر و قراح و غسل کافور نمیدهند و کفن میکنند او را و دفن میکنند او را و هرچه با محل میکنند با محرم میکنند ولیکن کافور نمیزنند او را و حنوطش نمیکنند و روی او را و سر او را می پوشانند هرچند محرم سر را نمی پوشاند و فرقی که هست همین در بوی خوش است و بر مضمون حدیث صحیح عبد الرحمن و محمد بن مسلم و موثق کالصحیح ابو مریم و سماعه و حدیث کالصحیح اسحق بن عمار و ابن ابی حمزه دلالت میکنند بی معارض و بی خلاف میان اصحاب و عبارت عبارت فقه رضویست مگر در بن عبارت که الا انه لایقرب الیه کافور و این عبارت و ظاهر التغییر از نساخ است وَقَتيلُ المَعرَكَةِ فِي غَيرِ طاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ يُغَسَّلُ كَما يُغَسَّلُ المَيِّتُ وَيُضَمُّ رَأسُهُ اِلى عُنُقِهِ وَيُغَسَّلُ مَعَ البَدَنِ و کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ بغیر امر حق سبحانه و تعالی بوده باشد او را غسل میدهند چنانکه میت را غسل میدهند و سر را اگر بدن میگذارند اگر از بدن جدا شده باشد و با بدن غسل میباید داد و در مضمون حدیثی وارد شده است و عبارت فقه رضوی قریب است باین و قطع نظر از حدیث عمومات غسل شامل آن هست و چیزی که بیرون میرود قتیل معرکه امام است بنابر مذهب اکثر و قتیل جهاد مشروع است اگر

پرسینه در حق نداشته باشد بنابر مذهب مشهور و در اخبار و باقی دیگر حکم میت وارد در جمیع احکام و متعارف است الحال که زخم را میدوزند و همچنین اگر سر از بدن جدا شده باشد سر را بسد ن میدوزند و ظاهرا بنا باشد چون نهی از شارع نرسیده است با ورسیده است احادیث که هر چیزی جایز است تا نهی بشما نرسیده والله تعالی یعلم وَاِذا ماتَتِ المَرأَةُ وَهِيَ حامِلٌ وَوَلَدُها يَتَحَرَّكُ فِي بَطنِها شُقَّ بَطنُها مِنَ الجانِبِ الاَيسَرِ وَاُخرِجَ الوَلَدُ و هرگاه زن حامله بمیرد و فرزند در شکمش زنده باشد میشکافند شکم او را از جانب چپ و فرزند را بیرون می آورند و این مضمون در حدیث صحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است و همچنین در قوی کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در هیچ یکی از این اخبار نیست که از جانب چپ بشکافند ولیکن صدوق چون ذکر کرده است بنابر آنست که این عبارت و عبارتها بعد این عبارت فقه رضویست بنابرین علما نیز متابعت او کرده اند و بد نیست چون بحسب احادیث از همه طرفی میتوان شکافت طرف مشهور بهتر خواهد بود و در حدیث ابن اذینه وارد است که چون بشکافند و فرزند را بیرون آورند شکم را بدوزند و عمل این بر احوط است که چنان و انچه در شکم است بیرون آید و مشهور شود وَاِن ماتَ الوَلَدُ فِي جَوفِها وَلَم يَخرُج وَهِيَ حَيَّةٌ اُدخِلَ اِنسانٌ يَدَهُ فِي فَرجِها وَقُطِّعَ الوَلَدُ بِيَدِهِ وَاُخرِجَ و اگر فرزند در شکم زن بمیرد و بیرون نیاید و زن زنده باشد آدمی دست خود را در فرج زن کند و بچه را پاره پاره کند بدست و بیرون آورد و مضمون روایت است که اگر زنان توانند این کار کردن ایشان مقدمند و اگر زن صاحب تجربه نباشد مرد صاحب تجربه این کار را میکند و روایت اگرچه ضعفی دارد ولیکن ضعفش منجبر است بشهرت میان اصحاب و شهرت باعتبار فقه رضوی بوده است علی الظاهر که قدما داشته اند و بآن عمل میکرده اند و ظاهرا وجه عدم شهرتش کامل تر بوده است که چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه این کتاب را از جهت اهل خراسان تالیف فرموده اند و چون بخراسان رفت از علمای خراسان گرفته بوده است و در و خوانده بودند و بکوفه رسیده بود که بهتر ازین شهرت کند چون اکثر محدثین در کوفه بوده اند ولیکن

چون صدوق بعراق رفت اکثر محدثین عراق پیش او در صغر سن درس خواندند و اجازات گرفتند
و جمعی که اعتماد عظیم داشتند عمل بکتب او نمودند و چون تدبر میکنیم اکثر خبرهایی که مشهور است ازین
جهت است اگرچه حدیثی دران رسیده است یا صحیح نیست اگر رسیده است و باعتبار همین
بوده است که چون درین کتاب بوده است و یقین میداشته اند که تالیف آن حضرت است صلوات الله
علیه عمل کرده اند والله تعالی یعلم با آنکه احادیث مطلقه در طهارت وارد شده است مثل حدیث
صحیح ابوحمزه ثمالی که روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که از آن حضرت
سؤال کردم از زن مسلمانی که ببیماری مبتلا شود و در بدنش مثل شکستگی یا جراحتی در جایی که نظر
بآن نتوان کرد مثل فرج و مردان معالجه آن زن بهتر از زنان توانند کرد آیا جایز است مردان
که نظر بآنجا کنند هرگاه مضطر شوند حضرت فرمودند که هرگاه مضطر شوند جایز است که معالجه
کنند و ... و دیگر احادیث که خواهد آمد وَرُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَرَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالسِّرَاجِ فِي الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ يَسْكُنُهُ
حَتَّى قُبِضَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ أَمَرَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِمَا بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي بَيْتِ الَّذِي بَيْتِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حَتَّى أُخْرِجَ بِهِ إِلَى الْعِرَاقِ
ثُمَّ لَا أَدْرِي مَا كَانَ و شیخان بسند قوی روایت کرده اند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
برحمت ایزدی واصل شدند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه امر فرمودند که همیشه چراغ بسوزد
یعنی در شبها دران منزلی که حضرت سکنی داشتند تا وقتی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه آن عالم را بنور وجود خود منور گردانیدند بعد از آن حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه امر فرمودند
که همیشه در منزل سکنی آن حضرت صلوات الله علیه چراغ سوزد تا وقتی که هرون الرشید لعنه الله
والعذاب الشدید آن حضرت را ببغداد برد و دیگر کسی خبر ندارد که چه شد و جمعی از اصحاب باین حدیث
استدلال کرده اند که اگر میت در شب بمیرد چراغ نزد او روشن کنند تا صبح و این استدلال
موجه نیست بلکه ظاهرش آنست که این حکم مخصوص خانهای حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
باشد چون تعظیم خانه و مدفن ایشان از شعائر و علامات دین است و اگر در مدفن ایشان

چراغ سوزد اگر مدفن مسکن ایشان باشد مثل عسکریین صلوات الله علیهما خوبست و در باقی اماکن
مشرفه باین استدلال نمیتوان کرد بلکه بعمومات تعظیم ایشان استدلال خوبست والله تعالی یعلم
وَمَنْ كَانَ جُنُبًا وَأَرَادَ أَنْ يُغَسِّلَ الْمَيِّتَ فَلْيَتَوَضَّأْ وُضُوءَ الصَّلَاةِ ثُمَّ يُغَسِّلُهُ وَمَنْ أَرَادَ
الْجِمَاعَ بَعْدَ غُسْلِ الْمَيِّتِ فَلْيَتَوَضَّأْ ثُمَّ يُجَامِعُ و کسی جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد
مستحب است که وضو بسازد مانند وضوی نماز و بعد از آن میت را غسل دهد و کسی که بعد از غسل میت
اراده جماع کند باید که وضو بسازد مستحبا و بعد از آن جماع کند و این مضمون وارد است در حدیث
حسن کالصحیح از شهاب بن عبد ربه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و چون ظاهرش
آنست که از کتاب شهاب برداشته است حدیث صحیح خواهد بود چون طریق ابن بابویه بکتاب
شهاب صحیح است با آنکه در فقه رضوی هست بهمین عبارت والله تعالی یعلم و در تتمه این حدیث
هست که مجزیست یک غسل از برای مس میت و جنابت چنانکه گذشت اخبار دیگر وَإِنْ غُسِّلَ
مَيِّتًا فَخَرَجَ مِنْهُ دَمٌ كَثِيرٌ لَا يَنْقَطِعُ فَإِنَّهُ يُجْعَلُ عَلَيْهِ الطِّينُ الْحُرُّ فَإِنَّهُ يَنْقَطِعُ و کسی
که غسل دهد میتی را و خون بسیار ازو آید و منقطع نشود گل سرخ را بروی گذارند خون بسته
میشود و لیکن هرگاه گل باید نجس خواهد بود مگر آنکه اندرون فرج کنند که ظاهر پاک باشد که
و یا بعد از آنکه بسته شود گل را بشویند و ظاهر آنست که سفید بهتر باشد و در زخمها مجزیست وَسَأَلَ
سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَيَغْتَسِلُ مَنْ غَسَّلَ الْمَيِّتَ قَالَ نَعَمْ
قَالَ فَمَنْ أَدْخَلَهُ الْقَبْرَ قَالَ لَا إِنَّمَا مَسَّ الثِّيَابَ و بسند حسن کالصحیح از سلیمن منقول است
که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا غسل مس میت میکنند کسی که
غسل میدهد میت را حضرت فرمودند که بلی گفت که پس کسی که او را داخل قبر میکند بر او غسل هست
حضرت فرمودند که نه او مس نمیکند مگر جامه را یعنی چه جای رسیدن دارد اگر مس بدن
میکرد جا داشت که برسی با آنکه اگر داخل قبر کننده غسل داده باشد اگر آب نم داشته باشد اولی
اظهر است و بر مضمون لشت صحیحه عبدالله بن سنان و حسنه کالصحیح حریز و خبرها وارد است و از امثال
این اخبار متواتره ظاهر میشود که غاسل میت کسی است که میت را میگردانند و متعارف است که کسی

میت کنند آن کسی که آب بر او بریزد و پس نیت را منقلب و دیگر گرداند و جمعی گفته اند که بر آب بریزند و نیت آن جهت
داخل است که هر دو بکنند وقال الصادق صلوات الله علیه لما مات اسمعیل امرت به
وهو مسجی ان یکشف عن وجهه فقبلت جبهته وذقنه ونحره ثم امرت به فغطی ثم قلت
اکشفوا عنه فقبلت ایضا جبهته وذقنه ونحره ثم امرتهم فغطوه ثم امرت به فغسل
ثم دخلت علیه وقد کفن فقلت اکشفوا عن وجهه فقبلت جبهته وذقنه ونحره و
عوذته ثم قلت ادرجوه فقیل له بای شیء عوذته فقال بالقرآن حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که چون اسمعیل داود پسر بزرگتر حضرت وفات کرد در وقتی که جامه بر روی او کشیده بودند امر کردم
که روی او را باز کنند چون پس پیشانی و ذقن و گردن او را بوسیدم پس گفتم که او را بپوشانند که او را باز
و بپوشانیدند دیگر گفتم که جامه را بردارند پس مرتبه دیگر پیشانی و زنخ و گردن او را بوسیدم
دیگر گفتم که بپوشانیدند او را پس گفتم که غسلش دادند او را داخل شدم و کفنش کرده بودند گفتم روی او را
بگشایید پس بوسیدم پیشانی و ذقن و گردن او را و او را پناه الهی دادم و گفتم که
بپیچش گذارند پس بحضرت عرض کردند که بچه چیز او را تعویذ کردید حضرت فرمودند که بقرآن
یعنی سور قرآنی خواندم مثل چهار قل و آیة الکرسی و فایده تعویذ آنکه از عذاب قبر ایمن گردد چنانکه
خواهد آمد و این بوسیدن تنها ممکن است که از لوازم بشریت باشد و منافات با عصمت ندارد و یا بواسطه
بیان جواز کرده باشند بلکه ممکن است که مستحب باشد چنانکه مهربانی در حال حیات مطلوب است
و خواهد آمد و ممکن است که بنقل آن حضرت موت اسمعیل باشد تا جمعی نگویند که او نمرده است و مهدی
و او امام است چنانکه همه کس را این گمان بود و با وجود این جمعی را اعتقاد آنست که اسمعیل بعد از
حضرت فوت شده و او را امام میدانند مثل اسمعیلیه که در اطراف عالم منتشر شده اند و اولاد او هر
پادشاه امام میدانند و از اطراف از جهت آنکه بالفعل هست آلاف و الوف خمس می آورند که
بدانند که اکثر اینها صرف شراب و فسوق میشود همان اعتقاد دارند والله تعالی یعلم وقال
الصادق صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه وآله قبل عثمن بن مظعون
رضی الله عنه بعد موته و بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه وآله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او و او از اکابر صحابه کبار آن
حضرت بود و بمنزله برادر حضرت بود چون مادر او ام ایمن دایه حضرت بود که تربیت آنحضرت صلوات الله
علیه وآله کرده است و حضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است و بوسیدن او ظاهرش اظهار محبت
با برادر مومن است چنانکه در حال حیات مطلوبست و گذشت و قبر عثمان در بقیع است و جمعی از اهل مدینه
میگفتند که آنچه مشهور است که قبر عثمان بن عفان است قبر عثمان بن مظعون است و اگر کسی در آنجا
زیارت ابن مظعون مقصودش باشد دو ثواب خواهد داشت یکی ثواب تقیه و دیگر ثواب زیارت
مومن و میگفتند که در همه کتب سیر و تواریخ و احادیث منقولست که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه او را دفن نکردند چون حضرت او را کافر میدانستند و سید مرتضی با ایشان بحث کرده است که
اعتقاد بامامت عثمان با اعتقاد امامت علی بن ابی طالب جمع نمیشود و بابعد لهد

باب

الصلوة علی المیت قال امیر المومنین صلوات الله علیه من تبع جنازة کتب الله له
اربعة قراریط قیراط لاتباعه ایاها وقیراط للصلوة علیها وقیراط للانتظار حتی یفرغ
من دفنها وقیراط للتعزیة بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که از عقب
عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد یک حصه بسبب متابعت جنازه
کرده است و یک قیراط از جهت نماز بر او و یک حصه از جهت انتظار کشیدن تا از دفن او فارغ شوند و یک
حصه از جهت تعزیه یعنی صبر فرمودن صاحب مصیبت و قیراط است که مثقالیست و تعبیر از آن بقیراط
از جهت آنست که قطره از رحمت الهی عالمی را بس است و خواهد آمد اگرچه نظر بوسعت رحمت غیر متناهی
او آنچه میسر شود بمنزله قیراط است ولیکن نظر به بنی مثل کوه احد است که حوصله او تاب آن ندارد
و غرض از بیان این چهار آنست که تصور کنند که نماز میت عبادتست و بس بلکه هر یک از اینها
عبادتست اما همراهی جنازه فوایدش بسیار است اول تعظیم میت که اگر شخصی بسفر رود و تعظیم آن
شخص آنست که همراهی کنند با او بقدر محبت پس میت خوار نشده است فایده دوم تعظیم مصیبت
زدگان و سروری که بدل ایشان برسد که در مصیبت ایشان میکنند سیم فایده که باز ماندگان را
آنست که مشایعت جنازه کرده است با که تفکر در رفتن کنند و فکر کنند که عنقریب او نیز خواهد رفت

دلتفکر کنند که اگر میت دنیا و ما فیها داشته باشد و ازو قبول کنند که آنها همه را خواهد داد که یکروز دیگر
در دنیا باشد و تلافی مافات بکند پس خود را چنان تصور کنند که میت بود و این آرزو کرده و با بود داده
آنچه میخواست دیگر حسرت بیکبیره که بیچاره این همه تمتها کشید و عاقبت دست خالی بیرون رفت و هیچکس هیچ
چیز با او نفع نمیدهد و علی هذا القیاس پس اما آنچه بواسطه نماز است پس نماز جهت برادر مؤمن کرده
و هر یک مطلب که از جهت او میطلبد صد هزار مثل آن از آن میدهند چنانکه خواهد آمد دیگر و اما انتظار کشیدن
تا او را دفن کنند سبب سرور و تسلی ایشان میشود و ساعت بساعت او را خبر تنها حاصل میشود
و اما تسلی و صبر فرمودن مصیبت زدگان بمواعظ وافیه و نصایح شافیه که آن فرو می نشاند غم و اندوه
ایشان را و بهترین حقوق مؤمنان بر یکدیگر این حقاست که غم ایشان را از خاطر ایشان بیرون
برد و اگر سخن نگوید اصل دیدن او موضان را سبب زدودن غم ایشان میشود غرض آنکه بهیچ چیز نزد
حق سبحانه و تعالی ضایع نمیشود و می باید در هر یک از این امور غرضش رضای الهی باشد و آنچه کنند
سبیل عادت نکند چنانکه اکثر خلایق کار ایشان این است که اگر بجنازه حاضر میشوند از این جهت حاضر
میشوند که فلان کس مرد و فلانی آمد ما نیز رویم تا تلافی کنیم یا ما بمیریم تا اینها نیز بیایند همراهها را
میکشند و ضایع میکنند که ثوابی نداشته باشد و محتمل است که بتفضل الهی این ثوابها را بی نیت نیز بدهد
پس اگر با نیت باشد بقدر نیت مضاعف میشود و حسرت ابدی بزرگ آن خواهد بود حق سبحانه
و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا هر یک را در هر حرکت و سکون عبرتها باشد بحق محمد و آله
الطاهرین وقال ابو جعفر صلوات الله علیه من مشی مع جنازة حتی یصلی علیها ثم
رجع کان له قیراط واذا مشی معها حتی یدفن کان له قیراطان والقیراط مثل احد
و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که با جنازه
پیاده برود تا نماز بر او بکنند و برگردد او را یک قیراط اجر است و اگر پیاده برود تا دفن کنند او را دو قیراط
ثواب است که قیراطی مثل کوه احد است و بحسب ظاهر منافاتی با حدیث سابق دارد و در رفع منافات غیر از
از چند وجه ممکن یکی آنکه حضرت بیان دو کار را فرموده اند یکی رفتن و دوم انتظار با آنکه حتی یصلی را
مجهول نیز میتوان خواند و ثواب صلوه را بطور گذاشته اند و تعزیه را بیان نفرموده اند و ثواب این

دو چیز که در نظر مردم که بود فرموده اند وجهی دیگر آنکه غرض بیان این است و درین حدیث که انتظار
کشیدن تا دفن ثوابش مثل آمدن و نماز کردن است چنانکه اکثر نماز را که میکنند برمیگردند تا توهم آنکه
ثواب همین است و بفعل آمده حضرت میفرمایند که مثل آن ثواب درین طرف هست زیرا که در آن طرف
مشی است اما درین طرف انتظار است و تعزیه اگرچه سخن نگوید و بدن مصیبت زدگان پیش از دفن
و بعد از دفن سبب تسلی و صبر ایشان میشود یا آنکه لازم نیست که قیراطان مساوی باشند بلکه
ممکن است که حصه آخر ثوابش بیشتر باشد و غرض از بیان رفع تناقض و تضاد در دو خبر
آنست که توهم نشود بسبب آن تضاد و بحسب ظاهر که رد حدیث کنند که معصوم گفته است چنانکه عادت
جمعی از جهله است یا آنکه ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و بحسب نیات باشد و بحسب
میت باشد از خوبی و بدی او و بحسب اصحاب میت باشد از خوبی و بدی او و تاثر و عدم تاثر
و خواهش ایشان و غیر آن از وجوه بسیار وقال صلوات الله علیه من تبع جنازة
امرئ مسلم اعطی یوم القیمة اربع شفاعات ولم یقل شیئا الا قال الملك ولك
مثل ذلك و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که از عقب
تابوت مردی مسلمان برود و همراه مشایعت میت و با سبب چهار چیز سابق چهار شفاعت در روز قیامت
با او دهند یا آنکه بگویند که چهار کس را که میخواهی شفاعت کن پس اگر هزار مرتبه بجنازه حاضر
شده باشد روز قیامت شفاعت چهار هزار کس خواهد کرد و نگوید از دعا چیزی از جهت میت
مگر آنکه ملکی موکل است که بگوید که حق سبحانه و تعالی دعای ترا از تو قبول کرد و ترا نیز مثل
آن کرامت فرموده و احادیث بیشتر تا سه بار و پانصد هزار زیاده بر صد هزار بار عطا کنند
خواهد آمد انشاء الله تعالی پس هر چند دعای مغفرت از جهت میت و دعای صبر از جهت
مصیبت زدگان بیشتر میکند از جهت خود تحصیل ثواب و اجر کرده است با همان مطالب اضعاف
مضاعف وقال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بجوانب السریر الاربعة غفر
الله له اربعین کبیرة و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که تربیع کند
یا آنکه چهار گوشه تابوت را بردارد حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و محتمل است که درست

رسانیده کافی باشد و به هر عنوان که بردارد کافی باشد از جهت حصول این ثواب و ممکن است که مراد از برداشتن
نحو خاص باشد چنانکه می آید و علما ذکر کرده اند که تربیع مستحب است بدو معنی یکی آنکه چهار گوشه تابوت را بردارد
دویم آنکه این چهار گوشه او را بردارد به هر عنوان که باشد سیم و چهارم کیفیت خاص است که
وارد شده است که می آید وقال صلوات الله علیه من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی
قبره وکل الله به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه ویستغفرون له اذا خرج
من قبره الی الموقف و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که هر که مشایعت کند جنازه مومنی را تا آنکه او را دفن کنند در قبرش حق سبحانه
و تعالی مقرر فرماید که چون از قبر بیرون آید هفتاد فرشته که کار ایشان تشییع است مشایعت او نمایند
کنند و او را با عزاز و اکرام در موقف که انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله علیهم حاضرند برسانند
که از فزع و خوف قیامت ایمن باشد و در امالی بسند صحیح منقولست و هفتاد هزار فرشته است
و ظاهر لفظ هزار از نساخ افتاده است و این ثواب نیز هست با ثوابهای سابق و لاحق و همچنین
در هر فعلی که ثوابهای مختلف واقع شده باشد و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف باشد و هر کسی را ثوابی
از ثوابها بدهند ولیکن بعید است و مخالف ظاهر لفظ حدیث است و مخالف سعت رحمت و سبقت
رحمت اوست تعالی شانه بر غضب او جل جلاله وقال صلوات الله علیه اول ما یتحف به المؤمن
فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که اول تحفه و هدیه و خوشحالی که بمومن در قبر او میرسد اینست که باو میگویند
که حق سبحانه و تعالی آمرزید هر کس را که از عقب جنازه تو آمده بودند و بسبب این بشارت او را سروری
عظیم حاصل شود وقال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا دخل المؤمن قبره نودی الا ان
اول حبائک الجنة الا و اول حباء من تبعک المغفرة و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که چون مومن داخل قبر میشود ندائی از حضرت رب العزة میرسد
اینست که همچنین که اول بخششی که کرامت کردیم ترا بهشت است و اول عطای که کرامت فرمودیم تابعان
جنازه ترا آمرزش گناهان ایشانست وقال ابو جعفر صلوات الله علیه من حمل جنازة

البته

البته من جوانبه الاربعة محی الله عنه اربعین کبیرة من الکبائر و در حدیث
حسن کالصحیح و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که بردارد
جنازه برادر مرده را و جوانب برادر مرده در کافی و تهذیب نیست از چهار جانب حق سبحانه
و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و در هر دو کتاب من الکبائر نیست یعنی از کبایری که
در نامه عملش نوشته اند چهل کبیره را محو کنند و از خاطر ملکین نیز محو شود و این حدیث نیز
احتمال دارد که مطلق چهار گوشه برداشتن باشد یا نحو خاص و اظهر در جمع آنست که اگر نحو
خاص بجا آورد همه گناهان او آمرزیده شود چنانکه می آید و قال السنة ان یحمل السریر من جوانبه
الاربعة وما کان بعد ذلک فهو تطوع و ظاهر این تتمه حدیث سابق باشد چون جابر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نقل میکنند یعنی سنت موکد است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بران عمل نموده اند اینست که تابوت را از چهار گوشه بردارند بعد از آن
هر چه بردارند از جهت استحباب سنت را ترک نمی باید کرد و تطوع و استحبابی دارد
وقال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بقوائم السریر غفر الله له خمسا وعشرین
کبیرة واذا ربع خرج من الذنوب و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را
بیامرزد و اگر تربیع کند بنحو خاص از گناهان بیرون آید و در کافی و امالی بقائمة السریر است
یعنی یک پایه تابوت او و ظاهر آنست سهو از نساخ شده باشد و بنابرین هر گاه از جهت یک پایه بیست
و پنج کبیره بیامرزند از جهت مجموع قلا صد کبیره می باید آمرزیده شود اما حق سبحانه و تعالی
بفضل خود همه گناهان صغیره و کبیره را می آمرزد و می تواند بود که نسبت بجمعی چنین باشد که نیت
ایشان خالص باشد به تعالی وقال صلوات الله علیه لاسحق بن عمار اذا حملت جوانب
السریر سریر المیت خرجت من الذنوب کما ولدتک امک و بسند موثق کالصحیح منقولست
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باسحق فرمودند که هر گاه برداری چهار جانب تابوت
میت را از گناهان بیرون آیی چنانکه از مادر متولد شده باشی و این محتمل است که از

حجت برداشتن خاص نباشد یا از جهت خواص ظاهر صدوق قاعده معقول نداشته که ذکر کرده است
و حدیث حسین بن سعید که حق آید دلالت میکند بر آنکه هر کونه که خواهد بردارد و آن از جهت بیان
عدم وجوبست یا بیان اقل مراتب استحباب و اگر منظور این باشد که اخبار کیفیت خاصه خالی
از ضعفی نیست محمد بن یعقوب کلینی هرگاه حکم بصحت آن کرده باشد کافی است سیما در امور مستحبه
با آنکه مدار او بر کلینی است و ظاهر سهو شده باشد که ذکر نکرده است از آنجمله در حدیث کالصحیح
یا حسن کالصحیح از علی بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمود
که سنت در برداشتن جنازه آنست که از پیش روی تابوت که از جانب سر است بیائی
و جانب چپ تابوت را بدست راست بگیری که دست راست بگیری سیاست و بگردی برو
بو آنکه بعد از آن پای چپ تابوت که پای راست میت است را به پشت بگیری و از پشت تابوت در
آمده پای راست تابوت که محاذی پای چپ میت است بگیری و بگوشه چهارم که دست راست
تابوت است از جانب خود برداری و در این صورت همه جا رعایت میت و رعایت حامل
شده است که دست راست هر دو را مقدم داشته اما دست چپ تابوت مقدم شده است
و بهمین عنوان است حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که در برداشتن تابوت ابتدا کن
از جانب راست پس از پشت سر تابوت می آئی بجانب دیگر تا پیشش می آئی و میگردی
بر او مانند آسیا و ظاهر این حدیث آنست که دست راست تابوت را اول بر میداری
که دست چپ میت است از جانب چپ خود و دیگر پای راست تابوت و دیگر پای چپ
تابوت و دیگر دست چپ تابوت بدست راست خود بعکس اول و عبارت فقه رضوی
اینست که هرگاه خواهی که تربیع کنی پس جانب راست بجانب راست بردار و بگردی
از پشت سر تا جانب چپ بجانب چپ برداری و این عبارت محتمل است که جانب راست
تابوت باشد و در برداشتن منحرف بردارد تا جانب راست میت مراد باشد مثل
اول و ممکن است که این حدیث را حمل کنیم بر آن دو حدیث که مراد جانب راست میت

یا جا

یا جانب خود باشد ولیکن بعید است و مجمل است میان هر دو و اگر بهر دو عنوان بردارد
بهتر خواهد بود بی دغدغه و فرقی که هست میان شیعه و سنی آنست که شیعه از پشت
سر میگیرند و سنیان از پیش رو و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان المشی خلف
الجنازة افضل من المشی بین یدیها و لا بأس ان یمشی بین یدیها و بسند موثق
کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که پیاده در عقب
پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت و جائی نیست که پیش پیش تابوت
بروی و این حدیث در کافی و تهذیب از اسحق از صادق صلوات الله علیه منقولست و صدوق
از باقر صلوات الله علیه روایت کرده است ممکن است که از سهو نساخ شده باشد یا حدیث
دیگر باشد یا بنابر آن باشد که حدیث صادق تتمه حدیث باقر است صلوات الله علیهما و در تقدمه
گذشت که جایز است احادیث هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را از دیگری
روایت کنند چون همه یک نفسند و علوم ایشان یکی است خصوصا حدیث لاحق را از سابق
و کتب الحسین بن سعید الی ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه یسأله عن سریر المیت
یحمل أله جانب یبدأ به فی الحمل من جوانبه الاربعة او ما خف على الرجل یحمل
من ای الجوانب شاء فکتب من ایها شاء و بسند صحیح منقولست که حسین بخدمت آن حضرت
صلوات الله علیه در عریضه عرض نمود که آیا تابوت را که بر میدارند کدام جانب ابتدا باید کرد
در برداشتن آن از چهار جانب و یا از هر جانبی که آسان باشد بر میدارد و از هر جانبی که خواهد حضرت
فرمودند در جواب عریضه که از هر جانب که خواهد و جمع میان الاخبار باین عنوان است که وجوب نیست
و حمل بر تقیه با اتفاق اظهر است خصوصا در مکاتیب حضرت امام رضا صلوات الله علیه تا آخر
ائمه تقیه بیشتر بوده است و اتفاقا که مبادا شیعیان باین کیفیت شناسند و با ایشان ضرر رسانند
والله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الجنازة تخرج معها بالنار فقال
ان ابنة رسول الله صلى الله علیه و آله و علیها اخرج بها لیلا و معها مصابیح
و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که آتش با جنازه میتوان برد حضرت فرمودند که در خبر

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی رقیه که عثمان او را شهید کرد شب او را بیرون بردند و جمعها
داشتند حضرت تجویز چراغ شب فرمودند و در روز مجمره بردن و غیر آن بدست دیگر نیست
که فال بد است با آتش و در جاهلیت بوده است و الحال نیز شایع است اگرچه تخفیف یافته است و
اسراف است چراغ در روز سیما هر چند عمداً و کلینی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است به روایتی طولانی که حاصل آن این است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله بدر کردن مغیرة بن ابی العاص را و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل
علیه السلام خبر آورد که مغیره در خانه عثمان است تا آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امیر
المؤمنین را صلوات الله علیه با جمعی فرستادند او را بیرون مدینه بجهنم فرستادند عثمان
علیه اللعنه رقیه را بسیار زد و رقیه بحضرت فرستاد که مرا کشت بفریاد رس حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طلبید و فرمود که شمشیر بردار و برو
و دختر پسر عمت را از آنجا در آر در حضرت شمشیر کشید و رفت و رقیه را بخانه حضرت
آورد و چون حضرت نظر با و افتاد و او بگریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی
خود را بحضرت نمود و حضرت فرمود که ترا کشته است خدای تعالی او را بکشد و بعد از سه
روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت رسول فاطمه را با زنان مومنان فرستاد که برو نماز
گذارند و او را علیه لعاین الله که رسیده بشما بما لیان بود شهید کرد بلکه هر ظلمی که بر اهل بیت واقع
شد همه در گردن این دو سه سگ بود که اساس ظلم را بر اهل بیت ایشان گذاشته چنانکه اخبار
متواتره بمضمون وارد است و صحاح سته نیز مشحون است از آن کسی که تعصب را دور کند
می بیند و اکثر ایشان نمی بینند از آن جهت که تعصب چشمهای ایشان را کور کرده است
وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَشْيِ مَعَ الْجَنَازَةِ
فَقَالَ بَيْنَ يَدَيْهَا وَعَنْ يَمِينِهَا وَعَنْ شِمَالِهَا وَخَلْفِهَا و کلینی بسند صحیح از محمد از حضرت
امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده است که پرسیدم از
راه رفتن با جنازه حضرت فرمودند که از پیش رو و از دست راست و از دست چپ و از پشت سر جنازه و اسم

خوبست

خوبست یا خوبست که از چهار جانب بروند و اول اظهر است و این حدیث منافات ندارد
با آنکه در عقب بهتر باشد و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که هر که خواهد
که براهی رود که فرشتگان نزول نمایند که آن عمل میروند باید که از دست راست و دست چپ تابوت
برود و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که از عقب جنازه رفتن بهتر است و در دو حدیث کالصحیح
وارد است که پیش پیش جنازه مخالفان حق نروید که ملائکه عذاب باستقبال ایشان می آیند با انواع
عذاب و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از انصار
از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شده بود و آن حضرت پیاده با جنازه او رفتند
بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله سوار نمی شوید حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که سوار شوم و
ملائکه پیاده باشند و حضرت سوار نشدند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمعی را دیدند
که سوار شده اند حضرت فرمودند که شرم ندارند این جماعت که برادر مومن ایشان در این حال
باشد و ایشان سوار باشند یعنی می باید که پیاده باشند و از تشییع و تربیع ایشان بهره مند شوند
با آنکه در سواری تکبری هست و در پیاده رفتن تواضع است با در صورتیست که قدرت داشته
باشد و با مانع کراهت ندارد بی دغدغه وَرَوَى عَبْدُ اللهِ بْنُ سِنَانٍ عَنِ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ
اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا مَاتَ آدَمُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فَبَلَغَ إِلَى الصَّلَاةِ عَلَيْهِ فَقَالَ
هِبَةُ اللهِ ص لِجَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمْ يَا رَسُولَ اللهِ فَصَلِّ عَلَى نَبِيِّ اللهِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ
إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنَا بِالسُّجُودِ لِأَبِيكَ فَلَسْنَا نَتَقَدَّمُ أَبْرَارَ وُلْدِهِ وَأَنْتَ مِنْ أَبَرِّهِمْ فَتَقَدَّمْ
وَكَبِّرْ عَلَيْهِ خَمْساً عِدَّةَ الصَّلَوَاتِ الَّتِي فَرَضَهَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهِيَ السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ و بسند صحیح از حضرت منقول است که
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت آدم علیه السلام فوت شدند و تجهیز و تکفین او کردند وقت
نماز رسید حضرت هبة الله شیث بحضرت جبرئیل گفتند که پیش بایست و نماز کن بر رسول الله آدم
پس جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرد که سجده کنیم از جهت پدرت تعظیماً پس ما هرگز
تقدم نمیکنیم بر نیکوکاران فرزندان او و تو از نیکوکارترین ایشانی پس حضرت پیش ایستاد

و پنج تکبیر را آدم گفت بعد نمازهایی که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است بر امت محمد صلی الله علیه
و آله و چون شش نماز بر آدم کرد پنج تکبیر سنتی باقی ماند در فرزندان آدم تا روز قیامت و فواید
این حدیث بسیار است یکی افضلیت انسان بر ملائکه و آن اجماع شیعه است و احادیث بر فضیلت
انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بر فرشتگان متواتر است دیگر آنکه مشتاق میشد افضل ...
دیگر تقدم مفضول بر فاضل قبیح نیست دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی آنچه اصلح است میکند و در ...
حضرت آدم فضیلت داشت بر ملائکه که حق سبحانه و تعالی امر بسجود او کردند آنست که اشاره
میکند به حسن و قبح شرعیست دیگر آنکه نماز میت پنج تکبیر بوده است از زمان آدم تا حال
و سنیان یکی را انداخته اند دیگر آنکه ظاهرش آنست که همین پنج تکبیر واجب باشد و بس اگر
چه محتمل است که غرض بیان عدد تکبیر باشد و منافات ندارد که دعا واجب باشد یا آنکه از
زمان آدم تا حال و الحال باشد همین باشد و حضرات ادعیه را افزوده باشند و الله تعالی
یعلم وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ كَبَّرَ فَتَشَهَّدَ ثُمَّ كَبَّرَ فَصَلَّى عَلَى
النَّبِيِّ وَآلِهِ وَدَعَا ثُمَّ كَبَّرَ وَدَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَدَعَا لِلْمَيِّتِ
ثُمَّ كَبَّرَ وَانْصَرَفَ فَلَمَّا نَهَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الصَّلَاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَكَبَّرَ وَتَشَهَّدَ
ثُمَّ كَبَّرَ فَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَانْصَرَفَ فَلَمْ يَدْعُ لِلْمَيِّتِ و در حسن کالصحیح
از ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر ثقه منقولست از مادرش ام سلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر میتی نماز میکردند تکبیر میگفتند و شهادتین
میخواندند و دیگر تکبیر میگفتند و صلوات بر رسول و آل او صلوات الله علیهم میفرستادند و دعا ...
میکردند از برای میت دیگر تکبیر میگفتند و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات میکردند دیگر تکبیر چهارم میگفتند
و دعا از جهت میت میکردند دیگر تکبیر میگفتند و فارغ میشدند پس چون حق سبحانه و تعالی او را
منع فرمود از دعای بر منافقان چون نماز بر ایشان میکرد تکبیر میگفت و تشهد میگفت و صلوات
بر نبی و آل او میفرستاد و دیگر تکبیر میگفت و دعا از برای مؤمنان میکرد و دیگر تکبیر چهارم میگفت و
فارغ میشد و دعا از جهت میت نمیکرد اگرچه ام سلمه حالش نزد ما معلوم نیست اما اگر ثقه نمیبود

محمد بن مهاجر و ابن ابی عمیر از و روایت نمیکردند و علما اعتماد نمیکردند خصوصا ابن بابویه و در حسن
کالصحیح و صحیح از حماد بن عثمان و هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر جمعی پنج تکبیر میگفتند و بر جمعی چهار تکبیر میگفتند و چون چهار تکبیر میگفتند
متهم میشد میت بآنکه منافق است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز بر میتی گذاردند و پنج تکبیر گفتند و بر دیگری نماز
گذاردند و چهار تکبیر گفتند اما آنرا که پنج تکبیر گفتند در تکبیر اول حمد الهی و تمجید او کردند و در تکبیر
دویم دعا از جهت رسول الله کردند و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند و در تکبیر چهارم
دعا از برای میت کردند و در تکبیر پنجم فارغ شدند و اما آنرا که چهار تکبیر گفتند در تکبیر اول تحمید و تمجید
الهی کردند و در تکبیر دویم دعا از برای خود و اهل بیت خود کردند و در تکبیر سیوم دعا از
برای مؤمنین و مؤمنات کردند و در تکبیر چهارم فارغ شدند و دعا نکردند چون منافق بود و ظاهرا
که در نماز میت دعای خاصی نیست چنانکه در اخبار صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و خواهد آمد
ان شاء الله تعالی وَمَنْ صَلَّى عَلَى الْمَيِّتِ فَلْيَقِفْ عِنْدَ رَأْسِهِ بِحَيْثُ إِنْ هَبَّتْ رِيحٌ فَرَفَعَتْ
ثَوْبَهُ أَصَابَ الْجِنَازَةَ و کسی که نماز کند بر میتی باید که نزد سر او بایستد بنوعی که دور نباشد
بحیثیتی که اگر بادی بوزد و جامه او را بر دارد بجنازه خورد و جا ارشش یعنی میباید نزدیک
نباشد و بسیار دور نباشد و اما آنچه صدوق ذکر کرده است که نزد سر میت بایستد
مراد امام جماعت است و این خلاف مشهور است و اما قرب میت در حدیثی وارد شده است
وجه داول نیز در حدیثی وارد شده است و ان شاء الله تعالی بعد ازین ذکر خواهد کرد
احادیث را نیز در آنجا ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی وَيُكَبِّرُ وَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ
بِالْحَقِّ بَشِيراً وَنَذِيراً بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ ممکن است که صدوق حدیثی باین عنوان دیده
باشد و در فقه رضوی بهمین عنوان واقع است ببعضی از تغییرات که مذکور خواهد شد ان شاء الله
در دعای اول بعد از شهادتین است وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ

وَالبَعثُ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيبَ فِيهَا وَأَنَّ اللهَ يَبعَثُ مَن فِي القُبُورِ و بعد از تکبیر
دویم اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَفضَلَ مَا صَلَّيتَ وَبَارَكتَ
وَرَحِمْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَى إِبرٰهِيمَ وَآلِ إِبرٰهِيمَ فِي العَالَمِينَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ
و ترجمه‌اش اینست که گواهی میدهم یعنی علم یقینی دارم که نیست کسی که عبادت او را جایز باشد مگر الله که
واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست و اوست مستحق عبادت حال آنکه او یگانه است
من جمیع الوجوه که صفات او عین ذات اوست و وجودش عین ذات اوست بلکه ذات او وجود
اوست و وجوب وجود او عبارت از آنکه وجود اوست و او را در معانی شریک نیست بلکه
وحدت او بمعنی دارد که بی نظیر و بی مثل و همتاست و در ذات او تبعض و تکثر نیست و هرچه
غیر اوست ذاتی دارد و وجودی دارد و امکان دارد و صفات ایشان غیر ذات ایشانست
و شهادت میدهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده اوست و فرستاده اوست بخلق و او را
براستی و حقیقت فرستاده است که بشارت دهنده باشد بثواب و بیم کننده کافران
و فاسقان باشد بعذاب الهی مثل روز قیامت که بعد از و پیغمبری نخواهد بود و بازمان
او نزدیکست بقیامت وَيُكَبِّرُ الثَّالِثَةَ وَيَقُولُ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارحَم
مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفضَلِ مَا صَلَّيتَ وَبَارَكتَ وَتَرَحَّمتَ
عَلَى إِبرٰهِيمَ وَآلِ إِبرٰهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ و تکبیر دویم را میگوید و این دعا میخواند که ترجمه او
اینست که خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومین اند و فاطمه زهرا صلوات الله
علیها و جمیع سادات و علما و صلحا بالتبع داخل باشند و صلوات هر یک بنوعی دیگر باشد اما
صلوات آن حضرت طلب رواج دین و مذهب و کثرت اتباع که عالم همه بدین آن حضرت داخل
او در آیند چنانکه حق سبحانه و تعالی در اقصی مطالب کاملست دین او نیز ظاهر و هویدا شود
در عالم که هرچه بزرگی و جلالت و عظمت ایشان زیاد است متعدی شود و اقصی مراتب
کمال خود برسد و فی الحقیقه دعا راجع بامت میشود و همچنین بآن حضرت در شفاعت کبری
و زیادتی کرامت فرماید تا هر که باسلام از دنیا رفته باشد و قابلیت شفاعت داشته باشد

آن

آن حضرت شفاعت فرماید او را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که مَن ذَا الَّذِي
يَشفَعُ عِندَهُ إِلَّا بِإِذنِهِ یعنی که شفاعت می تواند کرد الا باذن الهی و شفاعت نمیتوانند کرد مگر کسی را که
حق سبحانه و تعالی از دین او راضی باشد که شیعه اثنی عشری باشد و لهذا از صحاح سته قریب
به پنجاه حدیث منقولست در شان صحابه که من بر سر حوض کوثر باشم و امت خود را آب دهم
الی که هر که از آن آب بخورد دیگر تشنه نشود مگر اکثر اصحاب من که همه مگر قلیلی مانند همل نعم
یعنی شتران بی شبان اند و از گله شتران یا گوسفند بی شبان اند و از رمه گوسفندان گروه گروهی
از اصحاب من که متوجه آن حوض شوند ایشان را باز دارند و بجهنم برند و من گویم الهی اینها اصحابی
منند الهی اینها اصحاب من اند می گویند که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها کردند ایشان
بکفر اصلی برگشتند و من گویم سحقاً سحقاً ایشان دور شوند از من و من بیزارم از ایشان و در
اخبار متواتره اهل بیت وارد شده است که همه مرتد شدند مگر سلمان و ابوذر و مقداد و
عمار و حذیفه و بعد از ارتداد قریب پنجاه کس برگشتند مثل ابوالهیثم بن التیهان و جابر انصاری
و سهل بن حنیف و ابو ایوب و عبد الله بن الصامت و خزیمه بن ثابت و ابو سعید خدری
و امثال ایشان که روایات وارد شده است در رجوع ایشان و فضل بن شاذان ایشان را
ذکر کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پیغمبری بمیرد یا کشته شود همه بکفر
بر خواهید گشت و برگشتند بشهادت خود ایشان در صحاح ایشان و ممکن است که وارحم
محمداً وآل محمد اشاره باشد بآن حضرت و شفاعت شیعیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد
و رفعت درجات ایشان و از آن جمله شفاعت شیعیان بسیاری از ایشان در مثل همه
طایفه ربیعه و مضر که در احادیث شیعه متواتر است و سنیان در اویس قرنی ذکر
کرده اند از عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب که در سال حج عمر بخدمت اویس رفت و خرقه
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داد و رو بوی کتابیه و بشارت شفاعتش در مثل
ربیعه و مضر کرد و دو طایفه اند در عربان که حصر عدد ایشان نمیتوان کرد از کثرت
و خود نقل کرده اند که در جنگ صفین رکاب بوسی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شد

والشهادت فایز شد و در ان جنگ و جمعی از علمای شیعه و سنی ذکر کرده‌اند که چون هیچ شک
نیست که حق سبحانه و تعالی رتبهٔ آنحضرت را بمرتبه رسانیده است که قابلیت زیادتی ندارد
چنانکه اشاره بآن دارد قول الهی فکان قاب قوسین او ادنی و این حدیث نیز متواتر است
که حق سبحانه و تعالی فرمود که لولاک لما خلقت الافلاک و در طرق شیعه متواتر و از
طرق اهل سنه نیز از اخبار است لولاکما که خطاب بمحمد و علی صلوات الله علیهما باشد و در
طرق شیعه متواتر است ایضا لولاکم که خطاب بآنحضرت و انوار اطهار ائمه معصومین صلوات الله
علیهم باشد فرمود که اگر شما نمی بودید نه آسمان می‌آفریدم و نه زمین و نه آفتاب و نه
ماه و هیچ چیز پس چون غرض از ایجاد ایشان اند مطلقا پس هر چه حق سبحانه و تعالی آفریده
الی ابد الاباد مطلوب از خلق همه ایشان اند پس حق سبحانه و تعالی لازم گردانیده که در هر
مطلبی اول صلوات بر آنحضرت و آل او فرستند تا ببرکت ایشان و بشفاعت گرامی
ایشان مطلوب حاصل گردد بلکه شفاعت کبری اینمعنی است و از اجله محقق دوانی است که
در زوراء شرح آن بسط این معنی داده است که صحابه از حضرت سید المرسلین سؤال کردند
که کیفیت سلام بر ترا یا رسول الله دانستیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود که بگوئید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد
و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در طرق شیعه لفظ
علی نیست میان محمد و آل محمد و محققان طرفین ذکر کرده‌اند که چون حق سبحانه و تعالی صلوات
بر محمد را بخصوص خطاب فرمود و حضرت آل را اضافه فرمود این اشاره است باینکه صلوات بر آن
حضرت بدون صلوات بر آل آنحضرت صلوات نیست و احادیث صحیح وارد است بر اینکه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات فرستد بر من و صلوات نفرستد
بر آل من بوی بهشت را نخواهد شنید با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه می‌آید و ممکن است که صلوات
بر آل حضرت سبب سرور آنحضرت شود باینکه گوینده صلوات مستحق بهشت میشود و این
لذت از صلوات آنحضرت باشد چنانکه از احادیث بسیار وارد است بر اینکه آن

حضرت

حضرت خوشحال میشود و احادیث متواتره وارد شده است که هر که یک مرتبه صلوات بر من فرستد
من ده مرتبه صلوات بر او فرستم و حق سبحانه و تعالی هزار مرتبه صلوات بر او فرستد و هزار
صف از فرشتگان هزار مرتبه صلوات بر او فرستند و احادیث صحیحه وارد شده است
که هر که در هر حاجتی که داشته باشد اول صلوات بفرستد حق سبحانه و تعالی کفایت
میفرماید مهمات دنیا و آخرت او را و هر دعایی که مقرون بصلوات نباشد آن
دعا را باسمان نمی‌برند و مستجاب نمیشود و احادیث بسیار وارد شده است که هر که اسم حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه و آله بشنود نزد او مذکور شود و صلوات نفرستد داخل
بهشت را خطا کرده است و براه جهنم رفته است و خود را از رحمت الهی محروم کرده است
و احادیث صلوات در کتاب صلوة مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما برکت که در بین
دعا و صلوات واقع شده است ممکن است که مراد از آن زیادتی امت حضرت باشد
و زیادتی اولاد و زیادتی کمالات آنحضرت صلی الله علیه و آله و جمعی گفته‌اند که بار امور ساختن از
باین عبادات و مجمل میدانیم که گفتن این خوبست و از جهت آن حضرت خوبی دارد و ما
نمیدانیم که آن خوبی چه چیز است لهذا بجد اگذاشته‌ایم همه را که بجا حق سبحانه و تعالی میداند
چنان سفرهاید و مارا باین گفتن ثواب عظیم حاصل میشود و الله تعالی یعلم و اما بجد وارد
شده است در صلوات که صلوات و رحمت و برکت بر آنحضرت فرستد مثل بهتر این
صلواتی که بر حضرت ابراهیم فرستاده و واضح کلمه آنست که تشبیه میباید اقوی
از مشبه به باشد و در اینجا بعکس است و جواب بسیار در جواب این بحث گفته‌اند یکی که در اینجا
تشبیه در اصل صلوات است نه در کیفیت آن پس گوینده میگوید که چون صلوات بر خلیل
و آل او فرستاده بر حضرت حبیب اولی است بصلوات چون که زمین را از جهت آنحضرت
آفریده و فی الحقیقه خلیل و آلش فرع حبیب و آل او بند و اینجا در صورتی خوبست که لفظ
افضل نباشد دویم آنکه چون آل خلیل بسیار ند و پیغمبران صد و بیست و چهار هزار پیغمبر ند
و اکثر ایشان از اولاد آنحضرت اند پس استبعادی ندارد که مجموع ایشان زیادتی داشته باشند

چون حضرت از کل و اعم از ایشان بهتر باشد و بر تقدیر افضلیت از مجموع چنانکه حق است شبهه
در کثرت و کمیت شده است نه در کیفیت پس ممکن است که صد هزاران هزاران هزار
صلوات بر ایشان فرستاده شده و ما آن عدد را طلب کنیم اگر چه کل از من اعداد بهتر
از مجموع آنها باشد و بهترین وجوه آنست که حضرت سید المرسلین و آل آن حضرت
داخلند در آل ابراهیم چون فرزندان آنحضرتند پس لایق است که صلواتی که بر ایشان
و بر سایر انبیا و اوصیا از اولاد آن حضرت و آل آن حضرت باشد اقوی خواهد بود از
صلواتی که بر آنحضرت و آل و تنها باشد ما از حق سبحانه و تعالی آن مجموع را از جهت حضرت
سید المرسلین و هر یک از آل آنحضرت که حضرات ائمه معصومین اند با حضرت فاطمه زهرا
طلب میکنیم صلوات الله علیهم انک حمید مجید از جهت بدرستی که تو مستحق جمیع ثناها و عظمت و بزرگواری
مخصوص است بسبب اختصاص تو بجمیع کمالات پس تو مستوالی چنین صلواتی بر آن حضرت و آل آن
چون آن حضرت را و آل آن حضرت را در اعلی مراتب کمالهای ذاتی و صفاتی آفریده
صلوات الله علیهم اجمعین و ظاهرا در عبارت سهوی از نساخ واقع شده است و ممکن است
آنست که جمله و بارک علی محمد و آل محمد مقدم باشد بر جمله وارحم محمدا و آل محمد بقرینه کافضل
افضلیت و برکت و ترحمت و در هر جا نیز مقدم است هم در دعاها و هم در احادیث
و هم در فقه رضوی که ظاهرا اصل این خبر است و زیاد و کم کرده است باعتبار اخبار
دیگر و ممکن است که خبری دیگر باشد والله تعالی اعلم و تکبیر الثالثة ویقول
اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم
والاموات و تکبیر رابع میگوید و میگوید این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا بیامرز گناهان
مردان مومن و زنان مومنه و مردان مسلمان و زنان مسلمان را زندگان ایشان را و مردگان ایشان را و مراد از
مومن در اینجا شیعیان اثنی عشری صالح اند که گناهان کبیره نکرده و اصرار بر گناهان صغیره ننموده
باشند و مراد از مسلمان شیعه اثنی عشری غیر عادل است چنانکه خواهد آمد که دعای
سنیان لعنت است بر ایشان و ایشان کافرند و منافق و محتمل است که مراد عکس باشد

حا

چنانکه اکثر متکلمین برآنند که مومن کسی است که اعتقاداتش صحیح باشد و اثنی عشری باشد اگر چه فاسق
باشد و مسلمان آنست که منقاد شریعت مقدسه باشد یا که عادل باشد و ممکن است که هر دو یک
معنی باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ان الدین عند الله الاسلام یعنی
دین حق نزد حق سبحانه و تعالی اسلام است و اجماع علما این معنی ایمانست و بنا برین محتمل است که
دعا از جهت شیعیان باشد در هر دو خواه عادل و خواه فاسق و محتمل است که مراد از هر دو
عادل باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست
و زبان او سالم باشند و ضررش مطلقا بمسلمانان نرسد و مومن کسی است که مومنان
از دست و زبان او سالم باشند و ایمن مومنان باشند بر اموال ایشان و تفسیر اول است
باکثر احادیث و تفاسیر دیگر نیز که در احادیث وارد شده است و حق آنست که ایمان و اسلام
مشترکند میان این معانی همه والله تعالی یعلم و بخصوص این عبارت احادیث وارد شده است
در دعای میت و در حدیث صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد است
که فرمودند که هر که باین عنوان دعا کند از جهت مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات احیای
ایشان و اموات حق سبحانه و تعالی بعدد هر مومن و مومنه حسنه در نامه عمل او بنویسد
از زمان آدم تا روز قیامت و بعدد هر یک از ایشان ملکی موکل سازد که از جهت او دعا کنند و در
موثق کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که هر روز بیست
و پنج مرتبه این دعا را بخواند حق سبحانه از جهت او بعدد هر مومنی که رفته است و بعدد هر مومنی
که خواهد بود تا روز قیامت حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند کند و احادیث در این
باب بسیار است و بعضی از آن نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در تتمه این دعا منقول است
در فقه رضوی و تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی
الحسنات یا ارحم الراحمین محدثان چنین تفسیر کرده اند که خداوندا تابع گردان میان ما و ایشان
گردان در خیرات که ما خوب کنیم و تو ماجرا آن کنی چنانکه با ایشان کردی و محتمل است که
مراد این باشد که پی در پی فرست خیرات خود را بر ایشان و بر ما یعنی رحمت و بر ما رحمت و توفیق

وبه‌آیت درستی که تو اجابت کننده دعاهایی خداوندی که خوبیها همه از تست ای بخشنده‌ترین
بخشندگان درستیکه تو بر همه چیز قادری وتکبیر الرابعة ویقول اللهم عبدک
وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه
واغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین واخلف علی اهله فی الغابرین وارحمه
برحمتک یا ارحم الراحمین ثم یکبر الخامسة ودر فقه رضوی بعد از عنه المیت واعفه
لنا وله اللهم احشره مع من یتولاه ویحبه وابعده ممن یتبرأه ویبغضه اللهم
الحقه بنبیک وعرف بینه وبینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین وچون تکبیر
پنجم بگوید بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار
اما ترجمه اصل وتکبیر چهارم را بگوید واین دعا را بخواند که ترجمه‌اش اینست که خداوندا اینست تو و پسر
بنده تو و پسر کنیز تو به رحمت تو نازل شده است ودر فقه رضوی نزل بک ساحتک است
یعنی در فضای رحمت تو نازل شده است و به درگاه تو آمده است و تو بهترین کسانی که بدرگاه
او نزول کننده از مهمانی که به درگاه ایشان میروند تو واسطه عطا خداوندا ما درستی که ما علم نداریم
و نمیدانیم از و مگر خوبی را که از ایمان است و از باقی اعمال گرچه بد باشد علم نداریم زیرا که
ممکن است که تو بخشیده باشی بسبب سکرات موت چنانکه گذشت و تو داناتری باحوال او از
ما خداوندا اگر نیکوکار بوده است پس زیاده کن در احسان خود با او چنانکه در دنیا با و احسان
کردی که نیکوکار بود و اگر گناهکار بوده است تو از گناهان او بگذر و او را بیامرز خداوندا بگردان
روح او را جای او را در بالاترین مراتب بهشت و تو عوض او باش در بازماندگان او
در تدارک احوال ایشان و رحم کن او را برحمتهای عام خود ای بخشنده‌ترین بخشندگان
دنیا بر نسخه فقه رضوی بیامرز ما را و او را خداوندا محشور کن او را با جمعی که او ایشان را امام
خود میدانسته و دوست میداشته ایشان را و دور کن ایشان را از کسانی که او بیزار است از ایشان
و دشمنی داشت با ایشان خداوندا او را ملحق ساز به پیغمبرش و شناسایی ده میان او و پیغمبرش

دیگر

و ببخشا ما را وقتی که ما را از دنیا ببری ای خداوند عالمیان پروردگارا عطا کن ما را در دنیا هر چند
خوبی که هست کن ما را در آخرت بهشت و حور العین و همه ما را در پناه خود در آور و از عذاب جهنم
با اعمال صالح و ازواج صالحه و عطا
و فی الحقیقه دعای پنجم از نماز که از زنده است پس تکبیر پنجم بگوید و آنکه در اشعار رفات هیچست که
با بزرگان تو بگوئید بلکه شما بگوئید و او را انبتر حبسی که فسخ جمع می آورند در کلام عرب و عجم و لیکن
چون وحدت مخصوص ذات مقدس اوست که واحد من جمیع الوجوه است و هر وجه نفی
غیر او کثرت است بکثرتهای مختلف لهذا اگر لفظ جمع بیاورند توهم تعدد و تکثر بهم میرسد و آن
نقص است بلکه میبایست نسبت بذات مقدس او و بنابراین بلفظ جمع وارد نشده و خالق گشت
که اگر حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما چنین کردیم مراد انبیا و اوصیا و فرشتگانند که کرده
ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است چنانکه فرموده است که ان الینا ایابهم یعنی رجوع و بازگشت
خلایق بسوی ما خواهد بود و حساب ایشان نیز بر ماست که ما حساب ایشان بکنیم در احادیث
معتبره وارد شده است که مراد انبیا و اوصیا اند و از ین تحقیق غافل مباش که ندیده ام در کتابی
و نه در کلام علما بلکه از تفضل الهی است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم دیگر بدانکه اظهر آنست که از برای نماز بر مؤمن پنج تکبیر ضرور است و دعای خاصی
واجب نیست بلکه هر دعایی خواست و اگر همه دعاها در هر تکبیری بخواند بهتر است و خطا هرا
اگر کتف به پنج تکبیر کنند کافی باشد خصوصا کسی که اقتدا کرده باشد اگر چه احتیاطا
در نماز میت مثل اقتدا بغیر این نماز نیست و در غیر این نماز اقتدا بی قرارت نمیکند مگر
نماز جهریه را که نشنود هیچ چیز را حتی همهمه را و در ین نماز اگر نشنود نیز دعا خواندن
بهتر است و اگر جمع کند میان دعاها یکی از احادیث منقوله در جمع بهتر است بشرط زیاد کردن
الحمد داشته باشد چون اکثر روایات منقوله مشتمل بر ستایش است و در حدیث صحیح از زراره
و محمد بن مسلم وارد است که هر دو از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که در نماز میت
قرائت قرآن نیست و دعای مقرر نیست بلکه هر دعایی که بخاطرت رسد خوبست سزاوار
ترین کسانی که از جهت او دعا کنند مؤمن است و آنست که ابتدا کند صلوات بر محمد و آل محمد

صلی الله علیه و آله و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابو ولاد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تکبیر میت حضرت فرمودند که پنج تکبیر است و چون تکبیر
اول را گفتی میگویی که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له اللهم صل علی
محمد و آل محمد اللهم ان هذا المسجّی قدامنا عبدک وابن عبدک وقد قبضت
روحه الیک وقد احتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم
من ظاهره الا خیرا وانت اعلم بسریرته اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عن سیئاته و همچنین بعد از هر تکبیری این دعا را میخوانی و ظاهر این
حدیث و صریح این حدیث موثق عمار دلالت میکند بر آنکه بعد از تکبیر پنجم نیز دعا خوبست و احادیث
بسیار دلالت میکند بر آنکه بعد از آن دعا نیست یعنی لازم نیست و در حدیث حسن کالصحیح
منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر میگویی و شهادتین
میخوانی و بعد از آن میگویی انا لله وانا الیه راجعون الحمد لله رب العالمین رب
الموت والحیوة صل علی محمد و اهل بیته جزی الله عنا محمدا خیر الجزاء بما صنع بامته
وبما بلغ من رسالات ربه پس میگویی اللهم عبدک ابن عبدک ابن امتک ناصیته
بیدک خلا من الدنیا واحتاج الی رحمتک وانت غنی عن عذابه اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا وانت اعلم به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وتقبل منه
وان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه برحمتک اللهم الحقه
بنبیک وثبته بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا والآخرة اللهم اسلک بنا
وبه سبیل الهدی واهدنا وایاه صراطک المستقیم اللهم عفوک عفوک پس
تکبیر میگویی این دعا را میخوانی تا فارغ شوی از پنج تکبیر و مانند این نیز در فقه رضوی هست و این عبارت
ظاهرش اینست که در تکبیرات باقی از اللهم تا آخر میخواند و احتمال همه دارد و در حدیث حسن
کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در نماز میت فرمودند که
تکبیر میگویی و صلوات بر محمد و آل او صلوات الله علیهم تکبیر دیگر میگویی اللهم عبدک بن

عبدک بن امتک لا اعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وتقبل منه وان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وافسح له واجعله من رفقاء
محمد صلی الله علیه وآله پس تکبیر دویم میخوانی و میگویی اللهم ان کان زاکیا فزکه
وان کان خاطئا فاغفر له پس تکبیر سیم میگویی و میخوانی اللهم لا تحرمنا اجره ولا
تفتنا بعده پس تکبیر چهارم میگویی و میخوانی اللهم اکتبه عندک فی علیین و
اخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد وآله صلی الله علیه
وآله پس تکبیر پنجم بگو و فارغ شو و مانند عنوان نیز در فقه رضوی مذکور است و از حدیث موثق
کالصحیح سماعه ظاهر میشود که در تکبیر اول چهار دعا را میخوانند و در هر تکبیر دیگر دعا از جهت میت میکنند
و قریب باینست موثقه عمار ساباطی چنانکه ظاهر حدیث زراره و حلبی نیز بر این دلالت میکند
و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است
پس اگر چنان کنند که بعد از هر تکبیری شهادتین بگویند و صلوات بفرستند و دعا از جهت
مؤمنین و مؤمنات بکنند و دعا از جهت میت بکنند بهمه احادیث عمل کرده است و اگر همه دعاها
جمع کنند و در هر تکبیری بخوانند بهتر خواهد بود اگر منفرد باشند و اگر بجماعت نماز کنند تخفیف در دعا
اولی است والله تعالی علیم ولا یبرح من مکانه حتی یری الجنازة علی ایدی الرجال و چون
از نماز فارغ شود از جای خود بجای دیگر نرود تا ببیند جنازه را بر دستهای مردان و این
مضمون موثقی است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده است که چون حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نماز بر میت میکردند از جای خود حرکت نمیکردند تا جنازه را بر دستهای
مردان نمیدیدند و چون ظاهر خبر در فعل حضرت وارد شده است ممکن است که مخصوص امام
جماعت باشد و چون تأسی بافعال ایشان می باید کرد بهتر آنست که همه کس خود باشند
مگر چهار کس که جنازه را بر دارند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که بعد از نماز اندکی توقف میکنند و بجای دیگر نروند تا جنازه را بر دارند از
از برابر او و عبارت متن عبارت فقه رضوی است والعلة التی من اجلها

یکبر علی المیت خمس تکبیرات ان الله تبارک وتعالی فرض علی الناس خمس فرایض
الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة فجعل للمیت من کل فریضة
تکبیرة و علتی که باعث بر آنست که بر میت پنج تکبیر میگویند آنست که حق سبحانه وتعالی پنج چیز را
بر خلایق واجب کردانیده است وستون دین کردانیده است و آن نماز و زکات و روزه
و حج و اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است پس حق سبحانه وتعالی مقرر
فرمود که بدل از هر فریضه تکبیری بر میت بگویند و چون منافقان زمان حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله از ولایت نبی و اهل بیت بهره نداشتند حضرت بر ایشان چهار تکبیر فرمود
وهمچنین منافقان بعد از آنحضرت و آن غیر اثنی عشری اند هر که باشند اگر چه یک امام
کم کنند مثل فطحیه یا بعضی از ائمه را اعتقاد نداشته باشند مثل واقفیه ایشان را چهار تکبیری
باید گفت و در تکبیر پنجم مخیر اند که بگویند و لعنت کنند یا نگویند و بر این مضمون احادیث متواتره
وارد شده است و سنیان کیفیت نماز بر منافقان را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وآله روایت کرده اند و بدان عمل میکنند و اگر شیعه بر ایشان نماز کنند مخیر اند که چهار تکبیر
بگویند مثل نماز منافقان یا پنج تکبیر بگویند و بعد از تکبیر چهارم بر ایشان لعنت کنند و تفصیلش
می آید وروی ان العلة فی ذلک ان الله عز وجل فرض علی الناس خمس صلوات
فجعل للمیت من کل صلوة تکبیرة و در روایات صحیحه کالصحیح از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین
وارد شده که فرموده اند که حق سبحانه وتعالی بر مردمان پنج نماز واجب کردانیده است و از برای میت
بدل از هر نمازی تکبیری مقرر ساخته است یا از هر نمازی تکبیری از جهت میت برداشته مقرر
ساخته است و بنابرین احتمال ظاهر آنست که تکبیرات احرام را برداشته اند پس ظاهر میشود
که پنج تکبیر رکن باشند و بترک یکی از آنها سهوا نماز باطل شود و بنا بر احتمال اول نیز این معنی ظاهر
میشود چون اگر یکی ترک شود چنان خواهد بود که یک نماز را کم کرده باشد و قطع نظر از استنباط چون
احادیث متواتره وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است یعنی اگر یکی کم شود نماز میت کم خواهد
بود اگر چه سهوا باشد والله تعالی یعلم و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر

صلوات

صلوات الله علیه فرمودند که همین ظاهر حدیث است و باطنش فرایض خمس سابق است و از من که حجت بر
شما ولایت را قبول کرده اید پنج تکبیر میگویند ومخالفان شما چهار تکبیر میگویند ومن صلی علی المرأة
وقف عند صدرها وکسی که نماز کند بر زن محاذی سینه او می ایستد چنانچه گفت که در نماز
بر میت امام محاذی سر میت می ایستد پس ظاهر میشود که مرادش از آن عبارت مرد است و در
حدیث حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که هر که نماز بر زن کند در
برابر میان زن نایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و چون محاذی ناف نمی ایستاد و نزد زنان را
محاذی می ایستند و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که فرمودند که هرگاه نماز کنی بر زن محاذی سر او بایست و چون نماز بر مرد کنی محاذی سینه او بایست
و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که هرگاه جنازه های
مردان و زنان جمع شود چگونه حضرت فرمودند که مردان را مقدم بدارند قریب بامام و زنان را پس تر
میگذارند که نزدیک پاهای مردان و امام محاذی سر میت می ایستد و بر همه یک نماز میکنند و محتمل است
که مراد از جنازه زن باشد و بر تقدیری که مراد مرد باشد در صورت اجتماع چنین واقع
شود و در صورت انفراد احادیث سابقه وارد شده است و صدوق در کتاب خصال
بسند قوی ذکر کرده است از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در احکام زنان که حکم
زنان مخالف حکم مردانست و در آخر آن خبر ذکر کرده است که اگر نماز بر آن کنند محاذی سینه
او بایستند و بر مرد که نماز کنند محاذی سر او بایستند و ظاهر جزو خبر باشد و محتمل است که
بعد از ذکر خبر سابق از اخبار دیگر خصایص زنان را ذکر کرده باشد تا هفتاد و دو خصلت و
کلام صدوق باشد و علی ای حال خبری ندیده باشد که بگوید و در فقه رضوی مذکور است که
چون نماز کنی بر مومنی پس بایست نزد سینه او یا وسط او و از این خبر ظاهر میشود که در مرد
مخیر است میان وسط و سینه چنانکه از اخبار ظاهر شد و همچنین از اخبار ظاهر شد که
در زن مخیر است میان سر و سینه والله تعالی یعلم و اما آنچه صدوق گفته است کسی با آن
عمل کرده است و ظاهر همه جایز است و اولی اولی است والله تعالی یعلم و کلیش

في الصلوة على الميت التسليم الا في حال التقية ودر نماز میت سلام نیست مگر در حالت تقیه
بدانکه اکثر سنیان در تکبیر اول سوره حمد میخوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام میگویند و در احادیث
صحیح و کالصحیح بسیار واقع شده است که در نماز میت قرائت نیست و سلام نیست و در چند
حدیث قرائت و سلام واقع شده است و محمول بر تقیه است بی دغدغه و ابن بابویه عمل آنها نیز
کرده است در حال تقیه و این که جمع بهتر است اگرچه سخن علما نیز با این بر نمیگردد ولیکن این نحو اقرب
بادب آداب والله تعالی اعلم وكبر رسول الله صلى الله عليه وآله على حمزة سبعين
تكبيرة وكبر علي صلوات الله عليه على سهل بن حنيف خمسا وعشرين تكبيرة
وقال ابو جعفر صلوات الله عليه كان يكبر خمسا خمسا كان اذا ادركه الناس قالوا
يا امير المؤمنين لم ندرك الصلوة على سهل بن حنيف فيضعه فيكبر عليه
خمسا حتى انتهى الى قبره خمس مرات و بسند قوی از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات
الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف انصاری بیست و پنج تکبیر گفتند و حضرت ابو جعفر صلوات الله
علیه فرمودند که حضرت پنج مرتبه نماز کردند هر نمازی پنج تکبیر هر چند جمعی میرسیدند و میگفتند
یا امیر المؤمنین ما نماز او نرسیدیم حضرت میفرمودند که جنازه را گذاشتند و مرتبه دیگر با آن
جماعت نماز میکردند تا چون بقبر رسید پنج مرتبه نماز بر او گذارده بودند و در حدیث کالصحیح
از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله بر حمزه هفتاد تکبیر گفتند و در حدیث حسن کالصحیح از زراره و اسمعیل نیز وارد شده است که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله هفتاد تکبیر و هفتاد دعا کردند بر حمزه و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح
حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه پنج تکبیر بر سهل بن حنیف گفتند و او در جنگ بدر حاضر بود و دیگر ساعتی رفتند و پنج تکبیر
گفتند تا آنکه بیست و پنج تکبیر بر او تمام شد و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نماز کردند

برجنازه

بر جنازه و چون فارغ شدند جمعی دیگر آمدند و گفتند ما نماز نرسیدیم حضرت فرمودند که بر یک جنازه
دو نماز میتوان کرد در جائی که سببی از جهت او و خوبی او را الکو بینید و قریب بهمین روایت است
مروی صلوات الله علیه و ازین اخبار ظاهر میشود که اعاده جایز باشد و بسبب اختلاف اخبار بعضی گفته اند
که اعاده مکروه است و آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم
اعاده فرمودند شاید که بجهت بسیار منقبتی چند بوده باشد خصوص حمزه و سهل را که اعاده
کراهت نداشته باشد چنانچه در حدیث حلبی گذشت که حضرت فرمودند که او بدری بود و در حدیث
حسن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه پنج مرتبه نماز بر سهل بن حنیف کردند فرمودند که او از اهل بدر
بود و او از اهل عقبه بود که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله در عقبه منی در مکه معظمه
بیعت کردند و تکمیل او از ده کس بودند و در تتمه هفتاد کس و در روایتی هست که مرتبه
اول پیش ازین هر دو شش نفر از انصار بیعت کردند و در مرتبه آخر حضرت را تکلیف نمودند که اگر
بمدینه مشرفه تشریف ارزانی دارید ما همه جان و مال خود را در راه تو داریم و حضرت بعد از آن
بمدینه مشرفه شدند و ازین حدیث ظاهر میشود که سهل در بیعت عقبه بوده است اما ظاهر نمیشود
که در یک بیعت بوده است یا در دو بیعت اما از آخر حدیث ظاهر میشود که در دو بیعت حاضر
بوده است و حضرت فرمودند که در جنگ احد نیز حاضر بود و از جمله دوازده نقیب بود که
حضرت ایشان را اختیار فرمودند و بعد از آن اهل مدینه مشرفه فرستادند پس او را
پنج منقبت بود حضرت از جهت هر منقبتی یک مرتبه نماز بر او گذاردند پس ممکن است که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله نیز بر حمزه چهارده نماز گذارده بودند بواسطه چهارده منقبتی که حضرت
داند و ما ندانیم و در حدیث عمرو بن شمر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست در سهل
مثل حدیث حلبی که حضرت فرمودند که او بدری بود اما در حدیث موثق عمار ساباطی و حدیث
موثق یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که آن میتی را که
دفن کرده باشند نماز بر وی میتوان کرد و کسی که نماز بر او نکرده باشد هر چند دیگران نماز کرده

باشند بر و بنا بر این احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده‌اند و ظاهر محمول بر تقیه باشد و چون
مذهب اکثر عامه کراهت است و بعضی بر حرمت رفته‌اند و داودی از اهل سنت نیز پس اگر امام باشد
اعاده او خوبست و غیر او اگر کسی نماز نکرده باشد کردن خوبست و اگر کرده باشد بهتر کردن است
و اگر نکند گناه ندارد والله تعالی اعلم وَمَنْ كَبَّرَ عَلَى جِنَازَةٍ تَكْبِيرَةً أَوْ تَكْبِيرَتَيْنِ
فَوُضِعَتْ جِنَازَةٌ أُخْرَى مَعَهَا فَإِنْ شَاءَ كَبَّرَ الْآنَ عَلَيْهِمَا خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ
وَإِنْ شَاءَ فَرَغَ مِنَ الْأُولَى وَاسْتَأْنَفَ الصَّلَاةَ عَلَى الثَّانِيَةِ و کسی که تکبیر گفته باشد
بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر را بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر هر دو بگوید یعنی
نماز اول را قطع کند و اگر خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر را از سر گیرد درست است و هم این
حکم مستندش صحیحه علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما که گفت از آنحضرت سؤال کردم از قومی که یک تکبیر یا دو تکبیر بر جنازه گفته باشند که جنازه دیگر
بیاورند چکنند حضرت فرمودند که اگر خواهند جنازه اولی را بگذارند تا فارغ شوند از تکبیر جنازه
اخیره و اگر خواهند اولی را بردارند و تمام کنند تکبیرات باقی را بر اخیره و آنچه ظاهر این
حدیث آنست که حضرت میفرمایند که چون جنازه دوم را آورند قصد دوم نیز بنمایند خواه
تکبیر اولی و در هر تکبیری دعای هر دو را خواهد خواند اگر قایل باشیم که هر تکبیری دعای
خاصی دارد و اگر جمیع دعاها را در هر تکبیری خوانند یا هر دعایی در هر تکبیری صحیح باشد
چنانکه گذشت که این حق است همان دعا را از برای هر دو خواهد خواند تا پنج تکبیر بر اول
تمام شود در این صورت اگر خواهند جنازه اولی را بر میدارند و نماز گذارندگان تتمه تکبیرات
جنازه ثانیه را تمام خواهند کرد با دعاها یا بدون دعا بر مذهب کسانی که دعا را واجب نمیدانند
و ظاهر این حدیث هم اینست که محض تکبیر است و اگر خواهند جنازه اولی را میگذارند تا
تکبیرات بر ثانیه تمام شود بعد از آن هر دو را بر میدارند و برین حمل میتوان کرد حدیث
بر حمزه را که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اولا متوجه نماز بر حمزه شده باشند
و صحابه یک یک از شهدا را آورده باشند و با او گذاشته باشند تا آنکه چون نماز بر حمزه

شده

شده اتمام شده باشد حضرت هفتاد تکبیر بر حمزه گفته باشند و در این صورت اگر چه نماز بر دیگران کمتر
اما چون نمازها بهم متصل بوده است آن جمعی که نماز ایشان تمام شده بوده است بهره از نماز دیگران داشته‌اند
چنانکه در صحیفه رضویه که بطرق متکثره از آن حضرت صلوات الله علیه نقل کرده‌اند و آن حضرت از
آبای بزرگوار خود روایت کرده است از حضرت امام حسین صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اول پنج تکبیر بر حمزه گفتند
و شهدا را می آوردند و حضرت بر هر یک پنج تکبیر می‌گفتند و حمزه را بر نمیداشتند تا هفتاد
تکبیر بر حمزه تمام شد و بعید نیست که در چنین صورتی زیادتی تکبیر و دعا ضرر نداشته باشد چنانکه
ظاهر این حدیث صحیح است و چون اولا صدوق این حدیث را بر نماز و فقه رضوی حمل کرده است
چنانکه عبارت این ترجمه است بعبارت متن در نماز هر دو یکیست و علما متابعت او کرده‌اند
با آنکه لزومی ندارد بلکه ممکن است که هر دو خوب باشد پس علما که حمل حدیث علی بن جعفر را باین معنی
نکرده‌اند خوب نکرده‌اند و تفکر در معنی حدیث نکرده بودند تا زمان شیخ سعید شهید محمد بن مکی رحمه الله
عنه و شهید این معنی را یافت و متاخران متابعت شهید کردند و در میان شیعه در زمان تیمور
بشرف شهادت ساخته شد و حق سبحانه و تعالی مهلت داشت که خون شهید خواهد تیمور را بر ایشان
مسلط کرد که اندک زمانی نماز بیاد و از صد هزار کس ایشان بر آمد که اصل رسانید اگر چه قصد
تیمور در کشتن شامیان طلب خون حضرت امام حسین صلوات الله علیه بود و منافات ندارد
که باعث این طلب شیخ شهید باشد و از تاریخ روم ظاهر میشود که امیر تیمور شیعه بوده است
و از نصایح الملوکی که خود از جهت فرزندان خود نوشته است تشیعش ظاهر میشود والله اعلم
وَمَنْ صَلَّى عَلَى جِنَازَةٍ وَكَانَتْ مَقْلُوبَةً فَلْيُسَوِّهَا وَلْيُعِدِ الصَّلَاةَ عَلَيْهَا و کسی که نماز کند
بر جنازه و ظاهر شود که سر گشته بوده است از وضع شرعی آنکه رو بقبله باشد یا سر بجانب دست
چپ باشد و پا بجانب دست راست پس می‌باید که او را درست کنند و مرتبه دیگر با او نماز کنند
و در حدیث عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که
اگر بر میتی نماز گذارده باشند و بعد از آن ظاهر شود که سر گشته است یا پا بجانب سر حضرت

فرموده‌اند که درست میکنند و نماز را اعاده میکنند و اگر چه میت را از آنجا برداشته باشند
تا دفن نکرده باشند و اگر دفن کرده باشند نماز بر قبر میکنند بعد از دفن و درین خلافی
نیست که می‌باید سر میت بجانب راست امام باشد و در پشت خوابانیده باشند
و او را روی او آسمان باشد و دلیلش آنکه از زمان حضرت سید المرسلین تا انتهای غیبت
صغری که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم بود چنین میکردند و اگر واجب
نمی بود بخلاف این میفرمودند و هیچ شکی نیست که باین نحو برائت ذمت حاصل
میشود و در غیر این نحو علم برائت حاصل نمیشود و این دلایل اگر چه افاده علم یا ظن قریب
بعلم میکنند و ممکن است که گوییم که اگر واجب نبود ایشان میکردند و همچنانکه مداومت بر واجبات
میکردند بر سنتها نیز مداومت مینمودند و شکی نیست در آنکه این احوط است اما اگر
سر بجانب چپ است باشد در حدیث عمار است که گذشت و در صحیح حلبی و غیر آن
وارد است و خلافی در آن نیست و اگر کسی میت را در تابوت بر پهلو خواباند که روی او بقبله باشد
ظاهر کلام علما احوط جمیعا آنست که آن نماز باطل است و اعاده می‌باید کرد و هیچ شکی نیست
که ترکش اولی است بلکه این نحو بدعتیست و عبارت متن عبارت فقه رضویست و عمومی دارد
که بهر نحو که باشد هرگاه مخالف وضع معهود باشد نماز را اعاده میکنند چنانکه کافه علما ذکر کرده‌اند
و شیخ طوسی در صحیح از عبد الله بن مغیره روایت کرده است که گفت هرگاه روی میت را بقبله نگردانی
چنان کن که رو و کف پاهای او بقبله باشد و او را بپهلو خواباندن چنانکه سنیان میکنند در
احتضار و غسل و غیر آن اما ابو بصیر امر میکرد که بپهلو خوابانند او را و فتوا هر حالت نماز نیز
داخل بوده است و عبد الله بن مغیره میگوید که خود او مرا از مذهب ابی بصیر علی بن ابی
و ممکن است که سهو را اطلاق کرده باشد وروی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه
انه قال اذا ادرک الرجل التکبیرة والتکبیرتین من الصلوة علی المیت فلیقض ما
بقی متتابعا و باسانید صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که هرگاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد

در نماز بر میت تتمه تکبیرات بجای آورد ولی در پی یعنی دعا و در حدیث صحیح از عیص منقول است که گفت
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که هرگاه شخصی یک تکبیر را دریابد
با امام حضرت فرمودند که باقی را تمام میکند و مثل این دو حدیث است حدیث زید شحام
از آنحضرت منقول است و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است
که هرگاه شخصی با امام یک تکبیر یا دو تکبیر را دریابد باقی را تمام میکند و با جنازه راه میرود
پس اگر تمام نکرده باشد نزد قبر تکبیر میگوید و اگر داخل قبر کرده باشند تکبیر بر قبر
میگوید و جمعی از علما جمع بین الاخبار چنین کرده‌اند که اگر ممکن باشد که اقل مرتبه دعا را
بجا آورد با دعا بخواند والا اکتفا بتکبیر میکند و اگر بعضی را تواند که با دعا بخواند و در حدیث
موثق وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که قضا نمی
باید کرد آنچه را فوت شود از تکبیر بر جنازه و شیخ حمل کرده است بر آنکه با دعا قضا
نمیکنند بلکه متتابعا قضا میکنند و حمل بر تقیه میتوان کرد چون جمعی از عامه بر عدم قضا اند و
جمع میتوان کرد که قضا نمیکنند باعتبار آنکه وقتش گذشته است بلکه اداست و این
نحو نیست از تقیه والله تعالی یعلم وروی عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله
علیه انه قال اذا مات المؤمن فحضر جنازته اربعون رجلا من المؤمنین فقالوا
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم به منا قال الله تبارک وتعالی قد
اجزت شهاداتکم وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون و بسند صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هرگاه مومنی بمیرد و در جنازه او حاضر شوند چهل مرد مومن
و بگویند در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و خواه در غیر نماز که خداوندا ما از و نمیدانیم مگر
خوبی را و تو داناتری بحال او از ما حق سبحانه وتعالی فرماید که من قبول کردم گواهیهای شما را
وخوبی او و آمرزیدم آنچه را من میدانم از بدیهای او و از آنچه شما او را نمیدانید و ظاهر حدیث
آنست که آن شخص بحسب ظاهر بد نباشد و محتمل است که با علم به بدیهای او در حال حیات این
عبارت را که حق سبحانه وتعالی مقرر ساخته است که در نماز هر کس گوید هر چند منافی اعتقاد

ایشان باشد حق سبحانه و تعالی بفضل خود بشهادت حساب فرماید و او را بیامرزد با آنکه شاهد علم نداشت که بدی او را و حق سبحانه و تعالی بنا بر آن بیامرزید چیست و علم ظاهری که باطن آن او دارد کالقلب در این شهادت
و در حدیث صحیح از سعد بن طریف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از
بنی اسرائیل عابدی بود که حضرت داود علیه السلام از عبادت او خوشحال بود و او را خوب میدانست
حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت داود که او را خوب مدان که عبادات را بریا و ریا میکرد
و غرضش آن است که مردم او را خوب دانند پس آن عابد مرد و خبر مرگ او را به او رسانیدند حضرت
فرمود که بروید و او را دفن کنید پس بنی اسرائیلیان را خوش نیامد و گفتند چرا بجنازه او
حاضر نمیشود پس چون او را غسل دادند پنجاه کس برخواستند و شهادت دادند که ما از او ندیدیم
بغیر خوبی را و چون نماز کردند پنجاه کس دیگر برخواستند و گفتند پیش خدا گواهی میدهیم که از و
ندیده ایم بغیر خوبی را و چون او را دفن کردند پنجاه کس دیگر همین شهادت را دادند پس خطاب بحضرت
داود رسید که چرا بجنازه او حاضر نشدی داود گفت که از جهت آنچه مرا اطلاع ساختی از کار او
مرا ایست پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد که چنین بود ولیکن جمعی از علما و عباد شهادت دادند که
خوبی او دادند که ما ندیده ایم از و بغیر خوبی را پس شهادت ایشان را قبول کردم و از آنچه
میدانستم در گذشتم و از این جهت است که مستحب است اعلام مومنان بموت مومن تا شهادت
دهند بر خوبی او و ثواب نیز بیابند و استغفار نیز از جهت میت بکنند چنانکه در حدیث صحیح
منقول است از ذریح که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
ار مردان مردمان را اعلام می باید کرد حضرت فرمودند که بلی و در حدیث صحیح از ابو ولاد
و عبد الله بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
سزاوار آن است که ورثه میت مومنان را اعلام کنند که برادر ایشان مرده است تا
بجنازه او حاضر شوند و نماز کنند بر او و طلب مغفرت کنند از جهت او تا ثواب یابند
و میت آمرزیده شود و ایشان که اعلام کرده اند نیز مثاب شوند چون سبب ثواب مومنان
و سبب مغفرت میت شده اند و از آنحضرت نیز منقول است که اکثر مومنان را خبر کنند

ومتعارف

ومتعارف در کربلا و نجف چنین است که موذن بالای منار میرود و خبر میکند و میت را زود تر
حاضر شوند که منافات با تعجیل بر او ایشان نداشته باشد و سأله صلوات الله علیه الفضل
بن عبد الملك هل يصلى على الميت في المسجد قال نعم و در صحیح از فضل منقول است که گفت
سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت را در مسجد ان
کرد حضرت فرمودند که بلی و چند حدیث دیگر بمضمون وارد است و در حدیث
قوی از ابی بکر علوی منقول است که من در مسجد بودم که جنازه را آوردند و من خواستیم
که بر او نماز کنم که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آمدند و مرفق خود را بر سینه من گذاشتند
و بیرون آمدند تا از مسجد بیرون بردند و فرمودند که نماز میت را در مسجد نمی باید کرد و اکثر علما عمل
باین حدیث کرده اند و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند و بعضی عمل باخبار سابقه کرده اند
چون صحیح و کالصحیح اند و حدیث ابو بکر ضعیف است و جمع میتوان کرد که اگر متعارف باشد
که در مسجد کنند و اجتماع مومنان در آنجا بیشتر بهم رسد در مسجد اولی باشد و اگر موضع مقرر
از جهت نماز جای دیگر باشد که چون مردم را اعلام کنند آنجا حاضر شوند یا خوف تلویث
مسجد باشد در خارج اولی باشد و منع حضرت او را خلاف متعارف ایشان است یا نسبت
نسبت که از این جهت باشد که میت خارجی باشد و حضرت نهان از جهت خروج
خود و او این معنی را کرده باشند و الله تعالی یعلم و خلافی نیست در آنکه در مسجد جایز است
خلاف در افضلیت است و سأله صلوات الله علیه ابو بصير عن المرأة تموت من احق
بالصلوة عليها قال زوجها فقال له الزوج احق من الاب و الولد و الاخ قال
نعم و بسند موثق و اسانید معتبره کالصحیح از ابو بصیر منقول است که سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه زنی بمیرد کیست که سزاوارتر است بنماز
کردن بر آن زن حضرت فرمودند که شوهرش احق است ابو بصیر پرسید که شوهرش
احق است از پدر و فرزند و برادرش حضرت فرمودند که بلی و در روایتی دیگر بلی در حقیقت
و غسل او را نیز میتوانند داد یا در غسل نیز او احق است و در حدیث صحیح و قوی از آن

حضرت صلوات الله علیه مرویست که اگر شوهر و برادر باشد برادر احق است از شوهر و علما حمل
کرده‌اند بر تقیه و ممکن است که محمول باشد بر صورتی که شوهر سنی باشد یا شرایط امامت در و نباشد
و در برادر باشد و در حدیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که نماز میکند بر جنازه اولی مردمان بمیت یا او امر میکند کسی را که
خواهد و علما گفته‌اند که مراد از اولی اولی بمیراث میت است یعنی وارث چنانکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است که و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض در میراث و محتمل است که اولویت
در دین نیز مراد باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَالمؤمنونَ وَالمؤمناتُ
بعضهم اولیاء بعض یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از غیر مؤمن و مؤمنه و بعد از این
نیز خواهد آمد احادیث که ظاهرش اولویت در دین است و علی ای حال شک نیست که اگر زن
شیعه باشد و شوهرش سنی امامت میتواند کرد و حرف در این است که آیا ولایت دارد که هر کرا
خواهد از شیعیان رخصت امامت بدهد یا نه اظهر آنست که ولایت ندارد کافر بر مسلمان والله تعالی
یعلم از حدیث ظاهر میشود که ورثه بالفعل میت اولی اند از دیگران و شوهر اولی است از همه کس و اگر
پدر و پسر باشند پدر اولی است از پسر چون پدر را ولایت است بر پسر اما اگر جد میت باشد و پسر میت
پسر اولی است چون در این صورت جد میراث نمی‌برد و علما فروع بسیار استنباط کرده‌اند مثل اگر
مردان وارث اولی اند از زنان و بعضی گفته‌اند مردان از مردان اولویت دارند و زنان از زنان
و برادر پدر و مادری اولی است از برادر پدری و مادری تنها اما اولویتش بر برادر پدری از آن
جهت است که برادر پدری با برادر مادری میراث نمی‌برد و بر برادر مادری تقدیم است
چون او دو نسبت دارد و مادری یک نسبت و امثال این ترجیحات و استنباطات کرده‌اند
و بدون نص مشکل است این ترجیحات والله تعالی اعلم و چون نماز میت واجب کفایی است
بر همه کس واجب است علما حمل کرده‌اند اولویت را بر امامت مطلقا و قال ابو جعفر
فی رسالته الی ولده یا بنی ان اولی الناس بالصلوة علی المیت من یقدمه ولی المیت
فان کان فی القوم رجل من بنی هاشم فهو احق بالصلوة علیه اذا قدمه فان

تقدم

تقدم من غیر ان یقدمه ولی المیت فهو غاصب و پدرم که رحمت الهی بر او باد در رساله که
بمن نوشته است گفته است که بدان ای پسرک که اولی مردمان به پیش نماز میت کسی است که
ولی او را مقدم دارد پس اگر در میان جماعت حضار شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارتر است
بنماز کردن بر میت بشرطی که وارث او را مقدم دارد پس اگر او امامت کند که ولی او را
مقدم ندارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است تقدم هر که ولی او را مقدم کند
گذشت و اما استحباب تقدیم بنی هاشم بعضی گفته‌اند که مراد علی بن بابویه امام اصل است که
چون این عبارت که او نقل کرده است بعینها عبارت حدیث سکونی است که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که هرگاه حاضر شود سلطانی از سلاطین الهی پس او
احق است بنماز کردن بر میت اگر ولی میت او را مقدم دارد و الا پس او غاصب است یعنی
ولی که دیگری را مقدم داشته است و ممکن است که مراد علی بن بابویه این باشد که حدیث
این معنی دارد که سلطان هاشمی باشد و اگر امام اصل باشد احتیاج باذن ولی میت
و اطلاق غصب بر امام زمان جایز نیست چنانکه در حدیث موثق طلحه بن زید از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هرگاه امام حاضر شود در جنازه پس او
احق است از همه مردمان بنماز کردن بر میت و بعضی نقل کرده‌اند که حدیث مرسلی وارد شده است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که قریش را مقدم دارید و بر قریش
تقدیم مجوئید و در تقدیم صحت ظاهرش امامت کبری است چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که الائمة من قریش و علی ای حال شرط است که شرایط امامت در او باشد و اگر نه
جایز نیست تقدم او باجماع و عبارت متن عبارت فقه رضوی است و گفتها علما را است
که این کتاب را ندیده بودند از جانب ابن بابویه این را گفته‌اند و بنا بر کتاب عمل بر ظاهر عبارت
و اگر کسی گوید که اگر این کتاب از حضرت باشد متیقن نیست جواب آنست که همه اخبار
یقینی نیست مگر اخباری که متواتر باشد و شهادت صدوقین با عمل اصحاب با آن موجب
قوی است که ایشان تا یقین با آن نداشته باشند چون توانند گفت که میان ما و خدا

حجت است و اگر کسی گوید که شاید این عبارت از آن کتاب نباشد اما اتفاقا موافق مثل باشد جواب این است
که همچنین اتفاقی که اقلا در هزار جا موافق باشند هرگز نشده است و علی ای حال جزم ایشان بصحت
این خبر زیاده از آنست که ایشان گفته باشند که ما از معصوم شنیده ایم و ظاهر همین کافی باشد
خصوصا با عمل اصحاب یا موافقت با اخبار دیگر یا آنکه بیشتر آنکه بشنوند که چنین کتابی هست عمل میکنند
صدوق میشنوند هرگاه ضم شود این کتاب نور علی نور خواهد بود والله تعالی یعلم و قال
الصادق صلوات الله علیه اذا فاتتك الصلوة علی المیت حتی یدفن فلا بأس بالصلوة
علیه وقد دفن و منقولست در صحیح از عبدالله بن سنان از آنکه که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه فوت شود از تو نماز بر کردن بر میت تا او را دفن کنند پس
باکی نیست که بعد از دفن بر او نماز کنی و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که باکی نیست که نماز کنند بر میت بعد از دفن او و کان رسول الله صلی الله علیه
وآله اذا فاتته الصلوة علی المیت صلی علی قبره و منقولست که دأب حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله این بود که هرگاه فوت میشد از آنحضرت نماز بر میت آنحضرت نماز بر قبر میت میکرد
و احادیث قریب باین وارد است که نماز نمیتوان کرد و حدیث عمار گذشت که ظاهرش این
بود که بعد از دفن نماز بر میت نمیتوان کرد و لازم نیست و چند حدیث دیگر وارد شده است قریب
باین و در جمع بین الاخبار اقوال بسیار است یکی آنکه تا یکشبانروز میتوان کرد و بعد از آن
نمیتوان کرد و بعضی تا سه شبانروز گفته اند و بعضی گفته اند که تا از هم نپاشیده باشد نماز میتوان
کرد و بعد از آن نمیتوان و برین تحدیدات خبری وارد نشده است و اگر وارد شده باشد بما
نرسیده است و بعضی دلیل کرده اند نماز را بدعا و بر مضمون حدیث حسن اقوی وارد شده است
که صلوة بعد از دفن دعاست که از جهت میت میکنند و بعضی گفته اند که اگر نماز بر میت نکرده باشند
نماز میتوان کرد والا فلا و بعضی گفته اند که هرکه نماز نکرده باشد نماز میتواند کرد اگرچه نماز بر او
کرده باشند و این دو قول خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است که دلالت بر وجوب
نماز کند و احوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز احتیاطا بکنند و اگر بر او نماز

کرده

کرده باشند اگر کسی خواهد که نماز کند بهتر آنست که نکنند نه نماز و اگر دعا کند نماز میت را بخواند بهتر است
و ظاهر حدیث مالک که صدوق روایت کرده است اینست که هر که نماز نکرده باشد نماز میتواند کرد
اگرچه نماز بر او کرده باشند والله یعلم و سأل الیسع بن عبدالله القمی اباعبدالله صلوات
الله علیه عن الرجل یصلی علی الجنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان علیها
قال نعم ولکن یقوم الآخر خلف الآخر ولا یقوم بجنبه سؤال کرد یسع از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که تنها باشد نماز بر جنازه میتواند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم که دو
کس بر جنازه نماز میکنند حضرت فرمودند که بلی ولیکن یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد اگر اقتدا بدو کرده
باشد و در پهلوی او نمی ایستد مثل سایر نمازها که اگر یک کس اقتدا کند پهلوی امام می ایستد و این سؤال
از آن جهت کرده است که جمعی از عامه میگویند که کمترین عدد در نماز میت سه کس است و کمتر از سه کس میت
نماز جماعت نمی توانند کرد و چون اقل جمع را سه است یا آنکه خود از حضرت سید المرسلین نقل کرده اند
که دو کس و زیاده جماعتند و علما ذکر کرده اند که هرگاه یک کس در عقب امام می ایستد پس اگر بیشتر
باشد بطریق اولی در عقب امام می ایستد و در روایات زنان خبر قوی است چون وارد شده است
که زنان در یک صف می ایستند و همچنین برهنگان و امام در پیش ایشان می ایستد و این مضمون
در فقه رضوی منقولست و ظاهر آنست صدوق این خبر را از کتاب یسع برداشته باشد او ثقه است
هر چند طریق خود را به فهرست جمیع ذکر نکرده است و کلینی نیز ذکر کرده است همین خبر را و حکم بصحت
آن کرده است اگرچه سندش باصطلاح متاخرین جهالتی دارد و ظاهر آنست که مستحب باشد و در مستحبات
مسامحه میکنند چون حدیث صحیح حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که هرکه بشنود ثوابی را بر چیزی از اعمال و آن را بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را
باو بدهد اگرچه در واقع غلط باشد و حضرات او را نفرموده باشند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هرکه باو برسد چیزی که حق سبحانه و تعالی بر عملی ثوابی
مقرر ساخته است و آن عمل را بقصد آن ثواب بجا آورد حق سبحانه آن ثواب را باو بدهد اگرچه واقع
چنان نباشد و عامه این حدیث را نیز نقل کرده اند و جمعی از اصحاب گفته اند که بنابرین احتیاط متفق علیها است

بین الفریقین وجمعی نقل اجماع نیز برین معنی کرده اند و محقق اردبیلی بحث کرده است که علما در مستحبات عمل بحدیث
ضعیف کرده اند و میکنند و چه فرق است میان واجب و سنت هر دو حکم الله اند و جرات داده که عمل
بحدیث صحیح کرده ایم نه بضعیف ولیکن آنچه ظاهر میشود از طریقه قدما آنست که ایشان عمل بحدیث
ضعیف نکرده اند و مطلقا امثال این اخبار پیش ایشان صحیح است باصطلاح ایشان والله تعالی یعلم
وقال جابر قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا لم یحضر الرجل المیت فقد مست
المراة وسطهن وقام النسوة عن یمینها وشمالها وهی وسطهن تکبر حتی
تفرغ من الصلوة و بسند قوی از جابر منقولست اگرچه صدوق از جابر روایت کرده است و جابر
ثقه است حدیث صحیح است و مشایخ اجازه جهالت وضعف ایشان در کتابهای متواتره ضرر ندارد و
صدوق و کلینی حکم بصحت حدیث جابر کرده اند و کتاب او از اصول رجال است که جمیع مشایخ اعتماد بر او
دارند و جمعی که از جابر روایت کرده اند ضعف اکثر ایشان باعتبار غلو حال ایشان است حاکمه از
تتبع یافته ام با آنکه از متقدمین بر کتب او داده است چنانکه از کتب رجال ظاهر است و صدوق نیز در
اول کتاب ذکر کرده است جابر میگوید که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد
در جایی که مردان نباشند و زنان حاضر باشند بگیرند که البته امامت داشته باشد
امامت میکنند و زنان از دست راست و چپ او می ایستند و امام در میان ایشان می ایستد و
تکبیر میگوید و ایشان نیز تکبیر میگویند تا از نماز فارغ شوند و ازین حدیث و دیگر احادیث این باب
ظاهر میشود که اگر مردان باشند ایشان اولی اند اما جایز است که با وجود مردان زنان بر میت
زن نماز کنند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید المرسلین حضرت فاطمه
صلوات الله علیها فرستادند با زنان مسلمانان که نماز بر خواهر خود کردند و بیش گذشت و اکثر
حضرت را فرستادند با وجود آنکه شوهر داشت که عثمان بود و از جهت بود که تا ظاهر سازد که عثمان
منافق است و مسلمان نیست و حدیث زینب وارد شده است که حضرت فاطمه در جنازه او حاضر شدند
از زنان مهاجر و انصار با آنکه دختر بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و بنابر قول جمعی از
علما که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شوهری دیگر پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها و

اول

و داسته خواهند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولی بوده اند و او نوبت
خود را بحضرت فاطمه صلوات الله علیها گذاشته باشند و الله تعالی یعلم وقال الحسن بن زیاد الصیقل
سئل ابو عبدالله صلوات الله علیه کیف تصلی النساء علی الجنازة اذا لم یکن معهن رجل
فقال یقمن جمیعا فی صف واحد ولا تتقدمهن امراة قیل ففی صلوة مکتوبة
ایؤم بعضهن بعضا قال نعم و در قوی کالصحیح منقولست که حسن بن زیاد صیقل گفت که از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که چگونه نماز میکنند زنان بر جنازه هر گاه مردی با ایشان نباشد
حضرت فرمودند که همه در یک صف می ایستند و زنی پیش نمی ایستد و سایل پرسید از حضرت که در نماز
واجب یکی از زنان پیش نمازی زنان میتوانند کرد حضرت فرمودند که بلی و احادیث صحیحه نیز
درین باب وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد ان شاء الله تعالی وقال رسول الله
صلی الله علیه و آله صلوا علی المرجوم من امتی وعلی القاتل نفسه من امتی ولا تدعوا احدا
من امتی بغیر صلوة و بسند قوی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که نماز کنید
بر کسانی که ایشان را سنگسار کرده باشند از امت من و بر کسی که خود را کشته باشد از امت من و مگذارید احدی
از امت مرا بی نماز و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
نماز کن بر هر که بمیرد از اهل قبله و حسابش را با خدا گذار و قریب باین از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله روایت کرده اند مستنبط از نصوص جمعی کثیر از علما میگویند که نماز نمیتوان کرد بر کسی
که در حد کشته شده باشد یا کسی که خود را کشته باشد وسال هشام بن سالم ابا عبدالله صلوات
الله علیه عن شارب الخمر والزانی والسارق یصلی علیهم اذا ماتوا فقال نعم و بسند صحیح از هشام
منقولست که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شارب الخمر و زناکار و دزد
اگر بمیرند نماز بر ایشان میتوان کرد یا نمی باید کرد حضرت فرمودند که بلی و خلافی نیست در آنکه هر که از
امت باشد اگر اثنی عشری باشد نماز بر او واجبست اگرچه فاسق باشد و کبایر کرده باشد و خلافی
نیست در آنکه بر کسی که از غیر ملت اسلام باشد یا بحسب ظاهر از مسلمانان باشد و در واقع کافر
باشد یا انکار کرده باشد ضروری از ضروریات دین مثل خارجی که بر امام زمان خروج کرده باشد

یا مذهب خوارج داشته باشد و بر غلات که مجموع ائمه را یا یکی از ایشان را صلوات الله علیهم خدا دانند و همچنین
مرتد و مجسمه و مجسمه کثیفه نماز بر ایشان نتوان کرد و غلات بسیار بدترند از فرق باطله و حق آن است
که نماز بر ایشان واجب نیست چون بحسب واقع کافرند و جایز است نماز کردن بر مرتکب کبایر
چنانکه خواهد آمد و احادیث بسیار وارد شده است که شارب الخمر را جنازه او حاضر
نشوید و بسیاری از اصحاب کبایر را نیز وارد شده است که نماز بر ایشان نکنید چنانکه خواهد آمد
حتی آنکه شخصی دو دینار قرض داشته بود حضرت بر او نماز نکردند تا شخصی آن را ضامن شد حضرت نماز کردند
همه محمول است بر مبالغه و اگر بنا بر فسوق ایشان مبالغه بسیار واقع شده است در نماز بر
آن مبالغه که در صلحا واقع شده است و فی الحقیقة از جهت این مبالغات واقع شده است تا عبرت
دیگران شود اما اگر کسی نباشد که بر ایشان نماز کند البته واجب است نماز کردن بر ایشان بر همه
کسی که خبردار شده باشد و اگر همه نماز نکنند همه مؤاخذ خواهند بود بإجماع علما وقال عمار
بن موسی الساباطی قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ما تقول فی قوم كانوا
فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فإذا هم برجل میت عریان قد لفظه البحر وهم
عراة لیس معهم إزار فکیف یصلون علیه وهو عریان ولیس معهم فضل ثوب
یکفنونه به قال یحفر له ویوضع فی لحده ویوضع اللبن علی عورته لیستر عورته
باللبن وبالحجر ویصلی علیه ثم یدفن و به سند موثق از عمار منقول است که عرض نمودم به حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می‌گویید در قومی که در سفری باشند و در کافی فی سفر لهم
و این عبارت بهتر است و در کنار دریا راه روند که ناگاه ببینند که مرده‌ای برهنه را دریا
بر کنار انداخته بود و ایشان نیز برهنه باشند و به غیر از لنگی که ساتر عورت ایشان باشد جامه نداشته
باشند پس چگونه بر او نماز گذارند و حال آنکه میت برهنه است و ایشان جامه زیادتی نداشته
باشند که میت را به آن جامه کفن کنند و در کافی که کلام امام است یعنی بپیچند او را به آن جامه حضرت
فرمودند که قبری از جهت او می‌کنند و میت را در لحد می‌گذارند و خشتی بر عورت او می‌گذارند تا
او پوشیده شود به خشت یا سنگ و در بعضی نسخ فلیستر عورته است و معنی این نزدیک است به

تا آن پس عورتشان را به خشت و سنگ می‌پوشانند و بر او نماز می‌کنند و بعد از آن دفن می‌کنند
یا اگر خاک بر رویش بریزند تا قبر پر شود دیگر آنکه خلافی نیست که غسل میت مقدم است بر کفن و کفن
مقدم است بر نماز و نماز مقدم است بر دفن و غسل میت به منزله ازاله نجاست است که مصلی
می‌کند از جهت نماز خود و کفن به منزله ساتر عورت است و همچنانکه نماز گذارنده در حالت نجاست
نمازش صحیح نیست تا ازاله نجاست و ستر عورت نکند میت نیز نماز بر او صحیح نیست تا او را
غسل ندهند و کفن نکنند و چون ستر تا اندازه‌ای ممکن است اگرچه به خشت باشد و چون
ساتر میت می‌باید که جمیع بدنش را بپوشاند که اگر در وقت نماز روی میت باز باشد مثلا
نماز صحیح نیست علی الظاهر پس فرمودند که او را در قبر گذارند و عورت که اهم است به خشت
و سنگ بپوشانند و باقی بدن به قبر پوشیده شود تا نماز صحیح باشد و چون واجب است دفن کردن
بعد از نماز باشد اول نماز می‌کنند و بعد از آن خاک بر او می‌کنند و به همین مضمون از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه منقول است و بعد از آن از حضرت می‌پرسند که بعد از دفن
بر او نماز می‌توان کرد حضرت فرمودند که اگر جایز می‌بود هر آینه نماز جایز باشد از جهت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در همه وقتی پس نماز نمی‌توان کرد بر مدفون و نه بر عریان
و تتمه حدیث عمار ساباطی نیز قریب به این است و چون تحقیق این مطلوب شد ظاهر می‌شود که کفن‌ها
و لفافه‌ای که کرده‌اند همه جهت است والله تعالی یعلم وروی إسحاق بن عمار عن الصادق عن أبیه صلوات
الله علیهما أن علیا صلوات الله علیه وجد قطعا من میت فجمعت ثم صلی علیها
ثم دفنت و به سند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسیدند در اثنای سفر به پاره‌های جسد آدمی پس حضرت فرمودند
که همه را جمع کردند و بر آن نماز کردند و بعد از آن دفن کردند و محمول است بر آنکه همه بدن بوده باشد
اگرچه محض استخوان باشد یا در آن پاره‌ها سینه بوده باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و غسل و
کفن او را ذکر نکرده‌اند زیرا که نماز لازم دارد هر دو را چنانکه گذشت اجمالا وروی الفضل
بن عثمان الأعور عن الصادق عن أبیه صلوات الله علیهما فی الرجل یقتل فیوجد

رد بر جماعت است الا آنکه بنا بر اعتقاد ما زیرا که همگی در جمیع کتب اصولیه در مسئله لا اله نفی ابن است نهایات کرده اند بدلایل شتی و جمعی متابعت ایشان کرده اند و جمعی بحث بر ایشان کرده اند و هر دو طایفه غافل شده اند از طریقه سلطان العلما ایشان و قال الصادق صلوات الله علیه اذا وجد الرجل قتیلا
فان وجد له عضو من اعضائه تاما صلی علی ذلک العضو و دفن و ان لم یوجد
له عضو تام لم یصل علیه و دفن و سند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که
هر گاه شخصی را کشته بیابند پس اگر عضوی از اعضای او تمام باشد بر آن عضو نماز میکنند و دفن
میکنند و اگر عضو تمام نباشد نماز نمیکنند بر او و او را دفن میکنند و این حدیث را جمعی دلیل کرده اند
بآنکه عضو تام سینه و دل است که محل علوم و اعتقادات است جمعا بین الاخبار و بعضی حمل بر استحباب
کرده اند و این اظهر است و احوط آنست که اگر سر یا دست یا پا و امثال این از اعضای که
استخوان داشته باشد بیابند غسل میدهند و کفن کنند و نماز کنند و دفن کنند بقصد احتیاط
که اگر واجب باشد باشد فیها و الا لغو نباشد و الله تعالی علیم و اذا وسط الرجل بنصفین
صلی علی النصف الذی فیه القلب و در حدیث صحیح خالد قلانسی و در حدیث صحیح علی بن
جعفر و غیر آن از ائمه معصومین حضرات باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم منقولست که هرگاه
شخصی را بدو نیم کرده باشند نماز میکنند بر آن نصفی که در آن دل باشد و کلینی مذکور شده سابقا
و ان لم یوجد منه الا الرأس لم یصل علیه و اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن
نمیکنند کلینی در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کشته یافت شود و بغیر از گوشت نباشد و استخوان نداشته
باشد بر او نماز نمیکنند و اگر استخوان بی گوشت باشد بر او نماز میکنند و علما حمل کرده اند بر آنکه تمام استخوانها
باشد چنانکه ظاهر صحیحه علی بن جعفر و صحیحه خالد است یا استخوان سینه فقط باشد چون سینه حکم
کل دارد و کلینی بعد از این حدیث ذکر کرده است که قال و روی انه ظاهر کلام زرارة باشد
که این حدیث را از او روایت کرده است از جمیل از محمد بن مسلم و محتمل است که از کلام جمیل باشد
و علی ای حال خوبست ذکر جوابش اینست که گفت که روایتی وارد شده است که نماز بر سر میتی

رأسه فی قبیلة و وسطه و صدره و یداه فی قبیلة و الباقی منه فی قبیلة فقال دیته علی
من وجد فی قبیلته صدره و یداه و الصلوة علیه و در روایت کرده است فضل و فضیل
نیز میگویند و اعور یعنی یکچشم در صحیح از حضرتین صلوات الله علیهما در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله
بیابند و میان او و سینه و دستهای او را در قبیله دیگر بیابند و باقی او را در قبیله دیگر بیابند
حضرت فرمودند که دیت و خونبهای او بر آنجماعتی است که سینه و دستهای او را نزد قبیله
ایشان یافته اند و نماز نیز بر سینه و دستهاست او دیت خواه آمد که اگر لوث که قرینه است بهم
رسیده خیال حق آن آن قرینه بجا بسوگند میخورند و دیت را میگیرند و اما نماز بر سینه است و
دستها را دخلی نیست در نماز و لیکن چون واقع چنین بود و سایل و اقعه را گفت حضرت جواب گفتند
او فرمود چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که از آن
حضرت سؤال کردند از شخصی که او را شیر خورده باشد یا درنده دیگر یا مرده و مرغان گوشت او را خورده اند و
استخوان بی گوشت مانده چه باید کرد حضرت فرمودند که او را غسل میدهند و کفن میکنند و نماز بر
میکنند و او را دفن میکنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند بر آن نصفی نماز میکنند که دل میت در آن نصف است آن
سینه است که محل قلب است و بهمین عنوان منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما و حدیث
اول صحیحه علی بن جعفر گذشت و حدیث ثانی بیخوبیست که مذکور شده و در این حدیث کلینی در قوی کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هرگاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز بر آن
نصفی میکنند که دل در آنجاست و این در صورتیست که نصف دیگر حاضر نباشد که اگر باشد بر همه نماز
میکنند و از این روایات ظاهر میشود که نصفی که در آن نصف دل باشد نماز باید کرد یا سینه یا دستها
و دلالت میکنند بر آنکه سینه حکم میت دارد در جمیع احکام و همچنین جمعی کثیر از علما گفته اند که هرگاه دل
فقط باشد حکم میت دارد در جمیع احکام چون حضرت مناط احکام را بر دل گذاشته است و این ظهوری
ندارد که باید دل باشد بلکه محتمل است که مراد این باشد در تقدیری که صریح باشد ظاهر آنست
که سینه با دل این حکم دارد نه دل فقط و امثال این استدلالات مناسبت بطریقه شیعه
ملکه طریقه سنیانست و اگر جمعی از علمای ما مثل علامه این نحو استدلالات میکنند و مطلوب ایشان

باید کرد هر گاه از بدن جدا شده باشد یعنی واجب نیست اگر حدیث سابق را که اول خود کرده ایم و اگر
آن حدیث را تاویل کنیم که عضو تمام سینه و دل است این حدیث را که اول خود می باید گذاشتن والله
تعالی یعلم و موید این خبر است حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند
که نماز نمی باید کرد بر عضوی از اعضای تنها مثل پا و سر و دست و اگر بدن تنها باشد نماز می
باید کرد هر چند سر و پا و دست نداشته باشد و از این حدیث ظاهر میشود که دست رجل
ندارد وَرَوَى زُرَارَةُ وَعُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ
سُئِلَ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلَوةَ قُلْتُ
تَجِبُ الصَّلَوةُ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا كَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ وَالصِّيَامُ إِذَا أَطَاقَهُ و باسانید
صحیح از زراره و عبید الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند
از نماز بر طفل که چه وقت نماز بر او میکنند حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد
که واجب و سنت و شرط و رکن را از یکدیگر فرق تواند کرد یا وقت بلوغ گفتم که کی نماز بر او واجب
میشود یعنی لازم است که او را بنماز بدارند حضرت فرمودند که هر گاه شش ساله باشد و او را بروزه
می باید داشت هر وقت که طاقت داشته باشد و اکثر علما جزو تالی حدیث را بسبب جزو
اول میدانند که بیان عقل الصلوة باشد که اگر شش ساله نفهمد چگونه نماز بر او واجب باشد و لیکن
اجماع است که واجب بمعنی خود نیست بلکه یا واجب است بر ولی که او شش سالگی او را بنماز بدارد
و قولی بوجوب این نیز نرفته ام و یا بمعنی سنت موکد است بر ولی که او را تمرین کنند بنماز تا عادت
کنند باین و لیکن چون در حدیث صحیح زراره واقع شده است تفسیر عقل الصلوة را بشش سالگی ابتدا
لازم است که واجب را حمل بر لازم و مستحب موکد کنیم و چون طاقت اطفال در روزه گرفتن
بحسب مزاجها و هواها مختلف می باشد حضرت بنای آن را بر طاقت ایشان گذاشتند یعنی به
مقداری که بر ایشان مشکل نباشد بسیار و محتمل است که اطفال را نیز ثوابی باشد چنانکه گذشت
ولی راست و ظاهر این حدیث دلالت میکند بر آن و در محل خود خواهد آمد و اگر مشهور است
که ایشان اهلیت خطاب ندارند پس تکلیف معقول نیست و ثواب بر تکلیف حق است اگر کسی

قابل استحقاق میشود و لیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی از روی تفضل کرامت فرماید با آنکه اگر تمیز داشته
باشد استحقاق نیز ممکن است والله تعالی یعلم وَمَنْ حَضَرَ مَعَ قَوْمٍ يُصَلُّونَ عَلَى طِفْلٍ فَلْيَقُلْ
اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا فَرَطًا و کسی که حاضر شود با جمعی که نماز بر طفل کنند پس باید که بگوید خداوندا این طفل را
از جهت پدر و مادر او و از جهت ما فرط گردان یعنی پیش رو باشد که از جهت ما ثوابی مهیا کند چون مرض
طفل و صبر بر آن موجب ثواب عظیم است یا موجب اجر جزیل است اگر صبر کنند و آنچه مصطلح علماست اینست
که هر فعلی که بنده باختیار خود بکند از جهت فرموده الهی سبب ثواب است و آن تفضلی است که دائم باشد
و مقارن تعظیم و اجلال باشد و هر چه بی اختیار آدمی رسد اگر صبر کند آن هم موجب اجر است و در اجر لازم
که دائمی باشد و لازم نیست که مقارن تعظیم و اجلال باشد و چون صبر فعل آدمی است بسبب آن ثواب
و حسنات حاصل میشود و چون رفتن طفل بی اختیار است موجب اجر است و لیکن بعد از این می آید
که حق سبحانه و تعالی ذریه مردان را به بهشت میبرند خواه صبر کنند و خواه صبر نکنند و این
از تفضل الهی است و موافق اصطلاح علما در کتاب عتق حدیثی می آید که دلالت برین تفضل
میکند و در حدیث موثق از زید بن علی از آبای او از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهم
منقولست در نماز بر طفل که میگوید اللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَفَرَطًا وَأَجْرًا
و شیخ مفید ذکر کرده است که اگر نماز طفل کنند بعد از تکبیر چهارم این دعا را بخوانند اللّٰهُمَّ
هٰذَا الطِّفْلُ كَمَا خَلَقْتَهُ قَادِرًا وَقَبَضْتَهُ طَاهِرًا فَاجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ نُورًا وَارْزُقْنَا
أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ یعنی خداوندا چنانکه این طفل را بقدرت کامله خود آفریدی و او را گرفتی
پاک و پاکیزه که مرتکب معصیت نشد پس بگردان او را از جهت پدر و مادرش نوری در دنیا بزیادتی
ایمان و کمالات و در تاریکی قبر و قیامت سبب روشنایی ایشان و ما را از ثواب او بهره مند
گردان و ما را فریفته دنیا مگردان بعد از دیدن مرگ او یا چنان مکن که بی صبری کنیم و این عبارات
همه خوبست و از عبارات صدوق ظاهر میشود که اعتقاد ندارد نماز کردن بر اطفال را
زیرا که گفته است که اگر حاضر شوی یعنی نماز مکن و این دعا را بتقیه بخوان و محتمل است که مراد او
شیخ مفید باشد و لیکن عبارت مصنف عبارت فقه رضویست و در الکافی چنین است

که دان که بر طفل نماز میتوان کرد حتی نماز را بفهمد پس اگر حاضر شوی قومی که بر طفل نماز کنند
پس بگو اللّهمّ اجعله لابویه ولنا ذخراً ومزیداً وفرطاً واجراً و این عبارت صریح
که نماز بر طفل نیست و دعا را با آن حاجت میخوانند و صورت نماز را بکار می آورد چنانکه ظاهر
کلام صدوق است خواهد آمد چنانکه درین باب والله تعالی اعلم وصلّی ابو جعفر صلوات
الله علیه علی ابن له صبیّ صغیر له ثلث سنین ثمّ قال لولا انّ الناس یقولون
انّ بنی هاشم لا یصلّون علی الصغار من اولادهم ما صلّیت علیه و حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه نماز گذاردند بر فرزند صغیری از آنحضرت که او را سه سال بود و بعد از آن
فرمودند که اگر این نبود که مردمان تشنیع کنند که بنی هاشم نماز بر اولاد خود نمیکنند من نماز نمی کردم و این
ملاحظه یا از جهت آنست که شهرت کنند که ایشان اولاد صغار خود در اسلام میدانند یا شهرت کنند
مخالفت مذهب عامه را و بنی امیه با ایشان ضرر رسانند چون عامه نماز میکنند بر مطلق اولاد چون
وانچه صدوق ذکر کرده است مضمون چند حدیثست از جمله بسند صحیح از زراره منقولست که
پسری از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فوت شد پس چون خبر فوتش را بآنحضرت دادند
حضرت فرمودند تا او را غسل دادند و کفن کردند و حضرت با او متوجه شدند بمقبره و نماز بر او کردند
وسجاده حضرت را انداختند و حضرت بر بالای سجاده ایستادند و نماز دیگر بر او ایستادند تا از دفن
او فارغ شدند پس حضرت برگشتند و من در خدمت حضرت برگشتم از جهت با آن حضرت می
روانه کرد و گفت بر مثل این طفل نماز نیست و آن طفل سه ساله بود و فرمودند که حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه میفرمودند که امثال این طفل را دفن میکنند و نماز نمیکردند ولیکن چون سنیان
میکنند من تقیه کردم نماز گذاردم بعد از آن پرسیدم که چه وقت نماز بر او واجب میشود حضرت
فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش ساله شود پس پرسیدم که حال اطفال چون است در آن نشاة حضرت
فرمودند که حق سبحانه و تعالی اعلم است بانکه ایشان چه خواهند کرد و تحقیق این سخن خواهد آمد در
حسن کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرزندی
داشتند در حیات حضرت امام محمد باقر نامش عبدالله بود و تازه از شیر باز شده بود و براه افتاده

[illegible]

و حضرت را او کرده داشت که تربیت آن طفل میکرد من بآن طفل گفتم که این کلمه را بجلوی بست طفل گفت ازو
کرده است آن غلام از روی خرسندی گفت من آزاد کرده تو نیستم آن طفل گفت که از برای تو بست
که مولای من خدایی آن ملعون خنجری بشکم آن طفل زد باشتی و آن طفل شهید شد و آن طفل را در
مقامی بوی که داشتند که از لیف خرما بافته بودند و بجانب قبرستان بقیع بردند پس حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه بیرون آمدند و جبه زردی پوشیده بودند و عمامه خز زردی و گریه می
کرده بودند چون حضرت فربه بودند دشوار بود ایشان را که تند راه روند که گاهی بر زمین می نشستند و مردمان می
آمدند و سر سلامتی میدادند بر فرزند زاده آن حضرت چنانکه در کافی است این بابی است
در تهذیب ابوابست یعنی سر سلامتی میدادند و میگفتند که این ملعون غلام چه کار بی کرد
که چنین طفلی را شهید کرد پس چون حضرت به بقیع رسیدند پیش ایستادند و چهار تکبیر بر آن طفل
گفتند تقیه و فرمودند که او را دفن کردند پس حضرت دست مرا گرفتند و بگوشه بردند و فرمودند
که در زمان حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیهما مقرر نبود که نماز بر اطفال
کنند و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میفرمودند که اطفال را همچنین دفن کنند و نماز بر ایشان
نکنند و غرض از همچنین ساختن آنکه صبر جمیل کرده باشند و بقضای الهی راضی باشند و ممکن است که
بواسطه نماز نکردن همچنین دفن میکرده باشند چون ابو بکر و عمر بدعت نماز را گذاشته بودند و حضرت
نمیخواسته اند که اظهار مخالفت آن بکنند چون منافقان اتباع ایشان با حضرت میبودند همچنین
بعد از آن حضرت فرمودند که من از این جهت نماز بر این طفل کردم که اهل مدینه نگویند که ایشان نماز
بر اطفال خود نمیکنند و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از علی بن عبدالله که گفت شنیدم از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
از دنیا رفتند در آن هنگام سه سنت جاری شد یکی آنکه در آن روز آفتاب گرفت پس مردمان
میگفتند که بواسطه مردن ابراهیم شد که آفتاب گرفت پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی بجا آوردند و فرمودند که ای گروه مردمان بدانید که آفتاب و ماه
دو آیتند از آیات الهی که دلالت بر وجود و وحدت و علم و اراده و قدرت الهی میکنند و بامر الهی

جاری شده و تنفر کنند و اطاعت فرمان او میکنند و منکسف نمیشوند از جهت مردن کسی و نه از جهت زندگی کسی
پس چون چنین دیدید یا یکی از ایشان بگیرد نماز کنید پس حضرت از منبر زیر آمدند و نماز کسوف را با
مردمان بجا آوردند چون از نماز سلام دادند فرمودند که یا علی برخیز و کار سازی ابراهیم کن پس
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواستند و ابراهیم را غسل دادند و حنوط کردند و کفن کردند
و بیرون بردند ابراهیم را و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز رفتند تا او را بقبر رسانیدند
پس صحابه گفتند که حضرت فراموش کردند که نماز بر او کنند از سبب جزعی که حضرت را دست
داده است پس حضرت برخواستند و فرمودند که ایها الناس جبرئیل آمده است و گفته شما را بگو
گفت که شما گمان برده اید که من فراموش کرده ام نماز بر فرزندم را بسبب جزع و چنین نیست
که شما گمان کرده اید و لیکن خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب کرده است و بعد از
نمازی یک تکبیر از جهت مردگان شما مقرر ساخته است و مرا امر کرده است که نماز نکنم مگر بر کسی
که نماز کرده باشد پس حضرت فرمود که ابراهیم را او فرزندم را در لحد بخوابان پس حضرت رفتند
و ابراهیم را در لحد جا دادند پس دیگر بار صحابه گفتند که چون حضرت بقبر رفتند جایز نیست که کسی
در قبر فرزند خود رود پس حضرت سید صلی الله علیه و آله فرمودند که ایها الناس بر شما حرام نیست
که در قبر فرزندان در آیید و لیکن از آن میترسم که چون روی فرزند خود را در قبر گشاید شیطان
دست یابد و جزعی بکند که اجر شما ضایع گردد پس برگشتند از بقیع و بسند قوی از هشام منقول است
که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که سنیان بر ما اعتراضی دارند و میگویند
که شما میگویید که نماز بر طفل نمیتوان کرد چون نماز نکرده است پس سخن شما اینست که نماز بر کسی می
باید کرد که نماز کرده باشد میگوییم که بلی پس میگویید که اگر یهودی یا نصرانی مسلمان شود و همان
ساعت بمیرد پس بر شما لازم می آید که نماز بر او نباید کرد و حال آنکه شما قایلید که بر او نماز میباید کرد
چه جواب بگوییم حضرت فرمودند که بگویید اگر این شخص که مسلمان شده است فرا اندند و بر کسی
او را نمیبایند کرد و خواهند گفت که چه برده و جهت پس چون این جواب بگویید بگویند که اگر
این طفل که نماز نکرده است فرا اندند و بر کسی او را چه برده و جهت خواهند گفت که نه پس فرمید

کفت

گفت که نماز بر کسی میباید کرد که نماز بر او واجب باشد و نماز نمی باید کرد بر کسی که نماز بر او واجب
نباشد مؤلف گوید که ظاهر این خبر آنست که حضرت میخواهد بیان فرماید که عبارتی که وارد است که نماز
بر کسی میباید کرد که نماز کرده باشد این است که اهل تکلیف نماز باشد خواه نماز کرده باشد یا نکرده باشد
و چون معنی دقیق بود حضرت صدور او ذکر کردند که او بفهمد و این حدیث دلالت میکند بر آنکه پیش از بلوغ
آنحضرت نماز واجب نباشد و از شش سال تا بلوغ سنت باشد و این حدیث با احادیث سابقه دلالت
میکند که پیش از شش سال بدعت باشد اخباری که وارد شده است در آنکه اگر متولد شود حیا
نماز بر او هست محمول بر آن بود بر تقیه و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر نفی وجوب و بنا بر مذهب
مشهور تا شش سال سنت است و بعد از شش سال واجب گویا این احادیث را نمیدیده بود و الا چون
اشتباهی شده است لازم بود نقل این اخبار و اخبار دیگر که دلالت بر مطلوب میکند مثل
صحیحه علی بن جعفر که گفت که سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که آیا نماز بر میت طفل میتوان کرد اگر بحد سال نرسیده باشد حضرت فرمودند که هرگاه نماز را
بفهمد نماز بر او میتوان کرد و در حدیث صحیح زراره گذشت که نفهمیدن نماز در شش سالگی است
و در موثق از عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند
از طفل که قلم بر او جاری نشده باشد آیا نماز بر او میتوان کرد حضرت فرمودند که نماز بر مرد
و زن وقتی واجب است که قلم بر ایشان جاری شود و ظاهرش وقت بلوغ است و در حدیث
صحیح از علی بن یقطین وارد شده است که گفت سوال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما که طفل چند ساله که شود نماز بر او میتوان کرد حضرت فرمودند که در هر حالی نماز هست مگر
آنکه ناتمام متولد شود یعنی مرده چنانکه در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز نمی باید کرد بر طفلی که مرده از مادر متولد
شود و صدایی از او صادر نشود که دلالت بر حیات او کند و او را میراث نمیدهند از
دیت پدر و نه از غیر آن و اگر فریاد کند بر او نماز بگذارند و او را میراث بدهند و بر همین مضمون است
حدیث سکونی و در حدیث دیگر منقولست از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما موافق

حدیث ابن یقطین و هم محمولست بر تقیه یا اتقاء که غرض حضرت این باشد که نماز بر طفل کمتر بکنند مبادا
که ضرری بایشان رسد چنانکه حضرت کردند و در حدیث کالصحیح از قدامة بن زائده که مجهول
الحال است منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر ابراهیم فرزندش کردند و پنج تکبیر گفتند و این حدیث
عامیست و ممکن است که مقصود صحت که تقیه فرموده باشند بعنوان استفهام انکاری یعنی شما
سنیان چنین میگویید و غلط است و این نحو از تقیه بسیار است که خواهد آمد و ظاهر اینست که اشتباه
عشیر واقع شده باشد احادیث از تقیه چون حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حکمت
و مصلحت وقت آن داشتند و احتیاج به تقیه داشتند چنانکه راوی بخدمت حضرت امام
رضا صلوات الله علیه عرض میکند که شما اظهار امامت علانیه میکنید و از شمشیر هارون الرشید
علیه اللعنة والعذاب الشدید خوف نمیکنید حضرت فرمودند که خاطر جمع دار که از هارون بمن ضرری
نمیرسد و اگر از هارون بمن ضرر رسد من امام نیستم همچنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله اگر از ابو جهل ضرر رسانند که در مقام قتل است با رسول الله حضرت میفرمودند که اگر ابو
جهل مرا بکشد من پیغمبر نیستم و کسی که خواهد تفصیل این معنی را نظر کند بعیون اخبار الرضا صلوات الله
علیه که حضرت تقیه نفرمودند در بسیاری از جاها و اگر تقیه بر ایشان واجب میبود ترک آن نمی
کردند و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قاتل خود را
میدانستند و ساعت شهادت خود را میدانستند و فرزندان حضرت مبالغه میکردند در اینکه
حضرت در آن صبح در خانه نماز گذارند و حضرت قبول نفرمودند و چون بعضی از خبرها را بیان
میکنیم باقی را اگر خواهید در محل خود خواهید یافت ان شاء الله تعالی وَسُئِلَ مَتَی تَجِبُ الصَّلٰوةُ
عَلَیْهِ فَقَالَ اِذَا عَقَلَ الصَّلٰوةَ وَکَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِیْنَ و در حدیث صحیح از زراره منقولست
که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که سوال کردند که چه وقت نماز بر طفل واجب میشود
حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش سالش تمام شود چون غالبا اطفال در شش سالگی بسن
تمیز میرسند که خداوند میدارد و او فرموده است که نماز بکنند تا به بهشت روند و اگر نکنند بجهنم روند

وبهشت

و بهشت چنین جایی است و دوزخ چنین جایی است والحمد لله رب العالمین که بنده در چهار سالگی
همراه این داعیه شدم و نماز شب میکردم در مسجد صفا و نماز صبح را بجماعت میکردم و اطفال را تشویق میکردم
با بود حدیث بتعلیم مردم رحمه الله تعالی و غرض آنست که حق سبحانه و تعالی مرتبه بمرتبه عقل اطفال را
زیاده میکند و در شش سالگی قابل تعلم هستند ولیکن پدرهای ایشان سعادت خود تحصیل کرده اند
آنچه را باید تحصیل چیزی چند کرده اند که میباید آنها را با اطفال خود بیاموزند و حجت الهی بر
خلایق تمام است و تقصیر از ایشانست و صدوق ذکر کرده است که برداشتن دستها را نزد تکبیرات
خمس سنت است جمعی از علما بر آن رفته اند که در تکبیر اول سنت است برداشتن و بس و اکثر علما بر آنند که در هر تکبیری
سنت است و سنت است برداشتن تا برابر گوش که محاذی گوش باشد و کف دست و فی که بالا دارد رو
بقبله باشد و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن عرزمی که گفت نماز بر میت گذاردم از پشت
سر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دیدم که حضرت پنج تکبیر گفتند و در هر تکبیری دستها
برداشتند و همین مضمون در حدیث قوی از محمد بن عبد الله بن خالد منقولست و در حدیث کالصحیح از یونس
منقولست که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سوال کردم و گفتم فدای
تو گردم مردم سنیان در تکبیر اول نماز میت دست برمیدارند و بعد از آن دست برنمیدارند
من هم چون سنیان یک مرتبه دست بردارم یا در هر تکبیری دست بردارم حضرت فرمودند که در هر تکبیری
دست بردار و از این حدیث ظاهر میشود که یونس را شبهه بود که در هر تکبیری دست برداشتن سنت است
و سوال او از این جهت بود که تقیه کنیم یا نکنیم حضرت فرمودند که تقیه مکن که ضرر بتو نمیرسد متوجه او را اظهار
این کرده اند که خواهی بود و از اینجا ظاهر میشود که در اخباری که یک مرتبه واقع شده است از جهت تقیه است
که مبادا ضرر بایشان برسد با آنکه راوی حدیث یک مرتبه غیاث بن ابراهیم است که سنی است و ظاهر
اسمعیل بن اسحق نیز چنین باشد چنانکه هر دو روایت فعل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را نقل کرده اند
که حضرت صلوات الله علیه در تکبیر اول دست برمیداشتند و بس پس ممکن است که مقصود راوی وقوع که حضرت
تقیه فرموده باشند چون بیشتر آن مکان این جماعت را که داشته بودند و حضرت از انکار اصحابش خائف
بوده باشند چنانکه خواهد آمد که حضرت امیر المؤمنین اراده فرموده که جماعت را در نوافل از جمیع محال ایشان

هست که عمر کرده داشته است برطرف کند و حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرستاد که عیبت
ترک کنید تکلیفی زیاده بر آن وارد کرد و امر او حضرت فرموده که هر چه خواهید بکنید و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده در خطبه طویلی که اگر من تغییرهایی که گذشته‌اند برطرف کنم همه از من متفرق خواهند
شد مگر قلیلی که مرا شناخته‌اند و فضیلت مرا از کتاب خدا دانسته‌اند و یکی از آنها تکبیر پنجم است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پنج تکبیر بر مؤمن مقرر ساخته و بر منافق چهار و ایشان
بواسطه نفاقی که داشته چهار تکبیر را عمل میکنند در مؤمن و منافق و اگرچه کم علامت نفاق
چهار تکبیر است وروی زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله انه قال الصلوة
علی المستضعف والذی لا یعرف مذهبه یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و یدعو للمؤمنین
والمؤمنات و یقال اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و یقال
فی الصلوة علی من لا یعرف مذهبه اللهم ان هذه النفس انت احییتها وانت
امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت از حدیث صحیح زرارة و کالصحیح از محمد بن مسلم
منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نماز بر مستضعف و کسی که مذهب او را ندانند
صلوات بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله بفرستند و دعایی کنند از برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه
و بعد از آن بگویند در نماز مستضعف یا هر دو که خداوندا بیامرز کسانی را که توبه کرده باشند از
مذهب باطل و از مذهبها و متابعت کرده باشند راه ترا که آن مذهب حق است و اعمال صالحه
و نگاه دار ایشان را از عذاب جهنم و در نماز بر کسی که مذهبش را ندانند بگویند بعد از صلوات
و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات یا با قبل هر چه گذشته است یا همین که خداوندا
این نفس را تو زنده کرده‌ای و تو میرانیده‌ای او را خداوندا والی او گردان آنچه او را با او قرار داده
گردانیده است یعنی اگر شیعه است حضرات ائمه معصومین را شفیع او گردان و اگر سنی است عمر را و برادر
تا ایشان بجهنم روند یا او را از مذهبها و گناهان خوب دانند و حشر کن او را با هر که او را دوست میداشت
و مراد از مستضعف جمعی‌اند که حق را ندانسته‌اند از سنیان و شیعیان غیر اثنا عشری و باید که جمعی‌اند
بکلامی از مذهب خود برمیگردند و داخل می‌شوند و باز اگر جوابی یا کلامی از سنیان بشنوند سنی می‌شوند

و این معنی را مشاهده نموده‌ایم در اکثر سنیان بصره که در شبی اراده کردیم در راه مکه که چون شخصی فوت شده
بود از جهت او استیجار حج کنیم قریب بصد کس آمدند و لعنت کردند بر گشته و چون او را از دوازده امام را از ایشان
می‌پرسیدیم بغیر از علی کسی را نمی‌شناختند تا آنکه بعضی از اخوان مؤمنین ما منع کردند که در راه مکه چنین
تقیه میکنی و حال آنکه متوجه آنجایی بعد از آن آنجا که جو رفتیم ظاهر بود که همه سنی بودند و در بعضی از
اخبار معتبره چندی که کالصحیح از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند که مستضعفین جمعی‌اند
که عقل صحیحی ندارند و عقول ایشان مثل عقول اطفال است زنان که در کفر ثابت قدم نشده‌اند و بنیادی ثابت
یافته‌اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده که الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان
الذین لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا و ترجمه‌اش این است که مگر ضعفاء العقول از مردان
و زنان و اطفال که در کفر ثابت قدم نشده‌اند و ایمان نیافته‌اند و احادیث صحیحه وارد است که هر کس سفیه که
مردمان ازو میان اختلاف دارند و این حدیث میگویند که آنها باطلند و بجهنم میروند و عکس آن چاه حیث مستضعف
نیستند و عقل ایشان اقتضا میکند که تعصب حق کنند اما ضعفاء العقول اثنی عشری ایشان را مستضعف میگویند چنانچه
دلیل بر حقیت مذهب خود دانند و بر مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است و مراد از کسی که مذهبش را
ندانند این است که هرگاه شخصی در میان اهل سنت فوت شود و ندانیم که شیعه است یا نه مجهول الحال است اما
اگر کسی را از اهل این بلاد فوت شود او مجهول نیست بلکه او را دعای مؤمنان میکنیم و اگر شیعه و سنی در هم
مرده باشند خصوص کسی را ندانیم که شیعه کدام است و کی که امام همه را غسل و حنوط و کفن میکنند و نماز
بر ایشان میکنند و همین دعای مجهول الحال را میخوانند و اگر خواهد دعای مؤمنان را میخوانند و پس دعا از برای
مؤمنان میکنند و اگر خواهد دعای مؤمنان را از جهت مؤمنان میخوانند و دعای مستضعفان را از جهت ایشان
و دعای منافقان را از جهت ایشان میخوانند اینهم اختیار رحمل کرده باشد وروی صفوان بن مهران الجمال
عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال مات رجل من المنافقین فخرج الحسین بن علی
صلوات الله علیهما یمشی فلقی مولی له فقال الی این تذهب فقال افر من جنازة هذا
المنافق ان اصلی علیه فقال له الحسین صلوات الله علیه قم الی جنبی فما سمعتنی اقول
فقل مثله قال فرفع یدیه وقال اللهم اخز عبدک فی عبادک وبلادک اللهم اصله اشد

نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه كان يوالي اعدائك ويعادي اولياءك ويبغض اهل بيت
نبيك و روایت کرده اند از صفوان شتربان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که شخصی
از منافقان یعنی دشمنان اهلبیت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شد پس حضرت سید الشهدا بجنازه آن ملعون
بیرون رفتند و میرفتند که بخدمت حضرت رسیدند آزاد کرده آن حضرت یکی از شیعیان آن حضرت صلوات الله علیه حضرت
او فرمودند که کجا میروی آن شخص گفت از جنازه این منافق میگریزم که مبادا حاضر شوم و نماز با او کردن پس حضرت امام حسین
سلام الله علیه فرمودند که بپهلوی من بایست هر چه بشنوی که من میگویم تو هم از آن بگو پس حضرت دستها برداشتند و دلالت میکند
که در تکبیر چهارم است برداشتن خوب باشد و گفتند خداوندا خوار کردان این بنده را در میان بندگانت و در شهرهای
خودت خداوندا او را آتش فروز جهنم گردان و بچشان او را گرمی عذابت را و طعم
سوزش گرم را تا آخر آنچه از کتاب شده است و آنچه در کلینی و تهذیب بسیار ادعیه است باین عنوان است که اللهم اصله
حر نارك اللهم اذقه حر عذابك یعنی خداوندا او را برسان بگرمی آتش خودت یعنی او دوستی میکرد با دشمنان تو و دشمنی میکرد با دوستان تو و دشمن بود
اهلبیت پیغمبر ترا صلوات الله علیهم و احادیث صحیحه وارد شده است که این آیه در شان ناصبی است که عداوت
اهلبیت داشته باشد خاشعة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عبادت میکنند و دشمنی اهلبیت رسول میدارند
آتش فروز آتشی خواهد بود که گرمی او را تصور نتوان کرد و در احادیث متواتره وارد شده است که اگر جمیع
پیغمبران و جمیع اوصیاء پیغمبران و جمیع ملائکه مقربان شفاعت کنند که ناصبی را حق سبحانه و تعالی شفاعت هیچ یک را قبول
نخواهد کرد و این سخن بر سبیل فرض محال است و در احادیث متواتره وارد شده است که دشمنان اهلبیت بوی بهشت
نمی شنوند و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی کسی است که دشمن شیعه باشد از جهت تشیع بلکه دشمنی
که ائمه اهل البیت را یا یکی از ایشان را امام ندانند کافرند و مستحق خلود در جهنم و در احادیث متواتره وارد شده است
که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که اگر کسی هزار سال عمر کند میان رکن و مقام بر سبیل عبادت
عبادت کند که شبها بایستد و روزها روزه بگیرد حق سبحانه و تعالی از او قبول نکند و البته او را بجهنم برد و دایم در
عذاب جهنم باشد و احتمال نجات در مستضعف هست بتفضل الهی تعالی نه باستحقاق باعتبار بعضی از اخبار و اکثر علمای شیعه
بلکه نقل اجماع نیز کرده اند که غیر اثنی عشری کافر است هر که باشد و مستحق خلود نار اند و احادیث متواتره بر این
مضمون وارد شده است و چون کسی ملاحظه صحیح کار بی تنها کند یقین بهم میرساند که ابوبکر و عمر و عثمان دشمن

اهل بیت بوده اند و لیکن چون حق سبحانه و تعالی ایشان را کور کردانیده است نمی یابند و همین احادیث فدک
کافیست در کفر ایشان که بخاری این حدیث طولانی را ذکر کرده است زیاده بر ده موضع که بعضی از آنها
سلوک ایشان با سیدة نساء العالمین و بعضی با جناب سلوک با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و هر یکی از این
حکایات را بسندهای مختلف در مواضع مختلفه ذکر کرده است با آنکه آن ملعون شدید العداوة است اخبار صحیح الشیخین
نیز در مواضع مختلفه ذکر کرده است و آنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بهترین خلایق است و آنکه حضرت فاطمه
صلوات الله علیها سیدة نساء عالمیان است در احادیث هر جا که منافق میگویند مراد غیر اثنی عشری است که بحسب
واقع است که مراد از آن ناصبی است و در نماز است که منافق میگویند غیر مستضعف را میخوانند اگر چه ظاهرا
عداوت نداشته باشند با اهل بیت و احادیث بسیار صحیح و کالصحیح وارد شده است در نماز منافق و مستضعف
و در نماز منافق همین لعن وارد شده است و مطلق تکبیر و دعاهای دیگر وارد شده است و چون حضور نبوده است
تقیه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می ایستاده اند و لعن میکرده اند و احوط آنست که اگر کسی مبتلا شود
چنین که صورت نماز در تقیه آورد و مشغول لعن شود و احادیث مستضعف اگر کسی بخواند که مصداق ذکر
کرده است و از آیه که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم میخوانده اند که اللهم اغفر للذین تابوا ظاهر میشود
که دعای بر ایشان مشروط است بتوبه ایشان در وقت مرگ چون ممکن است که توبه کرده باشند و دانا و ابهم
و اشعاری دارد با آنکه اگر توبه نکرده باشند بر ایشان نفرین شده است بعدم مغفرت و دخول در عذاب جحیم والله تبارک
و تعالی اعلم وروی عبيد الله بن علي الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا صليت
على عدو الله عز وجل فقل اللهم انا لا نعلم الا انه عدو لك ولرسولك اللهم فاحش قبره
نارا واحش جوفه نارا وعجله الى النار فانه كان يوالي اعداءك ويعادي اولياءك ويبغض
اهل بيت نبيك اللهم ضيق عليه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه ولا تزكه وان كان
مستضعفا فقل اللهم اغفر للذين تابوا واتبعوا سبيلك وقهم عذاب الجحيم فاذا كنت
لا تدري ما حاله فقل اللهم ان كان يحب الخير واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز
عنه وان كان المستضعف بسبيل فاستغفر له على وجه الشفاعة منك لا على وجه
الولاية و باسانید صحیح از عبید الله منقولست که از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله علیهما که فرمودند

که هر وقت نماز کنی یاد و دعا و نفرین کنی بر دشمن آلی که آن کسی است که عداوت با اهل بیت داشته باشد چون احادیث متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که دشمن تو یا علی دشمن من است و دشمن من دشمن خدا است پس این دعا را بخوان که خداوندا همه ایشان را عالی و کرا اگر دشمن است و دشمن رسول است خداوندا قبرش را پر از آتش گردان و او را بزودی به آتش برسان بدرستی که او دوستی میکرد با دشمنان تو و دشمنی میکرد با دوستان تو که ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان و بغض اهل بیت رسولت را در دل داشت خداوندا قبر را بر او تنگ گردان و چون جنازه را بردارند بگو خداوندا او را از رحمت دور و روح او را بالا مبر و او را بجولی یاد کن و اگر میت مستضعف باشد و اعتقادش ضعیف باشد بگو خداوندا بیامرز کسانی که ایمان بتو و رسولت و باهل بیت رسولت داشته اند و ایشان را از عذاب جهنم نگاه دار و اگر حال میت را ندانی بگو خداوندا اگر این شخص میت دوست میداشت ایمان را و اهل ایمان را تو نیز دوست داری کسانی را که ایمان با ایشان میباید داشت که رسول خدا و ائمه هدی اند صلوات الله علیهم با شیعیان ایشان پس بیامرز او را و در رحم کن و او را از گناهان او در گذر و اگر مستضعف را با تو ربطی باشد مثل خویشی و الفت و همسایگی پس طلب مغفرت بکن از جهت او بر وجه شفاعت نه بر وجه دوستی چون دوستی خلاف مذهب حرام است پس با او دشمن میباید بود و استغفار می باید کرد از جهت او بعنوان شفاعت که خداوندا اعتقادش ضعیف بود و بیچاره اگر قابلیت مغفرت دارد بیامرز و الا تو میدانی اما کسانی که شعوری داشته باشند مثل علمای اهل سنت ایشان داخل منافقانند و شفاعت ایشان جایز نیست و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون عبد الله بن ابی که سر منافقان اهل مدینه بود بجهنم رفت و پسرش مومن بود بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله من میدانم که پدرم از اهل جهنم است و لیکن اگر تو بجنازه او حاضر نشوی ننگ و عاری عظیم خواهد بود ما را حضرت بجنازه او حاضر شدند پس عمر گفت یا رسول الله آیا حق سبحانه و تعالی ترا نهی کرده است که بر قبر منافقان بایستی حضرت خاموش شدند دیگر آن سخن را از منافقان که همین عبارت را اعاده کرد حضرت فرمودند که وای بر تو چه میدانی که من چه گفتم گفتم که خداوندا اندرونش را پر از آتش کن پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که عمر باعث شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار کردند چیزی را که نمی خواستند که اظهار کنند یعنی از جهت خاطر پسرش اما اصل جواب حضرت

این شد که حق سبحانه و تعالی مرا نهی کرده است از طلب مغفرت نه از حضور و لعنت چنانکه فرموده است که و لا تصل علی احد منهم یعنی و عکس هرگز بر احدی از کفار و منافقین و بر قبر ایشان بایست که استغفار کنی که اگر هفتاد مرتبه استغفار کنی حق سبحانه و تعالی ایشان را نمی آمرزد و عامه نیز این حدیث را در صحاح خود ذکر کرده اند و همیشه کار آن ملعون ایذای آن حضرت بود و غرضش از این گفتن نفی نبوت آن حضرت بود که چون پیغمبر باشی و حال آنکه خود نقل میکنی که خدا چنین گفت و خود مخالفت میکنی و قاضی عضد در حکایت دوات و قلم هوای گفته است از جهت عمر که آنچه عمر گفت از نسبت هذیان بحضرت سید المرسلین واگذاشت که حضرت چیزی بنویسد که مردمان هرگز گمراه نشوند که این با سهل است همیشه کار عمر چنین بوده و راست گفته است که همیشه چنین بود و خواهش این را میکرده که عمر در آن وقت کافر شد همیشه کافر بود و راست گفته است و سعد بن عبد الله نیز روایت کرده است که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه رفتم حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در دامن آن حضرت نشسته بودند و چون مسائل خود را بحضرت عرض کردم حضرت فرمودند که فرزندم صاحب شما است و حضرت از من پرسید او سائلی بود مسایل خود را از او بپرس پس من هر چه پرسیدم جواب فرمودند پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرمودند که چرا آن مسئله ناصبی را از من نپرسیدی و آن چنان بود که یکی از نواصب که همیشه با او بجهاد در امامت میکردم من گفت که شما شیعیان همیشه حرفهای باطل میگوئید که بطلانش بدیهی است از جمله میگوئید که ابو بکر و عمر و عثمان هرگز مسلمان نبودند و ایشان منافق بودند با آنکه ایشان در مکه مسلمان شدند و نفاقی در مدینه بهم رسید که شمشیر بهم رسید و من از جواب او عاجز شده بودم حضرت فرمودند که چرا در جواب آن ناصبی نگفتی که ایشان مسلمان شدند بحسب ظاهر چون از یهود و نصاری شنیده بودند که پیغمبر آخر الزمان عالم گیر خواهد شد گفتند که اظهار اسلام کنیم شاید از استیلا مار بهره باشد پس اسلام بهم منافات با نفاق ایشان ندارد و حکایت مجملی که مطلوب بود مذکور شد و کان علی صلوات الله علیه اذا صلی علی المرأة و الرجل قدم المرأة و اخر الرجل و اذا صلی علی العبد و الحر قدم العبد و اخر الحر و اذا صلی علی الکبیر و الصغیر قدم الصغیر و اخر الکبیر و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت امیر صلوات الله علیه که بر میت نماز میکردند جنازها جمع میشد و بیک نماز میکردند و اگر مرده زن بوده زن را مقدم

می‌ایستند بجانب قبله و مردان را موخر می‌ایستادند زنان برابر آن حضرت و هرگاه نماز بر بنده و آزاد میکردند آزاد
نزد امام بود و بنده در عقب او بجانب قبله و هرگاه نماز بر بزرگ و طفل میکردند طفل را مقدم میداشتند بجانب
قبله و بالغ را موخر میداشتند بجانب خود و بخوبی مذکور شده در حدیث صحیح از محمد بن مسلم از امام محمد صلوات الله
علیه وارد است که سوال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه که بر مردان و زنان چگونه نماز باید کرد
حضرت فرمودند که مردان بجانب امام باشند مقدم بر زنان و همه را در عقب یکدیگر صف میکشند مگر آنکه اگر دو
باشند و ده زن صف مردان را برابر یکدیگر میگذارند و دیگر زنان را از عقب مردان یک صف میکشند و ممکن است
که مراد از صف صفی باشد که در حدیث عمار وارد شده است قریب بحدیث محمد بن مسلم که مردان اقرب بجانب
امام باشند و زنان بجانب قبله و مردان را مقدم میدارند چنانکه در کتاب حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه و در حدیث موثق از عمار ساباطی وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند
که اگر دو مرده یا سه مرده باشند چگونه نماز بر ایشان میکنند حضرت فرمودند که اگر سه یا دو یا ده یا بیشتر باشند
بر همه یک نماز میکنند و پنج تکبیر میگویند چنانکه بر یک میت نماز میکنند و چون یک نماز کنند گویا بر همه فرد فرد
نماز کرده‌اند و باین نحو میگذارند که اول میتی را میگذارند و سر میت دیگر را محاذی نشستگاه میت اول میگذارند
و سر میت سیم را محاذی نشستگاه میت دویم میگذارند بهمین نحو تا آخر و چون این صف را تمام
کنند امام در میان صف می‌ایستد و پنج تکبیر میگوید چنانکه بر میت واحد نماز میکند و پس دیگر پرسیدند
که اگر مردان و زنان جمع شوند چه باید کرد حضرت فرمودند که صف مردان را بنحو سابق درست میکنند
و بعد از آن سر زن را محاذی نشستگاه مرد آخر میگذارند و سر زن دیگر را محاذی نشستگاه زن اول میگذارند
تا زنان نیز بنحو مردان تمام شوند پس در میان صف مردان می‌ایستد و یک نماز بر همه میکنند و این حدیث را
باین عنوان کلینی رحمه الله روایت کرده است و شیخ در تهذیب و استبصار ذکر کرده است در ترتیب زنان
که سر زن دویم را محاذی سر زن اول میگذارند و اکثر علما اقتدا نکرده‌اند که نظر بکتابی دیگر میکنند عمل
شیخ کرده‌اند و ظاهر شیخ از کافی برداشته است و احتمال دارد که از کتاب محمد بن احمد اشعری برداشته باشد
چنانکه ظاهر آنست که کلینی نیز از آنجا برداشته باشد و هرگاه منقول عنه یکی باشد شک نیست که کلینی را
در اعتماد بر روایتش از همه کس بیشتر است چنانکه بر متتبع ظهورش کالشمس فی رابعة النهار است و در جمع مردان و زنان

در مطلع هر صفحه ... [illegible]

در حدیث صحیح از عبید الله حلبی منقول است که از حضرت سوال کردم که بر مرد و زن نماز بچه عنوان کنم حضرت فرمودند که
مرد در برابر زن باشد بجانب قبله و سر زن پایین نشستگاه مرد باشد از جانب چپ امام یعنی سینه مرد چون بر پشت
خوابیده است و سر زن محاذی دست چپ امام باشد و سر مرد از جانب دست راست امام باشد و این نحو
دور نیست که بهتر باشد چون زنان بر پشت سر امام می‌ایستادند محاذی بودن اینها بهتر بوده و از این حیثیت پیش
بودن ایشان اولی خواهد بود و از حدیث ظاهر میشود که میت را بر پشت خوابانیده باشند و سر او محاذی
جانب دست راست امام باشد و در حدیث عمار که پیش گذشت و همین حدیث اینجا آنکه ظاهر چنان است که دلالت
میکند بر استقبال میت باین عنوان که بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی دست راست امام باشد و در حدیث
صحیح از زراره و حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر مرد و زن جمع
شوند چگونه بر ایشان نماز کنند حضرت فرمودند که مرد در پیش امام است و زن بعد از او و در حدیث
موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است در جنازه مردان و اطفال و زنان که فرمودند که مردان
در پیش امام باشند و بعد از آن اطفال و بعد از آن زنان و در پیش قبله و جمعی از علما اطفال را بعد از زنان
میگذارند چون زنان اشرف‌اند باعتبار آنکه مکلفند و بعضی اطفال شش ساله را که نماز بر ایشان واجبست باعتقاد
ایشان مقدم میدارند بر زنان و پیش از شش سال را موخر میدارند ولیکن چون این بعض از روایت استنباط
نمی‌شود اما ظاهر نیست که پیش و پس باعتبار اشرفیت باشد و بر تقدیر تسلیم شاید رعایت ستر زنان اولی
و حدیث نیز دلالت کرد بر آنکه هر دو ولی که از قبیل هم باشند تقدم میدارند اگر مردان بودند یا زنان و آزاد بر
بنده و کبیر بر صغیر و احتمال داشت یکی تقدم بجانب قبله و دیگر تقدم بجانب امام و اگر همه جمع شوند بغیر از حدیث
موثق حدیثی دیگر بنظر نرسیده لیکن جمعی از علما خنثی را مقدم میدارند بر زن و عبد و خنثی و در نسبت
بمرد ... باشند چون هر یک شرفی دارند و هر دو مقدمند بر زن و دور نیست که مقدم باشند بر صبی ... است
که این تقدم بر سبیل استحباب است چنانکه خواهد آمد و روی هشام بن سالم عن ابی عبد الله صلوات
الله علیه انه قال لا بأس بان یقدم الرجل و یؤخر المرأة و یقدم المرأة و یؤخر الرجل
یعنی فی الصلوة علی المیت و باسانید صحیحه و حسنه از هشام منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند مرد را بجانب امام یا قبله و تأخیر کنند زن را یا زن را بجانب امام و قبله و مقدم دارند

هر دو معنی موخر دارند مردم هر دو معنی یعنی در نماز جنازه یعنی ظاهر کلام هشام باشد چون شیخ طوسی این
حدیث را صحیح روایت از کتاب علی بن جعفر احتمال افراد از رواة نیز هست و اکثر علما این حدیث را
دلیل عدم وجوب ساخته اند و ظاهر این حدیث آنست که مستحب هم نباشد چون اگر تقدیم مرد سنت باشد
بنحوی که از احادیث صحیحه ظاهر شد مناسب این بود که بگویند یکی است تقدیم زن و تاخیر مرد و در صورت
ظاهر میشد عدم وجوب و استحباب نفی میشود اما این عبارت بحسب ظاهر دلالت میکند که هر دو مساوی اند
بلکه تقدیم مرد مرجوح باشد و ممکن است که مراد این باشد که استحباب بهر دو نحو متحقق شود یا که مرد را جانب قبله
گذارند و در رعایت شرف قبله کنند و بعکس رعایت شرافت قرب امام و بستر زن جهت مختلف شود و ممکن است
که نحو او تقدیم المراة باشد چنانکه در بعضی نسخ فقیه او واقع است و بنابرین راوی شک دارد که حضرت این
عبارت را گفته است یا آن عبارت را و ممکن است که اراده واقع باشد که مرد جانب قبله باشد و زن جانب امام چنانکه
صریح صحیح حلبی و ظاهر حدیث امیر المومنین و ظاهر موثقه عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جنازهای مردان و زنان هرگاه جمع شوند حضرت فرمودند که در کتاب
حضرت امیر المومنین وارد شده است که مردان را مقدم سازند و ظاهر تقدیم آنست که جانب قبله باشد و چون
این حکم مخالف مذهب سنیان است چون همه ایشان مردم را بجانب امام میگذارند مگر حسن بصری که او مرد را
بجانب قبله میگذارد و بنابرین حضرت فرمودند که در کتاب علی چنین است پس بنابرین اخبار سابقه محمول بر تقیه
باشد و این نحو که میخواهی چنین بکن و اگر خواهی چنین بکن از برای کمی است از تقیه که حاشاتی با عامه واقع میشود
و گاهست بهم ایشان میشود که گویند مذهب ایشان را الحکم باطل است خصوصا هرگاه که حسن البصری که از
صحابه حضرت امیر المومنین است با ایشان همراه باشد الحاصل از جمع بین الاخبار ظاهر میشود اما سنت و مشهور استحباب تقدیم
مرد است بجانب امام و چون این امر واجب نیست سهل است و الله تعالی یعلم و الحمد لله رب العالمین که در این ایام که واقع میشود
که چنین جموعی واقع شود و لیکن در بلاد روم شایع است طاعون و این قسم اجتماعات در طاعون است بهم میرسد
وَأَفْضَلُ الْمَوَاضِعِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ عَلَى الْجَنَائِزِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفْضَلُ
الْمَوَاضِعِ فِي الصَّلَاةِ عَلَى الْمَيِّتِ الصَّفُّ الْأَخِيرُ فَتَأَخَّرَ إِلَى الصَّفِّ الْأَخِيرِ يَنْبَغِي فَضْلُهُ عَلَى مَا
ذَكَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و بهترین جاها در نماز میت صف آخر است و علتش آنست که مردان که پیشتر

الصف الآخر ... فی الصلاة ... [illegible] النساء ... بالرجال فی الصلاة

بر زنان در نماز جنازه پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز میت صف آخر است پس اهل
صف آخر رفتند پس چون بر زبان مبارک آن حضرت چنین جاری شد که مطلق فرمودند هر چند از جهت زنان فرموده بودند
فضیلتش مطلق شد یا آنکه جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخت و یا بجهت تفویضی که بآن حضرت شده بود
چنین شده بود و ممکن است که در آن وقت حق سبحانه و تعالی بر زبان آن حضرت چنین جاری ساخته باشد که حضرت
که از جانب الله تعالی شده است فضل آن را مطلق گذاشته و ممکن است که فضیلتش نسبت بزنان باشد و این
بیان فضیلت صف اخیر باشد نسبت بایشان و لیکن از کافی و تهذیب و علل این حدیث منقول است از سکونی از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز
صف پیش است و بهترین صفها در جنازه صف آخر است پرسیدند که یا رسول الله چرا چنین شده است
حضرت فرمودند که از جهت مستور بودن زنان چنین شده است ظاهرا سقط شده در حدیث باشد
چنانکه در علل ذکر کرده است و حق و اول حدیث علت عبارت فقه رضویست و در آن مخالفت را ذکر کرده است
و بعضی از علما در این حدیث و حدیث هشام بن سالم بعکس آنچه مذکور شد حمل کرده اند یا آنکه مراد از حدیث هشام
این باشد که باکی نیست که مرد را مقدم دارند که پیش نماز باشد هر چند وارث زنان باشند و زنان را
موخر دارند یا آنکه از سر حق خود بگذرند یا امام اصل که حاضر شود ایشان را موخر دارند و بعکس اگر چه ولی مرد را
زن را مقدم دارد چنانکه در نماز بر دختر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشت که با آنکه ولایت از
حضرت بود بحضرت فاطمه صلوات الله علیها او خود را موخر کردند و در حدیث سکونی بعکس آنچه مذکور شد
که حضرت فرمودند که صف آخر بهتر است تا زنان ایمن باشند تا مستور باشند نه صف نماز که دارند کان این هر دو
بر خلاف ظاهر است خصوصا اول و این دلیل بنا بر آن کرده اند که دفع اشکالهای سابق شود و اشکالهای دیگر
بهم میرسد با اکثر کتاب خلاف ظاهر بسیار رو داده و بلاهای کرده شده است بی خلاف ظاهر نیست و الله تعالی یعلم
وَلَوْ دُعِيَ الرَّجُلُ إِلَى وَلِيمَةٍ وَإِلَى جَنَازَةٍ أَجَابَ إِلَى الْجَنَازَةِ لِأَنَّهَا تُذَكِّرُ أَمْرَ الْآخِرَةِ وَيَدَعُ
الْوَلِيمَةَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الدُّنْيَا و هرگاه شخصی را شخصی دعوت کند بضیافتی از ضیافات مستحبه یا مطلق ضیافت
و شخصی دیگر بواسطه امور میت که اعم است از غسل و کفن و نماز و دفن اجابت رفتن بجنازه کند که جنازه متذکر احوال
آخرت است و ولیمه متذکر امور دنیا است مثل عروسی و خانه نو خریدن و امثال این ها که خواهد آمد قطع نظر از

واجب کفایی است و ازینجا ظاهر میشود که اگر جمعی متوجه امور میت شوند لازم نباشد رفتن دیگران و درین مسئله
خلافی هست بعضی را اعتقاد آنست که تا علم شرعی بهم نرساند که جمیع واجبات را کرده اند از دیگران که شنیده اند
موت را ساقط نمیشود و بعضی کافی میدانند که ظن داشته باشند که این جمعی که میروند قیام باین امور خواهند کرد
و وجه دوم اظهر میشود اما حیله که بسبب عدم لزوم باشد آنست که اگر کسی خبر به موت شخصی علم بموت آن شخص بهم
نرسد و ممکن است که این حدیث را حمل بر آن کنیم که چون ثابت نشده است میتوانند بضیافت رفتن و لیکن
رفتن بجنازه اولی است و اکثر اوقات علم عادی بهم میرسد انضمام قراین خود را فریب میدهند درین
حیلها و شک نیست که رفتن بجنازه احوط و اولی است و این مضمون حدیث مشکوک است و علما همه عمل کرده اند
باین حدیث چون موید شد احادیث بسیار است و خواهد آمد وقال النبی صلی الله علیه وآله اذا
دعیتم الی الجنائز فاسرعوا واذا دعیتم الی العرائس فابطئوا و منقولست که آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که هرگاه شما را بخبر بیت است تا تشییع جنازه بخوانند زود بروید یعنی خبری را که آن اسباب مرده و برده
که بسیار تا رفتن شما او را برداشته باشند و هرگاه شما را بعروسی بخوانند دیر بروید یعنی تا ممکن باشد عذر بگوئید
چون غالبا اوقات زینتها میکشند و انشاء الله از محل علت سابقه کافی است که دیگر اینها نیست و دیگر
احوال مردن را بعد الموت است وقال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی لا تصل علی الجنازة بنعل
واحد ولا تجعل میتین علی جنازة وقال اذا صلی رجلان علی جنازة قام احدهما خلف
الامام ولا یقوم بجنبه وقال اذا اجتمع جنازة رجل وامرأة وغلام ومملوك فقدم المرأة
الی القبلة واجعل المملوك بعدها واجعل الغلام بعد المملوك واجعل الرجل بعد
الغلام مما یلی الامام ویقف الامام خلف الرجل ویصلی علیهم جمیعا صلوة واحدة
و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که نماز مکن در کفش عجمی یعنی
در نعل عربی یعنی در نعل عربی که گذشت یا براهی بوشانده خواست و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که با کفش عجمی نماز نکنند را کی نیست موزه پوشیدن را با موزه نماز جنازه کردن و اکثر
علما گفته اند با برهنه بهتر است تا سبب خشوع شود و دعای او مستجاب گردد و دو میت را در یک تابوت مکن ازو در
مکاتبه صحیحه صفار واقع است که نوشتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که آیا جایز

او گفت را

دو میت را در یک جنازه بردارند در جایی که ضرورت شود و مردم نباشند و مرد و زن را در یک تابوت بر جنازه
داشتن و یک نماز بر هر دو کردن حضرت فرمودند که مرد و زن را در یک تابوت برای تو ان گذشت و این حدیث اشعاری
دارد که اگر ضرورت نباشد سوال کرد و اگرچه در کلام سائل است اما تقریر حضرت حجت است و ظاهر اما بشی
او در سینه باشد که مکروه است و این حدیث دلالت میکند که کراهت مرد و زن بیشتر باشد و احوط آنست
که با هم بر ندارند و دیگر نوشته بود که هرگاه دو کس نماز میکنند بر جنازه یکی از عقب دیگری بایستد و در
دست راست او نایستد مثل نمازهای دیگر که در آنها در دست راست می ایستد اما موسم استحباب احادیث
بسیع درین باب گذشت و صدوق در حدیث قوی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
کرده است در حدیقه صفاء و در خصلت الحکام خاصه زنان که با مرد شرکت نمیکنند در آن احکام و در فقه
رضوی مذکور است از وقال اذا صلی الصلوة واحدة و در آنجا بجنبه است و خلف الرجل فی وسط
و چون صدوق اعتقاد بوسط ندارد انداخته است فی وسطه و در بعضی از نسخ است عوض بجنبه یعنی
در پهلوی او نایستد و مراد و بیت راست است چنانکه خواهد آمد و گفته بود که هرگاه جمع شوند جنازه مرد و
زنی و پسر الغی یا قریب ببلوغ و بنده و پس زن را بجانب قبله بیشتر بگذار و بنده را بعد از او بگذار
و پسر را بعد از دو مرد را بعد از پسر قریب بامام و امام از عقب مرد بایستد و بر همه یک نماز بکند و گذشت
وسأل یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الجنازة یصلی علیها علی غیر وضوء
فقال نعم انما هو تکبیر وتسبیح وتحمید وتهلیل کما تکبر وتسبح فی بیتك و در حدیث قوی
و شیخان در موثق کالصحیح روایت کرده اند از یونس که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که آیا بی وضو نماز میت میتوان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت نماز نیست بلکه مشتمل است بر
تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح میگویی در خانه خود و در کافی و تهذیب هست علی غیر وضوء
یعنی بی وضو ذکر جایز است و این نماز نیست ذکر است و ازین حدیث ظاهر میشود که نماز حقیقی نیست و اگر
نیست نجس یا کول اللحم پوشیده یا جامه اش نجس باشد نماز میتوان کرد و بر میت و بعضی گفته اند که
شاید این علت از جهت عدم وضو باشد و لیکن احوط این قول است اگرچه اول اظهر است وفی خبر
آخر انه یتیمم ان احب و در حدیث دیگر واقع شده است که اگر خواهد تیمم کند و این حدیث را ... ام

باین عنوان بلکه احادیث وارد شده است که تیمم میکند و حدیث حسن کالصحیح که مرویست از حلبی که گفت از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از شخصی که در باب جنازه را و وضو نداشته باشد
و اگر میرود که وضو بسازد نمازش فوت میشود و مردم نماز میکنند و دیگر نماز نمیتواند کرد حضرت فرمود
که تیمم میکند و در حدیث کالصحیح از عبد الحمید منقولست که بخدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه
عرض نمودم که جنازه حاضر میشود و من بی وضو ام اگر میروم که وضو بسازم نماز فوت میشود آیا
میتوانم که بی وضو نماز کنم حضرت فرمود که با طهارت باشد محبوبتر است بسوی من و در حدیث
موثق از سماعه منقولست که گفت از آنحضرت سوال کردم از شخصی که جنازه بر و بگذرد و بی وضو باشد
چکند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دست خود را بر دیوار خشت میزند و تیمم میکند و ظاهر آنست که تیمم
مستحب باشد زیرا که در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که یکی از صادقین صلوات الله علیهما که از
آنحضرت سوال کردم که هرگاه شخصی بجنازه رسد ناگاه و بی وضو باشد حضرت فرمودند که با ایشان
تکبیر بگوید اگر چه حمل بر تقیه بر تیمم نتوان کرد و لیکن حضرت تیمم را نفرمودند دلیل عدم وجوبست
وَرَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِنَّ الْحَائِضَ عَلَى الْجَنَائِزِ وَلَا تَصُفَّ
مَعَهُمْ و بسند قوی کالصحیح و شیخان در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت سوال کردم از آن
حضرت صلوات الله علیه که حائض نماز جنازه میتواند کرد حضرت فرمودند که بلی و لیکن جدا بایستد و با مردان
نایستد و بهمین عنوان در موثق کالصحیح از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
وَفِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي الطَّامِثِ إِذَا حَضَرَتِ
الْجَنَازَةَ تَتَيَمَّمُ وَتُصَلِّي عَلَيْهَا وَتَقُومُ وَحْدَهَا بَارِزَةً مِنَ الصَّفِّ يَعْنِي أَنَّهَا تَقِفُ نَاحِيَةً
وَلَا تَخْتَلِطُ بِالرِّجَالِ وَالْجُنُبُ إِذَا قُدِّمَ لِلصَّلَاةِ عَلَى الْجَنَازَةِ تَيَمَّمَ وَصَلَّى عَلَيْهَا و در روایت
موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که هرگاه بجنازه حاضر شود تیمم میکند و نماز
میت میکند و لیکن جدا می ایستد تنها و ظاهر حدیث سماعه همین است و باقی از صدوق است که مقصود حائض است
مقصود حضرت در این احادیث آنست که گوشه می ایستد و مخلوط نمیشود با مردان چون این حدیث مطلق است
و احادیث سابقه مقید است این احادیث را حمل بر آن احادیث میباید کرد و لیکن اکثر علما این حدیث را

برطلاق

برطلاق خود گذاشته اند و گفته اند که اگر زنان بر جنازه نماز کنند حائض از ایشان نیز جدا میشود و در صفی
جدا می ایستد اگر حائض با جنسای دیگر بوده باشد با او می ایستند و الا تنها می ایستد بلکه علما این حدیث را نیز
نیز حمل بر این کرده اند و ضمیر مذکر را در بعضی حمل بر تغلیب کرده اند که اگر زنان هم در آن نیز باشند حائض جدا
می ایستد از همه و شک نیست که هر دو احتمال هست اگر چه قول علما ظاهرتر است و در حدیث سماعه و سماعه
میان احادیث نیست چون سنت است که در صف مردان نه ایستند و در صف زنان نیز نه ایستند
و این نحو عمل کردن احوط است و در عمل نه در فتوی و صدوق گفته است که هرگاه جنب را مقدم دارند
که امامت کند بر جنازه تیمم کند و امامت کند و این مضمون فقه رضویست و لیکن در آنجا نه گفته
که تیمم کند یا وضو بسازد و در دو حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که حائض نماز بر جنازه میکند و در حدیث کالصحیح نیز وارد شده است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند که حائض نماز بر جنازه میکند حضرت فرمودند که بلی و با ایشان
نمی ایستد و جنب نماز بر جنازه میکند وَإِذَا حُمِلَ الْمَيِّتُ إِلَى قَبْرِهِ فَلَا يُفَاجَأُ بِهِ الْقَبْرَ لِأَنَّ
لِلْقَبْرِ أَهْوَالًا عَظِيمَةً وَيَتَعَوَّذُ حَامِلُهُ بِاللهِ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَيَضَعُهُ قُرْبَ شَفِيرِ
الْقَبْرِ وَيَصْبِرُ عَلَيْهِ هُنَيْئَةً ثُمَّ يُقَدِّمُهُ قَلِيلًا وَيَصْبِرُ عَلَيْهِ هُنَيْئَةً لِيَأْخُذَ أُهْبَتَهُ
ثُمَّ يُقَدِّمُهُ إِلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ و صدوق در علل ذکر کرده است بعد از حدیث محمد بن عجلان که خواهد
آمد و روی فی حدیث آخر یعنی در حدیثی دیگر وارد شده است که چون میت را نزدیک قبر
آوردی پس یکباره او را داخل قبر مکن و بنابر حدیث پس کار را بر او گردان و سنگین مکن که
فی الحال او را در قبر آوری بدرستیکه قبر را ترسهای عظیم هست و می باید که شخصی که میت را داخل
قبر میکند او را در پناه حق سبحانه و تعالی در آورد و از هول المطلع یعنی مشرف است بر آن از اهوال
عالم آخرت بشناسد و بعضی مطلع را بکسر خوانده اند یعنی ترس از آنکه حق سبحانه و تعالی بر اسرار او مطلع بوده باشد
و فرشتگان نیز بسبب آن عمل نیز بر آن اطلاع داشته اند و در قبر رسوا خواهد شد و مطلع بفتح شامل هم
هست و چون نزدیک قبر برسانند جنازه را بر زمین میگذارند و اندک زمانی صبر میکنند دیگر اندکی
پیش میبرند و اندک زمانی صبر میکنند تا استعداد دخول را بگیرد و چنانکه گذشت که شخصی را نزد

[illegible]

لئیم قهاری میرند از خوف لال میشود و اگر اندک زمانی صبر کرد مرتبه بمرتبه میرود و روح نباتیه و هر چند روح از بدن مفارقت
کرده است اما روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از آن بالکلیه زایل نشده است و خوف ضغطه قبر و اهوال
منکر و نکیر در وقت فتان قبور و عذاب برزخ است چنانچه گذشت با آنکه از جهت دیگران عبرتست که تفکر کنند که چنین
واقعه در پیش دارند و کم مشی میرند تا کنار قبر و در حدیث حسن از یونس منقولست که گفت حدیثی از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه شنیده ام که در هر خانه که بخاطرم میرسد آن حدیث و تنش بر من تنگ میشود و آن آنست که چون میت را بکنار
قبر بیاورند او را مهلت ده تا مستعد سؤال منکر و نکیر گشته و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که میت را نزدیک قبر اندک زمانی بگذارند و بعد از آن بتدریج ببرند و سنت است
که هر که داخل قبر شود سر را برهنه کند و پا را برهنه کند و بندهای کفن را بگشاید و در دو از دوش میت از دو طرف
در کتب دیگر این را ذکر کرده است که واجبست و در اینجا سهو کرده است و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از علی
بن یقطین منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه
و کفش و نعلین و جامه بار افکن و بالاپوش [illegible] و بندها را بگشا که این سنت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله جاری شده است و پناه برد بخدا از شر شیطان و بعد از آن سوره حمد و قل اعوذ برب
الناس و قل اعوذ برب الفلق و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند و اگر تواند روی میت را بگشاید و خد راست او را
بر خاک گذارد و تلقین کند میت را بشهادتین و اقرار بائمه معصومین را بخاطرش بیاورد که مسئله کرده باشد و در وقت سؤال
منکر و نکیر و جواب ایشان را تواند گفت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
سزاوار نیست احدی را که داخل قبر شود با نعلین و موزه و عمامه و ردا و کلاه و دیگر فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه
و ردا و کفش و بندها را بگشا و پرسیدند که با موزه میتوان رفت در قبر حضرت فرمودند که اگر ضرورتی یا تقیه باشد
میتوان پوشید و احادیث دیگر بر این مضمون وارد شده است و بعضی خواهد آمد و یدخله القبر من یأمره
ولی المیت ان شاء شفعا وان شاء وترا در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه پرسیدند که چند کس داخل قبر باید شد حضرت فرمودند که جفت یا طاق ولی میت اختیار دارد
اگر خواهد جفت داخل کند و اگر خواهد طاق و در حدیث اول طاق است و فایده تقدیم آنست که هر چه را اول بگوید بنده سزاوار آن
سزاوار است و این عبارت فقه رضویست یا دعای که [illegible] خواهد شد و غرض از ادخال ولی آنست که ولی تخفیف

داخل

داخل قبر کند که عارف باشد بمسایل و قرائت و تلقین میت با کوشش بوده باشد و اگر قبر فراخ باشد کسی سنت کرده
کنند که بهمواری او را در قبر در آورند یکی سر را بگیرد و یکی سینه را و یکی پایین تنه را و اگر کسی تنگ باشد دو کس یا یک کس نیز
کافیست هر که هم از خارج قبر او را برسد و در اخبار کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که پسر داخل قبر پدر نشود اما پدر داخل قبر پسر میتواند شد مبادا که آب بنا و روی کار زنی که [illegible]
اجرش ضایع شود ویقال عند النظر الی القبر اللهم اجعلها روضة من ریاض الجنة ولا
تجعلها حفرة من حفر النار و چون نظرش بقبر افتد این دعا بخواند و ترجمه اش آنست که خداوندا بگردان این حفره را
یا قبر را و تأنیث ضمیر باعتبار روضه است باغی از باغهای بهشت و مگردان این حفره را گودالی از گودالهای جهنم و مراد از قبر
عالم برزخ است و آن بهمین بنا و [illegible] نیست و ممکن است که اجزای بدن میت را شعوری باشد و نهایت سرور و نهایت
الم داشته باشد چنانکه شخصی در خواب باشد در بستر خوابهای خوش می بیند و او در نهایت الم
و [illegible] در بیداری [illegible] درد دارد و خبر از درد [illegible] که او را جزوی
حق سبحانه و تعالی در روح قرار داده و کسی را بر آن اطلاع نباشد و قال الصادق صلوات الله علیه حد
القبر الی الترقوة وقال بعضهم الی الثدیین وقال بعضهم قامة الرجل حتی یمد الثوب
علی رأس من فی القبر واما اللحد فانه یوسع بقدر ما یمکن الجلوس فیه و بسند صحیح از
ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حد قبر تا چنبر گردن است
نسبت با آدمی که قامت وسط داشته باشد و بعضی گفته اند که تا پستانها نهایت و بعضی گفته اند که بقدر قامت مرد است بمقداری
که اگر جامه بر قبر کشند بسر میت نرسد و اما لحد چندانی وسیع باید کردن که ممکن باشد در آنجا نشستن و این عبارات مجملست
که حضرت از [illegible] فرموده باشند که [illegible] از برای [illegible] این گفتگوها میکنند [illegible] است و حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که من گفتم و این کلام وقتی از ایشان صادر شود که کسی حاضر نبوده
چنانکه اکثر اوقات جمعی کثیر از [illegible] حضرت و مجلس ایشان می بودند و احتمال دارد که [illegible] ابن
ابی عمیر باشد که راوی [illegible] کرده [illegible] نقل کرده است و علی ای حال ظاهرش آنست که آن دو قول
باطل باشد و ممکن است که مراد راوی از بعضی معصوم باشد یعنی احادیث این دو قول نیز واقع شده است و منافی
اختلاف حدیث یا باعتبار آنست که اقل مراتب استحباب نهایت درستی [illegible] اول [illegible] از دفن [illegible]

یکی آنکه بوی میت ظاهر نشود که سبب نفرت مردم شود از میت و دوم آنکه درندگان او را نخورند و اگر زمین سخت باشد
لازم است و الله تعالی یعلم و لحد آنست که از پهلوی قبر از جانب قبله قبر را گود میکنند و اندرون میبرند از
زمین از جانب قبله که آسان باشد خشت چیدن که خاک بر میت ریخته نشود و لحد سنت است و اگر زمین سست
باشد و میت فربه باشد نتوان لحد کندن شق میکنند قبر را آنکه از میان قبر گود میکنند بقدری که چون
میت را در آنجا گذارند آجر بزرگ بر بالای او میچینند که خاک بر بدن او نریزد و در حدیث کالصحیح
وارد است که از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لحد کندند و از جهت حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه شق کردند بنابر وصیت آن حضرت چون آن حضرت فربه بودند و سکونی از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که قبر را بیشتر از چهار
دست بزیر نزنند و غالب آنست که اگر دراز کرده باشد متوسط القامة در آنکه تا سینه اش باشد و سر کوچک کم
مجموع هفت شبر باشد و خواهد آمد که مدار قامت بر هفت شبر است وقد روی عن ابی الحسن الثالث
صلوات الله علیه اطلاق فی ان یفرش القبر بالساج و یطبق علی المیت الساج و
کالصحیح منقول است از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که آن حضرت تجویز فرموده اند که فرش کنند قبر را بچوب ساج
که از قبیل شمشاد است و همچنین بعوض خشت آجر در لحد و شق چوب ساج چینند و لیکن تجویز حضرت بنابر ضرورت
واقع شده است نه مطلقا زیرا که علی بن بلال عرضه بخدمت آن حضرت صلوات الله علیه نوشت که بسیار است که
مردم را میمیرند در زمینهای ما نم دار و چون در شط فرات واقع است آیا جایز است که فرش قبر را از چوب
کنند یا پوشش لحد را از ساج کنند حضرت فرموده بخط مبارک خود که جایز است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه خشت چند بر قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت رسیده که اگر آجر بچینند ضرر
وارد است حضرت فرموده که نه و از این حدیث ظاهر میشود که خشت بهتر است و آجر جایز است و لکل
شیء باب و باب القبر عند رجلی المیت و در حدیث موثق عمار است که روایت کرده است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرموده که هر چیزی را دریست و در قبر از پیش پای میت است و از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر خانه را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است لیکن باید
برین در وقت داخل شدن و بیرون آمدن از پیش پا بهتر است که داخل شود و بیرون آید چون کسی جنازه را

ازو بیت

فرموده است که جنازه را از درهای آن نهاد داخل شده و مبالغه بیشتر است در وقت بیرون آمدن که البته از پیش
پا بیرون آید و از طرفی دیگر بیرون نیاید چنانکه در روایت قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد شده است که هر که داخل قبر شود بیرون نیاید مگر از پیش پای میت و جمعی گفته اند که داخل شدن
هم سنت است در قبر نزد پای او و در وقت بیرون آمدن خاک بسر بریزد اگر بپای میت ریخته شود بهتر است
که بر سر او روی میت ریخته شود والمرأة تؤخذ بالعرض من قبل اللحد و یقف زوجها فی موضع
یتناولها و یرکها و یؤخذ الرجل من قبل رجلیه یسل سلا و زن را بعرض میگیرند از پیش لحد که پیش
قبله است و سر او را بگیرند مثل مرد و شوهرش نزدیک ران او بایستد که زن را بگیرد و تنخفی که بالا یش
بگیرد و مرد را از پیش پای قبر داخل میکنند این که گفتیم تا بوده بهمواری بیرون می آورند و سر او را
بر زبر میکنند مثل دزدی که داخل خانه است از شکم ادر و این عبارت عبارت فقه رضویست و منقول
حدیث موثق زید بن علی است از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه و در حدیثی از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد است و عمل اصحاب برین است و در حدیث قوی سکونی از
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که فرموده اند که سنت جاری شده است از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله که زن را در قبر در نیاورد مگر کسی که در حال حیات محرم او بوده است و در حدیث
قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که شوهر اولی است بزن خود تا او را
در قبر در آورد و در حدیث کالصحیح جابر از حضرت امام محمد باقر و حدیث موثق وارد است که شوهر
نزد زن میت می ایستد که او را القبر در آورد و کسی از اهل احکام خلافی نکرده است که اولی است
ولیکن خلاف در آنکه آیا واجبست که محرم زنان را دفن کند یا سنت و اولی آنست که محرم باشد
و اگر محرم زنان باشند ایشان دفن کنند و الا مردی صالح و الا جوان صالح و الا مرد پیر غیر صالح
یا خصی چنانکه علما ذکر کرده اند و الله تعالی یعلم و قال ابی رحمة الله علیه فی رسالته الی اذا دخلت
القبر فاقرأ ام الکتاب و المعوذتین و آیة الکرسی فاذا انتهیت الی المیت فقل بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم ضعه فی لحده علی یمینه مستقبل القبلة
و حل عقد کفنه و ضع خده علی التراب و قل اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد

الیک روحه ولقّه منک رضوانا و پدرم رحمه الله در رساله که بمن نوشته بود و فرستاده بود
ذکر کرده بود که چون داخل قبر شوی کرسی را البقره در آوری یعنی آن سوره حمد را که مسمی است بام الکتاب
یعنی اصل قرآنست و هر چه حق سبحانه و تعالی در جمیع قرآن ذکر کرده است در این سوره بآن اشاره فرموده
باهمه درین سوره هست ولیکن بغیر از معصومین کسی بر آن اطلاع ندارد چنانکه در احادیث وارد شده
و تفصیلش انشاء الله در تفسیر قرآن مذکور خواهد شد و معوذتین را بخوان که آن قل اعوذ برب الفلق و قل
اعوذ برب الناس است و ازین جهت معوذتین میگویند که این دو سوره قاری را حامل خود در
در پناه الهی در می آورند از بلاهای دنیا و آخرت و آیة الکرسی را بخوان و ابن عباس را اوده آیة الکرسی
میگویند که حق سبحانه و تعالی در آن آیه وصف کرسی کرده است و تفصیل آنرا در شرح صحیفه کامله بیان
کرده ام تا وهو العلی العظیم از آیة الکرسی است و هر جا که اطلاق میکنند همین قدر میخواهند و هرگاه که
مراد از آن تا هم فیها خالدون است بیان میکنند پس چون این میت را که بگیری که داخل قبر کنی بگو استعانت
و یاوری میجوییم از خداوند عالمیان یا از اسم الهی و استعانت میجوییم از ذات مقدس او و این معنی اش
آنست که استعانت میجوییم از او و چاره نجوییم که همه کارها بلکه وجود و حیات و لقای من با اوست
و دفن میکنیم میت را بر طریقی که در ملت سید المرسلین است و فرموده اوست صلی الله علیه و آله
پس میت را در لحد بخوابان بر دست راستش رو بقبله و بندهای کفن او را بگشا و پیش روی
او را بر خاک گذار و بگو خداوندا دور کن زمین را از پهلوهای او که ضغطه و فشار قبر برو واقع
نشود یا بدن او را بسته و راحت بدار و روح او را با علی علیین برو خوشنودی او را استقبال
او فرست و جمیع الجنه علی ذکر کرده است در فقه رضوی مذکور است و ظاهرش آنست که این سوره ها
بیش از او خال است در قبر میخوانند و احادیث بسیار دلالت میکنند بر آنکه این ها را بعد از دخول
و خوابانیدن میخوانند پس اولی آنست که در هر دو وقت بخوانند و آنکه گفته است که بر دست راست بخوابان
اجماعی است بلکه کالضرورست و قولی نقل کرده اند بر آنکه سنت است ظاهر مراد آن شخص نیز وجوبی است که
از سنت ظاهر شده است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که براء بن معرور انصاری در مدینه مشرف بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

در

در مکه معظمه تشریف داشتند و چون مرگ او محتضر شد وصیت نمود که روی او را بجانب آنحضرت که جانب
کعبه است بگردانند پس چنان کردند و این سنت را حضرت جاری ساختند و وصیت نمود بثلث مالش حق
سبحانه و تعالی در قرآن فرستاد و سنت جاری شد و هیچ شک نیست که مراد از سنت سنت
واجب لازم است نه بمعنی مستحب والله تعالی یعلم و در حدیث قوی کالصحیح بطرق متعدده از محمد بن عجلان
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون میت را نزدیک قبر آوری
فی الحال در قبرش مکن که کار بر او دشوار میشود بلکه در سه گز دورتر بگذار تا دلش گاهی خود آید و
بعد از آن او را داخل لحد کن و اگر تقیه نباشد روی او را بر خاک گذار بعد از آنکه کفن را از روی
او دور کرده باشی و باید که اولی مردم باو که شیعه است یا وارث شیعه نزدیک سر او باشد و پناه
بخدا برد از شر شیطان و سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند
پس تلقین کند او را باسامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم بعد از شهادتین و بهمین مضمون روایت
کالصحیح از محمد بن عطیه منقولست اگرچه گمان آنست که سهو القلم است و ابن عجلان است و در حدیث حسن کالصحیح
حلبی بلکه صحیح چون ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده است و کتاب ابن ابی عمیر
کالشمس پیش ایشان مشهور بوده است اگر چه کلینی بسند حسن روایت کرده است از کتاب حلبی
باعتبار ابرهیم بن هاشم صدوق و شیخ باسانید صحیحه روایت میکنند و ندیده ام که احدی از علما علل
بامثال این حدیث کرده باشند چون ظاهر است که ابرهیم بن هاشم این کتب را تمام او و پیشتر از آن
حسین بن سعید و علی بن جعفر و غیرهم از اعیان علما آورده بودند لهذا همه تلقی بالقبول کرده اند و از و روایت
کرده اند و پسرش علی بن ابرهیم که از جمله ثقات متدین است همیشه از پدر روایت میکند و محمد بن یعقوب
کلینی که از اعظم ثقات و محدثین اهل ایمان و اسلام است همیشه از او روایت میکند بلکه اگر سهل
بن زیاد روایت کند ضرر ندارد چون سهل نیز همین کتب را تمام آورده بود و بخدمت حضرات جواد
و هادی و عسکری رسیده بود و از ایشان صلوات الله علیهم ابو مکاتیب برسیده و مطعون
آنست که از جمله اصحاب اسرار حضرات است و اگر گاهی از اسرار ایشان بیان میکرده جمعی نسبت جهل بر غلو
او کردند و احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد و جمعی آخر پشیمان شد و التماس بسیار بعضی را

برگردانیده و چون کلینی رحمه الله بخدمت جمعی کثیر از اصحاب سهل رسیده بود که یکی از ایشان ثقه عظیم الشان
علی بن محمد خال کلینی است و دیگر ثقه عظیم الشان محمد بن الحسن صفار و دیگر ثقه عظیم الشان محمد بن جعفر اسدی که از
ابواب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است و نیز محمد بن عقیل کلینی و غیر ایشم و همه خوبهای سهل را
می دانستند همیشه معتمد کلینی است و در این مدت مدید حدیثی از سهل ندیده ام که دلالت بر غلو یا ارتفاع
داشته باشد با آنکه شیخ طوسی توثیقش کرده است و معهذا از مشایخ اجازه کتب معتبره مشهور است مثل
کتب بزنطی و ابن ابی عمیر و حماد و صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصنفات که مرا از این
تتبع الیقین بهم رسیده است که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از او نباشد
و جمعی که اصلا تتبع ندارند همین که یکی از این جمع در طریق قصه اگر هفتاد حدیث باشد طرح همه را میکنند و این
ضعیف نیز باعتبار رعایت قلوب اهل حق باینها حزین کرده ام و هر جا کالصحیح میگوییم باعتقاد من صحیح
مثل حدیثی که حدود سابقه از سهل روایت کرده باشند و او از ثقات روایت کرده باشد تا معصوم
صحیح میدانم و در اوقاتی که از رجال سخن میگویم جهت این بوده است که در راویان ائمه سخن سکفته اند
بعد از آن زیرا که کتب روات نزد ایشان بوده است کاری بر راوی نداشته اند که از جهت اتصال
سند والله الشیخ هرگز سخن در قدح روایت نمیگوید مثل قاسم بن محمد جوهری که حسین بن سعید از او
بسیاری روایت کرده است با آنکه واقفیست و مدح و توثیق ندارد و این بنا بر این است که او
راوی مشهور است بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است بحسین بن سعید اجازه آنها را داده و خود
متواتر نزد حسین بن سعید بوده و اسم او را محض اتصال سند می برد و بر آنچه از تتبع یافته ام بعضی از
آنها ثقه ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین رحمهما الله تعالی مطلع شده است اگرچه سهو کرده است
تحقیق خود را و اکثر احادیث صحیح را از مرتبه دیگر صحت انداخته است و چون حق سبحانه و تعالی
بفضل خود حیات کرامت کرد که از مدت پنجاه سال زیاده است که همیشه تتبع اخبار خاصه و عامه کرده ام بعد از تمهید
بسیار در خدمت فضلا و محققین رحمهم الله حق سبحانه و تعالی بحسب وعده والذین جاهدوا فینا
لنهدینهم سبلنا این ضعیف را هدایت نموده است و چون کم شریکم بسیار مشکل است و تنها ماندن
این معانی چون بدون تتبع فهمیدنش متعذر است یا متعسر اما امید هست که جمعی کثیر مرتبه بمرتبه بدانند

بعفواز

بفضل الله تعالی مجملا جمعی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را
خواهی که بقبر در آوری سه نوبت را از زانو پای قبر گذار و میت را از آنجا بیرون آن در و سر او را پیش
کن و بقبر در آر و در وقت آیة الکرسی بخوان و بگو بِسْمِ اللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ اللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و این دعا را که در
نماز خواندی یکمرتبه اینجا بخوان اللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَاغْفِرْ
لَهُ وَتَجَاوَزْ عَنْهُ و هرچه توانی از جهت میت طلب مغفرت بکن پس حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین
صلوات الله علیه وقتی که میتی را در قبر میگذاشتند میگفتند که اللّٰهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَصَاعِدْ
عَمَلَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست
که فرمودند که چون میت را در لحد گذاری بگو بِسْمِ اللهِ وَفِي سَبِيلِ اللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي
قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ و چون خشت چینی بگو
اللّٰهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاكَ و چون از قبر بیرون آیی بگو إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
اللّٰهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ وَاخْلُفْ عَلَى عَقِبِهِ فِي الْغَابِرِينَ يَا رَبَّ
الْعَالَمِينَ و در حدیث صحیح از سماعه منقولست که عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که چه گوییم وقتی که میتی از شیعیان را بقبر بریم حضرت فرمودند که بگو اللّٰهُمَّ
عَبْدُكَ فُلَانٌ و بجای فلان اسم میت را بگو وَابْنُ عَبْدِكَ قَدْ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ
قَدِ احْتَاجَ إِلَى رَحْمَتِكَ اللّٰهُمَّ لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِسَرِيرَتِهِ وَنَحْنُ الشُّهَدَاءُ
بِعَلَانِيَتِهِ اللّٰهُمَّ فَجَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَلَقِّنْهُ حُجَّتَهُ وَاجْعَلْ هٰذَا الْيَوْمَ
خَيْرَ يَوْمٍ أَتَى عَلَيْهِ وَاجْعَلْ هٰذَا الْبَيْتَ خَيْرَ بَيْتٍ نَزَلَ فِيهِ وَصَيِّرْهُ إِلَى خَيْرٍ مِمَّا كَانَ
فِيهِ وَوَسِّعْ لَهُ فِي مُدْخَلِهِ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاغْفِرْ ذَنْبَهُ وَلَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ
وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت منقولست که چون میت را در لحد

کی بشکاف کفن را از پیش روی میت یعنی روی او را باز کن و در حدیث صحیح از ابی حمزه منقولست که گفتم
با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا بندهای کفن را میگشایند حضرت فرمودند که بلی و روی او را باز کنید
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون میت را
در قبر میگذارند کفن را شق میکنند یعنی میدرند چنانکه جمعی بظاهر حدیث عمل نموده اند که میباید از پیش سر
میت بدرند و ظاهر مراد دور کردن کفن است از روی میت چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است
والله تعالی یعلم وقد روی سالم بن مکرم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه
انه قال تجعل له وسادة من تراب و تجعل خلف ظهره مدرة لئلا یستلقی
و در حدیث کالصحیح از سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بالشی از خاک
برای میت بسازند و پاره کلوخی بگذارند که بر پشت نیفتد و تحل عقد
کفنه و یکشف عن وجهه ثم یدعی له و یقال اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه
و قه شر منکر و نکیر و بندهای کفن را بگشایند چنانکه احادیث بسیار در آن واقع شده
و بعضی گذشت و روی او را باز میکنند و گذاشت پس این دعا را بخوانند که خداوندا بنده تو
و غلام زاده تو و کنیز زاده تو اگر داود باشد اشاره است بآنکه اسباب مرحمت و قابلیت رحمت او
بسیار است و اگر نباشد باز اشاره است بآنکه کسی است که عفو او لازم است باعتبار کثرت
مذلت در اول منزل چند کس است که هر یک قابلیت رحمت دارند دیگر آنکه بدرگاه تو آمده است
و کسی از این درگاه محروم برنگشته است دیگر آنکه ترا نسبت نیست بکسانی که بدرگاه ایشان
بروند بآنکه غیر تو نیز از مهمان امید برمیگردانند چه احتمالی دارد که تو نا امید کنی او را چون این
همه اسباب رحمت دارد خداوندا قبرش را فراخ گردان یعنی در عالم برزخ مغموم نباشد و
چون منکر و نکیر از او سؤال کنند تو تلقین او کن اعتقادات حقه او را تا جواب ایشان تواند
گفت و محشور ساز او را با پیغمبرش که بهترین خلایق است و نگاه دار او را از عذاب منکر و نکیر
ثم تدخل یدک الیمنی تحت منکبه الایمن و تضع یدک الیسری علی منکبه

الایسر

الایسر و تحرکه تحریکا شدیدا و تقول یا فلان بن فلان الله ربک و محمد نبیک و الاسلام
دینک و علی ولیک و امامک و تسمی الائمة صلوات الله علیهم واحدا واحدا الی
آخرهم ائمتک ائمة هدی ابرار ثم تعید علیه التلقین مرة اخری فاذا وضعت
علیه اللبن فقل اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته
و اسکن الیه من رحمتک رحمة یستغنی بها عن رحمة من سواک و احشره مع من
کان یتولاه پس دست راست خود را داخل میکنی در زیر دوش راست او که بر زمین است و دست چپ
خود را بر دوش چپ او میگذاری و حرکت میدهی او را حرکتی سخت و میگویی اسم او و پدر او را مثل یا محمد بن
علی و این تلقین میگویی که ترجمه اش این است و بفارسی نیز میتوان گفت و بهتر آنست که از دنیا رفته همه زبان را
خصوصا عربی را میفهمد که خداوند عالمیان پروردگار توست و محمد پیغمبر تست و ضم صلوات
احوط است و اسلام دین تست و علی امام تست و پیشوای تست و الحسن ولیک و امامک تا باخر ائمه
و حضرت صاحب الامر را امام ببر و بگو والحجة ولیک و امامک امامان تو پیشوایانی اند که ترا براه حق هدایت
کرده اند با عالمیان نیکوکار اند که هرگز بدی از ایشان صادر نشده است پس اعاده تلقین را
در مرتبه دیگر و بهتر آنست که این تلقین را اعاده کنند که ای محمد بن علی هرگاه ملکین بیایند و از تو سؤال
کنند که خداوند تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چه دین است و کتاب تو چه کتابست و امام تو کیست
پس مترس و در جواب ایشان بگو که الله تعالی خداوند و پروردگار منست و محمد رسول من است تا آخر
که تلقین حقیقی کرده باشد پس چون خشت بر لحد میچینی بگو که خداوندا رحم کن بر غریبی او خداوندا تنهائی
او را موصول ساز برحمت تا تنها نباشد یا برحمت خود حوران و غلمان را مونس او فرست تا تنها نباشد
یا اعمال صالح او را بصورتهای نیکو کن و انس او و وحشت او را با آنچه که در گور شد تا همیشه با تو باشد
تا وحشتش زایل شود و ترس او را که از عذاب تو دارد ایمن گردان او را از رحمت خود بر او ساکن
بساز رحمتی عظیم که مستغنی شود بسبب آن از رحمت غیر تو و حشر کن او را با کسانی که او اعتقاد بامامت
ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و این مجموع عبارت فقه رضوی است
ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و این مجموع عبارت فقه رضوی است

ومتی زرت قبره فادع له بهذا الدعاء وانت مستقبل القبلة بیدیك علی القبر فاذا
خرجت من القبر فقل وانت تنفض یدیك من التراب انا لله وانا الیه راجعون
ثم احث التراب علیه بظهر کفیك ثلث مرات وقل اللهم ایمانا بك وتصدیقا
بکتابك هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله فانه من فعل ذلك
وقال هذه الکلمات کتب الله له بکل ذرة حسنة و هر گاه قبر او را زیارت کنی رو بقبله کن
و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان پس چون از قبر بیرون آئی خاک دستها را بتکان و بگو
بدرستی که ما همه مملوک و بنده خداوندیم و بازگشت ما همه بسوی او خواهد بود پس به پشت دستها سه مرتبه خاک
بقبر بریز و بگو در وقت ریختن خاک خداوندا این کار را میکنیم جهت ایمان بتو و باور داریم کتاب ترا
در ثواب قبر آنچه فرستاده و همچنین در حشر و نشر این مردان و سایر امور آخرت چیزی چند است
که وعده داده است ما را خداوند عالمیان و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول بدرستیکه هر که خاک در قبر
بریزد و این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ذره از خاک که در قبر بریزد حسنه در نامه عملش بنویسد
و این مجموع نیز عبارت فقه رضویست و جز خاک ریختن از سکونی روایت کرده است تا آخر دعا و گفت
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که خاک بریزد و این دعا را بخواند بعدد هر ذره
حق سبحانه و تعالی او را حسنه کرامت فرماید فاذا سوی قبره فصب علی قبره الماء وتجعل
القبر امامك وانت مستقبل القبلة وتبدا بصب الماء من عند راسه وتدور
به علی قبره من اربع جوانبه حتی ترجع الی الراس فان فضل من الماء شیء فصبه
علی وسط القبر ثم ضع یدك علی القبر وادع للمیت واستغفر له پس چون قبر درست
شود و برابر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو بقبله داشته باشی و ابتدا کن بریختن آب
از پیش سر قبر و بگردان آن را با چهار جانب قبر تا آب بریزی تا بازگشت بسر آئی پس اگر از آب
چیزی زیاد آید آن زیاده را بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت
پس اگر از آب چیزی زیاد آید آن زیاده را بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت

ابر

وطلب مغفرت کن از جهت او این ترجمه عبارت فقه رضویست و در حدیث که در آخر کتاب ذکر کرده است
اما تفصیل این اجمال پس در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که چون میت را از پیش پای قبر سرازیر داخل کنی در قبر پس بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول
الله صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتك لا الی عذابك و چون در لحد گذاری دست
خود را در گوش میت گذار و بگو الله ربك والاسلام دینك ومحمد نبیك والقرآن کتابك
وعلی امامك یعنی تا آخر چون تقیه میفرمودند دوستان چون علی را امام میدانستند مضایقه در آن
نداشتند بنا برین در بعضی از احادیث تلقین همین نام آن حضرتست و بس و شیعیان معهود به ذکر تمام
در صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را
در لحد گذاری آیة الکرسی بخوان و دست خود را بر دوش راستش زن یعنی از پس جانب دوش
چپ در بالا است و بگو ای فلان رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله
نبیا وبعلی صلوات الله علیه اماما و تمام میکند تا آخر و در حدیث کالصحیح از محفوظ منقولست که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی که میت را دفن کنی باید که هر که داخل
قبر است از آنهائی که در قبرند که میت را داخل کنند نزد سر میت باشد و مراد از داخل شونده است
که مردم او را نشناسند و مناسب مقام تلقین کند آهسته اما اگر سنی حاضر نباشند بلند بگوید و الا
آهسته چنانکه کسی نفهمد و مشغول ها شود بعنوان بلند و تلقین آهسته بگوید و سنیان توهم کنند
که او دعا میکند و طرف راست روی میت را بگشاید تا بخاک گذارد و دهن خود را نزدیک گوش
میت برد و بگوید سه مرتبه اسمع افهم پس بگوید که الله ربك ومحمد نبیك والاسلام دینك
وفلان امامك یعنی تا آخر اسمع افهم و سه مرتبه اعاده کن تلقین را و در موثق کالصحیح از
آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون میت را در قبر گذاری بگو اللهم عبدك ابن عبدك
وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به و چون میت را از تابوت در آوری از پیش
پای قبر سرازیر شو و بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم
الی رحمتك لا الی عذابك اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثا

وَقِنا وَاِيّاهُ عَذابَ الْقَبْرِ و چون قبر را پر از خاک کنی تا برابر زمین شود اَللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ
عَنْ جَنْبَيْهِ وَاَصْعِدْ روحَهُ اِلى اَرْواحِ الْمُؤْمِنينَ فى عِلّيّينَ وَاَلْحِقْهُ بِالصّالِحينَ
و در حدیث کالصحیح از اسحق بن عمار منقولست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمود
که چون داخل قبر شوی از جهت میت بگو بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلى مِلَّةِ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ پس میت را بپهلو دراز بقبر در آر و در حین آن در گذاری بندهای کفن را بگشا و چون سر او را
و بگو اَللّهُمَّ يا رَبِّ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزولٍ بِهِ اَللّهُمَّ اِنْ
كانَ مُحْسِناً فَزِدْ فى اِحْسانِهِ وَاِنْ كانَ مُسيئاً فَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصالِحِ شيعَتِهِ وَاهْدِنا وَاِيّاهُ اِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ اَللّهُمَّ عَفْوَكَ
عَفْوَكَ پس دست چپ را بر بازوی میت بگذارد و او را حرکت دهد حرکتی سخت و بگو یا فلان بن فلان
اِذا سُئِلْتَ فَقُلِ اللهُ رَبّى وَمُحَمَّدٌ نَبِيّى وَالْاِسْلامُ دينى وَالْقُرْآنُ كِتابى وَعَلِىٌّ اِمامى پس
یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را بگوئی تا آخر پس مرتبه دیگر تلقین را اعاده بکنی و بگوئی که
آیا فهمیدی پس بگوید حضرت صلوات الله علیه فرمودند که او جواب میدهد و میگوید بلی فهمیدم پس بگو
ثَبَّتَكَ اللهُ بِالْقَوْلِ الثّابِتِ هَداكَ اللهُ اِلى صِراطٍ مُسْتَقيمٍ عَرَّفَ اللهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اَوْلِيائِكَ
فى مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِهِ پس بگو اَللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاَصْعِدْ بِروحِهِ اِلَيْكَ
وَلَقِّهِ مِنْكَ بُرْهاناً اَللّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ پس خشت می‌چینی و درزهای آن را گل بزنی که خاک
بقبر نرود و تا خشت و گل در کار باشد این دعا را مکرر بخوان که اَللّهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ
وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَاَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنيهِ بِها عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ
فَاِنَّما رَحْمَتُكَ لِلظّالِمينَ پس از قبر بیرون می‌آئی و میگوئی اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعونَ
اَللّهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُ فى اَعْلى عِلّيّينَ وَاخْلُفْ عَلى عَقِبِهِ فِى الْغابِرينَ وَعِنْدَكَ نَحْتَسِبُهُ
يا رَبَّ الْعالَمينَ و احادیث بسیار است اکثر را نقل کردم چون هر یک مشتمل بود بر حکمی چند که در دیگری
نبود و هر چه مکرر بود ذکر کردم و اگر جمع کنند میان دعاها بهتر است چون ممکن است که خصوص هر دعای نفعی خاص
داعی میت رسد که بسبب دیگری نرسد و اما خاک ریختن پس در حدیث کالصحیح وارد شده است که حضرت ابوالحسن

صلوات الله علیه بپشت دستها خاک بر قبر ریختند و در حدیث حسن کالصحیح از داود بن نعمان منقولست
که حضرت امام ابوالحسن صلوات الله علیه را دیدم در جنازه که میفرمودند ماشاءَ اللّهُ لا ماشاءَ النّاسُ
و چون نزدیک قبر رسیدند گوشه رفتند و نشستند پس چون میت را در لحد گذاشتند برخاستند
و سه کف خاک در قبر ریختند بر دو دست و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که گفت حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه را دیدم که خاک بر قبر میت میریختند و یک مشت خاک را در دست نگاه میداشتند
و بعد از آن میریختند و زیاده بر سه کف نریختند پس من سؤال کردم که سبب این چیست حضرت فرمودند
که نگاه میداشتم و این دعا میخواندم که اِيماناً بِكَ وَتَصْديقاً بِبَعْثِكَ هذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ
رَسولُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَرَسولُهُ وَما زادَنا اِلّا اِيماناً وَتَسْليماً حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله چنین میکردند و سنت برین جاری شد و در حدیث سکونی مثل این حدیث که نقل کردیم
و در فقه رضوی مثل متن است و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه بودم در جنازه شخصی از شیعیان پس چون او را در خاک گذاردند حضرت بر خواستند و نزد قبر رفتند
و از پیش سر و سه کف خاک بر قبر ریختند پس دست خود را بر قبر پهن کردند که انگشتان گشاده
شد و این دعا خواندند که اَللّهُمَّ جافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَاَصْعِدْ اِلَيْكَ روحَهُ وَلَقِّهِ
مِنْكَ رِضْواناً وَاَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ما تُغْنيهِ بِهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِواكَ و بعد از آن
روانه شدند و در حدیث صحیح منقولست از عبید بن زراره که فرزند شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه فوت شده بود و حضرت در جنازه او حاضر بودند پس چون او را در لحد گذاردند
پدرش خواست که خاک در قبر ریزد حضرت دست او را گرفتند و گفتند که خاک بر او مریز و هر که خویش او
باشد خاک نریزد پدر پرسید که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آنکه پدر یا
خویشان دیگر خاک در قبر ریزند پس ما گفتیم که یا ابن رسول الله همین نهی ما را میفرمایید از خاک ریختن
حضرت فرمودند که هر خویشی را نهی میکنیم از ریختن خاک بر خویش خود چون سبب قساوت قلب
میشود و هر که سنگدل است از رحمت الهی دور است اما آب ریختن بر قبر فی نفسه مشهور است اخبار حسنه
و موثقه کالصحیح در آن وارد است و بعنوان دور که مذکور شد در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در آخر حدیث است که سنت چنین است پس ممکن است
که احادیث مطلق را حمل بر مقید کنیم و ظاهر آنست که در مستحبات لازم نیست که مطلق را حمل کنیم بلکه ثواب مقید
بیشتر است و مطلق نیز ثواب دارد و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه مروی است
که در ریختن آب بر قبر تا تری هست میت را عذاب نمیکنند و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح
از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از قبر فارغ
شوی آب بر او بریز و بعد از آن دست را در گل فرو بر که انگشتان از هم باشند و در
حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله همین را در قبور بنی هاشم واقع میساختند و ممکن است
که اول در قبور ایشان میکرده باشند و بعد از آن سنت همه کس باشد خصوص حضرت سنت
بغیر بنی هاشم نمیکرده باشند و این از جمله خصایص حضرت باشد با بنی هاشم و در حدیث حسن
کالصحیح واقع شده است که قبر را چهار انگشت بلند کن و در موثق کالصحیح وارد شده است که
چهار انگشتی که مضموم باشد نه گشاده بلند کن و در حدیث موثق کالصحیح واقع شده است که قدر چهار
انگشت گشوده بلند کن جمع کرده‌اند که اقلش چهار انگشت مضموم است و اکثرش چهار انگشت گشاده است
و در دو حدیث وارد شده است که دست بر قبر گذاشتن لازم است کسی را که بجنازه میت حاضر
نشده باشد یعنی سنت با تاکیدش بیشتر است و در حدیث کالصحیح موثق وارد است که
در وقت دست گذاشتن میباید رو بقبله باشد چنانکه در فقه رضوی مذکور است که در هر وقت
و هر وقتی که زیارت کنی قبر برادر مومن را میباید که دست بر قبر گذاری و رو بقبله کنی
و دعای اللهم ارحم غربته را که در متن گذشت بخوانی وَرَوَى عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا عَلَى أَهْلِ الْمَيِّتِ مِنْكُمْ أَنْ يَدْرَأُوا
عَنْ مَيِّتِهِمْ لِقَاءَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فَقُلْتُ وَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ إِذَا أُفْرِدَ الْمَيِّتُ فَلْيَتَخَلَّفْ
عِنْدَهُ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ فَيَضَعُ فَاهُ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ
أَوْ يَا فُلَانَةُ بِنْتَ فُلَانٍ هَلْ أَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ

أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ
وَأَنَّ عَلِيّاً أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَأَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ حَقٌّ وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ قَالَ مُنْكَرٌ لِنَكِيرٍ انْصَرِفْ بِنَا عَنْ هَذَا فَقَدْ لُقِّنَ
حُجَّتَهُ و بطرق متکثره نیز از یحیی بن عبد الله هاشمی منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که فرمودند که چه مانع است اهل میت شما را که دفع کنند از میت خود ملاقات منکر و نکیر را
پس راوی گفت که چکار کنیم که ملاقات نشود حضرت فرمودند که [illegible] که چون میت تنها شود
یعنی شیعیان برگردند پس باید که بماند نزد او کسی که اولی است بمیت از دیگران یعنی وارث میت
و دهن خود را نزد سر میت برد و فریاد کند تا آواز بلند و اسم او و اسم پدرش را بگوید خواه مرد
و خواه زن و بگوید این تلقین را که ترجمه‌اش اینست که ای فلان آیا هستی بر آن عهدی و اعتقادی
که ما از تو جدا گشتیم و از تو جدا شدیم و تو آن را داشتی و در کافی فارقنا و همچنین در تهذیب
یعنی تو از ما جدا شدی و رفتی با آن اعتقاد که آن گواهی است که بغیر از الله حق سبحانه و تعالی
خداوندی جل [illegible] که واجب من جمیع الوجوه است و در خداوندی و یگانگی و سایر کمالات او را
شریک نیست و بر شهادت آنکه محمد که بنده او است یعنی اعتقاد بالوهیت او دارید و رسول
اوست بهترین پیغمبرانست و آنکه علی پادشاه مومنانست و بهترین اوصیا پیغمبرانست و اعتقاد
آنکه هرچه فرموده است محمد حق است و آنکه مردن که لازم او است از سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر و لقاء روح
بعد از فنا بدن حق است و مبعوث شدن و زنده شدن در قیامت حق است و آنکه قیامت خواهد آمد
بالوازمش که آن حضرت از آن خبر داده است قرآن و احادیث مملو است از بیشتر آنها
شکی در آن نیست و حق است و آنکه قیامت خواهد آمد بالوازمش که آن حضرت از آنها خبر داده
و دیگر آنکه حق سبحانه و تعالی جمیع مردگان را زنده میکند و مطیعان را ثواب میدهد بمراتب بهشت
و کفار را بجهنم میکند همه حق است و موافق واقع است چون پیغمبر خود بمعجزات بسیار فرموده است
و ممکن است پس حق باشد پس هر گاه که این تلقین را بکند منکر نکیر میگویند که ما را روانه کردند

و اعتقادات او را تلقین او کردند و دیگر ما را با او کاری نیست و ما این عنوان آمده بودیم که اگر او را تلقین
کنند سؤال کنیم چون تلقین کردند می باید ما برگشتن و از جهت که شهید گفته است که سؤال
حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین کرده باشند که در آنجا اجماع نیست و خلافی هست چون اصل سؤال
متواتر است و سقوط او از ملقن احاد در رسیده است و در حدیث کالصحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نیست و مضری نیست بر هیچ یک از شما که چون میت خود را
دفن کنید و قبر او درست کنید و مردمان برگردند کسی بماند نزد قبر او و گوید یا فلان بن فلان
أنت على العهد الذي عهدناك به من شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله
صلى الله عليه وآله وأن عليا أمير المؤمنين إمامك و یک یک از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم را میگوید تا آخر پس چون این تلقین را کردند یکی از این دو ملک بدیگری میگوید که بار سؤال او را از دوش
ما برداشتند زیرا که تلقینش کردند پس میگردند از پیش او و داخل نمیشوند که سؤال کنند و در فقه رضوی
صلوات الله علیه مذکور است که هرگاه بعد از دفن مشیعین میت را آباد و از جمله تلقین کنند از او
سؤال نخواهند کرد و در وقت تلقین هر دو دست را بر قبر گذارد و اولی مردمان باد و تلقین کننده
و احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که هر که
زیارت برادر مؤمن کند نشسته و هفت نوبت انا انزلناه بخواند حق سبحانه و تعالی هر دو را بیامرزد دست
و خوانند در او و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که صحیفه بنویسند و جمعی گواهی دهند بر عقائد حق
میت و با او در قبر گذارند با جریدتین و کیفیتش در مصباح مذکور است و سنت است که خاک قبر
حضرت امام حسین صلوات الله علیه در قبر گذارند چنانکه علامه و غیر او روایت کرده اند که در زمان حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فاحشه بود که زنا میکرد و هر فرزندی که میزائید در تنور می انداخت
و میسوخت چون فوت شد و در قبر گذاشتند او را و قبر او را پر کردند از خاک او را بیرون
انداخت و مکرر کردند و زمین او را قبول نمیکرد و بخدمت حضرت عرض کردند حضرت فرمودند که زمین
کفار را قبول میکند از مادرش پرسیدند که این دختر چه عمل میکرد مادر گفت کردار او را حضرت
فرمودند که بواسطه سوختن بی گناهیست که زمین او را قبول نمیکند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند

که از

که تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه با او بگذارید چون گذاشتند زمین قبول کرد و بیرون نینداخت
و در فقه رضوی مذکور است که بگذارند با میت در کفنهای او آنکه از خاک قبر حسین بن علی صلوات الله علیهما بنا
بر این است که اکثر علما ذکر کرده اند استحباب این را **باب التعزية والجزع عند المصيبة
وزيارة القبور والنوح والمآتم** بدانکه در بیان تعزیت یعنی صبر فرمودن اهل میت بختا
و مواعظ و امثال آن میان اصحاب مستحب است و در جزع کردن و صبر نکردن که مکروه است و در زیارت
قبرها که سنت است و در نوحه کردن که چه مرتبه خوبست و چه مرتبه بد است و در ماتم که اجتماع زنان است
با اهم از آن و مردان و طعام پختن همسایگان از برای ایشان قال رسول الله صلى الله عليه وآله
من عزى حزينا كسي في الموقف حلة يحبر بها پس بسند قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیهم منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که تسلی دهد
و صبر فرماید اندوهناکی را اگرچه اندوهناکی او از نقصان مال باشد حق سبحانه و تعالی در روز قیامت از ابای آنحضرت
او را جامه از جامه های بهشت در پوشاند که او مسرور شود یا فرحی شود و باشد و خوشحال گردد و در
حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که هر که تسلی دهد مصیبت زده را حق
سبحانه و تعالی او را مثل ثواب مصیبت زده بدهد بی آنکه از ثواب او چیزی کم شود و در حسن
کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که غم مؤمنی را بردارد
بهر عنوان که باشد حق سبحانه و تعالی در روز قیامت غمهای او را زایل کند و چون از قبر
بیرون آید خوشحال باشد و احادیث صحیحه در این باب بسیار است وروى هشام بن الحكم انه
قال رأيت موسى بن جعفر صلوات الله عليهما يعزي قبل الدفن وبعده و بسند
صحیح از هشام منقولست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و آله را که تعزیه میفرمودند
پیش از دفن و بعد از دفن بمواعظ و نصایح و غیر آن و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه گاهی پیش از
دفن پرسش میفرمودند و گاهی بعد از دفن و احتمال دیگر آنکه همیشه هر دو را بعمل می آوردند و این اظهر است
از عبارت وقال الصادق صلوات الله عليه التعزية الواجبة بعد الدفن و در قوی
از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که تعزیه و پرسش واجب یعنی سنت موکد بعد از دفن است یعنی

این اهم است چون گذشت که هر دو خوبست و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است
که فرمودند تعزیه و تسلی و صبر فرمودن اهل مصیبت بعد از آنست که میت را دفن کنند و در موثق
کالصحیح و قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تعزیه بخانه اهل میت الا بعد از دفن
نمی باید که برگردند و در آنخانه بایستند مبادا اهل میت ایشانرا اخذاب کنند و ایشان آزار از او شوند
و باعث زیادتی غم ایشان شود و قال صلوات الله علیه کفاک من التعزیة ان یراک
صاحب المصیبة و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که از پرسش و صبر فرمودن همین بس است
که صاحب مصیبت ترا ببیند و این حدیث را بسند کالحسن ارم لیکن علما عمل باین کرده اند چون مرسل او حکم
مسند دارد با آنکه غرض از تعزیه بلکه معنی تعزیه تسلی دادنست و در دیدن تسلی می یابند و اگر چه مشغول
شده با ایشان باشند که از خاطرش برود مصیبت و مخزونست و اتی ابو عبد الله صلوات الله قال لهم
علیه قوما قد اصیبوا بمصیبة فقال جبر الله وهنکم و احسن عزاکم و رحم متوفیکم
ثم انصرف و آن حضرت صلوات الله علیه نزد جمعی آمدند که ایشانرا مصیبتی رسیده بود پس حضرت باین
عنوان تعزیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تدارک کند نقصی را که بشما رسیده است و عوض دهد در
دنیا و آخرت و شما را صبر جزیل کرامت کند و مرده شما را بیامرزد و همین را فرمودند و برگشتند و در
موثق کالصحیح منقولست از یونس بن یعقوب که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند
که نزد مفضل روم و او را تعزیه ده هم از جانب حضرت بر فوت پسرش اسمعیل و فرمودند که سلام
مرا باو برسان و بگو که ما بمصیبت اسمعیل مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز صبر کن چنانکه ما صبر کردیم ما را مرادی
و حق سبحانه و تعالی خیری را اراده نموده چون چنین است تسلیم میکنیم مراد او را و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله التعزیة تورث الجنة و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
و آله منقولست که تعزیه و پرسش و صبر فرمودن بهشت را لازم دارد که البته به بهشت میرود و در حدیث معتبر
وارد است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که اندوهناکی را تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند
در روز قیامت او را جامه از جامهای بهشت و در این حدیث یحیی جهاد وارد شده است یعنی خطا کرده او را
و در روایت که حدیث سکونی نیز یحیی جها باشد و تضعیف یحیی نوشته باشند بار عکس و لیکن در نسخ

بجز سابق وارد شده است و هر دو خوبست و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
موسی علیه السلام در مناجات پروردگار گفت الهی چه ثواب است کسی را که زن فرزند مرده را تسلی دهد
و تعزیه کند حق سبحانه و تعالی فرمود که او را در سایه عرش خود در آورم روزی که سایه نباشد
مگر سایه من یعنی سایه عرش چنانکه در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که هر که زن بچه مرده را تعزیه کند و تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را در سایه عرش خود در آورد
روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او و ممکن است که مراد از اول بلکه ثانی هم سایه حمایت و شفقت
مراد باشد در همه جا و سایه عرش جائیست که انبیا و اوصیا و اولیا و ملائکه در آنجا خواهند بود
از جهت حساب خلایق و عزی الصادق صلوات الله علیه رجلا بابن له فقال له صلوات
الله علیه الله خیر لابنک منک و ثواب الله خیر لک منه فبلغه جزعه بعد ذلک
فعاد الیه فقال له قد مات رسول الله صلی الله علیه و آله افما لک به اسوة فقال له
انه کان مرهقا فقال له ان امامه ثلث خصال شهادة ان لا اله الا الله
و رحمة الله و شفاعة رسول الله صلی الله علیه و آله فلن تفوته واحدة منهن
ان شاء الله عز و جل و بسند صحیح و کالصحیح از رفاعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه تعزیه فرمودند شخصی را که پسرش فوت شده بود و با او گفتند که خداوند عالمیان از برای پسر تو بهتر است
از تو از برای پسرت و ثواب الهی از برای تو بهتر است از پسرت برای تو و این کلامیست که بالاتر از این
سخن نمیباشد و لیکن مصیبت زده نمی فهمد امثال اینها را از حکم آنکه پس خبر بحضرت رسید بعد از این که
این مرد بی تابی میکند حضرت مرتبه دیگر تشریف بردند و با او فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله از دنیا رفتند شما متابعت آن حضرت نمیکنید یا که چون آنحضرت رفتند شما را نیز می باید رفت
بطریق اولی یا آنکه چون صبر کردید بر فوت آن حضرت که حیات عالمیان او بود بر این نیز صبر بکنید چنانچه
احادیث بسیار وارد شده است که هر که را مصیبتی رسد پس باید که فکر کند فوت آن حضرت را که
مردمان بمصیبتی مبتلا نشده اند بمثل آن مصیبت و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند اهل بیت صدای شنیدند

وکسی را نه بزند که مکلف نفسی چشنده مرگست و همه را می باید رفت و مزد شما را کاملا در روز
قیامت بشما خواهند رسانید پس هر که را از روز نجات دهند از جهنم و داخل بهشت شود رستگار است
و نیست زندگانی دنیا مگر تمتعی زایل که مردمان فریفته او شده اند و بدرستی که اگر پیغمبر از شما رفت
خدا هست و حی است و نمی میرد و مصیبت زدگان را و تدارک میکند آنچه را از کسی رفته است
پس می باید که اعتماد شما بر خدا باشد و پس امیدواری شما باو باشد و پس محروم کسی است
که از ثواب خود را محروم کند بجزع و عدم صبر و روایات بسیار باین مضمون وارد شده است
و در روایتی هست که بعضی گفته اند که این سخنان ملکی بود که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود و بعضی
گفته اند که خضر علیه السلام بود و ظاهر یک حدیث اینست که جبرئیل بود پس آن مرد بحضرت صادق علیه السلام
گفت که عمی کرده ام اینست که صالح نبود و کارهای بد میکرد و در بعضی نسخ مراهقا است چنانکه
در ثواب الاعمال است ولیکن در کافی و تهذیب مثل اصل است و ظاهرا مراهقا تصحیف است
و بر تقدیر وقوع معنی اول بجهت آنچه از مراهق قریب ببلوغ را میخواهند پس گویا گفته است که چون
او جاهل بود و لازمه آن هرزه کاری است پس حضرت فرمودند که سه چیز در پیش دارد که با همه دار
تمام هست یکی گواهی بوحدانیت الهی و احادیث بسیار وارد شده است که گوینده این کلمه با
شرایط مغفور است از آن جمله حدیث کالمتواتر بین العامه و الخاصه که چون حضرت امام رضا
صلوات الله علیه بنیشابور رسیدند محدثان این بلاد همه در در خانه آن حضرت ایستاده بودند
و نقل کرده اند که در آن زمان در اهل نیشابور سیصد هزار محدث بودند از خاصه و عامه که
بزرگواری اجتماع نمودند و آخر بواسطه محدثین آنجا او را سنگسار کردند و جمعی بصد تشویش او را از دست ایشان
خلاصی دادند و در شبی او را روانه بغداد کردند بعد از آنکه دو مرتبه سابق بر این در سمرقند و بخارا او را
سنگسار کرده بودند از جهت آنکه اعتقاد بخاری این بود که کلام الهی حادث است و شافعی و احمد حنبل
تابع ابوالحسن اشعری بوده قرآن را قدیم میدانستند و این اعتقاد باطل در خراسان شایع بود خصوصا
نزد محدثان اهل سنت چون بخاری مخالفت این اعتقاد داده با او چنین کردند و در رجال عامه حکایت
بخاری را باین عنوان نقل کرده اند و ذکر کرده اند که در شهر بسیار نشسته بود و از آنجا که متوجه سمرقند شد

دول

دویست هزار محدث بر رجوع شدند و چون فضلای آنجا با اعتبار شدند این مکر کردند که در وقتی که در نیز
باشد مسئله حدوث و قدم کلام از او پرسیدند و او گفت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف کرده است
قرآن را بمحدث پس فضلا گفتند که کافر است و شروع در سنگسار او کردند و جمعی از مریدان بصد تشویش
او را خلاص کردند و مخفی از آنجا ببخارا آمد و در آنجا نیز سیصد هزار محدث رجوع شدند و عاقبت مثل
سمرقند شد و در نیشابور بدستور تا چون ببغداد رسید اعتبارش کردند مجملا نقل کرده اند که در در خانه حضرت
دویست هزار از فضلاء محدثین اجماع کرده بودند و چون حضرت از خانه بیرون آمدند در محفه بودند محدثان
فریاد بر آوردند که یا ابن رسول الله از شهرها بیرون مروی مگر حدیثی افاده فرمایی که مستفید شویم
حضرت سر بیرون آوردند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود که شنیدم از پدرم جعفر
بن محمد تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شنیدم از جبرئیل و جبرئیل از خداوند عالمیان که فرمود
که لا اله الا الله حصار منست هر که داخل شود در حصار من ایمن شد از عذاب من پس چون شتر روانه شد
حضرت آواز بلند فرمودند که با شرطهای آن و من از جمله شرطهای آنم و هر که قایل است بامامت آن حضرت
قایل است بدوازده امام معصوم پس یک شرط امامت ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و شرطی
دیگر چنانکه در احادیث کالصحیحه و صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که
از روی اخلاص کلمه لا اله الا الله بگوید البته داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از
الهی باز دارد و احادیث فضل این کلمه زیاده از آنست که حصر توان کرد و دیگر از آن سه چیز رحمت الهی است
که بر همه کس واجب است که امیدوار رحمت او باشد بلکه از جمله گناهان کبیره است ناامیدی از رحمت
الهی تا آنکه فرموده است که ناامید از رحمت الهی نمیشوند مگر کافران سیم شفاعت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و جز و حتییه را ذکر نکرده اند از جهت ظهور
و عدم اعتبار شیعیان که مغرور نشوند و آیات و احادیث شفاعت را حصر نتوان کرد
پس یکی از آنها که شفاعت ائمه معصومین است با هر یک از آنها از فوت نخواهد شد اگر حق سبحانه
و تعالی خواهد و اگر راه نزدیکتر بر این فرمودند که رجا غالب نشود بر تیه که مرتکب معاصی شوند این است
داری چنانکه حق سبحانه و تعالی هر جا آیه رحمتی فرستاده است معقب آن آیه غضبی بیان فرموده است

و بر عکس نباشد و در میان خوف و رجا باشد و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که هر که شما را از آنکه شیعه اید دوست دارد یا بواسطه تشیع دوست دارد داخل بهشت میشود
اگر چه شیعه نباشد و چنین کسی ظاهرش آنست که مستضعف است و گذشت که احادیث بسیار هست
که امیدواری هست در ایشان که بفضل الهی نجات یابند و در حدیث صحیح و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست
که شخصی عریضه بخدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرستاد که از مردن فرزند بسیار غم دارم
حضرت نوشتند که نمیدانی که حق سبحانه و تعالی از مال مومن و فرزند مومن انتخاب میفرماید و هر چه را
بهتر است تا ثواب عظیمش کرامت فرماید و منقولست که برادر اشعث فوت شده بود حضرت امیر المؤمنین
بتعزیه پرسش او آمدند و فرمودند که اگر جزع کنی حق خویشاوندی را بجا آورده و اگر صبر کنی حق الهی را ادا کرده
با آنکه اگر صبر کنی میگذرد و نزد خدا و خلق محمودی و اگر جزع کنی میگذرد و نزد خدا و خلق مذمومی پس اشعث
گفت انا لله و انا الیه راجعون حضرت فرمودند که میدانی چه معنی دارد اشعث گفت تو غایت
علوم و منتهای علومی که هر کس را که مشکلی میشود بازگشتش بسوی تست پس حضرت فرمودند که
انا لله اقرار است از بنده بمملوکیت و انا الیه راجعون اقرار است بآنکه ما و همه کس هلاک خواهند شد
و روی ابو بصیر عن الصادق صلوات الله علیه انه قال ینبغی لصاحب الجنازة ان لا یلبس
رداء و ان یکون فی قمیص حتی یعرف و در موثق و در قوی کالصحیح منقولست از ابو بصیر از آن حضرت
که فرمودند که سزاوار است صاحب جنازه و اولی میراث و در کافی صاحب مصیبت است که ردا
نپوشد چون متعارفست که عرب ردا می پوشند و نزد عجم بالاپوش بمنزله رداست و شیخ بهاء الدین
محمد رحمه الله میگفت بالاپوش رداست و مثل عرب همین متعارفست و میباید که همین پیراهن
پوشیده باشد تا اگر صاحب عزا را مردمان بشناسند و او را سلامتی دهند و در حدیث
حسن کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که صاحب
مصیبت ردا نپوشد تا دانند که او صاحب مصیبت است و در فقه رضوی مذکور است که صاحب
مصیبت جنازه را بر ندارد و خاک در قبر نکند و مستحب است او را که سر برهنه و پا برهنه باشد
و ینبغی لجیرانه ان یطعموا عنه ثلثة ایام و سزاوار است همسایگان را که اطعام کنند

سه روز از جهت اهل بیت میت و جمعی که بپرسش ایشان می آیند چون خود بمصیبت گرفتارند و ظاهر آنست که تتمه حدیث
ابی بصیر باشد چنانکه در کافی است بغیر ما و مضمونش در فقه رضوی مذکور است و احادیث دیگر خواهد آمد
و قال صلوات الله علیه ملعون ملعون من وضع رداءه فی مصیبة غیره و حضرت صادق
صلوات الله علیه فرمودند که ملعونست یعنی از رحمت الهی دور است در دنیا و آخرت کسی که ردا نپوشد
در مصیبت دیگران و سبب آنست که تشریع است و شارع قرار داده است که صاحب مصیبت ردا نپوشد
و یا اظهار حزن و اندوه کردنست بدروغ و یا اظهار جزع کردن و شکایت از قضا یا قدر الهی است
و یا وجهی داشته باشد که ما ندانیم و در حدیث قوی نیز گذشت در اوایل احکام میت و لما قبض
علی بن محمد العسکری صلوات الله علیه رای الحسن بن علی صلوات الله علیه قد خرج
من الدار و قد شق قمیصه من خلف و قدام و چون وفات کرد حضرت امام علی نقی صلوات الله
علیه و باین اعتبار آن حضرت را و حضرت امام حسن علی را عسکریین می نامند از جهت آنکه مسکن ایشان عسکری
در سامره بود و سر من رای را یکی از خلفا از جهت عسکر بنا کرد که در بغداد جای ایشان تنگ بود و حاصل
حاصل که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه از خانه بیرون آمدند و پیراهن خود را از پیش و از پس دریده بودند
و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که برادر حضرت امام علی نقی فوت شده بود حضرت از
جهت برادر گریبان خود را دریده بود و این حدیث دلالت میکند بر آنکه جامه دریدن برای برادر و در بدن
سنت است و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که سزاوار نیست
فریاد کردن و جامه دریدن بر میت و در حسنه کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر مرگ پدرش یا مادرش یا برادرش یا خویش او
بدرد حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه دریدن بدرستی که حضرت موسی علیه السلام جامه درید بر برادرش
هرون علیه السلام و جامه ندرد پدر بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن جامه بدرد بر شوهرش و اگر شوهر
جامه بر زن بدرد یا پدر بر فرزندش پس کفاره می باید بدهند مثل کفاره قسم و نماز ایشان خوب نیست
تا کفاره بدهند و توبه کنند از آنچه کرده اند و اگر زنی روی خود را بخراشد یا موی خود را بکند
یا بکند پس از برای موی کندن آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد

واگر روی را بخراشد یا موی را بکند کفاره قسم میدهد و اگر در خراشیدن خون در آید و اگر دست بر روی خود
زده باشد می باید که توبه کند و کفاره واجب نیست و تحقیق که زنان اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
جامها دریدند و سیلیها بر رویهای خود زدند از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه و بر حسین
کسان جامه بر شیون دریده و دست بر رو شیون زده و دیگر اخبار بر جزع خواهد آمد بنابرین علما حرام
میدانند این افعال را مگر بر پدر و برادر و کفاراتی که مذکور شده است جمعی واجب میدانند و جمعی
سنت احتیاطا را ترک می باید کرد یا که چنین کارها نکنند و اگر بکنند کفاره بدهند ووضع رسول
الله صلی الله علیه و آله رداءه فی جنازة سعد بن معاذ رحمه الله فسئل عن ذلک
فقال انی رأیت الملائکة قد وضعت اردیتها فوضعت ردائی و بسند کالصحیح بل الصحیح
روایت کرده است صدوق از عبدالله بن سنان بطریق او بعبدالله صحیح است یعنی عبدالله بن سنان که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و عرض نمودند
که سعد بن معاذ برحمت الهی واصل شد و بسیار بزرگ بود چنانکه از اخبار بسیار ظاهر میشود پس حضرت
با اصحاب برخواستند پس فرمودند که او را غسل دهند و کفن کردند و در تابوت گذاشتند روان شدند
و حضرت از عقب جنازه میرفتند و گاهی دست چپ را میگرفتند تا او را بقبر رسانیدند
پس حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد خوابانیدند و خشت بر چیدند و میفرمودند که سنگ
بدهید گل بدهید تا درز خشتها را گرفتند پس چون فارغ شدند و بدست خود خاک کشیدند در قبر
و قبر را بر کردند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من میدانم که بدن خاک میشود
و روز بروز در او پوسیده میشود ولیکن حق سبحانه و تعالی دوست میدارد که هر که کاری کند
خوب بکند پس چون قبر درست شد مادر سعد در گوشه بود گفت گوارا باد بهشت برای تو ای
سعد پس حضرت فرمودند که ای مادر سعد با این همه گوئیدی که دم جزم مکن بر خداوند تعالی که البته
او را بهشت میبرد بدرستی که سعد را اندک فشاری از قبر شد پس حضرت با اصحاب برگشتند
پس گفتند یا رسول الله امروز کاری چند فرمودید بر سعد که هیچ کس نکرده بودید پیش از این
یکی آنکه در جنازه او پا برهنه گردیده و ردا را از دوش انداختید پس حضرت فرمودند که چون

فرشتگان همه بی کفش و ردا بودند من متابعت ایشان کردم و دیگر صحابه گفتند که امر کردی
که او را غسل دادند و نماز بر او کردی و در لحدش خوابانیدی و فرمودی که او را ضغطه و
فشار قبرش شد حضرت فرمودند که بلی با خانه اش کج خلقی میکرد حق سبحانه و تعالی باین ضغطه
او را پاک کرد و صدوق ذکر کرده است در خصال که سعد بن معاذ را سه چیز از خوبیها بود که اگر یکی از آنها
کل زمین میداشت از جهت فضیلت ایشان کافی بود و صدوق این جزو آخر را در بحار ذکر کرده تا دفع
خلل کند که حدیث سابق دلالت میکرد که ردا در جنازه غیر نباید انداختن پس حضرت
صلوات الله علیه از جهت سند جواب گفت که خصوص سعد ازین حکم مستثنی است یا امر الهی از جهت
تالیف قلوب بوده است اطمینان مسلمانان و حکایات سعد و خوبیهای او از کتب سیر و تواریخ و
غیر آن ظاهر میشود خوشا حال جمعی که در زمان آنحضرت از دنیا رفتند بعنوان شهادت یا غیر آن
و بد احوال جمعی که ماندند و فریفته دنیا شدند و دین را به دنیا فروختند نعوذ بالله من الضلالة
بعد الهدایة وقال الصادق صلوات الله علیه لولا ان الصبر خلق قبل البلاء
لتفطر المؤمن کما تتفطر البیضة علی الصفا و بسند قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقول است که اگر آن بود که حق سبحانه و تعالی صبر را پیش از بلا آفریده بود مطلقا یا نسبت بمومن
هر آینه مومن میشکست مانند تخم مرغی که بر سنگ سختی خورد و چون بلا را حق سبحانه و تعالی
از جهت دوستان خود مقرر ساخته است وقال رسول الله صلی الله علیه و آله اربع
من کن فیه کان فی نور الله عز و جل الاعظم من کان عصمة امره شهادة
ان لا اله الا الله و انی رسول الله صلی الله علیه و آله ومن اذا اصابته مصیبة
قال انا لله و انا الیه راجعون ومن اذا اصاب خیرا قال الحمد لله رب العالمین ومن
اذا اصاب خطیئة قال استغفر الله و اتوب الیه و در صحیح از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که چهار خصلت است که هر که این چهار خصلت را داشته باشد
بود در نوری که اعظم انوار الهی است جل شانه در دنیا و عقبی او در دنیا چون مشتمل است بر نور
ایمان و رضا بالقضا و شکر حق سبحانه و تعالی و بازگشت او در هر ساعتی و اما در عقبی اعظم جاهای

قیامت در نور انبیت جایی است که انبیا و اوصیا در زیر عرش حق سبحانه و تعالی خواهند بود
و این نورهای معنوی سبب انوار صوری آن روز خواهد بود چنانکه آیات و احادیث متواتره بر آن
دلالت میکند و وارد است اما آن چهار چیز که اول صفت کسی است که اعتصام او و حفظ او بشهادت بر وجود
باری تعالی و وحدت او و یقین برسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و این
دو یقین لازم دارد یقین بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله را که اعتقاد یقینی داشته باشد
بجمیع آن حضرت فرموده است و از انجمله اعتقاد است بامامت ائمه هدی صلوات الله علیهم
و حشر و نشر و سایر اموری که آن حضرت خبر داده باشد چنانکه در احادیث متواتره وارد
شده است که شهادتین بی اقرار بائمه معصومین فایده اخروی ندارد و می این کلمتین فایده دنیوی
داشته است بمنافقانی که بدترین کفار بوده‌اند و بسبب کلمتین جان و مال ایشان محفوظ بود دوم
کسی که هر گاه مصیبتی باو رسد در مال یا نفس و غیر آن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است ولنبلونکم
و گذشت تفسیر آیه کریمه بگوید که مملوک و بنده خداوندیم و خداوند علیم حکیم هر چه نسبت به بنده کند
خود میفرماید عین مصلحت ایشانست خواه در تکالیف و خواه در مصایب و چون غرض الهی
کرامت ایشان را تسبب ایشان ثواب غیر متناهی در ان نشاه کرامت کند میگوید که و انا الیه راجعون
و بدرستی و راستی که بازگشت ما بسوی او خواهد بود و جزای ما را بر وجه احسن چنانکه فرموده است
خواهد داد سیم کسی که از جانب حق سبحانه و تعالی باو نعمتی برسد با آنکه همیشه متواتر و متوالیست
بگوید که جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که آفریننده و روزی دهنده و تربیت کننده
جمیع عالمیانست و در بعضی از نسخ فقیه رب العالمین نیست شاید اما در خصال بود که قدیم است و بگوا بعد
از نسخه مصنف نوشته اند و جمعی از مجتهدین و محدثین بر ان گذشته اند و اجازات فضلا در ان جا ثبت است
چهارم کسی که هر گاه خطایی از او سر زند فی الحال رجوع بتوبه کند پیش از آنکه در نامه عملش نوشته شود
وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَرْجِعُ
عِنْدَ مُصِيبَتِهِ وَيَصْبِرُ حِينَ تَفْجَأُهُ الْمُصِيبَةُ إِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُ مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ إِلَّا
الْكَبَائِرَ الَّتِي أَوْجَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ وَكُلَّمَا ذَكَرَ مُصِيبَتَهُ فِيمَا يَسْتَقْبِلُ

مِنْ عُمُرِهِ فَاسْتَرْجَعَ عِنْدَهَا وَحَمِدَ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهَا غَفَرَ اللهُ كُلَّ ذَنْبٍ اكْتَسَبَهُ فِيمَا
بَيْنَ الِاسْتِرْجَاعِ الْأَوَّلِ إِلَى الِاسْتِرْجَاعِ الْآخِرِ إِلَّا الْكَبَائِرَ مِنَ الذُّنُوبِ و در صحیح و حسن کالصحیح
از معروف بن خربوذ مکی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر مومنی که در دنیا
بمصیبتی مبتلا شود و در وقت مصیبت بگوید انا لله و انا الیه راجعون و چون مصیبت بیاد او رسد صبر کند
بکند حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را همه بیامرزد مگر گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی واجب
گردانیده است جهنم را از برای آن یعنی باستحقاق اگر توبه نکند و رحمت الهی شامل حال او نشود و شفاعت
احدی او را دست گیری نکند و بلاغت مقتضی آنست که چنین سخن گویند تا کسی جرات نکند بر گناهان
کبیره و هر چند این مصیبت بخاطرش رسد و آه بکشد و کلمه استرجاع را بگوید و حمد الهی بکند و چون
مدتی که گذشت غالب اوقات متفطن میشود که خیر او در بلا بوده است و صبر آن بلا کند شاید است
حمد الهی بکند حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را همه گناهی که کرده باشد از گفتن آن کلمه تا گفتن این
کلمه مگر گناهان کبیره را چنانکه در باب کبایر خواهد آمد انشاء الله و آن ممکن است که وصف احترازی
باشد و مراد همه کبایر نباشد مثل شرک و کشتن معصوم و چیزهایی که کفر است اینها مغفور نشود
و باقی کبایر مغفور شود و این معنی بحسب عبارت ظاهرتر است و الله تعالی یعلم و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر کرا حق تعالی ملهم سازد در وقت
مصیبت که کلمه استرجاع را بگوید بهشت واجب میشود از جهت او و در حسن کالصحیح از
آن حضرت منقولست که هر که بعد از زمانی بخاطرش آید مصیبت گذشته را و بگوید إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللّٰهُمَّ أْجُرْنِي عَلَى مُصِيبَتِي وَاخْلُفْ عَلَيَّ أَفْضَلَ
مِنْهَا یعنی خداوندا مرا مزد ده بر آن مصیبت که بر من واقع شود و بهتر از آن بعوض آن کرامت
کن مرا همان ثواب کرامت میفرماید که در صدمه اول او را داده از جهت مصیبت وَرَوَى أَبُو
بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ مَلَكًا مُوَكَّلًا بِالْمَقَابِرِ فَإِذَا
انْصَرَفَ أَهْلُ الْمَيِّتِ مِنْ جَنَازَتِهِمْ أَخَذَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَرَمَى بِهَا فِي آثَارِهِمْ
ثُمَّ قَالَ انْسَوْا مَا رَأَيْتُمْ فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا انْتَفَعَ أَحَدٌ بِعَيْشٍ و بسند موثق کالصحیح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته را در قبرستانها
مقرر ساخته است که چون اهل میت از قبر گذاشتن برگردند قبضه از خاک بر میدارد و در عقب ایشان میریزد
و میگوید که فراموش کنید الحمد را دیده پس اگر نه چنین میبود کسی از زندگان منتفع نمیشد و ظاهر است
که اگر حالت ساعت اول تمرور باشد کسی زنده نمی ماند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ
أُصِيبَ بِمُصِيبَةٍ جَزِعَ عَلَيْهَا أَوْ لَمْ يَجْزَعْ صَبَرَ عَلَيْهَا أَوْ لَمْ يَصْبِرْ كَانَ ثَوَابُهُ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
الْجَنَّةَ و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمصیبتی مبتلا شود خواه بران مصیبت جزع کند و خواه
نکند و خواه صبر کند و خواه نکند ثوابش نزد حق سبحانه و تعالی بهشت است و مشهور است که مراد از
ثواب در اینجا اجر است در صورت جزع و هر دو را ثواب گفته اند بر سبیل تغلیب یا بمعنی لغوی مراد است
یعنی جزا که شامل ثواب و اجر هر دو باشد وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ ثَوَابُ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَلَدِهِ إِذَا
مَاتَ الْجَنَّةُ صَبَرَ أَوْ لَمْ يَصْبِرْ و در موثق کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که ثوابی که مؤمن میبرد هست از جهت مردن فرزندش بهشت است خواه صبر کند خواه صبر نکند و ممکن است
که مراد از حدیث سابق مرگ فرزند باشد و مناسب رحمت واسعه الهی تعمیم است و اجر مؤمن عظیم است
و حق سبحانه و تعالی بهانه میخواهد از برای مغفرت وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ قَدَّمَ وَلَدًا
كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ سَبْعِينَ يُخَلِّفُهُمْ بَعْدَهُ كُلُّهُمْ قَدْ رَكِبَ الْخَيْلَ وَقَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللهِ
عَزَّ وَجَلَّ و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر یک فرزند پیش فرستد یعنی
پیش از مرگ او بمیرد آن فرزند از جهت او بهتر است از هفتاد فرزند که بعد از او بمانند که همگی بر اسب
سوار شوند و جهاد کنند از جهت رضای الهی چند فرزند صالح که بمانند از جهت پدر نافع است و اما
آن ثواب یکجا و ثواب مصیبت فرزند کی خصوصا با صبر کما قال الله تعالی إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ
حِسَابٍ وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ لَيْسَ لَهُ فَرَطٌ فَقَالَ
لَهُ رَجُلٌ فَمَنْ لَمْ يُولَدْ لَهُ وَلَمْ يُقَدِّمْ وَلَدًا يَا رَسُولَ اللهِ أَوَ كُلُّنَا فَرَطٌ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ
مِنْ فَرَطِ الرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ و منقولست که آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که
داخل بهشت نمیشود شخصی که او را پیش روی نباشد که شفیع او باشد پس شخصی عرض نمود که پس شخصی که از برای او

فرزند

فرزندی نشده باشد و فرزندی از پیش نفرستاده باشد یا رسول الله حال او چونست آیا او را ممکن است که فرطی
و پیش روی غیر از فرزند باشد حضرت فرمودند که بلی از جمله پیش رو مسلمان برادر مومن اوست که مومن
از فقد او بغم مبتلا میشود و او شفیع است برادر مومن خود را و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد تقی
صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی اختیار میفرماید از فرزندان مومن هر که را نفیس تر است و محبت او را
بیشتر دارد تا او را در عوض مصیبت ثواب عظیم کرامت فرماید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که هرگاه حق سبحانه و تعالی بنده را دوست میدارد محبوب ترین فرزندان او را
می برد و در بعضی که از این جهت باشد که تا در محبت کسی را شریک خداوند نگرداند چنانکه نسبت بحضرت
ابراهیم و حضرت یعقوب سلام الله علیهما واقع شد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
چون طاهر فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
خدیجه را از گریه منع فرمودند خدیجه گفت یا رسول الله بلی گریه نمیکنم ولیکن آب دیده جمع شد در چشمم حضرت فرمودند
که دوست نمیداری که در روز قیامت فرزند خود را ببینی که در در بهشت ایستاده است و چون
نظرش بتو افتد دست ترا بگیرد و داخل بهشت کند گفت چنین خواهد بود حضرت فرمودند که حق سبحانه
و تعالی از آن بزرگتر است و کریم تر که میوه دل بنده را ببرد و آن بنده صبر کند از جهت رضای
الهی و خداوند شکر کند و حق سبحانه و تعالی او را عذاب کند و بعضی از احادیث آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست در مردن قاسم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافست که ظاهرا لقب قاسم است که طاهر
لقب او باشد یا غیر اوست چنانکه در طیب و ابراهیم خلاف شده است وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَاطِمَةَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا حِينَ قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَدْعِي بِذُلٍّ وَلَا
ثُكْلٍ وَلَا حَرَبٍ وَمَا قُلْتِ فِيهِ فَقَدْ صَدَقْتِ و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله در وقتی که جعفر طیار شهید شده بود حضرت فاطمه را بتعزیه اسماء بنت عمیس فرستاد و نهی
فرمود آن حضرت صلوات الله علیها را از کلماتی که در جاهلیت میگفتند و فرمودند خواندن ویل را ترک کن
یا ذل بر نسخه دیگر و نیز ترک کن و حرب را و بر نسخه حزن را یعنی مگو واویلاه و واذلاه و واثکلاه و واحرباه
و واحزناه یا بکای واباکوینه چون حضرت جعفر شهید شده بود و متعارفست که از جهت کشته خود ابوها

یعنی از اجر ... [illegible]

میکنند حضرت بیان فرمود که جعفر در بهشت طیار است این عبارات مناسبت ندارد چون دلالت
بر ذلت و خواری دارد و معنی اینها این است که وای بر حال تو و ما و وای وای بیا که وقت تست
وای مذلت و خواری بیا که وقت تست و مشکل آنست که زنی فرزندش مرده باشد یعنی ای مادر
بعزای تو نشسته وای چنگ تو جگرها میکنی و هرچه گوئی راست بگو اما لفظ تا باین معنی ندارد
اما بطرق متعدده وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یاران خود را
بگوشید که در نوحه موتی سخنان خوب بگویید که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند
هاشمیات بخدمت حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمدند که او را پرسش کنند و ماتم دارند حضرت
بایشان فرمودند که دعا کنید و ترک کنید الخ متعارف است از شمردن کمالات و حالات در مصیبتها
وروی مهران بن محمد عن الصادق صلوات الله علیه انه قال ان المیت اذا
مات بعث الله عز وجل ملکا الی اوجع اهله علیه فمسح علی قلبه فانساه لوعة
الحزن لولا ذلک لم تعمر الدنیا و کالصحیح مرویست از آنحضرت صلوات الله علیه که چون شخصی از
دنیا رفت حق سبحانه و تعالی ملکی را میفرستد بنزد هرکس که اندوه او بیشتر است تا دستی
بدل او مالد تا فراموش کند از سوز و درد او و اگر نه این باشد دنیا معمور نشود زیرا که با آن
حزن اگر باشند نه متوجه مال خواهند شد و نه فرزند اگر زنان باشند و غالب مردان ایشانند و بر تقدیری
که باشند متوجه دنیا نخواهند شد و حکمت الهی اقتضا کرده است که دنیا معمور باشد بغفلت چنانکه منقولست
که حضرت سلیمان علیه السلام سه روز شیطان را حبس کرد همه کس ترک بازارها و دکانها کردند و قوت
از جهت خود نکنند و مشغول مردن شدند تا آنکه کسبی که حضرت سلیمان میکردند زنبیل بافی بود که از آن
معاش خود میفرمودند کسی نخرید و حضرت چیزی نخوردند تا آنکه جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی
را حکمتها هست در وجود این ملعون حضرت او را رها کردند همان ساعت همه متوجه کار و بار خود
شدند و حق سبحانه و تعالی را نیز در مرگ حکمتها هست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در زمان سابق جمعی نزد پیغمبر خود رفتند
و استدعا نمودند از او که دعا کند که حق سبحانه و تعالی مرگ را از ایشان بردارد پس دعا کرد و حق سبحانه

و تعالی مرگ را برداشت تا آنکه بسیار شدند و خانهها بر ایشان تنگ شد و نسل ایشان بسیار شد
و میبایست که هرکس متوجه احوال پدرش و جد جدش و مادرش و جد مادرش شود و تا نتوانستند
بمتوضا برند یا طشتی زیر ایشان کنند و ازاله نجاسات ایشان کنند مجملا آن جماعت
از کسب و کار خود باز ماندند از جهت اشتغال بامور ایشان و چون بغایت گرفته گردیدند باز بنزد
پیغمبر خود آمدند که پشیمانیم ازین کار که کردیم از حق سبحانه و تعالی طلب کن که ما را بحالت اولی
برد حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود و بحالت اولی برد مجملا اگر کسی را بصیرتی باشد و در جمیع چیزها
تفکر کند می یابد که هرچه حق سبحانه و تعالی کرده است عین مصلحت خلایق است وقال
رسول الله صلی الله علیه و آله اذا قبض ولد المؤمن والله اعلم بما قال العبد قال
الملائکة قبضتم ولد فلان المؤمن فیقولون نعم ربنا فیقول فما ذا قال عبدی
المؤمن فیقولون حمدک ربنا واسترجع فیقول الله عز وجل ابنوا له بیتا
فی الجنة وسموه بیت الحمد و در قوی کالصحیح از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که چون مومنی را فرزندش فوت شود با آنکه حق سبحانه و تعالی میداند که بنده چه گفت
از فرشتگان میپرسد که فرزند فلان مومن را از وی گرفتید ایشان گویند که بلی ای پروردگار
پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنده مومن من چه گفت ملائکه گویند که پروردگار را حمد کرد و ترا
و گفت انا لله و انا الیه راجعون پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنا کنید از جهت او خانه در بهشت
و آن خانه را خانه حمد بنامید و در حدیث صحیح از اهل بیت صلوات الله علیهم منقولست که حق
سبحانه و تعالی را خوش میآید که شخصی فرزندش بمیرد و او شکر الهی کند و حق سبحانه و تعالی
مباهات میفرماید با فرشتگان که مرا چنین بنده هست که جان او را گرفتم چون فرزند بزرگ
حالیست و معهذا شکر میکند مرا و لما مات اسمعیل خرج الصادق صلوات الله علیه
فتقدم السریر بلا حذاء ولا رداء و بسند کالصحیح از حسین بن عثمان ثقه منقولست
که چون اسمعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دنیا رفت حضرت از خانه
بی کفش و بی ردا بیرون آمدند و پیش پیش تابوت میرفتند و غرض این حضرت این بود

که تعلیم فرمایند اصحاب خود را که می باید صاحب مصیبت چنین گوید تا مردمان او را شناسند و او را پرسش
کنند چنانکه گذشت و خواهد آمد که حضرت نه بسبب غم چنین فرموده باشد بلکه بواسطه تعلیم وکان علی
بن الحسین صلوات الله علیهما اذا رأی جنازة قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من
السواد المخترم و در سند کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت سید الساجدین هرگاه
جنازه را میدیدند که روی آن حضرت می گفتند که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست
که مرا نگردانیده است مراد از شخص هالک یعنی زنده ام و نمرده ام یا دین من درست است که اگر مرگ
بیاید مضایقه ندارم یا مرا در شهر مسلمانان آفریده است و در میان مسلمانانم که اگر عیاذاً بالله
در شهر کفار میبودم ممکن بود که مذهب ایشان داشته باشم و اگر در میان ایشان باشم
و بمیرم مسلمانان از ثواب تجهیز و من از دعاهای ایشان محروم میبودم یا همه مراد باشد
و بنابر اول منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه
معصومین صلوات الله علیهم که هر که دوست دارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی دوست
میدارد لقای او را و هر که خوش ندارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی نیز نمیخواهد لقای او را
و با آنچه خداوند عالمیان فرموده است که اگر دوستان خدائید آرزو کنید مرگ را اگرچه خطاب
بیهود است از تعلیل دلالت میکند بر عدم اختصاص ایشان و عدم منافات بچند وجه است
یکی آنکه مراد از آیه یهود اند و در اینجا تحدی شده با یهود که اگر یک یهودی آرزوی مرگ میکرد همه
میمردند و این معجزه بود از آن حضرت یا آنکه فرمود که ایشان هرگز آرزوی مرگ نخواهند
کرد بواسطه اعمال قبیحه که دارند چنانکه اکثر مفسرین تفسیر کرده اند و برتقدیر تسلیم منافات ندارد
که آرزوی مرگ داشته باشند و شکر نعمت حیات را بجا آورند یا آرزوی مرگ داشته باشند
مشروط برضای الهی او در وقت خود چون بشنوی میباید در هر وقتی شکر حال خود بکنند و شرط بندگی
آنست که بنده راضی باشد بداده الهی اگرچه غیر آنرا طلبد چنانکه خواهد آمد در حکایت حضرت
صادق صلوات الله علیه و جمعی گفته اند که در مرض آرزوی مرگ خوبست و همینی ظاهر نیست بلکه
برتقدیر رضای الهی همه وقت خوبست بلکه میباید که در زندگی زندگی را خواهد که صرف

عبادت

عبادت و طاعت الهی کند و اگر حق سبحانه و تعالی مرگ او را خواهد او حیات نخواهد مجملا کمال
در آنست که بنده رضای الهی را خواهد و احتمال دارد وجه دیگر این جهت است که در زمان حضرت
سید الساجدین صلوات الله علیه و همچنین حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه این کلام از آن حضرت
منقولست در زمان استیلای بنی امیه بود و اکثر عالمیان کافر بودند و در منابر و منارات
سب اشرف الخلایق میکردند بنابرین آن معنی مناسبت دارد و احتمال دارد و سیم بر سبیل
تعلیم است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله هرگاه رو بروی جنازه واقع میشدند یا جنازه را میدیدند
این دعا میخواندند که الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله
اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر العباد بالموت
و هر کس این دعا را بخواند نماند فرشته مگر آنکه گریه کند از روی شفقت بر او و براو از حزن او
و ترجمه دعا اینست که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که کسی ببزرگی او تواند رسید یا بزرگواری
و عظمت و جلال مخصوص اوست که هر که را میخواهد می میراند و این مرگ آن خبریست که وعده کرده اند ما را
آن خدا و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول که می باید مرد و بعد از مرگ وقایع بسیار است
خداوندا ایمان ما را زیاده گردان و تسلیم ما را زیاده گردان که گردن نهیم فرمان ترا
در همه چیز و خواهان چیزی باشیم که تو خواهان آنی اگرچه مرگ باشد شکر خداوندی راست که عزت
و جلالت و عظمت مخصوص اوست بقدرت کامله که او راست و مقهور ساخته است بندگان را
بآنکه مرگ را بر همه مقرر ساخته است و همه ذلیل اویند و در امثال این دعوات اشارات حسنه است
که باید که ندبری بستوان نمیند از آن جمله حمد بر بزرگی الهی و ذلت خلق اشاره است بآنکه مقام عبودیت
مقتضی آنست که بنده بزرگی را از جهت خداوند خود خواهد چون کامل شده در ذلت و بهر جهت
تذلل نزد خداوند بیشتر میکند غرضش بیشتر میشود و دیگر آنکه همین را از برای خود و لیس نمیخواهد بلکه این
معنی را از جهت جمیع عالمیان میخواهد و دیگر اشاره بآنکه از جهتی که عظمت او را باشد و ذلت بنده را
آرزوی مرگ کرده است چنانکه عاشق خواهد که از دست معشوق کشته شود و می باید عارف در هر

اشاره او را تنبیهات بوده باشد و این اشارات و تنبیهات سند ه را لحکم امیر سازند اشارات
و تنبیهات ابو علی که بغیر از ضلالت چیزی از آن حاصل نمیشود و کم چند کلمه که از دیگران بر خلاف
مسلک خود ذکر کرده است در مقامات عارفان وقال الصادق صلوات الله علیه لما
مات ابرهیم بن رسول الله صلی الله علیه و اله قال النبی صلی الله علیه و اله حزنا
علیک یا ابرهیم وانا لصابرون یحزن القلب وتدمع العین ولا نقول ما یسخط
الرب و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت ابرهیم فرزند
شد حضرت فرمودند که ای ابرهیم بر فوت تو اندوه ناکیم ولیکن صبر میکنیم دل اندوه دارد و چشم گریه
و نمیگوییم چیزی که سبب غضب الهی باشد بحسب ظاهر این خبر قوی منافات دارد با آنکه گذشت که
حضرت نجد نجه فرمودند که گریه کمن ولیکن ظاهرش آنست که غرض حضرت در اینجا این بود که مجوز
چون منه زند مستنبع است و لهذا احیانا که خدیجه جواب داد که آلی از چشم ریختن از جهت لوازم
بشریت و حضرت شفاعت فرزند را بیان فرمودند و در اینجا حضرت نیز میفرمایند که بالقضای
الهی راضیم ولیکن این گریه از لوازم بشریت است و تا حزن نباشد ثواب نخواهد بود و محتمل است
که بر تقدیر صحت حدیث گذشته باشد بواسطه مکراست یا محبت الهی و چنین ظاهر ساخته باشند
که کار بر امت دشوار نشود که گریه نکنند و مبادا مبتلا نشوند چنانکه خواهد آمد که گریه کمتر تا سوز
دل فرو نشیند و قریب این ذکر کرده است کلینی در حدیث قوی وقال صلوات الله علیه
ان النبی صلی الله علیه و آله حین جاءته وفاة جعفر بن ابی طالب و زید بن
حارثة کان اذا دخل بیته کثر بکاؤه علیهما جدا و یقول کانا یحدثانی و یؤنسانی
فذهبا جمیعا و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خبر شهادت
جعفر طیار و زید بن حارثه بسرخوانده حضرت آن حضرت رسیده همین که داخل منزل میشدند بسیار
بر ایشان میگریستند و میفرمودند که ایشان انیس و جلیس من بودند هر دو یکبار رفتند این خبر نیز
بر تقدیر صحت مثل خبر سابق است با آنکه در اینجا معنی دیگر بود که هر دو از بزرگان دین بودند و در فوت
ایشان سبب خلل شد در دین آن خلل که نسکان نکرده باشند که خلل فتح صوری بر حضرت امیرالمؤمنین

صلوات الله علیه قرار گرد چنانکه در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
شخصی پرسید که با امیرالمؤمنین را چه شده بود که قریش را نگذاشتند تا حق شما را غصب نمودند
حضرت فرمودند که انچه خلص بنی هاشم بودند حمزه و جعفر بودند که شهید شده بودند و کسی که مانده بود
عباس و عقیل بودند و این هر دو از مستضعفین بودند و در سوختی که می بایست در گذاشته تا عاقبت
کردند انچه کردند وقال صلوات الله علیه ان البلاء والصبر یستبقان الی المؤمن
فیأتیه البلاء وهو صبور وان الجزع والبلاء یستبقان الی الکافر فیأتیه
البلاء وهو جزوع و در روایت حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که بلا و صبر
هر دو متوجه مؤمن میشوند تا با شند در سواری که گرو بسته باشند که کدام یک زودتر خود را میرسانند
با و پس صبر زودتر میرسد و چون بلا میرسد مؤمن صاحب صبر است و جزع و بلا میدوانند که
خود را بکافر رسانند پس جزع پیش از بلا میرسد جزع بیشتر رسیده است پس ممکن است که مراد از کافر کسی باشد
که کفران نعمت کند و مراد از مؤمن شاکر باشد یا آنکه کنایه ازین باشد که مؤمن کسی است که صبر داشته
باشد و جزع کار کافر است یعنی باید که مؤمنان در جزع شبیه بکفار نباشند و لطرق متعدده قوی
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جزع آنست که فریاد کنند و واویلاه گویند
و نعره زنند و طپانچه بر روی خود زنند و بر سینه خود زنند و موی پیش سر را بکنند و کسی که
گریبان را درید که صبر کرده است و کسی که صبر کند و کلمه انا لله وانا الیه راجعون بگوید و شکر کند خدا را
بر انچه او کرده است پس بفعل الهی راضی شده است و مزد او بر خداست و کسی که چنین نکند قضا کار
خود را کرده است و او مستحق مذمت است از خدا و خلق و اجر او حبط شده است و همین مضمون
در احادیث بسیار واقع شده است وروی عن الکاهلی قال قلت لابی الحسن موسی بن
جعفر صلوات الله علیهما ان امرأتی واختی وهی امرأة محمد بن مارد تخرجان فی
المآتم فانهاهما فقال لی ان کان حراما انتهیا عنه وان لم یکن حراما فلم تمنعنا
فیمتنع الناس من قضاء حقوقنا فقال صلوات الله علیه عن الحقوق تسألنی کان
ابی صلوات الله علیه یبعث امی وام فروة تقضیان حقوق اهل المدینة

در صحیح از کاهلی که نامش عبدالله بن یحیی است منقولست که عرض کردم با آن حضرت صلوات الله علیه که زنم
و خواهرم که زن محمد بن مارد است ایشان در ماتمهای خویشان و غیر ایشان میروند و من ایشان را
ازان نهی میکنم که مرده پس ایشان بمن میگویند که اگر حرام است باز ایستیم و اگر حرام نیست پس چرا
ما را منع میکنی تا باعث این شود که اگر کسی بمیرد ایشان بپرسش ما نیایند پس حضرت فرمودند که
از حقوق می پرسی یعنی اگر غرضت ازین منع است منع می توانی کرد اما چیزی که می آیند در عزا و عروسی پیش شما
ایشان را حقاست پدرم رخصت میداد مادرم را حمیده و ام فروه مادرش را که دختر قاسم بن
محمد بن ابی بکر بود و محتمل است که حضرت صادق صلوات الله علیه را زنی یا دختری هم نام مادرش
باشد هر دو را بفرستادند تا حقوق اهل مدینه را بجا آورند پس ظاهر شد که بواسطه قضای حقوق
رخصت میتوان داد و آن بلکه سنت باشد بلکه واجب باشد چنانکه خداوند عالمیان فرموده است
وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شما را پس شما بازای آن
تحیت کنید ایشان را بهتر از آنچه ایشان کرده اند یا همان مقدار اقلا و خلافی نیست که سلام داخل است
در تحیت و در تحیات دیگر مثل تواضعات و هدیه های متعارف و جواب عطسه و امثال این بعضی گفته اند
که هر تحیتی رد آن واجبست و این حدیث معتبره نیز دلالت دارد و حقوق جمیع
و سنت عموم است باتفاق اصولیین و دیگر احادیث که ازین باب وارد شده است قطع نظر از
نماز و زیارت مومن و حقی است که ازین عبارت جزم بوجوب نمیتوان کرد و این از متشابهات
کریمه است لهذا قربت بجا آورند و ترک نکنند والله تعالی یعلم و اخبار خواهد آمد درین باب انشاءالله
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ
مَحْضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَالْبَاقُونَ مُلْهَوْنَ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ و بعنوان تواتر
از حضرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که سؤال
نمیکنند در قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان خالصند یا آنهم یا کفر را خالص
کرده باشند و آنها غیر اثناعشری صالح و باقی شیعیان فاسق اند که ایشان را باز نمیگذارند بحال خود
نه ثوابی خواهد بود ایشان را و نه عذابی و عذاب ایشان عدم ثواب و حسرتست و بسبب این حسرت

ازکمانان

ازکمانان پاک میشوند و جمعی این عبارت را بغلط خوانده اند بمعنی که از محض اعتقادات سؤال میکنند و محضا
مصدر فعل محذوف میگیرند و لیکن با تکلف بسیار لفظ به گوید حقیقت اطلاقش بر اعمال از سابق ثابت است
ملاین معنی که از اعتقادات می پرسند احادیث متواتره در آن واقعشده است اما در احادیث
واقع نشده است که از اعمال نمی پرسند و علوم اخباری که دلالت میکنند بر آن این اخبار است
و این اخبار ظاهرش اشخاصی است که ازیشان سؤال میکنند معهذا احادیث بسیار وارد شده است
که از اعمال نیز می پرسند از آنجمله صحیحی است که بطرق متکثره مرویست از سعید بن مسیب او
اگرچه بحسب ظاهر از علمای ما نیست اما بحسب واقع از مخصوصان و ثقات سید الساجدین است صلوات الله
علیه و او روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما در هر جمعه موعظه میفرمودند در مسجد
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعی حفظ کردند و جمعی نوشتند میفرمودند که ای گروه مردمان
از خدا بترسید و بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و هر کس هر چه در دنیا کار خوبی کرده است
همه پیش او حاضر خواهد بود و هر بدی که کرده اند نیز حاضر خواهد بود و آرزو کنند که آن اعمال از ایشان
هزار ساله راه دور باشد و خداوند عالمیان شما را از عذاب خود حذر میفرماید که کاری مکنید که موجب
عذاب شود وای بر تو ای فرزند آدم که غافلی از آنچه در پیش داری و از تو غافل نیستند ای فرزند
آدم بدرستیکه اجل تو در نهایت سرعت بسوی تو می آید و در طلب تو میدود و عنقریب است که مدت
عمرت بسر آمده است و اجلت رسیده است و ملک موت قبض روح تو کرده است و ترا در قبر
تنها در آورده اند و روحت را بدنت عاد داده اند و بناگاه منکر و نکیر در قبر آمده اند که از تو سؤال
کنند بدرستیکه اول چیزی که سؤال خواهند کرد از حق سبحانه و تعالی است که پروردگارت
که او را در دار دنیا پرستش میکردی دیگر سؤال میکنند از دینی که با آن اعتقاد داشتی و از کتابی که آنرا
تلاوت میکردی و از امامی که تولا با ایشان داشتی و امام خود میدانستی بعد از آنها سؤال میکنند
از مدت عمر را که در طاعت صرف کردی یا در معصیت دیگر از مالت میپرسند که از محل حلال
بهم رسانیدی یا از محل حرام و در راه خوب صرف کردی یا در راه بد پس امروز که فرصت داری
احتیاط خود را بکنی و چنان کنی که همه جواب خوب توانی داد پس اگر شیعه اثناعشری و

و در حق و معرفت داری و متابعت ائمه هدی کرده خداوند عالمیان حجت ترا بتو میرساند و زبانت را بجواب
خوب ناطق میکند و همه را جواب میگویی و ملکین ترا بشارت میدهند به بهشت و رضای الهی
و حوران خوش صورت و استقبال میکنند ترا فرشتگان بالسینها و میوهای بهشت و اگر چنین نباشی
زبانت بند میشود و حجتی نخواهی داشت که جواب توانی گفت و بشارت میدهند ترا بجهنم و استقبال
تو می آیند فرشتگان عذاب با آب حمیم جهنم و زبانهٔ دوزخ که همیشه در عذاب باشی تا روز قیامت
و بدان ای فرزند آدم که بعد از قبر دیگر قیامت خواهد بود که دلها همه سوزان و چشمها همه گریان
خواهد بود روزی که همه عالمیان از پیشینیان و پسینیان را جمع خواهند کرد روزی که صور
اسرافیل دمیده و مردمان همه از خاک بیرون آیند و از دهشت آن روز جانها بسینها رسیده در
نهایت خشم خود و اعمال خود روزی که قبول کنند سؤالت را که مرا بدنیا فرستید تا ترک
کنم آنچه را ترک کرده باشم و از تو نشنوند و کسی فدای خود نتواند داد و در فرض محال اگر داشته باشد
قبول نخواهند کرد و عذر کسی را نخواهند شنید چون حجت در دار دنیا بر همه تمام شده است و توبه کسی را
قبول نخواهند کرد چون وقت توبه این نشاه است و نخواهد بود مگر جزای حسنات که کرده‌اند ندهند
مگر جزای سیئات که بدان دهند پس هر مومنی که بسنگینی ذره از اعمال خیر کرده باشد ثواب آنرا
می یابد و هر مومنی که بسنگینی ذره از اعمال شر کرده باشد بجزای خود خواهد رسید پس حذر کنید ای مردمان
از گناهان صغیره و کبیره که حق سبحانه و تعالی شما را از آن نهی فرموده است و خدا فرموده است از آنها
در کتاب صادق و بیان ناطق خود یعنی قرآن مجید و از مکر الهی و عذاب او ایمن مباشید در وقتی که
شیطان ملعون شما را بشهوات عاجله دعوت کند بدرستیکه حق سبحانه و تعالی میفرماید که متقیان
و پرهیزکاران حال ایشان اینست که چون شیطان در مقام اغوای ایشان در می آید ایشان
متذکر میشوند و بینا میشوند که شیطانست که اغوا میکند و متوجه آن گناه نمیشوند پس می باید که خوف
الهی را شعار دلهای خود کرده و در خاطر در آورید وعده هایی را که حق سبحانه و تعالی بشما
وعده داده است از ثوابهای عظیم چنانکه شما را ترسانیده است از عقاب الیم الخ و اکثر این عبارات
آیات کلام مجید است که حضرت جمع فرموده اند و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر

صادق

صادق صلوات الله علیه فرموده که میت را در قبر از پنج چیز سؤال میکنند از اعتقادات خصوصاً از
ائمه معصومین صلوات الله علیهم و از نماز و روزه و حج و زکات پس ولایت اهل بیت آن جهار میگوید
که هر نقصی که بر شما وارد شده باشد تمامی آن بر من است و در حدیث کالصحیح است که حضرت فرموده که
چون مؤمن داخل قبر میشود نماز از دست راستش خواهد بود و زکات از دست چپ و احسان بر
او در سر او سایه انداخته باشد و صبر در کناری باشد پس چون منکر و نکیر داخل قبر میشوند از جهت
سؤال صبر بنماز و روزه میگوید که شما دریابید و اگر شما عاجز شوید من هر چه باید بکنیم و دیگر احادیث
خواهد آمد که بر معنی دلالت میکند و مذکور شد سابقا که اعمال صالح مصور میشوند بصورتهای خوب
و اعمال بد بصورتهای بد و در حدیث کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که من از شما شنیدم که فرموده اید که شیعیان ما همه به بهشت میروند هر چند
بد کردار باشند حضرت فرموده که بلی والله همه به بهشت میروند هر چند بد کردار باشند گفتم فدای تو گردم
گناهان کبیره بسیار میشود حضرت فرموده که بشفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم در روز قیامت همه را خواهند بخشید ولیکن آنچه میترسم بر شما از عذاب برزخ است گفتم
برزخ کدام است حضرت فرموده که از اول قبر است تا روز قیامت و احادیث عذاب قبر خصوصاً
ضغطه و فشردن قبر متواتر است و همچنین سؤال منکر و نکیر متواتر است و آنکه نزد مومنان بصورتهای
خوب می آیند و نزد غیر ایشان بصورتهای مهیب می آیند و آنکه دوستی ائمه هدی سیما دوستی
حضرت امیر المومنین و حضرت امام حسین صلوات الله علیهم در قبر نافع است بلکه نزد مردن و مبعوث شدن از قبر و نزد
بردن نامها و نزد حساب و نزد میزان که جان کندن بر ایشان آسان شود و قبور ایشان وسیع
و منور باشد و وحشت نداشته باشند و چون از قبر مبعوث شوند جامهای بهشت در ایشان بپوشانند
و نامهای اعمال ایشان را بدستهای راست ایشان دهند و ایشان را حساب نکنند یا بآسانی حساب
کنند و ترازوی حسنات ایشان بسبب محبت اهل البیت سنگین باشد متواتر است و این
و این مضمون در احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه را بآنها بشارت داده و اکثر از طرق عامه منقولست و از طرق

خاصه متواتر است که شیعیان را بجهنم میبرند و ابن طاوس کتابی تصنیف کرده است که اشتمال دارد بر هزار حدیث نقل
کرده بود از سنیان و در فردوس الاخبار سنیان منقولست و در غیر آن از کتب عامه که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر مردمان همه جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی دوزخ را نمی
آفرید و در کتب ایشان بطرق متکثره واقع است که دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که هیچ سیئه با او
ضرر نمیکند و دشمنی آنحضرت سیئه ایست که هیچ حسنه با آن نفع نمیکند و احادیث متواتره وارد شده است از
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که دوستی رسول خدا و ائمه هدی بر همه کس واجبست و سبب کمالست از همه فضائل و حشر
دوستان ایشان با ایشان خواهد بود و فرمودند که المرء مع من احب یعنی حشر هر کس با آن کسی خواهد بود که دوست
که او را دوست دارد و لیکن احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین تا حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیهم که دوستی با مخالفت ایشان جمع نمیشود و حمل کرده اند بر آنکه دوستی کامل جمع نمیشود و دیگر
خوابها آید ... و سأله صلوات الله علیه سماعة بن مهران عن زیارة القبور و بناء
المساجد فیها فقال اما زیارة القبور فلا بأس بها و لا یبنی عندها مساجد و سماعه
در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از زیارت قبرهای مومنان و بنا کردن مسجدها
در قبرستان حضرت فرمودند که اما زیارت قبرها پس باکی نیست و خوبست و اما بنای مساجد در آنجا
نکنند چون مکروه است نماز در میان قبرها یا بواسطه آنکه جا را بر مردگان تنگ نکنند خصوصا هرگاه
زمین را وقف کرده باشند از جهت آنکه مقبره باشد و شاید وجهی دیگر نیز داشته باشد و بطرق متعدده
قویه کالصحیح منقولست از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه که فرمودند که زیارت کنید مردگان
خود را که ایشان خوشحال میشوند بسبب زیارت شما و باید که قطع نظر از اعمال خیر مثل دعای مغفرت و خواندن
قرآن و ثوابش را بایشان هدیه کردن اگر زیارت پدر و مادر کنند باید که حاجتی که دارند بر سر قبر
ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب کنند که مستجاب میشود و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که در زیارت قبور فرمودند که مردگان انس میگیرند از زیارت شما چنانکه در حالت حیات
بسبب زیارت خوشحال میشوند و چون از پیش ایشان برمیگردید ایشان را وحشت بهم میرسد و از اسحق
بن عمار منقولست که بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که مومن میداند که کیست آنکه بزیارت

ادمی که

آدمی آید حضرت فرمودند که بلی و انس میگیرند تا نزد قبر ایشانست و چون برمیگردد بسبب رفتنش وحشتی بایشان
میرسد و قال النبی صلی الله علیه و آله لا تتخذوا قبری قبلة و لا مسجدا فان الله عز و جل
لعن الیهود حیث اتخذوا قبور انبیائهم مساجد و منقولست که حضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که قبر مرا قبله مگردانید که رو بقبر من کنید و نماز کنید و مسجد مگردانید زیرا که حق سبحانه یهود را
لعنت کرد بسبب آنکه قبور پیغمبران خود را مسجد گردانیدند و این حدیث را عامه در صحاح خود ذکر کرده اند که حضرت
در مرض موت چنین فرمودند و آنکه فرموده است آنحضرت صلی الله علیه و آله که قبر مرا قبله مکنید یعنی قبر را بمنزله
کعبه مکنید که هر جا که باشید رو بقبر من کنید و نماز کنید هر چند بدن مبارک آن حضرت بهتر از کعبه است نزد حق
سبحانه و تعالی و لیکن غرض از استقبال کعبه تعبد و بندگی است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که
در عبادات و افعال مخصوصه رو بکعبه کنید اطاعت می باید کرد فرمان او را همچنانکه قرآن مجید بهتر است
از کعبه و در نماز رو بقرآن نمیتوان کرد یا آنکه مراد حضرت این باشد که قبر مرا در قبله مسجد من مگذارید که
مبادا توهم این شود بمرور ایام که سجده بجانب قبر من می باید کرد و قبر مرا مسجد مکنید نیز این احتمال دارد
که محل سجود خود مکنید که بجانب قبر من سجده کنید یا مانند جمعی که سجده میکنند نزد پادشاهان و بر خاک می
افتند با قبر من چنان مکنید یا آنکه بر بالای قبر من بایستید که نماز کنید یا آنکه قبر مرا ظاهر مسازید
که بجانب او نماز کنید هر چند بمنزله کعبه نگردانید و حکمتش همان باشد که مبادا بمرور ایام توهم شود
که بر قبر من سجده می باید کرد و اصلش ظاهر نیست چون راوی این خبر عایشه ملعونه کذابه است
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر زبانش هرگز کذب نگذشته ... دروغ
باعتقاد مخالف و موالف که سه کس بودند که همیشه بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دروغ
می بستند عایشه و ابو هریره و انس و اکثر احادیث عامه از این سه کس است و سگ چهارم عبد الله عمر است
که گاهی راست میگفت و لهذا حضرت او را ذکر نفرمودند و غرض آن ملعونه از ذکر این خبر آن بود
که از آن زندیقه روایت کرده اند که از جهت دشمنی که همیشه با آن حضرت یعنی حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه داشت و حضرت فرمودند که مکرر فرمودند که حضرت سید المرسلین بمن وصیت فرمود
آن ملعونه تکذیب میکرد که حضرت کی وصیت کرد و حال آنکه سر حضرت بر سینه من بود که از دنیا رفت

دوصیتی که کرده بودند که قبر مرا مسجد و قبله مکنید ائمه و علماء اهل سنت و محدثین ایشان این سخنان حاشیه را ذکر کرده‌اند
در صحیح خود و حکایت دوات و قلم را ذکر کرده‌اند که در خانه مردان بسیار بودند که حضرت طلبیدند دوات
و قلم را عمر علیه اللعنه نگذاشت و گفت این مرد هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است و بخاری حدیث
دوات و قلم را در صحیح خود زیاده از شش جا نقل کرده است بعنوان اشهادت نفی منقول نیست و خود
نقل کرده‌اند که چون ایشان قبول نکردند دوات و قلم نیاوردند حضرت امیرالمومنین را طلب فرمودند
و همه را از خانه بیرون کردند و با آن حضرت سرگوشی بسیار نمودند و چون از حضرت پرسیدند که
حضرت چه فرمودند حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
هزار باب از علم تعلیم من کردند که از هر بابی هزار باب مفتوح میگردد و هزار باب لیس دیگر این حدیث که راوی
حاشیه باشد مناسب نبود و اگر از حضرات ائمه معصومین منقول شده باشد تقریب خواهد بود و الله تعالی یعلم
وَسَأَلَ جَرَّاحُ الْمَدَائِنِيُّ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَيْفَ التَّسْلِيمُ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ
فَقَالَ تَقُولُ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ رَحِمَ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ
مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و در قوی کالصحیح منقول است که جراح گفت که
از آن حضرت صلوات الله علیه سوال کردم که چگونه سلام می‌باید کرد بر اهل قبور حضرت فرمودند که
این بگو سلام کنید که سلام و رحمت الهی بر مومنان و مسلمانان این خانه‌ها باد که خانه‌های قرابت
و مراد از مومنان صالحانند مسلمانان غیر ایشان رحمت کند حق سبحانه و تعالی آنهایی را که از
پیش رفته‌اند و آنهایی را که خواهند رفت یا آنهایی که بتحقیق پیش از این رفته‌اند و جمعی را که در پی
زودی رفته‌اند و ما نیز انشاء الله بشما خواهیم رسید این انشاء الله از روی تیمن و تبرک است
و اگر نه البته همه را می‌باید رفت و ممکن است که مراد این باشد که چون مومنان بهشت رفته‌اند
انشاء الله بواسطه دخول بهشت باشد و لحوق بایشان چه ممکن است و العیاذ بالله که مومن عاقبت او از این
برگردد چنانکه بسیاری برگشته‌اند از خوف این مثل شیطان و عابد برصیصا و بلعم باعورا و الله تعالی
یعلم وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا مَرَّ عَلَى الْقُبُورِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنْ دِيَارِ
قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

منقول

منقول است که آن حضرت فرمودند که بگو این عبارت را و تخصیص بمومنین در آنجا از آن جهت است که منافقان
بیرون رفته‌اند و مومنان اینجا اند و ممکن است از صالح و طالح چون ما بر اطلاقات بسیار هست در هر جاهی
مناسب آن مقام مراد است و ابن بابویه صدوق این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
روایت کرده است از آن جهت است که هر چه ائمه معصومین صلوات الله علیهم میگویند از آن حضرت
و ابن بابویه حدیثی دیگر است و الله تعالی یعلم وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَمَّا دَخَلَ
الْمَقَابِرَ يَا أَهْلَ التُّرْبَةِ وَيَا أَهْلَ الْغُرْبَةِ أَمَّا الدُّورُ فَقَدْ سُكِنَتْ وَأَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ
نُكِحَتْ وَأَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ فَهَذَا خَبَرُ مَا عِنْدَنَا فَلَيْتَ شِعْرِي مَا عِنْدَكُمْ
ثُمَّ الْتَفَتَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْجَوَابِ لَقَالُوا إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى
و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت امیرالمومنین صلوات الله
علیه داخل قبرستان میشدند و در اوقاتی چون مشرف می‌شد بر قبرستان میفرمودند که ای اهل خاک
که خانه شما خاکست و بدن شما خاک شده است یا خواهد شد و ای جماعتی که بغربت مبتلا شده‌اید بدانید
که خانه‌های شما را دیگران ساکن شدند و زنان شما را دیگران خواستند و اموال شما را دیگران
قسمت نمودند این خبریست که نزد ما است کاش ما میدانستیم که نزد شما چه خبر است و در اوقاتی
ما خبر داشتیم یعنی نزد شما چه خبر است پس حضرت رو باصحاب خود فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را
رخصت جواب میدادند و در اوقاتی رخصت کلام میدادند هر آینه میگفتند چنانکه شما میشنوید
که بهترین توشه‌ها تقوی است یعنی متاع این بازار پرهیزکاریست و ما دنیا وارد شده‌ایم شما سعی کنید
در تحصیل آن توشه و ظاهرا غرض حضرت از این کلام آنست که دیگران عبرت گیرند که آنچه عمر عزیز
نفیس را صرف آن میکنند همه درین دنیا خواهد ماند و چیزی که با ایشان خواهد بود تقوی اعمال
صالح است و چون تقوی پرهیزکاریست از آنچه خلاف رضای الهی است ترک طاعات خلاف
تقوی است و این تقوای عوام است و تقوای خواص اجتناب از مکروهات و فعل مستحبات است
نیز و تقوای خاص الخاص آنست که لمحه از یاد الهی غافل نشوند و لحظه متوجه غیر او نشوند و در حدیث
صحیح از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه منقول است که همه خوبیها مجتمع است در سه چیز در نظر

کردن و خاموش بودن و حرف زدن پس هر نظری که در آن عبرتی نباشد آن نظر سهو است ملکه می باید در هر
نظری عبرتها گیرد و فایده شش شم همین است یکی آنکه همه اشیا دلیل وجود و علم و قدرت و حکمت الهی است
اگر اهل آخرت نظر کند فکر کند که ایشان مرده اند در راه خدا میکوشند و عنقریب بمراتب عالیه میرسند
با جر و ثواب و خطاب کند که تو چرا مثل ایشان نمیشوی و اگر اهل دنیا نظر کند عبرت گیرد که این بیچارگان
عمر عزیز را در طلب باطلی صرف مینمایند و با خود گوید که تو نیز مثل ایشان عمر را بباد میدهی و اگر در
عقب جنازه روان شود فکر کند که هیچ چیز نزد این میت مطلوب تر از این نیست که چند روزی
او را بدنیا فرستند تا تدارک ما فات کند و خود را چنان تصور کند که مرده است و او را بمطلوب
او رسانیده اند و برگشته است که تدارک کند چنانکه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست و علی
هذا القیاس در هر چیزی عبرتها هست اما سکوت پس می باید که تا خاموش باشد در فکر چیزی باشد
که بکار او آید از آنچه مذکور شد و غیر آن و هر سکوتی که در آن فکری نباشد غفلت است و هر کلامی
که بیاد خدا و از برای خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای همه عبرت باشد
و خاموشیهای او همه فکرت باشد و کلام او همه ذکر الهی باشد و همیشه بر گناهان خود گریان باشد
دیگر فرموده اند که آدمی را سه دوستست دوستی که بزبان حال میگوید که من همیشه با تو خواهم بود
در حیات و ممات و آن عمل صالح است و دوستی که میگوید من با توام تا تو بمیری آن مال
است و دوستی که میگوید من با توام تا کنار قبر و آن فرزندانند و وقف رسول الله صلی الله
علیه و آله علی القتلی ببدر و قد جمعهم فی قلیب فقال یا اهل القلیب انا قد وجدنا
ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا فقال المنافقون ان رسول الله
صلی الله علیه و آله یکلم الموتی فنظر الیهم فقال لو اذن لهم فی الکلام لقالوا
نعم و ان خیر الزاد التقوی بطرق بسیار قریب بتواتر منقولست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله کشتههایی که در جنگ بدر کشته شده بودند از کفار فرمودند که در چاهی در گودی ماندند
چاه انداختند و حضرت بر سر آن چاه آمدند و فرمودند که آنچه حق سبحانه و تعالی وعده داده بود ما را
از فتح و ظفر الحمد لله همه راست شد چنانکه منقولست متواترا که حضرت جاهای یک یک را نشان داده

بوده

بوده که فلانی در اینجا کشته خواهد شد و فلانی در اینجا و آنکه وعده داده بودند شما را از مغلوبیت در دنیا و از عذاب
آخرت یافتید که حق است منافقان که در آنجا حاضر بودند گفتند که منافقا حضرت خطاب بمردگان میکنند
و این چه فایده دارد معهذا چه شنیدند چون مرده اند پس حضرت سوره نوبت یافتند و نظر بایشان فرمودند
و فرمودند که اگر ایشان را رخصت سخن گفتن میدهند هر آینه خواهند گفت بلی و بدرستی که بهترین
توشهها از برای این راه پرهیزکاریست و این عبارت ظاهرش آنست که خطاب آن حضرت با کفار
باشد و محتمل است که خطاب بمومنان باشد و یکی از برای همه کنند باشند و مراد از وعده مردگان
بهشت باشد اما اخبار دیگر که صریح است که خطاب بکفار بود و الله تعالی یعلم و کانت فاطمة
صلوات الله علیها تأتی قبور الشهداء فی کل غداة سبت فتأتی قبر حمزة فترحم علیه و
تستغفر له و بسند قوی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت فاطمه
صلوات الله علیها هر صباح شنبه بزیارت قبور شهدا می آمدند و بزیارت قبر حمزه می آمدند و طلب رحمت
میکردند از جهت او و استغفار میکردند از برای او و بسند کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هفتاد و پنج روز بعد از حضرت سید
کاینات زنده بودند که تبسم و خنده نکردند و هفته دو مرتبه بزیارت قبور شهدا میرفتند روز دوشنبه و
پنجشنبه میگفتند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا ایستاده بودند در جنگ احد و کفار در اینجا
ایستاده بودند و ممکن است که در ابتدای هفته دو مرتبه آمده باشند و در این دو روز در اواخر هفته
یکمرتبه آمده باشند در شنبه ایام مدت حیات آن حضرت که هفتاد و پنج روز بوده بعد از حضرت احادیث
صحیح و کالصحیح دیگر وارد شده است در طرق اهل البیت صلوات الله علیهم و اما در صحاح سته بطرق
متکثره از عایشه خارجیه روایت کرده اند که بیشتری بعد از آن حضرت زنده بودند و اهل خانه
اعلم اند بانچه در خانه است و آنچه در خانه واقع میشود و غرض ایشان از وضع کردن بیشترش آنست
که مخفی سازند شهادت محسن و حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و لیکن در این احادیث طولانی
که بخاری نقل کرده است که غیر ایشان خصوصا ابوبکر و عمر ظاهر میشود اگر کسی بنگرد بر تأمل و
همچنین از احادیث دیگر که بخاری نقل کرده است طولانی نیز که غیر ایشان بدیهی میشود و نشانه [illegible]

در باب وصیت خواهد آمد وقال صلوات الله علیه اذا دخلت الجبانة فقل السلام علی اهل
الجنة و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه داخل شوی [المقابر] بقبرستان پس بگو السلام
علی اهل الجنة رحمت الهی و سلامتی از عذاب الهی بر کسی باد که از اهل بهشتست و مراد از آن شیعه اثنا عشریست
اگر چه فاسق از دنیا رفته باشد چون عاقبت به بهشت خواهد رفت وقال ابو الحسن موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما اذا دخلت المقابر فطاء القبور فمن کان مؤمنا استروح
الی ذلک ومن کان منافقا وجد المه و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرموده‌اند
که چون داخل قبرستان شوی حذر نداری در راه رفتن بالای قبور زیرا که هر که مؤمنست راحتی می‌یابد
از برکت قدم مؤمن و هر که منافق است یعنی غیر اثنی عشری المی از آن می‌یابد و در حدیث موثق کالصحیح
منقولست که سؤال کرد علی بن جعفر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا خانه بنا میتوان کرد
بر قبرها و می‌توان نشستن بر بالای قبر حضرت فرمودند که خوب نیست بنا کردن بر قبرها و نشستن
بر آن و [؟] و نه گل مالیدن بر آن و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی کرد از آنکه نماز کنند بر قبرها یا بنشینند بر آن
یا بنا کنند بر آن و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که بنا مکنید بر قبور و صورت
نکشید بر سقف خانه‌ها که حضرت سید المرسلین را خوش نمی‌آمد از اینها و کراهت داشتند از اینها
و در حدیث معتبر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که سؤال کردند از آنحضرت که اگر
چاهی تنگ باشد و کسی در آنجا افتد و بمیرد و ممکن نباشد که او را از آنجا بیرون آورند آیا در آن چاه
بول و غایط میتوان کرد حضرت فرمودند که نمیتوان کرد بلکه آن چاه را بر بسته و قبر آن شخص
کنند و اگر ممکن باشد که آن شخص را بیرون آورند اگر چه بکنند آن چاه باشد او را بیرون آورند و غسل دهند
و کفن کنند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حرمت مسلمان مرده مثل
حرمت مسلمان زنده است و مثل یکدیگرند در حرمت یعنی اگر زنده در سر چاه افتد او را البته واجبست
بر همه مسلمانان که سعی کنند و او را بیرون آورند مرده نیز چنین است و احادیث بسیار وارد شده است
که حرمت مرده مثل احترام زنده است و از مجموع این اخبار ظاهر شد که بر روی قبر راه نتوان رفتن

چنانکه

چنانکه جمعی از اصحاب ذکر کرده‌اند که مکروه است و در اخبار از طرق اهل البیت خبری صریح در این باب
ندیده‌ام اما از طرق عامه حدیثی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرموده
از راه رفتن بر قبور پس ممکن است که از احترام میت راه رفتن مشتمی باشد یا حمل کنند بر آنکه
اگر بقصد زیارت قبور باشد خوب باشد و اگر عبث باشد بد باشد یا راه رفتن ضرر رسیده
باشد صلی و التقیه را چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سؤال نمودند که مؤمن را ضغطه قبر میرسد حضرت فرمودند که هیهات مؤمنان را از این
عذابها چیزی نمی‌رسد والله که زمینی که مؤمن بر آن راه میرود فخر میکند بر زمینی که بر آن
راه نرفته باشد و میگوید که مؤمن بر من راه رفته است و زمینی که قبر مؤمن است بمؤمن
میگوید که من ترا دوست میداشتم که بر پشت من راه میرفتی الحال که داخل من شده‌ای خواهی دید
که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را فراخ کند بمقدار که چشم کار کند و جمعی گفته‌اند که سنت است که چون
بقبرستان روند پا برهنه کنند از جهت احترام مؤمنین ولی و از جهت شکستگی که این کس
حاصل میشود و این نیز وجهی است در جمع بین الاخبار والله تعالی اعلم وروی محمد بن مسلم [؟]
قال قلت لابی عبد الله صلوات الله علیه الموتی تزورهم فقال نعم قلت فیعلمون
بنا اذا اتیناهم فقال ای والله انهم لیعلمون بکم ویفرحون بکم ویستأنسون الیکم
قال قلت فای شیء نقول اذا اتیناهم قال قل اللهم جاف الارض عن جنوبهم
وصاعد الیک ارواحهم ولقهم منک رضوانا واسکن الیهم من رحمتک
ما تصل به وحدتهم وتونس به وحشتهم انک علی کل شیء قدیر کالصحیح بل الصحیح
چنانکه علما گفته است محمد بن مسلم گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که با زیارت اموات برویم حضرت فرمودند که بلی گفتم ایشان میدانند که ما بزیارت ایشان
رفته‌ایم حضرت فرمودند که آری والله بدرستیکه ایشان میدانند و خوشحال میشوند از رفتن شما
نزد ایشان و انس میگیرند بشما پس گفتم که چون بزیارت ایشان رویم چه گوییم حضرت فرمودند
که بگو این دعا را که ترجمه‌اش اینست که خداوندا زمین را از پهلوهای ایشان دور گردان و ارواح ایشان را

با اهل علیین با خوشنودی ایشان از استقبال ایشان و از ایشان راضی شو و ساکن ساز نزد ایشان
از رحمت آن بقدری که بسبب آن تنهایی ایشان را بان وصول سازی یعنی رحمت را رفیق و مونس ایشان
کن و بان رحمت وحشت ایشان را زایل گردان بدرستیکه تو بر همه چیز قادری و توانایی و این عبارت
ظاهرش آنست که دعا از برای کل مومنان آن مقبره است اگرچه غرض کی باشد می باید که دیگران را
با آن ضم کند تا سبب استجابت شود و در حدیث صحیح از عمرو منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
رفتم ببقیع که قبرستان مدینه مشرفه است و رسیدم بقبر شیعه از اهل کوفه حضرت ایستادند و گفتند
که اَللّٰهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا يَسْتَغْنِي بِهَا
عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ وَاَلْحِقْهُ بِمَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ وَقَالَ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مَا مِنْ عَبْدٍ
مُؤْمِنٍ فَقَرَاَ عِنْدَهُ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ اِلَّا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ وَلِصَاحِبِ
الْقَبْرِ و باسانید صحیحه از آن حضرت منقولست که هر بنده مومنی که زیارت کند قبر مومنی را و نزد او
بخواند این سوره را هفت مرتبه البته حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد و او را و آن مرده را و در همین حدیث
هست که احمد بن محمد گفت که با ابراهیم بن هاشم بودم در قبرستانی ابراهیم پیش قبری آمد و رو بقبله
نشست و دست خود را بر قبر گذاشت و هفت مرتبه انا انزلناه خواند پس گفت که خبر داد مرا این
قبر که محمد بن اسمعیل است که هر که بخواند و از محمد بن احمد در صحیح منقولست که در فید بودم و آن قلعه ایست در راه
مکه معظمه و با علی بن بلال بر سر قبر محمد بن اسمعیل رفتیم پس علی بن بلال گفت که روایت کرد مرا صاحب این
قبر از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که فرمودند که هر که بزیارت قبر برادر مومن
رود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند از فزع اکبر قیامت یا روز فزع
ایمن شود و ترسیده از او نیست و بهمین مضمون بسند صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست
و از بن جبار بسند لال کرده اند بر اینکه نزد قبر بیت قرآن خواندن سنت است و بهتر است و سال
اِسْحٰقُ بْنُ عَمَّارٍ اَبَا الْحَسَنِ الْاَوَّلَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمُؤْمِنِ يَزُورُ اَهْلَهُ فَقَالَ نَعَمْ
قَالَ فِي كَمْ فَقَالَ عَلٰى قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ مِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ كُلَّ يَوْمٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ يَوْمَيْنِ
وَمِنْهُمْ مَنْ يَزُورُ فِي كُلِّ ثَلٰثَةِ اَيَّامٍ ثُمَّ قَالَ ثُمَّ رَاَيْتُ فِي مَجْرٰى كَلَامِهِ اَنَّهُ يَقُولُ اَدْنَاهُ

جمعه

جُمُعَةٌ فَقَالَ لَهُ فِي اَيِّ سَاعَةٍ قَالَ عِنْدَ زَوَالِ الشَّمْسِ اَوْ قَبْلَ ذٰلِكَ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ مَعَهُ
مَلَكًا يُرِيهِ مَا يُسَرُّ بِهِ وَيَسْتُرُ عَنْهُ مَا يَكْرَهُهُ فَيَرٰى سُرُورًا وَيَرْجِعُ اِلٰى قُرَّةِ عَيْنٍ و در بعض
کافی صحیح منقولست که اسحق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کرد از مومن مرده که آیا بزیارت
اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی گفت در چند روز می آید حضرت فرمودند که بمقدار فضیلتها که ایشان
دارند نسبت آن خصلتها ایشان بسه هفته هر چند فضیلت بیشتر است رخصت بیشتر میدهند بعضی
از ایشان هر روز بزیارت اهل خود می آیند و بعضی در هر دو روز یکبار می آیند و بعضی در هر سه روز
یکبار اسحق گفت که از گفته آن حضرت چنان فهمیدم که کمتر از یکهفته رخصت نمیدهند پس اسحق گفت که
در چه وقت ایشان می آیند حضرت فرمودند که نزد زوال آفتاب از خط نصف النهار که اول ظهر است
یا اندکی پیش از زوال می آیند حق سبحانه و تعالی ملکی را با او میفرستد که باو نماید چیزی را که سبب خوشحالی
آن مرده شود و بپوشاند خواه از وانچه را کراهت داشته باشد و خواه از امور اخروی باشد
مثل عبادات و طاعات را باو می نمایند و معاصی را از وی می پوشانند و خواه امور دنیوی باشد مثل
رفاهیت و سرور ایشان را می نمایند و غم و الم را مستور میسازند پس سرور و خوشحالی در او پدید
و چشم روشن و خوشحال برگردد و هیچ شک نیست که مراد ازین حدیث و احادیث دیگر ازین
باب آنست که مردگان بزیارت زندگان می آیند ولیکن علامه رحمه الله در منتهی ذکر کرده است
که سنت است که بزیارت قبور مکرر بروند و این حدیث را دلیل آورده اند و تاویل از جهت
علامه سخن آن کرد که هرگاه مردگان بزیارت زندگان آیند بطریق اولی ایشان را بزیارت
مردگان باید رفت یا چون ایشان می آیند باز دید ایشان می باید کرد و محتمل است که غرضش این
باشد که اگرچه این حدیث ظاهرش زیارت مردهاست حمل می باید کرد بر زیارت زنده یا چون
ظاهر حدیث شباهتی بتناسخ دارد که روح بدن جسمانی دیگر تعلق بگیرد و در اینجا تعلق به بدن
مثالی گرفته است چنانکه خواهد آمد و ظاهرا بواسطه محتمل در تصنیف غافل شده یا سهو کرده باشد
وَرَوٰى حَفْصُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَنَّ الْكَافِرَ يَزُورُ اَهْلَهُ
و بسند صحیح و کلینی در حسن کالصحیح با زیادتی روایت کرده است از حفص از حضرت امام جعفر صادق

فیری ما یکرهه ویستر عنه ما یحب و بسند صحیح و کلینی در حسن کالصحیح با زیادتی روایت کرده است
از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که مومن بزیارت اهل خود می‌آید و می
بیند آنچه سبب سرور اوست و مستور میسازند از او آنچه سبب کراهت اوست و بعد از آن و در حسنی که
کافر بزیارت اهل خود می‌آید و می‌بیند آنچه سبب کراهت اوست و مستور میسازند از او آنچه را
محبوب اوست و بعد از آن حضرت فرمودند که بعضی در هر هفته یکبار می‌آیند و بعضی بحسب اعمال
خوب و بد و دیر و زود میشود و چون صدوق جزو اول و آخر را در حدیث اسحق ذکر کرده بود از این
حدیث آن را ذکر نکرد و در موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که فرمودند که هر مومنی و کافری که مرده است نزد زوال بزیارت اهل خود می‌آید پس اگر اهل خود را
می‌بیند که اعمال صالح میکنند شکر الهی بجا می‌آورد بر این نعمت و کافر چون می‌بیند که اهل او اعمال خیر
میکنند او را حسرت عظیم دست میدهد و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است در خبر
کالصحیح که از آنحضرت پرسیدند که میت بزیارت اهل خود می‌آید حضرت فرمودند که بلی گفتم که در چند
گاه یکبار می‌آید حضرت فرمودند که در هر هفته و ماه و سال می‌آید بقدر منزلتی که دارد گفتم در چه صورت
می‌آید حضرت فرمودند بصورت مرغی لطافت بر دیوار خانه او می‌نشیند و نظر باحوال ایشان
میکند پس اگر حال ایشان خوبست خوشحال میشود و اگر بدست بر ایشان مغموم و حزین میشود و در
قوی از آنحضرت روایت کرده است عبدالرحیم که عرض نمودم که مومن بزیارت خود می‌آید حضرت فرمودند
که بلی از حق تعالی رخصت میگیرد و رخصتش میدهد و دو فرشته با او میفرستند تا او بصورت مرغی
می‌آید و بر دیوار خانه می‌نشیند و نظر بایشان میکند و سخن ایشان را میشنود پس ظاهر شد از اخبار
مستفیضه که آمدن ایشان حق است و اگر عقول ضعیفه حکمتش را نیابد بسیار چیزها را الهی باید پس
طرح نباید نمودن امثال این اخبار را تا داخل نشود در زمره آن جماعتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است
در مذمت ایشان بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یاتهم تاویله بلکه ایشان تکذیب نمودند چیزی
چند را که علم ایشان باو نرسیده بود و هنوز بایشان نرسیده بود تاویل آن و حقیقت آن از
رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و احادیث بسیار وارد شده است از رسول خدا و ائمه

هدی صلوات الله علیهم که حق سبحانه و تعالی دو حق عظیم بر بندگان خود دارد یکی آنکه تا چیزی را ندانند نگویند
دوم آنکه هرگاه عقل ایشان بآن نرسد طرح آن نکنند و بعد از آن این آیه را خواندند که الم یوخذ علیهم
میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و آیه سابقه را یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتابی
که با ایشان فرستادیم که نگویند بر خدا الا آنچه حق باشد و آن خبر است که یقین داشته باشند که
حق سبحانه و تعالی فرموده است وقال صفوان بن یحیی لابی الحسن موسی بن جعفر صلوات
الله بلغنی ان المومن اذا اتاه الزائر انس به فاذا انصرف عنه استوحش قال
لا یستوحش و در حسن کالصحیح مرویست که صفوان عرض نمود بخدمت حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه که حدیثی بمن رسیده است که مومن میت هرگاه کسی بزیارت او میرود با او انس
میگیرد و پس چون از سر او برمیگردد صاحب وحشت میشود حضرت فرمودند که صاحب وحشت نمیشود
بحسب ظاهر منافات دارد با احادیث گذشته و جمع می‌توان کرد و ظاهر است که غرض صفوان این
باشد که زیارت قبور اگر نروند بهتر است که سبب وحشت میت میشود حضرت فرمودند که اگرچه
از رفتن زائر فی الجمله او را وحشتی حاصل میشود اما بسبب زیارت مومن رحمتهای الهی نازل میشود
که او مشغول آن میشود و از آن وحشت خلاص میشود وقال ابو جعفر صلوات الله علیه یصنع
للمیت ماتم ثلثة ایام من یوم مات و در حسن کالصحیح از زراره منقول است و ظاهر آنست که از کتاب
زراره برداشته باشد و بسند صدوق بزراره صحیح است پس صحیح باشد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که سه روز ماتم میت را میگیرند یا که اجتماع کنند زنان جمعی از خویشان ایشان که تعزیه
ایشان کنند و ایشان را تسلی حاصل گردد و زیاده از سه روز خوب نیست چون غالب اوقات سه روز
تخفیف میدهد و بعد از سه روز اظهار شکایت است از جناب قدس الهی تعالی شانه واوصی ابو
جعفر صلوات الله علیه بثمانمائة درهم لماتمه وکان یری ذلک السنة لان رسول
الله صلی الله علیه وآله قال اتخذوا لآل جعفر بن ابی طالب طعاما فقد شغلوا
و در خبر کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وصیت فرمودند به هشتصد شاهی از
جهت ماتم آن حضرت و یعنی [illegible] سه سال بود چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند

در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید که ایشان بمصیبت گرفتارند
و این خبر را حریز روایت کرده است از زراره یا غیر او که وصیت نمودند و این سخنان بخنان
روایت که این را از جهت سنت ذکر کرده و ایشنه لال العقل حضرت کردن همه که کلام معصوم نیست
بلکه ظاهرش آنست که راوی چنین یافته باشد و درست منافی است که وصیت را استثنی نیست
با طعام مهیا کردن بلکه مستحب است که خویشان و همسایگان تهیه طعام ایشان بکنند که ایشان بوده
گرفتار تعزیه اند و بخشش و تهیه طعام کردن اهل بیت چون خوب نیست وصیت از آن مستثنی خواهد
بود فی الحقیقه از آل اهل بیت واقع نشده است و ظاهر آنست که فعل حضرت در وصیت از جهت اعلای
این و گریه کردن مومنان باشد تا ایشان مثاب شوند و ماتم ائمه معصومین صلوات الله علیهم مثل ماتم
دیگران نیست بلکه ماتم گرفتن بعد از سه روز بهتر است و از جهت ایشان بعد از هزار سال نیز سنت است
اگرچه محتمل است که این وصیت از جهت سه روز اول باشد اما ظاهرش آنست که این وصیت از
جهت ده سال است چنانکه می آید و هشتصد درهم خرج هر سال باشد وَأَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ أَنْ يُنْدَبَ فِي الْمَوَاسِمِ عَشْرَ سِنِينَ و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که پدرم بمن گفت که از مال من اینقدر را وقف کن که تا ده سال در سه روز منی
که شیعیان در آنجا از جهت حج اجتماع میشوند ایشان را این مال بدهی که نوحه بر من کنند و ظاهرا
اکتفا به ده سال از آن جهت بود که میدانسته که بعد از آن زمان استیلای
بنی عباس خواهد بود و نمی‌توانست کردن بواسطه تقیه
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْأَكْلُ عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ
وَالسُّنَّةُ الْبَعْثُ إِلَيْهِمْ بِالطَّعَامِ كَمَا أَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آلِ جَعْفَرِ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا جَاءَ نَعْيُهُ و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چیز خوردن
نزد اهل مصیبت از عمل کفار است که قبل از اسلام متعارف بود و بعد از اسلام سنت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله چنین جاری شده که خویشان و همسایگان از جهت ایشان طعام بفرستند چنانکه
آنحضرت امر فرمودند که سه روز طعام از جهت خانه جعفر طیار بفرستند وقتی که خبر شهادت او را
آورده

آوردند رضی الله عنه پس ظاهر آنست که اگر دعوت کنند نرفتن اولی باشد مگر اکراه یابند که ایشان
آزرده میشوند رفتن در حضور رتا ولیت و خوردن طعام نیز چنین است اگر نخورند اولی است مگر
آنکه آزرده شوند از نخوردن یا جمعی باشند که از راههای دور آمده باشند از جهت پرسش و
همسایگان و خویشان تهیه طعام نکرده باشند یا آنچه ایشان کرده باشند بس نباشد در ضرورت
بخشش ایشان ضرر ندارد و خوردن ایشان خاصه والله اعلم وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَمَّا قُتِلَ جَعْفَرُ
بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا
أَنْ تَأْتِيَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ وَنِسَاءَهَا وَأَنْ تَصْنَعَ لَهُمْ طَعَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَجَرَتْ بِذَلِكَ
السُّنَّةُ و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون جعفر طیار در جنگ موته شهید شد
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها روند نزد
زن جعفر اسماء بنت عمیس و سایر زنان او و پرسش ایشان بفرمایند و سه روز پیش ایشان باشند
و سه روز از جهت ایشان طعام مهیا کنند و بفرستند و بعد از آن این سنت جاری شد که سه روز
طعام بفرستند از جهت اهل مصیبت و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح از حفص و هشام از آن حضرت
منقولست و در حدیث کالصحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که همسایگان
سه روز طعام مهیا کنند از جهت ایشان و کمتر از آنکه اهل مصیبت طعام مهیا کنند از جهت خود و قال
الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحِدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةَ
عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست
که کسی که ترک زینت کند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود چهار ماه و
ده روز ترک زینتها میکند چنانکه در باب طلاق خواهد آمد ان شاء الله وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ عَنْ أَجْرِ النَّائِحَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ نِيحَ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که مزد نوحه کردن حلالست حضرت فرمودند که
باکی نیست بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوحه کردند اگر حرام میبود اهل بیت عصمت و
طهارت منع مینمودند و حال آنکه منع نکردند و هر گاه حلال باشد مزد بر او جایز خواهد بود و این حدیث

سنه بخاطر ندارم که دیده باشم و کلینی در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت
کرده است که آن حضرت فرمودند که خانهای خود را بگویید که نزد مردگان خود سخنان خوب
بگویند و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند زنان بنی هاشم در عزای
آن حضرت حاضر شدند و شروع در نوحه کردن و کمالات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
می گفتند چنانکه متعارف است که در نوحه چنین بشمرند و حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمودند که
بگذارید تعداد فضایل را که رسم جاهلیت است بلکه دعا کنید و صلوات فرستید بر آنحضرت صلوات الله
علیه و آله و ممکن است که سهوی از کتاب شده باشد و چنین باشد که قدیح عند رسول الله و ان الطاهرات
در استدلال بنابرین حضرت فرموده باشد که نزد آن حضرت نوحه کردند و حضرت منع نفرمودند
چنانکه خواهد آمد در باب متاجر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند
که فرمودند که نوحه به نسبت ام سلمه نوحه کرد نزد آن حضرت بر یکی از خویشان خود و حضرت
منع نفرمودند وَرُوِیَ اَنَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِکَسْبِ النَّائِحَةِ اِذَا قَالَتْ صِدْقاً و در روایتی وارد
شده است که باکی نیست نوحه گری اگر راست گوید و دروغ نگوید چنانکه متعارف است که دروغ بسیار
بگوید نوحه گر تا زنان را بگریه در آورد و دروغ حرام است و در روایات صحیحه وارد شده است
که باکی درین کسب نیست و در حدیث موثق وارد شده است که مکروه است باکی نیست اگر شرط نکند و
هرچه دهند بمزد او قبول کند و در خبر موثق کالصحیح وارد شده است که مکروه است و جواز منافات
ندارد با کراهت وَفِی خَبَرٍ آخَرَ قَالَ تَسْتَحِلُّهُ بِضَرْبِ اِحْدَی یَدَیْهَا اِلَی الْاُخْرَی و در حدیث
حسن کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از کسب نوحه
که حضرت فرمودند که حلال است کسب زن نوحه گر مزد خود را بگذار دست خود را بر دست دیگر بزند از
جهت گریه آوردن زنان لیکن کاری بکنند مزدش حلال است وَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْ وَقْعَةِ اُحُدٍ اِلَی الْمَدِینَةِ سَمِعَ مِنْ کُلِّ دَارٍ قُتِلَ مِنْهُمْ مِنْ اَهْلِهَا قَتِیلٌ نَوْحاً
وَبُکَاءً وَلَمْ یَسْمَعْ مِنْ دَارِ حَمْزَةَ عَمِّهِ فَقَالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَکِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاکِیَ لَهُ فَآلَی
اَهْلُ الْمَدِینَةِ اَنْ لَا یَنُوحُوا عَلَی مَیِّتٍ وَلَا یَبْکُوهُ حَتَّی یَبْدَءُوا بِحَمْزَةَ فَیَنُوحُوا عَلَیْهِ فَهُمْ

اِلَی الْیَوْمِ عَلَی ذَلِکَ و منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جنگ احد برگشته داخل
مدینه مشرف شدند چون هفتاد نفر از اصحاب آن حضرت شهید شده بودند از هر خانه که کسی از ایشان
کشته شده بود صدای نوحه و گریه شنیدند و از خانه عمش حمزه اسد الله صدایی نشنیدند پس حضرت
فرمودند که از همه جا که صدایی می آید کسی دارند و چون حمزه کسی ندارد و در غربت شهید شده است
کسی بر او گریه نمیکند و چون اهل مدینه این سخن را شنیدند همه سوگند خوردند که نوحه نکنند بر مردگان
خود و گریه بر ایشان نکنند تا اول گریه و نوحه بر حمزه کنند و بعد از آن بر مردگان خود و تا امروز ایشان
بر این قسم خواهند شد و ظاهرا این سخن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشد و احتمال
کلام صدوق نیز دارد و لیکن بعید است و یکی از فضلا ذکر کرده است که ظاهرا از گفته آن حضرت
ناشی شده باشد قصه حمزه است هر چند اقرب است امروز مردمان گریه میکنند در آن قصص سید الشهدا
و که نیست که بر مثل حسین بن علی باید نوحه و گریه کردن و تعزیه آن حضرت را همیشه داشتن بسیار در
دهه اول محرم که فضایل آن و احادیثی که در آن باب وارد شده است فوق حد و حصر است
و ان شاء الله تعالی در باب زیارات مذکور خواهد شد وَقَالَ عُمَرُ بْنُ یَزِیدَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یُصَلَّی عَنِ الْمَیِّتِ فَقَالَ نَعَمْ حَتَّی اَنَّهُ لَیَکُونُ فِی ضِیقٍ فَیُوَسَّعُ عَلَیْهِ
ذَلِکَ الضِّیقُ ثُمَّ یُؤْتَی فَیُقَالُ لَهُ خُفِّفَ عَنْکَ هَذَا الضِّیقُ بِصَلَوةِ فُلَانٍ اَخِیکَ
عَنْکَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَاُشْرِکُ بَیْنَ رَجُلَیْنِ فِی رَکْعَتَیْنِ قَالَ نَعَمْ و سند صحیح و اسانید کالصحیح
منقولست از عمر بن یزید که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز برای
میت میتوانیم کرد حضرت فرمودند که بلی اگر بسیار باشد که در تنگی و محنتی باشد آن میت و آن نماز را
بنزد او برند یا بنزد او روند فرشتگان و او گویند که حق سبحانه و تعالی این تنگی را از تو تخفیف داد
یا برداشت بسبب نمازی که فلان برادر مؤمن بنیابت تو بجا آورد پس عرض نمودم که میتوانم دو کس را
شریک گردانم در دو رکعت نمازی که کنم و در بعضی از نسخ فی رکعة یعنی در یک رکعت یا یک نماز حضرت فرمودند
که بلی ظاهر سوال اول قضا است از میت خواه واجب خواه قضای نوافل بقرینه لفظ حتی و ظاهر سوال
دویم آنست که دو رکعت نماز سنت بکنند و ثوابش را با ایشان شریک کنند بنیابت نیز با که قصد کنند

که در رکعت نماز نافله از جهت پدر و مادر میکنیم از برای خدا او هم خوبست جهت بسیار حدیث متواتره که زیاد
از یکی کس از فضلای اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند و سید جلیل عظیم
الشان ابن طاوس رساله نوشته است در رد بعضی از علما که این روایات را انداخته اند و گفته اند
که حق سبحانه و تعالی فرموده است که لیس للانسان الا ما سعی یعنی از برای آدمی نیست مگر آنچه را
خود سعی کرده باشد و جواب داده اند که این نیز از سعی آدمی است که ایمان آورده است و ایمان سبب
قبول عبادت دیگران شده است از برای این کس بفضل الهی و یا آنکه حصر اضافی است که آدمی اعتماد
نکند بر سعی دیگری و امثال اینها و لفظ بر عموم اکثر عمومات مخصص شده است این نیز عامی
باشد مخصص با آنکه شکی نیست که رحمت الهی و شفاعت انبیا و اوصیا و مومنان همه خواهد بود و اینها
تخصیص این عام کرده اند و بعضی گفته اند که استیجار نماز و روزه در شرع وارد نشده است
و تشریع است جواب گفته اند که چون احادیث متواتره وارد شده است بر صحت عبادات از دیگران
و عمومات اجارات هست در هر چیزی که غرض شارع تعلق گرفته باشد بمباشری خاص مثل نماز
از غیر در حال حیات با قسمت ازواج و امثال آن وکالت و اجاره در آن میرود و در هر جا چنین است
که اگر مطلوب مباشر خاص بود تبرع جایز نبود جایز است با اخبار متواتره پس استیجار
جایز باشد فقال صلوات الله علیه ان المیت لیفرح بالترحم علیه والاستغفار له
کما یفرح الحی بالهدیة تهدی الیه بنا بر نسخه فاجر و حدیث عمر بن یزید است و صحیح است و بنا بر نسخه
واو محتمل الامرین است و علی ای حال این مضمون روایات متکثره قطع نظر از اخبار متواتره وارد است که
که میت خوشحال میشود بسبب ترحم که دیگران از جهت او کنند چنانکه زنده خوشحال میشود بهدیه که از جهت
او کنند بلکه برات شتی بهتر است چون سبب نجات او از عذاب و دخول جنت است (استغفار از جهت او) و انتشار
اصل خوشحالیست و یجوز ان یجعل الرجل حجة او عمرة او بعض صلوته او بعض
طوافه لبعض اهله و هو میت فینفعه حتی انه لیکون مسخوطا علیه فیغفر له و یکون
مضیقا علیه فیوسع له و یعلم المیت بذلک و لو ان رجلا فعل ذلک عن ناصب
لخفف عنه و البر و الصلة و الحج تجعل للمیت و الحی و اما الصلوة فلا یجوز

عن الحی و جایز است که شخصی حج یا عمره خود را یا بعضی از نماز یا بعضی از طواف را از جهت اهل خود کند
که او مرده باشد و از آن نفع می یابد تا آنکه بسیار باشد که آن شخص مستوجب غضب الهی شده باشد
و او را بیامرزند یا در تنگی قبر یا غیر آن مبتلا شده باشد و بسبب این عبادات بر او فراخ کرده شود
از آن شدت و سختی خلاص شود و آن میت را نیز اعلام میکنند که این فرج از برای تو از جهت
عبادات فلانی شد و اگر شخصی اینها را از جهت دشمن اهل بیت کند سبب تخفیف عذاب او میشود
با آنکه از همه کفار بدترند و بعضی گفته اند که اگر مذهب او اصلی باشد نفع میکند و از جهت خیر هم نفع میکند چنانکه در کتاب
حج خواهد آمد و نیکویی و تصدقات با ثواب بر والدین و احسان با ایشان و احسان مومنان یا ثواب صله ارحام (?) و حج الحجین
عمره را از برای مردگان و زندگان قرار میتوان داد و ثواب بسیار با ایشان میرسد (?) اما نماز را پس جایز نیست
که از جهت زنده قرار دهد یا بدل از او بکند و آنکه ظاهر آنست که این کلام صدوق باشد و اکثرش حدیث موثق کالصحیح
اسحق بن عمار است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گفت سوال کردم از آنحضرت از شخصی که حج کند و حج
خود را یا عمره خود را یا بعضی از طوافش را یا آنکه نصف یا ثلث مراد باشد بطواف عمره بطواف حج را از برای
بعضی از اهل خود قرار دهد و آن شخص در شهری دیگر باشد خواست حضرت فرمودند که بلی گفتم که از اجر او چیزی کم میشود
حضرت فرمودند که نه هم از برای او خواهد بود و هم از برای آن شخص که از برای او قرار داده است و ثوابی دیگر
دارد که احسان ببرادر مومن کرده است گفتم اگر شخصی که از برای او میکنند مرده باشد آیا این ثواب باو میرسد
حضرت فرمودند که بلی تا آنکه گاه باشد که مستوجب غضب الهی شده باشد و او را بیامرزند یا در تنگی باشد و بر او فراخ
کرده شود گفتم که میت میداند که این عمل که کرده است از جهت او حضرت فرمودند که بلی گفتم اگر چه ناصبی باشد
نفع باو میرسد حضرت فرمودند که عذابش سبک میشود و در حدیث صحیح از محمد بن اسمعیل وارد شده است که
عرض نمودم بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که چند کس را شریک میتوانم کرد در ثواب حج با حج
حضرت فرمودند که هر قدر که خواهی و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر هزار کس
شریک گردانی در حج خود حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی میدهد بی آنکه ثواب تو چیزی کم شود و مجملا ذکر
اخبار کثیره سبب طول و ملال میشود و لهذا صدوق چنین کرده است که حاصل اخبار را ذکر کرده است و مجملش آنست
که خالی از آن نیست که بنیابت میکند یا تشریک با ثواب امید و اما نیابت پس در حج سنت الله عنه جاری است (?)

بل از زنده و مرده و احادیث صحیحه درین باب وارد شده است که در کتاب حج مذکور است و در حج واجب با عذر [illegible]
که مرجو الزوال نباشد مثل پیری که نتواند در محمل نشستن یا شلالی و غیره میتواند نایب گرفتن و اگر مرجو الزوال
باشد مثل بیماری ظاهر آنست که نایب نتواند گرفتن و چون عذرش زایل شود اعاده میباید کرد و در زکات و خمس میتواند نایب
گرفتن یعنی که شخصی را وکیل کند که مال او را به مستحق دهد و در جهاد نیز ظاهر آنست که نایب میتواند گرفت بی ضرورتی و با ضرورت
بی اغذیه و در عبادات بدنیه صرف مثل نماز و روزه در حال حیات نایب نمیتواند گرفت مگر نماز طواف
که جزو حج است و از برای حی و میت نایب میتوان گرفت چنانکه گذشت و اما تشریک پس در حج سنت
میتوانند که چند کس یک کس را نایب شود که از جهت ایشان حج سنتی بکند و در حج واجب مشهور آنست که
جایز نیست و در غیر حج مثل نماز و روزه قضا در حیات و ممات تشریک عبادات جایز نیست اما در ثواب ظاهر
جایز باشد مثل آنکه قصد کند نماز صبح را روزه رمضان را یا حج واجب را میکنیم و پدرم و مادرم را در ثواب
آن شریک میکنیم قربة الی الله تعالی و بهتر است که امثال این عبادات بدنی را در ابتدای فعل شریک
نکنند بلکه بعد از فعل شریک کنند خواه واجبات و خواه مندوبات و لهذا صدوق ذکر کرده است و بعض
صلوة پس اگر بعد از آن نماز بگوید که خداوندا الضعف نماز خود را [illegible] بخشیدم ضرر ندارد و اگر همه را
بخشد نیز ظاهر ضرر نداشته باشد اما بهتر است که در سنتها هر چه خواهد ببخشد و در واجبها نبخشد مگر آنکه
داند که هر چند همه را می بخشد همان ثوابش باقیست بلکه مضاعف میشود یا قصد نکند که این عبادات من
کاری نمی آید چون شرایطی که در عبادات هست آن شرایط بفعل نیامده است [illegible] حق سبحانه
و تعالی بعوض این عبادات آنکه بکار آید ببخشد چون اکرم الاکرمین است درین صورتها نیز خوب است اما اگر
سبب استخفاف عبادات باشد بهتر آنست که نبخشد ثواب عبادات به معصومین صلوات الله علیهم ظاهر آنست که خوب
باشد هر چند ایشان را احتیاج بعبادات ما نباشد خصوصا در حج حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در حدیث صحیح
و غیر آن وارد شده است و خواهد آمد انشاء الله تعالی و حضرت [illegible] فرموده اند که قابل [illegible] است که چون
محشور شوی روز قیامت با ایشان باشی و فی الحقیقه مثل صلوات است بر ایشان که ثوابش عاید میشود با ایشان
چنانکه گذشت و منقول است در حدیث صحیح از عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه هر شب
از جهت فرزندش دو رکعت نماز میگذاردند و در هر روز دو رکعت نماز از جهت مادر و پدر خود میکردند

من گفتم فدای تو گردم چرا شب از جهت فرزند نماز میکنند حضرت فرمودند که زیرا که فرزندش از فرزندیست
یعنی شبها یادم میبود و چون شب بخاطر میرسد نماز میکنیم که مومن او باشد و حضرت درین نماز انا انزلناه
میخواندند و انا اعطیناک الکوثر و قال صلوات الله علیه ان المؤمن لیتحف المؤمن بعد وفاته
والدیه یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه و صدقة ماء یجریه و سنة
یؤخذ بها من بعده و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که
شش چیز است که ثواب آنها بعد از مردن بمومن میرسد که از فعل او باشد بفضل الهی یکی فرزندی که طلب
مغفرت کند از برای پدر و مادر و دیگر مصحفی که از و بماند خواه قران و خواه کتب علمی که هر که تلاوت کند
یا خواند ثوابش باو برسد اگر چه وقف نکرده باشد و دیگر درختی که نشانده اگر بقصد قربت وقف کرده
باشد یا بقصد این کرده باشد که جمعی منتفع خواهند شد از برای خدا [illegible] ثوابش باو میرسد و ظاهر
حدیث مطلق است و دیگر آبی که جاری کند از برای خدا مثل کاریز یا نهری بکند و وقف کند که
مومنان از آن نفع یابند و در اینجا قصد قربت میباید باعتبار لفظ صدقه و اگر وقف کند و قصد
قربت نکند خلافست که صحیح است یا نه و بر تقدیر صحت نفعش باو عاید میشود و اگر وقف نکند و قصد
قربت باشد که از جهت رضای الهی این کار میکنیم که مومنان منتفع شوند ظاهر آنست که نفعش باو میرسد و ظاهر
حدیث عامست و همچنین هر گاه دعاهی در [illegible] بنا بکند که مومنان از آنجا منتفع شوند قربة الی الله
[illegible] نفعش باو میرسد و ظاهر حدیث عام است اگر بقصد قربت نباشد انتفاع
مومنان نافع است خصوصا هر گاه دعا کنند از جهت او و دیگر سنتی که بآن عمل کنند بعد از او و مراد
از سنت چیزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اصل آنرا مقرر ساخته باشد این کس
فروع آنرا جاری کند مثل احادیث بسیار وارد شده است که نفع رسانیدن بخلق خدا مطلوبست
مثلا شخصی مدرسه یا رباط یا پل بسازد و دیگران که ببینند رغبت کنند و بسازند به جهت حضرت مثلا
خصوص این عمارات را نفرموده باشد و همچنین هر گاه در شهری یا دهی نماز سنت با جماعت نکنند
و شخصی بنا بگذارد و ایشان را وا دارد که بکنند تا قیامت ثواب عبادت باو عاید میشود و جمعی از علما
بسبب این حدیث تجویز بدعتها کرده اند مثل جماعت در نافله ماه مبارک رمضان و غزالی و غیر او

نقل کرده‌اند که چون عمر تراویح را قرار داد شبی که به مسجد دید که مسجد پر شده است از نمازگذارنده‌گان گفت نعم البدعة
نیکو بدعتی قرار دادم و لفظ سنت بدعة حقیقت و بطلانش اظهر من الشمس است و خواهد آمد نقل کرده‌اند
که نوشیروان مقرر ساخته بود که هر که سخنی نیکو بگوید و او بگوید که زه یعنی زهی کلمهٔ خوب چهار هزار
درهم بآن شخص دهند اتفاقا رسید به مرد پیری که درخت زیتون میکشت نوشیروان گفت که بابا
این درخت بعد از سی سال بار آور میشود مناسب عمر تو نیست آن مرد گفت که بابا دیگران کشتند ما
خوردیم ما هم بکاریم تا دیگران بخورند نوشیروان گفت زه چهار هزار درهم باو دادند آن
مرد گفت بابا دیدی که درخت ما چون بار داد نوشیروان گفت زه چهار هزار دیگر دادند
آن مرد پیر گفت بابا هر درختی سالی یکبار بار میدهد این درخت در یکسال دو بار داد گفت زه و زه گفته
شد چهار هزار دیگرش دادند و نوشیروان گفت خزینه را خالی میکرد اگر می‌ایستادیم
و اگر می‌ایستاد خزینه ذکر خیرش منتشر میماند نقل کرده‌اند که چون طاق معروف را ساخت که
هنوز هست در حوالی بغداد و کسی مثل آن عمارت نساخته بود ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا
آورده که در رسید و او را در آن مجلس جا دادند چون نظر گوشهٔ مجلس کرد دید که کج است و در میان
این طاق چنین کجی مانده است در تفکر افتاد که چه سبب داشته باشد نوشیروان از فراست
یافت فکر که کجی عمارت میکنی که سببش چیست گفت بلی پادشاه هم گفت وجهش آنست که خانهٔ
پیرزالی در حوالی خانهٔ ما بود و خواستیم که داخل در آن نمائیم ایلچی گفت ممکن بود که خانهٔ نقیضی داده
او را راضی کنید و عمارت کج نباشد گفت با او گفتیم او گفت که همسایگی پادشاه را بملک دنیا
نمیفروشم ایلچی گفت که اگر عمارت کج نباشد اما کجی صیت عدالت تا قیام قیامت خواهد ماند
و منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من متولد شده‌ام در زمان پادشاه
عادل بلکه وجود آن حضرت تاثیر کرده بود در عدالت او و مشهور است که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند
که نوشیروان و حاتم را عذاب نخواهند کرد و استبعادی ندارد چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت موسی بن عمران
علی نبینا و علیه السلام که یا موسی مرا بندگان چند هستند که فردای قیامت بهشت را مباح خواهم

والشان را حکم خواهم کرد در بهشت که در هر جایی که خواهند در آنجا قرار گیرند موسی گفت خداوندا
این جماعت کیها باشند که بهشت را از جهت ایشان مباح میکنی و ایشان را در آن حاکم میگردانی خطاب
رسید که اینها جمعی کسانند که مؤمنی را خوشحال گردانند بعد از آن حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت
پادشاه ظالمی بود و از ستم او گریخت و در منزل شخصی از کفار نازل شد آن کافر او را جا داد و
با او مهربانیها کرد و مهمانی کرد پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد باو که قسم بعزت
و جلال من که اگر ممکن بود که ترا در بهشت جا دهم جا میدادم ولیکن بهشت بر کفار حرام است
ولیکن خطاب بآتش میرسد که باو ضرر مرسان و آتش بر او سرد و سلامت است و صباح و شام
روزی او را ملائکه باو میرسانند راوی پرسید که از بهشت میبرند حضرت فرمودند که از هرجا
که خدا خواهد و ازین باب اخبار بسیار است و از آنجمله در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی
الله علیه و آله وارد است که فرمودند که خداوند عالمیان میفرماید که منم خداوندی که بغیر از من
خداوندی نیست پادشاهان را آفریده‌ام و دلهای ایشان بدست منست پس هر قومی که اطاعت
من کنند و مخالفت من نکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان دشمن میکنیم زنهار که اگر پادشاهان
با شما بدی کنند نفرین بایشان مکنید توبه کنید از گناهان تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان گردانم
و در موثق کالصحیح منقول است که دو طایفه‌اند از امت من که صلاح ایشان سبب صلاح عالمیانست
و فساد ایشان سبب فساد عالمیان است و آنها امرا و علما اند و در حسن کالصحیح از حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که بشیعیان فرمودند که ای گروه شیعیان زنهار
که خود را ذلیل مکردانید بترک اطاعت پادشاهان خود پس اگر پادشاهان عادل باشند
از حق سبحانه و تعالی دعا کنید که عمر ایشان را دراز گرداند و اگر ظالم باشند از خدا طلبید که خدا
ایشان را خوب کرداند که خوبی ایشان خوبی شماست یعنی شما که خوبید پادشاهان شما خوبند و پادشاه
شما که خوبست خوبی او تاثیر میکند در خوبی شما و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزلهٔ پدر مهربانست
پس هرچه از برای خود میخواهید از خوبیها از جهت پادشاه خود آنرا بخواهید و هرچه
آن را برای خود نمیخواهید از بدیها از برای ایشان مخواهید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که والی مسلمان باشد و عادل باشد و در خانهٔ خود را
بگشاید که مظلومان دستگیرشان او برسند و موانع را دور کند که داد خواهان را ببینند و بعرض مردم آید
برحق سبحانه و تعالی واجبست که در روز قیامت ترس را از او بردارد و او را داخل بهشت
کند و ازین باب نیز احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد و چون اینمعنی مجرب شده بود
و این حدیث معتبره بود بنابران ذکر شد که بر مومنان لازم است که همیشه پادشاهان خود را
دعای خیر کنند خصوصا پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه در کنار
جهنم بودید و حق سبحانه و تعالی شما را ببرکت رسول خدا و اهل بیت او از جهنم نجات داد و
ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند و ببرکت ایشان عالمی مومن و مسلمان شدند ادام الله تعالی ایامهم
الی قیام صاحب الزمان بل الی قیام القیمة چنانکه در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در
غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده‌اند و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد سال
باشد که نوشته شده باشد چنانکه از تاریخش ظاهر میشود که حدیثی از حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد
کرد و عالم بسبب او هدایت یابند و احوال فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش را و پادشاهی
شاه صفی و پادشاهی شاه صاحبقران ادام الله تعالی ظلاله الی یوم القیام همه از آن کتاب
ظاهر میشود و من رساله نوشته‌ام و آن حدیث را بتفصیل اداء کرده بخدمت شاه جنت مکان علیین آشیان شاه
صفی علیه الرحمة والرضوان گذرانیده‌ام و در خزینه خواهد بود و موافق این اخبار است خبر مشهور الناس
علی دین ملوکهم پس پادشاهان هر سنتی که جاری سازند هر کس آن سنت عمل نماید تا روز قیامت
پادشاهان در ثواب ایشان شریک غالب خواهند بود و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که از عقب مومن نمیماند چیزی که او را نفع باشد که بعد از مرگ
نیز باشد و داخل است درین ساختن مسجدها و رباطها و پلها و حمامها و قنوات و آب انبارها و وقف
کردن کتابها و غیر آنها از چیزهایی که نفعش باقی باشد تا روز قیامت دیگر سنت خیر و هدایت

مذکور شد یا فرزند صالحی که از جهت او دعا و استغفار کند و در حدیث صحیح از معویة بن عمار از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که عرض نمودم بآن حضرت که چیزی که نفع بمومن رساند
بعد از مرگ چه چیز است حضرت فرمودند که سنت خیری که مردم بعد از موت با آن عمل نمایند مثل
شرح احادیث اهل البیت و رواج مذهب و علوم ایشان و بعد از مرگ او با آن عمل نمایند او را
ثواب هر که با آن عمل کند تا روز قیامت خواهد بود بی آنکه از نزد ایشان چیزی کم شود و صدقه
جاریه که بعد از موت او جاری باشد و فرزند صالحی که دعا کند از جهت پدر و مادر بعد از مرگ
ایشان و حج کند از جهت ایشان و تصدق کند و بنده آزاد کند و نماز کند و روزه گیرد
از جهت ایشان پس گفتم که ایشان را در حج خود شریک کردانم حضرت فرمودند که بلی و همین مضمون
در حدیث موثق کالصحیح از هشام بن سالم و موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که این مضمون از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم متواتر است بلکه
از خاصه و عامه و در صحاح سته نیز احادیث بسیار باین مضمون وارد شده است
وقال صلوات الله علیه من عمل من المسلمین عن میت عملا صالحا اضعف له
اجره ونفع الله به المیت و بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
هر کس از مسلمانان که از جهت میتی عمل صالح از اعمال خیر بجا آورد حق سبحانه و تعالی اجر او را مضاعف
گرداند و میت را از آن منتفع گرداند وقال صلوات الله علیه یدخل علی المیت فی قبره
الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ویکتب اجره للذی یفعله و
للمیت و بطرق صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که داخل میشود در
قبر میت نماز و روزه و حج و تصدقات و خیرات و دعا که از جهت میت بکنند و می نویسند ثواب آنرا
از جهت کسی که آنرا کرده است و از جهت میت ولما مات ذر بن ابی ذر رحمة الله علیه وقف
ابوذر علی قبره فمسح القبر بیده ثم قال رحمک الله یا ذر والله ان کنت بی لبرا ولقد
قبضت وانی عنک لراض والله ما بی فقدک وما علی من غضاضة وما لی الی احد
سوی الله من حاجة ولولا هول المطلع لسرنی ان اکون مکانک ولقد شغلنی

الحزن لك عن الحزن عليك والله ما بكيت لك ولكن بكيت لك عليك فليت شعري
ما قلت وما قيل لك اللهم اني قد وهبت له ما افترضت عليه من حقي فهب
له ما افترضت عليه من حقك فانت احق بالجود مني والكرم وچون در بستر ابوذر
مرد رحمها الله ابوذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند حق سبحانه وتعالی ترا ای
ذر والله که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجای آوردی والحال که ترا از من گرفته اند
من از تو خوشنودم والله که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسیده و مرا احتیاجی بغیر از حق
سبحانه وتعالی نیست واگر نه هول عالم باشد از اهوال عظیمه قبر هر آینه من مسرور میبودم که بجای
تو رفته باشم ولیکن میخواهم چند روزی تلافی مافات بکنم و تحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است
از اندوه بر تو یعنی عملی در غم اینم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنم و همین مرا
باز داشته است از آنکه غم مردن و جدایی ترا از خود بخورم والله که گریه نکردم از جهت تو که مرده و از
من جدا شده ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد پس کاش میدانستم که تو چه
گفتی و تو چه گفتند خداوندا من بخشیدم حقوقی را که بر او واجب گردانیده بودی از برای من خداوندا
ببخش حقوق خود را که بر او واجب گردانیده بودی که تو سزاوارتری بجود و کرم از من و از این کلمات
محققانه احوال آن بزرگوار ظاهر میشود که رتبه او در زهد در چه مرتبه بوده است رضی الله عنه و عن ابیه
واگر کسی خواهد که کلمات زهد را مشاهده نماید نظر کند در خطب نهج البلاغه که مراتب زهد را در اقصی
مراتب آن بیان کرده است صلوات الله علیه و علی اخیه سید الانبیاء و اولاده الطاهرین باب در
النوادر است در ذکر اخبار متفرقه یا شاذه که از برای هر یک از آن وضع بابی نمیتوان کردن
و گاه هست که نادر میگویند نفیس را و مراد نفایس اخبار است وقال الصادق صلوات الله علیه
ما من احد یموت احب الی ابلیس من موت فقیه باسانید صحیح و کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که مردن هیچکس نزد شیطان محبوبتر از مردن عالم نیست زیرا که عالم مردمان
را بر مخالفت شیطان میدارد و حفظ دین میکند و مردمان متابعت اقوال و افعال مرضیه او میکنند و در
حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که فقیه واقعی کسی است که تارک دنیا و راغب

درآخرت

در آخرت باشد و تمسک جسته باشد بسنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و با اقوال و افعال
و اطوار آنحضرت اما علمایی که راغبند در دنیا و تارک آخرتند شیطان از مردن ایشان بسیار
مغموم میشود چون ایشان اخوان شیاطین اند و احادیث صحیحه بمضمون بسیار است مجمل
آنکه علما ستونها و حصارهای دین مبین اند و از مردن ایشان در دین رخنه میشود که هیچ چیز
آن رخنه را نمیتواند گرفت و بر فوت ایشان آسمان و زمین میگریند و فرشتگان آسمانها بگریه
میشوند و ملائکه زمین نوحه میکنند بر ایشان وسئل عن قول الله عز وجل اولم یروا انا نأتی
الارض ننقصها من اطرافها فقال فقد العلماء و از آنحضرت صلوات الله علیه رسیده
از تفسیر قول حق عز وجل که فرموده است و ترجمه اش اینست آیا نمی بینید که ما زمین را از اطرافش
کم میکنیم حضرت فرمودند که کم کردن زمین بمردن علماست چون علما سبب بقای زمین و روح
زمین اند بطاعت و عبادات و هدایت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که پدرم صلوات الله علیه میفرمودند که نفس من سخاوت دارد و در
روز مردن و کشته شدن زیرا که این آیه در شان آنها است که حق سبحانه وتعالی میفرماید
که ما زمین را از اطرافش کم میکنیم و نقصان آن رفتن علماست و حاصل معنی اینست که چون
اهل زمین درین زمان بهترین از مرده اند و حق سبحانه وتعالی غضب بر اهل زمین میکند بمردن ایشان
مضایقه نداریم و [illegible] احتمال دیگر این حدیث آنست که قول الهی را سخاوت میدهد در مردن
و کشته شدن و مآل هر دو یکی است و ظاهرش آنست که مراد از علما ائمه هدی باشند [illegible]
حدیث و علوم واقعیه نزد ایشانست و غیر ایشان هر چه علم است و موافق واقع است
از ایشان کسب کرده اند و معهذا چنین نیست که دانسته هیچکدام قرائت قرآن مجید من حیث اللفظ
دانسته و از معانی و حقایق قرآن خبر ندارند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه وتعالی علمی را که فرستاده است پس
نمیگیرد ولیکن چون علما میروند علوم را نیز با خود میبرند و والی ایشان میشوند ظالمان
که خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه میکنند و خیر و خوبی نیست در چیزی که اصلی نداشته باشد

و علوم غیر ایشان از آراء باطله و ظنون فاسده است وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَوَلَمْ
نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ قَالَ تَوْبِيخٌ لِابْنِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ سَنَةً
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد این
آیه که ترجمه‌اش اینست که آیا ما آنقدر عمر بشما ندادیم که هر که خواهد متذکر شود تواند شد که حضرت
فرمودند که این آیه سرزنشی است مر کسی را که هجده سال داشته باشد غرض آنست که راوی
گمان کرده است که خطاب و عتاب با پیرانست که عمر بسیار کرده باشند حضرت میفرماید
که بقیه آیه بزمان امکان تذکر دلیل است بر آنکه پیران مراد نیستند و بعد از بلوغ و عقل
در سال هر که تحصیل علوم کند فاضل میتواند شد و کسی که عقل خود را بکار فرماید در عرض سال
متذکر میتواند شد و این اول مرتبه توبیخ است هر چند عمرش بیشتر شود توبیخش بیشتر خواهد
بود چنانکه در همین حدیث حضرت فرمودند که تا چهل سال بر آدمی تنگ نمیگیرند و عتاب و
خطابست و بعد از چهل حق سبحانه و تعالی وحی میفرماید بفرشتگان که من این بنده را عمر
دادم چهل سال که عبرت بگیرد و من بعد کار را بر او سخت بگیرید و حفظ کنید و بنویسید بر او کم
و بسیار او را و صغیر و کبیر او را وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا نَحْنُ
مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهَا قَالَ هُوَ الْفَنَاءُ بِالْمَوْتِ و از آن
حضرت صلوات الله علیه سوال نمودند از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که نیست قریه
از شهر و ده مگر آنکه اهل آن قریه را هلاک خواهیم کرد پیش از روز قیامت یا عذاب خواهیم کرد
بعذابی سخت حضرت فرمودند که آن فانی ساختن بمرگست ممکن است که حضرت تفسیر هر دو را
کرده باشند که اهلاک و تعذیب دو نوع موت است مثل جوع و قحط و طاعون یا تفسیر جزو اول شد
و عذاب بغیر مستاصل ساختن یاجوج و ماجوج و امثال آن باشد و علی ای حال غرض این باشد که چون ظاهر
آیه عذاب استیصالست آن مراد نیست بلکه بانواع موت خواهد بود چون ببرکت دعای آن
حضرت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را که بر امم سابقه میفرستاد مثل قوم نوح و هود
و صالح علیهم السلام باین امت نخواهد فرستادن وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

لیس

لَيْسَ لَكُمْ اَنْ تُعَزُّونَا وَلَنَا اَنْ نُعَزِّيَكُمْ اِنَّمَا لَكُمْ اَنْ تُهَنُّونَا لِاَنَّكُمْ تُشَارِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ
آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیست شما را که تسلی دهید ما را و صبر فرمایید ما را و ما راست که تعزیه و تسلیه
و امر بصبر نماییم شما را اما اگر حق سبحانه و تعالی نعمتی کرامت فرماید با شما را هست که تهنیه و مبارکباد بگویید
زیرا که شما شریکید با ما در مصیبت و این جمله دلیل جزو اول است که شما تعزیه با ما مکنید زیرا که در مصیبتی که بما رسید
بشما رسیده است ما در این مصیبت تعزیه شما میکنیم که شما آزرده مباشید همیشه دنیا بر دوستان حق
سبحانه و تعالی چنین گذاشته است و محتمل است که مراد تهنیت بر مصیبت باشد که مراد این باشد که بلا نزد
دوستان عطاست و ایشان همه آرزومند بلااند پس مناسب شما اینست ولیکن چون [illegible] تهنیت
می آید شما کراهیه کرده و این معنی اگرچه بعدی دارد اما بعنوانی که ذکر شد بحسب معنی بعدی ندارد و الله تعالی
یعلم وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا عَنِ الرَّجُلِ يَقُولُ لِابْنِهِ
اَوْ لِابْنَتِهِ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّي اَوْ بِاَبَوَيَّ اَتَرَى بِذٰلِكَ بَأْسًا فَقَالَ اِنْ كَانَ اَبَوَاهُ حَيَّيْنِ
فَاَرَى ذٰلِكَ عُقُوقًا وَاِنْ كَانَا قَدْ مَاتَا فَلَا بَأْسَ و مرویست که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه سوال کردند از شخصی که بپسر خود یا بدختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد آیا این عقوق است
حضرت فرمودند که اگر پدر و مادرش زنده باشند این عقوق است و در بعضی نسخ بدل باست اشعاری
دارد که فی الجمله عقوقی هست و اگر پدر و مادرش مرده اند باکی نیست ابی انت و امی بابی او بای
تفدیه و انت بجای کاف است و بحسب معنی اینست که فدای تو میکنم پدر و مادرم را یعنی از خدا
میطلبم که اگر مرگی پیش تو آید پیش پدر و مادرم رود و پیش تو نیاید و همچنین لفظ بابوی انت یعنی افدیک
بابوی و چون متعارف بوده است هر دو لفظ هر دو را سوال کرده است و جواب حضرت ظاهر است
که پدر و مادرش زنده را فدا کردن عقوقست اگرچه ایشان راضی باشند چنانکه بسیاریست که پدر و مادر
بفرزند زاده این عبارت را مثل این عبارت که قربانت شوم میگویند هر چند ایشان گویند فرزند
نمیتواند گفت چنانکه در عرف هر کس میگوید که من از همه کس کمترم بلکه میگویند که من از سگ کمترم و اگر کسی
باو بگوید که تو بگفته خودت از سگ کمتری تا قتل همراه است و اما مرده ضرر ندارد چون فدا شده اند
محض تواضع است که میگویند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الصَّبْرُ صَبْرَانِ فَالصَّبْرُ

عند المصيبة حسن جميل وافضل من ذلك الصبر عند ما حرّم الله عز وجل عليك فيكون
لك حاجزا ومرویست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صبر بر دو قسم است یکی صبر است نزد مصیبتی
که بتو رسد خوبست و نیکوست و بهتر از آن صبر است نزد چیزی که حق سبحانه و تعالی بر تو حرام کرده باشد و از جهل
آگهی مانع شود از فعل آن حرام و کلینی این حدیث را بسندی ضعیف از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده است و مؤید این بسیار است و هیچ شکی نیست که هر دو عظیم است و ثواب ایشان جزیل
و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر نزد مصیبت و صبر
بر طاعت و صبر از معصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آن مصیبت را از خود دفع کند بصبر نیکو حق
سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او سیصد درجه که از درجه تا درجه دیگر از منتهای زمین باشد تا عرش
و کسی که صبر کند بر معصیت تا نکند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ششصد درجه که ما بین هر درجه
تا درجه دیگر مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و آنرا حق سبحانه و تعالی از جهت او بنویسد نهصد درجه
که از درجه تا درجه دیگر مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و آیات و اخبار در فضیلت صبر فوق
حد احصاست و در احادیث صحیحه وارد شده است که نسبت صبر با ایمان نسبت سر است با بدن بلکه ایمان نیست
کم صبر وقال الصادق صلوات الله علیه ان الله تبارک و تعالی تطوّل علی عباده بثلث
القی علیهم الریح بعد الروح ولولا ذلک ما دفن حمیم حمیما والقی علیهم السلوة بعد
المصیبة ولولا ذلک لانقطع النسل والقی علی هذه الحبة الدابة ولولا ذلک لکنز
ملوکهم کما یکنزون الذهب والفضة و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر تفضل سه کار فرموده است یکی بوی بد را که از جهت جسد بعد از
مفارقت روح مقرر ساخته است و اگر نه این بود هر آینه هیچ خویش خویش خود را دفن نمیکرد دوم حق سبحانه
و تعالی صبر کرامت فرموده است بعد از مصیبت و اگر نه این بود هر آینه نسل منقطع میشد یعنی که هرگاه الهی شده
و که خدا ای میکردند و اگر صبر نمی‌بود چون در اول مرتبه حالی بهم میرسد از موت فرزند که جزم میکند که دیگر با زنان
نزدیکی نخواهند کرد و با آن مصیبت او را هلاک میکرد چنانکه گذشت وقال الصادق صلوات الله علیه
انا اهل بیت نجزع قبل المصیبة فاذا نزل امر الله عز وجل رضینا بقضائه وسلّمنا لامره و

لیس لنا ان نکره ما احب الله لنا و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست بطرق متعدده که ما اهل بیتیم که جزع
میکنیم بتضرع و زاری که شاید بلا نازل نشود و چون نازل شد بقضای الهی راضیم و گردن می‌نهیم امر او را و نیست
ما را که کراهت داشته باشیم از چیزی که حق سبحانه و تعالی دوست دارد از برای ما و یقین است که حکیم علیم
آنچه اصلح است میفرماید و این کلام را وقتی فرمودند که فرزند ایشان بیمار بود و بنهایت اهتمام در دعا
فرمودند و اصحاب با خود میگفتند که اگر این فرزند بمیرد در آنحضرت بسیار تاثیر خواهد کرد که خوف این است
که از او منتفع نتوانیم شد که البته فرزند صحت یافته از احوال او پرسیدند حضرت فرمودند که فوت شد
ایشان واقعه و ظنون خود را عرض نمودند حضرت این جواب فرمودند و ایضا فرمودند که ما عافیت نفوس
خود و فرزندان خود را میخواهیم بشرط خواستن الهی و چون امر الهی آید تسلیم میشویم امر او را و نیست
ما را که دوست داریم چیزی را که حق سبحانه و تعالی دوست ندارد از برای ما وقال صلوات
الله علیه من خاف علی نفسه من وجد بمصیبته فلیفض من دموعه فانه یسکّن
عنه و بسند قوی آن از حضرت منقولست که مضمون این حدیث را فرمودند که هر که بر خود ترسد که عقلش
زایل شود یا هلاک شود بسبب حزنی که از مصیبت بهم رسیده باشد او را بس باید که گریه کند که گران حزن ساکن
میشود یا کم میشود اندوه را و این معنی مجربست در هر واقعه و بهتر آنست که در آن وقت دعا
از برای میت کند یا تضرع کند در طلب صبر تا هر دو معنی متحقق شود چنانکه از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که هرگاه کسی را قساوت قلب غالب باشد و گریه‌اش نیاید باید که مردگان خود را یاد کند تا گریه‌اش
بیاید و احوط آنست که این معنی در اثنای نماز نباشد چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی وقال ابن ابی
لیلی للصادق صلوات الله علیه ای شیء احلی مما خلق الله عز وجل فقال الولد الشاب
فقال ای شیء امرّ مما خلق الله عز وجل قال فقده فقال اشهد انکم حجج الله علی خلقه
و مرویست که ابن ابی لیلی که از قاضیان اهل سنت است و اسم او محمد بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی است
و نقل کرده‌اند که رهبت کو بوده است و ازین خبر ظاهر میشود که شیعه شده است بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمود که چه چیز است که از هر چه حق سبحانه و تعالی آفریده است در دنیا شیرین تر
و محبوبتر است حضرت فرمودند که فرزند جوان پس گفت که از آنچه خدا آفریده است چه چیز تلخ تر است حضرت

فرمود که مرگ او بنا بر نیتست که ثوابش بهشتست خواه صبر کند و خواه نکند پس ابن ابی لیلی گفت که گواهی
میدهم که شما اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم حجتهای خداوندید بر خلق و معنی امام و حجت الا بسبب
و قرینه تشیع آنکه پدرش نیز قاضی کوفه بود و حجاج ملعون او را امر کرد که سب حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه کند سب نکرد آن ملعون فرمود که او را الف تازیانه زدند که دوشهای او سیاه شد وقال صلوات الله
علیه ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم ترحما له الا اعطاه الله عز وجل بکل شعرة نورا
یوم القیمة و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر بنده مومنی که
دست خود را بر سر یتیمی کشد از جهت ترحم بر او البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند بعدد هر موی نوری
در روز قیامت در صحرای محشر که همه در ظلمتند مگر جمعی که اعمال صالح داشته باشند نور ایشان
از پیش پیش ایشان و از دست راست ایشان رود و روی انه یکتب الله عز وجل له بعدد
کل شعرة مرت یده علیها حسنة و در روایتی قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر مومن و مومنه
که دست خود را بر سر یتیمی گذارد و از روی ترحم حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر مویی که دست او
بران گذاشته است حسنه و مسافت میان هر دو همین حسنه نور خواهد بود در آن روز و قال
رسول الله صلی الله علیه و آله من انکر منکم قساوة قلبه فلیدن یتیما فیلاطفه و لیمسح
رأسه یلین قلبه باذن الله عز وجل فان للیتیم حقا و بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که قساوت قلب داشته باشد که گریه اش نیاید و ازین
معنی راضی نباشد پس باید که نزدیک خود آورد یتیمی را و با او مهربانی کند و دست بر سر او بمالد که نرم میشود دل
او باذن الهی تعالی شانه بدرستیکه یتیم را حقی عظیمست و چون پاره از آن حق بجا آورده میشود حق سبحانه و
تعالی نیز تفضل میفرماید برقت قلب و روی انه قال یقعده علی خوانه و یمسح رأسه یلین قلبه
و در روایتی دیگر وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که یتیم را بر سر سفره خود نشاند و دست بر سر او
میکشد دلش نرم میشود باذن الهی و مناسب انست که در آنوقت بخاطر آورد که اگر فرزندان او
بی پدر شوند و قال الصادق صلوات الله علیه اذا بکی الیتیم اهتز له العرش فیقول الله تبارک
و تعالی من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره فوعزتی وجلالی

فی مکانی لا یسکته عبد مومن الا اوجبت له الجنة و صدوق بسند قوی از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که چون یتیم گریه میکند عرش الهی بلرزه
در می آید پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست این بنده که گریه آورده است بنده مرا که در صغر
پدر و مادر او را برده ام پس بحق عظمت و بزرگی خود قسم و بحق رفعت رتبه ام که هر بنده مومنی که
این بنده یتیم را ساکت و خاموش سازد البته بهشت را از جهت او واجب گردانم و در فقه رضوی
مذکور است که تعزیه یتیمان امت کردیت بر سر ایشان کشند و حدیث دوم را از حضرت سید المرسلین
نقل فرموده اند و حدیث آخر را از عالم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل فرموده اند
صلوات الله علیهم اجمعین و قال الصادق صلوات الله علیه من قدم اولادا یحتسبهم
عند الله حجبوه من النار و کلینی بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
و همچنین صدوق که فرمودند که هر که چند فرزند او بمیرد و صبر کند از برای خدا بر آن مصیبت
این فرزندان او مانع او شوند از آتش دوزخ و بطفل فرزند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و ابوذر غفاری نیز منقولست بهمین ثواب و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که یک فرزندی که از پیش برود بهتر است از هفتاد فرزند مجاهد در رکاب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و در
قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که دو فرزند از پیش فرستد که بر فوت ایشان صبر کند از برای
خدا ایشان مانع او شوند از آتش جهنم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی
کره لی ست خصال و کرههن للاوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی العبث فی
الصلوة و الرفث فی الصوم و المن بعد الصدقة و اتیان المساجد جنبا و التطلع
فی الدور و الضحک بین القبور و بسند موثق از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که
حق سبحانه و تعالی نخواست و کراهت دارد از برای من شش چیز را و من نیز کراهت دارم این شش چیز را از
جهت اوصیای من از فرزندان من و از برای شیعیان ایشان بعد از من و این کراهت اعم است از حرام و مکروه
اول عبث است در نماز یا کسی با دست خود یا ریش خود بازی کند و این مکروه است بر مذهب مشهور و خواهد
آمد در نماز دویم رفث است در روزه و آن بمعنی فحش است و در اینجا هر یک ممکن است که مراد باشد

و علی ای حال حرام است و لیکن جماع مفسد صوم است و فحش مفسد نیست بنابر مشهور و در صوم خواه آدمیسم
ست که شستن بر فقیر بعد از تصدق باشد و اول این مکروه است بر مشهور و چهارم داخل شدن مساجد است
هرگاه جنب باشد و تفصیلش گذشت که در مسجدین دخول مطلق حرام است و در غیر آن دخول مکروه است و لبث
حرام و پنجم مشرف شدن بر خانه مردم و این حرام است و ششم خنده کردن است در قبرستان بهار زیرا
که در قبرستان محل عبرت است و فکر در مردن و خنده نشانی است از غفلت و غرض از ذکر حدیث
در اینجا خنده است و قال الصادق صلوات الله علیه کلما جعل علی القبر من غیر تراب
القبر فهو ثقل علی المیت و به سند قوی از سکونی از آنحضرت از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله منقول است که حضرت نهی کردند از آنکه غیر خاک قبر را بر قبر ریزند که آن سبب گرانیست بر میت
و این جزو اخیر که گرانیست در کافی و تهذیب نیست و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه نقل کرده است که قبر را گل مالیده از گل غیر خاک قبر و گذشت که گل مالیده و گچ مالیده و روی
ان السندی بن شاهک قال لابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما احب
ان تدعنی ان اکفنک فقال انا اهل بیت حج صرورتنا و مهور نسائنا و اکفاننا
من طهور اموالنا و مرویست که سندی بن شاهک علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین که حضرت
امام کاظم را زهر داد بحضرت عرض نمود که میخواهم بگذاری تا من ترا از مال خود کفن کنم پس حضرت فرمودند که ما اهل
بیتیم که حج اول که حجة الاسلام است غالبا و مهرهای زنان ما و کفنهای ما از پاکیزه ترین اموال است که بی
دغدغه باشد آن مال پس بنابر صحت حدیث که صدوق ضامن است سنت است که زنان سه چیز بی شبهه باشند
اما کفن چون جاریست که تا محشر با ایشان است و آنجا به ملاقات میکنند ملائکه را پس می باید که بی شبهه باشد
و اما مهر زنان تا فرزندان حلال زاده باشند به تخصیص در صورتی که مهر معین باشد چنانکه مقرر
بوده است که حلال باشد و نقد و الحال نیز نزد عرب چنین مقرر است و هرگاه رضای زن به مال حلال باشد
و آن مال بحسب واقع مال غیر باشد پس به منزله عقد بیع است که چون ظاهر شود و آن بیع باطل خواهد بود و چون
مهر در غیر متعه از ارکان عقد نکاح نیست و از این جهت است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خمس را
در مال مهر شیعیان بخشیده اند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند و لعنة الله علی محب اهل سنت و چون

سنیان

سنیان خمس نمیدهند حضرت با ایشان نبخشیده اند فرزندان ایشان همه حرامزاده اند لهذا همه دشمن حضرت
امیرالمومنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم بحسب ظاهر اظهار محبت میکنند اما در واقع دشمن اند بلند
سه غرضیه که ... جمعی که ایشان را پاک میدانند از اهل سنت که چون فی الضمیر خود را اظهار میکنند مثل منافقان
بحسب ظاهر مسلمان و پاک اند اما بحسب واقع نجس اند و تکلیف ما بظاهر و جمعی که ایشان را نجس میدانند از اهل سنت
که از کفار منافقان که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ایشان منافقند هر کدام از آن حضرت شنیده
بود که فلان منافق است بر او واجب بود که اجتناب کنند ولیکن این معنی نادر بود بلکه نفاق منافق از نماز حضرت
بر او ظاهر نشد که چهار تکبیر میفرمودند و اما حجة الاسلام چون واجب است می باید که از مال حلال باشد و اگر از مال
حرام باشد در وقتی که لبیک اللهم لبیک میگوید در جوابش میگویند لا لبیک و لا سعدیک چنانکه خواهد آمد ان
شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه ان اعداءنا یموتون بالطاعون و انتم تموتون
بعلة البطون الا انها علامة فیکم یا معشر الشیعة و مرویست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که دشمنان ما اکثر ایشان بسبب طاعون می میرند چنانکه ظاهر است که طاعون شایع است در جمیع بلاد روم و شام و شیعیان ما
بعلت شکمها می میرند و این نیز ظاهر است که اکثر امراض این بلاد از اسهال است یا استسقاء فرمودند که این
علامت شماست تا کی گرد شیعه را ازین علامت شیعه و سنی ظاهر شود و قال امیر المومنین صلوات الله
علیه من جدد قبرا او مثل مثالا فقد خرج من الاسلام و اختلف مشایخنا فی معنی هذا
الخبر فقال محمد بن الحسن الصفار رحمه الله هو من جدد بالجیم لا غیر و کان شیخنا محمد بن الحسن
بن احمد بن الولید رضی الله عنه یحکی عنه انه قال لا یجوز تجدید القبر و لا تطیین جمیعه
بعد مرور الایام علیه و بعد ما طین فی الاول و لکن اذا مات میت فطین قبره فجائز ان
یرم سایر القبور من غیر ان یجدد و ذکر ان سعد بن عبد الله رحمه الله انه کان یقول انما
هو من حدد قبرا بالحاء غیر المعجمة یعنی به من سنم قبرا و ذکر عن احمد بن ابی عبد الله
البرقی انه قال انما هو من جدث قبرا و تفسیر الجدث القبر فلا ندری ما عنی به والذی
اذهب الیه انه جدد بالجیم و معناه نبش قبرا لان من نبش قبرا فقد جدده و احوجه
الی التجدید و قد جعله جدثا محفورا روایت کرده است احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از ابو

جا روه از اصبغ بن نباته که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر که تجدید کند قبر را یا مثالی بکشد یعنی صورتی
از صور مجسمه یا اعم از مجسمه و غیر مجسمه بکشد و یا بسازد و یا شخصی نصب کند که حق سبحانه و تعالی او را امام نکرده
باشد یا هر سه مراد باشد پس از اسلام بیرون می‌رود اما آخر که ظاهر است و اما باقی بر سبیل تغلیظ محمول بر مبالغه است
یا اگر از روی مخالفت معصوم عمدا کرده که در ضرورت کافر میشود و این حدیث با آنکه باصطلاح متاخرین ضعیف است
اما نزد قدما صحیح است چون از کتاب اصبغ بوده است و آن اول کتابی بود که شیعه تصنیف کرده‌اند و از جمله اصول است
و مشایخ خلاف کرده‌اند در معنی خبر و لفظ آن اما صفار پس بجیم خوانده است و لیکن ابن ولید که استاد صدوق
و شیخ صفار است با خود روایت کرده است که جایز نیست تجدید و تازه کردن قبر و نه کل مالیدن بر آن بعد از آنکه
مدتها گذشته باشد و در اول آن را کل مالیده باشند چون در عرف میگویند که تازه کردن است قبر را و لیکن
اگر شخصی بمیرد و قبر او را بکنند جایز است که قبرهای اکثر را مرمت کنند یا آنکه تجدید کنند از نو بسازند و حکمتش
آنست که اندراس قبور سبب رقت زایر است آن سبب مرحمت صاحبان قبور و ابن ولید از استاد دیگر
سعد بن عبد الله نقل کرده است که او بجای لفظ بحا خوانده است یعنی در نسخه او از کتاب اصبغ نقطه نداشته است یا اگر
نقطه داشته باشد ضبط آن نکرده بوده که از استاد آن شنیده بودند و نقطه کتاب را اعتبار نمیکرده‌اند که از سهو
نساخ باشد و بنابرین تحدید یعنی حددار ساختن که احادیث از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم
وارد شده است که نمی‌باید حددار باشد بلکه مسطح و چهارگوشه می‌باید و سفیان ثوری از ابو هریره نقل کرده‌اند که او گفت
در کتاب خود که اگرچه سنت آنست که مسطح مربع باشد و لیکن چون این شیعه چنین میکنند سنی علی رغم شیعه مسنم میکنند
تا فرق شیعه و سنی از یکدیگر بسیار داشته باشد و ابن ولید از برقی نقل کرده است که او من جدث خوانده است
و جدث بمعنی قبر است و نمیدانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهر است که یعنی قبر را قبر کند که نبش قبر کند که میتی
دیگر در آن بگذارد و لیکن قول قدما بوده است که از کسی که مراد او را نشنوده نگویند که مراد او چیست و این
نشنیده بودند و ابن ولید گفته است که آنچه اعتقاد من است آنست که بجیم است و معنی او نبش قبر است
زیرا که کسی که نبش قبر کند او را قبر کرده است و ما را محتاج کرده‌اند که از آنها ذکر کنیم پس ابن ولید لفظ برقی را
اختیار کرده است و معنی برقی را وأقول ان التجدید علی المعنی الذی ذهب الیه محمد بن الحسن
الصفار و التحدید بالحاء غیر المعجمة الذی ذهب الیه سعد بن عبد الله و الذی

قاله

قاله البرقی من انه جدث کله داخل فی معنی الحدیث و ان من خالف الامام صلوات
الله علیه فی التجدید و التسنیم و النبش و استحل شیئا فقد خرج من الاسلام و الذی اقوله
فی قوله صلوات الله علیه من مثل مثالا انه یعنی به من ابدع بدعة و دعی الیها
او وضع دینا فقد خرج من الاسلام و قولی فی ذلک قول ائمتی صلوات الله علیهم فان
اصبت فمن الله علی السنتهم و ان اخطأت فمن عند نفسی و صدوق گفته است که من میگویم
که تجدید بآن معنی که صفار گفته است و تحدید بحاء مهمله که سعد خوانده است و حدیث که برقی گفته است همه حق است
بحسب واقع چون همه از حیثیت احادیث دیگر ثابت و داخل است و در معنی این حدیث چون ظن خوب
بمشایخ مقتضی آنست که این معانی را ایشان از معصوم شنیده گفته‌اند و هر که مخالفت امام کند از روی
عناد در تازه کردن قبر و حددار ساختن و شکافتن قبر و یکی ازینها را حلال داند پس از اسلام بدر رفته است
و اعتقاد من آنست که آنکه حضرت فرموده است که هر که مثالی بکشد یعنی قراری دهد و مردمان را بآن دعوت
کند یا دینی وضع کند از اسلام بدر میرود و آنچه من میگویم از روی اخبار است که از ائمه هدی صلوات الله
علیهم بمن رسیده است اگر درست گفته‌ام حقی است که حق سبحانه و تعالی بر زبانهای ایشان جاری
کرده است و در ضمن اخبار و اگر خطا کرده‌ام از من شده است و احتمال دارد که مرادش این باشد
که چون ائمه هدی صلوات الله علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده‌اند و اجتهاد احتمال غلط دارد پس
اگر حق گفته‌ام ایشان فرموده بودند پس آن حق از گفته ایشانست بحسب واقع و اگر خطا کرده باشم
خطائیست که از من صادر شده است و تاویل کلام صدوق بنحوی که ممکن بود کرده شد و صدوق
بمراد خود اعلم است و الله تعالی اعلم و شیخ مفید رضی الله عنه لکن بجیم خوانده است بمعنی شکافتن قبر که میتی
دیگر در آن بگذارند یا بواسطه دزدیدن کفن و غیر آن و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که هر یک از معانی محتمل
و حق سبحانه و تعالی اعلم است و کسی که خبر را فرموده است و این معنی حق است پس بنابر گفته شیخ طوسی
از چنین خبری که این همه احتمال دارد و مضبوط نباشد عمل نتوان کرد اما چون شیخ در نسخ
تهذیب و غیره چون خبر بعنوان جیم مضبوط است دور نیست که عمل بآن توان کرد که قایل شوند بحرمت
تجدید و اما تسنیم پس ظاهر است که باطل است و احادیث در تربیع و مسطح کردن خلاف تسنیم است :

وقال الصادق صلوات الله علیه ان الله عز وجل حرم عظامنا علی الارض وحرم لحومنا
علی الدود ان تطعم منها شیئا و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه وتعالی حرام کرده است
بر زمین که استخوانهای ما را خاک کند وحرام کرده است بر کرم که در گوشتهای ما افتد وبخورد وحاصلش
آنست که استخوانهای انبیا و اوصیا خاک نمیشود و کرم در گوشت ایشان نمی افتد وقال النبی
صلی الله علیه وآله حیوتی خیر لکم ومماتی خیر لکم قالوا یا رسول الله وکیف ذلک فقال
اما حیوتی فان الله عز وجل ذکره یقول وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم واما مفارقتی
ایاکم فان اعمالکم تعرض علی کل یوم فما کان من حسن استزدت الله لکم وما کان من
قبیح استغفرت الله لکم قالوا وقد رممت یا رسول الله یعنون صرت رمیما فقال ان الله تبارک
وتعالی حرم لحومنا علی الارض ان تطعم منها شیئا وکلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که در حیات من خیری
عظیم هست از برای شما ودر وفات من نیز خیری عظیم هست گفتند که چگونه چنین است حضرت فرمودند اما در
زندگانی من پس حق سبحانه وتعالی که ذکرش جلیل وعظیم است میفرماید که نخواهد شد که حق سبحانه وتعالی کافران این
امت را عذاب کند وحال آنکه تو در میان ایشان باشی واما در مفارقت از شما پس بدرستیکه اعمال شما در هر
روزی بر من عرض میکنند پس هر عملی که خوب باشد از حق سبحانه وتعالی طلب میکنیم زیادتی آن را وتوفیق
شما بمضاعف کردانیدن حق سبحانه وتعالی را هر دو را کلینی اینجا ذکر کرده است صحابه گفتند یا رسول الله عرض بر تو
خواهد بود وقتی که استخوانهای تو پوسیده و ریزیده شده باشد بعنوان ظاهر کلام صادق صلوات الله علیه
باشد که تفسیر وقد رممت را بفرماید که قصد ایشان این بود که اگر چه رمیم شده باشی پس رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که حاشا که استخوان من رمیم شود بدرستیکه حق سبحانه وتعالی گوشتهای مرا وانبیا و اوصیا را حرام
کردانیده است بر زمین که چیزی از آن بخورد و بپوسد و هرگاه گوشت نپوسد استخوان بطریق اولی بسیار
نخواهد شد وروی ان اعمال العباد تعرض علی رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی الائمة
صلوات الله علیهم کل یوم ابرارها وفجارها فاحذروا وذلک قول الله عز وجل وقل
اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون ودر روایت صحیح وموثق وقوی کالصحیح وارد شده است

مستفیض است واما نبش قبور در باب جسد وخواهد آمد اخبار صحیحه وکالصحیحه که دلالت بر حرمت آن وروی
عن عمار الساباطی انه قال سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن المیت هل یبلی جسده
قال نعم حتی لا یبقی لحم ولا عظم الا طینته التی خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی
القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة وبسند موثق از عمار منقول است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از میت که آیا بدنش همه خاک میشود که هیچ نماند یا چیزی میشود
که جزو حیوانی دیگر شود خصوصا انسان عاقبت در بدن او وحشر خواهد شد بدن ثانی که سوال از شبهه مشهوره باشد
یا اگر نباشد حضرت جواب فرمودند که دفع شبهه ملاحده میشود با که بلی الا که نمی ماند گوشتی واستخوانی مگر آن
طینتی که مخلوق شده اند از آن که آن منی باشد یا خاکی که ملائکه در منی میکنند چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما فرمودند که از هر طینتی که مخلوق شده اند از آن مدفون خواهند شد وایضا
فرمودند که چون نطفه در رحم جا میکند حق سبحانه وتعالی ملکی میفرستد واز جایی که در آنجا مدفون خواهد شد
خاکی برمیدارد وآن نطفه مخلوط میکرداند وازان مخلوق میشود وچون نزدیک مردن میشود میرود تا بجایی رود در
آنجا دفن شود بنا بر این نطفه در قبر سته ایست چنانکه اول مرتبه او را ازان خاک آفریده در حشر نیز ازان خاک
خواهند آفرید وحضرت اشاره باین کرده است که مراد آیه که منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری
انست یعنی شما را از خاک آفریدیم و در خاک خواهیم برد ومرتبه دیگر ازان خاک شما را خواهیم آفرید در حشر ودیگران
چند تفسیر کرده اند یکی آنکه مراد از اصل شما است که حضرت آدم باشد یا آنکه بدن آدمی اعظم اجزای او خاک است وآنچه
میخورد وجزو بدن میشود اعظم اجزای آن خاک است ولفظ سته نیز احتمال دارد یکی آنکه جزو صغیری مدور از آنجا
می ماند که جزو بدن هیچ حیوانی نمیشود ودوم آنکه دایر است یعنی اگر ازان خاک کوزه وکاسه وغیر آن ساخته شود
آن جزو بحال خود است تا حق سبحانه وتعالی آن جزو را بزرگ میکند وروح در آن میدمد وچون بحسب واقع وموافق
احادیث متواتره حساب وعقاب وثواب بر روح است وبدن داخل نه اردو هر بدنی که باشد روح معذب است
ولیکن چون اکثر عالمیان نمیتوانند فهمید یعنی روح را حق سبحانه وتعالی در همین بدن حشر خواهد فرمود تا کفار را حجتی نباشد
که ما این بدن مخالفت نکرده ایم چنانکه مقرر ساخته است که اعضا گواهی دهند که این اعمال را خواهیم کرده ایم و انبیا
واوصیا وملائکه شهادت بر ایشان دهند که شما کرده اید با آنکه کفی بالله شهیدا گواهی حق سبحانه وتعالی کافیست

داد

از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اعمال عباد الله از خوب ایشان و بد ایشان عرض میشود هر روز و در اخبار بسیار
هر صبح و شام بر حضرت سید المرسلین و بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس حذر کنید که بکنید نامش ایشان ب
رسوا نشوید و این معنی را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است از روی تنبیه که بگو یا محمد با امت خود که
هر چه میخواهید بکنید که حق سبحانه و تعالی اعمال شما را می بیند و رسول او صلی الله علیه و آله می بیند و مومنان که کل ائمه
معصومین اند صلوات الله علیهم می بینند و در دل ایشان بعرض فرشتگان است بر ایشان وَسُئِلَ الله
صلوات الله علیه عن المصلوب یصیبه عذاب القبر فقال ان رب الارض هو رب
الهواء فیوحی الله عز و جل الی الهواء فیضغطه اشد من ضغطة القبر و در حدیث صحیح و کالصحیح
منقول است از حضرت امام رضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که پرسیدند از ایشان که کسی را که
بگلو کشیده باشند عذاب قبر باو میرسد حضرت آن صلوات الله علیهما فرمودند که پروردگاری که زمین در فرمان
اوست هوا نیز در فرمان اوست اگر خواهد باو وحی میفرماید که مصلوب را فشار دهد سخت تر از فشار
قبر با کمه قطع طریق کرده باشد و آدم کشته باشد مثلا که هر گاه فشار دهد سخت تر فشار میدهد و در حدیث
صحیح وارد است که سوال در وقت ضغط است و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا کسی باشد که ضغطه قبر او نرسد حضرت فرمودند که
نادرست پناه بخدا می بریم از ضغطه قبر در سینه چون دشمن ملعون رقیه را شهید کرد حضرت صلی الله علیه و آله
نزد قبر او ایستادند و سر بجانب آسمان کردند و آب دیده آن حضرت روان شد و بمردم کردند و فرمودند
که چون مظلومیت این ضعیفه بخاطرم رسید گریستم و از حق سبحانه و تعالی طلبیدم که خداوند او را
از فشار قبر بخشد پس حق سبحانه او را بخشید و بعد از آن حکایت ضغطه سعد را فرمودند که هفتاد هزار فرشته
در جنازه او حاضر شده بودند و او را ضغطه شد از جهت کج خلقی که با اهل خود داشت و که بهشت و احادیث
ضغطه و سوال منکر و نکیر و عذاب کفار و راحت مؤمنان در قبر زیاده است و مقام بیش ازین ندارد
و روی عمار الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان غسلت راس
المیت و لحیته بالخطمی فلا بأس و ذکر هذا فی حدیث طویل یصف فیه غسل
المیت و بسند موثق از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است غسل میت را

وان

و آن حدیث در تهذیب هست و بعضی من آن گذشت و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه
غسل المیت مثل غسل الجنب فان کان کثیر الشعر فرد علیه ثلث مرات و در حدیث صحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که غسل میت مثل غسل جنابت است و اگر موی سر و ریش
او بسیار باشد سه مرتبه آب بر او بریزد تا آب بته مو برسد جمعی از علما ازین استدلال کرده اند که در غسل میت
ترتیب میان جانب راست و چپ واجبست و لیکن مشکل است چون ظاهر است که مماثلت عموم نمیدارد
کلیه گاه باشد که داشته باشد و گاه باشد که نداشته باشد از خارج میتوان فهمید و ممکن است که مراد
این باشد که بتحت هر شعری آب می باید رسانید بقرینه جزو خبر و در تهذیب بجای فرد فزد واقع
شده است یعنی سه مرتبه آب زیاد کن یا زیاده کن تا سه مرتبه شود و حاصل معنی هر دو یکیست و پیشتر
گذشت که هر عضوی را سه مرتبه سنت است شستن و این حدیث محمولست بر تاکید استحباب یعنی
سه مرتبه و در فقه رضوی مذکور است که غسل میت مثل غسل جنابت است الا در تعدد شستن که در غسل
سدر دستهای میت را سه بار بشویند تا نصف مرفقین دیگر فرجش را سه بار بشویند دیگر سرش را
سه بار دیگر جانب راست را سه بار دیگر جانب چپ را سه بار و همچنین در غسل کافور و همچنین در غسل
آب قراح که مجموع چهل و پنج شستن باشد و علما نیز ذکر کرده اند که سنت است و قال الصادق
صلوات الله علیه لا بأس ان تجعل المیت بین رجلیک و ان تقوم فوقه فتغسله اذا
قلبته یمینا و شمالا تضبطه برجلیک کیلا یسقط لوجهه و بسند قوی از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که میت را در میان پاهای خود در آوری و بر بالای او
و غسل دهی در وقتی که او را بدست راست و دست چپ گردانی که مبادا برو افتد و در موثق
عمار نهی از رکوب بر میت وارد شده است و این حدیث محمولست بر حال ضرورت چنانکه ظاهر
حدیث است که میان پا بگیری که مبادا برو افتد که اگر کسی دیگر باشد او نگاه خواهد داشت یا که
ممکن است که بیان کراهت آن نهی باشد بلکه لا بأس اشعاری بکراهت دارد و لیکن نقل این خبر
بی آن خبر قرینه آنست که صدوق نکرده بمنزله اند و ان رسول الله صلی الله علیه و آله مشی
خلف جنازة رجل من الانصار فقیل له الا ترکب یا رسول الله فقال انی لا اکره

ان ركب والملائكة يمشون و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله پیاده بر عقب جنازه شخصی از انصار تشییع رفتند صحابه گفتند یا رسول الله
سوار نمیشوید حضرت فرمودند که خوش نمی آید مرا که سوار شوم و فرشتگان پیاده روند اما در وقت
برگشتن سوار شدن کراهت ندارد چنانچه در حدیث موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که
سوار شدن در وقت رفتن مکروه است مگر با عذری و در برگشتن سوار شدن مکروه نیست وقال
الصادق صلوات الله علیه فی آخر حدیث یذکر فیه غسل المیت ایاك ان تحشو مسامعه
شيئا فان خفت ان يظهر من المنخرين شيء فلا عليك ان تصير ثمة قطنا وان لم تخف
فلا تجعل فيه شيئا حضرت صادق صلوات الله علیه در آخر حدیثی که در آن حدیث بیان غسل میت
کرده اند و آن حدیث کالصحیح است که لفظ مثبت در آخر حدیث یونس نیز بهمین معنی هست که زنهار
که در گوشهای میت چیزی مگذارید و در حدیث یونس کالقوی و بینی مگذارید پس اگر ترسی که بینهای میت
خون بیرون آید چنانکه گاه است که خون بیرون می آید پس در این صورت باکی نیست که اندرون آنرا پنبه
کنند و اگر خوف بیرون آمدن خون نباشد چیزی در آنجا مگذار وقال صلوات الله علیه فی آخر
حديث طويل يصف فيه غسل الميت لا تخلل اظافيره و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند در آخر حدیثی که وصف میکنند غسل میت را که ناخنهای میت را تخلیل مکنید و این
در حدیث کالحسن است وقال صلوات الله علیه اذا مات لاحدكم ميت فسجوه تجاه
القبلة وكذلك اذا غسل يحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هرگاه کسی از شما بمیرد پس پای او را رو بقبله کنید و جامه بر
سر او کشید و همچنین در وقت غسل پای او را رو بقبله کنید و نزدیک پایهای او گودی بکنید که غساله غسل او در آن گود
و گذشت اینها هم وقال الصادق صلوات الله علیه اذا قبضت الروح فهي مظلة فوق
الجسد روح المؤمن وغيره ينظر الى كل شيء يصنع به فاذا كفن ووضع على السرير
وحمل على اعناق الرجال عادت الروح اليه ودخلت فيه فيمد له في بصره
فينظر الى موضعه من الجنة او من النار فينادي باعلى صوته ان كان من اهل الجنة

عجلونی

عجلوني عجلوني وان كان من اهل النار ردوني ردوني وهو يعلم كل شيء يصنع به ويسمع
الكلام و منقولست از آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه قبض روح شخصی کردند روح در بالای جسد است خواه
روح مومن و خواه غیر مومن و نظر میکند بهر چیزی که با بدن او میکنند پس چون او را کفن کردند و در تابوت گذاشتند
و مردمان برداشتند بر گردنهای خود روح تعلق به بدن میگیرد و چشمش روشن میشود تا آنکه جای خود در
بهشت یا در دوزخ می بیند و اگر از اهل بهشتست آواز بلند میگوید که مرا زود ببرید مرا زود ببرید و اگر از
اهل جهنم است فریاد میکند که مرا برگردانید مرا برگردانید و او میداند هرچه را با او میکنند و سخن مردم را
می شنود و این حدیث غریب است و سند او را و نظیرش را ندیده ام والله تعالی یعلم وقال الصادق
صلوات الله علیه ان الارواح في صفة الاجساد في شجرة من الجنة تسائل وتتعارف
فاذا قدمت الروح على الارواح تقول دعوها فقد اقبلت من هول عظيم ثم يسالونها
ما فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم تركته حيا ارتجوه وان قالت لهم
قد هلك قالوا هوى هوى در سند کالصحیح این بکار از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که ارواح بر صفت اجساد یعنی بر قالب مثالی در درختی اند از درختهای بهشت با یکدیگر گفتگو میکنند
و آشناهای بهم میرسانند پس هرگاه روحی از بدن خلاص شده بنزد ایشان می آید میگویند ساعتی او را
بگذارید که از هولی عظیم خلاص شده است بعد از آن از و سوال میکنند که فلان چه شد و فلانی چه شد پس اگر
میگوید که زنده که هستم اورا امیدوار میشوند که شاید بانجانب بیاید و از خوبان باشد و اگر میگوید
که مرده است میگویند که او هلاک شده است و بجهنم رفته است اگر خوب می بود اینجا می آمد و کلینی رضی الله عنه
بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ابو ولاد گفت
فدای تو گردم روایتی بما رسیده است که ارواح مومنان در حوصلهای مرغان سبز است در دور
عرش حضرت فرمودند که چنین نیست مومن از آن عزیزتر است نزد حق سبحانه و تعالی که روح او را
در حوصله مرغ کنند ولیکن در بدنی چند میکنند مانند این بدنها و در حدیث حسن کالصحیح از آن
حضرت منقولست که پرسیدند از آن حضرت از ارواح مومنان پس حضرت فرمودند که در حجرهای بهشتند
و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند که پروردگارا روز قیامت را بزودی واقع ساز و

که ما فرموده بجا آورد و اخبار الهی بسیار از اول منقولست از یونس بن ظبیان که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم
که حضرت از من پرسید که مردمان چه میگویند در ارواح مومنان من گفتم که میگویند در حوصلهای مرغان سبز اند در قندیلهائی
زیر عرش پس حضرت فرمودند که سبحان الله مومن نزد حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که روح او را در حوصله
مرغ کند ای یونس مومن که وقت رفتن میرسد حضرت سید المرسلین و اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و ملائکه مقربین همه حاضر میشوند و چون حق سبحانه و تعالی قبض روح او کرد روح او را در قالبی جا میدهد مثل قالب
دنیا شبیه بآن و میخورند و می آشامند غذاهای روحانی یا مثالی را پس چون بنزد مومنان رفته میرود ایشان او را
می شناسند چون شبیه است بصورتی که در دنیا داشته است و در حدیث موثق کالصحیح منقولست
از ابو بصیر که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که احادیث بما رسیده است
که ارواح مومنان در حوصلهای مرغان سبز جا میکنند و در بهشت میخورند و ماوای ایشان در قندیلها
زیر عرش است حضرت فرمودند که نه چنین نیست اگر در حوصله مرغ باشند در قندیل نخواهند بود و اگر در
قندیل باشند در حوصله مرغ نخواهند بود بلکه در بدنهای مثالی اند و در روضهای بهشت ماوی دارند
و ظاهر آنکه حضرت رد سخنان عامه فرموده اند چنانچه این معنی دارد که ایشان قایلند بآنکه روح تعلق ببدنی
نگرفته است بلکه تعلق باین دو جا دارد حضرت میفرمایند که روح هر جا که تعلق گیرد بمنزله بدن او خواهد
بود روح و بدن نمیدارد بلکه بدن شبیه ببدن دنیا و قرینه صحت آنکه اکثر اوقات مومنان مردگان را
در خواب می بینند و ایشان خبر از چیزی میدهند و آن واقع میشود و بهمان صورت دنیا ایشان را
می بینند اگر نه همان شخص باشند و محض خیال باشد تحقق نخواهد داشت و حال آنکه تحقق دارد و آنچه بر این مطلب دلالت
شده از این باب زیاده از حد و حصر است و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که چون شخصی از دنیا میرود مومنان گذشته نزد او می آیند و از و سوال میکنند از جمعی که
ایشان را می شناسند اگر میگوید زنده اند امیدوار میشوند و اگر میگوید مرده اند میگویند که بزیر رفت بزیر رفت
که جهنمی شد و بعضی از ایشان میگویند که او را بگذارید تا آرام گیرد و بعد از آن از و پرسش کنید و در حدیث
کالصحیح منقولست از حبه عرنی که در خدمت حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بظهر کوفه رفتیم که صحرائی
بنجف است و مسمی است بوادی السلام حضرت صلوات الله علیه در آنجا ایستادند که گویا با جمعی صحبت میداشته

من آنقدر ایستادم که تنگ آمدم نشستیم مدتی دیگر برخاستم دیگر آنقدر ایستادم که مانده شدم دیگر باز نشستیم تا تنگ
آمدم پس برخاستم و ردای خود را برگرفتم و عرض کردم که یا امیر المومنین بسیار تعب کشیده اید از ایستادن
ساعتی بنشینید و استراحت فرمایید بعد از آن ردای خود را انداختم تا شاید بر آن بنشینند پس حضرت فرمودند
که با مومنان صحبت میداشتم و ایشان را انس میدادم گفتم یا امیر المومنین چنین است که با مومنان صحبت
میداشتید حضرت فرمودند که اگر حجاب برداشته شود از نظر ایشان را خواهی دید که حلقه حلقه زده اند
و با یکدیگر صحبت میدارند گفتم که اجسامند یا ارواح حضرت فرمودند که ارواح اند و هر مومنی که در هر جا
بمیرد خطاب بروح او میرسد که برو در وادی السلام این بقعه ایست از جنت عدن یعنی نجف از بهشت
عدن خواهند برد یا آنکه احتمال مومنان در آنجا سبب دخول جنت عدن است یعنی بهشتی که ابد الاباد
در آنجا باشند و در حدیث قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی بآن حضرت نمود که برادرم
در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمودند که هر جا که بمیرد باک مدار زیرا که هر مومنی که
در مغرب بمیرد یا مشرق البته حق سبحانه و تعالی روح او را بوادی السلام میفرستد گفتم وادی السلام کجاست
حضرت فرمودند که صحرای کوفه که بنجف اشرف است و جمع بین الاخبار باین عنوان میتوان کرد که مراد از بهشت
زمین نجف باشد یا گاهی در آنجا باشند و گاهی در بهشت یا آنکه چون حضرت در آن زمان در آنجا تشریف
داشتند آنجا جمع میشدند و الحال که حضرت در بهشتند ایشان در خدمت آن حضرتند و الله تعالی یعلم
و چنانکه احادیث بسیار در ارواح مومنان وارد شده همچنین احادیث بسیار در اشقیا وارد شده
و همه دلالت میکنند بر آنکه معاد روحانی حق است و آن عبارتست از لقای روح بعد از خراب بدن
و آیات بسیار نیز بر این دلالت میکنند چنانکه در شهدا فرموده است حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش این است
مپندار که آنهائی که کشته شده اند در راه حق سبحانه و تعالی ایشان مردگانند بلکه زندگانند و ایشان را
روزی میرسد و خوشحالند از آنچه حق سبحانه و تعالی بایشان کرامت فرموده است از فضل خود و بشارت
میدهند جمعی را که بایشان ملحق نشده اند که خوفی نیست بر ایشان و اندوهناک نخواهند شد و دیگر
فرموده است که مومن آل یس گفت که ای کاش قوم من میدانستند که حق سبحانه و تعالی مرا آمرزیده است
و مرا اکرام و انعام فرموده است و غیر اینها از آیات و اخبار بسیار و احادیث بیشمار روایت

ظواهر همه دلالت ظاهری دارند بر تجرد نفس ناطقه و در حدیث صحیح از ضریس کناسی منقولست که سوال
کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مردم میگویند که آب فرات از بهشت بیرون می‌آید
چگونه چنین باشد و حال آنکه از جانب مغرب می‌آید و آبها از چشمها و رودخانها داخل او میشود
پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی بستانی آفریده است در مغرب و این آب از
آنجا می‌آید و ارواح مومنان را بآنجا میبرند هر شام و از میوهای آن میخورند و تنعم میکنند و با یکدیگر
ملاقات میکنند و آشنایی میدهند تا صبح و چون صبح میشود در میان آسمان و زمین طیران
و سیر میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می‌شناسند و حق سبحانه و تعالی در مشرق
آتشی آفریده است که مسکن ارواح کفار است و خوردن ایشان از زقوم که خوراک اهل جهنم است
و آشامیدن ایشان آن آب جوشانست در شبها و چون صبح طالع میشود میروند ببرهوت که
وادیست در یمن که از آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا با هم ملاقات می‌نمایند و آشنایی
میدهند و چون شب میشود باز بآتش میبرند و حال ایشان چنین است تا روز قیامت پس گفتم
که حال آنجماعتی که اقرار برسول خدا دارند و امام زمان خود را نمی‌شناسند و عداوت با اهل بیت
ندارند از مستضعفین حال ایشان چیست حضرت فرمودند که ایشان در قبرهای خود خواهند بود و ثواب
و عقابی نخواهند داشت مگر ضعفائی که کارهای خوب کرده باشند نسیمی از بهشت دنیا بایشان برسد
تا روز قیامت و بعد از آن کار ایشان با خداست اگر میخواهد باستحقاق ایشانرا بجهنم میفرستد و اگر
میخواهد بتفضل ایشانرا به بهشت میبرد و همچنین است حال جمعی که عقل صحیحی نداشته باشند و حال
اولاد سنیان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما سنیانی که مستضعف نباشند از قبر ایشان راهی
خواهد بود بجهنم دنیا که از آن بآتش و دود آن و جوش حمیم آن بایشان رسد تا قیامت و بعد از آن
ایشانرا بجهنم برند و در آتش سوزند و ایشانرا گویند که چرا متابعت امام زمان نکردید که حق سبحانه
و تعالی از جهت هدایت شما مقرر کرده بود و اما اطفال شیعیان پس ایشان ملحق به پدران خود
خواهند شد بحسب ظاهر آیات و احادیث متواتره و خواهد آمد در کتاب نکاح و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر روز قبر بزبان

حال میگوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرمان منم که روضه از ریاض بهشتم از جهت مومنان و
گوی از گوهای جهنم از جهت غیر ایشان مجملا اخبار از این باب که دلالت میکنند بر ثواب و عذاب قبر فوق حد
و حصر است و بسیار خواهد آمد و اما اختلافی که واقع است بحسب اختلاف احوال مردمان است و اکثر
یقین شد که عذاب هست بهر عنوانی که باشد می‌باید سعی نماید در رفع آن و در چگونگی آن اهتمامی
نیست مثلا هرگاه شخصی را حبس کرده باشند شبی که فردا او را بکشند مناسب حال او آنست که او در آن
شب تا صبح سعی نماید در استخلاص خود بدعا و غیر آن فایده ندارد که فکر کند که آیا گردنم را خواهند زد یا
شکمم را خواهند درید یا حلقم را [illegible] هرگاه کشته میشود بهر عنوانی که خواهد باشد و این فکرها
بیهوده است و قال الصادق صلوات الله علیه ان الله تبارک و تعالی اوحی الی موسی بن
عمران علیه السلام ان اخرج عظام یوسف علیه السلام من مصر و وعده طلوع
القمر فابطا طلوع القمر علیه فسال عمن یعلم موضعه فقیل له ههنا
عجوز تعلم علمه فبعث الیها فاتی بعجوز مقعدة عمیاء فقال لها تعرفین قبر یوسف قالت
نعم قال فاخبرینی بموضعه قالت لا افعل حتی تعطینی خصالا تطلق رجلی و ترد
الی شبابی و تجعلنی معک فی الجنة فکبر علی موسی علیه السلام فاوحی الله عز و جل
الیه انما تعطی علی فاعطها ما سالت ففعل فدلته علی قبر یوسف علیه السلام
فاستخرجه من شاطی النیل فی صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الی الشام
فلذلک یحمل اهل الکتاب موتاهم الی الشام و بسایر مؤلف کالصحیح از حضرت امام ابوالحسن علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهما و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی
وحی کرد بحضرت موسی علیه السلام که استخوانهای حضرت یوسف علیه السلام را از مصر بیرون برد و حضرت فرموده
بود که تا آنرا بیرون نیاورید ماه بیرون نمی‌آید و او وعده کرده بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد وقتی
که ماه بیرون آید و ماه دیر بیرون می‌آمد و ایشان خایف بودند از اطلاع فرعون از بیرون رفتن ایشان
و ظاهر شد که تا استخوانهای یوسف را بیرون نیاورند ماه بیرون نمی‌آید و نمیدانستند که قبر یوسف در
کجاست پس حضرت پرسید که آیا کسی هست که بداند که قبر یوسف در کجاست گفتند پیرزالی هست که

میده اند پس فرستادند و پیرزالی را آوردند که زمین گیر شده بود و کور بود حضرت موسی فرمود که میدانی قبر
یوسف کجاست گفت بلی حضرت فرمودند که نشان ده گفت نشان نمیدهم تا چند چیز بمن ندهی که اکر پای من
روان شود و چشم من بینا شود و جوانی من برگردد و در بهشت با تو باشم پس اینها بزرگ نمود بر آنحضرت پس
خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت موسی که تو اینها را از جانب من میدهی چرا مضایقه میکنی هر چه میخواهد
بده حضرت همه را داد و قبول نمود پس آن پیرزال قبر یوسف را نشان داد پس بیرون آورد حضرت
موسی یوسف را از کنار رود نیل که در صندوقی سنگ مرمری بود پس چون او را بیرون آوردند ماه آوردند
بنی اسرائیل روان شدند و در حدیثی دیده ام که حضرت یوسف وصیت نامه نوشته بود که موسی علیهما السلام
که چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون بری استخوانهای مرا بشام بر پس ازین جهت است که یهود و نصاری
مردکان خود را نقل میکنند بشام که ارض مقدسه بنی اسرائیل است و غرض صدوق از نقل آنست که
چون نقل بارض مقدسه خوبست پس خوب باشد که شیعیان امیر المومنین نقل کنند مردکان خود را بارض
مقدسه اهل البیت که آن نجف و کربلای معلی و سایر اماکن شریفه باشد و شکی نیست که این مشاهد مشرفه
اشرفند از شام لهذا علمای سلف و خلف نقل موتی باماکن مشرفه کرده اند مثل شیخ مفید و سید مرتضی
و سید رضی الدین و پدر ایشان که در بغداد دفن کردند و بعد از آن بکربلای معلی نقل نمودند و شیخ
مفید علیه الرحمه چند سال در خانه خود مدفون بودند و بعد از آن در مشهد کاظمین قریب بحضرت جواد
جعفر بن قولویه دفن نمودند و علامه و پسرش را در نجف اشرف بعد از نقل مدفون ساختند و شیخ طبرسی را
از سبزوار بمشهد مقدس رضوی نقل کردند و از متاخرین شیخ نور الدین علی بن عبد العالی و مولانا
عبد الله و شیخ بهاء الدین رضی الله عنهم را نقل نمودند و اکثر علما مستحب میدانند نقل را و حدیث
مذاکره از مشایخ نقل کرده اند و عمل ایشان برین بوده است و بعد از دفن نیز جمعی تجویز نموده اند و عمل
نیز برین بوده است و احادیث متواتره وارد شده است در اکثر مشاهد که روضه ایست از ریاض
بهشت و خواهد آمد و این ها در صورتی مجوز است که شکسته نشود یعنی بوی بهم نکند و مردم متنفر شوند
یا اعضای میت از هم نپاشد و باشد ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست و الله تعالی یعلم
وَهُوَ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ و این یوسف بن یعقوب است وَمَا ذَكَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یُوسُفَ

فی

فِی الْقُرْآنِ غَیْرَهُ این عبارت صدوق است علی الظاهر چون در روایات مذکور نبود و بنابرین دو احتمال
دارد یکی آنکه لفظ ما موصوله باشد و غیره مرفوع باشد یعنی یوسفی که حق سبحانه حکایت او فرموده
غیر این یوسف است و این بحسب عبارت اظهر است و میشود که حدیثی باو رسیده باشد یا آنکه درین
خبر اسم مدرسش نیست و محتمل است که ما نافیه باشد و غیره منصوب باشد بمفعولیت یعنی حق سبحانه
و تعالی در قرآن غیر این یوسف را ذکر نکرده بلکه همان یوسف است و در صورت رفع توهمی
خواهد بود که کسی کرده باشد که این یوسف غیر آن است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
أَكْبَرُ مَا یَكُونُ لِلْإِنْسَانِ یَوْمَ یُولَدُ وَأَصْغَرُ مَا یَكُونُ یَوْمَ یَمُوتُ و آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات او است
و این یا از آن جهت است که در روز ولادت بی گناه است یا گرفتار تعلقات نشده است یا او را
بعزت تمام درین مدن جا میدهند چنانکه در خبر است که چون قبل از تعلق روح به بدن الفت ارواح
ارواح مقرر است راضی نمیشود تا آنکه او را تطمیع میکنند بمراتب و درجات عالیه و در وقت بیرون
آمدن نیز از رحم مضایقه مینماید تا او را بیرون نمی آیند بخلاف وقت رفتن که گناهان بسیار
دارد و خوف بیشمار و تعلقات بسیار و مع هذا ملک او را بجبر میبرد و کم جمعی را که مراتب عالیه
ایشان را با ایشان بنمایند و آن جماعت بیشتر از مردن صغیر اند و حقیر و الله تعالی یعلم
وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَقِیناً لَا شَكَّ فِیهِ أَشْبَهَ بِشَكٍّ
لَا یَقِینَ فِیهِ مِنَ الْمَوْتِ و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که حق سبحانه و تعالی نیافریده است یقینی را که شکی در و نباشد شبیه تر از مردن بشکی که
یقینی در و نیست یا آنکه هیچکس شک در مردن ندارد و همه کس یقین دارد در مردن
ندارد و همه کس یقین دارد و در مردن چنانکه غافل شده اند مردمان از مردن که گویا شکی است
که در و یقینی نیست احدی را یا وهمی است که احتمال خلافش نیست و هیچ امری چنین
نیست وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ أَوَّلُ مَنْ جُعِلَ لَهُ النَّعْشُ فَاطِمَةُ
بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا و بسند حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است

که اول کسی که از جهت او تابوت بهم رسید و او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان
حضرت فاطمه زهرا بود صلوات الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که اول تابوتی که در اسلام ساختند تابوت فاطمه
زهرا صلوات الله علیها بود چون بیمار شدند بسبب زدن عمر علیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین بر شکم آن حضرت و ساقط شدن محسن و با فضه که میروند
با اسماء بنت عمیس فرمودند که ضعیف شده‌ام و گوشت بدنم رفته است میخواهم چیزی
از برای من بسازی که بدنم را بپوشاند اسما گفت که چون من در حبشه بودم دیدم
که ایشان بهیئت صندوق طولانی چیزی میسازند و صورتش را عرض نمود بحضرت
فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمودند که همچنین چیزی از جهت من بساز تا
من پوشیده شوم و مستور باشم تا حق تعالی ترا مستور سازد از آتش
جهنم تمّ شرح کتاب الطهارة علی ید احوج المربوبین الی رحمة ربه
الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی فی العشر الاول
من شهر محرم الحرام لسنة خمس وستین بعد الالف
حامداً مصلیاً مسلماً وقد فرغ من تسوید اقل خلق الله و
اضعف عباد الله المذنب المحتاج الی رحمة الله الغنی
المغنی محمد قاسم بن سید علی الطباطبائی غفر الله لهما
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین و
المسلمات بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین
المعصومین فی عشر الآخر من شهر جمادی الاولی من شهور
سنة احدی وسبعین بعد الالف الهجریة النبویة
المصطفویة صلی الله علیه وآله وعلی مهاجرها افضل
الصلوات واکمل التحیات اللهم اغفر لمصنفها

وقاریها وناظرها وسامعها وصاحبها وکاتبها ولجمیع
المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات الحمد لله اولاً وآخراً
وظاهراً وباطناً و
سلم تسلیما کثیرا کثیرا آمین یا رب العالمین برحمتک یا ارحم
الراحمین